

دیوان جمع حافذا خاطر محبوب

بر اساس بیست و یک متن معتبر چاپی



پا پیشہ منشی اور دکنر نثر آرٹسٹ
میر تقی علی شمع شعلی ادیب



بر اساس بیست و یکم متن معتبر چاپی

پا فتاده‌ای از دکتر قسیر آرونای
مؤلف: شفیق شجاعی ادیب



کی دہد دست این غرض یارب کہ ہمدستان شوند

نظم محمود عارف سرسبز



۱۰۰۲-۷۰۲۰-۹۶۲
ISBN: 964-7020-10-4

اسد الحسن الحرم



حنا طر محبوب

جامع دیوان حافظ

بر اساس میت و یک متن معتبر چاپی

بناسبت میت همراه سالروز بزرگداشت حافظ

شعر

نظم و نثر

در بیان عشق و محبت

در بیان عشق و محبت

جامع دیوان

حافظ

براساس بیست و یک متن مستند و معتبر چاپی از سال ۱۳۰۶ تا امروز:
خلخالی - پژمان (دو متن) - قزوینی، غنی - شاملو - انجوی - فرزاد - افشار
جلالی نائینی، نذیر احمد - یحیی قریب - عیوضی، بهروز - خانلری - سهیلی
خوانساری - محیط طباطبایی - ادیب برومند - نیساری - همایونفرخ - جلالی
نائینی، نورانی وصال - سایه - خرمشاهی - عیوضی

با مقدمه‌ای از دکتر قمر آریان

تدوین و توضیح: شفیع شجاعی ادیب

حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ ق

[دیوان]

خاطر مجموع: جامع دیوان حافظ براساس بیست و یک متن معتبر چاپی / مولف

شفیع شجاعی ادیب. -

تهران: فاخر، ۱۳۸۰.

۱۳۰۰ ص.: جدول.

ISBN 964-7020-10-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۸ ق. الف. شجاعی ادیب، شفیع، مصدح، ب. عنوان. ج.

عنوان: جامع دیوان حافظ براساس بیست و یک متن معتبر چاپی.

۸ فا ۱/۳۲

PIR ۵۴۲۴

د ۱۹۸۰ ج

د ۱۳۸۰

۱۳۸۰

۳۳۷۹ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:

نام کتاب: خاطر مجموع (جامع دیوان حافظ براساس بیست و یک متن معتبر چاپی)

مؤلف: شفیع شجاعی ادیب

ناشر: انتشارات فاخر ۰۹۱۱۲۴۸۳۹۴۲

حروفچینی: نقش چلیپا ۶۴۹۴۵۵۵

لیتوگرافی: مهران نگار ۶۴۸۰۷۲۰ - ۶۴۹۹۳۵۹

چاپ: کامران (عقیلی) ۷۶۳۳۴۳

صحافی: امیدوار

مدیر فنی: حسن مهدوی

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۷۰۲۰ - ۱۰ - ۴ - ۹۶۴ ISBN 964 - 7020 - 10 - 4

تقدیم به :
بانوی ادب ایران
دکتر فخر آریان



ویژگی های متن حاضر

(۱) این متن براساس تمام متن های مستند و معتبر چاپی که از سال ۱۳۰۶ به این سو، به طبع رسیده اند، تدوین شده و جامع همه آنها می باشد که خواننده را از مراجعه به دیگر متن ها بی نیاز می سازد.

(۲) متن حاضر به شکلی تدوین شده است که این امکان را به خواننده بدهد بنا به ذوق و علاقه خود در انتخاب هر کدام از متن های اساس مختار باشد.

(۳) گزارش تمام اشعار حافظ (غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی)، از ترتیب و توالی ابیات تاکلیه موارد اختلاف متن ها، به گونه ای است که امکان استخراج هر متن از متن های بیست و یک گانه اساس، بسادگی امکان پذیر باشد.

(۴) برای تمامی اشعار حافظ از ابتدا تا انتها، شرح و توضیحاتی آمده است که از تمام منابع دست اول موجود در این زمینه استفاده شده و خواننده را در رفع نیازهای اولیه از مراجعه به کتب دیگر بی نیاز می کند.

(۵) کل مجموعه این متن، این اطمینان را به خواننده می دهد که هر نوع شعری خارج از این مجموعه، احتمال انتسابش به حافظ بسیار ضعیف بوده و یا دارای اعتبار نمی باشد.



فهرست



ویژگی‌های متن حاضر	نه
فهرست اشعار	پانزده
مقدمه	چهل و سه
غزل‌ها	۲-۱۰۱۳
قصیده‌ها	۱۰۱۶-۱۰۴۱
مثنوی‌ها	۱۰۴۴-۱۰۵۹
قطعه‌ها	۱۰۶۲-۱۰۸۵
رباعی‌ها	۱۰۸۸-۱۱۰۱
فهرست مطلع غزل‌هایی که در این متن نمی‌باشند	۱۱۰۲



فهرست اشعار

(عد سمت راست شماره شعر و عدد سمت چپ شماره صفحه)

غزل‌ها:

حرف الف

۳	اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را	۶
۱	الا یاینها الساقی ادر کاساً و ناولها	۲
۱۱	ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما	۲۲
۴	به ملازمان سلطان که رساند این دعا را	۸
۵	دل می‌رود زدستم صاحب‌دلان خدا را	۱۰
۱۰	دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما	۲۰
۹	رونق عهد شیباب است دگر بستان را	۱۸
۷	ساقیا برخیز و در ده جام را	۱۴
۱۲	ساقی به نور باده برافروز جام ما	۲۴
۶	صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	۱۲
۲	صلاح کسار کجا و من خراب کجا	۴
۸	صوفی بسیا که آینه صافی ست جام را	۱۶

حرف ب

۱۳	صبح دولت می‌دمد کوجام همچون آفتاب	۲۶
۱۵	گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب	۳۰
۱۴	می‌دمد صبح و کله بست سحاب	۲۸

حرف ت

۸۲	آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت	۱۶۴
۵۷	آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست	۱۱۴
۲۶	آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است	۵۲
۳۰	اگرچه باده فرح بخش و باد گلیز است	۶۰
۶۵	اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی ست	۱۳۰

۵۸	المِنَّةُ لِلّٰهِ كَـه در می‌یکده باز است	۲۹
۳۲	ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت	۱۶
۱۸۴	ای غسایب از نظر به خدا می‌سپارمت	۹۲
۱۱۸	این پیک نامور که رسید از دیار دوست	۵۹
۴۰	ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست	۲۰
۱۸۲	ای هدهد صبا به سبای می‌فرستمت	۹۱
۵۶	باغ مرا چه حاجت سر و صنوبر است	۲۸
۱۵۶	بلبل برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت	۷۸
۹۰	برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است	۴۵
۱۳۴	بنال بلبل اگر بامنت سر یاری است	۶۷
۱۰۴	به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست	۵۲
۷۴	به دام زلف تسو دل مبتلای خویشتن است	۳۷
۹۴	به کوی می‌یکده هر سالکی که ره دانست	۴۷
۹۲	بیا که قصر امل سخت سست بنیادست	۴۶
۱۰۲	بی مهر رخت روز مرا نور نمانده‌ست	۵۱
۱۰۰	تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده‌ست	۵۰
۱۵۴	جز آستان توام در جهان پناهی نیست	۷۷
۴۶	چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست	۲۳
۱۸۶	چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت	۹۳
۱۵۰	حاصل کار که کون و مکان این همه نیست	۷۵
۶۲	حال دل با تو گوگفتم هوس است	۳۱
۱۷۲	حسنت به اتفاق ملاحی جهان گرفت	۸۶
۸۸	خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست	۴۴
۵۴	خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است	۲۷
۸۴	خیم زلف تسو دام کفر و دیسن است	۴۲
۳۴	خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت	۱۷
۱۵۲	خواب آن نرگس فتان تو بی‌چیزی نیست	۷۶
۱۳۲	خوش‌تر زعیش و صحبت و باغ و بهار چیست	۶۶
۴۴	خیال روی تو در هر طریق هم‌ره ماست	۲۲

۱۲۴	دارم امسید عساطفتی از جنباب دوست	۶۲
۶۸	در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است	۳۴
۱۰۶	در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست	۵۳
۱۱۶	دل ســـــرا پـــــرده محبت اوست	۵۸
۴۲	دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست	۲۱
۱۵۸	دیدم که یار جز سر جور و ستم نداشت	۷۹
۱۴۶	راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست	۷۳
۹۸	رواق منظر چشم من آشیانه توست	۴۹
۷۸	روزگاری ست کنه سودای بتان دین من است	۳۹
۴۸	روژه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست	۲۴
۷۲	روضه خلدبرین خلوت درویشان است	۳۶
۱۴۸	روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست	۷۴
۱۲۸	روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست	۶۴
۱۹۰	زان یار دلنوازم شکری ست با شکایت	۹۵
۱۴۴	زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست	۷۲
۸۲	زگریه مردم چشمم نشسته در خون است	۴۱
۱۰۸	زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست	۵۴
۸۶	زلفت هزار دل به یکی تاره مو ببست	۴۳
۳۸	ساقیا آمدن عید مبارک ببادت	۱۹
۱۷۴	ساقی بیار باده که ماه صیام رفت	۸۷
۱۷۰	ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت	۸۵
۱۲۶	سر ارادت ما و آستان حضرت دوست	۶۳
۳۶	سینهام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت	۱۸
۱۶۶	شریتی از لب لباسش نسچشیدیم و برفت	۸۳
۱۱۰	شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست	۵۵
۱۷۸	شنیدم سخنی خوش که پیر کنعان گفت	۸۹
۱۲۰	صبا اگر گذری افتد به کشور دوست	۶۰
۱۷۶	صبحدم مرغ چمن با گل نخواستگفت	۸۸
۶۴	صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است	۳۲

۹۶	صوفی از پرتو می راز نهانی دانست	۴۸
۱۶۰	عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت	۸۰
۱۴۰	کس نیست که افتاده آن زلف دو تانیت	۷۰
۶۶	کنون که بر کف گل جام باده صاف است	۳۳
۱۶۲	کنون که می دمد از بسوستان نسیم بهشت	۸۱
۱۶۸	گسر زدست زلف مشکینت خطایی رفت رفت	۸۴
۷۰	گل در بر و می در کف و معشوق به کام است	۳۵
۷۶	لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است	۳۸
۵۰	مبارا زخیال تو چه پروای شراب است	۲۵
۱۳۸	ما هم این هفته شد از شهر و به چشم سالی ست	۶۹
۱۹۲	مدامم مست می دارد نسیم جسد گیسویت	۹۶
۱۲۲	مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیام دوست	۶۱
۱۴۲	مردم دیده مبار جز به زخت ناظر نیست	۷۱
۱۱۲	مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست	۵۶
۸۰	منم که گوشه میخانه خانقاه من است	۴۰
۱۸۸	می رمن خوش می روی کاندل سراپا می رمت	۹۴
۱۳۶	یارب این شمع دل افروز زکاشانه کیست	۶۸
۱۸۰	یارب سببی ساز که یارم به سلامت	۹۰

حرف ث

۱۹۴	درد ما را نیست درمان الفیث	۹۷
-----	----------------------------	----

حرف ج

۱۹۶	تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج	۹۸
-----	-----------------------------------	----

حرف ح

۱۹۸	اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح	۹۹
-----	----------------------------------	----

حرف خ

۲۰۰	دل من در همسرای روی فــــرخ	۱۰۰
-----	-----------------------------	-----

حرف د

۴۰۲	آنسان که خاک را به نظر کیمیا کنند	۲۰۱
۲۳۴	آنکس که به دست چشام دارد	۱۱۷
۲۴۸	آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد	۱۲۴
۲۲۰	آنکه رخسار تو را رنگ گل و سرین داد	۱۱۰
۳۹۲	آن کیست کز روی کسرم با من وفاداری کند	۱۹۶
۴۴۶	آن یار کز او خانه ما جای پری بود	۲۲۳
۵۰۰	ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید	۲۵۰
۴۵۲	از دیده خون دل همه بر روی مارود	۲۲۶
۴۵۶	از سر کوی تو هر کس او به سلامت برود	۲۲۸
۴۸۲	اگر آن طایر قدسی زدم باز آید	۲۴۱
۴۸۴	اگر به باده مشکین دلم کشد شاید	۲۴۲
۳۱۶	اگر روم زبسی اش فتنه ها برانگیزد	۱۵۸
۲۶۰	اگر نه باده غم دل زیاد ببرد	۱۳۰
۳۷۸	ای پیسته تو خنده زده بر حدیث قند	۱۸۹
۲۳۸	بستی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد	۱۱۹
۴۷۰	بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد	۲۳۵
۴۷۶	بر سر آنم که گر ز دست برآید	۲۳۸
۳۰۰	بسرید بباد صبا دوشم آگهی آورد	۱۵۰
۳۸۰	بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند	۱۹۰
۲۷۴	بلبل خـون جگر خورد و گلی حاصل کرد	۱۳۷
۲۲۲	بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد	۱۱۱
۴۱۴	بود آیـاکه در میـکده ها بگشایند	۲۰۷
۴۹۶	بوی خوش تو هر که زیاده صبا شنید	۲۴۸
۲۶۸	به آب روشن می عارفی طهارت کرد	۱۳۴

۳۱۸	به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد	۱۵۹
۲۹۴	به سَر جام جم آن گه نظر توانی کرد	۱۴۷
۴۴۴	به کوی میکرده یا رب سحر چه مشغله بود	۲۲۲
۲۷۰	بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد	۱۳۵
۴۹۴	بیا که رایت منصور پسادشاه رسید	۲۴۷
۴۲۲	پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود	۲۱۱
۲۱۶	پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد	۱۰۸
۴۲۰	تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود	۲۱۰
۴۶۲	ترسم که اشک در غم ما پرده در شود	۲۳۱
۲۱۰	تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد	۱۰۵
۲۴۰	جان بی جمال جانان میل جهان ندارد	۱۲۰
۲۰۶	جمالت آفتاب هر نظر باد	۱۰۳
۵۰۲	جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید	۲۵۱
۴۷۴	چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید	۲۳۷
۲۷۶	چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد	۱۳۸
۴۵۴	چو دست در سر زلفش زنم به تاب رود	۲۲۷
۲۹۶	چه مستی است ندانم که رو به ما آورد	۱۴۸
۳۵۰	حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد	۱۷۵
۳۷۰	حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند	۱۸۵
۲۱۲	حسن تو همیشه در فزون باد	۱۰۶
۴۲۸	خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود	۲۱۴
۴۵۸	خوشا دلی کس مدام از پی نظر نرود	۲۲۹
۳۳۰	خوش آمد گل و از آن خوش تر نباشد	۱۶۵
۳۳۴	خوش است خلوت اگر یار یار من باشد	۱۶۷
۴۱۰	دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند	۲۰۵
۳۱۰	در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	۱۵۵
۴۵۰	در ازل هر کاو به فیض دولت ارزانی بود	۲۲۵
۲۵۴	درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد	۱۲۷
۳۹۶	در نظر بازی ما بسی خبران حسیرانند	۱۹۸

۲۵۶	در نسمازم غم ابروی تو بیا یاد آمد	۱۷۸
۲۲۸	در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد	۱۶۴
۴۷۲	دست از طلب ندارم تا کام من برآید	۲۳۶
۲۷۸	دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد	۱۳۹
۳۸۴	دلا بسوز که سسوز تو کارها بکند	۱۹۲
۲۸۰	دل از من برد و روی از من نهان کرد	۱۴۰
۲۸۴	دلبر بر رفت و دلشدگان را خبر نکرد	۱۴۲
۲۳۲	دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد	۱۱۶
۳۰۴	دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی‌گیرد	۱۵۲
۲۳۶	دلی که غیب نمای است و جام جم دارد	۱۱۸
۳۰۸	دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌آزد	۱۵۴
۲۹۰	دوستان دختر رز تو به زمستوری کرد	۱۴۵
۲۰۴	دوش آگهی زیار سفر کرده دادباد	۱۰۲
۳۵۲	دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد	۱۷۶
۴۳۴	دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود	۲۱۷
۳۷۴	دوش دیدم که ملایک در میخانه زند	۱۸۷
۴۳۶	دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود	۲۱۸
۳۷۲	دوش وقت سحر از غمه نجاتم دادند	۱۸۶
۲۲۴	دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد	۱۱۲
۴۴۲	دیدم به خواب دوش که به دستم پیاله بود	۲۲۱
۲۸۸	دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد	۱۴۴
۲۱۴	دیگر است که دلدار پیامی نفرستاد	۱۰۷
۳۱۴	راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد	۱۵۷
۵۰۴	رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید	۲۵۲
۳۶۸	رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند	۱۸۴
۲۸۶	رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد	۱۴۳
۲۰۲	روز وصل دوستداران یاد باد	۱۰۱
۳۴۲	روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	۱۷۱
۲۴۲	روشنی طلعت تو مساه ندارد	۱۲۱

۴۸۶	ز دل برآمدم و کار بر نمی آید	۲۴۳
۴۸۰	زهی خجسته زمانی که یار باز آید	۲۴۰
۴۱۶	سال ها دفتر ما در گرو صها بود	۲۰۸
۲۹۲	سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد	۱۴۶
۳۰۶	ساقی ار باده از این دست به جام اندازد	۱۵۳
۴۶۰	ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود	۲۳۰
۳۴۴	ستارهای بدرخشید و ماه مجلس شد	۱۷۲
۲۶۶	سحر بلبل حکایت با صبا کرد	۱۳۳
۳۱۲	سحر چون خسرو خاور عالم بر گوهساران زد	۱۵۶
۳۶۲	سحر دولت بیدار به بالین آمد	۱۸۱
۳۹۴	سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند	۱۹۷
۳۹۸	سمن بویان غبار غم چو بنشیند بنشانند	۱۹۹
۴۰۴	شاهدان گمر دلبری زاین سان کنند	۲۰۲
۲۵۰	شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد	۱۲۵
۴۱۲	شراب بسی غش و ساقی خوش دو دام رهند	۲۰۶
۲۲۶	شراب و عیش نهان چیست کار بی نیاد	۱۱۳
۳۶۰	صبا به تهنیت پیر می فروش آمد	۱۸۰
۲۹۸	صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد	۱۴۹
۲۰۸	صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد	۱۰۴
۲۷۲	صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	۱۳۶
۳۸۶	طایر دولت اگر باز گذاری بکند	۱۹۳
۳۵۴	عشق تو نهال حیرت آمد	۱۷۷
۴۶۴	عشقت نه سرسریست که از سر به در شود	۲۳۲
۲۱۸	عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	۱۰۹
۴۰۰	غلام نرگس مست تو تاجدارانند	۲۰۰
۴۳۰	قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود	۲۱۵
۳۲۰	کارم ز جور چرخ به سامان نمی رسد	۱۶۰
۲۳۰	کسی که حسن خط دوست در نظر دارد	۱۱۵
۳۹۰	کلک مشکین تو روزی که زما یاد کند	۱۹۵

۴۲۶	کنون که در چمن آمد گل از غدم به وجود	۲۱۳
۳۳۶	کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد	۱۶۸
۳۴۶	گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد	۱۷۳
۴۶۶	گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود	۲۳۳
۴۶۸	گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود	۲۳۴
۳۸۲	گر می فروش حاجت رندان روا کنند	۱۹۱
۴۷۸	گفتم غم تو دارم گفتم غمت سر آید	۲۳۹
۴۰۶	گفتم کی ام دهان و لب ت کامران کنند	۲۰۳
۴۳۲	گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود	۲۱۶
۳۳۲	گل بی رخ یسار خوش نباشد	۱۶۶
۴۴۰	گوهر مخزن اسرار همان است که بود	۲۲۰
۳۸۸	مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند	۱۹۴
۳۴۰	مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد	۱۷۰
۲۵۸	مرا می دگر باره از دست برد	۱۲۹
۳۵۸	مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد	۱۷۹
۴۹۰	مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید	۲۴۵
۴۴۸	مسلمانان مرا وقتی دلسی بود	۲۲۴
۲۵۲	مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد	۱۲۶
۴۹۲	معاشران زحریف شبانه یاد آرید	۲۴۶
۴۹۸	معاشران گمراه از زلف یسار کنید	۲۴۹
۳۲۴	من و انکار شراب این چه حکایت باشد	۱۶۲
۲۶۴	من و صلاح و سلامت کسی این گمان نبرد	۱۳۲
۳۳۸	نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد	۱۶۹
۴۸۸	نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید	۲۴۴
۳۲۶	نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد	۱۶۳
۳۷۶	نقدها را بود آیا که عیاری گیرند	۱۸۸
۳۶۴	نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	۱۸۲
۲۶۲	نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد	۱۳۱
۴۰۸	واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند	۲۰۴

۲۴۴	هر آن کاو خاطر مجموع و یار نازنین دارد	۱۲۲
۲۴۶	هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد	۱۲۳
۳۲۲	هر که را با خط سبزت سر سودا باشد	۱۶۱
۳۶۶	هر که شد محرم دل در حرم یار بماند	۱۸۳
۲۲۸	همای اوج سعادت به دام ما افتد	۱۱۴
۲۵۶	هوس باد بهارم به سوی صحرا برد	۱۲۸
۲۸۲	یساد باد آنکه زما وقت سفر یاد نکرد	۱۴۱
۴۲۴	یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود	۲۱۲
۴۱۸	یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود	۲۰۹
۳۰۲	یارم چو قدح به دست گیرد	۱۵۱
۳۴۸	یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد	۱۷۴
۴۳۸	یک دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود	۲۱۹

حرف ر

۵۱۲	الا ای طوطی گویای اسرار	۲۵۶
۵۲۴	ای خرم از فروغ رخت لاله زار عسمر	۲۶۲
۵۱۰	ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار	۲۵۵
۵۰۸	ای صبا نکستی از کوی فلاتی به من آر	۲۵۴
۵۲۰	دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم دار آخر	۲۶۰
۵۲۸	دیگر ز شاخ سر و سهی بلبل صبور	۲۶۴
۵۳۰	روی بنمای و مرا گو که زجان دل برگیر	۲۶۵
۵۱۶	روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر	۲۵۸
۵۱۸	شب قدر است و طمی شد نامه هجر	۲۵۹
۵۰۶	صبا زمینزل جانان گذر دریغ مدار	۲۵۳
۵۱۴	عید است و آخر گل و یاران در انتظار	۲۵۷
۵۲۲	گر بسود عمر به میخانه رسم بار دگر	۲۶۱
۵۳۲	نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر	۲۶۶
۵۲۶	یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور	۲۶۳

حرف ز

۵۴۲	ای سرو ناز حسن که خوش می روی به ناز	۲۷۱
۵۴۸	بر نیامد از تمنای لب کلام هنوز	۲۷۴
۵۳۸	بسیا و کشتی ما در شط شراب انداز	۲۶۹
۵۳۶	حسالت خونین دلان که گوید باز	۲۶۸
۵۴۰	خیز و در کاسه زر آب طبریناک انداز	۲۷۰
۵۳۴	در آ که در دل خسته توان در آید باز	۲۶۷
۵۵۰	دل ربوده لولی و شعی ست شور انگیز	۲۷۵
۵۴۴	منم که دیده به دیدار دوست کردم باز	۲۷۲
۵۴۶	هزار شکر که دیدم به کام خویش باز	۲۷۳

حرف س

۵۶۲	ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس	۲۸۱
۵۵۶	جانا تو را که گفت که احوال ما مپرس	۲۷۸
۵۶۰	دارم از زلف سیاهش گله چندان که مپرس	۲۸۰
۵۵۸	درد عشقی کشیده ام کسه مپرس	۲۷۹
۵۵۴	دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس	۲۷۷
۵۵۲	گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس	۲۷۶

حرف ش

۵۶۴	اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش	۲۸۲
۵۸۴	ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش	۲۹۲
۵۶۶	باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش	۲۸۳
۵۷۲	باغبان گرینچ روزی صحبت گل بایدهش	۲۸۶
۵۸۸	ببرد از من قرار و طاق و هوش	۲۹۴
۵۶۸	به دور لاله قدح گیر و بی ریا می باش	۲۸۴
۵۸۰	چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش	۲۹۰
۵۷۸	خوشا شیراز و وضع بی مثالش	۲۸۹

۵۹۰	در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش	۲۹۵
۶۰۰	دلرم رمیده شد و غافلم من درویش	۳۰۰
۵۹۲	دوش با من گفت کاردانی تیزهوش	۲۹۶
۵۹۴	سحر زهاتف غییم رسید مسزده به گوش	۲۹۷
۵۷۶	شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود زورش	۲۸۸
۵۷۰	صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش	۲۸۵
۵۷۴	فکر بلبل همه آن است که گل شد یسارش	۲۸۷
۵۸۶	کنار آب و پای بید و طبع شعر و یساری خوش	۲۹۳
۶۰۲	ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش	۳۰۱
۵۹۸	مجمع خویی و لطف است عذار چومهمش	۲۹۹
۵۹۶	هاتفی از گوشه میخانه دوش	۲۹۸
۵۸۲	یسار ب آن نوگل خندان که سپردی به منش	۲۹۱

حرف ع

۶۰۴	بامدادان که زخسوتکه کاخ ابداع	۳۰۲
۶۰۸	در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع	۳۰۴
۶۰۶	قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع	۳۰۳

حرف غ

۶۱۰	سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ	۳۰۵
-----	----------------------------------	-----

حرف ف

۶۱۲	طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف	۳۰۶
-----	-----------------------------------	-----

حرف ق

۶۱۴	زبان خامه ندارد سر بیان فراق	۳۰۷
۶۱۶	مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق	۳۰۸

حرف ک

۶۱۸	اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاک	۳۰۹
۶۲۲	ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک	۳۱۱
۶۲۰	هزار دشمتم ار می‌کنند قصد هلاک	۳۱۰

حرف ل

۶۳۲	اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول	۳۱۶
۶۳۶	ای رخت چون خیل دل و لعلت سلسیل	۳۱۸
۶۲۸	به عهد گل شدم از توبه شراب خجل	۳۱۴
۶۲۴	خوش خبر باشی ای نسیم شمال	۳۱۲
۶۳۰	داری جهان نصرت دین خسرو کامل	۳۱۵
۶۲۶	شمت روح و داد و شمت برق وصال	۳۱۳
۶۳۴	هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل	۳۱۷

حرف م

۷۳۸	آن که پامال جفا کرد چو خاک را هم	۳۶۹
۷۲۸	اگر برخیزد از دستم که با دلداری بنشینم	۳۶۴
۷۷۶	بارها گفتم و بار دیگر می‌گویم	۳۸۸
۶۴۸	بازای ساقیا که هواخواه خدمتم	۳۲۴
۷۴۴	بشتری اذالسلامه حلت بزدی سلام	۳۷۲
۷۶۴	بگذار تا ز شاعر میخانه بگذریم	۳۸۲
۶۷۸	به تیغم گر کشد دستش بگیرم	۳۳۹
۷۱۰	به عزم تو به سحر گفتم استخاره کنم	۳۵۵
۶۴۴	به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم	۳۲۲
۷۳۰	به مرغان سیه کردی هزاران رخنه در دینم	۳۶۵
۷۶۶	بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم	۳۸۳
۷۱۲	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم	۳۵۶
۶۷۴	تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر	۳۳۷

۶۹۰	چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	۳۴۵
۷۲۰	چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم	۳۶۰
۷۱۸	حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم	۳۵۹
۷۳۲	حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم	۳۶۶
۷۲۲	حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم	۳۶۱
۷۳۴	خرم آن روز کز این منزل ویران بروم	۳۶۷
۶۹۲	خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم	۳۴۶
۶۶۲	خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم	۳۳۱
۷۵۴	خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم	۳۷۷
۷۶۲	خیز تا خرقه صوفی به خرابیات بریم	۳۸۱
۶۸۲	در خرابیات مغان گر گذر افتد بازم	۳۴۱
۷۲۴	در خرابیات مغان نور خدا می‌بینم	۳۶۲
۷۴۲	دردم از یار است و درمان نسیم	۳۷۱
۶۶۴	در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم	۳۳۲
۷۷۰	دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم	۳۸۵
۶۴۶	دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم	۳۲۳
۷۰۸	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم	۳۵۴
۷۴۰	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم	۳۷۰
۷۰۶	دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم	۳۵۳
۶۵۸	دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم	۳۲۹
۷۱۴	روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم	۳۵۷
۶۶۸	زدست کسوت به خود زیر بارم	۳۳۴
۶۵۰	زلف بر باد مده تا ندهی بسر بادم	۳۲۵
۶۵۴	سوالها پیروی مذهب رندان کردم	۳۲۷
۷۷۸	سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم	۳۸۹
۷۵۸	صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را صلاح گفتیم	۳۷۹
۷۰۴	صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم	۳۵۲
۷۶۸	صوفی بیا که خرقه سالوس بسر کشیم	۳۸۴
۶۴۲	عاشق روی جوانی خوش نخواستام	۳۲۱

۶۳۸	عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام	۳۱۹
۷۴۶	عسمری ست تا به راه غمت رو نهاده ایم	۳۷۳
۷۰۰	عمری ست تا من در طلب هر روزگامی می زنم	۳۵۰
۷۲۶	غم زمانه کسه هیچش کران نمی بینم	۳۶۳
۶۵۲	فناش می گویم و از گفته خود دلشادم	۳۲۶
۷۸۲	فستوی پیر مغان دارم و قسولی ست قدیم	۳۹۱
۷۳۶	گر از این منزل غربت به سوی خانه روم	۳۶۸
۶۹۴	گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم	۳۴۷
۶۷۰	گر چه افتاد ز زلفش گرهی در کارم	۳۳۵
۷۸۰	گرچه ما بندگان پادشهییم	۳۹۰
۶۷۲	گر دست دهد خاک کف پای نگارم	۳۳۶
۶۸۴	گر دست رسد در خم زلفین تو بازم	۳۴۲
۶۹۶	گسر من از سرزنش مدعیان اندیشم	۳۴۸
۷۷۲	ما بر آریم شبی دست و دعایی بکنیم	۳۸۶
۷۵۲	ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم	۳۷۶
۷۵۰	ما بی غمان مست دل از دست داده ایم	۳۷۵
۷۴۸	ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده ایم	۳۷۴
۷۶۰	ما درس سحر در سر میخانه نهادیم	۳۸۰
۷۵۶	ما زیاران چشمم یاری داشتیم	۳۷۸
۷۷۴	ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم	۳۸۷
۶۶۶	مرا عهدی ست با جانان که تا جان در بدن دارم	۳۳۳
۶۵۶	مرا می بینی هر دم زیادت می کنی در دم	۳۲۸
۶۴۰	مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام	۳۲۰
۶۸۰	مسزن بسر دل ز نوک غمزه تیرم	۳۴۰
۶۸۸	مژده وصل تو کبز سرجان برخیزم	۳۴۴
۷۱۶	من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم	۳۵۸
۶۹۸	من دوستدار روی خوش و موی دلکشم	۳۴۹
۶۷۶	من که باشم کسه بر آن خاطر عاطر گذرم	۳۳۸
۷۰۲	من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	۳۵۱

۶۸۶	نماز شام غریبان چو گریه آغازم	۳۴۳
۶۶۰	هر چند پیرو خسته دل و ناتوان شدم	۳۳۰

حرف ن

۸۱۸	افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن	۴۰۹
۸۰۲	ای روی ماه مسنظر تسمو نو بهار حسن	۴۰۱
۸۱۲	ای نور چشم من سخنی هست گوش کن	۴۰۶
۸۱۴	بسالا بسلند عشوه گر نقش باز من	۴۰۷
۸۲۰	بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن	۴۱۰
۷۸۴	چندان که گفتم غم با طیبیان	۳۹۲
۸۲۲	چو گل هر دم به بویت جامه در تن	۴۱۱
۸۱۶	چون شوم خاک رهش دامن بپاشاند زمن	۴۰۸
۷۹۰	خدا را کم نشین بسا خرقه پوشان	۳۹۵
۷۹۶	خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن	۳۹۸
۷۹۸	دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن	۳۹۹
۸۰۸	زدر درای و شسبستان ما منور کن	۴۰۴
۷۹۲	شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهان	۳۹۶
۸۲۸	شراب لعل کش و روی مه جبینان بین	۴۱۴
۸۰۴	صیح است ساقیا قدحی پر شراب کن	۴۰۲
۷۹۴	فاتحهای چو آمدی بر سر خستهای بخوان	۳۹۷
۸۱۰	کرشمهای کن و بازار ساحری بشکن	۴۰۵
۸۰۶	گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن	۴۰۳
۸۰۰	منم که شهره شدم به عشق ورزیدن	۴۰۰
۷۸۶	می سوزم از فسراقت روی از جفا بگردان	۳۹۳
۸۲۴	می فکن بر صف رندان نظری بهتر از این	۴۱۲
۸۲۶	نکتهای دلکش بگویم خال آن مه رویین	۴۱۳
۷۸۸	یا رب آن آهوی مشکین به ختن بازرسان	۳۹۴

حرف و

۸۳۴	ای آفتاب آینه دار جمال تو	۴۱۷
۸۴۶	ای پیک راستان خبر سرو ما بگو	۴۲۳
۸۳۶	ای خسونیهای نفاق چنین خاک راه تو	۴۱۸
۸۳۸	ای قبیای پادشاهی راست بر بالای تو	۴۱۹
۸۳۰	به جان پیر خرابات و حق صحبت او	۴۱۵
۸۴۰	تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو	۴۲۰
۸۳۲	خط عذار یسار که بگرفت ماه از او	۴۱۶
۸۴۸	گفتا برون شدی به تماشای ماه نو	۴۲۴
۸۴۴	گلبن عیش می دمد ساقی گل عذار کو	۴۲۲
۸۴۲	مرا چشمی ست خون افشان ز دست آن کمان ابرو	۴۲۱
۸۵۰	مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	۴۲۵

حرف ه

۸۷۰	از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه	۴۲۵
۸۶۶	ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده	۴۲۳
۸۷۲	چراغ روی تو را شمع گشت پروانه	۴۳۶
۸۵۲	خنک نسیم معنیر شمامه دلخواه	۴۲۶
۸۶۸	دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده	۴۳۴
۸۶۲	در سرای مغان رفته بود و آب زده	۴۳۱
۸۶۴	دوش رفتم به در میکرده خواب آلوده	۴۳۲
۸۷۴	سحر گاهان که مخمور شبانه	۴۳۷
۸۵۴	عیشم مدام است از لعل دلخواه	۴۲۷
۸۵۶	گسر تمیغ بارد در کوی آن ماه	۴۲۸
۸۶۰	ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه	۴۳۰
۸۵۸	وصال او ز عمر جاودان به	۴۲۹

حرف ی

۸۹۴	آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی	۴۴۷
۹۵۶	اتر روانیج رنیدالحمی و زاد غرامی	۴۷۸
۹۶۸	احمدالله علی معدلة السلطان	۴۸۴
۸۷۸	از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای	۴۳۹
۹۹۲	ای بسی خبر بکوش که صاحب خبر شوی	۴۹۶
۱۰۰۴	ای پسادشه خوبان داد از غم تهنهایی	۵۰۲
۹۹۸	ای در رخ تسو پسیدا انوار پادشاهی	۴۹۹
۹۳۸	ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی	۴۶۹
۹۸۰	ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی	۴۹۰
۱۰۰۲	ای دل گسر از آن چاه زنخندان به در آیی	۵۰۱
۸۹۰	ای دل مبلش یک دم خالی زعشق و مستی	۴۴۵
۸۹۶	ای قصه بهشت زکویت حکایتی	۴۴۸
۸۷۶	ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای	۴۳۸
۸۸۸	ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی	۴۴۴
۹۲۸	ای که دایم به خویش مفروری	۴۶۴
۹۷۶	ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی	۴۸۸
۹۱۴	ای که در کوی خرابیات مقامی داری	۴۵۷
۹۱۶	ای که مسهجوری عشاق روا می‌داری	۴۵۸
۹۴۶	این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی	۴۷۳
۸۹۲	با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی	۴۴۶
۹۷۸	بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی	۴۸۹
۹۹۴	بلبل زشاخ سرو به گلبانگ پهلوی	۴۹۷
۹۴۸	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی	۴۷۴
۹۰۴	به جان او که گرم دست رس به جان بودی	۴۵۲
۱۰۰۶	به چشم کردفام ابروی ماه سیمایی	۵۰۳
۸۸۰	به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می	۴۴۰
۹۱۲	بیابا ما مورز این کینه داری	۴۵۶

۹۰۸	تورا که هر چه مراد است در جهان داری	۴۵۴
۹۸۸	تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی	۴۹۴
۹۲۰	چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری	۴۶۰
۹۰۶	چه بودی اردل آن مناه مهریان بودی	۴۵۳
۹۲۴	خوش کسرد یسوری فلکت روز داوری	۴۶۲
۱۰۰۸	در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی	۵۰۴
۹۸۲	دو یار زیرک و از باده کهن دومنی	۴۹۱
۹۰۰	دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی	۴۵۰
۹۵۴	رفتم به باغ صبحدم تا چنم گلی	۴۷۷
۹۱۸	روزگساریست که ما را نگران می داری	۴۵۹
۹۵۸	زان می عشق کز او پخته شود هر خامی	۴۷۹
۹۴۰	زاین خوش رقم که برگل رخسار می کشی	۴۷۰
۹۶۲	زدلبرم که رسیساند نوازش قلمی	۴۸۱
۹۳۰	زکسوی یار می آید نسیم باد نوروزی	۴۶۵
۹۹۶	ساقیا سایه ابراست و بهار و لب جوی	۴۹۸
۸۸۲	ساقی بیا که شد قدح لاله پرزمی	۴۴۱
۸۹۸	سبب سلمی بصدغها فوادی	۴۴۹
۹۰۲	سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی	۴۵۱
۹۹۰	سحرگه رهروی در سرزمینی	۴۹۵
۱۰۰۰	سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی	۵۰۰
۹۵۰	سلام الله ما کز الیالی	۴۷۵
۱۰۱۰	سلامی چو بوی خسوش آشنایی	۵۰۵
۹۴۲	سلمی مندو حلت بالعراق	۴۷۱
۹۶۴	سینه مالامال در دلت ای دریغا مرهمی	۴۸۲
۹۲۲	شهریست پرظریفان و از هر طرف نگاری	۴۶۱
۹۱۰	صبا تو نکبت آن زلف مشکبو داری	۴۵۵
۹۸۴	صبح است و زاله می چکد از ابر بهمنی	۴۹۲
۹۲۶	طفیل هستی عشقتند آدمی و پری	۴۶۳
۹۳۲	عمر بگذشت به بی حاصلی و بوالهوسی	۴۶۶

۴۷۲	کتبت قصّة شوقی و مدمعی باکی	۹۴۴
۴۸۰	که برد به نژد شاهان زمن گدا پیامی	۹۶۰
۴۸۵	گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی	۹۷۰
۴۴۲	لبش می بوسم و در می کشم می	۸۸۴
۴۴۳	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	۸۸۶
۵۰۶	می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی	۱۰۱۲
۴۸۳	نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی	۹۶۶
۴۶۷	نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی	۹۳۴
۴۹۳	نوش کن جام شرباب یک می	۹۸۶
۴۸۶	وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	۹۷۲
۴۶۸	هزار جهد بکردم که یار من باشی	۹۳۶
۴۸۷	هواخواه توام جاننا و می دانم که می دانی	۹۷۴
۴۷۶	یا مسبماً یحاکمی درجاً من الالکی	۹۵۲

قصیده ها:

۱	سپیده دم کسه صبا بوی جان گیرد	۱۰۱۶
۲	جسوزا سحر نهد حمایل برابرم	۱۰۲۴
۳	شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان	۱۰۲۸
۴	زدبیری نتوان لاف زد به آسمانی	۱۰۳۴

مثنوی ها:

۱	الا ای آهوی وحشی کجایی	۱۰۴۴
۲	در ایمن وادی به بانگ سیل بشنو	۱۰۵۰
۳	بیا ساقی آن می که حال آورد	۱۰۵۲
۴	مغنی کجایی به گلبانگ رود	۱۰۵۶

قطعه ها:

۱	تو نیک و بد خود هم از خود بپرس ... محتسب	۱۰۶۲
۲	سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق ... بینانیست	۱۰۶۲

	آصف عهد زمان جان جهان تو را نشاه ... نکشت	۳
	بهاء الحق والدين طاب مثواه ... جماعت	۴
۱۰۶۴	قوت شاعره من سحر از فرط ملال ... می رفت	۵
	رحمان لایموت چو این پادشاه را ... لایفوت	۶
	خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد ... تو باد	۷
۱۰۶۶	دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد ... لاله باد	۸
	به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق ... بود آباد	۹
۱۰۶۸	دل مبنده ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید ... گشاد	۱۰
	به سمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس ... صبا باشد	۱۱
	روح القدس آن سرور فرخ ... زیر جد	۱۲
۱۰۷۰	شمه ای از داستان عشق شورانگیز ماست ... کرده اند	۱۳
	اعظم قوام دولت و دین آن که بر درش ... بحور	۱۴
۱۰۷۲	دل مینه بر دنیی و اسباب او ... ندید	۱۵
	بر سر بازار جان بازان منادی می زنند ... بشنوید	۱۶
۱۰۷۴	برادر خواجه عادل طاب مثواه ... حیاتش	۱۷
	بر تو خوانم ز دفتر اخلاق ... بخشش	۱۸
	مجددین سرور و سلطان قضات اسماعیل ... نطق	۱۹
	بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل ... کاکل	۲۰
۱۰۷۶	صباح جمعه سادس ربیع اول بود ... زایل	۲۱
	سرور اهل عمایم شیخ جمع انجمن ... حسن	۲۲
	دلا دیدی که آن فرزانه فرزند ... رنگین	۲۳
	در این ظلمت سراتاکی به بوی دوست بنشینم ... بر سرزانو	۲۴
۱۰۷۸	ای معرا اصل عالی جوهرت از حرص و آز ... زرق و ریزو	۲۵
	ساقیا پیمانه پر کن زان که صاحب مجلس است ... نگاه	۲۶
	به گوش جان رهی منهیی ندا در داد ... لاله الا الله	۲۷
۱۰۸۰	گدا اگر گهر پاک داشتی در اصل ... بایستی	۲۸
	آن میوه بهشتی کامد به دستت ای جان ... بهشتی	۲۹
	خسرو دادگرا شیر دلا بحر کفا ... ارزانی	۳۰
۱۰۸۲	دریغا خلعت روز جوانی ... جاودانی	۳۱

	ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار ... گردانی	۳۲
	پادشاهها لشکر توفیق همراهِ تموانند ... می‌کنی	۳۳
۱۰۸۴	به من پیام فرستاد دوستی دیروز ... بینایی	۳۴

رباعی‌ها:

۱۰۸۸	جز نقش تو در نظر نیامد ما را	۱
	گفتم کسه لب‌ت گفت لبم آب حیات	۲
	ماهی که قدش به سرو می‌ماند راست	۳
	هر روز دلم به زیر باری دگر است	۴
	من با کمر تو در میان کردم راست	۵
۱۰۹۰	امشب ز غمت میان خون خواهم خفت	۶
	ماه‌م که رخش روشنی خور بگرفت	۷
	نی قصه آن شمع چگل بتوان گفت	۸
	اول به وفا می‌وصالم در داد	۹
	نی دولت دنیا به ستم می‌ارزد	۱۰
۱۰۹۲	هر دوست که دم زد ز وفا دشمن شد	۱۱
	بامی به کنار جوی می‌باید بود	۱۲
	چون غنچه گل قرا به پرداز شود	۱۳
	از چرخ به هر گونه همی دار امید	۱۴
	ایام شباب است شراب اولی‌تر	۱۵
۱۰۹۴	خوبان جهان صید توان کرد به زر	۱۶
	عشق رخ یار بر من زار مگیر	۱۷
	در سنبُلش آویختم از روی نیاز	۱۸
	مردی زکننده در خیبر پرس	۱۹
	چشم تو که سحر بابل است استادش	۲۰
۱۰۹۶	ای دوست دل از جفای دشمن در کش	۲۱
	چون جامه زتن برکشد آن مشکین خال	۲۲
	در باغ چو شد باد صبا دایه گل	۲۳
	در آرزوی بوس و کنارت مردم	۲۴

	من حاصل عمر خود ندارم جز غم	۲۵
۱۰۹۸	چون باده زغم چه بایدت جوشیدن	۲۶
	چشممت کیه فسون و رنگ می‌یارد از او	۲۷
	ای شرم زده غنچه مستور از تو	۲۸
	ای بساد حدیث من نهانش می‌گو	۲۹
	گفتمی کیه تو را شوم مدار اندیشه	۳۰
۱۱۰۰	قام بهشت و دوزخ آن عقده گشای	۳۱
	ای کاش کیه بخت سازگاری کردی	۳۲
	گر همچو من افتاده این دام شوی	۳۳
	با شاهد شوخ و شنگ و با بر بط و نی	۳۴



مقدمه استاد دکتر قمر آریان

بسمه تعالی

شعر حافظ بقول همسر فقیدم دکتر عبدالحسین زرین کوب یک ترانه ابدی در ستایش آزادی و بی تکلفی است. بلاغت حافظ از جهت تعادل و ایجاز یادآور بلاغت قرآنی است. قرآن کریم که حافظ آنهمه خود را به آن مدیون می‌داند در شعر او بی شک تأثیرش قطعی است.

البته بسیاری از شاعران و نویسندگان از قرآن و داستانهای آن الهام گرفته‌اند، اما در شعر حافظ مواردی هست که حکایت دارد از تعمق او در قرآن و معانی و الفاظ آن. شعر حافظ شعری است آکنده از عمق و دقت، حکمت و اصلاح شده، منقح، حاوی حرف‌های تازه، مضمونهای بی‌سابقه و اندیشه‌هایی که رنگ اصالت و ابتکار دارد. اینهمه در کلام او همه جا موج می‌زند. حتی عادی‌ترین اندیشه‌ها در بیان سحرآمیز او رنگ تازه‌گی دارد.

صنعت عمده او ابهام است، یعنی لفظ را چنان بکار می‌برد که خواننده معنی نزدیک آن را به خاطر می‌آورد، در حالیکه شاعر معنی دورتر را در نظر دارد یا هر دو را. شوخی و ظرافت از مختصات بیان اوست. کلام او غالباً به اوج سبک و آلا می‌گراید هر بیتی از آنها برای خود شعری است مستقل البته این معنی مخصوص حافظ نیست اقتضای غزل است اما در مورد حافظ گویی نوعی الزام است.

جهان‌بینی حافظ عشق را همچون حلقه پیوندی که انسان را از یکسو با جهان و از سوی دیگر با خدا اتصال می‌دهد، تلقی می‌کند. البته برای فهم این جهان‌بینی آشنایی با آنچه فرهنگ عصر حافظ محسوبست ضروری است والا فهم درست زبان آکنده از رمز و ابهام او غیرممکن است.

مثلاً شاعر در مکاشفات عارفانه خویش یکبار میلاد آدم و پیدایش جوهر انسان را تصویر می‌کند: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند.

او عشق را که امانت الهی است و فقط جرأت و جسارت یک ظلوم و جهول است که قبولش را برای انسان تصویرپذیر کرده است، چنان متعالی می‌یابد که قلمرو ملکوت هم مثل عالم ملک از حوزه استیلای او خالی نیست. تصویری که حافظ در این مکاشفه خویش عرضه می‌کند رؤیایی است که شاعر در یک ظلمت بی‌نام ملایک را تصویر می‌کند که در یک شب دیرپای گل آدم را بسرشتند و به پیمانه زدند. اما فهم درست کلام او مانند عشق اول آسان بنظر می‌رسد ولی در آخر دشواریها دارد.

این لسان الغیب محبوب القلوب که نه تنها در تمام زادگاه خود ایران بلکه در کشورهای فارسی زبان مجاور، کعبه دلها و سنگ صبور دردها و شادی‌های عارف و علمی است و نیز در اکناف جهان گاه و گاه شاعر آلمانی را شیفته خود می‌سازد که در دیوان «شرق و غرب» خود، پیروی از شیوه او را به آرزو می‌خواهد و گاه «ژان لاهور» شاعر فرانسوی را به وجد می‌آورد تا او را در مجموعه «پنداره» خویش بستايد و او را روح بپقراری وصف نماید که لذتی برتر از درد عشق نمی‌شناخته است.

انصاف را کدام شاعر را می‌شناسیم که کسانی اهل ادب و ذوق برای تصحیح دیوان او به چندین نسخه خطی قدیم رجوع کرده باشند و تعداد افراد سرشناس آنها به بیش از بیست و یک نفر برسد.

همین محبوبیت فوق‌العاده حافظ سبب شده است که آقای شفیع شجاعی ادیب که قطعاً و یقیناً خود ایشان یکی از شیفتگان شعر حافظ است، با چنین همت والایی، عمری در مطالعه و تتبع در تمام متن‌های معتبر چاپی حافظ که از سال ۱۳۰۶ تاکنون به طبع رسیده است مصروف دارند و برای اینکه مشتاقان حافظ را از مراجعه به متنهای متعدد بی‌نیاز سازند متنی جامع با مراجعه به بیست و یک متن چاپی معتبر تهیه کنند و با حوصله و دقتی در خور ستایش علاوه بر فهرستهای جامع اول کتاب فهرستهای مجزایی هم برای یک یک غزلها و سایر اشعار حافظ اعم از قصیده، مثنوی، قطعه‌ها و رباعیات، تهیه کنند. اختلاف ابیات این ۲۱ متن را در فهرستی کاملاً روشن و گویا بیاورند، حتی در فهرستهای جداگانه، پس و پیش شدن یا حذف و اضافه شدن ابیات هر غزلی را، تعیین کنند. در حالیکه بسیاری از مشکلات هر غزلی را هم در پای همان غزل حل کرده‌اند.

به این طریق همانطور که خود در ویژگیهای متن حاضر متذکر شده‌اند، علاوه بر اینکه خواننده را از مراجعه به دیگر متنهای بی‌نیاز می‌نمایند، این امکان را نیز به خواننده می‌دهند که بنا به ذوق خود متنی را که می‌پسندد انتخاب کند.

نمیدانم چه مقدار وقت صرف تهیه متن حاضر شده است. بهر حال این کاریست که فقط عشق و شوق می‌تواند بانی آن باشد و من از خداوند متعال ادامه خدمت به فرهنگ ایران را برای این پژوهشگر با همت از صمیم قلب آرزو می‌کنم.

به من و کرمه
قمر آریان

مقدمه



به نام خداوند جان و خرد

مدد از خاطر رندان طلب ای دلور نه

کار صعب است مبادا که خطایی بکنیم

مباحثات فرهنگی - ادبی ایرانیان به وجود شاعران بزرگی است که در تاریخ هزار ساله ادبی برکهای زرینی را به نام خود ثبت کرده‌اند. اگر بخواهیم فهرست وار هم از این نازک‌اندیشان هنرمند نامی ببریم در این مقدمه مجالی برای آن نیست. ولی اگر بخواهیم فقط به ستاره‌های درخشان و جاویدان این دفتر پر بهای تاریخ ادبی بپردازیم می‌توان از بزرگانی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم ختام نیشابوری، حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، شیخ اجل سعدی شیرازی و بالاخره گل سر سبد غزل سرایان فارسی، خواجه شمس‌الدین محمد «حافظ» شیرازی نام برد.

اقبال و توجه عاقله به این فرهیختگان هنرمند و خردورز، مسئولیتی بسیار خطیر بر عهده خواص جامعه نهاده است که حتی از زمان حیات خود این شاعران، متوجه آنان شده است. این مسئولیت سنگین همان نیاز فرهنگی جامعه است که جهت پاسخگویی به آن باید آثار ارزشمند این بزرگان به نحوی مطلوب و شایسته جمع‌آوری، تصحیح و تدوین شده در اختیار علاقه‌مندان قرار بگیرد.

این وظیفه خطیر در گذشته به شکل سنتی و ابتدایی توسط کاتبان حرفه‌ای انجام می‌شد. آنان آثار شاعران را رونویسی کرده، در اختیار همگان قرار می‌دادند. اما در این دوران که عمر آن در ایران به یک قرن هم نمی‌رسد، حرکتی جدید به نام «نقد ادبی» آغاز شد که این نیاز فرهنگی نمود بیشتری پیدا کرد. لذا پرداختن به آن نیز به یک اقدام جدی از سوی دانشوران و پژوهندگان تلقی شد.

دانشمندان معاصر هر یک به فراخور ذوق و علاقه خود به این کار مهم پرداختند و با نقد آثار ارزشمند ادبی گذشتگان به پیرایش و ویرایش لغزشها و خطاهای عمدی و سهوی کاتبان پیشین اقدام کردند و با روش علمی و مطابق با اصول پذیرفته شده نقد ادبی به تصحیح و تنقیح آثار کلاسیک همت گماشتند.

با گذشت سال‌ها از دوره نقد ادبی در ایران و کارهای ارزشمندی که محققان گرامی این مرز و بوم و بعضاً ایران‌شناسان خارجی انجام داده‌اند، هنوز هم راه پر نشیب و فرازی پیش روی پژوهش‌گران وجود دارد چراکه هنوز نمی‌توان با اطمینان ادعا کرد که اثر شاعری را که در اختیار داریم، گفته اصیل او یا نزدیک به کلامش می‌باشد.

با وجود گام‌های بزرگی که در تصحیح و تنقیح آثار کلاسیک برداشته شده است و علی‌رغم تحقیق و تفحص‌هایی که انجام گرفته، فی‌المثل هنوز به طور قطع و یقین مطمئن نیستیم که متن شاهنامه‌ای که در دست است همانی است که فردوسی «پاک‌زاده» در طی سی سال سروده است و یا کتاب عظیم‌الشان مثنوی مولوی که امروز مورد مطالعه علاقه‌مندان قرار می‌گیرد همان کلام مولانا می‌باشد که در مدت ده تا دوازده سال برای یاران و پیروان خود تقریر کرده است. این وضعیت در مورد اکثر آثار بزرگان شعر و ادب فارسی صدق می‌کند.

اما درباره خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و تنها اثر گوهر بار و جاودانه‌اش یعنی دیوان اشعار وی، این وضعیت نسبت به آثار دیگران بسیار متفاوت است. ماجرای دیوان حافظ به ظاهر «ماجرای پایان‌ناپذیری» است که نه تنها دخل و تصرف کاتبان باعث بروز اختلاف و اشکالهای فراوان شده، بلکه به گواهی اظهار نظر حافظ پژوهان و حافظ‌شناسان گرامی، حتی خود حافظ نیز در بروز چنین مشکلات و وجود اختلاف قرائت و دگرسانیها دخیل بوده است. شایان توجه است این امر به علت وسواس بیش از حد شاعر برجسته و هنرمند ما بوده است که با مطالعه اشعارش می‌توان این موارد را به خوبی ملاحظه کرد.

آمار دقیقی از تعداد نسخه‌های خطی از دیوان حافظ وجود ندارد و دستیابی به آن نیز غیرممکن می‌نماید. تعداد نسخه‌های موجود شناخته شده نیز در ایران و موزه‌های کشورهای جهان کم نمی‌باشد. به بیانی وجود بیش از ۳۰۰ نسخه در ایران و سراسر جهان موجب کثرت چاپ متنهای تصحیح شده از دیوان حافظ شده است. چرا که هر از چند گاهی نسخه‌ای کهن از اشعار حافظ یافت می‌شود که محقق دلسوز را بر آن می‌دارد تا به دلیل همان نیاز فرهنگی که قبلاً از آن صحبت شد، اقدام به تصحیح و چاپ و نشر آن بنماید. این روند بیش از هفتاد سال است که ادامه دارد و با وجود کم و کاستی‌هایی، بارقه امیدی نیز در دل دوستداران و علاقه‌مندان حافظ بوجود آورده، که در هر حال

راهی تا دستیابی به یک متن اصیل و کامل یا نزدیک به گفته‌های حافظ باقی نمانده است.

این حقیر نیز که خود را از ارادتمندان حافظ و حافظ دوستان می‌دانم اقدام به تدوین متن حاضر کرده‌ام تا به گوشه‌ای از این نیاز فرهنگی جامعه پاسخ داده باشم. در ابتدا لازم است که جهت آگاهی آن دسته از عزیزانی که از «سرگذشت» دیوان اشعار حافظ اطلاع کمتری دارند، به طور اجمال گزارش کوتاهی ارائه کنم. اگرچه شرح کامل این ماجرا در کتاب «جامع المقدمات حافظ» که توسط نویسنده این سطور گردآوری شده است، آمده، لیکن از آنجایی که شاید عده‌ای آن کتاب را در اختیار و یا نیاز به تهیه آن نداشته باشند، نقل چکیده‌ای از آن راهگشا خواهد بود. این کتاب حاوی مقدمه‌های همه متن‌هایی است که در متن حاضر به عنوان اصل و اساس کار قرار گرفته‌اند، لذا در عین استقلال می‌توان آن را جلد اول یا به عبارتی مقدمه‌ای کامل بر این متن دانست.

و اما انتشار دیوان حافظ از زمان خود شاعر تا امروز چند مرحله را سپری کرده است که اگر این فاصله زمانی را تقسیم‌بندی کنیم، میتوان سه دوره مشخص را از هم تفکیک کرد:

دوره اول: از اواخر قرن هشتم تا ابتدای قرن سیزدهم می‌باشد که دیوان حافظ به صورت دستی نوشته می‌شد و نسخه‌های خطی که امروزه اساس کار پژوهندگان و مصححان قرار می‌گیرد، بازمانده همین دوران چهارصدساله می‌باشد. هیچ مدرک و سند قاطعی وجود ندارد که چه کسی برای اولین بار اشعار حافظ را جمع‌آوری کرده است ولی به استناد چند نسخه خطی معتبر و وجود مقدمه‌ای در این نسخه‌ها با عنوان «مقدمه جامع دیوان» می‌توان از شخصی به نام «محمد گلندام» یاد کرد که از دوستان و ارادتمندان و یاران وفادار حافظ بوده است که پس از درگذشت شاعر گرانقدر ایران زمین، حق دوستی را ادا کرده، به جمع‌آوری اشعار حافظ همت گماشته است.

از میان نسخه‌هایی که از این دوره به جای مانده است، بعضی که از لحاظ قدمت تاریخی نزدیک‌تر به زمان حافظ می‌باشند، دارای ارزش و اعتبارند و برخی نیز به علت دقت، خوشنویسی و همچنین باسواد بودن کاتبان آنان در علوم ادبی، ارزشمند و قابل اعتماد می‌باشند. گروهی دیگر نیز به دلیل کم سواد و یا کم دقتی کاتبان، دخل و تصرف بیش از حد آنان در اشعار حافظ، بدخطی و بدنویسی آنان و بالاخره تاریخ کتابت نسخه‌ها که جدیدتر می‌باشند، از اعتبار کمتری برخوردارند. براساس جدولی که در کتاب «جامع المقدمات» ارائه شده است، حدود ۹۵ نسخه خطی از این دوران به عنوان نسخه اساس یا نسخه بدل و کمکی مورد استناد و استفاده حافظ پژوهان و مصححان قرار گرفته است که از کهن‌ترین آنان می‌توان به نسخه خطی متعلق به سال ۸۰۵ ه‍.ق اشاره کرد که دارای ۴۱ غزل از اشعار حافظ می‌باشد و در آکادمی علوم تاجیکستان نگهداری می‌شود. و از سویی جدیدترین نسخه خطی، نسخه‌ای است متعلق به اواخر قرن دوازدهم یا اوایل قرن سیزدهم که در اختیار شادروان دکتر قاسم

غنی بوده و در تصحیح دیوان حافظ که با علامه قزوینی همکاری داشته است، این نسخه به عنوان نسخه بدل مورد استفاده قرار گرفت.

دوره دوم: از اوایل قرن سیزدهم هجری آغاز شد که دیوان حافظ با پیشرفت صنعت و تکنولوژی به وسیله ماشین چاپ، انتشار یافت و به شکل گسترده تری در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت. اولین بار دیوان حافظ در سال ۱۱۶۹ ش = ۱۲۰۶ ق = ۱۷۹۱ م، به دستور شخصی به نام مسترجانس انگلیسی و به تصحیح ابوطالب تبریزی، از روی دوازده نسخه خطی به چاپ رسید این متن به قطع رحلی و در ۱۵۷ ورق با چاپ سنگی در یک هزار و دویست نسخه در شهر کلکته از طبع خارج شد. البته تصحیح دیوان حافظ در این دوران به معنای امروزی تصحیح دقیق، انتقادی و بر مبنای اصول نقد ادبی استوار نبوده و بیشتر جنبه ذوقی داشته است. که از معتبرترین این گونه متن‌ها می‌توان به دیوان حافظ «قدسی» اشاره کرد که به گفته خود وی در مقدمه دیوان، بیش از پنجاه نسخه را مورد بررسی قرار داده است. این متن در سال ۱۲۷۶ ش = ۱۳۱۴ ق در قطع رقعی و با چاپ سنگی در ۴۹۶ صفحه، برای اولین بار به چاپ رسید که امروزه نیز با چاپ حروفی، چاپ و منتشر می‌شود.

دوره سوم: از سال ۱۳۰۶ شمسی آغاز شد و تا امروز ادامه دارد. در این سال شادروان عبدالرحیم خلخالی برای اولین بار و براساس یک نسخه خطی کهن و بسیار ارزشمند متعلق به قرن نهم هجری و به تاریخ ۸۲۷ (و چند نسخه خطی و چاپی دیگر به عنوان نسخه بدل) اقدام به تصحیح و چاپ دیوان حافظ کردند که البته این متن بر وفق اعترافات فروتنانه خود ایشان خالی از اشکالات و ایراداتی نبود. این دوره را باید دوره «نقد ادبی» نامید که هر چند اولین بار مرحوم خلخالی اقدام به تصحیح دیوان حافظ نمود، ولی آغازگر و پایه‌گذار نقد ادبی نوین در ایران زنده یاد علامه قزوینی می‌باشند که با همکاری دکتر قاسم غنی، براساس همان نسخه خطی ارزشمند خلخالی اقدام به تصحیح علمی و انتقادی از دیوان حافظ کردند که این واقعه را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ نقد ادبی ایران دانست. تصحیح یک متن ادبی بر مبنای اصول علمی استوار است که پژوهندگان و محققان بر این اساس اقدام به انجام آن می‌کنند. اکثریت حافظ پژوهان بر این عقیده‌اند که چون هر نسخه خطی کهن دارای انواع کژی‌ها و کاستی‌هاست، لذا باید از تصحیح تک نسخه‌ای خودداری کرد و از نسخه یا نسخه‌های دیگری به عنوان نسخه اساس یا نسخه بدل استفاده نمود.

در این مدت بیش از هفتاد سال، تقریباً سه زوش برای تصحیح دیوان حافظ به کار گرفته شده است:

(۱) زوش علمی و انتقادی با تکیه بر نسخه‌های خطی کهن. (۲) تصحیح ذوقی. (۳) جمع بین دو

زوش قبلی.

در روش اول، مصحح با دانش نسخه‌شناسی، زبان‌شناسی، لغت‌شناسی... و با تکیه بر نسخه کهن خطی از یک نسخه یا بیشتر به عنوان نسخه اصلی و همچنین یک یا چند نسخه دیگر به عنوان نسخه بدل یا جانشین یا کمکی اقدام به تصحیح دیوان حافظ می‌کند که اولین نمونه از این نوع روش، همان متن علامه قزوینی - دکتر قاسم غنی است. شایان توجه است که بیشترین پشتوانه نسخی دیوان حافظ متعلق به متن دکتر سلیم نیساری است که در حقیقت متن ایشان براساس ۴۸ نسخه خطی کهن به عنوان نسخه اساس تصحیح شده است.

روش دوم که تصحیح ذوقی می‌باشد، مصحح منبع یا منابع مشخصی ندارد و یا اگر داشته باشد، به طور جدی به آنها تکیه نمی‌کند و یا به معرفی آنها نمی‌پردازد و بیشتر ذوق و سلیقه خود را در تصحیح متن دخالت می‌دهد که در این دوران چند نفر صاحب نام چنین روشی را اتخاذ نمودند که از مشهورترین آنان می‌توان به متن‌های شادروانان حسین پژمان بختیاری، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی و احمد شاملو اشاره کرد که از مردم پسندترین متن‌های ذوقی دیوان حافظ می‌باشند.

در روش سوم، تصحیح با به کار بستن جمع بین دو روش قبلی انجام می‌شود و شاخص‌ترین نمونه آن یعنی حافظ به سعی سایه می‌باشد که توسط هوشنگ ابتهاج انجام پذیرفته است. ایشان از نامدارترین شاعران معاصر است و به قول استاد بهاءالدین خرمشاهی، پس از حافظ، هیچ شاعری به اندازه او همسبک و هم سلیقه حافظ غزل نسروده است.

در سال‌های اخیر حرکت جدید دیگری نیز در امتداد تصحیح دیوان حافظ، آغاز گردید و آن روش تطبیق دیوان‌های چاپی است. برای اولین بار این کار توسط رحیم ذوالنور، در سال ۱۳۶۹ انجام پذیرفت. ایشان متن علامه قزوینی را با متن دکتر خانلری مقابله نمود و متن قزوینی را به عنوان متن اساس، مبنا قرار داد و اختلافات متن خانلری را در پایین همان غزل ثبت کرد. ترتیب یا توالی ابیات هر دو متن را سمت راست و چپ غزل مشخص نموده است.

این روش توسط چند پژوهش‌گر دیگر ادامه یافت که باید گفت تطبیق و مقابله به معنای واقعی همان کار اول یعنی متن ذوالنور می‌باشد. زیرا دیگران فقط در موارد برخورد با اختلاف قرائت به توضیح پرداخته‌اند و روایت‌ها و قرائت‌های دیگران را نقل نموده، در نهایت دلیل انتخاب گزینه خود را ذکر کرده‌اند. به طور مثال متنی که در سال ۱۳۷۵ توسط دکتر سیدمحمد راستگو تصحیح و چاپ شد از این دست می‌باشد. ایشان در مقدمه همین متن اشاره داشته‌اند که اثر خود را بر مبنای چاپ شده نسخه‌های معتبر قرن نهم بویژه نسخه بدل‌های چهارده گانه‌ای که دکتر خانلری در تصحیح خود آورده است، و متن خود را با چهار متن قزوینی، خانلری، نیساری و سایه سنجیده است و هر کجا میان آنها تفاوتی قابل ذکر بوده، آن تفاوتها را نشان داده است.

البته بنده به هیچ وجه قصد نقد و بررسی یا ارزش‌گذاری بر کار بسیار ارزشمند جناب راستگو را ندارم. فقط منظور از ذکر مطالب فوق این است که اگر قرار است تطبیق و مقابله‌ای صورت گیرد باید به گونه‌ای باشد که استفاده‌ی عام داشته باشد و متأسفانه کار ایشان این ویژگی را ندارد. چرا که متن ذالانور در حقیقت حاوی دو متن قزوینی و خانلری است ولی نمی‌توان پذیرفت که با در اختیار داشتن متن راستگو، چهار متن را یک جا در اختیار داریم.

آخرین کاری که در این زمینه انجام پذیرفته است، دیوان حافظ به کوشش «هاشم جاوید، بهاء‌الدین خرمشاهی» می‌باشد که یک تصحیح قرائت‌گزینی انتقادی براساس متن علامه قزوینی و مقابله با هشت متن معتبر چاپی دیگر است. این کار قرائت‌گزینی استدلالی و انتقادی از ارزش والایی برخوردار است و گامی بزرگ در رسیدن و دستیابی به یک متن درست و نزدیک به کلام حافظ می‌باشد. اما از حیث این که این متن (برخلاف ادعای مصححان محترم) جامع نه متن معتبر می‌باشد، قابل قبول نیست و همان اشکالی که بر متن راستگو وارد شد، بر این متن نیز وارد است. زیرا که باید گفت هر متنی دارای ویژگی‌ها و کم و کاستی‌هایی می‌باشد. مثلاً متن قزوینی در تعداد غزل‌ها با دیگر متون چاپی اختلاف دارد. در متن قزوینی، غزلی مشهور و بسیار شیوا و دلنشین وجود ندارد که در دیگر متن‌های مقابله شده دیوان حافظ «جاوید - خرمشاهی» آمده است. مطلع غزل چنین است:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید

و یا اینکه در متن اصلی نیساری ۴۲۶ غزل آمده است و حدود ۱۴ غزل از غزل‌هایی که در متن قزوینی وجود دارد، جزو قصیده‌ها ثبت شده است. موارد بسیاری دیگر نیز وجود دارد که مجال مطرح کردن آن‌ها از اینجا نیز میسر نمی‌باشد. لذا متن این دو پژوهنده گرانقدر به عنوان یک متن مقابله شده از لحاظ به‌گزینی استدلالی جایگاه ویژه‌ای دارد ولی نمی‌توان پذیرفت که جامع نه متن معتبر را به طور کامل در اختیار داریم.

و اما اینکه اثر این حقیر چیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ و چه نیازی را پاسخ‌گو می‌باشد؟ در طی سه ربع قرن گذشته چندین متن معتبر علمی و انتقادی و همچنین چند متن ذوقی از دیوان حافظ طبع و نشر شده است که این تکرار و تعدد و تنوع متن‌ها به نوعی برای علاقه‌مندان به مشکل تبدیل شده است. اگر علاقه‌مندی بخواهد برای اولین بار متنی از دیوان حافظ را در اختیار داشته باشد برای تهیه آن و انتخاب یکی از متن‌های موجود با مشکل جدی روبرو می‌شود. کدام متن را انتخاب کند؟ معیار انتخاب چیست؟ و یا اینکه آیا برای محضوظ شدن از کلام حافظ، باید چند متن را در اختیار داشته باشد؟ بین متن‌های قزوینی، خانلری، نیساری، و سایه کدام یک معتبرتر می‌باشد؟ آیا برای آشنا شدن با سخن و هنر یکی از مفاخر شعر و ادب ایران و جهان، صلاح است که تا این اندازه

دچار سردرگمی شد؟ بنده فقط چهار متن را در فوق نام بردم در صورتی که امروزه در اکثر کتاب فروشی‌ها و کتابخانه‌ها، حداقل بیش از ده متن معتبر از دیوان حافظ وجود دارد و عرضه می‌شود که البته این تعداد به غیر از متن‌های تجاری و بازاری است که مشکل را صد چندان می‌کند.

به دلایل فوق و همچنین بنا به دلیلی که در مقدمهٔ حافظ «جاوید - خرمشاهی» آمده که «تصحیح علمی دیوان حافظ با آغاز درخشان قزوینی - غنی و حسن ختام «حافظ به سعی سایه» تمام شده تلقی می‌شود»، و نیز در ادامهٔ همان حرکت جدید مقابلهٔ متن‌های چاپی و اگر گزافه‌گویی نباشد، کامل کردن این روند تا این زمان، بنده نیز دست به چنین اقدامی زده‌ام تا شاید پاسخی به نیازهای فرهنگی جامعه به خصوص علاقه‌مندان به حافظ باشد. و به دور از هر گونه تواضع ریایی و دروغین، باید عرض کنم که قصد بنده تصحیح دیوان حافظ نبوده است زیرا که به هیچ وجه استحقاق و بضاعت علمی و ذوقی چنین کار خطیری را ندارم. در حقیقت این متن، تطبیق و تدوین دیوان حافظ براساس بیست و یک متن معتبر چاپی است که اگر حمل بر جسارت نشود، برخلاف روش استادان گرامی «سایه» و «جاوید - خرمشاهی» در این متن به طور کامل و قاطع «دموکراسی اعداد» (آرا) به کار گرفته شده است. زیرا این روش بر مبنای نسخه‌های خطی نمی‌باشد که اشتباه و دخل و تصرفات کاتبان آنها مانع از انتخاب اکثریت کند و آن را دچار اشکال سازد، بلکه تدوین این متن براساس متن‌هایی است که جمعی از بزرگان پژوهندهٔ محقق، ادیب و شاعر، عمر عزیز خود را صرف تحقیق و تفحص و مطالعه در آثار خطی نموده‌اند و هر یک حاصل تلاش و کوشش خود را در اختیار عموم قرار دادند. از این رو نه تنها احتیاج به اصلاح ندارند بلکه هر مصححی برای انتخاب و تصحیح متن خود دلایل علمی و مستندی نیز ارائه نموده است که قبول یا رد آن‌ها نیاز به کار جمعی دارد که متأسفانه چنین رسمی هنوز در ایران سنت نشده است.

لذا برای اینکه همه بتوانند از دست آوردهای سختکوشانهٔ عزیزان پژوهنده بهره‌مند شوند، نیاز دیدم که تمام متن‌های معتبر را در یک جلد گردآوری و تدوین نموده تا اینکه خواننده‌ای با هر ذوق و سلیقه‌ای، تمام آنها را یک جا در اختیار داشته و در انتخاب هر متن نیز مخیر باشد.

دلیل انتخاب متون اساس را به اختصار می‌توان اینگونه توجیه کرد که هفده متن به دلیل استفاده از نسخه و یا نسخه‌های خطی کهن انتخاب شده‌اند و بهتر است که توجه داده شود که همین تعداد متون دارای چنین ویژگی هستند و چهار متن دیگر که ذوقی می‌باشند به دلیل اقبال عمومی و همچنین چاپهای مکرر آنها، به عنوان متن اساس در این متن مورد استفاده قرار گرفته‌اند که در ذیل همهٔ بیست و یک متن به ترتیب تاریخ انتشار و با ذکر رمزینۀ هر یک از آنها در این متن، معرفی می‌شوند:

- ۱ - عدل: عبدالرحیم خلخالی (چاپ اول ۱۳۰۶) - چاپ مورد استفاده این متن: دوم، ۱۳۶۸ - کتابفروشی حافظ.
- ۲ - پژمان (۱): حسین پژمان بختیاری (چاپ اول ۱۳۱۵) - چاپ مورد استفاده این متن: چهارم، ۱۳۶۸ - کتابفروشی فروغی.
- ۳ - پژمان (۲): حسین پژمان بختیاری (چاپ اول ۱۳۴۳) - چاپ مورد استفاده این متن: دهم، ۱۳۶۷ - انتشارات امیرکبیر.
- ۴ - قنی: محمد قزوینی و قاسم غنی (چاپ اول ۱۳۲۰) - چاپ مورد استفاده این متن: اول، ۱۳۶۹ (به کوشش رحیم ذوالنور) - زوّار.
- ۵ - شاملو: احمد شاملو (چاپ اول ۱۳۲۰) - چاپ مورد استفاده این متن: ششم، ۱۳۷۳ - مروارید، زمانه.
- ۶ - انجو: ابوالقاسم انجوی شیرازی (چاپ اول ۱۳۴۷) - چاپ مورد استفاده این متن: ششم، ۱۳۶۷ - جاویدان.
- ۷ - فرزاد: مسعود فرزاد، «حافظ گزاری از نیمه راه» - چاپ اول ۱۳۵۲ - انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۸ - افشار: ایرج افشار (چاپ اول ۱۳۴۸) - چاپ مورد استفاده این متن: سوم، ۱۳۶۶ - امیرکبیر.
- ۹ - جذیر: محمدرضا جلالی نائینی و نذیراحمد (چاپ اول ۱۳۵۰) - چاپ مورد استفاده این متن: پنجم، ۱۳۶۲ - امیرکبیر.
- ۱۰ - قریب: یحیی قریب (چاپ اول ۱۳۵۴) - چاپ مورد استفاده این متن: سوم، ۱۳۶۷ - صفی‌علیشاه.
- ۱۱ - بهروز: اکبر بهروز و رشید عیوضی (چاپ اول ۱۳۵۶) - چاپ مورد استفاده این متن: دوم، ۱۳۶۳ - امیرکبیر.
- ۱۲ - خال: پرویز ناتل خانلری (چاپ اول ۱۳۵۹) - چاپ مورد استفاده این متن: دوم، ۱۳۷۵ - خوارزمی.
- ۱۳ - سهیل: احمد سهیلی خوانساری - چاپ اول ۱۳۶۴ - انتشارات علمی.
- ۱۴ - محیط: محمد محیط طباطبایی - چاپ اول ۱۳۶۷ - ناشر: سیدعبدالله موسوی دیزکوهی.
- ۱۵ - ادیب: عبدالعلی ادیب برومند - چاپ اول ۱۳۶۷ - پازنگ.
- ۱۶ - نی: سلیم نیساری - چاپ اول ۱۳۷۷ - سینانگار.
- ۱۷ - فرخ: رکن‌الدین همایونفرخ - چاپ اول ۱۳۷۱ - اساطیر.
- ۱۸ - جلان: محمدرضا جلالی نائینی و عبدالوهاب نورانی وصال - چاپ اول ۱۳۷۲ - نشر نقره.

۱۹- سایه: هوشنگ ابتهاج - چاپ اول ۱۳۷۲ - انتشارات هوش و ابتکار - چشم و چراغ.

۲۰- خرم: بهاءالدین خرمشاهی - چاپ اول ۱۳۷۳ - نیلوفر.

۲۱- رضی: رشید عیوضی - چاپ اول ۱۳۷۶ - نشر صدوق.

یک نکته لازم به توضیح دارد و آن اینکه متن «نی» که تاریخ ۱۳۷۷ برای چاپ اول آن ذکر شده است و باید در جایگاه آخر قرار گیرد باید متذکر شوم که ایشان متن خود را در سه مرحله به چاپ رسانیده‌اند که ابتدا در سال ۱۳۲۷ سپس در سال ۱۳۷۱ که این متن‌ها فقط شامل غزلیات حافظ می‌باشند و بالاخره متن نهایی را در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسانیدند که حاوی کل اشعار حافظ می‌باشد و چون در ابتدا متن دوم ایشان مورد استفاده ما در این متن قرار گرفت و در نیمه راه متن نهایی ایشان به چاپ رسید، تاریخ چاپ متن نهایی ثبت شد ولی جایگاه حقیقی را همان ردیف شانزدهم قرار دادیم زیرا در متن نهایی فقط اشعار غیر غزل حافظ، کار جدیدی محسوب می‌شود که در دو متن قبلی وجود نداشت. البته کار تطبیق را از اول متن نهایی «نی» مجدداً تکرار کردیم که از این بابت خللی در متن حاضر به وجود نیاید.

از بیست و یک متن فوق، یازده متن «قنی»، «شاملو»، «افشار»، «جذیر»، «قریب»، «بهروض»، «سهیل»، «محیط»، «ادیب»، «جلان» و «رضی» بدون اضافات از قبیل مشکوک، مردود، منسوب و غیره می‌باشند و همه آثار حافظ را به عنوان متن اصیل درج کرده‌اند. ده متن دیگر علاوه بر متن اصیل، بخش‌هایی با عنوان‌های مختلف مشکوک، مردود، ملحقات و غیره دارند.

دو متن شاملو و ادیب، فقط حاوی غزلیات حافظ می‌باشند. و متن‌های افشار و سایه، رباعیات حافظ را ندارند و چهار متن عدل، قریب، محیط و خرم فاقد قصیده می‌باشند. تعداد نسخه اساس (نه نسخه یا نسخه‌های بدل) و اشعار مندرج در متن اصلی هر متن از این قرار است:

عدل: یک نسخه خطی - ۴۹۶ غزل - ۲ مثنوی، ۲۹ قطعه - ۴۲ رباعی.

پژمان (۱): ذوقی - ۵۰۴ غزل - ۵ قصیده - ۲ مثنوی - ۲۹ قطعه - ۴۲ رباعی.

پژمان (۲): ذوقی - ۴۸۹ غزل - ۳ قصیده - ۲ مثنوی - ۱۹ قطعه - ۳۰ رباعی.

قنی: یک نسخه خطی - ۴۹۵ غزل - ۳ قصیده - ۲ مثنوی - ۳۴ قطعه - ۴۲ رباعی.

شاملو: ذوقی - ۴۸۹ غزل.

انجو: ذوقی - ۵۱۹ غزل - ۵ قصیده - ۲ مثنوی - ۲۹ قطعه - ۴۱ رباعی.

فرزاد: نه نسخه خطی و سه متن چاپی - ۴۹۳ غزل - ۴ قصیده - ۵ مثنوی - ۳۷ قطعه - ۴۱ رباعی.

افشار: یک نسخه خطی - ۳۵۴ غزل - ۲ قصیده - ۳ مثنوی - ۲۹ قطعه.

جذیر: دو نسخه خطی - ۴۸۱ غزل - یک قصیده - ۳ مثنوی - ۴۵ قطعه - ۲۹ رباعی.
 قریب: یک نسخه خطی - ۴۹۰ غزل - ۳ مثنوی - ۳۵ قطعه - ۲۸ رباعی.
 بهروض: سه نسخه خطی - ۵۰۷ غزل - ۳ قصیده - ۵ مثنوی - ۴۷ قطعه - ۲۷ رباعی.
 خال: چهارده نسخه خطی - ۴۸۶ غزل - ۵ قصیده - ۷ مثنوی - ۵۹ قطعه - ۶۳ رباعی.
 سهیل: چهار نسخه خطی - ۴۸۹ غزل - ۵ قصیده - ۲ مثنوی - ۳۲ قطعه - ۴۰ رباعی.
 ادیب: یک نسخه خطی - ۴۸۵ غزل.
 محیط: یک نسخه خطی - ۴۳۶ غزل - ۳ مثنوی - ۹ قطعه - ۱۲ رباعی.
 نی: چهل و هشت نسخه خطی - ۴۲۴ غزل - ۱۷ قصیده - ۵ مثنوی - ۳۵ قطعه - ۲۶ رباعی.
 فرخ: یک نسخه خطی - ۵۳۰ غزل - ۵ قصیده - ۴ مثنوی - ۲۶ قطعه - ۴۴ رباعی.
 جلان: شش نسخه خطی - ۵۰۰ غزل - ۴ قصیده - ۳ مثنوی - ۴۳ قطعه - ۳۳ رباعی.
 سایه: ۲۹ نسخه خطی و دو متن چاپی - ۴۸۴ غزل - ۴ قصیده - ۵ مثنوی - ۱۰ قطعه.
 خرم: یک نسخه خطی - ۴۹۶ غزل - ۲ مثنوی - ۲۹ قطعه - ۴۲ رباعی.
 رضی: هشت نسخه خطی - ۴۸۵ غزل - ۴ قصیده - ۳ مثنوی - ۴۶ قطعه - ۲۶ رباعی.

روش کار:

۱ - ملاک انتخاب و گزینش هرگونه شعر (غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی)، وجود آنها در اکثریت متن‌ها می‌باشد. و همه آنها را به عنوان متن اصیل قلمداد کرده‌ایم و به مشکوک، مردود، و ... بودن اشعار در برخی از متن‌ها اعتنایی نشده است. از آنجائیکه همه اشعار در مجموعه‌ای به نام «دیوان حافظ» قرار گرفته‌اند و با چشم و ذهن خوانندگان مأنوس شده‌اند، در متن حاضر به عنوان آثار اصیل تلقی شده‌اند. ضمن اینکه همین‌گونه اشعار در بعضی دیگر از متون اساس به عنوان شعر اصیل ثبت شده‌اند. البته در این موارد نیز جهت آگاهی خواننده گرامی، حروف رمز دیگری نیز آورده شده که نشان دهنده وضعیت این‌گونه اشعار می‌باشد و این رمزینه‌ها در مقابل اسم رمز هر متن قرار گرفته است:

(ش): مشکوک

(ر): مردود

(س): منسوب

(ز): افزوده

{ فقط در متن «نی» این رمز استفاده شده است.
(پ): پیوست

(کش): کم ارزش = در متن پژمان (۲) به کار رفته است.

(فط): فهرست تطبیقی متن «فرخ» با متن «قنی» که در متن فرخ ثبت شده است.

(ق): قصیده.

(غ): غزل

(قط): قطعه

(ل): الحاقی یا ملحقات

(عق): هم غزل و هم قصیده

(غ، قط): هم غزل و هم قطعه

(نپ): نسخه بادلیان
{ فقط در متن «خرم» استفاده شده است.
(نپ): نسخه پنجاب

۲ - برای هر متن یک امتیاز قرار دادیم به استثنای دو متن پژمان (۱) و پژمان (۲) که به دلیل اینکه در هر دو متن از یک روش برای تصحیح استفاده شده و هر دو از یک مصحح می‌باشند، اما هر دو متن در طی این چند سال مکرراً به چاپ رسیده‌اند، لذا از هر دوی آنها استفاده شد، ولی در مورد امتیاز آنها با دیگر متن‌ها فرق گذاشته شده است و به هر کدام نیم امتیاز داده شد که در صورت وجود اشتراک این دو متن با هم در هر شرایطی از ترتیب ابیات گرفته تا دیگر موارد اختلاف در متن، با رمز «پژمان» نشان داده شده است و یک امتیاز به آن تعلق گرفته، که در این صورت جمعاً بیست امتیاز برای کل متن‌ها اطلاق شده است.

۳ - تساوی آرا در هر شرایط، انتخاب یک گزینه را دچار مشکل می‌نمود که برای رفع این مشکل تدبیری اندیشیده شد که هم انتخاب گزینه به راحتی میسر گردد و هم اینکه به هیچ‌وجه راهی برای دخالت ذوق و سلیقه شخصی وجود نداشته باشد. به این ترتیب که در بین بیست و یک متن اساس، سه متن خال، نی و سایه از حیث پشتوانه نسخی و روش تصحیح، از دیگر متون، معتبرتر و قوی‌تر هستند. تنها امتیازی که برای این سه متن در نظر گرفته شد این است که در شرایط مساوی، گزینه‌ای انتخاب شده است که دو متن از سه متن یاد شده در یکی از گزینه‌ها قرار گرفته باشند. و اگر این شرایط تساوی در سه گزینه باشد، انتخاب اول با گروهی است که متن «نی» در آن گروه باشد.

۴ - متن حاضر به ترتیب غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی می‌باشد که در تمام بخش‌ها روش کار یکسان است و اکثریت گزینی ملاک کار می‌باشد. ابتدا توالی ابیات بررسی شد و پس از انتخاب، اختلاف توالی ابیات دیگر متون با متن حاضر در جدولی در پایین صفحه همان شعر نشان داده شده است. بعضی از متن‌ها تعداد ابیات کمتری نسبت به متن حاضر داشته، و برخی نیز یک یا چند بیت.

بیشتر دارند. برای نشان دادن این وضعیت، برای متن‌هایی که فاقد یک بیت یا بیشتر هستند، زیر شماره همان بیت و مقابل رمز هر متن، علامت (-) به کار رفته است و در مورد ابیات اضافی یا الحاقی نیز به همین صورت برای یک بیت یا اولین بیت علامت (+) ثبت شده است و برای بیشتر از یک بیت از شماره‌های غیر فارسی (2، 3، 4، ...) استفاده شده است. به این ترتیب توالی ابیات و تعداد بیت‌های هر متن کاملاً مشخص گردیده است. ابیات الحاقی در صفحه مقابل هر شعر، قبل از گزارش اختلاف متن‌ها ثبت شده است.

۵- پس از توالی ابیات به مقابله و تطبیق عبارات و کلمات پرداخته شده است. از یک حرف اضافه مانند «و» و او عطف تا یک کلمه و مصرع و بیت به دقت بررسی شده و در نهایت متن مورد اتفاق اکثریت انتخاب و ثبت شده است و تمام موارد اختلافی متن حاضر با متونی که مطابق این متن نمی‌باشند، در صفحه مقابل هر شعر زیر عنوان «اختلاف متن‌ها» با نشانی کامل درج گردیده است. در ثبت اختلافات عبارات و کلمات به رسم الخط متن‌ها و یا اختلاف املایی توجه نشده است مثل «آنک» به جای «آنکه»، «قفص» به جای «قفس» و نمونه‌هایی از این دست. اما این تفاوت‌ها در جای خود اگر با موارد اختلاف دیگر همراه باشد، در گزارش اختلاف متن‌ها سعی شده است که همان رسم الخط اصلی متن‌ها گزارش شود تا اینگونه تفاوت‌ها نیز مشخص گردد. اختلاف ابیات الحاقی متن‌ها نیز پس از گزارش اختلاف متن اصلی، درج شده است.

۶- در بخش مثنوی‌ها که به ظاهر چهار مثنوی می‌باشد لازم است خواننده گرامی نکته‌ای را درباره دو مثنوی «ساقی‌نامه» و «مغنی‌نامه» مدنظر قرار دهد. این دو مثنوی در متون اساس به قدری با هم اختلاف دارند که کار مقابله و تدوین آن‌ها و برقراری یک متن منظم و قابل قبول از آن‌ها کاری بس دشوار است. از نظر تعداد ابیات، اختلاف‌های زیادی وجود دارد. از حیث تقسیم‌بندی نیز صورتهای مختلفی دارند. در بعضی از متون قسمت‌هایی از دو مثنوی به صورت قطعه شعرهای مستقل آمده است و این در حالی است که در متن‌های دیگر همه بیت‌ها به دنبال یکدیگر و به صورت قطعه شعر واحدی ثبت شده است. در متن حاضر، سعی شده است که روشی اتخاذ شود که جمع بین همه متون باشد و تا حدودی نیز نشان دهنده وضعیت هر متن نیز باشد. نکته قابل توجه در مورد ابیات الحاقی مثنوی‌ها آنکه در ثبت و گزارش آنها به علت کثرت این نوع ابیات با مشکل جدی روبرو شدم که در نهایت به دلیل در اقلیت قرار داشتن آنها در متون اساس، از ثبت آنها صرف‌نظر شد و جهت اطلاع خواننده گرامی فقط به درج تعداد آنها اکتفا شد.

به این ترتیب کل مثنوی یک جا گردآوری شد و شماره توالی ابیات نیز به دنبال هم درج گردید. ولی برای تشخیص هر قسمت از قسمت دیگر، در آغاز هر بخش عنوان آن ذکر شده است. یعنی از بیت

یک تا بیت سی و یک در مثنوی شماره (۳) ساقی نامه می باشد و از بیت سی و دو تا آخر مثنوی یعنی بیت پنجاه و هفت در مثنوی شماره (۴) با نام مغنی نامه معرفی شده است. برای نشان دادن جایگاه و تعداد ابیات الحاقی، در جای خود از علامت (* برای یک بیت)، (۲ برای دو بیت)، (۳ برای سه بیت) و ... استفاده شده است.

۷- در بخش رباعی ها، چهار متنی که فاقد رباعی می باشند، در بخش گزارش به نام آنان اشاره ای نشده است و به جای گزارش ترتیب ابیات که نیازی به ذکر آن نمی باشد، «وضعیت» متن ها در صورت نیاز ذکر شده است که مشکوک، مردود، بودن آنان را نشان می دهد.

۸- تمام اشعار از آغاز تا انجام، شرح و توضیح واژه های مشکل و در مواردی، بعضی از بیت ها آمده است تا پاسخگوی نیاز اولیه مخاطبانی باشد که مانند این حقیر سطح اطلاعات متوسطی دارند. و با استفاده از این متن از مراجعه به کتابهای دیگر بی نیاز می شوند. در این بخش بنده فقط روایتگر بوده ام و از هرگونه تفسیر و تحلیل که در حد بضاعت ناچیز این حقیر نمی باشد خودداری شده است و اگر اشتباهی رخ داده باشد که حتماً نیز چنین است، گناهش به عهده نویسنده این سطور است که در نقل روایت قصور کرده است. در این قسمت از منابع کاملی که در این زمینه عرضه شده است، در حد امکان بهره گرفته ام که در ذیل معرفی می شوند:

۱- برگزیده و شرح حافظ - بهاءالدین خرمشاهی، مهرداد نیکنام - انتشارات فرزانه - چاپ اول ۱۳۷۳.

۲- برهان قاطع - تصحیح دکتر محمد معین - انتشارات امیرکبیر - چاپ پنجم ۱۳۶۲.

۳- پند و پیوند (شرح بیست غزل حافظ) - دکتر میرجلال الدین کزازی - نشر قطره - چاپ اول ۱۳۷۸.

۴- حافظ نامه - بهاءالدین خرمشاهی - انتشارات علمی و فرهنگی - سروش - چاپ سوم ۱۳۶۸.

۵- حافظ و موسیقی - دکتر حسینعلی ملاح - انتشارات هیرمند - چاپ اول ۱۳۶۳.

۶- حساب جمل در شعر فارسی و فرهنگ تعبیرات رمزی - مهدی صدری - مرکز نشر دانشگاهی - چاپ اول ۱۳۷۸.

۷- در جستجوی حافظ - رحیم ذالنور - انتشارات زوار - چاپ سوم ۱۳۷۲.

۸- دیر مفان (شرح بیست غزل حافظ) - دکتر میرجلال الدین کزازی - نشر قطره - چاپ اول ۱۳۷۵.

۹- دیوان حافظ - تصحیح و توضیح علی محمد رفیعی - نشر ستارگان - چاپ دوم ۱۳۷۶.

۱۰- شرح سودی بر حافظ - ترجمه دکتر عصمت ستارزاده - انتشارات نگاه، زرین - چاپ هفتم

- ۱۱ - شرح غزلهای حافظ - دکتر حسینعلی هروی - نشر نو - چاپ دوم ۱۳۶۷.
- ۱۲ - شرح صد غزل از حافظ - محمدعلی زیبایی - پاژنگ - چاپ اول ۱۳۶۷.
- ۱۳ - شرح غزلیات حافظ - دکتر خلیل خطیب رهبر - انتشارات صفی‌علیشاه - چاپ پنجم ۱۳۶۸.
- ۱۴ - شرح غزلیاتی چند از حافظ - دکتر حسین بحرالعلومی - انتشارات الزهرا - چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۱۵ - صدای سخن عشق (گزیده و شرح صد غزل حافظ) - دکتر حسن انوری - انتشارات سخن - چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۱۶ - غیاث‌اللغات - تصحیح منصور ثروت - انتشارات امیرکبیر - چاپ اول ۱۳۶۳.
- ۱۷ - فرهنگ فارسی - دکتر محمد معین - انتشارات امیرکبیر - چاپ ششم ۱۳۶۳.
- ۱۸ - فرهنگ ناب حافظ - محمود نامنی، عطامالله پرویز روشن - نشر ایدون، نازین - چاپ اول ۱۳۷۸.
- ۱۹ - کلک خیال‌انگیز - دکتر پرویز اهور - انتشارات اساطیر - چاپ دوم ۱۳۷۲.

آمار:

جهت اطلاع خواننده عزیز از وضعیت کلی متن حاضر، آمار زیر ارائه می‌گردد. نکته قابل توجه در این آمار این است که حتی یک شعر از انواع پنجگانه اشعار مندرج در این مجموعه، مورد اتفاق نظر همه متن‌های اساس نمی‌باشد. یعنی هیچ شعری، خصوصاً غزل، که در همه متن‌ها می‌باشد، وجود ندارد که از یک بابت مثل توالی ابیات یا عبارات و کلمات، مورد اتفاق نظر همه بیست و یک متن اساس باشد. تنها وجه اشتراکی که می‌توان در بین متون بیست و یک‌گانه یافت این است که در حدود ۳۲ غزل متن حاضر: الف) همه بیست و یک متن اساس، این غزل‌ها را دارند. ب) هیچکدام از آنان، از نظر تعداد ابیات کم یا زیاد ندارند. برای مثال به غزل ۱۵۳ در متن حاضر مراجعه فرمایید. آمار کلی این مجموعه از این قرار است:

تعداد غزل‌ها:	۵۰۶	غزل	۴۲۸۳	بیت
تعداد قصیده:	۴	قصیده شامل	۱۵۰	بیت
تعداد مثنوی‌ها:	۴	مثنوی شامل	۸۹	بیت
تعداد قطعه‌ها:	۳۴	قطعه شامل	۱۴۲	بیت
تعداد رباعی‌ها:	۳۴	رباعی شامل	۶۸	بیت
جمع ابیات:			۴۷۳۲	بیت

ابیات الحاقی در متن حاضر:

در غزل‌ها: ۵۰۳ بیت

در قصیده‌ها: ۸ بیت

در مثنوی‌ها: ۵ بیت

در قطعه‌ها: ۹ بیت

جمع: ۵۲۵ بیت

جمع کل ابیات اصیل و الحاقی ثبت شده در متن حاضر: ۵۲۵۷ بیت می‌باشد.

بیش از دو سوم متن حاضر مطابق است با آنچه که در متن‌های اساس وجود دارد به این ترتیب که: ۳۶۲ غزل، هم از حیث توالی ابیات و هم از نظر مطابقت عبارات و کلمات، پشتوانه متنی دارند. ۱۰۸ غزل، فقط در توالی ابیات پشتوانه متنی دارند.

۱۳ غزل، نیز فقط در عبارات و کلمات دارای پشتوانه متنی هستند.

و در مجموع ۴۷۰ غزل در توالی ابیات و ۳۷۵ غزل در کلمات و عبارات از پشتوانه یک یا چند متن اساس برخوردار هستند و ۲۳ غزل نیز در هیچ کدام از موارد قبلی با متن‌های اساس مطابقت ندارند. ۱۳۱ غزلی که در مطابقت عبارات و کلمات بدون پشتوانه متنی می‌باشند، در اکثر موارد، اختلافشان با برخی از متون اساس بسیار ناچیز است. به این معنی که این اختلاف‌ها در یک حرف اضافه‌ها، به جای دکره و بالعکس و یا داشتن و نداشتن واو عطف بوده است که اگر ملزم و مقید به ثبت این موارد نبودیم، شاید تعداد ۱۳۱ غزل، به ۳۱ کاهش می‌یافت.

در پایان باید اعتراف کنم که با همه دقت و وسواسی که در مقابله و تطبیق متون اساس به کار بردم و سه بار کامل هر بیست و یک متن اساس را با متن حاضر حرف به حرف و کلمه به کلمه مقابله نمودم، حتماً سهو و خطا و یا افزون و کاستی در گزارش کار رخ داده است که این ناشی از خطای دید و مهم‌تر از آن عدم داشتن بضاعت علمی این حقیر است. لذا از همه عزیزان و بزرگواران پژوهنده و حافظ دوستان عزیز پوزش خواسته و عاجزانه تقاضا دارم که اگر این اثر را دارای فایده‌ای تشخیص دادند، از راه لطف و عنایت، این بنده را از راهنمایی‌ها و تذکرات راه‌گشای خود محروم نسازند.

سپاس

این مجموعه اگر بخت و اقبال توجه و عنایتی در پی داشته باشد، بیش و پیش از همه مرهون و مدیون حافظ پژوهان و حافظ شناسان و همه کسانی است که با فراهم آوردن نسخه‌های کهن، به جان و دل کوشیده‌اند تا اشعار بزرگترین و محبوبترین شاعر ایران زمین را تصحیح و به طبع برسانند. از این بابت حق عظیم بر این حقیر دارند که بهترین دروفا نثار آنان باد.

زهی توفیق و افتخار برای بنده که در پی بهرموری از آثار گرانقدر استاد زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب به ویژه کتاب ارزشمند «از کوچه زندان» اثر جاودان ایشان در حوزه حافظ پژوهی، اسبابی فراهم آمد تا یار و همدل آن عزیز، استاد گرانمایه سرکار خانم دکتر قمر آریان بر حقیر منت نهاده و مقدمه‌ای فراتر از شأن من برای این مجموعه نوشته‌اند. باشد که این اثر در پهنه ادبی این سرزمین شایستگی خود را بروز دهد.

از دوست بسیار عزیز و هنرمندم جناب آقای سعید خال سپاسگزارم که علاوه بر تحمل زحمت ویرایش مقدمه این متن در تمام مراحل تهیه و تدوین و چاپ کتاب یاری‌ام کردند. از دوست و برادر نازنینم جناب آقای جبار مرادی که در تهیه ابزار و منابع کار جوانمردانه مرا یاری کردند صمیمانه سپاسگزارم.

همت والای مدیر محترم انتشارات فاخر جناب آقای علیرضا گودرزی که صادقانه مشکلات طبع این متن را پذیرا شدند مرا مرهون خود ساخته که از این بابت نهایت تشکر را دارم.

طراحی روی جلد و متن را هنرمندان لیتوگرافی مهران نگار به عهده گرفته و به انجام رساندند که سپاس و درود بر آنها باد.

و در نهایت از همسر گرامیم خانم ناهید مرادی سپاسگزارم که با ایثار و فداکاری خود فرصت و فراغتی را برایم فراهم ساخت تا با آرامش بیشتر به تدوین این مجموعه بپردازم و از این بابت همواره رهین منت اویم. همچنین از نور چشمان عزیزم نیلوفر، مسیح و شیدا که در بازنویسی، همخوانی و غلط‌گیری متن یاری‌ام کردند، سپاسگزارم و از خداوند بزرگ برای آنان توفیق و تعالی آرزو مندم.

مرداد ۱۳۸۰

شفیع شجاعی ادیب



عشر عشر

۱. أَلَا إِنَّا آتَيْنَاهَا السَّاقِي أَيْزَكَ سَاوَنَؤُلُهَا که عشق آسان نمود آوّل ولی افتاد مشک‌ها
 ۲. به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طَرّه بگشاید ز تاب زلفِ مُشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
 ۳. به مَنی سَجاده رنگین کن گرت پیرِ مغان گوید که سالک بی‌خبر نَبود ز راه و رسمِ منزل‌ها
 ۴. مرا در منزلِ جانان چه امنِ عیش چون هر دم جَرَسِ فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها
 ۵. شبِ تاریک و بیمِ موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حالِ ما سبکبارانِ ساحل‌ها
 ۶. همه کارم زخود کامی به بدنم کشید آری نهان کی می‌ماند آن رازی کز لو سازند محفل‌ها
 ۷. حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ مَتَنی مَا تَلَقَّ مَن تَهَوَّى دَعِ الدُّنْيَا وَ أَهْلُهَا



۱ = ای ساقی، جام شراب را بگردان و به من ده. ۲ = نافه: مشک. به بوی نافه‌ای: در آرزوی مشک. طَرّه: موهای آویخته شده از پیشانی / مشکین: مانند مشک، خوشبو. ۳ = پیر مغان: پیر می فروش، پیر طریقت / سالک: رونده راه حق ۴ = منزل: جای فرود آمدن در سفر. منزل جانان: دیار محبوبه دل / جرس: زنگ کاروان، آهنگ و پیری. محمل: اتاقک چوبین بر پشت شتر. ۵ = هایل: ترسناک / سبکباران: خوشحالان، فارغ‌البالن. ۶ = خودکامی: خودرایی، هواپرستی / محفل: مجلس، انجمن. ۷ = حضوری: حاضر شدن، حاضر بودن دل نزد خداوند / آنگاه که دلدار را ملاقات می‌کنی، دنیا را رها کن و آن را نادیده بگیر.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم
۷	۳	۶	۲	۵	۴	۱	پژمان (۲)
۷	۳	۴	۵	۲	۶	۱	شاملو
۷	۵	۶	۳	۴	۲	۱	انجو
۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	ادیب
۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی
کلمات: شاملو، ادیب

اختلاف متن‌ها

۲ / عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، قریب، فرخ، سایه، خرم، رضی: زتاب جعد مشکینش

محیط: زجعد زلف مشکینش = عدل: چه خون افتاده در دلها

۳ / افشار: زراه و رسم و منزلها

فرخ: ز راه رسم و منزلها

۴ / عدل، فرزاد، فرخ: چه امن و عیش چون هر دم

پژمان (۱)، سهیل: چه جای عیش چون هر دم

۵ / قریب، بهروض: سبکباران بساحلها

۶ - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ، سایه، خرم: کشید آخر

/ افشار: نهان کی ماند آن حالی = پژمان (۱)، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلال، رضی: کز آن سازند محفلها

۷ - محیط: مشو غایب ازو حافظ

- ۱ صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره کر کجاست تا به کجا
 ۲ چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را سماع و عطف کجا نغمه ریباب کجا
 ۳ دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
 ۴ بشد، که یاد خوشش باد، روزگار وصال خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
 ۵ ز روی دوست دل دشمنان چه در یابد چراغ مُرده کجا، شمع آفتاب کجا
 ۶ مبین به سیب ز نخدان که چاه در راه است کجا همی زوی ای دل بدین شتاب کجا
 ۷ چو گهل بینش ما خاک آستان شماست کجا زویم بفرما از این جناب کجا
 ۸ قرار و خواب زحافظ طمع مدار ای دوست قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا



۱- صلاح کار: کار درست - خراب: مست مست، ۲- رندی: بی قید و بند بودن به دنیا و آخرت، لالایی گری / سماع: شنیدن، گوش کردن - عطف: پند و اندرز و اعط - ریباب: از آلات موسیقی. ۳ - صومعه: دیر، عبادتگاه راهب، خانقاه - خرقه: لباس یشمینه صوفیان - سالوس: قریب، نیرنگ / دیرمغان: معبد زرتشتیان، میخانه. ۴ - بشد: گذشت / کرشمه: ناز و غمزه با چشم و ابرو - عتاب: تندی، خشم، تشر. ۵ - چراغ مرده: چراغ خاموش - شمع آفتاب: روی دلبر. ۶ - سیب ز نخدان: گردی چانه معشوق که مانند سیب است - چاه: کودی کوچک و خوش نمای میان لب زیرین و چانه. ۷ - گهل: سرمه چشم / جناب: درگاه، آستانه.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۴	۶	۷	۵	۲	۳	۱	عدل، قنی، غرم
۸	۴	۶	۷	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)، محیط
۸	۷	۴	۵	۳	۶	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	۵	-	۲	۳	۱	افشار
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	قریب
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	سهیل، ادیب

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، قریب، بهروض، نی، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ و ۲: افشار، سهیل: مصرع دوم بیتها جایجا می‌باشد.

۱ / عدل، انجو، سهیل، محیط، ادیب: از کجاست تا به کجا

فرخ: کاز کجاست تاب کجا

۲ / افشار: سماع و وعظ کجا

۳ - شاملو: بگرفت و خلوت ناموس

۵ - فرخ: چو دریابند / افشار، محیط، فرخ، جلان: قرص آفتاب کجا

جذیر: شمع و آفتاب کجا

۶ - فرخ: به بین به سیب زنخدان

۷ - فرخ، جلان: چو کحل دیده ما / پژمان (۱): کجا رویم بفریاد

۸ - سهیل: قرار و صبر زحافظ - افشار، محیط: طمع چه می‌داری

شاملو: طمع مدارای دل

/ عدل، پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، افشار، خال: صبوری کدام خواب کجا

۱. اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خالی هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
۲. بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب زکنا باد و گلگشت مصلّا را
۳. فغان کاین لولیایی شوخ شیرین کلر شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوانی یغما را
۴. ز عشق ناتمام ما جمالی یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
۵. حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این مقما را
۶. من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
۷. اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعلی شکرخا را
۸. نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر دارند جوانان سعادت مند پسند پیر دانا را
۹. غزل گفתי و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را



۱ - ترک شیرازی: طایفه‌ای از ترکان شیرازی در قدیم، معشوق زیباروی / هندو: سیاه، ۲ - می باقی: می باقی مانده، می جاودانه - جنت: بهشت / زکنا باد: نهر معروفی در شیراز - گلگشت: گلزار - مصلّا: از گردشگاههای زیبای خارج از شهر شیراز که آرامگاه حافظ می باشد. ۳ - فغان: فریاد - لولی: کولی - شوخ: زیبا، با نشاط - شهر آشوب: کسی که شهر را بر هم می زند / ترکان: قوم تاتار، نژاد ترک و مغول - خوانی یغما: سفره عام بزرگان که برای طعام محتاجان گسترده می شد. ۴ - مستغنی: بی نیاز. ۵ - راز دهر: اسرار جهان / حکمت: فلسفه، علم و عقل - معما: پوشیده، مشکل پیچیده، ۶ - حسن: زیبایی / عصمت: پاکدامنی. ۷ - نفرین: دعای بد، لعن / لعل: سرخ - شکرخا: شیرین. ۹ - در سفتن: به رشته نظم درآوردن کلمات به نیکویی / عقد: گردن بند - ثریا: ستاره پروین - عقد ثریا: هفت ستاره زیبا که از زمین به شکل خوشه انگور دیده می شود.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۶	۴	۳	۲	۷	۵	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

عدل، پژمان (۱) غنی، فرخ (فط)، خرمبردی

پژمان (۲)

شاملو، انجو

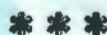
فرزاد، قریب، معیط، نی

ترتیب ابیات: افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه.
کلمات: قنی، قریب، فرخ، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / سهیل: به خاک هندویش بخشم
- ۳ - عدل: شوخ و شیرین کار شهر آشوب / شاملو، افشار: چنان بردند صبر دل
- ۴ / محیط: به رنگ و بوی و خال و خط
- ۵ - پژمان، انجو، فرزاد، ادیب، جلان: حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو شاملو: حدیث مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
افشار: حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جوی
بهروض: حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
- ۷ - انجو، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: بدم گفתי و خرسندم عفاک الله نکوگفتی شاملو: بدم گفתי و خرسندم عفاک الله گرم کردی
محیط: بدم گفתי و خرسندم نکوگفتی عفاک الله

۱. به ملازمان سلطان که رساند این دعا را که به شکر پادشاهی زنظر مران گدا را
۲. زرقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را
۳. مؤذ سیاهت او کرد به خون ما اشارت زفریب او بیندیش و غلط مکن نگارا
۴. دل عالمی بسوزی چو عذار پر فروزی تو از این چه سود داری که نمی کنی مدارا
۵. همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایان بنوازد آشنا را
۶. چه قیامت است جاناکه به عاشقان نمودی دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را
۷. به خدا که جرعمای ده تو به حافظ سحرخیز که دعای صبحگاهی اثری کند شما را



۱- ملازمان: مصحبتان، ندیمان، همراهان - دعا: درخواست، خواهش. ۲- رقیب: نگهبان، دشمن / شهاب ثاقب: شعله تیر مانند و کشیده که شیها در آسمان دیده می شود. ۳- غریب: مکر، حيله - غلط: اشتباه. ۴- عذار: چهره، صورت. ۶- نمودی: نشان دادی. ۷- به خدا: ترا به خدا سوگند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۳	۲	۱	۱	پژمان
۷	۲+۴	۶	۲	۵	۳	۱	شاملو
۷	۵	۲	۲	۲	۶	۱	انجو
۴	۳	۶	۵	۲	۲	۱	فرزاد
-	-	۵	۴	۲	۲	۱	افشار، جذیر
۴	۳	۵	۴	۲	۲	۱	قریب
-	۵	۲	۴	۶	۲	۱	بهروش
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	سهیل
۷	۵	۶	۴	۲	۲	۱	ادیب
+	۶	۵	۴	۲	۲	۱	نی
۷	۵,۳	۴	۲	۶	۲	۱	فرخ
۷	۵	۲	۴	۶	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، جلان، سایه، خرم

کلمات: قنی، پژمان (۲)، خال، رضی

فاقد این غزل: محیط

ابیات الحاقی:

- ۱: + چو طبیب دردمندان لب لعل یار باشد
دل دردمند حافظ زکه جوید این دوا را
۲: خبری ز حال عاشق بر یار باز گوید
برسد مگر ز زلفش اثری مشام ما را
۳: ز فریب چشم جادو دل مستمند خون شد
نظری فکن به حالش بت دلربا خدا را
۴: همه شب درود لطفش که شد مستورد حافظ
به ملازمان سلطان که رساند این دعا را
۵: دل دردمند عاشق که ز هجر تست پر خون
چه شود اگر زمانی برسد بیوصل یا را

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: زملا زمان سلطان

۲- عدل، پژمان (۱)، بهروض، سهیل، جلان، خرم: به خدای خود بنالم

انجو: به خدا همی پناهم

/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: مددی کند سها را

جذیر، نی: مددی کند خدا را

قریب: مددی دهد سها را

۴- فرزاد، بهروض: دل عاشقان بسوزی / جذیر، قریب: چو نمی‌کنی منرا

۵ / شاملو، انجو، قریب، سهیل، سایه: به پیام آشنایی

۶ / انجو، سهیل، ادیب، نی، فرخ: رخ همچو ماه تابان قد سرو دلربا را

شاملو: رخ همچو ماه تابان دل همچو سنگ خارا

فرزاد: رخ خوب جانفزایت قد سرو دلربا را

۷ / فرخ: که به وقت صبحگاهی اثری بود دعا را

سایه: که به وقت صبحگاهان اثری بود دعا را

+ / شاملو: دل دردمند عاشق

۴- قریب: همه شب درود و حمدت چو شدست ورد حافظ

کلمات: فرزاد

بیت الحاقی:

+ گر مطرب حریفان این پارسی بخواند در رقص و حالت آرد صوفی پارسا را

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، قریب، بهروض: دردا که درد پنهان

۲ - پژمان (۱)، شاملو: کشتی نشستگانیم

فرخ: کشتی نشسته‌هائیم

/ عدل، قنی، بهروض، خرم: باشد که بازینم = افشار، بهروض، خال، سهیل، محیط، رضی: آن یار آشنا را

۳ - عدل: افسانه است افسون / قریب: فرصت شناس یارا

۴ - فرخ: خوش گفت دوش بلبل / جذیر: هات الصبح کأساً

قریب: فات الصبح هبوا

محیط: فات الصبح حیوا

۵ - جذیر: جام جمست و بنگر / عدل، پژمان (۱)، قریب، خرم: تا بر تو عرضه دارم

فرخ: جام جمست بنگر

۷ / افشار: با دوستان تعطف

۸ / محیط: ورتو نمی‌پسندی = انجو، سهیل: تغییر ده قضا را

۹ - خال، ادیب، جلان: بنت العنب که زاهدان الخبائش خواند / فرخ: اشیی لنا و اهلا

شاملو: آن تلخ وش که زاهدان الخبائش خواند

۱۰ - بهروض: در عشق کوش و مستی

۱۲ - عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، قریب، خال، محیط، فرخ، خرم: خوبان پارسی گو

/ شاملو، ادیب، فرخ: ساقی بشارتی ده = قنی، پژمان (۲)، محیط، خرم: رندان پارسا را

شاملو: پیران با صفا را

۱۳ - افشار: حافظ به خود بپوشید

+ / انجو: صوفی با صفا را

سایه: پیران پارسا را

۱. صبا به لطف بگو آن غزالِ رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
 ۲. شکر فروش که صمرش دراز باد چرا تفقّدی نکند طسوطی شکر خارا
 ۳. غرورِ حسن اجازت مگر نداد ای گل که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را
 ۴. به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
 ۵. چو با حبیب نشینی و باده پیمانی به پساد دار مستبان باد پیمای را
 ۶. ندانم از چه سبب رنگِ آشنایی نیست شمی قدان سیه چشم ماه سیما را
 ۷. جز این قدر نتوان گفت در جمالی تو عیب که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را
 ۸. در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سماع زهره به رقص آوزد مسیحا را

۱- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد. غزال: آهو بره، معشوق. رعنا: زیبا و خوش قد و قامت. ۲- تفقّد: دلجویی. شکرخا: شکر خور. ۳- حسن: زیبایی / عندلیب: بلبل. شیدا: عاشق. ۴- خلق: خوی و روش نگو. اهل نظر: هوشیاران، نظر بازان / مرغ دانا: سمرغ، طوطی، عاشق، انسان دانا. ۵- حبیب: دوست، محبوب. باده پیمانی: باده نوشیدن / محبان: دوستان، دوستداران، سالکان. باد پیمای: بیهوده کار، عاشق. ۶- آشنایی: انس، عشق / شمی قد: بلند بالا، راست قامت. ۷- جمال: چهره / وضع: حالت، قرار، مقرر. ۸- سماع: رقص و پایکوبی همراه با آواز که حال شنونده را متقلب کند. زهره: ستاره‌نما، رب النوع زیبایی و طرب و موسیقی. مسیحا: حضرت مسیح.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، پیمان، قنی، خرم
۸	۲	۶	۵	۴	۳	۷	۱	شاملو
۸	۷	۶	۴	۳	۵	-	۱	افشار، جذیر
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	سهیل، ادیب، فروخ، جلان

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، نی، سایه، رضی
فاقد این غزل: محیط

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو: صبا به لطف بگوی / پژمان (۱): که عشق کوه و بیابان
- ۲- قریب: شکر فروش که ذکرش بخیر باد چرا / فروخ: عندلیب شیدا را
- ۳- عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، خرم: فرور حسنت اجازت
/ افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، رضی: که پرسشی بکنی
- ۴- سهیل: به حسن خلق = جذیر: توان صید کرد اهل نظر
/ شاملو، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه: به دام و دانه نگیرند
- ۵ / عدل، شاملو، انجو: به یاد آر = عدل، فرزاد، افشار: محبان باده پیما را
قریب، فروخ: حریفان باد پیما را
- ۶- قریب: هیچ آشنایی نیست
- ۷- شاملو، افشار: بر جمال تو عیب / شاملو، انجو، فرزاد، ادیب، نی: که خال مهر و وفا نیست
افشار: که رسم مهر و وفا نیست
جذیر: که صنع مهر و وفا نیست
فروخ: که نقش مهر و وفا نیست
- ۸- پژمان (۱)، قریب، ادیب، فروخ: در آسمان چه عجب = فرزاد، قریب: گرز گفته حافظ
/ عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، جلان، سایه، خرم: سرود زهره به رقص آورد = افشار: زلیخا را

۱. ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کس غم ایام را
 ۲. ساغر مئی بر کفم نه تا زبیر بر گشسم این دلق آرزق فام را
 ۳. گرچه بدنامی ست نزد عاقلان ما نمی خواهیم ننگ و نام را
 ۴. باده در ده چسند از این باد غرور خاک بر سر نفس نافر جام را
 ۵. دود آه سینه نسلان من سوخت این افسردگان خام را
 ۶. محرم راز دل شیدای خود کس نمی بینم زخاصی و عام را
 ۷. با دلارامی مرا خاطر خوش است کسز دلم یکباره بُرد آرام را
 ۸. ننگرد دیگر به سرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را
 ۹. صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیایی کام را



۲ - زیر: از تن / برکشم: درآورم - دلق: لباس صوفیان - آرزق فام: کبود رنگ. ۴ - بادغرور: تکبیر / نافر جام: بدعاقبت، شوم.
 ۵ / افسردگان خام: دلق پوشان وادی عشق نیموده. ۶ - شیدا: عاشق، شیفته. ۷ - دلارام: دلبر، معشوق. ۸ / سیم اندام:
 اندام نقره‌ای، سفید اندام، جانان. ۹ / کام: آرزو، مراد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)، شاملو، سهیل	۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	-	۳	۴	۵	۶	۷	۸
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸
فرخ	۱	+	۲	۳	۴	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی

کلمات: قنی، پژمان (۲)، بهروض، خال، نی، خرم، رضی.

فاقد این غزل: محیط

بیت الحاقی:

+ از سر دنیا گزشتی غم مخور خوش بخور خوش خوش برار ایام را

اختلاف متن‌ها

۲ - شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، ادیب، فروخ، جلان، سایه: ساغر می بر کفم نه تاز سر
سهیل: ساغر می بر کفم نه تاز تن

/ سهیل: برکنم این دل

۳ / پژمان (۱)، شاملو: ننگ نام را

۴ / عدل، شاملو، انجو، سهیل: خاک بر سر نفس بدفرجام را

افشار: شستن اولی نقش نافرجام را

فروخ: خاک بر سر بخت نافرجام را

۵ - جذیر: دود و آه = پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد: سینه سوزان من

قریب: درد و آه

۶ - شاملو: محرم راز دل شیدای خویش

افشار: محرم راز دل سوداییم / افشار: کس نمی‌داند زخاص و عام را

۹ - پژمان (۱)، شاملو: تابایی منتهای کام را

- صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای منی لعل فام را
 ۲ راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
 ۳ عنقا شکار کس نشود دام بازچین کاینجا همیشه باد به دست است دام را
 ۴ در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند آدم بهشت روضه دار السلام را
 ۵ در بزم دور یک دو قدح در کش و برو یعنی طمع ممدار وصال دوام را
 ۶ ای دل شهاب رفت و نچیدی گلی زعیش پیرانه سر بکن هنری، ننگ و نام را
 ۷ ما را بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه بازین به ترجم غلام را
 ۸ حافظ مرید جام من است ای صبا برو واز بنده بندگی برسان شیخ جام را



۱- آینه صافیست جام را: باده جام، صاف و پاکیزه است / صفا: شفافیت، خلوص - لعل فام: سرخ رنگ. ۲- پرده: عالم غیب - رندان: بدظاهر و خوش باطن / حال: کیفیت. ۳- عنقا: سیمرغ، انسان کامل. ۴- عیش نقد: زندگی دنیا - آبخور: روزی، قسمت / بهشت: رها کرد - روضه دارالسلام: باغ بهشت. ۵- بزم دور: مجلسی که ساقی شراب را بگرداند و به نوبت به هر کس بدهد، دنیا - قدح: پیمانه. ۶- شهاب: جوانی / سرپیری هنری کن و از سر ننگ و نام بگذر. ۷- خواجه: ارباب، سرور. ۸- صبا: باد خنک بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد. / شیخ جام: شیخ الاسلام احمد نامقی جامی معروف به ژنده پیل.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، محیط، خرم
۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۸	+	۳	۵	۴	۶	۲	۱	شاملو
۸	۵	۶	۴	۷	+	۳	۲	انجو
۸	۷	۵	۲	۶	۴	۳	۱	افشار
۸	۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	جدیر
۸	۷	۶	۵	۲	۴	۳	۱	قریب
۸	۴	۷	۶	۵	۲	۳	۱	سهیل
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	ادیب
۸	۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	جلان

تو تیب ابیات: بهروض، خال، نی، فرخ، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ من آن زمان طمع ببریدم زعافیت کاین دل نهاد در کف عشقم زمام را

اختلاف متن‌ها

- ۱ - فرخ: ساقی بیا که آینه صاف است جام را / افشار: تا بنگری هوای می لعل فام را
- ۲ - افشار: حال درون پرده / شاملو: کاین کشف نیست = بهروض، خال، ادیب، رضی: صوفی عالی مقام را
افشار: کین راه نیست
افشار: عالم عالی مقام را
- ۳ - شاملو، جذیر، بهروض، خال، فرخ، رضی: عتقا شکار می نشود
/ عدل، پژمان، قنی، جذیر، ادیب، نی، سایه، خرم: کاینجا همیشه باد به دست است دام را
افشار: کاینجا همیشه باده به دستست خام را
- ۴ - پژمان (۱)، سهیل، محیط: من آن زمان طمع ببریدم زعافیت / پژمان (۱)، سهیل، محیط: کادم بهشت
جذیر: در عیش نقد کوش که چون آب رو نماند
فرخ: آدم به هشت
- ۵ / افشار: وصال مدام را
- ۶ - انجو، افشار، سهیل، محیط، فرخ: نجیدی گلی ز عمر
پژمان (۱)، بهروض، رضی: نجیدی گلی ز عشق
/ عدل، پژمان (۱)، قنی، شاملو، افشار، سهیل: پیرانه سرمکن
- ۷ / افشار: ای شاه باز بین
- ۸ - انجو، فرخ: حافظ مرید جام جمست
افشار: حافظ غلام جام می است = شاملو: این صبا برو
/ قریب: از بنده بندگی برسان = فرزاد، جذیر: پیر جام را
شاملو: شیخ خام را
افشار: شیخ و جام را
- + / انجو: در کف عشقت زمام را

- رونیق عهد شباب است دگر بستان را می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را
 ۲ ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
 ۳ گر چنین جلوه کند مغبجه باده فروش خاکروب در میخانه کنم مژگان را
 ۴ ای که برمه گشی از عنبر سارا چوگان مضطرب حال مگردان من سرگردان را
 ۵ ترسم این قوم که بر دُرد کشان می‌خندند در سر کار خرابیات کنند ایمان را
 ۶ یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی لغرد طوفان را
 ۷ هر که را خوابگاه آخر به دو مشتی خاک است گو چه حاجت که بر افلاک گشی ایوان را
 ۸ برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بگشدد مهمان را
 ۹ ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد گاه آن است که پیرود کنی زندان را
 ۱۰ حافظا من خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را



۱- رونق: رواج - عهد شباب: زمان جوانی / خوش الحان: خوش آواز. ۲- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد - جوانان چمن: سرو و گل و ریحان نورسته / خدمت ما: سلام ما. ۳- مغبجه: پسری که در میخانه ساقی‌گری می‌کند / خاکروب: چارو. ۴- عنبر: ماده‌ای چرب و خوشبو بدست آمده از روده یا ممدۀ ماهی - عنبر سارا: عنبر خاص، عنبر خالص - چوگان: چوبی یا سرخموده، زلف یار / مضطرب: آشفتۀ. ۵- دُردکشان: نوشندگان شراب ارزان که با لُرد آمیخته است، باده‌نوشان فقیر - دُرد: ته مائده شراب / اعتقاد و ایمان خود را در راه میخانه فدا کنند. ۶- ایوان: کاخ. ۸- گردون: فلک / سیه کاسه: خسیس، پخیل. ۹- ماه کنعانی: حضرت یوسف - مسند: تخت و جایگاه سلطنت. ۱۰- رندی: لالاییگری، بی‌قیدی / تزویر: نیرنگ ور یا.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱					
۱۰	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، خرم				
۱۰	۵	۳	۸	۷	۶	۲	۴	+	۹	۲	۱	شاملو		
۱۰	+	۹	۷	۲	۳	۸	۶	۵	۴	۲	۱	انجو		
۱۰	+	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۲	۱	محیط	
۱۰	۹	۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	۹	۲	۱	پهروض، فرخ	

ترتیب ابیات: افشار، جذیر، خال، ادیب، نی، جلال، سایه، رضی.

کلمات: نی، سایه

ابیات الحاقی:

- + : در سر زلف ندانم که چه سودا داری که به هم پرزده‌ای گیسوی مشک افشان را
2: نشوی واقف یک نکته زاسرار وجود تسانه سرگشته شوی دایره امکان را

اختلاف متن‌ها

- ۲- قریب: ای صباگر به جوانان چمن برگذری / افشار: مژده ما برسان
۵- پژمان (۱)، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: ترسم آن قوم / پژمان (۱): در سر و کار خرابات
۶ / پژمان (۱): هست بادی که به آبی نخورد
پژمان (۲): هست خاکی که به آبی نخورد
افشار: هست خاکی که به بادی شمرد
۷- قنی، پژمان (۲)، افشار، بهروض: هر که را خوابگاه آخر مشتی خاکست
خال، سهیل، جلان: هر که را خوابگاه آخر نه که مشتی خاکست
جذیر، قریب: هر که را خوابگاه این آخر مشتی خاک است
پژمان (۱): همه را خوابگاه آخر چو بزیز خاکست
انجو: هر که را خوابگاه آخر زدو مشتی خاکست
فرزاد: هر که را خوابگاه آخر چو به مشتی خاکست
ادیب: هر که را خوابگاه آخر به نشیب خاک است
/ عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، خرم: که با فلاک کشی ایوان را
خال، جلان: که بر آری به فلک ایوان را
۸ / عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: کان سیه کاسه در آخر
پژمان (۱)، فرزاد، افشار: کین سیه کاسه با آخر
۹- افشار: مستندم رازی تست / عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، فرخ، خرم: وقت آن است
پژمان (۱): جای آن است
۱۰- جذیر: خوش باشی ولیک
+ - شاملو: در سر خویش ندانم / قریب: باز بر هم زده کاکل مشک افشان را

۱. دوش از مسجد سوي میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
۲. ما مریدان روی سوي کعبه چون آریم چون روی سوي خانه خمار دارد پیر ما
۳. در خرابات مغان ما به هم منزل شویم کاین چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما
۴. عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
۵. روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
۶. مرغ دل را صید جمعیت به دام افتاده بود زلف بگشادی و باز از دست شد نخجیر ما
۷. باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه نیست از سودای زلفت بیش از این توفیر ما
۸. با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شبی آه آتشبار و سوز ناله شبگیر ما
۹. تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما



۱- دوش: دیشب - میخانه: میکه، دیر مغان، خرابات - پیر ما: مرشد ما، شیخ صغان / یاران طریقت: صوفیان، مریدان - تدبیر: تکلیف. ۲- مرید: سالک، پیرو / خمار: می فروش. ۳- خرابات: میکه، عشر تکه - مغان: روحانی زردشتی - خرابات مغان: دیر و پرستشگاه مغان، میخانه / ازل: زمان بی آغاز و همیشگی - تقدیر: سرنوشت. ۵- آیت: نشانه - لطف: خوبی، زیبایی. ۶- جمعیت: آسودگی فکر، تمرکز خاطر / نخجیر: شکار. ۷ / سودا: عشق، جنون - سودای زلفت: سیاهی زلفت - توفیر: سود. ۸- سنگین: مانند سنگ، سخت / شبگیر: سحرگاه، آخر شب.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۸	۹	عدل قن، پژمان (۲) سهیل، خرم
۱	۲	۳	۴	۸	-	-	۵	۹	پژمان (۱)
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۸	۹	شاملو
۱	۲	۳	۴	۵	۸	-	۶	۹	انجو
۱	۳	۲	۸	۴	۷	۶	۵	۹	فرزاد، خال، نی (پ)، فرخ
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۸	۷	۹	قریب، ادیب
۱	۳	۲	۸	۹	۴	۷	۶	۵	بهروض
۱	۲	۳	۴	۶	۵	-	۸	۹	جلان
۱	۲	۳	۴	۵	۸	۷	۶	۹	سایه
۱	۲	۳	۸	۹	۴	۷	۶	۵	رضی

اختلاف متن‌ها

۱- قریب: سوی میخانه می شد پیر ما

۲- عدل، پژمان، قنی، سهیل، جلان، خرم: روی سوی قبله چون آریم چون

شاملو، ادیب: رو بسوی کعبه چون آریم چون

/ سهیل: رو بسوی خانه خمار

۳- عدل، پژمان، قنی، سهیل، جلان، خرم: در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم

فرزاد، نی، سایه، رضی: در خرابات مغان ما نیز هم منزل کنیم

شاملو: در خرابات مغان با پیر هم منزل شویم

انجو: در خرابات طریقت نیز هم منزل شویم

قریب: در خرابات طریقت ما به هم منزل شدیم

فرخ: در خرابات مغان ما نیز هم دردان شویم

/ شاملو: در روز ازل تقدیر ما

۴- عدل، پژمان (۱)، شاملو، قریب، نی، فرخ: در بند زلفت چون خوشست

۵ / عدل، پژمان، قنی، خرم: زان زمان جز لطف و خوبی

شاملو، فرزاد، نی: زین سبب جز لطف و خوبی

قریب: لاجرم جز لطف و خوبی

۶- قریب: مرغ دل را بوالعجب صیدی = شاملو، فرخ، جلان: به دست افتاده بود

/ فرزاد، بهروض، نی، فرخ: زلف بگشادی ز دست ما بشد نخجیر ما

خال، رضی: زلف بگشادی زشتست ما بشد نخجیر ما

قریب: زلف بگشادی زدام ما بشد نخجیر ما

۷- قریب: بادی از زلف تو آمد = شاملو: شد جهان بر ما سیاه / بهروض: نیست از سودای دامش

۸- قریب: در دل سنگینت آیا = فرزاد، سهیل: هیچ درگیرد دمی

/ عدل، پژمان، قنی، ادیب، سایه، خرم: آه آشناک و

بهروض: آه آتش سوز ما و = عدل، قنی، خرم: سوز سینه شبگیر ما

۹- بهروض، رضی: بگذرد جان عزیز

عدل: بگذرد جاننا خاموش

تو تیب ابیات: خال، سایه، رضی

کلمات: ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- قریب: ای فروغ حسن ماه / فرخ: آبروی خوبی از
- ۲- فرخ: یا رب که همدردان شویم / سهیل: خاطر مجموع با زلف پریشان شما
- ۳- افشار: جان با لب آمده / فرزاد، افشار: باز گردد یا درآید
- ۴- افشار: دور دار از خاک ره دامن
- ۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، خرم: زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
شاملو: زانکه زد بر دیده آب از روی رخشان شما
- ۸- قریب: از رخت گلدسته‌ای / بهروض، خال، جلان: بوکه بویی بشنوم
- ۹- افشار: عمرتان باد و مراد این ساقیان بزم جم
محیط: عمرتان باد و مراد ای ساقیان جام جم
- ۱۰- محیط: می‌کند حافظ دعای صادق = قریب، فرخ: آمینی بگوی
- ۱۱- شاملو: ای صبا با ساکنان شهریار = شاملو، فرزاد، افشار، قریب، فرخ: از ما بگوی
/ فرزاد: کای سرناحقشناسان = پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، فرخ: گوی میدان شما
- ۱۳- محیط: ای شهنشاه جهان آخر خدا را رحمتی
/ عدل، پژمان، قنی، جلان، خرم، رضی: تا ببوسم همچو اختر

ترتیب ابیات: خال، جلان، سایه

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، سهیل، سایه، خرم، رضی

بیت الحاقی:

+ بگرفت همچو لاله دلم در هوای سرو ای مرغ وصل کی شوی آخر تو رام ما

اختلاف متن‌ها

۱- جلان: برافروز جام را / افشار: مطرب بزن که کار جهان

۲ / افشار: زلّدت عیش مدام ما

۵- قریب: روز بازخواست

۶ / بهروض: به مستان زمام ما

۷ / افشار: بر دلبر پیام ما

۸- فرخ: به عمدا چه می‌بری / پژمان (۱): خود آیدت که = پژمان (۱)، شاملو، افشار، محیط، نی: یاد نیاید زنام ما

ادیب: آید خود آنکه = بهروض، خال، جلان: یادنباشد زنام ما

۹- افشار: دامن اشکی همی فشان / بهروض، جلان: باشد که مرغ وصل کند قصد بام را

شاملو: باشد که مرغ بخت کند میل دام ما

جذیر: باشد که مرغ وصل درآید به دام ما

محیط: باشد که مرغ وصل کند میل دام ما

+ / انجو: ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما

فرخ: طویی نهاد سر و صنوبر خرام ما

- ۱ صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب فرصتی زاین به کجا باشد بده جام شراب
 ۲ خانه بی‌تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌گوی موسم عیش است و دور ساغر و عهد شهاب
 ۳ از پی تفریح طبع و زیور حسن طرب خوش بود ترکیب ز زمین جام با لعل مذاب
 ۴ از خیال لطف می‌مشاطه چالاک طبع در ضمیر برگ گل خوش می‌کند پنهان گلاب
 ۵ شاهدو مطرب به دست افشان و مستان پای کوب غمزه ساقی ز چشم می‌پرستان برده خواب
 ۶ تا شد آن مه مشتری ذرهای حافظ را کنون می‌رسد هر دم به گوش زهره گلبانگ رباب



۱ - دولت: نیکبختی، اقبال - جام همچون آفتاب: قدح همچون خورشید درخشان. ۲ - تشویش: اضطراب، بی‌قراری، ناراحتی - ساقی: می‌دهنده - مطرب: نوازنده و خواننده موسیقی یا آواز - نکته‌گوی: بذله‌گو، لطیفه‌گو، کسی که حرف و سخن تازه و شیرین می‌گوید / موسم عیش: هنگام خوشی و عشرت. ۳ - برای فرح بخشی ذوق شاعرانه و تکمیل خوبی شادی و نشاط / نوشیدن شراب سرخ رنگ در جام طلایی پسندیده و بجااست. ۴ - دست آرایشگر طبیعت به این خاطر که خوبی و ارزش می‌از گلاب بیشتر است، از این رو گلاب را در درون برگ گل پنهان کرد. ۵ - شاهد: زیباروی، معشوق - دست افشان: در حال تکان دادن دست، کف زنان - پای کوب: رقصان، در حال رقصیدن / غمزه: عشو و ناز با چشم و ابرو - می پرستان: می‌خواران. ۶ - ذر: گوهر، مروارید، شعر / زهره: درخشان‌ترین ستاره منظومه شمسی، ماهی، ونوس - گلبانگ: آواز خوش - رباب: نوعی ساز شبیه سه تار.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل (س)
۶	۳	۴	۵	۲	۱	شاملو
۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجوس (س)
-	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
۶	۳	۵	۴	+	۱	قریب
۶.۲	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: پژمان (۱) (هم در متن اصلی و هم مشکوک)، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه (ش)، خرم (نب)، رضی
 فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، افشار، محیط
 ابیات الحاقی:

- ۴: خلوت خاص است و جای امن نزهتگاه انس
 ۲: شاه عالم بخش در دور طرب ایهام گو
 ۳: جای امن و یار ساقی و حریفان یک جهت
 اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
 حافظ شیرین کلام بذله گو حاضر جواب
 کرده چشم مست ساقی باده نوشان را خراب

اختلاف متن ها

- ۱ / عدل: فرصتی زین به کجا یابم
 قریب: فرصتی به زین کجا یابی
 خرم: فرصتی به زین کجا باشد
 ۲ - عدل، پژمان (۱)، سهیل: مطرب بذله گو
 جذیر، نی، خرم: مطرب نکته گو / شاملو: این که می بینم به بیداری است یا رب یا به خواب
 فرزاد: مطرب نکته دان
 فرخ: مطرب بذله گوی
 ۳ - جذیر، خال، ادیب، نی، جلان: حسن و طرب
 فرزاد: جشن طرب
 ۴ - قریب، خرم: مشاطة چالاک ضنع
 ۵ - عدل: شاهد و ساقی به دست افشان و مطرب پای کوب
 فرخ: شاهد و ساقی به دست افشان و مطرب بذله گوی
 / فرزاد، فرخ: غمزه ساقی چو چشم می پرستان = فرزاد، جذیر، بهروض: مست خواب
 بهروض: غمزه ساقی و چشم می پرستان
 قریب: پر خواب
 فرخ: عین خواب
 ۶ - پژمان (۱)، بهروض، خال، جلان، رضی: باشد آن مه مشتری درهای حافظ را اگر
 عدل، شاملو، انجو: تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را بگوش
 سهیل، ادیب: باشد آن مه مشتری درهای حافظ را کنون
 فرزاد: تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را به ذوق
 سایه: تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را به نقد
 خرم: تا شد آن مه مشتری آمد بر حافظ دمی
 / بهروض، نی، خرم، رضی: می رسد هر دم به عود زهره گلبانگ رباب
 پژمان (۱): می زند هر دم به قول زهره گلبانگ رباب
 فرخ: می رساند او به گوش زهره آهنگ رباب
 ۴ - قریب: خلوت خاصست و جای عیش و نزهتگاه انس / شاملو، قریب: موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب
 فرخ: هر که این صحبت به خواهد یابد و صدف فتح بلب
 ۲ - شاملو، فرخ: در دور طرب ایهام گوی

۱. می‌دمد صبح و کَلَه بست سحاب اَلصَّبْحُ اَلصَّبْحُ اَلصَّبْحُ یَا اَصْحَاب
۲. می‌چکد زاله بسر رخ لاله اَلصَّبْحُ اَلصَّبْحُ اَلصَّبْحُ یَا اَصْحَاب
۳. می‌وزد از چمن نسیم بهشت هان بنوشید دم به دم می ناب
۴. تخت زمرّد زدهست گل به چمن راج چمن لعل آتشین دریا
۵. در میخانه بستالید گهر اِفْتَحْ یَا مَفْتَحِ الْاَبْوَابِ
۶. لب و دندان را حقوق نمک هست بسر جان و سینه‌های کباب
۷. در چمنین موسمی عجب باشد که بیندند می‌کده به شتاب



۱- کَلَه: پرده، پشمند. سحاب: ابر، مه / = شراب صبحگاهی شراب صبحگاهی ای یاران. ۲- زاله: شبنم، قطره باران / = شراب شراب ای دوستان. ۳ / هان: ای دوستان. می ناب: شراب خالص. ۴- زمرد: گوهری شفاف و سبز رنگ. تخت زمرد: تخت سبز رنگ، گیاهان سبز رنگ / راج: می، شراب قرمز. ۵ / = باز کن ای بازکننده درها. ۶- جان و سینه‌های کباب نمک پرورده لب و دندان تو هستند. ۷- موسم: فصل، هنگام، وقت.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان، ادیب	۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶
انجو، سهیل	۱	۲	۳	۴	۶	۷	۵
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۷	-	۵
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	-	-
قریب	۱	۲	۳	۴	۷	۶	۵
بهری، خال، رخی	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷
نی (پ)	۱	۲	۳	۴	۷	-	۵
فرخ	۱	۲	۳	۴	۷	-	۵
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷

فاقد این غزل: شاملو، افشار، محیط

ابیات الحاقی:

- + : بر رخ ساقی پری پیکر همجو حافظ بنوش باده ناب
2 : حافظا غم مخور که شاهد بخت عاقبت در کشد زچهره نقاب

اختلاف متن‌ها

- ۱ - پژمان، انجوا، سهیل: کله بسته سحاب
بهروض: گل پشست سحاب
- ۲ - سهیل، ادیب: از رخ لاله / ادیب: راح چون لعل آتشین در یاب
- ۳ - قریب: میرسد از چمن / پژمان (۱)، فرزاد، قریب، بهروض: پس بنوشید دایماً می ناب
جذیر، خال، جلان: پس بنوشید دایماً می ناب
نی، فرخ: خوش بنوشید دایماً می ناب
سهیل: هان بنوشید دوستان می ناب
- ۴ - عدل، خرم: تخت سرمد زدست گل به چمن
فرزاد، نی: در چمن گل زد از زمرد تخت
پژمان (۱): تخت زهره زده است گل به چمن
سهیل: تخت زمرد زدست گل در باغ
- ۵ - پژمان (۱)، سهیل: در میخانه بستانند اگر
- ۶ - ادیب: لب لعل تو را حقوق نمک / عدل، پژمان (۱)، قنی، قریب: سینه‌های کباب
- ۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: این چنین موسمی عجب باشد
فرزاد: در چنین موسمی عجب حافظ
فرخ: در چنین موسمی عجب بینند
/ فرزاد، خال، ادیب، فرخ، جلان، رضی: که ببستند میکده به شتاب
سهیل: گر ببندند میکده به شتاب
- + / فرخ: موسم گل بنوش باده ناب
2 / : انجوا، سهیل: عاقبت برکشد زچهره نقاب
فرخ: می‌کشد عاقبت زچهره نقاب

۱. گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب / گفت در دنبال دل ره گم کنند مشکین غریب
 ۲. گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار / خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
 ۳. خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم / گر زخار و خار سازد بستر و بالین غریب
 ۴. ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست / خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب
 ۵. می‌نماید عکس منی در رنگ روی مهوش / همچو برگ ارغوان بر صفحه نسرين غریب
 ۶. بس غریب افتاده است آن مور خط گیر و زخت / گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب
 ۷. گفتم ای شام غریبان طره شیرنگ تو / در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
 ۸. گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند / دور نبود گر نشیند خسته و غمگین غریب



۱ - سلطان خوبان: زیبایی‌های زیبايان - غریب: تنها، دور از وطن / در دنبال دل: اختیار خود را به دل سپردن، عاشق شدن - مشکین: بیچاره، فقیر. ۲ - مگذر زمانی: عجله مکن، اندکی توقف کن - معذورم بدار: غم را بپذیر / خانه پرورد: ناز پرورد، عزیز دُردانه، نازک نارنجی - تاب: تحمل، طاقت - چندین: این همه. ۳ - سنجاب شاهی: لحاف و بستری از پوست سنجاب - نازنین: لطیف و ظریف، ناز پرورده / خار: سنگ سخت - بالین: زیر سرین، مُتکا. ۴ - زنجیر زلف: سلسله گیسو، موهای افشانده بر روی و سینۀ زیبارویان - آشنا: عاشق / خال مشکین: خال سیاه - رخ رنگین: چهره گلگون، صورت زیبا. ۵ - عکس می: پرتو می، بازتاب نور می - مهوش: بسیار زیبا، همچون ماه / ارغوان: درختی با گل‌های سرخ و رنگین - صفحه برگ نسرين: گلی پر پر با گلبرگ‌های سفید و قرمز. ۶ - مور خط: موی نورسته گرد صورت / نگارستان: محل پر نقش و نگار، گارگاه نقاشی - خط مشکین: خط سیاه - هیت چهارم، پنجم، ششم، غریب: عجیب، شگفت‌انگیز و بدیع. ۷ - شام غریبان: شب تیره و تاریک و بدون چراغ، زلف سیاه - طره: سر زلف، زلف - شیرنگ: مانند شب به رنگ سیاه. ۸ - مقام: مرتبت، حال - حیرت: سرگشتگی، سرگردانی / دور نبود: بعید نیست، دور از واقع نیست.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۸	۶	۵	۴	۳	۲	۷	۱	معیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان،

سایه، خرم، رضی

کلمات: سایه

فاقد این غزل: شاملو

اختلاف متن‌ها

۲ / افشار: آورد غم چندین غریب

۳ / قریب: گرز خار و خار دارد

۴ - افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: جان چندین آشناست

/ بهروض: خوش فتاد آن خال شیرین

۵ - محیط، فرخ: بر رنگ روی مهوش

سهیل: در رنگ و روی مهوش

۶ - پژمان (۱)، افشار، جذیر، بهروض، خال، رضی: آن مور خطت گرد رخ

قریب: آن مور خط گرد لب

فرخ: آن سبز خط گرد لب

۸ / عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، بهروض، محیط، خرم: دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب

جذیر: دور نبود گر بنالد خسته مسکین غریب

۱. ای شاهدِ قدسی که کشد بند نقابت / وای مرغِ بهشتی که دهد دانه و آبت
 ۲. خوابم بشد از دیده در این فکرِ جگرسوز / کاغوش که شد منزلی آسایش و خوابت
 ۳. درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد / اندیشه‌آموزش و پروای ثوابت
 ۴. راه دل عشاق زد آن چشمِ خماری / پیداست از این شیوه که مست است شرابت
 ۵. تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت / تا باز چه اندیشه کند رای صوابت
 ۶. هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی / پیداست نگارا که بلند است جنابت
 ۷. دور است سرِ آب در این بادیه هُش‌دار / تا غسول بیابان نفریبد به سرابت
 ۸. تا در ره پیری به چه آئین زوی ای دل / باری به غلط صرف شد ایامِ شبابت
 ۹. ای قصرِ دل افروز که منزلتِ اُنسی / بمسارِ مکتاد آفتِ ایامِ خرابت
 ۱۰. حافظ نه غلامی است که از خواجه گریزد / لطفی کن و باز آ که خرابم زعتابت

* * *

۱- شاهد: گواه، بیننده، خوبر، معشوق - قدسی: بهشتی - که کشد: چه کسی باز می‌کند - بند نقابت: بند یا نخ‌ای که نقاب را با آن می‌بندند / مرغ بهشتی: طاووس، معشوق - ۲- بشد: برفت - جگرسوز: رنج‌دهنده / منزل آسایش: محل آسایش - ۳- درویش: فقیر، تنگدست / اندیشه: فکر - پروا: میل و قصد - ثواب: پاداش اخروی، عمل خیر - ۴- عشاق: عاشقان - راه دل: دزدیدن دل، به دست آوردن دل - چشمِ خماری: چشم نیمه مست / شیوه: راه و روش، ناز - مست است شرابت: شرابی که نوشیدهای قوی است - ۵- غمزه: عشوه و ابرو / رای صواب: فکر و اندیشه درست - ۶- نگارا: محبوب من - جنابت: آستانه در خانه‌ات، درگاهت - ۷- سرآب: سرچشمه - بادیه: بیابان، صحرا - هُش‌دار: مراقب باش / غول بیابان: موجودی خیالی که قدی بلند دارد و هیكلی دیو مانند که در بیابان مسکن دارد - سرآب: زمین شوره‌زار که در اثر قابض نور آفتاب از دور، به نظر آب می‌آید - ۸- به چه آئین: چگونه / شباب: جوانی - ۹- قصر دل افروز: کاخ خوش نما و شادی آور - منزلت: جای دوستی و الفت / یارب: الهی، خدا کند، امیدوارم - آفت: آسیب و بلا - ۱۰- خواجه، ارباب، صاحب غلام، سرور، آقا / خرابم: آزرده خاطر، پریشان خاطر - عتاب: سرزنش، خشم، پرخاش و تندگی.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۹	۸	۷	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۹	۷	۸	۱۰
فرزاد	۱	۴	-	-	-	۸	۹	۶	۷	۱۰
جدیر	۱	۲	۳	-	-	۹	۶	-	۷	۱۰
قریب، محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹	۱۰	۸
بهروش، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰
فرخ	۱	۲	۳	۹	۶	۷	۵	۸	۴	۱۰
جلان	۱	۲	۳	۹	۶	۷	۲	۵	۸	۱۰

ترتیب ابیات: عدل، پژمان قنی، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم
کلمات: انجو، نی
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۲- قریب: خوابم بشد از گریه = محیط: بدین فکر جگر سوز
/ شاملو، جذیر، بهروز، خال، جلان، رضی: منزل و ما و اگه خوابت
فرخ، خرم: منزل آسایش خوابت
فرزاد: مسکن و منزلگه خوابت
- ۳- شاملو: بیمار نمی‌پرسی / محیط: فرخ: تدبیر ثوابت
- ۴- شاملو، بهروز، خال، سهیل، ادیب، سایه، رضی: آن چشم خمارین / فرخ: زین شیوه عیان گشت که مست است شرابت
- ۵ / شاملو: تا باز چه تدبیر کند
- ۷- فرخ: دورست لب آب = عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: ازین بادیه هشدار
- ۸ / فرزاد: باری به هوس صرف شد
- ۹- قریب، محیط: که منزلگه قدسی
فرزاد: که سر منزل انسی
- ۱۰- جذیر: که از خواجه برنجد
- / عدل، پژمان، قنی، خرم: صلحی کن و باز آ = شاملو، جذیر، جلان: که نرنجم ز عتابت

۱. خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
 ۲. نبود نقشی دو عالم که رنگ آفت بود
 ۳. به یک کرشمه که نرگس به خود فروشی کرد
 ۴. شراب خورده و خوی کرده کی شدی به چمن
 ۵. به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
 ۶. بنفشه طرّه مفتول خود گره می زد
 ۷. ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردند
 ۸. من از وزع می و مطرب ندیدی زاین پیش
 ۹. کنون به آب می لعل خرقه می شویم
 ۱۰. مگر گشایش حافظ در این خرابی بود
 ۱۱. جهان به کام من اکنون شود که دور زمان
- به قصد جان من زار ناتوان انداخت
 زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
 فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت
 چو از دهان توأم غنچه در گمان انداخت
 صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
 سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت
 هوای مغبجه گام در این و آن انداخت
 نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
 که بخشش ازلش در می مغان انداخت
 مرا به بندگی خواجه جهان انداخت



۱- خم ابرو: انحناى ابرو، تیر - شوخ: فتنه انگیز، راهزن / به قصد: به جانب - زار: خوار. ۲- نقش: طرح - الفت: مهربانی، دوستی - آنگاه که طرح عشق و محبت ریخته شد، هنوز نشانی از آفرینش این جهان و آن جهان نبود / - و این طرح محبت و دوستی و عشق امرۆزی نیست بلکه دیرینه و ازلی است. ۳- کرشمه: ناز و ادا با چشم و ابرو - نرگس: گل نرگس، چشم معشوق - خودفروشی: تکبر، خودنمایی / فتنه: آشوب، بلوا - فریب چشم: عشوّه چشم. ۴- خوی کرده: عرق کرده - کی شدی: چه وقتی رفتی / آب و رنگ - ارغوان: درختی با برگهای سرخ و رنگین. ۵- بزمگاه: مجلس شراب و عیش و شادی / - شباهتی که دهان تو باغچه دارد سبب شد که هنگام گذر از چمن با دیدن غنچه مست شوم. ۶- مفتول: تا یفار، پیچیده - طرّه مفتول: گیسوی تابیده / - در حالیکه بنفشه سرگرم بافتن زلف و کاکل خود بود، باد صبا ماجرای زلف ترا به میان آورد و به تکبر و خودنمایی او پایان داد. ۷- شرم: حیا، خجالت / سمن: گلی سفید رنگ - صبا: باد خنک بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد. ۸- وزع: پارسایی و تقوای شدید - مطرب: نوازنده و خواننده موسیقی - ندیدی: نمی دیدم / مغبجه: ساقی زیبارو، پسرک زیبارویی که در میخانه ها ساقی گری می کرده. ۹- آب می لعل: شراب سرخ رنگ - خرقه: لباس درویشان / نصیبه: قسمت، بهره - ازل: زمان بی آغاز. ۱۰- گشایش: فتح باب، حل مشکل - خرابی: مستی، بی خودی / بخشش ازل: عفو گناه در آغاز آفرینش - مغان: زردشتی - می مغان: شرابی که زردشتیان به همل می آورده اند. ۱۱- کام: آرزو، میل / خواجه: وزیر - خواجه قوام الدین وزیر شاه ابوالسحاق.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۵	۶	-	۳	+	۲	-	۸	۹	۱۰
۱	۴	۷	۵	۶	۹	۲	۸	-	۱۰	-
۱	۴	۳	-	۷	-	۶	۸	۹	۲	-
۱	۲	-	۹	-	۸	۴	۶	۷	-	۱۰
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۹	-	۱۰	-
۱	۴	۳	-	۷	-	۶	۸	۹	۲	۱۱
۱	۲	۳	-	۴	-	۶	۷	۸	۹	۱۱
۱	۲	۳	۵	۷	۶	۸	۹	۲	-	۱۰
۱	۴	۵	۷	۶	۸	۹	۲	-	۱۰	-
۱	۴	۳	۷	۶	۸	۹	۲	-	۱۰	۱۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم
فاقد این غزل: افشار
بیت الحاقی:

+ خراب خسط عذار توام تعالی الله چه کلک بود که این نقش دلستان انداخت

اختلاف متن ها

۱ / جذیر، بهروض، خال، محیط، رضی: به قصد خون من زار

۲ - فرزاد، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: نبود رنگ دو عالم که نقش الفت بود

پژمان (۱): نبود نقش دو عالم که نقش زلف تو بود

شاملو: نبود نقش دو عالم که رسم الفت بود

جذیر: نبود نقش دو عالم که نقش رویت بود

قریب: نبود رنگ دو عالم که نقش زلفت بود

۳ - شاملو: زخود فروشی کرد

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: می روی به چمن

قریب، محیط: چون شدی به چمن

فرزاد: کی روی به چمن

۵ / شاملو: که از دهان توام

۶ - پژمان (۱)، سهیل: بنفشه طره مرغول خود گره می زد

فرزاد، جذیر: بنفشه طره مقتول را گره می زد

۷ - عدل، پژمان، قنی، بهروض، سهیل، خرم: نسبتش کردم

۸ - انجو، جذیر، قریب، محیط، فرخ، جلان: ندید می هرگز

۱۰ / انجو، جذیر، قریب، جلان: که قسمت از لش = عدل: در می فغان انداخت

+ / فرخ: این طبع دلستان انداخت

۱. سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت / آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
 ۲. تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت / جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 ۳. هر که زنجیر سر زلف پری روی تو دید / دل سودا زده‌اش بر من دیوانه بسوخت
 ۴. سوز دل بین که زبس آتش اشکم دل شمع / دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت
 ۵. آشنایی نه غریب است که دلسوز من است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت
 ۶. خرقه زهد مرا آب خرابات پشرد / خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
 ۷. چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست / همچو لاله جگر من بی قی و پیمانه بسوخت
 ۸. ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم / خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت
 ۹. ترکی افسانه بگو حافظ و من نوش دمی / که نغفتم شب و شمع به افسانه بسوخت



۱- آتش دل: آتش عشق. جانانه: معشوق / خانه: دل. کاشانه: سینه. ۲- از واسطه: به علت، به سبب. بگداخت: آب شد. ۳- پری: چن مؤنث بسیار زیباروی، مقابل دیو / سودا زده: دیوانه، جن زده. ۴- آتش اشکم: حرارت و گرمی اشکم / دوش: دیشب، شب گذشته. ز سر مهر: از روی محبت و دلسوزی. ۵- آشنایی نه غریب است: آشناس غریبه نیست / از خویش رفتن: بیهوش شدن. ۶- خرقه زهد: لباس زهد، لباس درویشی، لباس ریا. خرابات: محل شرابخواری و عشرت. آب خرابات: شراب، می / خمخانه: میخانه. آتش خمخانه: شراب، می. ۸- مردم چشم: مردمک چشم / خرقه (در این بیت): خرقه عجب، خرقه خودبینی و خودپرستی = ای دلدار من، خودبینی و تکبر در آتش عشق سوخت و به همراه اشک از راه دیده فرو ریخت، اکنون شکوه و شکایت کوتاه کن و به شکرانه مصفا شدن دیده دل به سوی من باز گرد. ۹- افسانه: سخن بیهوده / شمع به افسانه بسوخت: شمع بیهوده سوخت.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۹	۷	۶	۵	۳	۸	۴	۲	۱	پژمان (۱)
۹	۶	-	۵	۸	۴	-	۲	۱	پژمان (۲)
۹	۸	۳	۵	۴	۶	۷	۲	۱	شاملو
۹	۸	۶	۵	۷	۴	-	۲	۱	انجو
۹	-	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	۸	۷	-	-	-	-	-	-	افشار
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جدیر
۹	۷	۵	۶	۳	۸	۴	۲	۱	سهیل
۹	۸	۷	۶	۵	+	۳	۲	۱	فرخ
۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	جلان

تو تیب ایبات: قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، سایه، رضی.

کلمات: خال، رضی.

فاقد این غزل: محیط

بیت الحاقی:

+ : آنچنان سوخت مرا آتش عشقت ای شمع که بسوز من مسکین دل پروانه بسوخت

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: سینه از آتش دل

۲- شاملو: دلم از واسطه / جذیر، بهروض: دلم از آتش حسن رخ جانانه بسوخت

سهیل، جلان: جانم از آتش عشق رخ جانانه بسوخت

شاملو: جانم از آتش هجر رخ جانانه بسوخت

فرخ: دلم از آتش هجران تو جانانه بسوخت

۳- پژمان (۱)، شاملو، سهیل، ادیب: زلف گره گیر تو دید

فرزاد، قریب، نی: زلف پریشان تو دید / شاملو: شد پریشان دلش بر من دیوانه بسوخت

فرخ، سایه: زلف پری رویی دید

۴- عدل، خرم: آتش اشکم چون شمع

پژمان (۱): آتش و اشکم دل شمع

قریب: آتش جانم چون شمع

۵ / قریب، فرخ: چون که از خویش برفتم

۶ / فرخ: خانه عشق مرا = عدل، پژمان (۲)، قنی، انجو، سهیل، نی، خرم: آتش میخانه بسوخت

۷ / عدل، قنی، خرم: همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت

قریب، فرخ: همچو باده جگرم بی می و میخانه بسوخت

جذیر: همچو باده جگرم بی می و پیمانه بسوخت

۸ / افشار: خرقه از تن به درآورد

۹- عدل، خرم: ترک افسانه کن و حافظ و می نوش دمی / پژمان (۱): که نخفتم بشب و

جذیر، جلان: ترک افسانه بگو حافظ و می نوش و مرو

۱. ساقیا آمدن عید مبارک بادت وان مواعید که کردی مرواد از یادت
 ۲. در شگفتم که در این مدت ایام فراق بر گزفتی ز حریفان دل و دل می دادت
 ۳. برسان بندگی دختر رزگو به درآی که دم و همت ما کرد زبند آزادت
 ۴. شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت
 ۵. شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت
 ۶. چشم بد دور کزان تفرقه خوش باز آورد طالع نامور و دولت مادرزادت
 ۷. حافظ از دست مده صحبت این گشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت



۱- ساقیا: ای ساقی، ای شراب دهنده، ای محبوب- مبارک: فرخنده، خجسته / مواعید: وعده‌ها- مرواد: امیدوارم نرود. ۲- ایام فراق: ایام دوری / حریفان: هم پیالگان، یاران = از یاران دل بریدی و دلت می‌آمد و به این کار رضایت داد. ۳- بندگی: خدمتگزاری، ارادت - دختر رزگو: شراب نعل، می انگور / دم: نفس، دعا - همت: اراده، توجه قلب به جانب حق = دعای ما درویشان بود که باعث شد بعد از یک ماه رمضان از زندان آزاد شوی و در مهمانی‌ها و میکده‌ها ظاهر شوی. ۴- مجلسیان: اهل بزم - قدم: گام - مقدم: ورود. ۵- تاراج: غارت - خزان: پاییز - رخنه: صدمه / بوستان: باغ میوه - سمن: گل یاسمن یا برگ‌های سفید = خدا را شکر که بوستان پر از گل و گیاه توان زین دلبد از غارتگری و حمله محتسب یا مامور اجزای حکم، آسیبی ندید. ۶- تفرقه: پراکندگی، پریشانی / طالع: بخت و اقبال - نامور: ممتاز، بلند - دولت: بخت و اقبال، قدرت و توانایی. ۷- صحبت: همراهی، مصاحبت / طوفان: طغیان آب. در این بیت گشتی نوح: ظرف مخصوص شراب که به شکل گشتی ساخته می‌شده است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۲	۵	۶	۳	۴	۱	پژمان
۷	۴	۲	۵	۶	۳	۱	شاملو
۷	۵	۶	۲	۳	۴	۱	انجو

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ،
جلان، سایه، خرم، رضی
کلمات: قریب

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل: نرود از یادت
- ۳ - پژمان (۱): برسان بندگی و دختر رزگوبه درآی
/ پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، خرم: که دم همت ما
- ۴ - شاملو، فرزاد: در قدم فرخ تست / قنی: جای غم باد مر آن دل
فرخ: در قدم مقدم توست
- ۵ - فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: شکر ایزد که ازین باد خزان
افشار: شکر ایزد که درین باد خزان
- / فرخ: برگ گل و شمشاد
- ۶ - عدل، قنی، پژمان (۲)، فرخ، خرم: کز آن تفرقات باز آورد / افشار: دولت فرخ زادت
جذیر، محیط، جلان: کزین تفرقه خوش باز آورد
- ۷ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، جلان، سایه، خرم: دولت این کشتی نوح
محیط، فرخ: صحبت آن کشتی نوح

۱. ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کُش عیار کجاست
- ۲ شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا موعِد دیدار کجاست
- ۳ هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات مهرسید که هشیار کجاست
- ۴ آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
- ۵ هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ماکجاییم و ملامتگر بیکار کجاست
- ۶ عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو دل زما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست
- ۷ باده و مطرب و ثقل جمله مهیاست ولی عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست
- ۸ حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفروما غل بی‌خار کجاست



۱- آرامگه: منزل، جایگاه، جای آسایش / عیار: راهزن، زیرک، تردست، چالاک، حيله گر. ۲- وادی ایمن: بیابان و دشتی در سمت راست کوه طور / طور: کوهی در شبه جزیره سینا- موعِد: وعده گاه، زمان وعده- شبی ظلمانی در پیش است و در این بیابان تاریک نه امید روشنایی هست و نه وعده ملاقاتی. ۳- نقش: اثر- خرابی: ویرانی، مستی، نابودی- نقش خرابی: از بین رفتن، مردنی / خرابات: میکده، محل عیش و عشرت. ۴- بشارت: مرده، خبر خوش- اشارت: اشاره، پی بردن و خواندن راز نهانی / محرم: خودی، رازدار. ۵- ملامتگر: سرزنشگر. ۶- سلسله مشکین: زنجیر سیاه، زلف معشوق / گوشه گرفت: کناره گرفت. ۷- باده: شراب- مطرب: خواننده و نوازنده- مهیا: آماده. ۸- خزان: پاییز- دهر: دنیا، روزگار / معقول: پسندیده، عاقلانه.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶ +	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، جلان، سایه، خرم
۸	۵	۳	۴	۲	۷	۶	۱	شاملو
۸	۲	۷	۶ +	۵	۴	۳	۱	انبجو
۸	-	۶	۵	۲	۳	۲	۱	سهیل
۸	۷	۲	۶	۵	۴	۳	۱	محیط
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۳	۱	فروخ

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، رضی

کلمات: خال

فاقد این غزل: افشار

بیت العاقی:

- ۱: باز پرسید زگیسوی شکن در شکش کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست
۲: دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول یار ترسا بچه و خلوت خمار کجاست
۳: عاشق خسته ز درد و غم هجران تو سوخت خود نپرسی تو که آن عاشق غمخوار کجاست

اختلاف متن‌ها

۲ / سهیل، فرخ: وعده دیدار کجاست

۳ - پژمان (۱): هر که آید به جهان = فرخ: نقش خرابی داند

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، خرم: در خرابات بگویند

پژمان (۱)، نی: در خرابات نپرسند

محیط، فرخ: در خرابات بپرسید

سهیل: در خرابات نپرسید

۵ / جذیر: ملامتگر بد کار کجاست

۷ - عدل، پژمان، قنی، خرم: ساقی و مطرب و می جمله مهتاست ولی

/ شاملو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: عیش بی یار مهتا نشود

انجو، نی: عیش بی یار مهتا نبود

بهروض، رضی: عیش بی یار مهتا نبود

۸ - محیط: در چمن دهر منال

۲ / انجو: یار ترسا بچه کو خانه خمار کجاست

محیط: یار ترسا بچه و خانه خمار کجاست

۳ / فرخ: هیچ نپرسی تو که آن عاشق غمخوار کجاست

۱. دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست / گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست
 ۲. که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست / که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست
 ۳. شمع اگر زان لب خندان به زبان لافی زد / پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست
 ۴. در چمن باد بهاری زگنار گل و سرو / به هواداری آن عارض و قامت برخاست
 ۵. مست بگنشتی و از خلوتیان ملکوت / به تماشای تو آشوب قیامت برخاست
 ۶. پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت / سرو سرکش که به ناز قد و قامت برخاست
 ۷. حافظ این خرقه بینداز مگر جان بهری / کآتش از خرمن سالوس و کرامت برخاست



۱- شد: رفت، از دست رفت - ملامت: سرزنش، عتاب / سلامت: عافیت، تندرستی. ۲- که شنیدی: چه کسی شنید - بزم: مجلس شادی / صحبت: نشست و برخاست، گفتگو - ندامت: پشیمانی. ۳- زبان: فتیله شمع، شعله آتش شمع - لاف: زدن: خودستایی، ستایش بیجا / عشاق: عاشقان - غرامت: تالان، جریمه. ۴- عارض: چهره، صورت. ۵- خلوتیان: گوشه‌نشینان - ملکوت: عالم غیب، عالم فرشتگان - خلوتیان ملکوت: فرشتگان / آشوب قیامت: شور و غوغای روز رستاخیز - برخاست (بیت ۵): حادث شد. ۶- سرو سرافراز مفرور که به قد و بالای خود فخر و میاهات می‌کرد در برابر راه رفتن تو قادر به ایستادن نبود و از خجالت نتوانست حرکت کند. ۷- خرقه: لباس رسمی صوفیان - جان بهری: نجات یابی / سالوس: مکر و حیله، فریب - کرامت: عمل خارق‌العاده و غیرعادی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---

۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	شاملو
---	---	---	---	---	---	---	-------

ترتیب ابیات: به غیر از متن شاملو، با کلیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار، محیط

اختلاف متن‌ها

۱ / قریب: هر که عاشق شد از و راه سلامت برخاست

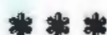
۳ - جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: شمع اگر زان رخ خندان

پژمان، شاملو، انجو: شمع گر زان لب خندان

۶ / عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، سهیل، خرم: به ناز از قد و قامت برخاست

۷ / عدل، قنی، فرزاد، سهیل، خرم: کاتش از خرقة = خال، ادیب، فروخ: سالوس کرامت برخاست

- ۱ خیال روی تو در هر طریق همرو ماست / نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
 ۲ به رغم مدعیانی که منع عشق کنند / جمال چهره تو حجت موجه ماست
 ۳ ببین که سبب زنجندان تو چه میگوید / هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
 ۴ اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد / گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
 ۵ به حاجب در خلوتسرای خاص بگو / فلان زگوشه نشینان خاک درگه ماست
 ۶ به صورت از نظر ما اگر چه محبوب است / همیشه در نظر خاطر مرقه ماست
 ۷ اگر به سالی حافظ قری زند بگشای / که سالهاست که مشتاق روی چون می ماست



۱ / نسیم: بوی خوش. ۲ - به رغم: برخلاف - مدعی: حقه باز، زاهد ریاکار / جمال: زیبایی - حجت موجه: بهترین دلیل، دلیل و برهان قابل پذیرش. ۳ - سبب زنجندان: گردی چانه / - سبب زنجندان تو میگوید که هزاران زیبارویی مانند یوسف اسیر ما هستند و افتاده در چاه زنجندان (گوی و فرورفتگی چانه) ما هستند. ۴ - زلف: گیسو، موی پیشانی. ۵ - حاجب: پرده‌دار، دربان، نگهبان - خلوت سرای خاص: اتاق شخصی و اختصاصی / زگوشه نشینان درگه: از ملازمان و چاکران دربار. ۶ - محبوب: پوشیده و پنهان / خاطر مرقه: فکر آسوده و راحت. ۷ - به سالی: سالی یک بار / مشتاق: طالب، خواهان.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
شاملو	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱
انجو	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱
قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، رخی	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قتی، فرزاد، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم
کلمات: عدل، پژمان، قتی، انجو، قریب، بهروض، خال، سهیل، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی
فاقد این غزل: افشار، جذیر، محیط

اختلاف متن‌ها

۵- فرزاد: به حاجب در دولت سرای = شاملو، ادیب: خاص بگوی

۷- فرزاد: اگر به سائل حافظ دری زند بگشای

۱. چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس بُنی جان من خطا اینجاست
۲. سرم به دنیی و عقیبی فرو نمی‌آید تَبَازِکَ الله از این فتنه‌ها که در سر ماست
۳. در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
۴. دلم زپرده برون شد کجایی ای مطرب بنال هان که از این پرده کار ما به نواست
۵. مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
۶. نغفته‌ام زخیالی که می‌پزم شبهاست خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
۷. چنین که صومعه آلوده شد زخون دلم گُرم به باده بشوید حق به دست شماست
۸. از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۹. چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب که رفت عمر و هنوزم دماغ پُر زهواست
۱۰. ندای عشقی تو دوشم در اندرون دادند فضای سینه حافظ هنوز پُر زصداست



۱- اهل دل: اهل عشق و عرفان / سخن شناس: سخن سنج - نئی: نیستی. ۲- دنیی و عقیبی: این دنیا و آخرت / تبارک الله: خداوند پاک و منزّه است، شگفتا - فتنه: طوفان، سرکشی. ۳- اندرون: ضمیر و باطن - خسته دل: غم دیده، آزرده دل / فغان و غوغا: فریاد و آشوب، ناآرامی. ۴- پرده: لحن، آهنگ، نغمه - دلم زپرده برون شد: دلم بی‌قرار و شیدا شد - مطرب: خواننده و نوازنده / بنال: آواز غمگین بخوان - هان: یا تو هستم - به نواست: کار سامان می‌گیرد. ۵- کار جهان: امور دنیا - التفات: توجه و علاقه / آراست: جلوه گر ساخت. ۶- زخیالی که می‌پزم: خیالی که به دل راه می‌دهم، فکرهای بی‌فایده به ذهنم می‌رسد / خمار: کسالتی که از نرسیدن و نخوردن شراب بوجود می‌آید - خمار صد شبه: سر درد داشتن به خاطر صدها شب شراب ننوشتن و خوابیدن. ۷- صومعه: خانقاه، عبادتگاه. ۸- دیرمغان: آتشکده و معبد زردشتیان، میخانه / آتش: عشق و شوق. ۹- چه سازی بود که آن مطرب در پس پرده می‌نواخت / دماغ: مغز - دماغ پُر زهواست: سرم پر از آرزوست. ۱۰- ندا: آواز - دوش: دیشب / درون سینه حافظ هنوز پر از انعکاس ندای عشق است.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۵	۲	۸	۳	۷	+	۶	۴	۹	۱ شاملو
۱۰	۹	۸	-	۶	-		۴	۳	۲	۱ فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار، محیط

بیت الحاقی:

+ : چنین که خرقه می آلوده‌ام من از مستی کجاست وقت عبادت چه جای ورد و دعاست

اختلاف متن‌ها

۱ - قریب: مصرع بیت اول جابجا می‌باشد

/ فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: دلبرا خطا اینجاست

۲ / قریب: فتنها که بر سر ماست

۳ - فرخ: ندانم چیست / شاملو: که من خموشم و او در فغان و غوغاست

فرخ: که من خموشم و آن در خروش و در غوغاست

۴ / فرخ: کارها بنواست

۶ - عدل، پژمان، انجو: نخفته‌ام به خیالی = عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سایه، خرم: که می‌یزد دل من

پژمان (۱)، سهیل: که می‌پزم شبها

ادیب، فرخ: که می‌پزم هیئات

/ فرخ: خمار چشم سیه دارم و شراب کجاست

۷ - عدل: ببین که صومعه = عدل، پژمان (۱)، انجو: آلوده شد به خون دلم / شاملو: گرش به باد می‌شوید

۸ - جذیر: از آن به پیرمغانم / پژمان (۱): مدام در دل ماست

۹ - شاملو، ادیب، سایه، چه رام‌بود = پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان: که بنواخت دوش آن مطرب

قریب: که در پرده می‌زند مطرب

/ جذیر، بهروض، خال، ادیب: دماغم هنوز پر زهواست

قریب، نی: دماغم هنوز پر زسود است

فرزاد: دماغم هنوز پر زنواست

فرخ: دماغم هنوز پر زصداست

۱۰ - عدل، قنی، پژمان (۲)، جذیر، قریب، بهروض، فرخ، خرم، رضی: ندای عشق تو دیشب

شاملو: ندای عشق تو روزی

/ جذیر، بهروض، خال: فضای سینه زشوقم هنوز پر زصد است

۱. روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست من زخمخانه به جوش آمد و می باید خواست
۲. نوبت زهد فروشان گران جان بگذشت وقت شادی و طرب کردن رندان برخاست
۳. چه ملامت بُود آن را که چنین باده خورَد این چه عیب است بدین بی خردی و این چه خطاست
۴. باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست
۵. مانده مردان ریاییم و حریفان نفاق آن که او عالم سراسر است بدین حال گواست
۶. فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم و آنچه گویند روانیست نگوییم رواست
۷. چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم باده از خون ززان است نه از خون شعلست
۸. این چه عیب است که آن عیب خلل خواهد بود ور بُود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست



۱- روزه: ماه رمضان - یکسو شد: پایان یافت - عید: عید فطر - دلها برخاست: دلها به جوش و خروش آمدند / خم: ظرف می - به جوش آمد: فوران کرد - ۲- زهد فروشان: ریاکاران - گران جان: پوست کلفت، بدخوی، آنکه معاشرت با وی نامطبوع است / طرب: شادی، رقص، نشاط - رندان: لالایی، زیرک، بی قید و بند - ۳- ملامت: سرزنش / این چگونه انتقاد و خطا گرفتن نابغهدانهای است - ۴- روی و ریاء: نفاق و دورویی، تظاهر و خودنمایی - ۵- حریفان نفاق: دوستان دورو / عالم سز: دانای راز و نهان، آگاه به اسرار نهان، خداوند - ۶- فرض: واجب - فرض گزاردن: به جا آوردن واجب - ۷- قدح: کاسه، پیمانه / رز: درخت انگور - خون رز: شراب، می - ۸- خلل: تباهی، فساد - این باده خوری ما چه عیبی دارد که سبب فساد و تباهی می شود و اگر هم عیب باشد، مهم نیست، زیرا انسان بی عیب پیدا نمی شود.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
2	۶	۵	۸	۷	۴	۳	۲	۱	شاملو
2	۷	۶	۵	۴	۸	۳	۲	۱	انجو
2	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل، ادیب
-	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱		نی (ز)
3	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قتی، پژمان (۲)، فرزاد، بهروض، خال، جلان، سایه (ش)، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار، جذیر، قریب، محیط.

بیت الحاقی:

- ۱: حافظ از چون و چرا بگذر و می نوش دمی نزد حکمش چه مجال سخن چون و چراست
۲: حافظ از عشق خط و خال تو سرگردان است همچو پرگار ولی نقطه دل پا برجاست
۳: باده می نوش و میازار تو کس را حافظ زانکه آزدن مردم همگی عین خطاست

اختلاف متن ها

- ۱ / بهروض، فرخ: می زمیخانه به جوش آمد و می باید خواست
شاملو: می به خمخانه به جوش آمد و می باید خواست
سپهیل: می و میخانه به جوش آمد و می باید خواست
نی: می زمیخانه به جوش آمد می باید خواست
- ۲ - عدل، پژمان، بهروض، ادیب، خرم، رضی: توبه زهد فروشان
قتی، خال، جلان، سایه: توبه زهد فروشان
- / عدل، قتی، پژمان (۲)، خرم: وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست
پژمان (۱)، انجو، فرزاد: وقت شادی و طرب کردن رندان پیداست
سپهیل، ادیب، نی: وقت شادی و طرب کردن رندان برجاست
خال: وقت رندی و طرب کردن رندان برجاست
فرخ: وقت شادی و طرب خوردن رندان برخواست
- ۳ - شاملو، انجو، سپهیل، جلان: چه ملامت بود آنرا که چو ما باده خورد
بهروض، نی، فرخ: چه ملامت رسد آن را که چو ما باده خورد
پژمان (۱)، فرزاد: چه ملامت رسد آن را که چنین باده خورد
عدل: چه ملامت بود آن کس که چنین باده خورد
خرم: چه ملامت کند آن کس که چنین باده خورد
رضی: چه ملامت خورد آن کس که چو ما باده خورد
- / پژمان (۱)، انجو، فرزاد، ادیب، نی: این نه عیبست بر عاشق رند و نه خطاست
شاملو: این نه عیبی است بر عاشق رند و نه خطاست
سپهیل: این نه عیبست بدین بی خردی و ین نه خطاست
فرخ: وین نه عیبست بدین خوردن آنهم نه خطاست
- ۴ - بهروض، فرخ: باده خواری که در و هیچ ریایی نبود
نی: باده نوشی که در او هیچ ریایی نبود
- ۵ - شاملو، فرزاد: ما نه یاران ریاییم و حریفان نفاق
نی: ما نه مردان ریاییم و نه از اهل نفاق
خرم: ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق
- / نی: وانکه او عالم سر است = شاملو، بهروض، خال، ادیب، سایه، رضی: بر این حال گواست
۶ - عدل، قتی، سپهیل، ادیب، فرخ، سایه: فرض ایزد بگذاریم و = نی: بدی هم نکنیم
عدل، پژمان (۱): ور بگویند روا نیست بگوئیم رواست
خرم: ور بگویند ره اینست بگوئیم رواست
- ۷ - شاملو: چه شود گر من و تو یک دو قدح باده خوریم / فرخ: باده آن آب رزانت
فرخ: چه شود گر من و تو هر دو بهم باده خوریم
- ۸ - عدل، پژمان (۱)، سپهیل، فرخ: این چه عیبست کزین عیب
شاملو، انجو: این نه عیبست کزان عیب
فرزاد، بهروض: این نه عیبست کزین عیب
- + - پژمان (۱): می نوش ولی / سخن و چون و چراست

- ۱ ما را زخیال تو چه پروای شراب است / خم گو سر خود گیر که خمخانه خراب است
- ۲ گر خمیر بهشت است بریزید که بی دوست / هر شربت غنیم که دهی عین عذاب است
- ۳ افسوس که شد دلبر و در دیده گریان / تحریر خیال خست او نقش بر آب است
- ۴ بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود / زاین سیل دمام که در این منزلی خواب است
- ۵ معشوق عیان می‌گذرد بر تو ولیکن / اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است
- ۶ گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید / در آتش رشک از غم دل غرق گلاب است
- ۷ سبزه است در و دشت بها تا نگذاریم / دست از سر آبی که جهان جمله سراب است
- ۸ در کنج دماغ مطلب جای نصیحت / کاین حجره پر از زمزمه چنگ و ریاب است
- ۹ حافظ چه شد از عاشق و رنداست و نظر باز / بس طور عجب لازم ایام شساب است



۱- زخیال تو: یا خیال تو، با وجود تصویر تو در ذهن - پروا: میل و رغبت / سرخودگیر: پی کار خود برو - خمخانه: میکده - خراب است: در این بیت یعنی تعطیل است چرا که کسی سری به آن نمی‌زند. ۲- خمیر بهشت: شراب بهشتی / عذاب: گوارا، خوشگوار - عذاب: رنج، سختی. ۳- شد: رفت / تحریر: نوشتن، ترسیم کردن - خط: موی دور صورت - ترسیم خیال محبوب با چشم گریان مانند تصویری است که بر آب کشیده شده باشد. ۴ / سیل دمام: اشک پیاپی - منزل خواب: چشم ۵ / اغیار: بیگانگان، دیگران - بسته نقاب: روی پوشیده. ۶ - رخ رنگین: خوب، زیبا - لطف: زیبایی، لطافت - لطف عرق: لطافت قطرات عرق / رشک: حسد. ۷ / سرآید: سرچشمه - سراب: بیابان شورماز که انعکاس نور آفتاب در آن به نظر آب می‌رسد. ۸ - کنج دماغ: گوشه فکر و منز / حجره: اتاق، خانه - چنگ و ریاب: از آلات موسیقی. ۹ - رند: لایبالی، بی‌قید و بند - نظر باز: کسی که از روی عادت به روی زیبا نگاه می‌کند و لذت می‌برد / طور عجب: حالت شگفتی - شباب: جوانی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۷	۶+۲	۵	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۲	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	+	۸	۹
۱	۲	۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸+۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، خرم، رضی

کلمات: سهیل

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۱: راه تو چه راهی ست که از غایت تعظیم در یای محیط فلکش عین سراب است
۲: در بزم دل از روی تو صد شمع بر افروخت وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجاب است

اختلاف متن‌ها

- ۲ - فرزاد: میارید که بی دوست / قریب: هر شربت عذیم که دهد
۳ / جذیر: تحریر خیال و خط و نقشش به سراپست
قریب: تحریر خیال رخ او نقش بر آبست
فرخ: تحریر خیال و خط او نقش بر آبست
۴ / پژمان (۱)، جذیر، بهروض، محیط، جلان: از سیل دمام
۵ - پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: معشوقه عیان می‌گذرد
۶ - جذیر: تاب‌برگ عرق دید / عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: در آتش شوق
محیط: تارنگ و عرق دید محیط: در آتش اشک = محیط: از غم آن غرق کلاباست
۷ - عدل، محیط: بیا تا بگذاریم / شاملو: جهان جمله حباب است
۸ - فرخ: مطلب راه نصیحت / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: کاین گوشه پر از
قریب: کاین خانه پر از
۲ - فرخ: در بزم دلارای تو ای شمع دل افروز / وین طرفه که در روی تو صد گونه نقابست

۱. آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یا رب این تاثیر دولت در کدامین کویکب است
۲. تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد هر دلی از حلقهای در ذکر یا رب یا رب است
۳. گشته چاه زرخدان توأم کز هر طرف صد هزارش گردن جان زهر طوقی غیب است
۴. شهسوار من که مه آینه دار روی اوست تاج خورشید بلندش خاک لعل مرکب است
۵. تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم زو در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است
۶. من نخواهم کرد ترکی لعل یار و جام منی زاهدان معذور دارمدم که اینم مذهب است
۷. اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زمین با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است
۸. آن که ناوک بر دل من زیر چشمی میزند قوت جان حافظش در غنچه زهر لب است
۹. آب حیوانش ز منقار بلاغت میچکد زاغ کلک من بنام ایزد چه عالی مشرب است



۱. شب قدر: شب نزول قرآن، شب وصال - اهل خلوت: اهل ریاضت، عزلت نشینان / دولت: نیکبختی، اقبال، سعادت، عنایت ازلی - کویکب: ستاره. ۲. ناسزایان: نالایقان، فرمایگان، ناتجیبان / حلقه: مجلس ذکر، حلقه گیسو - ذکر: دعا. ۳. چاه زرخدان: گودی کوچک در چانه برخی زیبارویان / طوق: گردن بند - غیب: خط هلالی گلو. ۴. شهسوار: چالاک سوار کار ماهر و استاد - آینه دار: آنکه آینه پیش روی عروس یا پادشاه نگه می دارد / تاج خورشید: شمع نور خورشید - مرکب: اسب سواری. ۵. تاب: گرما و درخشش - خوی: عرق بدن - عارض: چهره - گرمرو: تندرو، شتابان / در هوای: در آرزوی. ۶. لعل یار: لب سرخ یار / معذور دارمدم: عذر مرا بپذیرید. ۷. صبا: باد خنک بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد. ۸. ناوک: تیر کوچک، مژه یا تیر مرغان - زیرچشمی: پنهانی / قوت: غذا - قوت جان: غذای جان بخش. ۹. آب حیوان: آب حیات، آب زندگی - منقار: نوک پرندگان، نوک قلم - بلاغت: فصاحت در سخن، شیوا سخنی / کلک: قلم - زاغ کلک: سیاهی نوک قلم - بنام ایزد: آفرین، ماشاءالله، چشم بد دور، به نام خدا - مشرب: محل نوشیدن آب، روش، شیوه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۶	۲	۳	۴	۵	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۵	۷	۴	۹	۸
فرزاد، جذیر، بهروز، خال، سهیل، شی، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸
معیط	۱	۲	۳	۴	۷	-	۵	۸
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶	۹
چلان	۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶	۸
سایه	۱	۲	۳	۷	۴	۵	۶	۸

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، خرم.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: آب شب قدری / شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان: از کلمین کوکب است

۲ / قریب، بهروض، خال، محیط، فرخ، رضی: هر دلی در حلقه‌ای در ذکر یا رب یا رب است

جذیر، جلان: هر شبی در حلقه زلف تو یا رب یا رب است

ادیب: هر شبی در حلقه دل ذکر یا رب یا رب است

۳ / عدل: صد هزارش گردش جان زیر طوق غیب است

پژمان (۳): صد هزارش کردن جان زیر طوق غیب است

جذیر: صد هزارش گردن اندر زیر طوق غیب است

۴ / جذیر: خال خورشید بلندش = فرخ: زیر نعل مرکب است

۵ - عدل، قنی، قریب، سهیل، محیط، خرم: عکس خوی بر عارضش

فرخ: تاب خوی بر عارضت

/ شاملو، قریب، ادیب: در هوای این عرق

۷ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، قریب، محیط، جلان، سایه: اندر آن موکب که بر

/ شاملو، جلان: با سلیمان چون برآیم

قریب، فرخ: با سلیمان کی برآیم

پژمان (۱): با سلیمان کی برانم

۹ - جذیر، قریب، بهروض: آب خورشیدش زمتقار / فرخ: چه عالی همت است

- ۱ خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
- ۲ جانا به حاجتی که تو را هست با خدای کاخر نمی بپرس که ما را چه حاجت است
- ۳ ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است
- ۴ ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
- ۵ محتاج قصه نیست گرت قصه جان ماست چون زخت از آن توست به یغما چه حاجت است
- ۶ جام جهان نعلست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است
- ۷ آن شد که بار منت ملاح بر دمی گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
- ۸ ای عاشقی گدا چو لب روح به بخش یار می دانست وظیفه تقاضا چه حاجت است
- ۹ ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
- ۱۰ حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است



۱ - خلوت گزیده: عزلت نشین - تماشا: گردش و سیاحت، گشت و گذار. ۲ - جانا به حاجتی: تو را سوگند به نیازی که با خدای خویش داری. ۳ - حسن: زیبایی، جمال. ۴ - ارباب حاجت: حاجت مندان، نیازمندان - سؤال: درخواست / حضرتد پیشگاه - کریم: بخشنده سخاوتمند - تمنا: درخواست، خواهش. ۵ - قصه: دعوا و مرافعه / رخت: کالا، اسباب خانه - یغما: غارت، تاراج. ۶ - جام جهان نما: وسیله آگاهی از اسرار هستی - ضمیر: درون، باطن، اندیشه - منیر: روشن، آگاه / اظهار: بیان. ۷ - شد: گذشت - ملاح: کشتیبان، ملوان - بر دمی: می بردم، می کشیدم / گوهر: مروارید. ۸ / وظیفه: مقرری، حقوق، مستماری. ۹ - مدعی: دشمن، حقه باز، مخالف / احباب: دوستان - اعدا: دشمنان. ۱۰ - هنر: کمال و فضل / نزاع: جنگ و ستیز - محاکا: بحث و جدل، گفتگو، بگومگو.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل قنی: قریب، سهیل، خرم
۱۰	۸	۹	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان
۱۰	۷	-	۹	۵	۶	۴	-	۲	۱	شاملو
۱۰	۸	۳	۵	۹	۷	۶	۴	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	فرزاد
۱۰	۹	۵	۷	۶	۸	۴	۳	-	۱	محیط
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	نی
۱۰	۹	۷	۸	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.

کلمات: فرزاد، جذیر، خال، ادیب

فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، پژمان (۱)، قنی، قریب، خرم: ترا هست با خدا / پژمان (۱)، انجو: آخر دمی بیرس

شاملو: آخر یکی بیرس

۳- عدل: خدا را بسوختم

۵- عدل، قنی، قریب، سهیل، سایه، خرم: محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست

پژمان (۲)، انجو: محتاج غمزه نیست گرت قصد خون ماست

پژمان (۱): محتاج قصد نیست گرت میل جان ماست

فرخ: محتاج قصد نیست گرت قصد خون ماست

- ۱ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است / شمشاد خانه پرور من از که کمتر است
 ۲ ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای / کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است
 ۳ چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه / تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است
 ۴ از آستان پیر مغان سر چرا کشیم / دولت در این سراو گشایش در این در است
 ۵ در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس / بازار خود فروشی از آن راه دیگر است
 ۶ دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت / امروز تا چه گوید و بازش چه در سر است
 ۷ یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
 ۸ شیراز و آب زکنی و این باد خوش نسیم / عیبش مکن که خالی رخ هفت کشور است
 ۹ فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست / تا آب ما که منبعش الله اکبر است
 ۱۰ ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم / با پادشه بگوی که روزی مقدر است
 ۱۱ حافظ چه طرفه شاخ نباتیست کلک تو / کش میوه دلپذیر تر از شهد و شکر است



۱- باغ: بوستان، دل، خاطر - سرو و صنوبر: درختان خوش قد و قامت / شمشاد خانه پرور: دلداز خوش قامت ناز پرورد. ۲- نازنین: لطیف و ظریف، نازکننده - مذهب: دین، راه و روش / کت: که تو را. ۳- نقش غم: نشان و اثر غم / = تشخیص داده‌ایم و مداوا و درمان آن این گونه تعیین شده است. ۴- آستان: درگاه خانه - پیرمغان: می‌فروش، پیر طریقت، مرشد / دولت: نیکیبختی و سعادت، اقبال - گشایش: حل مشکل، رهایی. ۵- شکسته دلی: تواضع / خودفروشی: تکبر و غرور. ۶- دی وعده داد: دیروز وعده داد - در سر شراب داشت: در حالی که مست بود / چه در سر است: چه فکری در سر دارد. ۷- قصه: داستان - عجب: شگفت‌انگیز / نامکرر: غیر تکراری، تازه و نو. ۸- آب زکنی: آب زکین آباد که به صورت نهر از تنگه الله اکبر می‌گذرد و دشت مصلای آبیاری می‌کند - خوش نسیم: خوش بو / خال رخ هفت کشور: زیباترین نقطه هفت کشور که در قدیم جهان را به هفت کشور تقسیم می‌کردند که ایران در مرکز هفت کشور می‌بوده است: چین، ترکستان، هند، توران، ایران، روم، شام. ۹- آب خضر: آب حیات که می‌گویند نام چشمه‌ای است در ناحیه‌ای تاریک از شمال موسوم به ظلمات / الله اکبر: نام دره‌ای در حوالی شیراز که آب زکنی از آن سرچشمه می‌گیرد. ۱۰- فقر: تنگدستی و نیاز، درویشی هم به معنای مادی و هم معنوی - قناعت: بی‌نیازی / روزی مقدر است: خداوند روزی موجودات را تعیین کرده است. ۱۱- طرفه: عجیب، شگفت‌انگیز - شاخ نبات: شاخه گیاهی است - کلک: قلم، نی / کش میوه: که میوه‌اش - شهد: عسل.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۷	-	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم
۱۱	۱۰	۹	۸	۵	۶	۷	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۱۱	۵	-	-	۱۰	۴	+	۳	۷	۲	۶	شاملو
۱۱	۵	۹	۸	۱۰	۶	۴	۷	۳	۲	۱	انجو
۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	بهروضی
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	خال، جلان، سایه
۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۱۱	۵	۱۰	۹	۸	۶	۷	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۱	۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، نی، رضی.

کلمات: فرزاد.

فاقد این زغل: افشار

ابیات العاقی:

- ۴: ما باده می خوریم و حریفان غم جهان روزی به قدر همت هر کس میسر است
۲: باز آکه در فراق دو چشم امیدوار چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، قنی، محیط، سایه، خرم: شمشاد خانه پرور ما
شاملو، انجو، ادیب، سهیل، فرخ: شمشاد سایه پرور من
پژمان (۱)، قریب: شمشاد سایه پرور ما
- ۲ - پژمان (۲)، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: ای نازنین صنم تو چه
شاملو: ای نازنین من تو چه
- ۴ - قریب: سرکجا کشیم / عدل، قنی، خرم: دولت در آن سرا و گشایش در آن دراست
خال: سر چرا کشم شاملو: دولت در این سراسر است و گشایش در این در است
- ۵ - شاملو، انجو، سایه: در کوی ماشکسته دلی / شاملو، انجو، خال، ادیب، سایه: از آن سوی دیگر است
- ۷ - عدل، قنی، شاملو، سهیل، سایه، خرم: غم عشق وین عجب
محیط، فرخ: غم عشق و وین عجب
پژمان (۱): غم هجر و این عجب
- / پژمان (۲)، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: کز هر کسی که می‌شنوم = محیط: بس مکرر است
شاملو: کز هر دهان که می‌شنوم
- ۸ - پژمان (۱)، انجو، قریب، سهیل، محیط، فرخ: شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم
عدل: شیراز و آب رکنی این باد خوش نسیم
جذیر: شیراز و آب رکنی و این باد خوش نفس
- / محیط: آب رخ هفت کشور است
- ۹ - فرخ: فرق است ز آب خضر / پژمان (۲): با آب ماکه متبعش
- ۱۰ / عدل، فرخ: روزی مقرر است
- ۱۱ - عدل، محیط، رضی: حافظ چه طرفه شاخ نباتست کلک تو
جذیر: حافظ روان چه شاخ نباتیست کلک تو
بهروض: حافظ روان چه شاخ نبات است کلک تو

۱. اَلْمِثَّةُ لَهْ که در می‌کده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
 ۲. خُم‌ها همه در جوش و خروشند زمستی وان منی که در آنجاست حقیقت نه مجاز است
 ۳. از وی همه مستی و غرور است و تکبر واز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
 ۴. رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم با دوست بگوییم که او محرم راز است
 ۵. شرح شکن زلفِ خُم اندر خُم جانان کسوته نتوان کرد که این قصه دراز است
 ۶. بارِ دلِ مجنون و خُم طَرّه لیلی رخساره محمود و کف پای ایاز است
 ۷. بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
 ۸. در کعبه کوی تو هر آن کس که درآید از قبله ابروی تو در عسین نماز است
 ۹. ای مجلسیان سوزِ دلِ حافظِ مسکین از شمع بهرسید که در سوز و گداز است



۱- المِثَّةُ: سہاس خدای را - می‌کده: میخانه، محل مناجات بنده با خدا / زان رو: زیرا. ۲- خُم: کوزه بزرگ شراب / مجاز: غیر حقیقی = دلهای عاشقان و عارفان مانند خمهای شراب که پر از می می‌باشند، در جوش و خروش هستند و این می، می معرفت و می واقعی است و مانند شراب انگوری مجازی یا غیر واقعی نیست. ۳- از شراب و می معرفت فقط عشق و به خود بالیدن و ناز کردن و اظهار بی‌نیازی کردن است و از جانب ما، عاشق بودن و اسیری و نیازمندی به معشوق. ۵- شکن: پیچ و تاب - خُم اندر خُم: پر پیچ و تاب - جانان: محبوب، معشوق / قصه: ماجرا، داستان، زلف دلدار. ۶- طَرّه: زلف، گیسو / محمود: سلطان محمود غزنوی - ایاز: ابوالنجم ایاز اویملق غلام سلطان محمود غزنوی بود که بسیار زیبارو و تیزهوش و جنگجو نیز بوده است. ۷- باز: پرندهای شکاری = «برای تربیت کردن باز به شکار دیگر پرندگان، چشم او را می‌بستند و گوشت پرندهای را که می‌خواستند شکار شود به او می‌دادند تا اینکه وقت شکار به اختیار باز یار چشم باز گشوده می‌شد و به شکار می‌رفت و سپس به سوی باز یار باز می‌گشت». من نیز مانند باز که تمام اعمالش به دست باز یار است، از زمانی که دیده به روی زیبای تو گشودم، چشم از جهان فرو بستم و اختیار و مصلحت خویش را به تو سپردم و جز تو کسی را نمی‌بینم و نمی‌شناسم. ۸- هر کس که به کوی تو که کعبه عاشقان است بیاید در مقابل ابروانت که قبله و محراب عاشقان است پیوسته در حال سجده کردن و نماز خواندن است. ۹- مسکین: بیچاره / سوز و گداز: سوختن و آب شدن.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	-	۲	۵	-	-	-	۹
انجو	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۴	۸	۹
فرزاد (ش)	۱	۲	۳	۴	-	-	۷	-	۹

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (ز)، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، انجو، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه.
فاقد این غزل: افشار، جذیر، محیط

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو: وین سوخته را بر در او

فرخ: زانرو که مرا بر در تو

۳ - فرزاد: از وی همه سرمستی و ناز است و تکبر

بهروض: از وی همه مستی و خروش است و تکبر

۴ - بهروض: رازی که بر خلق = شاملو: نگفتم و نهفتم / فرخ: که آن محرم راز است

رضی: نه گفتم و نه گویم

۵ - فرخ: شرح خم زلفین خم اندر خم دلدار

۸ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: هر آنکس که بیاید

- ۱ اگر چه باده فرح بخش و باد گلپیز است به بانگ چنگ مغرور می که محتسب تیز است
- ۲ صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است
- ۳ در آستین مرقع پسیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
- ۴ ز رنگ باده بشویم خرقه‌ها در اشک که موسم ورع و روزگار پسرهیز است
- ۵ مجوی عیش خوش از دور وازگون سپهر که صاف این سر خم جمله دردی آمیز است
- ۶ سپهر پر شده پرویزیست خون افشان که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است
- ۷ عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است



۱- فرح بخش: شادی آور، شادی بخش- گلپیز: گل افشان، عطرافشان / محتسب: امور نهی کننده از امور ممنوع در شرع، در اینجا منظور امیر مبارزالدین محمد بن مظفر می باشد- تیز: بسیار هوشیار. ۲- صراحی: تنگ شراب پلوری که به شکل پرندگان می ساختند- حریف: همپاله، مصاحب، دلدار / به عقل نوش: از روی احتیاط بنوش- فتنه انگیز: آشوبگر. ۳- مرقع: لباس رسمی صوفیان که از تکه های مختلف وصله می شدند- آستین مرقع: آستین گشاد خرقه های صوفیان. ۴ / ورع: پارسایی شدید. ۵- عیش خوش: زندگی لذت بخش / صاف: شراب خالص و شفاف سر خم که زلال و صاف می باشد- دردی آمیز: آمیخته با درد و ته مانده و رسوب شراب، آمیخته با گل و لای. ۶- سپهر: آسمان- پر شده: بالا رفته، بلند، رفیع- پرویز: الک، غربال / ریزه: ریخته شده، دانه الک شده- کسری: خسرو انوشیروان- پرویز: خسرو پرویز پادشاه ساسانی. ۷- عراق: اصفهان.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	پژمان
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، جذیر، بهروز، خال، فرخ، جلان، سایه، رخی
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	افشان

ترتیب ابیات: عدل، قنی، شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، خرم.
کلمات: بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- عدل: صراحی و حرینی = فرزاد، جذیر: گرت به دست افتد

فرزاد: صراحی و کتبی

۴- عدل، پژمان، قنی، شاملو، قریب، سهیل، ادیب، سایه، خرم: به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می

انجو: زرنج باده بشوید خرقه‌ها در اشک

۶- پژمان (۲)، شاملو، انجو: پرویز نیست خونپالای / پژمان (۴)، افشار: که قطره‌اش سر کسری

۱. حال دل با تو گفتم هوس است / خسبِ دل شـ نـفـتـنـم هوس است
 ۲. طمع خام بین که قصه فاش / از رقیبان نـهـفـتـنـم هوس است
 ۳. شب قدری چنین عزیز و شریف / با تو تا روز خفتنم هوس است
 ۴. وه کسه نردانه‌ای چنین نازک / در شب تـار شـفـتـنـم هوس است
 ۵. ای صبا امشبم مدد فرمای / که سحرگه شکفتنم هوس است
 ۶. از برای شرف به نوک قُره / خاکِ راهِ تو زفتنم هوس است
 ۷. همچو حافظ به زغم مدعیان / شعرِ رنـسـدانه گـفـتـنـم هوس است

۱- حال دل: ماجرای دل / خبر دل: وضع و حال دل. ۲- طمع خام: توقع بیجا، انتظار نابجا - قصه فاش: عشق / رقیب: مدعی، مخالف، نگاهبان، معشوق. ۳- شب قدر: شب نزول قرآن، شب اندازه‌ها و بهره‌ها. ۴- نردانه: دانه، گوهر، محبوب - نازک: لطیف، ظریف / سفتن: سوراخ کردن. ۵- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد / شکفتن: شکوفا شدن، خندیدن و شاد بودن. ۶- شرف: آبرو، افتخار / رفتن: جاروب کردن. ۷- به رقم: بر خلاف میل - مدعی: رقیبان، دشمنان، حقه باز / رندانه: زیرکانه.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۲	۴	۳	۶	۱	پژمان (۱)
۷	۲	۵	۴	۶	۳	۱	شاملو

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب،
نی (پ)، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، خال، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان، سایه.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

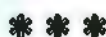
۱- پژمان (۱)، جذیر، قریب: حال خود با تو گفتم = جذیر: ردیف این غزل چه خوش است! می‌باشد

۲- جذیر: طمع خام بین و قصه فاش

۳- قنی، جذیر، قریب، بهروض، نی، خرم، رضی: چنین عزیز شریف

۵- بهروض، نی: امشب مدد فرما

۱. صحنِ بستانِ ذوقِ بخش و صحبتِ یاران خوش است وقتِ گلِ خوشِ بادِ کز رویِ وقتِ میخواران خوش است
۲. از صبا هر دم مشامِ جانِ ما خوش می‌شود آری آری طیبِ انفاسِ هواداران خوش است
۳. ناگشوده گلِ نقابِ آهنگِ رحلتِ ساز کرد ناله کن بلبَل که گلبانگِ دل افکاران خوش است
۴. مرغِ شبخوان را بشارتِ بادِ کاندر راهِ عشق دوست را با ناله شبهایِ بیداران خوش است
۵. نیست در بازارِ عالمِ خوشدلیِ ور زان که هست شیوه رندی و خوش باشیِ عیاران خوش است
۶. از زبانِ سوسنِ آزاده‌ام آمد به گوش کاندر این دیرِ کهن کارِ سبکباران خوش است
۷. حافظا ترکِ جهانِ گفتنِ طریقِ خوشدلی‌ست تا نهنداری که احوالِ جهانداران خوش است



۱- صحن بستان: عرصه و فضای باغ - ذوق بخش: لذت بخش، نشاط آور - صحبت: همنشینی، معاشرت، گفتگو / وقت گل: فصل گل - وقت میخواران: وضع و حال میخواران. ۲- صبا: بادخنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد - مشام: بینی، شامه / طیب: بوی خوش - انفاس: نفسها - طیب انفاس: بوی خوش نفسها - هوادار: طرفدار، مشتاق، آرزومند، عاشق. ۳- نقاب گشودن: شکفته شدن - آهنگ رحلت: قصد رفتن، قصد سفر، وفات / گلبانگ: آواز، نوا، زاری - دل افکار: آزرده دل، آزرده خاطر. ۴- مرغ شبخوان: بلبل - بشارت: مژده / بیداران: عارفان. ۵- ور زانکه هست: اگر هم وجود دارد / رندی: بی‌قیدی، لالاییگری - خوشباشی: خوش بودن، دوری از غم و اندوه - عیار: طبقه‌ای از مردم که شجاع و جنگجو بودند و از راهزنی گذران زندگی می‌کردند و از مستمندان و درماندگان حمایت می‌نمودند بطوریکه به صفت جوانمردی شهرت یافته بودند. ۶- سوسن آزاده: گل زنیق سفید رنگ که برگهای تیز دارد و شبیه به زبان است / دیر کهن: دنیا - سبکباران: افراد آزاد از هر نوع دلبستگی. ۷- خوشدلی: رضایت، شادمانی - جهانداران: پادشاهان.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	شاملو
۱	۲	۴	۳	۶	۵	۷	محیط
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	جذیر

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: انجو، خال، ادیب، نی، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ - محیط: صحن بستان روحبخش و صحبت جانان خوش است

۲ - قریب: مشام جان معطر می‌شود

۳ - قریب، محیط: ناگشوده گل نقاب آهنگ رفتن میکند

شاملو: ناگشوده گل قبا آهنگ رفتن می‌کند

جذیر: ناگشوده گل قبا آهنگ رفتن ساز کرد

بهروض: ناگشوده گل قبا آهنگ رحلت ساز کرد

فرخ: ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت می‌کند

جلان: ناگشوده گل نقاب آهنگ رفتن ساز کرد

/ جذیر، سهیل: ناله کن بلبل که فریاد دل افکاران خوش است

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خرم: مرغ خوشخوان را بشارت باد = شاملو: کاندر باغ عشق

۵ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد: گرچه در بازار دهر از خوشدلی جز نام نیست / فرخ: شیوه رندان و خوش بلشی

۶ / شاملو، فرزاد، فرخ: حال سبکیاران خوش است.

- ۱ کنون که بر کفِ گل جامِ باده صاف است به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است
- ۲ بسخواه دفترِ اشعار و راه صحرا گیر چه وقتِ مدرسه و بحثِ کشفِ کشف است
- ۳ پُتر ز خلاق و ز عناق قیاس کار بگیر که صیتِ گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
- ۴ فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که من حرام ولی پنه زمال اوقاف است
- ۵ به بُرد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش که هر چه ساقی ماکرد عینِ الطاف است
- ۶ حدیثِ مدعیان و خیالِ همکاران همان حکایتِ زردوز و بوریا باف است
- ۷ خموش حافظ و این نکته های چون زِرِ سرخ نگاه دار که قلابِ شهر صراف است



۱ - جام: گلبرگهای گل - باده صاف: شراب زلال / اوصاف: ستایش. ۲ - دفتر اشعار: کتاب شعر / کشف: کتاب «الکشف» تألیف سراج الدین عمر عبدالرحمن فارسی قزوینی از معاصران حافظ - کشف: نام کتابی است از جارا الله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری. ۳ - عناق: سیمرغ، پرندهای افسانه ای که فقط نامش هست ولی خودش نیست، انسان کامل - قیاس کار بگیر: مقایسه کن، سرمشق بگیر / صیت: آوازه، شهرت - از قاف تا قاف: ازین گوشه جهان تا آن گوشه جهان. ۴ - فقیه مدرسه: مدرس مدرسه، عالم روحانی / اوقاف: املاک و اموالی که به جهت طلاب، بینوایان، بقاع متبرکه و غیره تخصیص دهند. ۵ - بُرد: شراب آمیخته به بُرد و ته مانده می، می ناصاف - خوش درکش: شادمانه بنوش = تو در انتخاب می صاف و ناصاف هیچ اختیاری نداری و هر چه ساقی ازل به تو داد با رضایت و شادمانه بنوش / الطاف: مهربانیها، نیکبها. ۶ - حدیث: حکایت، سخن - مدعیان: بی مایگان صاحب ادعا - خیال: فکر و اندیشه - همکاران: حریفان، رقیبان / = امیری برای تهیه لباس زریفت، زری بافان را طلبید، بوریا بافان (حصیر بافان) هم حاضر شدند، امیر متعجبانه پرسید، شما چرا آمده اید؟ گفتند: اگر مقصود بافتن است، ما هم بافنده ایم. ۷ - زرسرخ: طلای خالص / قلاب: کسی که سکه تقلبی می زند، متقلب - صراف: کسی که پول و سکه تقلبی را از اصل تشخیص می دهد = مواظب باش که دغل باز و متقلب شهر، خود قاضی و مرجع تشخیص هم هست.

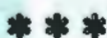
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، پژمان، فنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، خرم
۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر: کنون که در کف گل
- ۲- پژمان (۱)، قریب: راه بستان گیر
/ محیط: چه جای مدرسه و = عدل، شاملو، فرزاد، محیط، خرم: بحث کشف و کشاف است
۳- قنی، خرم: چو عنقا قیاس کار بگیر
عدل: چه عنقا قیاس کار بگیر
- ۵- قریب، محیط، ادیب: ترا حکم نیست دم در کش / شاملو، انجو، سهیل: که هر چه ساقی ما ریخت
پژمان (۱): که هر چه صافی ما کرد
پژمان (۲): که هر چه ساقی ما داد
- ۶- پژمان (۱): خیال همکاری

۱. در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است صراحی می صاف و سفینه غزل است
 ۲. جریده زو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است
 ۳. نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عمل است
 ۴. به چشم عقل در این رهگذر پر آشوب جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است
 ۵. دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت ولی اجل به ره عمر رهزن امل است
 ۶. بگیر طرّه مه چهره ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تاثیر زهره و زحل است
 ۷. به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش چنین که حافظ ما مست باده ازل است



۱- خالی از خلل: از تباهی و فساد بدور، بی غل و غش، بدون حيله و نیرنگ / صراحی: تنگ شراب - می صاف: می خالص -
 سفینه غزل: دفتر و دیوان شعر، جنگ شعر عاشقانه. ۲- جریده: تنها، مجرد، سبکبار - گذرگاه عافیت: راهی که به زندگی
 سالم و بی دغدغه منتهی می شود / بی بدل: بدون عوض، بدون همتا. ۳- ملول: دل تنگ، افسرده / ملالت: دلشنگی،
 افسردگی - علما: روحانیان مذهبی. ۴/ بی ثبات: ناپایدار - بی محل: بی اعتبار. ۵/ اجل: مرگ - امل: آرزو - رهزن امل: قطع
 کننده آرزو. ۶- طرّه: سر زلف - قصه مخوان: سخن بیهوده مگو / سعد و نحس: مبارکی و شومی - زهره: ستاره ناهید که آن
 را ستاره سعد می دانند - زحل: کیوان که آنرا ستاره نحس می دانند. ۷- دور: زمان، نوبت گردش شراب / باده ازل: شور و
 حال و عشق ازلی که خداوند به انسان داده است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، قریب، مهیل، خرم
۷	۳	۵	۴	۶	۲	۱	پژمان
۷	۳	+	۶	۴	۲	۱	شاملو
۷	+	۶	۲	۳	۲	۱	انجو
۷	+	۶	۵	۴	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی.

کلمات: خال، نی.

فاقد این غزل: افشار

ابیات العاقی:

- ۱: خال پذیر بود هر بنا که می بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است
۲: ز قسمت ازلی چهره سسیه بختان بشست و شوی نگرده سفید و این مثل است

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، قنی، انجو، ادیب، فرخ، سایه، خرم: صراحی می‌ناب

۳ - پژمان (۲): نه من در جهان زی‌عملی ملولم و بس / عدل، خرم: ملامت علماهم

۴ - محیط: در این جهان پر آشوب / پژمان (۲): جهان و کار جهان بی ثبات و پرخلل است

فرزاد: نگر که کار جهان به ثبات و بی‌محل است

۵ - فرخ: دلم امید فراوان به روی خوب تو داشت

۶ - شاملو، انجو: بگیر طره مه طلعتی

۷ - پژمان (۱)، جذیر، بهروض، جلان، رضی: به هیچ دور نخواهید یافت

قریب: به هیچ دور نخواهند دید

سهیل: به هیچ روی نخواهند یافت

۱. گل در بر و من در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است
۲. گوشه میارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
۳. در منهد ما باده حلال است ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
۴. در مجلس ما عطر میامیز که ما را هر لحظه زگیسوی تو خوشبوی مشام است
۵. گوشه همه بر قول نی و نغمه چنگ است چشم همه بر لعل لب و گردش جام است
۶. از چاشنی قند مگو هیچ و زشگر زان رو که مرا در لب شیرین تو کام است
۷. تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است همواره مرا کنج خرابات مقام است
۸. از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است و از نام چه پرسی که مرا ننگ زنام است
۹. میخواره و سرگشته و نرندیم و نظر باز وان کس که چو ما نیست در این شهر کدام است
۱۰. بامحتسبم عیب مگوید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مندام است
۱۱. حافظ منشین بیخی و معشوق زمانی کایام گل و یاسمن و عید صیام است



۱- بر: کنار، آغوش، پهلو- کف: دست- به کام: به دلخواه، طبق میل و آرزو / ۲- در مجلس ما چهره مانند ماه دوست برای ما کافی است. ۳ / گل اندام: لطیف اندام، نازک بدن. ۴- عطر میامیز: عطر مزن، بوی عطر پراکنده مکن / مشام: بینی، شامه. ۵- قول: آواز، سخن- نغمه: صدا / لعل لب: لب سرخ فام- گردش جام: گرداندن جام بوسیله ساقی. ۶- چاشنی: مزه / کام: مزه، آرزو، مراد. ۷- گنج غم: غم بسیار ارزشمند عشق- مقیم: ساکن، جایگزین / خرابات: محل شربخواری و عشرت. ۸- مرا نام زنگ است: به خاطر پندامی مشهور شده ام / مرا ننگ زنام است: از شهرت و اعتبار ننگ دارم. ۹- سرگشته: بی هدف، آواره- رند: بی قید، لایالی- نظر باز: کسی که از نگاه کردن به روی زیبا لذت می برد و به این کار عادت کرده است. ۱۰- محتسب: مأمور نهی کننده از امور ممنوع در شرع / عیش مندام، لذت و شادی همیشگی. ۱۱- زمانی: هرگز، هیچوقت / یاسمن: گلی است به رنگ زرد یا سفید و خوشبو- عید صیام: عید فطر.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ عدل، قنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، خرم

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ پژمان (۱)

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ پژمان (۳)

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ شاملو

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ فرزاد

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان (۱)، شاملو، جذیر، بهروض، خال، ادیب: گل در برومی در کف و معشوقه به کام است
قریب، محیط، نی، سایه، رضی: گل در برومی بر کف و معشوق به کام است
فرزاد: گل در برومی بر کف و معشوقه به کام است
- ۲- محیط: درین بزم که امشب / جذیر، قریب، فرخ: ماه رخ یار تمام است
- ۳ / پژمان (۱)، شاملو: بی‌نرگس مخمور توای دوست حرام است
- ۴- پژمان (۱)، شاملو، جذیر، قریب، جلان: میامیز که جان را / پژمان (۱)، فرزاد، محیط، سایه: مردم زسر زلف تو
شاملو: از حلقه گیسوی تو
- ۵- پژمان (۱): گوش همه بر قول من و = بهروض: زخمه چنگ است
/ محیط، فرخ: چشمم همه بر لعل تو و گردش جام است
پژمان (۱): چشم همه بر لعل لب و گردش جام است
- ۶- پژمان (۱)، سایه: ای چاشنی قند مگو هیچ زشکر
/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، خرم: از لب شیرین تو کام است
فرخ: با لب شیرین تو کام است
- ۷- فرخ: بر دل ویرانه مقیم است / شاملو، محیط، ادیب: پیوسته مرا = عدل، پژمان (۲)، قنی، خرم: کوی خرابات مقام است
- ۹- پژمان (۱)، محیط: میخواره و آشفته و / جذیر، محیط، جلان: وانکس که چنین نیست
فرخ: آنکس که چومانیست = شاملو: در این دور کدام است
- ۱۰ / شاملو: همواره چو مادر طلب = پژمان (۱)، فرزاد، قریب، فرخ: شرب مدام است.
- ۱۱- شاملو، خال، ادیب: بی‌می و معشوقه زمانی / محیط: عهد صیام است.

فاقد این غزل: شاملو، افشار

ابیات الحاقی:

- + : خسروان قبله حاجات جهانند ولی سببش بندگی حضرت درویشان است
2 : حافظ اینجا به ادب باش که سلطان و ملک همه از بندگی حضرت درویشان است

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، فرزاد، محیط، جلان، سایه: گنج عزلت که / پژمان (۱)، ادیب: فتح بابش نظر رحمت درویشان است

پژمان (۲)، قنی، انجو، فروخ، خرم: گنج عزلت که جذیر: فتح آن در نظر حشمت درویشان است

پژمان (۱): گنج عزلت که که قریب: فتح آن در نظر همت درویشان است

فروخ: فیض او در نظر رحمت درویشان است

۳ / محیط: منظر آن چمن از = جذیر: نکبت درویشان است

۵- قریب، بهروض: وانکه پیشش بنهد / بهروض: کهربایی ست که در

۷- عدل: روی مقصود که شاهان به دعائی طلبند

فروخ: چهره بخت که دل می برد از شاه و گدا

۸- فروخ: لشکر ظلمند ولی

۱۰- پژمان، قنی، سایه، خرم: فرو می شود از قهر هنوز

/ فرزاد، بهروض، خال، جلان، رضی: صدمه‌ای از اثر غیرت درویشان است

۱۱- انجو، جلان، ادیب: حافظ ار آب حیات ابدی می خواهی

محیط، نی، فروخ: حافظ ار آب حیات ابدی می طلبی

پژمان (۱): حافظ ار آب حیات ازلی می طلبی

۱۲- قریب، خال، فروخ، جلان: بنده آصف عهده که درین سلطنتش

بهروض: من مرید نظر آصف عهده کاو را

محیط: من غلام نظر آصف عهده کانرا

2- جذیر: حافظ آنجا به ادب باش

فروخ: ایدل آنجا به ادب باش / بهروض: بنده بندگی حضرت درویشان است

۱. به دام زلف تو دل مبتلاي خويشتن است / بکش به غمزه که اینش سرزاي خويشتن است
۲. گرت ز دست برآید مرادِ خاطرِ ما / به دست باش که خیری به جای خويشتن است
۳. به جانت ای بت شیرین من که همچون شمع / شبانِ تیره مُرادم فَنایِ خويشتن است
۴. چو رای عشق زدی با تو گفتم ای بُلبُل / مکن که آن کُلی خودرو به رایِ خويشتن است
۵. به مُشک چین و چگل نیست بوی گل محتاج / که نافه‌هاش زبندِ قُبایِ خويشتن است
۶. مرو به خانه اربابِ بی‌مروتِ دهر / که گنجِ عافیت در سرایِ خويشتن است
۷. بسوخت حافظ و در شرطِ عشق و جان بازی / هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خويشتن است



۱- اگر دل گرفتار زلف تو است، خودش طلبِ بوده است / با غمزه او را بکش که جزایش همین است. ۲- مراد: آرزو- خاطر: دل / به دست باش: به هوش باش، آگاه باش- خیری به جای خويشتن است: کاری به جاو نیکوست. ۳- به جانت: قسم به جان تو / فنا: نابودی. ۴- رای عشق زدی: درباره عشق مشورت کردی / به رای خويشتن: به اختیار خود، از روی خودخواهی. ۵- مُشک: ماده خوشبو که از نافه آهو بدست می‌آید- چگل: ناحیه‌ای از ترکستان چین که محل زندگی آهوی مُشک است / -که وقتی غنچه خود را باز کند و شکوفا شود بوی طبیعی از آن به مشام می‌رسد. ۶- ارباب بی‌مروت دهر: صاحبان ناجوانمرد دنیا، دنیاپرستان، ثروتمندان / عافیت: سلامت و تندرستی، دنیا و آخرت. ۷- در شرط عشق و جان بازی: در شرط باختن بر سر عشق.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۳	۲	۵	۴	-	۷
جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رفسی	۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، خرم
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرزاد: بکش، بسوز، که اینش سزای خویشان است
- ۲ - محیط: گرت ز دست برآید، برای و خاطر ما / محیط: به دست آر که = عدل: خیری برای خویشان است
جذیر: چیزی به جای خویشان است
- ۳ - عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، جلان، خرم: بت شیرین دهن که همچون شمع
- ۴ - عدل، خرم: چو رای عشوه گل با تو گفتم ای بلبل
جذیر، فروخ: چو راز عشق زدل با تو گفتم ای بلبل
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سایه، خرم: مکن که آن گل خندان
شاملو: نگر که آن گل خندان
فروخ: بگو که آن گل خودرو
- ۵ - عدل: به مشک چین چگل نیست = جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی: چین گل محتاج
شاملو، فرزاد، نی: حسن گل محتاج
پژمان (۱): چتر گل محتاج
- / پژمان (۱): زچین قباى خویشان است
شاملو: به چین قباى خویشان است
- ۶ / پژمان (۱)، انجو، فرزاد، جذیر، محیط، نی: که گنج عافیت
- ۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خال، خرم: در شرط عشقبازی او / فروخ: هنوز در سر عهد و وفای
بهروض: در شرط عشق جان بازی

۱. لعل سیراب به خون تشنه، لب یار من است / واز پسی دیدن او دادن جان کای من است
۲. شرم از آن چشم سیه بادش و مرغان دراز / هر که دل بُردن او دهد و در انکار من است
۳. ساریان زخت به دروازه مَبرِ کان سر کوی / شاهراهیست که سرمنزلی دلداری من است
۴. بنده طالعِ خویشم که در این قحط وفا / عشقی آن لولی سرمست خریداری من است
۵. طبله عطر گل و درج عبیر افشانش / فیضی یک شته زبوی خوش عطاری من است
۶. باغبان همجو نسیم ز درِ باغ مَران / کاپ گلزار تو از اشک چو گلناری من است
۷. شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود / نرگس او که طبیب دل بیمار من است
۸. آن که در طرز غزل نکته به حافظ آموخت / یار شیرین سخن نادره گفتاری من است



۱ - لعل سیراب: گوهر آب دار، لعل خوش آب و رنگ - به خون تشنه: مشتاق خون عاشقان. ۲ / انکار: نفی کردن. ۳ - ای ساریان باروخته و اسباب سفر را به دروازه شهر مبر زیرا شاهراهی که به منزل دلداری من ختم می شود سر آن کوچه است. راه واقعی کوی دلداری من است. ۴ - طالع: بخت، اقبال - قحط وفا: کمبود دوستی، بی وفائیها / لولی: کولی، ظریف و زیباروی - سرمست: سرخوش، مفرور و متکبر. ۵ - طبله: صندوقهای که عطاران مواد خوشبو را در آن قرار می دادند، بوی دان - درج: جبهه کوچکی که در آن جواهرات و عطریات می گذاشتند، غنچه - عبیر: مادهای خوشبو مرکب از مشک و گلاب و زعفران و غیره - درج عبیر افشان: غنچه گل / فیض: بهره - شمه: اندک - عطر: عطر فروش، دلداری. ۶ / گلزار: گل اتار، سرخ ۷ - فرمود: تجویز کرد، دستور داد / نرگس: چشم معشوق. ۸ - طرز: شیوه، روش - نکته: سخن لطیف و نفی / نادره گفتار: آنکه گفتارش پسندیده و پر از لطیفهها و نکتههای بی مانند است.



۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	-	-	۲	-	۲	۱	شاملو
۸	۳	۶	۷	-	۵	۲	۱	جدیر
۸	۲	۵	۷	۶	۴	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان،
سایه، خرم، رضی
کلمات: ادیب
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۲- جذیر، فرخ: شرمی از چشم سیه / عدل: او دید در انکار من است
محیط: او دیده در انکار من است
- ۳- فرخ: سروگو رخت به دروازه میر = عدل، پژمان (۲)، قنی، سهیل، خرم: کان سرکو
پژمان (۱): کاین سرکو
محیط: کاین سرکوی
- / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، فرخ، سایه، خرم: که منزلگه دلدار من است
- ۴ / بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: عشق آن لولی سرمست وفادار من است
فرخ، خرم: عشق آن لولوی سرمست خریدار من است
نی: غم دیرینه من یار وفادار من است
- ۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: زلف عبیر افشانش
محیط: درج عنبر افشانش
- ۶- عدل، پژمان، قنی، انجو، سایه، خرم: زدر خویش مران
- ۸- جذیر: وانکه در طرز غزل نکته حافظ آموخت
فرخ: وانکه در طرز غزل نکته به حافظ آموخت / پژمان (۱)، جذیر: یار شیرین دهن
جلان: آنکه بر طرز غزل نکته به حافظ آموخت
عدل: یاد شیرین سخن

- ۱ روزگاری ست که سودای بتان دین من است غم این کار نشاط دل غمگین من است
 ۲ دیدن روی تو را دیده جان بین باید و این کجا مرتبه چشم جهان بین من است
 ۳ یار من باش که زیب فلک و زینت دهر از مه روی تو و اشک چو پروین من است
 ۴ تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است
 ۵ دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
 ۶ واعظ شهنشاس این عظمت گو مفروش زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است
 ۷ یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست که مغیلان طریقت گل و نسرين من است
 ۸ حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است



۱ - سودا: عشق، میل شدید - بتان: خویرویان، دلبران زیبارو - دین: کیش و آیین، راه و روش / نشاط: سبکی و شادی - ۲ - دیده جان بین: چشم حقیقت بین / مرتبه: حد و درجه و مقام - چشم جهان بین: چشم ظاهر بین - ۳ - زیب: زینت، زیور - زیب فلک: زیبایی آسمان - زینت دهر: زینت و زیبایی زندگی / پروین: مجموعه چند ستاره کوچک که از زمین به شکل خوشه انگور دیده می شوند و شاعران قطرات اشک را به دانه های آن تشبیه می کنند - ۴ - تعلیم: آموزش / مدحت: ستایش کردن، مدح کردن - ۵ - دولت فقر: سعادت و افتخار بی نیازی از مردم - ارزانی دار: ببخش، عطا کن / کرامت: بخشش، بزرگواری - حشمت: شکوه و جلال - تمکین: عزت و احترام، توانایی - ۶ - واعظ: ناصح، پند دهنده - شهنشاس: حاکم، فرماندار - شهنشاس: دوست دار و غه یا حاکم - عظمت فروختن: خودنمایی کردن، فخر فروختن / دل مسکین: دل شکسته، دل فقیر - ۷ - کعبه مقصود: کعبه مورد نظر - تماشاگه کیست: روی خود را به چه کسی نشان می دهد / مغیلان: خاری که در صحرا می روید، نوعی خار - طریقت: راه - نسرين: گلی پر پر و کوچک به رنگ سفید - ۸ - حشمت: شکوه و جلال - پرویز: خسرو پادشاه ساسانی / جرعه کش: جرعه نوش، پس مانده خور، ته پیمانه خور - خسرو: پادشاه - شیرین: خوش رفتار، محبوب دلپذیر.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۵	۷	۳	۲	۲	۱	شاملو
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	انجو
۸	—	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، جذیر
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	پهروض، خال، محیط، نی، فرخ، سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، ادیب، جلان، خرم، رضی.
کلمات: پژمان (۲)، قنی، انجو
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۲- جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: دیدن لعل ترا / پژمان (۱)، شاملو: این کجا مرتبه
- ۳- جذیر، فرخ: یار ما باش که زیب
- ۴- بهروض، خال، سهیل، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی: تعلیم سخن گفتن داد / قریب: مدحت تحسین من است
- ۵ / بهروض: کاین سعادت سبب
- ۶ / فرزاد: زانکه منزلگه جانان
- ۷- بهروض، خال، ادیب فرخ، سایه، رضی: یارب آن کعبه مقصود = شاملو: زیارتگه کیست
- ۸- عدل، خرم: حافظ از قصه پرویز
- فرخ: حافظ از حشمت جمشید

۱. منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است
 ۲. گزم ترانه چنگ صبح نیست چه باک نوای من به سحر آه عذرخواه من است
 ۳. ز پادشاه و گدا فارغم بخمد الله گدای خاک در دوست پادشاه من است
 ۴. غرض زمسجد و میخانه آم وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است
 ۵. از آن زمان که براین آستان نهادم روی فراز مسند خورشید تکیه گاه من است
 ۶. مگر به تیغ اجل خیمه برگنم ورنی رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است
 ۷. گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گویند من است



۱ - میخانه: میکده - خانقاه: محل تجمع و عبادت صوفیان / پیر مغان: پیر می فروش، پیر طریقت، مرشد - ورد: دعایی که همه روزه خوانده شود. ۲ - گرم: اگر مرا - ترانه چنگ صبح: سرود و تصنیفی که به همراه چنگ در موقع نوشیدن شراب پامنادی خوانده می شود / ناله - عذرخواه: عذرگناهان خواستن، استغفار گناهان خواستن. ۳ - فار غم: بی نیازم - بحمدالله: شکر خدا. ۴ - غرض: مقصود، منظور - وصال: دیدار / گواه: شاهد. ۵ - آستان: آستانه در، درگاه خانه / فراز مسند خورشید: بالاتر از جایگاه و تکیه گاه خورشید. ۶ - تیغ اجل: مرگ - خیمه برگنم: بمیرم / رمیدن: گریختن - دولت: دستگاه، هیئت حاکم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، جلان، خرم
۷	۶	۵	+	۳	۲	۱	شاملو
۷	۲	۵	۶	۴	۳	۲	محیط
۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: پژمان، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- + : مرا گدای تو بودن زسلطنت خوش تر که ظلّ جور و جفای تو عزّ و جاه من است
2 : زشوخت رسد ار تو بدان زنج گویی هزار یوسف مصری اسیر چاه من است

اختلاف متن ها

- ۲- عدل، فرخ: گرم ترانه چنگ و صبح / جذیر، فرخ: نوای من به سحرگاه.
۳ / بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: کمین گدای در دوست
۵- جذیر: که بدین آستان نهادم پای
محیط: که بر آن آستان نهادم روی / جذیر: بارگاه من است
فرخ: که برین آستان نهادم سر
۶- پژمان، شاملو، انجو، سایه: خیمه برکنم ورنه
۷ / شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض: تو بر طریق ادب = خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، رضی: کوش و گوگناه من است
عدل، قنی، نی، سایه، خرم: پاش گوگناه من است
قریب، محیط: کوش گوگناه من است
+ - فرخ: زسلطنت بهتر / که ذلّ و جور و جفای تو

- ۱ زگره مردم چشم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان چون است
۲ به یاد لعل تو و چشم مست می‌گونت ز جام غم می لعلی که می‌خورم خون است
۳ ز مشرق سرکوی آفتاب طلعت تو اگر طلوع کنند طالعم همایون است
۴ حکایت لب شیرین کلام فرهاد است شکنج طرّه لیلی مقام مجنون است
۵ دلم بجو که قدرت همچو سرو دلجوی است سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است
۶ ز نور باده به جان راحتی رسان ساقی که رنج خاطر از جور دور گردون است
۷ از آن زمان که ز چشم برفت رود عزیز کنار دامن من همچو رود جیحون است
۸ چگونه شاد شود اندرون غمگینم به اختیار که از اختیار بیرون است
۹ ز بیخودی طلب یار می‌کند حافظ چو مفلسی که طلبکار گنج قارون است

* * *

۱ - مردم چشم: مردمک چشم / مردمان: دو مردمک چشم، خلق. ۲ - لعل: سرخ و قرمز، لب یار - میگون: شراب مانند، خمار / می لعل: شراب قرمز رنگ. ۳ - طلعت: چهره - آفتاب طلعت: چهره خورشید مانند / طالع: بخت و اقبال - همایون: مبارک. ۴ - حکایت: تعریف، داستان - کلام: سخن، فکر و ذکر / شکنج: چین و شکن - طره: مو، زلف، سرزلف - مقام: جایگاه، مکان - مجنون: عاشق لیلی، دیوانه. ۵ - دلم بجو: از من دلجویی کن - دلجوی است: دلبر است / لطیف: ناز، نیکو - موزون: سنجیده، متناسب. ۶ - نور: گردش - به جان راحتی رسان: آسایش روحی فراهم کن / جور: ظلم، ستم - دور گردون: گردش روزگار. ۷ - رود: فرزند - رود عزیز: فرزند حافظ شاه نعمان که این غزل در مرگ او سروده شده است / رود جیحون: رودی در آسیای مرکزی. ۸ - به اختیار من نیست که از قدرت اراده من خارج است. ۹ - بیخودی: بی‌اختیاری، آشفتگی / مفلس: تنگدست، بی‌چیز.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: به جز محیط با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

۲- بهروز، خال، نی، فرخ، رضی: به یاد لعل تو بی چشم مست می‌گونت

جذیر، جلان: به یاد لعل تو و آن دو چشم مست می‌گونت / قریب: ز جام هرمی لعلی که می‌خورم

انجو: به یاد لعل لب و چشم مست می‌گونت فرخ: ز جام جم می‌لعلی که می‌خورم

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، سهیل، خرم: زمشرق سر کو

۶- بهروز: زدور باده مرا راحتی رسان ساقی / عدل، سهیل: از رنج دور گردون است

۷- قنی، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز

جذیر، بهروز، خال، نی، جلان، رضی: از آن زمان که ز چنگم برفت روز عزیز

عدل: از آن دمی که ز چشمم برفت یار عزیز

محیط: از آن نفس که ز چنگم برفت رود عزیز

فرخ: از آن زمان که ز چشمم برفت یار عزیز

/ پژمان (۱)، جذیر، محیط: کنار و دامن من

فرزاد، قریب، فرخ: کنار دیده من

- ۱ - خم زلف تو دام کفر و دین است ز کارستان او یک شمه این است
- ۲ - جمالت معجز حسن است لیکن حدیث غمزهات یحیی مبین است
- ۳ - ز چشم شوخ تو جان کی تواند بُرد که دایم با کمان اندر کمین است
- ۴ - بر آن چشم سیه صد آفرین باد که در عاشق کُشی سحر آفرین است
- ۵ - عجب علمیست علم هیأت عشق که چرخ هشتمش هفتم زمین است
- ۶ - نپنداری که بدگو رفت و جان بُرد حسایش با کرام الکاتبین است
- ۷ - مشو حافظ ز کید زلفش ایمن که دل بُرد و کنون در بسند دین است



۱ - خم زلف: چین و شکن زلف، پیچ و تاب گیسو / کارستان: کارهای مهم، کار عجیب، سرگذشت و شرح حال عجیب - شمه: اندک، کم. ۲ - جمال: چهره، زیبایی - حسن: زیبایی، کمال - معجز حسن: معجزه زیبایی / حدیث: موضوع، داستان - غمزه: ناز و عشوه با چشم و ابرو - سحر مبین: جادوی آشکار و علنی. ۳ - شوخ: گستاخ، راهزن. ۴ - سحر آفرین: جادوگر ۵ - هیأت: علم ستاره‌شناسی و نجوم / «علم وسیع و بی‌انتهای عشق آنقدر گسترده و عجیب و شگفت‌انگیز است که آسمان هشتم در برابر آن آنقدر کوچک است که پایین‌ترین طبقه زمین یعنی طبقه هفتم به نظر می‌رسد. ۶ / کرام الکاتبین: بزرگان نویسندگان، فرشتگانی که مأمور نوشتن اعمال نیک و بد انسان هستند. ۷ - کید: مکر، حيله، فریب / دربند: در فکر و اندیشه.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	پژمان، فرخ
۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	انجو
-	-	۵	+	۴	-	۲	فرزاد
-	۶	۵	۴	-	۲	۱	جدیر
-	۶	۵	۴	-	۲	۱	بهروز
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	سهیل

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، خال، ادیب، نی (ز)، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: ادیب، نی، رضی

فاقد این غزل: افشار، محیط

بیت الحاقی:

+ : چه گویم وصف آن چشمی که او را به خون من کمان اندر کمین است

اختلاف متن ها

۱- فرزاد: خم زلفت که دام / قریب: زکارستان ما

۳- انجو، فرخ: کی جان توان برد

۴- جذیر، بهروض، خال، جلان: بدان چشم سیه

۵- فرخ: عجب علمی ست علم عشق هیهات / جذیر، بهروض: که چرخ هفتمش

۶- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: تو پنداری که بدگو

۷ / قریب، فرخ: در قصد دین است

- ۱ زلفت هزار دل به یکی تاره مو بیست راه هزار چاره گر از چارسو بیست
- ۲ تا عاشقان به بوی نسیمش دهند جان بگشود نافه‌ای و در آرزو بیست
- ۳ شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو بیست
- ۴ ساقی به چند رنگ من اندر پیاله ریخت این نقشها نگر که چه خوش در کدو بیست
- ۵ یا رب چه غمزه کرد صراحی که خون خُم با نمره‌های قلقلش اندر گلو بیست
- ۶ مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع بر اهلی وجد و حال در های و هو بیست
- ۷ حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی‌وضو بیست



۱ - تاره: تار، رشته دراز بسیار باریک / از چارسو: از هر طرف. ۲ - بوی نسیم: آرزوی بوی خوش / نافه: کیسه‌مشک. بگشود نافه: گیسویش را باز کرد. در آرزو بیست: کسی نتوانست به وصال برسد. ۳ - شیدا: دیوانه، عاشق / ابرو نمود: نشان داد. ۴ - رنگ: شیوه / کدو: ساغر و پیاله‌ای که از کدو درست می‌کردند و روی آن را نیز نقاشی می‌کردند. ۵ - نغمه: آواز. صراحی: ظرف و شیشه شراب که به شکل پرندگان می‌ساختند. قلقل: صدای ریختن شراب که از صراحی به گوش می‌رسد. ۶ - پرده ساختن: آهنگ زدن، نواختن موسیقی. پرده سماع: پرده‌ای که در قدیم در مجلس اعیان و اشراف می‌آویختند و نوازندگان و خوانندگان از پشت آن برنامه اجرا می‌کردند / وجد و حال: ذوق و خوشی و شادمانی و نشاط. های و هو: شور و غوغا. ۷ / احرام بستن: قصد و نیت کردن. طوف: طواف.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷		۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷		۶	+	۵	۴	۳	۲
۷		۵	۶	۴	۳	۲	۱

پژمان (۱)

شاملو

انجو، فروغ

جدیر

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، خرم.

فاقد این غزل: افشار، محیط

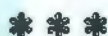
ابیات الحاقی:

- + دانا چو دید تفرج این چرخ حقه باز هنگامه باز چید و در گفتگو بیست
2: گفتم که حسن چهره او را صفت کنم رخساره وانمود و در گفتگو بیست

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، فرخ، جلان: زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست
پژمان (۱)، شاملو، سهیل، نی: زلفش هزار دل به یکی تار مو بیست
- ۲- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان
شاملو: تا هر کسی به بوی نسیمش دهند جان
نی: تا عاشقان به بوی نسیمی دهند جان
- / فرزاد: بگشود نافه‌ای در آرزو بیست
فرخ: بگشود نافه را و در آرزو بیست
- ۳- شاملو: که نگارین چون ماه نو
۴ / جذیر: این نقشها به بین
- ۵- پژمان (۲)، شاملو، انجو، بهروض، خال، ادیب، جلان: یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم
جذیر، فرخ: یارب چه نغمه کرد صراحی که خون خم
فرزاد: یارب چه جور کرد صراحی که خون دل
- / قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: با نغمه‌های قلقلش
پژمان (۲)، شاملو، انجو: با نغمه‌های غلغلش
نی، سایه: با نغمه‌های غلغلش
جذیر: زین نغمه‌ها و قلقلش
- ۶- قریب، فرخ: مطرب چه نغمه ساخت = شاملو، فرزاد، سهیل، ادیب، نی، سایه: که در حلقه سماع
پژمان (۲): مطرب چه زخم ساخت
- ۷- عدل: حافظ هر آنکه عشق تو ورزید / پژمان (۱): احرام کعبه دل و جان بی وضو بیست
+ پژمان (۱): دانا چو زد تفرج این چرخ حقه باز
فرخ: دانا چو دید بازی این چرخ حقه باز

۱. خدا چو صورتِ ابروی دلگشای تو بست / گشادِ کارِ من اندر کرشمه‌های تو بست
 ۲. مرا و سرو چمن را به خاک راه نشاند / زمانه تا قُصَبِ نرگسِ قبایِ تو بست
 ۳. زکارِ ما و دل غنچه صد گره بگشود / نسیم گل چو دل اندر پیِ هوایِ تو بست
 ۴. مرا به بندِ تو دورانِ چرخِ راضی کرد / ولی چه سود که سر رشته در رضایِ تو بست
 ۵. چو نافه بر دلِ مسکینِ من گره مفکن / که عهد با سر زلفِ گره‌گشایِ تو بست
 ۶. تو خود حیاتِ نگر بودی ای زمانِ وصال / خطا نگر که دل اتقید در وفایِ تو بست
 ۷. ز دستِ جَوَرِ تو گفتم ز شهر خواهم رفت / به خنده گفت که حافظِ بُرو که پایِ تو بست



۱ - صورت بستن: نقش کردن، تصویر چیزی را کشیدن - ابروی دلگشا: ابروی فرح انگیز، ابروی شادی آور / گشاد کار: گشایش کار - کرشمه: تاز و نمیزه با اشاره چشم و ابرو. ۲ - به خاک راه نشاند: به خاک سپاه نشاند / قُصَبِ نرگس: پارچه‌ای ابریشمی لطیف و قیمتی - بست: پوشاند. ۳ / هوایِ تو: عشقِ تو ۴ - دوران چرخ: گردش روزگار / سر رشته: سرنخ، زمام اختیار = ولی چه فایده که زمام اختیار را به دست تو داد. ۵ - نافه: کیسه مانند‌ی در زیر شکم آهوی نر و نزدیک به آلت تناسلی حیوان که ماده‌ای سیاه‌رنگ و خوشبو در آن جمع می‌شود - مسکین: بیچاره، فقیر - گره مفکن: مشکل ایجاد مکن / گره‌گشا: مشکل گشا. ۶ - ای لحظه وصال، تو زندگی واقعی بودی این اشتباه و خطای مرا ببین که دل به امید وفاداری تو بستم ۷ - جور: ستم

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۴	۵	۳	+	۲	شاملو
۷	۲+	۶	۵	۴	۲	۳	انجو
۷	۲	۶	۴	۵	-	۲	جدیر
۷	۲	۶	۵	۴	۳	۲	فرخ
۷	۶	۵	۴	۲		۲	سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۱: + مرا و مرغ چمن را زدل ببرد آرام سحرگهان که دل هر دو در نوای تو بست
۲: هم از نسیم تو روزی گشایشی یابد چو غنچه هر که دل اندر پی هوای تو بست

اختلاف متن‌ها

۱- عدل: خدا چه صورت ابروی

سهیل: خدا که صورت ابروی

فرخ: خدا چه صورت مطبوع

۲- پژمان (۲)، خال، محیط: مرا و مرغ چمن را زدل ببرد آرام

پژمان (۱)، نی: مرا و مرغ چمن را زدل ربود آرام

انجو، قریب: هزار سرو چمن را به خاک راه نشانند

فرخ: مرا و سرو خرامان به خاک راه نشانند

/ فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست

شاملو: زمانه تا قصب زرکش قبای تو بست

۳- بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: بس گره بگشود

/ پژمان (۱)، سهیل: نسیم صبح چو دل در پی هوای تو بست

شاملو: نسیم صبح چو دل در ره صفای تو بست

انجو: نسیم صبح چو دل در ره هوای تو بست

فرزاد: نسیم گل چو دل اندر ره هوای تو بست

۵- جذیر، بهروض، سهیل، فرخ: چو غنچه بر دل مسکین

/ فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فرخ: چو عهد با سر زلف

عدل: که عهد بر سر زلف

۶- عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: تو خود وصال دگر بودی = عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، سایه، خرم: ای نسیم وصال

/ پژمان (۱): خطا نکرد دل امید در وفای تو بست

شاملو: خطا نگر که دل امید در بقای تو بست

جذیر: دلم امید ندانست و در وفای تو بست

۷ / قریب: جواب داد که حافظ

۱. برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است مرا فتاد دل از ره تو را چه افتاد است
۲. به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است
۳. میان او که خدا آفریده است از هیچ دقیقه‌ای است که هیچ آفریده نگذاشت
۴. گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است
۵. اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی اسایس هستی من زان خراب آباد است
۶. دلا منال زبیداد و جور یار که یار تو را نصیب همین کرده است و این دانست
۷. برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ کز این فسانه و افسون مرا بسی یاد است



۱ - برو به کار خود: به دنبال کار خود برو، پی کار خود برو - واعظ: نصیحتگر، پند دهنده - این چه فریاد است: چرا اینقدر فریاد می‌زنی / من دل از دست داده‌ام و عاشق شده‌ام. برای تو چه اتفاقی افتاده است. ۲ - کام: آرزو - نای: نی ۳ - میان: کمر، کمر بند، کمرگاه / دقیقه: نکته باریک، مسئله غامض = رازی است که هیچ مخلوقی نتوانست آن را حل کند. ۴ - هشت خلد: هشت بهشت که عبارتند از: خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت عدن، جنة المأوی، جنة النعیم، علیین، فردوس - مستغنی: بی‌نیاز. ۵ - خراب: مست لایمقل، تباه، ویران / خراب آباد: چیزی که آبادی آن از ویرانی آن است. ۶ - بیداد و جور: ظلم و ستم / نصیب: سهم و بهره، سرنوشت - این داد است: این عدالت است، دادگری است. ۷ - فسانه: سخن بیهوده - فسون مدم: شعبده‌بازی مکن، افسونگری مکن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۷	+	۶	۵	۴	۲	۳	۱	عدل، خرم
۷		۴	۳	۶	۵	۲	۱	پژمان (۱)
۷		۶	۵	۴	۲	۳	۱	قنی، پژمان (۲)، ادیب
۷		۳	۶	۴	۵	۲	۱	شاملو
۷		۶	۵	۴	-	۲	۱	فرزاد (ش)
۷		۲	۶	۵	۴	۳	۱	قریب

ترتیب ابیات: انجو، جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: بهروض، خال، جلان، رضی.

فاقد این غزل: افشار، سهیل، محیط، نی.

بیت‌الحاقی:

+ : غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه عشقم زهر روی یادست

اختلاف متن‌ها

۱- قریب: ای زاهد این چه فریادست / پژمان (۱)، فرخ: مرا فتاده دل از ره

شاملو، انجو: مرا فتاده دل از کف

قریب: مرا فتاد دل از کف

۲- ادیب: لبش مرا چون نای

۴ / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سایه، خرم: اسیر عشق تو از

۵- فرخ: اگر چه هستی عشقم = شاملو: خراب کرد تمام

/ عدل، جذیر: اساس مستی من = پژمان (۱)، فرزاد، قریب: زان خرابی آبادست

شاملو: زین خراب آبادست

۶- پژمان (۱): دلا مثال زیناد عشق یار که یار / عدل، قنی، خرم: تو را نصیب همین کرد و این از آن دادست

پژمان (۱): تو را نصیب همین داد و آن از و دادست

پژمان (۲): تو را نصیب همین کرد و این از و دادست

شاملو: تو را نصیب همین کرده است و این داده‌ست

قریب: تو را نصیب همین داده است و این دادست

فرخ: تو را نصیب همین داد و این از و دادست

۷- جذیر: برو فساد مگو و فسون مخوان حافظ / پژمان (۱): که این فسانه و افسون بنزد او بادست

۱. بیا که قصر اَمَل سخت سست بنیادست بسیار بساده که بنیادِ عمر بر بادست
۲. غلامِ هَمّتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود زهر چه رنگِ تعلّق پذیرد آزادست
۳. چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروشِ عالمِ غیبیم چه مژده‌ها دادست
۴. که ای بلندنظر شاهبازِ بسدره نشین نشیمنِ تو نه این کنجِ محنت آیدست
۵. تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست
۶. نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیثِ زهیرِ طریقتم یادست
۷. مجو درستی عهد از جهانِ سست نهاد که این عجزه عروسی هزار دامادست
۸. غمِ جهانِ مخور و پندِ من مَبر از یاد که این لطیفه عشقم ز زهروری یادست
۹. رضا به داده بده و از جبینِ گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
۱۰. نشانِ عهد و وفا نیست در تبسمِ گل بنالِ بُلبُلِ عاشق که جای فریادست
۱۱. حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ قبولِ خاطر و لطفِ سخن خدادادست



۱- امل: آرزو- قصر امل: کاخ آرزو- سخت: بسیار- سست: بیناد: بی‌ثبات، ناپایدار / بنیاد عمر: اساس حیات. ۲- همت: بلند نظری- چرخ کبود: آسمان آبی / رنگ تعلّق: دلپستگی، وابستگی. ۳- میخانه (در این بیت): عالم لاهوت- خراب: مست لایعقل، مست مست / سروش: فرشته پیام‌آور. ۴- بلندنظر: عالی همت، بلند همت- شاهباز: باز سفید و بزرگ- بسدره: درختی در بهشت- سدره نشین: فرشته مقرب، انسان، پیامبر اسلام / نشیمن: جایگاه نشستن، خانه، آشپانه- محنت آباد: رنج آباد، دنیا. ۵- کنگره: دنده‌های بالای دیوار قصر و حصار- عرش: تخت سلطنت، فلک الافلاک- کنگره عرش: عالم ملکوت، عرش خداوندی- صغیر: سوت، فراخواندن، صدا / دامگه: جای صید، دام زندگی، دنیا. ۶ / حدیث: سخن- پیر طریقت: مرشد و راهنما. ۷- سست نهاد: بدعهد و پیمان / عجزه: زن پیر و کهنسال- عروس هزار داماد: زن بیوفا. ۸ / لطیفه: نکته، معنای دقیق- لطیفه عشق: سخن دلپذیر عشق. ۹- رضابه داده بده: به آنچه خداوند داده راضی باش- جبین: پیشانی. ۱۰- تبسم: لبخند، شکوفایی. ۱۱- سست نظم: شاعر کم مایه / قبول خاطر: پسند خاطر، مورد پسند مردم واقع شدن- لطف سخن: زیبایی سخن، دلنشین سخن گفتن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
عدل	۱	۲	۳	+	۴	۵	۶	۷	۸	۱۱
پژمان (۱)	۱	۲	+	۶	۷	۳	۴	۵	۸	۱۱
قنی، سهیل، ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۱
پژمان (۲)	۱	۲	۶	۷	۳	۴	۵	۸	۹	۱۱
شاملو	۱	۲	+	۸	۹	۷	-	۱۰	۳	۵
انجو	۱	۲	+	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱۱
محیط، نی، سایه، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۹	۱۱
خرم	۱	۲	+	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱۱

توتیب اییات: فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، فرخ، جلان

کلمات: پژمان (۲)، خال، سهیل

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ مگر تعلق خاطر به ماه رخساری که خاطر از همه غمها به مهر او شادست

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر: ایام عمر بر بادست

۳ - قریب: بگویمت که به میخانه = جذیر: دوش مست شراب

محیط: دوش مست خراب

۷ - فرخ: از جوان سست نهاد / قنی، خرم: که این عجز

۸ / شاملو، انجو، فرزاد، ادیب: که این لطیفه نغم

جلان: که این لطیفه غیم

۹ - قریب، بهروض، محیط: وز جبین گره بگشا

۱۰ / عدل، قنی، شاملو، محیط، ادیب، فرخ، سایه، خرم: بنال بلبل بیدل = جذیر: چه جای فریادست

۱۱ / فرخ: نظم سخن خدادادست

+ / شاملو: که خاطر از همه عالم به مهر او شاد است

۱. به کوی میکده هر سائکی که ره دانست
 ۲. بر آستانه میخانه هر که یافت رهی
 ۲. زمانه افسر رندی نداد جز به کسی
 ۲. وِرای طاعت دیوانگان زما مطلب
 ۵. هر آن که رازِ دو عالم زخط ساغر خواند
 ۶. دلم زنگس ساقی امان نخواست به جان
 ۷. زجور کوکب طالع سحرگهان چشمم
 ۸. خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را
 ۹. حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان
 ۱۰. بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر
- دری نگسر زدن انسیدشه تبه دانست
 زفیض جام من اسرارِ خانقه دانست
 که سرفرازی عالم در این گله دانست
 که شیخ مذهب ماعاقلی گنه دانست
 رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
 چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
 چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
 هلال یک شبه و ماه چارده دانست
 چه جای محتسب و شحنة پادشه دانست
 نمونه ای ز خم طاق بارگه دانست



۱- میکده: میخانه، مجلس انس دوستان- سالک: رونده راه حق / اندیشه تبه: فکر باطل. ۲- آستانه: درگاه / فیض: برکت، عطا و بخشش- اسرار خانقه: ریاکاریهای خانقاهیان. ۳- افسر: تاج- رندی: بی قیدی نسبت به دنیا و آخرت / سرفرازی: سربلندی- کله: افسر، تاج. ۴- وِرای: جز، غیر از- طاعت: اطاعت، عبادت = عبادت و انجام فرائض دینی و شرعی از دیوانگان ساقط است / مذهب: آیین، مکتب، مکتب عشق- شیخ مذهب ما: پیشوای مذهب ما، پیرما، مرشد ما- عاقلی: پیروی از عقل. ۵- خط ساغر: هفت خط موازی جام جمشید یا جام جم که قدما بر روی جام نقش می کردند و به هر یک از اهل مجلس به قدر ظرفیت او تا خط مینویسید می دادند. هر کدام از این خطوط نامی داشتند. به این ترتیب از بالا به پایین: ۱- خط جور، ۲- خط بنّاد، ۳- خط بصره، ۴- خط ازرق، ۵- خط ورشکر یا خط اشک، ۶- خط کاسه گر، ۷- خط فرودینه. کسی که جام را با خط جور می نوشید به هفت خط معروف بود / جام جم: جام جمشید، جام جهان نما، اسطرلاب- رموز جام جم: اسرار کشف حقایق- نقش خاک ره: نقشی که بر خاک سر راه کشند. ۶- نرگس: چشم / ترک: زیبارو، مغول، ساقی. ۷- جور: ظلم و ستم- کوکب طالع: ستاره بخت و اقبال / ناهید: زهره، ونوس، درخشانترین سیاره منظومه شمسی. ۸- نظر: نگاه = آفرین بر آن نگاهی که لب جام را مانند هلال شب اول ماه دید و روی معشوق را مانند ماه شب چهارده. ۹- حدیث: ماجرا- می زند: می نوشد / محتسب: ماموری که وظیفه او نهی از امور ممنوع در شرع است- شحنة: داروغه، پاسبان، حاکم، فرماندار = مجرای یاده نوشی پنهان حافظ را به غیر از مامور و داروغه، پادشاه هم فهمید. ۱۰- نه رواق سپهر: نه گنبد آسمان، افلاک نه گانه که عبارتند از، از بالا به پایین: فلک الافلاک، فلک البروج، زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد، ماه / خم: انحنا- طاق: ایوان- بارگه: دربار، کاخ.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	-	۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	عدل، قنی، خرم
۱۰	۹	۶	۴	۷	۵	۸	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	-	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)
-	۹	۷	۶	۳	۴	۸	۵	۲	۱	شاملو
-	۹	-	۵	۷	۴	۶	۲	۳	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۵	۸	۷	۶	۴	۲	۳	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	سهیل، ادیب
۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
-	۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	نی
۹	۱۰	۷	۶	۵	۲	۴	۸	۳	۱	فرخ

ترتیب ابیات: بهروز، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: خال، سایه.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ - محیط: به کوی پاده فروشان کسی که ره دانست

/ پژمان (۱)، شاملو، فرزاد: در دگر زدن = بهروز، رضی: اندیشه‌ئی تبه دانست

۱ * ۲ - فرزاد: مصرع دوم بیتها جابجا می‌باشد

۲ - شاملو: بر آستانه میخانه هر که یافت سری / محیط: زفیض جام جم

فرخ: بر آستانه میخانه گر سری بینی

۳ / فرخ: که سرافرازی عالم

۴ - خرم: زما طلب

۵ - فرخ: زخط ساقی خواند / جذیر: رموز حال جم

۶ - فرزاد: دلم زغمزه ساقی = فرخ: امان نیافت به جان

۷ - فرزاد، جذیر، بهروز، جلان: زدست کوکب طالع

۸ - پژمان (۱): چه خوش نظر که لب جام و

۹ - پژمان (۱)، انجو، سهیل، محیط، ادیب، فرخ: حدیث حافظ و ساغر کشیدن پنهان

شاملو، قریب: حدیث حافظ و ساغر که می‌کشد پنهان

جذیر: حدیث حافظ و ساغر چه می‌کنی پنهان

/ فرخ: چه جای قاضی و مفتی که پادشه دانست

۱۰ - قنی: در متن مورد استفاده این کتاب دو مصرع این بیت جابجا می‌باشد.

- ۱ صوفی از پرتو مَنی رازِ نهانی دانست
- ۲ قدرِ مجموعه گُل مرغِ سحر داند و بس
- ۳ ای که از دفترِ عقل آیتِ عشق آموزی
- ۴ آن شد اکنون که ز آبنايِ عوام اندیشم
- ۵ عرضه کردم دو جهان بر دلِ کار افتاده
- ۶ سنگ و گِل را کند از یمنِ نظر لعل و عقیق
- ۷ مَنی بیاور که ننازد به گِلِ باغِ جهان
- ۸ دلبر آسایشِ ما مصلحتِ وقت ندید
- ۹ حافظ این گوهرِ منظوم که از طبع انگیخت
- گوهرِ هر کس از این لعل توانی دانست
- که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست
- توسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
- محتسب نیز در این عیشِ نهانی دانست
- به جز از عشقِ تو باقی همه فانی دانست
- هر که قسدرِ نفسِ بادِ یمانی دانست
- هر که غارِ تگری بادِ غمرانی دانست
- ورنه از جانبِ ما دل نگرانی دانست
- اثرِ تیربیتِ آصفِ ثانی دانست



۱- صوفی: کسی که پیرو طریقه تصوف باشد، عارف - پرتو: فروغ، روشنایی - پرتو می: اثر غلیات عشق / گوهر: اصل، سرشت - لعل: قرمز، شراب سرخ - ۲- مجموعه گُل: گلستان، کتاب - مرغ سحر: بلبل، عارف / معانی: حقایق - ۳- دفتر عقل: عقل - آیت عشق: عشق / نکته: راز، سخن لطیف و ظریف - ندانی: نتوانی - ۴- شد: گذشت، تمام شد، رفت - آبنايِ عوام: عموم مردم / محتسب: مأمور نهی کننده از امور ممنوع در شرع - دیگر کار از آن گذشته است که از عامه مردم اندیشناک باشم چرا که محتسب هم از عیش نهانی من باخبر است و به روی خود نمی آورد - ۵- کار افتاده: کارآزموده، با تجربه / فانی: نابود شونده، زوال پذیر - جهان مادی و جهان آخرت را بر دل با تجربه برای انتخاب عرضه کردم ولی به جز عشق تو همه چیز را بی ارزش و ناپایدار دانست - ۶- یمن: نظر: برکت نگاه - لعل: گوهر، شراب قرمز - عقیق: سنگ قیمتی، گوهر / بادیمانی: بادی که از جانب یمن می وزد، اشاره ای است به داستان عشق اویس قرنی به رسول اکرم که هیچگاه نتوانست پیامبر را زیارت کند و پیامبر گاه گاه رو سوی یمن می فرمود و می گفت: من بوی خدای رحمان را از سوی یمن می شنوم - ۸- وقت: موقع و مقام، حال وارده بر سالک - مصلحتِ وقت: مناسب موقع و مقام / - وگرنه تشویش و نگرانی و اضطراب ما را نسبت به خود می دانست - ۹- گوهر منظوم: شعر - از طبع انگیخت: سرود / آصف ثانی: دو نفر می باشند، یکی خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع و دیگری خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر دیگر شاه شجاع. ولی در این غزل مخاطب حافظ مشخص نیست.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۷	۳	۶	۸	۴	۵	۲	۱
۹	۸	۵	۴	۷	۳	۶	۲	۱
۹	۸	-	۴	۶	۵	۳	۲	۱
۹	۸	-	۴	۶	۵	-	۲	۱
۹	۸	۲	۶	۵	۷	۳	۲	۱
۹	۷	۳	۶	۸	۵	۴	۲	۱
۹	۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱
۹	۷	۸	۴	۶	۵	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: محیط، نی.

کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان (۱)، شاملو، جذیر، محیط، جلان: عارف از پرتو می / جذیر، بهروض، فروخ، جلان: از آن لعل توانی دانست
- ۲- پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، محیط: شرح مجموعه گل / محیط: ورنه هر کو ورقی = عدل: خواند و معانی دانست
- ۳ / فرزاد: نتانی دانست
- ۴- پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، خال، محیط، ادیب، رضی: که زافسوس عوام اندیشم
- / پژمان (۱)، شاملو، سهیل: ازین عیش نهانی دانست
- فروخ: درین عیب نهانی دانست
- ۵- پژمان (۱): بر دل و بر کار افتاد
- ۶- قریب: از لطف نظر لعل و عقیق
- ۸- شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، فروخ، جلان، رضی: لطفش آسایش ما مصلحت وقت ندید
- ۹ / عدل، پژمان، قنی، خرم: زائر تربیت آصف ثانی دانست
- فرزاد: همه از تربیت آصف ثانی دانست

- ۱ رواقِ منظرِ چشمِ من آشیانه توست کَرَم نما و فرود آ که خانه خانه توست
 ۲ به لطفِ خال و خط از عارفان زیودی دل لطیفه‌های عجب زیر دام و دانه توست
 ۳ دلت به وصلِ گل ای بلبلِ سحرِ خوش باد که در چمن همه گلبانگ عاشقانه توست
 ۴ علاجِ ضعفِ دل مابه لب حوالت کن که آن مفرّجِ یاقوتِ دوخیزانه توست
 ۵ به تن مقصّر از دولتِ ملازمت ولی خلاصه جان خاکِ آستانه توست
 ۶ من آن نی‌ام که دهم نقدِ دل به هر شوخی در خیزانه به سهر تو و نشانه توست
 ۷ تو خود چه لعبتی ای شهسوارِ شیرین کار که توسنی چو فلک رامِ تازیانه توست
 ۸ چه جای من، که بلفزد سهرِ شعبده باز از این جیل که در انبانه بهانه توست
 ۹ سرودِ مجلسِ اکنون فلک به رقصِ آرد که شعرِ حافظِ شیرین سخن ترانه توست



۱ - رواق: پیشگاه خانه، ایوان - منظر: تماشاگاه دریاچه، پنجره - آشیانه: خانه، قرارگاه / کرم: بزرگواری، جوانمردی - ۲ - خط: موی گرد صورت، سبالت - خال: نقطه سیاه / لطیفه: نکته باریک و دقیق - عجب: شگفت‌انگیز - دام و دانه: خال و خط - ۳ / گلبانگ: آواز خوش - ۴ - علاج: چاره درمان / مفرح: شادی بخش - مفرح یاقوت: نوعی شراب که در آن مقداری گرد ساییده شده یاقوت و مروارید می‌ریختند تا نشاط بیشتری بدهد - ۵ - مقصّر: محروم - دولت: افتخار، سعادت - ملازمت: همراهی، در خدمت بودن / خلاصه: خالص، صاف، چکیده - آستانه: درگاه، در خانه - ۶ - نقد: سکه، زر و سیم - نقد دل: دل‌گرائیمت - شوخ: زیبارو، دزد و راهزن - ۷ - لعبت: اعجوبه، معشوق زیبارو - شهسوار: دلیر و چابک، سوار کار استاد و ماهر - شیرین کار: شعبده باز، تردست / توسن: اسب سرکش و وحشی، رام نشدنی - ۸ / جیل: حيله‌ها، مکرها - انبانه: کیسه چرمی مخصوص وسایل شعبده‌بازان

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۳	۷	۶	۲	۴	۵	۱	پژمان
۹	۳	۴	۶	۵	۷	۸	۲	۱	شاملو
۹	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۶	۲	۳	۲	۵	۱	معیط
۹	۸	۷	-	۵	۲	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: فرزاد، سایه.

فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

۱ / پژمان (۱)، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: کرم نمای و فرود آ

۲ - محیط، فرخ: به لطف و خال و خط = جذیر، قریب: از عارفان بپردی دل

سهیل: از عاشقان ربودی دل / محیط: لطیفه‌های چنین

۳ - عدل، قنی، خرم: ای بلبل صبا خوش باد

ادیب: ای بلبل حزین خوش باد

۴ / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، محیط، فرخ، خرم: که این مفرح یاقوت

۷ - محیط: ای نازنین شیرین کار

۸ / شاملو: از آن حیل

محیط: بدین حیل

- ۱ تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده‌ست / دلی سودا زده از غصه دو نسیم افتاده‌ست
 ۲ چشم جادوی تو خود عین سوادِ سحر است / لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده‌ست
 ۳ در خم زلف تو آن خال سیاه دانی چیست / نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده‌ست
 ۴ زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار / چیست طاووس که در باغ نعیم افتاده‌ست
 ۵ دلی من در هوس بوی تو ای مونس جان / خاک راهیست که در پای نسیم افتاده‌ست
 ۶ همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست / از سر کوی تو زان رو که عظیم افتاده‌ست
 ۷ سایه سرو تو بر قالبم ای عیسی دم / عکس روحیست که بر عظم زمیم افتاده‌ست
 ۸ آن که جز کعبه مقامش نبُد از یاد لبت / بر در میکرده دیدم که مقیم افتاده‌ست
 ۹ حافظ گمشده را با غمت ای جان عزیز / اتحادیست که در عهد قدیم افتاده‌ست



۱ / سودا زده: عاشق، دیوانه - دو نسیم: شکسته، نصف. ۲ - چشم جادو: چشم سحرکننده - عین: خود - سواد سحر: نسخه و رونوشت جادو که جادوگران به مردم می‌دهند / سقیم: بیمار، مریض، نادرست. ۳ - خم زلف: انحنا ی زلف که مانند حرف جیم «ج» می‌باشد - خال سیاه: نقطه سیاهی که نقطه جیم است / دوده: مرکب. ۴ - زلف مشکین: گیسوی سیاه و خوشبو - گلشن فردوس: باغ بهشت - عذار: چهره، صورت / باغ نعیم: باغ بهشت، باغ پر نعمت. ۵ / عظیم: سنگین، سخت. ۶ - سرو: اندام معشوق - عیسی دم: کسی که مانند حضرت عیسی مرده را زنده کند، دلیر، جانان / عظم رمیم: استخوان پوسیده. ۸ - مقامش: اقامتگاهش، جایگاهش / مقیم: ساکن. ۹ / اتحاد: پیوند، یگانگی، هم پیمانی.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	-	-	۲	-	-	۵	۱	شاملو
۹	۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	لی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار، محیط.

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد: زین غصه دو نیم افتادست

۲ - فرخ: چشم جادوی تو در عین

/ پژمان (۱)، قریب، بهروض، ادیب، فرخ، رضی: لیکن آن هست که این نسخه سقیم افتادست

پژمان (۲)، شاملو، جذیر، سایه: لیکن این هست که آن نسخه سقیم افتادست

انجو: اینقدر هست که آن نسخه سقیم افتادست

۵ - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ، خرم: دل من در هوس روی توای مونس جان

خال، نی، جلان، سایه، رضی: دل من از هوس بوی توای مونس جان

جذیر: دل من از هوس روی توای مونس جان

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، ادیب، سایه، خرم: در دست نسیم افتادست

۷ - عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، سایه، خرم: سایه قد تو بر

/ فرزاد، بهروض، خال، ادیب، رضی: عکس روح است که بر

۹ - شاملو، فرزاد: حافظ دلشده را = عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، ادیب، فرخ، خرم: باغمت ای یار عزیز

/ انجو: که از عهد قدیم افتادست

- ۱ بسی بهر زخت روز مرا نور نماندهست / واز عمر مرا جز شب دیجور نماندهست
 ۲ هنگام وداع تو زبس گریه که کردم / دور از رخ تو چشم مرا نور نماندهست
 ۳ می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت / هیبت از این گوشه که معمور نماندهست
 ۴ وصلي تو اجل را ز سرم دور همی داشت / از دولت هجر تو کنون دور نماندهست
 ۵ نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید / دور از درت آن خسته مهجور نماندهست
 ۶ من بعد چه سود از قدمی رنجه کند دوست / کز جان رمقی در تن رنجور نماندهست
 ۷ صبر است مرا چاره هجران تو لیکن / چون صبر توان کرد که مقدور نماندهست
 ۸ در هجر تو گر چشم مرا آب نماند / گو خون جگر ریز که معذور نماندهست
 ۹ حافظ زغم از گریه نپرداخت به خنده / ماتم زده را داعیه سوز نماندهست



۱ - مهر: خورشید، محبت و دوستی / دیجور: تاریک، سیاه. ۲ / نور: بخت. ۳ - خیال تو: تصویر تو / هیبت: افسوس - معمور: آباد. ۴ - اجل: مرگ، هنگام مرگ / از دولت هجر تو: از نتیجه و اثر دوری تو = در اثر دوری تو اکنون اجل به من نزدیک است. ۵ - رقیب: مراقب و نگهبان / مهجور: دور = دور از درگاه تو دیگر این عاشق خسته و ناتوان زنده نیست و زمان مرگ او دور نیست. ۶ - من بعد از این پس، بعد از این - چه سود: چه فایده / رمق: باقی مانده جان، تاب و توان - رنجور: دردمند. ۷ - هجران: دوری / مقدور: ممکن، میسر. ۸ - معذور نماندهست: عذرش پذیرفته نیست، راهی جز این ندارد. ۹ - نپرداخت: روی نیاورد / ماتم زده: غمگین - داعیه: انگیزه، دلیل - سوز: شادی، سرور.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸
پژمان (۱)	۱	۷	۲	۶	۴	۵	۳	۸
پژمان (۲)	۱	۷	۲	۴	۵	-	۳	۸
شاملو	۱	-	-	۴	۵	۸	۷	۶
انجو	۱	۲	۳	۵	۴	-	۷	۸
فرزاد، ادیب، فی، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸
بهروض، خال، فرخ، جلان، سایه	۱	۷	۲	۳	۴	۵	۶	۸
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸

ترتیب ابیات: قریب
کلمات: بهروض، خال، نی، سایه، رضی.
فاقد این غزل: افشار، محیط

اختلاف متن‌ها

- ۲- جذیر: زبس گریه که کردم
۴- شاملو: وصل تو اجل را ز سر ما دور همی داشت
جذیر: وصل تو اجل از سر من دور همی داشت
۵- پژمان (۱)، شاملو، انجو، قریب، ادیب: که رقیبان تو گویند
فرزاد: که طیبیان تو گویند
/ عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: دور از رخت این خسته رنجور نماندست
پژمان (۱)، شاملو، انجو: دور از درت آن خسته رنجور نماندست
جذیر، فرخ: دور از رخت آن خسته رنجور نماندست
قریب، سهیل: دور از رخت آن خسته مهجور نماندست
ادیب: دور از رخت این خسته مهجور نماندست
۶ / پژمان (۱)، جذیر، فرخ: کز جان رمقی در تن مهجور نماندست
شاملو: چشم من دل خون شده معمور نماندست
۸- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: چشم مرا آب روانست
جذیر: چشم مرا خواب نگیرد
فرخ: چشم مرا آب نماندست
۹- جلان: حافظ ز غم از غصه نپرداخت به خنده

- ۱ به جانِ خواجه و حقِ قدیم و عهدِ درست که مونسِ دمِ صبحم دعایِ دولتِ توست
 ۲ سرشکِ من که ز طوفانِ نوح دستِ پیرد زلوحِ سینه، نیازست نقیضِ مهرِ تو شست
 ۳ بکنِ معاملهای، واین دلی شکسته بغیر که با شکستگیِ ارزد به صد هزار درست
 ۴ ملامتم به خرابیِ مکن که مرشدِ عشقِ حوالتم به خرابیاتِ کردِ روزِ نخست
 ۵ زبانِ مسور به آصفِ دراز گشت و رواست که خواجه خاتمِ جمِ یاهو کرد و باز نجست
 ۶ دلا طمعِ مبر از لطیفِ بسی نهایتِ دوست چو لایِ عشقِ زدی سرِ بباز چابک و چست
 ۷ شدم ز دستِ تو شیدایِ کوه و دشت و هنوز نمی‌کنی به ترخمِ نطاقِ سلسله سست
 ۸ مرنجِ حافظ و از دلبرانِ حافظِ مجوی گناهِ باغ چه باشد چو این گیاهِ نرست



۱ - خواجه: بزرگ و بزرگوار - حق قدیم: دوستی قدیم، حق دوستی قدیم و ندیم - عهد درست: میثاق پیمان راستین / مونس: هم‌نشین - دم صبح: صبحگاه - دولت: جاه و مکنیت، اقبال و نیک‌بختی. ۲ - سرشک: اشک - دست پیرد: پیشی گرفت، سبقت گرفت / لوح: صفحه‌ای که بر آن می‌نوشتند - نیازست: نتوانست - نقش: اثر. ۳ - دل شکسته: دل غمگین و اندوه‌بار / درست: سالم. ۴ - ملامت: سرزنش - خرابی: مستی و بی‌خودی - مرشد: پیر، مراد / خرابیات: محل شراب خوردن و عشرت کردن. ۵ - آصف: نام وزیر لایق حضرت سلیمان / خاتم جم: انگشتری حضرت سلیمان - یاهو کرد: گم کرد - باز نجسته: پیدا نکرد. ۶ / لاف: ادعا، دھوی - سرپاز: فدا شو. ۷ - شهید: مجنون، آشفته، سرگردان / نطاق سلسله: بند زنجیر، کمربند زنجیری. ۸ - حافظ: مرثی، پیمان داری، سر قول بودن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷ + ۶	۵	-	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قتی، خرم	
۸	۴	۵ + ۶	۲	۷	۲	۱	شاملو	
۸ + ۵	۶	۷	-	۳	۲	۱	انبجو	
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، بهروض، نی
۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	جدیر
۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	سهیل
۸	-	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط
۸	۶	۵	۴	۷	-	۲	۱	فرخ
۸	۷	۶	۵	۴ + ۳	۲	۱	سایه	
۸ + ۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	رفعی	

ترتیب ابیات: خال، ادیب، جلان

کلمات: سهیل، ادیب

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- + : به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
2 : هزار بار اگر عاشقی نگاری را بیاموزد دلش سخت بود و پیمان سست

اختلاف متن‌ها

- ۱ - پژمان (۱)، شاملو، قریب، نی: به جان یار و به حق قدیم و عهد درست
- ۲ - پژمان (۲)، قنی، خرم: زطوفان نوح دست برد / قریب: نقش روی تو شست
- ۳ - محیط: بکن معامله و این دل شکسته بخر
- ۵ - قریب، سایه: زبان مور بر آصف = شاملو، بهروض: دراز گشت از آن
جذیر: دراز گشت روان
فرخ: دراز باد چرا
- ۷ - عدل: شدم زدست تو شیدای کوه و دشت هنوز
شاملو: شدم زعشق تو شیدا به کوه و دشت و هنوز
جذیر: شدم زدست تو شیدا به کوه و دشت و هنوز
فرخ: شدم زدست تو شیدا به کوه و دشت هنوز
- ۸ / جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: چو این درخت نرست
+ / شاملو: که از دروغ سیه گشت روی صبح نخست

- ۱ در ذیبر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و میخواران از نرگس مستی مست
۲ در نعل سمنند او شکلی مه نو پیدا واز قند بلند او بالای سنوبر پست
۲ آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست واز بهر چه گویم نیست باوی نظرم چون هست
۴ شمع دل دمسازان بنشست چو او برخاست وافغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست
۵ گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید ور وسمه کمان کش گشت در ابروی او پیوست
۶ باز آی که باز آید عمر شده حافظ هر چند که ناپد باز تیری که بشد از شست



۱ - دیرمغان: معبد و آتشکده زردشتیان، میخانه‌ای که صاحب آن زردشتی است، مجلس عرفا و اولیاء - یارم: محبوبم، معشوقم - قدح: جام شراب / = دلبرم از خوردن شراب مست بود و میخواران دیگر از تماشای چشم خمار او مست بودند. ۲ - نعل سمنند: نعل اسبی که رنگ آن مایل به زردی است = با آن عظمت و شکوهی که داشت هلال ماه نو نعل اسب او بود / بالا: قد - ستوبر: درختی بزرگ و تناور شبیه چنار با برگهای درشت و تیره رنگ. ۳ / نظر: دیدن، نگاه کردن روی زیبا برای لذت بردن غیرشهوایی و حیوانی. ۴ - دمساز: همدم، موافق، همراه - بنشست: خاموش شد = آتش شور و شوق دل عاشقان و دمسازان یا برخاستن او برای رفتن خاموش شد و به سردی گرایید / افغان: فریاد، غوغا - نظرباز: کسی که عادت دارد که به روی زیانگاه کند و لذت ببرد. ۵ - غالیه: مایمی خوشبو به رنگ سیاه که از مشک و غیره درست می کردند و موی را بدان رنگ می کردند - پیچید: درهم شد، در آغوشش گرفت / وسمه: ماده‌ای از املاح معدنی و از لوازم آرایش که ابرو را با آن رنگ می کرده‌اند - کمانکش: تیرانداز. ۶ - عمر شده: عمر رفته / شست: انگشتی مانند‌ی از استخوان که در انگشت ابهام می کردند و زه کمان را با آن می کشیدند.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۳	۵	۴	۲	۱	پژمان، انجو
۶	۴	۳	۵	۲	۱	شاملو
۶	+	۵	۴	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، فرزاد، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه.

فاقد این غزل: افشار، جذیر، محیط

بیت العاقی:

+ چون شمع وجود من شب تابه سحر خود را میسوخت چو پروانه تا روز زیاننشست

اختلاف متن‌ها

۳- شاملو، فرخ: آخر زچه گویم هست / شاملو، بهروض، نی، رضی: با او نظرم چون هست

بهروض، رضی: از بهر چه گویم هست فرخ: با تو نظرم چون هست

۴- عدل، قنی، قریب، فرخ، خرم: شمع دل دمسازم / انجو، فرخ: افغان ز نظر بازان

شاملو: و افغان نظر بازان

۵- قریب: در طره او پیچید / پژمان (۱): ور وسمه کمانکش گشت با ابروی او پیوست

شاملو: ور وسمه کمانکش شد با ابروی او پیوست

۶ / پژمان (۱)، بهروض، نی: هر چند نیاید باز = بهروض: تیری که برفت از شست

۱. زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 ۲. نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان
 ۳. سر فراگوش من آورد و به آواز حزین
 ۴. عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
 ۵. بسرو ای زاهد و بر نردکشان خرده مگیر
 ۶. آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
 ۷. خنده جام می و زلف گره گیسو نگار
 پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
 نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست
 گفت ای عاشقی دیرینه من خوابت هست
 کافر عشق بسود گر نشود باده پرست
 که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
 اگر از خمر بهشت است و گر از باده مست
 ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست



۱- زلف: گیسو- زلف آشفته: پریشان زلف- خوی: عرق / پیرهن چاک: یقه باز، یقه چاک- صراحی: تنگ شراب، شیشه شراب. ۲- نرگش: چشم- عریده جو: بد مست، جنگجو- افسوس کنان: در حال تمسخر، ریشخند کنان. ۳- فراگوش: نزدیک گوش- حزین: غمگین / دیرینه: قدیمی- خوابت هست: آیا می توانی بخوابی. ۴- شبگیر: سحرگاه، صبحگاه / کافر عشق: منکر عشق. ۵- نردکشان: نوشندگان شراب آمیخته با لرد و نرد، کسانی که ته مانده شراب را می خورند، فقیران باده نوش- خرده: عیب و ایراد / تحفه: چیز نو و بدیع، عنایت و مهریانی- روز الست: روزی که پروردگار از فرزندان آدم پیمان بر وحدانیت خود گرفت و سرنوشت افراد را بر اساس این عهد و میثاق تعیین نمود. ۶- خمر بهشت: شراب بهشت- باده مست: شراب نیرومند و قوی و مست کننده. ۷- خنده جام: لرزش سطح شراب در جام یا صدای ریختن شراب و خالی شدن جام- گره گیر: چین دار، دارای پیچ و تاب و مجعد / ای بسا: چه بسیار.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱

محیط

ترتیب ابیات: به جز متن محیط با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است
کلمات: سایه
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل: خندان لب مست
۲ / محیط: نیمه شب بر سر بالین من آمد پیشست
فرخ: نیم شب دوش ببالین من آمد سر مست
- ۳- عدل، قنی، خرم: آورد به آواز حزین / قریب، خال، ادیب، جلان، رضی: گفت کای عاشق دیرینه من
فرزاد: آورد و به آواز بلند پژمان (۱)، شاملو، انجوا، سهیل: گفت ای عاشق شوریده من
بهروض: گفت ای عاشق دیوانه من
محیط: گفت کای عاشق دیوانه من
فرخ: گفت کای عاشق شوریده من
- ۴- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان: عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند
شاملو، رضی: عاشقی را که چنین ساغر شبگیر دهند
محیط، قنی: عارفی را که چنین باده شبگیر دهند
/ جذیر، قریب، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: گر نبود باده پرست
۶- جذیر، فرخ: آنچه او ریخت به پیمانه و ما نوشیدیم
شاملو: آنچه کردند به پیمانه ما نوشیدیم
/ عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: اگر از خمر بهشت است و گر باده مست
شاملو: اگر از خمر بهشت است گر از باده مست
قریب: اگر از خمر بهشت است و اگر باده مست
۷- فرخ: جرعه‌ی جام می و = قریب: زلف چو زنجیر نگار

- ۱ شکفته شد گُلِ حمرا و گشت بُنبلِ مست صلاّی سرخوشی ای صوفیانِ باده‌پرست
 ۲ اسابنِ توبه که در مُحکمی چو سنگ نمود ببین که جامِ زجاجی چه طُرفه‌اش بشکست
 ۳ بیار بساده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
 ۴ ازاین رباطِ دو در چون ضرورت است زحیل رواق و طاقِ معیشت چه سربلند و چه پست
 ۵ مقامِ عیش میسر نمی‌شود بی‌رنج بلی به حکمِ بلا بسته‌اند عهدِ الست
 ۶ به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش که نیستی‌ست سرانجام هر کمال که هست
 ۷ شکوه آصفی و اسبِ باد و منطقِ طیر به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست
 ۸ به بال و پر مرو از ره که تیرِ پرتابی هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست
 ۹ زبانِ کلکِ تو حافظ چه شکرِ آن گوید که گفته مسخنت می‌برند دست به دست



۱- گل حمرا: گل سرخ / صلا: دعوت عام، دعوت، فراخوانی - صلاّی سرخوشی: دعوت به خوشی. ۲- اساس: پایه و بنیاد / زجاجی: شیشه‌ای - طرفه: شکفته، عجیب، خوش آیند. ۳- بارگاه استغنا: درگاه جنانان - استغنا: بی‌نیازی. ۴- رباط دو در: کاروانسرای دو در، دنیا / رواق: ایوان، جلوی خانه، پیشگاه - طاق: سقف - معیشت: زندگی. ۵- مقام عیش: مراتب شادی و زندگی - میسر: ممکن / = طبق آیه (۶۷۲) از سوره اعراف خداوند خطاب به انسان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی. حافظ می‌فرماید که مراتب شادی زندگی بدون رنج ممکن نیست و طبق عهد و پیمانی که بسته‌ایم و آری گفته‌ایم و در روز الست با پروردگار پیمان بستیم باید این سختی و رنج و بلا را در راه عشق بپذیریم. ۶- هست و نیست: مال و منال، داری و نداری - ضمیر: خاطر / کمال: تمامیت و ترقی. ۷- شکوه آصفی: عظمت و جلال آصف بن برخیاپی وزیر حضرت سلیمان - اسب باد: بادی که به فرمان و مطیع حضرت سلیمان بوده - منطق طیر: زبان پرندگان / خواجه: سرور، آقا، شخص بزرگ، حضرت سلیمان - طرف: فایده، سود، بهره - طرف نیست: سودی نبرد. ۸- تیر پرتابی: تیری که به انتهای آن پر می‌یستند که بهتر و دور تر پرواز کند / هوا گرفت: اوج گرفت - به خاک نشست: به زمین افتاد. ۹- کلک: قلم / گفته: سروده، به نظم درآمده.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۶	۸	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۹	-	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جدیر
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	قریب

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان،
سایه، خرم، رضی
کلمات: قنی، خرم.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱): شکفته شد گل حرامو / شاملو، فرزاد، خال، سهیل، نی، جلان، سایه: ای صوفیان وقت پرست
خال، ادیب: شکفته شد گل خمری و
محیط: آی بلبلان باده پرست
- ۲- عدل: در محکمی چه سنگ نمود / قریب: چگونه‌اش بشکست
- ۳ / محیط: چه پاسبان و چه دربان
- ۴- پژمان (۲)، شاملو، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی: در این رباط دودر = شاملو: چون مقرر است رحیل
/ بهروض: رواق و طاق مقرنس
- ۵- بهروض، جلان، رضی: مقام عشق میسر نمی‌شود / انجو، محیط: بلی به حکم بلی بستمند عهد است
جذیر: بلی به حکم بلا بستمند روز است
فرخ: بلی به حکم قضا برده‌اند روز است
- ۶- قریب: خوش دل باش / که نیستت سرانجام
- ۷ / شاملو، فرخ: از آن خواجه هیچ طرف نیست
جذیر: از و هیچ خواجه طرف نیست
- ۸- عدل: که تیر پرتابست
- ۹ / پژمان (۲)، انجو، سهیل: که تحفه سخنت می‌برند
شاملو، فرزاد: که شکر سخنت می‌برند
جذیر، بهروض: که گفته سخنش می‌برند
ادیب: که گفته شکرینت برند

- ۱- مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست
 ۲- من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست
 ۳- می بده تا دهمت آگهی از سر قضا که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست
 ۴- کمر کوه کم است از کمر مور اینجا ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست
 ۵- به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست
 ۶- جان فدای دهنت باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نیست
 ۷- حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تو آش نیست به جز باد به دست



۱- طاعت: عبادت - صلاح: نیکی، نکوئی - مست: سرخوش از باده، عاشق / پیمانه کشی: باده نوشی، عشق ورزی - شهره: مشهور - روز الست: روزی که پروردگار پیمان و میثاق ربوبیت خود را با انسان می بندد. ۲ / چار تکبیر: چهار بار «الله اکبر» گفتن به رسم اهل سنت، ترک دنیا گفتن و چشم پوشیدن از لذایذ آن. ۳ - قضا: سرنوشت، تقدیر الهی. ۴ - در راه عشق و تحمل سختی های آن کوه حتی ضعیف تر از مور است. ۵ - نرگس مستانه: چشم مست، چشم خار - مرصاد: الهی نرسد - چشمش مرصاد: امید است که چشم زخم به او نرسد. / طارم فیروزه: گنبد فیروزه های رنگ، آسمان. ۶ / غنچه نیست: غنچه نیافرید، چنین لب و دهانی نیافرید. ۷ - دولت: سعادت، اقتدار، توانایی، برکت، سلطنت - سلیمانی: مانند حضرت سلیمان / = سلیمان بر همه چیز حتی باد حکومت می کرد، اما حافظ از این همه جاه و جلال سلیمانی، جز باد (محرومیت از عشق تو) چیزی در دست ندارد.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پژمان	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱
شاملو	۷	۵	۶	۳	۴	۲	۱
انجو، فرخ	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه،
خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱): مطلب طاعت و پیمان صلاح / شاملو: شهرام از روز الست
- ۳ / پژمان (۱)، قریب: بر بوی که مست
- ۴- جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: از کمر مور آنجا
- ۵- قریب: به جز آن نرگس ترکانه
- ۶- عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، قریب، سایه، خرم: جان فدای دهنش باد = محیط: که در باغ ارم
/ فرخ: خوشتر از این گوشه نیست
- ۷- فرزاد: حافظ از دولت وصل تو = پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: سلیمانی یافت
/ فرخ: یعنی از عشق تواش = پژمان (۱)، قریب، محیط، نی: هست کنون باد به دست

۱. آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان دلی خرم با اوست
۲. گرچه شیرین دهنان پادشاهانند ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
۳. خال مشکین که بر آن عارضی گندم گون است سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست
۴. دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران چه کنم با دلی مجروح که مرهم با اوست
۵. روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست
۶. با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
۷. حافظ از معتقدان است گرامی دارش زان که بغشایش بس روح مکرم با اوست



۱ - سیه چرده: سبزه - شیرینی عالم: کمال هستی / چشم میگون: چشم پرنگ می، سرخ رنگ، چشم مست کننده - خرم: شاد، شادمان، خندان. ۲ - شیرین دهان: آنکه با خلوت سخن می گوید، آنکه دهانش زیناست / خاتم: انگشتر، لب سرخ رنگ و کوچک معشوق که همچون نگین انگشتری است. ۳ - خال مشکین: خال سیاه - عارض: چهره، صورت - گندم گون: دانه‌ای که حضرت آدم به خاطر خوردن آن از بهشت رانده شد. ۴ - خدا را: شما را به خدا / مرهم: دوی زخم. ۵ - کمال هنر: نهایت علم و دانش و فضیلت / لاجرم: به ناچار - همت: توجه قلبی، دمای خیر. ۶ / دم عیسی مریم: نفسی که حضرت عیسی با مدین خود مردگان را زنده می کرد. ۷ - گرامی: عزیز و محترم / بغشایش: عفو، عنایت، شفاعت - روح مکرم: روح گرامی، روح بزرگ - مورد عنایت ارواح بزرگ بسیاری از اولیاء است.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷
۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷
۱	۵	۳	۲	۴	۶	۷
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷
۱	۲	-	-	۵	۶	۷

عدل، قنّی، نجو، سهیل، ادیب، خرم

پژمان

شاملو

افشار، قریب، محیط، نبی

جذیر

تو تیب اییات: فرزاد، بهروض، خال، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، انجو، سهیل، جلان.

اختلاف متن‌ها

۱ / پژمان (۱)، شاملو، بهروض، خال، نی، رضی: رخ خرم با اوست

۲ - شاملو، فرزاد: پادشاهانند همه / شاملو، محیط: آن سلیمان زمان است

افشار: پادشاهانند ولیک فرزاد: او سلیمان جهان است

۳ - پژمان (۱)، افشار، قریب، خال، محیط، ادیب، نی، رضی: خال شیرین که بر آن عارض گندم‌گون است

عدل، قنی، سایه، خرم: خال مشکین که بدان عارض گندم‌گون است

بهروض: خال شیرین که بدان عارض گندم‌گون است

فرخ: خال مشکین که بر او عارض گندم‌گون است

/ بهروض: سز آن نکته که شد رهزن آدم

۴ / فرزاد: چون کنم با دل مجروح

۵ - شاملو، افشار، جذیر: هنر و گوهر پاک

عدل، خرم: هنر و دانش پاک

۶ - قریب: با که این شیوه توان گفت

۷ / شاملو: زانکه آمرزش ارواح مکرم با اوست

۱. دل سبب را پرده محبت اوست
۲. من که سر در نیاورم به دوگون
۳. تو و طوبی و ما و قامت یار
۴. گر من آلوده دامنم چه عجب
۵. من که باشم در آن حرم که صبا
۶. بی خیالش مباد منظر چشم
۷. هر گل نو که شد چمن آرای
۸. دور مجنون گشت و نوبت ماست
۹. ملک عاشقی و گنج طرب
۱۰. من و دل گر قدا شدیم چه باک
۱۱. فقر ظاهر مبین که حافظ را
- دیده آینه دار طلعت اوست
- گردنم زیر بسا محبت اوست
- فکر هر کس به قدر حق اوست
- همه عالم گواه عصمت اوست
- پرده دار حریم حرمت اوست
- زان که این گوشه جای خلوت اوست
- زائیر رنگ و بوی صحبت اوست
- هر کسی پنج روزه نوبت اوست
- هر چه دارم ز من دولت اوست
- غرض اندر میان سلامت اوست
- سینه گنجینه محبت اوست

۱- سراپرده: خیمه پاشکوه، خانه / دیده: چشم - آینه دار: کسی که آینه را پیش عروس یا پادشاه نگه می دارد - طلعت: چهره، صورت. ۲- سر در نیاورم: سر تسلیم فرود نمی آورم - دوگون: دو عالم، دنیا و آخرت / منت: احسان و نیکی. ۳- طوبی: درختی زیبا در بهشت که گویند دارای میوه های متنوع و خوشمزه می باشد و به هر خانه از اهل بهشت شاخه ای از آن می رسد - قامت یار: قد و بالای یار / همت: وسعت دید، بلند نظری. ۴- آلوده دامن: گناهکار / عصمت: پاکدامنی، بی گناهی. ۵- حرم: اندرون و داخل خانه - صبا: باد خنک بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد / پرده دار: حاجب، دربان - حریم: پیرامون خانه، عمارت - حرمت: احترام، آبرو و غیرت، عزت. ۶- بی خیالش: بدون خیال و تصورش - منظر چشم: دیدگاه، در برابر دریچه چشم / جای خلوت: مکانی که غیر در آن نباشد، محل دنج. ۷- چمن آرای: زینت بخش چمن / رنگ و بوی خود را از مصاحبت و هم نشینی با او گرفته است. ۸- مجنون: دیوانه، عاشق لیلی - دور مجنون: روزگار مجنون. ۹- ملک: مملکت، کشور، پادشاهی - گنج طرب: اندوخته شادی / یمن: برکت، مبارکی و میمنت - دولت: اقبال و نیکیختی، سلطنت، اقتدار. ۱۰- چه باک: چه اهمیت دارد / غرض: مقصود. ۱۱- فقر ظاهر: تهی دستی، بینوایی ظاهری / - که سینه حافظ مملو از محبت اوست.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
شاملو	۱	۲	۶	۸	۱۰	۵	-	۳	۹	۱۱
انجو	۱	۲	۳	۸	۷	۵	۹	۱۰	۶	۱۱
فرزاد، جذیر، بهروغن، خال	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۸	۹	۱۱
معیت	۱	۲	۳	۹	۵	-	-	۴	۸	۱۱
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹	۱۰
نی	۱	-	۳	۴	۵	-	-	۸	۹	۱۰
فرخ	۱	۶	۲	۳	۷	۴	۵	۹	۸	۱۰
سایه	۱	-	-	-	۵	۸	۹	۶	۱۰	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، جلان، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۲- فرخ: من که سر بر نیاورم به دو کون
۴- پژمان، شاملو، فرزاد، قریب، خال، ادیب، نی، رضی: گر من آلوده دامنم چه زیان
۵ / جذیر، بهروض، جلان: خاک بوس حریم حرمت اوست
۶- شاملو: مباد منظر دل / شاملو، انجو، قریب، ادیب، سایه: خاص خلوت اوست
۷ / انجو، سهیل، فرخ، سایه: اثر رنگ و بوی صحبت اوست
۸- عدل: دور مجنون گذشت نوبت ماست
/ قنی، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی: هر کسی پنج روز نوبت اوست
۹- عدل: گنج طرب / عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، محیط، فرخ، خرم: زمین همت اوست
۱۰- عدل: من و دل گر فنا شدیم
انجو: من و دل گر فنا شویم = قریب، فرخ: چه شد
سهیل: من و دل گر فنا شویم

۱. این پیک نامور که رسید از دیارِ دوست آورد جز جان زخِ خطِ مُشکبارِ دوست
 ۲. خوش می‌دهد نشانِ جمال و جلالِ یار خوش می‌کند حکایتِ عِزّ و وقارِ دوست
 ۳. دل دادمش به مژده و خجلتِ همی برم زاین تقدِ قلبِ خویش که کردم نثارِ دوست
 ۴. شکرِ خدا، که از مددِ بختِ کارساز برحسبِ آرزوست همه کار و بارِ دوست
 ۵. سیرِ سپهر و تورِ قمر را چه اختیار در گردشند بسرِ حسبِ اختیارِ دوست
 ۶. گر بادِ فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغِ چشم و ره انتظارِ دوست
 ۷. کحلّ الجواهری به من آر ای نسیم صبح زان خاکِ نیکبخت که شد رهگذارِ دوست
 ۸. ماییم و آستانهٔ عشق و سرِ نیاز تا خوابِ خوش که را بزد اندر کنارِ دوست
 ۹. دشمن به قصدِ حافظ اگر دم زند چه باک منتِ خدای را که نی‌آم شرمسارِ دوست



۱ - پیک: قاصد، نامه بر - نامور: معروف، سرشناس - دیار: شهر، سرزمین / جز: دعایی که بر بازو ببندند برای حفظ از آسیب - جز جان: دعای حفظ جان، نامه - خط: نوشته، دستخط - خطِ مشکبار: نوشته‌ای که با مرکب خوشبو و معطر بر کاغذ نگاشته شود. ۲ - جمال: زیبایی - جلال: شکوه و عظمت / خوش: خوب - عز و وقار: ارجمندی و متانت. ۳ - دل دادمش به مژده: دلم را به عنوانِ مزدگانی به او دادم / نقد: سکه - قلب: دل، سکهٔ قلبی. ۴ - خدا را سپاس که بخت با او یار است و به کمک بخت و اقبال خوب و کارساز او همه کار و بار دوست مطابق دلخواه و بر وفقِ آرزو می‌باشد. ۵ - سپهر: آسمان، فلک - قمره: ماه - گردشِ فلک و ماه و آسمان به اختیار خودشان نیست بلکه همه آنها به اختیار و ارادهٔ دوست یعنی پروردگار است. ۶ - فتنه: آشوب / ما یا چراغِ چشم در سر راه به انتظار دوست می‌ایستیم. ۷ - کحلّ الجواهری: سرمهٔ جواهر که مخلوطی از کوبیدهٔ مروارید و کوبیدهٔ سنگ سرمه می‌باشد که برای تقویت چشم مفید است. ۸ - آستانهٔ عشق: درگاه عشق، در خانهٔ عشق - سر نیاز: نیاز شدید. ۹ - منتِ خدای را: خداوند را شکر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۶	۸	۷	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	انجو
۹	-	۶	۷	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	-	۷	۵	۴	۳	۲	۶	۱	جذیر
۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پهروضی، خال، نی
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل
۹	۷	۸	۶	۵	-	۳	۲	۱	محیط
۹	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب
۹	۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	فوخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن ها

۱- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، قریب، فرخ، خرم: آن پیک نامور

فرزاد، جذیر، محیط: این پیک نامه بر

بهروض، رضی: این پیک خوش خبر

/ شاملو، فرزاد، خال، ادیب، رضی: و آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

پژمان (۱)، قریب، سهیل، فرخ: آورد حرز جان به خط مشکبار دوست

بهروض، نی، جلان: و آورد حرز جان به خط مشکبار دوست

۲- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، خرم: جلال و جمال یار

جذیر: ز جلال و جمال یار

/ جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، جلان: تا در طلب شود دل امیدوار دوست

فرزاد: تا در طلب شود دلم امیدوار دوست

۳- شاملو، انجو: جان دادمش به مژده / شاملو، انجو: زین نقد کم عیار که کردم

فرخ: زان نقد قلب خویش که کردم

۴ / انجو: بر حسب مدعاست همه

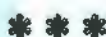
۶- بهروض: از باد فتنه هر دو جهان

۷ / فرخ: که کردم نثار دوست

۸ / پژمان (۱)، سهیل، محیط، ادیب، فرخ: تا خواب خوش کرا بود = قریب، محیط: اندر دیار دوست

عدل: تا خواب خوش کرا بزد

- ١ - صبا اگر گذری افتد به کشور دوست بسیار نفعهای از گیسوی معنیر دوست
٢ به جان او که به شکرانه جان برافشانم اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست
٣ وگر چنانکه در آن حضرت نباشد بار برای دیده بیاور غباری از در دوست
٤ من گدا و تمنای وصلی او هیئات مگر به خواب ببینم خیال منظر دوست
٥ دل صنوبری ام همچو بید لرزان است ز حسرت قد و بالایی چون صنوبر دوست
٦ اگر چه دوست به چیزی نمی خورد ما را به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست
٧ چه باشد از شود از بند غم دلش آزاد چو هست حافظ مسکین غلام و چاکر دوست



١ - صبا: یاد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، قاصد میان عاشق و معشوق - کشور دوست: اقلیم یا سرزمین یار، سرزمین معشوق / نفعه: ورزش، بوی خوش - معنیر: عنبر آگین، دارای بوی عنبر - گیسوی معنیر: موی خوشبو شده با عنبر. ٢ - به جان او سوگند می خورم که به شکرانه این نعمت و برای سپاسگزاری جان خود را نثار کنم / از بر دوست: از طرف معشوق. ٣ - حضرت: آستان، درگاه، پیشگاه - نباشد بار: اجازه ورود نداشته باشی / از در دوست: از درخانه یار و محبوب. ٤ - تمنای وصل: آرزوی دیدار - هیئات: امکان ندارد، پدید است / خیال منظر: تصویر و شکل ظاهر و چهره شخص. ٥ - صنوبری: آنچه به شکل میوه صنوبر مخروطی باشد. ٦ - به چیزی نمی خورد: ارزشی قائل نیست، به مفت و مجانی هم نمی خورد. ٧ - چه باشد: چه می شد - از: اگر / مسکین: فقیر، بی ثواب - غلام، بنده، نوکر - چاکر: ارادتمند، خدمتگزار.

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
پژمان	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
شاملو	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
فرزاد	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، سایه، خرم.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، فرزاد: بیمار نکستی از گیسوی

۲ - جذیر، بهروض: به جان او که من از شکر جان برافشانم

محیط: به جان آن که به شکرانه جان برافشانم

۳ - جذیر، بهروض، خال، سهیل: اگر چنانکه در آن / بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: بدین دو دیده بیاور غباری

شاملو: برای دیده غباری بیاور

فرخ: اگر چنانچه در او

جذیر: بدین دو دیده بیاور پیامی

فرخ: باین دو دیده بیاور غباری

۴ / جذیر، بهروض، خال، فرخ: کجا به چشم ببینم = ادیب، فرخ: جمال و منظر دوست

۵ - جذیر، جلان: همچو بید می لرزد

۷ - محیط: از بند غم دلم آزاد / جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: چو هست حافظ خوشخوان غلامو چاکر دوست

شاملو: چو هست حافظ خوشخوان کمینه چاکر دوست

۱. مرجیا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
 ۲. واله و شیداست دایم همچو بلبل در قفس طوطی طبعم زعشقی شکر و بادام دوست
 ۳. زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست
 ۴. سر زمستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خور داز جام دوست
 ۵. بس نگویم شمه‌ای از شرح شوق خود از آنک درد سر باشد نمودن بیش از این ابرام دوست
 ۶. گر دهد دستم گشم در دیده همچون توتیا خاک راهی کان مشرف گردد از اقدام دوست
 ۷. میل من سویی وصال و قصد او سویی فراق ترکی کام خود گرفتم تا برآید کام دوست
 ۸. حافظ اندر درد او می‌سوز و بی‌درمان بساز زان که درمانی ندارد درد بی‌آرام دوست



۱- مرجیا: آفرین بر تو- پیک مشتاقان: قاصد عاشقان، باد صبا / رغبت: میل و خواست قلبی. ۲- واله: سرگشته از عشق- شیدا: شیفته، عاشق، دیوانه / طبع: قریحه، استعداد و ذوق شاعری- طوطی طبع: طوطی خوش لهجه- شکر و بادام: لب و چشم. ۳- زلف: گیسو- خال: نقطه سیاه. ۴- سرزمستی برنگیرد: هوشیار نشود- روز حشر: روز قیامت / ازل: زمان بی‌آغاز، قدیم. ۵- بس نگویم: بسیار نگویم- شمه: اندک، کم- شرح شوق: شرح اشتیاق- از آنکه: از آنرو، از آن جهت که / ابرام: پافشاری، اصرار، ملول کردن. ۶- گر دهد دستم: اگر بپریم ممکن شود- توتیا: سرمه، داروی ضد عفونی کننده و نیرو دهنده چشم / مشرف: سرافراز، دارای عزت و شرف- اقدام: گامها، قدمها. ۷- وصال: دیدار، رسیدن به معشوق- فراق: جدایی، دوری / کام: آرزو، میل. ۸- ای حافظ در این درد عشق بسوز و بساز و امید درمان و بهبود نداشته باش / درد بی‌آرام: درد بدون علاج.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۵	۷	۴	-	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط
۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	ادیب

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، ادیب، سایه، خرم

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو: بگو پیغام دوست

۲ / شاملو، انجو: ز شوق شگر و بادام دوست

۳ - محیط: خالش دانه آن زلف و من / فرخ: بر امید دانه افتادیم اندر دام دوست

۴ - قریب: تا به صبح رستخیز

محیط: تا به روز صبح حشر

۵ - پژمان (۱)، فرزاد: من نگفتم شمه‌ای از شرح شوق خود از آنک

خال، رضی: می‌بگفتم شمه‌ای از شرح شوق خود ولی

نی، جلان: من بگفتم شمه‌ای از شرح شوق خود ولی

شاملو: من نگویم بیش از این از شرح شوق خویش از آنک

جذیر: می‌بگفتم شمه از شرح شوق خود ولی

قریب: من نگویم شمه‌ای از شرح شوق خود از آنک

بهروض: من بگفتم شمه‌ای از شرح شوق خود از آنک

فرخ: من نگفتم شمه‌ای از شرح حال خود ولی

/ جذیر، خال: من نمی‌خواهم نمودن بیش ازین

فرزاد: من نخواهم تا تمایم بیش ازین

۶ - خرم: در دیده همچو توتیا / جذیر: خاکی راهی کو = محیط: مشرف کرده است اقدام دوست

فرخ: خاک راهی کاو

۷ - شاملو: میل او سوی فراق / محیط: کار خود را ترک کردم تا برآید کام دوست

۸ - پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل: حافظا با درد او می‌سوز

/ شاملو، جذیر، قریب، بهروض: زانکه آرامی ندارد = عدل، محیط، فرخ: دردی درمان دوست

- ۱۰ دارم امید عاطفتی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو دوست
- ۲ دانم که بگذرد ز سرِ جرم من که او گرچه پریوش است ولیکن فرشته دوست
- ۳ چندان گریستیم که هر کس که برگذشت در اشک ما چو دید، روان گفت کاین چه دوست
- ۴ سرها چو گوی در سر گوی تو باختیم واقف نشد کسی که چه گوی است و این چه دوست
- ۵ بی گفت و گوی زلف تودل را همی گشاد با زلف دلکش تو، که را روی گفت و دوست
- ۶ هیچ است آن دهان که نبینم از او نشان موی است آن میان و ندانم که آن چه دوست
- ۷ عمری است تا ز زلف تو بویی شنیدم زان بوی در مشام دل من هنوز دوست
- ۸ دارم عجب ز نقش خیالش که چون نرفت از دیده ام که دم به دمش کار شست و شوست
- ۹ حافظ بد است حال پریشان تو ولی بر بوی زلف دوست پریشانی ات نکوست



۱- عاطفت: مهربانی، محبت، عنایت، توجه- جناب: درگاه، پیشگاه، خدمت / جنایت: خطا و گناه بزرگ- عفو: بخشش. ۲- پریوش: مثل پری، زن زیبا، بسیار زیبا و تر و تازه- فرشته خو: دلرای خوی و خصال فرشته. ۳- اشک مانند در- روان گفت: فوراً گفت، بی درنگ گفت. ۴- واقف: آگاه- ما سر خود را مانند توپ یا گلوله بازی چوگان در راه عشق تو به پایت انداختیم ولی کسی به این جانبازی ما توجهی نکرد و از سوز عشق ما به تو آگاه نشد. ۵- بی گفت و گوی: بی تامل و بدون چون و چرا- زلف: گیسو- دل را همی گشاد: دل را به سوی خود جلب می کند، دل را اسیر خود می کند / دلکش: دلپذیر، خوشایند- روی گفت و گو: جرات و جسارت گفت و گو. ۶- دهان محبوب از کوچکی ناچیز است بطوری که نشانهای از آن نمی بینم و کمر او از باریکی مانند تار مو است و بسیار شگفت انگیز که این چه مویی است. ۷- مشام: شامه، بینی، قوه بویایی- هنوز دوست: هنوز هم اثر آن یو باقی است. ۸- نقش خیال: تصویر خیال / کار شست و شو: گریه کردن و اشک ریختن. ۹- بر بوی: در آرزوی، به امید.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۵	۸	۶	-	۳	۲	۱	عدل، قنی، پژمان (۳)، خرم
۹	۷	۵	۸	۶	۲	۳	۲	۱	پژمان (۱)، قریب
۹	۴	۳	۸	۶	۷	۵	۲	۱	انجو
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جدیر
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۳	۱	بهروزی، خال، رضی
۹	۷	۵	۸	۶	-	۳	۲	۱	سهیل
۹	۸	۷	-	۵	-	۳	۲	۱	محیط
۹	۵	۸	۴	۷	۶	۳	۲	۱	ادیب
۹	۸	۶	۷	۵	۲	۳	۲	۱	نی (پ)

ترتیب ابیات: فرخ، جلان، سایه
فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب، نی: گفتم کنایتی و امیدم
فرخ: کردم خیانتی و امیدم
۳ - جذیر: چندان گریستم
۴ - پژمان (۱)، انجو، فرزاد، قریب، نی: ماسرچوگوی برسر / جذیر، جلان: چه گویست و در چه کوست
فرخ، سایه: چه کوی است و این چه کوست
۵ - فرخ: می گفت گوی زلف تو دلراهمی برد
۶ - جذیر، قریب، خال، سایه: که نبینیم ازو نشان
قنی، پژمان (۲)، انجو: و نبینم ازو نشان
عدل، خرم: که نیابیم ازو نشان
پژمان (۱): که ندیدم ازو نشان
فرزاد: و ندیدم ازو نشان
نی: که ندیدیم ازو نشان
/ جذیر، خال، ادیب، جلان، سایه: مویی ست آن میان = جذیر: که ندانیم کان چه موست
فرزاد: و ندانم که تا چه موست
نی: و ندانیم تا چه موست
۷ - نی، فرخ: عمری ست تا ز زلف تو بویی شنیده‌ایم / محیط، نی: مشام دل ما هنوز بوست
محیط: بوئی شنیده‌ام ز زلف تو در ازل
۸ - جذیر، بهروض، محیط، جلان، رضی: دارم عجب ز نقش خیالت = جذیر، فرخ: که چون برفت
پژمان (۱): دارم عجب ز نقش دهانش بهروض: که چون گذشت
۹ / عدل، قنی، پژمان (۲)، نی، خرم: بر بوی زلف یار
انجو: بر یاد زلف یار

۱. سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
۲. نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست
۳. صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد که چون شکنج ورقهای غنچه تو بر توست
۴. نه من سبوکش این دیر رندسوزم و بس بسا سرا که در این کارخانه خاک سبوست
۵. مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشان را که باد غالی‌ها گشت و خاک عنبر بوست
۶. نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است فدای قید تو هر سروین که بر لب جوست
۷. زبان ناطقه در وصف شوق فالان است چه جای کلک بریده زبان بیهده‌گوست
۸. رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قفای فال نکوست
۹. نه این زمان دل حافظ در آتش هوم است که داغدار ازل همچو لاله خودروست



۱ - سرارادت: سر تسلیم، سرخدمت و مریدی - آستان: درگاه خانه، پیشگاه - حضرت: جناب / ارادت اوست: اراده و خواسته اوست. ۲ - مه و مهر: ماه و خورشید. ۳ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد / شکنج: پیچ و خم، چین و شکن - ورق: برگ، برگ گل و غنچه. ۴ - سبوکش: حمل‌کننده سبوی شراب - دیر: دنیا - رندسوز: آزاده‌کش / بسا سرا: چه بسیار سرها، چه بسیار اشخاص بزرگ - کارخانه: دنیا - خاک سبو: مانند سبوی که از خاک درست شده و شکستنی است. ۵ - زلف: گیسو - عنبرافشان: پراکننده ماده خوشبو / غالیه: ماده‌ای خوشبو به رنگ سیاه مرکب از مشک و عنبر و غیره - غالی‌ها: سازنده غالیه، عطرآگین. ۶ - نثار: فدای / سروین: درخت سرو. ۷ - زبان ناطقه: بیان‌گویا، نیروی تکلم و بیان - شوق: اشتیاق، علاقه، عشق / کلک: قلم، قلم‌نی - بیهده‌گو: پاهو سرا. ۸ - رخ تو در دلم آمد: چهره تو به دلم خطور کرد، چهره تو در نظرم مجسم شد - مراد: آرزو / قفا: پشت - فال نکو: اشاره به حدیث نبوی: فال نیکو زنید و به دل خود نیک آورید تا برای شما نیکی پیش آید. ۹ / ازل: زمان بی‌آغاز و بی‌پایان - لاله خودرو: شقایق.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۲	۳	۷	۸	۶	۵	۲	۱	پژمان
۹	۸	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۱	شاملو
۹	۷	۴	۳	۸	۵	۶	۲	۱	انجو
۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۷	۱	فرزاد
-	-	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
۷	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض، خال، رضی
۹	۲	۴	۶	۸	۵	۷	۳	۱	محیط
۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فوخ، سایه

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، سهیل، ادیب، نی، جلان، خرم.
کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

۲ / جذیر، خال، ادیب، جلان: نهادم آینه‌ها را = شاملو، قریب، نی: برابر رخ دوست

۳ - محیط: چه دریابد / بهروضی: ورق‌های دیده تو بر توست

۴ - جذیر، بهروضی، جلان: دیر رند سوز شدم

/ انجو: بسا سرا که درین آستانه

فرخ: بسا سری که درین کارخانه = عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، محیط، ادیب، فرخ، خرم: سنگ و سبوت

۵ / شاملو، جذیر، قریب، بهروضی، خال، نی، جلان، رضی: که باد غالیه سای است و

پژمان (۱): که باد مشک نسیم است و

۷ - پژمان (۲)، انجو، خال، ادیب، رضی: زبان ناطقه در وصف شوق ما لال است

پژمان (۱)، شاملو، سهیل: زبان ناطقه در وصف حسن او لال است / انجو، فرخ: بیهوده گوست

فرزاد: زبان ناطقه در وصف عشق تو لال است

محیط: زبان ناطقه در وصف شوق او لال است

۸ - شاملو، فرزاد، محیط: رخ تو در نظر آمد

۹ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، نی، جلان: در آتش طلب است.

- ۱- روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست در غنچه‌های هنوز و صدت عندلیب هست
 ۲- هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد لیکن امید وصل توأم عن قریب هست
 ۳- گرامدم به کوی تو چندان غریب نیست چون من در این دیار هزاران غریب هست
 ۴- عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست
 ۵- در عشق، خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
 ۶- آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند ناموس دیر راهب و نام صلیب هست
 ۷- فریاد حافظ این همه آخر به هرزه نیست هم قصه‌ای غریب و حدیثی عجیب هست



۱- رقیب: مراقب و نگهبان، منتظر، محافظ / عندلیب: بلبل. ۲ / عن قریب: به زودی. ۳- غریب: عجیب / غریب: آواره. ۴- چه کسی عاشق واقعی شد ولی ممشوق و محبوب به او توجه و عنایت نداشته است. شرط عشق بی‌خبری از خود و صداقت در عشق است / خواجه: بزرگ، سرور، آقا. ۵- خانقاه: عبادتگاه و جایگاه صوفیان - خرابات: محل شراب خوردن و عیش و عشرت کردن با زیبارویان / پرتو: روشنایی، نور درخشنده - حبیب: دوست، محبوب، پروردگار. ۶- صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی - جلوه: زینت و زیبایی / ناموس: قانون، احکام الهی - دیر: محل عبادت و اقامت راهبان مسیحی - راهب: عابد پارسای مسیحی - صلیب: شئی که نشانه مسیحیت می‌باشد و در گردن می‌آویزند و یا در کلیسا و منزل جای می‌دهند. ۷- هرزه: بیهوده، بی‌فایده / قصه: ماجرا، سخن - حدیث: سخن، خبر.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۵	۳	-	۱	عدل، قنّی، پژمان (۲)، انجو، خرم
۷	۴	۶	۵	۲	۳	۱	پژمان (۱)، جذیر، محیط
۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	شاملو
۷	۴	۶	۲	۵	۳	۱	قریب، سهیل، ادیب
۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: خال، جلان، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ - سهیل: هزارت حبیب هست

۳ - شاملو: چندین غریب نیست

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، سهیل، خرم: چون من در آن دیار = شاملو، فرزاد، قریب، نی: فراوان غریب هست
جذیر، محیط، فرخ: هزارت غریب هست

۴ - بهروض، خرم: به حالش نظر کرد

۵ - شاملو: در عشق خانقاه و خرابات شرط نیست

۶ - پژمان (۱)، جذیر، محیط، فرخ: آنجا که حسن صومعه را جلوه می‌دهند

ادیب: آنجا که کار صومعه ترتیب می‌دهند

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، فرخ، خرم: ناقوس دیر راهب و = بهروض: بانگ صلیب هست
۷ / فرخ: هم حالتی غریب و حدیثی عجیب هست

- ۱ اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی ست زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی ست
- ۲ نری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجبی ست
- ۳ سبب مهرس که چرخ از چه بسفله پرور شد که کام بخشی او را بهانه بی سببی ست
- ۴ در این چمن گلی بی خار کس نچید آری چراغ مصطفوی با شرار بولهبی ست
- ۵ به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی ست
- ۶ جمال دخت ز نور چشم ماست مگر که در نقاب زجاجی و پرده عنبی ست
- ۷ دواي درد خود اکنون از آن مفرح جوی که در صراحی چینی و ساغر حلبی ست
- ۸ بیار منی که جو حافظ مدامم استظهار به گریه سحر و نیاز نیم شبی ست



۱- عرض: نشان دادن، اظهار کردن، بیان داشتن - هنر: معرفت همراه با ظرافت و ریزه کاری / عربی: علوم عربی - دهان پر از عربی ست: بیان و کلام فصیح دارم. ۲- نری: جن مؤقت زیبا، زیبارو، جانان - دیو: اهریمن، شیطان، جن - کرشمه: ناز و غمزه / بسوخت دیده زحیرت: سوزش و سرخ شدن چشم بر اثر باز ماندن و خیره شدن به خاطر حیرت - بوالعجبی، شگفت انگیز، شمه بازی، تردستی. ۳- سفله: پست، فرومایه، ناکس / علت و انگیزه سفله پروری چرخ را جویا مشو چرا که چنین کام بخشی چرخ روزگار به سفله های سبب و بی دلیل است. ۴- چراغ مصطفوی: دین محمدی - شرار: یار آتش، جرقه - بولهب: عموی پیامبر که نامش عبدالعزی بوده و فرزند عبدالمطلب می باشد. به خاطر سرخی گونه و چهره اش او را بولهب خطاب می کردند. وی با برادرزاده خود و پیامبر خدا یعنی حضرت محمد دشمنی سرسختی می کرد - شرار بولهبی: جهالت، نادانی. ۵- طاق: سقف - خانقاه: محل عبادت و تجمع صوفیان و درویشان - رباط: محلی مانند خانقاه که صوفیان و طلاب فقیر در آن زندگی می کردند، کاروانسرا / مصطبه: تخت و سکوی در میخانه که میگساران بر آن نشسته شراب می خوردند - ایوان: قصر، کاخ - طنبی: اتاق وسیع و مجلل، تالار. ۶- دختر روز: دختر درخت انگور، شراب - نور چشم: عزیز - مگر: گویی، آیا / نقاب: روپند، پرده - زجاجی: شیشه ای - عنبی: انگوری. ۷- مفرح: شادی بخش، شراب / صراحی: تنگ شراب - صراحی چینی: صراحی ساخت چین - ساغر حلبی: شیشه ای که در حلب از شهرهای سوریه ساخته می شود. ۸- استظهار: پشت گرمی / ای ساقی جام می را بیاور که مانند حافظ همیشه متکی به گریه ها و تمناهایی هستم که هنگام سحر به درگاه خداوند دارم.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم
۸	۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	پژمان (۲)
۸	۲+۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۵	۶	۷	۴	۳	۲	۱	شاملو
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	افشار، محیط
۶	۸	۵	۷	۴	۳	۲	۱	قریب
۸	+	۶	۵	۴	۷	۳	۱	ادیب
۸	۷	+	۵	۶	۴	۳	۱	فرخ
۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۱	جلان

ترتیب ابیات: فرزد، جذیر، بهروض، خال، نی، سایه، رضی.

کلمات: رضی

ابیات الحاقی:

- + هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه کنون که مست خرابم صلاح بی ادبی ست
2: حَسَن زبصره بلال از حبش صهیب از روم زخاک مکه ابو جهل این چه بولعجیست

اختلاف متن ها

۱- قریب: پیش دوست بی ادبی ست

۲- افشار: پری نهفته رخ خویش / شاملو، فرزاد، افشار، قریب، خال، سهیل، نی، سایه: بسوخت عقل ز حیرت

پژمان (۱): بسوخت عقل درین حیرت

جذیر: بسوخت دیده حیرت

محیط: بسوخت سینه ز غیبت

۴- پژمان (۱)، جذیر، قریب، بهروض، جلان: کس نمی چیند / عدل: یا شرار بولهبی ست

۵- قریب: طاق خانقاه و رواق / عدل: پای خم طلبی ست

۶- فرخ: جمال دختر رز طرفه می زند ره عقل

۷- پژمان (۲): دوی درد دل اکنون = قریب: ازین مفرح جوی

/ پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، محیط، نی، فرخ: شیشه حلبی ست

قریب: کاسه حلبی ست

۸- پژمان، قنی، افشار، قریب، سهیل، خرم: هزارم استظهار

محیط: مدامش استظهار

+ - جلان: هزار عقل و خرد داشتم

/ انجو، سهیل، فرخ، جلان: کنون که مست و خرابم = انجو: صلاهی بی ادبیست.

- ۱ خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست
- ۲ هر وقت خوش که دست دهد مفتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
- ۳ پیوند عمر بسته به موییست هوش دار غم خوار غویش باش غم روزگار چیست
- ۴ معنی آب زندگی و روضه ازم جز طرف جویبار و مئی خوشگوار چیست
- ۵ مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست
- ۶ راز درون پرده چه داند فلک خموش ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست
- ۷ سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار معنی عفو و رحمت پرورگار چیست
- ۸ زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست



۱ - عیش: سرور - صحبت: همنشینی، مصاحبت. ۲ - مفتنم: غنیمت، گرامی / وقوف: آگاهی - انجام کار: پایان کار. ۳ - پیوند عمر: دوام عمر، بقای عمر - هوش دار: آگاه باش، مواظب باش. ۴ - آب زندگی: چشمه‌ای است در ناحیه‌ای تاریک از شمال که موسوم است به «ظلمات» و گویند نوشیدن آن آب زندگی جاودانه می‌بخشد - روضه ارم: باغی است که شداد در یمن در صحرای جنوبی جزیره‌العراب برای معارضه و هم‌چشمی با بهشت واقعی خداوند ساخت / طرف: کنار - خوشگوار: گوارا. ۵ - مستور: پوشیده، پاندامن، عقیف، ممشوق / عشوه: تاز و حمزه و کرشمه - اختیار: انتخاب، پستند. ۶ - فلک: آسمان، گردش روزگار / مدعی: کسی که سر نزاع و جنگ دارد و ادعای ناحق داشته باشد - پرده‌دار: حاجب، دربان، فلک. ۷ - سهو: لغزش، فراموشی - اعتبار: ارزش / عفو: بخشش، گذشت. ۸ - کوثر: نام چشمه‌ای است در بهشت - شراب کوثر: آب کوثر.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	شاملو، انجو
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	فرزاد، محیط، نی
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض، فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱).

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو، انجو: صحبت و باغ بهار چیست

جذیر، محیط: صحبت باغ و بهار چیست

۳- قریب: پیوند عمر بسته به مویی ست گفتمت / جذیر: غم کار و بار چیست

۴ / عدل، خرم: جز طوف جویبار و

۷- فرزاد: سهو و خطا زبنده = بهروض، خال، ادیب، فروغ، جلان، رضی: گرش هست اعتبار

عدل، سهیل: اگر نیست اعتبار

قنی، پژمان (۲): گرش اعتبار نیست

شاملو، انجو: چو گیرند اعتبار

/ قریب، بهروض، رضی: معنی لطف و

شاملو: معنای عفو = قنی، پژمان (۲)، شاملو، فی، خرم، سایه: رحمت امروزگار چیست

۸ / شاملو: خواسته پروردگار چیست

۱. بنال بلبل اگر با منت سرباریست که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
۲. در آن زمین که نسیمی وزد ز طره دوست چه جای دم زدن نافه‌های تاتاریست
۳. بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و نام هشیاریست
۴. خیال زلف تو پختن نه کار خامان است که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
۵. لطیفه‌ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
۶. جمالی شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال هزار نکته در این کار و بار دلداریست
۷. قلندرانی طریقت به نیم جو نخرند قباي اطللس آن کس از هنر عاریست
۸. بر آستان تو مشکل توان رسید آری عروج بر فلک سروری به دشواریست
۹. سحر کرشمه چشمت به خواب می‌دیدم زهی مراتب خوابی که بی زبیداریست
۱۰. دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ که رستگاری جاوید در کم آزاریست



۱- سرپاری: قصد کمک داشتن / عاشق: شیفته، جوینده حق تعالی - زاریم: ناتوانیم - زاری: گریه سوزناک - ۲- طره: زلف، گیسوی تابدار و پیچیده، موی پیراسته بر پیشانی / نافه: کیسه‌ای مشکین به اندازه تخم مرغ در زیر شکم برخی آهوان که مشک در آن جمع می‌شود - تاتار: تاتارستان که مشک آن به مرغوبیت مشهور بوده است - ۳- زرق: دورویی، ریا، نیرنگ / جام فرور: جام باده فرور - ۴- خیال پختن: طمع داشتن، توقع بیجا داشتن - خام: بی تجربه / سلسله: زنجیر، زلف یار - عیاری: جوانمردی، طبعی‌ای از مردم که شجاع و ماجراجو بوده و از راهزنی معیشت می‌کرده‌اند و در عین حال از مستمندان و دردمندان و درماندگان و مظلومان حمایت می‌نمودند - ۵- لطیفه: نکته دقیق / خط زنگاری: خط سبز، سبزه ریش، موی تازه رسته بر صورت نوجوان که پوست زیر آن کمی به رنگ سبز است - ۶- جمال: خوش صورتی و زیبایی - عارض: چهره، صورت - ۷- قلندر: پیرو قلندریه، درویش بی قید نسبت به پوشاک و خوراک و طلاعات و عبادات - طریقت: راه، سیر و سلوک عارفانه - نیم جو: بهای اندک، ارزان - اطللس: پارچه ابریشمی - قباي اطللسی: جامه ابریشمی، جامه پرنیان - هنر: علم و دانش و فضیلت - عاری: برهنه، فاقد، بی‌پهره - ۸- آستان: درگاه، حضرت / عروج: بالا رفتن، برآمدن - فلک: آسمان - فلک سروری: آستان و بارگاه معشوق - ۹- کرشمه: ناز و غمزه با چشم و ابرو / زهی: آفرین - مراتب: درجات، مقامات، جریان، وقوع.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۳	۵	-	۶	۴	۹	۷	۲	۳	شاملو
۱۰	۷	۸	۶	۵	۴	۹	۳		۲	انجو
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	۳		۲	فرزاد، جذیر
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳		۲	محیط
۱۰	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳		۲	سهیل
۱۰	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳		۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۴: نبسته‌اند در توبه حالیا برخیز که تو به وقت گل از عاشقی گنهکاری ست
۲: تو را چه سود که داری لباس سبز و کبود که نور مهر منزله ز نقش زنگاری ست
۳: جفای دوست به غایت رسید و می‌ترسم که انستهای جفا ابتدای بیزاری ست

اختلاف متن‌ها

- ۲- انجو، سهیل: در آن چمن که نسیمی
فرزاد، قریب: در آن زمان که نسیمی = فرزاد: رسد ز طره دوست
شاملو: در آن هوا که نسیمی
۳- فرخ: رنگین کنیم جامه دلخ
۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، خرم: نه کار هر خامیست
۵- عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، سایه، خرم: لطیفه‌ای ست نهانی که عشق ازو خیزد
شاملو: لطیفه‌ای ست نهانی و عشق از آن خیزد
۶- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: جمال شخص نه چشم است و روی و عارض و خط
قریب: جمال دوست نه چشمست و زلف و عارض و خال
محیط: جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خط
فرخ: جمال شخص نه رویست و قد و عارض و چشم
/ فرخ: هزار شیوه درین کار و بار
۷- عدل، پژمان، قنی، شاملو، قریب، نی، فرخ، خرم: قلندران حقیقت
بهروض، محیط، جلان، سایه، رضی: برهنگان طریقت
خال، ادیب: مجردان طریقت / قریب: قبابی اطلس آنرا که از هنر
انجو: روندگان طریقت
۸- پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، قریب، سهیل، فرخ: به آستان تو مشکل
۹- جذیر، قریب، محیط، نی، فرخ: سحر کرشمه وصلش
پژمان (۱)، شاملو: سحر کرشمه وصلت
بهروض، رضی: سحر کرشمه حسنت
فرزاد: سحر کرشمه چشمش

۱. یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست جان ما سوخت بپرسید که جانانه کیست
۲. حالیا خانه برانداز دل و دین من است تا هم آغوش که می باشد و همخانه کیست
۳. باده لعل لبش کز لب من دور مباد راج روح که و پیمان ده پیمانه کیست
۴. دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که به پروانه کیست
۵. می دهد هر گش افسونی و معلوم نشد که دل نازک او مایل افسانه کیست
۶. یارب آن شاه و ش ماه رخ زهره جبین دُر یکستای که و گوهر یکدانه کیست
۷. گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست



۱ - یارب: خدایا - دل افروز: دلپسند، روشن کننده دل - شمع دل افروز: معشوق، معشوقه - کاشانه: خانه / جانانه: عزیز، محبوب و معشوق. ۲ - حالیا: اکنون، فعلاً - خانه برانداز: خانه خراب کن، معشوق / تا: عاقبت، سرانجام. ۳ - باده لعل لبش: شراب لب سرخ رنگش / راج روح: راحت جان، آرام بخش روح، شراب جان - پیمان ده: پیمانه ده، شراب دهنده، ساقی - پیمانه: جام شراب. ۴ - دولت: سعادت، نعمت، نیکبختی - صحبت: معاشرت، همنشینی - شمع سعادت پرتو: شمع که نور خوشبختی از آن می تابد / خدا را: به خاطر خدا - پروانه: جواز، اجازه نامه. ۵ - افسون: ورد، کلماتی که جادوگران بر زبان می رانند / نازک: حساس، زود رنج - افسانه: داستان، سخن مبالغه آمیز، سرگذشت. ۶ - شاهوش: شاه صفت، دوشیزه پاکره - ماه رخ: صورت چون ماه - زهره جبین: نورانی، پیشانی روشن مانند ستاره زهره داشتن / دُر یکتا: مروارید بی همتا و درشتی که در صدف باشد - گوهر یکدانه: مروارید، جواهر بی نظیر. ۷ - دیوانه: عاشق، سرگشته.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۵	۲	۴	۳	۶	۱	شاملو
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	جدیر
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط
۷	+	۶	۵	۴	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: خال، نی، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : آن می لعل که ناخورده مرا کرد خراب هم نشین که و هم کاسه و هم خانه کیست

اختلاف متن ها

۱- پژمان (۱)، محیط: یا رب آن شمع دل افروز

انجو، سهیل: یا رب این شمع شب افروز / فرخ: بگویند که جانانه کیست

۲ / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سایه، خرم: تا در آغوش که می خسبد و

قریب، فرخ: تا در آغوش که می باشد و

۳- شاملو: این می لعل که ناخورده مرا کرد خراب / عدل، سهیل، فرخ، خرم: پیمان ده و پیمانه کیست

۴- شاملو، جذیر: این شمع سعادت پرتو / فرخ: که زیروانه کیست

۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، جذیر، قریب، بهروض، محیط، سایه، خرم: می دهد مرکبش / شاملو: تادل نازک او

۶- فرزاد، بهروض، جلان: یا رب آن شاه وش ماه رخ مهر فروغ

شاملو: یا رب این شاه وش ماه رخ مهر فروغ

جذیر: یا رب آن شاه وش ماه رخ مهر فروز

ادیب: یا رب آن ماه رخ شاه وش زهره جبین

سایه: یا رب این شاه وش ماه رخ زهره جبین

۷ / فرخ: گفت که جانانه کیست

- ۱- ماهم این هفته شد از شهر و به چشمم سالی ست حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی ست
- ۲- مردم دیده زلفی رخ او در رخ او عکس خود دید و گمان بُرد که مشکین خالی ست
- ۳- می چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش گرچه در شیوه گری هر مژه اش قتالی ست
- ۴- ای که انگشت نمایی به گرم در همه شهر وه که در کار غریبان معجبت احمالی ست
- ۵- بعد از اینم نبود شایبه در جوهر فرد که دهان تو در این نکته خوش استدلالی ست
- ۶- مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد نیت خیر مگردان که مبارک فالی ست
- ۷- کوه اندوه فراق به چه حیلت بگشدد حافظ خسته که از ناله تنش چون نالی ست



۱- ماهم: معشوقم، محبوبم - شد: رفت / هجران: دوری. ۲- مردم دیده: مردمک چشم / مشکین: سیاه. ۳- شیوه گری: آشنایی به همه فنون عاشقی، حيله گری، دلفریبی. قتال: بسیار کشنده، قاتل حرفه‌ای. ۴- گرم: بزرگواری، بخشش / احمال: سهل انگاری، سستی. ۵- شایبه: شک و تردید. جوهر فرد: کوچکترین جزو هر جسم که قابل تجزیه و تقسیم نباشد، اتم / استدلال: دلیل. ۶- نیت خیر مگردان: کار خیر را انجام بده و منصرف مشو. مبارک فال: پیشگویی نیکو. ۷- حیل: چاره، تدبیر، قدرت، توانایی / نال: نی میانه تهی.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷
انجو	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ،
جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱)، قنی، سایه، خرم: ما هم این هفته برون رفت و
شاملو، جذیر: ما هم این هفته نهان گشت و
- ۲- عدل: مردم دیده زعکس = بهروض، نی: رخ او برخ او
/ قنی، پژمان (۲)، خال، محیط، فرخ، خرم، رضی: عکس خود دید گمان برد
پژمان (۱)، انجو: عکس خود دید و گمان کرد
عدل: عکس خود دید گمان کرد
- ۳- شاملو: می‌چکد آب حیات از لب / انجو، سهیل: گر چه در عشوہ گری
- ۵- فرخ: شایبه در جوهر عقل / فرزاد، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: که دهان تو بر آن نکته
شاملو، انجو، نی: که دهان تو بر این نکته
پژمان (۱)، قریب: که دهان تو بدین نکته
- ۷- محیط: کوه اندوه فراغت = عدل، پژمان، قنی، خرم: به چه حالت بکشد
انجو: به چه طاقت بکشد
/ محیط: از هجر تنش چون نالیست.

- کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست ۱
 چون چشم تو دل می‌بزد از گوشه‌نشینان ۲
 زاهد دهمد پند ز روی تو زهی روی ۳
 روی تو مگر آینه لطف الهیست ۴
 نرگس طلبد شیوه چشم تو زهی چشم ۵
 از بهر خدا زلف میبیرای که ما را ۶
 باز آی که بی‌روی تو ای شمع دل افروز ۷
 تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است ۸
 دی می‌شد و گفتم صنعا عهد به جای آر ۹
 گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت ۱۰
 عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت ۱۱
 در صومعه زاهد و در خلوت حافظ ۱۲
 ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ ۱۳



۱ - افتاده: از پا درآمده، عاجز، بیچاره - دوتا: خمیده، منحنی. ۲ - گوشه‌نشین: زاهد و عابد / دنبال تو بودن: عاشق تو شدن، دل به تو دادن. ۳ - زهی روی: به به به به چنین رویی که معشوق دارد / حیا: شرم، آرم. ۴ - آینه لطف الهی: تجلی‌گاه جمال و لطف خداوند / روی وریا: ریاکاری. ۵ - نرگس: گل نرگس - شیوه: راه و طریقه، ناز و کرشمه - زهی چشم: آفرین به چشم، عجب چشمی / مسکین: بیچاره، فقیر - بیچاره گل نرگس از روی بی‌فکری و بی‌شرمی می‌خواهد عشوہ گری چشم تو را داشته باشد. ۶ - میبیرای: آرایش مکن، کوتاه مکن / دلبر موهای کوتاه شده را به باد می‌سپارد و غیرت عاشق او را به حسادت و عریضه جویی وامی‌دارد. ۷ - دل افروز: روشن‌کننده دل - شمع دل افروز: محبوب، دلدار / حریفان: هم‌پایه‌ها، دوستان. ۸ - تیمار غریبان: غمخواری و خدمت آوارگان - غمخواری آوارگان و غریبان بلث می‌شود که ذکر خیر و نام نیکوی شما دهان به دهان بگردد. ۹ - دی می‌شد: دیروز می‌گذشت - صنعا: دلبر - عهد: پیمان / غلطی: اشتباه می‌کنی - خواجه: آقا - عهد: زمان. ۱۰ - پیرمغان: پیر می‌فروش - مرشد: راهنما / سر: راز. ۱۱ - ملامت: سرزنش / هیچ پهلوانی سپری ندارد که آن را در مقابل حمله تیر قضا و بلاهای ناخواسته قرار دهد. ۱۲ - صومعه: عبادتگاه / محراب: جایگاه امام جماعت در مسجد برای نمازگزاران. ۱۳ - مگر اندیشه تو نتیجه عشق و علاقه به قرآن و خداوند نیست.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	عدل، پژمان، فنی، خرم
۱۳	۹	۶	۸	۳	۴	-	۲	-	۱۱	۱۰	۱۲	۱	شاملو
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۲	۸	۹	۷	۶	۵	-	۴	۱	انجو
-	۱۲	+	۱۰	۲	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۱	فرزاد
-	۱۲	-	۱۰	۲	۹	۸	-	۷	۵	۳	۴	۱	جذیر
-	۱۲	۱۰	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	قریب
-	۱۲	۱۱	۱۰	۲	۹	۸	۷	-	۶	۳	+	۴	بهروش
-	۱۲	+	۱۰	۲	۹	۸	۷	-	۶	۳	۴	۱	خال
-	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	سهیل
۱۳	۱۲	۱۱	۸	۱۰	۷	۲	۹	۶	۵	-	۴	۱	محیط
-	۱۲	+	۱۱	۹	۸	۷	۶	-	۳	۲	۲	۱	ادیب
-	۱۲	۱۰	۱۱	۹	۸	۷	۶	+	۵	۴	-	۲	نی
۱۳	۱۲	2	۱۰	۸	۱۱	+	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۲	۹	۸	۷	۵	۶	۳	۲	۱	جلان
۱۳	۱۲	۱۰	۱۱	+	۹	۸	۷	۶	۳	۵	۲	۱	سایه
-	۱۲	-	۱۰	۲	۹	۸	۷	-	۶	۳	۴	۱	رضی

فاقد این غزل: افشار

+ گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزاوار سها نیست
2: ای شمع سحر گریه بحال من و خود کن کاین سوزنهانی که تو را هست و مرا نیست

اختلاف متن ها

- ۱ - محیط: کس نیست که آشفته آن
/ پژمان (۱)، انجو، فرزاد: در مکنری نیست = عدل، پژمان (۲)، قنی، انجو، قریب، محیط، فرخ، سایه، خرم: که دامی زبلا نیست
پژمان (۱): که آن دام بلا نیست
- ۲ / عدل، قنی، خرم: همراه تو بودن گنه از
- ۳ - ادیب، فرخ: زاهد دهم تو به زروی
- ۴ - شاملو، فرزاد: آینه لطف اله است
جذیر، محیط: آینه صنع الهی است / محیط: حقا که چنین هست و = قریب: درین رو و ریا نیست
بهروض: آینه لطف خدایی ست
- ۵ / جذیر، فرخ، جلان: مسکین خبرش از سرو در دیده ضیان نیست
فرزاد: مسکین خردش در سرو در دیده ضیان نیست
قریب: مسکین خبرش در سرو در دیده حیا نیست
- ۶ - انجو، محیط، فرخ: زلف میارای که ما را
- ۷ / سهیل، محیط: اثر نور و ضیان است
- ۸ - فرخ: تیمار ضعیفان = عدل، قنی، جذیر، محیط، خرم: اثر ذکر جمیل است
/ شاملو: چون است که این قاعده در شهر شما نیست
- ۹ - محیط: صنما عهد وفا کن / گفتا غلط ای خواجه که در عهد وفا نیست
- ۱۰ - شاملو، انجو: گر پیرمغان مرشد ما شد
- ۱۱ - پژمان (۱)، شاملو، قریب، ادیب، نی: گر نخورد تیر ملامت / فرخ: سپر تیر بلا نیست
- ۱۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، جلان، خرم: زاهد و در خلوت صوفی
شاملو: زاهد و در خلوت عابد
سهیل: زاهد و در خلوت زاهد
فرخ: زاهد و خلوتگه تقوا
- ۱۳ / عدل، پژمان (۱): غیرت و قرآن خدا نیست
محیط: غیرت قرآن و دعا نیست
فرخ: غیرت قرآن خدا نیست

- ۱ - مردم دیده ما جز به رُخت ناظر نیست دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست
- ۲ - اشکم احرام طوافِ حرمت می‌بندد گرچه از خونِ دل ریش دمی طاهر نیست
- ۳ - بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی طایرِ سدره اگر در طلبت طایر نیست
- ۴ - عاشقِ مفلس اگر قلبِ دلت کرد نثار مکتش عیب که بر نقدِ روانِ قادر نیست
- ۵ - عاقبت دست پِندان سرو بلندش برسد هر که را در طلبت همت او قاصر نیست
- ۶ - از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم زان که در روح فزایی چو لبِ ماهر نیست
- ۷ - من که در آتش سودای تو آهی نزنم کی توان گفت که بر داغِ دلم صابر نیست
- ۸ - روزِ اوّل که سرِ زلفِ تو دیدم گفتم که پریشانی این سلسله را آخر نیست
- ۹ - سرِ پیوندِ تو تنها نه دلِ حافظِ راست کیست آن کِشِ سرِ پیوندِ تو در خاطر نیست

۱ - مردم دیده: مردمک چشم - ناظر - نگرنده، بیننده / ذاکر: یادکننده، دعاکننده، ثناگو. ۲ - احرام بستن: قصد و نیت کردن، آهنگ داشتن - طواف: گردش، چرخش به دور چیزی - حرم: مردمک چشم که جایگاه دلدار است، خانه مقدس دلدار / ریش: زخم، مجروح - طاهر: پاک = می‌خواهم ازغم تو گریه کنم اگر چه خونِ دل مجروح نمی‌گذارد که پاک و مطهر باشم تا بتوانم حرمِ ترا طواف کنم. ۳ / طایره: پرنده - سدره: درختی است در آسمان هشتم که مومنان در سایه آن درکنار بهشت جاودان آرامش دارند و از میوه‌های مختلف آن بهره‌مند می‌شوند - طایرِ سدره: جبرئیل. ۴ - مفلس: تنگدست، تهیدست، بی‌چیز - قلب: زرِ قلبی / نقدِ روان: پول رایج = از او ایراد مگیر چرا که امکانِ نثار کردنِ روح یا نقدِ رایج را ندارد. ۵ - سرو بلند: قامت رشید / همت: آرزو، اراده - قاصر: کوتاه. ۶ - روان بخشی: روح بخشی، مرده را زنده کردن / روح فزایی: جان بخشی، روان بخشی. ۷ - سودا: عشق و خیال، اشتیاق - آه زدن: آه کشیدن، شکایت کردن / صابر: شکیبا، صبور. ۸ - سر زلف: زلف، گیسو / سلسله: زنجیر زلف، گروه عاشقان. ۹ - سر پیوند: قصد و هدف وصال، تصمیم به وصال / آن کِش: که او را.

ترتیب ابیات: با تمام متن‌هایی که این غزل را دارند مطابق است.

کلمات: پژمان (۱)، سایه.

فاقد این غزل: شاملو، افشار.

اختلاف متن‌ها

۲ / عدل، جذیر: دمی ظاهر نیست

۳ - جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: بسته دام قفس

/ محیط: طیر این سدره اگر = سهیل، ادیب: در طلبت سایر نیست

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرخ: قلب دلش کرد نثار

محیط: قلب دلی کرد نثار

۵ - انجو: بران سرو بلندش برسد / انجو، سهیل، محیط، ادیب: هر که در راه طلب

بهروض: بدان سرو و بلندت برسد فرزاد: هر که اندر طلبت

محیط: بدان سرو بلندت نرسد فرخ: هر که اندر طلبش

فرخ: بدان قد بلندش برسد

۶ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: نزنم دم هرگز

فرخ: نزنم پیش تو لاف

۷ - جذیر، جلان: آهی نکشم

قریب: آهی نزنم

- ۱ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست
- ۲ در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست
- ۳ تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
- ۴ چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
- ۵ این چه استغناست یارب و این چه قدر حکمت است
- ۶ صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب
- ۷ هر که خواهد گو بیاؤ هر چه خواهد گو بگو
- ۸ هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
- ۹ بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
- ۱۰ بسنده پیر خراباتم که لطفش دایم است
- ۱۱ حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشرب است
- در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
- بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
- عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
- زاین معاف هیچ دانا در جهان آگاه نیست
- کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
- کاندر ایسن طغرا نشان چسبۀ اله نیست
- کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست
- ورنه تشریف تو بر بالای کسی کوتاه نیست
- خود فروشان را به کوی من فروشان راه نیست
- ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
- عاشق دُردی گشی اندر بند مال و جاه نیست



۱ - زاهد: پرهیزکار. آنکه دنیا را برای آخرت ترک گوید. ظاهرپرست: ظاهر بین، قشری / اکراه: ناخوش دلستن، بی میلی.
 ۲ - طریقت: راه و رسمی که سالک را به خدا رساند. سالک: رهرو طریقت، رونده راه به سوی خدا. خیر: برکت، مزد، اجر، فیض، صلاح / صراط مستقیم: راه راست و درست. ۳ - رخ نماید: پیش بیاید، مهره رخ در شطرنج را حرکت دهد. بیدق: پیاده بازی شطرنج / عرصه: میدان. رندان: بی قیدان به مسایل دنیوی، بی خیالان. مجال: فرصت، جولانگاه. شاه: شهریار، مهره شاه در شطرنج = تا ببینیم بازی چگونه خواهد شد اما حرکتی خواهیم کرد در صفحه شطرنج یا میدان نبرد رندان که شاه فرصت و مجال قرار از کیش شدن را نداشته باشد. ۴ - ساده: صاف و هموار. بسیار نقش: پر نقش و نگار. سقف بلند ساده بسیار نقش: افلاک و عالم هستی / معما: راز. ۵ - استغنا: بی نیازی از غیر خداوند. قادر حکمت: قانون و عدل مسلط. ۶ - صاحب دیوان: وزیر امور مالی، وزیر امور اقتصادی و دارایی. حساب: حساب روز حشر / طغرا: فرمان - حسب الله: برای رضای خدا، مهری که بالای فرمانها برای بخشش صادر می شد و در سمت چپ آن می زدند. ۷ / کبر: تکبر. ناز: تفاخر، بزرگی فروختن. حاجب: پرده دار، دربان. ۸ - ناساز: نامناسب، بی اندام، نتراشیده و نخرائیده. بی اندام: نامناسب، بی تناسب / تشریف: خلعت، جامه ای که بزرگان می بخشیدند. بالا: قد و بالا، قد و قامت. ۹ - میخانه: میکده، خانه پیر و مرشد. یکرنگ: بی ریا، صمیمی / خود فروشان: متکبران، خودپرستان. ۱۰ - پیر خرابات: پیر می فروش، صاحب خرابات، مرشد کامل / شیخ و زاهد: ولعظ، آخوند. ۱۱ - صدر: بالای مجلس. عالی مشرب: بلند همت، نیکو سیرت / دُردی کش: کسی که شراب لرددار را که ارزاتر است می نوشد، پاده نوش فقیر - جاه: مقام، رتبه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر: هر چه گوید در حق ما بعد ازین آکراه نیست
- ۲ / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، ادیب، خرم: در صراط مستقیم
- ۳ - عدل، پژمان، قریب: بیذقی خواهیم راند
- ۵ - فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی: وین چه قادر حاکم است
شاملو: و این چه نادر همت است
انجو: وین چه نادر حکمت است
قریب: وین چه عالی درگهست
محیط: وین چه نادر حاکمست
- / پژمان (۱): کاین همه رنج نهان هست و = شاملو: خیال آه نیست
- ۶ - محیط: کوئی نمیداند حساب
فرخ: گویا نمی‌داند حساب
- ۷ - شاملو، قریب: هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگوی
انجو: هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
جذیر: هر چه خواهد گو بگو و هر که خواهد گو بیا
- / پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، سهیل: کبر و ناز حاجب و = عدل، پژمان، قنی، جذیر، بهروض، خرم: دربان بدین درگاه نیست
قریب، محیط: دربان برین درگاه نیست
انجو: گیر و دار و حاجب و
- ۱۰ / بهروض، خال، ادیب، جلان: ورنه لطف شیخ و واعظ
عدل: ورنه لطف شیخ زاهد
- ۱۱ - جذیر: حافظ ارباب صدر بنشیند = پژمان (۱)، فرزاد، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: زعالی همتی است

۱. راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست
۲. هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود در کارِ خیر حاجتِ هیچ استخاره نیست
۳. ما را به منع عقل مترسان و منی بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
۴. از چشمِ خود بهرس که ما را که می‌کشد جانا گناهِ طالع و جرم ستاره نیست
۵. او را به چشمِ پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست
۶. فرصت شمرِ طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کسی آشکاره نیست
۷. نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ روی حیرانِ آن دلم که کم از سنگ خاره نیست



۱- عشق: آتشی است که چون در دل افتد هر چه در دل یابد همه را بسوزاند - کناره: ساحل، پایان راه / چاره: علاج، امید.
 ۲- دل به عشق دهی: عاشق شوی - دم: وقت / کار خیر: کار نیکو - حاجت: نیاز، احتیاج - استخاره: طلب خیر کردن، مشورت کردن با خداوند بوسیله تفال یا قرآن. ۳- منع عقل: جلوگیری و ممانعت عقل / شحنه: داروغه، حاکم، کاردار - هیچ کاره نیست: کارهای نیست. ۴ / طالع: بخت و اقبال - جرم ستاره: گناه گردش ستارگان. ۵- هلال: ماه نو، اول ماه / جلوه: خودنمایی، تجلی - ماه پاره: محبوب زیبا، زیبارو. ۶- فرصت شمر: غنیمت بدان - طریقه رندی: راه و روش زیرکی و خوشباشی - نشان: علامت، آدرس / آشکاره: روشن. ۷- نگرفت: اثر نکرد / حیران: شگفت زده، متعجب - سنگ خاره: سنگ خاراء، سنگی بسیار سخت.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷
شاملو	۱	۲	۳	۶	۵	۴	۷
فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی	۱	۲	۶	۳	۵	۴	۷
فرخ	۱	۲	۵	۶	۳	۴	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، خرم.
کلمات: پژمان (۲)، خال، نی، فرخ، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن ها

- ۱ - شاملو، انجو، سهیل، ادیب، جلان: بحری است بحر عشق / شاملو: و آن جا جز آن که
- ۲ - پژمان (۱)، شاملو، ادیب، جلان: هر دم که دل به عشق دهی
جذیر، بهروض: هر گه که دل بعشوه دهی
انجو: آن دم که دل به عشق دهی
- ۳ - عدل، قنی، شاملو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: ما را ز منع عقل مترسان / محیط: کین شهنه در
- ۵ - شاملو: روشن به چشم پاک توان دید چون هلال
ادیب: او را به چشم سر نتوان دید چون هلال / قریب: هر دیده جای خلوت آن
- ۶ - پژمان (۱): فرصت شمر طریقه رندی که عاشقی
شاملو: فرصت شمر طریقه رندی که این طریق
- ۷ - عدل، قنی، خرم: گریه حافظ به هیچ رو / پژمان (۱): حیران از آن دلم

- ۱ روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
 ۲ ناظر روی تو صاحب نظرانند آری
 ۳ اشک غمازی من از سرخ برآمد چه عجب
 ۴ تا به دامن ننشینند ز نسیمت گردی
 ۵ تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند
 ۶ من از این طالع شوریده به رنجم ورنه
 ۷ از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش
 ۸ مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
 ۹ شیر در بادیه عشق تو روباه شود
 ۱۰ آب چشمم که بر او منت خاک در توست
 ۱۱ از وجودم قدری نام و نشان هست که هست
 ۱۲ غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است
- منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
 سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
 خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست
 سیل خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست
 با صبا گفت و شنیدم سخنری نیست که نیست
 بهر مند از سر کویت دگری نیست که نیست
 غرق آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست
 ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
 آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست
 زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست
 ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست
 در سراپای وجودت هنری نیست که نیست



۱ - پرتو: روشنائی، درخشش - نظر: نگاه، چشم / منت: احسان و لیکویی - بصر: چشم. ۲ - ناظر: بیننده، مسحور - صاحب نظران، عارفان / سر گیسو: راز طلب - هیچ سری نیست که راز و آرزوی طلب تو در آن نباشد. ۳ - غماز: سخن چین - سرخ برآمد: خونین بود، خون گریستن - اشک خونین من اسرار مرا فاش نمود و از این غمازی و پرده دری شرمنده است. ۴ - در هیچ مسیری نیست که از اشک چشمم سیل جاری نشده باشد. ۵ - برای اینکه باد صبا راز سیاهی گیسوی تو را به هر جا نبرد، هیچ سحرگاهی نیست که با او به صحبت ننشینم. ۶ - طالع: بخت، اقبال - شوریده: آشفته، بی سر و سامان. ۷ - حیا: شرم - چشمه نوش: چشمه شیرین و گوارا / عرق: عرق گیاهان - مطهر - آب و عرق: عرق حیا و شرم - شکر: زیباروی، معشوقه اصفهانی خسرو پرویز پادشاه ساسانی. ۸ - مصلحت: صلاح، جایز - راز: اسرار الهی / رند: لایالی، بی قید و بند نسبت به همه مسائل دنیوی و اخروی. ۹ - بادیه: صحرا، بیابان. ۱۰ - آب چشم: اشک. ۱۱ - از وجودم اندکی که نشانه حیات باشد مانده است وگرنه ضعفی نیست که در آن نباشد. ۱۲ - نکته: مسئله، امر، مطلب، موضوع / هنری نیست که در سراپای تو وجود نداشته باشد.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۱	+	۹	۸	۶	۴	۷	۵	۴	۱۰	۲ -
۱۲	۱۰		۱۱	۹	۸	۶	۳	۷	۵	۴	۲ ۱
۱۲	۳		۸	-	۶	-	۴	۳	۱۰	۵	۲ + ۲ ۱
۱۲	۸	+	۹	۱۱	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
۸	-		-	-	۱۲	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
۱۲	-		-	-	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
۱۱	۱۲		۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
۱۲	۹		۱۱	۱۰	۷	۶	۵	۸	۴	۳	۲ ۱
۱۲	۸		۹	۱۱	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
-	-		-	-	-	۶	+	۷	۵	۴	۳ - ۱
۱۲	-		-	-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ۱
۱۲	۸		۶	۷	۱۱	۹	۵	۳	۴	۱۰	۲ ۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، سهیل، ادیب، جلان، خرم.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- + : نه من دلشده از دست تو خونین جگرم کز غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست
2: کمر کین من خسته چه بندی که زمهر بر میان دل و جانم کمری نیست که نیست
3: نازکان را سفر عشق حرام است حرام که به هر گام در این ره خطری نیست که نیست

اختلاف متن‌ها

۲- پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، فرخ، سایه: ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی
پژمان (۱): ناظر روی تو صاحب نظری نیست که نیست

/ پژمان (۱)، فرزاد: بوی گیسوی تو در هیچ

شاملو: سرّ سودای تو در هیچ

فرخ: سیر گیسوی تو در هیچ

۳- جذیر، قریب، جلان: اشک من گرز غمت سرخ برآمد چه عجب

بهروض، فرخ: اشک من گر ز غمت سرخ برآید چه عجب

محیط: اشک غماز من ار سرخ برآید چه عجب

۴- عدل، قنی، محیط، خرم: ز نسیمش گردی / فرزاد، محیط: سیل خیز از مژدهام رهگذری

بهروض: ز جفایت گردی شاملو: سیل اشک از مژدهام برگذری

۵- فرزاد: تادم از بوی سر زلف تو = عدل، قنی، سهیل، سایه، خرم: هر جا نزنند

۶- قنی، جذیر، قریب، فرخ، خرم: من از این طالع شوریده برنجم ورنی

عدل: من از این طالع شوریده نرنجم ورنی

محیط: حافظ از طالع رنجیده به رنج است ار نی

۷- فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، فرخ، رضی: از خیال لب شیرین = عدل، خرم: تو ای چشمه نور

جذیر، بهروض: تو ای شربت نوش

۸ / شاملو: ورنه در محفل رندان

۱۱- پژمان (۱)، انجو، قریب، بهروض، سهیل، ادیب، فرخ، رضی: از وجود اینقدرم = قریب، فرخ: نام و نشانست که هست

/ پژمان (۱)، قریب، بهروض، ادیب، سایه، رضی: ورنه از ضعف در اینجا

۱۲- شاملو، قریب، ادیب، نی: به جز این نکته که حافظ = جذیر: ز تو خشنود نشد

+ / پژمان (۱)، انجو: از غم عشق تو پر خون

3 / فرخ: که به هر گام در این ره

ترتیب ابیات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: نی، سایه

فاقد این غزل: افشار.

بیت‌الحاقی:

۴: از تهتک مکن اندیشه و چون گل خوش باش زانکه تمکین جهان گذران این همه نیست

اختلاف متن‌ها

۲ - فرخ: هوس صحبت جانان غرض است

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، خرم: غرض اینست و گرنه

بهروض، خال، سهیل، رضی: همه آن است و گرنی

شاملو: همه این است و گرنه

۳ / عدل، فرخ: که چه خوش بنگری ای سرو روان

پژمان (۱): که اگر بنگری ای سرو روان

۴ - پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: بی خون دل افتد به کنار

/ قریب، بهروض، خال، رضی: ورنه با سعی عمل

۵ - قریب: درین مرحله منزل داری

۶ / قریب: فرصتی جو که ز لب

۷ - پژمان، قنی، شاملو، انجو، محیط، فرخ، جلان، خرم: سوخته زار و نزار

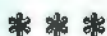
۸ / شاملو، انجو، قریب، خال، فرخ: که ره صومعه تا دیرمغان

ادیب: کز در صومعه تا دیرمغان

۹ - جلان: رقم ننگ پذیرفت ولی / پژمان (۱): پیش رندان خطر سود و زیان

+ / فرخ: زیب و تمکین جهان.

۱. خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست / تاب آن زلف پریشان تو بی چیزی نیست
 ۲. از لب شیر روان بود که من می گفتم / این شکر گیرد نمکدان تو بی چیزی نیست
 ۳. جان درازی تو بادا که یقین می دانم / در کمان ناوک مرغان تو بی چیزی نیست
 ۴. مبتلایی به غم و محنت و اندوه فراق / ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست
 ۵. دوش باد از سر کویش به گلستان بگذشت / ای گل این چاک گریبان تو بی چیزی نیست
 ۶. درد عشق از چه دل از خلق نهان می دارد / حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست



۱ - خواب: تافانل، نادیده انگاشتن، مخموری - نرگس: چشم - فتان: فتنه انگیز - نرگس فتان: چشم دلفریب و سخت زیبا - بی چیزی نیست: بدون علت نیست، بی هدف نیست / تاب: پیچش - زلف: گیسو - پریشان: آشفته، افشان. ۲ - از لب شیر روان بود: کودک شیرخواره بودی / شکر: لب معشوق - نمکدان: دهان معشوق. ۳ - جان درازی تو بادا: عمرت طولانی باد، سرت سلامت باد / کمان: ابرو - ناوک مرغان: مرزهایی مانند تیر نافذ ۴ - مبتلا: گرفتار - محنت: رنج - فراق: دوری / افغان: گریه و زاری، فرباد. ۵ - دوش: دیشب، شب گذشته، سحرگاه / چاک گریبان: پارگی گریبان، پارگی یقه.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۵	۴	۳	+	۲	۱
۶	-	+	۳		۲	۱
۶	+	۵	۴	۳	۲	۱

فرزاد، نی(ز)

بهروض

جلان، سایه

تو تیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال (ل)، فرخ، خرم.

کلمات: عدل، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، قریب، سهیل، محیط، ادیب، رضی.

بیت الحاقی:

+ : چشمه آب حیات است دهانت اما بر لبش چاه زنخدان تو بی چیزی نیست

اختلاف متن‌ها

۳ - فرخ: شیوه نرگس دلجوی تو زیباست ولی

۴ - پژمان، قنی، انجو، خال، جلان: مبتلایی به غم محنت و اندوه فراق

فرزاد، نی، سایه: مبتلایی به غم و محنت ایام فراق

فرخ: مبتلایی به غم و محنت و اندوه و فراق

۵ - فرخ: دوش باد از سر کویت

۶ / بهر وض، جلان: حافظ این سینه نالان تو

- ۱ جز آستان توأم در جهان پناهی نیست سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست
 ۲ عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم که تیغ ما به جز از ناله ای و آهی نیست
 ۳ چرا زکوی خرابیات روی برتابم کزاین پُژام به جهان هیچ رسم و راهی نیست
 ۴ زمانه گر بزند آتشم به خرمین عمر بگو بسوز که بر من به برگ گاهی نیست
 ۵ غلام نرگس جفاش آن سهی سرؤم که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست
 ۶ مباحش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
 ۷ عنان کشیده زوای پادشاه کشورِ حُسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
 ۸ چنین که از همه سو دام راه می بینم پنه از حمایت زلفت مرا پناهی نیست
 ۹ خزینة دل حافظ به زلف و خال مده که کارهای چنین حدّ هر سیاهی نیست



۱ - آستان: درگاه / حواله گاه: گردشگاه، تفرجگاه، پناهگاه. ۲ - عدو: دشمن - تیغ: شمشیر - سپر بیندازم: تسلیم می شوم.
 ۳ - خرابیات: میکده، محل شرابخواری و خوشگذرانی - روی برتابم: روی بگردانم / کز این بهم: که ازین بهتر برای من. ۴ /
 به برگ گاهی نیست: ارزش برگ گاهی ندارد. ۵ - نرگس: چشم - جفا: مست، دلفریب، افسونکار - سهی سرو: سرو
 راست، معشوق زیبا اندام / شراب غرور: باده غرور، غرور و خودبینی و تکبر. ۶ / شریعت: آیین و روش. ۷ - عنان کشیده:
 آهسته، ملایم - حُسن: زیبایی، نیکویی / دادخواه: شکایت کننده. ۹ - خزینة: گنجینه، خزانه / حدّ: شایسته - سیاه: غلام
 سیاه، زلف و خال.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۶	۷	۲	۴	۵	۳	۸	۱	پژمان (۱)
۹	۶	۷	۲	۳	۸	۵	۲	۱	پژمان (۲)
۹	+	۶	۳	۵	۷	-	۸	-	شاملو
۹	+	۸	۳	۲	۵	۷	۶	۲	انجو
۹	۲	۷	۸	۵	۴	-	۶	۱	جدیر
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل، ادیب
۹	۶	۲	۷	۸	۵	۴	۳	۱	معیط
۹	۸	۷	۶	۴	۲	۵	۳	۱	فروغ
۹	۸	۲	+	۷	۶	۵	۴	۳	سایه

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، بهروض، خال، نی، جلان، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت‌الحاقی:

+ : عقاب جَوْر گشاده‌ست بال بر همه شهر کمان گوشه نشینی و تیرآهی نیست

اختلاف متن‌ها

۲- پژمان (۱)، ادیب: اگر تو تیغ زنی = انجو: ما سپربندازیم

فرخ: عدو چو تیغ زند

/ فرزاد، جذیر، قریب، خال، ادیب، فرخ، جلان: که تیر ما به جز از

محیط: که تیغ من به جز از

۳- شاملو، بهروض، رضی: چرا ز راه خرابات روی برتابم

پژمان (۱): ز راه کوی خرابات برنتابم روی

/ پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، محیط، نی، فرخ، رضی: هیچ روی و راهی نیست

۴- پژمان (۱)، قریب، محیط، نی: زمانه گر فکند آتشم

۵- پژمان (۱): غلام نرگس مخمور = بهروض، خال، ادیب: آن سہی قدم

۷ / جذیر: که نیست بر سر رهاست

فرخ: که نیست در سر راهی

۸- قریب: چنین که از همه رو / پژمان، قنی، انجو، سہیل، سایه، خرم: به از حمایت زلفش

عدل: به از حمایت لطفش

فرخ: به از حمایت لطف

۹- شاملو: خزانه دل حافظ به خط و خال مده / قریب: کار هر سیاهی نیست

فرخ: خزانه دل حافظ به زلف و خال مده

۱. بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
۲. گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت
۳. یار اگر ننشست با ما نیست جایی اعتراض پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت
۴. در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حُسن دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
۵. خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
۶. گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت
۷. وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زُتار داشت
۸. چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجرّی تحت‌الآنها داشت



۱ - برگ و نوا: سر و سامان - خوش: دلکش = در آن لحظه آسوده خاطری و وصل نوا و آوازی محزون و دلکش می‌خواند.
 ۲ - در عین وصل: در حال وصل به معشوق / جلوه معشوق: آب و رنگ گل، انوار معشوق. ۳ - یار: معشوق، دلدار / کامران: نیکبخت، سعادتمند، خوشبخت، عیاش، خوشگذران - عار: ننگ. ۴ - در نمی‌گیرد: اثر نمی‌کند. نیاز و ناز: تمنا و خواهش، منت کشیدن، بهانه‌گیری برای جلب محبت - حُسن: زیبایی، نیکویی / خرم: خوش، شاداب، خوش به حال - برخوردار: بهره‌مند، کامیاب. ۵ - کلک: قلم - نقاش: نقشه‌کش، طراح، خالق / پرگار: فلک، گردون. ۶ - مرید: خواهنده، پیرو پیرو مرشد / شیخ صنعان: عارفی بزرگ در مکه که در سفری به رم عاشق دختری مسیحی می‌شود و ترک اسلام می‌گوید و پس از ماجراهایی دوباره توبه کرده و به اسلام پناهنده می‌شود - خرقه: لباس رسمی صوفیان و درویشان - رهن: گرو - خانه خمار: خانه شراب فروش. ۷ - شیرین: کامل، تمام - قلندر: درویش لالایی و شوریده حالی که جز به صفای دل خود به هیچ چیز و هیچ کس نمی‌اندیشد - اطوار سیر: چگونگی و حالات سیر و سلوک عارفانه / ذکر: یاد کردن، دعا کردن، ورد خواندن - تسبیح: نیایش خدای کردن، سبحان الله گفتن - ملک: فرشته - حلقه زُتار: زنجیری که به صلیب متصل است و مسیحیان به گردن می‌آویزند، کمربندی که زردشتیان به کمر می‌بندند - خوشا به حال آن قلندر کاملی که زار بسته و نصرانی شده و ذکر خدا می‌کرد. ۸ - حوری: یکی از زنان بهشت - حوری سرشت: زنی که مانند حوریان است، زن بسیار زیبا / دیدگان حافظ در پای دیوار قصر آن پری پیکر مانند جویبارهای بهشت بود و از اشک جویهای آب روان ساخته بود.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---

۸ ۴ ۵ ۷ ۶ - ۲ ۱ شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.

کلمات: بهروز، خال، ادیب، نی، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، محیط: بس ناله‌های زار داشت

۲ - جذیر: گفتمش درعین وصلی ناله‌های زار چیست / عدل، پژمان (۱)، جذیر: گفت ما را جلوه‌معشوقه

قریب: گفتمش درعین وصلی ناله و فریاد چیست فرزاد: گفت ما را شیوه‌معشوق

محیط: گفت ما را جلوه‌محبوب

فرخ: گفت ما را شیوه‌معشوقه

۳ / فرزاد، محیط، فرخ: پادشاه کامران بود = عدل، پژمان (۲)، قنی، خرم: از گدایی عار داشت

۴ - انجو، فرزاد، سهیل: در نمی‌گیرد نیاز و عجز ما با حسن دوست

شاملو: در نمی‌گیرد نیاز و سوز ما با خوی دوست / محیط: ای خوش آن کز نازنینان

جلان: در نمی‌گیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست

۶ - جذیر: ترک بدنایم مکن

۷ - فرزاد: که در ادوار سیر / فرخ: ذکر و تسبیح ملک

۸ - سایه: قصر آن حورا سرشت

- ۱ دیدی که یار جز سرِ جور و ستم نداشت بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت
۲ یارب مگیرش از چه دلی چون کبوترم افکند و گشت و عزّت صیدِ حرم نداشت
۳ بر من جفا زبخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسمِ لطف و طریقی کُرم نداشت
۴ با این همه هر آن که نه خواری کشید از او هر جا که رفت هیچ کسش محترم نداشت
۵ ساقی بیار باده و با مدّعی بگوی انکارِ ما مکن که چنین جام، جم نداشت
۶ هر راهرو که ره به حریم درش نبرد مسکین بُرید وادی و ره درحرم نداشت
۷ حافظ بتر تو گوی فصاحت که مدّعی هیچش هسرنبود و خبر نیز هم نداشت



۱ - جور: ظلم، ستم. ۲ - یارب مگیرش: ای خدا مواخذه مکن / عزّت: احترام، حرمت. صید: حرم: کبوتر حرم = خداوند او را ببخش اگر چه دلدار حرمت و احترام کبوتر دل ما را نداشت و او را گشت. ۳ - جفا: ظلم / حاشا: هرگز، ابداً، امکان ندارد = امکان ندارد معشوق من از راه و رسم لطف و کرم به دور بوده باشد. ۴ - با این همه هر کسی که تحمل خواری و جفای دلدار را نداشت، هر جا که رفت مورد احترام و محبت کسی واقع نشد. ۵ - مدّعی: ادعاکننده، مخالف دشمن / جم: جمشید از پادشاهان سلسله پیشدادی که پیدایش شراب و جام جهان نما به او منسوب است. ۶ - راهرو: سالک راه عشق، رتبه راه عشق - حریم در: اطراف آستان جانان / مسکین: فقیر، تهیدست، بی چیز - پرید: عبور کرد، طی کرد، گذشت - وادی: صحرا، بیابان - حرم: خانه کعبه، خلوت دلدار. ۷ - ای حافظ تو سخن را در منتهای روشنی و شیوایی بیان کن که دشمن و ادعاکننده نه علم و فضیلت و هنری دارد و نه اینکه از این نادانی و بی هنری خود آگاه است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	پژمان، سهیل، ادیب
۷	-	۵	+	۲	۴	۳	شاملو
۷	۶	+	۵	۴	۳	۲	انجمن

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، فرزاد، جلان، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : خوش وقت رندمست که دنیا و آخرت بر باد داد و هیچ غم بیش و کم نداشت

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، قنی، ادیب، خرم: بشکست عهد و زغم ما

محیط: بشکست عهد و از دل ما

فرخ: بشکست عهد و زدل ما

۲- بهروض: یارب مگیراگرچه / قریب: بگرفت و کشت و = شاملو، انجو، ادیب: حرمت صید حرم نداشت

۳- انجو، ادیب، فرخ: بر من جفا زیخت بد آمد

شاملو: بر من جفا زیخت خود آمد

۴- جذیر: هر آنک نه خواری از و کشید

۵- عدل، قنی، سهیل، خرم: با محتسب بگو

پژمان (۱)، انجو، جذیر، فرخ: با مدعی بگو / جذیر: کانکار ما مکن

قریب: با محتسب بگوی

۶- محیط، نی: هر رهروی که ره = جذیر: به حریم حرم نبرد

۷- جذیر، بهروض، خال، فرخ: حافظ ببر توگوی سعادت / فرخ: هیچش خبر نبود و هنرنیز هم نداشت

۱. عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
۲. من اگر نیکم و گر بد تو بُرو خود را باش هر کسی آن دژود عاقبت کار که گشت
۳. همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه گنشت
۴. سر تسلیم من و خشت در میکرده‌ها مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
۵. ناامیدم مکن از سابقه لطفی‌ازل توپس پرده چه دانی که، که خوب است و که زشت
۶. نه من از خلوت تقوا به در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
۷. حافظا روز اجل گر به کف آری جامی یکسر از گوی خرابات بزندت به بهشت



۱- رندان: لایالی و بی‌قید و بند. ۲- خود را باش: برای خودت باش، سرگرم خودت باش / درود: برداشت می‌کند، درو می‌کند. ۳ / گنشت: معبود یهودیان، کنیسه، کلیسا. ۴- سر تسلیم: اطاعت = به عنوان تسلیم سر بر آستانه میخانه می‌نهم / مدعی: ادعاکننده ناحق، دروغگو - سرو خشت: خشت حواله سر او. ۵ / - تو چه میدانی که در پیشگاه الهی چه کسی مستحق نیکی و چه کسی سزاوار پدی است. ۶ / پدرم: حضرت آدم - از دست بهشت: رها کرد، واگذار کرد. ۷- روز اجل: روز مرگ / خرابات: محل شرابخواری و عیش و عشرت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴ + ۶	۳	۵	۲	۱	۵	پژمان (۵)
۷	۲	۶ + ۳	۵	3,2	۲	۱	شاملو
۷ + ۶	۵	۴	۳	۲	۱	۵	انجو
۷ 2	۶	۴	۳	۵	۲	۱	جذیر
۷ 2	۶	۵	۴ 3	۲	۲	۱	بهروض
۷ 2	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال، ادیب، جلان، رضی
۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	محیط، نی
۷	+2,6	۵	۴	۳	۲	۱	فوخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، سهیل، سایه، خرم.

کلمات: نی

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۱: باغ فردوس لطیف است ولیکن زنهار تو غنیمت شمر این سایه بید و لب کشت
۲: گر نهادت همه این است زهی نیک نهاد ور سرشت همه این است زهی نیک سرشت
۳: بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز است تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر، قریب، خال، محیط، فرخ، جلان: که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
۲ - عدل، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ: من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
بهروض، خال: من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را گوش
جذیر: من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را گوش
جلان: من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را گوش
رضی: من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را گوش
۳ - شاملو: همه کس طالب یارست چه هشیار چه مست
فرخ: همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست
۵ - فرخ: سابقه روزازل / انجو، سهیل، محیط، ادیب، جلان، سایه: توچه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت
پژمان (۲): توپس پرده چه دانی که چه خوب است و که زشت
شاملو: توچه دانی که پس پرده چه خوب است و چه زشت
فرزاد: توچه دانی که پس پرده چه خوب است و که زشت
قریب: توپس پرده چه دانی که که خوبست و چه زشت
۶ - عدل، پژمان، قنی، انجو، محیط، ادیب، سایه، خرم: نه من از پرده تقوی
شاملو، سهیل: نه من از خانه تقوا
۷ - پژمان (۲)، محیط، فرخ، خرم، رضی: حافظا روزازل
/ فرزاد: یکسر از کوی خرابان = جذیر، بهروض، خال، جلان: برو تا به بهشت
+ / شاملو: تا غنیمت شمری
فرخ: که غنیمت شمری
۲ - فرخ: گر نهادم همه این است = شاملو: زهی پاک نهاد
/ فرخ: ور سرشتم همه این است = خال، ادیب، فرخ: زهی خوب سرشت
۳ - بهروض: بر عمل تکیه مکن زان که در آن روزازل

- ۱ کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت من و شراب فرج‌بخش و یار حور سرشت
- ۲ گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز که خیمه سایه ابر است و بزمگه لب کشت
- ۳ چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید نه عاقل است که نسیه خرد و نقد بهشت
- ۴ به من عمارت دل کن که این جهان خراب بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت
- ۵ وفا مجوی دشمن که پرتوی ندهد چو شمع صومعه افروزی از چراغ گنشت
- ۶ مکن به نامه سیاهی ملامت من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت
- ۷ قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت



۱- می‌دمد می‌وزد / فرج‌بخش: شادی آور، شادی‌بخش - حور سرشت: زنی که خلق و خویش مانند حوریان بهشت است، زن بسیار زیبا. ۲- لاف: ادعای دروغ، خودستایی / خیمه: چادری که پادشاهان و ثروتمندان در طبیعت برپا می‌کنند - بزمگه: مجلس، جایگاه - کشت: مزرعه، کشتزار. ۳- عاقل نیست کسی که به وعده و نسیه خریدن اعتماد کرد و نقد و حاضر و مهیا را رها کرد و واگذار نمود. ۴- به می‌عمار دل کن: با خوردن شراب دل را شاد کن / - که این جهان بی‌ثبات و فانی تصمیم گرفته است که از خاک ما خشت و عمارت بسازد. ۵- پرتو: روشنائی، درخشندگی / صومعه: خانقاه، عبادتگاه - گنشت: معبد یهودیان، عبادتگاه کافران - از دشمن انتظار وفاداری نداشته باش همانطور که اگر شمع صومعه را که عبادتگاه بر حق است، با چراغ گنشت که عبادتگاه باطل است، روشن کنی فایده‌ای ندارد و برای حق از ناحق نمی‌توان استمداد کرد. ۶- نامه سیاهی: گناهکار بودن - ملامت: سرزنش. ۷- از تشییع جنازه حافظ مضایقه مکن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	
۱	۳	۴	۲	۵	۶	۷	پژمان
۱	۲	۳	۵	۴	-	۷	فرزاد
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	جدیر، بهروز، خال، فرخ، جلان، سایه، رضی

ترتیب ابیات: عدل، قنی، شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، خرم.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، محیط، ادیب.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو، فرزاد: کنون که می‌وزد از
فرخ: کنون که میرسد از / قریب: یار خوب سرشت
۲ / قریب: که چتر سایه ابر است و = بهروزی: تختگاه لب کشت
۳- عدل، پژمان (۱)، شاملو: به من حکایت اردیبهشت می‌گوید
قریب، نی: چمن به رمز در اردیبهشت می‌گوید
/ جذیر، بهروزی، خال، نی، فرخ، رضی: نه عارف است که نسیه خرید و = فرخ: نقد به بهشت
۴- پژمان (۱)، فرزاد، قریب، بهروزی، خال، سهیل، نی، سایه، رضی: به می عمارت جان کن
عدل: پی عمارت دل کن
/ عدل، قریب، فرخ، خرم: بدان سر است که از خاک
۵ / جذیر، بهروزی، خال، فرخ، جلان: که شمع صومعه افروزی
۶- فرخ: مرا بنامه سیاهی مران زکوی امید
۷ / جذیر، جلان: اگر چه غرق گناه است

- ۱ آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت
- ۲ تا رفت مرا از نظر آن نور جهان بین
- ۳ بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش
- ۴ دور از رخ او دم به دم از گوشه چشمم
- ۵ از پای فتادیم چو آمد غم هجران
- ۶ دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت
- ۷ احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست
- ۸ دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید
- ۹ ای دوست به پرسیدن حافظ قدمی نه
- ۱۰ آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت
- ۱۱ کس واقف ما نیست که از دیده چهما رفت
- ۱۲ آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت
- ۱۳ سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت
- ۱۴ در درد بماندیم چو از دست دوا رفت
- ۱۵ عمری ست که عمرم همه در کار دعا رفت
- ۱۶ در سمی چه کوشیم چو از مروه صفا رفت
- ۱۷ هیاهات که رنج تو ز قانون شفا رفت
- ۱۸ زان پیش که گویند که از دار فنا رفت



۱ - ترک پری چهره: معشوق زیباروی، شیخ ابواسحاق / از راه خطا: از روی اشتباه، از راه دور، از راه ختاشهری از ترکستان.
 ۲ - جهان بین: بیننده جهان - نور جهان بین: نور چشم، فرزند، همسر، معشوق / واقف: آگاه. ۳ - آن سوز و گدازی که دیشب از سوز جگر و آتش درون بر من رسید و دود از آن برخاست، بر شمع چنین آتش و دودی نرسید. ۴ / سرشک: اشک - طوفان: طوفان آب، سیل عظیم - طوفان بلا: معشوق. ۵ - هجران: دوری، فراق / دوا: معشوق. ۶ / کار دعا: دعا خواندن. ۷ - احرام: دو چادر نادرخته که در ایام حج، زائران یکی را لنگ می کنند و دیگری را بر دوش می اندازند - قبله: خانه خدا، معشوق، شیخ ابواسحاق / سمی: یکی از مناسک حج که هفت بار فاصله بین صفا و مروه را طی می کنند - صفا: محلی که در مکه، خلوص و صمیمیت. ۸ / هیاهات افسوس - ز قانون شفا رفت: از روش و اصول معالجه خارج شد، غیر قابل علاج است، کتاب قانون ابن سینا که دستورات پزشکی برای شفای بیماران را تالیف نموده است. ۹ - پرسیدن: احوالپرسی / دار فنا: دنیا.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	-	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
فاقد این غزل: افشار، محیط

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب: آیا چه خطا بود که از
- ۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ، خرم: آن چشم جهان بین
/ بهروض: که از چهره‌ها چه‌ما رفت
- ۳ - شاملو، فرزاد، فرخ: بر شمع نرفت از اثر = جذیر: آتش دلسوز
- ۴ - شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: دور از رخ او دم به دم از چشمه چشم
عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، فرخ، خرم: دور از رخ تو دم به دم از گوشه چشم
- ۵ - قریب: چو آمد شب هجران / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، خرم: در درد بمردیم
- ۶ - فرخ: به دعا باز توان گفت / شاملو: هیات که درد تو ز قانون شفا رفت
- ۷ - جذیر: قبله نه آنجاست
قریب: کعبه نه اینجاست
- ۸ / عدل: در سعی چو کوشیم = پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، نی: چو از کعبه صفا رفت
قریب: از سر حیرت چو مرا دید

۱. شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برقت روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برقت
 ۲. گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود بار بریست و به گردش نرسیدیم و برقت
 ۳. بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم و از پی‌اش سوره اخلاص دمیدیم و برقت
 ۴. عشوه می‌داد که از کوی ارادت نرویم دیدی آخر که چنان عشوه خریدیم و برقت
 ۵. شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن در گلسستان وصالش نچمیدیم و برقت
 ۶. همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم کای دریغا به وداعش نرسیدیم و برقت



۱. شربت: بوسه = بوسه‌ای از لب سرخ فام او نگرفتیم و از پیش ما رفت، روی ماهش را سیر ندیدیم و مثل ماه نو از نظرها غایب شد و رفت. ۲. صحبت: هم‌نشینی - نیک: بسیار. ۳. فاتحه: سوره حمد - حرز یمانی: دعایی که پیامبر به حضرت علی (ع) هنگام سفر تلقین و تعلیم می‌فرمود / سوره اخلاص: سوره توحید. ۴. عشوه می‌داد: فریب می‌داد، به دروغ وعده می‌داد - ارادت: دوستی واقعی / عشوه خریدیم: فریب خوردیم. ۵. چمان: خرامان، راه رونده باناز / نچمیدیم: نخرامیدیم = از وصل او برخوردار نشدیم و از بر ما رفت. ۶. ای دریغا: افسوس - وداعش: خداحافظی از او، بدرقه او.

۶	۵	۴	۳	۲	۱			
۶	۵	+	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)	
۶	۵		۴	+	۳	۲	۱	انجو
۶	۵		۴	3	۳	۲	۱	افشار
۶	-		۴	۳	۲	۱		جذیر
۶	۵	2	۴	۳	۲	۱		محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: شاملو

ابیات الحاقی:

- ۴: سر زفرمان خطم گفت مکش تا نروم ما سر خویش زخمش نکشدیم و برفت
۲: گفت از خود ببرد هر که وصالم طلبید ما به امید وی از خویش بریدیم و برفت
۳: خاراها بر دل ریش آمد از ایام فراق گلستان وصالش بنچیدیم و برفت

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر: شربتی زان لب لعلش / محیط: روی مه پیکر آن

۳- قریب، محیط، فرخ: در پیش سوره اخلاص

۴- پژمان (۱)، فرزاد، افشار، قریب، ادیب، نی، سایه: عشوه می‌داد که از کوی ارادت نروم

جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: عشوه می‌داد که از کوی ملامت نرویم

عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: عشوه دادند که بر ما گذری خواهی کرد

انجو: عشوه می‌داد که از کوی محبت نرویم

فرخ: عشوه میداد که از کوی ارادت بروم

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، سهیل، سایه، خرم: دیدی آخر که چنین عشوه

انجو: دیدی آخر که چسان عشوه

فرزاد: دیدی آخر که همان عشوه

۵- محیط، فرخ: شد چمان در چمن حسن و لطافت روزی / عدل، خرم: در گلستان وصالش نچریدیم و

افشار: شد چمان در چمن لطف و ملاحظت وانکه افشار: در گلستان جمالش نچمیدیم و

۶- قریب: ناله و افغان کردیم / ای دریغاه و داعش

۲- محیط: گفت کز خود ببرد / از خود ببریدیم و برفت

۱. گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت وُر زهندوی شما بر ما جفایی رفت رفت
۲. برقی عشق از خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت جُورِ شاهی گامران گر برگدایی رفت رفت
۳. گر دلی از غمزه دلداری بُرد بُرد وُر میانی جان و جانان ماجرای رفت رفت
۴. از سخن چینان ملالتها پدید آمد ولی چون میانی همنشینان ناسزایی رفت رفت
۵. در طریقت رنجش خاطر نباشد مَن بیار هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
۶. عشقبازی را تحمّل باید ای دل پای دار گر ملالی بود، بود و گر خطایی رفت رفت
۷. عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی گر به جایی رفت رفت



۱- گر ز دست: اگر از سوی، اگر از جانب - زلف مشکین: زلف سیاه، گیسوی خوشبو - خطایی رفت رفت: اشتباهی سر زد مهم نیست / هندو: غلام سیاه، نوکر، خال رخسار - جفا: ستم. ۲- برقی عشق: عشق سوزاننده - خرمن: هستی - پشمینه پوش: عارف، درویش عاشق / جور: ستم - گامران: سعادتمند، خوشبخت - رفت رفت: باید چنین باشد. ۳- غمزه: ناز و عشوه با چشم و ابرو، بی‌اعتنایی - بار: سود، ثمر، لذت، رنج / جان و جانان: عاشق و معشوق - ماجرا: سخن یا کاری که باعث رنجش دیگری شود. ۴- ملالت: بیزاری، غم، اندوه / ناسزا: سخن ناشایسته. ۵- طریقت: راه سیر و سلوک عارفانه / = بعد از هر کدورت و قهری، وقتی آشتی برقرار شد باید ماجرای کدورت را فراموش کرد. ۶- پای دار: مقاومت کن. ۷- واعظ: نصیحت‌گو، سخن‌گو، آخوند - خانقاه: محل عبادت صوفیان / = اگر انسان آزادی خواست به تجایی برود چرا او را مانع می‌شوی زیرا او باید برود.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۳	۶	۵	۲	۱	عدل، قنی، قریب، سهیل، ادیب، خرم
۷	۳	۴	۵	۶	۲	۱	پژمان
۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	شاملو
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	ابجو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: ادیب، جلان، رضی

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۲- پژمان، خرم: برق عشق از خرقه

عدل: برق عشق از خرقه / عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ، سایه، خرم: جور شاه کامران

فرزاد: بر عشق از خرم

۳- پژمان (۲): گر دلی از غمزه‌یی دلدار باری برد برد / عدل: در میان جان جانان

فرخ: گر دلم از غمزه‌ی غماز باری برد برد فرخ: در میان جان و جانان

۴- پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، بهروض، محیط، نی: ملامتها پدید آید ولی

جذیر، قریب: ملامتها پدید آید ولی

فرخ: ملامتها همی آید پدید

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، سایه، خرم: گر میان همنشینان = شاملو، فرزاد: مرجایی رفت رفت

فرخ: ماجرای رفت رفت

۶ / قریب، محیط، فرخ: و خطایی رفت رفت

۷ / انجو، خال، فرخ: پای آزادان نبندند ار به جایی رفت رفت

جذیر، بهروض: پای آزادان نبندند چون به جایی رفت رفت

شاملو: پای آزادان نبندند از زجایی رفت رفت

محیط: پای آزادی نبندند و چون به جایی رفت رفت

- ۱ ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
 ۲ آن شمع سرگرفته دگر چهره بر فروخت واین پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت
 ۳ آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت
 ۴ زندهار از آن عبارت شیرین دلفریب گویی که پسته تو سخن در شکر گرفت
 ۵ بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
 ۶ هر سرو قد که بر مه و خور حسن می فروخت چون تو درآمدی پی کاری دگر گرفت
 ۷ زاین قصه هفت گنبد افلاک پُر صداست کوتاه نظر بسین که سخن مختصر گرفت
 ۸ حافظ تو این دعا ز که آموختی که بخت تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت



۱ - پرده برگرفت: پرده را کنار زد، نقاب را برداشت / خلوتیان: گوشمنشینان = از چهره نورانی محبوب چراغ گوشمنشینان روشن شد و رونق پیدا کرد. ۲ - شمع سرگرفته: شمع که نوک فتیله‌اش را چیده باشند تا بهتر بسوزد و روشنی بیشتری بدهد. دگر چهره بر فروخت: دوباره چهره‌اش نمایان شد، چهره‌اش سرخ شد. ۳ - عشوه داد: فریب داد. مفتی: فقیه، فتوی دهنده. زره برفت: از راه منحرف شد / = دوست آن چنان لطف و محبتی کرد که دشمن خود را از ترس کنار کشید. ۴ - زندهار: امان. عبارت: کلام / پسته: دهان معشوق = بنظر می‌رسد که دهان تو سخنان و عبارات را در شکر می‌پیچد. ۵ - خاطر: فکر و اندیشه / عیسی دم: کسی که نفس او مانند حضرت عیسی است و مردگان را زنده می‌کند. برگرفت: برداشت. ۶ - سرو قد: اندامی مانند درخت، سرو، خوش اندام. مه و خور: ماه و خورشید. حسن می فروخت: خودنمایی می‌کرد / پی کاری دگر گرفت: دنبال کار دیگری رفت. ۷ - از داستان عشق هفت آسمان پر و لوله است / = تنگ نظر را ببین که چگونه ماجرا را کم اهمیت تلقی می‌کند. ۸ - دعا: درخواست حاجت از خدا. / تعویذ: دعایی که برای رسیدن به هدف و یا دفع خطر و ضرر می‌نوشتند که معمولاً آن را در قایی از طلا می‌گذاشتند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷
افشار	۱	۲	۳	۶	۴	۵	-
جدیر	۱	۲	۴	۳	۵	۶	-
محیط	۱	۲	۴	۲	-	۶	۸
نی	۱	۲	۵	۳	۴	۶	۸

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متنها

۲- جذیر: آن شمع سر گرفته گل / افشار، بهروض: وان پیر سالخورده

۳- جذیر: آن جلوه کرد یار = خال، محیط، رضی: که تقوی زره برفت

سهیل: آن جلوه کرد عشق جذیر: که تقوی زره ببرد

فرخ: که مفتی زره به برد

۴- محیط، نی، سایه: زنه ازین عبارت

قریب: فریاد از آن عبارت = محیط: شیرین و دلفریب

فرخ: زنه ازین حکایت

/ افشار: گویی که پسته‌ای سخن اندر شکر گرفت

۵- شاملو: خاطر ما خسته بود ازو

۶- فرزاد، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، سایه، رضی: هر حوروش = شاملو: که برمه و خور جلوه می فروخت

جذیر: که بر خور و مه حسن می فروخت

محیط: که در خور و مه حسن می فروخت

/ عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ، جلان: پی کار دگر گرفت

۷ / شاملو، نی: کومه نظر نگر

۸- عدل، قنی، افشار، سهیل، جلان، خرم: حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت

پژمان، شاملو، انجو: حافظ تو این سخن ز که آموختی که یار

محیط، نی، سایه: حافظ تو این دعا ز که آموختی که یار

/ پژمان (۱): تعویذ کرد شعر ترا و ببر گرفت

شاملو: تعویذ کرد شعر تو و آن را به زر گرفت

افشار: تعویذ ساخت شعر ترا و به زر گرفت

محیط: تعویذ کرد شعر ترا و زیر گرفت

- ۱ حسنت به اتفاق ملاحه جهان گرفت / آری به اتفاق جهان می توان گرفت
- ۲ افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
- ۳ زاین آتش نهفته که در سینه من است / خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت
- ۴ می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست / از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت
- ۵ آسوده بر کنار چو پرگار می شدم / دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت
- ۶ آن روز شوق ساغر منی خرمتم بسوخت / کاتش زعکس عارضی ساقی در آن گرفت
- ۷ خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان / زاین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت
- ۸ من خور که هر که آخر کار جهان بدید / از غم سبک برآمد و رطلی گران گرفت
- ۹ بر بری گل به خون شقایق نوشته اند / کان کس که پخته شد منی چون ارغوان گرفت
- ۱۰ حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد / حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت



۱ - حسنت: زیبایی تو - به اتفاق: با اتحاد، با کمک - ملاحه: با نمک بودن / آری: درست است: ۲ - افشا: فاش کردن - خلوتیان: گوشه نشینان، افراد منزوی / = خدا را شکر که آتش حسادتش زبانش را سوزاند تا نتواند راز دیگران را فاش کند: ۳ - آتش نهفته: آتش پنهان، سوز و گداز عشق / = خورشید یک شعله از آن است که در آسمان می سوزد: ۴ - دم زند: ادعا کند = گل می خواست که ادعا کند رنگ و بوی دلداری مرا دارد / غیرت: حسادت، رشک، بیم - صبا: باد خنک و خوش بوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد = از ترس باد صبا که پیک عاشقان است ساکت شد و نفس در دهانش حبس شد، باد صبا به غیرت آمد و وزیدن نگرفت و گل در حالت غنچه گی باقی ماند و شکوفا نشد: ۵ - مانند پرگار آسوده و راحت برای خودم چرخ می زدم و گردش می کردم اما حوادث روزگار مرا احاطه کردند و مثل نقطه سوزن پرگار در محاصره حوادث افتادم: ۶ - آن روز: روزی که - شوق: اشتیاق - ساغر: جام شراب - خرمتم بسوخت: هستی مرا سوزاند / = که عکس رخسار ساقی و تابش چهره نورانی او یعنی خداوند در سفر منی افتاد: ۷ - شدن: رفتن - کوی مغان: محله زردتشتیان، میخانه - آستین فشان: در حال رقص و شادی و پایکوبی ترک دنیا کردن / فتنه آخر زمان: آشوبها و رویدادهای سهمگینی که گویند در آخر دنیا بروز خواهد کرد و نشانه قیامت است: ۸ - آخر کار جهان بدید: سرانجام و عاقبت زندگی را بفهمد / رطلی گران: جام بزرگ پر از شراب: ۹ - بر روی گل سرخ با خون شقایق نوشته اند که هر کس که از خامی درآمد و پر تجربه و پخته شد کسی است که شراب ارغوانی رنگ نوشید: ۱۰ - آب لطف: لطف و زیبایی مانند قطرات آب - نظم: شعر / حاسد: حسود - نکته: عیب و ایراد.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)، فرزاد، نی
+	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۳	۲	۸	+	۷	۵	۶	۴	۳	شاملو
۱۰	۳	+	۸	۹	۷	۵	۶	۴	۲	انجو
۱۰	۷	۸	۹	۶	۳	۶	۵	۲	۱	جدیر
۱۰	+	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	خال، سهیل، جلان
۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
+	۷	۸	۳	۹	۴	۳	۶	۵	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، بهروض، ادیب، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، قنی، ادیب، نی، سایه، خرم.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۱: فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد صوفی به جام می‌زد و از غم کران گرفت
۲: چون لاله کج نهاد کلاه طرب زشور هر داغدل که باده چون ارغوان گرفت
۳: می‌خور به جام زر که صبح صبحو حیان چون پادشه به تیغ زر افشان جهان گرفت

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو، خال، سهیل: افشای راز خلوت ما

۳ / قریب: بر آسمان گرفت

۴- فرزاد، جذیر، فرخ: دم زنداز رنگ و بوی او

شاملو، انجو: دم زنداز رنگ و بوی تو / فرخ: از غیرتش صبا نفس اندر دهان گرفت

محیط: دم زنداز رنگ و بوی خود

۵- جذیر: آسوده در کنار / فرخ: عاقبت اندر میان گرفت

۶- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: عشق ساغر می‌خرمنم بسوخت

عدل: شوق ساغر می‌ساغرم بسوخت

شاملو: برق ساغر می‌خرمنم بسوخت

/ بهروض: کاتش زعکس طلعت ساقی

۸- شاملو: می‌ده که هر که آخر کار

+ / پژمان (۲)، فرخ: حافظ به جام می‌زد

شاملو، انجو: عارف به جام می‌زد

۲- انجو: کلاه طرب زکبر

۳- فرخ: می‌ده به جام زر

۱. ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
 ۲. وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت
 ۳. در تاب توبه چند توان سوخت همچو عود فنی ده که عمر در سر سودای خام رفت
 ۴. مستم کن آنچنان که ندانم زبی خودی در عرصه خیال که آمد کدام رفت
 ۵. بر بوی آن که جرعه جامت به مار رسد در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت
 ۶. دل را که مُرده بود حیاتی به جان رسید تا بویی از نسیم فنی آتش در مشام رفت
 ۷. زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رنجد از ره نیاز به دار السلام رفت
 ۸. نقد دلی که بود مرا صرف باده شد قلب سیاه بود از آن در حرام رفت
 ۹. دیگر مکن نصیحت حافظ که ره نیافت گم گشته‌ای که باده ناهش به کام رفت



۱ - ماه صیام: ماه رمضان، ماه روزه / قدح: کاسه شراب - موسم: هنگام - ناموس و نام: شهرت و آبرو، تزویر و شهرت. ۲ - وقت: عمر، زمان - قضا کنیم: جبران کنیم، ادا کنیم / صراحی: تنگ شیشه‌ای یا بلوری شراب. ۳ - تاب: حرارت، گرما - عود: چوب / سودای خام: خیال بیهوده، هوا و هوس نپخته و نستجیده. ۴ - بی خودی: شوریدگی، بی‌اختیاری. ۵ - بر بوی: به امید، در آرزوی / مصطبه: سکوی میخانه که میخواران بر روی آن می‌نشستند، میخانه. ۶ / مشام: بینی، دماغ، شامه. ۷ - سلامت نبرد راه: به آرزویش نرسید، نجات نیافت، رستگار نشد / رند: لالایی، بی‌قید و بند به امور دنیوی و اخروی - از ره نیاز: از راه درخواست و خواهش از خداوند - دارالسلام: بهشت، نام یکی از باغهای بهشت. ۸ - نقد: پول رایج - نقد دل: دل / قلب سیاه: دل سیاه، سکه تقلبی - از آن در حرام رفت: به این دلیل در راه حرام خرج شد. ۹ - ره نیافت: هدایت نشد - دیگر حافظ را نصیحت مکن زیرا که گم گشته‌ای که شراب ناب بنوشد یا عاشق شود امکان نصیحت‌پذیری ندارد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، بهروض، خال، نی، سایه، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم

فاقد این غزل: افشار، محیط

بیت الحاقی:

+ : زاهد تو دان و خلوت تنهایی و نماز عشاق را حواله به عیش مدام رفت

اختلاف متن‌ها

۲ - قریب: وقتی عزیز رفت

۳ - جذیر: چند توان بود همچو عود / عدل، پژمان (۱): بر سر سودای خام رفت

۵ / ادیب: در می‌کده = جذیر: دعای توام هر صبح و شام رفت

۶ - شاملو، انجو، فرزاد، سهیل: حیاتی زنو رسید

جذیر: حیاتی به جان رسید

۷ / جذیر: رند از سر نیاز

فرخ: رند از پی نیاز

۸ - فرزاد: صرف جام شد / جذیر: قلب حرام بود

قریب: قلبی سیاه بود

۹ - جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: دیگر مگو نصیحت حافظ = پژمان (۱): که ده نیافت

فرخ: دیگر مکن ملامت حافظ جذیر: که در ازل

/ جذیر: گمگشته که = پژمان (۱)، فرخ: باده مهرش به کام رفت

جذیر: باده مهرت به کام رفت

بهروض: باده شیرین به کام رفت

نی: باده چو شیرین به کام رفت

- ۱ صبحدم مرغ چمن با غلی نوخاسته گفت / ناز کم کن که دراین باغ بسی چون تو شکفت
- ۲ گل بخندید که از راست نرنجیم ولی / هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
- ۳ گر طمع داری از آن جام مُرّض می لعل / درّ و یاقوت به نوک مژه‌ات باید شفت
- ۴ تا ابد بسوی محبت به مشامش نرسد / هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت
- ۵ در گلستان ازم دوش چو از لطف هوا / زلف سنبُل به نسیم سعری می آشت
- ۶ گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو / گفت افسوس که آن دولت بیدار بغفت
- ۷ سخن عشق نه آن است که آید به زبان / ساقیا من ده و کوتاه کن این گفت و شنفت
- ۸ اشک حافظ خُرد و صبر به دریا انداخت / چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت



۱- مرغ چمن: بلبل - نوخاسته: نوشکفته. ۲ / سخن سخت: گفتار خشن. ۳- جام مُرّض: جام جواهر نشان، لبان معشوق - می لعل: شراب سرخ رنگ، بوسه / درّ: مروارید، اشک - سفتن: سوراخ کردن = اگر در آرزوی رسیدن به وصال محبوب و دلدار هستی تا بوسه‌ای از لبانش برچینی باید راه دشواری را طی کنی و مصائب سختی را باید تحمل کنی و همچنین اشک بسیاری باید بریزی. ۴ - بوی محبت: بوی عشق - مشام: بینی، شامه / میخانه: میکده، خانهٔ پیر و مرشد - رفتن: جاروب کردن. ۵ - گلستان ارم: باغ ارم، باغ و گردشگاهی در شیراز / زلف سنبُل: دنبالهٔ دراز و خوشبو و سیاه گل سنبُل هندی، زلف دلدار - می‌آشت: پریشان می‌کرد. ۶ - مسند جم: تکیه گاه جمشید، فارس، باد - جام جهان بین: جام جهان نما / دولت: بخت و اقبال، قدرت. ۸ - خرد و شکیبایی حافظ در دریای اشک غرق شد / نیارست: نتوانست - نهفتن: پنهان کردن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	شاملو
۸	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	جدیر
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، رضی.

فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

۱ - عدل: با گل نخواستہ گفت

۲ / شاملو: هیچ عاشق سخن سرد

۳ - شاملو، جذیر: گر طمع داری ازین جام مرصع می لعل

محیط، فرخ: گر طمع با شدت از جام مرصع می لعل

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سایه، خرم: ای بسا در که به نوک

۴ - فرزاد: به مشامش نرسید / عدل، شاملو، جذیر: به رخسار نرفت

۵ - محیط: دوش که از لطف هوا / شاملو، انجو، قریب، محیط، ادیب، فرخ: ز نسیم سحری می آشف

۶ / فرزاد، فرخ: گفت خاموش که آن دولت

محیط: گفت افسوس که این دولت

- ۱ شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت
- ۲ حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی ست که از روزگار هجران گفت
- ۳ نشان یار سفر کرده از که پرسم باز که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت
- ۴ فغان که آن مه نامهربان دشمن دوست به ترک صعبت یاران خود چه آسان گفت
- ۵ من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
- ۶ غم کهن به می سالخورده دفع کنید که تخم خوشدلی این است و پیر دهقان گفت
- ۷ گره به باد مزین گرچه بر مراد وزد که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
- ۸ به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال ترکِ دستان گفت
- ۹ مزین زچون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
- ۱۰ که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز من این نگفتم آن کس که گفت بهتان گفت



۱- پیر کنعان: یعقوب پینمبر / فراق: دوری. ۲- حدیث هول قیامت: ماجرای وحشتناک روز قیامت / کنایت: اشاره، کنایه.
 ۳- باز: دوباره / برید صبا: نامه‌رسان، قاصد، پیک صبا، پیک عاشقان. صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از
 جانب مشرق می‌وزد. ۴- فغان: فریاد. ۵- بعد از این صبر و شکیبایی پیشه خواهم کرد و به این عشق و درد چانسوز که
 درمانی هم ندارد رضایت می‌دهم و از دشمن و نگهبان معشوق هم که مانع دیدار و وصال من با دلدار شده است
 سیاست‌گزارم. ۶- می سالخورده: شراب کهنه / پیر دهقان: دهقان سالخورده، زرتشت پیر، شراب کهنه. ۷- گره به باد مزین:
 اعتماد بر کار دنیا مکن / سلیمان: از پیامبران بنی اسرائیل که صاحب علم و حکمت و سلطنت باشکوهی بود و به فرمان
 خداوند باد هم به امر او بود تا وی را به هر کجا که می‌خواست به سفر برد. ۸- سپهر: آسمان، فلک. ز راه مرو: مغرور شو،
 فریب مغرور / زال: پیر سپید موی، دنیا. دستان: حیل و نیرنگ. ۹- بنده مقبل: آدم خوشبخت، صاحب اقبال و نیکبختی
 / جانان: معشوق، دلبر، خداوند. ۱۰- چه کسی گفت که حافظ از فکر و خیال تو منصرف شده است / بهتان گفت: دروغ
 گفت.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶		۳	۵	۴	۲	۱ پژمان
۵	۱۰	۸	۷	۹	+	۶	۳	۴	۲	۱ شاملو
۱۰	۹	-	۷	-		۵	۴	۳	۲	۱ فرزاد
۱۰	-	-	۷	-		۵	۴	۳	۲	۱ افشار
۱۰	۸	۹	۷	-		۵	۴	۳	۲	۱ جدیر
۱۰	۹	-	۷	۵		۴	۶	۳	۲	۱ بهروض
۱۰	۹	۶	۸	۷		۵	۴	۳	۲	۱ خال، سایه
۱۰	۸	۷	۹	۵		۴	۳	۶	۲	۱ معیط
۱۰	۸	۹	۷	۵		۴	۶	۳	۲	۱ نی
۱۰	۸	۹	۷	۴		-	۶	۳	۲	۱ فروخ
۱۰	۸	۹	۷	۵		۶	۴	۳	۲	۱ جلان

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، خرم، رضی.

کلمات: نی.

بیت الحاقی:

+ : بیار باده گلگون که پیر میکده دوش بسی حدیث غفور و رحیم و رحمان گفت

اختلاف متن ها

۱ - فرزاد، محیط: شنیده‌ام سخن خوش

۳ - شاملو، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: از که پرسم راست

۴ - جذیر: فنان از آن مه = عدل، قنی، شاملو، قریب، خرم: نامهربان مهر گسل

/ جذیر: که ترک صحبت یاران خود

۵ - شاملو، افشار، جذیر، محیط: بعد از این و جور رقیب

۶ / پژمان، شاملو، سهیل، ادیب، سایه: این است پیر دهقان گفت

محیط: اینت که پیر دهقان گفت

فرخ: آن است پیر دهقان گفت

۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم: گر چه بر مراد رود

افشار، جذیر: ورچه بر مراد وزد / انجو، ادیب، سایه: موریاسلیمان گفت

۸ - شاملو، انجو: به عشوهای که سپهرت دهد = عدل، خرم: زیاد مرو

۹ - عدل: مزین به چون و چرا دم / پژمان (۱)، فرزاد: هر سخنی که سلطان گفت

۱۰ - جذیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، سایه: از اندیشه تو باز آمد

فرخ: از اندیشه تو باز آورد

/ فرزاد، بهروض، ادیب، فرخ: من این نگفتم و = بهروض، ادیب: هر کس که گفت بهتان گفت

- ۱ یا رب سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برهاندم از چنگِ ملامت
- ۲ خاکِ ره آن یارِ سفره کرده بیارید تا چشم جهان بین گُشمش جای اقامت
- ۳ فریاد که از شش جهتم راه ببستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت
- ۴ امروز که در دستِ توأم مرحمتی کن فردا که شوُم خاک چه سود اشکِ ندامت
- ۵ ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت
- ۶ درویش مکسّن ناله زشَمشیرِ اَحِبّا کساین طایفه از کُشته ستانند غرامت
- ۷ در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی برمی شکند گوشهٔ محرابِ امامت
- ۸ حاشا که من از جور و جنای تو بنالم بیدادِ لطیفان همه لطف است و کرامت
- ۹ کوته نکند بحثِ سرِ زلفِ تو حافظ پیوسته شد این سلسله تا روزِ قیامت



۱ = سببی ساز: وسیله‌ای فراهم کن / ملامت: سرزنش = برگردد و مرا از سرزنش دیگران نجات دهد. ۲ / چشم جهان بین: چشم دنیا نگر، چشم. ۳ - شش جهت: از همه طرف / خال: نقطهٔ سیاه - خط: موی دور صورت، سیلت - زلف: گیسو - عارض: چهره، صورت. ۴ / ندامت: پشیمانی. ۵ - تقریر: گفتار، سخن / خیر و سلامت: تو را به خیر و ما را به سلامت، به خدا سپردمت، برو به خیر و سلامت. ۶ - احبّا: دوستان / غرامت: تاول، خون‌بها، دیه. ۷ - خرقه: لباس صوفیان و درویشان. ۸ - خم ابرو: انحنا، ابرو. ۹ - محراب: حریگاه یا شیطان، جایی در مسجد که امام جماعت در آنجا نماز می‌گذارد. ۸ - حاشا: هرگز، مبادا، امکان ندارد - جور: ستم - جفا: بی‌مهری، ظلم / بیداد: ظلم و ستم - لطیفان: افراد دارای لطف و محبت، ظریفان، زیبارویان - کرامت: بخشش، بزرگواری، جوانمردی. ۹ / سلسله: زلف زنجیر مانند، بحث دنباله‌دار = تا روز قیامت بحث من دربارهٔ گیسوان تو ادامه خواهد داشت.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۸	۲	۵	۶	۷	۹
قریب	۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان،
سایه، خرم، رضی.
کلمات: ادیب.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، سایه، خرم، رضی: از بند ملامت
فرخ: از جنگ و ملامت

۲ / محیط: تا دیده روشن کنمش جای اقامت

۳ / محیط: از خال و رخ و زلف و خط و عارض و قامت

۴ / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، رضی: فردا که شدم خاک

۵ / شاملو، فرخ: خیز و سلامت

۶ - شاملو: زشمشیر نکویان

۷ / انجو: گوشه محراب اقامت

۹ - جذیر: کوه کند این بحث / شاملو: تا صبح قیامت

فرزاد: با روز قیامت

- ۱ ای هُدهد صبا به صبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
- ۲ حیف است طایری چو تو در خاکدانِ غم زاینجا به آشیان وفا می‌فرستمت
- ۳ در راه عشق مرحله قُرب و بُعد نیست می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
- ۴ هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
- ۵ تا لشکرِ غمت نکند مُلکِ دل خراب جانِ عزیزِ خود به نوا می‌فرستمت
- ۶ ای غایب از نظر که شدی همنشینِ دل می‌گویمت دعا و ثنا می‌فرستمت
- ۷ در رویِ خود تفرّجِ مُنحِ خدای کن کساینده خدای نما می‌فرستمت
- ۸ تا مطربان زشوقِ منت آگهی دهند قول و غزل به ساز و نوا می‌فرستمت
- ۹ ساقی بیا که هاتِفِ غییم به‌مژده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
- ۱۰ حافظ سرودِ مجلس ما ذکرِ خیرِ توست بشتاب هان که اسب و قبا می‌فرستمت



۱ - هُدهد: شانه به سر، پوپک - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عشاقان - هدهد صبا: پیک سلیمان، پرندهای که برای حضرت سلیمان خبر می‌آورد - صبا: نام شهر و قومی در یمن در جنوب غربی شبه جزیره عربستان در هزاره اول قبل از میلاد. ۲ - طایر: پرند، مرغ روح - خاکدان: زیاله دان، دنیا، عالم / - ترا از این عامل غم و اندوه و نکبت به پارگاه دوستی و عشق می‌فرستم. ۳ - مرحله: گذرگاه، بخشی از راه - قرب و بُعد: نزدیکی و دوری / عیان: آشکارا - دعا: درود و سلام. ۴ / در صحبت: به همراهی - شمال: بادی که از جانب شمال می‌وزد. ۵ / به نوا می‌فرستمت: به عنوان گروگان می‌فرستم. ۶ / ثنا: ستایش، مدح. ۷ - تفرّج: گردش، تماشا - صنع: آفرینش، خلقت - نیکی و آفرینش خداوند را در چهره خودبین / کاینده خدای نما: دل. ۸ - مطربان: خوانندگان و نوازندگان - شوق: میل و اشتیاق، علاقه - آگهی: اطلاع / قول و غزل: در قدیم موسیقی آوازی به چهار قسمت قول، غزل، ترانه، فروده تقسیم می‌شد که قول قسمت اول بود، با شعر عربی اجرا می‌شد و قسمت دوم یعنی غزل با شعر فارسی خوانده می‌شد - به ساز و نوا: با ساز و آواز. ۹ - هاتِفِ غیب: ندای غیبی، آواز دهنده ای که خود او دیده نشود. ۱۰ - سرود: آواز نشاط انگیز و مهتج - ذکر خیر: یاد نیکو / قبا: جامه‌ای جلویاز که باد کمه بسته می‌شود - اسب و قبا می‌فرستمت: در قدیم رسم بر این بود که وقتی از کسی دعوت می‌کردند برای احترام یا برای اینکه نداشتن وسیله را بهانه نیاورد، اسب و جامه برایش می‌فرستادند.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
پژمان (۳)، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
شاملو	۱	۲	۶	۳	۴	۵	۷	۸	۹	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶	۸	۹	۱۰
فرزاد، جذیر	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	-	۹	۱۰
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	-	۹	۷	۸	۱۰
بهروض	۱	۲	۳	۴	۸	-	۹	۷	۵	۱۰
خال، جلان، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰
محیط	۱	۵	-	۲	۶	۹	۶	۷	۸	۱۰
نی	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸	۹	۱۰
فرخ	۱	۲	۳	-	۷	۸	۵	۶	۹	۱۰

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، ادیب، خرم

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سایه، خرم

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۲- فرزاد: چوتو دردهریوفا / بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: زاینجابه آسمان وفا می‌فرستمت

فرخ: زانجا به آستان وفا می‌فرستمت

۶ / محیط: می‌گفتمت ثنا و دعا می‌فرستمت

فرخ: می‌گویمت ثنا و دعا می‌فرستمت

۷- پژمان (۱)، قریب، بهروض، سهیل، محیط: تفرج صنع خدا بکن / قریب: آینه‌ی خدای نما

فرخ: تفرج صنع خدا به بین فرخ: کاینه‌ای خدای نما

۸- فرخ: زشوق لب‌ت آگهی دهند / شاملو: به شور و نوا می‌فرستمت

۱۰- فرخ: حافظ دعای مجلس ما / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: تعجیل کن که اسب و

۱. ای غایب از نظر به خدا می سپارمت جانم بسوختی و به جان دوست دارمت
- ۲ تا دامن گفن نگشتم زیر پای خاک باور مکن که دست ز دامن بدارمت
- ۳ محراب ابرو را بنما تا سحرگهی دست دعا برآرم و در گردن آرمت
- ۴ گر بایدم شدن سوی هاروت باپی صدگونه جادویی بکنم تا بیارمت
- ۵ خواهم که پیش میرمت ای بی وفا طبیب بیمار باز پرس که در انتظارمت
- ۶ صد جوی آب بسته ام از دیده بر کنار بر سوی تخم مهر که در دل بکارمت
- ۷ خونم بریخت و از غم عشقم خلاص داد منت پذیر غمزه خنجر گذارمت
- ۸ بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل در پای دم به دم گهر از دیده بارمت
- ۹ حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست فی الجمله می کنی و فرو می گذارمت



۱- غایب از نظر: پنهان از دید، کسی که حضور ندارد و دیده نمی شود ولی وجودش احساس می شود / جانم بسوختی و به جانم آتش زدی ولی - به جان: از جان، به تمام وجود. ۲ - تا نمیرم و دفن نشوم باور مکن که ترا رها کنم. ۳ - محراب ابرو: هلال و کمال ابرو که مانند محراب است که جایگاه میارزه یا شیطان و نمازگزاردن امام جماعت در مسجد می باشد - بنما: نشان بده / در گردن آرمت: دست را به گردن تو بیاندازم. ۴ - در قرآن مجید نام هاروت و ماروت ذکر شده است و در بین روایات اهل تسنن و شیهه اینگونه معروف است که هاروت و ماروت دوقرشته بوده اند که از طرف خداوند مأموریت یافتند تا به زمین آیند و حکمرانی کنند و نیکوکاری را رواج دهند. ولی آن دو پس از چندی عاشق زنی شوهردار شدند، شراب نوشیدند، پت پرستیدند، گوشت خوک خوردند، زنا کردند و آدم کشتند و گناهان بسیاری دیگر مرتکب شدند. به این وسیله خداوند آنها را در چاه بابل در بین التهرین سرنگون و زندانی کرد و می گویند که هر که بر سر چاه زنمان این دو پرود هاروت به او جادوگری می آموزد. ۵ - پیش میرمت: در حضور تو بمیرم - طبیب: پزشک، معشوق / باز پرس: احوالپرسی کن - در انتظارمت: در انتظار تو هستم. ۶ - از شدت گریه جویهای آب از کنارم روان شده است / بر بوی: به امید، به آرزوی - مهر: محبت. ۷ - خلاص داد: آزاد کرد / از ناز و غمزه عاشق گشت سپاسگزارم. ۸ - بارم ده: اجازه حضور بده - کرم: لطف و بزرگواری، بخشش / گهر: اشک. ۹ - شاهد: زیبارو، خوبروی مرد یا پسر و یا زن، محبوب - رندی: لالاییگری، بی قیدی، لایق بودن در عین زیرکی - نه وضع توست: شایسته تو نیست، درشان تو نیست / به هر حال همه این کارها را انجام می دهی ولی من چشم پوشی می کنم و ترا می بخشم.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱			
۹	۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم	
۹	۷		۵	+	۴	۳	۲	۱		پژمان (۱)	
۹	۷		۵		۴	۳	+	۲	۱	پژمان (۲)	
۹	-		۷		۳	-	۶	۴	۲	۱	شاملو
۹	۸	+	۷		۶	۵	۳	۲	۱		انجو
۹	-		-		۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان
۹	+		۶		۷	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۹	۸		-		۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
۹	+		۵		۷	۶	۴	۳	۲	۱	فرخ
۹	۷		۸	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: سهیل، ادیب، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : می‌گیرم و مرادم ازین سیل اشکبار تخم محبت است که در دل بکارم

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، سهیل، نی، فرخ، خرم: به دل دوست دارم

بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: زجان دوست دارم

محیط: زدل دوست دارم

۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، خال، ادیب، نی، خرم: محراب ابرویت بنما

بهروض، رضی: محراب ابرویم بنما

۴ / پژمان (۱)، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان: صدگونه ساحری بکنم

پژمان (۲)، شاملو: صدگونه جادوی بکنم

۵ / محیط: بیمار خودبپرس

۶ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: بسته‌ام از دیده در کنار

۷ - شاملو: خونم بریز و از غم هجرم خلاص ده

انجو: خونم بریز و از غم هجرم خلاص کن

فرخ: خونم بریخت از غم هجرم خلاص داد

۸ - انجو، سایه: بارم ده از کرم بر خود

۹ - بهروض، جلان: شاهد و ساقی نه وضع تست

+ - پژمان، سایه: ازین اشک سیلبار

انجو: ازین چشم اشکبار

- ۱ چه لطف بود که ناگاه زشحه قلمت حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرم
- ۲ به نوک خامه رقم کرده‌ای سلام مرا که کارخانه دوران مبادای رقمت
- ۳ نگویم از من بی‌دل به سهو کردی یاد که در حساب غزنیست سهو بر قلمت
- ۴ مرا ذلیل مگردان به شکر این توفیق که داشت دولت شرفد عزیز و محترمت
- ۵ بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد که گر سرم برود بر ندارم از قدمت
- ۶ ز حال ما دلت آگه شود مگر وقتی که لاله بر دمد از خاک گشتگان غمت
- ۷ صبا زلف تو با هر غلی حدیثی راند رقیب یکی ره غماز دارد در حرمت
- ۸ روان تشنه ما را به جرعه‌ای دریاب چو می‌دهند زلال خضر زجام جمعت
- ۹ همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت



۱- رشحه: تراوش - رشحه قلم: تراوش مرکب قلم بر کف از خط و نوشته / - چگونه شد که ناگهان قلمت از راه لطف سابقه خدمتگزاری ما را خاطر نشان بخشش و جوانمردیت کرد. ۲- خامه: قلم، قلم نی - رقم کرده‌ای: نوشته‌ای - سلام مرا: برای من سلامی نوشته‌ای / کارخانه دوران: دنیا - رقم: در مصرع دوم به معنی فرمان و حکم می‌باشد. ۳- سهو: خطا، اشتباه - نمی‌گویم از روی اشتباه از من آزرده دل و دل تنگ یاد نمودی زیرا که عقلاً و به طور منطقی اشتباه بر قلم تو جاری نمی‌شود. ۴- ذلیل: خوار و زبون - توفیق: موفقیت، سعادت / سرمد: جاودانه - دولت سرمد: بخت و اقبال جاودانه و همیشگی. ۵- قرار خواهم کرد: پیمان خواهم بست. ۶- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان - حدیثی راند: ماجرای تعریف کرد، سخنی گفت / رقیب: نگهبان، مراقب - غماز: سخن چین، خبرچین - حرم: اندرونی. ۸ / زلال خضر: آب زندگانی - جام جم: جام جهان نما، جامی که جمشید از پادشاهان پیشدادی در اختیار داشت و از آن به افراد شراب می‌نوشتند. ۹- عیسی صبا: بادی و نسیمی که همچون نفس و دم حضرت عیسی مردگان را زنده می‌کرد.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۹	۶	۷	۸	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۹	۶	-	۸	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)
2	۶	۷	۸	۵ + ۹	-	۳	۲	۱	شاملو
۹	۷	۵	۶	۸	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	-	3	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
۹	۷	+ ۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۹	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروش
۹	+ 3	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال، جلان
۹	۶	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل
2	۹	۲	۷	۸	۶	۵	۳	۲	محیط
۹	۳	-	۸	۶	۵	۴	۲	۱	ادیب
۹	2 + ۸	۷	3 ۶	۵	۴	۳	۲	۱	فوخ
۹	3 ۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	سایه
۹	+	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	رضی

ترتیب ابیات: فرزاد، نی.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- + : دلم مقیم در تست حرمتش میدار به شکر آن که خدا داشته‌ست محترمت
2: کمینگه است و تو خوش تیز می‌روی حافظ مکن که گرد برآید زشهره عدمت
3: ترا زحال دل خستگان چه غم که مدام همی دهند شراب خضر زجام جمت

اختلاف متن‌ها

۲ / پژمان (۱)، سهیل: که کارنامه دوران

۳- قریب: به سهو یاد مکن / پژمان، شاملو، فرزاد، جذیر، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، سایه: سهو نیست بر قلمت

بهروض: نیست سهو در قلمت

۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، ادیب، فرخ، سایه، خرم: مرا ذلیل مگردان به شکر این نعمت

انجو: دلم مقیم در تست حرمتش میدار

قریب: مرا ذلیل مگردان به شکر آن توفیق

۵- جذیر، سهیل: قرار خواهم بست

۶- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: آگه شود ولی وقتی

شاملو: آگه شود مگر روزی

۷- شاملو، فرزاد: صبا زلف تو با هر گلی حدیثی گفت

قریب، محیط: صبا زلف تو با هر گلی حدیثی خواند / فرزاد، رضی: رقیب کی ره غماز داد در حرمت

بهروض، فرخ: صبا حکایت زلف تو کرد با گل و سرو

شاملو: رقیب چون ره غماز دارد در حرمت

انجو: صبا زروی تو با هر گلی حدیثی کرد

۸- فرخ: به جرعه‌ای ز رفیقان تنگدل یاد آر

۹ / پژمان (۱): که جان حافظ دلمرده

شاملو: که جان عاشق دلمرده

محیط: که جان عاشق دلخسته

+ / قریب، فرخ: جلان: به حکم آن که خدا

شاملو: به شکر آن خدا = قریب، فرخ: داشته‌ست بی‌المت

2- فرخ: تیز می‌روی جانا / محیط: زسدره عدمت

3- جذیر: ترا زحال دل تنگ ما چه غم که مدام / فرخ، جلان: همی دهند زلال خضر

فرخ: تو را زحال دل زار ما چه غم که مدام

۱. میر من خوش می روی کاندل سر و پا میرمت / ترک من خوش می خرامی پیش بالا میرمت
 ۲. گفته بودی کی بمیری پیش من تعجیل چیست / خوش تقاضا می کنی پیش تقاضا میرمت
 ۳. عاشق و مخمور و مهجورم بت ساقی کجاست / گو خرامان شو که پیش قد رعنا میرفت
 ۴. آن که عمری شد که تا بیمارم از سودای او / گونگاهی کن که پیش چشم شهلا میرمت
 ۵. گفته ای لعل لبم هم درد بخشد هم دوا / گاه پیش درد و گاه پیش مداوا میرمت
 ۶. خوش خرامان می روی چشم بد از روی تو دور / دارم اندر سر خیالی آن که در پا میرمت
 ۷. گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست / ای همه جای تو خوش پیش همه جا میرمت



۱- میر: سرور، فرمانروا، امیر- کاندل سر و پا میرمت: فدای قد و بالایت می شوم / ترک: زیباروی ترک، معشوق، غارتگر دل / می خرامی: با ناز و تکبر راه می روی. ۲- تعجیل: شتاب / خوش تقاضا می کنی: درخواست زیندهای داری. ۳- مخمور: خمارآلود، شراب خورده، می زده- مهجور: دور افتاده- بت: جانان، محبوب / قدرعنا: اندام زیبا. ۴- سودا: عشق- آنکس که عمری است تا از عشق او بیمار شده ام بگویند که بر من نظری بیافکنند تا فدای چشم کبود و بیمار گونه اش بشوم و جان خود را نثار چشمش کنم. ۵- لعل: سرخ / گاه قربان لب شوم و گاه نیز فدای درد و مداوایت گردم. ۶- قصد دارم که هنگامی که باز ناز و عشوه و خرامان راه می روی جانم را در پایت نثار کنم. ۷- خلوت: جای خالی از اقیار و دیگران- خلوت وصل: جای خلوت مخصوص وصل / خوش: مطبوع، دلپسند، دلفریب- پیش همه جا میرمت: همه جا چه در خلوت و چه در غیر خلوت قربان و فدای تو می شوم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال (ل)، نی (ز)، فرخ، جلان، سایه (ش)، خرم.
کلمات: پژمان (۱)، انجو، سایه
فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، قریب، بهروض، سهیل، محیط، ادیب، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرخ: میرمن خوش می‌روی پیش سرا پا میرمت
/ عدل، قنی، پژمان (۲)، جلان، خرم: خوش خرامان شو که پیش قد رعنا میرمت
فرخ: ترک من خوش می‌خرامی پیش و بالا میرمت
- ۲- فرزاد، نی: پیشم این تعجیل چیست
- ۳- نی: عاشق مهجور و مخمورم بت ساقی کجاست
فرخ: عاشق و مهجور گشتم آن بت ساقی کجاست
- 4- عدل، قنی، پژمان (۲)، جلان، خرم: گو که بخرامد که پیش سر و بالا میرمت
۴- فرزاد، خال، نی: آن که عمری رفت تا = نی، فرخ: بیمارم از مرگان او
- ۵- نی: گفתי از درد منت هم لعل من بخشد دوا
- ۷- فرخ: خلوت خاص تو نیست

ترتیب ابیات: بهروض، ادیب.

کلمات: ادیب، جلان

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، قنی، خرم: گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت

۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، سهیل، فرخ، سایه، خرم: آبی نمی‌دهد کس

۴ / فرخ: کاز مدعی حمایت

۶ - قریب: خون ریخت می‌پسندی

۸ - انجو، بهروض، فرخ: جز حیرتم نیفزود

۹ - فرخ: این راه بی‌نهایت = جذیر، محیط، فرخ: صورت نمی‌توان بست

۱۰ - محیط: ای آفتاب خوبان خون شد درونم از تو / بهروض: یک ساعتم بخسبان

۱۱ - عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، خرم: ار خود بسان حافظ

محیط، فرخ: گر خود به سان حافظ

/ پژمان (۱): هر هفت شعبه خوانی = شاملو، جذیر: بر چارده روایت

محیط: هر هفت سبع خوانی عدل: در چهارده روایت

پژمان (۱): از چارده روایت

انجو: با چارده روایت

- ۱ مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت خراب می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
- ۲ پس از چندین شکیبایی شبی یا رب توان دیدن که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
- ۳ سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم که جان را نسخه‌ای باشد ز نقش خالی هندویت
- ۴ تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی صبا را گو که بردارد زمانی برف از رویت
- ۵ و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی بر افشان تا فرو ریزد هزاران جان زهر مویت
- ۶ من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی حاصل من از افسون چشمه مست واو از بوی گیسویت
- ۷ زهی همت که حافظ راست کز دینی و از عقبی نیاید هیچ در چشمش به جز خاک سر کویت



۱ - مدام: همیشه، شراب - نسیم: بوی خوش، رایحه - جعد: پیچش، چین و شکن / خراب: پروردگار! مست، مست، مست لا یعقل - فریب: عشو، شراب - چشم جادو: چشم سحرانگیز. ۲ = بعد از این همه صبر و تحمل، پروردگار! آیا می‌توانم شبی تو را ببینم و چشمم را به دیدارت روشن کنم. ۳ - سواد لوح بینش: مردمک چشم، سیاهی چشم / نسخه: رونوشت، نمونه - خال هندو: خال سیاه = به این دلیل مردمک دیده‌گان را گرامی و عزیز می‌دارم که برای جانم نمونه‌ایست از خال سیاهت. ۴ / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - زمانی: یک لحظه - برف: رویند، نقاب. ۵ - رسم فنا: آداب کشت و کشتار / برافشان: تکان بده. ۶ - مسکین دوسرگردان: دو آواره بیچاره / افسون: بجز و جادو. ۷ - زهی: آفرین - همت: اراده قوی، بی‌نیازی - دینی و عقبی: چیزهای دنیوی و اخروی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۳	۲	۶	+	۵	۴	۱ شاملو
۷	۶	۴	۵		۳	۲	۱ فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی،
جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: پژمان، سایه
فاقد این غزل: افشار
بیت الحاقی:

+ من از لطف صبا دارم سپاس نکته جانان و گرنه کی گذر بودی سحرگاهان از این سویت

اختلاف متن‌ها

- ۲- محیط: پس از چندین شکیبایی ترا یا رب توان دیدن / فرخ: از محراب ابرویت
- ۳ / عدل، قنی، خرم: زلوح خال هندویت
- ۴- سهیل، محیط: اگر خواهی که جاویدان
- ۵- فرخ: تو گر رسم فنا خواهی / محیط، نی: بیفشان تا فرو ریزد = رضی: جهانی جان زهر مویت
انجو: بیفشان زلف تاریزد
- ۶- جذیر: من و باد صبا را گو دو سرگردان بی حاصل
/ فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، رضی: من از افسون چشم مست و = جلان: او از تاب گیسویت
- ۷- عدل، قنی، سهیل، خرم: از دنیی و از عقبی
/ جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، رضی: نیامد هیچ در چشمش = جلان: به جز خاک در کویت
محیط: نیابد هیچ در چشمش

- ۱ درد ما را نیست درمان آغیاث هجر ما را نیست پایان آغیاث
- ۲ دین و دل بُردند و قصد جان کنند آغیاث از جور خوبان آغیاث
- ۳ در بهای بوسه‌ای جانی طالب می‌کنند این دل ستانان آغیاث
- ۴ خون ما خوردند این کافر دلاں ای مسلمانان چه درمان آغیاث
- ۵ همچو حافظ روز و شب بی‌خویشتن گشته‌ام سوزان و گریان آغیاث

۱- آغیاث: فریاد، وای، مدد کنید، به دادم برسید / هجر: فراق، دوری. ۲- قصد جان کنند: خیال کشتن ما را دارند / جور خوبان: ظلم و ستم زیبارویان. ۳- جانی طلب می‌کنند: جان ما را می‌خواهند. دل‌ستانان: دلربایان، معشوقان، محبوبان. ۴- خون ما خوردند: به ما رحمی نکردند، خون ما را ریختند. کافر دلاں: ستمگران و بی‌رحمان / چه درمان: علاج و مداوا چیست. ۵- بی‌خویشتن: بی‌طاقت، بی‌هوش / سوزان و گریان: در سوختن و گریستن

	۵	۴	۳	۲	۱	
فرزاد (ر)، فرخ	۵	۲+	۲	۲	۱	
محیط	۵	+	۲	۲	۱	

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، انجو، قریب، بهروض، خال (ل)، نی (ز)، جلان، خرم.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، جلان، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، سهیل، ادیب، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

+ داد مسکینان بدمای روز وصل از شب یسلدای هجران الغیاث

2: هر زمانم درد دیگر می‌رسد زاینس خریف بی‌دل و جان الغیاث

اختلاف متن‌ها

۱ / فرخ: راه ما را نیست پایان الغیاث

۴ - قریب، بهروض، نی: خون ما خوردند و روگردان شدند

فرزاد: خون ما خوردند و دلها می‌برند

۵ / بهروض، محیط، نی: گشته‌ام گریان و سوزان الغیاث

فرزاد: گشته‌ام سوزان و نالان الغیاث

+ / فرخ: ای شب یلدای هجران الغیاث

2 / فرخ: زان حریف سست پیمان الغیاث

- ۱ تویی که بر سر خوبانِ کشوری چون تاج سوزد اگر همه دلبران دهندت باج
- ۲ دو چشم شوخ تو بر هم زده خطا و خبثش به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج
- ۳ بیاض روی تو روشن چو عارض رخ روز سواد زلف سیاه تو هست ظلمت داج
- ۴ دهان شهید تو داده رواج آب خضر لب چو قند تو بُرد از نبات مصر رواج
- ۵ از این مرض به حقیقت شفا نخواهم یافت که از تو درد دل ای جان نمی‌رسد به علاج
- ۶ چرا همی شکنی جان من ز سنگ دلی دل ضعیف که باشد به نازکی چو زجاج
- ۷ لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است قند تو سرو و میان موی و بر به هیات عاج
- ۸ فتاد در دل حافظ هوای چون تو شهی کمینه ذره خاک در تو بودی کاج



۱ - سزد: شایسته است - دهندت: به تو بدهند. ۲ - چشم شوخ: دیده گستاخ و بی‌حیا، چشم زیبا - خطا: خُتا، به چین شمالی اطلاق می‌شده و مسکن قبایل ترک بوده است / چین زلف: پیچ و تاب گیسو - ماچین: چین بزرگ، کشور چین اصلی - خراج: مالیات. ۳ - بیاض: سفیدی - عارض: صورت - عارض رخ روز: تمام چهره روز، روز کامل / سواد: سیاهی - داج: تاریک - ظلمت داج: تاریکی شب. ۴ - دهان شهید: دهان شیرین = آب حیات رونق و جان بخشی خود را از دهان تو گرفته است / نبات مصر: نوعی قند از مصفا که هندیها آن را مصری می‌گویند - رواج: رونق. ۵ - علاج: درمان. ۶ - زجاج: شیشه. ۷ - آب حیوان: آب حیات / میان: کمرگاه - بر: سینه و پستان - به هیات عاج: سپید. ۸ - شه: خورشید، گزیده، معشوق / کمینه: کمترین - کاج: ای کاش، کاشکی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۴	۵	۷	۳	۲	۱	انجو
۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد(ر)
۸	-	۶	۴	۵	۳	۲	۱	قریب، محیط، نی (ز)
۸	۶	۴	۵	۳	۷	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، خال (ل)، جلان، سایه (ش)، خرم.

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، جلان، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، بهروض، سهیل، ادیب، رضی.

ابیات الحاقی:

+ : چو هست لعل لببت جانفزای همچو مسیح چرا زلزل تو دردم نمی‌رسد به علاج

اختلاف متن‌ها

۱- محیط: مصرع اول و دوم جابجا می‌باشد

۱- محیط: گر بر سر همه = پژمان (۱)، انجو، قریب، فرخ: خوبان عالمی چون تاج

/ قریب، محیط، نی، فرخ: سزد که از همه دلبران ستانی باج

فرزاد: سزد گر از همه دلبران ستانی باج

سایه: سزد اگر ز همه دلبران ستانی باج

۲- پژمان (۱)، قریب، محیط، نی، فرخ: دو چشم مست تو = انجو، نی: بر هم زده ختا و ختن

محیط، فرخ: آشوب جمله ترکستان

فرزاد: بر هم زده خطا و ختن

قریب: آشوب جمله خوبان

/ محیط: به چین زلف ترا چین و هند = قریب: دهند خراج

۳- پژمان (۱): روشن تر آمد از رخ روز

انجو: روشن چو عارض خورشید

قریب: روشن ترست از رخ حور / پژمان (۱)، قریب، محیط، نی، فرخ: سواد زلف تو تاریکتر ز ظلمت داج

محیط: روشن تر است از رخ روز

۴- انجو، قریب، محیط، نی، فرخ، سایه: دهان تنگ تو = پژمان (۱)، انجو، قریب، محیط، فرخ، سایه: داده به آب خضریقا

نی: داده به آب خضریها

۵- قریب، فرخ: کجا شفا یابم / فرزاد، محیط، نی: که از تو درد دل من نمی‌رسد به علاج

محیط، نی: شفا کجا یابم قریب، فرخ: که از تو درد دل ما نمی‌رسد به علاج

۶ / قریب، نی: دل ضعیف که هست او به نازکی چو زجاج

محیط: دل ضعیف که هست او ز نازکی چو زجاج

فرخ: دل ضعیف که هست آن به نازکی چو زجاج

۷- فرخ: لب تو حقه و دهان تو / پژمان (۱)، انجو: میان تو موی و گردن عاج

فرزاد: میان موی و بر میانت عاج

فرخ: میان موی و سیم ساق تو عاج

۸- پژمان (۱)، انجو، محیط، نی: فتاده در سرحافظ / قریب، محیط، نی، فرخ: کمینه بنده خاک در تو

- ۱ اگر به مذهب تو خونِ عاشق است مُباح
 ۲ سوادِ زلفِ سیاهِ تو جاعِلُ الظلمات
 ۳ زچین زلفِ کمندت کسی نیافت خلاص
 ۴ ز دیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان
 ۵ لبِ چو آبِ حیاتِ تو هست قوَّتِ روح
 ۶ بدادِ لعلِ لبِ بوسه‌ای به صد زاری
 ۷ دعایِ جانِ تو وردِ زبانِ مشتاقان
 ۸ صلاح و توبه و تقوا ز ما مجو حافظ
 صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح
 بیاضِ رویِ چو ماهِ تو فالِقُ الاُصباح
 از آن کمانچه ابرو و تیسیر چشمِ نجات
 که آشنا نکنند در میانِ آن مَلّاح
 وجودِ خاکِ ما را از اوست لذّتِ راح
 گرفت کامِ دلم زاو به صد هزار آلتاح
 همیشه تا که بُود مَقَمِ مَسا و صُباح
 زرنند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح



۱ - مذهب: روش و طریقه. مُباح: حلال، جایز / صلاح: مصلحت، خیر. ۲ - سواد زلف: سیاهی گیسو - جاعل الظلمات: قرار دهنده سیاهی و تاریکی، پدیدکننده تاریکی / بیاض: سفیدی - فالِقُ الاُصباح: شکافنده صبح، پدیدارکننده صبح. ۳ - چین: پیچ و تاب - کمند: طناب محکمی که در جنگ بر کمر دشمن انداخته و او را در بند می‌کند / نجات: رستگاری، رهایی. ۴ / آشنا: وارد، شناخته شده، شناکننده در آب - مَلّاح: شناگر، کشتیبان - که شناگر نمی‌تواند در آن شنا کند. ۵ / لذّت راح: لذت شادمانی و نشاط. ۶ - لعل لب: لب سرخ تو - زاری: عجز و لابه / الحاح: اصرار و ابرام. ۷ / مَسا: شب - صُباح: روز. ۸ - صلاح: نیکی / رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی - مجنون: دیوانه عاشق.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	انجو
۸	3.2. +	۵	۷	۶	-	۳	۲	فرزاد (ر)
-	+	۶	۳	۵	۴	۲	۱	قریب
-	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	محیط
۷	۸	۵	۶	۳	۴	۲	۱	نی (ز)
۷	+	۶	۳	۲	۵	۴	۱	فوخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، خال (ل)، جلان، سایه (ش)، خرم.
کلمات: پژمان (۲)

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، بهروض، سهیل، ادیب، رضی.
ابیات الحاقی:

- ۴: پیاله چیست که با یاد تو کشیم مدام و نحن نشرب شرباً كذلك الاقداح
۲: دو دیده‌ام صفت حال مجمع البحرین دل چو آتشم اندر میان آن ملاح
۳: بیا که خون دل خویشتن بحل کردم اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح

اختلاف متن‌ها

- ۱ / محیط: کوتراست صلاح
قریب: کاو تو راست صلاح
۲ - قریب محیط، نی، سایه: سواد موی تو بنمود جاعل الظلمات / بیاض روی تو بگشود فائق الاصباح
فرخ: سواد زلف تو تفسیر جاعل الظلمات / بیاض روی تو تبیان فائق الاصباح
۳ - انجو، قریب، نی، سایه: زجنگ زلف کمندت = قریب، فرخ، سایه: کسی نیافت نجات
/ پژمان (۱)، قریب، نی، فرخ: نه از کمانچه ابرو و تیر چشم نجاح
انجو: نه از کمانچه ابرو و تیر غمزه نجاح
فرزاد: از آن کمانچه ابروی و تیر چشم نجاح
سایه: نه از کمان دو ابرو و تیر چشم نجاح
۴ - انجو: ز دیده‌ام شده صد چشمه در کنار روان / انجو، فرخ: که خود شنا نکند
محیط: ز دیده‌ام چو یکی چشمه در کنار رواست
۵ - محیط: لب چو آب حیات تو داده = عدل، قنی، خال، جلان، خرم: قوت جان
/ قریب: وجود نازک ما را ازوست = عدل، قنی، خال، جلان، خرم: ذکر رواج
محیط: وجود خاکی ما را از آنست
سایه: وجود خسته ما را ازوست
۶ - انجو، فرخ: نداد لعل لبش
فرزاد، نی: نداد لعل لبث = انجو، قریب، نی، فرخ: بوسه‌ای به صد تلبیس
قریب: نداد لعل لبث
/ فرزاد، نی: نیافت کام دلم زاو به صد هزار الحاح
قریب، فرخ: نیافت کام دل خویش با هزار الحاح
انجو: نیافت کام دل من از او به صد الحاح
۷ - فرخ: دعای خیر تو = محیط، نی، فرخ: ورد زبان حافظ باد
عدل: ورد زبان عشاقان
/ محیط، فرخ: مدام تا که بود = پژمان (۱)، فرخ: گردش مسا و صباح
نی: متصل صباح و رواج
۸ - نی: فلاح و توبه و تقوا مجوی هیچ‌ما / فرزاد، نی، فرخ: ز رند عاشق مجنون = انجو: کسی نجست صلاح
فرخ: صلاح تقوی و شیخی زما مجو زاهد
+ / فرزاد: زنحن نشرب
۲ / فرخ: ولی چو آتشم

- ۱ دل مَن در هواي روي فَرخ بُود آشفته همچون مسوي فَرخ
- ۲ به جز هندوي زلفش هيچ کس نيست کسه سرخوردار شد از روي فَرخ
- ۳ سياهي نيك بخت است آن که دايِم بُود همراه و هم زانسوي فَرخ
- ۴ شود چون بيد لرزان سرو بستان اگر بيند قدي دلجووي فَرخ
- ۵ بده ساقی شراب ارغوانی به يمان نرگس جادوي فَرخ
- ۶ دو تما شد قامت هم چون کمانی زغم پيوسته چون ابروي فَرخ
- ۷ نسيم مُشک تاتاری خجل کرد شميم زلف عنبر بوي فَرخ
- ۸ اگر قيل دل هر کس به جايی ست بُود قيل دل من سوي فَرخ
- ۹ غلام همت آنم که باشد چو حافظ چاکر و هندوي فَرخ



۱- در هوای: در آرزوی- فَرخ: امير فرخ یا فرخ آقا از سرداران نامی شاه شجاع. ۲- هندوی زلف: زلف سياه / برخوردار: بهره‌مند. ۳- سياهی نيك بخت: زلف سياه / هم زانو: همنشين، دوست و رفيق. ۴ / دلجو: پسندیده، مطلوب. ۵- شراب ارغوانی: شراب سرخ رنگ / نرگس جادو: چشم زيبا و فريبنده. ۶- دو تا شد: خَم شد. ۷- نسيم: بوی خوش - مُشک تاتاری: مُشکی که از بلا تاتار می‌آورده‌اند / شميم: رايحه، بوی خوش - عنبر: ماده‌ای چرب و خوشبو که خاکستری رنگ است و از روده یا ممدۀ ماهی عنبر گرفته می‌شود. ۹- همت: بلند نظری / هندو: غلام و نوکر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	قریب

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی
(پ)، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: نی، جلان.

فاقد این غزل: پژمان (۲)، شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر: شود آشفته همچون

۲ / جذیر، بهروض، خال، رضی: که برخوردار باشد او از روی فرخ

محیط: که برخوردار هست از روی فرخ

۳ - انجو، فرزاد: سیاه نیکبختست = خال، ادیب: او که دایم

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، سایه، خرم: بود همراز و هم زانوی فرخ

۴ - عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، جذیر، محیط، ادیب، سایه، خرم: شود چون بید لرزان سرو آزاد

۵ / محیط: بجای نرگس جادوی فرخ

۸ - فرزاد: اگر میل دل هر کس به سوئی است

۹ - انجو، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، فرخ، رضی: غلام خاطر آنم که باشد

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، سهیل، ادیب، خرم: چو حافظ بنده و هندوی فرخ

فرخ، رضی: چو حافظ چاکر هندوی فرخ

- ۱ روز وصل دوستداران یاد باد ییاد باد آن روزگاران یاد باد
 ۲ کامم از تلخی غم چون زهر گشت بانگ نوش شاد خواران یاد باد
 ۳ گرچه یاران فارغند از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد
 ۴ مبتلا گشتم در این بند و بلا کوشش آن حق گزاران یاد باد
 ۵ گر چه صد رود است در چشمم مدام زنده رود و باغ کاران یاد باد
 ۶ رازِ حافظ بعد از این ناگفته ماند ای درِیفا رازداران یاد باد



۱- روز وصل: روز به هم رسیدن - دوستداران: دوستان موافق، یاران مهربان / = یاد آنروزها به خیر، یاد آن ایام خوش. ۲- کام: دهان / بانگ نوش: صدای نوش باد، نوش باد - شادخواران: میخواران، باده گساران، عیاشان، خوشگذرانان. ۳- فارغند از یاد من: به یاد من نیستند / = من از آنها هزاران بار یاد می‌کنم. ۴- مبتلا گشتم: گرفتار شدم / حق گزاران: قدرداران، عادلان. ۵ / زنده رود: زاینده رود که از درون شهر اصفهان می‌گذرد - باغ کاران: نام یکی از چهار باغ معروف اصفهان در کنار زاینده رود که به زیبایی و خوبی مشهور بوده است. ۶ / ای درِیفا: افسوس - رازداران: دوستان رازدار.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	
۱	+	۲	۳	۴	۵	۶
۱		۳	۲	۵	+	۶
۱		۳	۲	+	۴	۵
۱		۲	۳	۴	۵	۶
۱		۲	۳	۴	۵	۶
۱		۲	۳	+	۴	۵

توقیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، خرم، رضی.

کلمات: فرزاد، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی

ابیات الحاقی:

- ۱: این زمان در کس وفاداری نماند زان وفاداران و یاران یاد باد
۲: نیک در تدبیر غم بیچاره‌ام چاره آن غمگساران یاد باد
۳: در هوای سرو قدت گفتمایم روز و شب آن گل‌نزاران یاد باد

اختلاف متن‌ها

۱ - فرخ: روز وصل دوستاران یاد باد

۲ / قریب، فرخ: بانگ نوش باده خواران یاد باد

شاملو: نوش نوش شادخواران یاد باد

محیط: بانگ نوشانوش یاران یاد باد

۳ - فرخ: فارغند از یاد ما

۴ - جذیر، سهیل، محیط: درین بند بلا

۵ - شاملو: از چشمم روان

قریب: در چشمم روان / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، فرخ، خرم: زنده رود باغ کاران یاد باد

فرخ: آب چشم من

۶ - شاملو، فرخ: راز حافظ بعد ازین ناگفته به

/ شاملو، افشار، جذیر، محیط، نی، فرخ، سایه: ای درخ آن راز داران یاد باد

پژمان (۱)، انجو، سهیل: ای درخ از رازداران یاد باد

+ / شاملو: زان وفاداری و یاران یاد باد

- ۱ دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد من نیز دل به باد دهم هر چه باد باد
 ۲ کارم بدان رسید که همراز خود کنم هر شام برق لامع و هر بامداد باد
 ۳ در چین طره تو دل بی حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
 ۴ امروز قدر پند عزیزان شناختم یا رب روان ناصح ما از تو شاد باد
 ۵ خون شد دلم به یاد تو هر که که در چمن بند قشای غنچه گل می گشاد باد
 ۶ از دست رفته بود وجود ضعیف من صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد
 ۷ حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد جانها فدای مردم نیکو نهاد باد



۱ - دوش: دیشب، شب گذشته - یار سفر کرده: یار سفری، محبوب مسافر / دل به باد دهم: دل از دست دهم، عاشق شوم - هر چه باد باد: هر چه می خواهد بشود بشود. ۲ / برق لامع: برق درخشنده، آه آتشین. ۳ - طره: زلف، گیسو - چین طره: پیچ و تاب گیسو - دل بی حفاظ: دل بی مروت و ناسپاس، دل هرجایی / مألوف: خو گرفته، انس گرفته - مسکن مألوف: وطن اصلی. ۴ / ناصح: نصیحت کنند. ۵ - هر گاه که در چمن، باد بر غنچه می وزید و آن را شکوفا می کرد دل من خون می شد زیرا به یاد بند قبا گشودن تو می افتم. ۶ - وجود ضعیف: تن نحیف و لاغر / صبحگاه در آرزوی دیدار تو بودم که باد جان از دست رفته را به من بازگرداند. ۷ - نهاد: سرشت، طبیعت - کام: آرزو / نیکو نهاد: نیک سرشت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶ + ۵	۳	۲	۱	۱	پژمان (۱)
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۷	۳	۴ + ۲	۵	۳	۶	۱	شاملو
۷	۴	۶	۲ ۲	۵	۳	۱	انجو
۷	۶ + ۵	۴	۳	۲	۱	۱	سهیل
۷	۶	۵	۴	۳ ۲	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، خال، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.

ابیات الحاقی:

- + : هر شب هزار غم به من آید ز عشق تو یا رب که هر دم غم عشقت زیاد باد
2 : طسرف کلاه شاهی آمد به خاطر من هر جا که تاج بر سر نرگس نهاد باد
3 : تاریخ عیش ما شب دیدار دوست بود عهد شباب و صحبت احباب یاد باد

اختلاف متن ها

۲ - افشار: کارم بدان کشید = قریب: که همراه خود کنم

۳ - محیط: دل بیقرار من

۵ - افشار، بهروض، محیط، فرخ: خون دل شدم به یاد تو

پژمان (۱): دل خون شدی به یاد تو

شاملو: خون شد دلم زیاد تو = جذیر، بهروض، جلان: هر دم که در چمن

جذیر: دل خون شود به یاد تو

۶ / افشار: باز به بوی مهر تو جان باز داد باد

۷ / شاملو: ای جان فدای مردم

افشار: جانم فدای مردم

+ - شاملو: هر دم هزار غم / سهیل: یا رب که دم به دم = شاملو: غم عشقت زیاد باد

2 / انجو: آنجا که تاج بر سر نرگس نهاد باد

محیط: آن دم که تاج بر سر هر کس نهاد باد

- ۱ جمالت آفتاب هر نظر باد ز خوبی روی خوبت خوبتر باد
 ۲ همای زلف شاهین شهپرت را دل شاهان عالم زیر پر باد
 ۳ کسی کس او بسته زلفت نباشد چو زلفت درهم و زیر باد
 ۴ دلی کس او عاشقی رویت نباشد همیشه غرقه در خون جگر باد
 ۵ بتا چون غمزات ناوک فشاند دل مجروح من پیشش سهر باد
 ۶ چو لعل شکرینت بوسه بخشد مذاقی جان من زاو پر شکر باد
 ۷ مرا از توست هر دم تازه عشقی تو را هر ساعتی حسنی دگر باد
 ۸ به جان مشتاقی روی توست حافظ تو را در حال مشتاقان نظر باد



۱ = چهره زیبایت که همچون پنجه آفتاب است گرم کننده چشمان مشتاقان تو باشد و رخسار خوب و زیبایت خوبتر و زیباتر باشد. ۲ = هما: نوعی عقاب استخوان خوار، مرغی مبارک و خوش یمن، مرغ سعادت و اقبال - شهپر: پر بزرگ پرنده - شاهین شهپر: مانند پر بزرگ شاهین بزرگ باشد / = دل و قلب پادشاهان و فرمانروایان جهان اسیر گیسوانت باشند. ۳ = بسته زلف: گرفتار و در بند و اسیر گیسو / زیر و زیر: پریشان. ۴ / خون جگر: غم و اندوه. ۵ = بتا: دلیرا، بگذار تا - غمزه: ناز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو. ناوک: تیر کوچک - ناوک فشاندن: تیر پرتاب کردن - ناوک فشاندن با غمزه: به هنگام چشمک زدن با تیر مرغان کسی را زدن. ۶ = لعل: سرخ - لعل شکرین: لب معشوق / مذاق: ذائقه، چشایی. ۸ = به جان: با تمام وجود - مشتاق: خواهان، علاقه مند / حال: وضع = امید است عاشقان خود را مورد توجه قرار بدهی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جدیر، قریب
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	بهروض

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، شاملو، فرزاد، افشار، خال، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، ادیب، سایه.

فاقد این غزل: نی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - جذیر، بهروض، خال، رضی: جمالش آفتاب / زخوبی روی خویش
- ۲ - عدل، جذیر، بهروض، خال، خرم، رضی: شاهین شهرش را / فرخ: سرشاهان عالم
- ۳ - پژمان (۱)، شاملو، فرخ: دلی کو = بهروض، خال، رضی: بسته زلفش نباشد
عدل، خرم: کشته رویت نباشد
پژمان (۱)، سهیل: بسته زلفت نگردد
- 4 / بهروض، خال، رضی: چو زلفش درهم و زیر و زبر باد
جذیر: همیشه غرق در خون جگر باد
- ۴ - خال، رضی: دلی کاو عاشق رویش نگردد
محیط، جلان: دلی کو عاشق رویت نگردد
شاملو: کسی که کو کشته رویت نباشد / افشار: غرقه خون جگر باد
بهروض: دلی کاو عاشق رویش نباشد
- ۵ - شاملو: ناوک گشاید / افشار: دل مجروح ما
بهروض: دل محروم من
- ۶ / شاملو: مذاق جان ما
- ۷ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد: حسنِ دگر باد
- ۸ - افشار: چنان مشتاق روی تست حافظ / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ: ترابر حال مشتاقان
افشار، محیط: ترابر جان مشتاقان

- ۱ صوفی از باد به اندازه خورد نوشش باد / و نه اندیشه این کار فراموشش باد
- ۲ آن که یک جرعه مئی از دست تواند دادن / دست با شاهد مقصود در آغوشش باد
- ۳ پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
- ۴ شاه ترکان سخن مدعیان می شنود / شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد
- ۵ چشمم از آینه داران خط و خالش گشت / لبم از بوسه ربایان برو دوشش باد
- ۶ گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت / جان فدای شکرین پسته خاموشش باد
- ۷ نرگس مست نوازش کن مردم دارش / خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
- ۸ به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ / حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد



۱- صوفی: کسی که پیرو طریقه تصوف باشد - نوشش باد: گوارایش باشد / = در غیر این صورت خدا کند که فکر این کار را فراموش کند. ۲ - کسی که بتواند یک جرعه کمتر بنوشد و اندازه و تعادل را نگاه دارد انشاءالله که دست در گردن محبوب خواهد داشت و او را در آغوش خواهد گرفت. ۳ - پیر: مرشد، راهنما - قلم صنع: آفرینش = این بیت از مشکل ترین و بحث برانگیز ترین ابیات حافظ می باشد که شرح و تفسیر آن در این مجل نمی گنجد لذا خوانندگان عزیزی که طالب تفصیل این بیت می باشند می توانند به شروح گوناگون از دیوان حافظ که کم هم نمی باشند مراجعه فرموده و ذیل این غزل درباره این بیت مطالعه فرمایند. به ویژه کتابی که مصرع اول بیت نام آن است و مجموعه نظرات همه حافظ پژوهان تراز اول می باشد. «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت»، بکوشش سعید نیاز کرمانی، انتشارات پایژنگ - ۴ - شاه ترکان: افراسیاب پادشاه توران، شاه شجاع - مدعیان: دشمنان، حقیمازان / مظلمه: دادخواهی، شکایت از ظلم و ستم - سیاوش: بنا به نقل شاهنامه، وی فرزند کاووس بود. سودابه همسر کاووس و نامادری سیاوش به او علاقه مند می شود ولی سیاوش تسلیم وسوسه او نمی گردد. سودابه کینه او را به دل می گیرد و نزد کاووس او را متهم به خیانت می کند. سیاوش برای اثبات بی گناهی خود از آتش می گذرد. پس از آن از دست نامادری و نایزدهای پدرش کیکاووس به توران کشور افراسیاب پناهنده می شود و در آنجا با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج می کند. بعدها گرسبوز برادر افراسیاب که دشمن و حاسد سیاوش بود نزد افراسیاب سخن چینی و سعایت می کند و بالاخره افراسیاب را به کشتن او تحریک می کند و سیاوش کشته می شود. به انتقام خون او سالها میان ایران و توران جنگ بوده است. در جایی که خون او بر زمین ریخته شد گیاهی روید به نام خون سیاوش یا خون سیاوشان. ۵ - آینمدار: کسی که در پیش عروس یا پادشاه آینه نگاه می دارد تا خود را در آن ببیند - خط: موی گرد صورت یا پشت لب، سبیل / برو دوش: سینه و پستان و گردن. ۶ - کبر: تکبر، خودخواهی - درویش: فقیر / شکرین پسته: دهان و لبهای شیرین معشوق. ۷ - نرگس: چشم یار - نرگش مست: چشم خمار / قدح: پیاله شراب.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم
۸	۴	۳	۶	۵	۷	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	افشار، فرخ
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر: صوفی ار باده ازین دست خورد / افشار: ورنه اندازه این کار

۲- شاملو، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: وانکه یک جرعه می از

۳- افشار: خطا در قلم صنع نرفت

۵- عدل: خط و خالش دارد / پرو بر دوشش باد

۶ / محیط: جان فدای دهن بسته خاموشش باد

۷- فرزاد، قریب، نی: نرگس مست نواز کش مردم دارش

شاملو: نرگس مست نوازش گر مردم دارش

افشار: نرگس مست تو کز کشتن ما سیر نشد

بهروض: نرگس مست نوازش کن و مردم دارش

۸ / قریب: حلقه بندگی امر تو در گوشش باد

۱. تخت به نازِ طبیبان نیازمند مباد / وجود نازکت آزرده گزند مباد
۲. سلامت همه آفاق در سلامتِ توست / به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
۳. در این چمن چو در آید خزانِ یغمایی / رهش به سرو سهی قامت بلند مباد
۴. در آن بساط که حسنِ تو جلوه آغازد / مجال طعنه بدبین و بدپسند مباد
۵. جمالِ صورت و معنی زامنِ صحتِ توست / که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد
۶. هر آن که روی چو ماهت به چشم بدبیند / بر آتش تو، به جز چشم او سپند مباد
۷. شفا ز گفته شگرفشان حافظ جوی / که حاجت به علاجِ گلاب و قند مباد



۱ - ناز طبیبان: تفاخر و تکبر پزشکان / وجود نازکت: وجود لطیف و ظریف - گزند: آسیب، زیان، ضرر، چشم زخم. ۲ - آفاق: سرزمینها، عالم، جهان، مردم دنیا / عارضه: بیماری، کسالت، آسیب، حادثه. ۳ - خزان: پائیز - یغمایی: غارتگر، تاراج کننده / سرو سهی، سروراست - سرو سهی قامت: سرو بلند اندام، محبوب. ۴ - بساط: مقام، مجلس، جای میدان - حسن: زیبایی، نیکویی - جلوه آغازد: تجلی کند / مجال: فرصت - طعنه: کنایه. ۵ - جمال: زیبایی - صورت و معنی: ظاهر و باطن - امن: آرامش و آسایش و سلامت - امن صحت: اطمینان سلامتی / دژم: افسرده و غمگین - نژند: پژمرده، غصه دار و پریشان. ۶ - هر کس که با چشم ناپاک ترا بشکود، امیدوارم چشمش همچون اسپند در آتش خشم تو بسوزد. ۷ - شفا: بهبودی و سلامت یافتن از بیماری / گلاب و قند: در قدیم شربت گلاب و قند را برای تقویت قلب تجویز می کردند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، افشار، نی، خرم
۷	۳	۵	۴	۶	۲	۱	شاملو
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۷	-	۴	۳	۵	۲	۱	جدیر
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	محیط
۷	۴	۳	۵	۶	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: انجو، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سایه.

اختلاف متن‌ها

۳ - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، محیط، نی، فرخ، خرم: درین چمن چو درآید خزان به یغمایی
بهروض، خال، جلان، رضی: بدین چمن چو درآید خزان یغمایی
شاملو: بدین چمن چو درآید خزان به یغمایی

/ عدل، خرم: زپیش سرو سهی قامت

۴ - شاملو، افشار، جذیر، سهیل، محیط، جلان: در آن مقام که حسن تو = افشار: جلوه اندازد

/ شاملو، انجو، فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، رضی: بدین بدپسند مباد

سهیل: بد بین خودپسند مباد

۵ - بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: کمال صورت و معنی = پژمان (۱)، فرزاد، قریب، بهروض، سهیل، ادیب، نی: زمین صحت تست

شاملو: کمال صورت و سیرت

افشار، جذیر، خال، جلان، رضی: زمین صحت تست

شاملو: زمین صحت تست

انجو: به زمین صحت تست

محیط: زمین صحت تست

۶ - شاملو، فرزاد، قریب: هر آنکه ماه جمالت به چشم بد بیند

/ پژمان (۲)، فرزاد، افشار، قریب: بجز بر آتش غم

فرخ: بجز بر آتش تو = عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، خرم: جان او پسند مباد

۷ - شاملو: حافظ خواه

افشار: حافظ جو

- ۱ خُسنِ تو همیشه در فزون باد رویت همه سـاله لاله گون باد
- ۲ اندر سرِ من خیالِ عشقت هر روز که هست در فزون باد
- ۳ قـدّ همه دلبـرانِ عالم در خـسـدِ قـامت نگون باد
- ۴ هر سـرو که در چمن برآید پیشِ الفِ قـدت چو نون باد
- ۵ چشمی که نه فتنه تو باشد از گـوهرِ اشک غـسـرقِ خون باد
- ۶ چشمِ تو ز بهرِ دلِ ربـایی در کـردنِ سـحرِ ذوفنون باد
- ۷ هر جا که دلیست در غم تو بیـ صبر و قـرار و بی سکون باد
- ۸ هر دل که ز عشقِ توست خالی از حـلقه و صـلِ تو برون باد
- ۹ لعلِ تو که هست جانِ حافظ دور از لبِ مـردمانِ دون باد



۱ - خُسن: زیبایی، نیکویی - در فزون باد: افزاینده و بسیار باشد / لاله گون: به رنگ لاله، لاله فام، لاله‌موش. ۲ - خیال: تصور. ۳ - / در برابر قامت زیبای تو خمیده و خم شده باشد. ۴ / الف قد: قد و قامت راست مانند حرف الف - چون نون: مانند حرف نون خمیده. ۵ - فتنه: مفتون، فریفته، عاشق = چشمی که مفتون و فریفته تو نباشد / گوهر: مروارید. ۶ - دل‌ربایی: زیبا و ظریف، محبوب / ذوفنون: همه فن حریف، پرهیز، متخصص، خداوند فن‌ها. ۷ / بی‌سکون: ناآرام. ۸ / حلقه وصل: انجمن وصال. ۹ - لعل: لب سرخ / = لب سرخ رنگ تو که برای حافظ عزیز است به دور از لب مردمان پست باشد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی (پ)، جلان، سایه، رضی،
فاقد این غزل: شاملو.

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار: همیشه بر فرزون باد / محیط: رویت همه سال لاله گون باد
- ۲- عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، سایه، خرم: اندر سرما = فرزاد، محیط، فرخ: هوای عشقت
قریب، خال، ادیب: وندر سر من قریب: هوای مهرت
- عدل، پژمان (۲)، قنی، انجو، سایه، خرم: هر روز که باد در فرزون باد
قریب: هر لحظه که هست بر فرزون باد
- ۳ و ۴ / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، نی، سایه، خرم: مصرع دوم بیت‌ها جابجا می‌باشد.
- ۴- عدل، قنی، خرم: که در چمن درآید / افشار: پیش الف قد تو نون باد
قریب: که از چمن برآید سهیل: در خدمت قامت نگون باد
- ۵ / افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، رضی: از گوهر اشک بحر خون باد
عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: چون گوهر اشک غرق خون باد
- ۶ / فرخ: در گردن سحر ذوفنون باد
- ۷- افشار، بهروض، خال، نی، رضی: دلی‌ست از غم تو / عدل: بی‌صبر و قرار بی‌سکون باد
- ۸- بهروض، نی، رضی: هر کس که نباشدش فراقی
خال، ادیب، جلان: هر کس که نباشدش سر هجر
جذیر: هر کس که ندارد از تو دردی
محیط: هر کس که نباشدش دردی
فرخ: هر دل که نباشدش سر هجر
- ۹ / جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: دور از لب هر خسیس دون باد
افشار: دل در پی او برفت چون باد

۱. دیر است که دلار پیامی نفرستاد نوشت کلامی و سلامی نفرستاد
۲. صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی ندوانید و پیامی نفرستاد
۳. سوي من وحشی صفت عقل رمیده آهو روشی کبک خرامی نفرستاد
۴. دانست که خواهد شدن مرغ دل از دست واز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
۵. فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
۶. چندان که زدم لاف کرامات و مقامات هیچ خبر از هیچ مقامی نفرستاد
۷. حافظ به ادب باش که واخواست نباشد گسر شاه پیامی به غلامی نفرستاد



۱ - دیر است: مدتی است. ۲ - شاه سواران: دلاور، جنگجو. ۳ - عقل رمیده: مجنون / آهو روش: تندر و کبک خرام: زیباروش. تیزگام = محبوب من که خرامیدنش مانند کبک است پیکی سریع السیر چون آهو را نفرستاد. ۴ - شدن: رفتن - مرغ دل: دل / خط: دستخط، نوشته، موی پشت لب و گرد صورت، سبب = واز آن خطی که همچون زنجیر بتواند در بند آورد نفرستاد. ۵ - شکر لب: شیرین سخن - سرمست: مغرور و متکبر / مخمور: کسی که از فرسیدن و نخوردن شراب دچار سردرد و کسالت شده است، خمار. ۶ - لاف: ادعا - کرامات: کارهای خارق العاده - مقامات: کارهای مهم، هنرنماییها / مقامی: جایی، مکانی = از هیچ جایی خبری برانم نفرستاد. ۷ - ادب: دانستن چیزهایی که به وسیله آن از جمیع انواع خطاها احتراز به عمل می آید - واخواست: بازخواست، اعتراض.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
شاملو	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱
افشار	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و افشار، با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: قریب، بهروض، خال، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، جذیر، سهیل، محیط، ادیب، جلان: دیربست که دلدار / قنی، پژمان (۲)، افشار، فرخ: ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد
عدل، خرم: ننوشت کلامی و پیامی نفرستاد
- ۲- عدل، پژمان (۱)، خرم: آن شاه جوانان / عدل، پژمان (۲)، قنی، خرم: سلامی نفرستاد
- ۳- افشار: صفت و عقل رمیده
- ۴ / انجو، فرزاد: زان طره چون سلسله دامی نفرستاد

- ۱ پیرانه سرم عشقِ جوانی به سر افتاد / و آن راز که در دل بنهفتم به در افتاد
- ۲ از راهِ نظر مرغِ دلم گشت هواگیر / ای دیده نگه کن که به دامِ که در افتاد
- ۳ دردا که از آن آهوی مُشکین سیه چشم / چون نافه بسی خونِ دلم در جگر افتاد
- ۴ از رهگذرِ خاکِ سر کوی شما بود / هر نافه که در دستِ نسیمِ سحر افتاد
- ۵ مرغانِ تو تا تیغِ جهانگیر برآورد / بس گشته دل زنده که بر یکدگر افتاد
- ۶ بس تجربه کردیم در این دیر مکافات / با درگشان هر که در افتاد بر افتاد
- ۷ گرجان بدهد، سنگِ سیه لعل نگرود / با طینتِ اصلی چه کند بد گهر افتاد
- ۸ حافظ که سر زلفِ بتان دست گشش بود / بس طُرفه حریفیست کِش اکنون به سرافتاد



۱ - پیرانه سر: سر پیری - جوانی: یک جوان، روزگار جوانی - افتاد: پیدا شد / به در افتاد: آشکار شد. ۲ - از راه نظر: از طریق نگاه - مرغ دل: دل - هواگیر: اوج گیر در هوا، عاشق - از راه نگرستن دلم پروازی شد، دلم عاشق شد / در افتاد: گرفتار شد. ۳ - دردا: مایه تاسف است - آهوی مُشکین: آهوی مُشک، آهوئی که از نافه او مُشک می گیرند، معشوق / نافه: کیسه ای در زیر شکم آهوی نرختنی نزدیک عضو تناسلی حیوان قرار دارد که خون جمع شده در آن به صورت ماده ای قهوه ای رنگ و روغنی شکل خارج می شود که بسیار خوشبو و معطر است و به نام مُشک موسوم است - افتاد: پیدا شد - مثل نافه که برای خوشبو شدن باید خون تغذیه کند، از دست آن آهوی سیه چشم رنج می برم. ۴ - هر بوی خوشی که باد به همراه خویش آورد، از کوی شما بود. ۵ - تیغ جهانگیر: تیغ اسیرکننده عالم / دل زنده: شادمان - چه بسیار مشتاق دل آگاه که بر روی هم افتادند. ۶ - دیر مکافات: دنیا / درگشان: نوشندگان شرابی که آمیخته با مواد تهنشین شده یا لرد که ارزان تر است، فقیران باده نوش - برافتاد: نابود شد. ۷ - لعل: سرخ رنگ / طینت: سرشت - طینت اصلی: سرشت و طبیعت ذاتی - بدگهر: بدسرشت، بدطینت - افتاد: سرشته شد. ۸ - بتان: خوبرویان - دست کش: راهبر و هدایت کننده، بازپچه / طرفه: عجیب، شگفتانگیز - حریف: همآورد، هم زور - کش: که او - به سر افتاد: شکست خورد، با سر به زمین خورد - عاشق و همآورد عجیبی است که اکنون شکست خورده است.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۳	۶	۵	۴	۳	۲+۲	۱	شاملو
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۳	۱	قریب
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، قریب و فرخ با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

ابیات الحاقی:

- + فریاد که بازیرکی آن مرغ سخن سنج پندار ز دش راه و به دام خطر افتاد
2: این باده که پرورد که خمار خرابات از بوی بهشتیش چنین بی خبر افتاد
3: هم دود دلی عاقبتش راه بگیرد زین آتش دلسوز که در خشک وتر افتاد

اختلاف متن‌ها

۲- عدل: از شاه نظر مرغ دلم

شاملو: مرغ دلم از شاخ نظر / فرخ: این دیده نگه کن

فرزاد: از شاخ نظر مرغ دلم

۵ / افشار: بس کشته تیغ تو که بر یکدگر افتاد

۶- فرخ: در این دیر خرابات / افشار: با دلشدگان هر که در افتاد بر افتاد

۸- پژمان (۱)، افشار: دستخوش بود

3 / قریب: این آتش دلسوز

۱. عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد
۲. حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
۳. غیرت عشق زبان همه خالصان پیرید کز کجا سر غمش در دهنی عام افتاد
۴. من زمسجد به خرابات نه خود افتادم ایتم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
۵. چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایره گردش ایام افتاد
۶. زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد گشته او نیک سرانجام افتاد
۷. در غم زلف تو آویخت دل از چاه زنج آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد
۸. آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
۹. هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد
۱۰. صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی زاین میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد



۱- عکس: مظهر تجلیات الهی - آینه جام: شیشه جام، جام می، دل عارف / خنده می: صدای ریخته شدن می از صراحی در ساغر = چون عکس چهره تو بر سطح آینه مانند شراب داخل جام افتاد، عارف از خنده می پنداشت این تویی که می خندی و آن را رضایت تو گمان کرد و به طمع خام وصال افتاد. ۲- حسن: زیبایی، نیکویی / اوهام: پندارها، خیالات = زیبایی چهره تو فقط یک بار جلوه کرد و عشق و عاشق را آفرید ولی در تصورات و خیالات انسانها نقشها و شکلهای گوناگون از عالم هستی پدید آمد. ۳- عکس: پرتو نور - نمود: نشان داد = این پرتو نوری که از سطح شراب بر در و دیوار می افتد و شکلهای گوناگونی را پدید می آورد، انعکاس یک پرتو نور ساقی ازلی است که در جام هستی یعنی عالم افتاده است. ۴- غیرت: رشک و حسد - خالصان: برگزیدگان / همه مقربان درگاه از اینکه چگونه اسرار عشق جانان بر سر زبانها افتاده است، از شدت غیرت سکوت اختیار کرده اند. ۵- خرابات: محل شراب خوردن و عشرت کردن - افتادم: اقامت کردم / ازل: زمان بی آغاز و بی پایان - فرجام: عاقبت، پایان کار = من به اختیار خود به میکده عشق الهی نرفته ام بلکه این از روز ازل سرنوشت و عاقبت من قرار گرفته بود. ۸- چاه زنج: چاه زنجندان، گودی چانه برخی زیبارویان که بر زیبایی آنها می فرایند، مشکلات اسرار مشاهده جمال الهی = دل عاشقی که اسیر چاه زنجندان تو شده بود از کمتد زلف تو آویخت و بالا آمد و رهایی یافت ولی در دام خم زلف تو گرفتار و اسیر شد. ۹- شد: گذشت - خواجه: بزرگ، سرور، وزیر - صومعه: عبادتگاه، خانقاه = ای خواجه بزرگوار و ای زاهد گرانجان آن زمان گذشت که مرا دوباره در خانقاه ببینی، زیرا دیگر سر و کارم با عشق و مستی افتاده است. ۱۰- هر دمش: او هر لحظه / انعام: بخشش، توجه و عنایت - افتاد: گردید، شد. ۱۱- حریف: همپایه، باده نوش، همایند - نظر باز: کسی که به نگاه کردن به چهره زیبارویان عادت دارد، زیبا پسند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

ترتیب ابیات: بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سهیل، ادیب

ابیات الحاقی:

- + : پاک بین از نظر پاک به مقصود رسید اخول از چشم دو بین در طمع خام افتاد
2 : در ازل رزق من از فیض لب جام افتاد آیسمن از دور فلک حاصل فرجام افتاد

اختلاف متن‌ها

- ۱ - بهروض، خال، جلان، رضی: چو بر آینه جام افتاد / پژمان (۱): صوفی از خنده می
جذیر: که بر آینه جام افتاد پژمان (۲): عاشق از خنده می
قریب: عاشق سوخته دل
- ۲ - جذیر، بهروض، خال، جلان: جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب / افشار: این همه نقش بر آینه اوهام افتاد
افشار: دلبرم آینه از بهر تماشا برداشت فرخ: نقش آن جمله در آینه اوهام افتاد
- ۳ - قنی، فرزاد، سایه، خرم: نقش نگارین که نمود
عدل: نقش نگاری که نمود
پژمان (۱): نقش و نگاری که نمود
بهروض: نقش محالت که نمود
- ۴ / پژمان (۲)، انجو، فی: از کجاست غمش
افشار: که چرا سنگ غمش
- ۵ / انجو: اینم از روز ازل = فرخ: حاصل و فرجام افتاد
محیط: وینم از عهد ازل
- ۶ - افشار: چکند گر پی دوران
- ۸ - فرزاد، افشار، فرخ: از چاه ذقن
محیط: از چاه زقن
- ۱۰ - افشار: کاری دگر است
محیط: ناز دگر است
- ۱۱ / محیط: فرخ: زان میان حافظ دلسوخته
عدل: این میان حافظ دلسوخته

- ۱ آنکه رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد صبر و آرام تواند به من مسكين داد
- ۲ وانكه گيسوي تو را رسم تطاول آموخت هم تواند كز مش داد من غمگين داد
- ۳ من همان روز ز فرهاد طمع ببريدم كه عنائ دل شيدا به لب شيرين داد
- ۴ گنج زر، گر نبود گنج قناعت باقى است آنكه آن داد به شاهان به گدايان اين داد
- ۵ خوش عروسی ست جهان از ره صورت ليكن هر كه پيوست بدو عمر خودش كاوين داد
- ۶ بعد از اين دست من و دامن سرو و لب جوی خاصه اکنون كه صبا مژده فروردین داد
- ۷ در كف غصه دوران دل حافظ خون شد از فراق رخت ای خواجه قوام الدین داد



۱- گل: گل سرخ - نسرين: گلی است به رنگ های سرخ و سفید / مسكين: بيماره. ۲- رسم تطاول: راه و روش گستاخی و دست درازی و گردنكشی / كرم: بزرگواری، بخشش. ۳- فرهاد: سنگتراش معروف معاصر خسرو پرويز كه داستان عشق او و شيرين معشوقه خسرو يوسيله نظامی شاعر قرن ششم به نظم كشيده شده است / عنائ: زمام، اختيار - دل شيدا: دل ديوانه، دل عاشق و شيفته - شيرين: معشوقه ارمني و زوجه خسرو پرويز كه طبق داستان نظامی فرهاد نيز بدو عشق می ورزید. ۴- گنج قناعت: قناعت، راضی بودن به وضع موجود. ۵- خوش: زيبا / كاوين: كابين، مهریه. ۶- صبا: باد خنك و خوشبوی بهاری كه هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پيگ عاشقان. ۷- در كف: در دست / فراق: دوری - خواجه قوام الدین: خواجه قوام الدین محمد صاحب عيار از مشاهير دولت آل مظفر كه با اينكه با شاه شجاع رابطه بسيار نزديكى داشت اما با سمایت و دشمنی حسودان به اتهام خیانت پس از عذاب و شکنجه بسيار وی را كشتند و هر پاره از بدنش را به ولايتی فرستادند.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷
افشار، محیط، فرخ	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ - جذیر، سهیل: رنگ گل نسرین داد

افشار: برگ گل و نسرین داد

۲ - فرخ: آنکه گیسوی ترا / افشار: داد من مسکین داد

۳ / شاملو، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب: به کف شیرین داد

۴ - پژمان (۱): گنج قناعت باقیست / عدل: آنکه این داد به شاهان

فرخ: آنکه او داد به شاهان

۵ / جذیر: هر که پیوست باو

۶ - عدل، خرم: دامن سرو و لب جو

پژمان (۱)، سهیل: دامن سرو لب جوی

فرزاد: دامن یار و لب جوی / قریب: مزده پروردین داد

افشار: دامن یار و لب جو

جذیر: دامن آن سرو چمن

۷ / فرخ، جذیر: در فراق رخت ای خواجه

افشار: از فراق رخس ای خواجه

بهروض: از فراق رخ آن خواجه

۱. بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد / که تاب من به جهان طره فلانی داد
 ۲. دلم خزینه اسرار بود و دست قضا / درش بپست و کلیدش به دلستانی داد
 ۳. شکسته وار به درگاهت آمدم که طبیب / به مومیایی لطیف توأم نشانی داد
 ۴. تنش درست و دلش شادباد و خاطر خوش / که دست دادش و یاری ناتوانی داد
 ۵. برو معالجه خود کن ای نصیحت گو / شراب و شاهد شیرین که را زبانی داد
 ۶. گذشت بر من مسکین و بارقیبان گفت / دریغ عاشق مسکین من چه جانی داد



۱- گل: گل سرخ- خوش نشانی داد: نشانی خوبی داد / تاب: چین و شکن، غم، رنج - طره: زلف، سرزلف- فلانی: معشوق = زلف من چین و شکن را از طره او تعلیم گرفته است. ۲- خزینه: گنجینه- قضا: حکم الهی، تقدیر. ۳- شکسته وار: ناتوان / مومیایی: نوعی قیر طبیعی و مواد دیگر که به صورت مادمای خمیری شکل جهت نهادن بر روی پوست در نقاط ضرب دیده یا شکستگیها در طب قدیم تجویز می شد. ۴ / دست دادن: میسر و ممکن گشتن، فراهم گشتن، اتفاق افتادن = برایش ممکن شد که به ناتوانی کمک کند. ۵- نصیحت گو: واعظ / شاهد شیرین: محبوب لطیف و دلپذیر و زیبا. ۶- مسکین: بیچاره - رقیبان: نگهبانان، همراهان، مراقبان / چه جانی داد: چقدر سخت جان داد، خیلی سختی کشید.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶
انجو	۱	۲	۳	۵	۴	۶
فرزاد	۱	۲	۴	۳	۵	۶
جدیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی	۱	۲	۳	۶	۴	۵
سایه	۱	۲	۳	۶	۴	۵ +

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، محیط، ادیب، فرخ (فط)، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار

بیت الحاقی:

+ : خزینۀ دل حافظ ز گوهر اسرار به یمن عشق تو سرمایۀ جهانی داد

اختلاف متن‌ها

۱ / فرخ: طره فلانی دارد

۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: دلم خزانه اسرار بود و دست قضا

قریب: دلم خزینۀ اسرار بود، دست قضا

۳ - محیط: به درگاهت آمدم رحمی

۴ - جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: تنش درست و دلش شاد باد از دولت

محیط: تنت درست و دلت شاد باد از دولت

/ انجو، ادیب: که دست داد دهش داد ناتوانی داد

محیط: که دست دادش و یاری به ناتوانی داد

۵ - جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: برو معالجت خود کن - فرزاد، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی: ای نصیحت‌گوی

/ قریب: شراب و شاهد و ساقی

فرخ: شراب و شاهد و شیرین

۶ / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: دریغ حافظ مسکین.

- ۱ دی پیر من فروش که ذکرش به خیر باد گفتا شراب نوش و غم دل ببر ز یاد
 ۲ گفتیم به باد می‌دهم باده نام و ننگ گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد
 ۳ سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست از بهر این معامله غمگین مباش و شاد
 ۴ بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان زود به باد
 ۵ حافظ گرت زبند حکیمان ملالت است کوه کنیم قصه که عورت دراز باد



۱- دی: دیروز - پیر می فروش: پیر طریقت - ذکرش: یادش. ۲- نام و ننگ: شهرت، آبرو، نام و آوازه / هرچه باد باد: هرچه پیش آمد خوش آمد. ۳- مایه: سرمایه - شدن: رفتن. ۴- بادت به دست باشد: چیزی در دست نخواهی داشت / معرضی: محل نمایش و عرضه، نمایشگاه، دنیا - تخت سلیمان رود به باد: تخت سلیمان با باد حرکت می‌کند، تخت سلیمان بر باد می‌رود و نابود می‌شود. ۵- حکیمان: دانشمندان، فرزندان - ملالت: افسردگی، دلتنگی، اندوه / کوه کنیم: خلاصه کنیم - قصه: سخن.

۵	۴	۳	۲	۱	
۵	4,3,2	۴	+	۳	شاملو
۵	3	۴	+2	۳	انجو
۵	+	۴		۳	نی
۵	+2	۴		۳	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جلان، خرم.

فاقد این غزل: افشار.

ابیات الحاقی:

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| 1: پرکن زباده جام و دمام به گوش هوش | بشنو از او حکایت جمشید و کیقباد |
| 2: بی‌خار گل نباشد و بی‌نیش نوش هم | تدبیر چیست وضع جهان این چنین فتاد |
| 3: در آرزوی آن که رسد دل به راحتی | جان در درون سینه غم عشق او نهاد |
| 4: هرگز نمی‌رسد زمی‌اش نشئه وصال | آن را که ره به می‌کده عشق خود نداد |

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، رضی: می‌دهدم باده ننگ و نام

قریب: می‌دهدم باده دین و دل

۳- فرخ: سود و زیان مایه، چه خواهد شد زدست / جذیر، بهروض، خال، سایه، رضی: گو بهر این معامله

+ - فرخ: پرکن زجام باده دمام

2- فرخ: بی‌نوش نیش هم / شاملو: کار جهان اینچنین افتاد

۱. شراب و عیش نهان چیست کار بی‌بنیاد / زدیم بر صفِ رندان و هرچه بادآباد
۲. گره زدل بگشا و از سپهر یاد مکن / که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
۳. زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ / ازاین فسانه هزاران هزار دارد یاد
۴. قدح به شرط ادبگیر زان که ترکیبش / زکاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
۵. که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند / که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
۶. زحسرت لب شیرین هنوز می‌بینم / که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد
۷. مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر / که تا بزاد و بشد جام می زکف نهاد
۸. بیا بیا که زمانی زمنی خراب شویم / مگر رسیم به گنجی دراین خراب آباد
۹. نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر / نسیم بسا مصلّا و آب زکناباد
۱۰. قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ / که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد



۱ - عیش نهان: لذت پنهانی / زدیم برصف: حمله کردیم - رندان: لالاییها و بی‌قیدان به امور دنیوی و اخروی - هرچه بادآباد: هرچه می‌خواهد بشود، بشود. ۲ - گره زدل بگشا: غم و غصه را ترک کن، شادی کن - سپهر: چرخ گردون، آسمان / مهندسی: منجم، ستاره‌شناس. ۳ - انقلاب: دگرگونی، زیر و رو شدن / فسانه: سرگذشت، قصه. ۴ - قدح: کاسه شراب - به شرط ادب: با احترام / بهمن: از قهرمانان شاهنامه، پسر اسفندیار و نوه گشتاسب که پس از پدر به سلطنت رسید - جمشید: از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی - قباد: کیقباد، سر سلسله پادشاهان کیانی. ۵ - کاووس: دومین پادشاه کیانی - کی: لقب پادشاهان کیانی / واقف: آگاه - تخت جم: تخت و دستگاه سلطنتی حضرت سلیمان، تخت جمشید پادشاه پیشدادی. ۶ - از شدت اندوه و تحسرت هنوز از اشک چشم فرهاد، لاله از زمین می‌روید. ۷ - بشد: رفت، از جهان رفت - لاله از شکوفایی تا پژمردگی شکل و حالت خود را که مانند قدح می‌باشد حفظ می‌کند. ۸ - خراب: فست، مست لایمقل / خراب آباد: دنیا. ۹ - سیر و سفر: گشت و گذار / نسیم: بوی خوش - مصلّا: از گردشگاههای سبز و خرم شیراز و محل فعلی آرامگاه حافظ - آب زکناباد: چشمه‌ای که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی در سال ۳۳۸ احداث نموده است و منبع آن در حدود یک فرسخی شمال شرقی شیراز می‌باشد و آب آن از میان صحرای مصلّا عبور کرده و آن را آبیاری می‌کند. ۱۰ - ابریشم طرب: نخ نازک ابریشمی که تارهای چنگ را از آن می‌ساختند.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۶	۳	۵	۴	۲	۸	۹	۷	+	۱ شاملو
۱۰	+	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱ انجو
۱۰	۹	۷	۸	۶	۵	۴	-	۲	۱ افشار	
۱۰	۹	-	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱ محیط	
۱۰	۲	۸	۴	۹	۷	۶	۵	۳	۲	۱ فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، فرزاد، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

ابیات الحاقی:

- + زدست اگر نهم جام می مکن عییم که پاک تر به از اینم حریف دست نداد
2: رسید از غم عشقش بجانم آنچه رسید که چشم زخم حوادث بعاشقان مرساد

اختلاف متن ها

۲- فرخ: گره زد دل بگشا

۳- فرخ: زحادثات زمانه = محیط: طمع مدار که چرخ

۵- فرخ: که واقفست که = شاملو، قریب: کاووس کی به دخمه چه برد

/ فرخ: که آگه است = افشار: که کی رفت تخت جم بر باد

۶- سهیل: رخسرت لب شیرین / شاملو، انجو: از خاک تربت فرهاد

۷- شاملو: بی وفایی دور

۸- شاملو: بیا بیا که زمانی به می خراب شوم

جذیر: بیا بیا که زمی یکدمی خراب شویم / قریب، بهروض: ازین خراب آباد

بهروض: بیا بیا که زمی یک زمان خراب شویم

۹- افشار: مصرع اول را ندارد

۹- عدل، قنی، قریب، فرخ: مرا به سیر سفر / پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، محیط، فرخ: نسیم خاک مصلا

۱۰- شاملو: مگر به نغمه چنگ / جذیر: دلشاد

- ۱ همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد
- ۲ حباب وار بر اندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد
- ۳ شبی که ماه مراد از افق شود طالع بُود که پرتو نوری به بام ما افتد
- ۴ به بازگاہ تو چون باد را نباشد بار کی اتفای مسجال سلام ما افتد
- ۵ چو جان فدای لب شد خیال می‌بستم که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد
- ۶ خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز کز این شکار فراوان به دام ما افتد
- ۷ به ناامیدی از این در مرو بزن فالی بُود که قرعه دولت به نام ما افتد
- ۸ ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ نسیم گلشن جان در مشام ما افتد



۱- هما: مرغ سعادت و خوشبختی، نام مرغی است مشهور و معروف که خوراکش استخوان است و در افسانه گویند که در کشورهای قدیم هرگاه پادشاهی می‌مرد و جانشین نداشت، همای را به پرواز در می‌آوردند، بر سر هس کس می‌نشست او را پادشاه می‌کردند. - همای اوج سعادت: نهایت سعادت و خوشبختی / مقام: محل، مکان. ۲ - وقتی که سطح شراب در جام صاف می‌شود و حباب‌های روی آن از بین می‌رود، اگر عکس چهره تو در هنگام شراب دادن به من در جام من بیفتد، از نشاط و خوشحالی مانند حباب‌ها کلاه خود را به هوا می‌اندازم و جان خود را نثار می‌کنم. ۳ - مراد: آرزو، خواسته. - طالع: طلوع کننده / بود که: باشد که. پرتو: درخشندگی. ۴ - نباشد بار: اجازه ورود نباشد / چه وقت امکان و فرصت ورود برای سلام و عرض ارادت خواهم داشت. ۵ - خیال می‌بستم: تصور می‌کردم / زلالش: آب صاف و گوارایش، لب و دهان معشوق. کام: دهان = به امید بوسه‌ای از اواز جان گذشتم و تصور کردم که یک قطره از زلال این چشمه نوش به کام تشنه من برسد. ۷ - فال: پیش‌بینی خوشبینانه / شاید که در این فال زدن برنده خوشبختی و سعادت شویم. ۸ / گلشن جان: باغ بهشت - مشام: بینی = بوی خوش بهشت به مشام ما می‌رسد.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	پژمان، انجو
۸	۴	۶	۵	۳	۷	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض، جلان
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط، فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قریب، سایه

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر، بهروض، جلان: همای برج سعادت / فرخ: در مقام افتد
- ۳- جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان: ازافق طلوع کند
- ۴- جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، جلان، رضی: ملوک را چوره خاک بوس این در نیست
/ جذیر، خال، جلان: کی التفات مجال سلام ما افتد
پژمان (۱)، انجو: کی اتفاق مجال پیام ما افتد
شاملو: کجا مجال سلام و پیام ما افتد
محیط: کی اتفاق جواب سلام ما افتد
- ۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، خرم: چو جان فدای لبش = جذیر: راه خیال می‌بستم
/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: که قطره‌ای ز زلاکت
۶- شاملو: خیال زلف توام گفت جان وسیله مساز
- ۸- پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، ادیب، رضی: زخاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ

۱. کسی که حُسنِ خطِ دوست در نظر دارد / محقق است که او حاصلِ بصر دارد
۲. چو خامه بر خطِ فرمانِ او سرِ طاعت / نهاده‌ایم مگر او به تیغ بردارد
۳. کسی به وصلِ تو چون شمع یافت پروانه / که زیرِ تیغِ تو هر دم سریِ دگر دارد
۴. به پای بوسِ تو دستِ کسی رسید که او / چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
۵. ز زهد خشک ملولم بیار باده ناب / که بوی باده مدامم دماغ تر دارد
۶. زباده هیجت اگر نیست این نه بس که تو را / دمی زوسوسه عقل بسی خبر دارد
۷. کسی که از درِ تقوا قدم برون ننهاد / به عزمِ میکرده اکنون سرِ سفر دارد
۸. دل شکسته حافظ به خاک خواهد بُرد / چو لاله داغِ هوایی که بر جگر دارد



۱ - حسن: زیبایی - خط: موی گرد صورت یا پشت لب، سیلت / محقق: مسلم، ثابت شده - حاصل بصر: بهره داشتن از بینایی. ۲ - خامه: قلم، قلم نی - سر طاعت: اطاعت و فرمانبرداری / به تیغ بردارد: با تیغ بُرد. ۳ - پروانه: اجازه، جواز / هر بار که او را بکشی، مانند شمع که پس از چیدن سر فتیله، جان تازه‌ای می‌گیرد و نورانی تر می‌شود، زنده تر می‌شود. ۴ / آستانه: پیشگاه در. ۵ - زهد خشک: زهد ریاکارانه - باده ناب: شراب خالص، عشق خالص / دماغ: مغز. ۶ - اگر هیچ فایده‌ای از باده به تو نمی‌رسد / دمی: لحظه‌ای - وسوسه: پند و نصیحت شیطنانی. ۸ / هوا: آرزو، عشق - دل مایوس و غمگین حافظ مانند لاله داغِ عشقی را که در سر دارد به گور خواهد بُرد و به وصال معشوق نخواهد رسید.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۲	۴	۳	۱	شاملو
۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	۱

جذیر، بهروز

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، جذیر و بهروض با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ : بزد رقیب تو روزی به سینهام بی تیر زبس که تیر غمت سینه پی سپر دارد

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: کسی که حسن و خط دوست

شاملو، انجو، افشار: کسی که حسن رخ دوست / شاملو، افشار: به پیش اهل نظر حاصل از بصر دارد

قریب: کسی که حسن خط یار

۲- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: چو خامه در ره فرمان او / بهروض: نهاده ایم ندانم که اوچه سر دارد

افشار: چو خامه در خط فرمان او محیط: نهاده ایم مگر آن به تیغ بردارد

۳- افشار: کسی به وصل تو ای شمع یافت پروانه / فرزاد: هر دم سر دگر دارد

۴ / شاملو، فرزاد، محیط، فرخ: چو آستانه برین در

۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، خرم: کجاست باده ناب

۶- افشار: زیاده فایده‌ای گر نباشد این بس نیست

فرخ: زیاده هیچ اگر نیست این نه بس که تو را / افشار: ترا ز وسوسه عقل

۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، فرخ، خرم: کسی که از ره تقوی

/ سهیل: به عزم می‌کده دیدم = قنی، پژمان (۲): ره سفر دارد

۸ / فرخ: که در جگر دارد

+ - بهروض: به سینهام نی تیر

- ۱ دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد که چو سرو پای بند است و چو لاله داغ دارد
- ۲ سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد
- ۳ شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن مگر آن که شمع رویت به وهم چراغ دارد
- ۴ زبَنفشه تاب دارم که ز زلف او زُند دم تو سیاه کم بهابین که چه در دماغ دارد
- ۵ من و شمع صبحگاهی سزد ار به هم بگیریم که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد
- ۶ به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایام دارد
- ۷ سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگیریم طرب آشیان بلبَل بنگر که زاغ دارد
- ۸ سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد



۱- فراغ دارد: بی نیاز است = دل ما با وجود چهره زیبای تو از سیر و گردش در چمن بی نیاز است / پای بند: مقید، پای بسته - چو لاله داغ دارد: مانند لاله که لکه سیاهی در درون خود در انتهای گلبرگ دارد، داغ دارد = زیرا همچون سر و مقید به ایستادگی و آزادگی و مانند لاله داغدار عشق است. ۲- ما در برابر زیبایی هر کسی سر تعظیم و تسلیم فرود نمی آوریم زیرا که دل عاشقان منزوی و گوشه گیر از جهان و هر چه در او هست فارغ و بی نیاز و آسوده خاطر است. ۳- شب ظلمت: شب تاریک / شمع رویت: چهره نورانی و فروزان تو. ۴- تاب دارم: در رنج، خشمگین هستم = از بنفشه در رنج و خشم هستم که ادعای همانندی با زلف یار را دارد / دماغ: مغز، فکر و اندیشه = تو این سیاه چهره بی ارزش را بنگر که چه خیالهایی در سر می پروراند. ۵- سزد: سزاوار است / بت: محبوب، معشوق - فراغ دارد: آسوده خاطر است، بی خیر است. ۶- تخت گل: کاسپرگهای گل سرخ که گلبرگها بر روی آن قرار دارند / لاله در کنار گل، همچون مصاحبی است که جام شراب در دست دارد. ۷- ایام: جام شراب. ۸- سزدم: سزاوارم / طرب آشیان: آشیانه شادی - زاغ: شخص بی کفایت و نالایقی که به جای شاعر نشسته است (استعاره). ۸- سر درس عشق دارد: به فکر عاشق شدن است / خاطر: فکر، اندیشه - تماشا: گردش و تفریح.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۳	۶	۴	۲	۱	عدل قنی فرزند قریب، سهیل خرم
۸	۷	۶	۴	۲	۵	۳	۱	پژمان
۸	۷	-	-	۳	۴	۲	۱	شاملو
۸	۵	۶	۷	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۳	۷	۵	۴	۶	-	۱	افشار
۶	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، خال، رضی
۸	۶	۳	۷	۴	۵	-	۱	محیط، نی
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	ادیب
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ
۶	۸	۷	۴	۳	۵	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: بهروض، جلان

کلمات: قنی، ادیب، خرم

بیت الحاقی:

+ : به فروغ چهره زلفت ره دل زند همه شب چه دلاور است دزدی که به شب چراغ دارد

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو، فرزاد: دل من به دور رویت

قریب، نی: دل ما به دور رویش

محیط: دل من به دور رویش

۲ - پژمان (۲)، شاملو: بجز آن کمان ابرو نکشید دل به هیچم

۳ - جذیر، محیط، جلان: شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفت

بهروض، خال، رضی: شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفش

پژمان (۱): شب تیره و بیابان به کجا توان رسیدن

افشار: شب تیره کی سرآرم ره پیچ پیچ زلفت

/ قریب، بهروض، خال، رضی: مگر آنکه عکس رویش

افشار، جذیر، جلان: مگر آنکه عکس رویت

نی: مگر آنکه شمع رویش

۴ - افشار، جذیر: که زلف او زند لاف

قریب: که زند زلف او دم

۵ - جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان: سزدار به خود بگیریم

عدل: سزدار بهم بگیریم

محیط: سزدار به خود بگیریم

۷ - شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، محیط، نی، سزدار، چوایر، بهمن = انجو، محیط، فرخ، جلان: که درین چمن بگیریم

بهروض، فرخ: رسد چو ابر بهمن قریب، بهروض: که بدین چمن بگیریم

فرزاد: که برین چمن بگیریم

افشار: زدودیده رودر انم

۸ - قریب: دل مستمند حافظ / قریب: تماشا و هوای باغ دارد

جلان: تماشا و نه میل باغ دارد

۱. آن کس که به دست جام دارد سلطان‌ی جسم مدام دارد
۲. آبی که خفیر حیات از او یافت در می‌کده جو که جام دارد
۳. سر رشته جان به جام بگذار کاین رشته از او نظام دارد
۴. ما و می و زاهدان و تقوا تا یار سر کدام دارد
۵. بیرون زلف تو ساقیا نیست در دور کسی که کام دارد
۶. نرگس همه شیوه‌های مستی از چشم خوست به وام دارد
۷. ذکر رخ و زلف تو دلم را وردیست که صبح و شام دارد
۸. سر سینه ریش دردمندان لعنت نمکی تمام دارد
۹. در چاه ذقن چو حافظ ای جان حسن تو دو صد غلام دارد



۱- جام: سفر شراب / جم: جمشید بزرگترین پادشاه پیشدادی - سلطانی جم: اقتدار و شوکت و شکوه سلطنت جمشید.
 ۲- خضر: از آنجا که به آب زندگانی دست یافت و از آن نوشید و عمر جاویدان نصیبش گردید. ۳- سر رشته جان: اختیار جان / نظام: آراستگی و ترتیب = زیرا آرایش و آراستگی جان ازوست. ۴- کار و بار ما می‌خورگی و کار و بار زاهدان پرهیزگاری / = تا ببینیم که محبوب و دلدار یعنی خداوند به کدامیک تمایل دارد. ۵- ای ساقی در نظام زندگی یادور شراب کسی نیست که غیر از لب تو مرادی داشته باشد. ۶- نرگس: گل نرگس - شیوه: هنر و اسلوب / چشم خوش: چشم مست. ۷- ذکر: یادآوری / ورد: دعا. ۸- ریش: مجروح، زخم / لعل: لب سرخ‌رنگ = لبانت برای دل دردمند و اندوهگین عاشقان مایه افسوس است و بر روی زخم آن نمک می‌باشد. ۹- چاه ذقن: چاه زنج: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید / حسن: زیبایی - غلام: بنده، نوکر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۹	۶	۸	۷	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان	
۹	۳	۷	۸	۶	۲+۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۹	۷	۶	۸	۴	۵	۳	۲	۱	انجو	
۹	۷	۵	۶	۸	۴	۳	۲	۱	فرخ	

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی

کلمات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سایه، خرم

فاقد این غزل: محیط

ابیات الحاقی:

۱: + بیار کجانشیند آن کو اندیشه خاص و عام دارد

۲: خرم دل آن که عیش صحبت بیار علی‌الدوام دارد

۳: آخر رسدم کسه بازپرسی کسان دل بر ما چه نام دارد

اختلاف متن‌ها

۲- بهروض: حیات از آن یافت

۴- فرخ: زاهدان تقوی

۵- فرزاد: جز من زلب تو ساقیا نیست / سهیل: در دهر کسی که کام دارد

۶ / شاملو، انجو، افشار، سهیل، ادیب، نی، فرخ: از چشم خوش تو وام دارد

۷- شاملو، نی: زلف تو دل من

۸ / جذیر، بهروض، جلان: نمک تمام دارد

۹- جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی: در چاه زنج چو حافظ ای جان

افشار: در چاه زنج به بند و زندان

/ افشار: چون حافظ تو صد غلام دارد

- ۱ دلی که غیب نه‌ای است و جام جم دارد زخاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
- ۲ به خط و خیال گدایان مده خزینه دل به دست شاه وشی ده که محترم دارد
- ۳ نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرورم که این قدم دارد
- ۴ رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست نهد به پای قدح هر که شش بزم دارد
- ۵ زر از بهای منی اکنون چو گئل دریغ مدار که عقل کل به صدد عیب متهم دارد
- ۶ ز سر غیب کس آگاه نیست قصه سخوان کدام محرم دل ره در این حرم دارد
- ۷ دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل به بوی زلف تو با باد صبحدم دارد
- ۸ مراد دل ز که جویم چو نیست دل‌داری که جلوه نظر و شیوه کرم دارد
- ۹ ز جیب خرقة حافظ چه طرف بتوان بست که ما صمد طلبیدیم و او صمم دارد



۱- غیب نما: نشان دهنده نهان - جام جم: جام جهان نما / خاتم: انگشتر، انگشتری حضرت سلیمان که اسم اعظم خداوند بر آن نقش شده بود و وسیله آن بر همه چیز فرمان می‌راند. ۲- خط: موی گرد صورت و بناگوش - خزینه: گنجینه / شاه وش: مانند شاه، بزرگ منش. ۳ / همت: پایداری، پلند نظری - قدم: ثابت قدمی، استقامت. ۴ - طرب: شادی، نشاط - نرگس مست: نرگس مخمور: گل نرگس که دارای افتادگی و خمیدگی است / درم: پول نقره - این مصرع اشاره دارد به شکل جام گونه گلبرگهای نرگس که به قدح تشبیه شده و شش درم نیز اشاره‌ای است به شش گلبرگ گل نرگس که در وسط آنها حلقه‌ای زرد رنگ است. ۵- در این مصرع نیز منظور از زر دانه‌های زرد رنگ پرچم گل می‌باشد یعنی اینکه گل زر خود را صرف پاده نموده است و به همین دلیل جام می در دست دارد / عقل کل: عقل کامل، عقل اول. ۶- سرغیب: راز ناپیدا - قصه سخوان: بیهوده گویی مکن / محرم دل: آشنا به اسرار حق - حرم: منظور سر غیب است. ۷- تجرد: گوشه گیری - صدشغل: صدگونه کار و ماجرا / به بوی: به آرزوی، به امید. ۸- مراد: آرزو / جلوه نظر: گیرایی نگاه، کرشمه و دلربایی در نگاه - شیوه کرم: راه و رسم بخشش و بزرگواری کردن، ناز و کرشمه کردن. ۹- جیب: گریبان - خرقة: لباس تصوف و درویشی و زهد - طرف بستن: فایده بردن، سود بردن، نتیجه گرفتن / صمد: از نامهای خداوند، نامی که بر خرقة نوشته می‌شد - صمم: بت، محبوب.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۳	۶	۸	۲	۷	۴	۵
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۹
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۹
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
بهروض، فرخ	۱	۲	۳	۷	۴	۸	۵	۶
خال، نی، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۶
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۸	-	۶
رضی	۱	۲	۳	۷	۴	۵	۸	۶

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، جلان، خرم.
کلمات: فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۲ - شاملو، افشار، قریب، فرخ، سایه: مده خزانه دل
- ۳ / سایه: غلام قامت سروم
- ۴ - افشار: چو بلبل مست
- ۵ - محیط، فرخ: زراز برای می اکنون
جذیر: زما بهای می اکنون
- ۶ - جذیر: آگاه نیست عیب مجوی
- ۸ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: مراد دل ز که پرسم = عدل، پژمان، قنی، شاملو، قریب، خرم: که نیست دلداری

۱. بیتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد / بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
۲. غبار خط بپوشانید خورشید ز رخس یارب / بقای جاودانش ده که خُسنِ جاودان دارد
۳. چو عاشق می شدم گفتم که بُردم گوهر مقصود / ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد
۴. ز چشمت جان نشاید بُرد کز هر سو که می بینم / کمین از گوشه‌ای کرده‌ست و تیر اندر کمان دارد
۵. ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را / بدین سرچشمه‌اش بنشان که خوش آبی روان دارد
۶. به فتراک از همی بندی خدا را زود صیدم کن / که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد
۷. چو دام طُره افشانند ز گرد خاطر عشاق / به غماز صبا گوید که راز ما نهان دارد
۸. چو در رویت بخندند گل مشو در دامش ای بلبل / که بر گل اعتمادی نیست گر خُسنِ جهان دارد
۹. ز خوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری / که از چشم بدانند ایشان خدایت در امان دارد
۱۰. بیفشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت بین / که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
۱۱. خدا را داد من بستان از او ای شهنشاه مجلس / که منی با دیگری خوردست و با من سرگران دارد
۱۲. چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب / به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد



۱ - بت: معشوق - گرد گل: گرد رخسار - سنبل: ریش، موی صورت / بهار: بتخانه، بتکده، فصل بهار، شکوفه، گل هر درخت - عارض: چهره، رخسار، صورت - خط: موی پناگوش، موی پشت لب، سبیل، فرمان نوشته شده. ۲ - موی نورسته صورت درخشانش را پوشانید. ۳ - گوهر: مروارید / دریا: عشق. ۴ - نشاید برد: نمی توان به در برد. ۵ - دلجو: پسندیده، مطلوب - بگذارد تصویرت همیشه در دیده گانم بماند زیرا که زیبایی سرو، در کنار چشمه ساران بودن است و چشمه سار دیدگان من زلال ترین آب را دارد. ۶ - فتراک: ترک بند / طالب: نیازمند، کسی که مایل است صید دلتار شود. ۷ - طره: زلف / غماز: سخن چین - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پیک عاشقان. ۹ - خوف: ترس و بیم - هجر: دوری. ۱۰ - بیفشان جرعه‌ای بر خاک: نوعی رسم قدیمی است که مایعات و نوشیدنیها را بر خاک می ریزند برای شادی روح در گذشتگان و دادن سهم خاکیان؛ همچنین رسمی کهن بوده است که میخوارگان اندکی از شراب را به یاد گذشتگان و دوستان غایب بر خاک می ریختند تا اینکه یادآوری از دوستان و یاران گذشته شده باشد - اهل شوکت: محترم، پولدار / جمشید: بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادی که پیدایش شراب منسوب به اوست - کیخسرو: از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانی، پسر سیاوش و فرنگیس دختر افراسیاب که به خونخواهی پدرش با پدر بزرگ خود افراسیاب جنگید و او را کشت. ۱۱ - خدارا: به خاطر خدا - شهنشاه: اداره کننده مجلس / سرگران: سر سنگین، مفرور، مست. ۱۲ - عیار: دزد، راهزن، شهر آشوب / باتندخویی و بدخلقی خود حافظ را کشت و حرفهای شیرین و دلپذیر می گوید.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۷	۱۰	۸	۱۱	۶	۵	۹	۱۲
۱	۲	۳	۸	۱۱	۷	۹	۶	۵	۴	۱۰	۱۲
۱	۴	۷	۳	۵	+	۹	-	۱۱	۲	۱۲	
۱	۳	۲	۸	۱۱	-	۶	۵	۹	-	۱۲	
۱	۴	۲	۱۱	۳	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۹	+	۱۰	۸	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	+	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۲
۱	۲	۳	۴	۷	۵	۸	۱۰	۶	۵	۹	۱۲
۱	۲	۳	۴	۶	۵	-	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

ترتیب ابیات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ چه افتادست در این ره که هر سلطان معنی را برین درگاه می بینم که سر برآستان دارد

اختلاف متن ها

- ۱ / سهیل: قدش آئین سرو ناز و لعلش لطف جان دارد
- ۲ - شاملو، سایه: غبار خط نپوشانید / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، سایه: حیات جاودانش ده
- ۳ - قریب: چو عاشق می شدم گفتم ربودم گوی مقصودی
- / عدل، خرم: چه دانستم که این دریا = افشار، قریب، محیط، فرخ: چه موج بیکران دارد
- ۴ - شاملو، قریب، محیط: ز چشمش جان نشاید برد = محیط: کز هر سو که می بینم / شاملو: تیری در کمان دارد
- ۵ - پژمان (۱): ز سرو قد دلجویش / پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، نی، فرخ: که خوش آب روان دارد
- ۶ - افشار: به فتراکم چو می بندی
- ۷ / پژمان (۱): که راز از ما نماند
- ۸ - فرزاد، فرخ: مشو مغرور ای بلبل
- افشار: مرو در دامش ای بلبل
- قریب: مشو در تاب ای بلبل
- / افشار: که رعنائیک بدعهداست = فرزاد، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی: ورحسن جهان دارد
- افشار: اگر حسن جهان دارد
- جذیر: وگر حسن جهان دارد
- ۹ - شاملو، فرزاد: اگر امید می داری / جذیر، جلان: که از شتر بداندیشان
- خرم: اگر امید آن دار
- ۱۰ - عدل، پژمان، قنی، خرم: حال اهل دل بشنو
- خال، سهیل، سایه، رضی: حال اهل شوکت پرس / انجو، قریب، محیط: هزاران داستان دارد
- جذیر: حال اهل دولت پرس
- ۱۱ - فرزاد: از آوای شحنت خوبان
- محیط: از آن ای شحنت مجلس / افشار: که می یاد یگران خوردست و - افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: سر بر من گران دارد
- شاملو: سر بامن گران دارد
- قریب: بام سر گران دارد
- فرخ: بامن سر گران دارد
- ۱۲ - افشار: چه عذر بخت خود گوید
- قریب: چه عذر بخت خود خواهم = جذیر: که آن طرار شهر آشوب / عدل: به تلخی گشت حافظ را و تیر اندر کمان دارد
- فرخ: چه عذر بخت بد گویم
- + شاملو: که می بینم بدین درگاه سر بر آستان دارد

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو: جان بی جمال جانان ذوق چنان ندارد
 بهروض: جان بی جمال رویت میل جهان ندارد
 محیط: جان بی جمال یاران میل جهان ندارد
 فرخ: دل بی جمال جانان میل چنان ندارد
 ابهرض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: وانکس که این ندارد افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، نی، جلان، رضی: حقا که جان ندارد
 افشار، جذیر، قریب: آنکس که این ندارد
- ۲- شاملو، جذیر: یا هیچکس نشانی زان دلستان ندیده
 افشار: از هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم
- ۳- شاملو: هر شب نمی درین ره دریای آتشی‌ست
- ۴- افشار، قریب، محیط، فرخ: سر منزل قناعت
- ۵- محیط: ذوق چنان ندارد / ذوق چنان ندارد
- ۸- افشار: اموال گنج قارون / شاملو، انجو، فرزاد، افشار، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان: باز غنچه باز گوئید
 جلان: ایام گنج قارون
 عدل، پژمان، قنی، خرم: در گوش دل فرو خوان
 جذیر: در گوش گل فرو گوی
 محیط: در گوش جان فرو خوان
 فرخ: در گوش و دل فرو خوان
- ۹- بهروض، رضی: گر خود حریف شمع است اسرار ازو بیوشان
 قریب: گر چه رقیب شمع است اسرار ازو بیوشان / عدل: کان شمع سر بریده
 محیط: گر خود همه چو شمع است احوال ازو بیوشان / ادیب: کاین شوخ سر بریده
- ۱۰- قریب: یک بنده چو حافظ

۱. روشنی طلعت تو ماه ندارد پیش تو گل رونق گیاه ندارد
۲. گوشه ابروی توست منزل جانم خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد
۳. تا چه کند بارخ تو دود دل من آینه دانی که تاب آه ندارد
۴. شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت چشم دریده ادب نگاه ندارد
۵. دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جساب هیچ آشنا نگاه ندارد
۶. رطیل گرانم ده ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد
۷. خون خورو خائش نشین که آن دل نازک طاعت فریاد دادخواه ندارد
۸. نی من تنها کشم تطاول زلفت کیست که او داغ این سیاه ندارد
۹. گو برو و آستین به خون جگر شوی هر که در این آستانه راه ندارد
۱۰. حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب کافر عشق ای منم گناه ندارد



۱- طلعت: چهره، روی، صورت / گیاه: علف = پیش روی تو گل به اندازه علف هم جلوه ندارد. ۲- دود دل: آه درون / آینه: روی دلدار، چهره معشوق. ۳- شوخی: بی حیایی، گستاخی - نرگس: گل نرگس / چشم دریده: چشم بی حیا. ۴- آن چشم دل سیه و ظالم را که تو داری دیدم که رعایت هیچ آشنایی را نمی کند و جانب عاشقان را نگاه نمی دارد. ۵- رطل: نیم منی. رطل گران: پیمانه بزرگ - خرابات: محل نوشیدن شراب و عیش و عشرت کردن / شادی: به سلامتی - شیخ: پیر، مرشد. ۶- سکوت کن و غم بخور زیرا که دل نازک محبوب. ۷- تطاول: دراز دستی، گردنکشی - تطاول زلف: غارت زلف / داغ: غصه و اندوه - سیاه: زلف. ۸- آستین به خون جگر شستن: خون گریستن / آستانه: درگاه. ۹- کافر: پنهان کننده. کافر عشق: پنهان کننده عشق - منم: بت، معشوق = ای محبوب من کسی که عشق او را کافر کرده است گناهی ندارد.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عبدل، قنی، فرزاد، سهیل، خرم
۱۰	۲	۷	۳	۹	۶	۸	۵	۴	۱	پژمان (۱)
۱۰	۲	۳	۷	۹	۶	۸	۵	۴	۱	پژمان (۲)
۱۰	۶	۷	۳	۵	۸	+	۹	۲	۱	شاملو
۱۰	۵	۸	۹	۷	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۷	۶	۵	۸	-	-	۲	۱	افشار
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	-	-	۲	۱	جدیر
۱۰	۵	۷	۹	۶	۴	۸	۳	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	بهروض
۱۰	۹	۴	۸	۷	۳	۶	۵	۲	۱	خال
۱۰	۹	۶	۷	۸	۳	-	۲	۵	۱	محیط
۱۰	۸	۹	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۶	۷	۵	۸	-	۳	۲	۱	نی
۱۰	۹	۶	۴	۸	۳	۷	۵	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۶	۲	۱	جلان
۱۰	۹	۸	۷	۳	۶	۴	۵	۲	۱	سایه
۱۰	۹	۶	۷	۸	۳	-	۵	۲	۱	رضی

کلمات: خال، سایه.

ابیات الحاقی:

- + : جانب دل هانگاه دار که سلطان مسلک ندارد اگر سپاه ندارد
2: ای شه خوبان به عاشقان نظری کن هیچ شهی چون تو این سپاه ندارد

اختلاف متن ها

۲ - انجو: منظر چشم

فرزاد: منظر جانم

۵ - شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، جلان: دیدم آن چشم

محیط: دیدم آن چشم

۷ - شاملو: که خاطر نازک

۸ - افشار: نه من تنها کشم / عدل، پژمان، انجو، سهیل، خرم: کیست که او داغ آن سیاه ندارد

شاملو: کیست به دل داغ این سیاه ندارد

۹ - عدل، فرخ: گو برو آستین به خون جگر شوی / افشار، محیط: هر که بر این آستانه راه ندارد

۱۰ - افشار: حافظ اگر سجده تو کرد عجب نیست

قریب: حافظ اگر سجده تو کرد پیش تو شاید

فرخ: حافظ اگر سجده تو کرد چه باک است

- ۱ هر آن کاو خاطر مجموع و یارِ نازنین دارد سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد
- ۲ حریمِ عشق را درگاه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
- ۳ دهانِ تنگ شیرینست مگر مُهرِ سلیمان است که نقشِ خاتمِ لعلش جهان زیرِ نگین دارد
- ۴ لبِ لعل و خطِ مشکین چوایش هست آتش نیست بنازم دلبرِ خود را که حُسنش آن و این دارد
- ۵ چو بر روی زمین باشی تواناییِ غنیمت دان که دورانِ ناتوانیها بسی زیرِ زمین دارد
- ۶ به خواری منگر ای مُنعمِ ضعیفان و نحیفان را که صدرِ مجلسِ عزّت گدایِ رهنشین دارد
- ۷ بلاگردانِ جان و تن دعایِ مستمندان است که بیند خیر از آن خرمنِ کهنگ از خوشه چین دارد
- ۸ صبا از عشقِ من رمزی بگو با آن شهِ خوبان که صد جمشید و کیخسرو غلامِ کمترین دارد
- ۹ و گر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشقِ مفلس بگویدش که سلطانی گدایی همنشین دارد



۱ - خاطر مجموع: آسایش فکر، آرامش خیال، دل آسوده - نازنین: لطیف و ظریف، ناز پرورده / دولت: بخت و اقبال، سعادت. ۲ - حریمِ عشق: آبروی عشق، حرمت عشق / جان در آستین دارد: آمادهٔ جانفشانی است. ۳ - دهان شیرین و مطبوع مگر انگشتی سلیمان است که لب کوچک و سرخ رنگ تو همچون خاتم و نگین انگشتی آن تمام جهان را زیر پوشش خود دارد. ۴ - لبِ لعل: لبِ سرخ رنگ - خطِ مشکین: موی گرد صورت و پشت لب - آتش: لبِ لعل و خطِ مشکین - آتش: کیفیتی روایی و ملکوتی از زیبایی و تناسب = / آفرین بر دلبرِ خودم که در حُسن و زیبایی اش هم آن را دارد و هم این را. ۵ / = یعنی اینکه قدرتمندانی در گذشته زندگی می‌کردند که اکنون زیر خاک زیون و ناتوان خفته‌اند. ۶ - منعم: بختی و توانگر، مآلدار - نحیفان: لاهران، ضعیفان / صدر: بالا - عزت: ارجمندی، سرافرازی. ۷ - بلاگردان: دفع‌کننده بلا، حافظ سلامتی / که بیند: چه کسی می‌بیند - خوشه چین: فقیران و مستمندانی که پس از درو و جمع‌آوری محصول خوشه‌های باقی مانده را برای خود جمع می‌کنند. ۸ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد: پیکِ عاشقان / جمشید: بزرگ‌ترین پادشاه سلسلهٔ پیشدادیان - کیخسرو: یکی از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ کیانی. ۹ - مفلس: بی چیز، تهیدست، تنگدست / = به او بگویند که سلطان هم یا گدا همنشین می‌شود؛ به او بگویند که آنجا که سلطنت است فقر هم وجود دارد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، سایه، خرم

۹ ۸ ۲ ۶ ۷ ۵ ۴ ۳ ۱ شاملو

۹ ۴ ۸ ۷ ۵ ۳ ۶ ۲ ۱ انجو

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه: هر آنکو خاطری مجموع و یاری نازنین دارد

قریب: هر آنکو خاطر مجموع و یاری نازنین دارد

محیط: هر آن کو خاطری مجموع و یار نازنین دارد

رضی: هر آنک او خاطری مجموع و یاری نازنین دارد

/ شاملو: سعادت همراه اوگشت و = شاملو، انجو، جذیر، سهیل، ادیب، نی، فرخ: دولت هم‌قرین دارد

۲- انجو: جناب عشق را درگه = شاملو: بسی بالاتر از عرش است

/ جذیر: کسی آن آستان کوید = بهروض: که سر بر آستین دارد

۳- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، خرم: دهان تنگش ریش عدل، پژمان (۱)، قنی، جذیر، خرم، مگر ملک

سلیمان است

/ جذیر، فرخ: که نقش خاتم لعلت

۴- عدل، فرخ، خرم: چو آتش هست و انیش نیست

قریب، پژمان: چو آتش هست اینش نیست

قنی: چو آتش هست و اینش هست

فرزاد: بتان را زیور حسن است / شاملو، انجو، ادیب: که هم آن و هم این دارد

جذیر: چو خوش اینست و آتش نیست محیط، فرخ: که حسنش این و آن دارد

محیط: جوابش هست و آتش نیست

نی: چو آتش نیست جانش نیست

۵- فرخ: غنیمت دان توانایی / که دوران ناتوانایی بسی

۶- شاملو: ضعیفان و فقیران را

عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، سایه، خرم: که صدر مجلس عشرت

= بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: فقیر نه‌شین دارد

فرخ: که صدر مسند عزت

جذیر: معین ره نشین دارد

۷- بهروض، خال، محیط، رضی: بلاگردان جان و دل / ادیب: نبیند خیر از آن خرمن

فرخ: نه‌بیند خیر از آن خرمن

۸- جذیر: بگو با آن بامه خوبان / فرخ: گدای کمترین دارد

۹- پژمان (۲)، انجو، جذیر، بهروض، فرخ: اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس

قریب، ادیب، نی: و گر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشقی مفلس

خال، رضی: اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشقی مفلس

سهیل: اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مسکین

/ محیط: بگویدش که سلطان هم گدای هم‌نشین دارد

- ۱- هسر آن که جانبِ اهلِ وفا نگه دارد / خدش در همه حال از بلا نگه دارد
 ۲- حدیثِ دوستِ نگویم مگر به حضرتِ دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد
 ۳- دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
 ۴- گرت هواست که معشوقِ نگسلد پیمان / نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد
 ۵- صبا در آن سر زلف ار دل مرا بینی / ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
 ۶- نگه نداشت دلِ ما و جای رنجش نیست / ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
 ۷- سر و زر و دل و جانم فدایِ آن محبوب / که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
 ۸- غبارِ راه‌گذارت کجاست تا حافظ / به یسارگار نسیم صبا نگه دارد

۹



۱- اهل وفا: دوستان، وفاداران به پیمان. ۲- حدیث دوست: حکایت دوست - حضرت: پیشگاه / آشنا: دوست، عارف، آشنای به راز. ۳- معاش: زندگی - بلغزد پای: خطایی سر زد، گرفتاری پیش آمد / = فرشته آسمان برای تو دست به دعا بلند کند. ۴- گرت هواست: اگر میل داری، اگر آرزومندی - نگسلد پیمان: عهد و پیمان نشکند / سر رشته: سر رشته محبت. ۵- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان - سر زلف: سر زلف معشوق / = از روی محبت بگو که چایش را نگه دارد و از دست ندهد. ۷- زر: دارایی / صحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبتی - مهر و وفا: صحبت و وفاداری. ۸- غبار راه‌گذارت: غبار راهی که بر آن گذر کردی / = تا به عنوان یادگاری از باد صبا بگیرد و نگاهداریش کند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۳	۶	-	۷	۲	۴	۱	شاملو
۸	۵	۶	۳	۷	۲	۴	۱	انجو
۸	۵	۶	۷	۲	۴	۳	۱	جذیر
۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	بهروض
۸	۶	۳	۵	۷	۲	۴	۱	خال، سایه
۸	۶	۷	۲	۵	۴	۳	۱	محیط
۸	۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	نی
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	فرخ
۸	۶	۷	۵	۲	۴	۳	۱	جلان
۸	۵	۶	۷	۲	۴	۳	۱	رضی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، خرم.

کلمات: ادیب

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : مبارزان ویلان خواجه را نگه دارید که همچو جان گرامی شما نگه دارد

اختلاف متن‌ها

۱ - عدل، پژمان، قنی، فرخ، سایه، خرم: اهل خدا نگه دارد

۲ - جذیر، بهروض، خال، رضی: زردرد دوست نگویم حدیث جز با دوست

شاملو: زجور دوست نگویم حدیث جز با دوست

۳ - فرخ: گرت بلغزد پای

۴ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ، سایه: که معشوق نگسلد پیوند

جذیر: که معشوقه نگسلد پیمان

۵ - عدل، قنی، خرم: صبا بر آن سر زلف / محیط: زروی مهر بگویش

۶ - عدل، قنی، فرزاد، بهروض، سهیل، سایه، خرم: چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت

پژمان (۱): چو گفتمش که دلم را نگاه دار بگفت

پژمان (۲): نگه نداشت دل‌مرا و جای رنجش نیست

فرخ: نگه نداشت دل‌ما و جای رنجش بود

۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: جانم فدای آن یاری

فرزاد: جانم فدای آن معشوق

/ پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، خال، نی: که حق صحبت و عهد وفا نگه دارد

قریب: که حق صحبت و شرط وفا نگه دارد

سهیل: که حق صحبت و مهر و وفا نگه دارد

محیط: که حق صحبت و عهد و وفا نگه دارد

- ۱ آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد باز بادلشنگان ناز و عتابی دارد
- ۲ از سرگشته خود می‌گذرد همچون باد چه توان کرد که عمر است و شتابی دارد
- ۳ ماه خورشید نمایش زپس پرده زلف آفتابیست که در پیش سحابی دارد
- ۴ آب حیوان اگر آن است که دارد لب دوست روشن است این که غنیر بهره سرابی دارد
- ۵ چشم من گرد به هر گوشه روان سیل سرشک تا سهی سرو تو را تازه به آبی دارد
- ۶ غمزه شوخ تو خونم به خطا می‌ریزد فرصتش باد که خوش فکر صوابی دارد
- ۷ چشم مخمور تو دارد زدم قصد جگر ترک مست است مگر میل کبابی دارد
- ۸ جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤال ای خوش آن خسته که از دوست جوابی دارد
- ۹ کسی کند سویی دل خسته حافظ نظری چشم مست که به هر گوشه خرابی دارد

* * *

۱ - سنبل: زلف سیاه و خوشبو، موی صورت جوان - غالیه: ماده‌ای خوشبو که مرکب از چند عطر مانند مشک و عنبر و غیره می‌باشد که به رنگ سیاه است و موی را بدان رنگ می‌کنند - تاب: خشم و کینه، غم و اضطراب، رنج و عذاب / دلشنگان: عاشقان - عتاب: خشم و سرزنش و ملامت = آن کسی که غالیه به زلف خوشبوی او حسد می‌برد و در رنج است، باز با عاشقان ناز و عتاب را آغاز کرده است. ۲ - غمزه: معشوق. ۳ - سحاب: ابر = روی زیبای معشوق در پشت گیسویش مانند خورشیدی است که زیر ابرو می‌باشد. ۴ - آب حیوان: آب حیات، آب زندگانی / خضر: از پیامبران الهی که به آب حیوان دست پیدا کرد = واضح است که بهره خضر از آب حیات شوره‌زایی بیش نیست. ۵ - سرشک: اشک / سهی: راست روییده، نوجوان = تا به پای سرو اندام تو آب تازه جاری شود و صفا و رونقی تازه بگیرد. ۶ - غمزه: عشوه و ناز با حرکات چشم و ابرو - شوخ: گستاخ، زیبا / صواب: درست، حق، راست. ۷ - مخمور: خمار - قصد جگر: قصد کباب کردن دل / ترک: مفول، زیبا، معشوق = دیده خمار آلود تو قصد دلم را دارد و می‌خواهد خون مرا بریزد. مثل اینکه چشم مست تو میل کباب جگر من دارد. ۸ - روی سؤال: طاعت پرسش / خسته: بیمار. ۹ - خرابی: از پای افتاده‌ای، عاشقی.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	عدل، قنی، فرزاد، سهیل، ادیب، خرم
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان
۹	۴	-	۶	۵	۲	-	۸	۱	شاملو
۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	فرخ

ترتیب ابیات: انجو، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی (ز)، جلان، سایه، رضی.

کلمات: نی، جلان، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۲- قریب: بر سر کشته خود = قنی، خرم: می‌گذری همچون باد

۳- عدل: ماه و خورشید نمایش زپس پرده زلف

محیط: ماه خورشید نمایش زپس پرده غیب / فرزاد: در پیش حجلی دارد.

فرخ: ماه خورشید نمایت زپس پرده غیب

۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، خرم: آب حیوان اگر اینست = محیط، فرخ: که دارد لب یار

/ فرزاد: روشن است آنکه

۵- فرزاد، سهیل: زهر گوشه روان سیل سرشک

/ عدل: تا سمن سرو ترا = عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: تازه تر آبی دارد

۶- فرخ: غمزه شوخ توام خون = بهروض: به جفایم ریزد / پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال: که این فکر صوابی دارد

شاملو، انجو، فرخ: که خوش‌رای صوابی دارد

۷ / بهروض: ترک مست است و مگر

۸- شاملو: دل بیمار مرا نیست از او روی سوال

انجو: جان بیمار مرا نیست ز روی تو سؤال

ادیب: جان بیمار مرا هست ز تو میل سؤال

۹- قریب: می‌کند سوی دل / عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، فرزاد، فرخ، سایه، خرم: چشم مستش که به هر گوشه

- ۱ شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آتی دارد
- ۲ شیوه حور و پری خوب و لطیف است ولی خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد
- ۳ چشمه چشم مرا ای گل خندان دریاب که به امید تو خوش آب روانی دارد
- ۴ خم ابروی تو در صنعت تیراندازی بستد از دست هر آن کس که کمائی دارد
- ۵ گوی خوبی که بزد از تو که خورشید آنجا نه سواریست که در دست عنائی دارد
- ۶ دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی آری آری سخن عشق نشانی دارد
- ۷ در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فهم کمائی دارد
- ۸ با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
- ۹ مرغ زیرک نشود در چمنش پرده سرای هر بهاری که به دنباله خزانی دارد
- ۱۰ مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد



۱ - شاهد: خوبروی، زیباروی، مرد خوبروی - میان: کمر / طلعت: چهره، رخسار - آتی: حالت و کیفیتی ناگفتنی و دریافتنی. ۲ - شیوه: کرشمه و ناز - حور: زیباروی سپید پوست و سیاه موی و سیاه چشم بهشتی - پری: زن زیبا، زیباروی مونت جن / خوبی: جمال، زیبایی - فلانی: محبوب و معشوق. ۳ - گل خندان: محبوب زیبا / آب روان: اشک. ۴ - صنعت: هنر. ۵ / عنان: لگام، افسار - از تو کسی نمی تواند گوی خوبی و نیکی را ببرد حتی خورشید هم نمی تواند اینکار را بکند چون سواری نیست که تو را ببیند و در حال زمام اختیار را از دست ندهد. ۶ - دلنشان: مطبوع و مرغوب، خوشایند، دلپسند / نشان سخن عشق این است که مورد توجه معشوق قرار بگیرد. ۷ - یقین: مشاهده عیوب به کشف قلوب - در راه عشق کسی نتوانسته است به مشاهده قلبی اسرار غیب یا به مرحله حق الیقین برسد. ۸ - خرابات: محل شراب خواری و عشرت کردن - کرامات: لصال خارق العاده - باساکنان میخانه عشق سخن از کرامات و کشف مگو و حرف بیهوده مزن. ۹ - پرده سرا: نغمه سرا، نغمه خوان - مرغ زیرک در چمن بهاری که خزان و پاییز به دنبال دارد مسکن نمی گزیند. ۱۰ - مدعی: بی مایه صاحب ادعا - لغز فروختن: بر کسی عیب و ایراد گرفتن و بدگویی کردن / کلک: قلم، خامه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ترتیب ابیات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / خال، فرخ: بنده طلعت او باش
افشار: بنده دولت او باش
قریب: بنده طلعت آنیم
- ۲ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: گرچه لطیف است ولی
۳ / فرخ: که به یاد تو چه خوش
- ۴ / عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: برده از دست هر آنکس
- ۵ - شاملو، فرزاد، محیط، نی: که خورشید اینجا / شاملو، فرخ: نی سوار است که در دست
- ۶ - انجو، ادیب: دلنشین شد سخنم
افشار: دل‌نشانی سخنم
- ۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
۸ / فرخ: هر سخن وقتی هر نکته مکنی دارد
- ۹ - قنی، پژمان (۲)، انجو، ادیب، سایه، خرم: مرغ زیرک نژد = خال، سهیل، فرخ: در چمنش نغمه سرای
/ پژمان، انجو، فرزاد، سهیل، نی: به دنبال خزانی دارد
بهروض، محیط: ز دنبال خزانی دارد
خال، جلان: ز دنبال خزانی دارد
- ۱۰ - انجو: مدعی گو برو و نکته به حافظ مفروش / افشار، جذیر، بهروض، خال، جلان: بیانی و زبانی دارد

- ۱ مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد / نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد
- ۲ عالم از ناله عشاق مبادا غالی / که خوش آهنگ و فرج بخش صدایی دارد
- ۳ پیر دُردی کش ما گرچه ندارد زَر و زور / خوش عطا بخش و خطاپوش خدایی دارد
- ۴ محترم دار دلم کاین مگس قندپرست / تا هوا گیر تو شد فَر همایی دارد
- ۵ از عدالت نَبُود دور گرش پرسد حال / پادشاهی که به همسایه گذاری دارد
- ۶ اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند / درد عشق است و جگر سوز دوا بی دارد
- ۷ ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق / هر عمل اجسری و هر کرده جزایی دارد
- ۸ نغز گفت آن بت ترسا بچه باده پرست / شادی روی کسی خور که صفایی دارد
- ۹ خسرو حافظ درگاه نشین فاتحه خواند / واز زبانی تو تمنای دعا بی دارد



۱ - مطرب: رامشگر، نوازنده، خواننده - ساز و نوا: ساز و آواز / نقش: عبارت از یک قطعه موسیقی بی کلام یا با کلام - پرده: آهنگ موسیقی - راه به جایی دارد: از عوالم روحانی و معنوی خاصی حکایت می کند. ۲ - عشاق: عاشقان / فرج بخش: شادی بخش. ۳ - دُردی کش: نوشنده شراب آمیخته با لرد و مواد ته نشین شده، فقیر می نوش - پیر دُردی کش: ساقی، پیرمغان، پیر خرابات / عطا بخش: بخشنده، مال بخش. ۴ - قند: لب معشوق / هوا گیر: پرواز کننده در هوا، عاشق، هوادار - فَر: شکوه، ارزش - هما: نوعی عقاب بلند پرواز که سمبل مبارکی و خوش یمنی است و مایه دولت و اقبال است - فَر همایی دارد: با جلال و شکوه است. ۵ - بنمودم: نشان دادم / جگر سوز دوا بی دارد: داروی جگر سوزی دارد که صبر و تحمل می باشد. ۶ - غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - مذهب: آیین. ۷ - نغز: خوب، درست، نیکو - بت: معشوق - ترسا بچه: بچه مسیحی، جوان مسیحی - باده پرست: شیفته باده، خادم میخانه، ساقی / به سلامتی بخور که صمیمت و خلوص دارد. ۸ - خسرو: ای پادشاه = ای پادشاه حافظ درگاه نشین خانه تو برای تیمن و تبرک و دوری از بلا و خطر و همچنین وسعت و فراخی روزی خود فاتحه خواند / تمنا: خواهش، التماس، درخواست.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان، شاملو و انجو با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: رضی

اختلاف متن‌ها

۱ - افشار: مطرب عیش عجب / عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، ادیب، فرخ، سایه، خرم: نقش هر نغمه که زد
جذیر، بهروض، خال: نقش هر زخم که زد

۲ / شاملو، انجو، افشار، ادیب، فرخ: که خوش آهنگ و فرح‌بخش نوایی دارد

پژمان، قنی، سایه، خرم: که خوش آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد

عدل: که خوش آهنگ فرح‌بخش هوایی دارد

۴ - بهروض، فرخ: محتشم دارد دلم کاین مگس / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، ادیب، خرم: تا هواخواه تو شد

افشار: تا بیرواز نشد

محترم باد دلم کاین مگس

قریب: تا هوادار تو شد

جذیر: محتشم داردم آئین مگس

۵ - محیط: از جلالت نبود دور = قریب، فرخ: اگرش پرسد حال

۶ - شاملو: اشک خونین به طیبیان بنمودم گفتند

فرزاد: اشک خونین چو نمودم به طیبیان گفتند / عدل: درد عشقت جگر سوز دوايي دارد

افشار: اشک خود را بنمودم به طیبیان گفتند پژمان (۱): درد عشقت جگر سوز دوايي دارد

۷ - افشار: شوخی از غمزه بیاموز که در مذهب عشق

۸ - افشار: خوب گفت آن بت ترسایچه = پژمان (۱)، شاملو، انجو، افشار، سهیل، محیط، قنی، فرخ، جلان: باده فروش

- ۱ درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
 ۲ چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان که درد سرکشی جانانگرت مستی خمار آرد
 ۳ شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
 ۴ عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است خدایا درد دل اندازش که بر معجون گذار آرد
 ۵ بهار عمر خواه ای دل وگرنه این چمن هر سال چو نسرين سنگل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
 ۶ خدا را چون دل ریشم قراری پست با زلفت بفرما لعل نوشین را که حالش باقرار آرد
 ۷ در این باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ نشیند بر لب جوی و سروی در کنار آرد



۱ = بنشان: بکار - کام: مراد، آرزو = به دوستی و مهر و محبت بپرداز که آرزوی تو را برآورده می سازد / نهال: درخت نوریسته.
 ۲ = خرابات: خرابه، ویرانه، محل شرابخواری و عیش و عشرت، میخانه، در تصوف به معنی: جای و مرتبه، بی اعتنائی به رسوم و آداب و عادات و جای مقام وصل و اتصال به الله / خمار: حالت کسالت و سردردی که بعلت نرسیدن و ننوشیدن شراب به وجود می آید = هنگامی که در خرابات مهمان هستی با رندان محترمانه رفتار کن و آنان را عزیز بدار زیرا وقتی مستی از سرت پرید و خمار و نیازمند شراب شدی پشیمان می شوی و دردسر می کشی. ۳ = شب صحبت: شب گفتگو و مصاحبت / لیل و نهار: شب و روز. ۴ = عماری: دو اطاقک چوبی که بر دو طرف استر یا شتر می بستند و مسافران به خصوص زنان مسافر در آنها می نشستند، کجاوه. عماری دار: کجاوه دار، خادمی که افسار مرکب کجاوه را می گیرد. مهدماه: گاهواره ماه، کجاوه لیلی = خدایا در دل کجاوه دار بپنداز که برای رضای خدا سری هم به کوی معجون بزند و از آنجا گذر کند. ۵ = بهار: عمر، جوانی و شادابی و نشاط زندگی. چمن دنیا: روزگار / نسرين: گلی معروف از گونه های نرگس که سفید و کوچک و دارای برگ های زیاد می باشد. هزار: بلبل. چون بلبل هزار آرد: هزاران پرنده مانند بلبل در آن نغمه سرائی می کنند. ۶ = خدا را: به خاطر خدا. دل ریش: دل مجروح، دل دردمند و افسرده. قراری پست با زلفت: عهد و پیمان عشق و محبت با زلف تو بسته است / لعل: سرخ. لعل نوشین: لب لعل شیرین. با قرار آرد: به او آرامش و قرار دهد. ۷ = پیرانه سر: سرپیری، هنگام پیری / سرو: معشوق = حافظ سر پیری از خدا می خواهد که دوباره اگر بشود در باغ عمر بر لب جویی بنشیند و معشوق سرو قدی را در کنار و آفوش بگیرد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۲	۵	۳	۱	پژمان
۷	-	۴	+	۵	۳	۲	شاملو
+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، جلان
۷	+	۶	۵	۳	۴	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، افشار، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: ادیب، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ زکار افتاده‌ای ای دل که صد من بار غم داری برو یک یکمنی درکش که در حالت به کار آرد

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو، افشار: به حرمت باش بارندان / فرزاد، افشار: گر این مستی خمار آرد

محیط: اگر مستی خمار آرد

۳- افشار: دمی صحبت غنیمت دان / افشار: گردون و بس لیل و نهار آرد

قریب: ایام و بس لیل و نهار آرد

۴- عدل: عماری دادلیلی را = جذیر: که مهد ماه درحلمست / عدل، قنی، سهیل، فرخ، خرم: خدا در دل اندازش

قریب: که مهر و ماه در حکمت بهروض: خدا یاد دلش آور

۵- جذیر، خال: و گرنی این چمن / افشار: چو نسرين صد گل رنگین و چون بلبل هزار آرد

۶- قریب، فرخ: قراری کرد بازلفت

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، سهیل، جلان، خرم: که زودش با قرار آرد

افشار: که حالش با قرار آمد

۷- عدل، پژمان، قنی، قریب، بهروض، سهیل، نی، فرخ، خرم: درین باغ از خدا خواهد = شاملو، افشار، محیط: در این پیرانه سر حافظ

/ فرخ: نشیند با لب جوئی و = فرزاد: سروی با کنار آرد

+ = جلان: اگر صد بار غم داری

/ شاملو، فرزاد: برو خوش یک منی درکش

قریب: برو یک نیمنی درکش = شاملو، قریب: که فی الحال به کار آرد

فرخ: برو درکش یکی جرعه

- ۱ هوسِ بادِ بهارم به سرِ صحرا بُرد باد بویِ تو بیاورد و قرار از ما بُرد
 ۲ هر کجا بود دلی چشمِ تو بُرد از راهش نه دلی خسته بیمارِ مرا تنها برد
 ۳ آمد و گرم ببرد آب زخمِ اشکِ چوسیم زر به زر داد کسی کامد و این کالا برد
 ۴ دلی سنگینِ تو را اشکِ من آورد به راه سنگ را سیل تواند به ره دریا برد
 ۵ دوشِ ذوقِ طربیم سلسله شوقِ تو بست پایِ خیلِ مجزدم لشکرِ غم از جا برد
 ۶ راهِ ما ابرویِ آن ترکِ کمانِ ابرو زد زخمتِ ما سنبلِ آن سروِ سهی بالا برد
 ۷ جامِ مَنیِ دی زلیتِ دم ز روانِ بخشی زد آبِ مَنیِ زان لبِ جانِ بخشِ روانِ افزا برد
 ۸ بحثِ بلبلِ برِ حافظِ مکن از خوشِ سخنی پیشِ طوطیِ نتوان نامِ هزار آوا برد



۱ - به صحرا برد: به سوی یا به جانب صحرا برد. ۲ - برد از راهش: از راه به درش کرد، عاشقش کرد. ۳ - سیم: نقره / زر: پول رایج، سکه طلا = اشک همچون سیم جاری شد و آب روی مرا برد. کسی که این کالا را خرید و برد (آب رخ) در اصل پول را با پول خرید در مصرع دوم زرِ اولی اشک چوسیم و مراد از زر دوم آب رخ می باشد. ۴ - به راه آوردن: رام کردن، نرم کردن. ۵ - دوش: دیشب - طرب: شادی - شوق: اشتیاق، علاقه / خیل: لشکر، سپاه - خرد: عقل = شب گذشته زنجیر عشق و علاقه تو مانع شادی من شد و لشکر غم تو عقل و صبر مرا از بین برده است. ۶ - راه زدن: دزدی کردن - ترک: محبوب و معشوق / سنبل: گل سنبل، زلف دلبر - سهی: راست و ایستاده، خوش قد و قامت. ۷ - شراب ادعای برابری با لب تو در باره روح بخشی و جان بخشی کرد که لب جانبخش و روان افزای تو لطافت می را از بین برد و آبرویش را ریخت. ۸ / هزار آوا: بلبل خوشخوان.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	پژمان (ن) (می)
۸	۵	۳	۶	۷	۴	۲	۱	شاملو
۸	۴	۶	۵	۷	-	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرخ، خرم (نپ)

ترتیب ابیات: عدل (س)، فرزاد (ر)، بهروض، خال (ل)، نی (ز)، سایه (ش)
فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، افشار، جذیر، قریب، سهیل، محیط، ادیب، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه، خرم: به سوی صحرا برد
- ۲ / عدل، پژمان (۲): نه دل خسته و بیمار مرا = فرخ: تنها بود
- ۳- بهروض، خال: آب رخم اشک به سیم
فرخ: آب رخم باد نسیم
- ۴ / شاملو: صخره را سیل تواند = عدل، پژمان (۱)، نی، سایه: به لب دریا برد
- ۵- پژمان (۱)، شاملو، سایه: دوش دست طریم
انجو: دوش دست طلبم = فرزاد، بهروض، خال، نی: سلسله شوق بیست
- ۶- عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، سایه: راه ما غمزه آن
نی: راه ما هندوی آن = فرخ: ترک کمان لبرو بست
- / پژمان (۱)، شاملو، انجو، سایه: رخت ما هندوی آن سرو
- ۷- عدل، پژمان (۱): جام می دی به لب لاف روان بخشی زد / عدل، پژمان (۱): آب می رال لب جان بخش روان افزا برد
شاملو: جام می پیش لب لاف روان بخشی زد شاملو، سایه: آب وی آن لب جان بخش روان افزا برد
سایه: جام می پیش لب دم زروان بخشی زد انجو: آبرو از لب جانبخش روان بخشا برد
- ۸- خرم: بحث حافظ بر بلبل = انجو، فرخ: مکن از خوش نفسی / انجو: صوت هزار آوا برد

۱. مرا مَنی دگر باره از دست بُرد به مَن باز بنمود مَنی دستبرد
 ۲. هزار آفرین بر مَنی سرخ باد که از روی مَن رنگ زردی ببرد
 ۳. بنام به دستی که انگور چسید مریزاد پایی که در هسم فشرد
 ۴. مرا از ازل عشق شد سرنوشت قضای نوشته نشاید ستود
 ۵. برو زاهد خورده بر ما مگیر که کار خدایی نه کاری ست خُرد
 ۶. شود مست وحدت ز جام الست هر آن کاو چو حافظ مَنی صاف خورد



۱ = بار دیگر شراب مرا از خود بی خود کرد و چیرگی خود را باز به من نشان داد. / ۲ = یعنی با نوشیدن شراب سرخ رنگ صورتم از حرارت و اثربخشی آن گلگون شد و زردی اش از بین رفت / ۳ مریزاد: کلمه دعایی است به معنی نابود نشود = دست و پایي که انگور ر چید و آن را درهم فشرد و شراب را تهیه و آماده نمود سلامت باشد. ۴ = ازل: زمان بی آغاز / قضا: سرنوشت - ستردن: پاک کردن، از بین بردن. ۵ = خورده گرفتن: ایراد گرفتن، سرزنش کردن / خُرد: کوچک و ناچیز. ۶ = وحدت: وصل شدن به معبود یگانه، یکی شدن با معشوق احدی - الست: ازل / = کسی که باده عشق بنوشد مانند حافظ به مقام وحدت و اصل می گردد.

۶	۵	۴	۳	۲	۱			
۶	۲	۵	+	۴	۳	۲	۱	عدل (س)
۶		۵	۲،+	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱) (ل)
۶	۲،۴،۳	۵		۴	۳	۲	۱	شاملو
۶	۲،۴،+	۴		۵	۳	۲	۱	انجو
۴		۶		۵	۲	۳	۱	فرزاد (ش)
۶		۵		-	۳	۲	۱	افشار، خرم (نپ)
۶		۴		۵	۲	۳	۱	قریب، نی (پ)
۶	+	۵		۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: بهروز.

فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، جذیر، خال، سهیل، محیط، ادیب، جلان، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

- ۱: مزن دم زحکمت که در وقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره کرد
۲: چنان زندگانی کن اندر جهان که چون مرده باشی نگویند مرد
۳: بنوش آنچه ساقی دهد دم به دم اگر صاف صاف است اگر درد درد
۴: مکش رنج بیهوده خرسند باش قناعت کن ار نیست اطلس به برد

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو: به من باز آورد می دستبرد

انجو: به من از آورد می دستبرد

فرخ: به من کاش نمودنی دست برد

۲ / انجو، بهروز، فرخ: که از روی ما = خرم: رنگ زردی سترد

۳ - انجو، بهروز، فرخ: بنایم دستی که انگور چید

شاملو: بماناد دستی که انگور چید / خرم: بماناد پایی = انجو: که بر هم فشرد

خرم: مریزاد دستی که انگور چید

۴ - عدل، پژمان (۱)، بهروز، فرخ: مرا از قضا = بهروز: عشق شد سرنیشت

/ قریب، بهروز، فی: قضای نبشته

۶ / عدل: مر آنکو چو حافظ = شاملو، فرزاد، قریب، فی: می ناب خورد

افشار: کشد درد درد

۲ / عدل: که گرزنده باشی

پژمان (۱): که گر مرده باشی

- ۱ اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد / نهیب حادثه بنیاد ما زجا ببرد
- ۲ وگر نه عقل به مستی فرو گشد لنگر / چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد
- ۳ فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک / که کس نبود که دستی از این دغا ببرد
- ۴ گذار بر ظلمات است خضر راهی کو / مباد کاتش محرومی، آپ ما ببرد
- ۵ دل ضعیفم از آن می گشد به طرف چمن / که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد
- ۶ طبیب عشق منم باده خور که این معجون / فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد
- ۷ بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت / مگر نسیم پیامی، خدای را ببرد



۱ / نهیب: آسیب، دستبرد، ترس، هیبت، عظمت - حادثه: پیش آمد = اگر شراب اندوه دل ما را به فراموشی نسپارد آسیب و دستبردهای حادثه و پیش آمدهای بد بنیاد و هستی ما را از بیخ و بن بر می کند و ویران می سازد. ۲ - فرو گشد لنگر: لنگر بیاندازد / ورطه: گرداب = و اگر عقل لنگر نیاندازد و متانت خود را به یاری باده حفظ نکند چگونه می تواند در توفان حوادث از ورطه سختیها و بدبختیهای زندگی رهایی یابد. ۳ - فغان: فریاد - غایبانه باختن: شطرنج را به دور از حریف و بدون حضور و نگاه کردن به صفحه بازی کردن و بردن، بدون حضور حریف بازی کردن - فلک: گردش روزگار، قضا و قدر / دغا: حيله گر، حقه باز = فریاد از دست روزگار حيله گر که با همه کس بی حضور حریف بازی سرنوشت را آغاز کرد و به همین دلیل کسی وجود ندارد که در این بازی یک بار بر او چیره شود و پیروز گردد. ۴ - گذار: عبور - ظلمات: تاریکی ها - خضر: از انبیاء و اولیا که به آب حیات دست یافت: به معنی سبز هم می باشد، می گویند که یکی از خصایص خضر این است که هر کجا قدم می گذاشت آن موضع سبز می شد و گل و گیاه می روید / آب: آبرو = کجاست راهنمایی که گذار ما به ظلمات افتاده است و باید راهنمایی مانند خضر ما را هدایت کند و الا از رسیدن به چشمه آب حیات محروم می شویم و آتش این حسرت و ناکامی آبروی ما را بر باد خواهد داد. ۵ - دل ضعیف: دل بیمار - طرف چمن: کنار چمن، اطراف چمن / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، بیک عاشقان = دل بیمار من از آن میل به چمن دارد که از دلمردگی بوسیله نسیم فلام و آهسته و آفتان و خیزان صبا رهایی یابد و شفا بگیرد و نیرو کسب کند. ۶ - معجون: دارویی مخلوط که از داروهای گوناگون بدست آید، شراب / فراغت: آسودگی و آسایش. ۷ / خدای را: به خاطر خدا.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۳	۵	۶	۴	۲	۱	پژمان
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	شاملو، قریب، محیط
۷	۳	۴	۵	۶	۲	۱	انجو
۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، خال، سهیل، اذینب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: بهروض، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / قریب: بنیاد جان زجا ببرد

۲- عدل، قنی، پژمان (۳)، جذیر، خال، سهیل، فرخ، جلان، خرم: اگر نه عقل به مستی = شاملو: فرو نهد لنگر

۳- عدل، پژمان (۱): فنان که از همه کس / شاملو، انجو، قریب، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان: کسی نبود که دستی

۴- فرخ: خضر راهی جوی / جذیر: مباد کاتش این خاک آب ما ببرد

۵- انجو، فرخ: به همراهی صبا ببرد

شاملو: به غمخواری صبا ببرد

فرزاد: به دلناری صبا ببرد

جذیر: به بیماری از صبا ببرد

سهیل: به تیماری صبا ببرد

۶- عدل، پژمان، قنی، خرم: باده ده که این معجون / افشار: مفرحیست که اندیشه خطا ببرد

۱. نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
۲. گو حریفی کش سرمست که پیش گرمش
۳. باغبانا زخیزان بسی خبرت می بینم
۴. رهزن دهر نرفتهست مشو ایمن از او
۵. در خیال این همه لعبت به هوس می بازم
۶. علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
۷. بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
۸. جام مینایی قتی سید ره تنگ دلیست
۹. راه عشق از چه کبیم گاه کمان داران است
۱۰. حافظ از جان طلبد غمزه مستانه یار
- بختم از یار شود رختم از اینجا ببرد
- عاشقی سوخته دل نام تمنا ببرد
- آه از آن روز که بادت گسل رعنا ببرد
- اگر امروز نبردهست که فردا ببرد
- بوکه صاحب نظری نام تماشا ببرد
- ترسم آن نرگس ترکانه به یغما ببرد
- سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
- منه از دست که سیل غمت از جا ببرد
- هر که دانسته زود صرفه ز اعدا ببرد
- خانه از غیر بپرداز و پهل تا ببرد



۱ - نگار: محبوب، معشوق / رخت: اسباب سفر = در این شهر دلربایی نیست که به خاطر آن بمانم پس اگر بخت و اقبال یاری کند اسباب سفر را ببندم و از اینجا بروم. ۲ - کش: نیکو، خوش، نازنین = یار خوش و نازنین کجاست که عاشق دل سوخته پیش وی نامی از خواهش و آرزو بر زبان آورد. ۳ / گل رعنا: گل زیبا، نام گلی از گونه های گل سرخ که به نام گل دوروی و گل دو رنگ نامیده می شود و از درون سرخ و از بیرون زرد است. ۴ - رهزن دهر: دنیا - ایمن: آسوده خاطر / که فردا ببرد: یقیناً و مطمئناً فردا می برد. ۵ - لعبت: سخن، شعر، معشوقه / تماشا: گردش = در عالم خیال شعر می گویم و با آنها عشق بازی می کنم شاید که صاحب نظر سخن شناسی خواستار دیدار و لذت بردن از آنها بشود. ۶ - علم و فضل: دانش و حکمت - دل: مخزن اسرار حق، قلب / نرگس: چشم معشوق - ترکانه: همچون بازماندگان سپاهیان مغول - یغما: غارت. ۷ - بانگ: صدا - صدا باز دهد: انعکاس یابد - عشوه: فریب - عشوه مخر: فریب مخور / سامری: کسی که در غیاب حضرت موسی گوساله ای زرین ساخت که از آن صدایی بر می خاست و به این وسیله گروهی از بنی اسرائیل را فریب داده تا به پرستش آن بپردازند - ید بیضا: دست درخشان، یکی از دوهیض حضرت موسی که وقتی دست در جیب می کرد و بیرون می آورد نوری از آن تابانده می شد = فریب مخور زیرا صدای انعکاس یک گاو چه تاثیری در جامعه دارد سامری که باشد که بتواند قدرت معجزه موسی را از او بگیرد. ۸ - جام مینایی: جامی که بر روی آن میناکاری شده باشد، جام شیشه ای آبی رنگ - تنگ دلی: غم و اندوه. ۹ - کمانداران: زیبارویانی که ابروان کمانی دارند / صرفه زاعدا ببرد: بر دشمنان پیروز شود = سیر عشق اگر چه پناهگاه راهزنان دل و دین است ولی هر کس که آگاهانه و از روی شناخت حرکت کند از دشمنان پیش خواهد افتاد و بر آنان چیره خواهد شد. ۱۰ - غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو / پهل: بگذار = ای حافظ اگر کرشمه چشم مست یار جان تو را بخواهد خانه دل را از غیر خالی کن و بگذار که محبوب و دلدار جان تو را ببرد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
پژمان	۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷	۸	۱۰
شاملو	۱	۲	۵	۴	۳	۸	۷	۹	۱۰
انجو	۱	۲	۵	۹	۷	۸	۳	۴	۱۰
فرزاد، سهیل، ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۹	۷	۱۰
جدیر، نی	۱	۲	۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸
قریب	۱	۲	۳	۲	۴	۵	۶	۹	۱۰
بهروض	۱	۲	۳	۲	۴	۹	۵	۷	۱۰
محیط	۱	۲	۳	۴	۷	۹	۵	۸	۱۰
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۱۰

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: بهروض، جلان، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : سحر ما معجزه پهلو نزنند ایمن باش مگر فرعون کجا صرفه زموسا ببرد

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: که دل از ما ببرد / فرخ: رختم از آنجا ببرد

۲- شاملو، انجو: کو حریفی کش و سرمست

فرزاد: کو حریف کش سرمست = جذیر: که پیش قدمش

خال: کو حریفی گش سرمست

محیط: کو حریفی خوش سرمست

/ جذیر، محیط: عاشقی سوخته دل

۴ / شاملو، محیط: که گر امروز نبرده‌ست به فردا ببرد

۶- پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، سهیل، ادیب، نی: به چل سال بدست آوردم

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد

شاملو: خواهم آن نرگس ترکانه به یکجا ببرد

ادیب: ترسم آن نرگس مستانه به یکجا ببرد

فرخ: ترسم این نرگس مستانه به یغما ببرد

۷- پژمان (۱)، انجو، سهیل، ادیب، سایه: سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار

محیط، نی: سحر با معجزه پهلو نزنند فارغ باش

عدل: بانگ گاوای چه صدا باز دهد عشق مخر

فرزاد: بانگ گاوای که صدا باز دهد عشوه مخر

فرخ: سحر با معجزه پهلو نزنند ایمن باش

۸ / شاملو: سیل غمت از پا ببرد

جذیر: سیل غمش از جا ببرد

۹- قریب: ره عشق ارچه کمینگاه / شاملو: خرقة زاعدا ببرد

۱۰- ادیب، فرخ: حافظ از جان طلبد / عدل، جذیر، خرم: بپرداز بهل تا ببرد

- ۱ من و صلاح و سلامت کس این گمان نبرد که کس به رند خرابات ظن آن نبرد
- ۲ من این مرقع دیرینه بهر آن دارم که زیر خرقه کشم من کس این گمان نبرد
- ۳ مباش غره به علم و عمل فقیه مدام که هیچ کس زقضای خدای جان نبرد
- ۴ مشو فریفته رنگ و بو، قدح درکش که زنگ غم زدلت جز می مغان نبرد
- ۵ اگر چه دیده بود پاسبان تو ای دل به هوش باش که نقد تو پاسبان نبرد



۱ - صلاح: درستی، نیکی - گمان: شک، حدس / رند: لالایی و بی‌قید نسبت به امور دنیوی و اخروی - خرابات: محل شرابخواری و عیش و عشرت، میکده - ظن: گمان بردن: حدس زدن = کسی باور نمی‌کند که من اهل درستی و نیکی و سلامت باشم زیرا که کسی به رند خراباتی چنین شکی نمی‌کند و چنین باوری ندارد. ۲ - مرقع: خرقه، لباس درویشی - دیرینه: کهنه، مندرس = من این خرقه کهنه و صله‌دار را به این خاطر نگه می‌دارم که زیر آن شراب پنهان کنم تا اینکه کسی به این کار من شک نکند و من را فاسق نداند. ۳ - غره: مغرور / قضا: سرنوشت، تقدیر = ای فقیه به دانش و علوم دینی و عبادات خود مغرور مباش که هیچ کس از تقدیر الهی و سرنوشت و قضا و قدر آگاه نیست و جان سالم به در نمی‌برد و همه باید تسلیم مرگ شوند. ۴ - رنگ و بو: زیبایی و خوش اندامی، مال دنیا - قدح: پیاله بزرگ شراب / مغان: روحانی زردشتی، آتش‌پرست = می فروش = فریب زیباییهای دنیا را مخور و باده می بنوش که فقط شراب می تواند غم و اندوه دل را بزدايد و آن را زایل کند. ۵ - هرچند که دیدگان پاسبان دل می‌باشد اما مراقب باش و هوشیار باش که چشمان ترا گرفتار بلای عشق می‌کند و همه چیز تو را از تو می‌گیرد.

	۵	۴	۳	۲	۱	
عدل (م)	۵	۴	۳	۲	۱	۲۰ +
پژمان (۳)	۵	-	۳	۲	۱	۲
شاملو	۵	۳	۴	۲	۱	۲
انجو، محیط، نی (پ)	۵	۴	۳	۲	۱	۲
فرخ	۵	۴	۳	۲	۱	

ترتیب ابیات: پژمان (۱)، فرزاد، افشار، سهیل، خرم (نب)

کلمات: پژمان (۱)

فاقد این غزل: قتی، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

- | | |
|--|-------------------------------------|
| کسی که کار نکرد اجر رایگان نبرد | + به سعی کوش اگر مزد بایدت ای دل |
| که تحفه کس در و گوهر به بحر و کان نبرد | 2: سخن به نزد سخندان ادا مکن حافظ |
| که نقد مخزن دل را به رایگان نبرد | 3: زچشم و ابروی دلدار دل نگه می‌دار |
| فرشته طاعت او را به آسمان نبرد | 4: کسی که خاک در می فروش قبله ساخت |

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو، انجو، افشار، سهیل: من این مرقع پشمینه / پژمان (۲)، شاملو، فرزاد، نبی، خرم: کسی گمان نبرد

۳- شاملو: فقیه زمان

۴- افشار: یک قدح درکش

۵- فرزاد، سهیل: پاسبان دل حافظ

شاملو: پاسبان تو را ای دل

خرم: پاسبان تو حافظ

2- عدل: سخن به دست سخندان / به بحر کان نبرد

ترتیب ابیات: افشار، جذیر، بهروض، جلان

کلمات: رضی

اختلاف متن‌ها

۱- عدل: صبا بلبل حکایت با صبا کرد / شاملو، انجو: که عشق گل به ما دیدی چه‌ها کرد

افشار: که عشق روی گل با من چها کرد

محیط: که حسن روی گل با ما چها کرد

۲- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: خون در دل افتاد

افشار: خون دل انداخت

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، خرم: وزان گلشن به خارم

۳ / محیط: که او با عاشقان خود وفا کرد

۴- افشار: خوشش آمد نسیم صبحگاهی

بهروض: خوشش بادا نسیم صبحگاهی

۵- پژمان (۲)، انجو، محیط، فرخ: هرگز ننالم

قریب: دیگر نرنجم

۷- افشار، جذیر: کشیده زلف سنبل

فرخ: کشید از زلف سنبل / افشار، جذیر: قبا چون غنچه وا کرد

۸- بهروض، خال، محیط: به هر سو بلبل عاشق بافغان

انجو: به هر سو بلبل بی‌دل در افغان

افشار: به هر سو بلبل بی‌دل با فغان / عدل، انجو، سهیل، محیط، فرخ: تنعم در میان

جذیر: به هر سو بلبل عاشق بافغان شاملو: تنعم زین میان

فرخ: زهر سو بلبل شیدا در افغان افشار: تنعم زان میان

۹- افشار، جذیر، قریب، بهروض، جلان: وفاز خواجگان ملک با من / بهروض: کمال دین و دولت

۱۰ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، محیط، ادیب، سایه: که حافظ توبه از زهد و ریا کرد

- ۱ به آب روشن مَنی عارفی طهارت کرد / غُسلی الصَّباح که میخانه را زیارت کرد
- ۲ همین که ساغرِ زرّینِ خور نِهان گردید / هلالِ عید به دُورِ قدح اشارت کرد
- ۳ خوشا نماز و نیایِ کسی که از سرِ درد / به آب دیده و خُونِ جگر طهارت کرد
- ۴ امامِ خواجه که بودش سرِ نماز دراز / به خُونِ دخترِ رَز خرقه را قصارت کرد
- ۵ دلم ز حلقه زلفش به جان خریدِ آشوب / چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
- ۶ اگر امامِ جماعت طلب کند امروز / خبر دهید که حافظ به مَنی طهارت کرد



۱- آب روشن: آب زلال و صاف - طهارت کرد: پاک کرد، غسل کرد / علی الصّباح: بامدادان، هنگام صبح. ۲- ساغر: جام باده، پیاله شراب - خور: خورشید / هلال عید: کمانه ماه نو در روز عید فطر که به شکل جام شراب می باشد - دور: گردش - قدح: پیاله بزرگ شراب - همین که خورشید که مانند جام باده زرین و طلایی می باشد از نظرها پنهان گشت هلال ماه با نمایش دادن خود که به شکل جام و قدح می باشد به گرداندن و نوشیدن شراب اشاره کرد. ۳- نیاز: خواهش، تمنا، دعا. ۴- امام خواجه: پیشوای دین، امام بزرگوار جماعت / دختر رز: درخت انگور، آب انگور، شراب - خرقه: لباس درویشی و صوفیان - قصارت کردن: شستن. ۵- آشوب: فتنه. ۶- امام جماعت: پیش نماز.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۲	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۶	۵	۳	۴	۲	۱	انجو
-	۵	+	۳	۲	۱	الشار، جذیر، بهروض
۶	۵	+	۳	۲	۱	خال
۶	۵	۴	+	۳	۲	۱ سهیل، نی
3	۶	2	۵	۴	+	۳ ۲ ۱ فرخ
۶	4	۲	۵	۳	۲	۱ سایه
۶	۵	+	۲	۳	۲	۱ رضی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزاد، قریب، ادیب، جلان، خرم.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، ادیب، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، محیط

ابیات الحاقی:

- ۱: به روی یار نظر کن ز دیده منت دار که کار دیده همه از سر بصارت کرد
۲: بیا بمیکده و وضع قرب و جاهم بین اگر چه چشم بما زاهد از حقارت کرد
۳: حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد
۴: امام شهر که سجاده می کشید به دوش به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد

اختلاف متن ها

- ۲ - قریب، رضی: همین که ساغر زرین خور نهان کردند
افشار: همین که ساغر زرین می نهان گردید
جذیر: همان که ساعد زرین خود نهان کردند
بهروض: همان که ساغر زرین خور نهان کردند / انجو، جلان: هلال ابروی ساقی به می اشارت کرد
خال: همان که ساغر زرین خور نهان گردید
فرخ: همین که مشعل زرین خور نهان گردید
۳ - فرخ: کسی که از سر مهر
۴ - انجو، قریب: امام شهر که بودش / انجو: جامه را قصارت کرد
۵ - جذیر، بهروض، خال: دلم به حلقه زلفش
افشار: دلم ز حلقه زلفت = افشار: به جان خرید آری
۶ - فرخ: طلب کنند امروز / خبر دهید که صوفی
+ / جذیر، بهروض: که کار دهر همه از سر بصارت کرد
نی، فرخ: که دیده کار همه از سر بصارت کرد
افشار: که کار دیده همه از سر طهارت کرد
سهیل: که کار دیده نظر از سر بصارت کرد

۱. بیا که تُرکِ فلکِ خوانِ روزه غارت کرد / هلالِ عید به دُورِ قدح اشارت کرد
۲. ثوابِ روزه و حجِ قبول آن کس بُرد / که خاکِ میکده عشق را زیارت کرد
۳. مقامِ اصلیِ ما گوشه خرابات است / خدایش خیر دهد آن که این عمارت کرد
۴. بهایِ باده چو لعل چیست جوهرِ عقل / بیا که سود کسی بُرد کاین تجارت کرد
۵. نماز در خمِ آن ابروانِ محرابی / کسی کند که به خونِ جگر طهارت کرد
۶. فغان که نرگسِ جمّاش شیخِ شهر امروز / نظر به دُرد گشایان از سرِ حقارت کرد
۷. به رویِ یارِ نظر کن ز دیده منت دار / که کار دیده نظر از سرِ بصارت کرد
۸. حدیثِ عشق ز حافظ شنو نه از واعظ / اگر چه صنعتِ بسیار در عبارت کرد



۱ - ترک: سپاه مغول، غلام ترک نژاد - ترک فلک: ماه، گردش چرخ / هلال عید: کمانه ماه نو که شبیه به جام شراب می باشد - قدح: پیاله بزرگ شراب = بیا و بشتاب که چرخ غارتگر بساط روزه برچید و هلال ماه نو مژده عید فطر آورد و با نشان دادن خود به جام باده اشاره کرد که می بنوشید. ۲ - ثواب: پاداش - حج قبول: حج مقبول، زیارت خانه خدا که مورد قبول درگاه الهی قرار گرفته باشد. ۳ - مقام: جایگاه - خرابات: محل شرابخواری و عیش و عشرت، میکده / عمارت: ساختمان، خرابات. ۴ - لعل: سرخ رنگ - جوهر عقل: عقل خالص، عقل امیل. ۶ - فغان: فریاد - نرگس: چشم - جمّاش: مست، بی حیا، حيله گر، مکار / درد گشایان: نوشندگان شراب آمیخته با درد و لرد که ارزان تر می باشد، باده نوشان فقیر. ۷ - ز دیده منت دار: مرهون و مدیون چشم یاش، سپاسگزار چشم یاش / کار دیده: با تجربه، کار آزموده - بصارت: دانایی، بینش. ۸ - حدیث: سخن، روایت / صنعت: هنر - عبارت: بیان، طرز بیان.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان	۱	۲	۴	۳	۵	۷	۸
شاملو	۱	۳	۴	۵	۶	۸	۲
انجو	۱	۷	۲	۳	۴	۵	۸
فرزاد، ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
جذیر، بهروض، خال، نی، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸
قریب	۱	۲ +	۴	۳	۶	۷	۸
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸
محیط	۱	۲ +	۴	۲	۳	۶	۸
فرخ	۱ +	۴	۲	۳	۶	۵	۳
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، سایه، خرم

کلمات: قنی، انجو، سایه، خرم

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- ۴: امام شهر که سجاده می کشید بدوش بخون دختر رزخرقه را قصارت کرد
۲: خوشا نماز و نیاز کسیکه از سر صدق به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
۳: نشان صدق و محبت زجان حافظ پرس گرش چو خانه دل محنت تو غارت کرد

اختلاف متن ها

- ۱- عدل، پژمان، سهیل: خان روزه غارت کرد
۲- شاملو: قبول آنکس یافت
۴- بهروض، سهیل، محیط: هست جوهر عقل
شاملو، فرزاد: چیست گوهر عقل / فروخ: بیا که سود کسی کرد
۵ / جذیر، قریب، ادیب، نی: بخوناب دل طهارت کرد
۶- پژمان (۱)، جذیر، محیط، جلان: فغان که نرگس مخمور
۷- عدل: بدیده منت دار / پژمان (۱): که دیده کار همه از سر بصارت کرد
ادیب: که دیده کار نظر از سر بصارت کرد

- ۲ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
۲ بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
۳ ساقی بیا که شاهد رعنائی صوفیان دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد
۴ این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد
۵ ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانج آستین کوتاه و دست دراز کرد
۶ صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش به روی دل در معنی فراز کرد
۷ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمند رهروی که عمل بر مجاز کرد
۸ ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد
۹ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد



۱ - دام: تله، بند - حقه: حيله، شميده، چمبه شميده بازی / فلک: آسمان، زمانه - صوفی تزویر و ریا را آغاز کرد و با فلک حقه باز شروع به حيله گری نموده است. ۲ - بیضه: تخم مرغ - بیضه در کلاه شکستن: تخم مرغ را در کلاه پنهان کردن و بعد بر اثر شکستن تخم مرغ رسوا شدن / عرض: نشان دادن - شميده: تردستی - اهل راز: رازدانان، عارفان - دست بازیگر روزگار کسی را که با عارفان و اهل راز حقه بازی و حيله گری کند رسوا می سازد. ۳ - شاهد: محبوب، معشوق - رعنا: زیبا - شاهد رعنائی صوفیان: معشوق بلند بالا و زیبایی صوفیان / دیگر: بار دیگر - به جلوه آمد: متجلی شد، جلوه کرد. ۴ - مطرب: نوازنده موسیقی یا خواننده - عراق: عراق عجم که شامل شهرهای کرمانشاه، همدان، ری و اصفهان بود، یکی از دستگاههای موسیقی ایران / آهنگ، قصد، موسیقی - بازگشت: نوعی تصنیف در موسیقی قدیم ایران، فرود آمدن از گوشه‌ای به گوشه‌ای دیگر در موسیقی ایران - راه: پرده و گوشه موسیقی - حجاز: یکی دوازده مقام در موسیقی قدیم ایران - این موسیقیدان از کجاست که در گوشه عراق ساز نواخت ولی در هنگام بازگشت و فرود در مقام حجاز فرود آمد. ۵ / آستین کوتاه: یکی از مشخصه‌های لباس صوفیان و شعار آنان - دست دراز: دست طماع، دست تجاوز کار - ای دل بیا که به خدا پناه بریم از آن یلاهایی که صوفی کوتاه آستین و طماع به سرمان آورد. ۶ - صنعت کردن: حيله کردن، نیرنگ باختن / فراز کرد: بست - حيله گری مکن که هر کسی در محبت و عشق بازی پاک باز نشد غیرت عشق در معانی غیبی را بر قلب او می بندد. ۷ / مجاز: غیر حقیقی ۸ / غره: مغرور - گربه عابد: اشاره به داستان کبک انجیر و گربه متمدد در باب بوف و زاغ از کتاب کلیله و دمنه می باشد. ۹ - ملامت: سرزنش، نکوهش - رندان: افراد لالهایی و بی قید نسبت به امور دنیوی و اخروی، با صفا و پاکدل - ازل: زمان بی آغاز و پایان، آغاز آفرینش / زهد ریا: عبادت ریاکارانه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان، انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۳	۸	-	۵	۲	۶	۷
افشار، محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرخ: بر فلک حقه باز کرد
- ۲ - جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: بازی دهر بشکندش / شاملو: آن را که عرض شعبده
- ۳ - فرخ: شاهد رعناى عاشقان / پژمان (۱): آمد دگر به جلوه و آغاز ناز کرد
قریب: دیگر بمجلس آمد و آغاز ناز کرد
فرخ: آمد دگر بجلوه و آهنگ ناز کرد
- ۴ - فرزاد، قریب، محیط: که رامعراق ساخت / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، فرخ، خرم: براه حجاز کرد
- ۵ / عدل: ز آنچه آستین کوتاه و
- ۶ - افشار، جذیر، فرخ، جلان: صنعت مکن هر آنکه محبت = بهروض، خال، رضی: نه پاک باخت
- ۸ - انجو، ادیب: ای کبک خوش خرام که خوش می‌روی به ناز
شاملو: ای کبک خوش خرام کجا می‌روی به ناز
- ۹ / عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، سایه، خرم: غربه زاهد نماز کرد
- ۹ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، ادیب، سایه: ز زهد و ریایی نیاز کرد

- ۱ بلبلی خون جگر خورده و گلی حاصل کرد / باد غیرت به صدش خسار پریشان دل کرد
- ۲ طوطی را به خیالی شکری دل خوش بود / ناگهش سیل فنانقش امل باطل کرد
- ۳ قَرَّةُ الْعَيْنِ من آن میوه دل یادش باد / که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
- ۴ ساربان بار من افتاد خدا را مددی / که امید کرمم همرو این محمل کرد
- ۵ روی خاکس و نم چشم مرا خوار مدار / چرخ فیروزه طربخانه از این کهگل کرد
- ۶ آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ / در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
- ۷ نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ / چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد



۱ - بلبلی: پرندمای خوش آواز، مرغ سحر، حافظ - گل: گل سرخ، فرزند حافظ / باد غیرت: پیش آمد مرگ ۲ - طوطی: طوطی صفتی، شاعر، حافظ / سیل فنا: سیل نابودکننده، مرگ - امل: آرزو ۳ - قره العین: نور چشم، فرزند - میوه دل: فرزند یادش باد: یادش به خیر باشد / کار مرا مشکل کرد: مرا گرفتار غم و غصه کرد ۴ - خدارا: برای رضای خدا، به خاطر خدا / که امید کرمم: که امیدم به لطف و بخشش تو - محمل: کجاوه، کاروان ۵ - روی خاکی: چهره غبارآلود / چرخ فیروزه: زمانه، روزگار، آسمان فیروزمای رنگ - طربخانه: خانه شادی و نشاط - کهگل: کاهگل - چرخ بازیگر مجلس عیش و نوش خود را از این کاهگل ساخته است ۶ - مه چرخ: ماه آسمان / لحد: قبر، گور - ماه کمال ابروی من: فرزند من ۷ - ای حافظ مانند شطرنج بازی که با مهره شاه را کیش نکرد، فرصت را از دست دادی و غفلت نمودی و برای معالجه فرزندت اقدامی اساسی نکردی / = چه کنم گردش روزگار که فریب دهنده آدمیزاد است مرا غافل کرد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	پژمان

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان، با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
 کلمات: فرزاد، خال، نی، جلان، رضی.
 فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، سایه، خرم: بلبلی خون دلی خورد / محیط: باد غیرت به صدش نوع
 فرخ: باد غیرت به صدش حال
- ۲- عدل: طوطی را = ادیب: به هوای شکری دل خوش بود / فرخ: ناگهش سیل اجل
- ۳ / عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، محیط، سایه، خرم: که چه آسان بشد و
 بهروض: گرچه آسان بشد و
- ۴- پژمان: افتاده خدا را مددی / فرخ: که امید کرم
- ۵- بهروض: غم اشک مرا خوار مدار
 محیط: نم اشک مرا خوار مدرا
- ۶- عدل، خرم: که از جور حسود و غم چرخ
 قریب: که از چشم حسود مه و چرخ
 بهروض: که از چشم حسودان ناگه
 محیط: که از دست حسودان ناگاه
 فرخ: که از جور حسود مه و مهر
- ۷ / بهروض: بازی امید مرا غافل کرد

- ۱ چو باد عزمِ سرِ کوی یار خواهم کرد نفس به بویِ خوشش مُشکبار خواهم کرد
 ۲ هر آب روی که اندوختم ز دانش و دین نثارِ خساکِ ره آن نگار خواهم کرد
 ۳ به هرزه بی مئی و معشوق عمر می‌گذرد بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد
 ۴ صبا کجاست که این جانِ خون گرفته چو گل فدایِ نکبتِ گیسوی یار خواهم کرد
 ۵ چو شمعِ صبحدم شد ز مهر او روشن که عمر در سرِ این کار و بار خواهم کرد
 ۶ به یادِ چشمِ تو خود را خراب خواهم ساخت بنایِ عهدِ قدیمِ استوار خواهم کرد
 ۷ نفاق و زرق نبخشد صفایِ دل حافظ طریقِ رندی و عشق اختیار خواهم کرد



۱ - عزم: اراده، تصمیم - سرکوی: کوچه، محله. ۲ - هرزه: باطل، بیهوده / بطالت: بیکاری، تنبلی. ۳ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - جانِ خون گرفته: اجل رسیده، گشتنی، قربانی / نکبت: بوی خوش = باد صبا کجاست تا اینکه جانِ محکوم به مرگ را مانند گل فدایِ عطر گیسوی یار کنم. ۴ - شمعِ صبحدم: خورشید - مهر: محبت، خورشید = از شدت عشق او مثل روز روشن است که تمام عمرم را بر سر این محبت و دوستی خواهم گذاشت. ۵ - خراب: ویران، مُستِ مست = به یاد چشمِ تو خودم را خراب خواهم کرد و با این کار بر سر تجدید بنا و استواری عهدی هستم که با تو در روز الست بسته‌ام. ۶ - نفاق: دورویی - زرق: ریاکاری - صفا: پاکی / رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، پاکدلی و با صفا بودن و رابطه قلبی با خدا داشتن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۵	۲	۳	۱	عدل، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، خرم
۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	-	-	-	-	افشار
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فربخ

ترتیب ابیات: پژمان، انجو، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی
کلمات: پژمان، قنی، انجو، فرزاد، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل: نفس بیاد خوشش
- ۲ - قریب: زدانش دین / محیط: فدای خاک ره آن
- ۳ / فرخ: بطالت است بس، امروز کار خواهم کرد
- ۵ - افشار: چو شمع صبحدم شد زروی او روشن
- بهروض: چو شمع صبح شد از مهر روی او روشن
- ۶ - فرخ: به یاد روی تو خود را = شاملو: خراب خواهم داشت
- ۷ - بهروض: نقاب زرق نبخشد / جذیر: آشکار خواهم کرد
- فرخ: استوار خواهم کرد

- ۱ دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد / تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
- ۲ آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم / این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
- ۳ دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست / به فسوسی که کند خصم رها نتوان کرد
- ۴ عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گفت / نسبت دوست به هر بی سر و پا نتوان کرد
- ۵ سرو بالای من آن گه که در آید به سماع / چه محل جامه جان را که قبا نتوان کرد
- ۶ نظر پاک تواند رخ جانان دیدن / که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد
- ۷ مشکلی عشق نه در حوصله دانش ماست / حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد
- ۸ غیرتم گشت که محبوب جهانی لیکن / روز و شب عریده با خلق خدا نتوان کرد
- ۹ من چه گویم که تو را نازکی طبع لطیف / تا به حدیست که آهسته دعا نتوان کرد
- ۱۰ به جز ابروی تو محراب دل حافظ نیست / طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد



۱- حلقه: چین و شکن و پیچ و تاب - زلف دو تا: زلفی که از وسط به دو قسمت شده باشد، زلف خمیده و پیچ و تاب خورده / تکیه کردن: اعتماد کردن - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان. ۲ / قضا: اراده و مشیت الهی - همینقدر می‌دانم که آنچه مسلم و قطعی است این است که مشیت الهی را نمی‌توان تغییر داد. ۳ - وصل یار با رنج فراوان و مشکلات بسیار به دست آمده است / فسوس: ریشخند، مسخره، ظلم و ستم - خصم: دشمن. ۴ - عارض: چهره، صورت - به مثل: فی‌المثل، مثلاً - فلک: آسمان - چهره‌اش را نمی‌توان به ماه آسمان تشبیه کرد زیرا از آن زیباتر است و به هر بی سر و پای نمی‌توان معشوق گفت. ۵ - سرو بالا: کسی که قد و قامتش مانند سرو موزون و متناسب است، معشوق زیبا و خوش اندام - سماع: شعر و آواز خوانی صوفیان همراه با موسیقی و رقص / چه محل: چه ارزش و اعتباری دارد - جامه جان: جانی که همچون جامه‌ای است، لباس جان، جسم - هنگامی که معشوق به رقص برمی‌خیزد جان چه ارزشی دارد، باید جان را نثارش کرد. ۶ - نظر: چشم / نظر: نگاه - آینه: دل - به صفا: به پاکی، از روی پاکی. ۷ - عشق: عشق عارفانه است، عشق عرفانی است / نکته: مشکلات عشق - فکر خطا: دانش و اندیشه خطاکار. ۸ - غیرت: حسادت، رشک / عریده: تند خونی، نمره و فریاد. ۹ - نازکی طبع لطیف: حساسیت سرشت و طبیعت نیکو. ۱۰ - محراب: جایی در مسجد که به هنگام ادای نماز رو پیدان می‌ایستند / طاعت: اطاعت، عبادت، بندگی - مذهب ما: آیین رندی و عاشقی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۸	۹	۳	۴	۵	۶	۷	۱۰
۱	۲	۸	۹	۳	۴	۵	۶	۷	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، نی، خرم.

کلمات: قنی، ادیب، خرم.

اختلاف متن‌ها

۲ - شاملو، انجو، سهیل: اندر طلبت بنمودم

۳ - بهروض: افتاده به دست / پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، فرخ: به فسونی = فرخ: که دمد خصم رهن‌توان کرد

۴ - شاملو، انجو، جذیر، بهروض: ماه فلک نتوان خواند

افشار: ماه سما نتوان گفت

/ پژمان، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، نی، جلان، رضی: نسبت یار به هریبی سرو پا

۵ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، نی: اندم که درآید به سماع

۶ - افشار، محیط، فرخ: نظر پاک توان در رخ جانان دیدن / عدل: که در آینه نظر

۷ / فرزاد، قریب: حل آن نکته بدین فکر خطا

۹ - قریب، بهروض، خال، سهیل، سایه، رضی: چه بگویم که ترا = جذیر، بهروض: نازکی طبع ملول

سهیل: نازکی و طبع لطیف

۱. دل از من بُرد و روی از من نهان کرد خدا را با که این بازی توان کرد
 ۲. شب تنهایی‌آم در قصدِ جهان بود خیالش لطیفهای بی‌کران کرد
 ۳. چرا چون لاله خونین دل نباشم که با ما نرگس او سرگران کرد
 ۴. کجا گویم که با این دردِ جانسوز طبیبم قصدِ جانِ ناتوان کرد
 ۵. بدان سان سوخت چون شمع که بر من مراحمی گسریه و بریض فغان کرد
 ۶. صبا گر چاره داری وقت وقت است که دردِ اشتیاقم قصدِ جان کرد
 ۷. میانِ مهربانان کی توان گفت که یارِ ما چنین گفت و چنان کرد
 ۸. عدو با جانِ حافظ آن نکردی که تیسیر چشمِ آن ابرو کمان کرد



۱ - خدا را: شما را به خدا، به خاطر خدا. ۲ - شب هجران و تنهایی خیال نابودی مرا داشت ولی یاد و خیال دلدار به من لطف‌های بی‌اندازه کرد و مرا نجات داد. ۳ - خونین دل: دلخون، اندوهگین / نرگس: چشم. سرگران کرد: بی‌اعتنایی کرد. ۵ - مانند شمع طوری مرا سوزاند که بر حال من / صراحی گریه کرد: تنگ شراب که به شکل حیوانات و پرندگان ساخته می‌شد و هنگام خروج می از آن صدایی شنیده می‌شد که مانند گریه کردن به گوش می‌رسید. بریض: عود، رود، سازی زهی یا کاسه صوتی بزرگ و دسته کوتاه. فغان: ناله و فریاد. ۶ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان. وقت وقت است: بهترین موقع است، وقت وقت مناسبی است / اشتیاق: شوق و محبت، عشق و علاقه. ۷ - مهربانان: دوستان مهربان. ۸ - عدو: دشمن / تیر چشم: غمزه، تیر مرغان.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۴	۱	پژمان
۸	۶	۵	۲	۴	۷	۳	۱	شاملو
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	قریب، فرخ
۸	-	۵	۴	۳	۶	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، شاملو، سهیل.

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر، بهروض: دل از ما برد و روی از ما پنهان کرد
- ۲- جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان: سحر تنهائیم در قصد جان بود
قریب: سحر پنهانیم در قصد جان بود
- ۳- عدل: برآ چون لاله / فرزاد، افشار، قریب، ادیب، نی: که با من نرگس او سرگران کرد
محیط: که یار ما چنین گفت و چنان کرد
فرخ: که با من نرگس آن سرگران کرد
- ۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: کرا گویم که با این درد جانسوز
افشار: کجا گویم که من با درد جانسوز
فرخ: کجا گوئیم ما این درد جانسوز
- ۵- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: بر آن سان سوخت
- ۷- افشار: چون توان گفت / انجو: که یار من = افشار: چنین کرد و چنان کرد

- ۱ یاد باد آنکه زما وقتِ سفر یاد نکرد به وداعی دل غمدیده ما شاد نکرد
- ۲ آن جوانبخت که میزد رقم خیر و قبول بنده پسر ندانم زچه آزاد نکرد
- ۳ کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد
- ۴ دل به امید صدایی که مگر در تو رسد ناله ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد
- ۵ سایه تا باز گرفتی زچمن مرغِ سحر آشیان در شکنِ طَرزه شمشاد نکرد
- ۶ شاید ار پیکِ صبا از تو پیاموز کار زان که چالاک تر از این حرکتِ باد نکرد
- ۷ کلکِ مشاطه صنعتش نکشد نقشی مراد هر که اقرار بدین حُسنِ خداداد نکرد
- ۸ مطربا پرده بگردان و بزَن راهِ عراق که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد
- ۹ غزلیاتِ عراقی ست سرودِ حفاظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد



۱ - یاد باد: یادش به خیر باشد / وداع: خداحافظی. ۲ - جوانبخت: شریف و اصیل، نیک بخت، خوشبخت، خوش اقبال = آن دلدار خوش اقبال که همه کارش از مقوله نیکی و حسن قبول بود و آثار جلب رضایت مردم در آن آشکار بود نمی دانم چرا این را فراموش کرده بود که بر بنده پیر خود نیز التفات و عنایتی بکند و او را آزاد سازد. ۳ - کاغذین جامه: جامه های کلفذی بوده که در قدیم کسی که به او ظلمی می شد آن را می پوشید و ماجرای دادخواهی خود را نیز بر آن می نوشت و به نزد حاکم می رفت و حاکم نیز با دیدن او متوجه می شد که دادخواهی دارد و به داد او می رسید / رهنمون: راهنمایی - علم داد: علم یا نشانه ای که در مقابل خانه حاکم می افراشتند تا کاغذین جامه گان زیر آن جمع شوند تا حاکم آنان را ببیند. ۴ - صدا: پژواک، انعکاس صوت - مگر: شاید ۵ - مرغ سحر: بلبل / طره: شاخ و برگ = از زمانی که از چمن رفتی دیگر بلبل در لابه لای شاخه های شمشاد آشیانه نمی سازد. ۶ - شاید: شایسته است - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از از جانب مشرق می وزد، پیک عاشقان. ۷ - کلک: قلم - مشاطه: آرایشگر - صنع: آفرینش، آفریدن = دست آفرینش او را به آرزوی خود نمی رساند که به حسن و زیبایی خداداده تو ایمان نیابد و اذعان نکند. ۸ - مطرب: نوازنده یا خواننده موسیقی - پرده: گوشه، لوح، مقام، دستگاه در موسیقی - راه عراق: یکی از مقام های موسیقی در موسیقی قدیم ایران = ای مطرب و ای موسیقیدان این گوشه و مقامی را که می نوازی تغییر بده و مقام عراق را بنواز زیرا که دلبر ما هم از راه عراق رفت و از ما هم یادی نکرد. ۹ - غزلیات عراقی: غزلیات فخرالدین ابراهیم همدانی عراقی شاعر و عارف مشهور قرن هفتم، غزلیاتی که در دستگاه و مقام عراق خوانده می شود، غزلیاتی به سبک شعر دوران عراقی / ره دلسوز: گوشه و مقام غم انگیز.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۸	۱	پژمان
۹	۸	-	-	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۹	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	افشار
۹	۸	۷	۶	۵	-	-	۲	۱	جدیر
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قتی، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، قتی، پژمان (۲)، فرزاد، ادیب، سایه، خرم

اختلاف متن‌ها

۱ - سهیل: وقت سحر یاد نکرد

۲ - انجو، افشار، فرخ: آن جوانمرد که می‌زد = افشار، جذیر، قریب، بهروض، نی، رضی: رقم خیر قبول

۳ - شاملو، قریب، بهروض، نی، فرخ: کاغذین جامه بخونابه بشویم که فلک

افشار: کاغذ و کلک به خوناب بشویم که ملک

محیط: چون من این جامه بخونابه بشویم که فلک

/ قریب: رهنمونیم به سوی علم داد نکرد

۴ / بهروض: ناله‌ها کرد در این کوچه

۵ - شاملو: سایه تا باز گرفتنی = پژمان (۱): زچمن مرغ چمن

۶ / محیط: زانکه چالاکترم زین حرکت

۷ - فرخ: کلک مشاطه طبعش = قریب: نکشد خط مراد

/ جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: بدان حسن خداداد نکرد

۸ - جذیر، بهروض، خال، رضی: بز ن راه حجاز

/ جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: که به این راه بشد یار و زما یاد نکرد

انجو، شاملو: که ازین راه بشد یار و زما یاد نکرد

افشار: که بدین راه شد آن یار وفا یاد نکرد

۱. دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد / یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
۲. یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت / یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد
۳. من ایستاده تا گنمش جان فدا چو شمع / او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد
۴. گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم / در نقش سنگ قطره باران اثر نکرد
۵. شوخی نگر که مرغ دل بی قرار من / سودای دام عاشقی از سر به در نکرد
۶. هر کس که دید روی تو بوسید چشم من / کاری که کرد دیده ما بی نظر نکرد



۱ - دلشدگان: دل از دست دادگان، عاشقان، شیفتگان / حریف: رفیق، یار، همنشین، همکار، همصحب. ۲ - مروت: جوانمردی، سخاوت / طریقت: راه و روش، مسلک، راه رسیدن به خدا = یا سرنوشت من شیوه جوانمردی را رها کرد یا او به راه راست خدانشناسی قدم نگذاشت. ۳ - من سر راه او ایستاده که جان خود را مانند شمع فدایش کنم ولی او مانند نسیم سحری تیز بر من نگذاشت. ۴ - مگر: شاید / = گریه من مانند قطره بارانی است که بر دل او که مانند سنگ است اثر نمی کند. ۵ - شوخی: فتنه / سودا: خیال، آرزو، میل، هوس، عشق. ۶ / بی نظر: بدون فکر و اندیشه، بدون چشمداشت = هر کس که چهره تو را دید مرا تحسین کرد و بر چشم من بوسه ای زد زیرا که چشم زیبایی شناس ما آنچه را که دید و انتخاب نمود از روی دانایی بود و با فکر و اندیشه تو را انتخاب کرد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۴	۵	۶	۳
۱	۲	۳	۴	۶	۵ +
۱	۲	۳	۴	۶	۵
۱	۲	-	۴	2	+
۱	۲	۳	۴	۶	۵ 3
۱	۲	۵	-	۶	۳ 3
۱	۲	۳	۴	۵	۶ 3
۱	۲	۳	4	5	۶ 6
۱	۲	۴	۵	۶	۳ +
۱	۲	۳	۴	۵	۶ +

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی، رضی.

ابیات الحاقی:

- 4: حافظ حدیث عشق تو از بسکه دلکش است
2: یسار ب تو آن جوان دلاور نگاهدار
3: کلک زبان کشیده حافظ در انجمن
4: پشتش زیار غصه دو تا باد چون کمان
5: در حیرتم که بهر چه شد همدم رقیب
6: حافظ کجا به گریه دلت مهربان کند
نشنید کس که از سر رغبت زیر نکرد
کز تیر آه گوشه نشینان حذر نکرد
بنا کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد
هر کس که پیش تیر تو جان را سپر نکرد
خرمهره هیچکس چو قرین گهر نکرد
در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد

اختلاف متنها

- ۲- عدل: بلختمن = پژمان، افشار، قریب، سهیل: طریق محبت فرو گذاشت / شاملو: یاوبه شاهراه حقیقت
۳- قریب: تاکنمش جان و دل فدا / پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سهیل: او خود گذر به من
فرخ: تاکنمش سر فدا چو شمع
عدل، افشار، فرخ: او خود به ما گذر
۴ / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، ادیب، خرم: چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد
افشار، قریب، سهیل، جلان، سایه: در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
پژمان (۱): در نقش سنگ گریه باران اثر نکرد
شاملو: بر سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
فرخ: در لوح سنگ قطره باران اثر نکرد
۵ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: دلرا اگر چه بال و پر از غم شکسته شد
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: شوخی مکن که مرغ دل بیقرار من
پژمان (۱)، افشار، نی: شوخی نگر که مرغ دلم بال و پر بسوخت
محیط: دل را اگر چه بال و پر از هم گسسته شد
فرخ: دل گر چه مرده بود حیاتی به جان رسید
/ پژمان (۱)، محیط، نی، فرخ: سودای خام عاشقی
افشار: سودای جام عاشقی
۶ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، جلان، سایه، خرم: دیده من بی نظر نکرد
محیط، ادیب، فرخ: دیده ما بی بصر نکرد
فرزاد: دیده من بی بصر نکرد
+ - پژمان (۲)، سهیل، ادیب: حافظ حدیث نغز تو
3- انجو، فرزاد، فرخ: کلک زبان بریده

۱. رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد
 ۲. سیل سرشک ما زدش کین به در نبود در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
 ۳. یارب تو آن جوان دلاور نگاه دار کز تیر آه گوشه نشینان حذر نکرد
 ۴. ماهی و مرغ نوح نخفت از فغان من وان شوخ دیده بین که سر از خواب برونکرد
 ۵. می خواستم که میرمش اندر قدم چو شمع او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد
 ۶. جانا کدام سنگدل بی کفایت است کاو پیش زخم تیغ تو جان را سهر نکرد
 ۷. کلک زبان بریده حافظ در انجمن با کی نگفت راز تو تا ترک سر نکرد



۱ - صد لطف: مهربانی و محبت بسیار - چشم داشتم: انتظار داشتم، توقع داشتم - نظر: نگاه - ۲ - سرشک: اشک - کین: کینه، دشمنی / سنگ خاره: سنگ خارا، سنگی بسیار سخت. ۳ / ۲ = که از نفرین فقرا نترسید و دوری نکرد. ۴ - فغان: ناله و فریاد / شوخ دیده: بی شرم و حیا، گستاخ، زیبا چشم - سر از خواب برونکرد: از خواب بیدار نشد. ۵ - میرمش: برایش بمیرم. ۶ - سنگدل: بی رحم - بی کفایت: بی لیاقت. ۷ - کلک: قلم - کلک زبان بریده: قلمی که سر آن را بریده باشند - انجمن: مجلس، جلسه - قلم گستاخ و جسور حافظ تا زمانیکه سرش را (برای بهتر نوشتن نتراشیدند) نبرید، اسرار ترا فاش نکرد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۳	۲	۴	۵	۱	پژمان
۷	۲+	۶	۵	-	-	۱	شاملو
۳	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو، فرخ
۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: ادیب، جلان

ابیات الحاقی:

- ۱: شوخی نگر که مرغ دل بال و پر کباب سودای خام عاشقی از سر به در نکرد
۲: هر کس که دید روی تو بوسید چشم من کاری که کرد دیده من بی‌بصر نکرد
۳: حافظ حدیث عشق تو از بس که دلکش است نشنید کس که از سر رغبت زبر نکرد

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرخ: صد لطف بیش داشتم = شاملو، خال، سهیل: او یک نظر نکرد
۲ - فرزاد، قریب: سیل سرشک من = عدل: بدلتش ره بدر نبرد
خرم: زدتش ره بدر نبرد
۳ - افشار، بهروض، خال، رضی: یا رب تو این جوان دل‌آور / بهروض: کز آه و دود گوشه‌نشینان
محیط: کز دود آه گوشه‌نشینان
۴ - عدل، قنی، جذیر، سایه، خرم: دوش زافغان من نخفت / افشار، جذیر: آن شوخ دیده بین
۵ - پژمان (۱): می‌خواستم که میرمش اندر نظر چو شمع / انجو، فرزاد، سهیل: او خود گذر به من
شاملو: من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع افشار، بهروض: او خود به ما گذر
افشار: می‌خواستم که میرمش اندر قدم چو صبح عدل: او خود نظر بما
شاملو: او خود به من گذر
۶ - شاملو: جانا کدام سنگدل شست همت است
افشار: جانا کدام سنگدل شست مذهب است / افشار، محیط، فرخ: کو پیش زخم تیر تو
محیط: جانا کدام سنگدلی بی‌کفایتست
۷ - پژمان (۲)، افشار، قریب، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: کلک زبان کشیده حافظ
۳ - فرخ: حافظ حدیث نفر تو.

۱. دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد / چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد
۲. آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت / آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد
۳. اشک من رنگ شفق یافت زبی مهری یار / طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد
۴. برقی از منزلی لیلی بدرخشید سحر / وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
۵. ساقیا جام قیام ده که نگارنده غیب / نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
۶. آن که پُر نقش زد این دایره مینایی / کسی ندانست که در گردش پرگار چه کرد
۷. فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت / یار دیرینه بسبیند که با یار چه کرد



۱ / بشد: برفت، رفت. ۲ - نرگس: گل نرگس، چشم معشوق - جادو: جادوگر - نرگس جادو: چشم جادوگر و دلفریب - بازی انگیختن: فریب و غوغا برپا کردن / آن مست: آن چشم مست یار، چشم خمار معشوق. ۳ - شفق: سرخی رنگ افق پس از غروب آفتاب - بی مهری: بی محبتی / طالع: بخت اقبال - بی شفقت: نامهربان، بی رحم. ۴ - برق: صاعقه، برق عشق - لیلی: زنی از قبیله بنی عامر عرب که مورد عشق و علاقه مجنون قرار گرفت / مجنون: قیس بن عامری که از طفولیت به دختر عموی خود لیلی محبت سرشار داشت - دل افکار: غمگین، دل افسرده. ۵ - نگارنده: نقاش، نویسنده - نگارنده غیب: خداوند، آفریدگار / پرده اسرار: حجاب نهانیها و حقیقتهای ناگفته. ۶ - پرنقش زدن: تصویرهای فراوان آفریدن - دایره مینایی: آسمانها و عالم هستی، فلک لاجوردی / گردش پرگار: چرخش جهان، آفرینش = کسی نمی داند که خداوند به هنگام آفرینش چرخش پرگار چه حساب و کتابهایی در نظر داشت. ۷ - فکر عشق: خیال عشق / یار دیرینه: محبوب ازلی و قدیمی - یار: عاشق.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان (۱) و شاملو با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: قنی، سایه

اختلاف متن ها

۱- عدل، پژمان (۱)، فرزاد: غم یار دگر بار چه کرد

۲- فرزاد، بهروض، خال، جلان، رضی: وه از آن نرگس جادو / شاملو، انجو، سهیل: وای از آن مست

عدل: آه از این نرگس جادو قریب، محیط: وه از آن مست

ادیب: وای از آن نرگس جادو پژمان: واه از آن مست

افشار: آخ از آن مست

۳- فرخ: اشک من رنگ شفق داشت / قریب، محیط: که دگر بار چه کرد

۴- فرخ: بدرخشید شبی

۵- افشار، محیط: ساقیا باده بیاور / فرخ: که در پرده پندار چه کرد

۶ و ۵ / افشار: مصرع دوم بیتها جابجا می باشد

۶- عدل، پژمان (۱): تاکه بر نقش زد این

جذیر: آنکه پُر نقش زدی

بهروض: آن که بر نقش زد این

خرم: تاکه پُر نقش زد این

۷- انجو، فرزاد، ادیب، نی: برق عشق آتش غم = خال، جلان: در دل حافظ می سوخت

جذیر: بر دل حافظ می سوخت

فرخ: بر دل حافظ زد و سوخت

۱. دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد شد سوي محتسب و کار به دستوری کرد
۲. آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید تا بگویند به حریفان که چرا دوری کرد
۳. جای آن است که در عقد وصالش گیرند دختری مست چنین کاین همه مستوری کرد
۴. مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق راه مستانه زد و چساره مخموری کرد
۵. نه شگفت از گل طبعم به نسیمش بشکفت مرغ خوشخوان طرب از برگ گل سوری کرد
۶. نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود آن چه باخرقه زاهد می انگوری کرد
۷. حافظ افتادگی از دست مده زان که حسود عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد



۱- دختر رز: درخت انگور، شراب - مستوری: پرده نشینی، پاکدامنی، عفت / محتسب: مأمور دولت که وظیفه اش امر به معروف و نهی از منکر می باشد - دستوری: اجازه، پروانه = نزد محتسب رفت و برای انجام کارش جواز کار گرفت. ۲ / حریفان: هم پیالگان، هم صحبتان = از پس پرده بیرون آمد و وارد مجلس شد و از شرم و خجالت عرق کرده، عرقش را پاک کنید تا به حریفان بگوید که چرا خود را پنهان می کرده است. ۳ = وقت آن رسیده که او را (یعنی شراب) را به عقد نکاح درآورند (یعنی بنوشند) زیرا دختری مست (شراب) که باعث قتل بسیاری از میخوارگان شده بود به همین دلیل (که باعث قتل آنان می شد) دوری می کرد و خود را پنهان ساخته بود. ۴ = مطرب: نوازنده و خواننده موسیقی، موسیقیدان / راه: لحن، گوشه، مقام - راه مستانه: مانند مستان نواختن، یکی از الحان موسیقی ایرانی - مخموری: خماری، کسالت و سردرد ناشی از ترسیدن و نوشیدن شراب = ای دل مژدگانی بده مطرب عشق باز دیگر آهنگ مستانه ای زد و ما را از خماری نجات داد. ۵ - نسیمش: بوی خوشش، باد ملایمش = تعجب ندارد اگر طبع لطیف همچون گل من با وزش ملایم و بوی خوشش شکفته شود / مرغ خوش خوان: بلبل - طرب: شادی، خوانندگی و نوازندگی - گل سوری: گل سرخ = بلبل هم صدای خوشش از گل سرخ می باشد. ۶ = هفت آب: آب هفت دریا / خرقة: لباس رسمی صوفیان، لباس درویشان. ۷ / عرض: آبرو - مغروری: خودخواهی، غرور = آبرو و ثروت و دل و دین را فدای غرور و تکبر کرد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	-	۲	۱	عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم
۷	۵	۶	۳	۴	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، سهیل
۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	افشار
۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	قریب
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	ادیب
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	فرخ
۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: شاملو، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: شد بر محاسب و
۲ / عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: تانگویند حریفان
۳ - فرزاد، ادیب: در عقد نکاحش گیرند / شاملو، محیط، فرخ: دختر مست چنان کاین همه مستوری کرد
قریب، نی: دختری مست چنان کاین همه مستوری کرد
پژمان (۱): دختر رز که بخم اینهمه مستوری کرد
فرزاد: دختر مست چنین کاینهمه مستوری کرد
بهروض: دختر مست که این شیوه مستوری کرد
۴ / جذیر: راه مستانه زد و توبه زخموری کرد
۵ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، خرم: غنچه گلبن و صلم ز نسیمش بشکفت
قریب، خال، محیط، ادیب، نی، سایه، رضی: نه شکفت از گل طبعم ز نسیمش بشکفت
پژمان (۱)، شاملو: بشکفت از گل طبعم ز نسیمش نه شکفت
فرزاد: غنچه گلبن طبعم ز نسیمش بشکفت
فرخ: نشکفت از گل طبعم ز نسیمش روزی
/ جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: مرغ شبخوان طرب از
۶ / افشار، جذیر، قریب، محیط: آنچه با خرقه صوفی

- ۱ سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
- ۲ گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
- ۳ مشکلی خویش بر پیرمغان بُردم دوش
- ۴ دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
- ۵ گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم
- ۶ بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود
- ۷ آن همه شعبده‌ها عقل که می‌کرد آنجا
- ۸ گفت آن یار کز او گشت سردار بسند
- ۹ فیض روح القدس از باز مدد فرماید
- ۱۰ گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست
- آن چه خود داشت زیبگانه تمنّا می‌کرد
- طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد
- کاو به تائید نظر حلّ معما می‌کرد
- واندر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد
- گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
- او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
- سامری پیش عصا و یسّ بیضا می‌کرد
- جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
- دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد
- گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد



۱ - دل: مخزن اسرار الهی - جام جم: جام جهان نما، جامی که به روایت فردوسی در شاهنامه کیه‌خسرو پادشاه پیشدادی در اختیار داشت و هفت کشور را در آن زیر نظر داشت و همه چیز را در آن می‌دید، نماد و سمبل دل عارف و اصل / بیگانه: غیر سالک و غیر عارف - تمنّا: درخواست. ۲ - گوهر: مروارید، جام جم - کون و مکان: عالم هستی و کل جهان و آنچه در جهان هست - گوهری که در تمام عالم هستی نمی‌گنجد / دریا: هستی - گم‌شدگان لب دریا: آنانی که در کنار دریای حقیقت گم شده‌اند، فلاسفه - از کسانی مطالبه می‌کرد که شناگری در دریای حقیقت را نمی‌دانند. ۳ - پیرمغان: پیر می فروش، پیر طریقت / تائید نظر: کمک فکر و اندیشه، نیروی پیش و اراده. ۴ - قدح باده: جام جم، جام شراب / آینه: قدح باده. ۵ - حکیم: خداوند / آن روز: روز الست - گنبد مینا: آسمان - می‌کرد: می‌ساخت. ۶ - بیدل: نادان، غافل، دلتنگ، شیدا - شخص غافلی که همیشه و در همه حال خدا یا او بود و او بر اثر غفلت او را نمی‌دید همیشه می‌گفت به خاطر خدا او را به من نشان دهید و یا اینکه خدا را نمی‌شناخت ولی همیشه کلماتی از قبیل «خدا راه برای خدا، «ترا به خدا به کار می‌برد. ۷ - شعیده: ترمستی، حقه بازی / سامری: مردی از بنی اسرائیل که در غیبت حضرت موسی گوساله‌ای زرین ساخت که از آن صدایی شنیده می‌شد و گروهی فریب خورده را به پرستش آن وادار کرد. عصا: یکی از معجزه‌های موسی که وقتی آن را می‌انداخت تبدیل به ازدها می‌شد. یدبضا: معجزه دیگر موسی که وقتی دست خود را در گریبان می‌کرد و خارج می‌ساخت دستش مانند خورشید می‌درخشید = هر چه آن بیدل غافل از طریق عقل و خرد برای پی بردن به راز خلقت انجام می‌داد مانند فریبکاری ساحران سامری در مقابل معجزات حضرت موسی بی‌اعتبار و بی‌ارزش بود. ۸ - پیرمغان گفت که آن دوستی که سرش بالای دار رفت جرمش این بود که اسرار الهی را فاش می‌کرد. اشاره دارد به ماجرای غم‌انگیز حسین بن منصور حلاج عارف بزرگ قرن چهارم که به دستور مقتدر خلیفه عباسی به دار آویخته شد و با وضع فجیعی به قتل رسید جرم او گفتن «انا الحق» (من خدایم) بود که با ظاهر شریعت مخالفت دارد. ۹ - فیض: بخشش بدون علتی که از کرم خداوندی می‌رسد - روح القدس: جبرائیل، نفس و القاء خداوندی = اگر نفس رحمانی و پرتو ازلی بر قلب سالک بتابد همان امر که از حضرت عیسی به ظهور رسید از سالک نیز به ظهور خواهد رسید. ۱۰ - از پیرمغان پرسیدم که علت آفرینش زلف زنجیر وار خوب رویان چیست؟ گفت برای اینکه حافظ از دل دیوانه خود شکایت می‌کرد و ما این زنجیر را برای دربند کردن آن دیوانه خلق نمودیم.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۵	+	۸	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	۸	۷	۴	۳	۲	۲	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۹	۸	+	۷	۴	۳	۲	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	+	۷	۴	۳	۲	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۲	۱	فرزاد، ادیب
۱۰	۹	۸	-	-	-	۴	۳	۲	۱	افشار
۱۰	۹	۸	-	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، بهروز، خال، سهیل، جلان، رضی
۱۰	۹	۷	۸	-	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۵	-	۸	۴	۳	۲	۲	۱	محیط
۱۰	۹	۷	۵	+	۴	۳	۲	۲	۱	نی
۱۰	۸	۹	۵	-	۴	۳	۷	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۵	۷	+	۴	۳	۲	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: قنی، خرم

بیت الحاقی:

+ : آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت ورق خاطر از این نکته محشا می‌کرد

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، قریب، ادیب، خرم: و آنچه خود داشت

۲ - انجو، سهیل، محیط: گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

افشار، فرخ: گوهری را که بپرورد صدف در همه عمر

پژمان (۱): گوهر می‌راکه به برداشت صدف در همه عمر

جذیر: گوهری را که بپرورد بسا در همه عمر

/ پژمان (۱)، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: ره دریا می‌کرد

۳ - افشار: بر پیر مغان برد که او

۴ - جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: دیمش خرم و خوشدل = قریب، بهروض، محیط: تندخی پاده به دست

افشار: دیمش فارغ و خرم

۵ - فرخ: گفتم این جان جهان

۶ - محیط: خدا باوی بود / پژمان (۱): واو نمیدیدش و از درد خدایا می‌کرد

محیط: وان نمیدیدش و از دور خدا را می‌کرد

۷ - عدل، قنی، خرم: اینهمه شعبده خویش که می‌کرد اینجا

پژمان (۱)، قریب، نی: آنهمه شعبده عقل که می‌کرد آنجا

پژمان (۲): آنهمه شعبده عقل که می‌کرد اینجا / شاملو، قریب، نی، سایه: ساحری پیش عصا

ادیب: اینهمه شعبده عقل که می‌کرد اینجا

فرخ: اینهمه شعبده عقل که می‌کرد آنجا

۸ / پژمان (۱)، جذیر، بهروض، محیط: جرمش آن بود

۹ - افشار: از زانک مدد فرماید / شاملو: دگران هم بکنند

۱۰ - جذیر، بهروض، خال، جلان: گفتمش زلف چو زنجیر بتان = افشار: از پی کیست / جذیر: گلّه از شب یلدامی کرد

فرخ: کله‌ای از دل شیدامی کرد

+ - پژمان (۱): آنکه چون غنچه لبش / عدل، پژمان (۱): از آن نسخه محشا می‌کرد

ترتیب ابیات: قریب

بیت العاقی:

+ : دواى غصه گردون اگر توانى کرد بسدور باده گلگون مگر توانى کرد

اختلاف متن ها

۲- شاملو: مباحث بی می و مطرب که زیر طاق کبود

افشار: مباحث بی می و معشوق زیر طاق سپهر / جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: به این ترانه غم از دل

محیط: مباحث بی می و مطرب که زیر چرخ کبود قریب: بدین بهانه غم از دل

۴- افشار: طرفه اکسیرست

۵- محیط: به عزم مرحله قرب / فرزاد: از این عمل توانی کرد

۶ / جذیر، محیط: کجا به کوی ریاضت

شاملو: کجا به کوی حقیقت

۷- شاملو: نقاب و پرده ولیک

۸- شاملو: حضور و کسب سرور / افشار، خال: به فیض بخشش = قریب: اهل هنر توانی کرد

افشار: حضور نظم امروز

۹- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، خرم: دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی

پژمان (۱)، جذیر: گرت ز نور ریاضت خبر شود حافظ

شاملو: گرت ز نور هدایت خبر شود حافظ

افشار: دلا نور ریاضت گر آگهی داری

محیط: گرت ز نور ریاضت خبر شوی حافظ

۱۰- عدل: ولی تو طالب معشوق و = فرخ: جام می بوسی

شاملو: ولیک تالاب معشوق و

/ افشار، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: کاری دگر توانی کرد

۱۱ / فرزاد، افشار، نی، سایه، خرم: به شاهراه طریقت گذر توانی کرد

بهروض، رضی: به شاهراه طریقت سفر توانی کرد

خال، جلان: به شاهراه حقیقت سفر توانی کرد

قریب: فراز عالم علوی مقرر توانی کرد

فرخ: چو شمع خنده زنان ترک سرتوانی کرد

۱. چه مستی است ندانم که رو به ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد
۲. چه راه می‌زند این مطرب مقام‌شناس که در میان غزل قول آشنا آورد
۳. تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرانگیر که مرغ نسفمه سرا ساز خوش‌نوا آورد
۴. رسیدن گل و نسرين به خیر و خوبی باد بنفشه شاد و کش آمد سمن صفا آورد
۵. صبا به خوش خبری همدل سلیمان است که مژده طرب از گلشن سبا آورد
۶. دلا چو غنچه شکایت زکار بسته مکن که باد صبح نسیم گره گشا آورد
۷. علاج ضعیف دل ما کرشمه ساقی‌ست بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد
۸. مرید پیر مقام زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد
۹. به تنگ چشمی آن ترک لشگری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
۱۰. فلک غلامی حافظ کنون به طوع کند که التیجا به در دولت شما آورد



۱ - راه: مقام، پرده، آهنگ - مطرب: نوازنده یا خواننده موسیقی، موسیقیدان - مقام: دستگاه موسیقی، آهنگ - مقام شناس: موسیقیدان، آشنا با دستگاههای موسیقی / غزل: شعر عاشقانه، تغزل، یکی از چهار قسمتی که خواننده باید به ترتیب مراعات می‌کرد که عبارت بودند از: قول، غزل، ترانه و فروداشت یا فرود قول: سخن، تصنیف. ۲ / ساز: لفظی است عام که برای کلیه آلات موسیقی به کار می‌رود - ساز خوش‌نوا: وسیله خوش صدای موسیقی. ۴ - رسیدن گل و نسرين: منظور موسم بهار است / کش: خوش، زیبا - سمن: یاسمن، گلی سفید و زرد و کبود. ۵ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد - هد هد: بی‌بو، مرغ سلیمان، شانه سر / طرب: شادی - گلشن: گلستان، گلزار - سبا: کشور سبا که ملکه بلقیس بر آن فرمانروایی می‌کرد - باد صبا از نظر خوش خبری مانند همدل سلیمان است که برای حضرت سلیمان خبر کشور سبا و گلستان سبا و ملکه سبا یعنی بلقیس را آورد. ۶ - کار بسته: عدم گشایش، کارگرفته، غنچه بودن / نسیم گره گشا: نسیمی که غنچه را شکوفا می‌کند. ۷ - علاج: درمان. ۸ - کرشمه: ناز و غمزه با اشاره چشم و ابرو / ای دل غمگین من سر از زانوئی غم بگیر که طبیب با ناز و کرشمه آمد تا درد تو را درمان نماید. ۸ - پیرمغان: پیر میفروش، پیر طریقت، راهنمای راه سیر و سلوک - شیخ: واعظ / ای واعظ تو با موعظه وعده دیدار معشوق و شراب بهشت را دادی ولی پیرمغان با دادن شراب ما را به وصال محبوب رساند. ۹ - تنگ چشمی: دارای چشم تنگ و کوچک بودن، چشم مغولان و نژادهای زرد، تنگ نظری و خسیس، حسادت - ترک: معشوق زیبا روی مغول یا ترک - ترک لشکری: سپاهی و نظامی ترک / درویش: فقیر، بی‌چیز - یک قبا: یک لاقبا، فقیر، تهیدست. ۱۰ - به طوع: از روی میل و رغبت / التیجا: پناه - در دولت: در خانه و دولتشرا.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
-	۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	-	۱	عدل
۱۰	۸	۹	۷	۳	۴	۵	۶	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	-	۱	قنی، خرم
۱۰	۸	۹	۷	۲	۴	۵	۶	۳	۱	پژمان (۲)
۱۰	-	۸	۴	۳	۷	۶	۵	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۳	۲	۵	۷	۴	۶	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد قریب، سهیل، ادیب
۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر
۱۰	۸	۹	۷	۶	۳	۴	۵	۲	۱	محیط، نی، فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.
کلمات: پژمان (۲)، انجو، فرزاد، بهروض، سهیل، ادیب، نی، سایه.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر، خال، جلان، رضی: ندانم که ره به ما آورد
- ۳- پژمان (۱): تو نیز باده به دست آرو = جذیر، قریب: راه بستان گیر
- ۴- عدل، قنی: رسیدن گل نسرين / محیط: شکوفه شاد و خوش آمد
- ۵- عدل: صبا به خوش هنری هد هد / فرخ: از گلشن صبا آورد
- ۶ / جذیر: جو باد صبح
- ۷- جذیر، جلان: علاج ضعف دل من / جذیر: ازین جهت که طبیب
- ۸ / فرخ: چرا که وعده تو دادی و
- ۹- فرخ: آن ترک نازنین نازم / مسکین یک قبا آورد

- ۱ صبا وقت سحر بویی زلف یار می آورد / دل شوریده ما را بیه بو در کار می آورد
 ۲ من آن شکل صنوبر را ز باغ سینه برکندم / که هر گل کز غمش بشکفت معنت بار می آورد
 ۳ زبیم غارت عشقش دل پر خون رها کردم / ولی می ریخت خون و ره پدان هتجار می آورد
 ۴ فروغ ماه می دیدم زبام قصر او روشن / که روی از شرم آن خورشید در دیوار می آورد
 ۵ به قول مطرب و ساقی برون رفتم که و بی که / کز آن راه گران قاصد خبر دشوار می آورد
 ۶ سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود / اگر تسبیح می فرمود اگر زنار می آورد
 ۷ عفا الله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد / به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می آورد
 ۸ عجب می داشتیم دیشب زحافظ جام و پیمانه / ولی منعی نمی کردم که صوفی وار می آورد



۱- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پیک عشقان / به بو: با رایحه، یا آرزو- در کار: مشغول = دل آشفته ما را با بوی زلف دلدار (با آرزوی دیدار دلدار) مشغول می کرد. ۲- شکل صنوبر: قد و قامت صنوبری محبوب / معنت: رنج = من آن قد صنوبری شکل دلدار را از سینه کندم به دور انداختم زیرا ولو اینکه نتیجه غمهایش شکوفا شدن گل باشد آن گل نتیجه ای جز غم و اندوه نخواهد داشت. ۳ / هتجار: طریق، سوی، راه، قاصد، قانون = از بیم اینکه عشق دلدار هستی مرا غارت کند دل خود را که از غم عشق او پر خون شده بود به همان حال رها کردم اما عشق او خون می ریخت و به سوی دل من می آمد. ۴- فروغ: روشنائی = پرتو و روشنائی چهره چون ماهش از بام فقرش آنچنان درخشان بود که خورشید از شرمساری در برابر ماه رخسار او حیران بود و روی ماندن نداشت و فروب کرد. ۵- قول مطرب: آواز خواننده - قول ساقی: سخن و تشویق ساقی / راه گران: راه سخت و ناهموار و صعب العبور، راه عشق = با آواز مطرب و نوشیدن شراب از دست ساقی گاه و بیگاه از خود بی خود می شدم و به عوالم سیر و سلوک می رفتم که قاصد خبرهای ناخوش از آن راه سخت و دشوار می آورد. ۶ / تسبیح: نیایش - زنار: کمربندی که زردشتیان به کمر می بستند، زنجیری متصل به صلیب که مسیحیان به گردن می آویزند = هرچه را که ممشوق به ما بخشید همه از راه لطف و نیکوکاری بود حال اگر ما را به نیایش و عبادت امر می کرد یا اینکه زنار بر کمر ما می بست. ۷- عفا الله: خدا بیخشد- چین ابرو: کمان ابرو، اخم و عتاب = آفرین به کمان ابرویش که با اینکه ناتوانم کرده است ولی با ناز و عشوه هایش برای بیمار پیام می فرستد. ۸- گرچه از جام و باده حافظ دیشب شگفت زده بودم ولی مانعی نشدم زیرا مانند صوفیان جام و پیمانه را در زیر خرقة پنهان کرده بود.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قتی، فرزاد، سهیل، خرم
۸	۵	۳	۲	۶	۷	۴	۱	پژمان
۸	—	۶	۵	۴	—	+	۱	شاملو
۸	۲	۷	۶	۵	۳	۴	+ ۱	انجو
۸	۲	۶	۵	—	—	۷	+ ۱	افشار
۸	—	۶	—	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	2 ۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
2 ۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروش
۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال
۸	2 ۷	+	۵	۴	۳	۶	۲	فرخ
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: ادیب، نی، جلان، سایه.

فاقد این غزل: محیط

ابیات الحاقی:

+ زرشک تار زلف یار بر باد هوا می داد صبا هر نافه مشکمی که از تاتار می آورد
2: خوشا آن وقت و آن دولت کز آن زلف گره بندش به در می برد دل کاری که خصم اقرار می آورد

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: دل دیوانه ما را به نو در کار می آورد

افشار، فرخ: دل دیوانه ما را به نو در کار می آورد

قریب: دل شوریده ما را به نو در کار می آورد

۲ - انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، نی، جلان، رضی: من آن شاخ منوبرا - عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، فرخ، خرم: زیبا دیدم برگندم

افشار: من این شکل منوبرا

/ افشار: که هر گل کزویم بشکفت = فرخ: حسرت بار می آورد

۳ - عدل، پژمان (۱)، سهیل: زبیم آتش عشقش

قریب: زبیم غارت چشمت - فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: دل اندر خون رها کردم

فرخ: زبیم غارت عشقت فرخ: دل مجروح من خون شد

/ انجو، فرزاد، قریب، فرخ: ولی می ریخت خون و ره بدین هنجار می آورد

عدل: ولی می ریخت خون در ره بدان هنجار می آورد

۴ / عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: که رو از شرم آن خورشید

فرخ: که روی از شرم او خورشید - انجو، سهیل: بر دیوار می آورد

۵ - شاملو، افشار: برون رفتم که منبر رو / عدل، پژمان (۱)، خرم: کزین ره کردن منزل خبر دشوار می آورد

فرخ: برون رفتم که آن واعظ شاملو، افشار، فرخ: ازین راه گران منزل خبر دشوار می آورد

قریب، رضی: کزین راه گران منزل خبر دشوار می آورد

بهروض: کزین راه گران منزل خرد دشوار می آورد

نی: که شیخم زین ره میره خبر دشوار می آورد

۶ - سهیل: مرا هر بخشش جانان / جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: و گرز تار می آورد

۷ / انجو، سهیل، ادیب: به رحمت هم پیامی بر سر

فرزاد: به عشو هم کمانی بر سر

۸ / افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: ولی بحثی نمی کردم = افشار: که صوفی کار می آورد

شاملو: ولی عیبش نمی کردم

+ - افشار: زرشک تار زلف دوست = انجو: بر باد سحر می داد / افشار: دم هر نافه مشکین

2 - قریب: خوشا آن وقت و آن دولت که از زلف گره بندش / قریب: به ره می برد دل کاری

فرخ: خوشا آن دولت و فرصت که از زلف گره گیرش

۱. برید باد صبا دوشم آگهی آورد که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد
۲. به مطربان صبحی دهیم جامه چاک بدین نوید که باد سحرگهی آورد
۳. همی زویم به شیراز با عنایت دوست زهی رفیق که بخت به همرهی آورد
۴. بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان بدین جهان زیرای دل رهی آورد
۵. به جبر خاطر ما کوش کاین کلاه نمد بسا شکست که بر افسر شهی آورد
۶. چه ناله ها که رسید از دلم به خرگه ماه چو باد عارض آن ماه خرگهی آورد
۷. رساند رأیت منصور بر فلک حافظ که ایجا به جناب شهنشهی آورد



۱ - برید: نامه رسان - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پیک عاشقان - دوش: دیشب، شب گذشته - آگهی: خبر / محنت: رنج و سختی - رو به کوتاهی آورد: به سر رسید، کوتاه شد. ۲ - مطربان: نوازندگان و خوانندگان - صبحی: شرابی که به هنگام صبح نوشند - مطربان صبحی: نوازندگانی که به هنگام صبح همراه باده نواشان نوازندگی می کنند / نوید: مژده - از شوق این خبر خوش که باد سحرگاه آورد جامه خود را که پاره کرده ایم به مطربان صبحی می دهیم. ۳ - عنایت: توجه / زهی: آفرین - رفیق: همدم - آفرین بر این رفیق که بخت آن را به عنوان رفیق همراه من کرد. ۴ - رضوان: فرشته موکل بر بهشت، دربان و نگاهبان بهشت / رهی: چاکر، غلام، بنده - بیا بیا که نگاهبان بهشت تو زن سیاه چشم بهشت (حور بهشت) را برای آرامش دل بنده به این جهان آورد. ۵ - جبر: نیکو حال گردانیدن کسی، توانگر ساختن تهی دست - کلاه نمد: کلاهی که از نمد ساخته شده باشد، نشانه فقر و تهیدستی / افسر: تاج - سعی کن تا دل ما را بدست آوری و خشنود سازی چه بسا که پیش آمده کلاه نمدین درویشی تاج شاهی را شکست داده است. ۶ - خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده - خرگه ماه: هاله، گرد ماه که به شکل خیمه است / عارض: چهره - ماه خرگهی: زیبایی پرده نشین، محبوبی که در سراپرده بزرگ زندگی می کند، دلبر اشرافی. ۷ - رأیت: علم، بیقری، درفش - منصور: پیروز، فاتح، شاه منصور ممدوح حافظ - رأیت منصور: علم پیروزی - فلک: آسمان / ایجا: پناه بردن - جناب: آستان، درگاه - جناب شهنشهی: درگاه و دربار پادشاهی «این غزل بمناسبت صلح شاه شجاع و برادرزاده اش شاه منصور سروده شد. که این دو پادشاه که هر دو از ممدوحان و مورد علاقه حافظ بودند پس از کشمکشهای بسیار عاقبت در بیرون دروازه شیراز در محل موسوم به چهارگنبد میانشان صلح برقرار شد و شاه منصور به شاه شجاع می پیوندد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	عدل، پیمان، غنی، انجو، غر زاده، قریب، سهیل، باد، یب، خرم
۷	۳	-	۴	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر

ترتیب ابیات: بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: ادیب.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
- ۲- جذیر: دهیم جامه پاک
سهیل: دهیم دامن چاک / جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: باین نوید که باد
فرخ: دهیم جامه دلخ
- ۳- عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، خرم: همی رویم به شیراز با عنایت بخت
شاملو، انجو، محیط، نی: نسیم زلف تو شد خضر را هم اندر عشق
- ۴- فرزاد: بیایا که ظهور بهشت را رضوان / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، فرخ، سایه، خرم: درین جهان زبرای
فرخ: بیایا چو تو حور بهشت را رضوان
محیط: به این جهان زبرای
- ۵- پژمان (۱)، فرخ: بخیر خاطر ما کوش
انجو: بسی شکست = عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، سایه، خرم: که با افسر شهی آورد
بهروض: که در افسر شهی آورد
- ۶- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرخ، خرم: به خرمن ماه / عدل، فرزاد: چو باد عارض آن ماه
- ۷- عدل، سهیل: رسید رایت منصور

- ۲ یسارم چسوقدح به دست گیرد بازار بستان شکست گیرد
 ۲ در پشاش فتادهام به زاری آیبابود آن که دست گیرد
 ۳ در بحر فتادهام چو ماهی تاییار مرا به شست گیرد
 ۴ هر کس که بدید چشم او گفت کومحتسبی که مست گیرد
 ۵ خرم دل آن که همچو حافظ جسامی زمی است گیرد



۱ = قدح: جام بزرگ شراب / بتان: زیبارویان = وقتی دلدارم جام شراب در دست بگیرد و بنوشد با رفتار مستانه‌اش کار و بار و بازار زیبارویان با کساد می‌شود و از رونق می‌افتد. ۲ = با التماس و زاری به پایش افتادم به این امید که شاید دست مرا بگیرد و مرا مرهون لطف و محبت خودش کند. ۳ = بحر: دریا / به شست گیرد: بادم بگیرد، با قلاب بگیرد. ۴ / محتسب: مأمور حاکم شرع که وظیفه او امر به معروف و نهی از منکرات است. ۵ = خرم: خوش / می آست: می از لی، حال و کیفیتی است از جاذبه خالق و مخلوق که روز ازل در وجود انسان نهاده شده است و روز الست روزی است که خداوند از انسان برای ایمان به خداوند پیمان گرفت.

۵	۴	۳	۲	۱	
۵	۲	۳	۴	۱	عدل، پیمان، قنی، ادیب، خرم
۵	۴	۲	۳	۱	شاملو، انجو، فرخ
۵	3,2,+	۲	۴	۳	فرزاد (ر)
۵	۲	۴	۳	۱	قریب، سهیل

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی (ز)، جلان، سایه، رضی.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، بهروض، سهیل، ادیب، نی، فرخ، سایه، خرم، رضی.
فائد این غزل: افشار، محیط.

ابیات الحاقی:

- 4: بر دشت فستادهام چو آهو تا دوست مرا به دست گیرد
2: ما از دهننت نشان ندیدیم هرگز کس نیست هست گیرد
3: زهر است فراق تو کجا مرد تا طاقت آن که بست گیرد

اختلاف متن‌ها

- ۱ - شاملو: یارم چون قدح به دست گیرد
۲ - شاملو: چون سایه فتادهام به پایش / شاملو: آیا بودم که دست گیرد
 قریب: در پاش فتادهام به خواری
۵ - جذیر، خال، جلان، خرم دل او که همچو حافظ

۱. دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی‌گیرد
 ۲. خدا را ای نصیحت گو حدیث از خط ساقی گو
 ۳. صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند
 ۴. من این دلق مرقع را بخوام سوختن روزی
 ۵. از آن روی است یاران را صفاها با می لعلت
 ۶. سر و چشمی چنین دلکش توگویی چشم‌زاوبرگیر
 ۷. نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است
 ۸. میان گریه می‌خندم که چون شمع اندر این مجلس
 ۹. من آن آیین را روزی به دست آدم سکندر وار
 ۱۰. چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را
 ۱۱. سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوق است
 ۱۲. خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کسویت
 ۱۳. بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
- زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد
 که نقشی در خیال ما از این خوشتر نمی‌گیرد
 عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد
 که پیر من فروشانش به جامی بر نمی‌گیرد
 که غیر از راستی نقشی در این جوهر نمی‌گیرد
 برو کاین وعظ بی‌معنی مرا در سر نمی‌گیرد
 دلش بس تنگ می‌بینم مگر سافر نمی‌گیرد
 زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد
 اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد
 که کس مرغانی وحشی را از این خوشتر نمی‌گیرد
 چه سود افسونگری ای دل چو در دلبر نمی‌گیرد
 دری دیگر نمی‌داند رهی دیگر نمی‌گیرد
 که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد



۱- مهر: محبت و دوستی - مهرویان: زیبارویان - طریق: راه - بر نمی‌گیرد: نمی‌پذیرد / زهر در: به هر گونه - خرم نمی‌گیرد: اثر نمی‌کند. ۲- خدا را: به خاطر خدا - خط: موهای ظریف کنار صورت، محاسن، سبالت. ۳- صراحی: تنگ شراب / زرق: ریاکاری، تزویر - پنهانی تنگ شراب را زیر خرقة حمل می‌کردم و مردم تصور می‌کنند که دفتر و کتاب است و عجیب است که از این ریاکاری آتشی از غیب نمی‌جهد که در دفتر و کتاب واقعی من بگیرد. ۴- دلق مرقع: لباس وصله‌دار، خرقة وصله‌دار / به جامی بر نمی‌گیرد: با جامی شراب معاوضه نمی‌کند. ۵- می لعل: شراب سرخ رنگ / جوهر: می لعل. ۶- دلکش: دلپذیر، زیبا / وعظ: موعظه - در سر نمی‌گیرد: در سر تاثیر نمی‌کند. ۷- رندان: افراد لالایی / بی‌قید به امور دنیوی و اخروی - قضا: اراده و مشیت الهی / سافر: جام شراب. ۹- سکندر وار: مانند اسکندر که آینه بندر اسکندریه را به دست آورد / - چه زبان آتشینم اثر بکند و چه نکند بالاخره روزی آینه جام را به دست می‌آورم و تصویر دلدار را در آن می‌بینم. ۱۱- احتیاج: نیازمندی - استغنا: بی‌نیازی، نازیدن / افسونگری: جادوگری. ۱۲- منعم: توانگر، غنی، محبوب - درویش: فقیر. ۱۳- شعر تر: شعر بدیع و دلنشین، شعر تازه / چرا در زر نمی‌گیرد: چرا جواهر باران نمی‌کند.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۳	۱۲	۹	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	+	۲	۱
۱۳	۹	۵	۱۲	۶	۱۰	۷	۱۱	۸	۴	۳	+	۲	۱
۱۳	۱۲	۹	۵	۶	۱۰	۷	۱۱	۸	۴	۳		۲	۱
۱۳	۸	۷	۳	-	۴	۵	۲	۱۱	۶	۱۲		۱۰	۱
۱۳	۲	۴	۱۲	-	۱۱	۱۰	۷	۶	۸	۵	۳	+	۱
۱۳	۱۲	۴	۱۱	۱۰	۹	۶	۸	۷	۵	۲		۲	۱
۱۳	-	-	-	-	۶	۷	۵	۲	۳		۲		۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳		۲	۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	-	۶	-	۸	۵	۴	۳		۲	۱
۱۳	۱۰	۱۲	۵	-	۷	-	۶	۲	-	۳		۱۱	۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۶	۸	۷	۵	۴	۳		۲	۱
۱۳	-	-	۷	-	۶	۵	۲	۱۰	-	۸	+		۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۷	۸	-	۵	۴	۳		۲	۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	+	۲	۱

ابیات الحاقی:

- + : بیا ای ساقی گلرخ بیاور بادۀ رنگین که فکری در درون ما ازین بهتر نمی‌گیرد
2 : من از پیر مغان دیدم گرامتهای مردانه که این دلق ریایی را به جامی بر نمی‌گیرد

اختلاف متن‌ها

- ۱ - جذیر، بهروض: دلم جز مهر مهرویان رهی دیگر نمی‌گیرد
فرخ: دلم جز مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد
- ۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم: حدیث ساغرومی گو
فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی: حدیث از مطربومی گو / انجو: که فکری در درون ما ازین بهتر نمی‌گیرد
شاملو: حدیث خط ساغر گو جلان: که نقشی در خیال ما از آن خوشتر نمی‌گیرد
جذیر: حدیث از خط دلبر گو
- ۳ / شاملو، محیط: عجب کز آتش این زرق
افشار: عجب کز آتش آن زرق
بهروض: عجب از آتش این زرق
- ۴ - شاملو، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: من این دلق ملق را / جذیر: بیک ساغر نمی‌گیرد
- ۵ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، خرم: از آن رو هست یاران را صفاها با می لعلش
شاملو، افشار، محیط، نی، فرخ، سایه: از آن رو پاکبازان را صفاها با می لعل است
قریب: از این رویست یاران را صفاها با می لعلت
/ بهروض، محیط: که غیر از دوستی نقشی = عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، خرم: در آن جوهر نمی‌گیرد
عافشار، سهیل، محیط، فرخ سروروی بدین خوبی = عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، سایه، خرم: تو گویی چشم از او بردوز
فرزاد، قریب: سروچشمی بدین خوبی
قریب، محیط: تو گویی چشم از او بردار
- ۷ - شاملو: ملامت گوی رندان را که با حکم خدا جنگ است
محیط: نصیحت گوی ما امروز در تاب است بر منبر / شاملو: چرا ساغر نمی‌گیرد
فرخ: نصیحت گوی رندان را که با حکم خدا جنگ است
- ۸ - جذیر: میان خنده می‌گیرم / بهروض: ولیکن در نمی‌گیرد
- ۹ - پژمان (۱) به دست آرم سکندروش / پژمان (۲)، بهروض، نی، سایه، رضی: زبانی وور نمی‌گیرد
عدل: زمانی در نمی‌گیرد
- ۱۰ - فرخ: چو خوش میدلم کردی / شاملو، انجو، ادیب: که کس آهوی وحشی را = شاملو، فرزاد، قریب، نی، فرخ: ازین بهتر نمی‌گیرد
- ۱۱ / شاملو: چه افسون می‌کنی ای دل = عدل، پژمان، قنی، انجو، محیط، خرم: که در دلبر نمی‌گیرد
- ۱۲ / شاملو، فرزاد: در دیگر نمی‌داند ره دیگر نمی‌گیرد
قریب: رهی دیگر نمی‌داند دری دیگر نمی‌گیرد
- ۱۳ - جذیر، محیط: باین شعر تر شیرین
افشار: بدین شعر تر و شیرین
+ / انجو، فرخ: که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد

۱. ساقی از باده ازاین دست به جام اندازد عسارفان را همه در شرب مدام اندازد
 ۲. ورنه چنین زیر غم زلف نهد دانه خال ای بسا مرغی بخورد را که به دام اندازد
 ۳. ای خوشا حالت آن مست که در پای حریف سر و دستار نداند که کدام اندازد
 ۴. روز در کسب هنر کوش که مئی خوردن روز دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد
 ۵. آن زمان وقت مئی صبح فروغ است که شب گردد غمرگاه افق پرده شام اندازد
 ۶. زاهد خام که انکار مئی و جام کند پخته گردد چو نظر بر مئی خام اندازد
 ۷. باده با محتسب شهر ننوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد
 ۸. حافظا سر زکله گوشه خورشید برآر بسختی از قرعه پندان ماو تمام اندازد



۱ - ازین دست: از این نوع، با این روش / شرب: نوشیدن - شرب مدام: شرب دائم، شرب جاوید، شرب انگوری = اگر ساقی اینگونه شراب در سفر بریزد عارفان و صاحبان را بر نوشیدن باده معرفت برانگیزد. ۲ - دانه خال: خال سیاه که مانند دانه مرغ دل را به دام می اندازد / خورد: عقل، دانش. ۳ - ای خوشا: چقدر خوب است - حرفه هم پیاله، دوست، رفیق / دستار: عمامه پارچه ای که به دور سر می پیچند = خوشا به حال آن کسی که از شدت مستی سر خود را از دستار خود تشخیص نمی دهد و نمی داند که کدام را تار دوست بکند. ۴ - هنر: دانش، علم، فضیلت و اخلاق / ظلام: تاریکی - زنگ: اندوه - زنگ ظلام: تیرگی و سیاهی شب. ۵ - مئی صبح فروغ: مئی صاف و زلال و روشن / خرگاه: سرابده، خیمه بزرگ - شام: غروب، آغاز شب. ۶ - زاهد خام: زاهد بی تجربه و ناآزموده / = اگر به مئی و جام فقط نگاه کند آزموده و پخته می شود. ۷ - محتسب: مامور دولتی که کارش امر به معروف و نهی از امور ممنوع در شرع بوده است - زنهار: هوشیار باش / سنگ به جام اندازد: جام و قدح را می شکنند و تورا با عنوان انجام احکام شرع به زندان می اندازد. ۸ - کله گوشه: گوشه کلاه = ای حافظ اگر بخت نیک قرعه وصال دلدار را بنام تو زد سر فخر از کنار خورشید بلند کن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	عدل، پزیمان، فنی، انجو، خرم، رضی
۸	۶	۳	۷	۴	۵	۲	۱	شاملو
-	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	فرزاد، قریب
۷	۵	-	۴	۸	۳	۲	۱	افشار
-	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر، بهروض
-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال، محیط
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	سهیل، ادیب
-	۷	۳	۵	۴	۶	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: نی، جلان، سایه.

کلمات: نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر: ور چنین پیش خم زلف

۳- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سایه، خرم: ای خوشا دلت آن مست

بهروض: ای خوشا طالع آن مست = شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب: که دریای حبیب

فرخ: ای خوشا حالت آن رند

/ قریب، فرخ: سر و زر هر دو نداند که کدام اندازد

۴ / عدل: دل چو آینه در

۵- قریب: صبح فروغست که شام

فرخ: صبح فروز است که شب

۶- قریب، محیط، فرخ: زاهد خام طمع بر سر انکار بماند

۷- فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، فرخ: ننوشتی حافظ

/ شاملو، انجو، فرزاد، ادیب، جلان، سایه: که خورد باده‌ها و سنگ

جذیر، محیط: بخورد با تو می و سنگ

پژمان (۱): بخورد باده و سنگیت

افشار: بخورد باده به آن سنگ

۱. کمی باغم به سر بردن جهان یکسر نمی‌آورد به من بفروش دلق ما گزاین بهتر نمی‌آورد
 ۲. به کوی من فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند زهی سجاده تقوا که یک مسافر نمی‌آورد
 ۳. رقیبم سرزنشها کرد کز این باب رخ برتاب چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی‌آورد
 ۴. شکوه تاج سلطانی که بیم جان دوا و دوج است کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی‌آورد
 ۵. بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌آورد
 ۶. تو را آن به که روی خود زمشتاقان بهوشانی که شادی جهانگیری ضم لشکر نمی‌آورد
 ۷. چو حافظ در قناعت کوش از دنیای دون بگذر که یک جو منت دوان به صد من زر نمی‌آورد

* * *

۱- یکسر: سراسر، تمام / دلق: خرقه، لباس پشمینه صوفیان. ۲- به جامی بر نمی‌گیرند: با جامی عوض نمی‌کنند / زهی: آفرین-سجاده: چنماز = آفرین به این سجاده تقوا که ارزش یک جام می‌را هم ندارد. ۳- رقیب: نگهبان و دربان معشوق. ازین باب رخ برتاب: از در خانه محبوب روی بگردان / = چه اتفاقی برای سر من رخ داده است که ارزش خاک در خانه محبوب را هم ندارد. ۴- شکوه: جلال و عظمت. بیم: ترس. درج: پیچیده، گنجانده، نوشته / کلاه: تاج. دلکش: جالب. به ترک سر نمی‌آورد: ارزش از دست دادن سر را ندارد. ۵- به بوی سود: در امید و آرزوی فایده / غلط: اشتباه. طوفان: طغیان آب که همه جا را فراگیرد. گوهر: مرلرید. ۶- مشتاق: آرزومند، رقیب، عاشق / = زیرا لذت داشتن دنیا و کسب شهرت ارزش این همه درد سر را ندارد. ۷- قناعت: راضی و قانع بودن به وضعیت موجود. دون: پست، فرومایه / جو: نمودار کمترین واحد وزن. دوان: فرومایگان.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۳	۵	۲	۴	۶	۳	شاملو ۱ + ۲
۷	۲	۵	۶	۳	۴	۲	انجو ۱
۷		۶ + ۵	۴	۳	۲	۲	فرزاد ۱
۷		- ۵	۴ + ۳	۲	۲	۲	افشار ۱
۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	قریب ۱
۶		۷	۵	۴	۳	۲	بهروضی ۱
۷		۵	۴ + ۶	۳	۲	۲	محیط، نی ۱
۷		۶	۵	۴	۳ + ۲	۲	فرخ ۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

ابیات العاقی:

- ۱: بشوی این دلق دلتنگی که در بازار یکرنگی مرقع‌های گوناگون می‌احمر نمی‌ارزد
2: برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین که یک دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد
3: دیار یار عاشق را مقید می‌کند ورنه چه جای فارس کاین محنت جهان یکسر نمی‌ارزد

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: به می بفروش دلق من

۲ - افشار: به کوی می فرو شانم = عدل: به جامی بر نمی‌گیرد

۳ / فرخ: چه افتاد آن سرما را = جذیر، بهروض، فرخ: که یک افسر نمی‌ارزد

۴ - عدل: شکوه و تاج سلطانی = افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: که بیم جان در آن درج است
شاملو: که بیم سردر آن ترک است

/ فرخ: کلاه دلکش است اما

۵ - عدل، قنی، پژمان (۲)، ادیب، سایه، خرم: چه آسان می‌نمود اول

انجو، سهیل: بسی آسان نمود اول

/ جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: غلط گفتم که این طوفان

پژمان (۱)، انجو، سهیل، فرخ: غلط کردم که یک موجش = فرخ: دو صدم زر نمی‌ارزد

شاملو: غلط بودم که یک موجش

۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: کوش وز دینی دون بگذر

فرخ: کوش از این دنیای دون بگذر

/ عدل، پژمان (۲)، قنی، فرزاد، قریب، فرخ، سایه، خرم: دو صدم زر نمی‌ارزد

+ - فرزاد، محیط، نی: بشوی این نقش دلتنگی که در بازار یکرنگی

افشار: بشو این دلق دلتنگی که در بازار یکرنگی / افشار: ملمع‌های گوناگون

قریب: بشوی این دلق یکرنگی که در بازار دلتنگی

۱. در ازل پسر تو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
 ۲. جلوه‌ای کرد ز خت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
 ۳. عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
 ۴. مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
 ۵. دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد
 ۶. جان علوی هوس چاه زنجندان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
 ۷. حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت که قلم بر سر اسباب دل خرم زد



* این غزل یکی از عارفانه‌ترین غزل‌های حافظ می‌باشد که به شکل ساحرانه و شگفت‌انگیزی خلقت آدم و پیدایی عشق را روایت کرده است. عشقی که عارفان آن را انگیزه آفرینش می‌دانند یعنی اینکه خداوند عاشق جمال خویش بوده و اراده فرمود که جمال خود را در آیینه عالم هستی ببیند این تجلی جمال باعث پیدایش عالم شد و عشق در ذره ذره موجودات جریان یافت.

۱- ازل: زمان بی‌آغاز و پایان، چیزی که مسبوق به عدم نباشد، قدیم - پرتو: فروغ، نور - حسن: زیبایی، کمالات ذات الهی - تجلی: نمودار شدن، هویدا گردیدن، تابش، جلوه. ۲ - چون حسن به جلوه درآمد دید که ملائک شایسته نگهداری امانت عشق نیستند و از اینرو آتش غیرت و عشق زبان کشید و به خرمن آدم زد. ۳ - عقل که همیشه در مقابل عشق است می‌خواست که از این شعله بهره‌ای ببرد و کسب فیض کند ولی برق غیرت درخشان شد و جهان را پر آشوب کرد. ۴ - مدعی: دشمن، عقل، ابلیس - تماشاگاه راز: شهود راز آمیز و معرفت شهودی که بنیاد عشق عرفانی است / دست غیب: غیرت عشق، غیرت الهی - نامحرم: مدعی، عقل. ۵ - قرعه: آنچه به فال زنند - قسمت: نصیب - عیش: خوشی، شادمانی. ۶ - علوی: آسمانی - چاه زنجندان: گودی کوچکی که در چانه برخی خوب رویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید، در تصوف به معنی مقام مشاهده جمال الهی و مشکلات اسرار این مشاهده است / زلف خم اندر خم: مشکلات و مسائل دشوار راه سیر و سلوک عارفان. ۷ - طرب نامه: کتاب شادی / اسباب: وسایل، سامان - حافظ در آن روزی کتاب شادی عشق تو را نوشت که خط بطلان بر تمام خواسته‌های دلش کشید.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---

۷ ۵ ۶ ۴ ۳ ۲ ۱ پڑمان (۲)، شاملو، انجیو

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط،
ادیب، نی، فرخ (فط)، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۲- بهروض، رضی: دید و ملک عشق نداشت / افشار: ازین غیرت و در آدم زد

۳- افشار: کزین شعله چراغ افروزد

۴- افشار: مدعی خواست که در مجلس خاصان آید

۵- افشار، قریب: دیگران قرعه شادی همه بر عیش زدند

محیط: دیگران قرعه همت همه بر عیش زدند

۱. سخر چون خسرو خاور غلم بر کوهساران زد
۲. چوپیش صبح روشن شد که حال مهرگردون چیست
۳. نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست
۴. من از رنگ صلاح آن دم به خون دل بشستم دست
۵. کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری
۶. خیال شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین
۷. در آب و رنگ رخسارش چه خون خوردیم و جان دادیم
۸. منش با خرقه پشمین کجا اندر کمند آرم
۹. نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاه است
۱۰. شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور
۱۱. از آن ساعت که جام منی به دست او مشرف شد
۱۲. ز شمشیر سرافشانش ظفر آن روز بدرخشید
۱۳. دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل
- به دست مرحمت یارم در امیدواران زد
- برآمد خنده ای خوش بر غرور کامگاران زد
- گره بگشود از گیسو و بردل های یاران زد
- که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد
- کز اول چون برون آمد ره شب زنده داران زد
- خداوندا نکه دارش که بر قلب سواران زد
- چون نقش دست داد اول رقم بر جان سهاران زد
- ز ره مویی که مرگانش ره خنجر گزاران زد
- بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد
- که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد
- زمانه ساغر شادی به یاد منی گساران زد
- که چون خورشید انجم سوز تنها بر هزاران زد
- که چرخ این سکه دولت به نور روزگاران زد

۱ - خسرو خاور: خورشید - علم بر کوهساران زد: کوهساران را فتح کرد. ۲ = وقتی برای صبح آشکار شد که مهر و محبت فلک نسبت به مردم چگونه است طلوع کرد و بر غرور و غفلت مردم خنده تمسخر آمیز زد. ۳ = گره گیسوی خود را گشود و آن را پربشان کرد و دل یاران را ربود. ۴ = صلاح: بهبود یافتن / صلا: آواز دادن، دعوت - باده پیمای: شرایخوار، ساقی، می نوش. ۵ - آیین عیاری: راه و روش زیرکی و تردستی، طراری و دزدی / شب زنده داران: اهل تقوا و عبادت = نخستین باری که دست به طراری زد بر دهن دل زاهدان عبادت پیشه بود. ۶ - شهسواری: مهارت در سوارکاری - شد: رفت = دل بیچاره که خیال شهسواری در سر می پروراند رفت، خداوندا نگهدارش باش که به میان سواران رفت تا محبوب خود را زیارت کند. ۷ = به خاطر آب و رنگ چهره او بسیار خون خوردیم و جان دادیم / = هنگامی که شکل مطلوب را به دست آورد نخست خط بطلان بر فداکاران زد. ۸ - خرقه: لباس درویشی / زره مو: کسی که موی خود را مانند زره بر روی خویش افشان کند - مرگانش ره خنجر گزاران زد: مرگانش دل شجاعان و خنجر زنان را غارت کرد. ۹ - نظر: عقیده - قرعه: فال - توفیق: تایید الهی - یمن: برکت - دولت: اقبال و نیک بختی - عقیده همگان بر خوشبختی و تایید شاه از جانب حضرت حق دور می زند / فال بختیاران زد: برای خوش اقبال ها قرعه کشی کرد. ۱۰ - مظفر فر: آن که فرو شکوه آل مظفر را دارد / جود: بخشش - خنده برابر بهاران زد: از ابر بهاران بخشنده تر بود و از سر تحقیر به آن خنده زد. ۱۱ - مشرف شد: سرافراز شد / سلغر: جام شراب - میگساران: می خواران. ۱۲ - شمشیر سرافشان: شمشیری که سرها را مثل برگ درخت فرو می ریزد / خورشید انجم سوز: خورشیدی که با طلوع خود ستارگان را ناپدید می کند. ۱۳ = چرخ این دولت را در طی زمانها تایید کرده است.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱			
-	-	-	-	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، انجو، خرم		
۱۳	۱۱	+	۱۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)	
۱۳	۱۱		۱۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)	
۱۳	-	-	-	-	۸	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱		شاملو	
۱۳	۱۲		۱۱	۱۰	۹	۶	-	۵	۸	۴	۳	۲	۱	افشار	
-	-	-	-	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر	
-	-	-	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض، سهیل، رضی	
-	-	-	-	-	۹	۸	-	۶	۵	-	۳	۲	۱	معیط	
۱۳	+	۱۲		۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فروخ (فط)
۱۳	-		۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۷	۶	۵	۳	۲	۱		جلان

ترتیب ابیات: قنی، فرزاد، قریب، خال، ادیب، نی (ق)، سایه.

کلمات: ادیب، سایه

بیت الحاقی:

+ : تعالی الله زهی ذاتی که تاثیرنگ هستی یافت صفای جوهر پاکش دم از پرهیزگاران زد

اختلاف متن‌ها

۳ - محیط: بعزم رزم چون برخاست / عدل، پژمان، قنی، فروخ، خرم: گره بگشود از ابرو

فرزاد، محیط: گره بگشود از گیسوی

افشار، قریب: گره بگشاد از گیسو

شاملو: گره برداشت از گیسو

۴ - جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: من از رنگ صلاح آنکه / قریب: که چشم باده پیمایت

۵ - محیط: کدامین سنگدل = افشار: آموختست آئین عیاری / فرزاد، قریب، سهیل، محیط: که اول چون برون آمد

۶ - پژمان (۱): خیال شهسواران = شاملو: پخت و حالی شد دلی مسکین

افشار: پخت و شد حالی دلش مسکین

جذیر: پخت و شد حالی دل مسکین

محیط: پخت و شد نادان دل مسکین

۷ - عدل، پژمان (۱): در آب و رنگ برخاست = عدل، پژمان، قنی، انجوه، فرزاد، قریب، بهروض، فروخ، خرم: چه جان دادیم و خون خوردیم

/ قریب: چو نقشی دست داد اول

۸ - جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: چگونه در کمند آرم

/ عدل، پژمان، شاملو، انجوه، بهروض، خرم، رضی: ره خنجر گذاران زد

۹ - افشار: یمن دولت شاهبست / پژمان (۱): بده کام دل عاشق که فال بختیاران زد

افشار: بیا بدکام دل حافظ چو فال بختیاران زد

۱۱ - افشار، نی: از آنساعت که جام جم / افشار: زمانه ساغر دولت = بهروض، رضی: به یاد غمگساران زد

بهروض، رضی: در آن ساعت که جام می

۱۲ - افشار: زشمشیر در افشانش / پژمان (۱): تنها بر سواران زد

افشار: خود را بر هزاران زد

۱۳ - شاملو: دوام عمر و حسن او بخواه = پژمان (۱)، شاملو، فروخ: از لطف حق حافظ

فروخ: دوام ملک و عمر او بخواه

/ پژمان (۱): که چرخ این سکه دولت بنام شهریاران زد

شاملو: که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد

افشار: که چرخ این سکه را بر نام شاه شهریاران زد

۱. راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد / شعری بخوان که با او رطبی گران توان زد
۲. بر آستان جانان گرسر توان نهادن / گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد
۳. قد خمیده ما سهلت نماید اقا / برچشم دشمنان تیر از این کمان توان زد
۴. در خانقه ننگنجد اسرار عشقبازی / جام قبی مسغانه هم بامغان توان زد
۵. درویش را نباشد برگ سرای سلطان / ماییم و کهنه دلخی کاتش در آن توان زد
۶. اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند / عشق است و دای اول بر نقد جان توان زد
۷. گر دولت وصال خواهد دری گشودن / سرها بدین تسخیل بر آستان توان زد
۸. عشق و شهاب و رندی مجموعه مراد است / چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
۹. شد رهزن سلامت زلف تو واین عجب نیست / گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد
۱۰. حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی / باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد



۱- راهی بزن: آهنگی بنواز / رطل گران: پیاله بزرگ = ای مطرب آهنگی بنواز که بتوان همساز با آن ناله‌ای و آوازی هم آهنگ کرد و شمری به آواز بخوان که بتوان همراه با شنیدن آن پیاله‌ای شراب نوشید. ۲- آستان جانان: درگاه دلبر زیبا / گلبانگ: آواز خوش. ۳- سهل: حقیر. ۴- خانقه: محل تجمع و عبادت و انجام آداب و رسوم صوفیان / مغانه: مانند مغان- مغان: روحانیان زردشتی = خانقاه جای مناسب و امنی برای اسرار عشقبازی نیست و جام لبریز مغان را باید با مغان نوشید. ۵- برگ: اسباب، دستگاه / دلق: لباس درویشی. ۶- اهل نظر: نظریاز، کسی که به روی زیبا نگاه کند و لذت ببرد- یک نظر: یک نگاه / دای: نوبت بازی- دای اول: نوبت اول، اولین شرط = حقیقت شناسان عشق پیشه در یک نظر که به جمال یار می‌نگرند دل از دو جهان برمی‌دارند. آری در اولین نوبت قمار عشق می‌توان بالای جان زد و از جان گذشت. ۷- دولت: اقبال و نیک بختی- دولت وصال: دیدار یار = اگر سعادت دیدار تو بخواهد گشایش در کارها ایجاد کند می‌توان در عالم چنین خیالی به درگاهت آمد. ۸- شهاب: جوانی- رندی: لایالگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی- مراد: آرزو، خواسته- مجموعه مراد: ماحصل آرزوها = مجموعه‌ای که آرزوی من یا هر صاحب‌دلی است عبارت است از عشق و جوانی و رندی و به شرط فراهم آمدن این معانی است که می‌توان سخنور خوبی شد و بیان دلنشینی یافت. ۱۰- شید: تزویر و ریا، مکر و حیل- زرق: دورنگی، ریاکاری / عیش: زندگانی، شادمانی- ای حافظ تو را سوگند به قرآن که از ریا و دورنگی دوری کن تا اینکه زندگی سالمی داشته باشی و از نعمتهای آن استفاده کنی.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۸	۹	۶	۷	۵	۴	۳	+	۲	۱
۱۰	۶	۷	۸	۹	۵	۴	۳		۲	۱
۱۰	۴	۳	۵	۷	۹	۶	۲	+,3,2	۸	۱
۱۰	۹	۸	۴	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	+	۹	۲	۴	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۰	۷	-	۹	-	۵	۴	-		۲	۱
۱۰	۳	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳		۲
۱۰	3,+	۹	۲	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۰	-	۷	+,3	۸	۲	۳	۶	۵	۴	۲
۱۰	+	۹	۲	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۰	+,2	۹	۷	۶	۵	۸	۳	۴		۲

ترتیب ابیات: عدل، قنی، بهروض، خال، سهیل، نی، سایه، خرم، رضی.
 کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم.

ابیات الحاقی:

- + : بر جویبار چشمم گر سایه افکند دوست
 ۲: از شرم در حجابم ساقی تلافی کن
 ۳: بر عزم کامرانی فالی بزن چه دانی
 ۴: با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد
 برخاک رهگذارش آب روان توان زد
 باشد که بوسه‌ای خوش بر آن دهان توان زد
 ممکن که گوی فرصت در آن میان توان زد
 چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

اختلاف متن‌ها

- ۱ / پژمان (۱). شاملو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، محیط، نی: شمری بخوان که با آن - افشار: رطلی گران توان زد
 ۲ / محیط، فرخ: بر چشم دشمنانت تیر از کمان توان زد
 ۴ - شاملو، انجو، سهیل، محیط، ادیب: اسرار عشق و مستی / فرخ: جام می مغانی
 ۵ - افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، رضی: نزل سرای سلطان
 فرخ: برگ و نوای سلطان / افشار، قریب: کاتش بر آن توان زد
 ۶ - شاملو، فرزاد، قریب، نی: در یک ندب ببازند / عدل: عشق است و داد اول
 ۷ - پژمان (۱). فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، رضی: گرد دولت وصالش - شاملو، افشار: خواهد دری گشادن
 / افشار: سرهادرین تخیل
 ۸ / شاملو، انجو: ساقی بیا که جامی در این زمان توان زد
 ۹ - افشار: چشم تو وین عجب نیست / افشار: چون راه زن تو باشی
 فرخ: گر راهرو تو باشی
 ۱۰ - عدل: کز شید زرق باز آ
 قریب: کز زرق و شید باز آ
 / فرزاد، فرخ: باشد که گوی دولت = انجو، افشار، سهیل، محیط، ادیب: در این میان توان زد
 افشار، جذیر: باشد که گوی عشقی
 عدل: باشد که گوی عیسی
 فرخ: با مخلصان توان زد
 + - فرخ: صد گریه افکند دوست / قریب، محیط: آبی روان توان زد
 ۲ / شاملو، محیط: باشد که بوسه‌ای چند
 ۳ / شاملو: شاید که گوی عیشی با این و آن توان زد
 قریب: ممکن که گوی فرصت در این میان توان زد
 محیط: باشد که گوی فرصت در این جهان توان زد
 جلان: ممکن که گوی فرصت در آن میان توان زد

۱. اگر زوم زهی‌اش فتنه‌ها برانگیزد و از طلب بنشینم به کینه برخیزد
۲. وگر به رهگذری یک دم از هواداری چو گرد در پی‌اش آفتم چو باد بگریزد
۳. وگر کنم طلب نیم بوسه، صد افسوس زحقت دهنش چو شکر فرو ریزد
۴. من آن فریب که در نرگی تو می‌بینم بس آب روی که با خاک ره برآمیزد
۵. فرار و شیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیردلی کز بلا نهریزد
۶. تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده‌باز هزار بسازی از این طوفان بگریزد
۷. بر آستانه تسلیم سر پنه حافظ که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد



۱ / طلب: خواستن، جستن - کینه: دشمنی، انتقام. ۲ - افسوس: سرزنش، تأسف / حقه: جمعه کوچک جواهرات
 = مدها نیشخند از لبان شیرینش نثار من می‌کند. ۴ - فریب: عشو / آبروی: لشک، آبرو. ۶ / طوفان: شگفت‌انگیز. ۷ -
 سرپنه: رضایت بده، گردن بده / ستیزه: جنال.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	+	۲	۱ شاملو، فرزاد، قریب
۷	۵	۶	+	۴	۳	۲	۱ فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان،
سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

بیت‌الحاقی:

+ : چو گویمش که چرا با کسان برآمیزی چنان کند که سرشکم به خون درآمیزد

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، قنی، پژمان (۲)، جذیر، خرم: یکدم از وفا داری

انجو: یکدم از هوا خواهی / فرخ: چو باد پرخیزد

۳- قریب، بهروض: وگر کنم طمع نیم بوسه صد افسوس

جذیر: وگر کنم طمع بوسه صد افسوس / شاملو: چو شکر فرو ریزد

محیط: وگر کنم طلب بوسه‌ای هزار افسوس

۴- محیط: من آن قریب که در غمزه تو میبینم

۶- افشار: تو غمزه خواه و صبوری

فرخ: تو عمر خواه و صبحی / قریب: ازین خوبتر برانگیزد

+ - شاملو: با کسان درآمیزی / قریب: بخون برآمیزد

- ۱ به خُسن و خُلق و وفا کس به یارِ ما نرسد تو را در این سخن انکارِ کارِ ما نرسد
- ۲ اگر چه خُسن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به خُسن و ملاحه به یارِ ما نرسد
- ۳ به حقّ صحبتِ دیرین که هیچ معرّم راز به یارِ یک جهتِ حقّ گزارِ ما نرسد
- ۴ هزار نقش برآید ز کلکِ صنّع و یکی به دل‌پذیری نقّش نگارِ ما نرسد
- ۵ هزار نقد به بازارِ کاینات آرند یکی به سکه صاحب عیارِ ما نرسد
- ۶ دریغ قافله عمر کان چنان رفتند که گردشان به هوایِ دیارِ ما نرسد
- ۷ دلا ز طعنِ حسودان مرنج و واثق باش که بد به خاطرِ امیدوارِ ما نرسد
- ۸ چنان پزی که اگر خاکِ ره شوی کس را غبارِ خاطری از رهگذارِ ما نرسد
- ۹ بسوخت حافظ و ترسم که شرحِ قصّه او به سمعِ پادشاهِ کامگارِ ما نرسد

۱ - حسن: زیبایی، جمال - خلق: خوی، عادت، اخلاق / - انکار و زد سخن و نظر ما درباره محسنات دلدار در حد تو نیست.

۲ - حسن فروشان: کسانی که جمال خود را به رخ دیگران می‌کشند - جلوه: نمایش، عرضه کردن / ملاحه: نمکین بودن، زیبا بودن - ۳ - به حق: سوگند به - صحبت: همشینی، معاشرت، یاری، دوستی / یک جهت: یک دل - حق‌گزار: حق شناس، قدر دان - ۴ - نقش: تصویر - کلک: قلم - صنّع: آفریدن، ساختن / نگار: معشوق - ۵ - نقد: وجه رایج، سکه - کاینات: عالم هستی / صاحب عیار: بی‌تقلب، ارزشمند، قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع - ۶ - دریغ: افسوس - قافله: کاروان - ۷ - طعن: کنایه، سرزنش - واثق: امیدوار، اعتماد / خاطر: دل - ۸ - چنان پزی: چنان زندگانی کن / غبار خاطر: آزرده‌گی خاطر - رهگذار: گذرگاهی که غبار ما در آن است - ۹ / کامگار: کامروا، موفق، سعادتمند، کامیاب.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۴	۵	۳	-	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷	۸
افشار	۱	۲	-	۴	۵	۶	۷	-
جدیر	۱	۲	۳	۵	۷	۴	۶	۸
بهره‌وف، خال، جلان، سایه، رفی	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۸
ادیب	۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، نی، فرخ، خرم.
کلمات: فرزاد

اختلاف متن‌ها

- ۱ - پژمان (۱)، انجو، قریب، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی: به حُسن خلق و وفا کس
- ۲ / افشار: کسی به لطف و ملاحه
- محیط: کسی به حسن و لطافت
- ۳ / عدل، فرخ: حق گذار ما نرسد
- ۴ - افشار: زکَلک حسن و یکی / جذیر: بدلربائی نقش نگار ما نرسد
- ۶ - افشار، جذیر، بیروض، خال، جلان، رضی: دریغ قافله امن
- ۷ - شاملو، افشار، محیط، فرخ، سایه: دلا زخبت حسودان = افشار، فرخ: مرنج و ایمن باش
- عدل، پژمان، قنی، خرم: دلا زرنج حسودان محیط: مرنج و فارغ باش
- بیروض: دلا به طعن حسودان ادیب: مرنج و دل خوش دار
- / افشار: که غم به خاطر امیدوار
- ۹ - پژمان، جذیر، قریب، بیروض، سهیل، نی، فرخ، جلان: ترسم که شرح غصه او / افشار: به گوش پادشه
- افشار: ترسم که آه غمناکش

۱. کارم زجور چرخ به سامان نمی‌رسد غون شد دلم ز درد و به درمان نمی‌رسد
 ۲. با خاک راه راست شدم همچو خاک از آن تا آب روی می‌رود و نان نمی‌رسد
 ۳. پی پاره‌ای نمی‌کنم از هیچ استخوان تا صد هزار زخم به دندان نمی‌رسد
 ۴. سیرم زجان خود به دلِ راستان ولی بیچاره را چه چاره چو فرمان نمی‌رسد
 ۵. از آرزوست گشته گرانبار غم دلم آوخ کسه آرزوی من ارزان نمی‌رسد
 ۶. یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت و آوازه‌ای زمسمر به کنعان نمی‌رسد
 ۷. از حشمت اهلِ جهل به کیوان رسیده‌اند جز آه اهلِ فضل به کیوان نمی‌رسد
 ۸. از دستبرد جُورِ زمان اهلِ فضل را این غصه بس که دست سوي جان نمی‌رسد

* * *

۱ - جور: ظلم، ستم - چرخ: فلک، روزگار - سامان: اصلاح. ۳ = تا صد هزار بلا و مشقت و زخم و زحمت نهم از دنیا کوچکترین فایده نمی‌برم. ۴ = به جان صادقان و درست کرداران که از جان خودم سیرم و بیزار شده‌ام ولی چاره‌ای من بیچاره چیست که فرمان خدا برای مرگ من نمی‌رسد. ۵ = این غم سنگین که در دلم نشسته است از آرزوی دیدار توست اما حیف که آرزوی من به آسانی به دست نمی‌آید. ۶ = یعقوب: از انبیای خداوند در بنی اسرائیل پسر اسحق پیغمبر و پدر حضرت یوسف / کنعان: نام قدیمی فلسطین که یعقوب در آنجا زندگی می‌کرد = دو چشم حضرت یعقوب در حسرت دیدن فرزندش یوسف از گریه زیاد سفید گشت در حالی که خبری از یوسف که در مصر بود به کنعان نرسید. ۷ - حشمت: ثروت، عظمت، توانایی - جهل: نادانی - کیوان: ستاره زحل، فلک / فضل: علم و دانش = مردم جاهل و نادان از ثروت و حشمت به فلک رسیده‌اند اما اهل فضل و علم و دانش فقط آه و ناله‌شان به فلک می‌رسد. ۸ = برای اهل فضل از فریبکاری و بازی دادن فلک و زمانه همین کافی است که آنها حتی قادر به هلاک خود نیز نیستند.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
پژمان (۱) (س)	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	3,2, + ۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	3 ۶
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	3,2 ۷
نی (ز)، سایه (ش)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	3 ۸
فرخ	۱	۲	-	۴	۵	۶	۷	۸	۸
خرم (نپ)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۸ + ۷

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال (ل)، جلان
کلمات: جذیر، بهروض.

فاقد این غزل: عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، قریب، سهیل، محیط، ادیب، رضی.
ابیات الحاقی:

- ۱: تا صد هزار خار نمی‌روید از زمین از گلبنی گلی به گیلستان نمی‌رسد
۲: صوفی بشوی زنگ دل خود به آب می کز شستشوی خرقه غفران نمی‌رسد
۳: حافظ صبور باش که در راه عاشقی هر کس که جان نداد به جاتان نمی‌رسد

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو، انجو، فرزاد، سایه: کارم زدور چرخ

نی: کارم به دور چرخ

۲- پژمان (۱): با خاک راه راست شدم لیک همچنان

شاملو: با خاک راه راست شدم همچو باد و باز / پژمان (۱)، شاملو: تا آب روی می‌رسدم نان نمی‌رسد

انجو: چون خاک راه پست شدم همچو باد و باز / انجو، جلان: تا آبرو نمی‌رودم نان نمی‌رسد

فرزاد: با خاک کوی دوست برابر شدم از آن نی، خرم: کین آب روی می‌رود نان نمی‌رسد

نی: با خاک رهگذار برابر شدم از آن فرخ، سایه: آب رخم همی رود و نان نمی‌رسد

فرخ: با خاک راه راست شوم همچو خاک از آنک فرزاد: تا آب روی من نرود نان نمی‌رسد

سایه: با خاک ره زروی مذلت برابرم خال: تا آب روی می‌نرود نان نمی‌رسد

خرم: با خاک راهگذار برابر شدم از آنک

۴- نی، سایه: به سر راستان ولی / فرخ: بیچاره‌ی چه چاره = انجو: که فرمان نمی‌رسد

خرم: به دل دوستان ولی

۵- فرزاد، جلان: از آرزوت گشته / شاملو، انجو، نی، فرخ، جلان: آوخ که آرزوی من آسان نمی‌رسد

انجو: در آرزوت گشته فرزاد: آوخ که آرزو به من ارزان نمی‌رسد

۶- شاملو، انجو، فرزاد: زحسرت سفید شد / نی: آوازهای زمصر

فرخ: آوازهای زمصر

۸- شاملو، انجو: از دستبرد جور زمان اهل درد را

پژمان (۱): وز دستبرد جور زمان اهل فضل را

فرزاد: از دستبرد جور زمان اهل فضل را / فرخ: وین غصه بس

فرخ: از دستبرد جور زمان حافظا دلم

۳ / شاملو: آن کس که جان نداد

- ۱- هر که را با خط سبزه سر سودا باشد پای از این دایره بیرون نهد تا باشد
 ۲- من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم داغ سودای توأم سر شویدا باشد
 ۳- تو خود ای گوهر یک دانه گجایی آخر کز غمت دیده مردم همه دریا باشد
 ۴- از بسین هر مژه‌آم آب روان است بیا اگر ت میل لب جوی و تماشا باشد
 ۵- چون دل من نمی از پرده برون آی و در آی که اگر باره ملاقات نه پیدا باشد
 ۶- ظلّ معدود خم زلف توأم بر سر باد کانداز این سایه قرار دل شیدا باشد
 ۷- چشم از ناز به حافظ نکند میل آری سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد



۱- خط سبز: موی نورسته چهره خوبان - سودا: عشق، معامله - سر سودا: فکر و خیال عشق / پای از دایره عشق تا زنده است بیرون نمی‌گذارد. ۲- لحد: گور، قبر / داغ: نشانه - سر: راز، چیز پنهان و مخفی - سودا: نقطه سیاه از خون بسته شده بر قلب، نقطه سیاه دل، ضمیر و باطن. ۳- گوهر یکدانه: مروارید درشت، معشوق. ۴ / تماشا: گردش، نظر کردن به چیزی از روی خطا یا از روی عبرت. ۵ / پس از مرگ امکان دیدار میسر نیست. ۶- ظل: سایه - معدود: کشیده شده - ظلّ معدود: سایه مستدام / شیدا: عاشق، شیفته، بی قرار، دیوانه، سرگشته. ۷ / سرگرانی: غرور، تکبر، سرسنگینی - نرگس: گل نرگس، چشم - رعنا: زیبا - نرگس رعنا: گل دوروی، گلی زیبا که از درون سرخ و از بیرون زرد است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	+	۶	-	۲	۱	شاملو
۷	۴	۳	۵	۶	۲	۱	انجو
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، محیط، ادیب، قرخ
۷	۵	۴	۶	+	۲	۱	افشار، سهیل، نی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، خرم، رضی.

بیت الحاقی:

+ تاکی ای گوهر یکدانه روا خواهی داشت کز خیال تو مرا دیده چو دریا باشد

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط: پای از دایره بیرون ننهد

جلان: پا ازین دایره بیرون ننهد

۲ - محیط: من که از خاک لحد

۳ - فرزاد، قریب: تاکی ای گوهر یکدانه روا خواهی داشت

انجو: تاکی ای درگرائمایه روا خواهی داشت

فرخ: تاکی این گوهر یکدانه روا خواهی داشت

۴ - شاملو، بهروض: از بن هر مژهام آب روانی است بیا

افشار: در بن هر مژهام آب روانست در آی / عدل، قریب، بهروض، خال: نب جو و تماشا باشد

قریب: در بن هر مژهام آب روانست بیا

رضی: در بن هر مژهام آب روانی است بیا

۵ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: چون گل و می می از پرده - عدل، قنی، سهیل، خرم: بیرون آی و درآ

/ محیط: که دگر بار ملاقات

۶ - جذیر: ظل ممدود و خم زلف

فرخ: ظل ممدود سر زلف / افشار، محیط، فرخ: کاندران سایه

۷ - پژمان (۱)، شاملو: نرگس شهلا باشد

+ - افشار: تاکی ای دانه یک دانه = شاملو: روا می داری / سهیل: کز فراق تو مرا

۱. من و انکار: شراب این چه حکایت باشد غالباً این قَدرم عقل و کفایت باشد
۲. من که شبها ره تقوا زده‌ام با دف و چنگ این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد
۳. زاهد از راه به رندی نَبُود معذور است عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
۴. بندهٔ پیرمغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد
۵. تا به غایت رو میخانه نمی‌دانستم ورنه مستوری ما تا به چه غایت باشد
۶. زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود زمیان با که عنایت باشد
۷. دوش از این غصه نغفتم که حکیمی می‌گفت حافظ از مست بُسُود جای شکایت باشد



۱- انکار: امتناع / غالباً: ظاهراً - کفایت: لیاقت. ۲- ره تقوا: در ره تقوا نبودن = من که هر شب باده و چنگ تقوا را نابود می‌کنم و از بین می‌برم / سر به ره آوردن: مطیع شدن. ۳- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی نسبت به امور دنیوی و اخروی = اگر زاهد نتواند راه و روش رندی را پیشه کند عذرش خواسته است / موقوف: متکی «عشق کاری است که انسان را به آن هدایت کنند. ۴- پیرمغان: پیر می‌فروش، پیر طریقت - جهل: نادانی / ولایت: پیشوایی، مقامی پس از نبوت است که انسان کامل می‌تواند به وسیلهٔ آن در آفرینش و انسانها تصرف کند و تاثیر بگذارد. ۵- غایت: نهایت / مستوری: پاکدامنی، عفت = این که به باده نوشی نمی‌پرداختم از آن بود که ره میخانه را به درستی و تمام و کمال نمی‌دانستم و گرنه پرهیز و خوشتنداری ما مگر تا کی می‌تواند ادامه داشته باشد. ۶- عجب: خودبینی، تکبر، خودپسندی / عنایت: توجه، التفات = تکبر و خودپسندی و ناز از آن زاهد باشد تا ببینم که تو از این میان مورد توجه و عنایت چه کسی قرار خواهی گرفت. ۷- حکیم: دانشمند، فیلسوف = دیشب از اینکه دانشمندی گفت که اگر حافظ مست باشد جای شکایت دارد غصه خوردم و نتوانستم به خواب روم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۲	۳	۶	۵	۱	عدل، قنی، پژمان (۲)، جذیر، خرم
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۵)، انجو، افشار، فروغ
۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	شاملو
۷	۳	۴	۶	۲	۵	۱	محیط

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: فرزاد، افشار، خال، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب، محیط: عقل کفایت باشد
- ۲ - جذیر: زدهام بادف و نی / پژمان، جذیر، سهیل، ادیب، فرخ: ناگهان سر به ره ارم
۳ - جذیر: نبرد باکی نیست
- ۴ / عدل، قنی، محیط، فرخ، خرم: عین عنایت باشد
- ۵ / شاملو: ورنه مستوری مستان به چه غایت باشد
جذیر: ورنه مستوری من تا به چه غایت باشد
- ۶ / محیط، فرخ، جلان: من ورنندی و نیاز / شاملو، بهروض، جلان: تا خدا را زمیان
انجو: تا خود او را زمیان
- ۷ - عدل، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: که رفیقی می‌گفت
پژمان (۲)، شاملو: که فقیهی می‌گفت / پژمان (۲)، شاملو، انجو: حافظار باده‌خورد
قریب: که حسودی می‌گفت قریب، فرخ: حافظ ارمست شود

- ۱ نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد
 ۲ صوفی ماکه زورِ سحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
 ۳ خوش بُود گر مخک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که دراو غش باشد
 ۴ ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
 ۵ غم دنیای دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
 ۶ خط ساقی گر از این گونه زُند نقش برآب ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد
 ۷ دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش گر شراب از کف آن سیاقی مهوش باشد

* * *

۱ - نقد: پول رایج، سیم و زر مسکوک - صوفی: پیرو و طریقه صوفیه - صافی: خالص - بی‌غش: بی‌قلب، بی‌مکر و حيله = عبادت صوفی آنقدرها هم خالص و بی‌مکر و حيله نیست / خرقه: لباس صوفیان. ۲ - ورد سحری: دعای صبحگاهی / نگران: مراقب = شب هنگام بین که چگونه مست و لایعقل است. ۳ - محک: سنگی که بوسیله آن عیار طلا و نقره را تعیین می‌کنند - تجربه: آزمایش / غش: ماده بدلی و ارزان که در چیزی گران قیمت داخل کرده باشند. ۴ - تنعم: به ناز و نعمت زیستن، تن آسانی / رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، افراد زیرک. ۵ - دنی: پست و فرومایه / مشوش: پریشان، آشفته، مضطرب. ۶ - خط: موی پشت لب و گرد صورت و بناگوش / خونابه: اشک خونین - منقش: نقلی شده = محاسن زیبایی ساقی اگر آرزوی عاشقان را اینگونه محو و نابود کند چه بسیار چهره‌عشاق که با خونابه‌های گریه نقش و نگارین شود. ۷ - دلق: خرقه، لباس درویشی - سجاده: جانماز / مهوش: بسیار زیبا.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل، قنی، خرم						
۱	۳	۲	۶	۴	۵	۷
پژمان						
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷
انجو، فرخ						
۱	۲	۵	۴	۳	۶	۷
فرزاد، قریب، سهیل، ادیب						
۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷
پهروض						

ترتیب ابیات: شاملو، افشار، جذیر، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: جذیر، محیط، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - شاملو، انجو، بهروض، سایه: صافی و بی‌غش باشد
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: مستوجب آتش باشد
- ۲ - افشار: زاهد ماکه زدور سحری مست شدی
- ۵ - فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، نی، جلان: چند خوری باده بخواه
- ۷ / عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، ادیب، خرم: گر شرابش زکف ساقی مهوش باش

۱. در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد گر خرمی بسوزد چندان عجب نباشد
۲. مرغی که با غم دل شد آفتیش حاصل بر شاخسارِ عمرش برگِ طرب نباشد
۳. در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد
۴. در کیش جان فروشان فضل و شرف به رندیست اینجا نسب ننگند آنجا حسَب نباشد
۵. در محفلی که خورشید اندر شمارِ ذره‌ست خود را بزرگ دیدن شرطِ ادب نباشد
۶. مَن خور که عمرِ سَرمَد گر در جهان توان یافت جز باده بهشتی هیچ‌سبب نباشد
۷. حافظ وصالِ جانان با چون تو تنگ‌دستی روزی شود که با آن پیوندِ شب نباشد



۱- هوا: آرزو، میل، عشق و علاقه - برق: درخشش، نور، آتش = در هر آرزویی که شعله درخشان عشق در طلب وصال یار وجود داشته باشد اگر خرمی هستی و وجود عاشق را بسوزاند چیز عجیبی نیست. ۲- مرغ: بلبل، عاشق - الفت: خو گرفتن، عادت کردن، دوستی / طرب: شادی و نشاط = بلبل عاشقی که با غم و اندوه عشق الفت پیدا کرده است سراسر عمرش با غم می‌گذرد و هیچ نوع وسیله خوشی و سرور پیدا نمی‌کند. ۳ / بولهب: عمومی پیامبر که از مخالفین پیامبر بوده و جزء مشرکین و همراه با آنان با پیامبر مبارزه می‌کرد = در کارخانه عشق و در عالم هستی وجود کفر لازم است چرا که اگر افرادی امثال بولهب وجود نداشته باشند آتش دوزخ چه کسانی را بسوزاند. ۴ - کیش: آیین، مذهب - فضل: علم و دانش - شرف: آبرو، اعتبار - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / نسب: افتخار اجدادی، قدر و منزلت اجدادی - حسب: اصل، نژاد. ۵ - محفل: مجلس ۶ - سرمَد: جاوید / سبب: دست آویز، علت، وسیله. ۷ / روزی خواهد بود که به دنبالش شبی نباشد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال (ل)، محیط، نی، فرخ، سایه (ش)، خرم (نب)،
 کلمات: نی، سایه، خرم.
 فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، جذیر، سهیل، ادیب، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ - پژمان (۱)، شاملو، انجو: در آن هوا که جز برق / شاملو، فرزاد: چندین عجب نباشد

۲ - فرخ: مرغی که با غم او

۴ - عدل، پژمان (۱): فضل و ادب نباید

انجو، فرخ: فضل و هنر نزدیک / عدل، پژمان (۱): آنجا نسب نگنجد و آنجا حسب نباشد

افشار: فضل و ادب چه باشد شاملو: آنجا نسب نگنجد و این جا حسب نباشد

قریب: فضل و شرف نزدیک انجو: آنجا نسب نگنجد اینجا حسب نباشد

بهروض: فضل و ادب نه رندیست فرزاد: اینجا حسب نگنجد اینجا نسب نباشد

خال: فضل و ادب به رندیست افشار: اینجا حسب نگنجد و آنجا نسب نباشد

محیط: فضل و هنر به رندیست محیط: اینجا نسب نگنجد و آنجا حسب نباشد

۵ - فرزاد: در آن محل که خورشید

افشار: در مجلسی که خورشید

۷ - شاملو، فرزاد: حافظ وصال جانان روی چون تو رندی

محیط: حافظ وصال جانان با چون تو دستنگی / فرزاد، فرخ: روزی بود که با او

فرخ: حافظ وصال ناید با چون تو تنگدستی انجو: روزی شود که با او

۱. خوش آمدن گل و از آن خوشتر نباشد که در دستت به جز ساغر نباشد
۲. زمان خوشدلی دریاب و دریاب که دایم در صدف گوهر نباشد
۳. غنیمت دان و من خور در گلستان که گل تا هفته دیگر نباشد
۴. ایلا پسر لعل کرده جام زربین به پخشای بر کسی کش زَر نباشد
۵. بیای ای شیخ و از خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد
۶. بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد
۷. زمن بنیوش و دل در شاهی بند که خشنش بسته زیور نباشد
۸. شرابی بی خمارم بغش یارب که باوی هیچ درد سسر نباشد
۹. کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچ لطیف در گوهر نباشد
۱۰. من از جان بنده سلطان اوئیم اگر چه یادش از چاکر نباشد
۱۱. به تاج عالم آرایش که خورشید چنین زیبنده افسر نباشد



۱ - سفر: پیاله شراب. ۲ - دریاب: غنیمت شمار، مفتنم بدان. ۳ - مروراید / گوهر: مروراید = خوشیهای زندگی را قدر بدان و مفتنم بشمار زیرا که همانطوریکه در صدف همیشه مروراید نیست در زندگی نیز همیشه شادی وجود ندارد. ۴ - ای کسی که جام طلایی را پر از شراب کردی / کش: که او را. ۵ - شیخ و لغظ، زاهدان و ریاکار / کوثر: چشمهای در بهشت. ۶ - دفتر: کتاب. ۷ - بنیوش: بشنو، گوش ده. شاهد: مرد خوب روی، محبوب و معشوق / = که زیبایی او بستگی به آرایش ندارد و وابسته به زیور آلات نیست. ۸ - بی خمار: بدون دردمر و کسالت. ۹ - نظم: شعر / گوهر: سرشت، ذات، نهاد. ۱۰ - سلطان اوئیم: سلطان ممزالدین اوئیم جلایری از معروفترین پادشاهان سلسله ایلکاتی. ۱۱ - به: سوگند به = سوگند به تاج او که زینت بخش جهان است که خورشید مانند او شایسته تاج سلطنت نیست.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
عدل، پژمان، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
بهروش	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ترتیب ابیات: جذیر، خال، جلان، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، ادیب، خرم.

ابیات الحاقی:

۴: به نام ایزد بتی سیمین تنم هست کسه در بستخانه آزر نباشد

۲: عجب راهی ست راه عشق کانجا کسی سر برکند کش سر نباشد

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر: گل آمد خوش و زان خوشتر نباشد

۲- شاملو، انجو، فرزاد، فرخ: دریاب دریاب

۴- عدل: ایا بر لعل کرده = شاملو: جام سیمین

۵- خال، جلان، رضی: بیا ای شیخ و در خمخانه ما

جذیر، بهروض: بیا ای شیخ در خمخانه ما

شاملو: بیا ای شیخ و در میخانه ما

فرخ: بیا ای شیخ در میخانه ما

۶- افشار: بسوز اوراق اگر / شاملو: که حرف عشق در دفتر نباشد

افشار: که علم عشق را دفتر نباشد

۷- فرخ: زمن بشنو تو دل در شاهی بند

۸- فرزاد، محیط: شراب بی خمارم بخش یا رب / پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، سهیل: که با او هیچ

۹- شاملو: کسی گیرد خطا بر شعر حافظ / قریب: که هیچش نظم = شاملو: در جوهر نباشد

۱۰- عدل: سلطان اویم / فرخ: اگر چه یادش از ساغر نباشد

۱۱- فرخ: چنان زبیده افسر نباشد

۴- بهروض: بنامیزد بت سیمین تنم هست

محیط: بنامیزد بتی سیمین برم هست

۱. گل بی‌ریخ یار خوش نباشد بی‌باده بهار خوش نباشد
 ۲. طسرف چمن و طواف بستان بی‌سی لاله عذار خوش نباشد
 ۳. رقاصیدن سرو و حالت گل بی‌صوت هزار خموش نباشد
 ۴. با یار شکر لب گل اندام بی‌بوس و کنار خوش نباشد
 ۵. باغ گل و مل خوش است لیکن بی‌صحبّت یار خوش نباشد
 ۶. هر نقش که دست عقل بزند جز نقش نگار خوش نباشد
 ۷. جان نقد محقر است حافظ از بس مهر نسیب‌نار خوش نباشد



۱- خوش: شاداب / خوش: دلپسند. ۲- طرف: کنار، کناره - طواف: دور، گردش / عذار: چهره - لاله عذار: لاله رخ، گلرخ، زیباروی - خوش: مطبوع. ۳ / هزار: بلبل، هزارستان. ۴- شکر لب: لب شیرین - گل اندام: نازک بدن / کنار: آغوش، بغل. ۵- مل: شراب / صحبت: همنشینی، معاشرت، مصاحبت. ۶- نقش: تصویر - دست عقل: عقل - بزند: بکشد، رسم کند / نگار: محبوب، معشوق. ۷- نقد: سکه، پول رایج - محقر: ناچیز، کوچک / نثار: افشاندن - جان من مثل وجه رایج ناچیز است و برای افشاندن بر سر معشوق زینده نیست و ارزش ندارد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، محیط، خرم
۷	۴	-	۶	۳	۲	۱	پژمان (۱)، پژمان (۲) (کشی)، انجو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، ادیب
۷	+	۶	-	۳	۴	۱	افشار

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، سهیل، نی (پ)، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: جذیر، قریب، نی، فرخ، سایه.

فاقد این غزل: شاملو.

بیت العاقی:

+ : بسی باده و گل صفای صحبت زان لاله عذار خوش نباشد

اختلاف متن ها

۲- فرزاد، سهیل: هوای پستان / افشار: خود بی قد یار خوش نباشد

افشار: فضای پستان

۴- خال: با یار شکر لب خوش اندام / افشار: جز بوس و کنار خوش نباشد

۵- بهروض، سهیل، ادیب، جلان، رضی: باغ و گل و مل

۷- افشار: جان سهل محقرست حافظ

- ۱- خوش است خلوت اگر یار یار من باشد نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد
 ۲- من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم کسه گاه گاه بر او دست اهرمن باشد
 ۳- روا مدار خدایا که در حریم وصال رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
 ۴- همای گو مفنکن سایه شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
 ۵- بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل توان شناخت زسوزی که در سخن باشد
 ۶- هوای کوی تو از سر نمی رود آری غریب را دل سرگشته با وطن باشد
 ۷- به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ چو غنچه پیش تو آش شهر بر دهن باشد



۱- خوش: لذت بخش - خلوت: جای خالی از غیر / انجمن: مجلس = نه اینکه من بسوزم و او نیز به من توجهی نکند و رونق بخش مجلس دیگران باشد. ۲- نگین سلیمان: انگشتری حضرت سلیمان که گویند اسم اعظم الهی بر آن نقش بود و بوسیله آن بر اس و جن سلطنت می کرد و دیوی خود را به شکل سلیمان در آورده بود که نامش ضخر بوده و انگشتری را به دست آورده بود و مدتی هم سلطنت نمود که پس از چندی یار دیگر این انگشتری به دست حضرت سلیمان افتاد و سلطنت خود را باز یافت / اهرمن: دیو، شیطان، جن. ۳- حریم وصال: محدوده مقدس وصال و دیدار / رقیب: نگهبان معشوق - محرم: مقرب - حرمان: نومیدی، بی نصیبی. ۴- همای: پرندهای از راسته شکاریان که غذای او فقط استخوان است و در قدیم عقیده داشتند که سایه این مرغ بر هر که بیفتد مایه خوشبختی و سعادت اوست - سایه شرف: سایه مجد و عظمت / زغن: مرغ مردار خوار، مرغ گوشت ربای که گویند شش ماه نر و شش ماه ماده است. ۵- شوق: میل، اشتیاق، آرزومندی - حال: وضع - آتش دل: عشق سوزان. ۶- هوا: اشتیاق، آرزو / دل سرگشته: دل بی قرار - با وطن باشد: تمایل به سوی وطن دارد. ۷- سوسن: گلی است سفید که پنج گلبرگ و پنج کاسبرگ سفید نوک تیز به شکل زبان دارد و آن را ده زبان می گویند.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۴	۳	۶	۵	۷
افشار	۱	۳	۴	۶	۲	۵	۷

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و افشار با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر: نه من بمیرم و = عدل، فرخ: آن شمع انجمن باشد
- ۲ / شاملو: در او دست اهرمن باشد
محیط: بر آن دست اهرمن باشد
فرخ: بدو دست اهرمن باشد
- ۳ / فرزاد: هجران نصیب من باشد
- ۴ / پژمان (۱)، فرزاد، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: بر آن دیار که طوطی
جذیر، نی: بدان دیار که طوطی
- ۵ - عدل، پژمان، قتی، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، خرم: کدسوز آتش دل / پژمان (۱)، سهیل: زشوری که درسخن باشد
فرخ: که آتش دل را
- ۶ - انجو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان: از سر نمی رود ما را
/ شاملو: دل سرگشته در وطن باشد
انجو: دل آواره با وطن باشد

- ۱ کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد
 ۲ از لعل تو گر یابم انگشتی ز نهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
 ۳ غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد
 ۴ هر کاو نکند فهمی ز این کلب خیال انگیز نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد
 ۵ جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
 ۶ در کنار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری، وان پرده نشین باشد
 ۷ آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد



۱- شعر تر: شعر بدیع و دلنشین، شعر سلیس و روان، فصیح، شیوا، نغز، لطیف، دلچسب و تازه و آبدار. خاطر: دل / معنی: موضوع، مقصود = کی شعر آبدار می تواند دلی را که افسرده است به نشاط آورد از این موضوع مختصری درباره شعر تر گفتیم و همین کافی است. ۲- لعل: لب معشوق. انگشتی ز نهار: در قدیم رسم بود که پادشاهان چون می خواستند کسی را امان دهند و مردم مزاحم اونهاوند انگشتی به نشانه امان دادن به او می دادند = اگر از لب لعل مانند تو بوسه ای بگیرم و یا سخنی بشنوم که در حکم انگشتی ز نهار و حاکی از آن باشد که مورد محبت و لطف تو هستم صد برابر سلیمان قدرت و حشمت خواهم داشت یا اینکه صد برابر سرزمین فارس را در اختیار خواهم داشت. ۳- طعن: کنایه زدن، عیب جویی / وایینی: به دقت بنگری، دجابه بنگری. ۴- کلب خیال انگیز: قلم خیال انگیز، آثار قلم خیال انگیز شعر یعنی شعر او / نقشش به حرام: نقاشی او بی فایده و بی ارزش، نقاشی بر او حرام باد، حرام زاده، بی هنر و مدعی، حرام و نا به جد صورتگر چین: نقاش اهل چین، مانی = هر کسی که تراوشات قلم خیال انگیز مرا نفهمد و از آن درکی نداشته باشد آدم بی ذوق و هنری است پس اگر نقاش چین هم باشد کار نقاشی بر او حرام باد. ۶- حکم ازلی: فرمان و مشیت الهی و سرنوشت و قسمت آغازین / شاهد بازاری: زیبارویی که در کوچه و بازار می گردد، زیبایی هر جایی، فاینجا منظور گل است که در همه جا دیده می شود. پرده نشین: مستوره، پوشیده منظور گلاب است که در درون شیشه می باشد. ۷- رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی = اینطور نیست که حافظ رندی و زیرکی را فراموش کرده باشد / سابقه: پیشینه. روز پسین: روز قیامت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۲	۳	۴	۶	۵	۱

شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: نی

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروض، خال، رضی: کی شعر خوش انگیزد
/ افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان: یک نکته ازین دفتر
شاملو، انجو: یک نکته درین معنی
- ۲- عدل: انگشتر نی زنهار
- ۳ / پژمان، شاملو، سهیل: باشد که چو وایینی
- ۴- شاملو، فرخ: زین کلک خیال اندیش
پژمان (۱): زان کلک خیال انگیز / فرزاد، محیط: نقشش نخرم ار خود
قریب: زین نقش خیال انگیز
- ۶- جذیر: در اصل گلاب و گل / انجو، جذیر، قریب، ادیب، فرخ، سایه: کان شاهد بازاری وین پردنشین باشد
افشار: کاین شاهد بازاری وین پردنشین باشد
- ۷- جذیر، فرخ: این نیست که حافظ را
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، سایه، خرم، رضی: کاین سابقه پیشین

۱. نفس باد صبا مُشک فشان خواهد شد عالم پیرِ گِرد باره جوان خواهد شد
۲. ارغوان جامِ عقیقی به سمن خواهد داد چشمِ نرگس به شقایق نگران خواهد شد
۳. این تَطاول که کشید از غمِ هجران بَلَبَل تا سرا پرده گلِ نعره زنان خواهد شد
۴. گر زمسجد به خرابات شدم خُرده مگیر مجلسِ وعظ دراز است و زمان خواهد شد
۵. ای دل از عشرتِ امروز به فردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد
۶. ماهِ شعبان منه از دست قدح کاین خورشید از نظر تا شبِ عیدِ رمضان خواهد شد
۷. گلِ عزیز است غنیمتِ شمردش صحبت که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
۸. مطربا مجلسِ انس است غزلِ خوان و سرود چندگویی که چنین رفت و چنان خواهد شد
۹. حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود قدمی بیه به وداعش که روان خواهد شد



۱ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان - نفس یاد صبا: نسیم صبا، وزش باد صبا - مشک‌فشان: مطرب / عالم پیر: زمستان. ۲ - ارغوان: درختی است که در بهار برگری ندارد ولی تمام شاخه‌های آن از گل‌های سرخ پوشیده می‌شود. جام عقیقی: پیاله‌ای از عقیق - سمن: گلی سفید رنگ و خوشبو با پنج برگ / نرگس: گلی سفید رنگ که حلقه‌ای سیاه رنگ در وسط آن است و شبیه به چشم انسان می‌باشد - شقایق: لاله = ارغوان جام سرخ رنگ به سمن تمارف می‌کند و گل نرگس به سوی شقایق خواهد نگرست. ۳ - تطاول: جور و ستم، تعدی و ظلم - هجران: دوری / سراپرده: بارگاه، خیمه گاه - نعره زنان خواهد شد: نعره زنان خواهد رفت. ۴ - خرابات: میخانه، عشر تکه / = مجلس موعظه و پند طولانی است فرصت از دست خواهد رفت. ۵ - عشرت: خوشگذرانی / مایه: سرمایه - مایه نقد بقا: سرمایه حاضر و موجود زندگی و عمر - ضمان: ضامن = چه کسی ضمانت خواهد کرد که عمر و زندگی تا فردا پایدار باشد. ۶ - قدح: پیاله بزرگ شراب - این خورشید: قدح و بادیه = قدح را تا پایان ماه شعبان از دست مگذار که این خورشید درخشندگی می‌در سراسر ماه رمضان و تا شب عید فطر چهره خود را نشان نمی‌دهد. ۷ - صحبت: معاشرت، همنشینی، مصاحبت / = زیرا که به همان آسانی که به باغ آمده است از آن خواهد رفت. ۸ - مطرب: موسیقیدان، نوازنده یا خواننده موسیقی - مجلسی انس: بزم و مجلسی که دوستان یک دل در آن جمع باشند - غزل: شعر عاشقانه، ترانه، تصنیف، آواز - سرود: آواز. ۹ - اقلیم: جهان هستی / به وداعش: برای خداحافظی کردن از او = ای محبوب حافظ به خاطر تو و برای تو به جهان هستی آمد پس برای خداحافظی از او عجله کن که سرانجام از دست تو خواهد رفت و روانش هم دیگر در اینجا نمی‌ماند.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	شاملو
۹	۴	۸	۶	۵	۳	۷	۲	۱	انجو
۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
-	۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	محیط
-	۸	۶	۵	۷	-	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، نی، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۳- شاملو: زاین تناول که کشید

۴- شاملو، افشار، محیط: به خرابات شدم عیب مکن

۵- افشار: ای دل ار فرصت امروز / محیط: مایه نقد روان را

۶- فرزاد، افشار، جذیر، قریب، سهیل، محیط: ماه شعبان قدح از دست منه

بهروض، خال، ادیب، جلان: ماه شعبان مده از دست قدح

فرخ: ماه شعبان قدح از دست مده

۷- افشار، جذیر، بهروض: عزیزست و غنیمت شمردش / افشار: از این راه وزان خواهد شد

۸- جذیر: مطربا مجلس انس است و غزل خوان و سرود

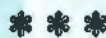
بهروض: مطربا مجلس انس است غزال خوان و سرود

محیط: حافظا مجلس انس است و غزل خوان و سرود

فرخ: حافظا مجلس انس است غزلخوان و سرود

۹- فرزاد: از تن حافظ مسکین رمقی بیش نماند

- ۱ - مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد / قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
 ۲ - رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت / مگر آه سحرخیزان سویی گردون نخواهد شد
 ۳ - مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند / هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد
 ۴ - خدا را محتسب ما را به فریاد دفونسی بخش / که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
 ۵ - شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی / دلایی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
 ۶ - مجال من همین باشد که پنهان مهر او ورزم / کنار و بوس و آغوش چه گویم چون نخواهد شد
 ۷ - مشوی ای دیده نقشی غم زلوح سینۀ حافظ / که زخم تیغ دلدار است و رنگ خون نخواهد شد



۱ - مهر: علاقه، دوستی، محبت - سیه چشم: زیباروی / قضای آسمان: حکم الهی، تقدیر الهی. ۲ - رقیب: نگاهبان و مراقب ممشوق، مخالف، دشمن. ۳ - ازل: زمان بی آغاز و پایان، آغاز آفرینش - رندی: لالایی و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی، آزادگی، بی‌پروایی. ۴ - محتسب: مأمور اجرای احکام شرع - دف: دایره، از آلات موسیقی / ساز: ساخت، نظم، نظام، طریق و روش. ترکیب - افسانه: قصه، موضوع، حادثه - ای محتسب برای خدا ما را به فریاد دف و نی که بخشش ما را می‌خواهند ببخش زیرا که از این موضوع نظام دین به هم نمی‌خورد. ۵ - لعل: سرخ. ۶ - مجال: امکان، فرصت / - از بوسیدن و در آغوش گرفتنش چرا صحبت کنم که امکان چنین چیزی وجود ندارد. ۷ - ای دیده با اشک اثر اندوه را از صفحۀ سینۀ حافظ پاک مکن زیرا که سینۀ ما از تیغ جفای یار و دلدار مجروح شده و رنگ خون چنین زخمی پاک نخواهد شد و این زخم تا پایان عمر همراه من است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	پژمان
۷	۲	۶	۴	۵	۳	۱	شاملو
۷	۲	+	۴	۵	۳	۱	انجو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	افشار، قریب، سهیل، فروغ
۷	۵	۳	-	۶	۲	۱	جدیر
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	محیط
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	ادیب

تر تیب ابیات: فرزاد، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: خال، جلان، رضی

بیت الحاقی:

+ شبی مجنون، به لیلی گفت کای محبوبی همتا ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد

اختلاف متن‌ها

۱ - فرزاد: زدل بیرون نخواهد شد

۲ - عدل: رقیب آزارها فرمود جای آشتی نگذاشت

جذیر: رقیب آزار ما فرمود و جای آشتی نگذاشت

۳ / شاملو، انجو، سهیل، ادیب: هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد

پژمان (۱): هر آن قسمت که آنجا شد بر آن افزون نخواهد شد

افشار: همان قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

بهروض: هر آن قسمت که اینجا رفت از آن افزون نخواهد شد

فرخ: هر آن قسمت که آنجا رفت روز افزون نخواهد شد

۴ - افشار، محیط، فرخ: نصیحت کم کن و ما را / پژمان، شاملو، انجو: که ساز شرع زین افسانه

افشار: که کار ما ازین توجیه

فرخ: که کار شرع ازین افسانه

۵ / محیط: دلاکی به شود حالت

۶ - عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، سایه، خرم: مجال من همین باشد که پنهان عشق او ورزم

افشار: مجال ما نمی باشد که پنهان مهر او ورزیم

جذیر: مجال من همان باشد که پنهان مهر او ورزم

/ شاملو، فرزاد، افشار، قریب، نی: حدیث بوس و آغوش

۷ - افشار، قریب، سهیل، فرخ: مشوای دیده نقش غم = افشار، جذیر، محیط: زلوح چهره حافظ

/ فرخ: که زنگ تیغ دلدار است و = جذیر: نقش خون نخواهد شد

- ۱ روز هجران و شبِ فرقتِ یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
 ۲ آن همه ناز و تنعم که عزان می‌فرمود عاقبت در قدمِ بادِ بهار آخر شد
 ۳ شکر ایزد که به اقبالِ کله گوشه گل نخوتِ بادِ دی و شوکتِ خار آخر شد
 ۴ صبح امید که شد مُعتکفِ پرده غیب گو برونِ ای که کارِ شبِ تار آخر شد
 ۵ آن پریشانیِ شبهایِ دراز و غمِ دل همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
 ۶ باورم نیست زبند عهدی ایام هنوز قصه غصه که در دولتِ یار آخر شد
 ۷ ساقیا لطف نمودی قحطِ پُر مَنی باد که به تدبیرِ تو تشویشِ خمار آخر شد
 ۸ در شمار از چه نیاورد کسی حافظ را شکر کان محنتِ بی حد و شمار آخر شد



۱ - هجران: جدایی - فرقت: دوری / فال زدن: طالع دیدن، پیش‌بینی کردن - گذشتن اختر: گذشتن ستاره مسعد یا ستاره طالع از نصف‌النهار یا یکی از درجات منطقه البروج که در آن وقت است که انسان هر خواهش و دعایی بکند یا قالی بزند برآورده می‌شود. = روز جدایی و دوری از یار و محبوب به پایان رسید زیرا که من فال زدم و خوب آمد و به مراد رسیدم و کار فرجام یافت و تمام شد. ۲ - تنعم: افاده، تغاخر، خودنمایی = آن همه ناز و افاده‌ای که پاییز می فروخت عاقبت با آمدن فصل بهار پایان پذیرفت. ۳ - اقبال: سعادت و نیک بختی - کله گوشه: گوشه کنایه از درجه و مقام و مرتبت است / نخوت: تکبر، خودبینی، غرور - شوکت: جلال و شکوه، قدرت. ۴ - معتکف: گوشه‌نشین، گوشه گیر، کناره گیر = امید و آرزوها که مانند صبح روشن و سفید است بر اثر سلطه تاریکی گوشه گرفته، بگو اکنون بیرون بیاید زیرا که کار شب سیاه به آخر رسیده است. ۵ / در سایه گیسوی نگار: در پناه گیسوی دلدار، در مجاورت و وصل گیسوی دلدار. ۶ / قصه غصه: داستان غم و اندوه - دولت یار: سعادت و اقبال و بهرمندی یار. ۷ - قحط: بیالقه بزرگ شراب / تدبیر: کلردانی - تشویش خمار: پریشانی و اضطراب که بر اثر نرسیدن و ننوشیدن شراب حاصل می‌شود. ۸ / محنت: غصه، رنج.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۷	۳	۲	۴	۵	۱	پژمان
۸	۲	۷	۶	۲	۳	+	۴	شاملو
۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	انجو
۸	۴	۷	۶	۳	۳	۵	۲	فرزاد
۸	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر
۸	۶	۷	۳	۴	۵	۲	۱	قریب، فرخ
۸	۴	۶	۲	۷	۵	۲	۱	سهیل
۸	۷	۶	۴	۳	۲	۴	۱	محیط
۸	۴	۷	۶	۳	۵	۲	۱	ادیب
۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	سایه

ترتیب ابیات: عدل، قنی، بهروض، خال، نی، جلان، خرم، رضی.

کلمات: عدل، رضی.

ابیات الحاقی:

- ۱: بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد
۲: گرچه آشفته‌گی کار من از زلف تو بود حل این عقده هم از زلف نگار آخر شد
۳: ساقیا بخت دل افروز تو را باد مدام که به دوران تو ایام خمار آخر شد
۴: بعد از این بر در میخانه روم بادف و چنگ قصه هجر که در وصلت یار آخر شد

اختلاف متن‌ها

۱ / محیط: زدمام فال و گذشت

۲ - افشار، فرخ: این همه ناز و تنعم / فرخ: همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

جذیر: بر من آن ناز و تنعم

۴ - قنی، پژمان (۲)، انجو، جذیر، محیط، ادیب، خرم: صبح امید که بد معتکف / فرخ: عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

۵ - بهروض: تا پریشانی شبهای دراز = بهروض، خال، جلان: از غم دل / فرخ: گو برون آی که کار شب تار آخر شد

فرخ: وان پریشانی شبهای دراز

۶ - افشار، بهروض: زید عهدی ایام و هنوز / شاملو، فرزاد، ادیب، نی، سهیل: که در صحبت یار آخر شد

۷ - شاملو: ساقیا عمر دراز و قدحت پر می باد / سهیل: که به تیمار تو اندوه خمار آخر شد

فرخ: که به تدبیر تو تصدیع خمار آخر شد

۸ / پژمان (۱)، سهیل، محیط، نی، فرخ، سایه: شکر کان محنت بیرون ز شمار آخر شد

جذیر، بهروض، خال، جلان: شکر کان غصه بی حد و شمار آخر شد

افشار: شکر کان زحمت بیرون ز شمار آخر شد

قویب: محنت او که برون بد ز شمار آخر شد

+ - شاملو: بعد ازین نور به آفاق دهم

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، ادیب، فرخ، رضی: انیس و مونس شد
- ۳ - جذیر: به بوی او دل شیدای عاشقان چو صبا / سهیل: ندای عارض نسرین
- ۴ - افشار: بصدر مرتبه‌ام می‌نشاند = شاملو، انجو، افشار، محیط: اکنون یار
- ۵ - قریب: خیال آب خضر پخت و = عدل، قنی، پژمان (۱)، خرم، رضی: جام اسکندر
- ۶ - فرخ: کنون شود آباد
- ۷ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: پاک‌کن برای خدا / قریب: که خاطر به هزاران هوس مهوس شد
- ۸ - شاملو، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: به عارفان پیمود
قریب: به‌اشقان بنمود
- ۹ - شاملو، فرزاد: چو زر عزیز جهان گشت = شاملو، انجو، فرزاد، محیط: شعر من آری
/ شاملو: قبول خاطر او کیمیای این مس شد
سهیل: قبول دولت او کیمیای این مس شد
فرخ: قبول دولت آن کیمیای این مس شد
- ۱۰ - عدل: عنان بگردانند

۱. گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد بسوختیم در این آرزوی خام و نشد
۲. فغان که در طلب گنج نامه مقصود شدم خراب جهانی زغم تمام و نشد
۳. دریغ و درد که در جست وجوی گنج حضور بسی شدم به گدایی بر گرام و نشد
۴. به لایه گفت شبی میر مجلس تو شوم شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد
۵. پیام داد که خواهم نشست با رندان بشد به رندی و دُردی کشیم نام و نشد
۶. رواست در بسر اگر می طهد کبوتر دل که دید در ره خود پیچ و تاب نام و نشد
۷. بدان هوس که به مستی ببوسم آن لب لعل چه خون که دردم افتاد همچو جام و نشد
۸. به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
۹. هزار حیل برانگیخت حافظ از سر فکر در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد

* * *

۱ - گداخت: کاست، خوب شد، سوخت و نابود شد - شود کار دل تمام: دل به مراد وصال برسد. ۲ - گنج نامه: کلفذ یا نوشتنای که جای گنج پنهان شده را نشان می دهد / خراب: رسوا، بدنام - تمام: به کلی. ۳ - گنج حضور: غیبت از خلق و حضور قلب در پیشگاه خداوند و ترک و روی گرداندن از ماسوی الله / کرام: بزرگواران، بلند همتان. ۴ - لایه: تکبر و غرور، فریب و خدعه و نیرنگ - میر مجلس: بزرگ مجلس، رئیس تشریفات / کمین: کمترین = با اشتیاق تمام کمترین غلامش شدم اما او امیر مجلس من نشد. ۵ - رندان: افراد لالایی و بی قید و بند به امور دنیوی و اخروی، زیرکان / بشد: رفت - درد کش: نوشیدن شرابی که دارای درد باشد و آزاران قیمت است - نام: آبرو - نامم به رندی و دردی کشی شهرت یافت و آبرویم رفت ولی دلدار هرگز با من نشست. ۶ - کبوتر دل: دل، کبوتر هرگاه مورد اصابت تیر واقع شود به خود می طهد و دل نیز از تیر عشق به خود می طهد / = چه کسی پیچ و خم زلف دلدار را در سر راه خود دید و به رفتن ادامه نداد. ۷ - لب لعل: لب سرخ / = همچو جام می چه خون دلها که نخوردم اما مقدر نشد که لب یار را ببوسم. ۸ - دلیل راه: پیر، مرشد، راهنما / اهتمام: سعی و کوشش.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۴	۵	۶	۷	۸	۲	۳	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: جلان.

کلمات: پژمان (۲)، انجو.

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو، افشار: شود کار دل به کام و نشد / عدل: بسوختیم و در این آرزوی
- ۲- فرخ: گنج خانه مقصود / محیط: از غمش تمام و نشد
- ۳- شاملو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل: در جستجوی نقد حضور / افشار: شبی شدم به گدایی
- ۴- شاملو: به غمزه گفت شبی / شدم به مجلس او کمترین غلام و نشد
- ۵- بهروض: به آن خیال که خواهد نشست با رندان
- ۶- شاملو: رواست بر خود اگر می‌تد کبوتر دل / عدل، پژمان (۱)، قنی، قریب، جلان، خرم: تاب و پیچ دام و نشد
- ۷- بهروض، خال، ادیب، رضی: در آن هوس که به مستی بیوسم
افشار، فرخ: در آن هوس که بیوسم به مستی
جذیر، جلان: بدان طمع که به مستی بیوسم
محیط: بدان طمع که بیوسم به مستی
- ۹- فرزاد، افشار: حافظ از سر مهر / شاملو، محیط، فرخ: بدان هوس که شود آن نگار رام و نشد
خال: حافظ از سر مکر فرزاد، قریب: بدین هوس که شود آن نگار رام و نشد
افشار: بدان طمع که شود آن حریف رام و نشد

- ۱ یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
 ۲ آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ بی کجاست گل بگشت از رنگ خود باد بهاران را چه شد
 ۳ کس نمی گوید که یاری داشت حق دوستی حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
 ۴ شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانی کی سرآمد شهر یاران را چه شد
 ۵ لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
 ۶ گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند کس به میدان در نمی آید سواران را چه شد
 ۷ صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
 ۸ زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی قن گساران را چه شد
 ۹ حافظ اسرار الهی کس نمی داند خموش از که می پرسی که نور روزگاران را چه شد



۱- چه شد: چه اتفاقی افتاده است. ۲- آب حیوان: آب زندگانی، آبی که نوشیدن آن عمر جاوید می دهد. خضر فرخ بی: خضر مبارک قدم، از انبیا یا اولیا که به آب حیات دست یافت. ۳- دیگر کسی نمی گوید که دوستی هم حق و حقوقی دارد / حق شناسان: معتقدان به حقیقت و راستی. چه حال افتاد: چه اتفاقی افتاده است. ۴- شهر یاران: شهر و دیار دوستان و یاران / شهر یاران: شهر و دیار دوستان، پادشاهان. ۵- لعل: گوهر. کان: معدن. مروت: جوانمردی / چرا تابش خورشید و سعی باد و باران که باید گوهر در معدن بیوراند بی حصال مانده اند، چرا از پرده جوانمردی و مروت مردی ظهور نمی کند که اصل و با گوهر باشد. ۶- گوی: توپ بازی چوگان. توفیق: موفقیت، کامیابی. کرامت: بزرگواری / سواران: چوگان بازیان، دلاوران. ۷- عندلیب: بلبل. هزاران: بیلان، ساز سیاه که معروف است نغمه پرندگان دیگر را تقلید می کند و به همین خاطر به آن هزارستان و هزارآوا می گفتند. ۸- زهره: نوازنده و مطرب فلک، ستاره زهره که آن را الهه خوانندگی و نوازندگی می دانستند. نمی سازد: نمی نوازد. عود: یکی از آلات موسیقی، بربط، رود / زهره دیگر آهنگی خوش و نشاط آور نمی آفریند مگر عودش سوخته است. شوق و ذوق مستی هم در کسی نیست مگر میخواران را چه پیش آمده است.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، قن، فرخ، خرم
۹	۸	۶	۴	۳	۵	۷	۲	۱	پژمان (۱)
۹	۶	۴	۳	۵	۸	۷	۲	۱	پژمان (۲)
۹	۶	۴	۳	۸	۵	۷	۲	۱	شاملو
۹	۶	۸	۷	۲	۵	۳	۴	۱	انجو
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جذیر
۹	۲	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱	سهیل، ادیب

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: پژمان (۱)، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۲ / عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، بهروض، سایه، خرم: خون چکید از شاخ گل = شاملو، فرزاد: ابر بهاران را چه شد
۳ / انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، فرخ، جلان: حق شناسان را چه حال افتاد و یاران را چه شد
محیط: حق شناسان را چه پیش آمد یاران را چه شد
۴ - عدل: شهریار آن بود و = شاملو، انجو: جای مهربانان این دیار
۵ - جذیر: بر نیاید سالهاست
۶ - شاملو، محیط: گوی توفیق و سعادت / انجو: کس به میدان رو نمی‌آرد
۸ - جذیر: زهره عودی خوش نمی‌سازد
فرخ: زهره ساز خود نمی‌سازد

- ۱ حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد / از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد
- ۲ شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب / باز به پیرانه سرعاشق و دیوانه شد
- ۳ صوفی مجنون که دی جام و قدح می شکست / دوش به یک جرعه منی صاقل و فرزانه شد
- ۴ مغیبه ای می گذشت راهزن دین و دل / در پی آن آشنا از همه بیگانه شد
- ۵ آتش رخسار گل خرمین بلبل بسوخت / چهره خندان شمع آفت پروانه شد
- ۶ گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت / قطره باران ما گوهر یکدانه شد
- ۷ نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری / حلقه آوراد ما مجلس افسانه شد
- ۸ منزلی حافظ کنون بارگه پادشاست / دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد



۱ - خلوت نشستن: تنها نشستن است از اغیار و در اصطلاح عزلت و گوشه گیری است برای تربیت کردن نفس و از نشانه های این عزلت، کم گفتن، کم خوردن و کم خفتن است و در ورد و نماز و روزه بودن و ترک ارتباط با مردم گفتن و فقط با یاد و ذکر و حضور خدا بودن / از سر پیمان برفت: عهد و پیمان را فراموش نمود و نقض کرد - با سر پیمانه شد: بر سر پیمانه رفت. ۲ - شاهد: محبوب، معشوق - عهد شباب: دوران جوانی / به پیرانه سر: سر پیری، هنگام پیری. ۳ - مجنون: دیوانه - دی: دیروز - قدح: پیاله بزرگ شراب. ۴ - مغیبه: پسرک زردشتی زیبارو و خدمتکار میخانه / آشنا: صفت مغیبه. ۵ / چهره خندان شمع: لرزش و روشنی شعله شمع. ۶ / قطرات اشک ما در واقع تبدیل به گوهر پربهایی به نام دلدار شد. ۷ - نرگس: چشم، به خاطر شباهت گل نرگس با چشم انسان - آیت: آیه، نشانه / حلقه آوراد: مجلسی که در آن گرد هم می نشستند و ذکر یا وردی را با هم تکرار می کردند - افسانه: قصه، بیهوده - چشم ساقی فتنه گری و دلربایی را آغاز نمود و این انجمن درس و بحث و دعای ما تبدیل به مجلس قصه و ترائه شد. ۸ / دل و جان رهسپار گوی جانان شدند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، انجو، خرم
۸	۶	۳	۷	۵	۴	۲	۱	پژمان (۱)
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	شاملو
۸	۳	-	۷	۵	۴	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	جدیر
۸	۳	۷	۵	۶	۴	۲	۱	محیط
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	جلان، سایه

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، رضی.
کلمات: سایه

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، خرم: زاهد خلوت‌نشین = افشار، قریب: باز به میخانه شد / انجو: از سر پیمان گذشت

قریب: حافظ مسجدنشین

۲- افشار، سهیل: آمده بودش بیاد

۳- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرخ، خرم: صوفی مجلس که دی

افشار: صوفی مجنون که دوش = فرزاد: جام و سبومی شکست

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، سهیل، محیط، خرم: باز به یک جرعه می

بهروض، خال، فرخ، رضی: زود به یک جرعه می = جذیر: سر خوش و فرزانه شد

۴- فرزاد: راهزن عقل و دل / فرخ: از پی آن آشنا = شاملو، قریب: با همه بیگانه شد

۶- فرخ: شکر که ضایع نشد

۷- افشار: چهره نرگس بخواند

۸- افشار، جذیر: مجلس حافظ‌کنون = افشار، جذیر، قریب، سهیل، محیط، نی، فرخ، جلان: بزمکه پادشاست

شاملو، انجو، فرزاد: بارگه کبریاست

ادیب: بزمگه کبریاست

/ پژمان (۱)، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی: دل‌سوی دلدار رفت = افشار: جان‌سوی جانانه شد

- ۱ دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد / کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
 ۲ خاک وجود ما را از آب باده گل کن / ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
 ۳ عیبم بپوش زندهار ای خرقه منی آلود / کان پاک دامن اینجا بهر زیارت آمد
 ۴ این شرح بی نهایت کز حسنی یار گفتند / حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد
 ۵ امروز جای هرکس پیدا شود ز خوبان / کان ماه مجلس افروز اندر صدرات آمد
 ۶ بر تخت جم که تاجش معراج آفتاب است / همت نگر که موری با این حقارت آمد
 ۷ از چشم شوخش ای دل ایمانی خود نگه دار / کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد
 ۸ آلوده ای تو حافظ فیضی ز شاه در خواه / کان عنصر سماجت بهر طهارت آمد
 ۹ دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب / هان ای زیان کشیده وقت تجارت آمد



۱ - جناب: درگاه و آستان، سوی و جانب - آصف: آصف بن برخیا وزیر قدرتمند حضرت سلیمان، خواجه جلال الدین تورا
 نشاه وزیر وقت در زمان حافظ - پیک بشارت: قاصد خوش خبر / حضرت سلیمان: کنایه از شاه شجاع = دیشب پیک آصف
 مرده آورد که از سوی شاه اشاره به آزادی عیش و عشرت شده است. ۲ = با نوشیدن شراب هنگام شادی و سرمستی ما
 آمده است. ۳ - زندهار: آگاه باش - خرقه: لباس رسمی تصوف، لباس درویشی / زیارت: دیدار کردن از شخص بزرگ و
 محترم. ۵ = امروز مقام و موقعیت هر کدام از خوبان مشخص می شود زیرا که آن زیبایی محفل آرای امروز به مقام صدرات
 و نخست وزیری رسیده است. ۶ - تخت جم: تخت حضرت سلیمان - تاجش: تاج تخت، بالاترین قسمت تخت - معراج:
 بالاترین مرحله صعود، نردبان / حقارت: کوچکی. ۷ - شوخ: راهزن، بی باک، فتنه انگیز، آشوبگر / جادوی کمانکش: چشم
 جادوگری که با کمان ابرو صید و غارت می کند. ۸ - فیض: عطا و بخشش، گرم / عنصر: ذات، وجود - سماجت: جوانمردی،
 بخشش - طهارت: پاک گرداندن. ۹ - دریاب: گوهر و مروارید بخواه / هان: آگاه باش.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۹	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	-
۱	۲	۳	۴	۶	۷	۵	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸	۹

عدل غنی فرزاد سهیل محیط خرم

پژمان، انجو، ادیب

افشار

بهری، جلان

فرخ

ترتیب ابیات: جذیر، قریب، خال، نی، سایه، رضی.

کلمات: رضی.

فاقد این غزل: شاملو

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، قنی، سهیل، فرخ، خرم: از آب دیده گل کن / افشار: ویران سرای جان را

۳- افشار، جذیر: زین خرقه می‌آلود / عدل، پژمان، قنی، قریب، ادیب، سایه، خرم: کان پاک پاک دامن بهر

بهروض، فرخ: کان پاک دامن آنجا بهر

انجو: کان شیخ پاک دامن بهر

فرزاد: کان یار پاک دامن بهر

۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: کز زلف یار گفتند / پژمان (۱)، افشار: حرفیست کز هزاران = پژمان (۱): اندر عبارت آمد

افشار: بهر عبارت آمد

جذیر: کز حسن یار گفتند

۵ / افشار: کان یار مجلس افروز

فرخ: کان ماه مجلس آرا

۶- عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ، خرم: معراج آسمانست / عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خرم: بآن حقارت آمد

انجو: محراب آفتاب است

۷ / افشار: کان جادو کمانکش از بهر غارت آمد

محیط: کان جادوی کمانکش از بهر غارت آمد

۸- بهروض، خال: آلوده‌ای چو حافظ / بهروض، نی، سایه: کان عنصر سماجت بحر طهارت آمد

افشار: هان ای زیان کشیده وقت تجارت آمد

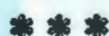
۹- پژمان (۱)، ادیب، فرخ: دریاست مجلس شاه

جذیر: دریا ب مجلس او = جذیر، خال، فرخ، جلان: دریا ب وقت دریا ب

قریب: دریا ب مجلس شاه

عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، خرم: هان ای زیان رسیده = پژمان، سهیل، محیط، فرخ، جلان: گاه تجارت آمد

- ۱ عشق تو نهال حیرت آمد وصل تو کمال حیرت آمد
 ۲ بس غرقه حال وصل کاخر هم با سر حال حیرت آمد
 ۳ یک دل بنما که در رو او بر چهره نه حال حیرت آمد
 ۴ نه وصل بماند و نه وصل آنجا که خیال حیرت آمد
 ۵ از هر طرفی که گوش کردم آواز سوال حیرت آمد
 ۶ شد منهنم از کمال عزت آن را که جلال حیرت آمد
 ۷ سرتا قدم وجود حافظ در عشق نهال حیرت آمد



۱ - نهال: درخت نورسته، نوخاسته - حیرت: سرگشتگی، سرگردانی، خیرگی، حیرت عارف هنگام نهایت تعجب عبارت از غافل بودن اوست از حال خود که تحریر او را از علایق هستی غافل نموده است و او را از تأمل و تفکر باز می‌دارد = عشق ورزی به تو برای من حاصلی جز فراموشی خود و تعلقات دنیوی نداشته است و دینار تو اوج خود فراموشی من است. ۲ - چه بسیار کسان که غرق لذات خیالی دینار محبوب بودند اما از خود بی‌خود و مجذوب و فانی حضرت عشق شدند. ۳ - دلی را نشان بده که در راه عشق او خیال حیرت بر چهره‌اش ظاهر نشده باشد و دچار سرگشتگی نگشته باشد. ۴ - وصل: اتصال به محبوب - وصل: آن که به وصل رسیده است = آنگاه که کمال عشق صورت می‌نماید دیگر اثری از عاشق نیست زیرا هر که هست عشق و معشوق است. ۵ / سوال: درخواست، پرسش، طلب حقیقت = ندای طلب حقیقت عشق می‌آمد. ۶ - منهزم: شکست خورده و گریخته - کمال: ترقی - عزت: سرافرازی، ارجمندی = کسی را که عظمت حیرت و سرگشتگی در حضرت عشق برایش آشکار شد از آراستگی و سرافرازی خویش گریزان است. ۷ = در مکتب عشق تمام هستی حافظ تمامی حیرت و سرگشتگی و خیرگی است.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	+	۲	۵	۲	۷
۱	۲	۲	۳	۵	-	۷
۱	۲	۳	۲	۵	-	۷
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷
۱	۲	۲	۳	۵	۶	۷

اشار

جذیر، بهروزی، خال، محیط، رضی

قریب

فرخ

جلان، سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد (ش)، سهیل، ادیب، نی (ز)، خرم.
کلمات: نی، سایه.

فاقد این غزل: شاملو.

ابیات الحاقی:

- ۱: چون قرعه زدم ز دفتر عشق گوشم چو بفال حیرت آمد
۲: چون طایر وهم مادرین راه هم بی پروبال حیرت آمد
۳: هر نقطه عشق گمان بدیدم آن نقطه‌ی خال حیرت آمد

اختلاف متن‌ها

۲ - فرزاد، فرخ: بس غرقه بحر وصل کاخر

افشار: بس غرقه بعد وصل کاخر / عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، ادیب، خرم: هم بر سر حال حیرت آمد

قریب: بس غرقه بحر حال کاخر

۳ - فرزاد: یک دل بنما که در ره عشق

۴ - قریب: نه وصل بماند و نه هجران

ادیب: نی وصل بماند و نه هجران

۶ - فرخ: شد منهزم از کمال غیرت

۱. در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
۲. از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
۳. باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
۴. بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم
۵. ای عروس هنر از بخت شکایت منمای
۶. دلفریبان نباتی همه زیور بستند
۷. زیر بارند درختان که تعلق دارند
۸. مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بلبلان



۱ - خم ابرو: کمان و انحناى ابرو - با یاد آمد: به یاد آمد / حالت: وضع، حال، خوشی و سرمستی = حالتی به من دست داد که محراب هم به خروش آمد و با من هم نواهی کرد. ۲ - طمع: توقع، انتظار - دل: شهامت / بر یاد آمد: بر یاد شد، نابود شد. ۳ - صافی: شفاف، پاک و بی غش - مرغان چمن: بلبلان / کار به بنیاد آمد: کار به اسلوب و قلعه و طریق معمول خود باز آمد. ۴ - می شنوم: احساس می کنم، به مشام می رسد / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پیک عاشقان. ۵ - عروس هنر: هنر / حسن: زیبایی، نیکویی. ۶ - دلفریبان نباتی: گیاهان و درختان و گلها - زیور: آرایش / حسن خداداد: آرایش و زیبایی طبیعی. ۷ - تعلق: وابستگی، دلبستگی = درختانی که آویزهای چون میوه دارند باید تحمل بار کنند. خوشا به حال سرو که از بار وابستگیها آزاد است زیرا که میوه ای و ثمری نمی دهد. ۸ - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی - غزل نغز: غزل دلنشین و شیرین / طرب: شادی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۸	۵	۷	۶	۳	۴	+	۲	۱	شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: سهیل، جلان

بیت الحاقی:

+ : بر زلیخا ستم ای یوسف مصری میسند زن که از عشق بر او این همه بیداد آمد

اختلاف متن‌ها

۲- افشار: زمن اکنون طمع = عدل: صبر و دل هوش مدار / شاملو: کان تجمل که تو دیدی

۳ / افشار، فرخ: نوبت عاشقی و کار

۴ / بهروض: فرخ آورد گل و باد صبا شاد آمد

۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، بهروض، نی، خرم: از بخت شکایت منما

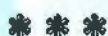
۷ / محیط: از بند غم آزاد آمد

۸- شاملو، افشار، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: غزلی مست بخوان

جذیر: غزلی تازه بخوان

/ پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، خال، ادیب، نی، سایه، رضی: تا بگیریم که زعهد طربم یاد آمد

۱. مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد فهد خوش خبر از طرف صبا باز آمد
 ۲. برگش ای مرغ سحر نفیسه داودی باز که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
 ۳. لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح داغ دل بود به امید دوا باز آمد
 ۴. عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد
 ۵. مردمی کرد و کرم بخت خداداد به من کان بت سنگ دل از راه وفا باز آمد
 ۶. چشم من در پی این قافله راه بماند تا به گسوش دلم آواز درا باز آمد
 ۷. گرچه حافظ در رنجش زد و پیمان بشکست لطف او بین که به صلح از در ما باز آمد



۱- باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان / هدهد: شانه به سر، مرغی که برای حضرت سلیمان از جانب ملکه صبا خبر می آورد. طرف: طرف. صبا: شهر یا کشور صبا که در ناحیه یمن کنونی بود و ملکه آن بلقیس بوده است. ۲- مرغ سحر: بلبل. نفیسه داودی: آوازی بسیار خوش مانند صوت داود پیامبر / همانگونه که سلیمان بر باد حرکت می کرد گل نیز با باد هوا بازگشت. ۳- می نوشین: باده شیرین و گوارا. دم صبح: وزش باد صبح = گل لاله از وزش نسیم صبحگاهی بوی می شیرین را احساس کرد و چون دلشکسته و داغدل بود به امید دوا و درمان بازگشت. ۴- عارف: داندۀ راز، آگاه، شناسنده. سوسن: گلی معروف و سفید رنگ که گلبرگها و کاسبرگهای نوک تیز دارد و شبیه به زبان می باشد و به همین جهت معروف به ده زبان می باشد. ۵- کرم: بخشش، بزرگواری. ۶- قافله راه: کاروان دلدار / گوش دل: گوش باطن، فهم، ادراک. آواز درا: صدای زنگ کاروان. ۷- در رنجش زد: رنجید، آزرده شد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، پیمان، قنی، فرخ، (قط)، جلان، خرم
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۶	-	۴	+	۳	۲	افشار
۷	۵		۴	-	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، رضی.

فاقد این غزل: جذیر

بیت الحاقی:

+ برقی بر رخ چون مه فکن از بهر خدا که دو صد عابد زاهد ز خدا باز آمد

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو: از شهر سبا باز آمد

۲ - افشار: نغمه داودی و باز / شاملو، انجو، فرزاد، بهروض، محیط: از طرف هوا باز آمد

محیط: نغمه داودی را

۳ - بهروض: لاله بوی دم پرسش = عدل، قریب، خرم: بشنید از بلبل

فرخ: لاله بوی می دوشین افشار: بشنود از دم صبح

/ پژمان (۱)، افشار: داغدل بود و به امید دوا باز آمد

بهروض: داغدل بود به امید وفا باز آمد

۴ / شاملو: گر بگوید که چرا رفت و

۵ - عدل، قنی، قریب، فرخ، خرم: لطف خدا داد به من / عدل، پژمان، قنی، فرخ، جلان، خرم: کان بت ماه رخ از راه وفا

محیط، نی: بخت خداداده من بهروض، محیط، سایه: کان بت سنگدل از بهر خدا

قریب: کان بت سنگدل از راه جفا

۶ - عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، خال، ادیب، فرخ، جلان، خرم: چشم من در ره این قافله = پژمان (۱) افشار، بهروض، محیط، سایه، رضی: بس آب کشید

بهروض، سایه، رضی: چشم من در پی آن قافله قریب: در راه بماند

شاملو: چشم من از پی این قافله سهیل: بس راه بماند

/ افشار: تا بگویم ز تو آواز

بهروض: که به گوش دلم آواز

۷ - افشار، بهروض، محیط: گرچه ما عهد شکستیم و گنه حافظ کرد

فرزاد: گرچه ما عهد شکستیم بین ای حافظ

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، فرخ، خرم: لطف او بین که به لطف از در ما باز آمد

فرزاد: لطف آن مه که به صلح از در ما باز آمد

- ۱ صبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
- ۲ هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خسروش آمد
- ۳ تنور لاله چنان بفروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
- ۴ به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش که این سخن شخر از هاتم به گوش آمد
- ۵ زفکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد
- ۶ زمرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
- ۷ چه جای صحبت نامعزم است مجلس انس سر پیاله بهوشان که خرقه پوش آمد
- ۸ زخانقاه به میخانه می رود حافظ مگر زمستی زهد ریا به هوش آمد



۱ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - تهنیت: تبریک، شادباش، مبارک باد، خوش آمد گویی - پیر می فروش: پیر طریقت، مرشد، راهنما / موسم طرب: فصل شادمانی و نشاط ۲ - مسیح نفس: مانند دم حضرت مسیح حیات بخش - نافه: کیمه ای در زیر شکم جنس نر آهوی ختن که در زیر جلد نزدیک عضو تناسلی حیوان قرار دارد و داخل آن ماده قهوه ای رنگ و روغنی شکل وجود دارد که بسیار خوشبو و معطر است و به نام مشک موسوم است - نافه گشای: پراکنده کننده بوی خوش، پراکنده کننده بوی خوش گلها و غنچه ها ۳ - تنور لاله: جام سرخ رنگ لاله - بفروخت: شعله ور شد، گرم شد / غنچه غرق عرق گشت: غنچه در عرق غرق شد، اشاره به کار گلاب گیری است ۴ - گوش هوش: گوش باطن، فهم، ادراک - نبوش: گوش کن / هاتم: فرشته پیام آور عالم غیب که دیده نمی شود ولی با انسان سخن می گوید ۵ - تفرقه: پراکندگی، جدایی - مجموع: جمع، تمام - شوی مجموع: خاطر جمع شوی / شد: رفت - اهرمن: شیطان، اهریمن - سروش: فرشته ۶ - مرغ صبح: بلبل - سوسن آزاد: گلی است سفید رنگ با پنج کاسبرگ و پنج گلبرگ که نوک تیز و شبیه به زبان انسان می باشد و به همین دلیل آن را سوسن ده زبان می گویند ۷ - مجلس انس: مجلس خصوصی دوستان / پیاله: جام شراب، پیاله شراب - خرقه پوش: صوفی، زاهد ۸ - خانقاه: محل عبادت و انجام مراسم صوفیان / = شاید از غرور و مستی ناشی از زهد ریایی به خود آمده و هشیار شده است.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	شاملو
۸	۵	-	۷	۴	۳	۲	۱	افشار
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی
۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، سایه، خرم
کلمات: قنی، پژمان (۲)، فرزاد، جذیر، سهیل، جلان، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / افشار: که موسم طرب و وقت نای و نوش آمد
محیط: که موسم گل و نسرين و ناز و نوش آمد
- ۲ - بهروض، خال، نی، رضی: خاک نافه گشای / افشار: بصد هزار نوا مرغ در خروش آمد
افشار: باد نافه گشا
- ۳ - شاملو: تنور باده چنان بر فروخت باد بهار
محیط: به نور باده چنان بر فروخت باد بهار
- ۴ - شاملو، قریب: به گوش هوش زمن بشنو و به عشرت کوش
افشار، محیط: به گوش هوش شنواز من و به عشرت کوش
بهروض: به گوش هوش بنوش از من و به عشرت کوش
- ۵ - فرخ: تا شوی معمور
- ۷ - افشار: نه جای صحبت نامحرمست مجلس انس
- ۸ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، افشار، ادیب، سایه: زهد و ریا باز آمد

۱. سَخروم دولتِ بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
 ۲. قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد
 ۳. مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای که ز صحرای ختن آهوی مُشکین آمد
 ۴. گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد ناله فریاد زس عاشقی مسکین آمد
 ۵. مرغ دل باز هوادارِ کمان ابروییست ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
 ۶. ساقیا مَنی بده و غم مخور از دشمن و دوست که به کامِ دل ما آن بشد و این آمد
 ۷. رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نسیرین آمد
 ۸. چون صبا گفته حافظ بشنید از بلبل عنبر افشان به تماشا ریاحین آمد



۱- دولت: بخت، اقبال - دولت بیدار: بخت و اقبال بیدار، طالع سعد - بالین: بالش، بستر / خسرو: پادشاه ساسانی، شاه - شیرین: خوش رفتار، شیرین حرکات، شیرین محبوب و معشوق خسرو در داستان نظامی گنجوی. ۲- قدح: پیاله بزرگ شراب - درکش: بنوش - سرخوش: شادمان و مست - خرامیدن: راه رفتن از روی تکبر و ناز / نگارت: معشوق - آیین: شیوه و کردار. ۳- مژدگانی: انعام - خلوتی: گوشه نشین، گوشه گیر، منزوی - نافه: کیسه‌ای در زیر شکم جنس نر آهوی ختن که در زیر جلد نزدیک عضو تناسلی حیوان قرار دارد و داخل آن ماده قهوه‌ای رنگ و روغنی شکل وجود دارد که بسیار خوشبو و معطر است و به نام مشک موسوم است - نافه گشای: پراکنده کننده بوی خوش، پراکنده کننده بوی خوش و معطر گلها و فنجن‌ها / ختن: از شهرهای ترکستان چین که محل زندگی آهوی مشک است - آهوی مشکین: نوعی خاص از آهو که مشک را از ناف آن می‌گیرند - ای گوشه‌نشین که با شمر نغز خود بوی مشک می‌پراکشی و دماغ را معطر می‌کنی مژدگانی بده که آن یار سفری از دیار دور باز آمده است. ۴- گریه سبب شد که طراوت و روحانیتی در چهره عاشقان آشکار شود و آن ناله و زاریا گشایشی در کار عاشق بیچاره ایجاد کرد. ۵- هوادار: مشتاق، عاشق - کمان ابرو: معشوقی که ابروان او مانند کمان منحنی باشد / کبوتر: مرغ دل در مصرع اول، دل عاشق - شاهین: پرنده شکاری. ۶ / آن بشد: دشمن رفت، دشمن در مصرع اول - این آمد: دوست آمد، دوست در مصرع اول. ۷- وقتی ابر بهار راه و رسم بی‌وفایی روزگار را دید دلش به حال عمر کوتاه گلها سوخت و بر آنها گریست. ۸- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان / عنبر: ماده‌ای چرب و خوشبو و خاکستری رنگ که از روده یا معده ماهی عنبر گرفته می‌شود - ریاحین: جمع ریحان، گلها، گیاهان خوشبو.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان
۸	۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	شاملو
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ (فط)،
جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان، قنی، قریب، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

+ :شادی یار پرچهره بکش باده ناب که می لعل دواى دل غمگین آمد
2: در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، خرم: قدحی سرکش و سرخوش = افشار: به تفرج بخرام

۳- افشار: خلوتی نافه گشا

۵- جذیر، بهروض: هواخواه کمان ابرویست / شاملو: که کمین صیدش جان و دل و دین آمد

انجو: که کمین صید گهش جان و دل و دین آمد

فرزاد: که کمین صید رهش جان و دل و دین آمد

۶- افشار: ساقیا باده بخور غم مخور از

جذیر: ساقیا باده ده و غم مخور از

۷- عدل، خرم: عارفی کو که کند فهم زبان سوسن

۸- سهیل: چو صبا گفته حافظ

+ - انجو: بده باده ناب

- ۱ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
 ۲ نه هر که طرف گله کج نهاد و تند نشست
 ۳ تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
 ۴ وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی
 ۵ بباختم دل دیوانه و ندانستم
 ۶ غلام همت آن رند عفات سوزم
 ۷ هزار نکته باریکتر زمو اینجاست
 ۸ مدار نقطه بینش ز خال توست مرا
 ۹ به قد و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد
 ۱۰ ز شعر دلکش حافظ کسی بُود آگاه
 نه هر که آینه سازد سکندری داند
 کلاه داری و آیین سروری داند
 که دوست خود روش بنده پروری داند
 و گرنه هر که تو بینی ستمگری داند
 که آدمی بچه‌ای شیوه پری داند
 که در گدا صفتی کیمیاگری داند
 نه هر که سر بتراشد قلندری داند
 که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
 جهان بگیرد اگر دادگستری داند
 که لطیف طبع و سخن گفتی دری داند

۱- چهره برافروختن: چهره را سرخ و گلگون کردن، آرایش کردن - دلبری: معشوقگی / سکندری داند: در قدیم ساختن آینه را به اسکندر نسبت می‌دادند - نه هر کس که آینه‌ای ساخت می‌تواند مانند اسکندر کشور گشایی و کشور داری کند.
 ۲- طرف: کنار، گوشه - کله کج نهادن: رفتار حاکی از غرور - تند نشستن: خشمگین نشستن، تکبر و بزرگ نمایی کردن / کلاه‌داری: ریاست، سروری، پادشاهی - سروری: بزرگی. ۳- به شرط مزد: برای مزد / بنده پروری: حال زیردستان را رعایت کردن. ۵ / آدمی بچه: آدمیزاد، فرزند آدمی - پری: فرشته، حوری، زن زیباروی از نوع جن - شیوه پری: راه و رسم دلبری مانند پری. ۶- رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - عافیت: سلامت، پارسایی، زهد - عافیت سوز: صفت رندی که تمام تعلقات مادی را رها کرده است / گدا صفتی: تهیدستی، فروتنی، خاکساری - کیمیاگری: تبدیل فلزات ناقص به فلزات کاملتر، اکسیدسازی، عشق‌بازی، عاشقی. ۷- باریکتر زمو: دقیق و ظریف / قلندر: درویش لالایی که نسبت به پوشاک و آداب و عبادات بی‌قید است و جز به صفای دل خود به هیچ چیز نمی‌اندیشد. از مختصات فرقه قلندریه تراشیدن موی سر و صورت و حتی ابروست ۸- مدار: محور، مرکز، مقصود - نقطه: مرکز - نقطه بینش: مردمک چشم - مردمک چشم من به گرد خال تو می‌گردد / جوهری: جواهرشناس، گوهرشناس. ۹- شاه خوبان: پیشوا و گزیده زیبارویان. ۱۰- دلکش: دلپذیر / لطف طبع: قریحه شاعرانه - دری: زبانی که پس از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۶	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۱۰	۸	۵	+	۹	۶	۶	۷	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۸	۵	۹	۶	۶	۳	۷	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۵	۹	۶	۸	۳	۶	۷	۲	۱	شاملو
۱۰	۳	۶	۹	۵	۸	۶	+	۷	۲	انجو
۱۰	۷	+	۳	۶	۸	۵	۴	۲	۱	فرزاد، قریب، ادیب
۱۰	-	۶	۵	+	۶	۷	۸	۲	۱	افشار
۱۰	-	-	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	۸	۷	۶	۹	۵	۶	۳	۲	۱	بهروض
۱۰	۷	۳	۶	۸	۵	۹	۴	۲	۱	سهیل
۱۰	۷	۳	۶	۵	۹	۸	۴	۲	۱	محیط
۱۰	۷	۶	۹	۵	۸	۶	۳	۲	۱	نی
۱۰	۷	۶	۹	+	۵	۸	-	۲	۱	فرخ
۱۰	-	۸	۷	۶	۵	۶	۳	۲	۱	چلان
۱۰	+	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: خال، رضی.

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم.

بیت الحاقی:

* بقدر مردم چشم منست غوطه خون درین محیط نه هر کس شناوری داند

اختلاف متن‌ها

۲- افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: نه هر کسی که کله کج نهاد

شاملو: نه هر که طرف کله کز نهاد

۳ / پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، ادیب: که خواجه خود روش

۴- جذیر، خال، نی، جلان: وفای عهد نکو باشد

شاملو، فرزاد: وفا و مهر نکو باشد / افشار: و گرنه هر که تو دانی

۶ / بهروض، خال، رضی: که باگدا صفتی

۷- قریب، بهروض، خال، نی، رضی: باریکتر زموی اینجاست

۸- شاملو: سواد نقطه بینش / پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، ادیب، فرخ، سایه: گوهری داند

۹- قریب: شاه خوبانست / بهروض: اگر بنده پروری داند

۱۰- فرزاد، قریب، بهروض، محیط، ادیب، نی، جلان: زشعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

افشار: به نظم دلکش حافظ کسی بود آگه

فرخ: ز نظم دلکش حافظ کبسی شود واقف

/ پژمان (۱)، شاملو، افشار، محیط، نی: که لطف نکته و سز سخنوری داند

جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: که لطف نظم و سخن گفتن دری داند

قریب: که لطف و نکته و سز سخن دری داند

+ - انجو، فرخ: در آب دیده خود غرقه‌ام چه چاره کنم

افشار: در آب دیده خود غرقه‌ام بگو چه کنم

ادیب: چنین که مردم چشم من است غرقه خون / انجو: که در محیط نه هر کس شناوری داند

سایه: بقدر مردم چشم من است ورطه خون

ترتیب ابیات: جلان، رضی.

بیت الحاقی:

+ : محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد از زبان و دل مابین که در آن کار بماند

اختلاف متن‌ها

۲ - افشار، جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، رضی: برون شد دل ما عیب مکن
نی: برون شد دل من خرده مگیر

۳ / شاملو، انجو: خرقة ماست که در خانه خمار بماند

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، سهیل، خرم: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد
شاملو، انجو: خرقة پوشان همگی مست گذشتند و گذشت
جذیر: با حریفان دگران هیچ نگفتند و شدند
محیط: با حریفان دگر هیچ نگفتند و گذشت

/ شاملو، فرزاد، افشار، محیط، ادیب: که بر هر سر بازار بماند

۵ - بهروض، خال، نی، رضی: صد عیب نهان می پوشید

محیط: صد عیب نهان پوشیدی

۶ - شاملو، انجو، قریب، خال، سهیل، محیط، فرخ، جلان: دست بلورین ستم
جذیر: دست بلورین خوردیم

بهروض: دست بلوری ستدیم

۷ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب: جز دلم کوز ازل

محیط: جز دل من رازل = انجو، ادیب: تابه‌بدعاشق‌اوست

فرخ: جز دل من که ازل فرخ: تابه‌بدعاشق بود

/ شاملو، انجو، محیط، ادیب، فرخ: جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند

۹ / عدل، قنی، خرم: شیوة تو نشدش حاصل و بیمار بماند

شاملو، افشار، فرخ: شیوة آن نشدش حاصل و بیمار بماند

۱۰ - پژمان (۱)، محیط، نی، فرخ، سایه: در جمال تو چنان

/ قریب، محیط، فرخ: کش حکایت همه جا = عدل، قنی، قریب، جلان، خرم: در در و دیوار بماند

۱۱ - پژمان (۱)، شاملو، سهیل: به تماشاگاه زلفت دل حافظ روزی

+ / سایه: قصه ماست که در هر سربازار بماند

- | | | |
|---|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱ | رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند | چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند |
| ۲ | من ار چه در نظری یار خاکسار شدم | رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند |
| ۳ | چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را | کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند |
| ۴ | چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است | چو بر محینه هستی رقم نخواهد ماند |
| ۵ | سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود | که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند |
| ۶ | غنیمتی شمر ای شمع وصلی پروانه | که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند |
| ۷ | توانگرا دلی درویش خود به دست آور | که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند |
| ۸ | بر این رواق زبَر جَد نوشته‌اند به زَر | که جز نکویی اهلِ کَرم نخواهد ماند |
| ۹ | زمهر بانی جانان طمع مبر حافظ | که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند |



۱- خاکسار: پست و خوار و ذلیل، فروتن، افتاده / رقیب: مراقب و نگهبان، دشمن، رقیب عشقی. ۲- پرده‌دار: دربان، حاجب / مقیم: اقامت‌کننده، ساکن - حریم: پیرامون خانه، محدوده - حرم: داخل خانه - آنجایی که پرده‌دار همه را چه بی‌گناه و گناهکار از دم شمشیر می‌گذراند یقیناً دیگر کسی از چنین جرمی پشتیبانی نخواهد کرد. ۳- نقش: طالع و بخت، تصویر، خط و نوشته / محیفه هستی: صفحه روزگار، صفحه جهان، دنیا - رقم: نشان، اثر. ۴- سرود: آواز - جمشید: از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی که کشف شراب و ساختن جام جهان نما به او منسوب است و جشن نوروز از اوست و به دست ضحاک کشته شد / جم: جمشید. ۵- غنیمتی شمر: مفتن به شمار - وصل پروانه: عشق‌بازی با پروانه / مباحثه: داد و ستد عاشقانه، وصل، عمل متقابل، همکاری. ۶- درویش خود: فقیر و بی‌نواهی که از تو درخواست چیزی می‌کند / مخزن زر: خزینه طلا - حرم: سکه نقره. ۷- رواق: سقف، ایوان خانه - زبرجد: نوعی زرد به رنگ سبز - رواق زبرجد: سقف زبرجد رنگ و نیلگون آسمان / گرم: جوانمردی و بزرگواری. ۸- جانان: محبوب، معشوق - طمع مبر: قطع امید مکن / جور: ستم، ظلم.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۹	۶	۸	۷	۵	۲	۳	۴	۱	پژمان (۱)	
۹	۶	۸	۷	۵	۴	۲	۲	۱	پژمان (۲)	
۹	۶	۳	۲	+	۷	۸	۴	۵	۱	شاملو
۹	2	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	+	۴	۷	-	۶	۳	۲	۱	افشار
۹	۸	۷	۵	۴	۲	-	۶	۱	جذیر	
۹	+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب، نی
۹	+	۸	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱	بهروض
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	خال، سایه، رضى	
۹	۵	۸	۴	+	۷	۳	۶	۲	۱	معوط
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	سپیل، ادیب	
۹	+	۷	۳	-	۸	۵	۴	۲	۱	فرخ
۹	۸	۵	۶	۷	۴	۳	۲	۱	جلان	

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، خرم.

کلمات: پژمان، سهیل، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

+ : سحر کرشمه وصلش بشارتی خوش داد که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

2 : سروش عالم غییم بشارتی خوش داد که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند

اختلاف متن‌ها

۱ / قنی، فرزاد، نی، خرم: چنان نماند چنین نیز هم

۴ / جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، جلان: که بر صحیفه هستی

۵ / محیط، نی: بیار جام که دوران جم

بهروض: که جام نوش که دوران جم

۷ / عدل، جذیر، بهروض، محیط، خرم: گنج و درم نخواهد ماند

فرخ: گنج گهر نخواهد ماند

۸ - قنی، قریب، بهروض، جلان، خرم: بدین رواق زبرجد

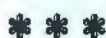
عدل: باین رواق زبرجد

+ - شاملو، بهروض: سحر کرشمه صبحم

افشار: سحر کرشمه لطفم / قریب: که کس همیشه به گیتی دژم نخواهد ماند

نی: سحر کرشمه وصلم

- ۱ حسبِ حالی ننوشتی و شد ایامی چند محرمی گو که فرستم به تو پیغامی چند
 ۲ ما بدان مقصدِ عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطفِ شما گامی چند
 ۳ چون منی از خم به سب و رفت و گل افکند نقاب فرصتِ عیش نگه دار و بزن جامی چند
 ۴ قند آمیخته با گل نه علاجِ دل ماست بوسه‌ای چند برآمیز به دشنامی چند
 ۵ زاهد از کوچه زندان به سلامت بگذر تا خرابات نکند صحبتِ بدنامی چند
 ۶ عیب منی جمله چو گفתי هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهرِ دلِ عامی چند
 ۷ ای گدایانِ خرابات خدا یارِ شماست چشمِ انعام مدارید ز انعامی چند
 ۸ پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی گشِ خویش که مگو حالِ دلِ سوخته با خامی چند
 ۹ حافظ از شوقِ رخِ مهر فروغِ تو بسوخت کامکارا نظری کن سویی ناکامی چند



۱ - حسب حال: شرح حال، نامه ۲ - عالی: رفیع، شریف - مقصد عالی: هدف متعالی - ۳ - سب: کوزه سفالی کوچکتر از خمره - گل افکند نقاب: گل چهره خود را نشان داد، شکوفا شد / فرصت عیش نگه‌دار: شادمانی و خوشی را غنیمت بشمار - ۴ - قند آمیخته با گل: شربت قند که گلاب در آن می‌ریختند و دوايي است برای تقویت قلب و رفع ضعف دل - ۵ - زندان: افراد لایبالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان / صحبت: مصاحبت و همنشینی - ۶ / حکمت: علم، دانش، فلسفه، علت، فایده - ۷ - خرابات: میخانه، محل عیش و عشرت و شراب نوشیدن - گدایان خرابات: فقیران باده نوش / انعام: نیکی، احسان - انعام: چهار پایان - ۸ - پیر میخانه: شراب فروش، مرشد و راهنما، قطب عالم - دُردی گش: آنکه شراب آمیخته با بُرد و درد می‌نوشد، باده نوش فقیر - ۹ / کامکار: خوشبخت، سعادتمند، به آرزو رسیدم.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۵	-	۶	۸	۳	۷	۹
انجو	۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶	۸	۹
جذیر	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸	۹
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قنی، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان، شاملو، انجو، جلان: حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند
فرخ: حسب حالی نه نوشتیم شد ایامی چند
- ۲- بهروض، خال، محیط، رضی: ما به آن مقصد اعلی
شاملو: ما بدان مقصد عالم / شاملو، محیط: هم مگر لطف شما پیش نهدگامی چند
افشار: ما بدان مقصد اعلی
- ۳- افشار، محیط: می چو از خم به بسو رفت و= شاملو، افشار: گل انداخت نقاب
قریب: چون می از خم به بسو آمد و قریب: گل بست نقاب / قریب: بکش جامی چند
- ۴- نی: نه دواى دل ماست
- ۵- سهیل، فرخ: زاهد از حلقه رندان / قریب: که خرابت نکند
عدل، پژمان (۱)، شاملو، جذیر، سهیل، محیط: عیب می جمله بگفتی
افشار: عیب می چون همه گفتی - پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، ادیب، نی: هنرش نیز بگوی
- ۷ / خرم: مدارید از انعامی چند
- ۹- شاملو: حافظ از شوق مه = افشار، جذیر، بهروض، نی، فرخ: مهر فروز تو بسوخت
/ جذیر: کامکارا نظری کن تو به ناکامی چند

- ۱ دوش وقتِ سحر از غصه نجاتم دادند و آنقدر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 ۲ بی خود از شمعته پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند
 ۳ چه مبارک شخری بود و چه فرخنده دمی آن شب قدر که این تازه پراتم دادند
 ۴ بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند
 ۵ من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
 ۶ هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
 ۷ این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد اجر صبری ست کز آن شاخ نباتم دادند
 ۸ همت حافظ و انفس سحر خیزان بود که زبند غم ایام نجاتم دادند



۱ - دوش: شب گذشته / ظلمت: تاریکی - آب حیات: چشمتای در نقطه تاریکی موسوم به ظلمات که نوشیدن آب آن زندگی جاوید می بخشد. ۲ - شمعته: پرتو، روشنی، پراکنده شدن روشنایی - پرتو: فروغ - ذات: الله - پرتو ذات: تابش نور حق، تجلی ذاتی / تجلی: ظاهر شدن، جلوه کردن، ظهور انوار حق در دل عارف که پاک و صافی شود - تجلی صفات: تابش انوار الهی جهت خضوع و خشوع یافتن و سرور و انس سالک است. ۳ / شب قدر: شب ارزشها و بهره ها، مبارک ترین شب سال که در ماه رمضان است - برات: خط آزادی، برخی شب پانزدهم شعبان را شب برات نامیده اند که هر که در این شب عبادت کند و آن را گرامی بدارد برات آزادی از عذاب به وی عطا گردد. ۴ - بعد از این روی من به سوی آیمای خواهد بود که جمال الهی را می نمایاند / جلوه ذات: تجلی ذات که موجب فنای سالک و تلاشی صفات او می گردد. ۵ - کامروا: کامیاب - خوشدل: دلخوش، شادمان، مسرور / مستحق: درخور، شایسته - زکات: آنچه به حکم شرع به درویش و مستحق می دهند. ۶ - هاتف: ندای غیبی، فرشتهای که از عالم غیب آواز می دهد - دولت: پخت و اقبال / جور: ظلم و ستم - ثبات: پایداری، استقامت، تحمل و شکیبایی. ۷ - شهد: غسل - شهد و شکر: معانی و مضامین / شاخ نبات: نبات به هم پیوسته که به صورت شاخه درخت می ساختند و به همین دلیل نیز به آن نبات (گیاه) می گفتند، مشوق شیرین سخن شیرین حرکات. ۸ - همت: اراده قوی، عزم جزم - انفس: دمه ها، نفس ها، دعاها.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
پژمان (۱)	۸	+	۷	۶	۵	۳	۲	۱	
پژمان (۲)	۸		۷	۶	۵	۳	۲	۱	
شاملو	3	+	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۴
انجو	۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
افشار	۸	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
جدیر	۸	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
قریب	۸	3	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
بهروض	۸	3	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
خال، رضی	۸	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
محیط	3	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱
فرخ	3	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم.

کلمات: نی، جلان.

ابیات الحاقی:

- ۱: + کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین درجام دادند
2: چون من از عشق رخس بیخود و حیران گشتم خسبر از واقعه لات و مناتم دادند
3: شگر شکر به شکرانه بیفشان حافظ که نگار کش شیرین حرکاتم دادند
4: من همان روز بدیدم که ظفر خواهم یافت که برافسوس عدو صبر و ثباتم دادند

اختلاف متن‌ها

۲ / محیط: باده از نور تجلی صفاتم دادند

۳ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: چه فرخنده شبی / فرخ: که آن تازه براتم دادند

۴ - شاملو: من و آینه حسن نگار

افشار: من و آینه و حسن و جمال / ادیب: کاندرا آنجا خبر از = افشار: پرتو ذاتم دادند

جذیر: عالم ذاتم دادند

۶ - شاملو، قریب: هاتف آن روز مرا مژده / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: که بدان جور و جفا

محیط: که بدین جور و جفا

۷ - شاملو: کز نی کلکم ریزد / بهروض: که از شاخ نباتم دادند

۸ - شاملو، محیط، فرخ: همت پیرمغان و نفس رنجان بود

3 - بهروض: به شکرانه فشانم دیگر / شاملو، محیط: که نگار خوش شیرین

فرخ: به شکرانه برافشان حافظ بهروض: که نگاری کش شیرین

فرخ: گو نگار کش شیرین

۱. دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند / گلِ آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
۲. ساکنانِ حرمِ ستر و عفافِ ملکوت / با من راه نشین باده مستانه زدند
۳. آسمانِ بارِ امانت نتوانست کشید / قرعه کار به نامِ من دیوانه زدند
۴. جنگِ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
۵. شکر آن را که میانِ من و او صلح افتاد / حوریانِ رقصِ کنان ساغرِ شکرانه زدند
۶. آتش آن نیست که بر شعله او خندد شمع / آتش آن است که در خرمنِ پروانه زدند
۷. کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب / تا سر زلفِ سخن را به قلم شانه زدند



۱ - دوش: دیشب، لحظه‌ای که نشان از ازل دارد و در همان حال به ابدیت پیوسته است - میخانه: در اینجا منظور زمین است - در میخانه زدند: یعنی فرشتگان برای برداشتن خاک حضرت آدم به زمین آمدند، وارد میخانه شدند / بسرشتند: خمیر کردند، ساختند - به پیمانه زدند: گلِ آدم را با شرابِ عشق آمیختند و در قالب ریختند. ۲ - حرم: داخل خانه، جایگاه زنان و کودکان - ستر: پرده حجاب، پوشش، حیا و شرم - حرم ستر: حرم پوشیده و مستور - عفاف: پرهیزگاری و پارسایی - ملکوت: عالم غیب، عظمت الهی، عالم بالا / رامنشین: بی‌خامان و غریب = آنها که در پس پرده غیب ملکوت الهی نهان بودند بر من آشکار شدند و با آن که من خاکی بیش نیستم چنان ارزشی برای من قائل شدند که در مستی عشق حق با من شریک گشتند. ۳ - عالم هستی نتوانست بار امانت عشق را تحمل کند زیرا که از عشق بی‌خبرند ولی انسان چون ستمکاره و نادان و گناهکار بود و به دشواری‌های عشق آگاه نبود آن را پذیرفت. ۴ - ملت: پیروان یک مذهب - هفتاد و دو ملت: پیروان هفتاد و دو مذهب، اشاره است به حدیثی از پیامبر اسلام که فرموده‌اند پیروان من پس از من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می‌شوند گروهی از آنان رستگار می‌شوند و هفتاد و دو گروه به آتش دوزخ گرفتار می‌شوند - عذر بنه: معذور بند، عذرشان را بپذیر / ره افسانه زدند: سخنان غیرحقیقی و غیرواقعی بر زبان راندند. ۵ - شکر آن را: به شکر آنکه - من و او: من و معشوق، قالب و جسم و روح / ساغر: جام شراب. ۶ - خنده شمع: شعله شمع و لرزش آن رمز خنده شمع است - آتش آن نیست که از شعله او شمع روشن شود بلکه آتش واقعی آتش عشق است که پروانه را بیچاره کرد و هستی‌اش را بر باد داد. ۷ - از آن هنگام که سر زلف سخن را شانه زده و آرایش کرده‌اند و شعر و ادب پیدا شده است کسی مانند حافظ نتوانسته است از چهره اندیشه پرده بردارد و اندیشه راهربان سازد زیرا که این اندیشه، اندیشه راز آفرینش آدمی است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۲	+	۶	۳	۵	۲	۱
۷	۲	۶		۳	۵	۲	۱
۷	+	۲	۶	۲	۵	۲	۱
۷	۶	+	۳	۴	۵	۲	۱
۷	۶	۴		۵	۳	۲	۱
۷	۲	۶		۵	۳	۲	۱
۷	۲	۶	+	۵	۳	۲	۱

تو تیب ایبات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: خال، نی، رضی.

ابیات العاقی:

+ ما بعد خرمن پندار زره چون نرویم چون ره آدم بیدار به یکدانه زدند
2: نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند

اختلاف متن ها

۲- عدل: حرم سر و عفاف ملکوت

قریب: حرم سدره عفاف ملکوت / قریب، فرخ: ساغر مستانه زدند

۳ / انجو، ادیب: قرعه فال به نام

۴ / شاملو، افشار، سهیل: در افسانه زدند

۵- قنی، انجو، فرزاد، جذیر، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، خرم: شکر ایزد که میان = سهیل: من و او صلح فتاد

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، سهیل، سایه، خرم: صوفیان رقص کنان = فرخ: ساغر افسانه زدند

شاملو، انجو: قدسیان رقص کنان

۶- قنی، پژمان (۲)، شاملو، فرزاد، سایه، خرم: که از شعله او خندد شمع

عدل: که از شعله آن خندد شمع

پژمان (۱): که بر شعله آن خندد شمع / بهروض، فرخ: بر خرمن پروانه زدند

محیط: که بر گریه او خندد شمع

۷- عدل، قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم: کس چو حافظ بگشاد

انجو، فرزاد، فرخ: کس چو حافظ نگشود

/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، افشار، قریب، محیط، ادیب، فرخ، سایه: تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

+ / شاملو: که ره آدم بیدار به یکدانه زدند

انجو: چون ره آدم خاکی به یکی دانه زدند

۱. نقد‌ها را بپود آيا كه عياری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
۲. مصلحت دید من آن است كه یاران همه كار بگذارند و غم طره یاری گیرند
۳. خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد كه قراری گیرند
۴. قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش كه در این خیل حصاری به سواری گیرند
۵. یا رب این بچه ترکان چه دلیرند به خون كه به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند
۶. رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد خاصه رقصی كه در آن دست نگاری گیرند
۷. حافظ اینای زمان را غم مسکینان نیست زاین میان گر بتوان پنه كه کناری گیرند

* * *

۱ - نقد: سکه، پول، ذات و دل - عیار گرفتن: آزمایش کردن، سنجیدن، محک زدن / صومعه داران: خائگاه داران، صوفیان، مشایخ و پیران خانقاه - پی کاری گیرند: دنبال کار دیگری بروند - آیا روزی می‌رسد كه كم و کیف شخصیت‌ها به بوته آزمایش ریخته شود و امتحان شود تا اینکه همه صوفیان ریاكار به دنبال کار دیگری بروند. ۲ - مصلحت دید: صلاح دید / خم طره یار: چین و شکن زلف یار. ۳ - حریفان: رقیبان، هم پیا له‌ها / فلک: روزگار، سرنوشت، قضا - قرار: آرامش. ۴ - زور بازوی تقوا و پرهیزکاری خود را به رخ خوبرویان مکش / خیل: طایفه و قبیله، اردوگاه، لشکر - حصار: قلعه، دژ - سواری: یک سوار - زیرا كه هر يك از سواران سپاه خوبرویان می‌تواند به تنهایی قلمه‌ای را فتح كند. ۵ - بچه ترکان: زیبارویان كم سن و سال، معشوق‌های جوان ترك نژاد. ۶ - شعر تر: شعر تازه، شعر آبدار، شعر فصیح و شیوا / نگار: معشوق و محبوب. ۷ - ابنا: پسران - اینای زمان: مردم روزگار، فرزندان زمانه، اهل روزگار - مسکینان: فقیران، بی‌چیزان، بیچارگان / کناری گیرند: كناره گیری كنند، دوری كنند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	+	۳	۲	۶	۴	۵	شاملو
۷		۴	۶	۵	۳	۲	انجو
۷		۵	۴	۶	۳	۲	سهیل، ادیب
۷		۵	۶	۴	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم.

بیت الحاقی:

+ : زاغ چون شرم ندارد که نهد پا بر گل بلبلان را سزدار دامن خاری گیرند

اختلاف متن‌ها

۱ / فرخ: تا مگر صومعه‌داران پی

۲ - جذیر: مصلحت دیدنم آن نیست / عدل: بگذارند خم طره

افشار: بگذارند و پی طره

جذیر: مگذارند و خم طره

۴ - افشار: قوت بازو پرهیز / افشار: که درین ملک = فرخ: سواری به حصارى گیرند

۵ / افشار: که به نوک مژه

۶ - افشار، جذیر، بهروض، خال، رضی: رقص بر شعر خوش و

عدل: رقص بر شعر تو و

پژمان (۱): رقص بر شعر نو و

/ جذیر، بهروض، خال، محیط: خاصه وقتی که = شاملو، افشار، فرخ: در او دست نگاری گیرند

جذیر، محیط: در آن زلف نگاری گیرند

- ۱ ای هسته تو خنده زده بر حدیث قند / مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند
 ۲ خواهی که بر نخیزد از دیده رود خون / دل در وفای صحبت رود گسان مبد
 ۳ طوبا ز قامت تو نیارد که دم زند / زاین قصه بگذرم که سخن می شود بلند
 ۴ گسر طهره می نمایی و گر طعنه می زنی / ما نیستیم معتقد مرد خود پسند
 ۵ ز آشفته حالی من آگاه کی شود / آن را که دل نگشت گرفتار این کمند
 ۶ بازار شوق گرم شد آن شمع قد کجاست / تاجان خود بر آتش رویش کنم سپند
 ۷ جایی که یار ما به شکر خنده دم زند / ای هسته کیستی تو خدا را به خود مخند
 ۸ حافظ چو ترک غمزه ترکان نمی کنی / دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند



۱ - هسته: کنایه از لب معشوق، دهان تنگ معشوق - حدیث: موضوع، حکایت، افسانه / مشتاق: آرزومند - یک شکر بخند: یک ذره بخند، تبسمی بفرمای، لبخندی بزن. ۲ - اگر می خواهی که از چشم تو جوی خون جاری نشود / صحبت: مصاحبت و همنشینی - رود: فرزند. ۳ - طوبا: درختی است بلند و عظیم در بهشت که گویند به هر نفر از ساکنان اهل بهشت یک شاخه از آن می رسد و میوه های گوناگون و خوشبو دارد. قامت معشوق را بدان تشبیه کنند - نیارد: نتواند. ۴ - طهره: خشم و غضب، قهر / با همه اینها ما به زاهدان و شیخان خود پسند عقیده و ارادی نمی ورزیم. ۵ - شوق: عشق و علاقه / تا جان خود را برای رفع چشم زخم مانند اسپند فدای چهره سرخ و آتشگون و گلگونش کنم. ۶ - شکر خنده: تبسم - به شکر خنده دم زند: به هنگام سخن گفتن تبسم کند / خدا را به خود مخند: برای رضای خدا اینقدر خود ترا مسخره نکن. ۷ - غمزه: ناز و عشوه یا اشاره چشم و ایرو - ترکان: خواریان، زیبارویان ترک نژاد / خوارزم و خجند: از شهرهای ترکستان - ای حافظ اکنون که میل به ناز و غمزه ترکان را از سر به در نمی کنی جای تو خوارزم یا خجند است زیرا که آنجا زیبارویان ترک فراوان دارد و تو را به این دلیل به آنجا تبعید می کنند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان غنی، فرزاد (ش)، قرب، سهیل، خرم
۸	۴	۵	۲	۳	۶	۷	۱	شاملو
۸	۶	۵	۳	۴	۲	۷	۱	انجو
۸	۶	۵	۴	۳	۷	-	۱	افشار
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، بهروز، خال، محیط، نی (پا)، جلان، رضی
۸	۶	۵	۴	۳	۲	۷	۱	فرخ
۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرزاد: ای شکر تو خنده زده / محیط: بیمارم از برای خدا
- ۲- جذیر، فرخ: از دیده رود رود / پژمان، شاملو، انجو، سهیل: دل در هوای صحبت
سهیل: از دیده سیل خون
بهروض: دل در وفا و صحبت
فرخ: دل در صفای صحبت
- ۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سهیل، خرم: گر جلوه می‌نمایی و
بهروض، رضی: ارطیره می‌نمایی و
پژمان (۱): گر طنز می‌نمایی و
افشار: ار طنز می‌نمایی و
عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: معتقد شیخ خود پسند
فرخ: معتقد پیر خود پسند
- ۵- محیط: زآشفته‌گی ما دلت آگاه کی شود / گر زانکه دل نگشت گرفتار این کمند
- ۶- عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، خرم: آن سرو قد کجاست / فرخ: بآتش رویش کنم پسند
انجو، فرزاد، افشار، محیط، نی، سایه: آن شمع رخ کجاست
- ۷- شاملو، فرزاد: جایی که لعل او به شکر خنده دم زند / پژمان (۲)، انجو، سهیل: خدا را دگر مخند
افشار: جایی که یار من به شکر خنده دم زند
- ۸- فرخ: غمزه خوبان نمی‌کنی / محیط: بفداد یاخچند

- ۱ بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند که به بالای چمن از بن و بیغم برگند
 ۲ حاجت مطرب و من نیست تو برقع بگشا که به رقص آوزدم آتش رویت چو سهند
 ۳ هیچ رویی نشود آینه حجله بخت مگر آن روی که مالند بر آن شم سمنند
 ۴ گفتم اسرارِ غمت هر چه بُودگو می باش صبر از این بیش ندارم چه کنم تا کی و چند
 ۵ مکش آن آهوی مُشکین مرا ای صیاد شرم از آن چشم سیه دار و مبیندش به کمند
 ۶ من خاکی که از این در نتوانم برخاست از کجا بوسه زنم بر لب آن قصر بلند
 ۷ باز مستان دل از آن گیسوی مُشکین حافظ زان که دیوانه همان پنه که بُود اندر بند



۱ = بعد از این به آن خوش قد و بالا پناه خواهم برد / چمن: خرامان، به ناز رونده - بالای چمن: قامت خرامان. ۲ - حاجت: نیاز - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی - برقع: روبنده، نقاب. ۳ = هیچ چهره‌ای این سمادت را نخواهد داشت که بخت بدان روی آورد مگر آن که به عنوان تبرک نعل سمند دلدار را ببوسد یا روی را برسم سمند دلدار بمالد. ۵ - آهوی مشکین: آهوی مشک، آهویی از جنس نر که در زیر جلد نزدیک عضو تناسلی حیوان کپسهای بنام نافه قرار دارد و دارای منفذی است که از آن ماده‌های قهوه‌ای رنگ و روغنی شکل خارج می‌شود که بسیار خوشبو و مطهر است و به نام مشک موسوم است - صیاد: شکارچی. ۶ - خاکی: افتاده، فروتن / قصر بلند: کاخ بلند، معشوق.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	+	۶	-	۴	-	۲	شاملو
۳		۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد (ش)
۳		۵	۶	۴	۳	۲	قریب
+		۶	۵	۴	۳	۲	نی (پ)

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال (ل)، سهیل، سایه (ش)، خرم.

کلمات: پژمان (۲)

فاقد این غزل: افشار، جذیر، بهروض، محیط، ادیب، فرخ، جلان، رضی.

ابیات الحاقی:

- ۱: جز به زلف تو ندارد دل حافظ میلی آه ازین دل که به صد بند نمی‌گیرد پند
۲: جز به زلف تو ندارد دل ما خود میلی که به بالای چمان از بن و بیخم برکند
۳: چون غزلهای تردلکش حافظ شنود گر کمالیش بود شعر نگوید به خجند

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد: تا به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

۲ - شاملو، فرزاد، قریب: تو برقع بگشای / فرزاد: آه ازین دل که به صد بند نمی‌گیرد پند

۳ - پژمان (۱)، فرزاد، قریب، نی: آینه چهره بخت / عدل، قنی، خال، سهیل، خرم: در آن سم سمند

قریب: بان سم سمند

۴ - شاملو، سایه: هر چه شود گومی باش

فرزاد: هر چه بود گویم فاش

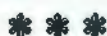
۶ - قریب: من خاکی چون ازین در / فرزاد: بر لب آن سرو بلند

قریب: بر در آن قصر بلند

۷ - عدل، خرم: دل از آن آهوی مشکین / شاملو، انجو، سهیل: که بماند در بند

۱ - شاملو: ندارد دل عاشق میلی

۱. گر منی فروش حاجت رندان روا کند / ایزد گسسته ببخشد و دفع بلا کند
 ۲. ساقی به جام عدل بده باده تا گدا / غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند
 ۳. ما را که درد عشق و بلای خماری گشت / یا وصل دوست یا مای صافی دوا کند
 ۴. حقا که این غمان برسد مؤده امان / گر سالتکی به عهد امانت وفا کند
 ۵. گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم / نسبت ممکن به غیر که اینها خدا کند
 ۶. در کارخانه‌ای که ره عقل و علم نیست / وهم ضعیف رای فضولی چرا کند
 ۷. مطرب بساز عود که کس بی اجل نبرد / وان کاه نه این ترانه سرا بد خطا کند
 ۸. جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت / عیسی دمی کجاست که احیای ما کند



۱- حاجت: نیاز- رندان: افراد لایالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان / دفع بلا کند: بلا را دور کند. ۲- جام عدل: قدحی است که برای شراب دادن به دیگران حد و اندازه مشخصی دارد و با آن به همه بطور برابر شراب می دهند اگر بیش از حد آن پر شود تمام محتویات آن ریخته می شود ولی اگر کمتر از آن ریخته شود مانعی ندارد / غیرت نیاورد: حسادت نوزد = از روی حسادت نتواند برای مردم ایجاد زحمت و گرفتاری کند. ۳- خماری: ملالت و دردمندی که از نرسیدن شراب به شخص دست می دهد / می صافی: شراب خالص و بی فحش. ۴- حقا: بدون تردید، مسلماً - غمان: غمها - امان: ایمنی، زنده‌ار، عنایت / سالک: رهرو طریقت تصوف، مسافر الی الله - عهد امانت: عشق الهی. ۵- حکیم: دانشمند، فیلسوف، دانا، منجم. ۶- کارخانه: دنیا، عالم، آسمان، نظام آفرینش / وهم: تصور، گمان، خیال، پندار - رای فضولی کردن: فکر بیجا کردن، دخالت نادرست کردن. ۷- مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی - بساز: بنواز، بخوان - عود: از سازهای زهی، پریط = ای موسیقیدان عودی بنواز که مضمون آن دم را غنیمت بدان، باشد زیرا که هیچ کس تا زمان مرگش فرا نرسد جان نخواهد سپرد و آنکه ترانه دم را غنیمت بدان را نخواند در اشتباه است. ۸- حافظ در راه عشق جان خود را از دست داد آن که مانند حضرت عیسی نفسی داشته باشد که بتواند مردگان را زنده کند کجاست که بیاید و ما را زنده سازد.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	عدل، فنی، فرزاد، قریب، سهیل، جلان، خرم
۸	۶	۵	۴	۲	۷	۳	۱	پژمان
۸	۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	۵	۲	۲	۳	۱	انجو
۸	۳	۵	۷	-	۶	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	جذیر
۸	۳	۷	۲	۶	۵	۴	۱	ادیب

ترتیب ابیات: بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، سایه، رضی

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: مصرع اول با مصرع دوم جابه‌جا می‌باشد / افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان، رضی: دفع ویا کند

عدل، پژمان (۱): رفع بلا کند

۲- فرزاد: بده باده تا حریف

۳- پژمان (۲): شاملو، قریب، بهروض، خال، محیط، فرخ، جلان، رضی: بلای خمار هست / شاملو: یالعل دوست یامی صافی

نی: بلای خمار خست / افشار: یاوصل یاریامی صافی

۴- جذیر، سهیل، جلان: حقا که در زمان برسد مژده مراد

بهروض، فرخ: حقا که در زمان برسد مژده امان

قریب: حقا که از غمان برسد وعده امان

محیط: حقا کزین غمان برسد مژده امید

۵- عدل، قنی، خرم: گر رنج پیش آید و = عدل: ور راحت ای حکیم

۶- عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزاد، افشار، قریب، محیط، نی، سایه، خرم: ره عقل و فضل نیست

پژمان (۲)، شاملو، انجو، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی: ره علم و عقل نیست

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: فهم ضعیف رای فضولی

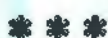
۷- عدل، قنی، شاملو، خرم: مطرب بساز پرده / افشار، قریب: هر کوه نه این ترانه

بهروض: هر کوه نه این ترانه

۸- شاملو، فرزاد، سهیل، فرخ: جان رفت در سرمی و حافظ ز عشق سوخت / افشار، جذیر: احیاء ما کند

افشار: جان رفت در پی و حافظ ز شوق سوخت

- دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
 ۲ عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صدجفا بکند
 ۲ زملک تاملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان نما بکند
 ۲ طبیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک جو درد در تو نبیند که را دوا بکند
 ۵ تو با خدای خودانداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکنند مژمی، خدا بکند
 ۶ زبخت خفته ملولم، بُود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند
 ۷ بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند



۱ = ای دل در راه عشق ریاضت بکش زیرا که این ریاضت کشیدن قدرت و توانایی حل بسیاری از مشکلات را خواهد داشت / نیاز: تمنا و خواهش، دعا - نیم شب: نیمه شب. ۲ - عتاب: ناز کردن، ملامت، خشم، قهر و غضب - پری چهره: زیبا رو / کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - جفا: بی وفایی، بی مهری. ۳ - ملک: عالم محسوسات، ظاهر عالم - ملکوت: باطن جهان، عالم غیب - تلم مواع را از پیش پایش برمی دارند و رازهای ظاهر و باطن هستی بر او آشکار می گردد هر که در صفادادن به دل کوشش کند و در تصفیه درون بکوشد. ۴ - مسیحا دم: عیسی دم، آنکه مانند حضرت عیسی مردگان را زنده کند - مشفق: مهربان، دلسوز. ۵ = تو کار را به خداوند واگذار کن و از این کار راضی و خوشنود باش / منعی: مخالف، دشمن. ۶ - بود که بیداری: آیا می شود که یک نفر بیدار و خوشبخت / فاتحه صبح: آغاز نگاه، دعای صبح، سحر، نماز صبح. ۷ / مگر: شاید - دلالت: راهنمایی - دولت: بخت و اقبال، عنایت ازل - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۵	۲	۴	۳	۶	۷
شاملو	۱	۴	۲	۶	۳	۵	۷
فرخ	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷

ترتیب ابیات: بجز متن پژمان، شاملو و فرخ با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: قتی، پژمان (۲)، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- قریب، فرخ، خرم: دلا بساز که سوز تو
- ۲ / عدل: تلافی صد بلا بکند
- ۳- شاملو، انجو، فرزاد، افشار، جذیر، سهیل: حجاب بگیرند / فرخ: کسی که خدمت جام
- ۴ / جذیر، محیط: چو در تو درد نبیند = فرزاد: کی‌ات دوا نکند
فرخ: کرا دوا کند
- ۵- افشار: تو با خدای خود انداز کار و خوش می باش
- ۶- افشار، محیط، فرخ: ملولم مگر که بیداری / شاملو: صبحم یکی دعا بکند
- ۷- پژمان (۱)، شاملو، انجو، ادیب: بویی ز زلف یار نبرد / فرخ: دولتش خدا بکند

- ۱ طایر دولت اگر باز گذاری بکند یار باز آید و با وصل قرار ی بکند
- ۲ دیده را دستگیر دَر و گهر گرچه نماند بخورد غونی و تدبیر لثاری بکند
- ۳ دوش گفتم بکنند لعل لبش چاره من هاتف غیب ندا داد که آری بکند
- ۴ کس نیارد بر او دم زدن از قصه ما مگرش باد صبا گوش گذاری بکند
- ۵ دادهام باز نظر را به تذر و پرواز باز خواند مگرش نقش و شکاری بکند
- ۶ شهر خالیست ز عشاق، بُود کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند
- ۷ کو کریمی که یزیم طربش غمزه‌ای جرمهای در کشد و دفع غماری بکند
- ۸ یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب بازی چرخ یکی زاین همه باری بکند
- ۹ حافظا گر نروی از در او هم روزی گذری بر سرت از گوشه کناری بکند

* * *

۱- طایر: پرنده - طایر دولت: پرنده بخت و اقبال - گذار: عبور / با وصل قرار ی بکنند: با رسیدن خود با من عهد و پیمانی ببندد، قرار دیدار و وصل گذاشتن. ۲- دستگیر: قدرت و توانایی - دَر و گهر: مروارید و جواهر، کنایه از اشک / تدبیر لثاری بکنند: برای نثار به پای یار تدبیری خواهد آندیشید. ۳- دوش: دیشب - لعل: سرخ / هاتف: ندادهند ناپیدا، فرشته سخنگو. ۴- کس نیارد: کسی نمی‌تواند / باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - گوش گذار کردن: به گوش رساندن. ۵- باز: پرنده شکاری - تذر و قراول، محبوب، معشوق / نقش: صفحه‌ای رنگین و کوچک که به وسیله آن صدای پرنده را تقلید می‌کرده و آن را به سوی خود می‌کشادند = نگاه خود را مانند باز به سوی معشوق چون تذرو پرواز دادهام شاید زمزمه من او را بدین سو کشاند و باز نگاه من وی را شکار کند. ۷- کریم: بخشنده و بزرگوar - یزیم طربش: مجلس شادی‌اش / خمار: حالت سردرد و کسالت در اثر نرسیدن شراب به شخص. ۸- رقیب: مدعی، دشمن، مخالف. ۹/ گوشه کنار: این طرف و آن طرف.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۳	۸	۷	۵	۴	۶	۲	۱	پژمان، انجو
۹	۳	۸	۶	۷	۶	۲	۵	۱	شاملو
۹	۸	۷	۶	-	۴	-	۲	۱	افشار
۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب، نی
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	پهروزی، خال، جلان، سایه، رضی
۹	۵	۷	۳	۶	۸	۴	۲	۱	محیط
۹	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، سهیل، ادیب، خرم.
کلمات: جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۳- شاملو، انجو: لعل لبش چاره دل

۴- قنی، شاملو: کسی نیاردبر او دم زند از = عدل، پژمان (۱)، سهیل: غصه ما / شاملو، انجو، سهیل: به گوش گزاری بکند

۵ / عدل: باز خوانش مگرش = فرزاد، قریب: بخت و شکاری بکند

محیط: نقش شکاری بکند

۶- فرخ: مگر کاز طرفی / انجو: دستی از غیب برون آید و

۷- افشار، محیط: کو کریمی که ز فیض گرمش غمزدهای

شاملو: کو کریمی که به بزم طربش غمزدهای

۸ / عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم: بود آيا که فلک زین دو سه کاری بکند

شاملو، فرزاد: بازی چرخ یکی زین دو سه باری بکند

محیط، فرخ: بازی چرخ از این یکدو سه کاری بکند

سهیل: بازی چرخ یکی زین دو سه کاری بکند

۱. مرا به رندی و عشق، آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرارِ علم صیپ کند
۲. کمالِ سزُ محبتِ بین نه نقصِ گناه که هر که بی هنر افتد نظر به صیپ کند
۳. زعطِرِ حورِ بهشت آن نفس برآید بوی که خاکِ میکدهٔ ما عبیرِ صیپ کند
۴. چمنانِ زندِ ره اسلام غمزهٔ ساقی که اجتناب ز صیپها مگر صیپ کند
۵. کلیدِ گنجِ سعادت قبولِ اهلِ دل است مباد کسی که در این نکته شک و ریب کند
۶. شبانِ وادیِ ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمتِ صیپ کند
۷. زدیپدهٔ خون بچکاند فسانهٔ حافظ چو یادِ وقتِ زمانِ شبان و صیپ کند



۱- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی، فضول: پناه گو / اعتراض: ایراد گرفتن. علم غیب: دانشی که از اسرار پوشیده خبر دهد. ۲- کمال: تمامیت، ترقی، آراستگی صفات / هر کسی که از نعمت هنر بی بهره باشد همیشه از هنرمندان ایراد می‌گیرد. ۳- عبیر: ماده مرکب معطر و خوشبو از مشک و گلاب و زعفران که برای خوشبو کردن لباس از آن استفاده می‌کردند. صیپ: گریبان، یخه. ۴- چنان زندِ ره: چنان غارت می‌کند. غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو / صیپا: شراب انگوری، می. صیپه: از صحابه و یاران پیامبر اسلام که در زهد و پارسایی شهرت داشت = کرشمهٔ معشوق آنچنان دین و ایمان را به یغما می‌برد که فقط صیپ می‌تواند از این غارت در امان بماند و از غمزهٔ ساقی به شراب انگوری پناه نبرد. ۵- قبولِ اهلِ دل: مورد پسندِ اهلِ دل واقع شدن / نکته: مطلب، سخن. ریب: تردید، دو دلی، شک. ۶- شبان: چوپان، کنایه از حضرت موسی. وادیِ ایمن: بیابانی است در جانب راست کوه طور / صیپ: پس از آنکه موسی (ع) از مصر و از دست فرعونیان گریخت به نزدیکی شهر مدین رسید و به نزد صیپ رفت. صیپ یکی از دختران خود را به عقد و نکاح او درآورد با این شرط که موسی به مدت هشت سال برای صیپ شبانی کند. موسی پس از ده سال خدمت به صیپ با همسر و چهار صد گوسفند و یک خر و هسپار مصر شد. ۷- فسانه: ماجرا، داستان / وقت: کیفیت، حال. شبان: جوانی. صیپ: پیری.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۳	۴	۶	۵	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	انجو، افشار، محیط
۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل: مرا برندی عشق آن / محیط: اسرار اهل غیب کند
- ۲- شاملو، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: کمال صدق محبت بین نه نقص گناه
جذیر: کمال صدق و محبت بین نقیض گناه
- ۳- محیط: زجیب حور بهشت = افشار، محیط، ادیب، نی، فرخ: آن زمان برآید بوی
- ۴- پژمان (۱)، شاملو، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: چنان بزده اسلام
- ۵- عدل: کلید اهل سعادت / عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خرم: مباد آنکه درین نکته
- ۶ / جذیر، بهروض: زجان خدمت شعیب کند
- ۷- افشار: ز دیده خون بفشاند فسانه حافظ / شاملو، انجو، فرزاد، سهیل: چو یاد عهد شباب و زمان شیب کند
پژمان (۱)، جذیر، ادیب: چو یاد وقت و زمان شباب و شیب کند
افشار، فرخ، سایه: چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند

- ۱ کلک مشکین تو روزی که زما یاد کند بسپرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
 ۲ قاصد حضرت سلمی که سلامت بادش چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند
 ۳ امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند گر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند
 ۴ یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که به رحمت گذری هر سر فرهاد کند
 ۵ شاه را پنهان بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یکساعته عمری که در او داد کند
 ۶ حالیا عشوه عشق تمو ز بنیادم بُرد تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند
 ۷ گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی است فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند
 ۸ ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز غم آن روز که حافظ رو بغداد کند



۱ - کلک: قلم، قلم نی - کلک مشکین: قلم مشک آلود، قلمی که با مرکب مشک آلود می‌نویسد / اجر: ثواب، پاداش - بنده: غلام، برده. ۲ - قاصد: پیک - حضرت: پیشگاه - سلمی: نام یکی از معشوقه‌های عرب، معشوق و محبوب. ۳ - مراد: آرزو، خواست / خراب: از خود بی‌خود، مست لایمقل، ویران. ۴ - خسرو: پادشاه، خسرو پرویز از پادشاهان ساسانی - شیرین: شیرین حرکات، نام معشوقه خسرو / فرهاد: کوهکن معروف که عاشق شیرین بود و در توطئه‌ای که توسط خسرو ریخته شد برای عشق جان باخت، عاشق. ۵ - حالیا: هم اکنون. ۶ - گوهر: مروارید، اصل و نژاد - مدحت: ستایش، مدح - مستغنی: بی‌نیاز / مشاطه: آرایشگر - حسن: زیبایی، خوبی. ۸ - این غزل را حافظ هنگامی سرود که سلطان احمد ایلکانی پایتخت خود را بغداد قرار داده بود و از حافظ چند بار به بغداد دعوت نمود.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۳	۶	۴	۲	۱	پژمان
۸	۶	۷	+	۴	۲	۳	۱	شاملو
۸	۵	۳	۷	۶	۴	۲	۱	انجو
۸	۳	۷	-	۶	۴	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر، بهروض، خال، سهیل، رضی
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	محیط
۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم.

کلمات: نی، جلان

بیت الحاقی:

+ : آن که خون دل ما ریخت به بیداد و برفت کاش باز آید و خون ریزد و بیداد کند

اختلاف متن ها

۲- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: قاصد منزل سلمی = اتجو، فرخ: که سلامت بادا

۳- شاملو: آزمون کن = جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ: که بسی جام مرادت بدهند

افشار: که شبی گنج مرادت بدهند

/ افشار: گر خرابی چو رمی لطف تو آباد کند

۴ / محیط: که ز رحمت گذری

۵- فرخ: طاعت سی ساله زهد / فرزاد، قریب، فرخ: قدر یکساعت = فرخ: از عمر که درداد کند

۶- عدل، پژمان (۱) قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، خرم: حالیا عشوه ناز تو / فرزاد، افشار: تادگر باره جفای تو چه بنیاد کند

پژمان (۲): حالیا عشوه ناز تو شاملو: تادگر باره حکیمانه توجه بنیاد کند

فرخ: حالیا عشوه شوخ تو قریب: تادگر رای حکیمانه چه بنیاد کند

محیط: تادگر بار غم عشق چه بنیاد کند

۷ / شاملو، فرزاد، افشار، ادیب، فرخ: دست مشاطه چه باحسن خداداد کند

۸- شاملو، افشار: ره نبردیم به مطلوب خود اندر شیراز / فرخ: فرخ آنروز که حافظ

- ۱ آن کیست کز روی کُرم با من وفاداری کند / بر جای بدکاری چو من یک دم نکوکاری کند
- ۲ اوّل به بانگ نای و نسی آرد به دل پیغام وی / و آن گه به یک پیمانه منی با من وفاداری کند
- ۳ دلبر که جان فرسود از او کام دلم نگشود از او / نومید نتوان بود از او باشد که دلداری کند
- ۴ گفتم گره نگشودام زان طُره تا من بودهام / گفتا مَنَش فرموده‌ام تا با تو طزاری کند
- ۵ پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیده‌ست بو / از مستی‌آش رمزی بگو تا تَرکِ هشیاری کند
- ۶ چون من گدای بی‌نشان مشکل بُود یاری چنان / سلطان کجا عیشِ نهان با رندِ بازاری کند
- ۷ زان طُره پُر پیچ و غم سهل است اگر بینم ستم / از بند و زنجیرش چه‌مهم هرکس که عیاری کند
- ۸ شد لشکرِ غم بی‌عدد از بهت می‌خواهم مدد / تا فخرِ دین عبدالصمد باشد که غمخواری کند
- ۹ با چشمِ پُر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او / کان چشمِ مسبّ شنگ او بسیار مکاری کند



۱ - کرم: جوانمردی و بزرگواری - وفاداری: درستی، صداقت و راستی / بر جای: در حق. ۲ - بانگ نای: آواز خوش حنجره - آرد به دل پیغام وی: پیغام او را به من برساند / = پس از آن با نوشیدن قدحی از می حقیقت و درستی قضا را به من بگوید. ۳ - جان فرسود: نیست و نابود شد - کام: آرزو، مراد. ۴ - طُره: گیسو، زلف / طزاری: حيله‌گری، دزدی و غارت دل = گفتم که از دیرباز تاکنون هیچ گره‌ای از گیسوی تو برای رهایی دلم باز نکرده‌ام و او گفت من به او دستور داده‌ام تا دل تو را بدزد. ۵ - پشمینه پوش: زاهد و صوفی / از مستی‌اش رمزی بگو: از مستی عشق و شور و حال مستی عشق برای او بگو. ۶ - آدم فقیر و ناشناسی مانند من داشتن یاری مثل او غیر ممکن است / عیش نهان: عیش و نوش محرمانه - رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - بازاری: اهل بازار، بازارگرد، مبتذل. ۷ - هتاری: تردستی، زیرکی، حيله‌بازی، دزدی، راهزنی. ۸ - بی‌عدد: بی‌حد و حساب، فراوان / عبدالصمد: مولانا بهاءالدین عبدالصمد اسفراینی از علمای بزرگ قرن هشتم در شیراز و معاصر حافظ. ۹ - نیرنگ: جادو، سحر - آهنگ: قصد / شنگ: زیبا، شیرین رفتار، دزد و راهزن - مکاری: حيله‌گری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۹
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷	-	۹
۱	۲	۳	۴	۷	۶	۵	-	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹	۸
۱	۲	۳	۷	۴	۵	۶	۸	۹

عدل، انجوشافار، محیط، نی، خرم

پژمان

شاملو

فرزاد، قریب، سهیل، سایه

فرخ

ترتیب ابیات: قنی، جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی.

کلمات: سایه

اختلاف متن ها

۱- عدل، قنی، قریب، خرم: با ما وفاداری کند

شاملو، فرزاد: با چون منی یاری کند

۲- فرزاد، سهیل: اول به بانگ چنگ و نی = شاملو، محیط: آرد به من پیغامی / شاملو، انجو، سهیل: با من هواداری کند

۳- فرخ: دلبر که جان فرسود از آن = بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: کار دلم نگشود از و

فرخ: راز دلم نگشود از و

/ فرخ: نومید نتوان بود از آن = افشار: باشد که غمخواری کند

۵- جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: پشمینه پوش تنگ خو = پژمان، شاملو، انجو، سهیل: کز عشق نشیندست بو

/ عدل، خرم: از مستیش روزی بگو

۶- شاملو، جذیر، قریب، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی: چون من گدایی بی نشان = محیط، فرخ: مشکل بود یار چنان

افشار: با من گدای بی نشان

۷ / شاملو، انجو، فرزاد: آنکس که عیاری کند

فرخ: آنرا که عیاری کند

۸- جذیر، قریب، بهروض، جلان: یز بخت میخوانم مدد / قریب، بهروض، فرخ: تا فخرالدین عبدالصمد - فرخ باشد که دلداری کند

۹ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: کان طره شبرنگ او بسیار طراری کند

قریب، فرخ: کان طره شبرنگ او بسیار مکاری کند

فرزاد: کان چشم شوخ و شنگ او بسیار مکاری کند

افشار: کان زلف مشکین رنگ او بسیار مکاری کند

جذیر: تا چشم مست تنگ او بسیار مکاری کند

بهروض: کان چشم مست تنگ او بسیار مکاری کند

محیط: کان طره شبرنگ او بسیار غداری کند

۱. سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
۲. دی گیل‌های ز طره‌اش کردم و از سر فسوس
۳. تا دل هرزه گردد من رفت به چین زلف او
۴. پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی
۵. با همه عطف دامنیت آیدم از صبا عجب
۶. چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پُرشکن
۷. دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود
۸. ساقی سیم ساقی من گر همه درد می‌دهد
۹. دست خوش جفا مکن آب زخم که فیض ابر
۱۰. گشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند
- همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند
- گفت که این سیاه کج گوش به من نمی‌کند
- زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
- گوش کشیده است از آن گوش به من نمی‌کند
- کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی‌کند
- وّه که دلم چه یاد آن عهد شکن نمی‌کند
- جان به هواي کوي او خدمت تن نمی‌کند
- کیست که تن چو جام من جمله دهن نمی‌کند
- بی‌مدد سرشک من در عدن نمی‌کند
- تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند



۱- چمان: خرامنده، آنکه با ناز راه می‌رود. سرو چمان: محبوب، معشوق / سمن: یاسمن. ۲- طره: گیسو، فسوس: دریغ و حسرت، اندوه / سیاه کج: طره، زلف سیاه خمیده. ۳- هرزه گرد: آن که همه جارفت و آمد می‌کند. چین زلف: پیچ و تاب زلف، چین ایهام دارد که با توجه به سفر دراز می‌تواند کشور چین باشد. ۴- لابه: تضرع و زاری، التماس / گوش کشیده: حرف گوش نمی‌کند، دوسر کمان را کشیده است و آماده تیراندازی است. ۵- عطف دامن: سجاج دامن. صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد / مشک ختن: نوعی مشک که از ختن می‌آورده‌اند. ۶- زلف بنفشه: گلبرگهای بنفشه. پُرشکن: خم / وای که دلم چقدر از او یاد می‌کند. ۷- دل برای دیدن روی او هرگز همدم جاتم نمی‌شود و جاتم نیز در آرزوی آنکه به سر کوی او برسد حاضر نیست به وظیفه طبیعی خود عمل کند و در خدمت تن باشد. ۸- سیم ساق: سفیدران، بلندبالا و کشیده، ساق پای نقره‌ای و سفید. درد: شراب آمیخته با لرد و مواد اضافی ته‌نشین شده شراب، شراب نامرغوب / کسی نیست که مثل جام شراب تمام وجود خود را به دهان مبدل نکند. ۹- آب رخ: آب رو. فیض ابر: باران، ریزش باران / مدد: کمک و یاری. سرشک: اشک. در عدن: مروارید خلیج عدن. آبروی مرا پامال جور و جفای خودت مکن زیرا که بارش ابر بدون یاری و کمک اشک من نمی‌تواند در عدن که بهترین انواع مرواریدهاست بسازد. ۱۰- غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو. ناشنیده پند: پند نشنو / تیغ سزاست: سزاوار گشتن است. درد سخن کردن: احساس نیاز به پند و نصیحت داشتن.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، فرزاد، خرم
۱۰	-	۵	۸	۲	۲	۷	۶	۳	۱	پژمان
۱۰	-	۲	۵	۸	۶	۷	-	-	۱	شاملو
۱۰	+	۹	۲	۷	۸	۶	۲	۳	۱	انجو
۱۰	-	-	۶	۷	+	۴	۲	-	۱	افشار
۱۰	-	۸	-	۶	۵	۲	۳	+	۱	جدیر
۱۰	-	۸	۶	۷	۵	۴	۲	۳	۱	بهروزی
۱۰	-	۸	۶	۵	۲	۳	۷	+	۱	خال
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	۳	-	۱	سهیل، ادیب، رفسی
۹	۸	۶	-	۲	-	-	۹	۳	+	محیط
۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۲	۳	-	۱	نی
۱۰	-	۶	۵	۸	۲	-	۷	+	۳	فرخ
۱۰	۵	۹	۷	۸	۶	+	۲	۳	-	جلان
۱۰	۹	۸	۶	+	۵	۷	۲	۴	۳	سایه

ترتیب ابیات: قنی، قریب

بیت العاقی:

+ لخلخه سای شد صبا دامن پاکت از چه روی خاک بنفشه زار را مشک ختن نمی‌کند

اختلاف متن‌ها

۳- افشار: رفت به چین زلف تو / فرخ: میل وطن نمی‌کند

۴- شاملو، انجو، جذیر، بهروض، نی، جلان: پیش کمان ابرویت / شاملو، انجو: گوشه کشیده‌ست از آن

افشار: پیش کمان ابروت

۵- پژمان (۳)، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: با همه عطر دامت / جذیر: کز گذر تو باد را

۶ / عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، سایه، خرم: وه که دلم چه یاد از آن

۷- افشار، بهروض، خال، نی، فرخ، رضی: دل به امید وصل تو / افشار، بهروض، خال، نی، فرخ، رضی: جان به هوای کوی تو

سهیل، شاملو، انجو، جلان: دل به امید وصل او

۸- جذیر، بهروض، محیط، جلان: ساقی سیم ساق ما = انجو: گر همه زهر می‌دهد

محیط: گرچه که درد می‌دهد

۹- انجو، سهیل، محیط: دستکش جفا مکن = عدل، سهیل، خرم: آب رخم که فیض او

۱۰- شاملو، افشار: حافظ پند ناشنو / شاملو، انجو، فرزاد، سهیل: درک سخن نمی‌کند

+ - جذیر، خال، جلان: لخلخه سای شد صبا دامن پاکش از چه روی

انجو، محیط: لخلخه سای شد صبا دامن پاکت از چه رو

افشار: لخلخه سای شد صبا دامن پاکش از چه رو

فرخ: غنجه به پای شد صبا دامن پاکت از چه رو

- ۱۰ در نظر بازی ما بی خبران حیرانند
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
۲ عهد ما با لب شیرین دهان پست خدای
عشق داند که در این دایره سرگردانند
۳ لاف مشق و گله از یار زهی لاف دروغ
ما همه بنده و این قوم خداوندانند
۴ مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
عشقبازان چنین مستحق هجرانند
۵ وصف رخساره خورشید زخفاش مهرس
آه اگر خرقه پشمن به گرو نستانند
۶ جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
که در این آینه صاحب نظران حیرانند
۷ مگرم چشم سیاه تو بیاموز کار
ماه و خورشید همین آینه می گردانند
۸ گر به نزهتگی ارواح بزد بوی تو باد
ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند
۹ گرشوند آگه از اندیشه مامفچگان
عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند
۱۰ زاهد ار رندی حافظ نکندهم چه شد
بعد از این خرقه صوفی به گرو نستانند
۱۱ دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند

۱ - نظریازی: تماشای چهره زیبا رویان - حیران: سرگشته / نمودم: به نظر آمدم، نشان دادم. ۲ - عقلا اساس و پایه‌های هستی‌اند اما عشق می‌داند که آنان در این دایره سرگردان هستند. ۳ / خداوندانند: سروان ما هستند. ۴ - لاف: ادعا = ادعای عشق ورزی کردن و آنگاه گله و شکایت نمودن از یار و دلدار ادعای عجیبی است. چنین عشقبازانی سزاوار دوری و جدایی از دلدار می‌باشند. ۵ - مفلس: فقیر و بی چیز، در مانده و نیازمند. مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی / = وای اگر این خرقه پشمنه را در عوض پول برای شراب خوردن از ما به گرو نگیرند. ۶ - زخفاش: پستانداری پرنده شبیه موش. ۷ - تنها دیده من نیست که تجلی‌گاه رخ اوست بلکه ماه و خورشید نیز آینه تجلی دلدار را می‌گردانند. ۸ / مستوری: پاکدامنی، نجابت، پوشیدگی. ۹ - نزهتگی: گردشگاه، جای خوش و خرم. نزهتگی ارواح: بهشت عالم برزخ / گوهر: مروارید = عقل و جان هستی خود را نثار می‌کنند. ۱۰ - مفیچگان: پسرکان زیبارویی که در میخانه‌ها خدمت می‌کردند = اگر مفیچگان متوجه شوند که صوفیانی که خرقه خود را برای شراب خوردن به گرو گذاشته‌اند دیگر برای پس گرفتن خرقه باز نمی‌گردند، دیگر خرقه آنان را به گرو شراب بر نمی‌دارند. ۱۱ - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / دیو: شیطان.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
عقل، فنی، فرزاد، غرم	۱	۲	۷	۳	۵	۶	۴	۸	۹	۱۰
پژمان	۱	۲	۱۰	۷	۶	۵	۳	۴	۸	۹
شاملو	۱	۷	۶	۲	۹	۸	۴	۳	۵	-
انجو	۱	۲	۶	۱۰	۹	۷	۴	۳	۵	۱۱
افشار	۱	۲	۳	۴	-	۷	-	-	۱۰	۱۱
جدیر	۱	۲	۳	۴	-	۷	۶	۸	۱۰	۹
قریب، سهیل، ادیب	۱	۲	۷	۳	۵	۶	۴	۸	۹	۱۰
پهروض	۱	۲	۳	۷	-	۶	۴	۱۰	۸	۹
خال	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱۰	۹
محیط	۱	۲	۶	۲	۳	۸	-	۵	-	۱۱
نی	۱	۲	۷	۴	۶	۳	۵	۸	۹	-
فرخ	۱	۲	۶	۴	۳	۹	۷	۸	۵	-
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸	۱۰	۹
سایه	۱	۲	۷	۴	۶	۳	۵	۱۰	۸	۹
رضی	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۶	۸	۹	-

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان (۱)، محیط، فرخ: بی‌بصران حیرانند
- ۲- فرخ: عاشقان نکته‌پرگار وجودند ولی
- ۳- افشار: جذیر، بهروض، محیط: عهد من بآلب شیرین دهان - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، فرخ، خرم: بیست خدا
فرخ: عهد من بآلب شیرین پسران
- / فرخ: آن قوم خداندانند
- ۴- شاملو: زهی لاف خلاف
- افشار: زهی لاف و دروغ
- ۶- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: وصف خورشید به شب پره اعمی نرسد
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: وصل خورشید به شب پره اعمی نرسد
محیط: وصف رخساره خورشید زخفاش مجوی
- / قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سهیل، خرم: که در آن آینه
- ۷- فرخ: دیده‌ما تنها نیست / افشار: مه و خورشید همین
- ۸- شاملو، انجو، فرزاد: مگرم شیوه چشم تو بیاموزد کار
- ۹- قریب: گر بترت گه ارواح / ملک و خور دل و جان به نثار افشانند
- ۱۰- افشار: گر شوند آگه از احوال دل مغبجگان / پژمان (۱)، سهیل: خرقه پشمین به گرو نستانند
- ۱۱- نی: زاهد از رندی حافظ = پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، محیط: نکند فهم چه باک
افشار، جذیر، نی: نکند فهم مراد

۱. سمن بویان غبارِ غم چو بنشینند بنشانند
۲. به فتراک جفا دلها چو بر بندند بر بندند
۳. ز چشم لعلِ رُمّانی چو می خندند می یارند
۴. به عمری یک نفس با ما چو بنشینند برخیزند
۵. سرشکِ گوشه گیران را چو دریابند دریابند
۶. دواي دردِ عاشق را کسی کاو سهل پندارد
۷. چو منصور از مراد آنان که بردارند بردارند
۸. در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند



۱ - سمن بویان: زیبارویانی که عطر یا سمن دارند = سمن بویان وقتی کنار عاشقان بنشینند غم را از بین می برند / پری: جنس مونث جن که بسیار زیبا رو می باشد - پری رویان: زیبا رویان = اما زیبا رویان آرامش دل را با لجاجت و گردنکشی سلب می کنند. ۲ - فتراک: ترک بند، بند چرمی پشت زمین که صید یا اسیر را به آن می بستند = خویرویان به هنگام سواری دل‌های عاشقان را به ترک خود می بندند و بر آنان جفا می کنند و چون بند از زلف خوشبوی خود می گشایند و بوی عنبرین زلف خود را می پراکنند انگار که جان عاشقان را می افشانند و فرو می ریزند. ۳ - لعل رُمّانی: یاقوت سرخ به رنگ دانه انار، اشک خونین = وقتی آنان می خندند از شوق خون می گریم و وقتی به چهره من نگاه می کنند به راز پنهانی عشق من پی می برند. ۴ = بعد از عمری یک لحظه کنار ما نشستند ولی بلافاصله برخاستند و آنگاه که برخاستند اشتیاق دیدار خود را در دل ما صد چندان کردند. ۵ - سرشک: اشک = اگر مفهوم اشک صاحب‌دلان مرا درک کنند آن اشکها را مروراید گونه خواهند دید و اگر از عشق سحرخیزان و عاشقان آگاهی داشته باشند از محبت آنها رویگردان نمی شوند. ۶ - کجاست آنکه دواي درد عاشقان را آسان بداند. کسانی که در اندیشه درمان این درد هستند ناکام و درمانده می شوند. ۷ - منصور: حسین بن منصور حلاج عارف قرن سوم که به خاطر سخنان به ظاهر کفرآمیز به دار آویخته شد = آنان که به آرزوی دیرینه‌شان می رسند مانند منصور حلاج بر سردار می روند که با این درد عشق اگر سالکان به دنبال مداوای خود هستند درمانده خواهند شد و به جایی نخواهند رسید. ۸ - در این درگاه وقتی مشتاقان مورد توجه واقع می شوند که نیازمندانه به درگاه عشق بروند و چون حافظ بدین آستان روی می آورد و مورد قبول واقع می شود بیدرنگ او را دور می سازند زیرا که هنوز به مقام شایستگی خدمت این درگاه نرسیده است.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، قتی، فرزند، غرم
۷	۸	۶	۳	۵	۴	۲	۱	پژمان
۸	۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۸	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۵	-	۷	۴	۳	۲	۱	افشار
-	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	جذیر
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهرض
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	خال، محیط، نی، سایه، رخی
۷	۸	-	۳	۵	۴	۲	۱	سهیل
۸	-	۶	۳	۵	۴	۲	۱	ادیب
۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ
۷	۸	-	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، خرم: پری رویان قرار از دل = جذیر: چوستانند بستانند

۲ - شاملو، فرزاد: به فتراک جفا جانها = پژمان (۱): چو بر بندند پَر بندند

/ شاملو، فرزاد، محیط: ز زلف عنبرین دلها = محیط، فرخ: چو بگشایند بگشایند

ادیب: چو بفشانند بفشانند

۳ - عدل: ز چشم لعل رمائی = شاملو، انجو، سهیل: چو می بارند می خندند

جذیر، بهروض: چو می بینند می خندند / جذیر: چو می دلند می خوانند

افشار: چو می خندید می یارید فرخ: چو می بینند می دانند

فرخ: چو می خندند می رانند

۴ / جذیر، بهروض: نهال سوز در خاطر

افشار: نهان شوق در خاطر

۵ / جذیر، محیط: رخ از هر سحر خیزان = شاملو: نگرانند گردانند

افشار: بگردانند اگر دانند

۶ - فرزاد، ادیب: دوی درد عاشق را کسی گر سهل پندارد

قریب: دوی درد عاشق را طبیب عام نشناسد / عدل، خرم: زمکرانان که در تدبیر در مانند در مانند

فرخ: دوی درد حافظ را کسی کو سهل پندارد فرخ: درین درگاه عاشق را چه می خواندمی رانند

۷ و ۸: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، جلان، خرم: مصرع دوم بیتها جابه جا می باشد

۷ - قریب، محیط، فرخ: چو منصور آن مراد آنان / افشار: که با این درد اگر در درد در مانند در مانند

افشار: چو منصور این مراد آنان جذیر: بدین درگاه حافظ را چو میخواند میخواند

فرخ: درین درگاه عاشق را چو می خوانند می رانند

۸ - شاملو، قریب، محیط: در آن حضرت چو مشتاقان / شاملو: بدین درگاه حافظ را چو می رانند می خوانند

فرخ: در آن حضرت که مشتاقان قریب: درین درگاه حافظ را چو می رانند می خوانند

افشار: درین درگاه حافظ را چو می بینند می رانند

ترتیب ابیات: سایه

کلمات: فرزاد، خال، ادیب، جلان، خرم، رضی.

بیت الحاقی:

+ رقیب درگذر و بیش ازین مکن نخوت که ساکنان در دوست خاکسارانند

اختلاف متن‌ها

۳- پژمان، انجو، سهیل، محیط، فرخ، سایه: بزیر زلف دو تا / محیط: که در یمین و یسارت = عدل، قنی: چه سوگوارانند

۴ / عدل، قنی: چه بیقرارانند

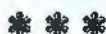
۶ / افشار: بر هر طرف هزارانند

۷- پژمان (۱)، قریب، بهروض، سهیل، فی، فرخ: برو به می‌کده و چهره ارغوانی کن

۸- افشار، جذیر، قریب: ای پیک پی خجسته که من

۹- بهروض: ازین زلف تا بدار مباد

۱. آنان که خاک را به نظر کمیاب کنند / آیا بُود که گوشه چشمی به ما کنند
 ۲. دردم نهفته یسه ز طبعیبان منعی / باشد که از خزانه غیبش دوا کنند
 ۳. معشوق چون نقاب ز رخ در نمی کشد / هر کس حکایتی به تصور چرا کنند
 ۴. چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی ست / آن یه که کار خود به عنایت رها کنند
 ۵. بی معرفت مباش که در من یزید عشق / اهل نظر معامله با آشنا کنند
 ۶. حالی درون پرده بسی فستنه می رود / تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
 ۷. گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار / صاحبان حکایت دل خوش ادا کنند
 ۸. منی خور که صد گناه ز اغیار در حجاب / بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
 ۹. پیراهنی که آید از او بوی یوسفم / ترسم برادران غمیورش قبا کنند
 ۱۰. بگذر به کوی میکرده تا زمره حضور / اوقات خود زیهر تو صرف دعا کنند
 ۱۱. پنهان ز حاسدان به خودم عنوان که منعمان / خیر نهمان برای رضای خدا کنند
 ۱۲. حافظ دوام وصل میسر نمی شود / شاهان کم التفات به حال گدا کنند



۱- کیمیا: صنعتی که قدما معتقد بودند که بوسیله آن می توان فلزات را به طلا و نقره تبدیل کرد. ۲ / خزانه: جمیع مخصوص دروهای کمیاب و اشیاء قیمتی دیگر - خزانه غیب: منبع فیوضات الهی. ۳ - نقاب: روپند، مقنعه - در نمی کشد: کنار نمی زند. ۴ - حسن عاقبت: نیکی اعمال در آخرت - رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / عنایت: بخشایش و لطف الهی. ۵ - معرفت: شناخت - من یزید: حجاج، مزایده - من یزید عشق: حجاج و مزایده عشق / اهل نظر: عاشقان و عارفان - آشنا: عارف. ۶ - حالی: اکنون - اکنون در خفا بسی آشوبها پیوست. ۷ - اگر سنگ از ماجرای عشق ناله کند تعجب مکن زیرا صاحبان سرگشتش دل را آنقدر زیبا بیان می کنند که در سنگ هم اثر می کنند. ۸ - اغیار: بیگانگان - حجاب: پوشش، پرده / طاعت: عبادت. ۹ / غیور: حسود - قبا کنند: پاره کنند. ۱۰ - زمره حضور: جماعت و گروه حاضر، گروهی که حضور قلب دارند. ۱۱ - منعمان: احسان کنندگان / خیر: نیکویی، خوبی. ۱۲ - دوام وصل: استمرار دیدار جانان / التفات: توجه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰	۱۲
شاملو	۱	۲	۴	۸	۶	۳	۷	۹	۵	۱۰	۱۲
انجو	۱	۲	۲	۳	۷	۵	۶	۸	۱۰	۹	۱۲
جدیر	۱	۲	۲	۳	۷	۵	۶	۸	۹	-	۱۲
بهروز، خال، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۸	۹	۶	۷	-	۱۲
معیت	۱	۲	۳	۴	۵	۱۰	۱۱	۸	۶	۹	۱۲
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۸	۶	۹	۷	-	۱۲
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۸	۹	۶	۷	۱۰	۱۲
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۱۰	۹	۶	۷	۸	۱۲

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی، خرم

کلمات: سایه

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن ها

۱ - محیط: فرخ: آنها که خاک را به نظر

۲ / عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، فرخ، خرم: باشد که از خزانه غیبه دوا کنند

۳ - پژمان (۱) فرزاد، جذیر بهروزی، خال، فرخ، رضی، معشوقه چون نقاب شاملو، انجو، جذیر، بهروزی، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی، زرخ بر نمی کشد

۴ - قریب: چون حسن عافیت نه به رندی و زاهدی است

۵ - عدل: در من نرید عشق / فرزاد: یا آشنا کنند

۶ - جذیر، بهروض، محیط: حالی برون پرده

۷ / محیط: حکایت دل چون ادا کنند

۹ - انجو، محیط: از آن بوی یوسفم

۱۰ - قریب: بگذر به کوی صومعه

محیط: بگذر به راه صومعه = عدل: تازمره هنوز / شاملو، انجو، محیط: اوقات خویش بهر تو

جلان: بگذر زکوی صومعه

۱۱ - عدل: پنهان زحاسدان بخورم خون که منعمان

قریب: پنهان زحاسدان گذری کن که منعمان

محیط: من نان حاسدان نخورم زآنکه منعمان

۱۲ - شاملو، انجو: حافظ مدام وصل میسر نمی شود

سهیل: حافظ دوام عیش میسر نمی شود

۱. شاهدان گردلبری زاین سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند
 ۲. هر کجا آن شاخ نرگس بشکند گلرخانش دیده نرگسدان کنند
 ۳. یار ما چون سازد آغاز سماع قدسیان برعرش دست افشان کنند
 ۴. ای جوان سروقده گویی بزن پیش از آن کز قامت چوگان کنند
 ۵. عاشقان را بر سر خود حکم نیست هر چه فرمان تو باشد آن کنند
 ۶. مردم چشم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند
 ۷. پیش چشم کمتر است از قطره ای این حکایتها که از طوفان کنند
 ۸. عید رخسار تو کو تا عاشقان در وفایت جان خود قربان کنند
 ۹. خوش برآ با غصه ای دل گاهل راز عیش غشوش در بوته هجران کنند
 ۱۰. سرمکش حافظ را ز نسیم شب تا چو صیبت آینه رخشان کنند



۱- شاهد: مرد خوهری، معشوق و محبوب / = در ایمان زاهدان رخنه می کنند. ۲- نرگس: گل نرگس، چشم دلدار. شاخ نرگس: دلداری که دارای دیدگان نرگسین باشد / نرگسدان: گلدان نرگس = هر کجا که آن زیباروی حاضر شود، زیبارویان دیگر آنچنان شیفته او می شوند که دیدگان خود را جایگاه او قرار خواهند داد. ۳- سماع: رقص، رقص صوفیانه / قدسیان: فرشتگان - دست افشان: رقصیدن با حالت تکان دادن است. ۴- گویی بزن: کارمندی انجام بده / = پیش از آنکه قامت همچون چوگان خمیده شود. ۵- عاشقان از خود اختیاری ندارند ۶- مردم چشم: مردمک چشم. ۷- طوفان: طغیان آب. سیل. ۸- عید: عید قربان. ۹- سمی کن بر غصه غلبه کنی زیرا که داندگان اسرار الهی / بوته: کوره زرگران - هجران: دوری - از هجران لذت می برند. ۱۰- سرمکش: متصرف مشو / = تا آینه دلت همچون صبح روشن درخشان شود.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	-	۶	۳	۷	۵	۴	۲	۱	عدل، قنی، سهیل، خرم
۱۰	۹	-	۶	۳	۴	۷	۵	۲	۱	پژمان
۱۰	۸	۵	۹	۷	۶	-	۲	۳	۱	شاملو
۱۰	۹	۴	۷	۸	۵	۶	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۶	۳	۷	۵	۴	۲	۱	فرزاد، قریب، ادیب
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	افشار
-	۹	۸	۷	۶	۵	+	۴	-	۲	جدیر
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	بهریخ
۱۰	+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ
۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان
+	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	سایه

ترتیب ابیات: خال، محیط، نی، رضی.

کلمات: جلان

ابیات الحاقی:

- + : رو نماید آفتاب دولّت گرچه صحبت آینه رخشان کنند
2: کونگامی از دو چشمت تاروان مرگ را بر بیدلان آسان کنند

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو، جذیر: هر کجا کان شاخ

قریب، بهروض: هر کجا این شاخ = افشار، فرخ: نرگس بگذرد

۳- شاملو، انجو، افشار، محیط، فرخ، سایه: سرو ما = عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: چون گیرد آغاز سماع
شاملو: چون سازد آهنگ سماع
قریب: چون کرد آغاز سماع

/ افشار، سهیل، محیط: قدسیان در عرش

قریب، فرخ: قدسیان از عرش

۴- افشار، محیط: ای جوان دولتی = عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، بهروض، محیط، فرخ، خرم: گویی ببر
۵ / افشار: هر چه فرمایی بجان فرمان کنند

۶- محیط: به خون آغشته‌اند / محیط: در کجا این جور = شاملو: با انسان کنند

۷- قریب: کمترست از ذره / پژمان (۱)، شاملو، انجو، جذیر، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، رضی: آن حکایتها که از

۸- شاملو: عید دیدار تو کو / شاملو، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، فرخ: در وفایت جان و دل قربان کنند

۹- فرزاد، بهروض، نی: خوش برای از غصه ای دل کاهل راز

عدل، خرم: خوش بزار از غصه ای دل کاهل راز

پژمان (۱)، فرخ: اصل گل وصلست لیکن اهل راز

افشار: اصل گل وصلست لیکن اهل راز

جذیر: خوش برای از غصه حافظ کاهل راز

قریب: خوش برای از غصه ای جان کاهل راز

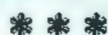
محیط: اصل گل وصلست بنگر عاشقان

/ پژمان (۱)، افشار، محیط، ادیب، فرخ: عیشها در بوته هجران کنند

خال: عیش خود در بوته هجران کنند

+ / فرخ: گرچه صحبت آینه

۱. گفتم کی‌آم دهان و لب‌ت کامران کنند / گفتا به چشم هر چه تو گویی چنان کنند
۲. گفتم خسراج ممر طلب می‌کند لب‌ت / گفتا در این معامله کمتر زیان کنند
۳. گفتم به نقطه دهنت خود که بُرد راه / گفت این حکایتی‌ست که با نکته‌دان کنند
۴. گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین / گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند
۵. گفتم هوای می‌کده غم می‌بُرد زدل / گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند
۶. گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است / گفت این عمل به مذهب پیرمغان کنند
۷. گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود / گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند
۸. گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود / گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند
۹. گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است / گفت این دعا ملایک هفت آسمان کنند



۱ - کی‌آم: کی مرا، چه وقت مرا - کامران: کامیاب، سعادتمند، ۲ - خراج: مالیات، ۳ - نقطه دهن: دهان کوچک / نکته دان: آنکه نکته‌های باریک و لطیف می‌داند و درک می‌کند، ۴ - صنم‌پرست: بت‌پرست، زیباپرست - صمد: بی‌نیاز، غنی، از نامهای خداوند، ۵ - هوای می‌کده: آرزوی می‌کده، فضای می‌کده، ۶ - خرقه: لباس تصوف و درویشی / پیرمغان: پیر نمی فروش، پیر طریقت، ۷ - لعل نوش لبان: لب دلبران شیرین لب، ۸ - خواجه: بزرگ، بزرگوار / قران: قرار گرفتن دو ستاره در وضع خاصی نسبت به یکدیگر که یکی در مدار بالاتر و دیگری در مدار پایین‌تر واقع شوند و زمان قران مشتری و ماه بهترین وقت برای ازدواج است، ۹ - ورد: کار هر روزی، دعا / ملایک: فرشتگان

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قریب، سهیل، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۳- جذیر: گفتم به نقطه دهنّت تا که برد راه

بهروض: گفتم به نقطه دهنّت خود که راه برد / پژمان (۱)، افشار، ادیب، فرخ: که با خرده‌دان کنند

۴ / فرخ: همین این و همان کنند

۶- افشار: گفتم شراب و خرقه چه تقوی و مذهبست / شاملو: گفتا این عمل

۷- محیط: گفتم زنوش لعل لبان پیر را چه سود

۸ / فرزاد، جذیر، بهروض: گفتا سحر که مشتری و مه

۹- قنی، پژمان (۲)، انجو، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: گفتم دعای دولت او ورد حافظ است

افشار، محیط: گفتم دعای حافظ از اسباب دولتست

- ۱ واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
 ۲ مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
 ۳ گوییا باور نمی‌دارند روز داوری
 ۴ بنده پیر خراباتم که درویشان او
 ۵ یا رب این نودولتان را با خر خودشان نشان
 ۶ بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی
 ۷ حسن بی‌پایان او چندان که عاشق می‌گشدد
 ۸ ای گدای خانقه برجه که در دیرمغان
 ۹ خانه خالی کن دلا تا منزل سلطان شود
 ۱۰ صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت
- چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
 کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند
 گنج را از بی‌نیازی خاک بر سر می‌کنند
 کاین همه ناز از غلام ترک و آستر می‌کنند
 کاندر آنجا طینت آدم مسخر می‌کنند
 زمره‌ای دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کنند
 می‌دهند آبی و دلها را توانگر می‌کنند
 کاین هوسناکان دل و جان جای لشکر می‌کنند
 قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند



۱ - واعظ: اندرزگو، پند دهنده - جلوه: نمایش، تظاهر - محراب: جایی در مسجد که امام جماعت در آنجا نماز گزارد / خلوت: تنهایی، خوابگاه - آن کار دیگر: کاری جز آنچه به مردم توصیه می‌کنند، فساد و تباهی. ۲ - دانشمند: فقیه. ۳ - گوییا: مثل اینکه - روز داوری: روز جزا، روز رستاخیز، قیامت / قلب: تقلب - دغل: مکر و حيله و فریبکاری، نیرنگ - داور: خداوند، قاضی. ۴ - پیر خرابات: پیر می‌فروش، پیر طریقت - درویشان: مریدان، گدایان / = از بی‌نیازی بر سر گنج خاک می‌ریزند، گنج را ناچیز می‌شمارند و تحقیر می‌کنند. ۵ - نودولتان: تازه به دوران رسیدگان / ناز: تفاخر، افتخار - آستر: قاطر = یا رب این تازه به دوران رسیدگان را که زمانی بر خر سوار می‌شوند و امروز بر آستر و غلام ترک افتخار می‌کنند خوار و ذلیل گردان و دوباره بر خرشان سوار کن یا با خرشان همنشین کن و جایگاهشان را در طویله قرار بده. ۶ - ملک: فرشته / = که در آنجا گل آدم را می‌سرشتند. ۷ - حسن بی‌پایان: حسن الهی / زمره‌ای دیگر: گروهی دیگر = حسن بی‌پایان خداوند هر قدر که از دلدادگان و عارفان و عاشقان را به نیستی و فنا می‌کشاند باز گروهی دیگر عشق سربلند می‌کنند. ۸ - خانقه: خانقاه، محل اجتماع و عبادت صوفیان - برجه: برج - دیرمغان: شرابخانه، میخانه / آب: شراب. ۱۰ - عرش: فلک الافلاک، چرخ برین، آسمانی که بالای همه آسمانهاست / قدسیان: فرشتگان، ساکنان عالم بالا، ارواح.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱				
۱۰	-	۶	۷		۸	۵	-	۳	۲	۱	عدل، قنی، عزم		
۱۰	-	۶	۷		۸	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)، سهیل		
۱۰	-	۶	۷		۸	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)		
۱۰	۶		۷	۹	+	۸	۴	۵	۳	۲	۱	شاملو	
۱۰	۶	+		۹	۷		۸	۴	۵	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۶		۹	۷		۸	۴	۵	۳	۲	۱	۱	فرزاد
۱۰	۵		۹	۷		۶	۸	۴	۳	۲	۱	۱	قریب
۱۰	۹		۸	۷		۶	۴	۳	۵	۲	۱	۱	بهروض
۱۰	۷		۶	۹		۸	۵	۴	۲	۳	۱	۱	محیط
۱۰	-		۶	۷		۸	۵	۴	۳	۲	۱	۱	ادیب
۱۰	-		۷	۶		۸	۵	۴	۳	۲	۱	۱	نی
۱۰	۹		۷	۶		۸	-	۴	۳	۲	۱	۱	فوخ
۱۰	۹		۸	۷		۶	۴	۵	۳	۲	۱	۱	رضی

ترتیب ابیات: جذیر، خال، جلان، سایه.

کلمات: سایه

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : آه، آه از دست صرافان گوهرنانشناس هر زمان خرمهره را با دُر برابر می‌کنند

اختلاف متن‌ها

۱- بهروض، محیط: زاهدان کاین جلوه «جذیر» بر معراب و منبر می‌کنند / بهروض: شاهدانشان نیم شب خلوت منور می‌کنند

۳ / بهروض: کاین همه قلب دغل

۵- عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، ادیب: یا رب این نو دولتان را بر خرد خودشان نشان

قریب: یا رب این نو دولتان هم با خر خودشان نشان

محیط: یا رب این نو دولتان را هم به آخرشان رسان

/ بهروض: کاین همه غنچ از = محیط: غلام و ترک و استر می‌کنند

۶- عدل، خرم: ای ملک تسبیح گو / محیط: کاندر اینجا طینت

۷- سهیل: حسن بی پایان او هر چند که عاشق می‌کشد / شاملو، انجو: از خاک بر سر می‌کنند

محیط: حسن بی پایان آن چندانکه عاشق می‌کشد

۸- انجو، سهیل، ادیب: ای گدای خاتقه باز آ که در دیرمغان / عدل، فنی، بهروض، خرم، رضی: می‌دهند آبی که دلها را توانگر می‌کنند

قریب: می‌دهند آبی که دلها را منور می‌کنند

جلان: ای گدای خاتقه بر درگاه پیر مغان

فرخ: می‌دهند آبی و دلها را مسخر می‌کنند

۹- جذیر، بهروض، رضی: خانه خالی کن بتا = انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، جلان: تا منزل جانان شود

محیط: خانه خالی کن بیا

/ فرخ: کاین هوسناکان دل و دین = انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، فرخ، جلان: جای دیگر می‌کنند

۱۰- شاملو، جذیر، بهروض، خال، فرخ، رضی: وقت صبح از عرش می‌آمد / شاملو، فرخ، قدسیان را بین که شعر حافظ از بر می‌کنند

- ۱ دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند
- ۲ ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند مَنِع جوان و سرزنش پیر می‌کنند
- ۳ جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند
- ۴ گویند رمز عشق مگویید و مشنویید مشکل حکایتی‌ست که تقریر می‌کنند
- ۵ ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند
- ۶ تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند
- ۷ صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند
- ۸ قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست قومی دگر حواله به تسقید می‌کنند
- ۹ فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه‌ای‌ست که تغییر می‌کنند
- ۱۰ منی خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند



۱- چنگ: از آلات موسیقی و سازی رشت‌های - عود: از آلات موسیقی، بربط - تقریر: بیان / تمزیر: نکویش، ملامت، تأدیب
 پایین‌تر از حد برای امری که حد شرعی ندارد. ۲- ناموس: آبرو، عزت و احترام - رونق عشاق: آبروی عشاق. ۳- قلب: دل،
 سکه قلبی / اکسیر: ماده‌ای که بوسیله آن فلزات به طلا و نقره تبدیل می‌شوند، داروی شفابخش همه بیماری‌ها. ۴- اینکه
 می‌گویند حق بیان و شنیدن اسرار عشق را ندارید ماجرای شگفت‌انگیزی است. ۵- مغرور: فریفته، گول خورده - فریب:
 مکر و حيله / تدبیر: آینده نگری، در امری اندیشیدن، پایان کار، نگرستن. ۶- تشویش دادن: پریشان ساختن - پیرمغان:
 پیر می فروش، پیر طریقت = وقت عزیز و خوش پیرمغان را به پریشانی و آشفته‌گی می‌کشاند / سالکان: درویشان،
 صوفیان، راهروان طریقت تصوف. ۷- نظر: نگاه لطف آمیز / خوبان: زیبارویان، معشوقان - تقصیر: کوتاهی. ۸- طایفه‌ای
 وصل دلدار را در پافشاری و کوشش می‌دانند و طایفه‌ای دیگر آن را به سرنوشت و قسمت واگذار می‌کنند. ۹- فی الجملة:
 باری، در هر صورت، خلاصه - ثبات دهر: پایداری روزگار، یکرنگی زمانه / کارخانه: دنیا، گیتی، هستی = که این دنیایی
 است که هر لحظه ممکن است که تغییرش بدهند. ۱۰- شیخ: واعظ، زاهد، ربایی - مفتی: فتوا دهنده - محتسب: مأمور امر
 به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع / تزویر: ریا، نیرنگ.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۵	۳	۴	۶	۲	۱	پژمان
۱۰	۹	۸	۵	۷	۳	۴	۶	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۵	-	۷	۴	-	۲	۱	افشار
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	-	-	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	-	۴	۱	بهروض، خال
۱۰	۹	۸	۳	۷	-	۶	۴	۲	۱	محیط، فروخ
۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۴	-	۲	۱	نی
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۴	۱	جلان
۱۰	۹	۸	۷	۶	۳	۵	۲	۴	۱	سایه
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	رضی

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، خرم.
کلمات: سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱ / انجو، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، رضی: تکفیر می‌کنند
- ۲ - افشار: پرده‌اش می‌برد / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند
- ۳ / عدل، پژمان (۱)، قریب: باطن درین خیال که اکسیر می‌کنند
- ۴ - افشار، محیط: گویند سز عشق مگویند و مشنویید
- ۵ - شاملو، فرزاد: ما از برون پرده گرفتار صد فریب / بهروض: تا از درون پرده
- ۷ - شاملو، افشار، جذیر، بهروض، خال، رضی: صد آب رو به نیم نظر می‌توان خرید
- ۸ - افشار: نهاندند وصل یار / شاملو، فرزاد: قوم دگر حواله به
افشار: بعضی دگر حواله به
- ۹ - عدل، خرم: فی الجمله اعتبار مکن بر دیار دهر
افشار، نی: فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات هیچ
شاملو: فی الجمله اعتبار مکن بر ثبات هیچ
فرزاد: فی الجمله اعتبار مکن بر ثبات دهر
قریب: فی الجمله دل بمنده بر اسباب دنیوی
بهروض: فی الجمله اعتماد مکن بر مدار چرخ
محیط: فی الجمله اعتماد مکن بر مدار دهر
فرخ: فی الجمله اعتماد مکن در ثبات دهر
- ۱۰ - جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: می‌ده که شیخ و = محیط: واعظ و مفتی و محتسب

۱. شراب بی‌غش و ساقی خوش دو دام رهند که زیرگان جهان از کمندشان نرهند
۲. من از چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند
۳. جفا نه شیوه درویشی است و راهروی بیمار باده که این سالکان نه مرد رهند
۴. مسبب حقیر گدایان عشق را کاین قوم شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلند
۵. به هوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
۶. مکن که کوکبه دلبری شکسته شود چو بستگان بگریزند و چاکران بجهند
۷. غلام همت دزدی گشای یک رنگم نه آن گروه که آرزو لباس و دل سیهند
۸. قدم منه به خرابات جز به شرط ادب که ساکنان درش معرمان پادشهند
۹. جناب عشق بلند است همتی حافظ که عاشقان رو بی‌همتان به خود ندهند



۱- شراب بی‌غش: شراب خالص - ساقی خوش: ساقی خوب و شادمان و زیبا. ۲- رند: لایالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - نامه سیاه: گناهکار. ۳- درویشی: صوفیگری، قلندری - راهروی: سالک راه حق بودن. ۴- حقیر: ناچیز و کوچک، پست / کمر و کلاه: کمربند و تاج پادشاهی - خسروان: پادشاهان. ۵- باد استغنا: باد بی‌نیازی، هنگامی که معشوق بی‌اعتنایی و بی‌نیازی خود را آشکار می‌سازد / عبادات فراوان هم برای آنها ارزش نیم جو ندارد. ۶- کوکبه: حشمت و جاه و جلال، ابهت. ۷- همت: بلند نظری، سعه صدر - دزدی کش: آنان که شراب آمیخته با لرد و درد و تمشین شده‌اند می‌نوشند، باده‌نوش فقیر - یک رنگ: بی‌ریا، صمیمی / آرزو لباس: لباس صوفیان که کبود رنگ بوده است - دل سیه: بدخواه و بد اندیش، قسی‌القلب. ۸- خرابات: محل شرابخواری و عیش و عشرت. ۹- جناب: آستان - همتی حافظ: ای حافظ جهدی کن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۷	۲	۳	۶	۴	۵	-
انجو	۱	۲	۴	۳	۶	۷	۸	۵
افشار	۱	۲	۴	۳	۸	-	-	۵
جدیر، بهروض	۱	۲	۸	۳	۴	-	-	۵
خال، سایه	۱	۲	۸	۳	۴	۶	۷	۵
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۵	۸	۴	-	۶
نی، فرخ	۱	۲	۳	۵	۸	۴	۶	۷
جلان، رضی	۱	۲	۸	۳	۴	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، ادیب، خرم.
کلمات: انجو، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / افشار، جذیر، قریب: از کمندشان نجهند
- ۲ - محیط: من ار چه عاشقم و مست ورنه و نامه سیا
- ۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، ادیب، خرم: جفا نه پیشه = بهروض: درویشی است و راه ادب
- ۴ - افشار: مدان حقیر گدایان عشق
- ۵ / محیط: هزار خرمن تقوی = فروخ: به نیم جونه خرنند
- ۶ - شاملو، فرزاد: مکن که کوکبه خسروی = فروخ: فرو ریزد
- ۷ - قریب، فروخ: دردی کشان خوش خویم / فرزاد، قریب، نی، فروخ: نه این گروه که = نی: ازرق ردا و دل سیهند
فروخ: ازرق قبا و دل سیهند
- ۸ / عدل، پژمان، قنی، خرم: که سالکان درش
- ۹ / شاملو، فرزاد، ادیب، فروخ: که عاشقان ره دون همتان به خود ندهند

۱. بُسود آيا که در ميکدها بگشايند گره از کبار فرو بسته ما بگشايند
 ۲. اگر از بهر دل زاهدِ خود بين بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشايند
 ۳. به صفای دل زندانِ صیوحی زندگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشايند
 ۴. نامه تمیزیت دختر رز بنويسيد تا حریفان همه خون از مژهها بگشايند
 ۵. گیسوی چنگ بترید به مرگ في ناب تا همه منبجگان زلف دوتا بگشايند
 ۶. در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشايند
 ۷. حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا که چه زُکار ز زيرش به جفا بگشايند



۱- بود آيا: آيا ممکن است / فرو بسته: گره خورده، بسته. ۲- خودبين: متکبر، مغرور / دل قوی دار: مطمئن باش. ۳- زندان: افراد لایالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرگان - صیوحی زندگان: آنها که شراب با مدادی نوشیده اند / مفتاح: کلید. ۴- نامه تمیزیت: نامه عزاداری، مرثیه نامه - دختر رز: دختر درخت انگور، شراب / حریفان: هم پیاله ها. ۵- گیسوی چنگ: تارهای چنگ - گیسو پریدن: رسمی بوده که زنان عزادار گیسوی خود را می پریدند / منبجگان: پسران زیباروی میکدها - زلف دو تا: زلف خمیده، زلف دو دسته شده بر دو طرف سر = تا همه منبجگان گیسوان خود را ببرند. ۷- خرقه: لباس تصوف و درویشی / زناز: کمربندی که زردشتیان به کمر می بستند و زنجیری متصل به صلیب که مسیحیان به گردن می اندازند، نشانه های نامسلمانی - جفا: ستم - به جفا بگشايند: به زور و قهر باز کنند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	
۱	۶	۲	۳	۵	۴	۷	پژمان (۱)
۱	۲	۳	۶	۵	۴	۷	پژمان (۲)، فروخ
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	شاملو
۱	۲	۶	۵	۴	۳	۷	انجو
۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: سهیل

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متنها

۱- شاملو، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: باشد ای دل که در میکده‌ها بگشایند

۲- بهروض: اگر از بهر دل زاهد خود را بستند

۳- پژمان (۲)، فرزاد، قریب، بهروض: رندان و صبحی زدگان

شاملو، خال، ادیب، رضی: رندان که صبحی زدگان

۴ و ۵: عدل، قنی، محیط، خرم: مصرع دوم بیتها جابجا می‌باشد

۴- پژمان، شاملو، انجو: نامه تعزیت دختر رز بر خوانید / جذیر: که حریفان همه خون

۵- فرخ: گیسوی چرخ ببرید

۷- شاملو، انجو: حافظ این خرقه پشمینه ببینی فردا

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، ادیب، سایه، خرم: ز زیرش به دغا بگشایند

- ۴ سال‌ها دفتر ما در گرو صهبا بود رونق می‌کده از درس و دعای ما بود
- ۲ نیکی پیرمغان بین که چو ما بد مستان هر چه کردیم به چشم گزمش زیبا بود
- ۳ دفتر دانش ما جمله بشوید به منی که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
- ۴ از بتان آن طلب از حسن‌شناسی ای دل کاین کسی گفت که در عِلْم نظر بینا بود
- ۵ دل چو پرگار به هر سو دَوْرانی می‌کرد واندران دایره سرگشته پا برجا بود
- ۶ مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت که حکیمان جهان را مژه خون بالا بود
- ۷ می شکفتم ز طرب زان که چو گل بر لب جوی بر سرم سایه آن سرو سهی بالا بود
- ۸ پیر گلرنگ من اندر حق آرزق‌پوشان رخصت عُبت نداد ارنه حکایتها بود
- ۹ قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد که مُعایل به همه عیب نهان بینا بود

* * *

۱ - دفتر: کتاب، جزوه درسی، کتاب شعر و دیوان - صهبا: شراب - سالها دفتر درس و دعا را به گرو می‌گذاشتیم و از پول آن شراب تهیه می‌کردیم و از این بابت درس و دعای ما سبب رونق کار می‌کده شده بود. ۲ - پیرمغان: پیر می‌فروش، پیر می‌کده، پیر طریقت، مرشد و راهنما / چشم کرم: نگاهی که با کرامت و بزرگواری همراه است. ۳ - جمله بشوید: همگی را بشوید / فلک: روزگار. ۴ - بتان: زیبارویان - آن طلب: حالت و کیفیتی از زیبایی که دریافتنی است ولی گفتنی نیست - حسن‌شناس: زیبایی شناس / علم نظر: جمال شناسی، زیبا شناسی، علم مناظره و بحث و جدل و علم کلام - بینا: استاد، متبحر و وارد. ۵ - دَوْران: گردش / سرگشته: سرگردان، متحیر - پایرجا: ثابت قدم، استوار = دل ما مانند پرگار پیوسته در گردش و جستجو بود ولی در این گردش و جستجوی دائم دچار حیرانی و سرگردانی بود راه به جایی نمی‌برد. ۶ - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی - عملی می‌پرداخت: آهنگ را بداهه نوازی می‌کرد / خون بالا: خون افشان، صاف‌کننده خون - مطرب آهنگی را می‌آفرید که حتی دیدگان حکیمان جهان نیز از آن مالا مال خون بود. ۷ - طرب: شادی / سروسه‌ی: سرو راست روییده، معشوق بلندبالا. ۸ - پیر گلرنگ: شراب سرخ قام، شراب کهنه سرخ رنگ، پیر بی تزویر و صریح - آرزق پوش: صوفیانی که جامه کبود رنگ می‌پوشیدند / خبثه بدی، بدپسندی، بدخواهی، دشمنی - پیرمغان اجازه نداد که دشمنی و بدخواهی کنم و صوفیان را رسوا سازم و گر نه حکایتها می‌توانستم از فساد و تباهی و ریاکاری آنان بگویم. ۹ - قلب: سکه تقلبی، دل - اندوده: زر اندود / معامل: معامله کننده = حافظ نتوانست سکه تقلبی و زرانفود خود را برای معشوق خرج کند زیرا معامله کننده یعنی معشوق بر همه عیبهای پنهانی آگاهی داشت.

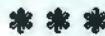
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
۱	۲	۸	۳	۴	۵	۶	۷	۹	پژمان (۱)
۱	۲	۸	۶	۳	۴	۵	۷	۹	پژمان (۲)
۱	۵	۷	۲	۸	۴	۶	۳	۹	شاملو
۱	۲	۵	۶	۳	۷	۸	۴	۹	فرزاد، قریب
۱	۳	-	۵	۷	-	۴	۸	۹	افشار
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸	۹	جدیر، نی
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۴	۸	۹	بهروضی، رضی
۱	۲	۵	۶	۳	۷	۴	۸	۹	سهیل، ادیب
۱	۲	-	۵	۶	۷	۴	۸	۹	محیط
۱	۲	۳	۵	۸	۶	۷	۴	۹	فرخ
۱	۴	۳	۵	۶	۷	۸	۴	۹	جلان

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، خال، سایه، خرم
کلمات: جلان

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرزاد، افشار، قریب: رونق مدرسه از
- ۳ / جذیر، بهروض، خال، فرخ: در کین من دانا بود
نی، رضی: در کین دل دانا بود
- ۴ - افشار: دریتان آن طلب / سهیل، ادیب: این کسی گفته که = فرزاد، افشار، قریب، بهروض، محیط: در علم‌نظر دانا بود
- ۵ - فرزاد، بهروض: زهر سو دورانی می‌کرد / فرخ: اندر آن دایره سرگشته و پابرجا بود
محیط: به هر سو دورانی می‌زد / انجو: واندر آن دایره سرگشته و پابرجا بود
- ۶ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، ادیب: غزلی می‌پرداخت
- ۷ - عدل، پژمان (۱)، سهیل، خرم: زانکه چو گل بر لب جو
افشار: بر لب جو زانک چو گل
- ۸ / شاملو: رخصت خرف نداد
- ۹ - جذیر، محیط: بر او خرج مکن
- / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، ادیب، سایه، خرم: کاین معامل به همه
شاملو: کان معامل به همه = افشار: علم‌نظرینا بود

۱. یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود / رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود
 ۲. یاد باد آن که چو چشمت به عتابم می‌گشت / معجز عیسویت در لب شکرخا بود
 ۳. یاد باد آن که صبوحی زده در مجلس انس / جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
 ۴. یاد باد آن که زخت شمع طرب می افروخت / وایسن دل سوخته پروانه ناپروا بود
 ۵. یاد باد آن که در آن بزمگه خلق و ادب / آن که او خنده مستانه زدی مهیا بود
 ۶. یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی / در میان من و لعل تو حکایتها بود
 ۷. یاد باد آن که می من چو گله بر بستی / در رکابش می نو پیک جهان پیما بود
 ۸. یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست / و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود
 ۹. یاد باد آن که به اصلاح شما می‌شد راست / نالزم هر گسهر ناسفته که حافظ را بود



۱ / رقم مهر: اثر و نشانه محبت. ۲ - عتاب: ناز کردن، تندی و خشم، قهر / معجزه عیسوی: معجزه‌های مانند معجزه عیسی که مردگان را زنده می‌کرد. لب شکر خا: لب شیرین، لب شیرین گفتار = پادشاه به خیر که چشمت با ناز و اخم مرا می‌گشت و بعد لب شیرینت مرا زنده می‌کرد. ۳ - صبوحی زده: آنکه شراب بامدادی نوشیده. مجلس انس: مجلس دوستی. ۴ - شمع طرب می‌افروخت: شمع فروزان و شادی آور بود / ناپروا: بی‌قرار، ناآرام، ترس، شیدا. ۵ - خلق: اخلاق / مهیا: شراب انگوری. ۶ - یاقوت قدح: شراب سرخ رنگ داخل قدح. خنده زدی: خنده می‌زد، می‌خندید / لعل: لب سرخ معشوق. ۷ - کله پر بستن: کاکل گذاشتن / پیک: قاصد پیاپی که به همراه بزرگان اسب سوار می‌دوید. ۸ - خرابات: محل شرابخواری و عیش و عشرت. خرابات نشین: عاشق. ۹ - اصلاح: به سامان کردن. راست: ممکن، میسر، درست / گسهر ناسفته: مروارید سوراخ نشده، شمر نستجیده و ناموزون.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۴	۶	۳	۵	۷	۸	۹
۱	۲	۴	۶	۵	۳	۸	۷	۹
۱	۲	۷	۴	۶	۵	۳	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸	۹
۱	۲	۲	۴	۶	۸	۷	۵	۹
۱	۲	۲	۴	۵	۶	۷	-	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۶	۷	۵	۴	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی
کلمات: خال، نی، جلان، رضی

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: اثر مهر تو از چهره ما

جذیر: رقم مهر تو از چهره ما

قریب: اثر مهر تو در چهره ما

بهروض: اثر مهر تو بر چهره ما

۲ / محیط: معجز عیسوی اندر لب

۳ / پژمان (۱): جز من و دوست = عدل، فرخ: نبودیم، خدا با ما بود

۴ - شاملو: زمی شمع رخت می افروخت / جذیر: زین دل سوخته = شاملو، انجو، سهیل: پروانه بی پروا بود

فرخ: رخس شمع طرب می افروخت

۵ - شاملو، فرزاد، قریب: در آن مجلس تمکین و ادب

محیط، فرخ: در این بزمگه خلق و ادب

افشار: در این بزمگه و خلوت انس

۷ - عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: یاد باد آنکه نگارم = عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، سایه، خرم: چو کمر بریستی

افشار: در رکابم مه نو شاملو، انجو: چو کله بشکستی

۸ / انجو، قریب: و آنچه در مجلسم = محیط: امروز نبود آنجا بود

- ۱ تا زمیخانه و من نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
- ۲ حلقه پیر مغان از ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود
- ۳ بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
- ۴ برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو را از این پرده نهان است و نهان خواهد بود
- ۵ ترک عاشق گش من مست برون رفت امروز تا دگر خونی که از دیده روان خواهد بود
- ۶ چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
- ۷ بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود



۱ - پیر مغان: پیر می فروش، پیر طریقت، مرشد و راهنما. ۲ - حلقه در گوش بودن: مطیع و مملوک بودن، فرمانبر بودن.
 ۳ - تربت: خاک، گور، آرامگاه - همت خواستن: مدد خواستن از پیر یا مرشد برای سوق به سوی کمال / رندان: افراد
 لایبالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان. ۴ - خودبین: مغرور و خودخواه، متکبر. ۵ - ترک: معشوق، زیبا رو. ۶ -
 لحد: گور، سنگ قبر. ۷ - بخت مددگار من نیست و اگر تیره بختی چنین ادامه پیدا کند معشوقه به دست رقیبان خواهد
 افتاد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۳	+	۴	۵
انجو	۱	۲	۳	۲	۴	۵
فرخ	۱	۲	۲	۴	۵	۶

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، قنی، خرم

ابیات الحاقی:

+ : عیب مستان مکن ای خواجه کز این کهنه رباط کس نداست که رحلت به چه سان خواهد بود

2 : بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

اختلاف متن ها

۱ / شاملو، فرزاد: سر ما خاک در پیرمغان

۲ - شاملو، انجو، فرزاد، قریب، محیط، نی، سایه: حلقه پیرمغانم زایل / افشار، بهروض: برهمانیم که گفتیم و

۵ - افشار: ترک عاشق کش مامست برون می آید / انجو، محیط: تا کرا خون دل از دیده

قریب: ترک عاشق کش من دوش برون آمد مست

۶ - خال، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی: چشم آن شب که زشوق تو - پژمان، انجو، فرزاد، خال، سهیل، ادیب، نی، رضی: نهم سر به لحد

افشار، محیط: دیده آن شب که زشوق تو

۷ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: بخت حافظ گرازین دست مدد خواهد داد

افشار، قریب، نی: بخت حافظ گرازین گونه مدد خواهد داد

شاملو، فرزاد: بخت حافظ گرازین دست مدد خواهد کرد

فرخ: بخت خواهد گرازین گونه مدد خواهد کرد

/ قریب، محیط، نی، فرخ: زلف معشوق به دست دگران خواهد بود

2 / فرخ: تا ابد سجده صاحب نظران خواهد بود

ترتیب ابیات: فرزاد، سهیل، ادیب، جلان، رضی.

کلمات: خرم

بیت الحاقی:

+ پیش از آن کاین نه رواق چرخ اخضر برکشند دور شاه کامگار و عهد بواسحاق بود

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان (۱)، انجو، جذیر، سهیل، محیط، فرخ: بیش ازین غمخواری عشاق بود

/ جذیر: کوکب سعد مرا صد جلوه در آفاق بود

۲- انجو، جذیر، قریب، محیط، ادیب، سایه: شهاکه با زلف توام

پژمان (۱): شهاکه در زلف توام

افشار: شهاکه با شیرین لبان

/ افشار: طبع ما در بحث لطف و خوبی و اخلاق بود

جذیر: مهرورزی بود و با ما شهرة آفاق بود

بهروض: بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود

۳ / فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، جلان: عشق ما با لطف طبع و

پژمان (۱): عشق ما در لطف طبع و = شاملو: خوبی و اخلاق بود

محیط: عشق ما بر لطف طبع و

فرخ: بحث ما بر لطف طبع و

۵- شاملو، فرزاد، محیط، ادیب، نی، سایه: پیش از آن کاین

خال: پیش از این کان = جذیر: سقف سبز طاق مینا برکشند

رضی: پیش از آنک این ادیب: طاق سبز و سقف مینا برکشند

۶- جذیر: افتاد بر عاشق چه باک / افشار: ما بدو محتاج بودیم

محیط: ما به آن محتاج بودیم

۷ / عدل، قنی: دستم اندر دامن ساقی

۸ / عدل: در کنار طاق بود

۹- بهروض، جلان: بر در شاهی گدایی = قریب: نکته بر کار کرد

۱. یاد باد آن که سر کوی توأم منزل بود دیده را روشنی از خاکِ درت حاصل بود
۲. راست چون سوسن و گل از اثرِ صحبتِ پاک بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود
۳. دل چو از پیرِ خرد نقلِ معانی می‌کرد عشق می‌گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود
۴. آه از این جور و تناول که در این دامگه است آه از آن ناز و تنعم که در آن محفل بود
۵. در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
۶. دوش بر یادِ حریفان به خرابات شدم خُم من دیدم خون در دل و سر در گِل بود
۷. بس بگشتم که بهرسم سببِ دردِ فراق مُفتی عقل در این مسئله لایعقل بود
۸. راستی خاتمِ فیروزه بوساحقی خوش درخشید ولی دولتِ مستعجل بود
۹. دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که زسرپنجه شاهین قضا غافل بود



۱- دیده را روشنی: روشنی دیده = خاک درگاه توروشنی بخش و سرمه و توتیای چشم من بود. ۲- راست: واقعا، حقیقتاً - سوسن: نوعی از گل سوسن که به خاطر داشتن پنج گلبرگ و پنج کاسبرگ به سوسن ده زبان معروف است. گل: گل سرخ - صحبت پاک: همنشینی و هم صحبتی بی‌غل و غش = من و تو مانند گل سوسن و گل سرخ بودیم که در باغ جهان در کنار هم رسته بودیم و آنچه در ذهن تو ظهور می‌کرد من بر زبان می‌آوردم. ۳- وقتی که دل از عقل آموخته‌ها و موضوعات را مطرح می‌کرد عشق آنچه را که برای او مشکل بود بیان می‌کرد. ۴- جور: ظلم و ستم - تناول: غارت، تعدی و دراز دستی - دامگه: جهان / ناز و تنعم، رفاه و آسایش و خوشی. ۵- حریفان: هم پیاله‌ها، دوستان، محبوبان - خرابات: محل شرب‌خواری و عیش و عشرت / اشاره به شراب درون خمره و گل گرفتن سر خمره و همچنین گل به سرمالیدن عزادار. ۷- فراق: دوری / مفتی: فتوادهنده - در این مسئله: در مسئله فراق - لایعقل: بی‌خرد و نادان. ۸- خاتم: انگشتری، حکومت و فرمانروایی - فیروزه بوساحقی: فیروزه منسوب به معدن نیشابور، فیروزه، سلطنت شاه شیخ ابواسحاق اینجو که با حافظ رابطه خوب و خوشی داشت / مستعجل: زود گذر و ناپایدار. ۹- قهقهه: خنده پر صدا و با آواز بلند - کبک: پرنده زیبا و خوش خرام / شاهین: پرنده‌های بزرگ و شکاری و بسیار جسور و سهمناک - قضا: سرنوشت، مرگ و اجل.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۵	۶	۳	۷	۴	۸	۹
پژمان (۱)								
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۴	۸	۹
پژمان (۲)، بهروز، محیط، نی								
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۴	۹
فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، جلان								
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸	۹
جذیر، خال								
۱	۲	۵	۳	۷	-	۴	۸	۹
فوخ								
۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸	۹
سایه								

ترتیب ابیات: عدل، قنی، شاملو، انجو، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۲- فرخ: از اثر صحبت نیک

ا جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: در زبان بود مرا = جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، قنی، جلان، رضی: هر چه ترا در دل بود

۳- جذیر: دل چو از پیر مغان = شاملو: نقد معانی می‌جُست

۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، جلان، خرم: آه از آن جور و تطاول / عدل، قنی، جلان، خرم: آه از آن سوز و نیازی

پژمان (۱)، بهروض، محیط، قنی، فرخ، رضی: آه ازین جور و تنظم پژمان (۱)، انجو، محیط، فرخ، واه از آن ناز و تنم

ادیب: آه از آن جور و تنظم پژمان (۲): واه از آن سوز و نیازی

شاملو: واه از آن عیش و تنم

ادیب: واه از این ناز و تنم = فرخ: که در این محفل بود

بهروض: واه ازین ناز و تجمل

سهیل: آه از آن عیش و تنم

رضی: واه از آن ناز و تجمل

۵- فرخ: بی‌دوست نباشم نفسی

۶- شاملو: دوش بر یاد لب او

افزاد، جذیر، بهروض، محیط، سایه، رضی: خم می‌دیدم و خون در دل و = عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، ادیب، خرم: پا در گل بود

۷- شاملو: سبب حرمت می / جذیر، محیط: مفتی عشق درین مسئله لایعقل بود

شاملو: در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود

۱. کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
۲. بنوش جام صبوحی به ناله دف و چنگ
۳. به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ
۴. شد از بروچ ریاحین چو آسمان روشن
۵. زدست شاهد نازک عذار عیسی دم
۶. جهان چو خلد برین شد به دور سوسن و گل
۷. به باغ تازه کن آیین دین زردشتی
۸. چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار
۹. بخواه جام صبوحی به یاد آصف عهد
- بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
- ببوس غنچ ساقی به نغمه نی وعود
- که همچو دور بقا هفته ای بُود معدود
- زمین به اختر میمون و طالع مسعود
- شراب نوش و رها کن حدیث عاد و نمود
- ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود
- کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
- سخر که مرغ درآید به نغمه داود
- وزیر ملک سلیمان عسجد دین محمود



۱- گل: گل سرخ - عدم: نیستی. ۲- صبوحی: شرابی که در یامداد می نوشیدند - ناله: نوا، صدا / غنچ: گوشت زیر چانه، طوق یا گردنبند گلو، از لوازم زیبایی و خوب صورتی - عود: سازی است که به آن بر بط یا رود نیز می گویند. ۳- شاهد: محبوب، زیبا رو / دور بقا: مدت عمر، حیات - معدود: اندک، قلیل - هفته ای: چند هفته ای. ۴- بروچ: جمع برج، مناطقی از آسمان که محل گردش ستارگان است و از مجموع چندستاره درست شده اند که قدما برای هر دسته نامی گذاشته اند و آنها را به چهار دسته گرم و سرد و خنک و تر تقسیم نموده و هر دسته را آبی و آتشی و بادی و خاکی نامیده اند از این قرار: (۱) حمل، (۲) ثور، (۳) جوزا، (۴) سرطان، (۵) اسد، (۶) سنبله، (۷) میزان، (۸) عقرب، (۹) قوس، (۱۰) جدی، (۱۱) دلو، (۱۲) حوت - ریاحین: گیاهان خوشبو / اختر: ستاره - میمون: مبارک، باشگون - طالع مسعود: طالع سعد و مبارک - زمین با طالع خجسته و سعد خود مثل آسمان از ستارگان رنگارنگ گل روشن شده است. ۵- نازک عذار: لطیف چهره - عیسی دم: دلبری که با نفس خود مانند حضرت عیسی مرده را زنده می کند / عاد و نمود: دو قوم از اقوام قدیم عرب که در حدود موصل میان حجاز و شام بودند و بخاطر پی کردن شتر حضرت صالح دچار گناه بزرگ شدند و خداوند هم همه آنان را نابود کرد. ۶- خلد برین: بهشت - دور: زمان / خلود: جاودانگی، همیشه ماندن. ۷- آیین زردشتی: باده نوشیدن زردشتی ها با آیین خاصی به گرد آتش / آتش نمرود: آتشی که نمرود پادشاه بابل بر پا ساخت تا حضرت ابراهیم را در آن بسوزاند - اکنون در باغ به گرد گل لاله که مانند آتش نمرود سرخ و آتشین رنگ است شراب بنوش. ۸- سوار شدن گل بر هوا: ظاهر شدن گل بر روی شاخه - سلیمان وار: مانند دستگاه سلطنتی حضرت سلیمان که به وسیله باد جابجا می شد / مرغ: بلبل - نغمه داود: آواز حضرت داود که به خوش صدایی معروف است. ۹- آصف عهد: وزیر وقت / ملک سلیمان: مملکت فارس - عماد دین محمود: خواجه عمادالدین محمود کرمانی که در تمام دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق وزیر او بوده است.

	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، خرم
۲	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قنی، پژمان (۳)، خال، جلان
۳	۹	۸	۶	۶	۵	۷	۳	۲	۱	انبجو
۴	۹	۸	۶	۳	۶	۵	۷	۲	۱	فرزاد، قریب
۵	۹	۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	الهشار، رفیعی
۶	۹	۸	-	۶	۵	۴	-	۲	۱	جدیر
۷	۹	۸	۳	۶	۵	۴	۷	۲	۱	بهری
۸	۹	۸	۶	۳	۶	۵	۷	۲	۱	سهیل
۹	۸	۹	۶	۳	۶	۵	۷	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۸	۳	۶	۵	۷	۲	۴	۱	نی (ق)
۱۱	۹	۸	۵	۴	۳	۶	۷	۲	۱	فرخ
۱۲	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سایه

کلمات: رضی

فاقد این غزل: شاملو، محیط

ابیات الحاقی:

- + : بیار باده که حافظ مدامش استظهار به فضل و رحمت جبار بود و خواهد بود
2 : بود که مجلس حافظ به یمن تربیتش هر آنچه میطلبد جمله باشدش موجود

اختلاف متن‌ها

- ۱ - جذیر: کنون که از چمن آمد / فرزاد: نهاد سر به وجود
۲ - نی: به غلغل دف و چنگ / جذیر: که همچو دور بقا هفته بود معدود
۳ / عدل، قنی: که همچو روز بقا
خرم: که همچون روز بقا
۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: شد از خروج ریاحین / افشار: زمین به اخترش همچون به طالع مسعود
انجو، سهیل: شد از فروغ ریاحین
۶ - فرخ: شد به دور لاله و گل
۸ - جذیر، بهروض: شود در هوا سلیمان وار
۹ - فرزاد، قریب، نی، فرخ: بخواه جام لبالب = افشار، جذیر، بهروض: بیاد صاحب دهر
انجو: بیار جام لبالب
/ جذیر، قریب، فرخ: عمادالدین محمود
+ / پژمان (۱): به فضل و رحمت عامست و غافر معهود

- ۱ خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود گر تو بیداد کنی شرط مروت نبود
- ۲ ما جفا از تو ندیدیم و تو خود نپسندی آنچه در مذهب ارباب طریقت نبود
- ۳ خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق تیره آن دل که در او شمع محبت نبود
- ۴ دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زان که با زاغ و زغن شهر دولت نبود
- ۵ گر من از میکرده همت طلبم عیب مکن شیخ مساکفت که در صومعه همت نبود
- ۶ چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
- ۷ حافظا علم و ادب ورز که در مجلس خاص هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود



۱ - خستگان: رنجیدگان، درد مندان - طلب: نیاز، خواستن، چستن / بیداد: ظلم - مروت: مردانگی. ۲ - جفا: ستم / ارباب طریقت: عارفان، صوفیان. ۳ - خیره: خیره باد، قاریک باد - آتش نبرد: آبرویش را نبرد - کور باد آن چشمی که گریه عشق آبرویش را نبرد. ۴ - دولت: بخت و اقبال، نیک بختی - مرغ همایون: مرغ مبارک، هما، مرغی که در قدیم آن را موجب سعادت می دانستند / زغن: پرندای موش گیر - شهر: بال، بزرگترین پر از بال پرند. ۵ - همت: اراده و بلند نظری / شیخ: پیر و مرشد - صومعه: محل عبادت مسیحیان، خانقاه. ۶ - طهارت: پاکی / عصمت: عفت و پاکدامنی. ۷ - علم و ادب ورزیدن: علم و ادب آندوختن - مجلس خاص: مجلسی ویژه، مجلسی که شاه یا بزرگان مورد اعتماد خود داشته است / صحبت: همنشینی و مصاحبت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴ + ۳	۲	۱	شاملو
۷	۵	۴	۶	۳	۲	انجو، محیط
۷	3,2 ۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد، ادیب
۷	-	۵ 2	۳	۶	۲	افشار
۷	۵	+2 ۶	۴	۳ 3	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
ابیات الحاقی:

- ۴: هر که را آینه صافی نشد از زنگ هوا دیده‌اش قابل رخساره حکمت نبود
۲: چون چنین نیک ز سر رشته خود بی‌خبرم آن مبادا که مددکاری فرصت نبود
۳: تا به افسون نکند جادوی چشم تو مدد نور در سوختن شمع مودت نبود

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل: خستگان را چه طلب باشد / فرزاد، افشار: گر تو افسوس کنی
شاملو: خستگان را چون طلب باشد شاملو: گر تو شربت ندهی
۲- جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی: ماجفاز تونینیمو = شاملو، فرزاد، افشار، فرخ: تو هرگز نکنی
محیط: تو هم‌پسندی

- / جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: اصحاب طریقت نبود
پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: ارباب فتوت نبود
افشار: پیران طریقت نبود
۳- شاملو، فرخ: خیره‌ان چشم که آبش نبرد = شاملو: آتش عشق / پژمان (۱)، انجو، سهیل: که در و نور محبت نبود
افشار: خیره‌ان چشم که آبش ندهد
فرخ: که در و نور مودت نبود

- ۴ / جذیر، فرخ: شهر همت نبود
۵- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، قریب، محیط، فرخ، سایه، خرم: گر مدد خواستم از پیر مفان عیب مکن
/ پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: پیر ما گفت که در صومعه
افشار، نی: شیخ فرمود که در صومعه
۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، فرخ، خرم: که در مجلس شاه
محیط: که در صحبت خاص

- + / فرخ: قابل آینه حکمت نبود
۲- افشار: حسن تو کرد ز سر رشته خود با خبرم / افشار: مددکاری دولت نبود
فرخ: چون چنین نیک ز سر رشته خود با خبرم فرخ: طلب کاری دولت نبود
۳ / فرخ: شمع محبت نبود

۱. قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود / و رلسه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود
 ۲. من دیوانه چو زلف تو رها می کردم / هیچ لایق ترم از حلقه زنجیر نبود
 ۳. یا رب آیینه حسن تو چه جوهر دارد / که در او آیه مرا قوت تأثیر نبود
 ۴. سر زحمت به در میکردها بر کردم / چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود
 ۵. نازنین تر ز قدرت در چمن ناز نرست / خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود
 ۶. تا مگر همچو صبا باز به کوی تو رسم / حاصلم دوش به جز ناله شبگیر نبود
 ۷. آن کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع / جز فانی خودم از دست تو تدبیر نبود
 ۸. آیتی بود عذاب اندوه حافظ بی تو / که بر هیچ گسش حاجت تفسیر نبود



۱- خسته: دردمند، آزرده، مجروح - تقدیر: قسمت، سرنوشت، خواست الهی / تقصیر: کوتاهی = کشتن من عاشق آزرده دل ناتوان به دست و شمشیر تو قسمت من نبود و الا کوتاهی از دل بی رحم تو نبود و اگر سرنوشت و خواست الهی حکم کرده بود تو حتماً مرا به قتل می رساندی. ۲- جوهر: سرشت، ماهیت، جسم و ماده. ۳- سرپر کردن: سر در آوردن، سرکشیدن، سر زدن / صومعه: عبادتگاه ترسایان و مسیحیان، خانقاه - پیر: مرشد و راهنما = از شدت تاسف و تأثر به میخانه ها روی آوردم چون که در خانقاه پیری که شناسنده تو باشد نبود. ۴- نازنین: نازکننده، زیبا = در عالم تصویر موجودات، زیباتر از تو خلق نشده است. ۵- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان / دوش: دیشب - ناله شبگیر: آه و زاری سحرگاه. ۶- هجران: دوری / فنا: نابودی - تدبیر: چاره. ۷- آیتی بود عذاب: نشانه درد ورنج و پلا بود، نشانه ای از عذاب بود = ضم بی تو بودن و دوری از تو درد ورنج عجیبی بود که برای هیچ کس احتیاج به توضیح و تفسیر نداشت

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

شاملو ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ انجو، فرزند، قریب، بهروز، سهیل، ادیب، نی، رخی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ افشار

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ محیط

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ فرخ

تو تیب اییات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، خال، جلان، سایه، خرم
کلمات: نی

اختلاف متن‌ها

۱ - افشار: قتل این کشته به شمشیر تو

۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، بهروض، ادیب، سایه، خرم: یا رب این آینه حسن چه جوهر دارد

۴ - شاملو، انجو، جذیر، قریب، بهروض، سهیل، جلان، سایه، رضی: سرزحیرت = پژمان (۱)، فرزاد: زدر می‌کده هابر کردم
جذیر، بهروض: بی می و می‌کده هابر کردم

عدل: زدر می‌کده هابر کردم

قنی: به در می‌کده هابر کردم

افشار: به می و می‌کده هابر کردم

/ جذیر: چو شناسای تو در

بهروض: که شناسایی تو در

۵ - سهیل، جلان: در چمن حُسن نرست

فرخ: در چمن ناز نرفت

۶ - شاملو: باز به زلف تو رسم / کار من دوش بجز

۷ / قریب: از عشق تو تدبیر نبود

۸ - شاملو، انجو، فرزاد، محیط، ادیب: آیتی بُد ز عذاب = فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: اندوه حافظ بی دوست

/ افشار، قریب: حاجت تقریر نبود

۱. گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود
۲. گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند گفتا همه آن بود که بر لوح جبین بود
۳. گفتم که چرا بهر تو ای ماه بگردید گفتا که فلک با من بنیهر به کین بود
۴. گفتم که قرین بدت افکند بدین روز گفتا که مرا بخت بد خویش قرین بود
۵. گفتم که بسی جام طرب خوردی از این پیش گفتا که شفا در قدح بازپسین بود
۶. گفتم که نه وقت سمرت بسود چنین زود گفتا که مگر مصلحت وقت در این بود
۷. گفتم که تو ای عمر چرا زود بر رفتی گفتا چه توان کرد مگر عمر همین بود



۱- تدبیر: چاره و دور اندیشی / تقدیر: سرنوشت، قضا و قدر، خواست الهی. ۲- گفتم که خطاهای زیادی بنام تو نوشته‌اند و او در جوابم گفت که این خطا همان‌هایی‌ست که بر صفحه پیشانی من در روز ازل نوشته بودند. ۳- گفتم که ای جانان چرا مهر و محبت خود را از من بریدی و او گفت که چون روزگار با من کینه ورزی کرد من هم علاقه‌ام را از تو قطع کردم. ۴- قرین: رفیق. ۵- طرب: شادی و نشاط = گفتم که پیش از این خیلی شاد و بانشاط بودی و جام طرب می نوشیدی و او جواب داد که شفا من در قدح آخری بود یعنی اینکه قبلاً جوان و خام بودم و شادی را قدر نمی‌دانستم ولی اکنون که پخته شده‌ام جام طرب من خالص و صاف است. ۶- مصلحت: خیر و صلاح. ۷- گفتم که ای جانان من تو عمر من هستی چرا زود رفتی و او گفت که چه می‌توان کرد عمر همین است و زود می‌گذرد.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل (س)، فروخ، خرم (نب)	۱	۲	۴	۳	۵	۷	۶
پزمان (۱)، (سلمان ساوجی)	۱	۲	۴	۳	۵	۷	۶
شاملو	۱	۲	۴	۵	۳	۷	۶
انجو	۱	۲	۳	۵	۷	۲	۶
فرزاد، قریب	۱	۴	۳	۵	۷	۶	۲

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، جلان، خال (ل).

فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، افشار، سهیل، محیط، ادیب، نی، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

- + : گفتم که زحافظ به چه علت شده‌ای دور گفتا که همه وقت مرا داعیه این بود
2: گفتم که خدا داد مرادت به وصالش گفتا که مرادم به وصالش نه همین بود

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو: چو تقدیر چنین بود
۲ / عدل: گفتا هم از آن بود که
پژمان (۱): گفتا همه زان بود که
۳ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، قریب، فرخ، خرم: گفتم زمن ای ماه چرا مهر بریدی
۴ - پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، جلان: افکند بدین حال
۵ - پژمان (۱): گفتم که بسی جام تعب
۶ - جذیر، بهروض، جلان، خال: نه وقت سفرت بود چه رفتی / عدل: گفتا که مگو مصلحت وقت
قریب: نه وقت سفرت بود چنین روز خرم: گفتا که مرا مصلحت وقت
۷ - عدل: گفتم که تویی عمر چرا باز برفتی
قریب: گفتم که تویی عمر چرا زود برفتی
خرم: گفتم که تویی عمر من از قهر چه رفتی
/ عدل، پژمان (۱)، انجو، قریب، فرخ، خرم: گفتا که فلانی چه کنم عمر همین بود
+ - شاملو، انجو: به چه حجت شده‌ای دور / فرخ: گفتا که همه عمر مرا
عدل: به چه موجب شده‌ای دور

۱. دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود / تما دل شب سخن از سلسله موی تو بود
 ۲. دل که از ناوک مرغان تو در خون می گشت / باز مشتاقی کمانخانه ابروی تو بود
 ۳. هم عقالله صبا کز تو پیامی می داد / ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود
 ۴. عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت / فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
 ۵. من سرگشته هم از اهل سلامت بودم / دام راهم شکن طرزه هندوی تو بود
 ۶. بگشا بند قبا تا بگشاید دل من / که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
 ۷. به وفای تو که بر تربت حافظ بگذر / کز جهان می شد و در آرزوی روی تو بود



۱ - دوش: دیشب - حلقه: مجلس، مجلسی که در آن دایره وار می نشینند، انجمن / دل شب: نصف شب - سلسله موی: زلف
 زنجیر مانند. ۲ - ناوک: تیر، تیر کوچک - ناوک مرغان: تیر مرغان / مشتاق: آرزومند، عاشق - کمانخانه: جایی که کمان را در
 آن می گذارند - کمانخانه ابرو: ابروی کمان مانند - دل من از تیر مرغان تو در خون می پیید ولی باز هم مشتاق ابروی کمان
 مانند تو بود. ۳ - عقالله: خدا عفو کنند، خدا ببخشد - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق
 می وزد - آفرین بر باد صبا که از تو برای من پیامی می آورد وگرنه به کسی که آشنای کوی تو باشد برنخور دیم. ۴ - شور و
 شر: فتنه و شورش / غمزه: ناز و عشوه زیبارویان یا حرکت چشم و ابرو - جادو: چشم بسیار زیبا و سحرانگیز. ۵ - سرگشته:
 سرگردان، حیران - اهل سلامت: سالم و تندرست، کسانی که سرگشته و بیمار عشق نیستند / شکن: چین و تاب - طرزه: سر
 زلف - طرزه هندو: زلف سیاه. ۶ - بند قبا: دکمه جامه / گشاد: شادی و فرح، شادی و سرور، رهایی و نجات - پهلو: جانب،
 سوی، کنار و آغوش. ۷ - به وفای تو: به دوستی و وفاداریت سوگند - تربت: خاک / می شد و: می رفت در حالی که.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۳	۶	۵	۴	۳	۱	شاملو
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فرزاد، سهیل، ادیب
۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	قریب
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	بهروز، محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، افشار، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / بهروض: سخن سلسله موی تو بود

۲ / جذیر، بهروض: کمان مهره ابروی تو بود

۳ - فرزاد، قریب، بهروض، نی، فرخ: هم عفالله ز صبا = محیط: از تو پیامی می‌داد / فرخ: که در کوی تو بود

محیط: هم عفالله که صبا

۵ / فرزاد، جذیر، فرخ: طره گیسوی تو بود

۱. دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود / تا کجا باز دل غم‌زده‌ای سوخته بود
 ۲. رسم عاشق‌گشی و شیوه شهر آشوبی / جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
 ۳. جان عشاق سپید رخ خود می‌دانست / و آتش چهره بدین کار برافروخته بود
 ۴. کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل / در رهش مشعله از چهره برافروخته بود
 ۵. گرچه می‌گفت که زارت بگشتم می‌دیدم / که نهانش نظری با من دلسوخته بود
 ۶. دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت / الله الله که تلف کرد و گنه اندوخته بود
 ۷. یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد / آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود
 ۸. گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ / یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود

* * *

۱- دوش: دیشب- رخساره: چهره- برافروخته: سرخ و آتشناک، آرایش کرده / تا کجا: عاقبت چه جایی- غم‌زده: مغموم و محزون. ۲- شهر آشوب: بر هم زنده آرامش شهر، فتنه شهر. ۳- جان عاشقان را مانند اسپند فدای رخسار خود می‌دانست و برای همین کار بود که چهره خود را آنگونه آتشناک کرده بود. ۴- ره دین زدن: دین را از بین بردن- سنگین دل: سنگدل / مشعله: چراغ، فانوس = در راه کفر زلف چراغ چهره خود را روشن کرده بود. ۶ / الله الله: شگفتا، یاللمعجب. ۷ / زرناسره: سکه تقلبی، سکه طلای تقلبی = اشاره به داستان حضرت یوسف و فروختن او به قیمتی بسیار ناچیز توسط برادرانش. ۸- خرقه بسوزاندن: رسمی بوده در میان اهل تصوف که شبیه به صدقه دادن است و اگر بلایی رفع می‌شده یا خبر خوش بسیار مهمی می‌رسیده یکی از اصحاب یا شیخ خرقه خود را به رسم صدقه و شکر می‌سوزانده است / قلب شناسی: شناختن سکه بدلی، ریانشناس بودن، آگاهی از درون و باطن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۵	-	۷	۲	-	۴	۱	شاملو
۸	۵	۳	۷	۶	۴	۲	۱	انجو
۸	۶	۷	۳	-	۵	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۳	۴	۵	۲	۱	قریب
۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	محیط
۸	۶	۷	۴	۳	۵	۲	۱	فرخ
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جلان

تو تیب ابیات: پژمان، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، رضی.
کلمات: فرزاد، ادیب، نی، سایه.

اختلاف متن‌ها

۲ / افشار: که بر طلعت او دواخته بود

۳ - افشار: دل عشاق سپندغم خود می‌داشت / جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: و آتش چهره به این کار برافروخته بود

افشار: آتش چهره بدین کار برافروخته بود فروغ: جان عشاق سپندره خود می‌داشت

قریب: و آتش مهر از آن روی برافروخته بود

فروغ: آتش چهره بدان کار برافروخته بود

۴ - فروغ: کفر زلفش ره دل می‌زد و / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: در پیش مشعلی از چهره

پژمان (۱): در رهش مشعلی از چهره

شاملو: به رهش مشعله از چهره

سهیل: در پیش اش مشعله از چهره

۵ / عدل: بر من دلسوخته بود

۶ - جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان: دل بسی خون بهم آورد

۷ - شاملو: دوست مفروش به دنیا که بسی

افشار: نقد مفروش بنسیه که بسی

۸ - عدل: گفت خوش گفت = قریب: برو خرقه بسوز ای حافظ

- ۱ یک دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود / واز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
- ۲ از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب رجعتی می خواستم لیکن طلاق افتاده بود
- ۳ در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر عافیت را با نظربازی فراق افتاده بود
- ۴ ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق هر که عاشق و ش نیامد در لفاق افتاده بود
- ۵ نقش می بستم که گیرم گوشه ای زان چشم مست طاقت صبر از خم آبروش طاق افتاده بود
- ۶ ای معتبر مژده ای فرما که دوشم آفتاب در شکر خواب صبحی هم وثاق افتاده بود
- ۷ حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود



۱ - دی سحرگه: بامداد دیروز - اتفاق افتاده بود: پیش آمده بود / مذاق: ذائقه، دهان، قوه چشایی = از لب ساقی بوسه ای گرفتم. ۲ - دگر: دوباره - شاهد: محبوب، معشوق، پسرک زیباروی - عهد شباب: روزگار جوانی / رجعت: بازگشت، رجوع، پیوند دوباره میان شوهر و زن طلاق داده شده. ۳ - مقامات طریقت: مراحل و مراتب و درجات سیر و سلوک عارف / عافیت: صحت و سلامت - نظربازی: نگاه کردن به روی زیبارویان و لذت بردن، در علم نظر بینا بودن - فراق: دوری، جدایی = بین سلامت و نظربازی جدایی و تباین افتاده بود. ۴ - سیر طریق: سیر سلوک، راه وصول الی الحق / عاشق و ش: عاشق وار، عاشق گونه - نفاق: دورویی، دورنگی. ۵ - نقش می بستم: خیال می کردم، تصور می کردم = در فکر این بودم که از دست آن چشم مست گوشه گیری کنم ولی با دیدن آبروش توان و شکیباییم را از دست داده بودم. ۶ - معتبر: تمییز کننده خواب، خوابگزار / شکر خواب صبحی: خواب شیرین صبحگاهی - هم وثاق: هم اتاق = ای خوابگزار مژده بده که دیشب در خواب شیرین صبحگاهی دیدم که آفتاب و ش هم اتاق من شده بود. ۷ - نظم: شعر - نظم پریشان: شعر آشفته / طایر: پرنده - اشتیاق: آرزومندی، عاشقی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، خرم
۷	+	۲	۴	۵	۲	۱	پژمان (۱)
۷	+	۵	۴	۳	۲	۱	قنی
۷		۳	۴	۵	۲	۱	پژمان (۲)
۷		۴	۳	۵	-	۱	شاملو
۷		۳	۴	۵	۲	۱	انجو
۷		۳	۴	۵	۲	۱	فرزاد، قریب
+	۷	۶	۴	۳	۲	۱	خال، جلان، سایه
۷	+	۳	۴	۵	۲	۱	سهیل
۷		۶	-	۴	۳	۱	محیط
+	۷	۳	۴	۵	۲	۱	ادیب

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، نی، فرخ، رضی.

کلمات: جذیر، نی، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ گر نکردی نصرت دین شاه یحیی از کرم کار ملک و دین ز نظم و اتساق افتاده بود

اختلاف متن‌ها

۱ / محیط: از لب ساقی = بهروض: شرابم دار مذاق افتاده بود

۲ / فرخ: اما طلاق افتاده بود

۵ / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل: طاقت و صبر از خم ابروش

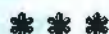
۶- عدل: ای معبر مؤده فرما

فرخ: ای معبر مؤده‌ای فرکا

۷ / قریب: طایر شوقش

+ - پژمان (۱)، سهیل: نصره‌الدین شاه یحیی این کرم / نظم و اتساق افتاده بود

۱. گوهر مخزن اسرار همان است که بود حَقّه مهر بدان شهر و نشان است که بود
۲. عاشقان زمره ارباب امانت باشند لا جرم چشم گهر بار همان است که بود
۳. از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جان است که بود
۴. طالب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید همچنان در عمل معدن و کان است که بود
۵. گشسته غمزه خود را به زیارت دریاب زان که بیچاره همان دل نگران است که بود
۶. رنگ خون دلی ما را که نهان می‌کردی همچنان در لب لعلی تو عیان است که بود
۷. زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزنند سائها رفت و پدان سیرت و سان است که بود
۸. حافظا باز نما قصه خونابه چشم که در این چشمه همان آب روان است که بود



۱- گوهر: مروارید، محبت و عشق - مخزن اسرار: گنجینه رازها / حَقّه: جمیع کوچکی که در آن زر و سیم و جواهرات نگه داری می‌کردند - عشق و محبت در دل ما همان است که بود و این دل مانند جمیع جواهرات گوهر عشقی را که تو بدان مهر و نشانی زده‌ای به همان حال و دست نخورده باقی است. ۲- زمره: گروه، جملعت، دسته - ارباب امانت: امانت داران / لا جرم: ناگزیر، ناچار - گهر: دانه‌های اشک - عاشقان و بی‌دلان همگی از امانتداران عشق هستند و به ناچار با تحمل این بار گران اشکبارند. ۳- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد - ما را: برای ما / بوی زلف: رایحه خوشبوی گیسوانت، آرزوی زلفت. ۴- لعل: لب سرخ رنگ معشوق - طالب عشق وجود ندارد و الا آن منبع فیاض به فیض بخشی خود ادامه می‌دهد. ۵- غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - زیارت: دیدار - با آنکه عاشق با غمزه تو کشته شد ولی پس از مرگ نیز دل نگران توست پس به دیدارش بیا. ۶- خون ما را ریخته‌ای و نهان می‌کنی ولی لب لعلت آن را به اقرار می‌آورد. ۷- زلف هندو: زلف سیاه - گفتم: با خود می‌گفتم، می‌پنداشتم / سیرت: عادت، روش، رفتار - سان: شیوه و رسم و عادت. ۸- باز نما: بازگو کن - خونابه: اشک خونین

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۴	۷	۶	۳	۵	۲	۱	پژمان
۸	۷	۳	-	-	۲	۶	۱	شاملو
۸	۷	۵	۲	۶	۴	۳	۱	انجو
۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	افشار
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	محیط
۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم،

رضی.

کلمات: فرخ، جلان

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: بدان نام و نشان است که بود

۲ - شاملو، افشار، محیط: عاشقان زبده ارباب

ادیب: عاشقان مخزن ارباب

۳ / افشار: همدم جانست که بود

۵ - جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: به زیارت می‌آی

۶ - عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، اتجو، ادیب، سایه، خرم: که نهان می‌داری / شاملو: همچنان از لب لعل ترعیان است که بود

فرزاد: که نهان می‌داری

۷ / قریب: بدین سیرت و سانسست که بود

محیط: همان سیرت و شان است که بود

۸ / عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: که برین چشمه همان آب

پژمان (۱)، افشار: که درین جوی نه آن آب

قریب: که درین چشمه همان جوی

سهیل: که درین چشمه نه آن آب

- ۱ دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
 ۲ چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت تدبیر ما به دست شراب دو ساله بود
 ۳ آن نافه مراد که می خواستم زیغت در چنین زلف آن بت مشکین کلاله بود
 ۴ از دست بُرده بود خماری غم سحر دولت مساعد آمد و منی در پیاله بود
 ۵ بر آستان می‌کده خون می‌خورم مدام روزی ما زخوان گزم این نواله بود
 ۶ هر کاه نکاشت مهر و خوبی گلی نهید در رهگذار باد نگهبان لاله بود
 ۷ بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح آن دم که کار مرغ چمن آه و ناله بود
 ۸ دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از آن سفینه به از صد رساله بود
 ۹ آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر پیشش به روز ممرکه کمتر غزاله بود



۱ / دولت: بخت و اقبال - حواله: سپردن - خوابم تعبیر شد و کار در مسیر اقبال و خوشبختی قرار گرفت. ۲ / تدبیر: چاره - شراب دوساله: شراب کهن که حکم داروست. ۳ - نافه: کیسه کوچکی در زیر شکم برخی آهوان چینی و نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد که ماده‌ای روغنی و قهوه‌ای رنگ در آن می‌باشد که بسیار خوشبو است و به مشک موسوم است - نافه مراد: رایحه ایدمال / بت: محبوب زیبارو - مشک: سیاه به رنگ مشک و خوشبو - کلاله: کاکل، زلف - مشکین کلاله: زلف سیاه و خوشبو. ۴ - از دست برده بود: از بین برده بود - خماری: حالت کسالت و سر درد ناشی از نرسیدن شراب به شخص / دولت مساعد آمد: بخت یاری کرد. ۵ - آستان: درگاه / خوان: سفره - نواله: روزی، قسمت، نعمت، لقمه. ۶ - مهر: محبت / نگهبان: نگاه دارنده - لاله: گل لاله، چراغ و شمع‌دان لاله. ۷ - طرف: سو، کنار / مرغ چمن: بلبل. ۸ - مدح: ستایش / سفینه: کتاب شعر، چنگ - رساله: کتاب، جزوه. ۹ - خورشید شیرگیر: خورشید در نقطه اوج خود که در برج اسد (شیر) می‌باشد / ممرکه: جنگ - کمتر غزاله: کوچکترین آهو برده ماده.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۷	۶	۵	۸	۹
۱	۲	۳	-	۶	۵	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۸

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، سهیل، جلان، خرم.
کلمات: خال.

ابیات الحاقی:

- + نالان و دادخواه به میخانه می‌روم کانجا گشاد کار من از آه و ناله بود
2: آتش فکند در دل مرغان نسیم باغ زان داغ سر به مهر که بر جان لاله بود

اختلاف متن‌ها

۲- بهروض، سهیل: سی سال رنج و غصه / قریب، محیط، فرخ: تدبیر آن بدست
افشار: سی سال درد و غصه افشار: درمان او بدست

۳- شاملو، انجو: می‌خواستم زغیب

۴- انجو، بهروض، سهیل، ادیب: از دست برده بود وجودم خمار غم

فرزاد: از دست برده بود خمار غم ولی

افشار: از دست بسته بود خمار غم سحر

۵- شاملو، انجو، افشار، محیط: خون می‌خورم ولیک نه جای شکایت است

/ عدل، پژمان، قنی، محیط، سهیل، ادیب، جلان، خرم: روزی ماز خوان قدر

۶- سهیل: هر کو نگاشت = شاملو: مهرورز خوبان گلی نچید

محیط: هر کو نکشت جذیر: مهر زخوبی گلی نچید

/ افشار: در رهگذار باغ = شاملو، فرزاد: نگهبان ژاله بود

۷- فرخ: بر طرف گلشنم نظر افتاد / عدل، پژمان، قنی، ادیب، فرخ، خرم: آندم که کار مرغ سحر

۸- شاملو، انجو، نی، رضی: گل بر جریده گفته حافظ همی نوشت

محیط: دیدم که شعر دلکش حفظ بمدح شاه

/ پژمان (۱)، قنی، سهیل، ادیب، سایه: یک بیت از آن قصیده به از صد رساله بود

انجو، افشار: هر بیت از آن سفینه به از صد رساله بود

نی، رضی: شعری که نکته‌ایش به از صد رساله بود

عدل: یک بیت از قصیده به از صد رساله بود

شاملو: هر بیت از آن قصیده به از صد رساله بود

قریب: یک بیت از این سفینه به از صد رساله بود

فرخ: هر بیت از این سفینه به از صد رساله بود

خرم: یک بیت از این قصیده به از صد رساله بود

۹- قریب: آن شاه شیر حمله

+ شاملو: کانجا گشاد کار من از یک پیاله بود

۲- شاملو: آتش فکند = فرزاد، قریب، ادیب: در دل بلبل نسیم باغ / ادیب، فرخ: که در جان لاله بود

فرخ: در دل عاشق نسیم باغ انجو: که در جهان لاله بود

۱. به کوی میکده یا رب سخر چه مشغله بود که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود
۲. حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنیست به ناله دف و نی در خروش و ولوله بود
۳. مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت و رای مدرسه و قال و قیل مسئله بود
۴. دل از کرشمه ساقی به شکر بود ولی ز ناساعدی بغتش آنکی گله بود
۵. قیاس کردم و آن چشم جاودانه مست هزار ساحر چون سامریش در گله بود
۶. بگفتمش به لبم بوسه‌ای حواله کن به خنده گفت کی‌ات با من این معامله بود
۷. ز آخرم نظری سعد در ره است که دوش میان ماه و رخ یار من مقابله بود
۸. دهان یار که درمانی درد حافظ داشت فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود



۱ - مشغله: قیل و قال، داد و فریاد، سر و صدا / جوش: هنگامه، سر و صدا - شاهد: محبوب زیبارو، مرد خوبروی - مشعله: مشعل، ظرفی که شمع یا چراغ در آن می‌نهادند. ۲ - حدیث عشق: داستان عشق - مستغنی: بی‌نیاز / ولوله: بانگ و فریاد. ۳ - مباحث: جستجوها - جنون: دیوانگی، از خود بی‌خبری / رای: غیر از. ۴ - کرشمه: ناز و عشو به حرکت چشم و ابرو - به شکر بود: سپاسگزار بود / ناساعد: ناموافق. ۵ - قیاس کردم: سنجیدم، مقایسه کردم / ساحر: جادوگر - سامری: شخصی از بنی اسرائیل که در فیهاب حضرت موسی مجسمه‌ای بصورت گوساله‌ای از طلا ساخت که درون آن لوله‌هایی تعبیه کرد طوری که بادی از آن می‌گذشت و صدایی شبیه به صدای گاو تولید می‌شد و مردم را فریب داده و به پرستش آن کشاند - در گله بود: جزء هواداران و طرفداران بود. ۷ - اختر: ستاره - سعد: مبارک - دوش: دیشب / مقابله: برابری، مساوی. رویا رویی - از ستاره بختم فال مبارکی به من اطلاع داده می‌شود زیرا دیشب ماه در برابر چهره یار من قرار گرفته بود. ۸ / فغان: فریاد از دست او - مروت: سخاوت، جوانمردی - تنگ حوصله: کم ظرفیت، ملول، ناشکیبا.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	شاملو
۷	۸	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: به جز متنهای شاملو، افشار و فرخ با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب: که جوش شاهد و شمع و شراب و مشعله بود
- ۲ / افشار: به ناله نی و دف = افشار، جذیر، قریب، بهروض، معیط، فرخ، جلان، سایه، رضی: درخروش و غلظه بود
- ۳ - پژمان (۱): شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، فی، رضی: در آن حلقه جنون می‌رفت
/ شاملو، انجو، جذیر، فرخ، جلان: قیل و قال مسئله بود
- ۴ / افشار، معیط: زنامساعدی بختم
- ۵ - شاملو، قریب: قیاس کردم و آن چشم آهوانه مست
پژمان (۱): قیاس کردم از آن چشم جاودانه مست
- افشار: قیاس کردم آن چشم شوخ عربده باز / معیط: چون سامریش در تله بود
معیط: قیاس کردم و آن چشم شوخ شعبده باز
- ۶ - شاملو: چو گفتمش = پژمان (۱): به لب بوسهای حوالت کن
- ۷ - فرزاد، قریب، معیط، فرخ: زاخترم نظر سعد در رهست که دوش / جذیر: میان ماه و رخ ماه من
شاملو: زاخترم نظر سعد دور نیست که دوش
- ۸ - پژمان (۱): دهان دوست که = فرزاد: درمان درد حافظ ازوست

- آن یار کز او خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
 ۲ دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش بیچاره ندانست که یارش سفری بود
 ۳ منظور خردمند من آن ماه که او را با خُسنِ ادب شیوه صاحب نظری بود
 ۴ از چنگ منش اختر بد مهر به در بُرد آری چه کنم دولتِ دورِ قمری بود
 ۵ عذری پنه ای دل که تو درویشی و او را در مملکتِ خُسنِ سرِ تاجوری بود
 ۶ تنها نه ز راز دلِ من پرده برافتاد تا بود فلک شیوه او پرده دری بود
 ۷ اوقاتِ خوش آن بود که با دوست به سر رفت باقی همه بسی حاصلی و بسی خبری بود
 ۸ خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن افسوس که آن گنجِ روان رهگذری بود
 ۹ خود را بکش ای بلبل از این رشک که گل را با باد صبا وقتِ سحر جلوه گری بود
 ۱۰ هر گنجِ سعادت که خدا داد به حافظ از یمنِ دعای شب و وردِ سحری بود



۱- پری: زن زیبارو، فرشته، جنس مؤنث از جن که بسیار زیبارو می باشد / بری: عاری، خالی، ۲- فروکش کنم: اقامت کنم - به بویش: در آرزویش، به امید بوی خوشش، شاید خبری از او بیایم / سفری: مسافر، سفر آخرت، ۳- منظور: مقصود، محبوب - منظور خردمند: محبوب عاقل و دانا / خُسن ادب: خوش خلقی - صاحب نظری: دانایی و نکته سنجی، ۴- اختر: ستاره - اختر بد مهر: بخت بد، طالع کینه ور / دولت: بخت و اقبال - دور قمری: به اعتقاد منجمان قدیمی دور قمری هفت هزار سال است که آدم ابوالبشر در اول دور قمری بود، آخرالزمان - سرنوشت محبوب خردمند و ماه روی مرا که هم با ادب و هم دانا و نکته سنج بود از دست من به در برد. چه می توانم بکنم که این از شومی آخر زمان بود، ۵- عذر نهادن: عذر پذیرفتن / سر تاجوری: ادعای سلطنت - محبوب من در مملکت خُسن پادشاهی می کرد و اگر من درویش را ترک کرد و رفت عذرش پذیرفته است، ۸ / گنجِ روان: معشوق، محبوب - رهگذری: گذرنده، رفتنی، ۹- رشک: غیرت، حسد / باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - جلوه گری: خودنمایی، عشوهِ گری، ۱۰- یمن: مبارکی، فرخندگی.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

عدل، قتی، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، فرخ (فط)، خرم ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۵ ۴ ۳ ۶ ۲ ۱

پژمان (۱) ۱۰ ۵ ۹ ۸ ۷ ۴ ۳ ۶ ۲ ۱

پژمان (۲) ۱۰ ۹ ۵ ۸ ۷ ۴ ۳ ۶ ۲ ۱

شاملو ۱۰ - ۶ ۵ ۷ ۸ ۲ ۴ ۳ ۱

انجو ۱۰ ۶ ۸ ۷ ۵ ۹ ۴ ۳ ۲ ۱

افشار ۱۰ ۹ ۷ ۸ ۶ - ۴ ۳ ۲ ۱

جذیر ۱۰ ۹ - ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

محیط ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۲ ۵ ۴ ۳ ۱

ترتیب ابیات: بهروز، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۳- شاملو، فرزاد، افشار، قریب: منظور هنرمند من / شاملو، فرزاد: با حسن و ادب
- ۴- محیط: اختر بد مهر جدا کرد / شاملو: باری چه کنم = انجو، فرزاد، قریب، ادیب: فتنه‌دور قمری بود
- ۵- شاملو، انجو، ادیب: عذرش بنه‌ای دل / فرزاد: با سلطنت فقر سر تا جوری بود
- ۶- جذیر، قریب، بهروز، خال، نی، جلان، رضی: تنها نه زراز دل ما پرده برافتاد / فرزاد: پیشه او پرده دری بود
شاملو، فرزاد: تنها نه زراز دل ما پرده برافکند
- ۷- شاملو، انجو، محیط: با دوست به سرشد
- ۸- عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، فرخ، سایه، خرم: گل و سبزه و نسرين
/ شاملو، انجو، ادیب: افسوس که آن سرو روان
قریب، بهروز: افسوس که آن گنج‌گهر
- ۹- افشار، جذیر، بهروز، خال، محیط، نی، جلان، رضی: خود را بکشد بلبل = محیط: ازین شوق که گل را
- ۱۰- افشار، جذیر، قریب، بهروز، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: درس سحری بود
سهیل: آه سحری بود

۱. مسلمانان مرا وقتی دلی بود که با وی گفتمی گر مشکلی بود
- ۲ به گردابی چو می افتادم از غم به تدبیرش امید ساحلی بود
- ۳ دلی همدرد و یاری مصلحت بین که استظهار هر اهل دلی بود
- ۴ زمین ضایع شد اندر کوی جانان چه دامن گیر یا رب منزلی بود
- ۵ هنر بی عیب حرمان نیست لیکن زمین محروم تر کی سایلی بود
- ۶ براین جان پریشان رحمت آرید که وقتی کساردانی کاملی بود
- ۷ مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته هر محفل بود
- ۸ مگو دیگر که حافظ نکته دان است که ما دیدیم و محکم جاهلی بود



۱ - دل: قلب، محل تجلی عشق / گفتمی: می گفتم. ۲ / تدبیر: چاره اندیشی، کاردانی - امید ساحلی بود: امید رسیدن به ساحل نجات وجود داشت. ۳ - همدرد: همخوار - مصلحت بین: خیرخواه / استظهار: پشت گرمی، پشتیبان - اهل دل: زنده دل، جوانمرد، صاحب دل. ۴ - ضایع: تلف، بی فایده / دامن گیر: مانع، بازدارنده - منزل: اقامتگاه. ۵ - هنر: فضیلت - حرمان: محرومیت / سایل: سوال کننده، درخواست کننده، گدا. ۶ - جان پریشان: آدم پریشان حال - رحمت آرید: رحم کنید / کاردان کامل: خردمند و دانا. ۷ - از زمانی که عشق به من سخنوری آموخت حرف و سخن من نقل محافل و مجالس شد. ۸ - نکته دان: کسی که معانی نثر و لطیف را می داند / دیدیم: سنجیدیم - محکم جاهلی بود: بسیار نادان بود.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)، سهیل، نی
۸	۶	۵	۲	۷	۴	۳	۲	شاملو
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	انجو، سایه
۸	۲	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد، قریب
۸	۷	-	+	۲	۴	۳	۱	افشار
۸	۷	۶	۲	۵	۴	۳	۲	بهروز
۸	۶	۷	۵	۲	۴	۳	۲	محیط
۸	۲	۷	۶	۵	۴	۳	۲	ادب
۸	۶	۷	۲	۵	+	۴	۳	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، جذیر، خال، جلان، خرم، رضی.
کلمات: قنی، سایه.

ابیات الحاقی:

- ۴: من آشسته را در هر بلائی رفیقی کاردانی کاملی بود
۲: سر شکم در طلب درها چکانید ولی از وصل او بیحاصلی بود

اختلاف متن‌ها

- ۲- جذیر، قریب، بهروض، محیط، رضی: می افتادم از چشم
افشار: می افتادم از خشم / افشار: به سعی او امید ساحلی بود
فرخ: می افتادم از هجر

۳- شاملو: دلی هوشیار و یاری

افشار: دلی هشیار، یاری = فرخ: مصلحت جوی

۴- افشار: زمن غایب شد

۶- پژمان (۲)، شاملو، فرزاد، محیط: برین مست پریشان رحمت آرید

عدل، پژمان (۱)، خرم: برین جان پریشان رحمت آور

جذیر، بهروض: بدین جان پریشان رحمت آرید / شاملو: که روزی هوشیار کاملی بود

سهیل: مجال این پریشان رحمت آرید فرزاد: که وقتی کاردان کاملی بود

فرخ: برین مست پریشان رحمت آور

۸ / جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: محکم غافلی بود

شاملو: مسکین غافلی بود

انجو: مسکین جاهلی بود

+ - افشار: من سرگشته را / شاملو: رفیق کاردان قابلی بود

۲- شاملو: درها فشاند

قریب: در بیفشاند

بهروض: درها چکاند / محیط: ولی از وصل تو

ادیب: درها بیفشاند

فرخ: خون می فشاند

۱. در ازل هر کاه به فیض دولت ارزانی بُود تا ابد جام مرادش همدم جانی بُود
۲. من همان ساعت که از من خواستم شد توبه کار گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود
۳. خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقه رنگ من مسلمان بود
۴. بی چراغ جام در خلوت نمی یارم نشست زان که گنج اهل دل باید که نورانی بود
۵. همت عالی طلب جام مَرصع گو مباش رنید را آب عینب یاقوت زمانی بود
۶. گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین کاندرا این کشور گدایی رشک سلطانی بود
۷. نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار بد پسندی جانی من برهان نادانی بود
۸. مجلس انس و بهار و بحث شعر اندر میان نستدن جام من از جانان گرانجانی بود
۹. دی عزیزی گفت حافظ می خورد پنهان شراب ای عزیز من نه عیب آن پنهانی بود



۱ - ازل: زمان بی آغاز، آغاز آفرینش - فیض: بخشش - دولت: پخت و اقبال - ارزانی: درخور و لایق، شایسته، سزاوار / همدم: مونس و یار - جانی: عزیز و گرامی = هر کسی که سر نوشتش با عنایت و توجه ازلی باشد ما دام العمر خوشبخت خواهد زیست. ۲ / شاخ: شاخه، درخت توبه - باری: میوه ای، ثمری. ۳ - سجاده: جانماز = گیرم مانند سوسن سجاده بر دوش افکنم (گلبرگهای بالایی گل سوسن مایل به پایین و همچون سجاده ای است که به دوش افکنده باشند) / آیا این مسلمان است که خرقه ام از شراب مانند گل، سرخ شده است. ۴ - چراغ جام: جام شراب که شفاف و روشن است - نمی یارم: نمی توانم / کنج: زاویه، گوشه، خانقاه. ۵ - همت عالی: بلند نظری، سعه صدر - جام مرصع: جامی که بر روی آن سنگهای قیمتی به کار رفته باشد / رند: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، آزاده و زیرک - عنب: انگور - آب عنب: شراب - یاقوت زمانی: یاقوت سرخ رنگ مانند دانه های انار. ۶ - بی سامان: بی نظم و ترتیب - سهل: آسان، راحت / رشک: مایه حسادت. ۷ / برهان: دلیل. ۸ - نستدن: نگرفتن - جانان: معشوق - گرانجانی: بی ذوقی، پوست کلفتی، نامطبوعی در معاشرت. ۹ - دی: دیروز.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۸	۲	۳	۴	+	۶	۵
انجو، بهروض، فرخ	۱	۲	۲	۲	۴	۸	۵	۶
فرزاد	۱	۲	۳	+	۴	۸	۵	۶
افشار، جذیر	۱	۲	۲	۳	۴	۵	-	۶
محیط	۱	۲	۲	۳	۴	۸	۵	۶
سهیل، ادیب	۱	۲	۳	۴	۸	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: خال، نی، سایه.

فاقد این غزل: قریب.

بیت الحاقی:

+ : خلوت ما را فروغ از نور شمع و باده باد وقت گل مستوری مستان زنادانی بود

اختلاف متن‌ها

۳ - فرخ: چون سوسن بر آب

۴ - جذیر: بی چراغ و جام در خلوت نمی یازم نشست

محیط: مجلس ما را فروغ از عکس شمع باده است / قنی: افشار، جذیر: زانکه گنج اهل دل = جذیر: باید که ویرانی بود

فرخ: خلوت ما را فروغ از عکس نور و باده باد

۵ - جذیر، بهروض: همتی عالی طلب / عدل: رند را آب علب

۶ - افشار: گرچه بی سامان بماند = فرزاد: کار ما عیبش مکن

فرخ: کار ما سهلش مدار

۷ / عدل، قنی، پژمان (۳)، انجو، سهیل، جلان، خرم: خود پسندی جان من

۸ - شاملو، فرخ: مجلس امن و بهار و = انجو، فرزاد، بهروض، محیط، فرخ، رضی: بحث عشق اندر میان

/ پژمان (۱)، شاملو: جام می نگرفتن از جانان

۹ - شاملو: پنهان می خورد حافظ شراب

افشار: پنهان می زند حافظ شراب / انجو، سهیل، ادیب، فرخ: گناه آن به که پنهانی بود

+ - شاملو: از عکس جام باده باد

۱. از دیده خون دل همه بر روی ما زود بر روی ما زده چه گویم چها زود
 ۲. ما در درون سینه هوایی نهفته ایم بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود
 ۳. بر خاک راه یار نهادیم روی خویش بر روی ما رواست اگر آشنا رود
 ۴. سیل است آب دیده و بر هر که بگذرد گر خود دلش ز سنگ بُود هم زجا رود
 ۵. ما را به آب دیده شب و روز ماجراست زان رهگذر که بر سر کویش چرا رود
 ۶. خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک گر ما به مهر پرور من در قبا رود
 ۷. حافظ به کوی میکرده داریم به صدق دل چون صوفیان صومعه دار از صفا رود

۱- خون دل: اشک. ۲- هوایی نهفته ایم: آرزویی داریم. ۳- اگر یار و دلدار از روی ما بگذرد و برود پسندیده است. ۴- اگر دلش از سنگ هم باشد سیل اشک چشم من او را از جای می کند و می برد. ۵- ماجرا: بحث و گفتگو / رهگذر: جانان، معشوق = با اشک خود شب و روز در گفتگویم بدان سبب که چرا بر سر کوی دلدار می رود (چشم کوی دلدار است). ۶- رشک: حسد / مهر پرور: خورشید پرور = خورشید از شدت خودخواهی جامه بر تن خویش پاره خواهد کرد اگر ببیند که زیبایی در دانه من جامه بر تن می کند. ۷- صدق دل: صفای باطن / صومعه: عبادتگاه ترسایان و مسیحیان، خانقا. از صفا: از روی صفای دل.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	مدل، قنی، خرم
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، ادیب
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	افشار، بهروز

ترتیب ابیات: پژمان، انجو، جذیر، قریب، خال، سهیل، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: سایه.

فاقد این غزل: شاملو

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: نبینی چها رود
انجو: ندانم چها رود

۲ / انجو، محیط، فرخ: سرما زان هوا رود

فرزاد، قریب، ادیب: سرما زین هوا رود

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: سیلست آب دیده و هر کس که بگذرد

فرزاد، بهروض، ادیب، نی، جلان: سیلی است آب دیده و بر هر که بگذرد

افشار، قریب: سیلست آب دیده که بر هر که بگذرد

محیط: سیلست آب دیده که بر هر که بگذرد

/ جذیر، بهروض، خال، نی، رضی: گرچه دلش زسنگ

عدل: کز خود دلش زسنگ

۵ / فرزاد، قریب، محیط، فرخ: زین رهگذر = پژمان (۱)، سهیل: که بر سر کوش چهارود

۶ - خرم: از رشک جامه پاک / بهروض: گرمه مهر پرور ما

۷ - جذیر، محیط، فرخ: صومعه دارالصفارود

فرزاد، نی: صفة دارالصفارود

- ۱ چو دست در سر زلفش زلم به تاب زؤد وَر آشستی طلبم با سر صتاب زؤد
- ۲ چو ماه نو رو نظارگان بیچاره زلد به گوشه ابرو و در نقاب رود
- ۳ شب شراب خرابم کند به بیداری وگر به روز شکایت کنم به خواب رود
- ۴ طریقی عشق پر آشوب و فتنه است ای دل پیفتد آن که در این راه با شتاب رود
- ۵ حباب را چو فیتند باد نخوت اندر سر کلاه داریش اندر سر شراب رود
- ۶ گدایی در جانان به سلطنت مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود؟
- ۷ دلا چو پیر شدی حسن و نازکی مفروش که این معامله در عالم شهاب رود
- ۸ سواد نامه موی سیاه چون طی شد بیاض کم نشود وَر صد انتخاب رود
- ۹ حجاب راه تسوی حافظ از میان برخیز غوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

* * *

۱ = به تاب رود: خشمگین می شود / با سر عتاب رود: آغاز به تندخویی می کند، شروع به باز کردن می کند. ۲ = مانند ماه نو که خودی نشان می دهد و می رود با غمزه و ناز دل بینندگان بیچاره را می دزد و می رود. ۳ = شبی که شراب می نوشم او یا ننوشتن و خوابیدن وقت خوش را تباه می کند. ۴ = طریقی عشق: راه عشق. ۵ = باد نخوت: باد غرور / گلاهداری: بزرگی، سروری = وقتی که هوای غرور و تکبر مانند حباب به سرش بزند یا حباب غرور به سرش یزند این تکبر و غرور بر اثر ترکیدن آن حباب در سر جام شراب باعث از بین رفتن بزرگی و بزرگ منشی او خواهد شد. ۷ = نازکی: نازکدلی، زود رنجی / مامله: داد و ستد، عمل، کار - شهاب: جوانی. ۸ = سواد: سیاهی، مرکب - سواد نامه: چرکنویس = چون موهای سیاه سپید شدند / بیاض: سفیدی، پاکنویس = دیگر سفیدی اش کاسته نمی شود ولو اینکه صنها بار موهای سفید را بگنی. ۹ = حجاب: پرده و پوشش، مانع میان عاشق و معشوق.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۹	۵	-	۸	۶	۲	۳	۲	۱	مدل، پژمان (۱)، فنی، غرم	
۹	۸	-	۵	۶	۲	۳	۲	۱	پژمان (۲)	
۹	۵	۸	۷	۲	۶	+	۲	۳	۱	شاملو
۹	۸	۷	۳	۵	۶	۲	۲	۱	الچو	
۹	+	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، ادیب، نی
۹	-	-	۶	۵	۲	۳	۲	۱	الشار	
۹	-	۷	+	۵	۶	۲	۲	۳	۱	محیط
۹	۸	۷	۶	۵	۲	۲	۳	۱	فرخ	

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

«مرا به عهدشکن خوانده‌ای و می‌ترسم که با تو روز قیامت همین خطاب رود

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، فرخ: چو دست بر سر زلفش

۲- قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، خرم: چو ماه نوره بیچارگان نظاره

عدل: چو ماه نوره بیچارگان نظاره

بهروض: چو ماه نو که به نظارگان بیچاره

/ فرزاد، بهروض: ابروی و در نقاب رود

محیط: ابرو و در حجاب رود

۳ / پژمان (۱)، فرزاد، افشار، قریب، ادیب، فرخ: وگر به روز حکایت کنم

جذیر: اگر به روز شکایت کنم

۴- جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی: طریق عشق پر آشوب و آفت است

افشار: طریق عشق پر از شور و فتنه است

قریب: طریق عشق پر از سوز و فتنه است

۵ / پژمان (۱)، فرزاد: سر سراب رود

۶ / افشار: کسی زسایه آن در

۸- قریب: چون کم شد / فرخ: بیاض گم نشود = عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، جلان، خرم: گردانتخاب رود

جذیر: ارسدانتخاب رود

۹ / شاملو، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: در این پرده بی حجاب رود

+ محیط: مرا که عهد شکن خوانده‌ای می‌ترسم / ادیب: چنین خطاب رود

۱. از سر کوی تو هر کاو به ملالت برود / نرود کارش و آخر به خجالت برود
۲. سالک از نور هدایت طلبد راه به دوست / که به جای نرسد گر به ضلالت برود
۳. بگریز آخر عمر از نسی و معشوق بگیر / حیف اوقات که یکسر به بطلالت برود
۴. ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی / که غریب از نبزد ره به دلالت برود
۵. حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است / کس ندانست که آخر به چه حالت برود
۶. کاروانی که بُود بدرقه‌اش حفظِ خدای / به تجمل بنشیند به جلالت برود
۷. حافظ از چشمه حکمت به کف آور آبی / بو که از لوح دلت نقش جهالت برود



۱- ملالت: افسردگی و اندوه، دلتنگی / نرود کارش: کارش از پیش نخواهد رفت. ۲- سالک: رونده راه عشق و سیر و سلوک / ضلالت: گمراهی. ۳- گریز گرفتن: عهد و پیمان گرفتن، بهره و فایده بردن / بطلالت: بیهودگی. ۴- دلیل: راهنما، دلالت‌کننده. خدا را: برای رضای خدا، به خاطر خدا / که اگر غریب راه را بلد نباشد باید با راهنمایی برود. ۵- حکم: داوری - مستوری و مستی: پرهیزکاری و گناهکاری - خاتمت: آخر و پایان هر چیز، عاقبت کار، روز قیامت / کسی نمی‌داند که عاقبت کار او چگونه خواهد بود. ۶- کاروانی که لطف الهی بدرقه‌اش باشد با تجمل و شکوه در منزلگاهی فرود می‌آید و با عزت و جلال حرکت می‌کند. ۷- چشمه حکمت: منبع علم و دانش / بو که: باشد که، شاید که - لوح: صفحه - جهالت: نادانی.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم	۱	۶	۲	۳	۴	۵	۷
شاملو	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷
جدیر	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷

ترتیب ابیات: پژمان (۱)، انجو، فرزاد، افشار، قریب، بهروز، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: بهروز، خال، رضی.

اختلاف متن ها

- ۱- افشار، سهیل، فرخ: هر کو به ملامت برود / محیط: نشود کارش و آخر = عدل، خرم: به ضلالت برود
- ۲- محیط: زاهد از نور هدایت = عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، افشار، سهیل، ادیب، سایه، خرم: ببرد ابد دوست / افشار: که به جایی برسد
- ۳- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، جلان، خرم: کام خود آخر عمر = عدل، فرزاد، جذیر، خرم: از می و مشوقه بگیر / افشار: حیف از اوقات
- ۴- افشار، محیط: ای دلیل ره گمگشته
- ۵- عدل، پژمان، فرخ: همه بر خاتم تست
فرزاد، محیط: نه به دست من و توست
افشار: همه از یکجایست
سهیل: همه بر عاقبتست
- ۶- عدل، پژمان، قنی، قریب، خرم: بدرقه اش حفظ خدا
شاملو، جذیر، نی، فرخ: بدرقه اش لطف خدای / افشار: به تحمل بنشینند
انجو، افشار، محیط: بدرقه اش لطف خدا
- ۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جلان، سایه، خرم: به کف آور جامی / عدل: بوکه از نقش دلت
جذیر: بوکه از لوح دلش

- ۱ خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود
 ۲ طمع در آن لب شیرین نکردم اولی
 ۳ سواد دیده غمیدهام به اشک مشوی
 ۴ زمن چو باد صبا بوی خود در بخت مدار
 ۵ دلا مباش چنین مرزه گرد و هر جای
 ۶ بهوش دامن عفوی به زلت من مست
 ۷ من گدا هوین سرو قامتی دارم
 ۸ توکز مکارم اخلاقی عالمی دگری
 ۹ سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم
 ۱۰ به تاج خدمت از ره نتر که باز سفید
 ۱۱ بیار باده و اول به دست حافظ ده
- به هر درش که بخوانند بی خبر نرود
 ولی چگونه مکن از پی شکر نرود
 که نقش خالی توأم هرگز از نظر نرود
 چرا که بی سر زلب توأم به سر نرود
 که هیچ کار زبشت بدین هنر نرود
 که آب روی شریعت بدین قدر نرود
 که دست در گمزش جز به سیم و زر نرود
 و لای عهد من از خاطرت به در نرود
 چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود
 ز کبر در پی هر صید مستخضر نرود
 به شرط آن که زمجلس سخن به در نرود



۱ - خوشا؛ چقدر خوب است - مدام؛ دائم، همیشه - نظر؛ نگاه کردن به روی زیبا و لذت بردن، در علم نظر بهیمن بودن / بی خبر؛ بدون آگاهی. ۲ - اولی؛ بهتر. ۳ - سواد؛ سیاهی، نوشته - سواد دیده؛ سیاهی چشم - با اشک سیاهی چشمان مرا شستشو مکن، مرا مگر یان که این سیاهی نشان از خال سیاه پوست و هرگز از دیدگانم نمی رود. ۴ - باد صبا؛ باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان / به سر نرود؛ طی نمی شود، همر نمی گردد. ۵ - / که هیچ کاری با این هنر مرزه گردی پیش نمی رود و موفق نخواهی شد. ۶ - زلت؛ خطا، لغزش / شریعت؛ دین - بدین قدر؛ به این اندازه ۷ - / فقط باز و سیم می توان به وصل او رسید. ۸ - مکارم؛ گرمها، نیکبها - مکارم اخلاق؛ اخلاق نیکو، صفات عالی - عالمی دگر؛ عالم قدسی، عالم غیرمادی - تو که از بزرگان عالی مقام و با صفات عالییه هستی به یاد دار که عهد و پیمانت با من از خاطرت نرود و فراموش نکنی. ۹ - سیاه نامه؛ گناهکار بودن. ۱۰ - همد؛ مرغ سلیمان - تاج همد؛ پرهایی که به صورت تاج بر سر همد است، چیز بی ارزش - مرا با چیزهای بی ارزش منحرف مکن زیرا که باز سفید از روی کبر و خودپسندی به دنبال شکار کوچک و خوار نیست.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
عدل، پژمان (۱)	۱	۲	-	۵	۶	۷	۸	۴	۹	۱۰	۱۱
پژمان (۲)	۱	۲	۵	۶	۷	۸	۴	۳	۹	۱۰	۱۱
شاملو	۱	۲	۶	-	۳	۸	-	۹	۵	۱۰	۱۱
فرزاد، ادیب	۱	۲	۴	۳	۶	۸	۵	۷	۱۰	۹	۱۱
افشار	۱	۲	۸	-	۳	۹	۵	۷	۶	-	۱۱
چذیر	۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸	-	۱۰	۱۱
قریب	۱	۲	۵	۴	۳	۷	۸	۱۰	۹	۶	۱۱
بهروض، رضی	۱	۲	۴	۳	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰	۱۱
خال، نی	۱	۲	۳	-	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰	۱۱
سهیل	۱	۲	۳	-	۶	۸	۵	۷	۱۰	۹	۱۱
محیط	۱	۲	۷	۳	۴	۱۰	۵	۸	۹	۶	۱۱
فروغ	۱	۲	۴	۳	۴	۵	-	۱۰	۹	۶	۱۱
جلان	۱	۲	۳	۵	۹	۷	۸	۱۰	۴	۱۱	۱۲
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۹	۶	۷	۸	۱۰	۱۱
خرم	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۴	۹	۱۰	۱۱

اختلاف متن‌ها

- ۱ / افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: به هر رهش = فرزاد، فرخ: که نخوانند بی خبر نرود
- ۲ - فرزاد، جذیر، سهیل، محیط، فی: نکردم اولی ست
- ۳ - خرم: سواد چهره غمیدهام = فرزاد: مشوی ای اشک / بهروض، جلان: که نقش روی توام
فرخ: زاشک بشوی فرزاد: که نقش خال ویام
- ۵ - افشار: هرزه گرد هر جایی / بدین بدر نرود
- ۶ - عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، سهیل، ادیب، سایه، خرم: مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
فرخ: بپوش دامن عنوی به ذلت من مست
- ۷ / افشار: که دست بر کمرش = خرم: جز به سیم در نرود
- ۸ - قریب، سهیل، فرخ: تواز مکارم اخلاق = فرزاد، جذیر، قریب، سهیل، ادیب، جلان: عالم دگری
/ فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: وفا و عهد من از خاطرت = افشار، نی، جلان، رضی: مگر نرود
- ۹ / افشار: چگونه دود دلم چون قلم بسر نرود
- ۱۰ / قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سایه، خرم: چو باشه در پی هر صید
عدل، پژمان (۱): چو پادشه پی هر صید

- ۱ ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود و این بحث با ثلاثة غساله می‌رود
- ۲ من ده که نو عروس چمن حد حسن یافت کار این زمان صنعت دلاله می‌رود
- ۳ شکر شکن شوند همه طوطیان هند زاین قند پاری که به بنگاله می‌رود
- ۴ طبع مکان بین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یک شبه ره یک ساله می‌رود
- ۵ آن چشم جاودانه عابد فریب بین کیش کاروان مسحر زدنباله می‌رود
- ۶ از ره مرو به عشوه دنیا که این عجز مگاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
- ۷ خوی کرده می‌خراشد و بر عارض سمن از شررم روی او عرق از زاله می‌رود
- ۸ باد بهار می‌وزد از گلستان شاه و از زاله بساده در قدح لاله می‌رود
- ۹ حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین خاموش مشو که کار تو از ناله می‌رود



۱ - حدیث: گفتگو / ثلاثة غساله: سه پیمانه شراب که حکمای یونان صبح ناشتا می‌نوشیدند و یا سه پیمانه شراب که بعد از غذا می‌نوشیدند، پیمانه اول تشنگی را از بین می‌برد و پیمانه دوم طعام را هضم می‌کند و پیمانه سوم اتساع خاطر می‌آورد - ای ساقی صحبت از سر و گل و لاله است و این خبر ثلاثة غساله را طلب می‌کند. ۲ - نو عروس چمن: گل - حد حسن یافت: به آخرین حد زیبایی رسید / صنعت: هنر نمایش - دلاله: زنی که واسطه بین عاشق و معشوق است - ای ساقی می‌بده که گل در چمن به آخرین حد زیبایی خود رسید و اکنون این هنر شراب است که بامستی بخشی خود همچون دلالگان دست شاعر را به آن گل یا عروس چمن برساند. ۳ - شکر شکن: شیرین سخن - طوطیان هند: شاعران و سخنوران هند / قند پاری: شعر و سخن فارسی - بنگاله: بنگال ناحیه‌ای در هند. ۴ - طبع: پیمودن، در نوردیدن - سلوک شعر: طبع مدارج شعر، پیشرفت و حرکت شعر / طفل: شعر شاعر. ۵ - چشم جاودانه: چشم جادوگرانه / که کاروان مسحر و جادو به دنبالش می‌رود. ۶ - از ره مرو: فریب مخور - عشوه: فریب، کرشمه و ناز - عجز: پیر زن / مگاره: حيله گر، فریبنده، زن مکار - محتاله: زن حيله گر - با مکر و فریب کنار انسان می‌نشیند و با حيله و تزویر از او دور می‌شود. ۷ - خوی کرده: عرق کرده - عارض: چهره، رخسار - سمن: گل یاسمن / عرق از زاله می‌رود: عرق (شبنم) سرازیر می‌شود و می‌چکد. ۸ - قطرات شبنم بر جام لاله می‌نشیند. ۹ - سلطان غیاث دین: یکی از شاهزادگان آل مظفر، بعضی نیز بر این عقیده‌اند که منظور سلطان غیاث‌الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگال بوده است - ای حافظ شوق و میل و علاقه مجلس سلطان غیاث‌الدین را فراموش مکن زیرا که شان و مقام تو در گرو ناله و آواز توست.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸	۹
۱	۲	۸	۶	۵	۷	۴	۳	۹
۱	۲	۴	۵	۷	۶	۳	۸	۹
۱	۲	۵	۸	۲	۳	۶	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	-	۹
۱	۲	۵	۸	۶	۳	-	۴	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	-	۹
۱	۲	۴	۵	۸	۳	۶	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸	۹

عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم
 پژمان (۲)، جذیر، نی
 شاملو
 انجو
 فرزاد، قریب
 افشار
 سهیل
 محیط
 ادیب
 فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: جلان

اختلاف متن‌ها

۱ / قریب: این بحث با ثلاثه

بهروض: وین قصه باثلاثه

۲ - بهروض، خال، ادیب، نی، سایه، رضی: می ده که نو عروس سخن

افشار، فرخ: می خور که نو عروس چمن

۳ - شاملو، فرزاد، جذیر، قریب: شکر شکن شوند کنون طوطیان هند

۴ - شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ: طی زمان بین و مکان / عدل، پژمان (۱)، جذیر، سهیل، ادیب: یکشنبه ره صدساله می‌رود

فرخ: یک دیه ره یکساله می‌رود

۵ - عدل، پژمان (۱)، افشار، سهیل، خرم: آن چشم آهوانه = فرزاد: آهو قریب بین

فرخ: غابد قریب را

/ افشار: کش کاروان حسن = فرخ: به دنباله می‌رود

۶ - افشار: ایمن مشو زحبه دنیا که این عجوز / فرزاد، قریب، نی، خرم: مختاله می‌رود

۷ - محیط، فرخ: بر عارضش سمن / شاملو، فرزاد، محیط: از رشک روی او = پژمان (۲)، شاملو، انجو، جذیر، قریب، سایه: عرقی ژاله می‌رود

فرخ: و زشرم روی او

۸ - سهیل، فرخ: از بوستان شاه

شاملو: از گلستان کنون / فرخ: و ژاله باده بر قدح لاله می‌رود

۹ - ادیب: حافظ از شوق صحبت = قریب، فرخ: سلطان غیاث الدین

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، سهیل، سایه، خرم: غافل مشو که کار تو

محیط، فرخ: خامش مشو که کار تو

۱. ترسم که اشک بر غم ما پرده در شود
۲. گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
۳. خواهم شدن به میگده گریان و دادخواه
۴. از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان
۵. ای جان حدیث ما بر دلدار بازگوی
۶. از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
۷. در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
۸. پس نکته غیر حسن نباید که تا کسی
۹. این سرگشی که در سر سرو بلند توست
۱۰. حافظ چونافه سر زلفش به دست توست
- واین را ز سر به شهر به عالم سفر شود
- آری ششود ولیک به خون جگر شود
- کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
- باشد کزان میانه یکی کارگر شود
- لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود
- آری به یمن لطف شما خاک زر شود
- یارب مباد آن که گدا معتبر شود
- مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
- کی با تو دست کوته ما در کمر شود
- دم در کش از نه باد صبا را خبر شود



۱- پرده در شود: آبرو ببرد / سمر: داستان، افسانه، آشکار. ۲- لعل: در قدیم معتقد بودند که لعل را پس از استخراج از معدن در میان جگر تازه قرار می‌دادند تا به رنگ قرمز درآید و بعضی نیز معتقد بودند که تابش خورشید به مرور زمان سبب تبدیل سنگ به جواهر و سنگهای قیمتی می‌شود. ۳- دادخواه: عدالتخواهی کسی که بر او ظلم شده است / مگر شود: شاید حاصل شود. ۴- کارگر شود: مؤثر شود. ۵- حدیث ما: داستان عاشقی ما- بر دلدار: پیش مشوق / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان. ۶- کیمیا: از دانشهای باستانی که بوسیله آن علم فلزات را به طلا و نقره تبدیل می‌کردند / یمن: مبارکی، برکت. ۷- نخوت: غرور و تکبر، خودپسندی - رقیب: مراقب و نگهبان معشوق، دشمن - از غرور و تکبر رقیب در نهایت درجه شگفت‌زده هستم. ۸- نکته: هنر - حسن: زیبایی / مقبول: مورد قبول - صاحب‌نظر: آگاه، دل آگاه، دانایی و نکته‌سنجی. ۹- سرگشی: عصیان، سر به آسمان کشیدن، عصیان معشوق. ۱۰- نافه: کیسمای به اندازه یک نارنج که در زیر شکم آهوی نرختنی نزدیک به آلت تناسلی حیوان قرار دارد و دارای سوراخی است که از آن مادمای روضی شکل و قهوه‌ای رنگ خارج می‌شود که بسیار خوشبو بوده و مشک نامیده می‌شود / دم درکش: خاموش شو، ساکت بمان.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قنی، پژمان (۳)
۴	۴	۹	۸	۶	۵	۲	3,2	۷	+	شاملو
۴	۸	۷	2,3	۵	۶	۴	+	۹	۳	انجو
۱۰	۶	۵	۸	۷	۳	۹	۲	۲	۱	فرزاد، سهیل
۱۰	۸	۶	۷	+	-	-	۹	۲	۱	افشار
۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر
۱۰	3	۸	۳	۶	۷	۵	۹	۲	۱	قریب
۱۰	+	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۹	۲	بهروض
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	خال، نی
۱۰	۸	۷	۵	۶	۴	۳	+	۹	۲	محیط
۱۰	3	۶	۵	۸	۷	۳	۹	۴	۲	ادیب
۱۰	۷	-	۵	۹	۶	۴	-	۲	۱	فروغ
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	جلان
۱۰	۹	+	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	سایه
۱۰	+	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، خرم

ابیات العاقی:

- ۱: این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست
سرها بر آستانه او خاک در شود
۲: ای دل صبور باش و مغور غم که عاقبت
این شام صبح گردد و این شب سحر شود
۳: روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش
رو شکر کن مباد که از بد بتر شود
۴: حافظ سر از لحد به درآرد به پایبوس
گر خاک او به پای شما پی سهر شود

اختلاف متن‌ها

۱- رضی: ترسم که عشق = عدل، قنی، پژمان (۲) انجو، سهیل، محیط، ادیب، سایه، خرم: در غم ما پرده در شود
فرخ: بر رخ ما پرده در شود

۳ / سهیل: خلاص دل آنجا مگر شود

۴ - شاملو: از هر کنار تیر دعا کرده ام رها

محیط: از هر کناره تیر دعا کرده ام روان / جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: باشد کزین میانه

۵ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو

فرزاد، ادیب، نی، رضی: ای دل حدیث ما بر دلدار بازگوی

شاملو: ای دل حدیث ما بر دلدار ما بگو

قریب: ای دل حدیث جان بر دلدار بازگو

محیط: ای دل حدیث ما بر دلدار بازگو

فرخ: ای جان حدیث ما بر دلدار ما بگوی

/ انجو، قریب، بهروض، فرخ، سایه، رضی: لیکن چنان مکن که صبا

خال، ادیب: اما چنان مگو که صبا

۶ - شاملو: که از کیمیای مهر تو

فرخ: از کیمیای عشق تو / انجو: آری به یمن همت تو

۹ - پژمان (۱)، شاملو، بهروض: زین سرکشی / عدل، پژمان (۱)، خرم: سرها بر آستانه او خاک در شود

انجو: آن سرکشی / فرزاد، جذیر، بهروض: کی با تو دست کوتاه من در کمر شود

۱۰ / بهروض، خال، ادیب، نی، سایه، رضی: باد صبا پرده در شود

+ - انجو، محیط: این قصر سلطنت که تواش ماه منظری

شاملو: زان سرکشی که کنگره کاخ وصل راست

افشار: این سرو سلطنت که تواش ماه منظری

۳ - شاملو: روزی گرت غمی برسد تنگدل مباش

۱. عشقت نه سرسریست که از سر به در شود بهرت نه عارضیست که جای گهر شود
۲. عشقی تو در وجودم و مهر تو در دلم با شیر اندرون شد و با جان به در شود
۳. دردیست درد عشق که اندر علاج او هر چند سعی بیش نعلایی بتر شود
۴. اوّل یکی منم که در این شهر هر شبی فریاد من زعشق بر افلاک بر شود
۵. وَر زان که من سرشک فشانم به زنده‌رود کشت عراق جمله به یک بارتر شود
۶. دی در میان زلف بدیدم رخ نگار بر هیاتی که ابر محیط قمر شود
۷. گفتم که ابتدا گنم از بوسه گفت نبی بگذار تا که ماه زعقرب به در شود



۱- سرسری: بی‌اهمیت / مهر: محبت - عارض: رخساره، چهره - عارضی: منسوب به عارض = محبت تو عارضی نیست که بتوان به جای دیگری منتقل کرد یا به دیگری عشق ورزید. ۲- علاج: درمان / بتر: بدتر. ۳- در بین عشاق اوّل از همه من هستم که در این شهر هر شب فریادم به افلاک می‌رسد. ۴- سرشک: اشک - زنده‌رود: رودی است در اصفهان / عراق: عراق عجم و مراد همان اصفهان است - کشت عراق: زمین زراعی عراق - تر شود: آبیاری شود. ۵- هیات: حال و کیفیت و شکل و صورت هر چیزی - محیط: احاطه کننده - قمر: ماه - دیروز در میان زلف نگار رخس را دیدم مانند ماهی بود که ابر سیاه آن را احاطه کرده باشد. ۶- در ادامه بیت قبل می‌گوید که پس از دیدن رخسار چو ماهش گفتم که با بوسه آغاز کنم و نگار گفت نه بگذار که ماه از برج عقرب بیرون بیاید. برج عقرب به معنی زمان نحس می‌باشد که در این زمان به کارهای بزرگ و مهم اقدام نمی‌کنند و در اینجا برج عقرب منظور زلف نگار می‌باشد و ماه نیز چهره محبوب.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
عدل (س)، پژمان (۱) (س)	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	+
شاملو	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	+
فرزاد (ش)، نی (ز)	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	2
قریب	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	2
جلان	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	
خرم (نپ)	۶	۷	-	۴	۳	۲	۱	2

۱. گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سائوس مسلمان نشود
 ۲. رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
 ۳. گوهر پاک بپایند که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
 ۴. اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود
 ۵. عشق می ورزم و اتید که این فن شریف چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود
 ۶. دوش می گفت که فردا بدهم کام دلت سببی ساز خدا یا که پشیمان نشود
 ۷. عسلی خلقی ز خدا می طلبم غوی تو را تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
 ۸. ذره را تا نبود همت عالی حافظ طائب چشمه خورشید درخشان نشود



۱ / سائوس: چربزبانی، تملق، فریب = اگر چه این سخن که ریاکار و سائوس مسلمان نمی شود بر واعظ شهر مشکل می آید. ۲ = رندی: لالابالگری و بی فکدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی و آزادگی - کرم: بخشش و بزرگواری - نه چندان هنر است: آنقدرها مشکل و مهم نیست / حیوان: حیوانیت = راه و رسم رندی و جوانمردی به آموز که چندان هنر بزرگی نیست که در حیوانیت باقی بمانی و می نوشی ولی انسان هم نباشی. ۳ = گوهر: سرشت، اصل و نسب - فیض: عطا و بخشش / لؤلؤ: مروارید. ۴ = اسم اعظم: بزرگترین نام خداوند که با اطلاع یافتن از آن می توان هر کاری را انجام داد / تلبیس: نیرنگ - حیل: حيله‌ها، نیرنگها = نقل است که حضرت سلیمان انگشتری داشت که اسم اعظم بر آن نوشته شده بود و بوسیله آن بر همه چیز فرمانروایی می کرد و روزی دیوی به آن انگشتری دست یافت و بر تخت سلطنت به جای حضرت سلیمان حکم می راند تا اینکه آصف بن برخیا وزیر سلیمان به راز او پی برد و دیو انگشتری را به دریا افکند و ماهی آن انگشتری را بلعید و بعد همان ماهی سید سلیمان شد و حضرت سلیمان دوباره به آن انگشتری دست یافت و شوکت خود را به دست آورد. ۵ = فن شریف: دانش و هنر ارجمند که همان عشق ورزیدن است / حرمان: محرومیت، ناامیدی. ۸ = ذره: هر جزو قهار منتشر در هوا - همت: بلند نظری / چشمه خورشید: قرص خورشید = ذرات معلق در هوا در نور آفتاب چنان به نظر می آیند که گویی به سوی خورشید در حرکت می باشند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۲+	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱ شاملو
۸	۷	۵	۶	۴	۴	۲	۱	الشار، محیط
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل، نی، جلان، سایه، خرم

ابیات الحاقی:

۴: دردمندی که کند درد نهان پیش طبیب درد او بی سببی قابل درمان نشود

۲: هر که در پیش بتان بر سر جان می‌لرزد بی تکلف تن او لایق قربان نشود

اختلاف متن‌ها

۲- افشار، جذیر، قریب، بهروض، رضی: که نه چندان هنریست / جذیر، قریب: حیوانی که بنوشد

۳- بهروض: گوهری پاک بپاید

فرخ: گهر پاک بپاید

۴- فرخ: ایدل خوش دار / قنی، افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط: دیو مسلمان نشود

۵- افشار: این علم شریف / پژمان (۲): مایه حرمان نشود

۶- محیط، فرخ: بدهم کام لب

۷- جذیر، بهروض، خال، رضی: میطلبم حسن ترا / محیط: که دگر خاطر ما

فرزاد، ادیب: میطلبم روی تو را

۸- بهروض: طالب چنبر خورشید = جذیر: درفشان نشود

۱. گر من از باغ تو یک میوه بجینم چه شود / پیش پای به چراغ تو ببینم چه شود
۲. یا رب اندر کُنف سایه آن سرو بلند / گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود
۳. آخر ای خاتم جمشید همایون آوار / گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود
۴. واعظ شهر چو مهر ملک و شهنه گزید / من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود
۵. عقلم از خانه به در رفت و اگر من این است / دیدم از پیش که در خانه دینم چه شود
۶. صرف شد عمر گرانمایه به معشوقه و من / تا از آنم چه به پیش آید از اینم چه شود
۷. خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نگفت / حافظ از نیز بداند که چنینم چه شود

* * *

۱- باغ: وجود و جسم محبوب، روی معشوق - میوه: بوسه / چراغ: جمال و چهره زیبای معشوق. ۲- کنف: حمایت، پناه.
 ۳- خاتم: انگشتر - خاتم جمشید: حضرت سلیمان - همایون آوار: دارای آثار مبارک و فرخنده، میمون = ای
 انگشتری خجسته و فرخنده که از برکت داشتن اسم اعظم آن همه شکوه و جلال به سلیمان دادی و به آرزوهایش
 رساندی چه می شد اگر تصویر تو (اسم اعظم) بر لعل نگین انگشتری من بیفتد و برای من نیز بخت و اقبال بیآورد. ۴-
 واعظ: پند دهنده، نصیحتگو - ملک: پادشاه - شهنه: داروغه و نگهبان / نگار: معشوقه. ۵ / دیدم از پیش: برآیم قابل
 پیش بینی بود، از قبل می دانستم. ۶ / از آن: معشوقه - از این: می، شراب. ۷- خواجه: آقا، سرور، بزرگ.

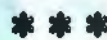
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	افشار، فرخ
۷	۶	۵	-	۴	۳	۱	قریب

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: نی، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۲ - فرزاد، قریب: سایه آن قصر بلند
۳ - شاملو، انجو: جمشید سلیمان آثار
/ شاملو: گرفتد نقش تو بر = قنی، فرزاد، افشار، قریب، خرم: نقش نگینم چه شود
عدل: عکس نگینم چه شود
۴ - شاملو، انجو، فرزاد، افشار، محیط، ادیب، فرخ: زاهد شهر چو مهر
جذیر: واعظ شهر که مهر
۵ - عدل، قنی، پژمان (۳)، انجو، جذیر، قریب، فرخ، خرم: به در رفت و گرمی اینست
افشار: به در رفت و گرمی اینست
سهیل: به در رفت اگر می اینست
محیط: به در رفت و گرمی پنداشت
۶ - بهروض: به می و معشوقه / پژمان (۱)، فرزاد، فرخ: پیش آید و زینم چه شود
عدل: پیش آید و اینم چه شود
۷ - جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: عاشقم و هیچ نشد / شاملو: حافظ او نیز بناند

- ۱ بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد دولت خنجر ز رازِ ننهانم نمی‌دهد
- ۲ از بهر بوسه‌ای زلبش جان همی دهم ایمنم نمی‌ستاند و آنم نمی‌دهد
- ۳ مُردم زاشتقاق و در این پرده راه نیست یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد
- ۴ زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین کائنجا مجال بسا و زانم نمی‌دهد
- ۵ چندان که بر کنار چو پرگار می‌روم نوران چو نقطه ره به میانم نمی‌دهد
- ۶ شکر به صبر دست دهد عاقبت ولی بد عهده‌ی زمانه زمانم نمی‌دهد
- ۷ گفتم زوم به خواب و ببینم جمال دوست حافظ زآه و ناله امانم نمی‌دهد



۱ / دولت: بخت و اقبال - راز نهان: دهان دوست. ۲ / ایمن: جان - آنم: بوسه. ۳ - اشتقاق: عشق و علاقه و آرزو - پرده: پردهٔ وصال / پرده‌دار: محافظ: نگهبان، دریان. ۴ - باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد - سفله: پست - چرخ سفله: روزگار پست / چرخ سفله فرصتی را که باد وزان داده است به من نمی‌دهد. ۵ - هر چه مانند پرگار سرگشته بر کنار و پیرامون می‌روم گردش روزگار مانند نقطه که به میان دایره جای دارد مرا به میان راه نمی‌دهد و همچنان حیران می‌دارد. ۶ / زمانم نمی‌دهد: مجال و فرصت به من نمی‌دهد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	پژمان، انجو
۷	۵	۳	۴	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	افشار
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فوز

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: جلان

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: بخت از دهان یار

۲ / عدل، پژمان، قنی، افشار، ادیب، سایه، خرم: اینم همی ستاندو

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم: مردم درین فراق و در آن پرده راه نیست

شاملو: مردم زاشتیاق و در آن پرده راه نیست

فرزاد: مردم در انتظار و در این پرده راه نیست

افشار: درد او حسرتا که درین پرده راه نیست

سهیل: مردم در اشتیاق و در آن پرده راه نیست

محیط: مردم زانتظار و در این پرده راه نیست

فرخ: مردم در اشتیاق و در این پرده راه نیست

۴- جذیر: زلفش کشیده باد صبا

۵- عدل، قنی، خرم: چو پرگار می‌شدم

پژمان، انجو: چو پرگار می‌شوم

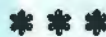
۶ / عدل، پژمان، انجو، فرزاد، فرخ، خرم: زمانه امانم نمی‌دهد

۷- پژمان (۲): گفتم روم بی‌باغ و بی‌بینم = جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: خیال دوست

شاملو: خیال یار

افشار: گفتم مگر بخواب ببینم

۱. دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید
۲. بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از کفن برآید
۳. بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید
۴. جان پر لب است و حسرت در دل که از لبانش نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید
۵. از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم خود کام تنگستان کی زان دهن برآید
۶. بر بوی آن که در باغ یابد ثلی چو رویت امید نسیم و هر دم گرد چمن برآید
۷. گویند ذکر غیرش در خیل عشقبازان هر جا که نام حافظ در انجمن برآید



۱ - طلب: خواسته، نیاز - کام: آرزو، مراد، مقصود - برآید: حاصل شود / - یا به وصل جانان برسم یا اینکه جانم از جسم و کالبدم خارج شود و بمیرم. ۲ - بگشای تربتم را: قبر مرا بشکاف / آتش درون: عشق - دود از کفن برآید: از کفنم دود متصاعد می‌شود. ۳ - بنمای رخ: چهره خود را نشان بده - واله: شیفته، سرگشته از عشق - حیران: سرگردان / - به سخن گفتن درآی تا مردم از لذت شنیدن گفتار تو به شور و شوق درآیند. ۴ - حسرت: تأسف. ۵ - آمد به تنگ جانم: جانم خسته شد / - امکان ندارد که فقیران کام خود را از لب و دهان او بیابند. ۶ - بر بوی: در آرزوی، به امید. ۷ - خیل: گروه - خیل عشقبازان: گروه عاشقان و دلدادگان / انجمن: مجلس، اهل مجلس.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	-	۷
۱	۴	۳	۵	۲	۶	۷
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷

عدل، قنی، پژمان (۳)، خرم

شاملو

جذیر، بهروز

جلان

ترتیب ابیات: پژمان (۱)، انجو، فرزاد، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، سایه، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، انجو

فاقد این غزل: افشار، محیط

بیت الحاقی:

+ گفتم به خود که از وی برگیر دل دلم گفت کار کسی ست این کوبا خویشتن برآید

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد، فرخ: یا جان رسد به جانان یا جان زتن برآید

۲ / جذیر، بهروض: دود از دهن برآید

۳ - جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: بنمای رو که خلقی = شاملو: حیران شوند و واله
فرخ: واله شوند و شیدا

۴ - قریب: جان بر لبست و حیرت = فرزاد، قریب: در دل که از لبانت

فرخ: جامی بدست حسرت

۵ - شاملو، فرزاد، قریب: از حسرت دهانت

جذیر: از حیرت دهانش

۶ - جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: بر بوی آنکه در باغ یابد جلا زرویت

فرزاد، ادیب، سایه: بر بوی آنکه روزی یابد گلی چو رویت

شاملو: بر بوی آنکه روزی یابد گلی، یت

فرخ: بر بوی آنکه در باغ آید گلی چو رویت

۷ / جذیر، قریب، سهیل: از انجمن برآید

۱. چو آفتاب منی از مشرق پیاله برآید / زباغ عارض ساقی هزار لاله برآید
۲. نسیم در سرگل بشکند گلاله سنبل / چو از میان چمن بوی آن گلاله برآید
۳. حکایت شب هجران نه آن حکایت حالیست / که شقای زبانش به صد رساله برآید
۴. زگرد خوان نگویند فلک طمع نتوان داشت / که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید
۵. گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان / بلا بگذرد و کام هزار ساله برآید
۶. به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود / خیال بُود که این کار بی حواله برآید
۷. نسیم زلف تو گر بگذرد به تربت حافظ / ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید



۱ = وقتی که می روشن تابناک از پیاله به دهان میخواران سرازیر شد بر اثر حرارت شراب و شادی و شوق خدمتگری گونه های ساقی گلگون می شود. ۲ = گلاله: کاکل، زلف و موی پیچیده. گلاله سنبل: کاکل سنبل / گلاله: دسته گل، محبوب = وقتی که بویی از زلف یار من بلند می شود نسیم از شوق آن رایحه زلف و کاکل سنبل را به روی گل می ریزد. ۳ = هجران: دوری / شمای: اندکی. ۴ = گرد خوان: سفره گرد، سینی غذا - نگویند فلک: روزگار و ازگون، روزگار وارونه / ملالت: رنج - غصه: طعام مانده در گلو، طعامی گلوگیر - نواله: لقمه خوراکی. ۵ = طوفان: طغیان آب، سیل عظیم = اگر تو هم مانند حضرت نوح که هزار سال مرارت و سختی را تحمل کرد بتوانی در برابر سختیها مقاومت کنی و تاب بیاوری بلای عظیم همانند طوفان نوح بر طرف خواهد شد و سرانجام به آرزویت خواهی رسید. ۶ / حواله: سفارش = با سعی و کوشش خویش نمی توان به مقصود مطلوب رسید و این خیال باطلی است که بدون مساعدت و امداد و الهام غیبی و عنایت الهی و حواله تقدیر ازلی سیر و سلوک در راه حقی الهی امکان داشته باشد. ۷ / کالبد: پیکر.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۷	۵	۳	۴	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	افشار
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	قریب، محیط
۷	۳	۴	۶	۵	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: پژمان، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲ - شاملو: نسیم بر سر گل بشکند / انجو، قریب، سایه: چو در میان چمن بوی آن کلاله برآید

افشار، فرخ: چو در میان چمن نام آن کلاله برآید

۳ - شاملو، فرزاد، محیط، نی، سایه: شکایت شب هجران = پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، نی، فرخ: نه آن حکایت حالست

افشار: شکایت غم هجران جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: نه آن شکایت حالست

سهیل: نه آن شکایت حالست

ادیب: نه زان حکایت‌هاست

۴ - افشار: طمع بتوان داشت / افشار: که بی ملالت صد غصه

سهیل: که بی ملالت و صد غصه

۵ - شاملو: صبر هست بر غم طوفان

افشار: هست صبر بر غم طوفان

بهروض: صبر هست بر طوفان / عدل: بلا بگردد کام هزار ساله برآید

محیط: هست صبر بر طوفان

۶ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، نی، رضی: نتوان برد ره به گوهر مقصود

عدل، بهروض، محیط: نتوان برد گوهر مقصود

فرخ: نتوان یافت گوهر مقصود

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، خرم: خیال باشد کاین کار

شاملو، فرزاد، ادیب: زهی خیال که این کار

۷ - پژمان (۱)، انجو، جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، جلان، رضی: نسیم وصل تو گر بگذرد

عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، ادیب، خرم: نسیم زلف تو چون بگذرد

افشار: نسیم لطف تو گر بگذرد

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، محیط، جلان، خرم: صد هزار لاله برآید

۱. بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سر آید
۲. منظر دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود فرشته در آید
۳. صحبت حکام، ظلمت شب یلدا است نور ز غورشید خواه بو که بر آید
۴. بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به در آید
۵. ترک گدایی مکن که گنج بیابی از نظر زهر روی که دو گذر آید
۶. صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید
۷. بلبل عاشق، تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل بر آید
۸. غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست هر که به میخانه رفت بی خبر آید

* * *

۱ - بر سر آنم: تصمیم دارم. ۲ - منظر: تماشاگاه، جای نگریستن. صحبت: همنشینی و مصاحبت. اضداد: حریفان، ناموافقان / دیو: شیطان، شیطان جن. ۳ - حکام: حاکمان. ظلمت: تاریکی و تیرگی. یلدا: درازترین شب سال، شب چله بزرگ زمستان / بو که درآید: شاید که درآید. ۴ - ارباب: مالکان، دارندگان، بزرگان = هر در خانه دنیا دلران و بزرگان ناجوانمرد دنیا / خواجه: آقا، ارباب. ۵ - گدایی: پرسش و طلب برای رسیدن به کمال = اگر طلب کردن را ترک نکنی می توانی حتی از نظر و عقیده شخص رهگذر نیز بهره بگیری و دانش اندوزی کنی. ۶ - صالح: درستکار، نیکوکار، پرهیزکار. طالح: بدکار و فاسد. متاع: کالا. نمودند: نشان دادند. ۸ - سراچه: خانه کوچک، دنیا.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	+	۷	۲	۶	۲	-
انجو	۱	۲	۳	۴	۲	+	۷

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و انجو با بقیه متنها مطابق است
کلمات: جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی.

ابیات الحاقی:

- + : بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
2: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

اختلاف متن ها

۲- عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: خلوت دل نیست «انجو، قریب، سهیل، ادیب: جای صحبت فقیر
محیط: جای صحبت صدا

۳ / عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: نور زخورشید جوی

۵- افشار: ترک گدایی بکن / پژمان (۱)، افشار: که برگذر آید

محیط، فرخ: که در نظر آید

۶- شاملو: متاع خویش نمایند / عدل، قنی، پژمان (۲)، محیط، فرخ، خرم: تا که قبول افتد و که در نظر آید

شاملو: تاجه قبول افتد و چه در نظر آید

افشار: تاجه قبول افتد که در نظر آید

۷ / پژمان (۱)، انجو، فرزاد، افشار، محیط، ادیب، فرخ، سایه: باغ شود سبز و سرخ گل به بر آید

۱. گفتم غم تو دارم گفتا غمت سراید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید
 ۲. گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز / گفتا ز ماهرویان این کار کمتر آید
 ۳. گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم / گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
 ۴. گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد / گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
 ۵. گفتم خوشا هوایی کز باغ حسن خیزد / گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید
 ۶. گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت / گفتا تو بندگان کن کاو بنده پرور آید
 ۷. گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد / گفتا مگسوی پاکس تا وقت آن در آید
 ۸. گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد / گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید



۱- غمت سراید: غمت به پایان می‌رسد / ماه: معشوق - برآید: امکان داشته باشد. ۲- مهرورزان: عاشقان - رسم وفا: رسم پایبندی به عهد و پیمان. ۳- گفتم که من خیالت را هم به خاطرم راه نمی‌دهم و راه دیدن تصویر خیالی تو را می‌بندم و معشوق گفت که تصویر خیالی من دزد هیاری است که از راه دیگر وارد می‌شود که تو حدسش را هم نمی‌توانی بزنی - شبرو: دزد، راهزن، عیار. ۴- بوی زلفت: آرزوی دست‌یابی به زلفت: رایحه گیسوی تو - گمراه عالمم کرد: در عالم گمراه شدم / هم اوت رهبر آید: همان بو تو را راهنمایی و هدایت خواهد کرد. ۵ / خنک: مبارک است، خوشا، چه خوب است. ۶- نوش: شیرین، عسل - نوش لعلت: لب شیرینت - گفتم که در آرزوی بوسیدن لب شیرین تو جان از دست دادیم و معشوق جواب داد که در راه معشوق و عشق‌بندگی کن که سرانجام او تو را مورد لطف قرار خواهد داد و به مراد خواهد رساند. ۷- دل رحیمت: دل بخشنده‌ات / - گفت با هیچ کس چیزی درباره عشق مگو تا فرصت مناسبش پیش آید. ۸- عشرت: عیش و نوش و خوشی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۴	۶	۲	۴	۱	شاملو
۸	۵	۳	۷	۶	۲	۴	۱	انجو
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد قریب، بهروز سهیل، ادیب، نی، فرخ
۸	-	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، محیط، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: ادیب، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- فرزاد، جذیر، قریب، محیط، فرخ: گفتم زمهربانان
افشار: گفتم زعشق بازان = جذیر: مهر و وفا بیاموز

/ عدل، قنی، خرم: گفتا زخوبرویان

۴- شاملو، انجو: گفتم که کفر زلفت

۵- عدل، پژمان (۱)، قنی، سایه، خرم: کز باد صبح خیزد

شاملو، انجو، فرزاد، فرخ: کز باغ خلد خیزد

پژمان (۲)، قنی: کز باغ عشق خیزد

قریب: کز باغ وصل خیزد

سپهیل: کز کوی عشق خیزد

۶ / جلان: گفتا تو بنده پروری کن

۷- فرخ: کی عزم صلح گیرد / قریب، بهروض، محیط، فرخ: گفتا به کس مگو این تا وقت آن درآید
خال: گفتا مگوی با کس تا وقت آن برآید

۸ / افشار: این غصه هم سرآید

- ۱ زهی خجسته زمانی که یار باز آید به کسم غمزگان غمگسار باز آید
- ۲ به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم بدان امید که آن شهسوار باز آید
- ۳ در انتظار خدنگش همی پزد دل صید خیال آن که به رسم شکار باز آید
- ۴ مقیم بر سر راهش نشسته‌ام چون گرد بدان هوس که بدین رهگذار باز آید
- ۵ اگر نه درخم چوگان او زود سر من زسر چه گویم و سر خود چه کار باز آید
- ۶ دلی که با سر زلفین او قراری داد گمان منبر که در آن دل قرار باز آید
- ۷ سرشک من نرزد موج بر کنار چو بحر اگر میان وی‌ام در کنار باز آید
- ۸ چه جورها که کشیدند بلبلان از دی به بوی آن که دگر نوبهار باز آید
- ۹ ز نقش بند قضا هست امید آن حافظ که همچو سرو به دستم نگار باز آید



۱- زهی: آفرین، خوشا- خجسته: مبارک، خوب، خوش / کام: مطابق میل، آرزو- غمگسار: آنچه غم را از دل ببرد، محبوب، معشوق، غمخوار- خوشا فرخنده زمانی که دلدار باز گردد و غمخوارانه آرزوی اندوهگینان را برآورده سازد. ۲- خیل: سپاه- خیل خیالش: انبوه خیالش- ابلق: اسب سپاه و سفید / شهسوار: سوارکار برگزیده و ماهر: در عالم خیال چشم به راه ماندم به امید آنکه آن زیبای زیبا یان برگردد. ۳- خدنگ: تیر- دلم را در تیر رس او قرار دادم به تصور آنکه به هوای شکار کردن دل من باز گردد. ۴- مقیم: پیوسته. ۵- سر من اگر چون گوی چوگان بازیچه او نشود دیگر از سر چیزی نمی‌گویم زیرا به جز این کار به چه دردی می‌خورد. ۶- زلفین: دو زلف، حلقه، حلقه زلف- قراری داد: عهد بست، تعلق خاطر پیدا کرد / قرار باز آید: آرامش باز گردد. ۷- سرشک: اشک- کنار: دامن، پهلو، ساحل / میان وی‌م: کمر او. ۸- جورها: ظلم‌ها، ستم‌ها- دی: زمستان / به بوی: به امید، به آرزوی. ۹- نقش بند: نقاش، خالکوب- نقش بند قضا: خداوند / نگار: معشوق.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	-	۵	۴	۶	-	۸	۹
۱	۲	-	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۳	۴	۲	۸	۶	۷	۵	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۵	۹
۱	۲	-	۴	۶	۸	۵	۷	۹
۱	۲	۳	۴	-	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹

ترتیب ابیات: افشار، جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.
کلمات: سایه.

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: که دوست باز آید

۲- جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: به پیش شاه خیالش

شاملو، فرزاد، فرخ: به شاهراه خیالش

افشار: به پیش ماه خیالش

۳- فرخ: به انتظار خدنگش = شاملو، افشار: همی برد دل من / فرزاد، فرخ: به عزم شکار باز آید

جذیر: همی برد دل صید محیط: به وهم شکار باز آید

۴ / جذیر: بدین هوس = فرخ: که بدستم نگار باز آید

۵- شاملو: اگر نه زخم زچوگان او خورد چون گوی

افشار: اگر نه زخم زچوگان او خورد سر من / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: زسرنگویم و

بهروض: اگر نه در سر چوگان او رود سر من

۶- جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی: قراری کرد

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، فرخ، خرم: گمان مبر که بدن دل قرار باز آید

شاملو: گمان مبر که دگر با قرار باز آید

جلان: گمان مبر که دگر زان قرار باز آید

۷- افشار: سرشک من بزند موج / فرخ: اگر کنار وی ام

۸- جذیر، قریب: کشیدند بلبلان از گل / افشار: به بوی آنک مگر نوبهار باز آید

فرخ: کشیدند بلبلان از خار

۹- سهیل: امید من حافظ

/ نی: که همچو نقش = شاملو، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی: به دست نگار باز آید

افشار، جذیر: بدست نگار باز آید

نی: به دست آن نگار باز آید

۱. اگر آن طایر قدسی ز قزم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
 ۲. دارم امید بر این اشک چو باران که دگر برقی دولت که برفت از نظرم باز آید
 ۳. آن که تاج سر من خاک کف پایش بود از خدا می‌طلبم تا به سرم باز آید
 ۴. خواهم اندر عقبش رفت و به یاران عزیز ششخصم از باز نیاید خبرم باز آید
 ۵. گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان به چه کار دگر باز آید
 ۶. مانعش غفلت چنگ است و شکر خواب صبح ورنه گر بشنود آه محرم باز آید
 ۷. کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم گر ببینم که می‌نو سفرم باز آید
 ۸. آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ همتی تا به سلامت ز قزم باز آید

* * *

۱ - طایر قدسی: پرنده عالم ملکوت، فرشته، ملک، جبرئیل، محبوب، معشوق یا ممدوح / پیرانه سر: هنگام پیری، سر پیری = اگر معشوق بار دگر از در خانام وارد شود عمر گذشتهام در این هنگام پیری باز می‌گردد و دوباره جوان می‌شوم. ۲ / برق: آذرخش، درخشندگی، درخشش - دولت: بخت و اقبال - برق دولت: درخشش بخت و اقبال. ۳ / شخص: پیکر، جسم، تن = به دنبال او خواهم رفت و اگر خودم به سوی یاران باز نگردم خبرم به آنان می‌رسد. ۴ / گوهر: جواهر - گوهر جان: جان عزیز و ارزشمند. ۵ / غفلت: غفلت و آواز لایل - غفلت چنگ: صدای چنگ - شکر خواب صبح: خواب شیرین بامدادی = صدای چنگ و خواب شیرین بامدادی مانع می‌شود که صدای آه و ناله سحری مرا بشنود و گر نه به سوی من باز می‌گردد. ۶ - کوس زدن: طبل زدن، دهل زدن - نو دولتی: حکومت جدید، سعادت جدید = در قدیم رسم بوده که اگر کسی تازه به منصب و مقامی می‌رسید یا شاه و حاکمی از سفر باز می‌گشت مأموران به بالای بام آن شخص تازه منصب یافته می‌رفتند و با طبل زدن به همه مردم اطلاع می‌دادند = اگر ببینم دلدار تازه به سفر رفته‌ام باز می‌گردد اظهار سرور و شادمانی خواهم کرد. ۸ / همت بلند نظری، سعه صدر - همتی: همتی کن، همت بخوام.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۶	۵	۴	۳	۲	۷	۱	پژمان
۸	۴	۵	۶	۲	۷	+	۳	شاملو
۸	۶	۴	۷	۳	۵	۲	۱	انجو، بهروزی، جلان، رفسی
۸	۶	۴	۵	۷	۳	۲	۱	فرزاد، سهیل
۸	۷	۶	۳	-	۵	۲	۱	افشار
۸	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	قریب
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	معیط
۸	۴	۶	۵	۷	۳	۲	۱	ادیب
۸	۷	۶	۲	-	۳	۵	۱	فرخ

ترتیب ابیات: جذیر، خال، نی، سایه.

کلمات: بهروض، نی، جلان، سایه

بیت الحاقی:

+ آن که پیشش بنهد تاج تکبر خورشید پادشاهی بکنم گربه سرم باز آید

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، فرخ: دارم امید بدین اشک = قریب: چو باران که اگر
فرخ: چو باران که مگر

۳ / افشار، جذیر، سهیل، محیط، ادیب: پادشاهی بکنم گر به سرم باز آید

شاملو: از خدا می‌طلبم تا زدم باز آید

۴- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، محیط، خرم: رفت به یاران عزیز

۵ / فرزاد، افشار، قریب، محیط: جوهر جان به چه کار

۶- جذیر، خال، رضی: مانعش غلغل گل گشت و / قریب: گر نه چون بشنود

فرخ: ور نه چون بشنود

۸- شاملو: آرزومند مه روی نگارم حافظ / شاملو: به برم باز آید

انجو: آرزومند رخ چون مه شامم حافظ

۱. اگر به بادۀ مُشکین دلم کشد شاید که بسوی خیر ز زهدِ ریا نمی‌آید
 ۲. جهانیان همه گر منج من کنند از عشق من آن کنم که خدایوندگار فرماید
 ۳. طمع زلفیض کرامت مبر که خُلقِ کریم گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشد
 ۴. مقیم حلقه ذکر است دل بدان افتد که حلقه‌ای ز سر زلفِ یار بگذارد
 ۵. تو را که خُسنِ خداداده هست و حجله بخت چه حاجت است که مشاطهات بیاراید
 ۶. چمن خوش است و هوا دلکش است و من بی‌فش کنون به جز دلِ خوش هیچ در نمی‌باید
 ۷. جمیله‌ای‌ست عروپ جهان ولی هش‌دار که این سخن مسخره در عقید کسی نمی‌باید
 ۸. به لایه گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر به یک شکر ز تو دلخسته‌ای بیاساید
 ۹. به خنده گفت که حافظ خدای را مه‌سند که بوسه تو رخ ماه را بیالاید

* * *

۱ - مشکین: مُشک آلود، معطر - بادۀ مشکین: بادۀ خوشبو که بوی مشک دارد / زهد ریا: زهد دروغین. ۲ - فیض کرامت: بهرمندی از بزرگی و نیکی و بخشش - خلق کریم: اخلاقِ شخص بزرگوار، ذات پرورِ دگار. ۳ - مقیم: ساکن - حلقه ذکر: مجلس یاد و ستایش از دوست، مجلسی که در آن بصورت دایره می‌نشینند و دعا می‌خوانند / ۴ - با مقیم بودن در حلقه ذکر می‌توان به حلقه زلف یار دست یافت. ۵ - خُسن: نیکویی، زیبایی - حجله بخت: حجله سعادَت و خوشبختی / مشاطه: آرایشگر. ۶ - بی‌غشی: صاف و بدون ناخالصی / در نمی‌باید: لازم نیست. ۷ - جمیله: زن زیبارو و نیکو / مسخره: مستور، دختر و زن در پرده نشانیده، پوشیده - این دنیا برای کسی پایدار و باقی نیست. ۸ - لایه: التماس و تضرع / یک شکر: یک بوسه - دلخسته: غمگین، رنجیده. ۹ - خدای را: برای رضای خدا، به خاطر خدا / ماه: معشوق - بیالاید: آلوده کند، آغشته کند.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---

شاملو ۹ ۸ ۵ ۷ ۲ ۶ ۴ ۳ + ۲ ۱

انجو ۹ ۸ ۷ ۶ + ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

الفشار ۹ ۸ ۲ ۷ - ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

معیط ۹ ۸ ۲ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، نی.

ابیات الحاقی:

- + زدل گواهی اخلاص ما بهرس و ببین که هرچه هست در آینه روی بنماید
2: نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، شاملو، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، فرخ، رضی: کشد دلم شاید / عدل، پژمان (۱)، شاملو، ادیب، سایه: که بوی خیز ز زهد و ریا = فرخ: همی آید
- ۲- شاملو، فرزاد، بهروض، خال، جلان، رضی: جهانیان همه گویند من جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: کنید از عشق جذیر: جهانیان همه گویند او افشار: کنند ز عشق
- ۳- محیط: طمع ز خلق کرامت = قریب: مبر که حق کریم / شاملو: گنه نپرسد و بر عاشقان ببخشد
- ۴- جذیر: دل بآن امید
- ۵- پژمان (۱)، انجو، سهیل، ادیب: تو را که حسن خداداده است و حجله بخت فرزاد: تو را که حسن خداداده هست و جلوه بخت افشار: تو را که حسن خداداده هست و روی چومه / عدل: مشاطات بسیار آید فرخ: تو را که حسن خداداده است و حجله بخت
- ۶ / عدل، فرخ: هیچ در نمی آید
- ۷ / عدل، پژمان (۱)، قنی، جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، خرم، رضی: در عقد کس نمی آید
- ۸- فرخ: ای ماه من چه باشد اگر / فرزاد، افشار، قریب، سهیل، ادیب: به بوسه‌ای ز تو دلخستهای بیسایه
- ۹- فرخ: جواب داد که = افشار: حافظ روا مدار آخر
- 2- افشار: از سرو و لاله خالی شد

۱. زدل برآمدم و کار بر نمی آید زخود برون شدم و یار در نمی آید
 ۲. در این خیال به سر شد زمان عمر و هنوز بلای زلف درازت به سر نمی آید
 ۳. چنان به حسرت خاک در تو می میرم که آب زندگی ام در نظر نمی آید
 ۴. بنسم حکایت دل هست با نسیم شحر ولی به بهت من امشب شحر نمی آید
 ۵. فدای دوست نکردیم عمر و مال دریغ که کار عشق زما این قدر نمی آید
 ۶. زبس که شد دل حافظ رمیده از همه کس کنون زحلقه زلفت به در نمی آید

* * *

۱ = زدل برآمدم: دل از دست دادم، عاشق شدم. کار بر نمی آید: کارم پیش نمی رود، مرادم حاصل نمی شود / زخود برون شدم: از خود گذشتم، خود را فدا کردم. ۲ = در خیال وصال یار جان دادم ولی بلای زلف بلند ممشوق دست از سرم بر نمی دارد. ۳ = چنان در حسرت و غم وصال تو جان می دهم که آب حیات هم برای یافتن زندگی جاوید کافی نیست که بتوانم به آرزویم برسم. ۴ = بنسم: چه بسیار برای من. ۵ = جان و مال و عمر خود را نیز فدای جانان نکردیم و دریغ از این که در راه عشق این مقدار هم نتوانستیم انجام دهیم. ۶ = رمیده: وحشت زده، فراری شده. / = اکنون در حلقه زلف یار پناه گرفته است و از آنجا بیرون نمی آید.

۶	۵	۴	۳	۲	۱
۶	۵ + ۴	- ۲	۱	۱	عدل (م)
۲	۵ + ۴	۲ ۳	۱	۱	پژمان (۱)
۶	۲	۳ ۵, ۴	۵ ۳	۱	شاملو
۶ + ۵	۴	۳ ۲	۳ ۱	۱	انجو
۶	۵ ۳	۴ ۳	۲ ۱	۱	جدیر، بهروغی، خال، جلان
۶	۳	۵ ۴	۲ ۱	۱	قویب
۶ ۲	۵	۴ ۳	۲ ۱	۱	فروغ

ترتیب ابیات: فرزاد، محیط، ادیب، نی، رضی.

کلمات: نی، رضی.

فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، افشار، سهیل، سایه، خرم.

ابیات الحاقی:

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| ۱: همیشه تیر سحرگاه من خطا نشدی | کنون چه شد که یکی کارگر نمی‌آید |
| ۲: کمینه شرط وفا ترک سر بود حافظ | برو اگر ز تو کار اینقدر نمی‌آید |
| ۳: مگر به روی دلارای یار ماورنی | به هیچ وجه دگر کار بر نمی‌آید |
| ۴: زشت صدق گشادم هزار تیر دعا | وز آن هزار یکی کارگر نمی‌آید |
| ۵: قد بلند تو را تا به بر نمی‌گیرم | درخت کام و مرادم به بر نمی‌آید |

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان (۱)، شاملو: زخود بدر شدم و

۲ - فرزاد، قریب، ادیب، فرخ: بسر شد دریغ عمر و هنوز / عدل، پژمان (۱): بلای زلف درازش

محیط، فرخ: بلای زلف سیاهت

۴ - محیط: با نسیم صبا / شاملو: ولی زیخت من

۵ - شاملو: نکردیم نقد جان و دریغ / بهروض، جلان: که کار عشق به من

جذیر: که کار عشق به ما

۶ - جذیر، بهروض، محیط، جلان: رمیده از هر کس / عدل، قریب، فرخ: کنون زحلقه زلفش

محیط: کنون ز زلف سیاهت

+ - عدل: همیشه آه سحرگاه من

۲ - فرخ: ترک سر بود جانا / برو اگر ز تو این کار بر نمی‌آید

۳ - شاملو: مگر به روی دلارای یار من ورنه / شاملو: به هیچ روی دگر کار بر نمی‌آید

انجو: نگر به روی دلارای یار من ورنه / انجو: به هیچگونه دگر کار بر نمی‌آید

۱. نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید فغان که بغیت من از خواب در نمی‌آید
۲. صبا به چشم من انداخت خاکس از کویش که آب زندگی‌ام در نظر نمی‌آید
۳. قید بلندی تو را تا به بر نمی‌گیرم درخت کام و مرادم به بر نمی‌آید
۴. مگر به روی دلاری یار ما و زنی به هیچ وجه دیگر کار بر نمی‌آید
۵. مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید و از آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید
۶. زشت صدق گشادم هزار تیر دعا ولی چه سود یکی کارگر نمی‌آید
۷. کمینه شرط وفا ترک سر بود حافظ برو اگر ز تو کار این قدر نمی‌آید



۱ - نفس برآمدن: جان دادن - کام بر نیامدن: به آرزو نرسیدن - جانم به لب رسید و به آرزوی وصل تو نرسیدم فریاد که بخت نلسازگار من از خواب غفلت بیدار نمی‌شود. ۲ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - باد صبا فباری از کوی یار را سرمه چشم من گردانید چنانکه از آن پس چشمه آب حیات در برابر خاک کوی دلبر در نظر من ارزشی ندارد. ۳ / کام: آرزو - مراد: مقصود - بر: میوه، ثمر. ۴ - دلاری: آرامش دهنده دل - ورنه / - کار به صورت دیگر امکان‌پذیر نیست. ۵ - مقیم: ساکن - سواد: سیاهی زلف، سیاهی شهر که از دور پیدا شود، روستاها، شهرها / غریب بلاکش: آواره در دمنده - دل در میان زلف تو ساکن شد که بسیار شهر دلپذیری است و از آن آواره در زمینه دیگر خبری نیست. ۶ - شست: انگشت مابندی از استخوان که در انگشت شست می‌کردند و در وقت تیراندازی زه کمان را با آن می‌گرفتند، زهگیر - صدق: راستی، درستی - گشادم: رها کردم. ۷ - کمینه: کمترین.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۳ 2.+
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۳
۳	۴	۵	۶	۷	۳	۲
۴	۵	۶	۷	۳	۲	۱
۵	۶	۷	۳	۲	۱	۲
۶	۷	۳	۲	۱	۲	۳
۷	۳	۲	۱	۲	۳	۴
۳ 2.+	۳	۲	۱	۲	۳	۴

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی.
فالقہ این غزل: شاملو، افشار.

ابیات الحاقی:

- ۱: بسم حکایت دل هست با نسیم سحر ولی به بخت من امشب سحر نمی آید
۲: درین خیال به سر شد زمان عمر و هنوز بلای زلف سیاحت به سر نمی آید
۳: زبس که شد دل حافظ رمیده از همه کس کنون زحلقه زلفت به در نمی آید
۴: چنان به حسرت خاک در تو می میرم که آب زندگی ام در نظر نمی آید

اختلاف متن ها

۲- فرزاد، جذیر، قریب، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه: انداخت خاکی از کویت

۳ / عدل، پژمان (۱): درخت کام مرادم

محیط: نهال کام و مرادم

۴- فرزاد، قریب، محیط: یار من ورنی

سایه: یار ما ورنه

۵- فروخ: که خوش مقامی دید

۶- فروخ: زشت صدق گشودم / جذیر: وزین میانه یکی کارگر نمی آید

جلان: وزان میانه یکی کارگر نمی آید

۷ / انجو، بهروض، خال، سهیل، رضی: برو برو زتو این کار اگر نمی آید

ادیب: برو برو زتو این کار بر نمی آید

فروخ: برو اگر زتو این کار بر نمی آید

۲- فروخ: دریغ عمر و هنوز

۱. مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که زانفاب خوشش بوی کسی می آید
 ۲. از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فانی و فریاد رسی می آید
 ۳. ز آتش وادی ایمن نه منم غم و بس موسی آنجا به امید قنبری می آید
 ۴. هیچ کس نیست که در کوی تماش کاری نیست هر کس آنجا به طریق موسی می آید
 ۵. کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید
 ۶. دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است گو پیران خوش که هنوزش نفسی می آید
 ۷. غم بر بلبل این باغ بهر رسید که من ناله ای می شنوم کز نفسی می آید
 ۸. جرمهای ده که به میخانه اریاب کرم هر حسری زهی ملتسمی می آید
 ۹. یار دارد سر آردن حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می آید



۱- مسیحا نفسی: کسی که نفس او مانند نفس حضرت عیسی به مرده زندگی می بخشد / انفاس: نفسها. ۲- هجر: دوری - دوش: دیشب / فال: تفال، پیش بینی. ۳- وادی ایمن: بیابانی که در آنجا ندای حق تعالی از درون درختی نورانی به حضرت موسی رسید - قنس: شعله، پاره آتش. ۵ / جرس: زنگ کاروان = همینقدر معلوم است که از دور صدای زنگ کاروان دلدار می آید. ۸ / حریف: هم پیاله - ملتسم: حاجت، درخواست. ۹ / شاهبازی: کسی که مثل پرنده شاهباز است، کسی که مانند باز سپید و بزرگ بلند پرواز و بلند نظر است، دلدار، محبوب - مگس: کسی که چون مگس خرد و حقیر و ناچیز است.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۸	۶	۷	۹
۱	۲	۶	۴	۸	۳	۵	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۸	۷	۶	۹
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۸	۹
۱	۲	-	۴	۵	۸	۶	۷	۹
۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	-	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۹
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸	۹

عدل (س)، پژمان، بهروز، سایه

شاملو

انجمن، محیط

فرزاد، قریب

افشار

جذیر

خال، سهیل، رضی

فروغ

ترتیب ابیات: ادیب، نی، جلان، خرم (نب).

کلمات: بهروض، نی، جلان.

فاقد این غزل: قنی.

اختلاف متن‌ها

۲- ادیب: در غم هجر مکن = خرم: ناله و فریاد که من

۳ / پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: موسی اینجا به امید

۴- پژمان (۲): در کوی تواش راهی نیست / پژمان (۲)، فرزاد، قریب: هر کس اینجا به طریق

شاملو: هر کس اینجا ز طریق

۵- انجو، سهیل: منزل که مقصود کجاست

افشار: منزل که عشاق کجاست

۶- افشار: دوست را گر غم پرسیدن / محیط: گویا خوش = جذیر: که هنوزم نفسی می‌آید

۷- شاملو، انجو، فرزاد، قریب، ادیب: پرسید که من

۹- عدل، پژمان، شاملو، انجو، ادیب، فرخ، سایه: سر مید دل حافظ یاران

فرزاد، خرم: سر پرسیدن حافظ یاران

افشار: سر قصد دل حافظ یاران

رضی: سر آردن یاران حافظ

- ۱ - معاشران زحریف شبانه ییاد آرید حقوقی بسندگی مخلصانه ییاد آرید
 ۲ - به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق به صوت و نغمه چنگ و چغانه ییاد آرید
 ۳ - چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی زعاشقان به سرود و ترانه ییاد آرید
 ۴ - چو در میان مراد آورید دست امید زعشقه صحبت مسا در میانه ییاد آرید
 ۵ - نمی خورید زمانی قسم وفاداران زبسی و فایه دور زمنا نه ییاد آرید
 ۶ - سمنی دولت اگر چند سرکش است ولی زهمرهان به سر تازیانه ییاد آرید
 ۷ - به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال زروی حافظ و این آستانه ییاد آرید

* * *

۱ - معاشران: یاران، رفیقان، دوستان - حریف: هم پیاله، دوست - حریف شبانه: دوست شبانه، شرابی که در شب خورند / حقوق: وظیفه - حقوق بندگی مخلصانه: وظایف اطاعت صادقانه. ۲ - سرخوشی: شادمانی، مستی - عشاق: عاشقان / چغانه: سازی از خانواده آلات ضربی که بصورت جمعی است و درون آن سنگریزه ریخته می‌شد و هنگام پایکوبی متناسب با وزن رقص به حرکت در می‌آمد. ۳ - وقتی ظرافت و زیبایی بادیه در چهره ساقی هویدا شود. ۴ - میان: کمر - مراد: آرزو - وقتی دست در کمر دلداز می‌زنید، وقتی به آرزویتان می‌رسید در آن میان از همنشینی و مجالستی که با هم داشتیم یاد کنید. ۶ - سمنند: اسب - دولت: بخت و اقبال، حکومت / به سر تازیانه: رسم بوده که بزرگی سواره برای دلجویی از کسی با سر تازیانه خود به او اشاره‌ای می‌کرد - هر چند که اسب بخت و اقبال شما مطابق میل شماست و خوش می‌راند ولی کمی هم به این همرهان بیچاره نیز توجه اندکی بکنید. ۷ - به وجه: به طریق، به صورت - به وجه مرحمت: از راه لطف - صدر: بالاترین جای مجلس - جلال: شکوه و عظمت - ساکنان صدر جلال: محتشمان / - از حافظ که روی خود را بر این آستانه می‌مالد یاد کنید.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

عدل، قنی، شاملو، سهیل، غرم

انجو

افشار

محیط

فرخ

ترتیب ابیات: پژمان، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: ادیب

اختلاف متن‌ها

- ۲- جذیر، خال، جلان، رضی: از راه ناله عشاق / بهروض، خال، محیط، نی، جلان: به صوت نغمه چنگ و شاملو، افشار، سایه: از بی‌نواپی عشاق
افشار به صوت و نغمه چنگ و
- ۳- افشار: چو عکس پاده کند / افشار، محیط، فرخ: ز زهد من به سرود و پژمان (۱): ز زاهدان به سرود و فرزاد: ز مخلصان به سرود و
- ۴- سهیل: چو در کنار مراد / افشار: ز عهد و صحبت ما
- ۵- افشار، محیط، فرخ: نمی‌خورند زمانی - بهروض: غم وفاداری / محیط: زیوفانی عهد زمانه یاد آرید
- ۶- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سایه، خرم، رضی: اگر چند سرکشیده رود جذیر، قریب: اگر چند سرشکست ولی
- ۷- افشار: به وقت مرحمت / پژمان (۱)، شاملو، قریب، سهیل: آن آستانه یاد آرید

۱. بیا که رایت منصور پادشاه رسید / نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
۲. جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت / کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
۳. سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد / جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید
۴. قاطعان طریق این زمان شوند ایمن / قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
۵. عزیز مصر به رغم برادران غیور / ز قمر چاه برآمد به اوچ ماه رسید
۶. کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل / بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
۷. صبا بگو که چها بر سرم در این غم عشق / ز آتش دل سوزان و دود آه رسید
۸. ز شوق روی تو شاهها بدین اسیر فراق / همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید
۹. مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول / ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید



۱ - رایت: علم، درفش، پرچم - منصور: پیروز، شاه منصور بن مظفر از پادشاهان آل مظفر / نوید: مزده - بشارت: خبر خوش. ۲ - جمال: زیبایی - ظفر: پیروزی / دادخواه: شاکی - بخت زیبا نقاب پیروزی را کنار زد و عدالت کامل به فریاد مظلومان رسید. ۳ - سپهر: فلک، روزگار. ۴ - قاطعان طریق: راهزنان، حرامیان راه / قوافل: قافلهها، کاروانها. ۵ - عزیز مصر: حضرت یوسف که به مقام وزارت سرزمین مصر رسید که مقام وزارت را عزیز می نامیدند - غیور: جسود / قمر چاه: ته چاه، بن چاه. ۶ - دجال: بسیار دروغگو و کذاب - دجال فعل: دروغگو و فریب دهنده - ملحد: کافر و بی دین / مهدی: کسی که در موقع معینی برای تقویت دین ظهور می کند. ۷ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان. ۸ - شوق: آرزو، علاقه - فراق: دوری. ۹ - بارگاه قبول: مورد نظر و پذیرش خداوند بودن.

	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
الفشار	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۱	
محیط	۹	۸	-	-	۵	۴	۳	۲	۱	

ترتیب ابیات: به جز متن افشار و محیط با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است. فرخ (فط)
فاقد این غزل: شاملو

اختلاف متن‌ها

- ۱ / بهروض: نوید فتح و ظفر تا به مهر و ماه رسید
- ۲ - افشار: جمال فتح ز روی ظفر / کمال عقل بفریاد
۲ - عدل، پژمان، حنی، فرخ، سایه، خرم: سپهر دیر خوش اکنون کند که ماه آمد / بهروض: اکنون بشد که شاه رسید
افشار: سپهر چرخ کنون میزند که ماه آمد
- ۳ - محیط: این زمان شود ایمن / افشار، محیط: که مهر و ماه رسید
- ۵ / افشار: به اوج جاه رسید
- ۶ - جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی: دجال کیش ملحد شکل / فرزاد: بگویمیر که مهدی
پژمان (۱)، آنجو: دجال چشم ملحد شکل
- ۷ - افشار: صبا بگو که به حافظ چها درین غم عشق / ز آتش دل سوز و درون پراه رسید
- ۸ - قریب: ز شوق روی تو شبها / افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: کز آتش بروی کاه رسید
- ۹ / افشار، محیط، نی: زیمن ورد شب و درس

- | | | |
|----|---------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ | بوی خوش تو هر که زیاد سبا شنید | از یار آشنا سخن آشنا شنید |
| ۲ | ای شاهِ خُشن چشم به حالِ گدا فکن | کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید |
| ۳ | خوش می‌کنم به بادۀ مُشکین مشام جان | کز دلق پوش مومعه بوی ریا شنید |
| ۴ | سرّ خدا که عارفِ سالک به کس نگفت | در حیرتم که بادۀ فروش از کجا شنید |
| ۵ | یا رب کجاست محرمِ رازی که یک زمان | دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید |
| ۶ | اینش سزا نبود دلی حق گزارِ من | کز غمگسارِ خود سخنِ ناسزا شنید |
| ۷ | محروم اگر شدم ز سرِ کوی او چه شد | از گُلش زمانه که بوی وفا شنید |
| ۸ | ساقی بیا که عشق ندا می‌کند بلند | کان کس که گفت قصّه ما هم زما شنید |
| ۹ | ما بادۀ زهرِ خرقه نه امروز می‌کشیم | صد بار پیپر می‌کده این ماجرا شنید |
| ۱۰ | ما حتی به بانگِ چنگ نه امروز می‌خوریم | بس دور شد که گنبدِ چرخ این صدا شنید |
| ۱۱ | پند حکیم عینِ صواب است و معضِ خیر | فرخنده بخت آن که به سمعِ رضا شنید |
| ۱۲ | حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس | دریند آن مباحث که نشنید یا شنید |



۱- باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان / سخن آشنا: سخن یار. ۲- شاه حسن: زیباترین فرد در میان زیبارویان. ۳- خوش می‌کنم: معالجه می‌کنم- باده مشکین: شرابی که بوی مشک دهد و مطهر باشد- مشام: بینی / دلق: خرقه، لباس زهد و درویشی- دلق پوش: صوفی- صومعه: خانقاه، عبادتگاه مسیحیان و ترسایان- ریا: دورویی و تزویر. ۴- سالک: رونده راه عشق / باده فروش: پیر، مرشد. ۵- محرم: آشنا- محرم راز: واقف به سر خدا. ۶- حق‌گزار: شکر گزار، قدر دان / فمگسار: غمخوار، محبوب و معشوق. ۷ / گلشن: گلستان. ۸- ساقی: شراب دهنده، پیر، معشوق ازلی. ۹- خرقه: لباس درویشی و تصوف / پیرمیکده: پیر می فروش، پیر خرابات، مرشد و راهنما- ماجرا: سرگذشت، حادثه، پیش آمد. ۱۰- به بانگ چنگ: با همراهی آواز چنگ / بس دور شد: بسیار روزگار گذشت. ۱۱- حکیم: دانا- عین صواب: کاملاً درست- محض خیر: خیر خواهی خالص / فرخنده بخت: خوشبخت- به سمع رضائید: با میل و رغبت و رضایت گوش کرد. ۱۲- وظیفه: شغل، تکلیف دینی.

۱۲ ۱۱	۱۰ ۹ ۸ ۷	۶	۵ ۴ ۳ ۲ ۱	
۱۲ ۱۱	۱۰ ۹ ۸ ۷	۶ +	۵ ۴ ۳ ۲ ۱	پژمان (۱)
۱۲ ۱۱	۱۰ ۹ ۳ ۸	۷	۶ ۵ ۴ ۳ ۱	پژمان (۳)
۱۲ ۱۱	۳ ۱۰ ۹ ۸	۴	۲ ۷ ۶ ۵ ۱	شاملو
۱۲ ۱۱	۸ ۱۰ ۵ ۹	۴	۳ ۷ ۶ ۲ ۱	انجو
۱۲ ۳ +	۷ ۱۱ ۴ ۸	۱۰	۹ ۲ ۵ ۶ ۱	فروزاد، سهیل، ادیب
۱۲ -	۷ ۴ + ۹	-	- ۱۰ - ۲ ۱	افشار
۱۲ ۷ +	۶ ۳ ۱۰ ۹	۴	۸ ۵ ۱۱ ۲ ۱	قریب
۱۲ ۱۱	۷ ۸ ۴ ۱۰	+2۹	۳ ۲ ۵ ۶ ۱	بهروز
۱۲ ۱۱	۷ ۸ ۴ ۱۰	۹	۳ ۲ ۵ ۶ ۱	رفی
۱۲ ۵	۶ ۷ ۹ ۱۰	۳	۸ ۴ ۱۱ ۲ ۱	محیط
۱۲ ۱۱	۸ ۴ ۷ ۳	+2۶	- ۹ ۱۰ ۲ ۱	فروغ

ترقیب ایبات: عدل، قنی، جذیر، نی، خرم.

کلمات: انجو

ابیات الحاقی:

- + هر شام ماجرای من و او شمال گفت هر صبح گفتگوی من و او صبا شنید
2: بشنید هر چه گفتم و بگذشت و این عجب سلطان شنیده‌ام که حدیث گدا شنید

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، جذیر، خال، نی، جلان، سایه، رضی: نفس آشنا شنید
افشار، ادیب: خبر آشنا شنیدی
- ۲ - پژمان (۱)، جذیر: ای پادشاه سایه زدرویش وامگیر
افشار: آن شاه حسن چشم به حال گدا فگند
- ۳ - جذیر: خوش میکنم زیاده = شاملو، فرخ: رنگین مشام جان
- ۴ - شاملو: عارف سالک نبرد راه
جذیر: عارف سالک بسر نبرد
بهروضی: عارف عاشق به کس نگفت
- ۵ - محیط: محرم رازی که در جهان / جذیر، بهروضی، خال، سهیل، جلان، رضی: که چه دید و چها شنید
۶ - بهروضی: دل حق شناس من / محیط: کز یار آشنا سخن ناسزا شنید
فرخ: دل حق گذار من فرخ: کز غمگسار خود سخن آشنا شنید
- ۷ / شاملو: از گلبن زمانه که بوی
افشار: از حیز زمانه که بوی
- ۸ - فرخ: ساقی بیار می = عدل، پژمان (۱)، سهیل: که صدا می کند بلند
- ۹ - عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: نه امروز می خوریم
- ۱۰ - عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: نه امروز می کشیم
شاملو: نه امروز خوریم
- ۱۱ - عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: محض مواست و عین خیر / عدل، قنی، خرم: فرخند آن کسی که به سمع رضا شنید
فرخ: عین ثوابست و محض خیر
- ۱۲ / پژمان (۱): با آن ترا چه کار که نشنید یا شنید
بهروضی: در بند آن مباش که بشنید یا شنید
- + - بهروضی، فرخ: هر صبح ماجرای من و دل شمال گفت / بهروضی، فرخ: هر شام گفتگوی من و او
افشار: هر شام ماجرای من و دل سماک گفت قریب: هر صبح گفتگوی تو و من
- 2 - فرخ: نشنید هر چه گفتم و بگذشت ای عجب / سلطان نشنیده‌ای که

- ۱- معاشران گسره از زلف یار باز کنید / شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید
- ۲- حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند / وان یکاد بخوانید و در فراز کنید
- ۳- رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند / که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
- ۴- به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد / گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید
- ۵- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است / چون یار ناز نماید شما نیاز کنید
- ۶- نخست موعظه پیر صحبت این حرف است / که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
- ۷- هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
- ۸- وگر طلب کند انعامی از شما حافظ / حوالتش بسه لب یسار دلنواز کنید



۱- معاشران: دوستان، رفیقان، یاران، مصاحبان = ای دوستان گیسوان بافته یار را باز کنید / بدین قصه‌اش دراز کنید = با این کار یعنی باز کردن گیسوان بافته یار، این شب خوش را طولانی تر کنید. ۲- حضور خلوت انس است: مجلسی خالی از لغو و نامحرمان برپاست / وان یکاد: آیه از قرآن مجید که برای دفع چشم زخم می‌خوانند. در فراز کنید: در را ببندید. ۳- رباب: یکی از آلات موسیقی که سازی است آرشه‌ای که نوعی از آن را کامانچه می‌نامند. چنگ: سازی زهی و تقریباً مثلثی شکل / گوش هوش: گوش جان. اهل راز: آگاهان به اسرار الهی، عرفا. ۴- به جان دوست: قسم به جان دوست / اعتماد: توکل. کارساز: کارگشای، خداوند، خداوند کارساز. ۵- ناز نماید: اظهار بی‌نیازی کند. نیاز کنید: تمنا و اظهار محبت کنید. ۶- موعظه: پند. پیر صحبت: پیر طریقت، مرشد / مصاحب: همنشین، همدم، دوست. ناجنس: ناجور، نایاب، بدذات، بدکردار. احتراز: دوری، کناره‌گیری. ۷- هر کس که در جمع ما عاشقان به برکت عشق زنده نیست به فتوای من قبل از اینکه بمیرد او را مرده انگارید و برایش نماز میت بخوانید. ۸- انعام: احسان، عطا و بخشش / حوالتش: او را حواله کنید به. دلنواز: دلازم، مهربان، آرامش بخش.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۵	۴	۷	۶	۳	۲	۱	شاملو
۸	۶	۴	۵	۷	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۸	+	۴	۶	۳	۵	۲	۱	افشار
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرغ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قنی، نی، خرم، رضی.

بیت الحاقی:

+ : چون عشق ما برخ آن صنم حقیقتیست شما چرا همگی حمل بر مجاز کنید

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو، جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان: گره زلف یار باز کنید
/ افشار، بهروض: شبی خوشست و = پژمان (۲)، فرزاد، افشار، جذیر، خال، جلان: بدین وصله‌اش دراز کنید
پژمان (۱)، قریب، بهروض، سایه: بدین وصلتش دراز کنید

۲ - شاملو، فرزاد، افشار: حضور مجلس انس است و
جذیر: حضور صحبت انس است و = بهروض: دوستان حاضر

۳ / عدل، فرخ: که گوش و هوش به پیغام

۴ - شاملو، انجو، جذیر، خال، سهیل، فرخ، جلان: که غم پرده‌ی شما ندرد

۵ - قریب، محیط، جلان: راز بسیار است

فرخ: رمز بسیار است

۶ - انجو، سهیل، ادیب: نخست موعظه‌ی پیر می فروش این است

افشار، فرخ: نخست موعظه‌ی پیر مجلس این حرفست

بهروض: نخست موعظه‌ی پیر صحبت این نکته‌ست

۷ - محیط: هر آن کسی که در این خانه = جذیر، بهروض، جلان: نیست زنده‌ی عشق / انجو: بر او چومرده

فرزاد: بر او بمرده

محیط: بگو به مرده

۸ - بهروض، جلان: اگر طلب کند

قریب: وگر کند طلب / فرزاد: حواله‌اش به لب

۱. ابر آذاری برآمد بادِ نوروزی وزید / وجه تن می‌خواهم و مطرب، که می‌گوید رسید؟
۲. شاهدان در جلوه و من شرمسارِ کیسه‌ام / باز عشق و مفلسی صعب است و می‌باید کشید
۳. قعق جود است آبروی خود نمی‌باید فروخت / باده و گُل از بهای خرقه می‌باید خرید
۴. گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش / من همی کردم دعا و صبح صادق می‌دمید
۵. با لبی و صد هزاران خنده آمد گُل به باغ / از گریمی گویا در گوشه‌ای بویی شنید
۶. دامنی گرچاک شد در عالمِ رندی چه پاک / جامه‌ای در لیکنامی نهی می‌باید درید
۷. این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت / و آن تظاول کز سر زلب تو من دیدم که دید
۸. تیر عاشق گشت ندانم بر دلی حافظ که زد / این قدر دانم که از شعر تَرش خون می‌چکید
۹. عدل سلطان گر نرسد حالِ مظلومانِ عشق / گوشه‌گیران را ز آسایش طمع نباید بُرید



۱ - آذر: ششمین ماه سرانی، ماه اول بهار - ابر آذاری: ابر بهاری / وجه می می‌خواهم و مطرب: پول می و مطرب می‌خواهم - که می‌گوید رسید: رسم بوده است که در مجالس چون نیازمندی اظهار احتیاج می‌کرد که به فلان مبلغ احتیاج دارد توانگری از میان مجلس به بانگ رسا می‌گفت فرسیده یعنی آن مبلغ را من تأمین می‌کنم و می‌پردازم در این بیت نیز حافظ می‌گوید که پولی برای می و مطرب می‌خواهم گجاست صاحب گرمی که تأمین کند و بگوید که رسید. ۲ - شاهدان: معشوقان، زیبارویان، پسرکان و مردان خوبروی - جلوه: عرضه کردن و آراستن و نمایش / مفلسی: بی‌چیزی - صعب: سخت. ۳ - قعق: کمی و ناپایی - جود: بخشش، سخاوت / گُل: گل سرخ - خرقه: لباس درویشی و زهد. ۴ - دولت: بخت و اقبال / صبح صادق می‌دمید: صبح در حال طلوع بود، دهای صبحگاهی اجابت شد. ۵ / گریه: بخشند. ۶ - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و آخروی، زیرکی. ۷ - لطایف: نکات باریک، تریف و تمجیدها - لب لعل: لب سرخ / تظاول: ستم، دست درازی، غارت دل. ۸ / شعر تر: شعر نثر، شعر تر و تازه، شعر لطیف.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---

۸ ۹ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، خرم

- ۸ ۷ ۶ ۴ ۵ ۳ ۲ ۱ شاملو

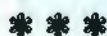
- ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ المشار

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: رضی

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرخ: لبر آزاری برآمد
- ۲- فرخ: شاهدان در جلوه گاهومن / فرزاد، محیط، نی، فرخ: ای فلک این شرمساری تا به کی باید کشید
پژمان (۱)، افشار، سهیل، ای فلک این شرمساری تا به کی خواهم کشید
قنی، پژمان (۲)، خرم: بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید
جذیر، جلان: بار عشق و مفلسی را هر دو می باید کشید
قریب، ادیب: ای فلک این شرمساری تا کیم باید کشید
- ۴- انجو، فرزاد، افشار، محیط، فرخ: غالباً خواهد گشود = قریب: از دولت‌هایی که دوش / شاملو: صبح آمین می دمید
محیط: صبح دولت می دمید
- ۵- افشار، جذیر، بهروض، نی: خنده آمد گل پیرس / افشار، جذیر، بهروض، محیط، نی، فرخ: کز کریمی گویا
محیط: خنده گل آمد برون
- ۷- افشار، بهروض، خال: این لطافت کز لب لعل
نی، سایه: آن لطایف کز لب لعل
قریب: این حکایت کز لب لعل = شاملو: تو گفتم من که گفتم
محیط: آن لطافت کز لب لعل
فرخ: آن لطایف کاز من لعل
- / عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، سهیل، محیط، فرخ، سایه، خرم: وین تطاول کز سر زلف = شاملو: تو دیدم من که دید
۸ / افشار: این قدر دیدم که از شعر ترش
۹- جذیر: حال مظلومان راه

- ۱ جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید هلال عید در ابروی یار باید دید
- ۲ شکسته گشت چو پشت هلال قامت من کمان ابروی یارم چو و سمه باز کشید
- ۳ مگر نسیم تنت صبح در چمن بگذشت که گل به بوی تو بر تن چو صبح جامه درید
- ۴ نبود چنگ و ریاب و نبید و عود که بود گسل وجود من آغشته گلاب و نبید
- ۵ بیا که با تو بگویم غم ملالت دل چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنید
- ۶ بهای وصل تو گر جان بُود خریدارم که جنس خوب مَبْضَر به هر چه دید خرید
- ۷ چو ماه روی تو در شام زلف می دیدم شبم به روی تو روشن چو روز می گردید
- ۸ به لب رسید مرا جان و بر نیامد کام به سر رسید امید و طلب به سر رسید
- ۹ زشوق روی تو حافظ نوشت حرفی چند بخوان ز نظمش و در گوش کن چو مروارید



۱ - و سمه: گیاهی که با جوشاندن آن در آب موی را رنگ می کنند و همچنین ابرو را با آن رنگ می کنند = آسمان از هلال ماه برای عید ابروی و سمه دار کشید پس از رویت هلال عید باید به ابروی یار نگاه کرد. ۳ - نسیم تنت: بوی خوش اندامت / صبح جامه درید: خورشید طلوع کرد. ۴ - چنگ: نوعی ساز زهی که تقریباً به شکل مثلث است - ریاب: سازی است آرشه ای که امروزه به آن کمانچه می گویند - نبید: شراب خرما - عود: از سازه های زهی که بریط و رود هم می گویند. ۵ - ملالت: دل تنگی، اندوه / مجال: فرصت. ۶ / مبر: بهیر، آگاه، با تجربه. ۷ - شام زلف: سیاهی زلف. ۸ - کام: آرزوی وصل / طلب: نیاز. ۹ - شوق: آرزو، اشتیاق، عشق و علاقه / نظم: شعر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ پژمان، انجو

۹ ۸ ۷ ۲ ۶ ۵ ۴ ۳ + ۲ ۱ فرزاد، فرخ

۹ ۸ ۷ ۲ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ (پ) قریب، نی

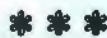
ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال (ل)، سهیل، جلان، سایه، خرم.
فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، بهروض، محیط، ادیب، رضی.
ابیات الحاقی:

- ۴: مپوش روی و مشو در خط از تفرج من که خواند خط تو بر روی وان یکاد دمید
۲: مریز آب سرشکم که بی تو دور از تو چو باد میشد و در خاک راه می غلطید

اختلاف متن ها

- ۱ / پژمان (۱): هلال عید بر ابروی
۲ / انجو: که بارِ سِمه کشید
سهیل: چو باز و سِمه کشید
۳ - عدل، پژمان، قنی، خال، جلان، خرم: مگر نسیم خط صبح / قریب: که گل به بوی تو در تن چو صبح جامه درید
نی: مگر نسیم تنت دوش نی: که گل به بوی تو چون صبح پیرهن بدید
۴ - پژمان (۱)، انجو، فرزاد، قریب، نی، سایه: رباب و گل ونبید که بود / انجو، فرزاد: آغشته گلاب نبید
عدل: رباب و نبید عود که بود
۵ - فرزاد: غم و ملالت دل / فرخ: چرا که بی تو ندارد مجال
۷ / قریب: شبم به روی چو ماهت
۹ - انجو، قریب، نی، سایه: زشوق لعل تو حافظ = انجو: نوشت شعری چند
فرخ: چو بست حرفی چند
/ فرزاد، قریب، نی، فرخ: بخوان به نظمش و = انجو: در گوش کش چو مروارید
۲ - فرخ: مرید آب سر شکم / فرزاد، قریب: بر خاک راه می غلطید

- ۱ رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
 ۲ صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
 ۳ زروی ساقی مهوش غلی بهین امروز
 ۴ چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد
 ۵ من این مرقع رنگین چو گل بخوامم سوخت
 ۶ عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
 ۷ به کوی عشق مینه بی دلیل راه قدم
 ۸ مکن زغصه شکایت که در طریق طلب
 ۹ زمیوه های بهشتی چه ذوق دریابد
 ۱۰ خدای را مددی ای دلیل راه حرم
 ۱۱ غلی نهچید زیستان آرزو حافظ
 ۱۲ بهار می گذرد دادگسترا دریاب که رفت موسم و حافظ هنوز منی نهچید



۱ / وظیفه: مستمری، مقرری، روزی - لبید: شراب، شراب خرما. ۲ - صغیر: بانگ و آواز و نفمة مرغ - بط شراب: تنگ شراب که آن را به شکل مرغابی می ساختند. ۳ - ساقی: شراب دهنده، مشوق - مهوش: ماه رخ / عارض: چهره - خط: موی گرد صورت - که چهره دلداری موی در آورده است. ۴ - کرشمه: ناز و غمزه با اشاره چشم و ابرو / برگ: قصد و عزم. ۵ - مرقع: خرقه و صله دار پاره پاره / پیر باده فروش: پیر می فروش، پیر خرابات، مرشد و راهنما. ۶ - دلیل: راهنما. ۸ - طلب: خواستن، خواستن از خدا. ۹ - ذوق: نشاط، خوشی، لذت / سیب زرخدان: چانه زیبا مثل سیب، برآمدگی چانه - شاهد: معشوق، محبوب، پسرک زیبا روی. ۱۰ - خدای را: به خاطر خدا - حرم: خلوتگاه پاره - محل مقدمین، گرداگرد خانه کعبه / بادیه: بیابان، صحرا - کرانه: حد و پایان. ۱۱ - مروت: جوانمردی

	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
عدل، قنی، خرم	۱۲	-	-	۵	۴	-	-	۳	۸	۹	۲	۱	
پژمان (۱)	۱۲	۵	۱۱	۸	۱۰	-	-	۹	۴	۳	۲	۱	
پژمان (۲)	۱۲	-	۱۰	۷	۶	۵	۴	۸	۳	۹	۲	۱	
شاملو	+	۱۲	۵	۱۱	۴	۱۰	۶	۷	۸	۹	۳	۲	۱
انجو	+	-	۱۰	۵	۴	۳	۷	۸	۶	۹	۲	۱	
فرزاد	+	۱۲	۱۱	۱۰	۶	۸	۹	۷	۵	۴	۳	۲	۱
افشار	+	-	۱۰	-	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	
چذیر	-	۱۱	۱۰	۷	۹	۴	۶	۵	۳	۸	۲	۱	
قریب	+	۱۲	۱۱	۶	۱۰	۸	۷	۹	۵	۴	۳	۲	۱
بهروض، نی	-	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
خال	+	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
سهیل	۱۲	۱۱	۸	۷	۱۰	۹	-	۳	۵	۴	۲	۱	
محیط	+	-	۱۰	۸	۹	۴	-	۷	۵	۳	۲	۱	
ادیب	+	۸	۱۲	۱۱	۱۰	۶	۹	۷	۵	۴	۳	۲	۱
فروخ	۱۱	۱۲	۱۰	-	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	
سایه	+	۱۱	۱۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
رضی	-	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۹	۴	۳	۲	۱	

ترتیب ابیات: جلان

کلمات: جلان

بیت الحاقی:

+ : شراب نوش کن و جام زر به حافظ بخش که پادشه به کرم جرم صوفیان بخشید

اختلاف متن‌ها

۲ / پژمان (۱)، شاملو، انجو: نقاب گل که درید

۴ / پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، فرخ: که پاکس دگرم نیست = فرخ: میل گفت و شنید

۵ / جذیر: که پیر درد فروشش

۶ / شاملو، جذیر، بهروضی، خال، رضی: شیر نر بدوید

قریب، فی: شیر بیشه رمید

۷ / افشار: درین ره به منزلی نرسید

۸ - عدل، خرم: که در طریق ادب

۹ - جذیر: به ذوق دریابد / جذیر: شاهی بگزید

بهروضی: شاهدان نگزید

۱۰ - فرخ: ای دلیل راه که من / قریب: عشق راکناره پدید

۱۱ - پژمان (۱)، شاملو، سهیل: زیستان آرزو دل من / پژمان (۱)، شاملو، سهیل، ادیب: درین چمن نوزید

۱۲ - پژمان (۱)، شاملو، سهیل: مهر گسرا دریاب / فرخ: عاشق هنوز می‌نچشید

+ - قریب: جام زر به رندان بخش / قریب: جرم بندگان بخشید

خال: جام زر به حافظ ده

۱. صبا زم‌نزل جانان گذر دریغ مدار / واز او به عاشقی بیدل خبر دریغ مدار
۲. به شکر آن که شکفتی به کام بخت ای گل / نسیم وصل زم‌رغ شکر دریغ مدار
۳. حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی / کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار
۴. کنون که چشمه قند است لعل نوشینت / سخن بگوی و زطوطی شکر دریغ مدار
۵. جهان و هرچه در او هست سهل و مختصر است / زاهل معرفت این مختصر دریغ مدار
۶. مکارم تو به آفاق می‌بزد شاعر / از او وظیفه و زاد سیفر دریغ مدار
۷. چو ذکر خیر طلب می‌کنی سخن این است / که در بهای سخن نسیم و زر دریغ مدار
۸. غبار غم برود حال خوش شود حافظ / تو آب دیده از این رهگذر دریغ مدار

* * *

۱- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد - جانان: معشوق، محبوب - دریغ مدار: مضایقه مکن / بیدل: عشق، دل‌تنگ، آزرده. ۲- به شکر: به شکرانه - به کام بخت: مطابق آرزو، در منتهای آرزو و مراد / نسیم: بوی خوش - نسیم وصل: بوی خوش وصل و دیدار - مرغ سحر: بلبل، عاشق. ۳- حریف عشق: طرف عشق‌بازی، هم‌آورد - ماه نو: جوان / ماه تمام: بدر کامل، ماه شب چهاردهم، جوان کامل، زیبای تمام عیار - نظر: توجه و عنایت. ۴- لعل نوشین: لب شیرین / طوطی: پرندۀ سخن‌گو، خود شاعر - شکر: سخن، بوسه. ۵- سهل: بی‌ارزش، خوار، حقیر، اندک / اهل معرفت: عرفا، سالکان راه حق - این مختصر: نظر، شکر. ۶- مکارم: بزرگواریها، بخششها. - آفاق: افق‌ها، سرزمینها - شاعر آوازه بخششهای تو را به سراسر دنیا می‌برد / وظیفه: مقرری، روزی، مستمری - زاد: توشه. ۷- ذکر خیر: یاد نیکو.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۸	-	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۸	-	۶	۵	۴	۳	+	۲	شاملو
۸	۴	۷	۶	۵	۳	+	۲	انجو
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، سایه، رضی.
کلمات: پژمان (۱)، قنی، بهروض، خال، جلان، سایه، خرم، رضی.
بیت العاقی:

۴: مراد ما همه موقوف یک کرشمه توست زدوستان قدیم این قدر دریغ مدار

اختلاف متن ها

۱ / فرزاد، جذیر، قریب، نی، فرخ: وز او به عاشق مسکین

محیط: وزان به عاشق مسکین

۲ - انجو، فرزاد، جذیر، قریب، سهیل، ادیب: به کام دل ای گل

شاملو: به باغ بخت ای گل

۳ - شاملو، انجو: حریف بزم تو بودم / فرخ: کنون که بدر تمامی

۴ - شاملو، فرزاد، قریب، نی: چشمه نوش است لعل شیرین / افشار: سخن بگو و زطوطی

افشار: چشمه لعلست قند نوشینت

۶ - جذیر: به اطراف می برد شاعر / افشار، جذیر، قریب، محیط، نی: ازو وظیفه زاد سفر دریغ
مدار

۷ - جذیر: چو نام نیک طلب می کنی = افشار: طلب اینست

۸ - شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، ادیب: حال به شود حافظ / شاملو، جذیر: از آن رهگذر دریغ مدار
عدل: حال خوش بود حافظ

۱. ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر زار و بیمار غمم راحت جانی به من آر
 ۲. قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر
 ۳. در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است زابرو و غمزه او تیر و کمانی به من آر
 ۴. در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم ساغر من زکف تازه جوانی به من آر
 ۵. منکران را هم از این من دوسه ساغر بچشان وگر ایشان نستانند روانی به من آر
 ۶. ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر
 ۷. دلم از دست بشد دوش چو حافظ می گفت ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر



۱ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد. پیک عاشقان - نکست: بوی خوش - فلانی: او، شخص نامعلوم / راحت جان: آسایش جان. ۲ - اکسیر: ماده‌ای که در قدیم معتقد بودند فلزات را به طلا و نقره تبدیل می‌کند - مراد: آرزو - قلب نامراد و بی ثمر ما را به آرزویش برسان. ۳ - در کمینگاه نظر: به هنگام نظر بازی و نگریستن / ابرو به کمان و غمزه به تیر تشبیه شده است. ۴ - فراق: دوری / ساغر: جام شراب - زکف: از دست. ۵ - منکران: انکارکنندگان عشق / روانی: فوری، سریع، زود. ۶ - ساقیا: ای ساقی، ای شراب دهنده - عشرت: خوش گذرانی / دیوان قضا: موضع تعیین سرنوشت، دستگاه قضایی، دستگاه الهی که تعیین کننده سرنوشت است - خط امانی: امان نامه. ۷ - از دست بشد: از دست رفت - دوش: دیشب

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۶	-	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جذیر
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، جذیر و محیط با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: پژمان (۱)، انجو، سهیل

اختلاف متن‌ها

۲- افشار: قلب اندوده ما را

۳- افشار: با دل ریشم جنگست / قریب: ز ابروی و غمزه او

۴- فرخ: در غریبی و فراق غم دل پیر شدیم / شاملو، بهروض، خال، ادیب، نی، سایه، رضی: ساغری می زکف

۵- فرزاد، قریب: منکران را دو سه ساغر هم ازین می بچشان

۶ / فرزاد: حکم لمانی به من آر.

۷- جذیر، خال، محیط، فرخ، رضی: دلم از پرده بشد دوش = جذیر، نی، فرخ، جلان، رضی: که حافظ می گفت

افشار: چو حافظ برخواند

افشار: دلم از پرده برون رفت

بهروض: چو حافظ می خواند

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم: کای صبانکھتی از

۱. ای صبا نکستی از خاکِ ره یار بیار بسیر اندوه دل و مژده دلدل بیار
۲. نکته‌ای روح فزا از دهنِ یار بگو نامه‌ای خوش خبر از عالمِ اسرار بیار
۳. تا معطر کنم از لطفِ نسیم تو مشام شسته‌ای از نفعاتِ نفسِ یار بیار
۴. به وفای تو که خاکِ ره آن یار عزیز بی‌خباری که پدید آید از افکار بیار
۵. گردی از رهگذرِ دوست به کوریِ رقیب بهر آسایش این دیده‌خونبار بیار
۶. خامی و ساده دلی شیوه‌ی جانبازان نیست خبری از بر آن دلبرِ عیار بیار
۷. شکر آن را که تو در عشرتی ای مرغِ چمن به اسیرانِ قفس مژده‌گلزار بیار
۸. کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی‌دوست عشوه‌ای زان لب شیرینِ شکر بار بیار
۹. روزگاریست که دل چهره مقصود ندید ساقیا آن قدحِ آینه‌گردلار بیار
۱۰. دلقِ حافظ به چه اوزد به فی‌آش رنگین کن وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار



۱- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - نکته: بوی خوش. ۲- روح فزا: روح بخش، شادی‌آور / عالم اسرار: دنیای رازها. ۳- معطر: عطراگین، خوش بو - نسیم: بوی خوش - مشام: شامه، بینی، قوه بویایی / شمه‌ای: مقدار اندک، بوی خوشی - نفعات: بویهای خوشی، وزیدن باد. ۴- به وفای تو: به وفایت سوگندت می‌دهم / غبار: تشویش و اضطراب - افکار: نامحرمان. ۵- رقیب: دشمن، مدعی. ۶- عیار: از جان گذشته، هوشیار - دلبر عیار: دلبر زیرک. ۷- عشرت: خوش گذرانی - مرغ چمن: بلبل. ۸- عشوه: ناز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو. ۹- مقصود: دلبر، معشوق / قدح: جام شراب - آینه گردلار: مانند آینه صاف و روشن. ۱۰- دلق: خرقة، لباس درویشی - رنگین: رنگارنگ، خوب و خوشایند / خراب: مست لایمقل، مست مست.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۱۰	۸	۹	۷	۶	+	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۱۰	۸	۷	۶	+	۵	۹	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۸	۷	۶	۵	۹	۲	۳	۴	۱		فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، شی، فرخ
۱۰	۸	۹	-	-	-	۴	۳	۲	۱		افشار، بهرویش
۱۰	۹	۸	-	-	-	۴	۳	۲	۱		جدیر
۱۰	۷	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱		جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، محیط، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، نی

بیت الحاقی:

+ دل دیوانه به زنجیر نمی آید باز حلقه‌ئی از خم آن طره طرار بیار

اختلاف متن‌ها

۱- عدل: ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر

۲- خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، سایه، نکته روح افزا = عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، سهیل، سایه، خرم، رضی: از دهن دوست بگو

شاملو، افشار، قریب، بهروض: نکته‌ای روح‌فرزای

شاملو، فرزاد، افشار، قریب، فرخ: از دهن یار بگوی

بهروض: از لب دلدار بگو

/ خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه: نامه خوش خبر از

جذیر، قریب، بهروض: نافه‌ای خوش خبر از

فرخ: نامه‌ی خوش خبر از

۴ / عدل: پی غباری که پدید آید

۵- قریب، ادیب: گردی از خاک ره دوست / قریب: دیده بیدار بیار

۷- محیط، فرخ: شکر ایزد که تو در

۸- عدل، فرخ: کام دل تلخ شد = بهروض: از صبر که کردم بی تو / شاملو: خنده‌ای زان لب شیرین

۱. آلا ای طوطی گویای اسرار
 ۲. سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
 ۳. سخن سر بسته گفتمی با حریفان
 ۴. به روی ما زن از ساغر گلابی
 ۵. چه ره بود این که زد در پرده مطرب
 ۶. از این افیون که ساقی در من افکند
 ۷. خیزد هر چند نقد کاینات است
 ۸. سکندر را نمی بخشند آبی
 ۹. بسیا و حال اهل درد بشنو
 ۱۰. بت چینی عدوی دین و دلهاست
 ۱۱. به مستوران مگو اسرار مستی
 ۱۲. به یمن دولت منصور شاه
 ۱۳. خداوندی به جای بندگان کرد
- مسجد خالی ات شکر زمنا
 که خوش نقشی نمودی از خط یار
 خدا را زاین معما پرده بردار
 که خواب آورده ایم ای بخت بیدار
 که میرقصند با هم مست و هوشیار
 حریفان را نه سر ماند و نه دستار
 چه سنجید پیش عشق کیمیا کار
 به زور و زر میسر نیست این کار
 به لفظ الدک و معنی بسیار
 خداوند دل و دینم نگه دار
 حدیث جان میرس از نقش دیوار
 علم شد حافظ اندر نظم اشعار
 خداوند را آفاتش نگه دار



۱- آلا: بدان و آگاه باش، هان - طوطی: پرندۀ سخن گو- گویای اسرار: گویندۀ رازها / = امیدوارم که منقارت از شکر خالی نباشد. ۲- شاداب و دلخوش و تازه روی باشی که تصویر زیبایی از محسن و موی صورت یار نشان دادی. ۳- سر بسته: مخفی و پنهان - حریفان: دوستان، یاران، همسالگان / خدا را: به خاطر خدا - معما: راز، پوشیده و پنهان. ۴- ساغر: پیاله شراب - گلاب: شراب / بخت بیدار: اقبال بلند. ۵- ره: لحن و آهنگ در موسیقی - پرده: هر لحن یا آهنگ یا گوشه در یک دستگاه موسیقی - مطرب: خواننده یا نوازندۀ موسیقی، موسیقی دان. ۶- افیون: تریاک، آمیختن تریاک یا هر مواد مخدر دیگر با شراب برای آن که اثر شراب را بیشتر کند معمول بوده است / دستار: عمامه، سرپند - نه سر ماند و نه دستار: سر از پا نمی شناختند. ۷- نقد: پول رایج، سکه سیم و زر - کاینات: تمام موجودات عالم، عالم وجود / چه سنجید: چه ارزشی دارد، قابل مقایسه نیست - کیمیا کار: کیمیاگر، آن که فلزات را به طلا و نقره تبدیل می کند = عقل هر چند بهترین شیء خلقت است در مقابل کیمیاگر چه ارزشی دارد. ۸- سکندر: اسکندر یا ذوالقرنین که همراه خضر پیغمبر برای یافتن آب حیات به ظلمات رفت ولی توفیق نیافت / میسر: ممکن. ۹- اهل درد: اهل معرفت، عارفان، صاحبان دل، دردمندان. ۱۰- بت چینی: معشوق چینی، زیباروی اهل چین - عدو: دشمن، غارتگر. ۱۱- مستوران: پارسایان، پرهیزکاران، پوشیدگان، هوشیاران، خویشانداران - اسرار مستی: رمز و رازهایی که در اثر حیرت بر عارف و سالک دست می دهد / حدیث جان: داستان روح و روان انسان - نقش دیوار: تصویر و نقاشی که بر روی دیوار می کشند و فاقد روح و جان است. ۱۲- یمن: برکت - دولت: بخت و اقبال - منصور شاه: شاه منصور پادشاه دلاور آل مظفر که با امیر تیمور مرادانه جنگید و به دست او کشته شد / علم شد: مشهور شد. ۱۳- خداوندی: بزرگی و سروری - به جای: در حق، درباره.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳

ترتیب ابیات: بهروض، سایه، رضی.

کلمات: سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- قریب: خوش باد دایم / جذیر، قریب، فرخ: نمودی از رخ یار

۴ / فرخ: از بخت بیدار

۵ / شاملو، فرزاد: که می‌رقصند درهم

۶ عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، ادیب، خرم، آزان، افیون / قنی، پژمان (۲)، قریب، خرم: نسیم مانند دستار

۷- جذیر: نقش کاینات است / بهروض، جلان: نقش کیمیا کار

۱۰- شاملو، فرزاد: بت چینی عدوی دین و دل شد

جذیر: بت چینی عدوی شیخ و شایست

قریب: بت چینی عدوی دین و مامست / جذیر: دل اندر دام صید میر غدار

بهروض: بت چینی عدو و شیخ مامست / بهروض: دل اندر دام و میر صید غدار

محیط: بت چینی عدوِ دلو ما هست

فرخ: بت چینی عدوی دین ما گشت

۱۱- شاملو: مگوی اسرار مستی / عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: حدیث جان مگو با نقش دیوار

۱۲- شاملو، انجو، افشار، جذیر، محیط، نی: به یمن رایت منصور شاهی

قریب، فرخ: به یمن دولت سلطان غضنفر

۱۳- فرخ: به جای بندگان کن

۱. عید است و آخر گل و یاران در انتظار ساقی به روی شاه ببین ماه و منی بیار
۲. دل برگرفته بودم از ایام گل ولی کساری بکرد همت پاکان روزه دار
۳. دل در جهان میند و به مستی سؤال کن از فیض جام، قصه جمشید کامکار
۴. جز نقد جان به دست ندارم شراب کو کان نیز برکرشمه ساقی کنم نثار
۵. خوش دولتیست خرم و خوش خسروی کریم یارب ز چشم زخم زمانش نگاه دار
۶. من خور به شعر بنده که زیبایی نگر دهد جام مضرع تو بدین در شاهوار
۷. گر فوت شد شعور چه نقصان صبح هست از منی کنند روزه گشتا طالبان یار
۸. زانجا که پرده پوشی عفو کریم توست بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار
۹. ترسم که روز حشر عنان بر عنان زود تسبیح شیخ و خرقه رند شراب خوار
۱۰. حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود ناچار باده نوش که از دست رفت کار



۱- عید: عید فطر / - رسم بوده که پس از دین ماه نو به روی خوب و سبزه و آینه نگاه می کردند و حافظ نیز به ساقی می گوید ماه را به روی شاه ببیند و شراب بیاورد. ۲- دل برگرفتن: دل کندن - ایام گل: فصل گل / همت: بلند نظری و سعه صدر = همت پاکان روزه دار کار خودش را کرد و به ما اجازه داد تا لحظه ای همنشین بلبل و منی شویم. ۳- به مستی: در حال مستی / فیض: عطا، ریزش - جمشید: از بزرگترین پادشاهان پیشدادی که پیدایش شراب به او منسوب است = دل به این جهان میندو در حال مستی از عطا و بخششها و لذت آفرینیهای جام و قصه جمشید پرستی بکن که هیچکدام دوام نداشتند. ۴- نقد: سکه رایج / کرشمه: ناز و غمزه با اشاره چشم و ابرو - نثار: هدیه، پیشکش، فدا. ۵- دولت: پخت و اقبال / چشم زخم: آسیبی که از چشم بد به کسی برسد. ۶- زیب: زینت و زیور / جام مرصع: جام جواهر نشان - در شاهوار: مروارید گرانبهایی که لایق شاهان باشد، کنایه از شمر خوب. ۷- فوت شد: از دست رفت - سحور: سحری، غذایی که در سحر جهت روزه گرفتن می خورند - چه نقصان: چه عیبی دارد - صبح: شرابی که در بامداد نوشند / روزه گشتا: افطار، شکستن روزه، پایان دادن به روزه. ۸- عفو کریم: بخشایش بزرگوارانه، منتهای بخشش / نقد کم عیار: پول و سکه بی ارزش. ۹- روز حشر: روز قیامت - عنان بر عنان رود: پهلوی به پهلوی برود، برابر باشند / تسبیح شیخ: ذکر واعظ - خرقه: لباسی درویشی و تصوف - رند: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک. ۱۰ / از دست رفت کار: فرصت از دست می رود.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۱۰	۶	۳	۹	+	۸	۴	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۳	۶	۵	۴	۷	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۶	۵	۳	۴	۷	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار، بهروزی، خال، نبی، رضی
۱۰	۸	۶	-	۵	۹	۴	۳	۲	۱	جذیر
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط
۸	۱۰	۵	۶	۹	۲	۳	۷	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم.

کلمات: سایه

بیت العاقی:

+ ای دل جناب عشق بلند است همتی نیکو شنو حدیث و بدین قصه گوش دار

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: عید است و موسم گل و / شاملو: ساقی به روی یار بین

۲- افشار: از وصل گل ولی / شاملو، جذیر، جلان: همت پاگان روزگار

افشار، فرخ: همت رندان روزه‌دار

فرزاد: همت پیران روزه‌دار

۳- شاملو، فرزاد، قریب، محیط، نی: فرصت شمار صحبت و بشنو به گوش هوش

افشار، بهروض، خال، جلان، رضی: دل در جهان میند و زمستی سوال کن

/ عدل، پژمان، قنی، جذیر، بهروض، خال، جلان، خرم، رضی: از فیض جام و قصه جمشید کامکار

افشار: وز فیض جام و قصه جمشید روزگار

۴ / بهروض: کاین نیز بر کرشمه

محیط: کو نیز بر کرشمه

۵- عدل: خسرو کریم / افشار، بهروض: یا رب ز چشم زخم جهانش

فرخ: یا رب ز چشم زخم بدانش

۶- شاملو: که ذوقی دگر دهد

فرزاد: که ذوق دگر دهد / افشار، جذیر، محیط، فرخ: ازین در شاهوار

محیط: که زیب دگر دهد

۷ / فرخ: کاز می کنند روزه گشا

۸- شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب: خلق کریم تست

پژمان (۱)، فرخ: لطف عمیم تست

۹- فرخ: عنان در عنان رود / افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: تسبیح ما و خرقه رند

۱۰- افشار، جذیر: حافظ چو رفت روزه و شیطان زیند جست / شاملو: برخیز و باده نوش

فرزاد: ناچار می بنوش

۱. روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر / خرمین سوختگان را همه گو باد ببر
 ۲. ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا / گو بیا سیل غم و خانه زبنیاد ببر
 ۳. زلف چون عنبر خاقش که ببوید هیاهات / ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر
 ۴. سینه گو شعله آتشکده پارس بکش / دیده گو آب رخ دجمله بغداد ببر
 ۵. دولت پیر مغان باد که باقی سهل است / دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
 ۶. سمنی ناپرده در این راه به جایی نرسی / مژده اگر می طلبی طاعت استاد ببر
 ۷. روز مرگم نفسی وعده دیدار بده / وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر
 ۸. دوش می گفت به مرغان درازت بکشم / یسنا رب از خاطرش اندیشه میداد ببر
 ۹. حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار / برو از در گش این ناله و فریاد ببر

* * *

۱- بنمای: نشان بده - وجود خودم: وجود مرا / سوختگان: آنان که در آتش عشق هستی خود را از دست داده باشند - گو: بگو. ۲- طوفان: طغیان آب، سیل عظیم - بلا: مصیبت و گرفتاری / به غم بگو بیا وجود مرا از بیخ و بن برکن. ۳- عنبر: ماده‌ای چرب و کدر و خوشبو که از روده ماهی عنبر گرفته می‌شود - عنبر خام: عنبر خالص که آمیخته با چیزی نباشد - هیاهات: مایهٔ تأسف است / خام طمع: آنکه آرزوهای بیهوده و نابجا دارد. ۴- آتشکدهٔ فارس: از عبادتگاههای زردشتیان که در شهر استخر فارس بوده که هیچ وقت خاموش نمی‌شد - بکش: خاموش کن / آب رخ: آبرو. ۵- دولت: بخت و اقبال - پیرمغان: پیر می‌فروش، پیر خرابات، مرشد و راهنما، پیر طریقت - دولت پیر مغان باد: بخت و اقبال پیرمغان جاوید و برقرار باشد - سهل: خوار و حقیر، بی‌ارزش. ۷- نفسی: لحظه‌ای / لحد: گور. ۸- دوش: دیشب. ۹- اندیشه کن: پتیس - نازکی خاطر یار: لطافت دل یار.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۷	۳	۸	۲	-	۴	۵	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۵	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۹	۵
۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	-	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	-	۷	۶	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	-	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۵	۷	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خرم
کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، خال، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ - سهیل، فرخ: روی بنما و = شاملو: وجودم همه از یاد ببر
- ۲ - فرخ: ماکه دادیم دل و دیده
- ۳ - سهیل: زلف چون عنبر خامت / شاملو: این هوس از یاد ببر
- ۴ - عدل: سینه کو آتشکده فارس مکش / پژمان (۱): دیده کو آب رخ
- ۵ / شاملو: باده پیش آور و این جان غم آباد ببر
- ۶ / محیط: زحمت استاد ببر
- ۷ - شاملو: نفسی مهلت دیندار بیار / جذیو: و آنکهی تا بلحد
فرخ: نفسی وعده دیندار بیار
- ۸ - شاملو، قریب، محیط: به مزگان سیاهت بکشم

۱. شب قدر است و طلی شد نامه هجر سلام فیه عتقی مطلق الفجر
 ۲ دلا در عاشقی ثبات قدم باش که در ایمن ره نباشد کنار بی اجر
 ۳ من از رندی نخواهم کرد توبه و توبه آذیتنی بسانهجر و العجر
 ۴ دلم رفت و نندیدم روی دلدار فغان از ایمن تطاول آه از ایمن زجر
 ۵ برای ای صبح روشن دل خدا را که بس تاریک می بینم شب هجر
 ۶ وفا خواهی جفاکش باش حافظ فإِنَّ الزَّيْبَعَ وَالْخُسْرَانَ فِی التَّجْرِ



۱ - شب قدر: شبی است در ماه رمضان که قرآن در این شب به پیامبر نازل شد، شب وصال - طلی شد: پیچیده شد - هجر: دوری - شب قدر است و طومار دوری و فراق پیچیده و به کناری گذاشته شد / - سلام و درود باد در آن شب تا طلوع فجر.
 ۲ - دلا: ای دل / اجر: پاداش، مزد. ۳ - رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / - اگر مرا با جدایی و دوری خود و منع از عشق بازی آزار دهی. ۴ - دلم رفت: جانم رفت / فغان: فریاد - تطاول: دست درازی، تعدی، ظلم - زجر: آزار و شکنجه. ۵ - برای: طلوع کن - صبح روشن دل: سپیده دمان - خدا را: برای رضای خدا. ۶ - در تجارت سود و زیان هست.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، پڑمان، قتی، سهیل، محیط، خرم
۶	۴	+	۵	۳	۲	الفشار
۶	-	۴	۳	۲	۱	جدیر

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی (پ)، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: فرزاد، قریب، ادیب، سایه، رضی.

فاقد این غزل: شاملو

بیت الحاقی:

+ :درخت دوستی تخم و فاکار ثمرها بسینی ای جانان ازین شجر

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: شب وصلست

۲- افشار: دلا در دوستی ثابت قدم باش

۳- محیط، فرخ: نخواهم توبه کردن / فرخ: بالزجر و الحجر

۵- عدل، بهروض، سهیل، نی، فرخ: برآ ای صبح / خال، جلان: که من تاریک می‌بینم

۶ / جذیر: والخسران فی البحر

- ۱ دلا چندم بریزی خون، ز دیده شرم دار آخر تو نیز ای دیده خوابی کن مُراد دل برآر آخر
 ۲ منم یا رب که جانان را ز ساعد بوسه می چینم دعای صبحدم دیدی که چون آمد به کار آخر
 ۳ مُراد دنیی و عقبی به من بخشید روزی بخش به گوشم قول چنگ اَوّل به دستم زلف یار آخر
 ۴ چو باد از خرمن دوانان ربودن خوشه‌ای تا چند ز همت توشه‌ای بردار و خود تغمی بکار آخر
 ۵ نگارستان چین دانم نخواهد شد سرایت، لیک به نوکِ کلک رنگ‌آمیز نقشی می‌نگار آخر
 ۶ دلا در ملک شب‌خیزی گر از اندوه نگریزی دم صباحت بشارت‌ها پیارد زان دیار آخر
 ۷ بتی چون ماه زانو زد میی چون لعل پیش آورد تو گویی تایبم حافظ زساقی شرم دار آخر



۱ / مراد دل: کام و آرزوی دل. ۲ - ساعد: ساق دست، از مچ تا آرنج دست. ۳ - عقبی: آخرت / قول: آواز - چنگ: سازی قدیمی و تقریباً مثلثی شکل که دارای چهل و شش سیم می‌باشد و با انگشتان دست نواخته می‌شود. ۴ - دون: پست، حقیر فرومایه. ۵ - نگارستان چین: محلی که نقاشان چینی با مهارت خود نقوشی را در آنجا نقش می‌کردند / کلک: قلم. ۶ - اگر نیمه‌های شب بیدار شوی و با خلوص نیت به جانب جانان توجه کنی دم صبح از کوی جانان خبرهای خوش به تو می‌رسد. ۷ - لعل: سرخ رنگ / تایب: توبه کنندم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۲	۶	۳	۵	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	الهی
۷	۵	۶	۴	-	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل (س)، پژمان (۱) (س)، فرزاد، قریب، خال (ل)، نی، جلان، سایه (ش).
کلمات: نی، سایه.

فاقد این غزل: قنی، پژمان (۲)، افشار، جذیر، بهروض، سهیل، محیط، ادیب، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب: تو نیز ای دیده خونی کن = خال: مرا دل گرم دار آخر
- ۲ - شاملو، انجمن، فرزاد: ز عارض بوسه می‌چینم / فروغ: دعای صبحی‌ام دیدی که چون آید بکار آخر
- ۳ - شاملو: مراد دینی و عقبی مرا بخشید = جلان: روزی عشق / قریب، جلان: بگو شم غلغل چنگ و بدستم زلف یار آخر
- ۴ - پژمان (۱): چومور از خرمن دونان / قریب: ز همت خوشه‌ای بردار = فروغ: خروش تخمی بکار آخر
- ۵ - فروغ: نگارستان چین حافظ بخواهد شد / عدل، پژمان (۱)، قریب، جلان: به نوک کلک مشک آمیز = فروغ: نقشش می‌نگار آخر
- ۶ - شاملو: گر از اندوه بگریزی / عدل، شاملو، فرزاد، خال: دم صحبت بشارتها = شاملو، جلان: بیارد زان نگار آخر
- ۷ - فروغ: بتی چون ماه زد زانو = فروغ، جلان: لبی چون لعل پیش آورد / فرزاد: تو گویی «تائینم» حافظ.

۱. گر بُود عمر به میخانه رسم یارِ دگر به جز از خدمتِ رندان نکند کارِ دگر
۲. خرم آن روز که با دیده گریان بروم تا زخم آب در میکند یک یارِ دگر
۳. معرفت نیست در این قوم خدایا سببی تا برم گوهرِ خود را به خریدارِ دگر
۴. یار اگر رفت و حق صحبتِ دیرین شناخت حاش الله که زخم من زهی یارِ دگر
۵. گر مساعد شودم دایره چرخ کبود هم به دست آورمش باز به پرگارِ دگر
۶. رازِ سر بسته ما بین که به داستان گفتند هر زمان با دف و نی بر سر بازارِ دگر
۷. عاقبت می طلبد خاطر م از بگذارد غمزه شوخ و آن طره طرارِ دگر
۸. هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت گندم قاصد دل ریش به آزارِ دگر
۹. باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست غرقه گشتند در این بادیه بسیارِ دگر



۱ / رندان: افراد لایبالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان. ۲ = خرم آن روز که: خوشا روزی که / = تا یار دیگر در میخانه را آب پاشی کنم. ۳ = معرفت: دانش، شناخت / گوهر: مروارید، جواهر، شعر خود شاعر. ۴ = صحبت: همنشینی و معاشرت / حاش الله: پناه بر خدا، دور باد از من، امکان ندارد. ۵ = مساعد: موافق. دایره چرخ کبود: آسمان، فلک، تقدیر و سرنوشت / پرگار: تدبیر، مکر و حیله، چاره اندیشی. ۶ = راز: سر - داستان: سرود و نغمه، ترانه، تصنیف / دف: دایره = در قدیم ضعف و نقص و عجب اشخاص را دشمنانشان در تصنیف می آوردند و به دست مطربان می دادند تا با دف و نی و چنگ در کوی و برزن بخوانند. ۷ = عاقبت: صحت و سلامت در جسم و جان و دنیا و آخرت / غمزه: ناز و عشوه یا اشاره چشم و ابرو - شوخ: جسور، گستاخ، بی حیا - طره: سر زلف - طراز: راهزن، دزد = دلم می خواهد گوشه سلامتی بگیرم و آسوده خاطر زندگی کنم اگر عشوه و چشمک زدن های دلغریب یار و دلبری های زلفش بگذارد. ۸ / ریش: زخم. ۹ = واقعه: حادثه / بادیه: بیابان.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، قنی، پژمان (۳)، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۳	۲	۴	۵	۷	۶	۸	۹
شاملو	۱	۲	۶	۳	۸	۲	۵	۷	۹
انجو	۱	۲	۳	۷	۵	۶	۴	۸	۹
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۸	۹
جدیر	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸	۹
پهروضی، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
فرخ	۱	۲	۳	۶	۵	۷	۴	۸	۹

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی.
کلمات: پژمان، قریب، خال، نی، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو، فرزاد، بهروض، ادیب، جلان، رضی: گر بود عمر و = انجو، سهیل: به میخانه روم باردگر

۳ - شاملو، فرزاد، بهروض: خدایا مددی

قنی: خدا را سببی / افشار، جذیر: کو برم گوهر خود را

انجو: خدا را مددی

۴ / عدل: روم من زبی کار دگر

۶ / جذیر: در سر بازار دگر

۷ / محیط: غمزه دلکش و آن

فرخ: نرگس شوخش و آن

۸ - افشار، جذیر، جلان: هر شب از درد بنالم / شاملو، انجو، سهیل: کند قصد دل زار

افشار: کندم قصد دلی ریش

۹ - افشار: باز گویم نه درین مرحله = جذیر: حافظ سمرست / افشار: غرقه گشتند با مثال تو بسیار دگر

- ۱ ای غمزم از فروغ زخت لالهزار عمر باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر
- ۲ از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر
- ۳ اندیشه از محیط فنا نیست هر که را بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر
- ۴ بی‌عمر زنده‌ام من و این پس عجب مدار روز فراق را که نههد در شمار عمر
- ۵ در هر طرف زخیل حوادث کمین گهی‌ست زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
- ۶ این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
- ۷ تا کی می صبح و شکر خواب بامداد هشیار گردد هان که گذشت اختیار عمر
- ۸ دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
- ۹ حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

۱ - خرم: خوش - فروغ: درخشش، روشنائی - لالهزار عمر: عمر به لالهزار تشبیه شده است / بهار: شکوفه، گل. ۲ - سرشک: اشک / بشد: رفت. ۳ - اندیشه: ترس - محیط فنا: اقیانوس نیستی / مدار عمر: گردش عمر = هر کس گذر و گردش عمرش متکی بر دهان غنچه صفت تو باشد از نیستی و فنا پاک نخواهد داشت. ۴ - بی‌عمر زنده‌ام: بدون حیات زنده‌ام، بدون محبوب زنده‌ام / فراق: دوری - شمار عمر: به حساب عمر. ۵ - خیل: سپاه / عنان گسسته: افسار گسیخته، انجام رها کرده، سراسیمه، تند و پا سُرعت. ۶ - مهلت: فرصت / دریاب کار ما: به کار ما رسیدگی کن. ۷ - می صبح: شراب صبحگاهی - شکر خواب بامداد: خواب شیرین صبح. ۸ - دی: دیروز. ۹ / نقش: نوشته، شعر، اثر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۴	۵	۳	۸	۷	۶	۲	۱	عدل، قنی، خال، بی، سایه، خرم
۹	۵	۳	۸	۷	۶	۴	۲	۱	پژمان
۹	۵	۴	۸	۷	۶	۳	۲	۱	شاملو
۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	انجو
۹	۵	۴	۳	۸	۷	۶	۲	۱	جدیر
۹	۸	۴	۷	۵	۶	۳	۲	۱	محیط
۹	۳	۸	۴	۷	۶	۵	۲	۱	فروغ

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، قریب، بهروض، سهیل، ادیب، جلان، رضی.
کلمات: پژمان (۱)، قتی، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار: ای خورم از فروغ رخت / عدل: بی‌گل عمرت بهار عمر
- ۲- پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب، فرخ: چو باران رود رواست / شاملو، افشار: کاندل رخت چو برق = افشار: رفت اختیار عمر
فرخ: کاندل غمش چو برق
- ۴- پژمان (۲)، انجو، بهروض، خال، ادیب، رضی: من وزین بس عجب مدار
- ۵- شاملو، افشار، فرخ: از هر طرف زخیل حوادث = افشار، فرخ، خرم: کمین‌گه است
جدیر: در هر طرف زجنگ حوادث
/ شاملو، سهیل: زین رو = قریب، فرخ: عنان کشیده دواند سوار عمر
- ۶- جدیر، بهروض، خال، جلان، رضی: وعده دیدار ممکنست
شاملو، فرزاد، محیط، فرخ: دولت دیدار ممکنست / محیط: دریاب وقت را که نه
قریب: فرصت دیدار ممکنست
- ۷ / شاملو، فرزاد، افشار، سهیل، نی، فرخ، جلان: بیدار گردهان
محیط: بیدار گردهان = شاملو: که نماند اختیار عمر
- ۹- عدل: که در صفحه جهان
فرخ: که در عرصه جهان

۱. یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
۲. این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن
۳. دور گردون گردو روزی بر مراد ما نبود
۴. گر بهار غم باشد باز بر تخت چمن
۵. ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برگند
۶. هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب
۷. در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
۸. گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
۹. حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
۱۰. حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار



۱ - یوسف: پسر یعقوب از انبیاى بنی‌اسرائیل که در خردسالى به این دلیل که سخت محبوب پدر بود مورد رشک و حسد برادران خود قرار مى‌گیرد و او را در جاهى مى‌اندازند و کاروانى او را از چاه بیرون آورده و در مصر به قیمتى اندک او را مى‌فروشند و پس از گذراندن روزگار سخت به چاه و مقام مى‌رسد - کنعان: وطن حضرت یوسف در فلسطین قدیم / کلبه احزان: ماتمسرا، خانه یعقوب در هنگام دورى یوسف، بیت‌الحزن. ۲ - دل بد مکن: ناامید مباش، نترس / شوریده: آشفته و پریشان، نابسامان - سامان: آرام و قرار. ۳ - دور گردان: گردش روزگار - بر مراد ما: بر وفق میل و آرزوى ما. ۴ - بهار عمر: جوانى، سرزندگى و خرمى عمر - تخت چمن: چمن / چتر گل: گل - مرغ خوشخوان: بلبل. ۵ - از: اگر - سیل فنا: نیستى چون سیل - بنیاد هستی: ریشه وجود / نوح: حضرت نوح که وقتى طوفان خشم خداوند سراسر زمین را فراگرفت همراه یاران و پیروانش در کشتى که خود به امر خداوند ساخته بود نشست و نجات یافت - طوفان: طغیان آب، سیل عظیم. ۶ - واقف نه‌ای: آگاه نیستى - سر غیب: اسرار عالم پنهانى، راز پنهانى / اندر پرده: در پس پرده، پشت پرده - بازبهای پنهان: ماجراهای پنهانی. ۷ - شوق: اشتیاق و علاقه، آرزو - کعبه: خانه خدا در مکه / مغیلان: درختچهای با خارهای بی‌شمار که در روزگاران قدیم مسافران کعبه از خار مغیلان آزار مى‌دیدند. ۸ - منزل: محل توقف و استراحتگاه کاروان در بین راه - بعید: دور / کان را: که آن را. ۹ - فرقت: دورى - جانان: محبوب و معشوق - ابرام: سختی و لجاجت، اصرار و پافشارى، سرسختی - رقیب: دشمن، مدعى، مراقب، مواظب / جمله: همه - خدای حال گردان: خداوندی که گردش احوال در دست اوست، محول الاحوال.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	-	-	۳	۲	۲	۱	عدل
۱۰	۸	۹	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	قنی
۱۰	۸	۹	۵	۷	۶	۳	۴	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۵	۶	۸	۷	۴	۳	۹	۲	۱	شاملو
۱۰	۸	۵	۹	۷	۶	۴	۳	۲	۱	انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۱۰	۸	۹	۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	افشار
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	محیط
۱۰	۵	۸	۹	۷	۶	۴	۳	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	خرم

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، خرم: ای دل غمیدیده حالت به شود

/ افشار: ای سر شوریده بازایی به سامان

قریب: وی سر شوریده بازایی به سامان

۳ - عدل، پژمان، قنی، قریب، محیط، سایه، خرم: بر مراد ما نرفت

شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ: بر مراد ما نگشت

/ شاملو، انجو، قریب، فرخ: دایماً یکان نمند - افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: کار دوران غم مخور

۴ - محیط: باز بر طرف چمن / شاملو، افشار، سهیل، ادیب، جلان: چتر گل بر سر کشی = محیط: مرغ خوش الحان غم مخور

۶ - شاملو، فرخ: واقف نئی ز اسرار غیب

۷ - جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: گرز شوق کمبه / شاملو: سرزنش‌ها چون کند

۸ - عدل: گرچه منزل بس خطرناکست مقصد = شاملو، انجو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، ادیب، فرخ: ناپدید

افشار: گرچه راهی بس خطرناکست و منزل

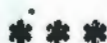
/ جذیر: کورانیست پایان غم مخور

۹ - شاملو، افشار، قریب، فرخ: حال ماو فرقت جاتان و

جذیر: حال ماو فرقت یاران و = شاملو، جذیر: آزار رقیب / محیط: حال کردان غم مخور

۱۰ - جذیر، ادیب: خلوت و شبهای تار

- ۱ دیگر زشاخ سرو سہی بلبل صبور گلبانگ زد کہ چشم بد از روی گل بہ دور
 ۲ ای گل بہ شکر آن کہ تو بی پادشاہ حسن با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور
 ۳ از دست غیبت تو شکایت نمی کنم تا نیست غیبتی نبود لذت حضور
 ۴ گر دیگران بہ عیش و طرب غزماند و شاد ما را غم نگار بُود مایہ سرور
 ۵ زاهد اگر بہ حور و قصور است امیدوار ما را شرابخانہ قصور است و یار حور
 ۶ می خور بہ بانگ چنگ و مغور غصہ زور کسی گوید تو را کہ پادہ مغور، گو ہوالغفور
 ۷ حافظ شکایت از غم ہجران چہ می کنی در ہجر وصل باشد و در ظلمت است نور



۱- دیگر، باز، دوبارہ - سرو سہی: سرو راست روییدہ، سرو بلند بالا و خوش اندام / گلبانگ: آواز خوش، آواز بلبل - چشم بد: نظر بد، چشم زخم. ۲- پادشاہ حسن: زیبای زیبارویان / بیدل: عاشق، دلنگ، بین قرار، آزردہ - شیدا: شیفته، آشفته از عشق - غرور کردن: تکبر و نخوت داشتن. ۳- عیش: خوشگذرانی - طرب: شادمانی - خرم: خوش / نگار: محبوب، معشوق، سرور: شادمانی. ۴- قصور: قصرهای بہشت. ۵- ہوالغفور: اوست بخشنده، خداوند بخشنده است، او آمرزندہ است. ۶- ہجران: دوری / ظلمت: تاریکی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷
۱	۲	-	-	۵	۶	۷

فرزاد، قریب، ادیب
 فروغ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، بهروض، محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - قریب: دی شب زشاخ سرو سهی / قریب: چشم بد از روی یار دور
فرخ: ای گل زشاخ سرو سهی فرخ: چشم بد از طلعت تو دور
- ۲ / فرخ: با بلبان عاشق شیدا مکن غرور
- ۳ / فرزاد، قریب: ندهد لذتی حضور
- ۵ / قریب: قصورست و باده حور
- ۷ - فرزاد: حافظ شکایت از غم دوران چه می‌کنی / قریب: در ماتمست سور

۱. روی بنمای و مرا گو که زجان دل برگیر / پیش شمع آتش پروانه به جان گو در گیر
۲. در لب تشنه ما بین و مدار آب در یخ / بر سر گشته خویش آی و ز خاکش بر گیر
۳. ترک درویش مگیر از نبود سیم و زرش / در غمت سیم شمار اشک و زخمش را زر گیر
۴. چنگ بنواز و بساز از نبود عود چه باک / آتش عشق و دلم عود و تنم بمجمر گیر
۵. در سماع آی و ز سر خرقه برانداز و برقص / ز نه با گوشه رو و خرقه ما در سر گیر
۶. صوف برکش ز سر و باده صافی درکش / سیم در باز و به زر سیمبری در بر گیر
۷. دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش / بخت گو پشت مکن روی زمین لشکر گیر
۸. میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش / بر لب جوی، طرب جوی و به کف ساغر گیر
۹. رفته گیر از برم و زاتش و آب دل و چشم / گونهام زرد و لبم خشک و کنارم ترک گیر
۱۰. حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را / که بسین مجلسم و ترک سر منبر گیر



۱- بنمای: نشان بده- زجان دل برگیر: جان را فدا کن / - در پیش شمع به آتش بگوی به جان اثر کن. ۲- آب: آب حیات، بوسه و لب معشوق. ۳- درویش: فقیر، مستمند- سیم و زر: نقره و طلا / سیم شمار اشک: اشک را نقره بپندار. ۴- چنگ: نوعی ساز زهی و مثلثی شکل- بساز: بنواز- عود: نوعی ساز زهی، بر بط، رود / مجمر: آتشدان. ۵- سماع: رقص صوفیان به هنگام شور و حال- خرقه: لباس درویشی و تصوف / در سر گیر، به سر خود بکش، پیوش. ۶- صوف: پشم، لباس پشمی، خرقه- باده صافی: باده زلال و شفاف و بدون دُرد و لرد- درکش: بنوش / سیم: نقره- سیمبر: جوان، دلبر- سکّه نقره را خرج کن و با صرف طلا معشوق با اندام همچون نقره در آغوش بگیر. ۸ / طرب: شادی- به کف: به دست- ساغر: پیاله، جام شراب. ۹ / کنارم: آغوشم. ۱۰- واعظ: پند دهندم.

	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پژمان	۱۰	۶	۵	۷	۴	۹	۸	۳	۲	۱
انجو	۱۰	۵	۶	۹	۸	۳	۷	۴	۲	۱
افشار	+	-	-	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱
فروخ	۱۰	-	۶	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)

فاقد این غزل: شاملو

بیت الحاقی:

« باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست غرق گشتند درین بادیه بسیار و کثیر

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: روی بنما و مرا گو که دل از جان برگیر
قنی، جذیر، محیط، سایه، خرم: روی بنما و مرا گو که زجان دل برگیر / عدل: بجان کو درگیر
فرزاد، افشار، نی، فرخ: روی بنمای و مرا گو که دل از جا برگیر
- ۲- افشار: دو لب تشنه ما بین / افشار، بهروض، خال، محیط، فرخ، رضی: به سرکشته خویش
۳- فرزاد: ترک درویش مکن گر نبود سیم و زرش
سهیل: ترک درویش مکن ار نبود سیم و زرش
/ افشار: در رهش سیم شمار اشک و = فرزاد، قریب، خال، نی، رضی: رخم را زرگیر
- ۴- جذیر، بهروض، خال، فرخ، رضی: ار نبود عود منال
/ جذیر، قریب، فرخ: آتشم عشق و تنم عود و دلم مجمر گیر
- ۵- قریب: برانداز برقص / فرزاد، جذیر، قریب، محیط، ادیب، فرخ، جلان: بر نه در گوشه و = افشار، بهروض: خرقه ما بر سرگیر
فرخ: بیانداز و برقص عدل: بر نه با کوبه روو فرزند گفته ردا در سرگیر
محیط: خرقه خود در سرگیر
- ۶ / فرزاد: سیم در باز و بُت سیمبری در برگیر
محیط: سیم در باز و برو سیم بری در برگیر
- ۷- جذیر، محیط: دوست گر یار شود = قریب، بهروض، خال، نی، رضی: هر که جهان دشمن باش
محیط: جمله جهان دشمن باش
/ پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، قریب، ادیب، نی، جلان، بهروض: بخت گو روی کن و
افشار، محیط: بخت گو پشت شوو = قریب، بهروض: روی جهان لشکرگیر
خال، سهیل: بخت گو پشت کن و افشار: جمله جهان لشکرگیر
- ۸- فرزاد، قریب: میل رفتن مکن ای سرو و دمی با ما باش / فرخ: بر لب جوی طرب پوی
بهروض: میل رفتن مکن ای دوست و دمی با ما باش
- ۹- جذیر: رفته گیر از برم این آب دل و آتش چشم

- ۱ نصیحتی گنمت بشنو و بهانه مگیر
۲ زوصلی روی جوانان تمتعی بردار
۳ نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی
۴ معاشری خوش و رودی بساز می‌خواهم
۵ بر آن سرم که ننوشم نمی‌گفته‌ام
۶ چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند
۷ به عزم توبه نهادم قدح زکف صد بار
۸ بسیار ساغر دُر خوشاب ای ساقی
۹ چو لاله در قدم ریز ساقیا می و مشک
۱۰ می دو ساله و محبوب چارده ساله
۱۱ دل رمیده ما را که پیش می‌گیرد
۱۲ حدیث توبه در این بزم که مگو حافظ



۱ / ناصح مشفق: نصیحت‌کننده و خیرخواه مهربان. ۲ - وصل: دیدار - تمتع: بهره / مکر عالم پیر: روزگار پیر حقه باز. ۳ - نعیم: ملل و دارایی - به جوی: به اندازه ارزش یک دانه جو / متاع قلیل: کالای اندک - عطای کثیر: بخشش بسیار = خوشی زندگانی در جهان در نزد عاشقان به اندازه یک جو ارزش دارد زیرا که این جو در برابر نعیم جهان بخشش کالای است. ۴ - معاشر: همصحبت و هم پیاله - رود: عود، بریط، سازی زهی - بساز: کوک شده - رودی بساز: عود یا پر بلی کوک شده / ناله: ناله‌ن و زاری، ناله عشاق در موسیقی - بم و زیر: اشاره است به دو دسته از رشته سیمهای ساز عود که سیمهای قطور صدای بم دارند و سیمهای نازک صدای نازک و زیر دارند. ۵ - بر آن سرم: تصمیم دارم / تدبیر: تصمیم، اندیشه - تقدیر: سرنوشت. ۶ - ازل: زمان بی‌آغاز و پایان - قسمت ازلی: بخشش و تقسیم روز ازل / به وفق: طبق، مطابق. ۷ - قدح: پیاله، شراب - زکف: از دست / کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - ساقی: شراب دهنده، معشوق - تقصیر: کوتاهی. ۸ - سافر: جام شراب - دُر خوشاب: مروارید آبدار، شراب / کرم: بخشش - آصف: وزیر توانا و قدرتمند حضرت سلیمان، تورانشاه وزیر شاه شجاع. ۹ - مشک را برای معطر کردن و همچنین بیهوش کردن حریف در جام شراب می‌ریختند / نگار: معشوق - ضمیر: باطن انسان، انفرون دل. ۱۰ - می‌دو ساله: شرابی که دو سال از انداختن آن گذشته باشد / صغیر و کبیر: کوچک و بزرگ. ۱۱ - رمیده: فراری / - به مجنون دیوانه که از زنجیر عشق خسته شده خبر دهید که نوبت من است و زنجیر را از تو بر می‌دارند. ۱۲ - حدیث: سخن.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، سایه، خرم
۱۲	۱۱	۱۰	۸	۹	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	بزمیان
۱۲	-	۷	۵	-	۳	۱۰	۹	+	۶	۲	۱	شاملو
۱۲	۸	۱۰	۹	۷	۶	۱۱	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
2 ۱۲	۱۱	۱۰	-	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۱۲	۱۱	۱۰	-	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
2 ۱۲	-	۵	۱۰	۸	+	۲	۹	۷	۶	۳	۱	جدیر
۱۲	۱۱	۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۲	۸	۱۰	۱۱	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروزی
2 ۱۲	-	۸	۵	۱۰	+	۲	۹	۷	۶	۳	۱	حال
۱۲	-	-	۱۰	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل
۱۲	-	-	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
2 ۱۲	+	۸	۱۱	۱۰	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۱	ادیب
۱۲	-	۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
2 ۱۲	۱۱	۱۰	۹	۶	۷	۵	۸	۴	۳	۲	۱	فرخ
2 ۱۲	۱۱	۵	۱۰	۸	+	۹	۷	۶	۴	۳	۱	جلان
۱۲	-	۵	۱۰	۸	+	۲	۹	۷	۶	۳	۱	رفی

کلمات: عدل، قنی، انجو، خرم.

ابیات الحاقی:

- + : نه گفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل که می کشند در این حلقه باد در زنجیر
2 : چه جای گفته خواجه و شعر سلمان است که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر

اختلاف متن ها

- ۱ - قریب، بهروض: نصیحتی کنمت می خور و پیاله مگیر
جذیر: نصیحتی کنمت خوش شنو بهانه مگیر
- ۲ - جذیر، خال، رضی: وصال روی جوانان غنیمتی دانید
شاملو: ز حسن روی جوانان تمتی بردار / فرزاد: مگر عالم پیر
فرخ: ز روی وصل جوانان تمتی بردار
- ۳ - فرزاد، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: پیش عاشقان به دو جو
جذیر: پیش عاشقان سهلست
/ پژمان، شاملو، فرزاد، قریب، محیط، ادیب، نی: که آن متاع قلیل است و شاملو، فرزاد، قریب، محیط، نی: این بهای کثیر
جذیر، خال، جلان، سایه، رضی: آن عطای حقیر
پژمان، ادیب: این عطای کثیر
افشار، فرخ: آن بهای کثیر
- ۵ - جذیر: بدان سرم که ننوشم / قریب، بهروض، محیط، ادیب، نی: تدبیر من بود تقدیر
شاملو، افشار، جذیر: تدبیر می رود تقدیر
خال، رضی: تدبیر من رود تقدیر
- ۶ - جذیر: بی حضور من کردند
- ۸ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: بیار ساغر یاقوت و در فیض خوشاب
فرخ: بیار ساغر یاقوت و فیض در خوشاب
- ۹ - بهروض، فرخ: گرم چو مشک بر آتش نهی و بگذاری
پژمان (۱): چو لاله در قدح ریز ساقیامی مشک / محیط: همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر
فرزاد: چو لاله در قدح ریز ساقیا می ناب
محیط: چو لاله در قدح ریز ساقیا می دوش
- ۱۰ - بهروض: معشوق چارده ساله
فرخ: محبوب چهارده ساله
- ۱۱ - ادیب: دل رمیده ما را که دست گیرد / فرزاد: معجون جسته از زنجیر
- ۱۲ - ادیب: درین بزمگه مگو صوفی
فرخ: درین بزمگه مگو زاهد
- 2 - فرخ: چه جای گفته سلمان و شعر خواجه راست / فرزاد، ادیب: به ز گفته های ظهیر

- درا که در دل خسته توان درآید باز بیا که در تن مرده روان درآید باز
- ۲ بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست که فتح باب وصلت مگر گشاید باز
- ۳ غمی که چون سیه زنگ ملک دل بگرفت ز غمبیل شادی روم رخت زدايد باز
- ۴ به پیش آینه دل هر آنچه می دارم به جز خیال جمالت نمی نماید باز
- ۵ بدان مقل که شب آبستن است دور از تو ستاره می شمرم تا که شب چه زاید باز
- ۶ بیا که بلبل مطبوع خاطر حافظ به بوی گلبن وصل تو می سرايد باز



۱ - درآ: وارد شو، بیا - توان: نیرو - وارد شو تا اینکه با ورود تو توان و نیرویی وارد دل خسته عاشقان شود / روان: جان، روح. ۲ - فرقت: دوری / فتح باب: گشایش - مگر: شاید - گشاید باز: دوباره بگشاید. ۳ - سیه زنگ: سیه زنگ، سپاه مملکت سیاهان / خیل: سپاه - روم: کشور روم که مردمان آن سفید پوست هستند - روم رخ: سفیدی رخسار. ۴ / نمی نماید: نشان نمی دهد. ۵ - بدان مثل: به مصداق این مثل. ۶ - مطبوع: پسنديده / به بوی: در آرزوی - گلبن: بوته گل.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	-	۴	+	۲	۱	شاملو
۶	۵	۳	۴	۲	۱	انجو، فرزاد

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، افشار، خال (ل)، سهیل، نی (ز)، فرخ (فط)، سایه (ش)، خرم.

کلمات: پژمان، سهیل، نی، سایه

فاقد این غزل: جدیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، جلان، رضی.

بیت الحاقی:

✽ اگرچه حسن تو از عشق غیر مستغنی است من آن نیم که از این عشق باز می‌آید باز

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو: بیا که در تن پژمرده جان درآید باز / شاملو: درآ که در دل خسته توان درآید باز

فرزاد: درآ که در تن خسته توان درآید باز انجو: بیا که در تن مرده روان گراید باز

فرزاد: بیا که در بدن مرده جان گراید باز

۲ - فرزاد: چشم من چنان بر بست / شاملو: که فتح باب وصالش

۳ - افشار: خون دل بگرفت

۵ - فرزاد: بدان سبب که شب = عدل، قنی، خال، فرخ: آبستن است روز از تو

انجو: آبستن آمدست به روز

افشار: آبستن است روز از تو

خرم: آبستن است روز از تو

۶ / فرزاد: به بوی گلشن وصل

۱. حالِ خونینِ دلان که گوید باز واز فلکِ خونِ غم که جوید باز
۲. جز قلاطونِ خُم‌نشینِ شراب سرِ حکمت به ماکه گوید باز
۳. شرمش از چشمِ منی پرستانِ بهاد نـرگسِ مست اگر پروید باز
۴. هر که چون لاله کاسه گردان شد زاین جفا رخ به خون بشوید باز
۵. بس که در پرده چنگ گفت سخن بس بـُزش موی تا نموید باز
۶. نگشاید دلم چو غنچه اگر سـاغـرِ لاله کـون نـبوید باز
۷. گردد بیتِ الحرامِ خُم حافظ گر نـمیرد به سر بـپوید باز



۱ - خونینِ دلان: آزرده دلان، رنجیده دلان، خمه‌های شراب / فلک: روزگار - خونِ غم: شراب - چه کسی فلک را از بابت شکستنِ غم و ریختنِ خون آن بازخواست و مجازات خواهد کرد. ۲ - قلاطون: افلاطون حکیم معروف یونانی - قلاطونِ خُم‌نشین: در ادب فارسی قلاطون را با خُم‌نشین اصلی یعنی دیوژن یا دیوجانس یکی پنداشتند / حکمت: علم، فلسفه، معرفت حقایق اشیاء. ۳ - نرگس: گل نرگس که شبیه به چشم انسان است - نرگس باید احساس شرمندگی کند از اینکه خود مست است و می پرستانِ خمار. ۴ - کاسه گردان: ساقی، کسی که پیاله شراب را بر می‌دارد / جفا: ستم. ۵ - در پرده: در لحن و آهنگ و نغمه و مقام موسیقی، در پنهان - چنگ: سازی زهی و مثلثی شکل / نموید: گریه و زاری نکند. ۶ - نگشاید دلم: دلم باز نمی‌شود / ساغر: جام شراب نبوید: استشمام نکند. ۷ - بیت‌الحرام: خانه مقدس و محترم، خانه کعبه / بپوید: ملی کند، طواف کند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	عدل، قنی، خرم
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان، سهیل، جلان
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	افشار، جذیر، بهروضی، خال، سایه
۷	۵	۴	۶	۲	۳	۱	مخیط

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، ادیب، نی، فرخ، رضی.
کلمات: ادیب.

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر: در فلک = پژمان (۱). شاملو، انجو، افشار، محیط، فرخ: خون جم که جوید باز
فرزاد: خون من که جوید باز

۲ - جذیر: چون فلاطون / سر این حکمت‌م که گوید باز

۳ / قریب: نروید باز

۴ - افشار، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: کاسه گردان بود / فرخ: رخ دگر بشوید باز
شاملو، قریب: کاسه گردان نیست

۵ / افشار، بهروض، فرخ: ببرش زلف تا نموید باز

۶ - فرزاد، افشار، قریب، بهروض، محیط، فرخ: بگشاید دلم چو غنچه اگر

/ عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: ساغری زلبش = فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ: بیوید باز
افشار: ساغری می‌دهی

۷ / افشار، جذیر، بهروض، محیط، جلان: گر تواند به سر پیوید باز

فرخ: گر بماند به سر پیوید باز

۱. بیا و کشتی ما در شط شراب انداز / خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
 ۲. مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی / که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز
 ۳. زکوی می‌کده برگشته‌ام ز راه خطا / مرا دگر زگرم بازو صواب انداز
 ۴. بیمار زان می‌گلرنگ مشکبو جامی / شراب رشک و حسد در دلی گلاب انداز
 ۵. اگر چه مست و غرابم تو نیز لطفی کن / نظر بر این دلی سرگشته غراب انداز
 ۶. به نیم شب اگر ت آفتاب می‌باید / ز روی دختر گلچهر ز نقاب انداز
 ۷. مهل که روز وفاتم به خاک بپارند / مرا به می‌کده بر در خم شراب انداز
 ۸. ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت / به سوی دیو سخن ناوک شهاب انداز

* * *

۱ - کشتی: پیاله شراب که به شکل کشتی بوده است. شط: رودخانه. شط شراب: رود می / خروش و ولوله: بانگ و شور. شیخ: پیر. شاب: جوان. ۲ - کشتی باده: جام شراب که به شکل کشتی می‌ساخته‌اند. ۳ / صواب: درست. بازو صواب انداز: به راه راست هدایت کن. ۴ - می‌گلرنگ: شراب و درخشش شراب. ۵ / رز: درخت انگور. دختر گلچهر رز: شراب سرخ قام. نقاب انداز: پرده و حجاب را کنار بزن. ۶ - مهل: مگذار. ۷ - مهل: مگذار. ۸ - جور: ظلم و ستم. چرخ روزگار / دیو: شیطان جن. سخن: رنجه‌ها، محنت‌ها. دیو سخن: شیطان رنجه‌ها و بلاها. ناوک: تیر کوچک، تیر. شهاب: شعله‌ای مانند تیر که شب در آسمان دیده می‌شود. ناوک شهاب: شراب آتشگون.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان
+	-	۵	۶	۴	۳	-	۱	شاملو
+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد
-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروخ
۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم.

فاقد این غزل: افشار، جذیر.

بیت الحاقی:

+ : گر از تو یک سر مو سرکشد دل حافظ بگیر و در خم زلفش به پیچ و تاب انداز

اختلاف متن‌ها

۱ / انجو، بهروض، خال، سهیل، محیط، فرخ، رضی: غریو و ولوله در جان

شاملو: غریو و غلغله در جان

۳ - فرخ: به کوی میکده = قریب: برگشته‌ام به راه خطا

۴ - پژمان (۱)، فرزاد، قریب، بهروض، سهیل، فرخ: بیار از آن می گلرنگ

۵ - بهروض، خال، رضی: اگر چه مست و خرابی

شاملو: من ار چه مست و خرابم / عدل: نظر برین رخ سرگشته خراب انداز

محیط: اگر چه مست خرابم

۶ / بهروض: زروی شاهد مه پاره‌یی نقاب انداز

فرخ: زروی دختر گل چتر زرنقاب انداز

۷ / فرخ: در شط شراب انداز

۸ - محیط: به جان رسید چه شد

فرخ: به جان رسیده دلت

+ - شاملو: گر از تو یک سر سر مو سرکشد دل حافظ

۱. خسیز و در کاسه زر آب طربناک انداز بیشتر زان که شود کاسه سر خاک انداز
۲. عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گسنبید افلاک انداز
۳. به سر سبز تو ای سرو که چون خاک شوم ناز از سر پینه و سایه بر این خاک انداز
۴. چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آیسنه پاک انداز
۵. دل ما را که زمار سر زلف تو بغست از لب خود به شفاخانه تریاک انداز
۶. ملک این مزرعه دانی که ثباتی نکند آتشی از جگر جام در املاک انداز
۷. غسل در اشک زدم گاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
۸. یا رب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید دود آهسش در آیسنه ادراک انداز
۹. چون گل از نکبت او جامه قباکن حافظ واین قبا در ره آن قامت چالاک انداز



۱- کاسه زر: جام زرین، قدح طلا- آب طربناک: باده شراب / - قبل از آنکه بمیرم این را انجام بدم، ۲- وادی: صحرا و بیابان - وادی خاموشان: گورستان / حالیا: فعلاً، اکنون - غلغله: شور و غوغا، ۳- سرو: محبوب، دلدار - به سر سبز تو ای سرو: ای سرو به سرسبزی و شادابی جوانیت تو را سوگند می‌دهم - خاک شوم: خاکسار شوم، عاشق شوم / ناز از سر پینه: غرور و تکبر را کنار بگذار، ۵- مار سر زلف: سر زلف که شبیه به مار است - بغست: مجروح شد / شفاخانه: بیمارستان - تریاک: تریاق، پادزهر، ۶- ملک: مالکیت، دارایی، بزرگی، سلطه و عظمت - این مزرعه: این دنیا - ثباتی نکند: پایدار نمی‌ماند / جگر جام: شراب - املاک: دارایی و ثروت، ۷- غسل در اشک زدن: گریستن - اهل طریقت: عارفان و صوفیان، ۸- خودبین: مغرور و متکبر / ادراک: شعور، فهم - آیسنه ادراک: فهم و شعور و دریافت - اورا ابله و نادان کن، ۹- نکبت: بوی خوش - جامه قبا کن: پیراهن را چاک بزن / چالاک: زیبا، موزون - ای حافظ مانند گل که از بوی خوش او پیراهن بر تن درید و در راه جانان نظر کرد تو نیز از بوی خوش او جامه تن را چاک بزن و در سر راه آن سرو خوشخرام محو و فنا شو.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، غرم
۹	۸	۵	۳	۷	۴	۶	۲	۱	پژمان
۹	۵	-	-	۴	۴	۸	۲	۱	شاملو
۹	۴	۸	۷	۵	۳	۶	۲	۱	انجو، فرزاد، قریب، ادیب
۹	۸	۷	-	۵	-	۳	۲	۱	افشار
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جذیر
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض
۹	۷	۴	۸	۵	۳	۶	۲	۱	سهیل
۹	۸	۵	۳	۷	-	۶	۲	۱	معیط، نی
۹	۸	۵	۴	۳	۷	۶	۲	۱	فرخ
۹	۸	-	۴	۶	۵	۳	۲	۱	رفی

ترتیب ابیات: خال، جلان، سایه.
کلمات: پژمان (۲)، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

۳- عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: که گر خاک شوم / بهروض: بازی از سریندو = انجو، سهیل، سایه: سایه بر آن خاک انداز
افشار: اگر خاک شوم

۴- بهروض، خال، جلان، رضی: نظر بر رخ جلان نه رواست / قریب، بهروض، خال، جلان: به رخ او نظر از آینه
شاملو، فرزاد، سهیل: نظر بر رخ جلان دورست

۶- عدل، قنی، قریب، خرم: ثبانی ندهد / جذیر: بر املاک انداز

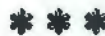
۷ / افشار: بدین پاک انداز

فرخ: بر این پاک انداز

۸- بهروض: یا رب این زاهد خود بین

۹ / پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، فرخ: و آن قبا در ره آن

- ۱ ای سرو نازِ حُسن که خوش می‌روی به ناز عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز
 ۲ فرخنده باد طلعتِ نازت که در ازل بُسریده‌اند بر قدِ سروت قبايِ ناز
 ۳ آن را که بویِ عنبر زلفِ تو آرزوست چون عودگو بر آتش سودا بسوز و ساز
 ۴ پروانه را زشمع بُود سوزِ دل ولی بی‌شمع عارضی تو دلم را بُود گداز
 ۵ از طمعه رقیب نگرده عیارِ من چون زر اگر بَرند مرا در دهانِ گاز
 ۶ دل گز طوافِ کعبه کویت وقوف یافت از شوقِ آن حریم ندارد سرِ حجاز
 ۷ هر دم به خون دیده چه حاصل وضو چو نیست بی‌طایِ ابروی تو لعلِ مرا جواز
 ۸ صوفی که بی‌تو توبه زنی کرده بود دوش بشکست عهد چون در میخانه دید باز
 ۹ چون باده باز بر سرِ خُم رفت کف‌زنان حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز



۱ - سرو ناز: نوعی سرو با اندامی متناسب و دارای شکل کله‌قندی و بسیار زیبا، دلدار خوش اندام / عشاق: عاشقان - نیاز: احتیاج. ۲ - فرخنده: مبارک، خوش یمن. طلعت: چهره. ازل: زمان بی‌آغاز. ۳ - عنبر: ماده‌ای چرب و خوشبو که از روده ماهی عنبر گرفته می‌شود / عود: چوبی که دود آن بوی خوشی دارد. سودا: عشق. ۴ / عارض: چهره. گداز: آب شدن. ۵ - طمعه: سرزنش. رقیب: دشمن، مدعی. نگرده: تغییر پیدا نمی‌کند. عیار: درجه خلوص. ارزش / گاز: وسیله‌ای مفرغی مانند برای خرد کردن طلا و نقره. ۶ - طواف: گردیدن به ریز. وقوف: آگاهی / حریم: اطراف خانه. حجاز: مکه و مدینه و طائف. ۷ / طای: محراب. جواز: رخصت و اجازه. ۸ - دوش: دیشب. ۹ - کف‌زنان: در حال شادی و کف زدن، در حال کف زدن / ساغر: پیاله، جام شراب.

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۹ ۷ ۶ ۵ ۸ ۴ ۳ ۲ ۱ عدل، قنی، خرم

۹ ۸ ۷ - - - ۳ ۲ ۱ شاملو

۹ ۸ ۷ ۶ ۴ ۵ ۳ ۲ ۱ انجوا، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ

۹ ۸ ۷ ۴ ۵ ۳ ۶ ۲ ۱ فرزاد

- - ۷ ۶ ۴ ۵ ۳ ۲ ۱ افشار

ترتیب ابیات: پژمان، جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: رضی

اختلاف متن ها

۱- شاملو، فرزاد: ای سرو باغ حسن

۲- عدل، پژمان، قنی، سهیل، سایه، خرم: فرخنده باد طلعت خوبت

شاملو، انجو، فرزاد، ادیب: فرخنده باد طالع نازت / شاملو: بهرید ملتد برقد حسنت

فرخ: فرخنده باد خلعت نازت

۳- فرزاد: بوی سنبل زلف تو / جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، جلان: برآتش سوزان بسوز و ساز

پژمان (۱): برآتش سودا بسوز و مساز

۴ / فرخ: از شمع عارض تو

۵ / بهروض: چون زر اگر برید مرا

۶- جذیر: کعبه وصلت وقوف یافت / از سودای این حریم

۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: هر دم به خون دیده چه حاجت وضو چو نیست

شاملو: حافظ به خون دیده وضو ساخت گرچه نیست

افشار: حافظ به خون دیده گرچه وضو ساخت نیست

/ شاملو، افشار: بی طاق ابروی تو حضوریش در نماز

۸- انجو، فرزاد، فرخ: صوفی ماکه توبه زمی کرده بود دوش

شاملو: صوفی که باز توبه زمی کرده بود دوش / فرزاد، فرخ: بشکست توبه چون در میخانه دید باز

بهروض: صوفی کبکی تو توبه زمی کرده بود دوش

۹- فرزاد، قریب، معیطانی، فرخ: چون باده مست بر سر خم رفت کف زان / عدل، قنی، قریب، خرم: از لب ساقی شنیدراز

- ۱ منم که دیده به دیدارِ دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارسازِ بنده نواز
 ۲ نیازمندِ بلاگو رخ از غبارِ مشوی که کیمیايِ مراد است خاکِ کویِ نیاز
 ۳ به یک دو قطره که ایثار کردی ای دیده بسا که بر رخ دولت گُنی کُشمة ناز
 ۴ طهارت از نُه به خونِ جگر کند عاشق به قولِ مفتی عشقش فرست نیست نماز
 ۵ زمشکلاتِ طریقت عنانِ متاب ای دل که مردِ راه نَیندیشد از نشیب و فراز
 ۶ در این مقامِ مجازی به جز پیاله مگیر در این سراچه باز چه فیضِ عشقِ مہاز
 ۷ من از نسیمِ سخنِ چنین چه طرفِ بریندم چو سروِ رُست در این باغ نیست محرمِ راز
 ۸ اگر چه حُسنِ تو از عشقِ غیرِ مستغنی است من آن نی‌آم که از این عشق‌بازی آیم باز
 ۹ غزل سرائی ناهید صرفهای نَسَبزد در آن مقام که حفاظت برآوردِ آواز

* * *

۱ - دیدارِ دوست: چهرهٔ دوست / کار سازِ بنده نواز: سامان دهندهٔ مهربان، خداوند مهربان. ۲ / کیمیا: اکسیر، ماده‌ای که فلزات را به طلا و نقره تبدیل می‌کند. مراد: آرزو. ۳ - ایثار: بخشش، گذشت. ۴ - طهارت: پاکی / مفتی: فتوا دهنده، فقیه. ۵ - طریقت: روش، مسلک، مذهب. عنانِ متاب: باز نگرد، روی متاب / نشیب و فراز: فرود و بالا، سختی‌های راه. ۶ - در این مقام: در این جایگاه. مجازی: غیر حقیقی. مقامِ مجازی: دنیا / سراچه: خانهٔ کوچک. باز چه: محل بازی کودکان. سراچهٔ باز چه: دنیا. ۷ - طرف بر بندم: بهره ببرم. ۸ - حُسن: نیکویی، زیبایی. مستغنی: بی‌نیاز. ۹ - غزل سرائی: نوعی از خوانندگی. ناهید: ستارهٔ زهره که او را رب‌النوع شمر و موسیقی و خوانندگی و الهام بخش هنرمندان می‌دانستند / مقام: جایگاه، دستگاه موسیقی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲ -	۵	۴	۶	-	+	۲	عدل، پژمان (۱)، قنّی، خرم
۱	۲ ۲	۵	۴	۶	-	+	۲	پژمان (۲)، انجو
۱	۲ ۶ ۷	۵	۴	۶	-	-	۹	شاملو
۱	۲ ۲	۴	۵	۶	۷	۸	۹ ۹	فرزاد، قریب، ادیب
۱	۲ ۲	۴	۵	-	۷	۸	۱۰, ۵	افشار
۱	۲ ۲	۱۱ ۴	۵	۶	۷	۸	۱۰	جدیر، خال، نی، جلان، رفسی
۱	۲ ۲	۱۱ ۴	۵	۶	۷	۸	۱۰	بهروش
۱	۲ -	۴	۵	۶	۷	۸	۹	سهیل
۱	۲ ۲	۴	۵	-	۷	۸	۹	محیط
۱	۲ -	۲	۵	۶	۷	۸	۱۱	فرخ
۱	۲ ۵	۴	۶	۷	۱۲	۳	۹	سایه

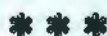
ابیات الحاقی:

- ۱: به نیم بوسه دعائی بخر زاهل دلی
 2: فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق
 3: تنم زهجر تو چشم از جهان فرو می‌بست
 4: به هیچ در نروم بعد ازین زحضرت دوست
 5: باین سپاس که مجلس منور است به تو
 6: گرم چو خاک زمین خوار می‌کنی سهل است
 7: چه حلقه‌ها که زدم بر در دل از سر سوز
 8: شبی چنین به سحرگه زبخت خواسته‌ام
 9: امید قد تو می داشتم زبخت بلند
 10: چه گویمت که زسوز درون چه میبینم
 11: غرض کرشمه حسنست ورنه حاجت نیست
 12: چو غنچه سر درونش کجا نهان ماند
- که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز
 نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز
 نوید دولت وصل تو داد جانم باز
 چو کعبه یافتم آیم زبت پرستی باز
 گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و ساز
 خرام می‌کن و بر خاک سایه می‌انداز
 به بوی صبح وصال تو در شبان دراز
 که با تو شرح سرانجام خود کنم آغاز
 نسیم زلف تو می‌خواستم زعمر دراز
 زاشک پرس حکایت که من نیام غماز
 جمال دولت محمود را بزلف ایاز
 دل مرا که نسیم صباست محرم راز

اختلاف متن‌ها

- ۱ / افشار: ای کردگار بنده نواز
 ۲ - فرخ: از غبار بشوی
 ۳ / فرزاد: بساکه در رخ دولت کنی = پژمان (۳)، انجو، فرزاد، افشار: کرشمه و ناز
 ۵ - محیط: عنان مپیچ آیدل / افشار: که مرد عشق نیندیشد
 ۶ - جذیر، بهروض، رضی: بجز پیاله مجوی / عدل: درین سراچه بازیچه عشق غیرمبار
 قریب: درین سراچه بازی بغیر عشق مبار
 ۷ - جذیر، بهروض: من از نسیم سحرگه / فرزاد، افشار، قریب، ادیب، سایه: که سرو راست در این
 ۸ - افشار: اگرچه حسن تو را عشق غیر مستفتیست
 2 / انجو: غزلهای حافظ شیراز
 5 - شاملو: بدین سپاس که مجلس منور است به دوست / گرت چو شمع بسوزند پای دار و بساز
 8 - شاملو: شب چنین به سحرگه
 10 - افشار: ملامتی که بروی من آمد از غم تو / بهروض: از اشک پرس
 11 / فرخ: به حسن ایاز

- ۱ هزار شکر که دیدم به کام خویشت باز / ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز
 ۲ رونندگان طریقت ره بلا سپردند / رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
 ۳ غم حبیب نهان به زجست و جوی رقیب / که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
 ۴ چه گویمت که زسوز درون چه می بینم / ز اشک پُرس حکایت که من نی‌آم غماز
 ۵ چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیزت / که کرد نرگس مستش سیه به سرمه ناز
 ۶ بدین سپاس که مجلس منور است به دوست / گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و بساز
 ۷ به نیم بوسه دعایی بسفر ز اهل دلی / که کید دشمن از جان و جسم دارد باز
 ۸ غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست / جسمال دولت محمود را به زلف ایاز
 ۹ فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق / نوای بسانک غزلهای حافظ از شیراز



۱ - دیدم به کام خویشت باز: به کام خود باز دیدمت - کام: آرزو / صدق و صفا: راستی و پاکی - دمساز: همراز، همدم، مصاحب. ۲ - طریقت: روش، مسلک، مذهب / رفیق: همدم و همنشین - نشیب و فراز: فرود و بالا، بالاهاى راه عشق. ۳ - حبیب: دوست، محبوب - رقیب: دشمن، مدعی - غم و اندوه: هجران یار بهتر است که از کنجکاوى دشمن پنهان بماند / ارباب کینه: کینه توزان، دشمنان. ۴ / غماز: سخن چین. ۵ - مشاطه: آرایشگر - قضا: سرنوشت و تقدیر / نرگس: چشم محبوب - چه کسی به چشم مست او چنین سرمه‌ای زیبا کشید تا به عاشقان توجه نکند. ۶ - منور: نورانی - به دوست: به وسیله دوست. ۷ / کید: مکر و حیله، فریب. ۸ - کرشمه: ناز و عشوه یا اشاره چشم و ابرو - کرشمه حسن: ناز و ادا / جمال: زیبایی چهره - دولت: بخت و اقبال - محمود: سلطان محمود غزنوی - ایاز: غلام محبوب و مورد علاقه سلطان محمود غزنوی ۹ - صدای نغمه غزلهای حافظ شیرازی ترنم عشق را در حجاز و عراق افکند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	+	۴	۵	۶	-	۸
۲	۲	۵	۶	۲	۳	-	۸	۲
۱	-	۵	۸	۷	-	۶	۳	۹
۱	۲	۲	+	۵	۶	۸	-	۴
۱	۲	۳	۵	۶	+	۴	۷	۹
۱	۲	۲	-	۵	۶	۷	-	۹
۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷	-	۹
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۴	-	۹
۱	۲	-	۵	۶	۷	۸	۴	۹
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	-	۹
۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	-	۹

ابیات الحاقی:

- 1: اگرچه حسن تو از عشق غیرمستغنی است
 - 2: غزل سرائی ناهید صرفه‌ای نبرد
 - 3: در این مقام مجازی بجز پیاله مگیر
 - 4: ملامتی که بروی من آمد از غم تو
 - 5: امید قد تو می‌داشتم زبخت بلند
 - 6: ملامتی که به روی من آمد از غم تو
 - 7: مقام اهل سعادت ملامت است ای دل
 - 8: زهای هسای شبانه نگشتم واقف
- من آن نیم که ازین عشق‌بازی آیم باز
در آن مقام که حافظ برآورد آواز
در این سراچه بازچه غیر عشق مبارز
توان که شرح دهم اصفا به سال دراز
نسیم زلف تو می‌خواستم ز عمر دراز
شوی ملول اگر شمدای کنم آغاز
کزین ره است برایشان در سعادت باز
به حال من زترحم به نیمشب پرداز

اختلاف متن‌ها

۲- قریب: روندگان حقیقت = افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: ره بلا ورزند
عدل: ره بلا سپردند

/ فرزاد، قریب: که مرد ره نیندیشد از نشیب و فراز

محیط: که نیست شیوه زهاد خشک سوز و گداز

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، خرم: غم حبیب نهان به زگفت و گوی رقیب
شاملو: به دلق پوش ریائی مگو حکایت عشق

۴- جذیر، جلان: ملامتی که بروی من آمد از غم تو

شاملو: ملاکتی که به جانم رسید از غم تو

۵ / شاملو، فرزاد، قریب: که کرد نرگس مستت سیه به سرمه ناز

جذیر، خال، جلان: که کرد نرگس شوخش سیه به سرمه ناز

بهروض، محیط، رضی: که کرد نرگس شوخت سیه به سرمه ناز

افشار: که گرد نرگس سرخت کشیده سرمه ناز

نی: که گرد نرگس شوخت کشیده سرمه ناز

فرخ: که کرد دیده شوخش سیه به سرمه ناز

۶- جذیر، بهروض، خال، فی، رضی: باین سپاس که مجلس منورست به تو

محیط: باین سپاس که مجلس منورست بدوست / انجو: گرت چو شمع بسوزند پای دار و بساز

سایه: بدین سپاس که مجلس منورست به تو بهروض: گرت چو شمع قفای رسد بسوز و بساز

۷ / محیط: از جان و چشم دارد باز

۹- جذیر: فکند ناله عشاق = افشار، جذیر، فرخ: در عراق و حجاز

/ خال، ادیب، فرخ، رضی: نوا و بانگ = قریب، بهروض، محیط، فرخ، جلان: غزل‌های حافظ شیراز

/ 4 قریب: بیان آن نتوان کرد سال‌های دراز

۱. بر نیامد از تمنای لبِ کامم هنوز / بر امیدِ جامِ لعلِ لبِ دُردی آشامم هنوز
 ۲. روزِ اوّل رفت دیسّم در سرِ زلفین تو / تا چه خواهد شد در این سودا سرانجامم هنوز
 ۳. ساقیا یک جرعه ده زان آبِ آتشگون که من / در میانِ پستگانِ عشقی او خامم هنوز
 ۴. از خطا گفتم شبی موی تو را مُشکِ خُتن / می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز
 ۵. نام من رفته‌ست روزی بر لبِ جانان به سهو / اهلِ دل را بویِ جان می‌آید از نامم هنوز
 ۶. پرتوِ روی تو تا در خلوتم دید آفتاب / می‌رود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز
 ۷. در ازل داده‌ست ما را ساقی لعلِ لب / جرعه‌ جامی که من مضمحش آن جامم هنوز
 ۸. ای که گفתי جان بده تا باشدت آرامِ دل / جان به غم‌هایش سپردم نیست آرامم هنوز
 ۹. در قلم آورد حافظ قصه‌ لعلِ لب / آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلامم هنوز



۱- تمنا: آرزو، خواهش. کام: مراد، آرزو. هنوز: تا به حال / جام لعل: لب جانان. دردی: شراب آمیخته با درد و مواد اضافی
 نه خم. ۲- زلفین: زلف معشوق که به صورت حلقه روی پیشانی یا صورت افتاده باشد / سودا: عشق، جنون. سرانجام:
 عاقبت. هنوز: بالاخره. ۳- آب آتشگون: شراب. ۴- مشک: ماده‌ای چرب و قهوه‌ای رنگ و خوشبو که در کیسه‌ای نزدیک
 به آلت تناسلی آهوی تر قرار دارد. ختن: از سرزمینهای ترکستان چین. ۵- سهو: اشتباه = دلدار روزی به اشتباه نام مرا بر
 لب آورد و از آن زمان تاکنون از نامم بوی معشوق به مشام عاشقان می‌رسد. ۶- از آن زمان آفتاب درخشش روی تو را در
 خلوت می‌دیده است مانند سایه از در و دیوار خانه‌ام بالا می‌رود. ۷- ازل: زمان بی‌آغاز. لعل لب: لب سرخ رنگد. ۸- تا
 باشدت: تا داشته باشی. ۹- در قلم آورد: نوشت / آب حیوان: آب زندگی که هر کسی از آن بنوشد زندگی جاوید می‌یابد.
 اقلام: قلمها، کلکها.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۸	۳	۴	۶	۷	۵	۹
۱	۲	۴	۵	۶	۷	۳	۸	۹
۱	۳	۴	۲	۵	۶	۷	-	۹

عدل، پژمان، قتی، فی (پ)، غرم

شاملو

انجمن‌خوارز (فی) غریب‌سپیل، ادیب

افشار

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.
کلمات: خال، سهیل.
فاقد این غزل: محیط، فرخ

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرزاد، قریب، ادیب: بر امید جام وصلت
۲ - افشار: رفت دینم از سر سودای تو
۳ - عدل، قنی، خرم: ساقیا یک جرعمای زان آب آتشگون که من
جذیر، جلان: ساقیا یک دوره ده زان آب آتشگون که من
فرزاد: ساقیا ده جرعمای زان آب آتشگون که من
افشار: ساقیا یک جام ده زان آب آتش‌رو که من
بهروض: ساقیا یک جرعمای زان آب آتشگون بده
۴ - عدل، قنی، پژمان (۳)، قریب، خرم: از خطا گفتم شبی زلف ترا = قریب: مشک خطا
/ شاملو، انجو: می‌زند هر لحظه تیری = جذیر: زان بر اندام هنوز
۵ / افشار: اهل دل یابند بوی جانت از نامم هنوز
۶ - شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، نی، جلان، رضی: پرتو روی تو را در خلوتم
افشار: پرتو روی شما در خلوتم
/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، ادیب، نی، سایه، رضی: می‌دود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز
فرزاد: می‌فتد چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز
بهروض: می‌دود هر دم چو سایه بر در و بامم هنوز
۷ - شاملو: در ازل داده‌ست ساقی از لب لعلت مرا / قریب: که من سرگرم آن جامم هنوز
بهروض: در ازل داده‌ست ساقی آن لب لعلت مرا
۸ - عدل، قنی، پژمان (۳)، خرم: تابا شدت آرام جان / پژمان (۱)، شاملو، انجو: جان به یغمایش سپردم
فرزاد، نی: جان به غم‌هایت سپردم
۹ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، ادیب، سایه، خرم: قصه نعل لیش / فرزاد، قریب، نی: آب حیوان می‌چکد
شاملو: قصه نوش لب

۱. دلم ربوده لولی و شمیست شورانگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز
۲. فدای پیرهن چاک مامرویان باد هزار جامه تقوا و خرقه پرهیز
۳. فرشته، عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
۴. غلام آن کلماتم که آتش انگیزد نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز
۵. مباح غزه به بازی خود که در خبر است هزار تعبیه حکم پادشاه انگیز
۶. فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی که جز ولای توأم نیست هیچ دست آویز
۷. بیاکه هاتف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
۸. پیاله بر کفم بند تا سخرگه حشر به من زدل بستزم هول روز رستاخیز
۹. میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز



۱ - لولی: نازک و ظریف و لطیف، کولی - لولیوش: ظریف گونه، زیبایی وحشی، معشوق گریز یا - شورانگیز: فتنه انگیز / قتال: قاتل حرفهای - قتال وضع: همچون قاتلان - رنگ آمیز: حيله گر، لبرنگ باز. ۲ / تقوا: پرهیزگاری - خرقه: لباس رسمی درویشی و زهد. ۳ / جام شراب را بخواه و جرعه ای از این شراب به خاک آدم (ع) بریز. ۴ - آتش انگیزد: شور و حال بیافکند / آتش تیز: آتش تیز سخن. ۵ - مفرور: مغرور / تعبیه: آرایش، آراستگی - به خود اعتماد مکن که خداوند هزار کار نهانی دارد که ما از آن بی خبریم و می تواند سلطنت را از پادشاهان بگیرد و قدرتمندان را ذلیل و حقیر نماید و حقیران را به قدرت برساند. ۶ / ولا: محبت، وابستگی، دوستی - دست آویز: وسیله، مستمسک. ۷ - هاتف: ندا دهنده غیب، فرشته سخنگو - هاتف میخانه: خواننده میخانه، ندای درونی / مقام رضا: جایگاه و مرتبت رضایت - قضا: تقدیر و سرنوشت. ۸ - حشر: قیامت / هول: ترس و وحشت. ۹ - حایل: پرده، حجاب.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۹	۷	۶	۸	-	-	۳	+	۲	۱ عدل، پژمان، قنی، خرم	
۹	۸	-	-	-	۳	۴		۲	۱ شاملو	
۹	۸	۷	۶	-	۴	۳		۲	۱ انجو، انشار، قریب	
۹	۸	۷	۶	۵	۳	۲		۴	۱ جذیر	
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳		۲	۱ بهروز، خال، جلان، رفسی	
۹	+	۸	۷	۶	-	۴	۳		۲	۱ سهیل
۹		۶	۴	۸	-	۳	۷		۲	۱ محیط
۹		۸	۵	۷	۶	۴	۳	+	۲	۱ سایه

ترتیب ابیات: فرزاد، ادیب، نی، فرخ.

بیت الحاقی:

+ خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: دلم رمیده لولی و شیت

/ محیط، قریب: دروغ وعده قتال وضع رنگ آمیز

فرخ: دروغ وعده قتال وضع و رنگ آمیز

۲- شاملو: فدای چاک گریبان ماهرویان باد / افشار: هزار خرقه تقوی و جامه پرهیز

محیط: هزار جامه سالوس و خرقه پرهیز

۳- شاملو، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، نی: فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان

افشار: به شکر آنکه بعشق از ملک ببردنی گوی

/ شاملو، انجو، سهیل: بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز

فرخ: بیا و جرعه‌ی جامی به خاک آدم ریز

۴- انجو، محیط، ادیب: که آتش افروزد / افشار، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: زند در سخن به آتش تیز

قریب: زند در میان آتش تیز

فرخ: زند بر سخن چو آتش تیز

۵- فرزاد، جذیو، فرخ: مباش غره به بازوی خود = نی، سایه: که در ضرب اسب

فرزاد: که هر ساعت

/ خال، نی، فرخ، جلان: هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز

فرزاد: هزار شعبده باز دسپهر مکر انگیز

۶- افشار: فقیر و خسته‌ام ای شاه مهربان رحمی / انجو: هیچ نیست دست آویز

۷ / عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: باش و زقضا مگریز

۸- فرزاد، قریب: پیاله در کفتم بند

۹- افشار: میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

محیط: نقاب و پرده ندارد نگار دلکش ما

۱. ثل غذارى زگلستان جهان ما را پس / زاین چمن سایه آن سرو روان ما را پس
۲. من و همصحبتي اهلي ریا دورم باد / از گرانان جهان رطلي گران ما را پس
۳. قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند / ماکه رندیم و گدا دیر مغان ما را پس
۴. بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت زجهان گذران ما را پس
۵. نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان / گر شما را نه پس این سود و زیان ما را پس
۶. یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم / دولت صحبت آن مولیس جان ما را پس
۷. از در خسویش خدا را به بهشتم مغرست / که سر گوی تو از کون و مکان ما را پس
۸. حافظ از مشرب قسمت گلیه بی‌انصافیست / طبع چون آب و غزلهاي روان ما را پس



۱ - گلزار: زیبارو، گلچهره / چمن: چمنزار، دنیا - سرو روان: سرو خرامان، معشوق. ۲ / گرانان: اشخاص ناگوار و ناخوشایند که معاشرت با آنها موجب ناراحتی است - رطل: پیاله شراب - رطل گران: پیاله بزرگ شراب، ۳ - قصر فردوس: کاخ بهشت / رند: لالایی و بی‌قید نسبت به امور دنیوی و اخروی - دیرمغان: میخانه. ۵ - نقد: موجود، مال موجود، نقدینه، دارایی - نقد بازار جهان: معامله و سود و زیان، موجودی بازار دنیا - آزار: عذاب، اندوه. ۶ / دولت: بخت و اقبال - صحبت: معاشرت و همنشینی. ۷ - خدا را: به خاطر خدا / کون و مکان: عالم هستی. ۸ - مشرب: آبشخور، آبخور - مشرب قسمت: سرچشمه قسمت، تقدیر / طبع چون آب روان: طبع و قریحه روان شاعرانه.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---

۸ ۶ ۲ ۲ ۷ + ۶ ۵ ۳ ۱ شاملو

۸ ۷ ۶ ۲ ۵ ۴ ۳ ۱ جدیر

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و جذیر با بقیه متن‌ها مطابق است.

کلمات: پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سایه.

ابیات الحاقی:

- + : باغ عشرتگه و ایوان به ملوک ارزانی ما فقیریم سرکوی فلان ما را بس
2: نیست ما را به جز از وصل تو در سرهوسی این تجارت زمتاع دو جهان ما را بس

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر: در چمن سایه آن = شاملو، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، روضی: سرو چمن ما را بس

۴ / جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، روضی: وین اشارت زجهان

افشار، قریب: این اشارت زجهان

۶ / جذیر: دولت صحبت این مونس جان

۷ - افشار: از سرکوی = عدل، پژمان (۱)، جذیر، قریب، فروخ، خرم: خدایا به بهشتم مفرست

۸ - فروخ: حافظ از مشرب رندان = عدل، قنی، بهروض، خرم: گله نا انصاف‌یست

۱ / افشار، محیط: سخنهای روان ما را بس

- ۱ دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس نسیم روضه شیراز پیک راحت بس
- ۲ دگر زمَنزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
- ۳ هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم ز رهروان سفر کرده هذرخواهت بس
- ۴ وگر کمین بگشاید غمی زگوشه دل حریم درگاه پیرمغان پناهت بس
- ۵ به صدر مصطفی بنشین و ساغر من نوش که این قدر زجهان کسب مال و جاهت بس
- ۶ زیادتِ مطلب کار بر خود آسان کن که شیشه می لعل و بتی چو ماهت بس
- ۷ فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناht بس
- ۸ به منت دگران خو مکن که در دو جهان رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
- ۹ به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس



۱- دلا: ای دل / نسیم: بوی خوش - روضه: باغ - پیک راه: راهنما. ۲- درویش: عارف / سیر معنوی: سیر باطن، سلوک در طریقت - خانقاه: محل عبادت و ذکر صوفیان. ۳- مألوف: الفت گرفته شده، آشنا، مانوس - مسکن مألوف: سرزمین و شهر و دیار آشنا - عهد: پیمان - برای اینکه بهانه‌ای جهت یاران سفر کرده از سفر نکرده باشند داشته باشی - علاقه به مسکن موردعلاقه و پیمان با یار دیرین برای تو کافی است. ۴- کمین بگشاید: کمین کند / حریم: پیرامون، محیط محترم - پیرمغان: پیر خرابات، مرشد و راهنما. ۵- مصطفی: سکوی درون می‌کنده - صدر مصطفی: بالای مصطفی. ۶- بت: معشوق، زیبارو. ۷- فلک: روزگار، سرنوشت، بخت - زمام: هنان، افسار - مراد: آرزو، خواسته - زمام مراد: سر رشته و اختیار آرزو و خواست، ۸- منت: نیکویی و احسان را به رخ کشیدن - خو مکن: عادت مکن / انعام: عطا و بخشش، نعمت. ۹- ورد: دعا.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۴	۳	۲	۵	۶	۷	۸	۹
۱	-	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۵	۶	۷	۴	۳	۸	۹
۱	۲	۵	۶	۷	۴	۳	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	-	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۵	۶	۷	۴	۳	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

اختلاف متن‌ها

۳ - فرزاد: هوای ممکن مالوف

۴ - پژمان (۱)، سهیل: اگر کمین بگشاید = شاملو: زگوشه‌ای غم دل

۵ - افشار: به صدر میکده بنشین و = پژمان (۲)، افشار، خال، نی، سایه: ساغری می نوش

شاملو: ساغر می گیر

۶ / عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، خرم: صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس

سهیل، سایه: صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس

محیط، فرخ: که شیشه می لعل و بت چو ماهت بس

شاملو: صراحی می ناب و بت چو ماهت بس

فرزاد: که شیشه می صاف و بت چو ماهت بس

قریب: که شیشه می صاف و بتی چو ماهت بس

رضی: که شیشه‌یی می لعل و بتی چو ماهت بس

۷ - شاملو: زمان به مردم نادان دهد / شاملو، انجو، سهیل، محیط، ادیب: تو اهل دانش و فضلی

۸ - جذیر، بهروض: به منت دو جهان خو مکن

۹ - پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، محیط، نی: نیست حاجت حافظ

عدل، فرخ، خرم: نیست حاجت حافظ

جذیر: نیست حاجتی حافظ

/ جذیر، قریب، محیط، فرخ، جلان: ورد صبحگاهت بس

شاملو: آه صبحگاهت بس

۱. جاننا تو را که گفت که احوال ما مهرس بیگانه نکرد و قصه هیچ آشنا مهرس
۲. ز آنجا که لطف شامل و خلقی کریم توست جرم نکرده عفو کن و ماجر مهرس
۳. خواهی که روشنت شود اسرار درد عشق از شمع پُرس قصه زیاد هوا مهرس
۴. هیچ آگهی ز عالم درویشی اش نبود آن کس که با تو گفت که درویش را مهرس
۵. از دلق پوشی صومعه نقد طلب مجوی یعنی ز مفلسان سخن کیمیا مهرس
۶. در دفتر طبعیپ جزد باب عشق نیست ای دل به درد خسو کن و نام دوا مهرس
۷. ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم از ما به جز حکایت بهر و وفا مهرس
۸. حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی دریاب نقد وقت و زچون و چرا مهرس



۱ - جاننا: ای دلبر / قصه: ماجرا، شرح حال. ۲ - شامل: فراگیرنده - خلق کریم: خوی و منش بزرگوارانه. ۳ - از شمع: ماجرای درد و سوز عشق را جويا شو که از اسرار آن آگاه است. ۴ - درویش را مهرس: احوال درویش را مهرس. ۵ - دلق: لباس درویشی - دلق پوش: خرقه پوش، صوفی - صومعه: محل عبادت مسیحیان، خانقاه - نقد: سکه، پول رایج - طلب: جست و جوی خدا / مفلسان: فقیران، تهیستان - کیمیا: علم و صنعتی که بوسیله آن فلزات را به طلا و نقره تبدیل می کردند. ۶ - خرد: عقل - باب: فصل، مبحث. ۷ - سکندر و دارا: اسکندر مقدونی و داریوش سوم هخامنشی که به دست اسکندر شکست خورد / مهر و وفا: عشق و دوستی و صمیمیت، نام دو عاشق در مثنوی مهر و وفا از ابومحمد رشیدی هم زمان مسمود سعد سلمان. ۸ - معرفت گفتن: فلسفه باقی کردن / دریاب نقد وقت: حال را دریاب.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	عدل (س)
۸	۶	۷	۵	۳	۲	۴	+	۱ پژمان (۱)
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۲	۱	پژمان (۲)، محیط
۸	۶	۵	۳	۲	۷	۲	۴	+، 3۱ شاملو
۸	۷	+	۶	۵	۴	۲	۲	۱ انجو
۸	۷	+	۶	۵	۳	۴	۲	۱ فرزاد، سهیل، ادیب
۸	۶	۲	۷	۵	۴	-	۲	3۱ افشار
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۲	۱ جدیر
۸	۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱ قریب
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	+	۱ بهروز، جلان
۸	۷	۶	۲	۵	۳	۴	+	۱ نی
۸	۶	۷	۳	۵	۴	۲	۱	فروغ
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۲	۱ سایه
۸	۷	۶	۵	۲	۴	-	۲	۱ خرم (نب)

ترتیب ابیات: خال، رضی.

فاقد این غزل: قنی

ابیات الحاقی:

- ۱: نقش حقوق صحبت و اخلاص بندگی از لوح سینه محو کن و نام ما مهرس
۲: من ذوق سوز عشق تو دانم نه مدعی از شمع پرس قصه زیاد هوا مهرس
۳: یاران شهر خویش و غلامان خود مجوی بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا مهرس

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، افشار: حال شکستگان کمند بلا مهرس

۲ / انجو، فرزاد، قریب، ادیب: جرم گذشته عفو کن

دل: جرمی نکرده عفو کن

۳ - فرزاد، قریب، ادیب، نی: خواهی که روشنت شود احوال سوز من

عدل: خواهی که روشنت شود احوال سوز عشق

پژمان (۱): من ذوق سوز عشق تو دانم نه مدعی

شاملو: خواهی که روشنت شود احوال سرعشق

جذیر: خواهی که روشنت شود احوال درد عشق

فرخ: خواهی که روشنت شود احوال درد من

سایه: خواهی که روشنت شود احوال درد ما

/ عدل، پژمان (۱)، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان: از شمع پرس قصه زیاد صبا مهرس

شاملو: از ذره پرس حال زیاد هوا مهرس

بهروض: از تیغ پرس قصه زیاد صبا مهرس

۵ - پژمان (۱): از روی پوش صومعه / پژمان (۱)، رضی: خبر کیمیا مهرس

شاملو، ادیب: صفت کیمیا مهرس

۶ - بهروض، رضی: در دفتر طبیب جهان

جذیر: در دفتر حدیث جهان / بهروض: نام از دوا مهرس

۸ - عدل، پژمان (۱)، سهیل: معرفت مخوان / عدل، افشار: دریاب نقد وقت زچون و چرا مهرس

جذیر، محیط: دریاب وقت را وزچون و چرا مهرس

ادیب: دریاب نقد عمر و زچون و چرا مهرس

فرخ: دریاب نقد زچون و چرا مهرس

۴ - شاملو: نقش حقوق خدمت و اخلاص بندگی / شاملو: از لوح سینه پاک کن و

سهیل: نقش حقوق صحبت و اخلاص بندگی

۲ - پژمان (۲): تو دارم نه مدعی / پژمان (۱)، شاملو، انجو: زیاد صبا مهرس

- ۱ درد عشقی کشیده‌ام که مهرس زهر هجری چشیده‌ام که مهرس
 ۲ گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبـری بـرگزیده‌ام که مهرس
 ۳ آنـچنان در هوای خاک درش می‌رود آب دیده‌ام که مهرس
 ۴ من به گوش خود از دهانش دوش سـخنانی شنیده‌ام که مهرس
 ۵ سـوی من لب چه می‌گزی که مگوی لب لعلی گـزیده‌ام که مهرس
 ۶ بی تو در کلبه گدایی خویش رنـسجهایی کشیده‌ام که مهرس
 ۷ همچو حافظ غریب در ره عشق بسـه مقامی رسیده‌ام که مهرس



۱ / هجر: دوری، فراق. ۲ = در هوای: در آرزوی، در اشتیاق / آب دیده: اشک. ۵ / لب لعل: لب سرخ رنگ. ۶ = کلبه گدایی: خانه فقیرانه و کوچک. ۷ = فریب: بی یار و یاور / مقام: مرتبه و منزلت، جایگاه.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
شاملو	۷	-	۳	۵	۴	۲	۱
انجو	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و انجو، با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: عدل، پژمان، قتی، انجو، فرزاد، ادیب، نی، فرخ، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ / خال، بهروض، رضی: درد هجری چشیده‌ام که می‌رس

افشار: درد دردی چشیده‌ام که می‌رس

۵ - جذیر، قریب، محیط، جلان: چه می‌گزی که مگو

۶ - افشار: با تو در کلبه گدایی خویش

۷ - افشار: همچو حافظ افتاده در ره عشق

سهیل: همچو حافظ بر غم مدعیان

۱. دارم از زلف سیاهش گله چندان که مهرس که چنان زانو شده‌ام بی‌سر و سامان که مهرس
۲. کس به امید وفا ترک دل و دین مکناد که چنانم من از این کرده پشیمان که مهرس
۳. به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست زحمتی می‌گشتم از مردم نادان که مهرس
۴. زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می‌لعل دل و دین می‌بزد از دست پدانشان که مهرس
۵. گوشه‌گیری و سلامت هوسم بود ولی شیوه‌ای می‌کند آن نرگس فشان که مهرس
۶. گفت و گوهاست در این راه که جان بگذارد هر کسی عریض‌های این که مبین آن که مهرس
۷. گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم گفت آن می‌گشتم اندر خم چوکان که مهرس
۸. گفتمش زلف به خون که شکستی گفتا حافظ این قصه دراز است به قرآن که مهرس



۱ / سر و سامان: نظم و ترتیب. ۲ = به امید وفا: به خاطر همد و پیمان. ۳ = می‌لعل: شراب سرخ رنگ = ای زاهد دست از سرما بردار که این شراب سرخ رنگ. ۵ / شیوه: فریب‌کاری و حيله‌گری، عشوہ‌گری. نرگس فشان: چشم فتنه انگیز. ۶ = بگذارد: آب می‌کند / = هر کسی فریادی بلند می‌کند این یکی می‌گوید نگاه مکن و آن دیگری می‌گوید سوال مکن. ۷ = گوی فلک: گردش روزگار. صورت حالی پرسم: چگونگی وضع و حالش را پرسم / = گفت از دست تقدیر بلایی می‌گشتم که نرسیدنی است. ۸ = به او گفتم زلفت را برای ریختن خون چه کسی چین و شکن و پیچ و خم داده‌ای / به قرآن: تو را به قرآن سوگند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	-	۳	۲	۱	عدل، خرم
۸	۶	۷	۴	۳	۵	۲	۱	پژمان (۱)
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	قنی
۸	۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۶	۳	۴	۲	۵	۱	شاملو
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	انجو
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه،
رضی.
کلمات: نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، محیط، ادیب، فروخ: دارم از زلف سیاحت / بهروض: که از آن سان شده‌ام
محیط: که چنان‌زان شده‌ام

۳- شاملو، انجو: بهر یک جرعه که آزار / شاملو: زحمتی می‌برم از

۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم: پارسایی و سلامت هوسپودولی / پژمان (۱)، شاملو، انجو: فتنهای می‌کند آن
محیط، فروخ: عشوهای می‌کنند آن

۶ / خال، محیط، ادیب، جلان، سایه: هر کسی عریده = شاملو: این که مگوی آن که مهرس
فروخ: هر یک از عریده

۷- عدل: گفتم از کوی فلک

۸- سهیل، ادیب: به قصد که شکستی گفتا

انجو: به کین که گشادی گفتا

جذیر: به خون که کشیدی گفتا

- ۱ ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
 ۲ منزلی سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
 ۳ مخمیل جانان بیوس آنکه به زاری عرضه دار
 ۴ من که قول ناصحان را خواندمی قول زبیب
 ۵ عشرت شبگیر کن بی ترس کاندلر شهر عشق
 ۶ عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بباز
 ۷ دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار
 ۸ طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند
 ۹ نام حافظ گر بر آید بر زبان کلک دوست
 از جناب حضرت شاهم بس است این ملتسم



۱ - صبا: یاد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد - ارس: رودخانه‌ای مشهور است که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می گذرد / وادی: دشت، صحرا، رود، دره - مشکین کن نفس: نفست را با بوسیدن آن دیار خوشبو کن - ۲ - سلمی: نام معشوقه‌ای در عرب، محبوب و دلدار / ساریان: شتریان - بانگ چرس: صدای زنگ کاروان - ۳ - محمل: کجاوه، اتاقک کوچکی که بر پشت شتر می بنند و در آن می نشینند - عرضه دار: بیان کن، عرض کن / فراق: دوری تو - ۴ - ناصحان: نصیحتگران، مشفقان، خیرخواهان - رباب: سازی قدیمی که نوعی از آن در ایران گمانچه نام دارد - قول رباب: آوای رباب / گوشمالی: مجازات، تنبیه، کوب کردن رباب یوسیله گوشیهایی که در روی دسته رباب نصب شده‌اند - ۵ - عشرت: عیش و خوشگذرانی - شبگیر: سحرگاه، شبانه، نیمه شب / شبروان: عیاران، دزدان شبانه - عسس: شگردان، پاسبانان، گزومه‌ها - میرعسس: رئیس شگردها و گزومه‌ها - ۸ / تحسرت: حسرت - مسکین: بیچاره - ۹ - کلک: قلم / جناب: درگاه، آستان - حضرت: مجلس، محضر - ملتسم: تقاضا، حاجت، درخواست و خواهش.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
انجو، قریب، سهیل، ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: خال، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، فرزاد: بوسه ده بر خاک آن وادی و = فرزاد: مشکین کن نفس

۲ / محیط: پر صدای ساریان بینی و فریاد جرس

فرخ: پر صدای ساریانان گشته و بانگ جرس

۳ - قریب، بهروض: محمل جانان بپرس آنکه = محیط: نیازم عرضه‌دار

افشار، فرخ: منزل جانان بپرس آنکه فرخ: بزاری عرضه ده

/ فرزاد، بهروض، سهیل، ادیب، نی: سوختیم ای مهربان فریاد رس

محیط: سوختم ای نازنین فریاد رس

فرخ: سوختم نامهربان فریاد رس

۴ - شاملو، فرزاد، سهیل، ادیب: خواندمی بانگ رباب / محیط: گوشمالی خوردم از هجران

۵ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، سهیل، خرم: عشرت شبگیر کن می نوش کاندرا راه عشق

محیط، جلان: عشرت شبگیر کن بی ترس کاندرا راه عشق

پژمان (۱): عشرتی شبگیر کن بی ترس کاندرا راه عشق

جذیر: عشرت شبگیر کن بی ترس کاندرا مهد عشق

۶ - افشار، جذیر، بهروض، محیط، فرخ، جلان: پادشاهی کاربازی نیست / عدل، پژمان، قنی، شاملو، سایه، خرم: زانکه گوی عشق

فرزاد، نی: عشق بازی کار آسان نیست

۷ - افشار: جان به دست چشم یار

۸ - جذیر: طوطیان بر شکرستان / محیط، فرخ: وز تحیر دست بر سر

۹ - فرخ: بر زبان کلک تو

- ۱ اگر رفیقی شفیقی درست پیمان باش / حریف خجره و گرمابه و گلستان باش
 ۲ شکنج زلف پریشان به دست باد مده / مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش
 ۳ گرت هواست که با خاطر همنشین باشی / نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش
 ۴ زبور عشق نوازی نه کار هر مرغیست / بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش
 ۵ طریقی خدمت و آیین بندگی کردن / خدای را که رها کن به ما و سلطان باش
 ۶ دیگر به صید حرم تیغ برمکش زنهار / واز آنچه با دل ما کرده‌ای پشیمان باش
 ۷ تو شمع انجمنی یکزیان و یکدل شو / خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش
 ۸ کمالی دلبری و حسن در نظر بازیست / به شیوه نظر از ناداران دوران باش
 ۹ غموش حافظ و از جور یار ناله مکن / تو را که گفت که در روی خوب حیران باش



۱ - شفیق: مهربان / حریف: همصحب، رفیق، یار - خجره: خانه، اتاق. ۲ - شکنج: چین و خم / خاطر عشاق: فکر و دل عاشقان - گو پریشان باش: بگذار پریشان باشد. ۳ - گرت هواست: اگر آرزو داری - خضر: از اولیای خدا که به آب حیات دست یافت و از آن نوشید و عمر جاودان یافت / سکندر: اسکندر مقدونی که در پی یافتن آب حیات بود ولی هرگز بدان دست نیافت - آب حیوان: آب حیات. ۴ - زبور: نبشته، کتاب حضرت داوود پیامبر و هر کتاب حکمت - زبور نوازی: زبور خوانی، نواختن نی که همراه سرودهای زبور نواخته می‌شود. ۵ - طریقی خدمت: راه و رسم خدمتگزاری. ۶ - صید حرم: شکاری که در حریم کمبه که شکار در آن حرام است به دام افتاده باشد - زنهار: آگاه باش، دقت کن. ۷ - شمع انجمن: چراغ مجلس، روشنائی مجلس. ۸ - حسن: نیکویی، زیبایی - نظر بازی: نگاه کردن به زیبارویان و لذت بردن، رد و بدل کردن نگاه بین عاشق و معشوق، فن نگاه کردن به خوبان و معشوقان، چشم چرانی / به شیوه نظر: به طرز و طریق نگاه خود - نادر دوران: بی‌همتا و بی‌نظیر روزگار و زمانه. ۹ - جور: ستم / حیران: خیره، مات، شگفت‌زده.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۲	۶	۷	۸	۳	۴	۵
شاملو	۱	۲	۶	۷	-	۴	۳	۸
افشار	۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸
جذیر	۱	۲	۴	۵	۷	۳	۸	۶

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی،
فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: فرزاد، خال، سهیل، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان، قنی، افشار، خرم: حریف خانه و گرمابه
بهروض: رفیق حجره و گرمابه
- ۲ - فرخ: شکنج طره سرکش به دست باد مده
۳ - افشار: با خضر همنفس گردی
قریب: با خضر همنشین گردی
- ۴ - جذیر، محیط، جلان: رموز عشق نوازی / جذیر: بیا و همراه این بلبل
- ۵ / جذیر، محیط: خدایا تو رها کن - جذیر، قریب، بهروض: بیا و سلطان باش
- ۶ - بهروض: برمکش زینهار / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: وز آنکه با دل ما
- ۸ / فرخ: به جلوه‌ی نظر از ناداران
- ۹ - جذیر: مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی

۱. باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش و این سوخته را معرم اسرارِ نهان باش
۲. زان باده که در میکده عشق فروشد ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش
۳. در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش
۴. دلدار که گستا به توأم دل نگران است گو می رسم اینک به سلامت نگران باش
۵. خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش ای درج محبت به همان مهر و نشان باش
۶. تا بر دلش از غصه غباری نشیند ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
۷. حافظ که هوس می کندش جام جهان بین گو در نظر آصف جمشید مکان باش



۱- دل تنگ: دل غمگین و اندوهناک / سوخته: عاشق. ۲- میکده: خرابات، مجلس انس دوستان / گو رمضان باش: بگذار ماه رمضان باشد. ۳- خرقه: لباس درویشی و زهد - سالک: رونده راه سیر و سلوک / جهد: کوشش - رندان: افراد لایبالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان. ۴ / نگران باش: چشم به راه و منتظر باش. ۵- لعل روان بخش: لب سرخ رنگ و جان بخش یار / درج: صندوقچه کوچک اشیاء قیمتی و جواهرات، دهان دلدار. ۶- غبار: غم و اندوه / سرشک: اشک. ۷- جام جهان بین: جامی که همه اسرار را در آن می توان دید و این جام به جمشید بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادیان منسوب است / آصف: وزیر حضرت سلیمان و یا صاحب عیار محمد بن علی ملقب به قوام الدین وزیر زمان حافظ - جمشید مکان: والامقام، جمشید مقام، بلند پایه.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۳	۶	۲	۵	۱	پژمان (۱)
۷	۶	۵	۴	۳	+	۲	شاملو
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	افشار
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی،
فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان، قنی، انجو، قریب، سایه، خرم.

بیت العاقی:

+ ای زاهد اگر وصلت مینادهدت دست از همت پیران دو عالم به امان باش

اختلاف متن ها

۱- فرخ: باز او دل تنگ مرا

۲- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: در مصطفی عشق فروشد

۳- بهروض: ای عارف عاشق

محیط: ای سالک عارف

۴- سهیل، محیط، ادیب: آن یار که گفتا به توام / افشار: گومی رسم اکنون

۵- محیط: خون دل شدم = افشار: از حسرت این لعل روان بخش

۶- عدل: تا بردلش از غصه

بهروض: تا برد دل از آن غصه / افشار: از عقب ناچه روان باش

۷ / افشار: آصف خورشید مکان باش

- ۱ به دور لاله قدح گیر و بسیریا می‌باش به بوی گل نفسی همدم صبا می باش
- ۲ نگویمت که همه ساله منی پرستی کن سه ماه منی خور و نه ماه پارسا می باش
- ۳ چو پیر سالک عشقت به منی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می باش
- ۴ گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی بیا و همدم جام جهان نما می باش
- ۵ چو غنچه گر چه فرو بستگی ست کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا می باش
- ۶ وفا مجوی ز کس ور سخن نمی شنوی به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش
- ۷ مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ ولی معاشر رندان آشنا می باش



۱ - دور لاله: فصل گل لاله، وقت دمیدن گل لاله - قدح: کاسه بزرگ شراب / به بوی: در آرزوی، در هوس - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، بیک عاشقان. ۲ - همه ساله: تمام سال / سه ماه: فصل بهار. ۳ - پیر سالک: رهبر و مرشد، راهنما. ۴ - گرت هواست: اگر آرزومندی - جم: جمشید بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادیان / جام جهان نما: جامی که همه اسرار آفرینش در آن نمودار است و پیدایش آن به جمشید منسوب است. ۵ - فرو بستگی: پیچیدگی / گره گشا: حلال مشکلات. ۶ / هرزه: بیهوده - سیمرغ: عتقا، مرغی افسانه‌ای که بسیار بزرگ است و در کوه قاف می زیسته و همیشه ذکر می گفته که این مرغ تاکنون دیده نشده است - کیمیا: علم و صنعتی بوده که در قدیم معتقد بودند بوسیله آن فلزات را به طلا و نقره تبدیل می کردند. ۷ - مرید: ارادت‌مند، مجذوب، فریفته - طاعت: عبادت، فرمان برداری / معاشر: هم صحبت، همنشین - رندان: افراد لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان - آشنا: وارد، واقف.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	شاملو
۷	۶	۵	۲	۳	۴	۱	جدیر
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط، فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قتی، انجو، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان، انجو، قریب، خال، سهیل، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن ها

۲- فرزاد: نگویمت که همه سال / بهروض: دو ماه می خور و ده ماه پارسا می باش

۳- شاملو، جذیر، جلان: به می حوالث کرد / عدل: بنوش منتظر رحمت

۴- افشار: گرت هواست که با خضر همنشین گردی / شاملو: به باده همدم جام

فرزاد: مدام همدم جام

ادیب: تو نیز همدم جام

۶- افشار، محیط: وفا مجوی زگیتی و گرمی شنوی

۷ / قتی، فرخ، خرم: ولی معاشر رندان پارسا می باش

عدل: ولی معاصر رندان پارسا می باش

- ۱ صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش و این زهد خشک را به می خوشگوار بخش
- ۲ طامات و شطح در ره آهنگ چنگ به تسبیح و طیلان به می و میگسار بخش
- ۳ زهد گران که شاهد و ساقی نمی خورند در حلقه چمن به نسیم بهار بخش
- ۴ راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان خون مرا به چاه زنگنه یار بخش
- ۵ یارب به وقت گل گنه بنده عفو کن و این ماجرا به سرو لب جویبار بخش
- ۶ ای آنکه ره به مشرب مقصود برده ای ز این بحر قطره ای به می خاکسار بخش
- ۷ شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش
- ۸ ساقی چو شاه نوش کند باده صبح گو جام زر به حافظ شب زنده دار بخش



۱- صوفی: زاهد، پیرو تصوف، رهرو طریقت تصوف - مرقع: لباس وصله وصله صوفیان / زهد خشک: دینداری متظاهرانه و ریاکارانه - خوشگوار: گوارا، شیرین. ۲- طامات: سخنان و ادعاهای بزرگ برخی صوفیان، خودنمایی و خودفروشی - شطح: کلام مخالف شرع صوفیان - چنگ: از آلات موسیقی / طیلان: ردا، جامه ای بلند که صوفیان و علمای دینی می پوشیدند و بر روی سر و شانه می اندازند - میگسار: میخواره، باده خوار - طامات و شطح و تسبیح و طیلان را که مظاهر ریاکاری اندکنار بگذار و به نمط چنگ گوش فراده و به می و ساقی بپرداز. ۳- زهد گران: پرهیزگاری فراوان و افراط گرانه و ریاکارانه - شاهد: زیباروی، معشوق / حلقه: مجلس، انجمن - حلقه چمن: چمن زار که در آن گلها کنار هم می باشند. ۴- شراب لعل مانند مرا از راه به در بردای سرور عاشقان / چاه زنگنه: گودی کوچکی که در چانه برخی خوهرویان است و بر زیبایی آنان می افزاید. ۵- وقت گل: فصل بهار. ۶- مشرب: آبخور، سرچشمه و محل تقسیم آب، هدف / خاکسار: افتاده، فروتن، بی ادعا، خاک مانند. ۷- شکرانه را: برای شکرگزاری، به شکرانه، بدین شکرانه - بتان: زیبارویان. ۸- باده صبح: شرابی که بامداد نوشند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۴	۵	۶	۷	۳	۲	۱	شاملو
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار، فرخ
۸	-	۵	۶	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: پژمان، قنی، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: وین زهد تلخ را
- ۲ - افشار: طامات و زهد در ره / شاملو: به می مشکبار بخش
افشار: به گل و لاله زار بخش
- ۳ - انجو، فرزاد: زهد گران که ساقی و شاهد نمی‌خرند
محیط: زهد گران‌بها چو ندیمان نمی‌خرند
فروخ: زهد گران بها که ندیمان نمی‌خرند
- ۴ - شاملو: راهم شراب ناب زد
- ۵ - شاملو: ساقی خیال بیهده بگذار می‌بیار / شاملو: وین ناز را = بهروض: به سرو و لب جویبار بخش
- ۶ - فرزاد: ره به مشرب تحقیق برده‌ای / فرزاد، شاملو، قریب: زان بحر قطره‌ای به من
افشار: زان بحر جرعه‌ای به من
- ۷ - انجو، قریب، سهیل، ادیب: چشم توروی بدان ندید / شاملو: مارابه عفو و رحمت پروردگار بخش
فرزاد: چشم بدان روی تو ندید
- ۸ - شاملو، افشار، جذیر، محیط، ادیب: ساقی چو خواجه نوش کند
عدل، خرم: ساقی چو یار نوش کند

۱. باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش
۲. ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد تحفل بایدهش
۳. با چنین زلف و زخمش باندا نظر بازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدهش
۴. رند عالمسوز را با مصلحت بینی چه کار کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدهش
۵. تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست راهروگر صد هنر دارد توکل بایدهش
۶. نازها زان نرگس مستانه‌اش باید کشید این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدهش
۷. ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدهش
۸. کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود عاشق مسکین چرا چندین تجفل بایدهش



۱ - پنج روزی: کنایه از مدت کوتاه است - صحبت: همنشینی، مصاحبت - بایدهش: لازم است، ضرور است، مورد احتیاج است، نیاز دارد / جفا: بی‌مهری، جور و ستم - خار هجران: رنج و عذاب دوری - ۲ - بند زلف: زندان و زنجیر گیسو / مرغ زیرک: مرغ هوشیار - تحمل: صبر و بردباری - ۳ - نظربازی: نگرستن به چهره زیبارویان و لذت بردن / یاسمین: گل یاسمن - روی یاسمین: چهره سفید رنگ - جعد: پیچیدگی و چین و شکن دار بودن - سنبل: نوعی گیاه با گل‌های بنفش خوشمای است که زود گل می‌دهد و گلش بسیار زیبا و خوشرنگ و خوشبو است، خوشه سنبل - جعد سنبل: پیچش سنبل، موی مجعد و دارای پیچ و تاب = با چنین گیسو و چهره زیبایی که معشوق دارد، هر کس بخواهد به قصد لذت بردن از زیبایی به یاسمین و گل سنبل نگاه کند بروی حرام باد - ۴ - رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - عالمسوز: بی‌اعتنا به جهان و رسته از تعلقات آن / کار ملک است: کار کشور داری است - تدبیر و تأمل: چاره اندیشی و تفکر - ۵ - طریقت: راه رسیدن به خدا، راه و روش، سیر و سلوک خاص سالکان راه حق / راهرو: سالک - هنر: فضیلت و کمال - توکل: اعتماد و سپردن امور به خداوند - ۶ - نرگس: چشم معشوق / کاکل: قسمت جلو زلف - ۷ - ساغر: جام شراب - تعلل: تأخیر، درنگ / دور: به گردش در آوردن شراب در مجلس - تسلسل: پی در پی، پیوستگی، تداوم - ای ساقی در گرداندن پیمانه شراب تا کی می‌خواهی درنگ کنی، در گردش شراب چون نوبت به عاشقان رسید باید پی در پی پیمانه‌شان را پر کنی - ۸ - رود: نوعی ساز زهی، بربط، عود / مسکین: فقیر و بیچاره - تجفل: جاه و جلال.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۷	۵	۴	۳	۲	۶	۱	پژمان (۱)
۸	۷	۲	۶	۳	۵	۴	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۴	۵	۳	۶	۲	۱	شاملو

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر: ای دل از بند سر زلف ار پریشانی منال

۳- شاملو، انجو، قریب: با چنین زلف و رخی بادش نظر بازی حرام / قریب: هر که روی یاسمن یا جعد سنبل بایندش

پژمان (۱): با چنان زلف و رخس با نا نظر بازی حرام

۵- افشار: در حقیقت کافر است

۶- قریب، خال، جلان، رضی: نازها زان نرگس ترکانه‌اش باید کشید

جذیر، بهروض: بارها زان نرگس ترکانه‌اش باید کشید

انجو: نازها زان نرگس مستانه می‌باید کشید

/ پژمان (۱)، شاملو، سهیل: این دل شوریده گر آن

محیط: ای دل شوریده تان = جذیر، قریب، بهروض، محیط، نی، فرخ، جلان: جعد کاکل بایندش

شاملو: زلف و کاکل بایندش

فرخ: این دل شوریده را گر

۷- قریب، محیط: تعلل تا به کی

۸- محیط، ادیب: بی‌آواز جنگ / شاملو، فرزاد، علشق مفلس چرا - عدل، افشار، جذیر، قریب، ادیب، فرخ: چندین تحمل بایندش

افشار: بی‌آواز نی افشار: عاشقی مسکین چرا

- ۱ فکر بلبل همه آن است که قل شد یارش قل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش
- ۲ دلربایی همه آن نیست که عاشق بگشند خواجه آن است که باشد غم خدمتگارش
- ۳ جای آن است که خون موج زند در دل لعل زاین تغابن که عزف می‌شکند بازارش
- ۴ بلبل از فیض قل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
- ۵ ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری بر خذر باش که سر می‌شکند دیوارش
- ۶ آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست هر کجا هست خدایا به سلامت دارش
- ۷ صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است فرو مگذارش
- ۸ صوفی سرخوش از این دست که کج کرد کلاه به دو جام گهر آشفته شود دستارش
- ۹ دل حافظ که به دیدار تو خوگر شده بود ناز پرورد وصال است معجو آزارش



۱ / هشوه: ناز و غمزه با حرکات چشم و ابرو. ۲ - دلربایی: دلبری / خواجه: بزرگ، آقا، سرور، صاحب، خداوند، معشوق. ۳ - جای آن است: وقت آن است - لعل: سنگی سرخ و درخشان شبیه به یاقوت / تغابن: زیان دیدگی، ضرر، فریب خوردن - عزف: سفال، ظرف سفالین، خرمهره، شخص فرومایه و پست - وقتی که سفال بازار سنگ لعل را می‌شکند جای آن دارد که لعل خون به دل باشد. ۴ - فیض: عطا و بخشش، الهام / قول: ترانه، تمثیل - غزل: آواز - تعبیه: ساختن، آماده کردن، نهادن، پنهان. ۷ - عافیت: صحت و سلامت، زندگی آرام و بی‌دغدغه، تندرستی و سلامت - ای دل اگر چه سلامت و تندرستی نیکو و لذت‌بخش است ولی عشق بسیار گرمی است و همنشینی و مجاورت با عشق را رها مکن. ۸ - سرخوش: مست - از این دست: بدین‌سان، این چنین در این نوبت شراب / دستار: عمامه - اینگونه که صوفی با خوردن می‌کلاهش کج شده است اگر دو جام دیگر بنوشد دستارش آشفته و درهم و برهم خواهد شد. ۹ - خوگر: عادت کرده، الفت گرفته / نازپرورد: عزیز دردانه - ناز پرورد وصال: آن که در کنار معشوق بزرگ شده، هجران ندیده.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۷	۴	۸	۵	۳	۶	۹
انجو، جذیر، محیط	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸	۹
فرخ	۱	۲	-	۴	۶	۵	۷	۸	۹
جلان	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، قریب، محیط: گل در آن فکر که چون

افشار: گل در این فکر که چون

۳ - جذیر: جای آن نیست که خون

۵ - شاملو، انجو، ادیب: ای که از کوچه = فرزاد، قریب، فرخ: جانانه ما می‌گذری.

/ شاملو: باخبر باش که سر می‌شکند دیوارش

۶ - فرخ: صد قافله جان همراه اوست

۷ - قریب، محیط: گرچه خوش افتاد ولی

۸ - افشار، بهروض: صوفی سرکش ازین دست = شاملو، قریب، محیط، فرخ: که کج کرده کلاه

/ محیط: به دو جامی اگر

۹ - بهروض: چشم حافظ که به دیدار / انجو، جذیر: مجوی آزارش

۱. شراب تلخ می‌خواهم که مردافکن بُود زورش
مگر یکدم برآسایم ز دنیا و شر و شورش
۲. بیاور منی که نتوان شد زمکس آسمان ایمن
به لب زهره چنگی و مزین سلحشورش
۳. سیمای دهرِ دون پرور ندارد شهید آسایش
مناقی حرص و آز ای دل بشوی از تلخ و از شورش
۴. کمند صید بهرامی بیفکن جامِ جسم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
۵. نظر کردن به درویشان منافعی بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش
۶. بسا تا در قی صافیت رازِ دهر بنمایم
به شرط آن که نمایی به کج طبعانِ دل‌کورش
۷. کمانِ ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید بدین بازوی بی‌زورش



۱ - شراب تلخ: شراب قوی / شر و شور: فتنه و فساد. ۲ - مکر: حيله - ایمن: درامان، آسوده، آسوده خاطر / لب: بازی - زهره: ستاره ناهید که الهه شعر و موسیقی است و نوازنده فلک نامیده شده است - چنگی: چنگ‌نواز - زهره چنگی: ستاره ناهید که آن را به شکل زنی تصور می‌کنند که در حال چنگ نواختن است - مزین: سیاره بهرام که در نزد قدما نماد جنگجویی و جنگاوری و رب‌النوع لشکریان و فرمانروایان ظالم بود - سلحشور: جنگاور - با بازی‌های ناهید چنگ نواز و بهرام جنگاور در آسمان نمی‌توان از مکر و حيله فلک در امان بود که با ماکاری ندارد و در کمین ما ننشسته است پس ای ساقی می‌بیاور تا بنوشیم. ۳ - سیمای سفره غذا - دهر: روزگار - شهید: شیرینی، عسل / منافی: ذائقه، قوه چشایی - حرص و آز: طمع. ۴ - کمند: ریسمان محکمی که در هنگام جنگ آن را به گردن یا کمر دشمن انداخته و وی را اسیر می‌کردند - کمند صید بهرامی: کمند صیدی که چون کمند صید بهرام گور بوده است. بهرام پنجم از پادشاهان ساسانی که به شکار گور خر علاقه داشته است و روایت شده است که به هنگام شکار به دنبال گوری تاخت و گور در غاری رفت و بهرام نیز به دنبال او در غار رفت و ناپدید گشت. ۵ - منافی: نمی‌کننده، مخالف - منافی بزرگی نیست: با بزرگی و بزرگواری منافاتی ندارد / حشمت: شکوه و جلال. ۶ - می صافی: می زلال و شفاف / به شرط آنکه به کج طبعان دل‌کور (کور باطن، کند فهم، نادان) راز دهر را آشکار نکنی. ۷ / برای انداختن زه به کمان آن را خم می‌کردند یا می‌پیچاندند و حافظ می‌گوید که کمان ابروی معشوق در مقابل من خم می‌شود و حالت تسلیم دارد اما حافظ آنقدر کم زور است که نمی‌تواند آن را خم کند و کمان به این بازوی بی‌زور می‌خندد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۲	۲	۱	مدل. پژمان، قنی، سهیل، غرم
۷	-	۵	+	۴	۲	۳	شاملو
۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	انجو
۷	۶	۵	۲	۲	۴	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
بیت الحاقی:

+ : شراب لعل می نوشم من از جام زمردگون که زاهد افعی وقت است می سازم بدین کورش

اختلاف متن ها

۱- شاملو، جذیر، قریب، سهیل، جلان: شرابی تلخ می خواهم = افشار: که پیل افکن بود زورش

بهروض، خال، رضی: شرابی مست می خواهم

افشار: شراب مست می خواهم

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: که تا یکدم بیاسایم = افشار: زدنیاز و زشر و شورش

محیط، ادیب: که تا یکدم برآسایم

۲ / محیط: زلمب زهره چنگی و = فرخ: مریخ صلحشورش

۳- پژمان (۱): نلارد ذوق آبایش / محیط: مذاق حرص و آزان = قنی، پژمان (۲)، خرم: بشواز تلخ از شورش

عدل: شنواز تلخ از شورش

۴- افشار، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی: جام می بردار

شاملو، فرزاد: جام جم بگیر

قریب: جام جم بستان

/ قریب، فرخ: که پیمودم من این صحرا = انجو: نه بهرامست نه گورش

قریب: نه بهرامست و نی گورش

۵- فرزاد، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: نگه کردن به درویشان = انجو: منافای بازواری نیست

فرخ: نگه کردن به مسکینان

/ افشار: سلیمان با همه حشمت

جذیر: سلیمان با چنان رفعت

۷ / شاملو، انجو، فرزاد، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی: بر این بازوی بی زورش

۱. خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندانگه دار از زوالش
 ۲ زکتاباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می بخشد زلالش
 ۳ میان جعفر آباد و مصلای قبیله آمیز می آید شمالش
 ۴ به شیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش
 ۵ که نام قند مصری بُرد آنجا؟ که شیرینان ندادند انفعالش
 ۶ صبا زان لولی شنگول سرمست چه داری آگهی چون است حالش
 ۷ گر آن شیرین پسر غونم بریزد دلا چون شیر مادر کن حالش
 ۸ مکن بیدار از این خوابیم خدا را که دارم خلوتی خوش با خیالش
 ۹ چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر نگریدی شکری ایام وصالش



۱ - وضع: موقعیت - وضع بی مثال: موقعیت بی مانند / زوال: نابودی. ۲ - رکتآباد: چشمه‌ای که رکن الدین حسن بن بویه دیلمی احداث نمود و منبع آن حدود یک فرسخی شمال شرق شیراز است و آب آن صحرای مصلای را آبیاری می‌کند. لوحش الله: جمله دعایی است، خدا خراب نکند، ماشاءالله / خضر: از اولیای خدا که به آب حیات دست یافت و عمر جاوید یافت. زلال: آب صاف و گوارا. ۳ - جعفرآباد: آبادی کوچکی بین جنوب و مشرق شیراز - مصلی: از گردشگاههای سبز و خرم شیراز که در حال حاضر مقبره حافظ در آنجا است. عبیر آمیز: معطر و خوشبو، آمیخته با عبیر. ۴ - فیض: بهره - روح قدسی: روح فرشتگی، زندگی بخش / صاحب کمال: دارای عقل و ادب، عارف. ۵ - قند مصری: نوعی قند لطیف و خوش طعم منسوب به مصر / شیرینان: دلبران شیرین و زیبا - انفعال: شرمندگی شدن - ندادند انفعالش: شرمندگی نکرده. ۶ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - لولی: گولی، ظریف و نازک و لطیف، زیباروی قتنه انگیز و گریز یا - شنگول: شاد. ۷ - شیرین پسر: پسر لطیف و مطبوع و خوش رفتار، شاهد. ۸ - خدا را: به خاطر خدا. ۹ - هجر: دوری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	-	-	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	-	۹
۱	۲	۳	۴	-	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۵	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۵	۹

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، شاملو، سهیل، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۲- شاملو: زرکنا باد او / افشار: که روح خضر می‌بخشد زلالش
محیط: که بوی خضر می‌بخشد زلالش
- ۳ / فرزاد: نسیم آمیز می‌آید شمالش
افشار: صبا آمیز می‌آید شمالش
- ۴ / جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی: بخواه از مردم
- ۵- خال، ادیب، نی: کی آمد شکر مصری به شیراز
بهروض، رضی: که نام قند مصری برد اینجا
فرخ: کی آمد شکر مصرین به شیراز
- ۷- شاملو: گر آن شیرین دهن = شاملو، افشار، محیط: خونت بریزد
- ۸- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خرم: مکن از خواب بیدارم خدا را
پژمان (۱)، افشار، سهیل: مکن زین خواب بیدارم خدا را
بهروض: مکن بیدار ازین خوابم خدایا
- / فرزاد، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، رضی: که دارم عشرتی خوش
- ۹- فرخ: چه می‌ترسیدی از عشق

- ۱ چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش به هر شکسته که پیوست تازه شد جاننش
 ۲ کجاست همغسی تا به شرح مرغه دهم که دل چه می‌گشاید از روزگار هجرانش
 ۳ برید صبح، وفا نامهای که بُرد به دوست زخون دیده ما بود مهر عنوانش
 ۴ زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش
 ۵ تو خسته‌ای و نشد عشق را کرانه پدید تبارک الله از این ره که نیست پایانش
 ۶ جمال کعبه مگر عنبر رهروان خواهد که جانی زنده دلان سوخت در بیابانش
 ۷ بدین شکسته بَیْتِ الْحَزْنِ که می‌آرد نشانی یوسف دل از چه زلفدانش
 ۸ بگیرم آن سر زلف و به دست خواجه دهم که داد من بستاند زمکر و دستانش



۱ - بر شکسته: چین و شکن داد، خم داد - صبا باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - عنبر: ماده‌ای چرب و کنر و خوشبو که از روده ماهی عنبر به دست می‌آید - عنبرافشان: عنبرپاش، عنبر ریز / شکسته: رنجور، خسته، شکسته دل، ۲ - به شرح: به تفصیل / هجران: دوری، ۳ - برید: نامه بر، قاصد، چاپار، مرده آور - برید صبح: باد صبا / مهر عنوان: مهری که زیر عنوان نامه می‌زدند، ۴ - زمانه: روزگار، تقدیر = دست تقدیر گل را از روی چهره تو ساخت ولی از شرم تو آن را در غنچه پنهان کرد، ۵ - کرانه: حد و مرز / تبارک الله: پاک و منزّه است خدا، جمله‌ای که به هنگام تحسین و تعجب به کار می‌رود، عجیب است، ماشاءالله، ۶ - فقط دیدار و زیارت کعبه است که می‌تواند رنج روشن روانان را که در طی طریق بیابان کعبه سوخته است جبران کند، ۷ - بیت‌الحزن: کلیه احزان، خانه اندوه، خانه یمقوب پدر حضرت یوسف / چه زخندان: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید، ۸ - خواجه: خواجه جلال‌الدین تو را نشاء وزیر شاه شجاع / مکر و دستان: مکر و حيله.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
عدل، قنی، خرم	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	
پژمان	۸	۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	
شاملو	۲	۶	۵	۸	+	۴	۳	۷	۱
انجو، قریب، فروغ	۲	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: خال، نی.

ابیات الحاقی:

۱: + دلم که مهر تو از غیر نهان می داشت ببین که دیده کند فاش پیش یارانش

۲: سحر به طرف چمن می شنیدم از بلبل نوای حافظ خوش لهجه خوش الحانش

اختلاف متن ها

۱ / جذیر، ادیب: به هر شکسته که بگذشت

۲ - افشار، جذیر، قریب، بهروض، جلان: تا که شرح غصه دهم

محیط: تا که شرح قصه دهم

فرخ: تا که شرح عرضه دهم

۳ - افشار، قریب، بهروض: نسیم صبح وفا نامهای که برد به دوست

جذیر، جلان: نسیم صبح سعادت که نامه برد به دوست / شاملو، فرخ: مهر و عنوانش

فرخ: برید باد صبا نامهای که برد به دوست

۴ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، ادیب، سایه، خرم، رضی: مثال روی تو بست

۵ - عدل، قنی، پژمان (۲)، فرخ، خرم: تو خفته ای و نشد

شاملو، انجو، محیط، ادیب: بسی شدیم و نشد = جذیر: این عشق را کرانه پدید

جذیر: تو خسته و نشد بهروض: عشق را کرانه پدید

بهروض: تو جسته ای و نشد فرخ: راه را کرانه پدید

۶ / شاملو، فرزاد: که جان خسته دلان = فرخ: سوخت و در بیابانش

فرخ: که جان غمزدگان

۷ - فرخ: برین شکسته

۸ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم، رضی: که سوخت حافظ بیدل مکر و دستانش

شاملو، انجو: که داد من بستاند مگر ز دستانش

جذیر: که کشت حافظ مسکین به مکر و دستانش

محیط: که داد حافظ بیدل دهد ز دستانش

فرخ: که کشت عاشق مسکین به مکر و دستانش

۲ / قریب، فرخ: نوید حافظ خوش لهجه = شاملو، انجو: غزلخوانش

- یا رب آن نوگلِ خندان که سپردی به منش / می‌سپارم به تو از چشمِ حسودِ چمنش
- ۲ / گر چه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور / دور باد آفتِ دورِ فلک از جان و تنش
- ۳ / گر به سر منزلِ سلمی رسی ای یادِ صبا / چشم دارم که سلامی برسانی ز منش
- ۴ / به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلفِ سیاه / جای دلهای عزیز است به هم بر منش
- ۵ / گو دلم حقّ وفا با خط و خالت دارد / محترم دار در آن طَبَرهٔ عنبر شکنش
- ۶ / در مقامی که به یادِ لب او من نوشند / بپله آن مست که باشد خیر از خویشتنش
- ۷ / عرض و مال از درِ میخانه شاید اندوخت / هر که این آب خورد زحمت به دریا فکنش
- ۸ / هر که ترسد ز ملال اندهٔ عشقش نه حلال / سرِ ما و قدمش با لبِ ما و دهنش
- ۹ / شعر حافظ همه بنیتِ الغزلِ معرفت است / آفرین بر نفسِ دلکش و لطفِ سخنش

* * *

۱ - نوگل: محبوب، معشوق / حسود چمن: رقیب، دشمن. ۲ - مرحله: فاصله، توقفگاههای بین راه در سفر، مسافتی که مسافر در یک روز طی کند / آفت: آسیب و بلا - دور فلک: دور قمری. ۳ - سلمی: از معشوقه‌های عرب. یاد صبا: یاد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان / چشم دارم: انتظار دارم. ۴ - نافه‌گشایی: باز کردن سرکيسهٔ مشک و هوا را معطر ساختن. به ادب نافه‌گشایی کردن: آهسته و با احترام بوی خوش پراکندن / به هم بر زدن: آشفته کردن. ۵ - حق وفا: حق دوستی. خط: موی گرد صورت / طره: سرزلف - عنبر: ماده‌ای چرب و کدر و خوشبو که از رودهٔ ماهی عنبر به دست می‌آید. طره عنبر شکن: طره‌ای که با بوی خوش خود رونق بازار عنبر را می‌شکند. ۶ - مقام: جایگاه، جا / سقله: پست و فرومایه. ۷ - عرض: آبرو / آب: شراب - رخت به دریا فکندن: هستی خود را از دست دادن - هر کس از آب خرابیات بنوشد دیگر از او طمع عاقبت و صلاح نداشته باش و او را از دست رفته بدان. ۸ - ملال: دلنگی / یا سر را در راهش خواهیم داد یا اینکه به وصالش خواهیم رسید. ۹ - بیت الغزل: شاه بیت غزل، بیت منتخب یک غزل - معرفت: شناخت، آگاهی / نفس دلکش: دم گیرا - لطف سخن: زیبایی سخن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹
فرزاد، قریب، سهیل، ادیب	۱	۳	۵	۴	۶	۲	۸	۷
جدیر	۱	۲	۳	-	۵	-	۷	۸

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: انجو، فرزاد، خال، ادیب، نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، افشار، سهیل، محیط، جلان، سایه، خرم: یارب این نوگل خندان / افشار: از دست حسود چمنش

جذیر: یارب آن گلبن خندان

۲- فرخ: به صدر مرحله دور / شاملو: دور دار افت = فرخ: دور قمر از جان و تنش

۳- افشار: گر به سر منزل لیلی رسی = شاملو: ای پیک صبا

جذیر: گر به منزلگه سلمی رسی

۴- افشار: ای صبا چین سر زلف نگارم زنهار

فرخ: به ادب نافه گشایی کن از آن زلف دو تا / عدل: بهم بر نزنش

۵- قریب، محیط: گر دلم حق وفا

افشار: دل من حق وفا = شاملو، افشار، جذیر، بهروض، محیط: بر خط و خالت دارد

جذیر: چون دلم حق وفا

فرخ: گو دلم حق وفای

/ جذیر: جای جانهای عزیزست بهم بر مرزش

۶ / افشار، فرخ: سفته آنست

۸- قریب: انده عشقش نه جلال / افشار: با لب ما و دهنش

۹ / فرخ: دلکش و طبع و سخنش

- ای همه شکلی تو مطبوع و همه جای تو خوش دلم از عشوه یاقوت شکر خای تو خوش
- ۲ همچو گلبرگی طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
- ۳ شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح چشم و ابروی تو زیبا قد و بالای تو خوش
- ۴ هم گلستان خیال ز تو پُر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن سایی تو خوش
- ۵ در ره عشق که از سیل فنا نیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش
- ۶ پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری می کشد درد مرا از رخ زیبای تو خوش
- ۷ در بیابان طلب گرچه زهر سو خطریست می رود حافظ بیدل به تولای تو خوش



۱ - مطبوع: پسندیده و مطلوب / یاقوت: نوعی سنگ معدنی گرانبها به رنگ سرخ و زرد و کبود و سبز و سفید - شکرخا: بسیار شیرین، شیرین گفتار. ۲ - طری: تر و تازه، با طراوت، شاداب / خلد: بهشت برین. ۳ - شیوه: عشوه - خط: موی گرد صورت، چهره - ملیح: با نمک. ۴ / مشام: بینی، قوه بویایی - سمن سا: خوشبو مانند گل یاسمن. ۵ - فنا: نیستی - گذار: عبور / تمنا: درخواست، التماس، آرزو ۶ - بیماری: خمار بودی. ۷ - طلب: جست و جو، خواستن / بیدل: شهید، عاشق.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۲	۳	۱	شاملو
۷	۵	۶	۳	۴	۲	۱	انجو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، محیط، فرخ
۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱	جدیر
۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	قریب

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: ای همه کار تو مطبوع / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، سایه، خرم: دلم از عشو شیرین

شاملو: دلم از حقۀ یاقوت

۲- افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، رضی: بود وجود تو لطیف / قریب: همچو سرو چمنی جمله سراپای تو خوش

نی: بود وجود تو لطیف

۳- عدل، افشار، فرخ: شیوۀ ناز تو شیرین

شاملو: شیوه و شکل تو شیرین

۴- جذیر: خیالم همه پر نقش جمال

۵- قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سهیل، سایه، رضی: که از سیل بلا نیست گذار

عدل، جذیر، بهروض، خال، جلان، خرم: ز سیلاب فنا نیست گذار

افشار: ز سیلاب بلا نیست گذار

/ شاملو: می‌کنم خاطر خود را = عدل، شاملو، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، نی، خرم: به تو لای تو خوش

انجو، جذیر، محیط، فرخ: به تماشای تو خوش

۶- عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، خرم: شکر چشم تو چه گویم = شاملو، انجو: که بدین بیماری

۷- عدل، قریب، ادیب، فرخ، خرم: در بیابان فنا = جذیر، سهیل: گرچه زهر سو خطرست

افشار: خسته زهر سو حافظ

/ افشار: می‌رود بی خود و بی دل = شاملو، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، نی: به تمنای تو خوش

۱. کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش معاشر دلبری شیرین و ساقی گل عذاری خوش
 ۲. آلا ای دولتی طالع که قدر وقت می دانی گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش
 ۳. هر آنکس را که بر خاطر ز عشق دلبری باریست سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش
 ۴. عروسی طبع را زیور ز فکر بگر می بندم بود کز نقش ایام به دست افتد نگاری خوش
 ۵. شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان که مهتابی دل افروز است و طرف لاله زاری خوش
 ۶. میی در کاسه چشم است ساقی را بنام ایزد که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش
 ۷. به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه که شنگولان خوشباشت بیاموزند کاری خوش



۱- یاری خوش: دلبری رعنا / معاشر: هم صحبت، همدم- دلبر شیرین: دلبر مطبوع و دلپذیر- گامناز: گلچهره، گلرو، آن که رخسارش چون گل زیبا باشد. ۲- دولتی طالع: آن که طالعش با بخت و اقبال قرین است، نیک بخت، خوشبخت / عشرت: خوشگذرانی. ۳- خاطر: قلب، فکر / سپند: اسپند، دانه گیاهی که برای دفع چشم زخم بر آتش می ریزند- با آن که بر دل باری هست اما چون بار بار عشق دلبری است خوش و دلپذیر است. ۴- طبع: قریحه شاعری- فکر بگر: اندیشه های ابتکاری و نوآیین، اندیشه نو / نگار: معشوق، دلدار. ۵- صحبت: هم نشینی و مصاحبت- خوشدلی: شادمانی / طرف: گوشه و کنار. ۶- بنامیزد: به نام خدا، ماشاءالله، چشم بد دور- چشم بد دور، شرابی در کاسه چشم ساقی هست که با عقل بدمستی می کند و حالت خوشی به چشم می بخشد. ۷- عمر شد: عمر رفت / شنگولان: شادمانان، ظریفان، زیباییان- خوشباش: آنکه پیوسته شاد و مسرور است، خوش زبان، با محبت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۳	۶	۵	۲	۱	پژمان، شاملو
۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	انجمن
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: فرزاد، خال، ادیب، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: طبع شعرویار خوش / افشار، فرخ: معاشر دلبر شیرین و = فرخ: ساقی غمگساری خوش

۲- افشار: الا ای طالب دولت

قریب: الا ای طایر دولت

سهیل: الا ای دولت طالع = افشار، بهروض: که قدر وصل می‌دانی

محیط: الا ای طالع فرخ

/ بهروض: گوارا بادا این عیشت = افشار، جذیر، جلان: که داری کار و باری خوش

۳- افشار: هر آن کو راست = عدل، قنی، خرم: در خاطر زعشق دلبری باریست

افشار: بر خاطر زبهر دلبری باری

جذیر: بر خاطر زعشق دلبرش باریست

/ شاملو، قریب، فرخ: که داری کار و باری خوش

افشار، جلان: که دارد روزگاری خوش

جذیر: که داری روزگاری خوش

۴- افشار: عروس نظم رازور = جذیر: ز فکر بکر می‌ستم / عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: بود کز دست ایام = افشار: بدست آید نگاری خوش

۵- قریب: کام از خوشدلی بستان / شاملو: طرف جویباری خوش

بهروض: کام خوشدلی بستان / افشار: صحن لاله‌زاری خوش

۶- شاملو، فرخ: چه می‌در کاسه چشم است ساقی را به نام ایزد / محیط، نی، فرخ: با عقل و می‌آرد خماری خوش

جذیر: چو می‌در کله جامست و ساقی را در نیامیزد

محیط: چو می‌در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد

۷- عدل، خرم: به غفلت عمر شد ساقی / شاملو، انجو: که شنگولان سرمست است

۱. پسرُرد از من قرار و طاقت و هوش بت سنگین دل سیمین بنا گوش
۲. نگاری چابکی شنگی گله دار ظریفی مهوشی ترکی قباپوش
۳. زتاب آتش سودای عشقش بسان دیگ دایم می زنم جوش
۴. چو پیراهن شوم آسوده خاطر گرش همچون قباگیرم در آغوش
۵. اگر پوسیده گردد استخوانم نگردد مهرش از جانم فراموش
۶. دل و دینم دل و دینم پسردهست برو دوشش برو دوشش برو دوش
۷. دوی تو دوی توست حافظ لب نشوشش لب نشوشش لب نوش



۱ - قرار: آرامش، شکیبایی - طاقت: توانایی، تحمل - هوش: عقل / بت: معشوق و محبوب زیباروی - سیمین: سفیدمانند
نقره، روشن - بنا گوش: نرمه گوش، شقیقه، پس گوش، پین گوش - سیمین بنا گوش: گردن بلوری - ۲ - نگار: معشوق - چابک:
چست و چالاک، زبر و زرنگ - شنگ: خوش حرکات، شیرین رفتار - کلمدار: سرکش و متکبر / ظریف: نکته‌سنج، زیبا،
خوش طبع - مهوش: بسیار زیبا، مانند ماه - ترک: معشوق - قباپوش: پوشنده قبا که شاید دلیل آراستگی و زیبایی بوده
است. ۳ - زتاب: از گرمای - سودا: خیال، اشتیاق. ۶ / بر: آغوش، سینه، پهلو - دوش: کتف. ۷ / لب نوش: لب شیرین.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
فیخ	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، شاملو، انجو، فرزاد، جذیره، قریب، بهروز،
 خال، سهیل، محیط، ادیب، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی.
 کلمات: پژمان (۱)، انجو، سهیل، سایه.

اختلاف متن‌ها

۱ / بهروز، خال، جلان، رضی: بتی شیرین لبی سیمین بناگوش

شاملو: بتی سنگین دلی سیمین بناگوش

محیط: بت شیرین لب سیمین بناگوش

فروغ: بت لب شکر سیمین بناگوش

۲ / جذیره، بهروز، خال، محیط، نی، فروغ، جلان، رضی، نگاری، چایکی، شنگی، پریش / جذیره، قریب، بهروز، خال، نی، جلان، رضی، حریفی، مهوشی، ترکی، قباپوش

فرزاد، افشار: حریف مهوش ترک قباپوش

فرزاد: نگار چایک شنگ کله دله

فروغ، نظری، مهوشی، رندی، قباپوش

قریب: نگاری چایکی حوری پریش

محیط: نگار چایکی شنگی پریش

۳ / شاملو، فرزاد، قریب، ادیب: بسان دیگ روئین می زنده جوش

فروغ: دلم دایم چو دیگی می زند جوش

۵ / عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، خرم: نگرده مهرت از جانم فراموش

- ۱ در عهد پادشاه خطا بخشی جرم پوش
- ۲ صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست
- ۳ احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان
- ۴ گفتا نگفتنی ست سخن گرچه محرمی
- ۵ ساقی بهار می رسد و وجه من نماند
- ۶ عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار
- ۷ تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
- ۸ ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو
- ۹ چندان بمان که خرقة ازرق کند قبول
- حافظ قزاقه کش شد و مفتی پیاله نوش
- تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش
- کردم سؤال مسجدم از پیر می فروش
- درکش زبان و پرده نگه دار و من بنوش
- فکری بکن که خون دل آمد زغم به جوش
- عذرم بپذیر و جرم به ذیل کرم بهوش
- پروانه مراد رسید ای محتب خموش
- نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش
- بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش



۱ / قزاقه: شیشه شراب، صراحی - قزاقه کش: باده نوش، آنکه باده را با قزاقه سر می کشد، حمل کننده شیشه شراب - مفتی: فتوی دهنده، فقیه. ۲ - صوفی: آنکه پیرو طریقه صوفیه باشد - صومعه: محل عبادت مسیحیان و راهبان، خانقاه - با پای خم: به پای خم / محتسب: مأمور امر به معروف و نهی از منکر - سبو: کوزه سفالی دسته دار که در آن آب یا شراب می ریزند. ۳ - شیخ: واعظ - شرب الیهود: پنهان خوردن شراب، نوشیدن یهودانه، چون یهودیان از ترس مسلمانان پنهانی شراب می خوردند این کار را شرب الیهود نام نهادند / پیر می فروش: راهتما و استاد و مرشد. ۴ / درکش زبان: سکوت کن، ساکت باش - پرده نگهدار: حجاب را حفظ کن، حفظ ظاهر کن. ۵ - وجه می: پول شراب، بهای باده / خون دل به جوش آمدن: کلافه و عصبانی شدن. ۶ - مفلسی: تهی دستی، بی چیزی / ذیل: دامن جامه. ۷ - زبان آوری: چرب زبانی، خوش صحبتی / پروانه: اجازه، فرمان - پروانه مراد: اجازه وصل و دیدار دلدار - محب: عاشق، دوستدار. ۸ - پادشاه صورت و معنی: پادشاه ملک و معنویت. ۹ - چندان بمان: آنقدر عمر کن - خرقة: لباس رسمی درویشان - ازرق: کبود، نیلگون - خرقة ازرق کند قبول: جانشین مرشد شوی.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۸	۶	۹	۷
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۹	۷
جدیر، جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	-

توقیب ایبات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، فرزاد، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار.

بیت الحاقی:

+ : حافظ چه آتشی است که از سوز آه تو افتاده در ملایک هفت آسمان خروش

اختلاف متن‌ها

۱- قریب: در دور پادشاه عطا بخش / جذیر: حافظ پیاله کش شد و مفتی قرا به دوش

۲- شاملو، انجو، سهیل، فرخ: در پای خم نشست / جذیر: سبو می‌کشید دوش

۳- عدل: قاضی شرب الیهودشان

۵ / شاملو: آمد چو می به جوش

جذیر: آمد زمی به جوش

بهروض: آید زغم به جوش

فرخ: آمد زخم به جوش

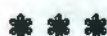
۶ / شاملو، جذیر، محیط، فرخ: عذرم ببین و جرم به ذیل کرم بیوش

بهروض: عذرم پذیر و جرم ببین و زکرم بیوش

۹- جذیر: چندانک چرخ = عدل، پژمان (۱)، سهیل، خرم: جامه ازرق کند قبول

فرخ: خرقة حافظ کند قبول

۱. دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش / واز شما پنهان نشاید کرد سرّ منی فروش
 ۲. گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع / سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش
 ۳. وانگهم در داد جامی کز فروغش پر فلک / زهره در رقص آمد و بربط زنان می‌گفت نوش
 ۴. با دلِ خونین لب خندان بیاور همچو جام / نه گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر غروش
 ۵. تا نگردي آشنا زاین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
 ۶. گوش کن پند ای پسر واز یهر دنیا غم مغور / گفتمت چون کز حدیثی گر توانی داشت گوش
 ۷. در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید / زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
 ۸. بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست / یا سخن دانسته گوای مرد عاقل یا خموش
 ۹. ساقیا منی ده که رندیهای حافظ فهم کرد / آصف صاحبقران جرم بغش عیب‌پوش



۱- دوش: دیشب - کاروان: دل آگاه / می فروش: پیر، انسان کامل، مرشد - سرّ منی فروش: بیت دوم این غزل می‌باشد. ۲- از روی طبع: طبیعت، باطبع / سخت کوش: پرتلاش، کوشا، کسی که برای مسایل کوچک و پیش پا افتاده تعصب به خرج می‌دهد. ۳- فروغ: تابش، پرتو، روشنایی / زهره: ستاره ناهید که آن را نوازنده فلک می‌دانند و الهه خوانندگی و نوازندگی است - بربط: رود، عود. ۵- پرده: پرده موسیقی، حجاب بین حق و بنده / سروش: فرشته. ۶- کز: مروراید - حدیث: سخن، نکته، پند. ۷- حریم عشق: محل مورد احترام معشوق، در آستانه معشوق، عوالم عاشقی / جمله اعضا: تمام اعضا. ۸- بساط: مقام، مجلس - نکته دانان: نکته‌سنجان، ظریفان و اهل ذوق - خود فروشی: تکبر و غرور، خودنمایی - شرط: قرار و پیمان. ۹- رندی: لالایی‌گری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / آصف: وزیر مقتدر حضرت سلیمان، جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع - صاحب قران: یگانه و بزرگ روزگار، خوش طالع، کسی که در قران یعنی نزدیکی دوستاره به دنیا آمده باشد - ای ساقی شراب بده زیرا که آصف صاحبقران آگاه است که مقصود حافظ از رندی چیست و گناه حافظ را می‌بخشد و عیبش را می‌پوشد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۳)	۱	۲	۳	۶	۴	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۵	۷	-	۸	۹
انجو	۱	۲	۳	۵	۷	۸	۶	۹
فرزاد، قریب، سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۹
افشار	۱	۲	۳	-	۶	۷	۸	۹
بهروز، خال محیطی، غوغ، ماه‌رزی	۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷	۸
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، جذیر، جلان، خرم.

کلمات: سایه

اختلاف متن ها

۱- بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: دوش پنهان گفت با من

جذیر: دوش پنهان گفت با ما = شاملو، فرزاد: کاردان تیزهوش

فرخ: دوش با من گفت ناگه محیط: کاردانی تیزکوش

/ بهروض، خال، محیط، رضی: کز شما پوشیده نبود

انجو، فرزاد: وز شما پنهان نشاید داشت

ادیب، جلان: کز شما پنهان نشاید داشت

افشار: از شما پنهان نشاید داشت

جذیر: از شما پنهان نشاید کرد = شاملو، بهروض، خال، محیط، فی، فرخ، رضی: راز پیری می فروش

قریب: از شما پوشیده نتوان داشت انجو، فرزاد، سهیل، ادیب: راز می فروش

سهیل: کز شما پنهان نشاید کرد

فی: وز شما پنهان نشاید

فرخ: کار شما پنهان نباشد

۲- افشار: گفت کاسان گیر / عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، قریب، خرم: سخت می گردد جهان

۳- افشار: کز غرورش بر فلک

فرخ: کاز فروغش در فلک / شاملو: بر بط زنانم گفت نوش

۴- فرخ: با دل خونی = محیط: لب خندان بیاور همچو شمع / شاملو، سهیل: چون چنگ آیی در خروش

جذیر، قریب: آیی چون ندر خروش

محیط: چون نای آیی در خروش

۵- جذیر: از پرده رمزی نشنوی

۶- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: گر توانی داشت هوش

ادیب: گر توانی دار گوش

۷- فرزاد، افشار، بهروض، خال، فی، فرخ، رضی: نتوان دهم داز گفت و شنید / شاملو، جذیر، بهروض، رضی: گرچه آنجا جمله

محیط: نتوان ز دهم از گفت و شنفت افشار: گرچه آنجا جمله

۸- افشار، فرخ: در بساط نکته داتان

/ جذیر، قریب: یا سخن دانسته گوی = شاملو، فرزاد، بهروض، خال، ادیب، فی، جلان: ای مرد بخرد یا خموش

فرخ: یا سخن سربسته گوی

۹- شاملو، قریب: ساقیا جامی = افشار: که چون رندی حافظ فهم کرد / شاملو، فرزاد: خسرو صاحبقران

۱. سحر زهاتف غیبیم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است من دلیر بنوش
 ۲. شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
 ۳. به بانگ چنگ بگویم آن حکایتها که از نهفتن آن دیگ سینه میزد جوش
 ۴. شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
 ۵. زکوی میکده دوشش به دوش می بردند امام خواجه که سجاده می کشید به دوش
 ۶. دلا دلات غیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
 ۷. محل نور تجلی ست رای انور شاه چو قرب لو طلبی در صفای نیت گوش
 ۸. به جز ثنائی جلالتش مساز ورد ضمیر که هست گوش دلش محرم پیام سروش
 ۹. رموز مصلحت ملک خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مغروش



۱- هاتف غیب: فرشته ای که از عالم غیب آواز دهد / دُور: زمان، دوره، عصر- می دلیر بنوش: بدون ترس می نوش کن. ۲- رفت، گذشت- اهل نظر: نظربازان و زیبایی پرستان، اندیشه مندان و متفکران- گذشت آن زمانی که اهل نظر گوشه گیر و منزوی بودند. ۳- چنگ: از سازهای سیمی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و بانگشان دست نواخته می شود- بانگ چنگ: نوای چنگ. ۴- شراب خانگی: شرابی که در خانه ساخته شده باشد- ترس محتسب خورده: از محتسب ترسیده- محتسب: مأمور امر به معروف و نهی از منکر / به روی یار نوشیدن: به سلامتی یار نوشیدن- بانگ نوشا نوش: صدای نوش باد نوش باد. ۵- دوشش به دوش می بردند: دیشب او را بر دوش می بردند / امام خواجه: امام جماعت- سجاده: مصلی، جامه نماز. ۶- دلا دلات: راهنمایی کردن / فسق: گناهکاری- مباحات: افتخار- زهد فروشی: تظاهر به دینداری کردن. ۷- نور تجلی: تابش جلوه خداوند بر دل عارف- رای: فکر و اندیشه- انور: نورانی، تابناک و درخشان / قرب: نزدیکی- صفای نیت: پاکی آرزو و مراد و مقصود. ۸- ثنا: ستایش و مدح- جلال: شکوه و عظمت، بزرگی و بزرگواری- ورد ضمیر: دعا در دل خواندن / سروش: فرشته. ۹- رموز مصلحت: رازهای خیراندیشی- خسروان: پادشاهان / مغروش: بانگ و فریاد مکن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو، انجو، نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۹
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹
جدیر، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم.
کلمات: خال، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر، بهروض: شجاعست و می دلیر بنوش
- ۲ - قریب: بر کنار می رفتند / در دهان و خود خاموش
- ۳ - عدل، پژمان، قنی، افشار، محیط، فرخ، خرم: به صوت چنگ بگویم = فرزاد، فرخ: پس حکایتها
جذیر: این حکایتها
- 4 / فرزاد: که نهفتن آن دیگ سینه
افشار: که از تغابن آن دیگ سینه
- ۴ - فرزاد، فرخ: شراب خانگی از ترس محتسب خورده / جذیر: به بوی یار بنوشیم
محیط: شراب خانگی و ترس محتسب خورده
- ۵ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، سایه، خرم: امام شهرکه = شاملو، جذیر: سجاده می کشد بر دوش
- ۶ / جذیر: مکن به عشق میاهات
- ۷ / افشار: در صفات زینت کوش
جذیر: در صفات طینت کوش
محیط: در صفای همت کوش
- ۸ - فرزاد: لجز ثنای جلالت / فرخ: که هست گوش و دلش

۱. هاتفی از گوشه میخانه دوش گفت بهخشد گنه مانی بنوش
 ۲. عفو الهی بکنند کار خویش مسزده رحمت برساند سروش
 ۳. لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه گویی خموش
 ۴. این خرد خسام به میخانه بر تانی لعل آوزدش خون به جوش
 ۵. گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش
 ۶. گوش من و حلقه گیسوی یار روی من و خساک در مانی فروش
 ۷. رندی حافظ نه گناهیست صعب بسا کسرم پادشاه عیب پوش
 ۸. داور دین شاه شجاع آنکه کرد روح قدس حسلقه امزش به گوش
 ۹. ای ملک السعز شمرادش بده واز خط چشم بدش دار گوش



۱- هاتف: فرشته‌ای که دیده نمی‌شود و از عالم غیب آواز دهد. دوش: دیشب. ۲/ رحمت: عفو، بخشایش. سروش: فرشته پیام آور. ۳- جرم: گناه / نکته سر بسته: راز، سر. ۴- خردخام: عقل نازآمده، عقل ناپخته / می لعل: شراب سرخ. آوردش خون به جوش: او را سر حال بیاورد. ۶- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی. صعب: سخت. ۸- داور: قاضی، حاکم. شاه شجاع: شاه شجاع مظفری ابوالقوارس جلال الدین بن محمد مبارزالدین دومین پادشاه آل مظفر در نه سالگی قرآن را حفظ کرد و شاعر و شمر دوست بود / روح قدس: حضرت جبرئیل - امر: فرمان، حکم. ۹- ملک العرش: خداوند عرش. پروردگار - مراد: آرزو، مقصود / دارگوش: محفوظ بنار، حمایت کن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	عدل، قنی، خرم
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	پژمان (۱)
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	-	شاملو
۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	-	-	انجو
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	فرزاد، قریب
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	-	افشار
۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	۸	۹	سهیل
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	ادیب
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	-	نی

ترتیب ابیات: پژمان (۲)، جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: قریب، خال، فرخ، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، افشار، سهیل، خرم: لطف الهی بکند کار خویش
۳ - شاملو، انجو، سهیل: عفو خدا بیشتر از جرم ماست / عدل، پژمان، قنی، شاملو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: چه دانی خموش
افشار: بگفتم خموش

۴ - محیط: ای خرد خام به میخانه رو

۵ / انجو، افشار، محیط: آنقدر ای دل

۶ - فرزاد: دست من و حلقه گیسوی یار

۷ / جذیر، سهیل، ادیب، جلان: پادشه جرم پوش

۸ - بهروض: شاه شجاع آنکه هست

۹ / جذیر: وز نظر چشم بدش دار گوش

۱. مجموع خوبی و لطف است عذارِ چومش / لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدش
 ۲. دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی / بگشدد زارم و در شرع نباشد گنهش
 ۳. من همان پد که از او نیک نگه دارم دل / که بد و نیک ندیده‌ست و ندارد نگهش
 ۴. بسوی شیر از لب همچون شکرش می‌آید / گرچه خون می‌چکد از شیوه چشم سیهش
 ۵. چارده ساله بستی چابک و شیرین دارم / که به جان حلقه به گوش است مَه چاردهش
 ۶. از پی آن گلِ نورسته دلِ ما یا رب / خود کجا شد که ندیدیم در این چندگهش
 ۷. یارِ دلدارِ من از قلب بدین سان شکند / پیروز زود به جانشناریِ خود پادشاهش
 ۸. جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه دُر / صدف دیده حافظ شود آرامگهش



۱ - مجمع: مجموعه - خوبی: زیبایی - لطف: نیکویی - عذار: چهره. ۲ - شاهد: پسر بچه زیبارو، نوجوان - به بازی: از روی سرگرمی / شرع: دین. ۳ - بهتر است که دلم را تسلیمش نکنم و نگهدارم / بد و نیک ندیده است: بی تجربه است. ۴ / شیوه: ناز و غمزه، قریب. ۵ - پد: زیباروی، محبوب - چابک و شیرین: زیرک و دلپذیر / مَه چارده: ماه شب چهارده. ۶ - گل نورسته: گل نوشکفته، پد چهارده ساله / کجا شد: کجا رفت - چندگه: مدت. ۷ - یار دلدار: محبوب دلریا و دلیر و شجاع - قلب: قلب سیاه، دل / جانشناری: نگهبانی، حفاظت. ۸ - به شکرانه: برای سپاس و شکرگزاری - دانه دُر: دانه مروارید / آرامگه: منزل، جای آسایش، خوابگاه.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۳	۲	۵	۱	پژمان
۸	۶	۷	۴	۳	۲	۵	۱	شاملو، فرخ
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	انبجو
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۸	۶	۷	۳	۲	۴	۵	۱	افشار
۸	-	۶	-	۴	۳	۲	۱	جذیر
۷	۸	۶	۳	۴	۵	۲	۱	خال
۸	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
۸	۶	۷	۴	۳	۵	۲	۱	جلان
۸	۷	۶	۳	۴	۵	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: عدل، قنی، بهروض، نی، خرم، رضی.
کلمات: پژمان، انجو، سایه.

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، افشار، قریب، محیط: رخ همچو مهش / افشار: ذره‌ای مهر و وفا نیست

۲- عدل، سهیل: دلبرم شاهد و طفلست ببازی روزی

جذیر: دلبرم شاهد لطفست و ببازی روزی

قریب: دلبرم شاهد و طفلست و ببازی بازی

بهروض: دلبرم شاهد طفل است و ببازی روزی

۳- فرخ: که از آن نیک نگه دارم دل / محیط: ندیده‌ست که دارد نگهش

۴ / فرخ: از غمزه چشم سیهش

۵- عدل، قنی، خال، محیط، نی، جلان، رضی: چابک شیرین دارم

شاملو: چابک و موزون دارم

قریب: چابک سرکش دارم

بهروض: چابک و دلبر دارم

۶- شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، نی، فرخ: در پی آن گل = افشار: نواخته یارب دل من

جذیر: نورسته دل مادر یاب

/ فرخ: در این دیرگهش

۷- قریب: قلب ازینسان شکند

۸- شاملو، افشار: جان به شکرانه کشم پیش = فرزاد: گران در خوشاب

جذیر: جان به شکرانه کنم صید افشار: گران دانه در

جذیر: درین دانه که او

خال: گران در دانه

/ عدل، قنی، شاملو، فرخ، خرم، صدف، سینه، حافظ = عدل، قنی، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ، خرم، رضی: بود آرامگهش

- دلم رمیده شد و غافلم من درویش که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
 ۲ چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم که دل به دست کمان ابرویی ست کافر کیش
 ۲ خیال حوصله بحر می پزم هیاهت چه هاست در سر این قطره محال اندیش
 ۲ به کوی می کنده گریان و سرفکنده روم چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش
 ۵ نه عمر غصه بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
 ۶ بنام آن مژه شوخ عافیت کش را که موج می زندش آب نوش در سر نیش
 ۷ ز آستین طبیبان هزار خون بچکد گزم به تجربه دستی نهند بر دل ریش
 ۸ بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ خزینهای به کف آور ز گنج قارون بیش



۱- رمیده شد: گریخت، فرار کرد - درویش: فقیر، بی چیز، تنگدست، گوشه نشین / شکاری: شکار شده - سرگشته: حیران و آواره - ۲- بید: درختی است دارای شاخه های انعطاف پذیر و در نوعی خاص لرزان - ایمان: اعتقاد، باور داشت / کافر کیش: نامسلمان - ۳- خیال پختن: توقع داشتن، طمع داشتن - حوصله: گنجایش - بحر: دریا = دلم می خواهد مثل دریا با تحمل و بردبار باشم ولی افسوس که چنین نیست / = چه اندیشه های ناممکن در مغز این بنده بی مقدار است - ۵- خضر: از اولیای خدا که از آب حیات خورد و زندگی جاوید یافت - اسکندر: اسکندر مقدونی که بزرگترین امپراتوری روی زمین را داشت / نزاع: دعوا، جنگ و مجادله = دون: پست - ۶- بنام: آفرین بر - شوخ: گستاخ و بی باک - عافیت کش: نابودکننده زهد و پارسایی و سلامت / آب نوش: آب حیات = که از نوک مرگانش آب حیات موج می زند - ۷ / به تجربه: برای امتحان - دل ریش: دل مجروح و غم دیده - ۸- کمر: کمربند که در آن زر و سیم قرار می دادند - گدا: تهی دست، علق / خزینه: گنجینه - به کف آور: به دست آور - گنج قارون: اندوخته های که گویند قارون داشت و پیوسته در زیر زمین حرکت می کند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۵	۴	۷	۶	۳	۲	۱	هدل، پژمان، قنی، محیط، خرم
۸	۳	۴	-	۷	۶	۲	۱	شاملو
+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو، نی
+	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	افشار
۸	+	۶	۵	۴	۷	-	۲	چذیر
۸	+	۷	۶	۴	۲	۵	۲	قرب
۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	خال
۸	+	۵	۴	۷	۶	۳	۲	فرخ
+	۸	۵	۴	۶	۷	۳	۲	جلان
۸	۳	۶	۵	۴	۷	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروز، سهیل، ادیب، سایه.

کلمات: رضی.

بیت الحاقی:

+ : تو بنده‌ای گله از دوستان مکن حافظ که شرط عشق نباشد شکایت از کم و بیش

اختلاف متنها

۲- بهروز: چو بید بر سر ایمان خود همی لرزم / ابروی ست کافر کیش

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، سایه، خرم: می‌پزد هیئات / محیط: قطره مجال اندیش

۴- انجو، جذیر، جلان: به کنج می‌کده = انجو، جذیر: گریان و سرفکنده شوم / افشار، محیط: زکرده خوش

فرخ: طاعت خویش

۵- عدل: نه ملک خضر بماند

فرزاد: نه عمر نوح بماند

محیط: نه آب خضر بماند

۶ / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: نوش بر سر نیش

قریب، محیط: نوش از سر نیش

۷- افشار: از آستین طیبیان

۸- پژمان (۲)، فرزاد، قریب: به آن کمر نرسد

شاملو، خال، جلان: بدان گهر نرسد

جذیر: به آن گهر نرسد

/ عدل، پژمان، قنی، شاملو، جذیر، سهیل، سایه، خرم: خزانه‌ای به کف آور = محیط: زمال قارون بیش

+ - انجو، افشار، قریب: تو بنده‌ای گله از پادشه = قریب: مکن یارا

فرخ: مکن جاننا

/ جذیر، جلان: که شرط بنده نباشد = افشار: شکایت کم و بیش

- ۱ ما آزموده‌ایم در این شهر بختِ خویش بیرون کشید باید از این ورطه رختِ خویش
 ۲ از بس کسه دست می‌گزم و آه می‌کشم آتش زدم چو گُل به تی نختِ خویش
 ۳ دوشم ز بلبلِ چه خوش آمد که می‌سرود گل گوش پهن کرده ز شاخِ درختِ خویش
 ۴ کای دل تو شاد باش که آن یارِ تندخوی بسیار تندروی نشیند ز بختِ خویش
 ۵ خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهدِ سست و سخنهای سختِ خویش
 ۶ گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند عارف به آب تر نکند رخت و پختِ خویش
 ۷ ای حافظ ار مراد میسر شدی مدام چشمید نیز دور نمائی ز تختِ خویش

* * *

۱ = بخت: طالع، اقبال / ورطه: مهلکه - رخت: یار و پنه. ۲ = دست گزیدن: افسوس خوردن / نخت: نخت: پاره، قطعه
 قلمه. ۳ / گوش پهن کردن: به دقت گوش دادن. ۴ / تندروی: ترشروی و اخمو، خشمناک - زیغت خویش: از دست بخت
 خودش. ۵ / سخنهای سخت: سخنهای بی‌رحمانه. ۶ = موج خیز: دریا، جایی که موج‌های بسیار از آن برخیزد = اگر تمام
 دنیا را طوفان فرا بگیرد حتی گوشه‌قبای عارف خیس نخواهد شد و او از آن بیمی نخواهد داشت. ۷ = ار: اگر - مراد: آرزو،
 مقصود، خواسته - میسر: فراهم، ممکن - مدام: همیشه / جمشید: بزرگترین پادشاه سلسلهٔ پیشدادیان.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	+	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۷	-	۵	۴	۳	+	۲	۱ پژمان
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو، خال
۷	۵	۴	۳	۲	۶	۱	افشار
۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، بهروض
۷	-	۵	+	۴	۳	۲	۱ جلان
۷	۵	+	۶	۴	۳	۲	۱ سایه

ترتیب ابیات: شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، رضی.

کلمات: خال، نی، رضی.

بیت الحاقی:

+ : وقتست کز فراق تو روز سوز اندرون آتش در افکنم به همه رخت و پخت خویش

اختلاف متن‌ها

۲- شاملو: از بسکه آه می‌کشم و دست گزم / فرخ: آتش چو گل زدم = جذیر، بهروزی: به دل لخت لخت خویش

افشار: از بسکه دست می‌زنم و آه می‌کشم

۳ / شاملو: گل پهن کرده گوش

۴- پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، ادیب، سایه: کای دل صبور باش که آن یار تند خوی

عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: کای دل تو شاد باش که آن یار تندخو

محیط: ای دل تو شاد باش که آن یار تندخو

فرخ: ای دل تو شاد باش که آن یار تندخوی

/ فرزاد: بسیار ترشروی نشیند

افشار: بسیار تندرو نشیند

۵- محیط: جهان بر تو نگذرد

۶- قریب: گر سیل خیز حادثه = شاملو، محیط: سر بر فلک کشد

۷- شاملو، سایه: حافظ اگر مراد میسر شدی مدام / ادیب: جمشید نیز دور نگشتی

محیط، فرخ: ای حافظ ار وصال میسر شدی مدام

فرزاد: ای حافظ از مراد میسر شدی مدام

+ - جلان: تو و سوز اندرون

۱. بامدادان که زخلوتگه کاخ ابداع / شمع خاور فکند بر همه اطراف شمع
۲. برکشد آینه از جیب افق چرخ و در آن / بسنماید رخ گیتی به هزاران انواع
۳. در زوایای طریخانه جمشید فلک / ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع
۴. چنگ در غفله آید که کجا شد منکر / جام در قهقهه آید که کجا شد متاع
۵. وضیح دوران بنگر ساغر عشرت برگیر / که به هر حالتی این است بهین اوضاع
۶. طوره شاهد دنیا همه بند است و فریب / عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
۷. عمر خسرو طلب از نفع جهان می‌طلبی / که وجودی ست عطا بخش کریم نفاع
۸. مظهر لطف ازل روشنی چشم امل / جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

* * *

۱. بامدادان: هنگام بامداد. ابداع: ایجاد. کاخ ابداع: فلک، سپهر، آفرینش / شمع خاور: خورشید. شمع: پر تو، نور. ۲. آینه: خورشید. جیب: گریبان. افق: کران، کرانه آسمان، محیط دایره‌ای ناتمام که در امتداد آن چشم شخص کره زمین را می‌بیند، حد فاصل میان بخش مرئی و بخش نامرئی آسمان. جیب افق: افق، افق به جیب تشبیه شده است / = چهره گیتی را به هزاران شکل در آن آینه نشان می‌دهد. ۳. زوایا: گوشه‌ها. طریخانه: محل عیش و طرب، عشرتکده. جمشید: بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادیان. جمشید فلک: کنایه از آفتاب به عنوان سلطان آسمان است / ارغنون: از آلات موسیقی. ساز کند: می‌نوازد. زهره: ستاره ناهید که الهه خوانندگی و نوازندگی می‌باشد و بصورت زنی نوازنده تصور می‌شده است. سماع: رقص. زهره ساز ارغنون را با آواز خود هماهنگ می‌کند. ۴. چنگ: از سازهای قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود. در غفله آید: به فریاد و خروش می‌آید. منکر: انکار کننده، انکار کننده عشق / جام در قهقهه آید: لرزش سطح شراب در جام به خنده جام تمهید شده است. متاع: منع کننده، بخیل. ۵. دوران: روزگار. ساغر عشرت: پیاله شادی / به هر حالتی: در هر حالی. بهین اوضاع: بهترین وضع‌ها. ۶. طره: سر زلف، موی پیشانی. شاهد: خوبرو، محبوب. شاهد دنیا: دنیا به شاهد تشبیه شده است. ۷. خسرو: پادشاه / عطا بخش: بخشنده. کریم: بزرگوار. نفاع: بسیار نفع رساننده. ۸. مظهر: جلوه‌گاه، محل نظر. لطف ازل: عنایت و لطف همیشگی خداوند. امل: آرزو. روشنی چشم امل: رونق دهنده و پرآورنده آرزو / جامع: جمع کننده، در بردارنده. علم و عمل: دانش و تجربه. جان جهان: روح و روان همه مردم. شاه شجاع: شاه شجاع مظفری ابوالفوارس جلال الدین بن محمد مبارزالدین دومین پادشاه آل مظفر که به مدت بیست و هفت سال بر فارس پادشاهی کرد. در نه سالگی قرآن را حفظ کرد و شاعر و شعر دوست بود.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
-	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	جدیر
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، فرخ، سایه، خرم، رضی.

کلمات: خال.

فاقد این غزل: محیط.

بیت الحاقی:

+ حافظ ار پاده خوری با صمنی گلرخ خور که از این به نبود در دو جهان هیچ متاع

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو: بر همه آفاق شعاع

۲ - قریب: چرخ و از آن / شاملو، فرزاد، قریب: روزی گیتی بنماید به هزاران انواع

۳ - شاملو: بر در و بام طریخانه

جذیر: در در و بام طریخانه

۴ / بهروض: جام در قهقهه گوید که کجا رفت مناع

۵ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب: وضع دوران نگر و ساغر عشرت برگیر

/ شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه: که به هر حال همین است = شاملو، انجو، سهیل، ادیب: که بینی اوضاع

۶ - جذیر، جلان: همه زرقست و فریب / عدل، خرم: عاشقان بر سر این رشته

قریب: همه مکرست و فریب

۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، خرم: ار نفع جهان می‌خواهی

/ پژمان، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: عطا بخش و کریمی نفاع

نی: عطا بخش و کریم نفاع

سایه: عطا بخش و کریم و نفاع

۸ - افشار، جذیر، بهروض، فرخ، جلان، رضی: منظر لطف ازل

۱. قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کسَم از بهر مال و جاه نزاع
۲. شراب خانگی آم بس قی مغانه بیار حریف باده رسید ای رفیق توبه، وداع
۳. خدای را به قی آم شست و شوی خرقه کنید که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع
۴. ببین که رقص کنان می رود به ناله چنگ کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
۵. به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیع تو پادشاه مطاع
۶. به فیض جرعه جام تو تشنه ایم ولی نمی کنیم دلیری، نمی دهیم صداع
۷. هنر نمی خرد ایام و غیر از اینم نیست کجا زوم به تجارت بدین کساد متاع
۸. جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع



۱- حشمت: شکوه و بزرگی. شاه شجاع: شاه ابوالفوارس جلال الدین بن مبارزالدین دومین پادشاه آل مظفر که در نه سالگی قرآن را حفظ کرد و شاعر و شمر دوست بود و مدت بیست و هفت سال بر فارس پادشاهی کرد / نزاع: خصومت ورزیدن، ستیزه. ۲- شراب خانگی: شرابی که در خانه تهیه کنند. می مغانه: شرابی که زردشتیان درست می کردند / حریف: همپایه. وداع: بدرود، خدا حافظ. ۳- خدای را: به خاطر خدا. خرقه: لباس رسمی صوفیه. شما را به خدا سوگند می دهم که خرقه ام را با می بشوید، به من اتقار باده بتوشانید که سرمست و بی خبر شوم / زیرا اوضاع روزگار را رو به بهبودی و نیکی نمی بینم. ۴- چنگ: سازی قدیمی که دارای ۴۶ سیم است و با انگشتان دست نواخته می شود. ناله چنگ: نوا چنگ / رخصه: رخصت، اجازه. استماع: شنیدن. سماع: آواز و سرود. ۵ / مطیع: فرمانبردار، اطاعت کننده. مطاع: اطاعت شونده، فرمانروا. ۶- فیض: بخشش، عطا / دلیری: گستاخی، جسارت. صداع: دردسر. ۷- هنر: علم و معرفت، فضیلت و دانش، کمال / متاع: کالا. کساد متاع: کالای بی رونق و بی خریدار. ۸- جبین: پیشانی. مکناد: امیدوارم نکند / بارگه: یارگاه، کاخ. کبریا: بزرگی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۳)
۴	۲	-	۳	۴	۳	۷	۲+۱	شاملو
۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	انجو
۸	۷	۶	۵	۲	۴	۳	۲	فرزاد، قریب، ادیب، نی (پ)
۴	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۲	۵	۴	۳	۲	بهری
۸	۷	۵	۶	۲	۴	۳	۱	سهیل
۸	۶	۵	۷	۲	۴	۲	۱	فرخ
۸	۷	۲	۶	۵	۴	۳	۲	جلان

ترتیب ابیات: جذیر، خال، سایه، رضی.

کلمات: انجو، خال، رضی.

فاقد این غزل: محیط.

ابیات الحاقی:

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| 1: + صراحی و حریفی خوشم ز دنیا بس | که غیر ازین همه اسباب تفرقه‌ست و نزاع |
| 2: بیار می که چو خورشید مشعل افروزد | رسد به کلبه درویش نیز فیض شعاع |
| 3: زمسجدم به خرابات می فرستد عشق | که بر جریده تقوا خطی کشم به وداع |
| 4: ز زهد حافظ و طامات اول ملول شدم | بساز رود و غزل خوان به جان شاه شجاع |
| 5: برو ادیب بهجائی گرو کن این خرقه | که بوی خیر نمی یابم از چنین اوضاع |

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، افشار، بهروض، نی: قسم به حشمت جاه و جلال

فروخ: قسم به حشمت و جاه جلال

۲- پژمان (۱)، شاملو: بس است ورد شبانه = قریب: می‌مغانه کجاست

سهیل: دف و چغانه بیار / جذیر: ای ندیم تو به وداع

۲- افشار: زمسجدم به خرابات می فرستد عشق

۴- پژمان (۲): بیا که رقص کنان می رود / افشار: رخصه ندادی باستماع سماع

۵- افشار: برو ادیب به جامی طلب کن این نعمت / نه پادشاه مطاع

۶- افشار: تشنه‌ایم ولیک / فروخ: نمی کشیم صداع

۷- شاملو، سایه: بیش ازینم نیست

افشار: غیر او هم نیست

+ / شاملو: که غیر این همه اسباب تفرقه‌ست و صداع

2- قریب، ادیب: شعله افروزد / فروخ: از فروغ شعاع

4 / شاملو: بساز رود غزلخوان من، سرود سماع

۱. در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
 ۲. روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم‌پرست
 ۳. رشته صبرم به مقراض غمت بپاییده شد
 ۴. گسر کمیت اشک گلگونم نبودی گرم زو
 ۵. در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست
 ۶. در شب هجران مرا پروانه وصلی‌فرست
 ۷. بی‌جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
 ۸. کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
 ۹. همچو صبحم یک نفس باقی‌ست با دیدار تو
 ۱۰. سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین
 ۱۱. آتش مهر تو را حافظ عجب در سرگرفت
- شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
 بسکه در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
 همچنان در آتش مهر تو خندانم چو شمع
 کی شدی روشن به گیتی رای پنهانم چو شمع
 ایمن دل زار نزار اشکبارانم چو شمع
 ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع
 با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
 تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
 چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع
 تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
 آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع



۱- خوبان: زیبارویان / شب‌نشین: یار شبانه، رفیق شب - رندان: افراد لایبالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان - مانند شمع که روشن کننده محفل شبانه سربازان و رندان است همنشین آنانم ۲- غم‌پرست: غم‌خور / هجر: دوری. ۳- مقراض: قیچی، نومی قیچی که با آن زیاده شمع را می‌برند تا شمع روشنایی بیشتری داشته باشد / خندانم چو شمع: لرزش شعله شمع برای شاعران به خنده شبیه است. ۴- کمیت: اسب سرخ پال و دم سیاه، گُهر - گلگون: سرخ، گل‌رنگ، اسم اسب شیرین در منظومه خسرو و شیرین نظامی - گرم‌رود تیزرو، تندرو، شتابان = اگر اسب سرشک سرخ فام من تیزرو نبود و اشک بر رخسارم نمی‌دوید سز نهان عشق من مانند شمع بر همه فاش نمی‌شد. ۵ / زار و نزار: ناتوان و لاغر. ۶- هجران: دوری - پروانه: اجازه - پروانه وصل: اجازه دیدار. ۷- جمال عالم آرا: چهره چون آفتاب / کمال عشق: کامل بودن در عشق - در عین نقصانم: در حال کاستی‌ام، در حال آب شدنم. ۸- موم: ماده نرمی که از گل به دست می‌آید / گدازان: در حال آب و ذوب شدن. ۹- با دیدار تو: برای دیدار تو / جان برافشانم: جان را فدایت کنم. ۱۰- وصل: دیدار، پیوند - نازنین: دوست داشتنی، گرمی، نازپرورده / منور: روشن، نورانی - ایوان: خانه. ۱۱- عشق تو به صورت شگفت آوری در حافظ اثر کرده است / = تاکی مثل شمع آتش دل را با اشک می‌توانم خاموش کنم.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۷	۸	۲	۳	۵	۴	۹	۶	۱۰	۱۱
۲	۲	۳	۵	۷	۸	۲	۹	۶	۱۰	۱۱
۳	۲	۴	۸	۳	۵	۷	۱۰	۶	۹	۱۱
۴	۷	۳	۲	۶	۵	۲	۶	۱۰	۹	۱۱
۵	۲	۳	۷	۴	۶	۵	۸	۱۰	۹	۱۱
۶	۲	۲	۴	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۷	۲	۳	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۸	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۹	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۱	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۳	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۴	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۵	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۶	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۷	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۸	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۱۹	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱
۲۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خرم
کلمات: سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- محیط، فرخ: مشهور جانام چو شمع
قریب: مشهور دورانم چو شمع
- ۲- بهروض، محیط، نی، رضی: شب رو خولیم نمی‌آید / شاملو، فرزاد، ادیب: بس که سیل آتشین از دیده می‌رانم چو شمع
شاملو، افشار: شبروم خولیم نمی‌آید
فرخ: بس که از بیماری هجر تو گریتم چو شمع
- ۳- پژمان (۱)، قریب، سهیل، فرخ، رضی: رشته عمرم = افشار: بمقراض غمت ببرید هاند
/ شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی: همچنان در آتش عشق تو = عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: سوزانم چو شمع
عدل، انجو، محیط، خرم: همچنان در آتش هجر تو
- ۴- فرزاد: گر کمیت عشق گلگونم = جذیر، جلان: نبودی تیزرو / انجو: کی شدی پیدا به گیتی
۵ / محیط، فرخ: نزار و اشکبارانم چو شمع
۶ / بهروض، خال، محیط، نی، جلان: ورنه از دودش جهانی را
فرزاد، قریب: ورنه از سوزش جهانی را
شاملو: ورنه از آهی جهانی را
انجو: ورنه از آهم جهانی را
جذیر: ورنه از دودت جهانی را
- ۷- محیط، ادیب، فرخ: تو روز من شب است / پژمان (۱): بی‌کمال عشق تو
۸- قریب: از دست غمت / شاملو: تا در آب و آتش هجرت
۹- شاملو: همچو شمع یک نفس باقی است = پژمان (۱)، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی: بی‌دیدار تو
شاملو: تا دیدار صبح
افشار: بر دیدار تو
جذیر: تا دیدار تو
- ۱۰- جذیر، جلان: از وصل خود گردن گشا
خال، رضی: از وصل خود گردن گشا
شاملو: از وصل خویش ای ماهروی
بهروض: از وصل خون گردن گشا
محیط: از وصل خود جانام مرا
ادیب: از وصل خود گردن گشای
نی: از وصل خود وز در درآ
فرخ: از وصل خود ای نور چشم
- ۱۱- فرزاد، قریب، نی: آتش مهر تو حافظ را عجب در سر گرفت
شاملو: آتش مهر تو را حافظ به جان در سر گرفت

- ۱ شخَر به بوی گلستان نمی شدم در باغ که تا چو بلبل بیدل گنم علاج دِباغ
- ۲ به چهره گل سوری نگاه می کردم که بود در شب تاری به روشنی چو چراغ
- ۳ چنان به حسن و جوانی خویشتن مغرور که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
- ۴ گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم نهاده لاله ز سودا به جان و دل صد داغ
- ۵ زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن دهان گشاده شقایق چو مردم ایفاغ
- ۶ گهی چو باده پرستان صراحی اندر دست گهی چو ساقی مستان به کف گرفته ایفاغ
- ۷ نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان که حافلا نبود بر رسول فیر بلاغ



۱- بوی: رایحه، هوس و آرزو- شدم: رفتم / بیدل: عاشق- علاج: درمان- دِباغ: مفز = تا مانند بلبل مفزم را معطر و خوشبو کنم. ۲- گل سوری: گل آتشی، گل سرخ. ۳- حسن: زیبایی، نیکویی / فراغ: آسایش خیال، راحتی خیال، آسوده شدن، فارغ- که از حال و روز بلبل به کلی دور و بی خبر بود. ۴- نرگس رعنا: نرگس دو رنگ- حسرت: افسوس و دریغ / سودا: عشق- داغ: نشانه فضا و مصیبت. ۵- زبان کشیدن: زبان درازی کردن، سرزنش کردن- سوسن: گلی است با پنج گلبرگ سفید و پنج کاسبرگ سفید که شباهت آن با زبان باعث شده به آن ده زبان گویند / شقایق: نوعی لاله- ایفاغ: سخن چین. ۶- صراحی: ظرف شراب / ایفاغ: پیاله شراب. ۷- رسول: خبر دهنده- بلاغ: پیام رسانی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱

پژمان (۱). پژمان (۲) (کش)

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد (ش)، افشار، قریب، خال (ل)، سهیل، نی (ز)، فرخ، سایه (ش)، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، جذیر، بهروض، محیط، ادیب، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: سحر به بوی ریاحین = خرم: همی شد در باغ

۲- عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، خرم: به جلوه گل سوری / عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، خرم: که بود در شب تیره

افشار: که بد در آن شب تاری

سهیل: که بود در شب تار او

۳- افشار: چنان شده به جوانی و حسن خود مغرور / افشار، قریب: بجان هزار فراغ

۴- انجو: به حسرت آب از چشم

قریب: دو دیده از حسرت

افشار: زحیرت آب از چشم / فرزاد، نی، سایه: نهاده لاله حمرا

فرخ: دو دیده از حسرت

سایه: ز غیرت آب از چشم

۵ / عدل، پژمان (۱)، خرم: سپر گرفته شقایق = فرخ: چو مردم ایقاع

۶- پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، سایه: یکی چو باده پرستان = عدل، خرم: صراحی در دست

/ پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، سایه: یکی چو ساقی مستان

۷- فرزاد، قریب، سایه: نشاط روز جوانی / قریب: که بر رسول نبد حافظا بغیر بلاغ

۱. طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف
۲. طریف کرم زکس نبست این دل پُر امید من
۳. چند به ناز پُرورم مهر بتان سنگ دل
۴. از غم ابروی توأم هیچ گشایشی نشد
۵. ابروی دوست کی شود دستکش خیال من
۶. من به خیال زاهدی گوشه‌نشین و طُرفه آنک
۷. بی‌خبرند زاهدان نقش بغوان و لا ثقل
۸. صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می‌خورد
۹. حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
- گر بکشم زهی طرب و بر بکشد زهی شرف
- گرچه سخن همی بزد قصه من به هر طرف
- یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف
- وَه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف
- کس نرزد دست از این کمان تیر فراد بر هدف
- مُفجّهای زهر طرف می‌زنم به چنگ و دف
- مست ریاست محتسب باده بده و لا تقف
- پار قش دراز باد آن حیوان خوش علف
- بدرقه رخت شود همت شحنه نجف

* * *

۱ - طالع: بخت و اقبال - مدد: کمک - دامنش آورم به کف: به او متوسل می‌شوم، دست به دامن محبوب خواهم شد / گر بکشم: اگر او را به سوی خود جلب کنم - زهی طرب: منتهای شادمانی است - شرف: سربلندی و افتخار، بزرگی و بزرگواری.
 ۲ - طرف بستن: بهره بردن، سود بردن - کرم: پخشش. ۳ - به ناز پرور دن: در نعمت و آسایش و ناز تربیت کردن - بتان سنگدل: معشوقگان بی‌وفا و بی‌رحم / ناخلف: ناشایسته، ناهل، بدسرشت. ۴ - غم ابرو: محراب ابرو، کمان ابرو - گشایش: حل مشکل / خیال کج: ابرو. ۵ - دستکش: رام، مطیع، دست آموز، دست گیرنده - خیال من چه وقت می‌تواند دسترسی به ابروی یار داشته باشد / - هیچ کس نتوانسته است با چنین کمائی مقصود خود را شکار کند. ۶ - زاهدی: زاهد و پارسا بودن - طُرفه: شگفت‌آور، عجیب / مفجّه: شاهد، پسرک زیبارویی که در میخانه خدمت می‌کند - می‌زنم به چنگ و دف: برایم چنگ و دف می‌زنند - چنگ: سازی قدیمی که ۲۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود - دف: دایره. ۷ - نقش: یکی از انواع تصنیف‌ها که با شعر خوانده می‌شود - لا ثقل: سخن مگو، حرف مزن / مست: مغرور - ریا: مکر و نیرنگ - محتسب: نهی‌کننده از امور ممنوع در شرع - لاتخف: مترس. ۸ - صوفی: زاهد و پارسا - لقمه شبیه: لقمه‌ای که در حلال بودن آن شک و تردید هست / پاردم: چرمی که به زین و پالان می‌دوزند و زیر دم حیوان یا پس ران چارپایان می‌اندازند - پاردمش دراز باد: حیوانیتش بیشتر باد - خوش علف: خوش خوراک. ۹ - خاندان: خاندان نبوت، حضرت علی (ع) - به صدق: از روی راستی / بدرقه: پشت و پناه، راهنما - همت: اراده قوی - شحنه: دارو، حاکم - شحنه نجف: حاکم نجف کنایه از حضرت علی علیه‌السلام است.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، افشار، خال، سایه، خرم
۹	۸	۷	۶	+	۲	۴	-	۵	۱ شاملو
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	قریب
۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	پهروض
۹	۷	۸	۴	۵	۶	۳	۲	۱	سهیل، ادیب
۹	۸	۵	۴	۳	۶	۷	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، محیط، نی، جلان، رضی.

کلمات: قنی، خال، ادیب، رضی.

بیت الحاقی:

+ من به کدام خوشدلی می خورم و طرب کنم کز پس و پیش خاطر من لشکر غم کشیده صف

اختلاف متن‌ها

۱- پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، بهروز، سهیل، محیط، فرخ، سایه: طالع اگر مدد کند = عدل: دولتش آورم به کف

/ عدل، قریب، خرم: ور بکشم زهی طرب

محیط: ور بکشد زهی طرب

۲ / فرخ: گر چه صباهی برد قصه ما بهر طرف

۴ = شاملو، قریب، بهروز، نی: از خم‌ابروی ویم = شاملو، انجو: نقش گشایشی نشد / افشار: وه که در این خیال کز

جذیر: هیچ گشایشی نبود

۵ - شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، محیط: دستکش من ضعیف

افشار، بهروز: دستکش خیال ما

۶ / جذیر: مغیبه‌ای بهر طرف = محیط: ره زندم به چنگ و دف

۷ - فرخ: باده بده و لاتقل / پژمان، شاملو، فرزاد، افشار، سایه: باده بخواه و لاتخف

انجو: باده بنوش و لاتخف

فرخ: باده بخور و لاتخف

۸ - شاملو: مفتی‌شهریین که چون / شاملو: یال و دمش دراز باد = عدل، شاملو، فرزاد: این حیوان خوش غلف

۹ - عدل: حافظ اگر قدم زند

فرخ: حافظ اگر قدم نهی = افشار، جذیر، بهروز، محیط، جلان: در ره خاندان عشق

/ جذیر: بدرقه رعت کنم

۱. زبان خامه ندارد سر بیان فراق وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
 ۲. رفیق خیل خیالیم و هم رکیب شکیب قرین آتش هجران و هم قران فراق
 ۳. دریغ مدتِ عمرم که بر امید وصال به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
 ۴. سری که بر سر گردون به فخر می‌سودم به راستان که نهادم بر آستان فراق
 ۵. چگونه باز کنم بال در هوای وصال که ریخت مرغِ دلم پَر در آشیان فراق
 ۶. کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی فستاد زورقِ صبرم ز بادبان فراق
 ۷. بسی نماند که کشتیِ غم غرقه شود ز موجِ شوقِ تو در بحرِ بیگوان فراق
 ۸. چگونه دعویِ وصلت کنم به جان که شده است تسنم و کسبِ قضا و دلم ضمان فراق
 ۹. زسوزِ شوقِ دلم شد کباب دور از یار مدام غبون جگر می‌خورم زخوان فراق
 ۱۰. فلک چو دید سرم را اسیرِ چنبرِ عشق ببست گردنِ صبرم به ریمان فراق
 ۱۱. به پایِ شوقِ گر این ره به سر شدی حافظ به دستِ هجرِ ندادی کسی عنان فراق



۱- خامه: قلم - زبان خامه: نوک قلم - فراق: دوری - سر بیان: تصمیم به بازگو کردن. ۲- خیل: سپاه، گروه، لشکر سواره - شکیب: صبر / قرین: همنشین، نزدیک - هجران: دوری - هم قران: همنشین، هم سرنوشت، نزدیک. ۳- وصال: رسیدن، دیدن / نیامد به سر: تمام نشد، پایان نپذیرفت. ۴- فخر: نازیدن، مباهات کردن - می‌سودم: می‌مالیدم / به راستان: قسم به مردم راست و درست - آستان: درگاه، پیشگاه. ۵- هوای وصال: آرزوی وصال. ۶- بحر غم: دریای غم / زورق: نوعی قایق. ۷- دعوی: خواستن / وکیل قضا: نماینده سرنوشت. ضمان: ضمان. ۹/ خوان: سفره. ۱۰- چنبر: قید، بند، حلقه. ۱۱- به سرشدی: به پایان رسید / عنان: افسار، لجام، زمام.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۱	۱۰	۹	۸	۲	۷	۶	۵	۴	۳	۱	مدل، پژمان (۱)، قنی، خرم
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۲	۶	۵	۴	۳	۱	پژمان (۲)
۱۱	۸	۶	۹	۱۰	۷	۵	۲	۳	۲	۱	انجو
۱۱	۱۰	۹	۷	۶	۸	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد (ش)
۱۱	-	۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	افشار
۱۱	۱۰	۹	۷	۵	۶	۸	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۱	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	جذیر، بهروض، خال، سایه، رضی
۱۱	۱۰	۹	۵	۷	۶	۸	۴	۳	۲	۱	سهیل
۱۱	-	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۱۱	۱۰	۹	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۱	۱۰	۷	۶	۵	۹	۸	۴	۳	۲	۱	تی (پ)
۱۱	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ
۱۱	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	جلان

فاقد این غزل: شاملو.

بیت الحاقی:

+ اگر به دست افتد فراق را بکشم که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: زبان خام ندارد / فرزاد، نی: چگونه شرح دهم

۲- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، سهیل، سایه، خرم: همشین شکیب

نی: همنان شکیب / انجو: قرین محنت و اندوه و همقران فراق

۳- فرزاد: که در امید وصال

۴ و ۳ / فرخ: مصرع دوم بیت‌ها جابجا می‌باشد

۵- افشار: چگونه باز کنم در هوای وصل تو بال / جذیر، قریب: پر بر آشیان فراق

محیط: چگونه باز کنم بال در هوای فراق

۶- عدل: در بهر غم / جذیر، محیط: فتاده زورق صبرم

۹- فرزاد، ادیب: زسوز عشق دلم شد = فرزاد، جذیر، سهیل، نی، سایه: کباب و دور از یار

محیط: زشوق گشت درونم

۱۰- جذیر، بهروض، خال، رضی: فلک مگر چو سرم دید = بهروض: امیر چنبر شوق / قریب: ببست چنبر صبرم

+ - پژمان (۱)، انجو، فرخ: فراق و هجر که آورد در جهان یارب / انجو، فرخ: که روی هجر سیه باد

۱. مقام امن و مَی بی‌غش و رفیقِ شفیق گرت مدام میسر شود زهی توفیق
 ۲. جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
 ۳. دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
 ۴. به مأمنی رو و فرصت شعر غنیمتِ وقت که در کمین‌گاهِ عمرند قاطعانِ طریق
 ۵. کجاست اهلِ دلی تا کند دلالتِ غیر که ما به دوست نبردیم ره به هیچ طریق
 ۶. بیا که توبه ز لعلِ نگار و خنده جام تصویریست که عقلش نمی‌کند تصدیق
 ۷. اگر چه موی میانت به چون منی نرسد خوش است خاطرم از فکرِ این خیالِ دقیق
 ۸. حلاوتی که تو را در چه زنجندان است به گُنه آن نرسد صد هزار فکرِ عمیق
 ۹. اگر به رنگِ عقیق است اشکِ من چه عجب که مهرِ خاتمِ لعلِ تو هست همچو عقیق
 ۱۰. به خنده گفت که حافظِ غلامِ طبعِ توأم ببین که تا به چه حدم همی کند تعقیق



۱- مقام: جا و مکان - بیفتش: صاف و زلال - شفیق: مهربان / مدام: شراب انگوری، همیشه، دائماً - میسر: ممکن - زهی توفیق: کاملاً مطابق میل است. ۲- جمله: همگی، تمام - هیچ در هیچ: بی‌اعتبار و بی‌ارزش / نکته: مضمون، مسئله دقیق - تحقیق: مطالعه و بررسی. ۳ / کیمیا: ماده‌ای که فلزات را به طلا و نقره تبدیل کند - سعادت: خوشبختی - رفیق: یار، همدم و همنشین. ۴- مأمنی: جای امن و بی‌خطر / قاطعانِ طریق: راهزنان. ۵- دلالت: راهنمایی. ۶- لعلِ نگار: لبِ سرخ دلبر - خنده جام: لرزش سطح شراب در جام. ۷- موی میان: کمر باریک مانند مو / خاطرم: فکرم. ۸- حلاوت: شیرینی - چه زنجندان: گودی خوش نمای چانه / گُنه: نهایت، پایان، گوهر، حقیقت، ذات - عمیق: ژرف. ۹- رنگ عقیق: رنگِ سرخ / مهر خاتم: نگین انگشتری - لعل: لبِ سرخ. ۱۰- طبع: قریحه و ذوق شاعرانه / تحمیق: نسبت حماقت به کسی دادن، احمق ساختن کسی، ریشخند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۲	۲	۵	۶	۷	-	-	۱۰
۱	۲	۳	۴	-	۸	۷	۹	۶	۱۰
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۷	۹	۵	۱۰
۱	۲	۵	-	۳	۸	۶	۷	-	۱۰
۱	۲	۳	۴	-	۸	۷	۹	۶	۱۰
۱	۲	۳	۴	۶	۸	۵	۷	۹	۱۰
۱	۲	۵	۴	۴	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	-	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹	۱۰

+ فدای خنده ساقی هزار جان آن دم که ترکند لب لعل از شراب همچو عقیق

اختلاف متن‌ها

۲- افشار: جهان و جمله جهان = عدل، قنی، قریب، سایه، خرم: جمله هیچ بر هیچست

۳- بهروض: تا این قدر ندانستم / محیط: که کیمیای مراد است خاک کوی رفیق

۴- محیط: بهوش باش و = فرزند: فرصت شمر بقیت وقت

بهروض: فرصت شمر معیشت وقت

محیط: غنیمت شمر معیشت وقت

۵ / فرزند، قریب: که ره به دوست نبردیم ما به هیچ طریق

۶ / عدل، پژمان (۱)، قنی، افشار، سهیل، فرخ، خرم: حکایتیست که عقلش

۷ / شاملو، افشار، ادیب، فرخ: آن خیال دقیق

۸- قریب، محیط، ادیب، فرخ: ملاحظی که ترا / بهروض، محیط: به کنه او نرسد

۹- عدل، قنی، خرم: اگر به رنگ عقیقی شد

/ جذیر، بهروض، قریب، محیط، فرخ، جلان: که مهر خاتم چشم منست همچو عقیق

فرزند، نی، سایه: که مهر خاتم چشمم لبیست همچو عقیق

۱۰ / پژمان (۲): همی کنی تحمیق

۱. اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیرچه پاک
۲. برو به هر چه تو داری بخور دریغ مغور که بی‌دریغ زنده روزگار تیغ هلاک
۳. به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من که روز واقعه پا و ما بگیرم از سر خاک
۴. چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملک به مذهب همه کفر طریقت است امساک
۵. مهندس فلکی راه دیر شش جهتی چنان ببست که ره نیست زیر دام مفاک
۶. فریب دختر رز طرفه می‌زند ره عقل مباد تا به قسیمت خراب طارم تاک
۷. به راه می‌کده حافظ خوش از جهان رفتی دعای اهل دلت باد مونس دلی پاک



۱ = رسمی بوده است یونانی که به ایران راه یافته است و یونانی بر این عقیده بودند که درخت مو آسمانی است و به همین دلیل برای سیاست‌گذاری هنگام نوشیدن شراب جرعه‌ای به عنوان هدیه نثار و بر خاک می‌افشانند و در ایران برای شادی مردگان و دادن بهره خاکیان جرعه‌ای از شراب یا آشامیدنیهای دیگر را بر خاک می‌ریختند. ۲ = از مال و منال هر چه داری بخور و به دیگران بخوران و اندوه و افسوس مغور / بی‌دریغ، بی‌پروا، بی‌مضایقه. ۳ = به خاک پای تو: به خاک پایت سوگند - سرو ناز پرور: دلدار ناز پرورده / روز واقعه: روز مرگ - پا و ما بگیرم از سر خاک: از آمدن به سر قبر من مضایقه مکن. ۴ = ملک: فرشته / طریقت: راه، مسلک، طریق - کفر طریقت: کفر در راه وصول به حق، پوشنده و نابودکننده طریقت - امساک: خودداری، خست، بخل = در مذهب همه بخل و خست نابودکننده طریقت است. ۵ = مهندس فلکی: سازنده فلک، خداوند، منجم، سرنوشت - دیر: صومعه، دنیا - دیر شش جهتی: صفت جهان که دارای شش جهت است به این ترتیب: شمال، جنوب، مغرب، مشرق، بالا، پایین / مفاک: گودال = آن چنان پست که در این گودال که همچون دام است راه از هیچ طرف به بیرون نیست. ۶ = رز: درخت انگور - دختر رز: شراب - طرفه: عجیب و شگفت‌آور / طارم: داربست درخت انگور - تاک: درخت مو، درخت انگور. ۷ / اهل دل: آگاه و زنده‌دل، جوانمرد - مونس: همنشین.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	پژمان
۷	۳	+	۲	۴	۶	۱	شاملو
۷	۶	۳	۴	۲	۵	۱	انجو
۷	۶	۵	۲	۴	۳	۱	فرزاد، قریب، ادیب
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	سهیل
۷	۶	۵	۴	۲+	۳	۱	محیط
۷	۵	۳	۶	۴	+	۲	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: فرزاد، خال، رضی.

ابیات الحاقی:

- + : بزن بر اوج فلک حالیا سرادق عشق که خود بَرَد اَجَلت عاقبت به تیره مفاک
2: زکنج صومعه صوفی صفا کجایلی بسیا که دل شود از باده صافی دراک

اختلاف متن‌ها

- ۱ / افشار، جذیر، محیط، نی، فرخ: در آن گناه = جذیر: که نفعی رسد بخلق چه باک
۲ - انجو: برو هر آنچه تو داری = بهروض، فرخ، جلان: بخور دریغ مدار / افشار: تیر هلاک
محیط: برو به هر چه که داری شاملو: مخور دریغ و بخور
۳ / قریب: پا وامگیر از سر خاک
۴ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، ادیب، خرم: چه آدمی چه پری
۵ - افشار: دیر راه شش جهتی / عدل، پژمان (ن)، قنی، افشار، فرخ، سایه، خرم: زیر دیر مفاک
محیط: زیر طارم خاک
۶ - جذیر: فریب دختر رز نور چشم ماست مگر / شاملو: تارم تاک
۷ - محیط: به راه عشق چو حافظ = فرخ: تو از جهان رفتی / افشار: مونس دل خاک
+ - محیط: سرادق عیش / فرخ: که خود زند اجلت ناگهان به نیزه خاک

۱. هزار دشمنم آر می‌کنند قصدِ هلاک / گزم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک
۲. مرا امید وصال تو زنده می‌دارد / وگرنه هر دم از هجر توست بیمِ هلاک
۳. نفس نفس اگر از باد نشنوم بویت / زمان زمان چو گُل از غم گنم گریبان چاک
۴. زود به خواب دو چشم از خیالی تو؟ هیاهات / بؤد صبور دل اندر فراق تو؟ حاشاک
۵. اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم / وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک
۶. بِسَیْطَرِ سَیْفِكَ قَتَلِ حَیَاتِنَا أَبَدًا / لِأَنَّ رُوحَنِي قَدْ طَابَ أَنْ يَكُونَ فِدَاکِ
۷. عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم / سپهر گنم سر و دستت ندارم از فتراک
۸. تو را چنانکه تویی هر نظر کجا بچند / به قدرِ بینش خود هر کسی کند ادراک
۹. به چشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ / که بر در تو نهد روی مسکنت بر خاک



۱-آر: اگر- قصد: نیت، آهنگ، عزیمت / پاک: ترس. ۲- وصال: دیدار و رسیدن / هجر: دوری- بیم: ترس. ۳- نفس نفس: لحظه به لحظه / زمان زمان: هر لحظه- گریبان چاک کردن گل: باز و شکوفا شدن گل. ۴- هیاهات: امکان ندارد / صبور: شکیبا- فراق: دوری- حاشاک: غیرممکن است. ۵- زخم: ضربه، صدمه- مرهم: داروی زخم / تریاک: پادزهر، نوشدارو، ضد سم. ۶- کشته شدن من به ضرب شمشیر توحیات جاودانه است زیرا روح من از اینکه فدای تو شود پاک و پاکیزه و شادمان می‌شود. ۷- عنان مپیچ: روی پر مگردان / فتراک: ترک‌بند، تسمه‌ای که از پس و پیش زین اسب می‌آویزند = سرم را در برابر شمشیرت سپر می‌کنم و ترک‌بندت را رها نمی‌کنم. ۸- تو را آنگونه که هستی هر نگاه چگونه می‌تواند ببیند / بینش: بصیرت- ادراک: دریافت، فهم. ۹- در تو: در خانه تو- مسکنت: بیچارگی، فروتنی، نیاز.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۲	۴	۵	۳	۶	۷	۸
پژمان (۲)	۱	۴	۲	۳	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۵	۷	۲	۳	-	۴	۸
انبجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۸
جذیر، بهروض، نی	۱	۲	۳	۴	۵	-	۸	۷
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۸	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، خال، سهیل، ادیب، فرخ، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار، قریب، بهروض، محیط: هزار دشمن اگر می‌کنند
- ۲ / فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ: وگر نه صدرهم از هجر = جذیر: گشت بیم هلاک
- ۳- فرزاد، افشار، بهروض، فرخ: بشنوم بویت
قنی، پژمان (۲)، خرم: نشنوم بویش
عدل: بشنوم بویش
- / شاملو، فرزاد، افشار، بهروض، محیط، نی، فرخ: زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک
قریب: زمان زمان کنم از دست غم گریبان چاک
- ۴- محیط: از خیال او هیئات / فراق او حاشاک
- ۵- افشار، جذیر، بهروض، نی، جلان: اگر تو زخم زنی بر دلم به از مرهم
پژمان (۲)، محیط: اگر تو زخم زنی به که دیگران مرهم
- / شاملو: اگر تو زهردهی = پژمان (۱)، افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: به که دیگران تریاک
محیط: ورم تو زهردهی
- ۶ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، قریب، فرخ، خرم: بان روحی قد
- ۷- انجو، قریب، سهیل: عنان نیچم اگر می‌زنی / قریب: سپر شوم من و دستت ندارم از فتراک
محیط: عنان مپیچ وگر می‌زنی
- ۸ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، سایه، خرم: بقدر دانش خود = قریب: هر کسی کنند ادراک
- ۹- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، فرخ، خرم: عزیز جهان شود حافظ
/ شاملو: که بر ره تو نهد
قریب: که در ره تو نهد = افشار: روی مسکنت در خاک
محیط: چو در ره تو نهد

۱. ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک حق نگه دار که من می‌زوم الله مَنک
۲. تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
۳. در خلوص قنّت از هست شکی تجربه کن کس عیار زر خالص نشناسد چو معک
۴. گفته بودی که شوم مست و دو پوست بدم وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک
۵. بگشا پسته خندان و شکرریزی کن خلق را از دهن خویش مینداز به شک
۶. چرخ بر هم زنم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی گشتم از چرخ فلک
۷. چون بر حافظ خویش نگذاری باری ای رقیب از بر او یک دو قدم دور ترک



۱- دل ریش: دل مجروح و غمگین - حق نمک: حق اخلاقی که از خوردن طعام میان دو تن با یکدیگر بوجود می‌آید، حق معاشرت و همنشینی / حق نگهدار: خداوند نگهدار باد - الله معک: خدا نگهدار باشد. ۲ - گوهر پاکیزه: اصل و نسب شریف و پاک نهاد - عالم قدس: عالم فرشتگان / ذکر خیر: یاد نکو - تسبیح: نیایش، ذکر و ورد - ملک: فرشته. ۳ - خلوص: پاکی، یکنلی / عیار: پاکی - معک: وسیلهٔ سنجش، سنگی که با آن طلا را تمییز می‌کنند. ۵ - پسته خندان: لب و دهان / - یعنی اینکه اگر سخن نگویی به دلیل کوچکی و غنچه بودن دهانت مردم به شک می‌افتند که شاید دهان نداری. ۶ - مراد: آرزو / زبونی: خواری، ذلت - چرخ فلک: گردش روزگار. ۷ - بر: پیش / رقیب: مراقب، نگهبان.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۳	۲	۵	۴	۱	شاملو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و فرخ با بقیه متنها مطابق است.

کلمات: پژمان (۱)، سهیل، ادیب.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سایه، خرم: بال لب تو حق نمک
قریب: بر تو بسی حق نمک
فرخ: با تو بسی حق نمک
- ۲- افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه، رضی: تویی آن جوهر پاکیزه
۳- محیط: در خلوص من اگر هست
- ۴- فرخ: گفته بودم که شوم = افشار: مست دو بوست بدهم / فرخ: وعده از حد بشد ما نه دو دیدیم و نه یک
۵- جذیر، بهروض: خلق را در دهن خویش
- ۶- شاملو: از جز به مرادم گردد / جذیر: که صبوری کشم از چرخ فلک
- ۷- جذیر: چون نشستی بر حافظ بکرامت یارا / شاملو، فرزاد: ای رقیب از در او
فرخ: ای رقیب از بر ما

۱. خوش خبر باشی ای نسیم شمال که به ما می‌رسد زمان وصال
 ۲. ما نسیم و من پی‌زی سلم آئین چشماننا و کیف الحال
 ۳. عرصه بزمگاه خالی ماند از حریفان و زطلیل مالا مال
 ۴. غفقت الذار بـغذ عافیة قـسائلوا حالها قـس الاطلال
 ۵. سایه افکند حالیا شب هجر تا چه بازند شبروان خیال
 ۶. قـمـة العـشـق لا انـفـصـام لـها قـمـیت هـالـها لـسـان مـقال
 ۷. تُرک ما سـوی کس نسیم نگرده آه از ایمن کبریا و جـاه و جلال
 ۸. فـی جـمال الـکـمال یـلـت مـن عـرـف الـله عـنـک عـین کـمال
 ۹. حافظا عشق و صابری تا چند ناله عاشقان خوش است بنال
 ۱۰. یا بـرید الـجـمـی عـما ک الـله مـر عـبا مـرحـبا تـعـال تـعـال

* * *

۱ - نسیم شمال: باد صبا، باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، بیک عاشقان / وصال: دیدار.
 ۲ - سلمی: نام معشوقه در شعر عرب - ذی سلم: نام محلی و پای درختی در حجاز که منزل گاه سلمی نیز در آنجا بوده است، جایگاه معشوق = حال سلمی و یاران ذی سلم چگونه است. همسایگان ماکجا هستند و حال آنان چگونه است. ۳ - عرصه: محوطه، میدان - بزمگاه: مجلس شادخواری / حریفان: همسایگان - رطل: پیاله بزرگ شراب - مالا مال: پر، مملو.
 ۴ - خانه‌ای که در آبادانی بود ویران شد و فرو ریخت اینک احوالش را از ویرانه‌ها بهرسید. ۵ - هجر: دوری / شبروان: شبگردان، عیاران، دزدان شب. ۶ - داستان و ماجرای عشق قطع شدنی نیست در اینجا این زبان گفتار است که بریده شده است. ۷ - ترک: زیبارو، معشوق / کبریا: عظمت و شکوه، تکبر. ۸ - در زیبایی کمال به نهایت آرزوی خود رسیدی خداوند چشم بد را از تو دور گرداند. ۹ - صابری: صبر و تحمل و شکجایی داشتن. ۱۰ - ای قاصد کوی دلدار خداوند نگهدارت باشد خوش آمدی، خوش آمدی، بیا.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۶	۲	۴	۸	۱۰	۳	۵	۷	۹
۱	-	۵	-	۷	-	۳	-	۹	-
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۱۰	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۶	۷	۵	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	-	۱۰	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۱۰	۴	۵	۶	-	۷	۹
۱	۱۰	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ترتیب ابیات: بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سایه.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱ - عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: خوش خبر باش / عدل، خرم: که به ما می‌رسی زمان وصال

فرزاد، قریب، ادیب، نی: خوش خبر بادی ادیب: که رسانی به ما پیام وصال

محیط: خوش خبر باد

۲ - پژمان (۱)، انجو، سهیل: ما بسلمی = فرخ: و من بذی سلمی

۳ / عدل، پژمان، قنی، انجو، محیط، ادیب، خرم: از حریفان و جام مالامال

فرخ: از حریفان رطل مالامال

۵ - محیط: حالیا خواب رفت و فکر آمد / عدل، قریب، خرم: تا چه زاید شبروان خیال

۶ / قنی، پژمان (۲)، انجو فرزاد، سهیل، ادیب، خرم: لسان القال

عدل، پژمان (۱)، محیط: لسان الحال

۷ / جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: وه از این = شاملو، فرزاد: کبریای جاه و جلال

۸ - انجو، فرزاد، ادیب: فی کمال الجمال

قریب، محیط: فی کمال الجلال = عدل: نلت متی / فرخ: غیرکمال

بهروض: فی کمال الکمال

۱۰ - عدل: ما برید الحمی

۱. شَمَفْتُ رُوحَ وَدَادٍ وَ شَمَفْتُ بَرَقَ وَصَال
 ۲. أَحَادِيَا بِجَمَالِ الْعَبِيبِ قِفْ وَ أَنْزِل
 ۳. حَکَايَتِ شَبِّ هَجْرَانِ فَرُوغْدَاشْتِه بِه
 ۴. چو یار بِرِ سِرِ مَصلَحِ اسْتِ وَ عَذَرِ مِی خَوَاهَد
 ۵. بیا که پَرْدِهٴ گَلْرِیزِ هفت خانِه چشم
 ۶. به جز خیالی دهانِ تو نیست در دِلِ تَنگ
 ۷. مَلالِ مَصلَحَتی مِی نَمایم از جَانان
 ۸. قَتیلِ عَشَقِ تُو شُد حَافِظِ غَرِیبِ وَلِی
 بیا که بوی تو را میرم ای نسیم شمال
 که نیست صبرِ جمیلِ زاشتیاقِ جمال
 به شکرِ آن که بر افکند پَرْدِهٴ رُوزِ وَصَال
 تَوانِ گَزشتِ زَجْوَرِ رَقِیبِ در همه حال
 کشیده ایم به تحریرِ کارگاهِ خیال
 که کس مباد چو من در پی خیالی محال
 که کس به چَند نَمَایَد ز جَانِ غَویْشِ مَلال
 به خاکِ ما گذری کن که خونِ ماتِ حلال



۱ = بوی دوستی به مشام رسید و برق وصال را از دور دیدم / نسیم شمال: باد صبا، باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، بیک عاشقان = ای نسیم شمال که از دیار یار می آیی جانم فدای بوی خوش و دل انگیزت.
 ۲ = ای ساربان که با خواندن آواز خدی شتران محبوب و دلبر مرا می رانی بایست = آواز خدی: آوازی که شتربانان می خوانند تا شتران همراه با آن راه ببرند / صبر جمیل: صبر زیبا، شکیبایی، صبری که در آن شکایتی نباشد = جمال: زیبایی، چهره زیبا = اشتیاق: آرزومندی. ۳ = هجران: دوری = فروگذاردن: ترک کردن / پَرْدِهٴ بَرافکندن: آشکار شدن، ظاهر شدن، نقاب از رخ برکشیدن. ۴ / جور: ظلم و ستم = رقیب: مراقب و نگهبان. ۵ = پَرْدِهٴ گَلْرِیز: پَرْدِهٴ نگارین و دارای گل‌های ریز و قرمز = ای یار بشتاب که پَرْدِهٴ نگارین هفت طبقه چشم یعنی پَرْدِهٴ سرشک گلگون را برای نگاشتن نقش چهرهٴ تو به کارگاه خیال آورده ایم. ۷ = ملال مصلحتی: دلتنگی ساختگی و تصنعی / به چَند: جدی = ملال: دلتنگی. ۸ = قَتیل: مقتول، کشته = غریب: تنها، دور از وطن / خونِ مات حلال: خونِ ما حلالیت باد

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	—	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۸	۷	۵	۶	۴	۳	—	۱	شاملو
۸	—	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، رضی
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	بهروز

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه.
کلمات: خال، ادیب.

فاقد این غزل: افشار، محیط

ابیات الحاقی:

۱: فضای باغ قفس گشته بر دل تنگم نهاده حسن توتا دام و دانه از خط و خال

۲: گرفتم آن که شکستم قفس چه گونه پر که رشته‌ایم زدام هواست بر پیر و بال

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، جذیر، خرم: شمت روح وصال

۲ / قریب، فرخ: در اشتیاق جمال

۳- پژمان (۱)، انجو، فرزاد، بهروز، سهیل، نی، فرخ، سایه، رضی: شکایت شب هجران = فرزاد، قریب، نی: فروگذاری دل

/ سهیل: به شکر آنکه برافگنده پرده

۴- عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سایه، خرم: عذر می‌طلبید

۵- فرخ: بیا که پرده گل زیر = جذیر، بهروز، نی، فرخ، جلان: هفت کاری چشم / فرزاد: کشیده‌ایم سحر که به کارگاه خیال

فرزاد: هفتگانه چشم

۷ / بهروز: که کس به جان ننماید

۸ / شاملو: به خاک اوگذری کن که خون اوت حلال

بهروز: به خاک ماگذری کن که خون ماست حلال

۱. به عهد گل شدم از توبه شراب خجل / که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
 ۲. صلاح ما همه دام ره است و من زاین بحث / نی‌آم ز شاهد و ساقی به هیچ باب خجل
 ۳. بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریم / که از سؤال ملولیم و از جواب خجل
 ۴. زخون که رفت شب دوش از سراچه چشم / شدیم در نظری رهروان خواب خجل
 ۵. زواست نرگس مست لر فکند سر در پیش / که شد ز شیوه آن چشم پُر عتاب خجل
 ۶. رخ از جناب تو عمریست تا نتافتام / نی‌آم به یاری توفیق از این جناب خجل
 ۷. تو خوب روی تری ز آفتاب و شکر خدا / که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل
 ۸. حجاب ظلمت از آن بست آبِ غیظ که گشت / ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل
 ۹. از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف / که شد ز نظم خویش لؤلؤ خوشاب خجل



۱ - به عهد گل: در موسم و فصل گل، فصل بهار - خجل: خجالت زده، شرمند / ناصواب: نادرست. ۲ - صلاح: نیکوکاری، پرهیزگاری / به هیچ باب: به هیچ وجه - آنچه که به ظاهر تصور می‌شود به خیر صلاح ماست دام راه و فریبی بیش نیست و من با وجود چنین بخت و اقبالی به هیچ وجه از شاهد و ساقی شرمند نیستم. ۳ - خلق کریم: خوی بخشنده، اخلاق بزرگوارانه / ملول: دلنگ - امیدوارم با خلق و خوی کریمانه‌ای که حضرت حق دارد از ما نرنجد زیرا از بازخواستش دلنگ می‌شویم و از پاسخگویی به او شرمند. ۴ - شب دوش: شب گذشته، دیشب - سراچه: خانه کوچک / رهروان خواب: شبروان خواب، راهزنان خواب، خیالات. ۵ - نرگس مست: چشم مست / شیوه: طریقه، ناز و کرشمه - پرهتاب: پرخشم و سرزنش. ۶ - رخ نتافتام: روی برنگردانندیم / توفیق: تأیید الهی - جناب: درگاه، آستان. ۷ - تو از آفتاب زهباتری و خدا را شکر می‌کنم که از بابت تو در روی آفتاب خجالت نمی‌کشم. ۸ - حجاب ظلمت: پرده تاریکی - آب خضر: آب حیات، آب زندگی که در محلی به نام ظلمات است و فقط خضر که از اولیای خدا می‌باشد توانست از آن بنوشد و به زندگی جاوید به دست یابد / طبع: قریحه شاعرانه. ۹ / نظم: شعر - لؤلؤ خوشاب: مروارید آب‌دار و شفاف

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
-	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، خرم	
۹	۸	۳	۴	+	۵	۷	۶	۲	۱	شاملو
-	۸	۳	-	۵	۷	۴	۲	۱		انجو، جذیر
۹	۸	۵	+	۷	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد
-	-	-	-	-	-	-	-	۲	۱	افشار
-	۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱		قریب
۹	۶	۸	۵	۷	۴	۳	۲	۱		بهروز
۸	۹	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱		سهیل
-	۸	۳	-	۵	۷	۲	۴	۱		محیط
۹	۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱		ادیب، رضی
۹	۸	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱		نی
۸	۹	۶	۳	+	۵	۷	۶	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: خال، جلان، سایه.

بیت الحاقی:

+ چرا به زیر لب جام زهر خنده زند اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: به وقت گل شدم

۲- انجو، ادیب: صلاح ما همه جام می است و من زین بحث

افشار: صلاح ما همه دام رهست در این بحث

فرخ: صلاح من همه دام رهست من زین بحث

۳- پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، فی: بود که یار نپرسد گنه بخلق کریم

سهیل، ادیب: بود که یار بپوشد گنه زخلق کریم

انجو: بود که یار نپرسد گنه زخلق کریم

محیط: بود که یار نپرسد زما به خلق کریم

فرخ: بود که باز نپرسد زما به خلق کریم

/ بهروز: که در سوال ملولیم و = فرزاد، قریب، بهروز، فی: در جواب خجل

۴- شاملو، فرزاد: زخون که رفت شب دوشم / شاملو، جذیر، بهروز، خال، ادیب، فی، سایه، رضی: شدیم در نظر شبروان

۶- خال، سهیل، جلان، سایه، رضی: عمریست تا نتافتدایم / شاملو، بهروز، سهیل، فرخ: از آن جناب خجل

بهروز، فرخ: جایی دگر نتافتدایم

۷- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: تویی که خوب تری ز آفتاب و = بهروز، فرخ، رضی: فضل خدای

شاملو: تو خوب و تری از آفتاب و قریب، محیط: شکر خدای

محیط: تو خوب و تری ز آفتاب و جذیر: فضل خدا

جلان: فضل خداست

۸- بهروز: نقاب ظلمت از آن بست / عدل، پژمان، قنی، خرم: ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب خجل

انجو، سایه: ز شعر حافظ و این طبع همچو آب خجل

۹- شاملو: وز آن نهفت / بهروز: که شد ز لؤلؤی نظمش در خوشاب خجل

فرزاد: از آن نهفت فرخ: که شد ز شعر خوشم لولوی خوشاب خجل

+ فرخ: بزیر لب زچه رو جام زهر خنده زند

- دارای جهان نصرت دین خسرو کامل یحیی بن مظفر ملک عیالم عادل
 ۲ ای درگاه اسلام پناه تو گشاده بر روی زمین روزنه جان و دیر دل
 ۳ تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل
 ۴ روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حل مسایل
 ۵ خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت ای کاج که من بونمی آن هندوی مقبل
 ۶ شاهای فلک از بزم تو در رقص و سماع است دست طرب از دامن این زمزمه مگسل
 ۷ من نوش و جهان بخش که از زلف کمندت شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل
 ۸ دور فلکی یکسره بر من هیچ عدل است خوش باش که ظالم نبزد راه به منزل
 ۹ حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهر همیشه مکن الدیشه باطل



۱ - دارای جهان: شاه جهان، دارنده جهان - نصرت دین: یاری دهنده دین، لقب شاه یحیی - خسرو: شاه / یحیی ابن مظفر: نصرت الدین شاه یحیی از خاندان آل مظفر که داماد و پسر پسر شاه شجاع بود و از سال ۷۸۹ هجری قمری امیر تیموری را به حکومت یزد و شیراز برگزید. ۲ - درگاه اسلام پناه: درگاهی که پناهگاه اسلام و مسلمانان است. ۳ - تعظیم: بزرگداشت - خرد: عقل / انعام: بخشش و احسان - کون و مکان: عالم هستی، دنیا - فایض: بهره و فیض رساننده - شامل: در برگیرنده. ۴ - ازل: زمان بی آغاز و بی پایان - کلک: قلم - قطره سیاهی: خال / حل مسایل: مسایلی که میان اهل علم مطرح بود که این لکه سیاهی روی ماه از چیست. ۵ / ای کاج: ای کاش - هندو: خال، غلام، زلف - مقبل: خوشبخت - هندوی مقبل: زلف سیاه، غلام خوشبخت. ۶ - سماع: آواز / طرب: شادی - زمزمه: نغمه و سرود - مگسل: قطع مکن، رها مکن. ۷ - زلف کمند: زلفی که مانند کمند است - کمند: طنابی که در زمان جنگ به دور کمر یا گردن دشمن می انداختند و او را اسیر می کردند / سلاسل: زنجیرها. ۸ - دور فلکی: گردش روزگار - من هیچ: راه آشکار و گشاده. ۹ - مقسم: قسمت کننده / معیشت: مخارج زندگی.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---

۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرغ
---	---	---	---	---	---	---	---	---	-----

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی (ق)،
جلان، سایه، خرم، رضی
کلمات: قنی، پژمان (۲)، خال، جلان، خرم
فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر

اختلاف متن‌ها

- ۱ / بهروض، رضی: یحیی مظفر
سایه: یحیی مظفر
- ۲ - فرزاد، قریب، بهروض، محیط، فرخ: پناه تو گشوده / پژمان (۱)، انجو، بهروض، محیط، نی، فرخ، سایه، رضی: بر روی جهان
- ۳ / فرزاد، قریب، محیط: و انعام تو بر کون و مکان
- ۴ - بهروض: یک نقطه سیاهی / فرزاد، قریب: که کن حل مسایل
- ۵ / عدل، انجو، فرزاد، ادیب، فرخ: ای کاش
محیط: کای کاج = محیط: که من بودمی آن بنده مقبل
نی: ایکاچ
- ۶ - قریب: شاه فلک از بزم تو در / محیط: این زمزمه نگسل
فرخ: این سلسله مگسل
- ۷ - انجو، فرزاد، سهیل: که از خم کمندت
بهروض: که از درد کمندت
ادیب: که از زخم کمندت
- ۸ - انجو: چون دور فلک یکسره / سایه: نبرد بار به منزل

۱. اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول / رسد به دولت وصلت نوای من به اصول
 ۲. قرار بُرده زمن آن دو سنبل رعنا / فراغ بُرده زمن آن دو نرگس مکحول
 ۳. دل از جواهر بهرت چو صیقلی دارد / بود ز زنگ حوادث هر آینه مصقول
 ۴. من شکسته بد حال زندگی یابم / در آن نفس که به تیغ غمت شوم مقتول
 ۵. چه جرم کرده‌ام ای جان و دل به حضرت تو / که طاعت من بسیدل نمی‌شود مقبول
 ۶. چو بر در تو من بی‌نوای بی‌ذر و زور / به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول
 ۷. کجا روم چه کنم چاره از کجا جویم / که گشته‌ام ز غم و جور روزگار ملول
 ۸. خراب‌تر ز دل من غم تو جای نیافت / که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول
 ۹. به درد عشق بساز و خموش کن حافظ / رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول



۱- مجال: فرصت - وصول: رسیدن / دولت: پخت و اقبال - نوا: وسایل زندگی، لوازم معاش - اصول: اساس، بنیاد، نظم و قاعده - اگر فرصت و اجازه رسیدن به کوی تو را بیابم از نعمت وصل و دیدار تو کار و بار من سر و سامان خواهد گرفت. ۲- سنبل: سنبل هندی که دارای دنباله سیاه و دراز و خوش بوست، زلف - رعنا: زیبا / فراغ: آسایش - نرگس: چشم معشوق - مکحول: سرمه کشیده. ۳- صیقلی: جلا یافتگی - زنگ: غم و اندوه - مصقول: جلا یافته و پاک - هر آینه‌ای که از جوهر مهر و محبت تو صیقلی یافته باشد از زنگ حوادث صیقل خواهد خورد و زنگ حوادث در آن تأثیر نخواهد داشت. ۴- شکسته: ناتوان / مقتول: کشته. ۵- حضرت: آستان، درگاه و پیشگاه، حضور / طاعت: اطاعت، بندگی و خدمت - مقبول: مورد قبول. ۶- بی‌نوا: بی‌سر و سامان / به هیچ باب: به هیچ وجه - دخول: داخل شدن. ۷ / جور: ظلم و ستم - ملول: دلتنگ. ۸- خراب‌تر: ویران‌تر / نزول: فرود آمدن، وارد شدن به جایی. ۹- خموش کن: ساکت باش، آرام باش / اهل عقول: اهل عقل که از عشق بی‌خبرند، فلاسفه.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۵	۳	۸	۴	۶	۲	۱	عدل، خرم
۹	۷	۶	۵	۳	۸	۴	۲	۱	پژمان
۹	۵	۳	۸	۴	۷	۶	۲	۱	قنی
۹	۷	۶	۵	۸	۳	۴	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	افشار، محیط
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۹	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	فروخ

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سایه

فاقد این غزل: شاملو

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: مرام‌جال دخول / عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: رسد به دولت وصل تو

انجو: رسد ز دولت وصل تو = عدل، پژمان، قنی، سهیل، نی، خرم: کلام به اصول

محیط: رسد به دولت عشقت

نی: رسد به دولت عشق تو

۲- افشار، قریب، بهروض، فرخ: قرار برد زمن = عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، خرم: آن دو نرگس رعنا

انجو: آن دو سنبل مشکین

قریب: آن دو سنبل جادو

/ افشار، قریب، بهروض، فرخ: فراغ برد زمن = عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: آن دو جادوی مکحول

انجو: خراب کرده مرا

۳- جذیر، قریب، بهروض، محیط: چو از جواهر مهر تو صیقلی دارد

افشار: خور از جواهر مهر تو صیقلی دارد

نی: دل چو آینعام را غم تو شد صیقل

فرخ: چو از جواهر مهر تو صیقلی دارم

۴- نی: چو شمع پیش تو من زندگی ز سر گیرم / عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم: در آن زمان که به تیغ

۷- انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: کجا روم چه کنم حال دل کرا گویم

بهروض، خال، جلان، رضی: کجا روم چه کنم چون روم چه چاره کنم

قریب، محیط: کجا روم چه کنم چون کنم چه چاره کنم

افشار: کجا روم زدرت چون کنم چه چاره کنم

نی: کجا روم چه کنم چون شوم چه چاره کنم

/ پژمان (۸)، افشار، بهروض، محیط: زغم جور روزگار ملول

فرخ: زغم روزگار خویش ملول

۸ / جذیر: که کرد در دل تنگم

۹- فرخ: بدرد خویش بساز و = جذیر: خموش شو حافظ / افشار: رموز عشق مکن یاد

۱. هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل هر کس او شنید گفتا یَلَّیْهِ دَرُ قایل
 ۲. تحصیل عشق و رندی آسان نمود اوّل آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل
 ۳. گفتم که کی بیخشی بر جان ناتوانم گفت آن زمان که نبود جان در میانه حایل
 ۴. حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی نپرسند امثال این مسایل
 ۵. دل داده‌ام به یاری شوخی کشی نگاری مَرُوضَةُ الشَّجَايَا مَخْمُودَةُ الْخَصَائِلِ
 ۶. در عین گوشه‌گیری بودم چو چشم مستت وَاکُنُونِ شَدَمِ چو مستان بر ابرویِ تومایل
 ۷. از آب دیده صد ره طوفانِ نوح دیدم وَاَزْ نَوْحِ سینه نقشت هرگز نگشت زایل
 ۸. ای دوست دستِ حافظ تعویذ چشم زخم است یَا رَبِّ بِبَیْنِمِ آن را در گسردنت حمایل



۱ - شمایل: چهره، صورت / الله در قایل: خداوند گوینده را خیر و نیکی دهد. ۲ - تحصیل: به دست آوردن، کسب کردن - رندی: لالایی‌گری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / فضایل: فضیلتها، هنرها. ۳ / حائل: مانع و حجاب. ۴ - حلاج: حسین منصور حلاج که به گفته صوفیان یکی از بزرگترین عاشقان و واصلان حق است که به جرم گفتن شطحیات یا سخنان به ظاهر کفرآمیز به دار آویخته شد / شافعی: ابوعبدالله محمد بن ادریس شافع هاشمی معروف به امام شافعی یکی از ائمه و فقهای بزرگ چهارگانه اهل سنت و مؤسس مذهب شافعی - امثال این مسایل: مسائلی مانند عشق و رندی. ۵ - شوخ: گستاخ، زنده دل، شاد و خرم - کش: خوش، نیک و نازنین - نگاری: معشوقی / - پسندیده خوی و ستوده خصال. ۶ / مایل: رغب، شایق، دلبسته. ۷ - صدره: صدار - طوفان: طغیان آب، سیل عظیم / لوح: هر چه پهن باشد و بر آن بنویسند - زایل: نابود شونده، محو، از بین رفته. ۸ - تمویذ: دمای نوشته‌ای که بر گردن یا بازو برای دفع چشم زخم و بلا بندند / حمایل: آنچه به شانه و پهلو بیاویزند.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	عدل، پزمان، قنی، خرم
۸	۷	۶	-	-	۲	۳	+	شاملو
۸	۷	۶	۳	۴	۲	۵	۱	انجو
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	-	افشار
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	محیط
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
بیت الحاقی:

+ : دردا که در برخود بارم نداد دلدار چندان که از جوانب انگیختم وسایل

اختلاف متن‌ها

۲- قریب: تحصیل علم و رندی / جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان: جانم بسوخت آخر
پژمان (۱)، سایه، رضی: و آخر بسوخت جانم

قریب: لیکن بسوخت جانم

۴- افشار: خوش سرائید / پژمان، انجو، قریب، سهیل، ادیب: از شافعی مه‌رسید

عدل، فرزاد، خرم: کز شافعی نپرسند

فرخ: کاز شافعی نه پرسید

۵- افشار: دل داده‌ام به شوخی یاری کشی نگاری / افشار: محمودۃ الشامیل

فرخ: دل داده‌ام به یاری شوخی ستیزه‌کاری

۶- جذیر، بهروض، جلان: در عین گوشه‌گیری عشقم زره بینداخت

خال: در عین گوشه‌گیری چشمم زره بینداخت

محیط: در عین گوشه‌گیری چشمم زره بینداخت

/ پژمان، قنی، شاملو، انجو، افشار، بهروض، ادیب، سایه، رضی: و اکنون شدم به مستان چون لبروی تو مایل

محیط: اکنون شدم چو مستان برابر وی تو مایل

فرخ: اکنون شدم چو مستان بر لبرو تو مایل

۷- افشار: از آب چشم صدره / فرزاد: وز لوح سینه هرگز نقشش نگشت زایل

۸- افشار: تعویذ چشم زخمت / فرزاد، قریب، فرخ: یا رب که بینم آنرا در گردنت حمایل

افشار، محیط: آیا بود که بینم در گردنت حمایل

شاملو: یا رب بینم آن را بر گردنت حمایل

۱. ای زُخت چون خُلد و لعلت سلسبیل سلسبیلت کرده جان و دل سبیل
 ۲. سبیزپوشانِ خطت بر گمرد لب همچو مورانند گورد سلسبیل
 ۳. ناوُک چشم تو در هر گوشه‌ای همچو من افتاده دارد صد قتیل
 ۴. یارب این آتش که در جان من است سرد کن زان سان که کردی بر خلیل
 ۵. من نمی‌یابم مجال ای دوستان گرچه دارد او جمالی بس جمیل
 ۶. پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
 ۷. حافظ از سر پنجه عشق نگار همچو مسور افتاده شد در پای پیل
 ۸. شاهِ عالم را بقا و عز و ناز باد و هر چیزی که باشد زاین قبیل



۱ - خلد: بهشت - لعل: لب سرخ معشوق - سلسبیل: گوارا، نام چشمه‌ای در بهشت / کرده سبیل: وقف کرده، فدا کرده. ۲ - خط: موی نورسته روی لب جوانان = موهای نورسته اطراف لبث مانند مورانی هستند که در اطراف سلسبیل گرد آمده باشند. ۳ - ناوک: تیر کوچک، مژه / قتیل: کشته، مقتول. ۴ / خلیل: حضرت ابراهیم به دستور نمرود در آتش افکنده شد ولی به امر خداوند آتش بر ابراهیم سرد شد. ۵ - مجال: فرصت = من فرصت عشق‌بازی نمی‌یابم هر چند که دلدار بیش از حد تصور زیباست. ۶ / نخیل: درخت خرما. ۷ - سرپنجه: پرقوت، بی‌باک و بی‌پروا - نگار: معشوق و محبوب. ۸ - عز: عزت و ارجمندی - ناز: در رفاه و آسایش و تنعم زیستن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
-	۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	انجو
-	۷		۶	۴	۲	۵	۳	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، خال (ل)، نی (پ)، سایه (ش)، خرم.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه.

فاقد این غزل: شاملو*، افشار، جذیر، بهروض، سهیل، محیط، ادیب، جلان، رضی.
بیت الحاقی:

+ یا مکش بر چهره نیل عاشقی یا فرو بر جامه تقوی به نیل

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد: سلسبیل کرده خون دل سبیل

۲ / فرزاد، خال: همچو حورائند

۴ - پژمان (۱)، انجو: که بر جان من است / فروخ: سرد کن آنسان

۵ / انجو، فروخ: گر چه او دارد جمالی بس جمیل

فرزاد، قریب: زانکه او دارد جمال بس جمیل

۶ - عدل: منزل چون بهشت

فرزاد: منزل بس بعید

فی: منزل دور دست

خرم: منزل چو بهشت

۷ / انجو: زیر پای پیل

۸ - فرزاد: بقای عز و جاه / خواهد زین قبیل

* در متن شاملو غزلی با همین وزن و قافیه آمده است که فقط یک بیت آن با این غزل مطابق است
یعنی بیت ششم غزل متن حاضر. غزل متن شاملو چنین است:

رهروان را عشق بس باشد دلیل آب چشم اندر رهش کردم سبیل

پامنه با خود که مقصد گم کنی یا مَنیه پای اندر این ره بی دلیل

یا مکش بر چهره نیل عاشقی یا فرو بر جامه تقوا به نیل

آتش عشق بتان بر خود مزن یا بر آتش خوش گذر کن چون خلیل

موج اشک ماکی آرد در حساب آن که کشتی راند بر خون قتیل

پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

حفاظا گسر مسعنی داری بیار ورنه دعوی نیست غیر از قال و قیل

به جز متن شاملو، چند متن دیگر این غزل را به عنوان متن اصلی یا غزل مشکوک آورده‌اند اما منظور از ذکر این مطلب روشن ساختن متن‌هایی است که فاقد غزل اصلی این متن می‌باشند که در فوق نام آنها ذکر شده است. متن افشار و بهروض نیز غزلی را که از متن شاملو نقل شده است، دارند ولی همان یک بیت که وجه مشترک آن با غزل اصلی این متن می‌باشد را ندارند.

۱. عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام
۲. ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن
۳. شاهی از لطف و پاکی رشک آب زندگی
۴. بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین
۵. صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب
۶. باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک
۷. غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ
۸. نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن
۹. هرکه این عشرت نخواهد خوشدلی بروی تباہ
- مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
- همنشین نیک کردار و ندیم نیک نام
- دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
- گلشنی پیرامنش چون روضه دازالسلام
- دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام
- نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام
- زلف جنان از برای صید دل گسترده دام
- بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام
- وان که این مجلس نجوید زندگی بروی حرام



۱ - لعل فام: سرخ رنگ همچون لعل / مجلس انس: محفل دوستی - حریف: همپاله، رفیق و یار - شرب: نوشیدن. ۲ - مطرب: نوازنده و خواننده موسیقی، موسیقی دان / ندیم: هم صحبت، همپاله، حریف شراب. ۳ - شاهده: محبوب زیبارو، معشوق - رشک: حسد، مورد حسادت - آب زندگی: آبی که هر کس از آن بنوشد زندگی جاوید می یابد / غیرت: مورد حسادت - ماه تمام: ماه کامل، ماه شب چهارده. ۴ - بزمگاه: مجلس شراب و عیش و شادمانی - دلنشان: آرامبخش دل، مطبوع، مقبول، خوش آیند - قصر فردوس برین: کلاخی که در بالاترین مرتبه بهشت قرار دارد / گلشن: گلستان، گلزار - روضه دار السلام: باغ بهشت. ۵ - صف نشینان: مهمانان - نیکخواه: خیرخواه - پیشکاران: خدمتکاران / صاحب اسرار: رازدار - دوستکام: مهربان. ۶ - گلرنگ: سرخ، به رنگ گل - تیز: تند و برنده - خوشخوار: خوش خوراک / حزه اش از لب جانان بود و قصه اش از باده سرخ فام. ۷ - غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - یغما: غارت - خرد: عقل - آهخته: پرکشیده، کشیده. ۸ - نکته دان: هوشمند - بذله گو: شوخی کن / بخشش آموز: کسی که به دیگران بخشش و کرم یاد می دهد - حاجی قوام: حاجی حسن تمناچی پن ناصرالدین مظفر از بزرگان و نیکوکاران بنام شیراز و رئیس گمرک فارس بود و از عوامل استقرار شاه شیخ ابوالسحاق اینجو نیز بود و همچنین وزیر شاه شجاع بود. ۹ - عشرت: خوشگذرانی - خوشدلی: شادمانی.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۵	۳	۶	۷	۴	۸	۹
انجو	۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷	-	۹
فرزاد، قریب	۱	۲	۴	۵	۳	۶	۷	۸	۹
افشار	۱	۲	-	۴	۵	۶	۷	۸	۹
سپیل، ادیب	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸	۹
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
فرخ	۱	۲	۴	۴	۵	۶	۷	۸	-

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: خال، نی

اختلاف متن ها

۱ / قریب: مجلس عیش و حریف

فرخ: مجلس امن و حریف

۲ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، سایه، خرم: همنشینی نیک کردار و ندیمی نیکنام
افشار: دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
قریب: همنشین نیک کردار و حریف نیکنام

۳ - شاملو: باده‌ئی در لطف و پاکی

انجو: شاهی در لطف و پاکی

فرزاد: باده‌ای از لطف و پاکی

۴ - شاملو، انجو، محیط: بزمگاهی دلنشین / افشار: مجلس پیرامنش

۵ / انجو: دوستاناران صاحب سز و حریفان دوستکام

افشار: دوستاناران صاحب اسرار و حریفان نیک نام

ادیب: دلفریبان راستکار و باده خواران دوستکام

۶ - محیط، فرخ: باده گلرنگ تیز تلخ خوشخوار سبک / افشار، جذیر، فرخ، جلان: نقلی از لعل نگار و نقلی از یاقوت خام

افشار: باده گلرنگ و تلخ و تیز و خوشخوار و سبک / فرزاد، قریب، خرم: نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت جام

محیط: نقل از لعل نگار و نقل از یاقوت جام

۷ / فرزاد، قریب، ادیب: زلف دلبر

شاملو: زلف شاهد = شاملو، افشار: از برای صید دل افکنده دام

۸ - بهروض: چون حافظ افسانه ساز / محیط: بخشش اندوزی جهان افروز

فرخ: چون حافظ شیرین کلام

۹ - شاملو، انجو: هر که این صحبت بجوید

افشار، جذیر: هر که این صحبت نخواهد = شاملو، انجو: خوشدلی بروی حلال

بهروض: هر که این عشرت ندارد / بهروض، رضی: عیش خوش بروی تباه

محیط: هر که این صحبت نجوید

/ انجو، جذیر، محیط: وانکه این عشرت نخواهد

شاملو، بهروض: وانکه این مجلس نخواهد

افشار: وانک این عشرت نجوید

۱. مرحبا طایر: فرخ پی فرخنده پیام / خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام
 ۲. یارب این قافله را لطیف ازل بدرقه باد / که از او خصم به دام آمد و معشوقه به کام
 ۳. ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست / هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام
 ۴. زلف دلدار چو زَنار همی فرماید / بُروای شیخ که شد بر تنِ ماعرقه حرام
 ۵. مرغِ روحم که همی زد زَسِرِ سدره صفیر / عاقبت دانسته خالِ تو فکندش در دام
 ۶. چشمِ بیماری مرا خواب نه در خور باشد / مَن لَّهٗ یَقْتُلُ دَاءَ ذَلْفِ کَیْفَ یَنَامُ
 ۷. تسو ترخم نکنی بر من بیدل گفتم / ذاک دَغَوایِ وَهَّاءِ اَنتَ وَ یَلْکَ الْاَیَّامُ
 ۸. گُلِ ز حد بُرد تنعم به کرم رخ بنمای / سرو می نازد و غوش نیست خدا را بغرام
 ۹. حافظ از میل به ابروی تو دارد شاید / جای در گوشه محراب کنند اهل کلام



۱- مرحبا: آفرین.. طایر: پرنده.. فرخ پی: خوش قدم، مبارک قدم.. فرخنده پیام: خجسته پیام / خیر مقدم: خوش آمدی
 ۲- قافله: کاروان.. ازل: زمان بی آغاز.. بدرقه باد: امید است پشت و پناه این کاروان باشد / خصم: دشمن.. کام: آرزو، ۴-
 زَنار: کمربندی که زردشتیان به کمر می بستند، نشانهٔ نامسلمانی = زلف دلدار به من امر به بستن زَنار فرموده است / شیخ:
 پیر، مرشد، واعظ. ۵- مرغ: روح: روح، جان.. سدره: سدرالمنتهی، درختی عظیم در بهشت.. صفیر: فریاد، صدای سوت
 میزند پرنده. ۶- در خور: شایسته / کسی که او را بیماری کشنده‌ای است چگونه تواند خوابید. ۷- بیدل: عاشق / این
 است دعوای من حال این تو و این روزگار. ۸- تنعم: فخر فروشی، ناز و تکبر.. به کرم: از روی لطف و عنایت / سرو فخر و
 مباحثات ناخوشایندی دارد بخاطر خدا بیا. ۹- شاید: شایسته است / محراب: صدر ائق، جایی در مسجد که محل نماز
 امام جماعت است.. اهل کلام: سخن ران، فصیح.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۹	۷	۶	۵	۴	۸	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، خرم	
۹	۸	-	-	۵	۳	۴	۲	۱	شاملو	
۹	۲	۵	۸	۷	۶	۳	۲	۱	انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب	
۹	۸	+	۷	-	-	-	۳	۲	۱	الشار
۹	۷	۸	-	۵	۴	۳	۲	۱	محیط	
۹	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ	

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.
بیت الحاقی:

+ ماه با روی چو خورشید تو نورانی نیست با لب لعل تو خون در دل جا مست مدام

اختلاف متن‌ها

۱ / قنی، انجو، سهیل، خرم: دوست کجا راه کدام

عدل، پژمان: دوست کجا یار کدام

جذیر، محیط: یار کجا دوست کدام

۲ / شاملو، انجو، قریب، محیط: معشوق به کام

عدل: معشوقه به دام

۴ / فرخ: در بر ما خرقه حرام

۵ - جذیر، بهروض، جلان: مرغ عزمم که همی

محیط: مرغ جانم که همی

۶ - سایه: خواب چه در خور باشد / فرزاد، خال، ادیب، نی، رضی: من له یقبل داء دنف کیف ینام

عدل، پژمان (۱): من له یقبل داء و نیاکیف ینام

فرخ: من له یقبل داء و نفاکیف نیام

۷ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: بر من مخلص گفتم

انجو، فرزاد، افشار، ادیب: بر من بیدل دانم

محیط: بر من مسکین گفتم

۸ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: نفسی رخ بنما

شاملو، انجو، فرخ: زکرم رخ بنمای / افشار: سرو می رقص و خوش نیست

پژمان (۱)، سهیل: نفسی رخ بنمای

قریب: بکرم رخ بنما

- عاشق روی جوانی خوشِ نوخاسته‌ام واز خدا شادی این غم به دُها خواسته‌ام
- عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
- شرمم از خرقه آلوده خود می‌آید که بر او پاره به صد شعبده پیراسته‌ام
- خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من نیز هم بدین کار کمر بسته و برخاسته‌ام
- با چنین حیرتم از دست بشد صرغه کار در غم افزوده‌ام آنچ از دل و جان کاسته‌ام
- همچو حافظ به خرابات زوم جامه قبا بسو که در برگشت آن دلبرِ نوخاسته‌ام



۱ - خوش: زیبارو، مطبوع، دلپسند، نیکو - نوخاسته‌ام: نوجوان، نوباوه، تازه‌رس. ۲ - رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - نظرباز: کسی که از دیدن زیبارویان لذت می‌برد / چندین: اینهمه، این اندازه - هنر: فضل و دانش. ۳ - خرقه: لباس رسمی تصوف / شعبده: نیرنگ، حقه‌بازی - پیراسته‌ام: وصله کرده‌ام. ۴ / کمر بستن: آماده شدن. ۵ - حیرت: سرگردانی - بشد: رفت - صرغه: فایده، بهره. ۶ - خرابات: میخانه، عشرتکده، محل شراب خوردن - جامه قبا: جامه‌ای که از جلو باز بوده است / بوکه: باشد که.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۲	۳	۵	۲	۱	شاملو
۶	۵	۴	+	۲	۳	افشار

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و افشار با بقیه متنها مطابق است.

بیت الحاقی:

+ تا بسودای غمت از سر جان برخیزم عشق تو بر دل پر وسوسه بنشاستام

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو، انجو، فرزاد، ادیب: خوش و نخواستام

محیط: نو و نخواستام

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، شاملو، انجو، افشار، سهیل، ادیب، سایه، خرم: وز خدا دولت این غم
قیب: از خدا شادی این غم

۲ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: که برو وصله به صد

انجو: که بهر پاره دو صد

افشار: که برو باده بصد

جذیر: که بدو پاره به صد

فرخ: که بر او زهد بصد

۴ - شاملو، انجو، فرزاد، محیط، جلان: که امشب من نیز

/ پژمان (۲)، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان: به همین کار میان بسته و برخاستام

شاملو: هم برین کار میان بسته و برخاستام

انجو: به همین کار کمر بسته و برخاستام

فرزاد: هم بدین کار میان بسته و برخاستام

۵ - شاملو، جذیر، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی: با چنین خبرتم = سایه: از دست نشد صرفه کار

/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: بر غم افزوده‌ام = عدل، فرزاد: آنچه از دل و جان کاستام

۱. به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم
 ۲. اگر چه خرمین غم تو داد به باد به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
 ۳. چو دژه گرچه حقیرم ببین به دولت عشق که در هوای زحمت چون به بهر پیوستم
 ۴. بیار باده که عمری ست تا من از سر امن به گنج عاقبت از بهر عیش نشستم
 ۵. اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی سخن به خاک مینکن چرا که من مستم
 ۶. چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
 ۷. بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت که مرهمی بفرستم چو خاطرش خستم



۱ - بشد: برقت / طرف بر بستن: سود بردن، بهره بردن. ۲ / به خاک پای عزیزت: قسم به خاک پای عزیز تو. ۳ - دولت: بخت و اقبال. دولت عشق: برکت عشق / در هوای: در آرزوی. مهر: خورشید. ۴ - تا من از سر امن: که من از روی اطمینان و آرامش / عاقبت: تندرستی و سلامتی. ۵ / سخن به خاک افکندن: خار و بی اعتبار کردن سخن. ۶ - بر دوست: پیش دوست / بسزا: لایق و درخور. ۷ - دلنواز: دلآرام، مشفق و مهربان / مرهم: داروی زخم. خاطرش: قلبش، ذهنش. خستم: آزرده، مجروح کردن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---

شاملو ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: پژمان (۱)، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو، انجو، افشار: به غیر آنکه بشد / شاملو، انجو: دگر بگو ز عشقت چه طرف بریستم
- ۴- افشار: تا من از سر مهر / فرخ: از بهر عیش بنشستم
- ۵- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، قریب، سهیل، محیط، خرم: ای نصیحتگو
- ۶ / فرخ: بر نیاید از دستم
- ۷ / شاملو، جذیر، نی، فرخ، جلان، رضی: که مرهمش بفرستم = عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خرم: که خاطرش خستم

- ۱ دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم / لیکن از لطف لب صورت جان می‌بستم
 ۲ عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست / دیرگاه است کز این جام هلالی مستم
 ۳ از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور / در سر کوی تو از پای طلب نشستم
 ۴ عافیت چشم مدار از من میخانه‌نشین / که دم از خدمت رندان زده‌ام تا هستم
 ۵ در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگویی که چو عرم به سرآمد رستم
 ۶ بعد از اینم چه غم از تیر کج انداز حسود / چون به محبوب کمان ابروی خود پیوستم
 ۷ بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا / که به افسوس و جفا مهر وفا نشکستم
 ۸ رتبت دانش حافظ به فلک بر شده بود / کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم
 ۹ صنمی لشکری‌ام غارت دل کرد و پررفت / آه اگر عاطفت شاه بگیرد دستم



۱ - دوش: دیشب - ببرد از دستم: بی‌تاهم کرد، نابودم کرد / صورت جان می‌بستم: جان می‌یافتم. ۲ - خط مشکین: موی گرد صورت که سیاه و خوشبو مانند مشک است / جام هلالی: نوعی قند زیبای مسرت بخش که رومیان استفاده می‌کردند، موی گرد صورت که همچون هلال و جام شراب گرد است و چهره سرخ رنگ همچون شراب را دربر گرفته است. ۳ - ثبات: استقامت و پایداری - به جور: به خاطر ظلم و ستم تو. ۴ - عافیت: سلامتی، پارسایی - چشم مدار: توقع نداشته باش / رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان. ۵ - فنا: مرگ، نیستی / تا نگویی و تصور نکنی که پس از مرگ رستگار خواهی بود. ۶ - کنج انداز: کنج انداخته، چپ زن، کسی که غیرمستقیم حمله می‌کند. ۷ - درج: صندوقچه کوچک جواهرات - درج عقیق: دهان محبوب / افسوس: سرزنش - مهر وفا: عهد و پیمان. ۸ - رتبت: مرتبه، مقام - بر شده بود: بالا رفته بود، رسیده بود / شمشاد: اندام محبوب. ۹ - صنم: پت، محبوب - لشکری: سپاهی - صنمی لشکری: محبوب سپاهی / عاطفت: لطف و محبت.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، پادشاه، قنی، قریب، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۷	۳	۶	۴	۵	۸
انجو	۱	۲	۴	۵	۷	۶	۳	۸
فرزاد، ادیب	۱	۳	۲	۴	۵	۷	۶	۸
جذیر	۱	۲	-	۴	۶	۵	۷	۸
سهیل	۱	۳	۲	۴	۵	۷	۶	۸
محیط	۱	۲	۴	۳	۵	۷	۶	۸
نی	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸
فرخ	۱	۲	۴	۳	۷	۵	۶	۸
جلان	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: افشار، بهروض، خال، سایه، رضی.

کلمات: قتی، پژمان (۲)، قریب، سایه

اختلاف متن‌ها

۲ - شاملو، فرزاد، نی، فرخ: عشق من با لب شیرین تو امروزی نیست

/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، جذیر، سهیل، ادیب: دیرگاهیست کزین

بهروض: دیرگاهیست که با = افشار: زهر هلاهل مستم

محیط: دیرگاهیست که از

۳ - افشار: خوش آمد که بخود / شاملو، فرزاد، محیط، نی، فرخ: بر سر کوی تواز = افشار: پای طلب نشینم

۴ - عدل، افشار، خرم: از من سجاده نشین / جذیر، محیط: که دم از همت رندان

فرخ: که دم از صحبت رندان

۵ - محیط: در ره عشق زهر سوی فنا / عدل: تا نگویی که چه عمرم

۶ - افشار: از تیرکزانداز حسود / شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، محیط: که به محبوب کمان ابروی خود

بهروض: از تیر که انداخت حسود بهروض، خال، رضی: چو به محبوب کمان ابروی خود

۷ / پژمان (۱): که با فسوس جفا = عدل، جذیر، محیط: مهر و وفا نشکستم

فرخ: که به افسون و جفا . پژمان (۱): عهد و وفا نشکستم

افشار: عهد و وفا نشکستم

۸ - شاملو: رایت دانش حافظ / انجو، سهیل: بالای بلندت پستم

فرزاد: شمشاد بلندش پستم

فرخ: شمشاد بلندان پستم

۹ - انجو، فرزاد، افشار، جذیر، سهیل، محیط، ادیب، جلان: صنم لشکریم = فرخ: غارت دین کرد و برفت

/ فرخ: آه اگر مرحمت شاه

- باز آي ساقيا كه هوا خواہ خدمتم مشتاق بسندگي و دعاگو ي دولتم
 ۲ زانجا كه فيض جام سعادت فروغ توست بيرون شدي نماي زطلعات حيرتم
 ۳ هر چند غرق بحر گناهم زصد جهت تا آشناي عشق شدم زاهل رحمت
 ۴ عييم مكن به رندي و بدنامي اي حكيم كايں بود سرنوشت زديوان قسمتم
 ۵ من خور كه عاشقي نه به كسب است و اختيار اين موهبت رسيد زميراث فطرت
 ۶ من كز وطن سفر نگزيدم به عمر خویش در عشقي ديدن تو هواخواه غربتم
 ۷ دريا و كوه در ره و من خسته و ضعيف اي جگر پي خجسته مدد كن به همت
 ۸ دورم به صورت از در دولت سراي تو ليكن به جان و دل زمقيمان حضرت
 ۹ حافظ به پيش چشم تو خواهد سپرد جان در ايسن خيالم از بدهد عمر مهلتم



۱- باز آي: برگرد. هواخواه: مشتاق، آرزومند. خدمت: چاكري / بندگان: غلامي، اطاعت. دولت: سعادت، اقتدار، درگاه. ۲- فيض: بهره. جام سعادت فروغ: جامي كه درخشش و انوار شرايش خوشبختي آور است / راهي را براي بيرون شدن از تاريخهاي حيرت و سرگشتگي به من نشان بدم. ۳- بحر: دريا / آشنا: عارف، شناسا. اهل رحمت: بخشنده شده، عفو شده. ۴- رندي: لالايگري و بي قيدي به امور دنياي و اخروي، زيركي. حكيم: دانا / ديوان قسمتم: جهان تقدير. ۵ / موهبت: عطيه، بخشش، دهش. فطرت: سرشت. ۶ / غربت: دوري از وطن. ۷ / خضر: از اولياي خدا كه گویند پس از نوشيدن آب حيات و دستيابي به عمر جاويدان از سوي خدا مامور شد گمگشتگان و سرگردانان را هدايت كند. پي خجسته: مبارك قدم. مدد: كمك و ياري. همت: بلند نظري، اراده قوي. مدد كني به همت: با اراده قوي كمك كن. ۸- دولت سرا: سراي دولت، خانه سعادت / حضرت: حضور، درگاه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۲	۸	۷	۶	۳	۴	۹
پژمان (۲)	۱	۲	۸	۶	۷	۳	۴	۹
شاملو	۱	۲	۳	۵	۴	۸	۶	۹
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	۲	-	۴	۵	+	۲	۸
جذير، جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
بهروش	۱	۲	۲	۲	۵	۶	۷	۸
محيط، فروغ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
اديب	۱	۲	۳	۴	۵	۲	۸	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، قریب، خال، سهیل، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، خرم.

ابیات الحاقی:

+ گر دم زنی زطرحه مشکین آن نگار فکری کن ای صبا زمکافات غیرتم

2: در ابروی تو تیر نظر تا به گوش هوش آورده و کشیده و موقوف فرصتم

اختلاف متن ها

۲ / افشار، فرخ: بیرون شدن نمای

۳ - شاملو، انجو، ادیب: زشش جهت / جذیر، بهروض، جلان: گر آشنای عشق شوم = شاملو: اهل رحمتم

۴ - افشار: عییم مکن زرنندی و بدنای = شاملو، فرزاد، ادیب، فرخ: ای فقیه / فرزاد، افشار: زدیوان فطرتم

۵ - شاملو، افشار: می ده که عاشقی / محیط، فرخ: رسید زدیوان فطرتم

شاملو: رسیده زمیراث فطرتم

فرزاد: رسید زیزدان به قسمتم

افشار: رسید زدیوان قسمتم

۶ / شاملو: در شوق دیدن تو

۷ - فرخ: من خسته ضعیف / جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: مدد ده به همتم

۸ - افشار، بهروض، خال، ادیب، نی، سایه، رضی: دولتسرای دوست

شاملو، فرزاد، جذیر، جلان: دولت پناه تو / جلان: لیکن زجان و دل

محیط، فرخ: دولت پناه دوست

۹ - افشار: حافظ به پیش روی تو خواهد سپرد جان / شاملو: در این خیال اگر بدهد عمر مهلتم

فرزاد: در این خیالم ار بدهد عمر فرصتم

+ / افشار: زمکافات عبرتم

2 - بهروض: چون ابروی تو تیر نظر / افشار: کشیده موقوف فرصتم

- ۱ زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم / نیاز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
 ۲ رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ گلم / قد بر افراز که از سرو کنی آزادم
 ۳ شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه / شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
 ۴ من مغور با دگران تا نخورم خون جگر / سرمکش تا نکشد سر به فلک فریادم
 ۵ زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم / طره را تاب مده تا ندهی بر بادم
 ۶ شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را / یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
 ۷ یار بیگانه مشو تا نگیری از خویشم / غم افشار مغور تا نکنی ناشادم
 ۸ رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس / تا به خاک در آصف نرسد فریادم
 ۹ حافظ از جور تو عاذا که بگرداند روی / من از آن روز که دربند توأم آزادم



۱- بر باد مده: پریشان مکن / بنیاد مکن: بنا مکن. ۲- رخ برافروختن: چهره را سرخ و گلگون کردن. ۳- شهره شدن: مشهور شدن / شور شیرین منما: مانند شیرین معشوقه فرهاد فتنه گری مکن. شیرین و فرهاد: از عاشق و معشوق های شعر فارسی خصوصاً در داستان خسرو و شیرین از منظومه های نظامی گنجوی. ۴ / سرمکش: سرکشی و عصیان مکن. ۵- طره: موهای پیشانی. ۶- نبری از خویشم: بیهوشم نسازی / افشار: بیگانگان. ۸- مسکین: فقیر و بیچاره / آصف: وزیر، وزیر مقتدر حضرت سلیمان، تو را نشاء وزیر شاه شجاع ۹- جور: ظلم و ستم. عاذا: هرگز، مبادا، غیرممکن است. روی گرداندن: متصرف شدن.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
-	۸	۳	۶	۲	۷	۵	۴	۱	عدل
+	۸	۲	۳	۶	۷	۵	۴	۱	پژمان (۱)
۹	۸	۳	۶	۲	۷	۵	۴	۱	قنی، خرم
۹	۸	۲	۳	۶	۷	۵	۴	۱	پژمان (۲)
۹	-	۶	۷	۲	۳	۵	۲	۱	شاملو
۹	۸	۷	۶	۲	۳	۲	۵	۱	انجو
۸	۹	-	۲	۳	۶	۵	۲	۱	فرزاد
۹	۸	۵	-	۳	۷	۴	۲	۱	الشار
-	-	۶	+	۷	۵	۲	۳	۱	جدیر
-	۸	+	۲	۳	۶	۵	۲	۱	قریب
+	۸	۷	۵	۲	۳	۶	۲	۱	بهروش
۹	۸	۷	۶	+	۵	۲	۳	۱	خال
۹	۸	۲	۳	۶	۷	۵	۲	۱	سهیل
+	-	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط، نی
۹	۸	۷	۲	۳	۶	۵	۲	۱	ادیب
+	۵	-	۸	۶	۲	۳	۲	۱	فرخ
۹	۸	+	۷	۶	۵	۲	۳	۱	جلان
۹	+	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۱	سایه
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	رضی

کلمات: انجو.

بیت الحاقی:

+ چون فلک سیر مکن تا نکشی حافظ را رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، روضی: ناز، بنیاد منه = فرزاد، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، روضی: تا نبری بنیادم
- ۴ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، افشار، سهیل، خرم: می‌خور، باده کس / فرزاد، قریب، معیط، فرخ: یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
- ۵ / جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، روضی: چهره را آب مده
افشار: مژه را آب مده
- ۶ / شاملو، فرزاد، قریب: رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم
معیط، فرخ: سرمکش تا نرسد سر به فلک فریادم
- ۷ / افشار: یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
جذیر: دست گیرم که ز هجر تو زیا افتادم
- ۸ / عدل: تا به خاک در حافظ نرسد فریادم
- ۹ - فرزاد، افشار، ادیب: حاشاکه بنالد روزی
+ - معیط: چون فلک جور مکن / قریب: سرمکش تا نرسد سوی فلک فریادم
فرخ: رام شو تا بدمد طالع فرخ زادم

۱. فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بسنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
۲. طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم
۳. من ملک بودم و فردوسی برین جایم بود آدم آورد در این قهر خراب آبادم
۴. سایه طویی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر گوی تو برفت از یادم
۵. نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرفی دگر یاد نداد استادم
۶. کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
۷. تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از تو به مبارکبادم
۸. می‌خورد خون دلم مردمک چشم و سزااست که چو دل به جگر گوشه مردم دادم
۹. پاک کن چهره حافظ به سر زلف زاشک ورنه این سیل دمامم بپزد بنیادم



۲ - طایر: پرنده - گلشن: باغ - قدس: بهشت - طایر گلشن قدس: آدم (ع) / دامگه حادثه: دنیا، جهان خاکی. ۳ - ملک: فرشته - فردوس برین: بالاترین مرتبه بهشت / آدم: حضرت آدم - دیر خراب آباد: دنیا، جهان مادی. ۴ - طویی: درختی است عظیم در بهشت که گویند به هر خانه از اهل بهشت شاخه‌ای از آن رسد و میوه‌های گوناگون و خوشبو دارد - دلجویی: مهریانی و نوازش - حور: زن بهشتی، زن سفید پوست سیاه چشم - لب حوض: کنار حوض کوثر که چشمه‌ای است در بهشت / به هوای: در آرزوی ۵ - لوح: صفحه‌ای که بر آن می‌نویسند - لوح دل: دل - الف قامت: قامت راست چون شکل الف. ۶ - کوکب: ستاره - کوکب بخت: به عقیده قدما ستاره‌ای است که هنگام تولد شخص از افق طلوع کند - منجم: ستاره‌شناس / مادر گیتی: گیتی - طالع: برجی که هنگام تولد شخص از افق طلوع می‌کند. ۷ - حلقه به گوش: مطیع، غلام / مبارکباد: تهنیت و شادباش گفتن. ۸ - مردمک چشم خون دل می‌خورد که اشک خونین می‌ریزد و برای چشم سزاوار است که خون دل بخورد / جگر گوشه: فرزند.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان (۱)	۱	۵	۲	۳	۶	۷	۸	۲	۹
پژمان (۳)	۱	۵	۷	۸	۲	۲	۶	۲	۹
شاملو	۱	۷	۲	۳	۶	۵	۲	۸	۹
محیط	۱	۲	۳	۲	+	۷	-	۸	۹
فرخ	۱	۲	۴	۵	۳	۸	۷	۶	۹

ترتیب ابیات: عدل، قتی، انجو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: فرزاد، قریب، خال، ادیب، نی، جلان، رضی.

بیت الحاقی:

+ گر به تلخی بدهم جان ز غمت نیست عجب که تو شیرین و من دلشده چون فرهادم

اختلاف متن‌ها

۲ / محیط: که بدین دامگه حادثه

۴ / افشار: در هوای سرکوی تو

۵ - جذیر: سر خط لوح دلم = پژمان (۲)، شاملو، انجو، سایه: جز الف قامت یار

جذیر: جز الف قد تو نیست

۶ / جذیر، بهروض: یا رب از مادر فطرت

۷ - جذیر: در میخانه دل

۸ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: گر خورد خون دلم = عدل، پژمان، قتی، شاملو، جذیر، محیط، فرخ، خرم: مردمک دیده سزاست

انجو، سهیل: مردمک دیده رواست

افشار: مردمک چشم و رواست

افرخ: تا چرا دل به جگر گوشه

۹ - بهروض: به سر زلف از اشک / افشار: ورنه این سیل حوادث = انجو، سهیل: بکند بنیادم

محیط: ورنه طوفان حوادث

- ۱ سالها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم
- ۲ من به سرمنزلی عتقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
- ۳ از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
- ۴ سایه‌ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد که من این خانه به سودای تو ویران کردم
- ۵ توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون می‌گزیم لب که چراغش به نادان کردم
- ۶ نقشی مستوری و مستی نه به دست من و توست آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
- ۷ دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع گرچه در بانی میخانه فراوان کردم
- ۸ این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت اجر صبریست که در کلبه احزان کردم
- ۹ صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
- ۱۰ گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سالها بسندگی صاحب دیوان کردم



۱ - رندان: افراد لایه‌ای و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرگان - مذهب رندان: شیوه و روش رندان / فتوا: رای فقیه در حکم شرعی - حرص: آزه، طمع. ۲ - سرمنزلی: منزل، مسکن - عتقا: مرغی افسانه‌ای که در کوه افسانه‌ای زندگی می‌کند، سمرغ / قطع این مرحله: طی این راه و منزل - مرغ سلیمان: هد هد، راهنما و مرشد. ۳ - خلاف آمد عادت: آنچه خلاف عادت است - کام: آرزو / جمعیت: آسایش خاطر = آسایش و آرامش من نتیجه پریشانی زلف دلدار است. ۶ - ریش: مجروح، زخم - گنج مراد: مراد به گنج تشبیه شده است / سودا: عشق. ۶ - نقش: خلقت - مستوری: پرهیزگاری، پاکدامنی / سلطان ازل: خداوند. ۷ - لطف ازل: لطف و عنایت خداوندی - جنت فردوس: باغ بهشت. ۸ - پیرانه سرم: هنگام پیریام - بنواخت: دلم را شاد کرد / کلبه احزان: خانه غمها، خانه کوچک یعقوب در هنگام دوری یوسف. ۹ - صبح خیزی: سحرخیزی / دولت: بهره‌مندی، برکت، نعمت. ۱۰ - دیوان: دستگاه اداری، دفتر و کتاب شعر - صدر نشین: آن که در بالای مجلس می‌نشیند / صاحب دیوان: وزیر امور مالییه مملکت.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	عدل، قنی، افشار، خرم
۹	۱۰	۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	پژمان
-	۹	۸	۳	۴	۵	۶	۷	۲	۱	شاملو
-	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو، نی
+	-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۰	+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض، خالی، رضی
۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	معیط
۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۲	۲	۱	ادیب، فرخ
۱۰	+	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	سایه

تر تیب اییات: فرزاد، سهیل، جلان.

کلمات: سهیل، ادیب، جلان

بیت الحاقی:

+ : هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک این تنم که من از دولت قرآن کردم

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: خدمت رندان کردم

۳- عدل، پژمان، قنی، خرم: در خلاف آمد عادت

۴- عدل، پژمان (۱)، قنی، سایه، خرم: ای گنج روان

افشار: ای سرو روان / بهروض: من که این خانه = فرزاد: به امید تو ویران کردم

محیط: ای صبح مراد

۵- افشار: نبوسم لب ساقی و هنوز

۶- محیط: حکم مستوری و مستی / شاملو، انجو، سهیل: آنچه استاد ازل گفت

۷- بهروض: دارم از لطف خدا = بهروض، محیط، فرخ، رضی: منظر فردوس طمع

۸- افشار، جذیر: آنک پیرانه سرم

۱. مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم تو را می‌بینم و قیلم زیادت می‌شود هر دم
۲. به سامانم نمی‌پرسی نمی‌دانم چه سرداری به درمانم نمی‌کوشی نمی‌دانی مگر دردم
۳. نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی گذاری آر و بازم پرسی تا خاک رخت گردم
۴. ندارم دستت از دامن به جز در خاک و آن دم هم که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم
۵. فرو رفت از غم عشقت دمم، دم می‌دهی تا کی دمار از من برآوردی نمی‌گویی بر آوردم
۶. شبی دل را به تاریکی زلفت باز می‌جستم زخت می‌دیدم و جامی هلالی باز می‌خوردم
۷. کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم
۸. تو خوش می‌باش با حافظ پروگو خصم جان می‌ده چو گرمی از تو می‌بینم چه باک از خصم دم سردم



۲ - به سامانم نمی‌پرسی: از سر و سامان من نمی‌پرسی - چه سرداری: چه فکر و اندیشمای داری. ۳ - نه راه است این: طریقه‌اش این نیست / گذاری آر: عبور کن - بازم پرسی: حال مرا بپرس. ۵ - دم: نفس من - دم می‌دهی: فریب می‌دهی. ۶ / جام هلالی: سفری زیبا به شکل هلال ماه. ۷ - شد در تاب: چین و شکن دار شدن، گرم شدن از عشق. ۸ - خصم: دشمن / گرمی: عنایت و توجه - دم سرد: بد زبان، بدسخن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	-	-	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی
(ز)، فرخ (فط)، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرخ، خرم.

اختلاف متن ها

۱ - شاملو، افشار، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: مرا می بینی و در دم زیادت می کنی در دم
/ قریب: مهرم زیادت می شود هر دم

۲ - پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، سهیل: زسامانم نمی پرسی = افشار: نمی دانم خبر داری

۳ - بهروض، خال، نی، رضی: نه راهست این که بنشانی = افشار، بهروض، خال، محیط، نی، رضی: مرا بر خاک و بگذاری

افشار: نه راهست این که اندازی

فرزاد، سایه: مرا بر خاک و بر گردی

محیط: چه راه است این که اندازی

انجو: مرا جانا و بگریزی

جذیر: مرا در خاک و بگریزی

قریب: مرا در خاک و بر گردی

/ افشار، جذیر: تا خاک درت گردم

۴ - شاملو، محیط، سایه: ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم

/ شاملو، انجو، محیط: چو بر خاکم گذار آری

ادیب: چو بر خاکم روان گردی = محیط: به گرد دامنم گردم

۵ - خال، ادیب: دم میدمی تاکی

۶ - انجو: به تاریکی زلفت باز می جستم / فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، سهیل، محیط، نی، جامی: زلفت باز می خوردم

جلان: جام هلالی باز می خوردم

۷ / افشار: نهادم بر لب جان راو

۸ - افشار: بروگو خصم جان میکن / افشار، قریب: چه فکر از خصم دم سردم

بهروض، نی: چه غم از خصم دم سردم

- ۱ دیشب به سیل اشک رو خواب می‌زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم
 ۲ ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می‌زدم
 ۳ روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود واز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم
 ۴ چشمم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ فالی به چشم و گوش در این باب می‌زدم
 ۵ نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم بر کارگاه دیده بی‌خواب می‌زدم
 ۶ هر مرغ فکر گز سر شاخ سخن بجست باز ز طره تو به مضراب می‌زدم
 ۷ ساقی به صوت این غزل کاسه می‌گرفت می‌گفتم این سرود و نسی ناب می‌زدم
 ۸ خوش بود حال حافظ و فال مراد و کام بر نام عمر و دولت احباب می‌زدم



۱ - دیشب با گریه‌های پیاپی خواب را از خود دور می‌کردم / خط: موی گرد صورت، سیل: نقشی بر آب زدن: کار بیهوده کردن. ۲ - خرقه سوختن: نشانه ترک زهد ریایی است - ابروی یار در نظر بود در حالی که خرقه را سوزانده بودم و به یاد گوشه محراب یعنی گوشه ابروی یار می‌نویشم. ۳ - نگار: معشوق و محبوب. ۴ - قول: آواز، نغمه، نوا - چنگ: سازی زهی و قدیمی که دارای ۴۶ سیم است و با انگشتان دست نواخته می‌شود / = دیدن روی ساقی و شنیدن آوای چنگ را به فال نیک می‌گرفتم. ۵ - نقش: تصویر / کارگاه: جایی که در آن پارچه می‌بافتند و بر آن نقش و نگار می‌زدند. ۶ - مرغ فکر: فکر به مرغ تشبیه شده است / بازش: دوباره آن را - طره: سر زلف، موی پیشانی - مضراب: دلم و تله‌ای که با آن مرغ و ماهی شکار می‌کردند، در موسیقی به معنی زخمه است. ۷ - کاسه گرفتن: پر کردن پیاله و تعارف کردن شراب و به احترام و سلامتی کسی نوشیدن / می‌ناب: می‌خالص. ۸ - فال مراد و کام: برای برآورده شدن آرزو و طول عمر دوستان فال می‌گرفتم / احباب: دوستان.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۷	۶	۲	۴	۳	۵	۱	پژمان (۱)
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۲	۶	۴	۳	۵	۱	شاملو
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	الشار
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	جلان

تو قیاب اییات: بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، سایه، رضی.
کلمات: ادیب، نی، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - قریب: دیشب زسیل اشک / افشار: نقشی به یاد روی تو
- ۲ - شاملو: ابروی یار در نظر و شمع سوخته
- ۳ / افشار: از دور بوسه بر رخ
- ۴ - فرخ: گوشم بیانگ چنگ
- ۶ - پژمان (۱)، فرزاد، محیط: شاخ طرب بجست / جذیر، محیط، فرخ: بازش به طره تو
جذیر: شاخ سخن نشست
- ۷ - جذیر، جلان: ساقی به قول این غزل = افشار: باده می گرفت
- ۸ - عدل، پژمان، غنی، شاملو، انجمن، فرزاد، افشار، مهیل، خرم، رضی: خوشیودقت حافظ و = جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان: فالی بیخنتیک
افشار: فال مراد بخت
قریب: فالش زبختیک
محیط: فالی یکام بخت

/ افشار: بر نام و عمر و دولت

۱. هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر گاه که یاد روی تو کردم جوان شدم
۲. شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم
۳. ای گلبن جوان بر دولت بغور که من در سایه تو بلبل باغ جهان شدم
۴. اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم
۵. قسمت حوالتم به خرابات می‌کند چندان که این چنین شدم و آن چنان شدم
۶. من پیر سال و ماه نی‌آم یار بی‌وفاست بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
۷. آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگاه پیر مغان شدم
۸. در شاهراه دولت سرفرد به تخت بخت با جسام من به کام دل دوستان شدم
۹. از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم
۱۰. دوشم نبود داد عنایت که حافظا باز آ که من به عفو گناهت فغان شدم



۲ / منتهای نهایت درجه، آخرین درجه - همت: آرزو، خواست - کامران: بهره‌مند. ۳ - گلبن: درخت گل، معشوق زیبارو - بر: میوه - دولت: بخت و اقبال - بر دولت خوردن: خوشبخت و بهروز بودن / بلبل باغ جهان شدم: در شعر و غزل گوئی در جهان سرآمد شدم. ۴ - تحت و فوق: بالا و پایین / نکته‌دان: فهم، با درک و شعور. ۵ - قسمت: سرنوشت، تقدیر - خرابات: محل شراب خوردن و عیش و عشرت / اینچنین: نکته‌دان شدن - آنچنان: بی‌خبر از تحت و فوق وجود بودن. ۷ - معنی: حقیقت، رموز عالم معنی / پیرمغان: پیر میخانه، صاحب زردشتی می‌کند، پیر طریقت. ۸ - سرمد: ابدی و ازلی، جاودانی / به کام دل دوستان شدم: دوست‌گام شدم، خوشبخت شدم. ۹ - فتنه: فریب - فتنه چشمت به من رسید: مفتون و فریفته چشمت شدم / فتنه: آشوب. ۱۰ - توید: خبر خوش، مرده، بشارت - عنایت: احسان و لطف و توجه خدا به بندگان / ضمان: ضامن.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۶	۹	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۱۰	۶	۵	۷	۴	۹	۳	۸	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۶	۵	۴	۹	۳	۸	۷	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۵	۷	۸	۲	۳	۴	۹	۶	۱	شاملو
۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۹	۸	۲	۱	انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۱۰	-	-	۵	-	۲	۳	۷	۲	۱	افشار
۱۰	۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	-	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروزی
۱۰	۶	۵	-	۴	۹	۳	۸	۲	۱	مصیط
۱۰	+	۷	۶	۵	۴	۹	۳	۸	۲	فرخ

ترتیب ابیات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

* هر صبحدم اگر چه باواز ارغنون دمساز باده‌ی خوش چون ارغوان شدم

اختلاف متن‌ها

۲- ادیب: طلب کردم از خدای / پژمان، شاملو، انجو، ادیب، سهیل: بر منتهای مطلب خود

۳- شاملو: بر دولت تو را که من / جذیر، محیط، فرخ: بلبل باغ جنان شدم

۴- شاملو، قریب، محیط، فرخ، جلان، سایه: اول زحرف و صوت وجودم

فرزاد، افشار، ادیب، نی: اول زصوت و حرف وجودم

پژمان (۱)، انجو: اول زحرف لوح وجودم / فرخ: چنان نکته‌دان شدم

جذیر: اول زفوق و تحت وجودم

بهروض: اول زتحت و فوق جهانم

۵ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: هر چند کاینچنین شدم و

افشار، قریب: چندانکه اینچنین زدم و

شاملو: چند هر که اینچنین شدم و

جذیر: هر چند این چنین شدم و

فرخ: چندانکه آنچنین زدم و

۶- جذیر: من پیر سالخورده نیم / جذیر، فرخ: وز من چو عمر می‌گذرد

بهروض: از من چو عمر می‌گذرد

۷- جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: زان روز بر دلم = شاملو، افشار: در معنی گشاده شد

عدل: آن روز در دلم

/ بهروض: کز سالکان درگه

۹- جذیر: فتنه حسنت به من رسید

قریب: فتنه چشمت به ما رسید

۱۰- فرخ: دوشم نوید داد و عنایت که حافظا

۱. خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم
 ۲. امید خواجگی‌ام بود بندگی تو جستم هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم
 ۳. اگر چه در طلبت هم عنان باد شمالم به گرد سرو خرامان قامت نرسیدم
 ۴. امید در شب زلفت به روز عمر نبستم طمع به دور دهانت ز کام دل بپریدم
 ۵. ز شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم ز لعل باده فروشت چه عشو‌ها که خریدم
 ۶. ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی ز غصه بر سر گویت چه بارها که کشیدم
 ۷. ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری که بوی خون دل ریش از آن تُراب شنیدم
 ۸. گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
 ۹. چو غنچه بر سرم از کوی لو گذشت نسیمی که پرده بر دل خولین به بوی او بدریدم
 ۱۰. به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ که بی‌رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم



۱- خیال: تصویر - کارگاه: نقاشی خانه، نگارستان، چارچوبی که بر آن پارچه‌ای می‌کشند و بر روی آن نقاشی می‌کنند / صورت: شکل، رخسار - نگارم: معشوق، محبوب. ۲- خواجگی: سروری، بزرگی / هوای: آرزوی. ۳- هم عنان: همگام، پا به پا و پهلو به پهلو حرکت کردن در سوار کاری / سرو خرامان: سرو خوش قد و قامت، معشوق. ۴- شب زلف: سیلی زلف - روز عمر: روشنایی زندگی = با وجود گیسوان سیاه تو نتوانستم به زندگی خود امیدوار باشم / کام دل: آرزوی باطنی. ۵- شوق: آرزومندی، میل - چشمه نوش: چشمه آب شیرین، لبان معشوق - قطره‌ها: اشکها / لعل: لب سرخ معشوق - عشو: ناز و غمزه و کرشمه. ۶- غمزه: ناز و عشو به اشاره چشم و ابرو - دل ریش: دل مجروح، دل غم دیده. ۷- تُراب: خاک، خاک کوی یار. ۸- دلخواه: دل پسند، مطلوب. ۹- نسیمی: بوی خوشی، باد ملایمی / بوی: رایحه، آرزو. ۱۰- که بی‌دیدار تو دیدگاتم نمی‌بیند.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۵	۸	۷	۶	۴	۳	-	۱ عدل، خرم
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	-	۱ قنی، قریب
۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	-	۱ پژمان
۱۰	۹	۸	-	۴	۳	۶	۵	۲	۱ شاملو
۱۰	۹	۷	۶	۵	۸	۴	۳	۲	۱ انجو، فرزند، سهیل، محیط، ادیب، نی
۱۰	۹	-	۷	۶	-	۴	۳	-	۱ افشار
-	-	-	-	۶	۵	-	۳	۲	۱ جذیر
۱۰	۴	۹	۷	۶	۵	۸	۲	۳	۱ بهروز
۱۰	۴	۹	۷	۶	۵	۸	۳	-	۱ خال، سایه، رضی
۱۰	۹	۶	۷	۸	۵	۴	۳	۲	۱ فروغ
۱۰	۸	۴	۹	۷	۶	۵	۳	۲	۱ جلان

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سایه، خرم: خیال نقش تو = پژمان (۱)، فرزاد، افشار: بر کارگاه دیده کشیدم / عدل، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، سهیل، محیط، فرخ، خرم: ندیدم و نشنیدم
- ۲- جذیر، بهروض: هوای خواجگیم بود و = شاملو، انجو، سهیل، محیط، فرخ: بندگی تو کردم
جلان: هوای خواجگیم بود
- / جذیر، بهروض، جلان: امید سلطنتم بود و خدمت تو گزیدم
- ۳ / بهروض: فغان که بر دل ازین نقش پرده‌ها بدریدم
- ۴- افشار: امید با سر زلفت
- بهروض: امید در شب وصلت = محیط، فرخ: به روز عهد ببستم / افشار: زدام دل ببریدم
- فرخ: امید در سر زلفت افشار: بروز عهد نبستم فرخ: زکام دل نه بریدم
- ۵- عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، سایه، خرم: به شوق چشمه نوشت
شاملو: شوق چشمه نوشت = جذیر، بهروض: چه قطره‌ها بفشاندم
- / فرزاد: زلزل روح فزایت = جذیر، بهروض: چه عشو‌ها بخریدم
- ۶- شاملو: زغمزه بر دل تنگم = بهروض: چه تیرها که بگشادی
- / جذیر، جلان: زعشوه بر سر کویت = جذیر: چه نازها بکشیدم
- بهروض: چه بارها بکشیدم
- فرخ: چه بارها که گشادم
- جلان: چه نازها که کشیدم
- ۷- عدل، خرم: ای نسیم وصل غباری / بهروض: که بوی خون دل خویش از آن تراب شنیدم
محیط: که بوی سوز دل خویش از آن غبار شنیدم
- ۸- انجو، ادیب: گناه چشم سیاه تو بود و ناوک غمزه
- عدل: گناه چشم سیاه تو بود و بردن دلخواه / فرخ: زمردمان برمیدم
- پژمان (۱): گناه چشم سیاه تو بود و کردن دلخواه خرم: زآدمی ببریدم
- فرخ: گناه چشم سیاه تو بود گردن بدخواه
- ۹ / افشار: که پرده دل خونین زشوق او بدریدم
- ۱۰- پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: سوگند نور دیده حافظ / افشار: که بی فروغ جمالت چراغ دیده ندیدم
فرزاد، افشار: سوگند و آب دیده حافظ

- ۱ در نهانخانه مشرت صنمی خوش دارم کز سر زلف و زخش نسل در آتش دارم
 ۲ عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند واین همه منصب از آن حور پریش دارم
 ۳ گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد نقلی شعر شکرین و مبی بی غش دارم
 ۴ گر تو زاین دست مرا بی سر و سامان داری من به آه شغرت زلف مشوش دارم
 ۵ ورچنین چهره گشاید خط زنگاری دوست من رخ زرد به خونابه منقش دارم
 ۶ ناوک غمزه بیار و زیه زلف که من جنگها با دل مجروح بگلش دارم
 ۷ حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم



۱ - نهانخانه: محل پنهانی، خانه زیرزمینی، خوابگاه، حرمسرا - مشرت: شادمانی، خوشگذرانی - صنم: بت، محبوب و معشوق - خوش: زیبا / نعل در آتش داشتن: بی قرار گردانیدن کسی را در عشق دیگری. ۲ - رند: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک / منصب: مقام و مرتبه - حور: فرشته - پری: جن مؤنث زیبارو، زن زیبارو - پریش: مانند پری، زیبا. ۳ - کاشانه: خانه کوچک / بی غش: صاف و زلال، خالص. ۴ - بی سر و سامان: بی قرار، ناآرام / مشوش: پریشان. ۵ - خط زنگاری: موی تازه رویده بر صورت جوانان که پوست زیر آن به سبزی می زند / منقش: نقاشی شده، دارای نقش. ۶ - ناوک: تیر کوچک - غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۴	۵	۳	۶	۷
۱	۲	۵	۴	۶	۳	۷
۱	۲	۵	۶	۳	۴	۷
۱	۳	۴	۲	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	-	۷
۱	۲	۶	۳	۲	۵	۷

عدل، قنی، غرم

پژمان

شاملو

انجو

محیط

فرخ

ترتیب ابیات: فرزند، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سهیل

بیت الحاقی:

+ یک سر موی به دست من و یک سر یادوست سالها بر سر این رشته کشاکش دارم

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل: کز سر زلف رخس = فرخ: نعل بر آتش دارم

۲ / افشار، محیط، فرخ: وین همه دولت از آن = شاملو: شوخ پریوش دارم

۴ - انجو، فرزند، قریب، ادیب: ورتو زین دست مرا

شاملو: ورازین دست مرا

۵ - عدل، پژمان، قنی، محیط، ادیب، سایه، خرم: گرچنین چهره گشاید

شاملو: ورتچنین جلوه نماید

انجو: گرچنین جلوه نماید

۶ - قنی، بهروض، خال، خرم، رضی: ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من

جذیر، جلان: ناوک غمزه بیار و گره زلف که من

عدل: ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من

پژمان (۲): ناوک غمزه بیار و رسن لطف که من

۷ - افشار، قریب، محیط، نی: غم و شادی جهان برگذرت

۱. مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم
 ۲ صفای خلوت خاطر از آن شمع چگیل جویم
 ۳ به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
 ۴ مرا در خانه سروی هست کاندلر سایه قدش
 ۵ گزم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند
 ۶ سزد کز خاتم لعش زخم لاف سلیمانی
 ۷ آلا ای پسر فرزانه مکن عیبم زمیخانه
 ۸ خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده بر هم نه
 ۹ چو در گلزار اقبالش خرامانم پختمالله
 ۱۰ به رندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن
 هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم
 فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
 چه فکر از خبی بدگویان میان انجمن دارم
 فراغ از سرو بستان و شمشاد چمن دارم
 پختمالله و الیمنه بتی لشکر شکن دارم
 چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
 که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم
 که من با لعل خاموشش نهانی صد سخن دارم
 نه میل لاله و نسرين نه برگی نسترن دارم
 چه غم دارم که در عالم قوام الدین حسن دارم



۱- جانان: معشوق / هواداران: طرفداران، عاشقان. ۲- خلوت: جای خالی از بیگانگان. صفای خلوت خاطر: آرامش و خلوص درون. چگیل: شهری در ترکستان که مردم آن به زیبایی مشهورند. شمع چگل: محبوب زیبارو، زیباروی اهل چگل / فروغ: روشنایی. ختن: از سرزمینهای چین که مردم زیبارویی دارد و مشک آن معروف است. ماه ختن: محبوب. ۳- کام: آرزو / خبی: پستی، بدگویی. انجمن: مجلس. ۴- سرو: محبوب، همسر / فراغ: آسودگی، بی‌نیازی. ۵ / پختمالله و المنه: ستایش و سپاس خدای را. بت: محبوب زیبارو. لشکر شکن: بسیار دلیر. ۶- خاتم لعل: لب معشوق. با بوسیدن لب یار شایسته است اگر دعوای سلیمانی کنم / اسم اعظم: بزرگترین نام از نامهای خداوند که بر انگشتی حضرت سلیمان نقش شده بود و به کمک آن تمام جانداران به فرمان او بودند. ۷- فرزانه: دانشمند، حکیم / ترک پیمانه: ننوشیدن شراب. ۸- رقیب: نگهبان، مراقب. خدا را ای رقیب: ای نگهبان تو را به خداسوگند می‌دهم. ۹- اقبال: پذیرایی، روی گردن، پذیرش. خرامان: در حال خرامیدن، از روی ناز و تکبر راه رفتن / نسرين: نوعی گل ترگس و نامی زنانه. نسترن: نوعی گل خودروی سرخ. برگ: قصد و نیت، میل و آرزو، رفعت. ۱۰- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی. شهره: مشهور / قوام الدین حسن: حاجی حسن تمغاجی بن ناصرالدین مظفر در زمان خاندان اینجو وزیر مالیه فارس بود و بعد وزیر شاه شیخ ابوسعحاق گردید.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	-	-	۲	۳	-	۱	عدل، پژمان (۱)، خرم
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۱	۲	پژمان (۲)
۱۰	۷	+	۶	۳	-	۹	۲	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۷	۵	۸	۶	+	۳	۲	۱	انجو
+	۱۰	۹	۵	-	۸	۶	۲	۳	۲	فرزاد
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۲	۳	۲	۱	افشار
۱۰	-	-	-	۶	۵	۲	+	۳	۲	چذیر
۱۰	۹	۵	-	۸	۶	۲	۳	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۶	۵	۷	۲	۳	۲	۱	بهروض
۱۰	۵	۷	۹	۸	۶	۲	۳	۲	۱	سهیل
۱۰	۹	۸	۶	۵	۴	۷	+	۳	۲	محیط
۱۰	۹	۵	۸	۷	۶	۲	۳	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۲	+	۳	۲	نی
۱۰	۶	۷	۹	۸	۵	۳	۲	۲	۱	فرخ
۱۰	+	۷	۹	۸	۶	۲	۳	۲	۱	جلان
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۲	۳	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: قنی، خال، رضی

کلمات: قنی، خال

بیت الحاقی:

+ شراب خوشگوارم هست و یاری چون نگارم هست ندارد هیچ کس باری چنین یاری که من دارم

اختلاف متن‌ها

۱ - عدل، پژمان (۱)، خرم: مرا شرطیست با جانان

۲ - افشار، قریب، محیط، نی: از آن شمع چگل بینم

بهروض، فرخ: از آن شمع چگل دارم / افشار: فروغ چشم نورانی از آن

سهیل: در آن شمع چگل بینم

۳ - فرخ: چو دارم دولتی حاصل / جذیر، بهروض: بدگویان و قصد انجمن دارم

فرزاد: بدگویان و طعن انجمن دارم

۴ - شاملو: کاندل سایه سبزش

جذیر: کاندل سایه سروش

۵ - پژمان (۲): گرم صد لشکر از خوبان بقصد دل کمین سازند

افشار: اگر صد لشکر آمده بقصد من کمین سازند

قریب: گرم صد لشکر خوبان بقصد دل کمین سازند / فرزاد: بت لشکر شکن دارم

سهیل: اگر صد لشکر از خوبان بقصد دل کمین سازند

محیط: گرم صد لشکر از خوبان بقصد جان کمین سازند

۶ / محیط: چه فکر از اهرمن دارم

۷ - پژمان، شاملو، بهروض، سهیل، جلان، سایه، رضی: مکن منعم زمیخانه / بهروض، فرخ: دل پیمان شکن دارم

۸ - فرزاد: خدارای رقیب آخر = فرزاد، بهروض: زمانی چشم بر هم نه / محیط: نهانی یکسخن دارم

۹ - قریب: چو در گلزار امیدش / محیط: نه برگ یاسمن دارم

۱۰ - شاملو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، ادیب، فرخ: حافظ پس از چندین ورع لیکن

جذیر، بهروض، جلان: حافظ پس از صد رنج و غم لیکن

افشار، جذیر، بهروض، محیط: چه غم دارم چو در عالم = فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، نی، فرخ، رضی: امین الدین حسن دارم

+ - نی، جلان: شرابی خوشگوارم هست و = فرزاد، جذیر: یار چون نگارم هست

انجو: یار مهربان ساقی

/ شاملو، انجو: ندارد هیچ کس باری چنین عیشی که من دارم

محیط، جلان: ندارد هیچکس یاری چنین یاری که من دارم

۱. دست کوتاه: خود زیر بارم / که از بالا بلندان شرمسارم
۲. مگر زنجیر مویی گیردم دست / وگرنه سر به شیدایی برآرم
۳. ز چشم من بهرس اوضاع گردون / که شب تا روز اختر می شمارم
۴. بدین شکرانه می بوسم لب جام / که کرد آگه ز راز روزگارم
۵. من از بازوی خود دارم بسی شکر / که زور مردم آزاری ندارم
۶. اگر گفتم دعای قی فروشان / چه باشد حق نعمت می گزارم
۷. تو از خاکم نخواهی برگرفتن / به جای اشک اگر گوهر ببارم
۸. سری دارم چو حافظ مست لیکن / بس لطف آن سری امیدوارم

۱ - دست کوتاه: محرومیت، تهیدستی - بار: رنج و مشقت / بالا بلندان: زیبارویان سرو قامت. ۲ / شیدایی: دیوانگی. ۳ - گردون: آسمان، فلک / اختر: ستاره. ۴ - بدین شکرانه: برای سپاسگزاری - جام: جام می، جام جم، جام گیتی نما. ۶ / چه باشد: چیزی نیست. ۷ / گوهر: مروارید. ۸ / آن سری: آن دنیا، آخرت.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۸	-	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)	
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)	
۸	۶	۵	۳	۴	3.2.+	۷	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	+	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۷	+	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۷	۸	۵	۶	۴	۳	۲	۱		افشار
۷	۸	۶	-	۴	۳	۲	۱		جذیر
۸	۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب، سهیل
۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱		بهروض، خال، جلان، رضی

ترتیب ابیات: محیط، ادیب، نی، فرخ، سایه.

کلمات: پژمان، سایه.

ابیات الحاقی:

- ۱: مکن عییم به خون خوردن در این دشت که کارآموز آهوی تدارم
۲: میی خوردم من از پیمانۀ تو که هشیاری و بیداری ندارم
۳: چو می خوردم من از پیمانۀ عشق به هشیاری و بیداری چه کارم

اختلاف متن‌ها

۲ - فرخ: مگر زنجیر زلفش گیردم است

۴ - جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: به این شکرانه می‌بوسم / شاملو، انجو: که کرد آگه زدور روزگارم
افشار: به آن شکرانه می‌بوسم محیط: که کرد آگه زروز و روزگارم

۶ - بهروض: اگر کردم دعای می‌فروشان / عدل، ادیب، فرخ: حق نعمت می‌گذارم

۸ - جذیر: به پیری گشت حافظ مست لیکن / افشار: به لطف آن پسر امیدوارم

فرخ: سری دارم چو حافظ زیر بارت محیط: به لطف آن پری امیدوارم
ادیب: به عفو آن سری امیدوارم

+ - قریب: مکن عییم بخون خواری از این دست

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: فرزاد، نی، سایه.

بیت الحاقی:

اعلم الله که خیالی ز تنعم بیش نماند بلکه آن نیز خیالی ست که می‌پندارم

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، محیط، جلان: همچنان چشم امید از

۳ - جذیر، فرخ: از دست بخواهد بردن

قریب، محیط: از دست بدر خواهد برد / پژمان (۱): آه اگر آنکه = شاملو، محیط: در آن پرده نباشد بارم

افشار: از دست بدر خواهد شد فرخ: در این پرده نباشد راهم

۴ / شاملو، انجو: همه شهد و شکر می‌بارم

۵ - فرخ: در این بادیه روی / محیط: ای دلیل ره گم گشته

۶ - قریب، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: چون تو را در گذر باد

عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم: چون ترا در گذرای یار = شاملو: نیارم دیدن

جذیر: چون تو را در گذر یار

۸ / فرخ: تا درین خانه = جذیر: جز اندیشه نباشد کارم

۹ / شاملو، انجو، جذیر، فرخ: بجز از خاک درت = عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: باکه بود بازارم

قریب، فرخ: باکه بگو در کارم

محیط: باکه بود سر کارم

ادیب: باکه بگو روی آرم

۱. گر دست دهد خاک کف پای نگار بر لوح بصر خط غباری بنگارم
۲. پروانه او گر رسدم در طلب جان چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم
۳. گسر قلب دلم را نهند دوست عیاری من نقد روان در زلفش از دیده شمارم
۴. دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ زاین در نتواند که ببرد باد غبارم
۵. بر بوی کنار تو شدم غرق و امید است از موج پر شکم که رساند به کنارم
۶. امروز مکش سر ز وفای من و اندیش زان شب که من از غم به دعادت برآرم
۷. زلفین سیاه تو به دلداري عشاق دادند قسری و ببردند قوارم
۸. ای باد از آن باده نسیمی به من آور کان بسوی شفا می دهد از رنج غمارم
۹. حافظ لب لعش چو مرا جان عزیز است عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرام



۱- دست دهد: فراهم شود، میسر شود- نگار: دلدار، محبوب / لوح: صفحه‌ای که بر آن می‌نویسند- بصر: چشم- خط غبار: خطی با قلم بسیار ریز که به دشواری خوانده می‌شود، گرد و خاک- ۲- پروانه: فرمان، رخصت، امر / به دمی: در یک لحظه- ۳- قلب: سکه قلبی- اگر دوست به من توجه و عنایتی نکند / نقد روان: سکه رایج، سکه جان- من بدون درنگ گوهر جان را نثارش خواهم کرد- ۴- دامن مفشان: ترک کردن / حتی باد هم نمی‌تواند مرا از درگاه تو دور کند- ۵- بر بوی: در آرزوی- کنار: افوش / سرشک: اشک- کنار: ساحل، افوش- ۶- مکش سر زوفای من: نسبت به من عهد شکنی مکن- ۷- زلفین: دوزلف- به دلداري عشاق: برای تسلی و غمخواری عاشقان / قرار: آرام، آرامش- ۸- نسیمی: بوی خوشی- ۹- لب: لب سرخ معشوق / جان به لب آوردن: مُردن، لب دلدار را بوسیدن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۵	۲	۶	۷	۸	۳	۴	۹
۱	۲	۵	۶	۴	۷	۸	۳	۹
۱	۳	۲	۷	۴	۵	۶	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

عدل، قنی، خرم

پژمان

شاملو

انجو

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: نی، جلان.

* این غزل در متن افشار دو بار آورده شده است. یکی همین روایت که در این گزارش آمده و دیگری که در متن افشار مقدم بر این روایت می باشد در هفت بیت آمده است که اختلاف زیادی نیز با روایت دوم دارد.

اختلاف متن ها

۱ / بهروض، محیط: خط نگاری بنگارم

فرخ: خط زنگاری بنگارم

۲ - انجو: پروانه او گر برسد

۳ - افشار: گر قلب دلم را نبود هیچ عیاری / عدل، پژمان، قنی، انجو، سایه، خرم: در دمش از دیده شمارم

افشار، قریب: در رهش از دیده بیارم

فرخ: در پی اش از دیده شمارم

۴ - عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، قریب، خال، سهیل، ادیب، خرم، رضی: از من خاکی که پس از من

جذیر، فرخ: بر من خاکی که پس از مرگ

۶ - شاملو: امروز مکش سر زفای من و بگریز

فرزاد: امروز مکش سر زکنار من و اندیش

فرخ: امروز بکش سر زجفای من و اندیش

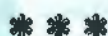
۸ - افشار: ای باد از آن بار نسیمی به من آور / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: کان بوی شفا بخش بود دفع خمارم

افشار: کان بوی شفا بخش بود رنج خمارم

فرخ: ای باد از آن زلف نسیمی به من آور

۹ - محیط، فرخ: حافظ لب لعلش چو مرا عمر عزیز است

۱. تو همچو صبحی و من شمع خلوتِ سحرآم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
۲. چنین که بر دل من داغ زلفِ سرکشِ توست
بسنفشه زار شود تربتم چو درگذرم
۳. برآستانِ امیدت گشاده‌ام در چشم
که یک نظر فکنی خود فکندی از نظرم
۴. چه شکر گویمت ای خیلِ غمِ عفاکِ الله
که روز بی‌کسی آخر نمی‌روی زسرم
۵. غلامِ مردمِ چشمم که با سیاه‌دلی
هزار قطره ببارد چو دردِ دل شمرم
۶. به هر نظر بت ما جلوه می‌کند لیکن
کس این کرشمه نبیند که من همی نگرم
۷. به خاکِ حافظ اگر یار بگذرد چون باد
ز شوق در دل آن تنگنا کفن پدرم



۱ - خلوت سحر: سکوت و تنهایی سحرگاه / تبسم: لبخند - تبسم کردن صبح: کنایه از دمیدن فجر. ۲ - داغ: حسرت / بنفشه: گلی که هر برگ آن نشانه‌ای چون داغ دارد - تربت: خاک، خاک گور. ۳ - آستان: درگاه / - که نگاهی بکنی اما بی‌توجهی کردی و از نظر انداختی ام. ۴ - خیل: غم، لشکر غم - عفاک: غم - عفاکِ الله: خدا تو را ببخشد. ۵ - مردم: مردمک - سیاه دل: بی‌رحم. ۶ - بت: محبوب زیبارو / کرشمه: ناز و عشوه یا حرکات چشم و ابرو. ۷ - تنگنا: جای تنگ، قبر.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	پژمان
۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	شاملو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب

ترتیب ابیات: عدل، قنی، افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: فرزاد، خال، ادیب، نی، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، سهیل، محیط، خرم: چنین که در دل من / فرخ: تربتم چو در نگر

۳- عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: بر آستان مرادت = افشار: نهادهام دل و جان / افشار: که افکنی نظری خود

جذیر: نهادهام در چشم

۴- شاملو: ای خیل غم عفاالله / شاملو: که روز بی‌کسی آنی نمی‌روی زبرم

جلان: ای سیل غم عفاک الله

۵- عدل: که با سپاه دلی / افشار: هزار قطره بیارم

۶- عدل، خرم: بهر طرف بت ما / پژمان (۱)، شاملو: کس آن کرشمه نبیند

۷- شاملو، انجو، سهیل: اگر یار بگذرد چو نسیم

قریب: اگر یار بگذرد روزی / بهروض: چو غنچه در دل آن تگنا

بهروض: اگر بگذری چو باد نسیم

۱. من که باشم که بر آن خاطرِ عاطرِ گذرم / لطفها می‌کنی ای خاکِ درت تاچِ سرم
۲. دلبرِا ببنده‌نوازیت که آموخت بگو / که من این ظن به رقیبانِ تو هرگز نبرم
۳. همتم بدرقه راه کن ای طایرِ قدس / که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
۴. ای نسیمِ سحری بزدگی من برسان / که فراموش مکن وقتِ دعایِ محرم
۵. راهِ خلوتگه خاصم بنما تا پس از این / من خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم
۶. خرم آن روز کز این مرحله بریندم زخت / واز سرِ کوی تو پرسند رقیبانِ خبرم
۷. حافظا شاید اگر در طلبِ گوهرِ وصل / دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم
۸. پایة نظم بلند است و جهانگیر بگو / تا کند پادشه بحر دهانِ پر گهرم



۱- خاطر: دل، ضمیر، قلب و جان - عاطر: عطراگین، خوشبو، معطر. ۲ / ظن: گمان - رقیبان: نگهبانان مراقبان، ندیمان.
 ۳ - همت: اراده قوی، عزم و جزم - طایر قدس: پرندۀ عالم پاکی، فرشته، جبرئیل. ۴ - بزدگی: ارادت و خدمتگزاری. ۵ -
 خلوتگه: حرمت. ۶ - خرم: شادمان - مرحله: منزل، اقامتگاه میان راه - رخت بپوشتن: اسباب سفر را بستن. ۷ - شاید:
 شایسته است، به جاست، ارزش دارد. ۸ - پایة نظم: مقام و مرتبه شعر / پادشه بحر: به احتمال قوی تورانشاه بن
 قطب‌الدین تهمتن که از سال ۷۴۷ تا ۷۷۹ در جزیره هرمز سلطنت می‌کرد.

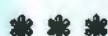
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۸	۶	-	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، خرم
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فنی، پژمان (۲)، قزوادی، افشار، جذیر، سهیل، ادیب‌نی
۷	۸	۴	۳	۶	۵	۲	۱	شاملو
۷	۸	۶	۴	۳	۵	۲	۱	انجو
-	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	قریب
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	محیط، جلان
۷	۵	۸	۶	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، سایه، رضی.
کلمات: انجو، خال.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر، بهروض، جلان: خاک رخت تاج سرم
- ۲ - بهروض: که آموخت بگوی
- ۳ - افشار: همت بدرقه راه کن ای پیک صفا / جذیر، بهروض: من بر سفرم
افشار: من بی خبرم
- ۴ / پژمان، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، رضی: گو فراموش مکن
- ۶ - عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: بر بندم بار / عدل: وز سر موی تو پرسند = محیط: رقیبان خبرم
- ۷ - جذیر، بهروض: در طلب دولت وصل / افشار: دیده دریا کنم و غوطه چندی بخورم
- ۸ - شاملو، فرزاد، افشار، محیط، فرخ: جهانگیر بگوی / افشار، بهروض: تا کند پادشه دهر

- ۱ به تیغم گر کشد دستش نگیرم وگر تیرم ز نسد منت پذیرم
- ۲ کمان ابروی ما را گو بزن تیر که پیش دست و بازویت بمیرم
- ۳ غم گیتی گر از پایم درآرد به جز ساغر که باشد دستگیرم
- ۴ برآی ای آفتاب صبح افسید که در دست شب هجران اسیرم
- ۵ به فریادم رس ای پیر خرابات به یک جرعه جوانم کن که پیرم
- ۶ به گیسوی تو خوردم دوش سوگند که من از پای تو سر برنگیرم
- ۷ بسوز این خرقه تقوا تو حافظ که گر آتش شوم در وی نگیرم



۱ - منت پذیرم: ممنون می شوم. ۲ - تا در پیش قدمهایت قربانی شوم. ۳ - ساقی: جام شراب. ۴ - هجران: دوری. ۵ - پیر خرابات: صاحب زردشتی میکند، راهنما و مرشد، انسان کامل. ۶ - دوش: دیشب / سر برنگیرم: سرم را بلند نخواهم کرد. ۷ - خرقه: لباس رسمی درویشی و تصوف. بسوز این خرقه: خودپرستی و ریا را ترک کن / که اگر تمام وجودم آتش شود حاضر نیستم حتی آن را بسوزانم زیرا که از این خرقه تقوا بیزارم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۳	+	۴	۲	۱ پژمان (۱)
۷	2.+	۶	۵	۳	۴	۲	۱ پژمان (۲)
۷	+2	۳	۵	۴	۶	۲	۱ شاملو
۷	۶	۵	+2	۴	۳	۲	۱ انجو
۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱ جذیر، یهروش، جلان
۷	۶	۵	۴	2	۳	۲	۱ فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، قریب، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: خال، ادیب، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار، محیط

ابیات الحاقی:

۱: من آن مرغم که هر شام و سحرگاه زبسام عرش می آید صفرم

۲: چو طفلان تاکی ای زاهد فریبی به سیب بوستان و جوی شیرم

اختلاف متن ها

۱ - قریب: به تیغم گر زند

۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: کمان ابرویت راگو بزن تیر / فرزاد، قریب، نی: بازویش بمیرم

فرخ: کمان لبرو بزن گو تیر ما را

۳ - فرزاد، جذیر، فرخ: غم گیتی که از = فرزاد، جذیر، فرخ: پایم در آورد / قریب: بجز ساغر نباشد دستگیرم

شاملو: غم گیتی چو از

۴ - جذیر، قریب، بهروض، سهیل، نی، جلان: برآ ای آفتاب

۶ / شاملو، فرزاد، قریب: که از پای تو من سر برنگیرم

۷ - عدل، پژمان (۱)، فرخ، خرم: بسوزان خرقة = شاملو، فرزاد: پشمینه حافظ

قریب: تقوی حافظ

/ فرخ: که گر آتش شود = پژمان (۲): دروی نکیرم

۲ - شاملو: تاکی ای واعظ فریبی / پژمان (۲)، فرخ: به سیب بوستان و شهد و شیرم

فرخ: تا به کی زاهد فریبی

- | | | |
|----|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱ | مزن بر دل ز نسوگ غمزه تیرم | که پیش چشم بیمارت بپیرم |
| ۲ | نصابِ حسن در حدّ کمال است | ز کسبِ اتم ده که مسکین و فقیرم |
| ۳ | قدح پُر کن که من در دولت عشق | جوانِ بخت جهانم گرچه پیرم |
| ۴ | چنان پُر شد فضای سینه از دوست | که فکرِ خویش گم شد از ضمیرم |
| ۵ | مبادا جز عذابِ مطرب و منی | اگر حرفی گشود کسبِ دبیرم |
| ۶ | در این غوغا که کس کس را نپرسد | من از پییرِ مغان منت پذیرم |
| ۷ | چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی | به سیبِ بوستان و شهد و شیرم |
| ۸ | قصراری کرده‌ام با منی فروشان | که روز غم به جز ساغر نگیرم |
| ۹ | خوشا آن دم که استغنائی مستی | فراغت بخشد از شاه و وزیرم |
| ۱۰ | من آن مرغم که هر شام و سحرگاه | ز بسامِ عرش می‌آید صغیرم |
| ۱۱ | چو حسافظ گنج او در سینه دارم | اگر چه مستقی بسیند حقیرم |



۱- غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو- نوک غمزه: نوک مرغان / چشم بیمار: چشم خمار. ۲- نصاب: حدّ معین از هر چیز، مقدار مالی که زکات بر آن واجب می‌گردد- حسن: زیبایی. ۳- قلع: پیالهٔ بزرگ شراب- دولت: دستگاه / جوانبخت: خوش بخت. ۴ / ضمیر: باطن، درون وجود، ذهن. ۵- مطرب: نوازنده و خوانندهٔ موسیقی، موسیقی‌دان / حرفی: حرفی بنویسد- کلک: قلم- دبیر: نویسنده، منشی، حسابدار. ۶- غوغا: آشوب، هرج و مرج- نپرسد: احوال‌پرسی نمی‌کند / پیرمغان: پیر می‌فروش، صاحب زردشتی میخانه، مرشد و راهنما- منت پذیرم: ممنون، منت دارم. ۷ / شهید: غسل. ۸- قراری کردن: قرار گذاشتن / سفر: جام شرابه. ۹- استغنا: حالت احساس بی‌نیازی / فراغت: آسودگی، بی‌نیازی. ۱۰- مرغ: فرشته / عرش: چرخ برین- صغیر: بلنگ و فریاد، صدای آواز پرند. ۱۱ / منقی: دشمن.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۱۱	۱۰	۹	۶	۵	۸	۳	۴	۷	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، حرم	
۱۱	-	۹	۶	-	۵	۸	۳	۴	۲	۱	پژمان (۲)	
۱۱	-	۴	۶	-	۹	۸	۵	۳	۲	۱	شاملو	
۱۱	-	۹	۶	-	۵	۴	۸	۳	۲	۱	انجو	
+	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد	
+	-	۵	-	-	۶	۹	۴	۳	-	۱	الشار	
۱۱	-	۳	۴	۷	۹	۶	۵	۸	۲	۱	جذیر	
۱۱	+	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قرب
۱۰	۱۱	۸	۷	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهره‌فی	
۹	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال	
+	۹	۶	۱۱	۱۰	۷	۵	۸	۳	۴	۲	۱	محیط
۱۱	۸	۹	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب	
+	۱۱	۶	۱۰	۷	۵	۸	۳	۹	۴	۲	۱	فرخ
۱۱	۹	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۸	۲	۱	جلان	
۱۱	۱۰	۸	۷	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سایه، رفسی	

ترتیب ابیات: سهیل، نی.

کلمات: خال، نی، جلان، رضی.

بیت الحاقی:

+ من آنکه برگرفتم دل زحافظ که ساقی گشت یار ناگزیرم

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو: بزن بر دل / افشار: که پیش قد و بالایت بمیرم

۲ / فرخ: درویش و فقیرم

۳ - افشار: ندج درکش که من - عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، فرخ: از دولت عشق / فرخ: جوان بخت و جوانم گر چه پیرم

۴ / شاملو، افشار، ادیب: که یاد خویش

قریب: که ذکر خویش = جذیر: گم شد در ضمیرم

بهروض: که فکر عشق

۵ / عدل، پژمان، قنی، انجو، بهروض، سهیل، ادیب، خرم: اگر نقشی کشد

شاملو، افشار: اگر خطی کشد

۶ - جذیر، قریب: در آن غوغا

۷ - عدل، پژمان (۱)، فرخ، خرم: تا به کی زاهد فریبی / عدل: شهد شیرم

جذیر: تاکی این زاهد فریبی

۸ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، سایه، خرم: قراری بسته‌ام با می‌فروشان

۹ - پژمان، قنی، شاملو، سهیل، خرم: کز استغفای مستی

عدل: کز استغفای مستی

/ عدل، پژمان، قنی، شاملو، سهیل، خرم: فراغت باشد از = فرخ: میرو وزیرم

۱۱ - محیط: فراوان گنج او در سینه دارم / قریب: اگر چه مدعی بیند فقیرم

فرخ: فراوان گنج اندر سینه دارم

+ - فرزاد: من آن دم برگرفتم دل زحافظ

- ۱ در خرابیات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم
 ۲ حلقه تسویه گر امروز چو زهاد زلم خازن میبکده فردا نکند در بازم
 ۳ ورچو پروانه دهد دست فراغ بالی جز بر آن عارضی شمع نمیبؤد پروازم
 ۴ همچو چنگ از به کناری ندهی گام دلم از لب غویش چو نی یک نفسی بنوازم
 ۵ صحبت حور نخواهم که بؤد عین قصور با خیالی تو اگر با دیگری پردازم
 ۶ ماجرای دل خون گشته نگویم با کس زان که جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم
 ۷ سر سودای تو در سینه بماندی پنهان چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم
 ۸ مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم به هوایی که مگر صید کند شهبازم
 ۹ گر به هر موی سری بر تنی حافظ باشد همچو زلفت همه را در قدمت اندازم



۱- خرابیات: میبکده، عشرتکده- خرابیات مغان: میبکده زردشتیان، میخانه / حاصل: نتیجه و ثمره، عبادت ریاکارانه- خرقه: لباس درویشی و زهد- سجاده: پارچه و فرشی که روی آن نماز می‌گزارند- روان در بازم: بی‌درنگ خواهم داد، فوراً از دست خواهم داد. ۲- اگر امروز مانند زاهدان توبه کنم / خازن: خزانه دار، می‌فروش- نکند در بازم: در به رویم باز نمی‌کند. ۳- فراغ بال: آسایش، آسودگی خاطر / عارض: چهره- عارض شمع: چهره‌ای که مانند شمع درخشان باشد. ۴- چنگ: سازی قدیمی که دارای ۴۶ سیم است و با انگشتان دست نواخته می‌شود که برای نواختن آن را در آغوش می‌گیرند- کام دل: آرزوی دل. ۵- حور: زن سیاه‌چشم، زن بهشتی- عین قصور: گناه و کوتاهی محض، خطای مطلق. ۶- دمساز: همدم. ۷- سودا: عشق- سر سودا: راز عشق / چشم تر دامن: چشم اشکبار، چشم گناهکار. ۸- مرغ سان: مثل مرغ- هوایی: پروازکننده در هوا، بی‌قرار، عاشق / به هوایی: در آرزوی اینکه / شهباز: شاهباز، باز سفید و بزرگ که در قدیم برای صید تربیت می‌کردند، مشوق.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۶	۲	۸	۷	۵	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنّی، خرم
۹	۴	۳	۵	۷	۶	۸	۲	۱	شاملو
۹	۲	۸	۷	۵	۶	۳	۲	۱	انجو، سهیل، فرخ
۹	۸	۷	۵	۶	-	۳	۲	۱	فرزاد، قریب
۵	۹	۸	۷	۶	-	۳	۲	۱	افشار
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	بهروز، نی
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	ادیب
۹	۲	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: جذیر، خال، جلان، سایه.

کلمات: پژمان (۲)

فاقد این غزل: محیط

اختلاف متن‌ها

۲- فرخ: حلقه تو به که امروز

۳ / عدل، قنی، انجو، بهروض، خال، جلان، سایه، خرم، رضی: جز بدان عارض شمع

۴- جذیر: به گناهی بدهی کام دلم / پژمان (۱)، انجو، سهیل: چون نی آخر زلبانت نفسی بنوازم

جذیر، فرخ، جلان: باز چون نی زلبانت نفسی بنوازم

بهروض، ادیب، نی: چون نی آخر زلبانت به دمی بنوازم

شاملو: چون نی آخر به لبانت نفسی بنوازم

۵- فرزاد: صحبت خور نخواهم = افشار: که بود عین حضور / شاملو، افشار، فرخ: از خیال تو اگر

۶- انجو، سهیل: ماجرای دل سرگشته نگویم باکس / فرخ: نیست کسی هم رازم

۷- عدل، افشار، قریب، فرخ: در دیده بماندی پنهان

شاملو: در سینه بماندی هیئات

۸- افشار: از قفس باد هوایی گشتم / فرزاد، قریب: به امیدی که مگر صید کند شهبازم

جذیر: از نفس باد هوایی گشتم

- ۱ گری دست رسد در غم زلفین تو بازم چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم
- ۲ زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست در دست سیر مویی از آن صبر درازم
- ۳ پروانه راحت بده ای شمع که امشب از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
- ۴ آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی مستان تو خواهم که گزارند نمازم
- ۵ چون نیست نماز من آلوده نمازی در میکرده زان کم نشود سوز و گدازم
- ۶ در مسجد و میخانه خیالت اگر آید محراب و کمانچه بی دو ابروی تو سازم
- ۷ گری خلوت ما را شبی از رخ بفروزی چون صبح در آفاق جهان سر بفرازم
- ۸ محمود نبود عاقبت کار در این راه گری سر برود در سر سودای ایازم
- ۹ حافظ غم دل با که بگویم که در این دور جز جام نشاید که بود محرم رازم



۱- خم زلفین: گیسو، زلف معشوق / چوگان: چوب خمیده‌ای که گوی را در بازی چوگان با آن می‌زنند، زلف معشوق = اگر دستم به گیسوی تو برسد با زلف سر کج تو چه سرها که از میدان بازی به در نخواهم کرد. ۲- زلف تو مرا: زلف تو برای من. ۳- پروانه: اجازه نامه - راحت: آسایش، آسودگی - شمع: معشوق، محبوب / گدازم: آب شوم، ذوب شوم. ۴- صراحی: نوعی شیشه شراب با گلوی تنگ و دراز به شکل پرتدکان که هنگام ریزش شراب از آن صدایی شبیه قهقهه به گوش می‌رسد / گزارند نمازم: هر من نماز میت بخوانند. ۵- نمازی: پاک = چون نماز من آلوده دامن پاک نیست پیوسته در میخانه عشق در حال سوختن و گداختنم تا آتش عشق مرا پاک و منزه سازد. ۶- محراب: جایی در مسجد که امام در آنجا نماز گزارد - کمانچه: کمان کوچک، نوعی ساز قدیمی. ۷- آفاق: افقها، سرزمینها. ۸- محمود: پسندیده، سلطان محمود غزنوی / سودا: عشق - ایاز: ابوالنجم ایاز اویماق غلام ترک و از امرای محبوب سلطان محمود غزنوی. ۹- دور: روزگار، زمانه، نوبت شراب / نشاید: شایسته نیست.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۸	۳	۲	-	۶	۷	۴	۹
۲	۱	۴	۵	۶	۷	۴	۸	۹
۳	۲	۱	۴	-	-	۷	۸	۹

شاملو

انجو

افشار

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، انجو و افشار با بقیه متنها مطابق است.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: گر دست رسد در سر زلفین تو یازم
شاملو، فرزاد، قریب: گر دست رسد در خم گیسوی تو یازم / شاملو، افشار: چون گوی سرخویش به چوگان تو یازم
جذیر، بهروز: گر دست دهد در خم زلفین تو یازم
افشار: گر دست رسد در آن زلف درازم
- ۲- محیط: عمر عزیزست ولی نیست / جذیر، قریب، بهروز، خال، سهیل، ادیب‌نی، جلان، رضی: ازین عمر درازم
فرخ: از آن غمزه درازم
- ۳- شاملو، فرزاد: بده ای دوست که امشب
- ۴- شاملو: وان دم که به یک خنده / عدل، محیط: که گذارند نماز
فرزاد: آن دم که به یک سجده
- ۵- فرخ: چون نیست وجود من آلوده نمازی / جذیر، قریب، بهروز، محیط، نی، سایه: سوز و نیازم
- ۶- جذیر، بهروز، جلان: خیالت گرم آید / انجو، فرخ: محراب کمانخانه ابروی تو سازم
فرزاد، قریب: خیال تو گر آید
- ۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: چون صبح بر آفاق جهان
- ۹- جذیر، قریب، بهروز، محیط، فرخ، رضی: حافظ غم دل با تو نگویم = عدل، خرم: که در این راه
/ فرزاد، افشار: جز جام ندارد = محیط: که بود همدم رازم
فرخ: جز شمع نشاید

۱. نماز شام غریبان چو گریه آغازم به موویه‌های غریبانه قصه پردازم
۲. به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم
۳. من از دیار حبیبم نه از بلاد فریب مُهیمنا به رفیقان خود رسان بازم
۴. خدای را مددی ای رفیق ره تا من به کوی میکده دیگر علم برافرازم
۵. خرد زپیری من کی حساب برگیرد که باز با صنمی طفل، عشق می‌بازم
۶. به جز صبا و شالم نمی‌شناسد کس عزیز من که به جز باد نیست هم‌رازم
۷. هوای منزل یار آپ زندگانی مساست صبا بیمار نسیمی ز خاک شیرازم
۸. سرشکم آمد و عیبم بگفت رویاروی شکایت از که کنم خانگی ست غمازم
۹. زچنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم



۱ - نماز شام: نماز مغرب - شام غریبان: شب اولی که در دیار غربت گذرانده شود / مویه: گریه و زاری، نوحه = چون به هنگام نماز مغرب در اولین شب غربت آغاز به گریه می‌کنم یا این گریه و زاری غریبانه سرگذشت خود را بیان می‌کنم. ۲ - حبیب: دوست، ممشوق - بلاد: کشور، سرزمین / مهیمنا: خداوندا. ۳ - خدای را: به خاطر خدا - مدد: کمک، یاری / علم برافراختن: علم بلند کردن، مستقر شدن. ۴ - عقل چگونه می‌تواند روی پیری من حساب کند / صنمی طفل: محبوب خردسال. ۵ - صبا: باد خنک بهاری که هنگام صبح از جانب شمال شرقی می‌وزد، پیک عاشقان - شمال: بادی که از جانب شمال می‌وزد. ۶ - هوا: نسیم، آرزو. ۷ - سرشک: اشک / خانگی: درونی، داخلی، خودی - غماز: سخن چین. ۸ - زهره: ستاره ناهید که به نظر قدیمی‌ها الهه موسیقی است / خوش لهجه: خوش بیان و سخن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو، قریب و فرخ با بقیه متن‌ها مطابق است.
کلمات: ادیب.

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، قنی، افشار، جذیر، قریب: به مویهای غریبانه
محیط: به گریه‌های غریبانه

۳ - محیط: نه از بلاد رقیب

۴ - شاملو، فرزاد، محیط: خدای رآمدی ای دلیل ره تامن

انجو، سهیل: خدای را مددی ای دلیل راه که من / افشار: به کوی باده‌فروشان علم برافرازم

قریب، فرخ: خدایا مددی ای رفیق راه که من

افشار: خدای را مددی ره‌روان که من دیگر

۶ / شاملو، افشار، خال، فرخ، غریب من که بجز باد = عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ، سایه، خرم: نیست دمسازم

محیط: عزیز من به جز از باده

۷ / افشار: صبا به یار نسیمی ز خاک شیرازم

۸ - قریب: سرشکم آمد و رازم = عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، قریب، فرخ، خرم: بگفت روی به روی

به‌روض: سرشک آمد و عییم

۹ / شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، به‌روض، جلان، رضی: مرید حافظ خوش لهجه

قریب، نی، فرخ: نوید حافظ خوش لهجه

۱. مژده وصل تو کوکز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
 ۲. به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی گون و مکان برخیزم
 ۳. یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیشتر زان که چو گردی زمین برخیزم
 ۴. بر سر تربیت من باقی و مطرب بنشین تا به بویت زلخده رقص کنان برخیزم
 ۵. خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات کز سر جان و جهان دست نشان برخیزم
 ۶. گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کنش تا سحرگاه زکنار تو جوان برخیزم
 ۷. روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم



۱- وصل: دیدار یار- کز سر جان برخیزم: که از جان و زندگی چشم بپوشم / طایر: پرنده- طایر قدس: پرنده عالم بالا، پرنده ملکوت، فرشته، ملک. ۲- ولا: دوستی، محبت، صداقت- خوانی: بنامی / خواجگی: سروری، آقای- گون و مکان: عالم هستی، جهان. ۳- ابر هدایت: هدایت خداوندی به ابر تشبیه شده است. ۴ / بوی: رایحه آرزو- لحد: قبر، گور. ۵- خیز: بلند شو- بالا بنما: قد و قامت خود را نشان بده / دست نشان: در حال دست نشان و رقص، خوشحال. ۷- نفسی: لحظهای- مهلت: فرصت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۳	۴	۷	۵	۲	۶	۲	۱ + شاملو
	۷	+	۴	۶	۵	۲	۱ انجو
-		۶	۵	۴	۳	۲	۱ فرزاد، افشار، جذیر، بهروز، خال، رضی
۷		۴	۶	+	۵	۲	۱ نی
-		۵	۶	۴	۳	۲	۱ فروغ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، جلان، سایه، خرم.

فاقد این غزل: محیط

ابیات الحاقی:

۱: + تو مپندار که از خاک سرکوی تو من به جفای فلک و جور زمان برخیزم

۲: برنخیزم ز سرکوی تو تا جان دارم ور رسد کار به جان از سر جان برخیزم

۳: مگر نهان خاک شوم بر سر خاکم بگذر تا به پابوس تو از شوق عیان برخیزم

اختلاف متن‌ها

۱- بهروض: مزده وصل تو ده کز

۲- افشار: به وفای تو که گر / جذیر: از سرخواجگی و کون و مکان برخیزم

۳ / افشار، جذیر: چو گردی ز جهان برخیزم

۴- جذیر، بهروض، فرخ: بر سر تربت ما = بهروض: بی می و مطرب منشین

۵- شاملو: خیز و بالا بنمای / بهروض، خال: که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم

فرخ: تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم

۶- انجو، سهیل، ادیب: شبی تنگ در آغوشم گیر

افشار، جذیر، فرخ: شبی دست در آغوشم کن / فرخ: که سحرگه زکنار تو روان برخیزم

بهروض: شبی نیک در آغوشم کش

۱. چرا نه در هي عزم ديار خود باشم چرا نه خاک سپر کوي يار خود باشم
۲. غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم به شهر خود زوم و شهر یار خود باشم
۳. ز محرمان سراپرده وصال شوم ز بندگان خداوندگار خود باشم
۴. چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی که روز واقعه پیش نگار خود باشم
۵. ز دست بخت گران خواب و کار بی سامان گزم بُود گله ای رازدار خود باشم
۶. همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود گم بگوشم و مشغول کار خود باشم
۷. بُود که لطف ازل رهنمون شود حافظ و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم



۱ - در پی: به دنبال - عزم: قصد - دیار: شهر، سرزمین. ۲ - غریبی و غربت: دوری از وطن - بر نمی تابم: تحمل نمی کنم / شهریار: پادشاه، آقا و سرور. ۳ - محرم: رازدار - سراپرده وصال: جایگاه مجالی که برای زفاف ترتیب می دهند / خداوندگار: ولینعمت، پادشاه. ۴ - نه پیداست: پیدا نیست، مشخص نیست - باری: در هر صورت - اولی: بهتر، سزاوارتر / روز واقعه: روز مرگ - نگار: محبوب و معشوق. ۵ - گران خواب: آن که خوابش سنگین است - بی سامان: بی نظم و ترتیب. ۶ - رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی. ۷ - بُود: امکان دارد، شاید - لطف ازل: لطف خداوندی در آغاز آفرینش.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	پژمان (۳)
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	شاملو، بهروزی، محیط، نی، فرخ
۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، ادیب، سایه، خرم، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- قریب: چرا نه در پی یار و دیار خود باشم / فرزاد، محیط: چرا نه خاک کف پای یار خود باشم

۲- جذیر، قریب، بهروض، محیط، نی، جلان: غم غریبی و محنت چو بر نمی‌تابم

شاملو، افشار، فرخ: غم غریبی و محنت چرا کشم باری

۴- افشار، فرخ: چو کار عمر نه پیداست باری آن بهتر

۵- افشار: عمر بی‌سامان / فرزاد، افشار، قریب، فرخ: اگر کنم گله‌ای

۷- محیط: مگر که لطف ازل

- خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم دل از پی نظر آید به سوی زوزن چشم
- ۲ بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج خانه دل می کشم به مغزن چشم
- ۳ سزای تکیه گهت منظری نمی بینم منم زعالم و این گوشه معین چشم
- ۴ سحر سرشک روانم سر خرابی داشت گرم نه خون جگر می گرفت دامن چشم
- ۵ نخست روز که دیدم رخ تو دل می گفت اگر رسد غلی غون من به گردن چشم
- ۶ به بوی مزده وصل تو تا سحر شب دوش به راه باد نهادم چراغ روشن چشم
- ۷ به مردمی که دل دردمند حافظ را مزن به ناوک دل دوز مردم افکن چشم



۱ - خیال: تصویر - گلشن: باغ و گلستان / = دل برای تماشای به طرف پنجره چشم می آید. ۲ - لعل: لب سرخ یار - گهر: مروارید - لعل و گهر: اشک / گنج خانه: خزانه. ۳ - منظر: جای نگریستن، چشم - من جای مناسبی برای سکونت و تماشای تو سراغ ندارم / = در دنیا من هستم و این گوشه چشم که حال آن معلوم است و دیگر چیزی ندارم. ۴ - سرشک: اشک - سرخرابی داشت: تصمیم به ویران کردن و ضرر زدن داشت = اگر خون دلم پیش دستی نمی کرد و دست به دامن دیدگان نمی شد اشک تصمیم به نابودیم گرفته بود. ۵ - به بوی: در آرزوی - وصل: دیدار / = چشم به راه بودم. ۶ - به مردمی: تو را به انسانیت سوگند می دهم / ناوک: تیر، مرغان - دلدوز: دلخراش - مردم افکن: انسان کش.

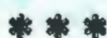
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۴	۵	۶	۲	۳	۱	پژمان (۲)
۷	۵	۳	-	۲	۶	۱	شاملو
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	فرخ

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: پژمان، انجو، جذیر، خال، سهیل، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرخ: خیال روی تو گر بگذرد
- ۲ / عدل: زکنج خانه دل = عدل، قنی، خرم: می‌کشم به روزن چشم
- ۳- شاملو، افشار، قریب: سزای تکیه گهت گوشه‌ای نمی‌بینم / قریب: منم به عالم = محیط: این گوشه‌نشین چشم
- ۴- عدل: سحر سرشک روانی / محیط: اگر نه خون جگر
بهروض: سحر سرشک دوانم فرخ: گرش نه خون جگر
- ۵- شاملو: دیدم رخ تو را گفتم / فرخ: که گرسد خللی = فرزاد: خون خون من به گردن چشم
- ۶- شاملو، فرزاد، قریب، ادیب: به بوی مژده وصل تو تا سحر همه شب
افشار: بر اضطرار کسی رحم کن که شب همه شب / افشار: به راه باد نهد شب
فرخ: به بوی مژده وصل تو، سحر هر شب

- گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم
 قصید جان است طمع در لب جهانان کردن تو مرا بین که در این کار به جان می کوشم
 من کی آزاد شوم از خم دل چون هر دم هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم
 حاشی لاله که نیام معتقد طاعت خویش این قدر هست که گه گه قدحی می نوشم
 هست امیدم که عالی زخم عدو روز جزا فیض عفوش ننهد بار گنه بر دوشم
 پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا باغ جهان را به جوی نفروشم
 خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست پردهای بر سر صد عیب نهمان می پوشم
 من که خواهم که ننوشم به جز از راوقی خم چه کنم گر سخن پیرمغان ننوشم
 گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم



۱ - آتش دل: عشق سوزان دل - خم می: ظرف سفالینی که در آن شراب می ریزند - در جوش: در اضطراب / = مثل خم شراب که سر آن را می بندند غصه می خورم و در خموشی به سر می برم. ۲ - هوس بوسیدن لب مشوق کردن نوعی خودکشی است. ۳ / هندو: غلام، نوکر، سیاه - هندوی زلف: زلف سیاه - بتی: زیبارویی - حلقه کند در گوشم: مرا چاکر و خدمتگزار خود می کند. ۴ - حاشی لاله: پناه بر خدا - طاعت: عبادت = امکان ندارد که به عبادت خود اعتقاد نداشته باشم / قدح: پیاله بزرگ شراب. ۵ - علی رخم: برخلاف میل - دشمن - روز جزا: روز مکافات، روز پاداش / فیض: بسیاری، فراوانی - عفو: آمرزش، بخشش = فراوانی آمرزش و بخشش او مرا از گناهکاری نجات دهد. ۶ - پدر: حضرت آدم - روضه: باغ، گلزار - رضوان: بهشت / به جوی: کنایه از بی ارزش بودن کالا. ۷ - خرقه: لباس رسمی درویشی - غایت: نهایت، کمال. ۸ - راوق: شراب / پیرمغان: پیر می فروش، صاحب زردشتی میکده، پیر راهنما، مرشد کامل - ننوشم: گوش نکنم. ۹ - از این دست: از این نوع، به این صورت - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی دان - ره عشق: آهنگ عشق / سماع: پای کوبی، رقص صوفیانه.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۳	۲	۷	۶	۴	۸	۵
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸
جدیر	۱	۲	۳	۴	-	۶	۷	-
محیط	۱	۲	۳	-	۷	-	۵	۸ (+ ۵ ۶)
فرخ	۱	۲	۵	۳	۷	۸	۴	۶

توتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: سهیل.

ابیات الحاقی:

- + زهد رندان نوآموخته راهی بد نیست
2: شاه شوریده سران خوان من بی سامان را
3: بر رخم نقش کن از خون سیاهم خالی
4: اعتمادی بسنما و بگذر بهر خدا
5: شعر خونبار من ای باد بریار بخوان
6: من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
زانکه در کم خردی از همه عالم بیشم
تا بدانند که قربان تو کافر کیشم
تا ببینی که در این خرقة چه نادریشم
که به مزگان سیه بر رگ جان زد نیشم
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، قریب، خرم، من که از آتش دل - افشار، جذیر، بهروض، خال، معیط، نی، جلان، رضی: چون خم می میچوشم

۲- عدل: قصد حالست طمع در لب جانان کردن

فرخ: قصد جانست نظر بر رخ جانان کردن

۴- فرزاد: نیام معتقد جام و سبو

افشار: نیم معتقد طاعت دوست

۶- افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: پدرم روضه جنت

/ شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، ادیب، فرخ، جلان، سایه: ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

عدل، پژمان، قنی، قریب، خرم: من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

۸- شاملو: که ننوشم مگر از راقو خم / عدل: چکنم کز سخن پیرمغان ننیوشم

۱. گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه مستی و رندی نرود از پیشم
 ۲. زهد رندان نو آموخته راهی به دهیست من کسه بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
 ۳. شاه شوریده سران خوان من بی سامان را زان که در کم جزدی از همه عالم بیشم
 ۴. برجبین نقش گن از خون دل من خالی تا بدانند که قربانی تو کافر گیشم
 ۵. اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا تا در این خرقه لدانی که چه نادریشم
 ۶. شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان که زمزگان سیه بر ری جان زد نیشم
 ۷. من اگر باده خوزم ورنه، چه کارم پاکس حافظ را ز غسود و عارف وقت خویشم



۱- مدعیان: آنان که ادعای زهد و تقوا می کنند، حقه بازان / رندی: لایالگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی.
 ۲- نوآموخته: مبتدی - راهی به دهی است: توجه پذیر است، تا حدی می توانسته به مقصد برسند = رندان تازه کار اگر زهد و تقوایی هم داشته باشند تا حدی قابل قبول است / صلاح: مصلحت. ۳- شوریده سر: قلندر، آن که عواطف تند دارد - بی سامان: به آرام و قرار، بی جا و مکان / خرد: عقل. ۴- جبین: چهره - خال جبین: در آداب قربانی رسم بوده است که صاحب نذر انگشت را به خون قربانی خود می زده و با آن بر پیشانی خود خالی می گذاشته تا اینکه مردم صاحب نذر را بشناسند. ۵- حسن نیتی نشان بده و در احوال من جستجو مکن و بگذر تا متوجه شوی که در زیر لباس درویشی تا چه اندازه از اصول درویشی دورم. ۷ / حافظ راز خود: نگهدارنده و حفظ کننده اسرار خود. عارف وقت خویش: آگاه به احوال خود.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۷	+	۴	۶	۲	۵	۳	۱ شاملو	
۷	+	۶	۵	۴	۳	۲	۱ فرزاد	
۷		۶	۵	۲	۴	۳	۱ جذیر	
۷	+	۶	۵	۴	-	۲	۱ فرخ	
۷		۶	۵	۴	+	۳	۲	۱ سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، قنی، قریب، خال، ادیب، خرم.

فاقد این غزل: محیط

بیت الحاقی:

+ دامن از رشحه خون دل ما در هم چین که اثر در تو کند گر بخواشی ریشم

اختلاف متن‌ها

۱ / پژمان (۲)، شاملو، انجو، جذیر: شیوه رندی و مستی

۳ / عدل: از همه عالم پیشم

۴ - فرخ: به جبین نقش کن - افشار: از خون دل ما خالی

۵ - شاملو، بهروض: اعتقادی بنمای و - شاملو، جذیر، فرخ: بگذر بهر خدا

/ انجو، فرزاد، افشار، سهیل، نی، جلان: تاندانی که در این خرقه چه نادریشم

جذیر، فرخ: تاببینی که در این خرقه چه نادریشم

بهروض: تابدانی که در این خرقه چه نادریشم

۶ - افشار، بهروض، فرخ، جلان: ای باد بر یار بخوان

فرزاد، نی: ای دوست بریار بخوان

جذیر، رضی: ای بادبر آن یار بخوان

۷ - جذیر، بهروض، جلان: من اگر رندم و گر شیخ چه کارم باکس / بهروض: عارف حال خویشم

+ - شاملو: دامن از رشحه خوناب دلم در هم چین / سایه: که اثر در تو رسد

- ۱- من دوستدار روی خوش و موی دلکشم / مدهوش چشم مست و موی صاف بی غشم
 ۲- در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز / استادام چو شمع مترسان ز آتش
 ۳- من آدم بهشتی‌ام اقا در این سفر / حالی اسیر عشق جوانان مهوش
 ۴- بخت از مدد دهد که کشم زخت سوی دوست / گیسوی حور گرد فشانند ز مغزشم
 ۵- شیراز معدن لب لعل است و کان حسن / من جوهری مفلسم ایرا مشوشم
 ۶- از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام / حقا که من نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
 ۷- شهری‌ست پر کرشمه خوبان زشش جهت / چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم
 ۸- گفتم ز سر عهد ازل یک سخن بگوی / آن‌که بگویمت که دو پیمانه در کشم
 ۹- حافظ صروسی طبع مرا جلوه آرزوست / آیینهای ندارم از آن آه می‌کشم



۱- روی خوش: صورت زیبا- دلکش: دلرها و دلپسند / مدهوش: حیران و بی‌خود- بهنش: صاف و زلال. ۲- گزیر: چاره. ۳- / حالی: اکنون- مهوش: بسیار زیبا، ماهرخ. ۴- مدد: کمک، یاری- کشم زخت: سرفکشم / حور: زن سیاه چشم بهشتی- / مغزش: جای فرش کردن. رام. ۵- لب لعل: لب سرخ- کان حسن: معدن خوبی و زیبایی / جوهری: جواهر فروش- مفلس: ورشکسته، فقیر و بی چیز- ایرا: از این جهت، از اینرو- مشوش: مضطرب و پریشان. ۶- چشم مست: چشم خمار. ۷- کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو، چشمک- شش جهت: پیش، پس، راست، چپ، بالا و پایین. ۸- عهد ازل: آغاز آفرینش. ۹- طبع: سرشت و قریحه شاعرانه- جلوه: آرایش، عرضه کردن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۸	۳	۲	۵	۶	۷	۴	۹
۱	۷	۶	۵	۲	۸	۳	۴	۹
۱	۸	۳	۷	۵	۶	۲	۴	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	-	-	۸	۲	۵	-	۶	+
۱	۵	۲	۳	۴	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
۱	۸	۳	۲	۵	۶	-	۴	۹
۱	۸	۳	۲	۵	۶	-	۴	+

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروض، نی، جلان، سایه.

ابیات الحاقی:

- + : واعظ زتاب فکرت بی حاصلم بسوخت ساقی کجاست تا زند آبی بر آتشم
2 : باشد به نوش داروی وصل تو ره برم این زهرها که من زغم یار می چشم

اختلاف متن ها

۱ / افشار: مدهوش چشم یار و

۲ - عدل، شاملو، محیط، ادیب: در عاشقی گریز نباشد = پژمان، شاملو، انجو، سهیل، محیط، ادیب، فرخ: زسوز ساز
/ جذیر: مترسان به آتشم

۳ / شاملو: حالی اسیر زلف جوانان مهوشم

۴ - انجو، افشار، فرخ: بخت ارمند کند = جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: که کشم رخت ازین دیار
۵ - فرزاد: شیراز معدن چشم لب لعل است و کان حسن

/ شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، فرخ: من جوهری مفلس = انجو، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ: از آنرو مشوشم
محیط، ادیب، نی: من جوهری و مفلس
پژمان: از آن مشوشم
شاملو: ازیرا مشوشم
افشار: از آن آه می کشم

۶ - فرزاد: مست درین شهر شد پدید

افشار: مست تو در شهر شد پدید

۷ - عدل، پژمان، قنی، قریب، خرم: شهرست پر کرشمه حوران / عدل، خرم: گر نه خریدار هر شمش
سهیل: شهرست پر کرشمه و خوبان

۸ - عدل، پژمان، قنی، قریب، ادیب، سایه، خرم: یک سخن بگو / بهروض: آنکه بگویمش
جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: نکته ای بگو محیط: آنکه بگویمت
شاملو، انجو، فرزاد، محیط: نکته ای بگوی

۹ - فرزاد: حسن عروس طبع مرا / فرخ: از او آه می کشم

فرخ: جانا عروس طبع مرا

+ - افشار، فرخ: حافظ زتاب فکرت

۱. عمری ست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم دست شفاعت هر زمان در نیکنامی می‌زنم
۲. بی‌ماه و مهر افروز خود تا بگذرانم روز خود دایمی به راهی می‌نهم مرغی به دامی می‌زنم
۳. آورنگ کس و گلچهره کس نقش وفا و مهر کس حالی من اندر عاشقی دلو تمامی می‌زنم
۴. تا بو که یابم آگهی از سایه سرو سهی گلبنگ عشق از هر طرف برغوش خرامی می‌زنم
۵. دائم سر آرد شصه را رنگین برآرد قصه را این آه خون افشان گمنام هر صبح و شامی می‌زنم
۶. هر چند کان آرام دل دانم نبخشد کام دل نقش خیالی می‌کشم فانی دوامی می‌زنم
۷. با آن که از خود غایبم و از من چو حافظ تاپتم در مجلس روحانیان گه گاه جامی می‌زنم



۱ - طلب: جستجو، جست و جوی پیوسته در راه حق و حقیقت / شفاعت: کمک و پامردی - هر وقت و زمانی دست کمک به سوی انسان خوش نامی دراز می‌کنم. ۲ - مهر افروز: ماهی که به خورشید نور می‌دهد، روشن کننده خورشید. ۳ - آورنگ: نام شخصی که عاشق گلچهره نامی بوده است - نقش: اثر و نشانه - وفا و مهر: نام عاشق و معشوق است که در داستانی قدیمی به وسیله شاعری به نام ابومحمد رشیدی به نظم کشیده شده است / حالی: اکنون - دلو زدن: ادعا کردن، به نوبت خود بازی کردن در بازی نرد - اکنون من پرند بازی عاشقی هستم. ۴ - تا بو: تا باشد - سر و سهی: سرو راست رویده و خوش اندام، جانان / گلبنگ: آواز و بانگ - خوش خرامی: آنکه راه رفتنش مطبوع باشد. ۵ - سرآرد: پایان می‌دهد - رنگین برآرد قصه را: داستان را خوشایند و دلپسند به پایان می‌رساند. ۶ - کام دل: آرزوی دل / نقش خیال کشیدن: کشیدن صورتی که در خواب دیده شود - دوام: پایداری، ثبات، ماندگاری. ۷ - تاپ: توبه کننده / روحانیان: فرشتگان و پریان.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶
پژمان (۱)، انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶
جدیر، بهروضی، خال، جلان، سایه، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶
معیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶

ترتیب ابیات: فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، نی.

کلمات: پژمان (۱)

بیت العاقی:

* گرچه بیابان بلا پایان ندارد همچنان اندر شب هجران او هر روز گامی میزنم

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر، بهروض، عمریست تا اندر طلب / جذیر، بهروض: دست شفاعت هر دمی = جذیر، قریب، فرخ: بر نیکنامی میزنم

۲- افشار: با ماه مهر افروز خود = عدل، جذیر، قریب، جلان، خرم: تا بگذرانم روز را / جذیر، جلان: مرغی بیامی میزنم

جذیر: بی مهر ماه افروز خود

۳- فرزاد: نقد وفا و مهر کو / عدل: داد تمامی میزنم

جذیر: داوی تمامی میزنم

۴- انجو، محیط، نی، فرخ، سایه: زان سایه سرو سهی

شاملو، فرزاد: روزی از آن سرو سهی

افشار: در پای آن سرو سهی

۵- شاملو: دانم سراید غصه‌ام = محیط، فرخ: رنگی برآرد قصه را / شاملو: زین آه خون افشان که من

شاملو: رنگین برآید قصه‌ام افشار: زین ناله و زاری که من

قریب: رنگین گذارد قصه را

۶- افشار، جذیر، قریب، بهروض، فرخ: هر چند آن آرام دل = شاملو: دایم نبخشد کام دل

/ قریب، ادیب، نی: نقش وصالی می‌کشم = افشار: داو تمامی میزنم

جذیر: نقش خیالی می‌کنم

۷- عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، سهیل، ادیب، سایه، خرم، رضی: با آنکه از وی غایبم

- ۱ من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم / محاسب داند که من این کارها کمتر کنم
- ۲ من که صیپ توبه کاران کرده باشم بارها / توبه از منی وقت گل دیوانه باشم گر کنم
- ۳ چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست / کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
- ۴ لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نام فسق / دآوری دارم بسی یار که را داور کنم
- ۵ عشق دردانهست و من غواص و دریا میکند / سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم
- ۶ گرچه گرد آلود فخرم شرم باد از همتم / گسر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم
- ۷ من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست / کی طمع در گردش گردوی دون پرور کنم
- ۸ باز کش یک دم عنان ای ترک شهر آشوب من / تا ز اشک و چهره راحت پُر زر و گوهر کنم
- ۹ من که از پا قوت و لعل اشک دارم گنجها / کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
- ۱۰ عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار / عهد با پیمانانه بندم شرط با ساغر کنم
- ۱۱ عاشقان را اگر در آتش می‌پسندد لطف دوست / تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم
- ۱۲ دوش لعلش عشوه‌ای می‌داد حافظ را ولی / من نه آنم کز وی این افسانه‌ها باور کنم



۱- رند: لایالی و بی قید، زیرک - شاهد: معشوق - ساغر: پیاله شراب / محاسب: نهی کننده از امور ممنوع در شرع. ۲- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد - مجموعه: دفتر، ورق / کج دل: پندسلیقه - دفتر: کتاب. ۳- لاله: گلی سرخ رنگ و به شکل قندج شراب - ساغر گیر: میگسار، پاده خوار - نرگس: گل نرگس، چشم معشوق - فسق: بیرون رفتن از فرمان خدا / دآوری: شکایت - داور: قاضی. ۵- دردانه: دانه مروارید. ۶- گرد آلود فقر: به نظر تهیدست آمدن - همت: بلند نظری / چشمه خورشید: قرص خورشید. ۷- طمع: امید داشتن - دون پرور: سفله نواز، پست پرور. ۸- عنان: افسار، لگام، دهانه، زمام - ترک: معشوق زیباروی - شهر آشوب: زیباروی فتنه انگیز در شهر. ۹- لعل: سرخ رنگ / قبض: عطا و بخشش - بلند اختر: نیکبخت، طالع بلند. ۱۰- فلک: آسمان - اعتبار: اعتماد. ۱۱- لطف دوست: مهربانی دوست / تنگ چشم: بخیل - چشمه کوثر: چشمه‌ای است در بهشت. ۱۲- دوش: دیشب - لعلش: لبان سرخش - عشوه: ناز و غمزه، فریب، حيله / افسانه: قصه و داستان.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	۱۱	۶	۷	۱۰	۲	۹	۸	۴	۵	۲	۱	عدل، فنی، خرم
۱۲	۱۱	۶	۷	۱۰	۹	۸	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان
5	۸	-	-	۵	۷	۶	۱۱	۳	۲+	۳	۲	شاملو
۱۲	۳	۹	۸	۱۰	۱۱	۲	۶	۵	۲	۳	۲	انجو
۱۲	۸	۱۰	-	۱۱	۷	۶	۵	۲	۲	۳	۲	فرزاد
6	۱۱	-	۹	۶	-	۸	۴	۵	-	-	۲	افشار
۱۲	-	-	-	۴	۷	۶	۵	-	-	-	۲	چذیر
۱۲	۸	۱۰	-	۱۱	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۲	قریب
۱۲	۸	-	-	۷	۱۱	۶	۵	۲	۲	+	۲	پهروش
۱۲	-	-	-	۸	۷	۶	۵	۲	۲	۲	۲	خال
۱۲	۸	۱۰	-	۱۱	۷	۶	۴	۵	۲	۲	۲	سهیل
5	8	۸	۶	۱۱	۲	۹	۵	7	۳	+	۱۰	معیت
۱۲	۹	۲	۸	۱۰	۱۱	۷	۶	۵	۲	۲	۲	ادیب
5,9	۷	۱۲	۸	7	۱۰	۶	۳	۱۱	-	۲	۹	فرخ
۱۲	+	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	۲	۲	جلان
۱۲	۸	-	-	۷	۱۱	۶	۵	۲	۳	۲	۲	رضی

ترتیب ابیات: نی، سایه.

کلمات: خرم.

ابیات الحاقی:

- ۱: وقت گل گویی که زاهدشویه چشم و سر ولی
۲: زهد وقت گل چه سودائی ست حافظ هوش دار
۳: من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود
۴: با وجود بینوایی روسیه بادم چو ماه
۵: گوشه محراب ابروی تو می خواهم زیخت
۶: در ره من آب چشم و روی سرخ و زرد دار
۷: شیوه رندی نه لایق بود منعم را ولی
۸: دوش می گفتمی که لعلم قند می بخشد ولی
۹: گر چنین بی راه خواهد گفت با ما مدعی
- می روم کاین مشورت با شاهد و ساغر کنم
تا اعوذی خوانم و اندیشه دیگر کنم
وعده فردای زاهد را چرا باور کنم
گر قبول فیض خورشید بلند اختر کنم
تا در آنجا همچو حافظ درس عشق از بر کنم
تا چو حافظ دامن را پرزسیم و زر کنم
چون در افتادم چرا اندیشه دیگر کنم
تا نبینم در دهان خود کجا باور کنم
خاک پای پادشه از دست او بر سر کنم

اختلاف متن ها

- ۱ / قریب، بهروض، فرخ: محتسب داند که من کاری چنین کمتر کنم
فرزاد، افشار: محتسب داند که من کار چنین کمتر کنم
۲ - شاملو، فرزاد: کرده باشم سالها
۳ / شاملو، فرزاد، قریب: کز دلم خوان گر نظر = قریب: در صفحه دفتر کنم
۴ - فرزاد: بر من نام فسق
افشار: بر ما نام عشق
قریب: بر ما نام عیش
۵ / شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، ادیب، نی، سایه، رضی: سر فرو بردم در اینجا
۶ / ادیب: گر در آب چشمه
۸ - فرزاد: بارکش یک دم عنان / افشار، فرخ: تاز اشک چهره راحت = فرخ: پر در و گهر کنم
۹ - محیط: منکه از یاقوت لعل / افشار، فرخ: کی طمع در فیض خورشید بلند اختر کنم
محیط: کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
۱۰ - فرزاد: نیست چندین اعتبار / فرخ: عهد با پیمانم کردم
۱۱ - قریب: عاشقات را گرد آتش می بسوزد لطف دوست / فرزاد، قریب، سهیل: گر نظر بر چشمه کوثر کنم
فرخ: عاشقان را گر در آتش می نشاند لطف دوست
۱۲ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: دوش لعلت عشوهای می داد حافظ را ولی
قریب: دوش لعلش عشوهای می داد حافظ را ولی
فرخ: دوش می گفتند لعلت بوسه می بخشد ولی
عدل، پژمان، قنی، جذیر، قریب: این افسانهها باور کنم
فرخ: این افسانه را باور کنم
+ - جذیر، جلان: گر تو می گوئی که زاهد شو / بهروض، محیط: می روم تا مشورت باشاهد و دلبر کنم
شاملو: وقت گل گوئی که تائب شو / می روم تا مصلحت باشاهد و ساغر کنم
۷ - فرخ: نه لایق بود طبعم را ولی

۱. صنما با غم مشقی تو چه تدبیر کنم تا به کسی در غم تو ناله شبگیر کنم
۲. دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم
۳. با سر زلف تو مجموع پریشانی خود کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم
۴. آنچه در مذهب هجر تو کشیدم هیئات در یکی نامه محال است که تحریر کنم
۵. آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم
۶. گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد دل و دین را همه در بازم و توفیر کنم
۷. دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
۸. نیست امید صلاحی ز فساد حافظ چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم



۱ - صنما: ای صنم، ای محبوب / شبگیر: سحرگان - ناله شبگیر: گریه و زاری شبانه. ۲ - از آن شد: کارش از آن گذشت. ۳ - مجموع پریشانی: تمام پریشانی / مجال: فرصت - تقریر: بیان. ۴ - هجر: دوری - هیئات: بمید است / محال: غیر ممکن - تحریر: نوشتن. ۵ - هر زمان که بخواهم جانم را ببینم صورت زیبای تو را در نظر مجسم می کنم. ۶ - وصال: دیدار معشوق / توفیر: سود، فایده - اگر دل و دینم را در راه وصل و دیدار تو از دست بدهم باز صرفه با من است. ۷ - واعظ: نصیحتگر / تزویر: فریب و دروغ. ۸ - صلاح: نیک شدن، اهلیت.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
شاملو	۸ + ۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱		
فرزاد	+ ۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
افشار	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	

ترتیب ابیات: جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی۔
بیت الحاقی:

۴: رندیکرنگم و با شاهد و می همصحبیت نتوانم که دگر حیل و تزویر کنم

اختلاف متن‌ها

۲- انجو، قریب، سهیل، نی: دل دیوانہ از آن شد کہ پذیرد درمان

عدل: دل دیوانه از آن شد که نصیحت نشنود

فرزاد: دل دیوانه از آن شد که به درمان برسد / افشار: مگرش درسزلف تو بیزنجیر کنم

محیط: دل دیوانه از آن شد که نصیحت نشنید

فرخ: دل دیوانه چنان شد که پذیرد درمان

۳۔ افشار، جذیر، بهروز، خال، جلان، رفسی: مجموع پریشانی من

شاملو، انجو، مجموع پریشانی خویش / عدل، پژمان، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: کوچه‌جالی که سراسر همه

فرزاد: مجموع پریشانی دل

۴۔ جذیر: آنچه از محنت هجر تو کشیدم هیہات

فروخ: آنچه در مدت عمر از تو شنیدم هیئات

۵- قریب: دیدنم جانم باشد / رخ خوب تصویر کنم

۶ / عدل، یزمان، قنی، انجو، سهیل: دین و دل را همه در بازم و

شاملو: دین و دنیا همه در بازم و = عدل: توقیر کنم

محیط: دل و دینم همه در بازم و

۷- قریب: دور شو از برم ای زاهد و «شاملو، فرزاد، فرخ: افسانه مگوی / جذیر، بهروض، محیط، ادیب: گوش به تذکیر کنم

حذیر: بیهوده مگو
شاملو: گوش به تحذیر کنم

جذبہ: پیہودہ مگو

فرخ: گوش به تذویر کنم

۸- افشار: هست امیدم به گشادی و خلاصی حافظ

جذب: نیست امید صلاحی زفساد ای حافظ / شاملو، محیط: چونکه تقدیر چنین رفت

قریب: نیست امید صلاحی بفساد حافظ
فرخ: چونکه تقدیر چنین بود

فرخ: چونکہ تقدیر چنین بود

فروغ: نیست امید صلاحی ز فسادِ حافظ

۱. دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم و اندر این کار دل غمیش به دریا فکنم
۲. از دل تنگی گنه کار بر آدم آهی کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
۳. خوردهام تیر فلک باده بده تا سرمست عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم
۴. جرعه جام بر این تخت روان افشانم غلغل چنگ در این گنبد مینا فکنم
۵. مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
۶. بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم
۷. حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا من چسرا عشرت امروز به فردا فکنم



۱ - دیده دریا کردن: به شدت گریستن - صبر به صحرا فکندن: ترک شکیبایی کردن / دل به دریا زدن: خطر کردن، با شهادت و جسارت اقدام کردن. ۲ - که کاری کنم که گناه آدم و حوا در برابر گناه من به نظر نیاید. ۳ - تیر فلک: تیر، عطارد - خوردهام تیر فلک: از گردش روزگار صدمه و آسیب دیدهام باده بده تا مست و بی پروا شوم و به آسمان بروم و سر کیسمای را که تیرهای جوزا در آن قرار دارد گره بزنم تا دیگر نتواند تیر بیندازد - جوزا: یکی از صورتهای منطقه البروج جوزا در تصاویر فلکی به صورت دو پیکر یا دو برادر دو قلوی به هم چسبیده تصویر شده است که حمایت و کمربندی دارد و ترکش بر حمایل آن آویخته است. ۴ - تخت روان: آسمان، زمین / غلغل چنگ: نوای چنگ - چنگ: سازی قدیمی که ۳۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود - گنبد مینا: آسمان. ۶ - بند قبا: کمربند قبا - خورشید کلاه: کلاهی زیبا مانند خورشید / سودا زده: شوریده، افسرده. ۷ - سهو: لغزش، اشتباه / عشرت: خوش گذرانی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۳	۶	۵	۲	۱	عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	افشار، فروغ

ترتیب ابیات: پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، سایه، رضی.

کلمات: قنی، انجو، قریب، سایه، خرم.

فاقد این غزل: جلان

اختلاف متنها

۱ / جذیر: وندر آن کار = شاملو: دل ریش به دریا فکنم

۲ / جذیر، سهیل: و آتش اندر گنه آدم

افشار: کاتش اندر جگر آدم

۳ / جذیر، بهروض: عقد در بند کمر

۴ - افشار: جرعه‌ای جام = شاملو، افشار: برین تخت زمرد ریزم

فرزاد: برین طاق روان افشانم / فرخ: بر این گنبد مینا فکنم

بهروض: بدین تخت روان افشانم

۵ - محیط: که یارم آنجاست

۶ - پژمان (۲)، بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: بند برقع بگشا = پژمان (۲): ای مه فرخنده لقا

شاملو، جذیر: بند برقع بگشای محیط: ای مه خورشید لقا

ادیب: ای بت خورشید لقا

/ فرزاد: تا چو زلف = عدل: سرو سودا زده در پا فکنم

پژمان (۱): سر سود زده در پا فکنم

۷ - افشار: حافظا نکته بر ایام / محیط: پس چرا عشرت امروز

۱. دوش سودای زُخْش گفتم ز سر بیرون کنم گفت گو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
۲. قامتش را سر و گفتم سر کشید از من به خشم دوستان از راست می‌زنجد نگارم چون کنم
۳. نکته ناستجیده گفتم دلبراً معذور دار عشوهای فرمای تا من طبع را موزون کنم
۴. زردرویی می‌گشتم زان طبع نازک بی‌گناه ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم
۵. ای نسیم منزلِ سلمیٰ خدا را تا به کی زنج را بر هم زنم اطلال را جیعون کنم
۶. من که ره بُردم به گنجِ حَسَنِ بی‌پایان دوست صد گدایِ همجو خود را بعد از این قارون کنم
۷. ای مَه صاحبقران از بنده حافظ یاد کن تا دعایِ دولتِ آن حَسَنِ روز افزون کنم

* * *

۱ - دوش: دیشب - سودا: عشق / مجنون: دیوانه = دیشب گفتم که عشق او را از سرم بیرون کرده و ترک عشق کنم. وقتی که محبوب این را شنید گفت که حتماً دیوانه شده است زنجیر بیاورید تا فکری به حال این دیوانه کنم. ۲ - سرکشید: برآشت، روی گرداند، اعتراض کرد / نگار: محبوب، معشوق. ۳ - نکته: سخن / هشوه: ناز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو - طبع را موزون کردن: سر حال آمدن و آماده شعر سرودن شدن. ۴ - زرد رویی کشیدن: خجالت کشیدن - طبع نازک: سرشت و قریحه لطیف دلدار / گلگون: سرخ. ۵ - سلمیٰ: نام یکی از مشوقه‌های عرب - خدا را: تو را به خدا / ربع: منزل، سرا، محله - اطلال: بلندیهایی به جا مانده از خانه‌های خراب - جیعون: نام رودی است. ۶ / قارون: یکی از افراد بنی اسرائیل معاصر حضرت موسی که پسهار جاه طلب و بغیل و حسود بود و ثروتی فراوان داشت. ۷ - صاحبقران: خوش اقبال، خوشبخت، پادشاه عظیم الشان عادل و جهانگیری که دولتش دوام داشته باشد / دولت: بخت و اقبال، نیک بختی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	-	۳	۲	۲	۱	شاملو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی،
جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: جذیر، خال، سهیل، محیط، ادیب، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: دوش سودای رخت

۳ / قریب: عشوای فرما که تا = فرزاد، قریب، نی: طبع سخن موزون کنم

۴ / افشار: زان طبع نازک زینهار

قریب: زان طبع نازک گاه گاه

۵- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، فرخ، خرم: ای نسیم منزلی لیلی / بهروض: ربیع را در هم زنم

۶- افشار: من که ره بردم به سوی گنج بی پایان دوست

۷- شاملو، انجو، نی: ای مه نامهربان

فرخ: ای شه صاحبقران

۱. به هزم توبه شکر گفتم استخاره کنم
۲. سخن دوست بگویم نمی توانم دید
۳. به دور لاله دماغ مرا علاج کنید
۴. ز روی دوست مرا چون گلی مراد شکفت
۵. به تخت گل بنشانم بتی چو سلطانی
۶. گدای میکده ام یک وقت مستی بین
۷. مرا که نیست زه و رسم لقمه پرهیزی
۸. چو فتنه با لب خندان به یاد مجلس شاه
۹. زباده خوردن پنهان ملول شد حافظ



۱ - استخاره: تفأل و مشورت با قرآن برای اقدام به کاری. ۲ - درست: استوار و کامل و بی عیب. / حریفان: هم پیاگان. رقیقان - نظاره: تماشا. ۳ - دور لاله: فصل شکفتن لاله، فصل بهار - دماغ: مغز / بزم طرب: مجلس باده و شادی. ۴ - گل مراد شکفتن: به آرزوی خود رسیدن / حواله کردن: سپردن، واگذار کردن - سنگ خاره: سنگ سخت. ۵ - تخت گل: گلستان - بتی: زیبارویی / سنبل و سمن: گل و سمن - طوق: گردن بند - یاره: دست بند. ۶ / فلک: آسمان. ۷ - لقمه پرهیزی: اجتناب از حرام، خست و امساک / مذمت: بدگویی - رلد: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک. ۹ - ملول: افسرده / پانگ: آواز، صدا - بریط: عود، رود.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۵	۷	۶	۴	۳	۸	۲	۱	عدل، قتی، خرم
۹	۷	۸	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان
۸	۹	۴	۵	۶	۷	۳	۲	۱	شاملو
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	انجو
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	-	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	افشار
۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، نی
۸	۹	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	قویب
۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پهروض، خال، جلان، سایه
۸	۹	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط، رضی
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: ادیب

کلمات: محیط، ادیب، رضی.

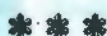
ابیات العاقی:

- ۱: اگر زلعل لب یار بوسه‌نی چینم جوان شوم زسرو زندگی دوباره کنم
۲: طمع بوصول دلارام روح پرور خویش اگر کنم هوس عمر یکدوباره کنم

اختلاف متن‌ها

- ۳ - نی: به دور باده دماغ مرا / بهروخی: که از میانه بزم
۴ / عدل، خرم: حواله شر دشمن
بهروخی: حواله سر دشمن
۵ - شاملو، انجو: بتی به سلطانی
۶ / قریب: که حکم بر فلک و ناز بر ستاره کنم
۷ - پژمان (۳)، شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، خال، جلان: مرا که از زرتماغست ساز و برگ معاش
افشار: مرا چو نیست ره و رسم لقمه پرهیزی
/ عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ، سایه، خرم: چرا ملامت رند = فرخ: شرابخاره کنم
۸ - شاملو: به یاد یاقوتش
۹ - شاملو: زمی کشیدن پنهان

۱. بی تو ای سرو روان با غل و گلشن چه کنم زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم
 ۲. آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت نیست چون آیندام روی ز آهن چه کنم
 ۳. بُرو ای ناصح و بر دُرَدگشان خرده نگیر کارفرمای قدر می کند این من چه کنم
 ۴. برقی غیرت چو چنین می جهد از مگم غیب تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم
 ۵. شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت دستگیر ار نشود لطیف تهمتَن چه کنم
 ۶. مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی آهن چه کنم
 ۷. حافظا خلد برین خانه موروث من است اندر این منزل ویرانه نشیمن چه کنم



۱- سرو روان: مشوق بلند بالا و خوشخرام زیباروی - گلشن: باغ / سنبل: سنبل هندی، گاهی که دنباله دراز مانند زلف دارد و سیاه و خوشبو است - عارض: چهره - سوسن: سوسن آزاد که گلش سفید است. ۲- طعنه: سرزنش / آینه آهنی: در قدیم آینه را از فلز و بیشتر از آهن صقلی شده می ساختند = چه کنم که از اینکه مقاوم نیستم و چهارم طاعت طعنه بداندیش را نلرد. ۳- ناصح: نصیحت کننده، خیرخواه، واعظ - دُرَدگشان: نوشندگان شراب ناخالص همراه با درد و تهنشین، فقیران باده نوش - خرده: عیب و ایراد / کارفرمای قدر: مقدر، سرنوشت ۴- برقی: صاعقه - غیرت: قهر، حمیت، رشک، ناموس پرستی - مگم: کمینگاه - مگم غیب: عالم غیب. ۵- شاه ترکان: افراسیاب پادشاه توران / تهمتَن: رستم داستان = در شاهنامه فردوسی آمده است که چون افراسیاب از رابطه بیژن پسر گیو و نوه دختری رستم با منیژه دختر خودش آگاهی یافت خشمگین شده و به قتل بیژن فرمان می دهد اما با وساطت پیران ویسه از سرداران افراسیاب از خون او می گذرد و در چاهی زندانش می کند و منیژه را از قصر خود بیرون می کند. چون خبر آن به رستم می رسد، او در لباس بازرگانان به توران می رود و با راهنمایی منیژه، بیژن را از چاه نجات می دهد. ۶- مدد: کمک و یاری - آتش طور: آتشی که در کوه طور روشن شد و حضرت موسی آن را دید / وادی ایمن: بیابان سمت راست، صحرا و بیابانی که در جانب راست کوه طور است و ندای حق تعالی در آنجا به حضرت موسی رسید. ۷- خلد برین: بالاترین مرتبه بهشت جاودان، بهشت اعلی - موروث: ارث گذاشته شده / نشیمن: جای نشستن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	-	۶	۳	۲	+	۱ شاملو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب

تو قیاب ایبات: عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان، قنی، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

بیت العاقی:

+ : خون من ریختی از ناوک دلدوز فراق خود بگو با تو من ای دیده روشن چه کنم

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل: زلف سوسن چه کشم

۳ - شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل: بروای زاهد و

۵ - افشار: به چاهم افکند

۶ - افشار: نشود آتش طور / چاره نیم شب

۷ - جذیر: خانه موروئی تست

۱. روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم در لباس فلتر کار اهل دولت می‌کنم
۲. تاکی اندر دام وصل آرم تذروی غوش غرام در کمینم و انتظار وقت فرصت می‌کنم
۳. واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن در حضورش نیز می‌گویم نه فیهت می‌کنم
۴. چون صبا آفتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست واز رفیقان ره استمداد هفت می‌کنم
۵. خاکب کویت رحمت ما برنتابد بیش از این لطفها کردی بتا تخفیف رحمت می‌کنم
۶. زلف دلبر دام راه و غمزه‌اش تیر بلاست یاد دار ای دل که چندین نصیحت می‌کنم
۷. دیده بدبین بهوشان ای کریم عیب پوش زاین دلبری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم
۸. حاش‌الله گز حساب روز حشرم بیم نیست فال فردا می‌زنم امروز مشرت می‌کنم
۹. حافظم در محفل دُردی کشم در مجلسی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم



۱ - روزگاری شد: مدتی می‌گذرد / اهل دولت: نیکبختان. ۲ - وصل: دیدار - تذرو: قرقاول، خروس صحرایی، معشوق خوش رفتار / وقت فرصت: وقت مناسب. ۳ - واعظ: پندهنده - بوی حق نشنید: حق را دریافت و درک نکرد. ۴ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد. پیک عاشقان / استمداد: یاری خواستن - هت: کمک، دمای خیر، توجه قلبی. ۵ - برنتابد: تحمل نمی‌کند، تاب نمی‌آورد / بتا: ای بت من، ای زیبای من - تخفیف رحمت کردن: رحمت کم کردن. ۶ - غمزه: ناز و عشوه یا اشاره چشم و ابرو. ۷ - بدبین: عیب بین - کریم: بخشنده / دلبری: گستاخی، جسارت. ۸ - حاش‌الله: پناه بر خدا - روز حشر: روز قیامت / طالع فردا را می‌بینم که عذاب نخواهم شد و امروز خوشگذرانی می‌کنم. ۹ - حافظم: حافظ قرآن و حدیث هستم - دُردی کش: آن که شراب آمیخته با لرد و ته‌نشین می‌نوشد، باده نوش فقیر / شوخی: گستاخی - صنعت: فریبکاری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، ادیب، نی، سایه، غرم، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جذیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
بهروز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فروخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: انجو، جلان.

ابیات العاقی:

- + : از یمین عرش امین می‌کند روح الامین چون دعای پادشاه ملک و ملت می‌کنم
2: خسرو امید اوج دارم زین قبل التماس آستان بوسی حضرت می‌کنم

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: مفلسم در یوزهای از اهل دولت می‌کنم

۲ - عدل، پژمان، شاملو، خرم: تاکی از دستم برآید تیر تدبیر مراد

انجو، سهیل: تا مگر در دام وصل آرم تذروی خوشخرام / شاملو، انجو، سهیل: در کمینم، انتظار وقت

افشار: تاکی از دستم برآید تیر تدبیر صواب

فرخ: تاکی اندر دام وصل آرم تذرو خوشخرام

۳ - عدل، افشار، خرم: ناصح مابوی حق قریب: نشنید گفتم کین سخن

جذیر: واعظ من بوی حق = محیط: نشنید بشنو این سخن

فرخ: نشنید و بشنو این سخن

۴ - عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، سهیل، ادیب، سایه، خرم: با صباقتان و خیزان می‌روم = افشار: در کوی دوست

/ شاملو، محیط، ادیب، فرخ: وز ریاحین و گل استمداد

۵ - جذیر، محیط، جلان: خاک کویت بر نتابد زحمت ما پیش ازین

بهروض: خاک کوی تو نتابد زحمت ما پیش از این

۶ - قریب، بهروض: غمزه‌اش تیر بلا / فرخ: لطف‌ها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم

۸ - بهروض: حاش لله کز خسارت = انجو، جذیر، سهیل، جلان: روز حشرم باک نیست

پژمان (۱): روز حشرم هست بیم

بهروض: روز حشرم بیم هست

/ افشار، جذیر، بهروض: فال فردا می‌زنم و = قریب: امروز نیت می‌کنم

۹ - عدل، پژمان، قنی، انجو، جذیر، سهیل، جلان، سایه، خرم: حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی

محیط: حافظم در محفل و دردی کشم در مجلسی

/ قریب: که من با خلق صنعت می‌کنم

۲ - فرخ: خسرو امید اوج و جاه دارم

- ۱ من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم
- ۲ باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
- ۳ تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم
- ۴ هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا تا در میان میکده سر بر نمی‌کنم
- ۵ شیخ به طیره گفت برو ترک عشق کن محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم
- ۶ این تقوی‌ام تمام که با شاهدان شهر ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم
- ۷ حافظ جناب پیر مغان جای دولت است من ترک خاکبوسی این در نمی‌کنم

* * *

۱ - شاهد: معشوق زیباروی - ساغر: پیاله شراب، شراب. ۲ - طوبی: درختی بسیار بزرگ در بهشت که سایه آن بر تمام خانه‌های اهل بهشت گسترده است - قصر حور: کاخ فرشته. ۳ - تلقین: یاد دادن - اهل نظر: کسانی که به روی زیبارویان نگاه می‌کنند و لذت می‌برند / کنایتی: کنایه‌ای، اشاره‌ای. ۵ - شیخ: واعظ - طیره: سرزنش، خشم و قهر. ۶ - این تقوی‌ام تمام: این پارسایی برایم کافی است. ۷ - جناب: درگاه - پیر مغان: پیر می‌فروش، صاحب زردشتی میخانه، پیر طریقت، مرشد و راهنما - دولت: بخت و اقبال.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان، سهیل، ادیب
۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	شاملو
۷	۵	۶	۲+۲	۳	۲	۱	انجو
۷	۵	۶	۲	۳	۲	۱	فرزاد، قریب
۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	جدیر
۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	بهروش
۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	خال، جلان، رضی
۷	۲	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی، سایه
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، افشار، خرم.

ابیات العاقی:

- + : پسر مفان حکایت معقول می‌کند معذورم ار مسحال تسو بساور نمی‌کنم
2: ناصح به طنز گفت حرامست می‌مخور گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم

اختلاف متن‌ها

۱- قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، افشار، قریب، سهیل، ادیب، سایه، خرم: من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم
بهروض: من ترک عشق‌بازی و ساغر نمی‌کنم

۲- عدل، قنی، فرخ، خرم: طوبی و قصر و حور

۳- شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، نی، فرخ: تلقین درس اهل نظر / انجو، فرخ، سهیل: کردم اشارتی و
افشار: گفتم نصیحتی و
محیط: کردم نصیحتی و

۵- شاملو، بهروض، خال، ادیب، رضی: شیخم به طیره گفت که رو

عدل، پژمان (۲)، قنی، خرم: ناصح به طعن گفت که رو

پژمان (۱)، سهیل: ناصح به طعنه گفت که رو

فرزاد، محیط: شیخم به طعنه گفت برو

انجو: ناصح به طعن گفت برو

قریب: ناصح به طنز گفت برو

۶- انجو: این تقویم بست است = انجو: که چون واعظان شهر

فرزاد: که با واعظان شهر / شاملو: از سر منبر نمی‌کنم

فرخ: که با زاهدان شهر جذیو: در سر منبر نمی‌کنم

۷- شاملو، انجو: پیرمغان مأمون وفاست

فرزاد، ادیب: پیرمغان جای همت است

+ / انجو: معذورم ار حدیث تو

۲- انجو: شیخم به طنز گفت / قریب، محیط: گفتم بچشم، گوش به هر خر نمی‌کنم

قریب: شیخم به طیره گفت انجو: گفتم که چشم گوش به هر خر نمی‌کنم

فرخ: گفتم که چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم

۱. حاشاکه من به موسم گل ترک منی کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
 ۲. مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ بر ببط و آواز نی کنم
 ۳. از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و منی کنم
 ۴. کو پیک صبح تا غلغله های شب فراق با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم
 ۵. کی بود در زمانه وفا جام منی بیار تا من حکایت جم و کاووس و گسی کنم
 ۶. از نامه سیاه نترسم که روز خشر با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم
 ۷. این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی ز رخسار بینم و تسلیم وی کنم



۱ - حاشا: غیر ممکن است - موسم گل: فصل بهار / من لاف عقل می زنم: ادعا می کنم که عاقل هستم. ۲ - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی دان - محصول زهد و علم: ما حاصل پارسایی و دانش / بربط: عود، رود. ۳ - قال و قیل: مباحثه، جنجال - حالی: اکنون، این زمان. ۴ - پیک صبح: نسیم سحرگاهی، باد صبا، پیک عاشقان - فراق: جدایی / خجسته طالع: نیک بخت - فرخنده پی: خوش بمن، خوش قدم. ۵ / جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان پیشدادی که پدید آوردن شراب را به او نسبت می دهند. کاووس: پادشاه کیانی و از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانیان پس از کیهباد و پیش از کیه خسرو - کین: نام عمومی و لقب پادشاهان کیانی. ۶ - نامه: نامه اعمال - روز خشر: روز قیامت، روز رستاخیز / فیض لطف او: عنایت و توجه و بخشایش خداوند. طی کنم: در هم نوردم، در هم بپیچم. ۷ - عاریت: آنچه بدهند و بگیرند - دوست: خداوند.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
عدل، پژمان، قنی، محیط، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶
شاملو	۱	۵	۲	۳	۶	۷
افشار	۱	۲	۴	۳	۵	۶
جدیر	۱	۳	۲	۶	۴	۵
فرخ	۱	۳	۲	۵	۶	۷
جلان	۱	۴	۲	۴	۵	۶

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، رضی.

بیت العاقی:

+ خاک مرا چو در ازل از می سرشته‌اند بنا مدعی بگو که چرا ترک وی کنم

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: حاشاکه می به موسم گل ترک می‌کنم

۲- افشار: محصول درس و علم / عدل، قنی، خرم: در کار چنگ و بر بط

قریب: تحصیل زهد و علم

۳- عدل، پژمان، قنی، شاملو، جذیر، سهیل، ادیب، فرخ، سایه، خرم: از قیل و قال مدرسه

۴- قریب: تا گل‌های شب فراق / فرزاد، خال، معیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی: با آن خجسته طلعت

بهروض: با این خجسته طلعت

۵- پژمان (۱): کی بوده در زمانه وفا = افشار، بهروض: جام می بخواه

فرخ: کی در زمانه بود وفا

/ معیط: تا من حکایت از جم و = عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، قریب، ادیب، سایه، خرم: کاووس کی کنم

۶ / افشار: با فیض و لطف او

جذیر: با فیض فضل او

۷- بهروض: آن جان عاریت = شاملو، افشار: که به حافظ سپرده دوست

قریب: که به حافظ سپرده‌اند

بهروض: که به حافظ سپرده یار

۱. چهل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم کز چاکرانِ پیرِ مغان کمترین منم
۲. هرگز به یمنِ عاطفتِ پیرِ من فروش ساغرِ تهی نشد زَمی صافِ روشنم
۳. از جِاهِ عشق و دولتِ رندانِ پاک‌باز پیوسته صدرِ مصطبه‌ها بود مسکنم
۴. در شایِ من به دُرْدگشی ظنِ بد مَبر کالوده گشت خرقه ولی پاک دامنم
۵. شهبازِ دستِ پادشهم یا رب از چه غاست کز یاد بُرده‌اند هوایِ نشیمنم
۶. حیف است بُلبلیِ چو من اکنون در این قفس با این لسانِ عَذَب که خامش چو سوسنم
۷. آب و هوایِ فارسِ عجب سِفله پُروَراست کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم
۸. حافظ به زیرِ خرقه قدح تا به کی گشتی در بزمِ خواجه پرده زکارتِ برافکنم
۹. تورانِ شیخِ خجسته که در من یزیدِ فضل شد مَنّتِ مواهبِ او طوقِ گردنم

* * *

۱ - لاف زدن: خودستایی، دعوی باطل کردن / پیرمغان: پیر می‌فروش، پیر طریقت. ۲ - یمن: برکت - عاطفت: مهر، درستی، محبت / ساغر: پیالهٔ شراب - می صاف روشن: شرابِ سرخ رنگ درخشان صاف که بی‌دُرد و لرد است. ۳ - ازجاء: عشق: از مقام و منزلت عشق - دولت: بخت و اقبال، دستگاه حکومتی - رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان - پاکباز: یکرنگ، قماربازی که بدون تقلب بازی می‌کند و هرچه دلرد می‌بازد / صدر: بالا - مصطبه: سکو، تختگاه، شاهنشین در اتاق یا میخانه. ۴ - شأن: قدر و مرتبه - دُرْدگشی: نوشیدن شراب آمیخته با لرد و دُرْد که ارزانتر می‌باشد - ظن: گمان / خرقه: لباس رسمی درویشی. ۵ - شهباز: گونه‌ای از باز شکاری به رنگهای زرد، خرمایی و سفید - من باز شکاری‌ام که جای من روی دست پادشاه است چه پیش آمده که تمایل به جایگاهِ اصلیم را از یاد من برده‌اند. ۶ / لسان عذب: سخن نفوذ، زبان و بیان شیرین - سوسن: گل سوسن که دارای گلبرگهایی به شکل زبان آدمی است و با وجود داشتن ده گلبرگ یا ده زبان خاموش است. ۷ - سِفله: فرومایه، پست / خیمه برکنن: کوچ کردن. ۸ - قدح: پیالهٔ بزرگ شراب / خواجه: خواجه جلال‌الدین تورانشاه از وزرای شاه شجاع. ۹ - تورانشاه: خواجه جلال‌الدین تورانشاه - خجسته: با سمادت، مبارک، خوش یمن - من یزید: مزایده، حراج - فضل: معرفت، احسان، لطف / مواهب: عطاها، بخششها - طوق: گردن: کنایه از اطاعت و فرمانبری.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، فشار، جذیر، قریب، محیط، نی، خرم
-	۸	۵	۶	۷	۴	۳	۲	۱	پژمان
-	۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	شاملو
-	۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	انجو

ترتیب ابیات: قنی، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: چل سال بیش رفت

قریب، محیط: چل سال رفت بیش = قریب: که این لاف می‌زنم

افشار: سی سال بیش رفت

/ افشار، جذیر: کز ساکنان دیرمغان کمترین منم

قریب: کز چاکران کوی مغان کمترین منم

بهروض: کز چاکران دیرمغان کمترین منم

فرخ: کاز ساکنان درگه پیرمغان منم

۲ / افشار: زمی صاف و روشنم

۳- پژمان (۱)، شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط، ادیب: از یمن عشق و دولت

افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: در جاه عشق و دولت

فرزاد: از چاه عشق و دولت

/ عدل، پژمان، قنی، جذیر، قریب: پیوسته صدر مصطبها

افشار، فرخ: پیوسته صدر میکده‌ها

۴- پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: در حق من به دردکشی

/ عدل، پژمان، قنی، بهروض، خال، خرم، رضی: کالوده گشت جامه = افشار: پاکیزه دامنم

۵- قنی، پژمان (۲)، افشار، ادیب، سایه، خرم: این چه حالت است

بهروض، خال، جلان: یارب از چه حال / بهروض، خال، جلان: از یادبرده‌اند

عدل: این چه حاجت است

فرخ: یارب از چه خواست

۶- بهروض: چو من اندر چنین چمن

محیط: چو من اکنون درین چمن / افشار: با این زبان عذب

۷ / جذیر، بهروض، فرخ: کو همدمی که خیمه

۸ / محیط: در نزد خواجه = فرخ: پرده زرازت براقکنم

۱. حجاب چهره جان می شود ضبار تنم / خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
 ۲. چنین قفس نه سزای چو من خوش العانی است / زوم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
 ۳. میان نشد که چرا آمدم کجا بودم / دریغ و درد که ضافل زکارِ غوشتنم
 ۴. چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس / چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم
 ۵. اگر زخون دلم بوی شوق می آید / عجب مدار که همدرد ناله خُتنم
 ۶. طراز پیرهن زرگشم مبین چون شمع / که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
 ۷. بسیا و هستی حافظ ز پیش او بردار / که با وجود تو کس نشنود زمن که منم

* * *

۱ - حجاب: پرده و پوشش، مانع میان عاشق و معشوق. ۲ - چنین قفس: تن - خوش العان: خوش آواز / گلشن: باغ - رضوان: بهشت. ۳ / ضافل: بیخبر. ۴ - طوف: سیر و گشت - عالم قدس: عالم الهی، ملکوت / سراچه ترکیب: دنیای مادی - تخته بند: گرفتار محبوس، یک نوع مجازات مغولی که شخص را به تخته می کوبیدند تا فرار نکند و عذاب بکشد. ۵ / ناله ختن: مشک ختن که از ناف آهوی لر ختن به دست می آید که خارج شدن مشک از داخل نافه برای آهو همراه با درد است. ۶ - طراز: حاشیه لباس که پارچه یا نواری است معمولاً به رنگ‌هایی غیر از رنگ لباس - زرکش: زردوزی شده، زربفت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، جذیر، بهروز، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: بهروز، خال، نی، جلان، رضی.

بیت العاقی:

+ :مراکه منظر حورست مسکن و ماوی چرا بکوی خراباتیان بود وطنم

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، ادیب، فروخ: ازین چهره پرده برکنم

۲ - قریب: چنین چمن نه سزای = عدل: چو من خوش الحانست / افشار: روم به گلشن جنت

۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، ادیب، خرم: چرا آمد کجا رفتم / قریب: فروخ: غافل ز حال خویشتم

افشار: غافل ز درد خویشتم

جذیر: فارغ ز کار خویشتم

۴ / عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، فروخ، سایه، خرم: که در سراچه ترکیب

۵ - شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه: بوی مشک می‌آید

افشار: بوی عشق می‌آید / شاملو، فرزاد، ادیب، سایه: هم‌درد آهوی ختم

۶ - فروخ: مبین چون چشم.

۷ - افشار: ز راه او بردار

+ - فروخ: مراکه منظر حواست

۱. در خرابیات مغان نور خدا می بینم / این عجب بین که چه نوری زکجا می بینم
 ۲ جلوه بر من مفروش ای قلیک الحاج که تو / خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
 ۳ خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن / فکر دوراست همانا که خطا می بینم
 ۴ سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب / این همه از نظر لطف شما می بینم
 ۵ هر دم از روی تو نقشی زندهم راه خیال / با که گویم که در این پرده چهها می بینم
 ۶ کسی ندیده است ز مشک ختن و نافه چین / آن چه من هر سحر از باد صبا می بینم
 ۷ دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید / که من او را ز محبتان شما می بینم



۱ - خرابیات مغان: میکده مجوسان، مکان عیش و طرب ممنوی مغان زردشتی / این عجب بین: این شگفتی را ببین. ۲ - جلوه بر من مفروش: فخر فروش مکن، به من افاده مفروش - ملک الحاج: امیر الحاج، سرپرست حاجیان در سفر زیارت مکه / خانه خدا می بینم: صاحب خانه را می بینم، خداوند خانه را می بینم. ۳ - بتان: زیبارویان - نافه گشایی کردن: عطر افشانی کردن، باز کردن گره گیسوان تا عطر آنها مانند مشک منتشر شود / فکر دور است: اندیشه باطل است. ۴ / از نظر لطف شما: از اثر لطف شما. ۵ - نقشی: تصویری - زندهم راه خیال: فکر مرا پریشان می کند / پرده: پرده خیال. ۶ - مشک ختن و نافه چین: در زیر شکم آهوی نرختنی که در چین است کیسه ای نزدیک به آلت تناسلی حیوان قرار دارد و درون این کیسه ماده ای چرب و قهوه ای رنگ وجود دارد که بسیار خوشبو می باشد به این ماده مشک و به کیسه ای که مشک در آن قرار دارد نافه می گویند / باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان. ۷ - نظربازی: جمال پرستی، آن که نظر به چهره زیبارویان دارد و از تماشای زیبارویان لذت هنری می برد و اصیلاً آن را مقدمه ای برای عشق مجازی و عشق مجازی را مقدمه ای برای عشق حقیقی می داند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱			
۷	۴	۵	۳	۶	2	۲	+	۱	شاملو
۷	2	۶	۵	۳	۴	۲	+	۱	انجو
۷	۶	۵	۴	۳		۲	+	۱	بهروش
۷		۵	۳	۶	۴	۲	+	۱	سهیل
۷	۶	۵	۴	-		۲		۱	معیط
۷		۳	۴	۵	2	۶	+	۱	ادیب
۷	2	۶	۵	۴	۳	۲		۱	فروخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، خال، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

+ کیست دردی کش این می‌کده یارب که درش قبله حاجت و محراب دعا می‌بینم
2: نیست دردایره یک نقطه خلاف از کم و بیش که من این مسئله بی چون و چرا می‌بینم

اختلاف متن‌ها

۱ - جذیر: سر خدا می‌بینم / افشار، بهروض: چه نورست و کجا می‌بینم

شاملو: چه نوری و کجا می‌بینم

جذیر: چه سری ز کجا می‌بینم

۲ - افشار، محیط: جلوه در من مفروش

۳ - عدل، خرم: نافه گشادی کردن / پژمان (۱): فکر دور دست

۴ - افشار: سوز دل اشک درون / جذیر، جلان: اینهمه مرتبه از لطف شما می‌بینم

شاملو: اینهمه از اثر لطف شما می‌بینم

بهروض: این همه از نظر و لطف شما می‌بینم

۵ - عدل، افشار: زندم راه چنان

۶ - شاملو: درج عطار ندید از شرف مشک ختن

۷ - افشار: نظر بازی سلمان مکنید

فرخ: نظر بازی حافظ نکنید

/ افشار، جذیر: زانکه اورا = شاملو، انجو، افشار، بهروض، سهیل، ادیب، نی: زمحبان خدا می‌بینم

محیط: زانکه آن را

2 - فرخ: جز نقطه خلاف از کم و بیش

۱. هم زمانه که هیچش کران نمی بینم / دواش جز می چون ارغوان نمی بینم
۲. به ترک خدمت پیر مفان نخواهم گفت / چرا که مصلحت خود در آن نمی بینم
۳. در این خمار گسَم جرعه ای نمی بخشد / ببین که اهل دلی در جهان نمی بینم
۴. ز آفتاب قدح ارتفاج عیش مگیر / چرا که طالع وقت آن چنان نمی بینم
۵. نشان اهل خدا عاشقی ست با خود دار / که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
۶. نشان موی میانش که دل در او بستم / ز من مهرس که خود در میان نمی بینم
۷. قد تو تا بشد از جویبار دیده من / به جای سرو جز آب روان نمی بینم
۸. بر این دو دیده حیران من هزار افسوس / که با دو آینه رویش میان نمی بینم
۹. من و سفینه حافظ که جز در این دریا / بضاعت سخنی درفشان نمی بینم



۱- کران: پایان / می سرخ مایل به بنفش، شراب آتشگون. ۲- پیر مفان: پیر می فروش، صاحب زردشتی میبکده، پیر طریقت، مرشد و راهنما / مصلحت: صلاح و خیر. ۳- خمار: ملامت و سردردی که پس از برطرف شدن لذت شراب به انسان دست می دهد. / اهل دل، زنده دل، جوانمرد. ۴- چون که طالع وقت چندان مناسب نیست برای جبران آن از آفتاب قدح کمک مگیر که عیش تو افزایش نمی یابد. قدح: کاسه شراب. آفتاب قدح: روشنایی و درخشش قدح. ۵ / مشایخ شهر: بزرگان شهر. ۶- میان: کمر. موی میان: کمری که به پارگی تار مواست. ۷- بشد: برفت. ۹- سفینه: دیوان شعر، کشتی / بضاعت: سرمایه، مال، کالا. سخن درفشان: سخن بلیغ - من دیگر تنها با سخن حافظ سر و کار خواهم داشت زیرا جز در این دریای سخن جای دیگر سرمایه سخن بلیغ و گرانبهایی نمی بینم.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۴	۵	۸	۷	۳	۶	۹
۱	۲	۴	۵	۸	۶	۷	۳	۹
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۸	۷	-
۱	۲	۳	۴	۶	۸	-	۵	۹
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۸	۶	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۸	۷	۶	۹

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی.
کلمات: سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، فرخ، خرم: هیچش گران نمی‌بینم / قریب: دواش جز به می
- ۲- افشار، قریب، محیط، فرخ: پترک صحبت پیرمغان = عدل، خرم: نخواهم کرد
- ۳ / قریب: فغان که اهل دلی = عدل، قنی، خرم: در میان نمی‌بینم
- ۴- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، نی، فرخ، خرم: ارتفاع عیش بگیر
- ۵- انجو: نشان مرد خدا عاشقیست
سهیل: نشان اهل خرد عاشقیست
- ۶- جذیر، فرخ، جلان: نشان موی میانت = جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: که دل در آن بستم
افشار: نشان موی میانی
- ۷- قریب: قد تو تا شده = بهروض: از جویبار دیده‌ما
- ۸- عدل، پژمان (۱)، قنی، جذیر، جلان، خرم: بدین دو دیده‌حیران من
افشار: بدین دو دیده‌گریان که من
قریب: بدین دو دیده‌بیخواب من
محیط: بر این دو دیده‌گریان من
فرخ: بدین دو دیده‌گریان من
- ۹- افشار، بهروض: که جز در آن دریا / جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان، رضی: سخن دلستان نمی‌بینم
افشار، سهیل، محیط، فرخ: سخن دلنشان نمی‌بینم

۱. اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم / جام وصل من نوشم زباغ عیش گل چینم
۲. شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد بُرد / لبم بر لب نه ای ساقی و پستان جان شیرینم
۳. مگر دیوانه خواهم شد در این سودا که شب تا روز / سخن با ماه می‌گویم پُری در خواب می‌بینم
۴. لب‌ت شکر به مستان داد و چشمت من به می‌خواران / منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم
۵. چو هر خاکی که باد آوزد فیضی بُرد از انعامت / ز حال بسنده یادآور که خدمتکار دیرینم
۶. نه هر کاو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد / تذرو طُرفه من گیرم که چالاک است شاهینم
۷. وگر باور نمی‌داری زو از صورتگر چین پُرس / که مانی نسخه می‌خواهد ز نوکِ کلکِ مشکینم
۸. وفاداری و حق‌جویی نه کار هر کسی باشد / غلامِ آصف ثانی جلالِ الحقِ والدینم
۹. ز موی مستی و رندی ز من بشنو نه از حافظ / که با جام و قدح هر شب ندیم ماه و پروینم

* * *

۱ / جام وصل: وصل، دیدار - باغ عیش: عیش، خوشگذرانی. ۲ - صوفی سوز: نابودکننده صوفی. ۳ - مگر: حتماً، بی‌گمان - سودا: عشق / پری: زن زیباروی، جن مؤثّر زیباروی. ۴ / غایت: نهایت - حرمان: محرومیت. ۵ - فیض: بهره - انعام: بخشش، عطا، احسان. ۶ - نظم: شعر - دلپذیر: دلپسند، مقبول، پسندیده / تذرو: قراول - طُرفه: کم نظیر، شگفت‌انگیز - تذرو طُرفه: کلام و مضمون زیبا - مضامین عالی شعری صید می‌کنم زیرا طبع شرم همچون بازی چالاک مضامین را می‌تواند شکار کند. ۷ - صورتگر: نقاش، چهره نگار / مانی: بنیانگذار آیین مانوی که در بیست و چهار سالگی ادعای پیامبری کرد و برای آنکه آیین خود را به مردم بی‌سواد بیاموزد کتابهای خود را با تصاویر می‌آراست و به همین سبب او را مانی نقاش هم می‌گفته‌اند و در ادبیات فارسی مظهر مهارت در نقاشی است - نسخه: سرمشق - کلک مشکین: قلم سیاه به رنگ مشک. ۸ / آصف ثانی: وزیرشاه شجاع بنام خواجه جلال‌الدین تورانشاه. ۹ - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرک / جام و قدح: پیاله و کاسه شراب - ندیم: همدم، هم صحبت، دوست - پروین: ستاره ثریا، معشوق و محبوب.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۳	۲	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۳	۴	۲	-	۷	-	۹
انجو	۱	۲	۶	۳	۵	۶	۷	-
فرزاد، قریب، سهیل	۱	۳	۵	۴	۲	۶	۷	۹
افشار	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۹
جدیر، جلان	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۹
بهروض	۱	۲	۳ +	۵	۴	۶	۷	۹
خال، رضی	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۹
محیط	۱	۲	۳	+	۵	۶	۷	۹
ادیب	۱	۳	۵	۴	۲	۶	۷	۹
نی	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	-
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرخ (فقط)، خرم.
بیت الحاقی:

+ شب رحلت هم از بستر و در قصر حورالعین اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

اختلاف متن ها

- ۱- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: گرم از دست برخیزد / شاملو، جذیر، جلان: زجام خضر می نوشم زیباغ خلد گل چینم / افشار: زجام عیش می نوشم زیباغ وصل گل چینم
- ۲- شاملو، انجو: بنیادم نخواهد برد
- ۳- فرزاد، افشار، قریب، بهروز: که در عشق تو شب تا روز جذیر، محیط، فی، جلان: که از عشق تو شب تا روز
- ۴- فرزاد، خال، ادیب، رضی: چشمت می به مخموران / افشار: نه با آنم نه از اینم
- ۵- پژمان (۲)، انجو، فرخ: چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد زانعامت جذیر، قریب، محیط: چو هر خاکی که باد آورد فیضی بود از انعامت پژمان (۱): چو هر خاکی که باد آورد فیضی بود زانعامت / جذیر، جلان: ز حال من بیادآور بهروز: چو هر کس را که یاد آری برد فیضی زانعامت سهیل: زهر خاکی که باد آورد فیضی برد زانعامت
- ۶- افشار: نه هر کو نقد نظمی زد = فرزاد، افشار، قریب، بهروز، فی، جلان: کلامش دلپذیر آمد شاملو: کلامش دلپذیر افتاد جذیر: کلامش دلپذیر آید / انجو، جذیر، فرخ، جلان: تذرو طرفه می گیرم قریب: تذروی طرفه می گیرم
- ۷- عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، سهیل، فرخ، خرم: اگر بایر نمی داری = فرزاد، افشار، جذیر، قریب، محیط: روز بتخته چین پرس / شاملو: که مانی نسخه می گیرد = قریب: ز نقش کلک رنگینم
- ۸- پژمان (۱)، ادیب: وفاداری و حقگویی نه کار هر جهاندار است جذیر، جلان: وفاداری و دلجویی نه رسم هر جهاندار است فرزاد: وفاداری و حقگویی نه کار هر جهاندار است افشار: وفاداری و خوش خویی نه رسم هر جهاندار است / فرزاد، بهروز، محیط، ادیب: غلام آصف دوران محیط: وفاداری و حق بینی نه کار هر کسی باشد
- ۹- شاملو، افشار، بهروز، محیط: زحافظ پرس رمز عشق و شرح مستی از من خواه قنی، پژمان (۲)، خال: رموز مستی و رندی زمن بشنو نه از واعظ فرزاد، قریب: رموز عشق و سرمستی زمن بشنو نه از حافظ جذیر، جلان: زحافظ پرس رسم عشق و شرح مستی از می خواه فی: رموز عشق و سرمستی زحافظ جو نه از واعظ فرخ: رموز هستی و رندی زمن بشنو نه از واعظ
- عدل، قنی، پژمان (۲)، فرخ، خرم: که با جام و قدح هر دم = شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، بهروز، محیط، فی، جلان، رضی: حریف ماه و پروینم

۱. به مژگان سپه کردی هزاران رخنه در دینم بیاگز چشم بیمارت هزاران درد پرچینم
۲. آلا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
۳. جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد که گرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
۴. ز تاب آتش دوری شدم غرق چون گل بیمار ای باد شبگیری نسیمی زان غرق چینم
۵. جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی که سستانی عالم را طفیل عشق می بینم
۶. اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم دوست حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
۷. ضباخ الغیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز که فوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم
۸. شب رحلت هم از بستر زوم در قصر حور العین اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
۹. حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم



۱ / چشم بیمار، چشم خمار آلود و نیم بسته و خوش حالت - درد بر چیدن: پرستاری کردن، تیمارداری کردن. ۲ - همنشین دل: همدم، یار و دلدار / مرا روزی مباد آن دم: روزی من تمام شود، عمر من به پایان برسد. ۳ - فرهاد: سنگ تراشی که معاصر خسرو پرویز پادشاه ساسانی بوده که داستان عشق او به شیرین معروف است - جان شیرین: جان عزیز، شیرین همسر خسرو پرویز ساسانی که فرهاد عاشق او بود. ۴ - تاب: گرما و حرارت / باد شبگیر: نسیم سحر - غرق چین: نوعی کلاه کوچک نازک که زنان بر وسط سر و در زیر کلاه می گذاشتند، حلقه ای از پارچه یا پنبه که گلابگیران میان لبه دیگ و سرپوش آن می گذارند. ۵ - شاهد: بیننده و گواهی دهنده، زیباروی و ممشوق / طفیل: انگل، سربار، ریزه خوار و سربار. ۷ - صباح الغیر: صبح به غیر / فوغا: شور و هنگامه - دوشین: دیشب. ۸ - شب رحلت: شب مرگ - حورالعین: زنان بهشتی، زنان سفیدپوست درشت چشم و سیاه چشم - اگر به جای شمع در بستر مرگ تو در بالین من نشسته باشی به بهشت خواهم رفت. ۹ - حدیث آرزومندی: حکایت اشتیاق و شوق، ماجرای عشق / همانا: به یقین - تلقین: یاد دادن، فهماندن.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۷	۵	۳	۶	۴	۸	۲	۱
۹	۷	۳	۶	۵	۴	۸	۲	۱
۹	۳	۵	۷	۶	۴	۸	۲	۱
۹	+	۵	۳	۶	۷	۸	۲	۱
۹	-	۵	۳	۶	۷	۲	۲	۱
۹	۵	۸	۳	۶	۷	۲	۲	۱
۹	-	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱
۹	۸	۵	۷	۶	۲	۲	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، قنی، افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: پژمان، قنی، خال، سهیل، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

- + رموز عشق و سرمستی زمن بشنونه از واعظ که با جام و قدح هر شب قرین ماه و پروینم
2: لبت شکره مستان داد و چشمت می به میخواران منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل: بیاکز چشم جادویت = قریب: فراوان درد برچینم
۳ - ادیب: جهان پیرست بی بنیاد / معیط: که کرد آغاز نیرنگش = فروغ: خلاص از جان شیرینم
۴ - افشار: زتاب و آتش دوری / نسیمی از عرق چینم
۵ / عدل، معیط، خرم: فدای عشق می بینم
۶ - افشار: اگر بر جان من غیری / معیط: جان به جای یار بگزینم
۷ / فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، معیط، نی: خروش چنگ دوشینم
شاملو: خمار خمر دوشینم
فروغ: خمار چنگ دوشینم
۸ - افشار: شب رحلت من از بستر = شاملو، انجو، ادیب، فروغ: روم تا قصر حورالعین
جذیر، بهروض، نی، جلان: روم بر قصر حورالعین
۹ / معیط: همانانی غلط بوده = شاملو، افشار: که حافظ کرد تلقینم

- ۱ حالیا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم زخت به میخانه و خوش بنشینم
- ۲ جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم
- ۳ بس که در خرقه آلوده زدم لاف صلاح شرمسار رخ سلاقی و مسمی رنگینم
- ۴ جام من گیرم و از اهل ریا دور شوم یعنی از خلق جهان پاک دلی بگزینم
- ۵ سر به آزادی از خلق بر آرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم
- ۶ سینه تنگ من و بار غم او هیأت مرد این بار گران نیست دل مسکینم
- ۷ بر دلم گرد ستم هاست خدایا مهسند که مکدر شود آیینه مهر آیینم
- ۸ من اگر رند خراباتم و گر حافظ شهر این متاعم که تو می بینی و کمتر زینم
- ۹ بنده آصف عهده دلم از راه مبر که اگر دم ز نسیم از چرخ بخواهد کینم



۱- حالیا: اکنون، حالا- مصلحت وقت: موقع مناسب / کشم زخت به میخانه: به میخانه نقل مکان کنم، در میخانه ساکن شوم. ۲- صراحی: تنگ شراب- ندیم: همشین، هدم / حریفان: دوستان، همپالگان- دغا: دغل، تادرست- حریفان دغا: همشینان و معاشران دغل باز و ریاکار. ۳- خرقه: لباس درویشی- لاف: ادعا- صلاح: خیر و نیکی. ۴- اهل ریا: ریاکاران. ۵- آزادی: آزاده بودن- از خلق: از میان خلق- چون سرو: نوعی از درخت سرو که به آزادی معروف است / دامن در چینن: کناره کردن، دامن بالا کشیدن. ۶- هیأت: پمید است، افسوس / مسکین: فقر و بی چیز. ۷- مکدر: تیره و تار، کدر- آیینه مهر آیین: دل پاک و جایگاه محبت، دلی که راه و رسم او مهرورزی است. ۸- رند: لالایی و بی قید نسبت به امور دنیوی و اخروی، زیرک- خرابات: میکه، محل شراب خوری و خوش گذرانی- حافظ شهر: حافظ قرآن و حدیث، عالم شهر / متاع: کالا- کمتر زینم: کمتر از این هستم. ۹- آصف: نام وزیر توانا و با تدبیر حضرت سلیمان- آصف عهد: وزیر وقت، وزیر زمان- از راه مبر: نگران مکن، متعریف مکن / دم ز نسیم: شکایت کنم- چرخ: روزگار.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۹	۸	۶	۳	۵	۲	۴	۱	عدل، قنی، خرم
۹	۸	۷	۶	۳	۵	۲	۴	۱	پژمان (۱)، سایه
۸	۷	۹	۶	۳	۵	۲	۴	۱	پژمان (۲)
+	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	شاملو
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو، ادیب
-	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
-	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قویب
۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	بهروض
۹	۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	خال
۹	۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	محیط
-	۸	۷	۶	۳	۵	۲	۴	۱	نی
۸	۶	۹	۷	۵	۳	۴	۲	۱	فرخ
۹	۸	۶	۷	۳	۵	۲	۴	۱	رضی

ترتیب ابیات: فرزاد، سهیل، جلان

کلمات: خال، رضی.

بیت العاقی:

+ دل و جانم به هوای سر زلف تو بسوخت وز گوا بایدت اینک نفس مشکینم

اختلاف متن‌ها

۱ - فرزاد: وقت در این می‌بینم

۲ - بهروض: کتبی نبود یاروندیم / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: به جهان کم بینم

۳ - فرخ: بسکه در پرده تقوی زدم / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: شرمسار از رخ ساقی

۴ / عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، سهیل، محیط، جلان، خرم: یعنی از اهل جهان = جذیر: صاف دلی بگزینم

۵ / شاملو، فرزاد، قریب، ادیب، نی: دامن زخسان در چینم

بهروض، فرخ: دامن ز جهان بر چینم

۶ / بهروض، فرخ: نیست تن مشکینم

۷ - شاملو: بر دلم گرد ستم‌هاست خدا را مپسند / فرخ: آینه مهر آگینم

افشار: بر دلم بار ستم‌هاست خدایا مگذار

۸ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: خراباتم و گزاهد شهر / عدل، پژمان، قنی، شاملو، افشار، قریب، سهیل، محیط، خرم: که می بینی و کمتر زینم

شاملو، انجو، فرزاد، قریب: خراباتم اگر حفظ شهر

۹ - پژمان (۱)، فرزاد، محیط، فرخ: دلم آزرده مدار / فرخ: از چرخ بدارد کینم

بهروض، سایه: دلم آزرده مکن

- ۱ خرم آن روز که این منزل ویران بروم راحت جهان طلبم و از پی جانان بروم
 ۲ گرچه دالم که به جایی نبرد راه فریب من به بوی سر آن زلف پریشان بروم
 ۳ چون صبا با دل بیمار و تن بی طاقت به هواداری آن سرو خرامان بروم
 ۴ دلم از وحشت زندان سکندر بگیرف زخت بر بخدم و تا ملک سلیمان بروم
 ۵ در رو او چو قلم گر به سرم باید رفت با دل زخم کش و دیده گریان بروم
 ۶ نذر کردم گر از این خم به درآیم روزی تا در میگده شادان و فزل خوان بروم
 ۷ به هواداری او ذره صفت رقص کنان تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 ۸ تازیان را خم احوال گران باران نیست پارسایان مسددی تا خوشی و آسان بروم
 ۹ و ز چو حافظ نبرم ره بیابان بیرون همرو کوبه آصف دوران بروم

۱ - خرم: خوشا - منزل ویران: جهان مادی، در این فزل منظور شهر یرد است که حافظ برای اولین به آنجا سفر کرده بود / جانان: محبوب و معشوق ازلی. ۲ - فریب: دور از شهر و دیار / به بوی: در آرزوی، به جستجوی، به رایحه. ۳ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، بیک عاشقان - بی طاقت: بی تاب و توان / به هواداری: به طرفداری، به عشق - سرو خرامان: معشوق بلند قامت. ۴ - زندان سکندر: شهر یرد / ملک سلیمان: لقب سرزمین فارس. ۵ - چو قلم: موقع نوشتن سر قلم بر روی کاغذ کشیده می شود و شاعر آن را به سر راه رفتن قلم تعبیر کرده است / زخم کش: تحمل کننده زخم، زخمی، مجروح. ۶ - نذر کردن: عهد کردن، چیزی را برای خود واجب کردن که در راه خدا بدهد. از این خم: خم دوری از وطن و غریبی / غزلخوان: در حال شعر و سرود خواندن. ۷ - ذره صفت: مانند ذره که در فضا معلق هستند، غبار گونه / چشمه خورشید: قرص آفتاب. ۸ - تازیان: عربها که آل مظفر و خاندان امیرمبارزالدین عرب بوده اند، تا زندگان سبکبار - گرانباران: آنان که بار سنگین دارند / پارسایان: پرهیزکاران، پارسها، مردمان فارس - مدد: کمک و یاری. ۹ / کوبه: جاه و جلال، همراهان و اطرافیان و خدمتکاران شاه و بزرگان به هنگام حرکت و سفر از جایی به جایی - آصف: وزیر مقتدر و مدبر حضرت سلیمان - آصف دوران: وزیر وقت خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	عدل، خرم
۹	۸	۴	-	۵	۷	۲	۳	۱	پژمان (۱)
۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	قنی، سهیل، ادیب
۹	۸	۴	۶	۵	۷	۲	۳	۱	پژمان (۲)
۹	۶	۸	۴	۷	۵	۳	۲	۱	شاملو
۹	۷	۶	۵	۸	۴	۳	۲	۱	المشار، محیط، نی، فرخ
۹	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، بهروض

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، خال، جلان، سایه، رضی.
کلمات: سایه.

اختلاف متن‌ها

۱ / قریب: وز پی درمان بروم

۲ / پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، محیط، فی: من ببوی خوش آن زلف

جذیر: من بر آن بوی سر زلف

۳ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، خال، سهیل، ادیب، جلان، خرم، رضی: چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت

فرخ: چون صبا با دل مجروح و تن بی طاقت

۴ - شاملو: دلم از ظلمت زندان

۵ / شاملو، انجو: با دل دردکش و

۶ - شاملو، افشار: نذر کردم که گر این راه به پایان آید

۷ - افشار: به هوای در او

۸ - فرزاد، قریب، ادیب، فی: تازیان را چو غم حال گرانباران نیست

عدل، پژمان (۱)، خرم: تازیان را غم احوال گرفتاران نیست

شاملو: نازکان را غم احوال گرانباران نیست

افشار: تازیان را چو غم حال سبکباران نیست

محیط: تازیان را غم اندوه گرانباران نیست

فرخ: تازیان را چو غم بار گرفتاران نیست

جلان: تازیان را غم از احوال گرانباران نیست

/ شاملو: ساریا نامددی = فرخ: تا خوش و خندان بروم

قریب: فارسیان مددی

۹ - عدل، قنی، خرم: ور چو حافظ زیبايان نبرم ره بیرون

۱. گر از این منزل غربت به سوی خانه روم / گسر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم
 ۲. زاین سفر گر به سلامت به وطن باز رسم / نذر کردم که هم از راه به میخانه روم
 ۳. تا بگویم که چه کشف شد از این سیر و سلوک / به در صومعه با بریط و پیمانه روم
 ۴. آشنایان ره عشق غزم خون بخورند / ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم
 ۵. بعد از این دست من و زلف چو زنجیر نگار / چند و چند از پی کام دل دیوانه روم
 ۶. گر ببینم غم ابروی چو محرابش باز / سجده شکر کنم و از پی شکرانه روم
 ۷. خرم آن دم که چو حافظ به تولا ی وزیر / سرخوش از میکه با دوست به کاشانه روم



۱- منزل غربت: شهر یزد می باشد که حافظ برای اولین بار به همراه تورانشاه وزیر شاه شجاع به آنجا سفر می کند. خانه: شهر شیراز / عاقل و فرزانه: از روی دوران پیشی. ۲ / نذر کردن: عهد کردن، بر خود واجب کردن چیزی که در راه خدا بدهند. ۳- تا بگویم: برای اینکه بگویم. کشف: آشکار شدن. سیر و سلوک: مسافرت، سیر ممتوی و طی مدارج خاص در طریقت تصوف / صومعه: عبادتگاه مسیحیان، خانقاه. بریط: نوعی ساز زهی، عود، رود. پیمانه: جام شراب. ۴- آشنایان: دوستان. کسانی که محرم راه عشق هستند / ناکس: ناجوانمرد. ۵ / کام: آرزو، تمنا. ۶- شکرانه: ادا ی شکر نعمت و سپاسگزاری. ۷- خرم: خوشا. تولا: دوستی و محبت. وزیر: منظور خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است / سرخوش: مست. کاشانه: خانه.

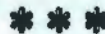
	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
شاملو	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱
محیط	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و محیط با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: خال، نی، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: گرازین منزل ویران / قریب: دیگرانجا که روم
- ۲- جذیر، بهروضی: بوطن گردم باز
- ۳ / فرزاد، قریب، سهیل، ادیب: بر در صومعه
محیط، فرخ: بر در میکده
جذیر: تادر صومعه
- ۴ / شاملو، انجو، فرزاد، قریب، محیط: بر بیگانه روم
- ۵ / شاملو، فرزاد: تا به کی از پی کام دل دیوانه روم
- ۶- محیط: چو محرابت باز
- ۷- عدل، خرم: به تمنای وزیر / شاملو، جذیر: یکسر از میکده با دوست
شاملو: به تمنای وصال
قریب: بنوای بم وزیر

- ۱ آن که پامال جنا کرد چو خاک راهم خاک می بوسم و قدر قدمش می خواهم
 ۲ من نه آنم که به خور از تو بنالم حاشا چاکر معتقد و بنده دولت خواهم
 ۳ بستهام در غم گیسوی تو امید دراز آن مبادا که گنند دست طلب کوتاهم
 ۴ ذره خاکم و در کوی توأم وقت خوش است ترسم ای دوست که بادی بپزد ناگامم
 ۵ صوفی صومعه عالم قدسم لیکن حالیا دیر مغان است حوالت گاهم
 ۶ پیچ میخانه شجر جام جهان بینم داد وانداز آن آینه از حسن تو کرد آگام
 ۷ با من راه نشین خیز و سوي میکده ای تا در آن حلقه بهیمنی که چه صاحب جامم
 ۸ مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود آه اگر دلم من حسن تو بگیرد آمم
 ۹ خوشم آمد که شجر خسرو خاور می گشت با همه پادشهی بنده توران شامم



۱ / عذر قدمش می خواهم: از اینکه قدم رنجه کرده و مرا پایمال فرموده است هذرخواهی می کنم. ۲ = جُور: ظلم و ستم. حاشا: هرگز، چنین مباد / دولتخواه: خیرخواه و خیراندیش، نیکخواه. ۳ = امید دراز: امید فراوان / آن مبادا: امیدوارم پیش نیاید. ۵ = صومعه: خائنه. عالم قدس: عالم الهی، ملکوت / حالیا: اکنون، حالا. دیرمغان: شرایخانه، میخانه، مجلس هرقا و اولیا. حوالتگاه: جایی که سر و کار شخصی با آن می افتد، تفرجگاه. ۶ = جام جهان بین: جامی که در اختیار جمشید از پادشاهان پیشدادی بود و در آن کل جهان را زیر نظر داشت / حسن: نیکویی و زیبایی. ۷ = راه نشین: غریب، گدای سر راه / حلقه: مجلس. صاحبجام: والا مقام. ۸ = وای از آن روزی که آه و ناله من مورد قبول درگاه الهی قرار بگیرد و تو به سزای عمل خود برسی. ۹ = خسرو خاور: خورشید / تورانشاه: خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، پڑمان، معیط، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قنی، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۴ + ۳	۶	۵	۷	۸	-
انجو	۱	۲	۴	۳	۶	۵	۷	۸
جدیر	۱	۴	۲	۳	۵	۶	۷	۸
سهیل، نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸
جلان	۱	۴	۲	۳	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، قریب، بهروز، خال، ادیب، رضی.

کلمات: بهروز، سایه.

بیت الحاقی:

ببر سر شمع قدت شعله صفت می لرزم گرچه دایم که هوای تو کشد ناگام

اختلاف متن ها

۱- فرزاد، قریب، محیط: گرچه پامال جفا کرد

۲- عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، خرم: من نه آنم که زجور تو بنالم حاشا

/ قنی، پژمان (۲)، شاملو، خال، خرم، رضی: بنده معتقد و چاکر دولتخواهم

عدل، پژمان (۱): بنده معتمد و چاکر دولتخواهم

۳ / قریب: آن مبادا که شود

۴- پژمان (۲) شاملو، انجوا، فرزاد، سهیل، جلان: ذره بی خاکم و در گوی توام = عدل، پژمان، قنی، انجوا، ادیب، خرم: جای خوش است

/ شاملو: بیم آن است که بادی ببرد از راهم

۶ / جذیر: از حسن تو داد آگاهم

۷- محیط: با من خاک نشین = افشار، محیط، فرخ: خیز و سوی مصطفی ای

/ انجوا، جذیر، فرخ، جلان: تا ببینی که در آن حلقه چه صاحبجا هم

۸- افشار: وز حافظت اندیشه نبود.

۱. دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
 ۲. زاهد بُرو که طالع اگر طالع من است
 ۳. ما عیب کس به رندی و مستی نمی‌کنیم
 ۴. ای دل بشارتی دهمت محاسب نمائند
 ۵. آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
 ۶. خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکی‌ست
 ۷. بر خاکبایان عشق فشان جرعه لبش
 ۸. چون کاینات جمله به بوی تو زنده‌اند
 ۹. چون آب روی لاله و گل فیض حسنِ توست
 ۱۰. حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس
 ۱۱. برهان مُلک و دین که ز دست وزارتش
 ۱۲. بریاد رای انور او آسمان به صبح
 ۱۳. گوی زمین ربوده چو گانِ عدلی اوست
 ۱۴. عزم سبک عنان تو در جنبش آوزد
 ۱۵. تا از نتیجه قیلک و طور دور اوست
 ۱۶. خالی مباد کاخ جلالت ز سروران
- از بغت شکر دارم و از روزگار هم
 جسام به دست باشد وزلف نگار هم
 لعل بتان خوش است و قی خوش گوار هم
 واز قی جهان پُر است و بت قی گسار هم
 خصم از میان برفت و سترشک از کنار هم
 مجموعه‌ای بخواه و صراحی بیار هم
 تا خاک لعل‌گون شود و مشکبار هم
 ای آفتاب سایه زما برمدار هم
 ای ابر لطف بر منی خاکی بیار هم
 واز انتصاف آصفی جم اقتدار هم
 ایام کان‌یمین شد و دریا یسار هم
 جان می‌کند فنا و کواکب نثار هم
 واین بر کشیده گنبد نیلی حصار هم
 این پایدار مرکز عالی مدار هم
 تبدیل سال و ماه و خیزان و بهار هم
 واز سالکیان سر و قید گل عذار هم

* * *

۱- میسر: ممکن - کنار: آغوش - ۲- طالع: بغت و اقبال / نگار: معشوق - ۳- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی / لعل: لب سرخ - بتان: زیبارویان - ۴- بشارت: مژده - محاسب: مأمور نهی‌کننده از منکر و اجرای حدود و احکام شرع، کنایه از امیر مبارزالدین - ۵- آن شد: آن گذشت - نگران: مراقب، در حال نگرستن / خصم: دشمن - سرشک: اشک - ۶- خاطر: فکر، دل / مجموعه: دفتر شعر - صراحی: تنگ شراب - ۷- خاکبایان عشق: مردگان عشق، خاکساران عشق / لعلگون: قرمز رنگ - ۸- کاینات: عالم هستی - بوی: آرزوی - ۹- آب روی: طراوت و لطافت روی - فیض: بخشش - حسن: زیبایی و نیکوی - ۱۰- انتصاف: دادستند، داد گرفتن - آصف: وزیر، خواجه برهان‌الدین وزیر - جم اقتدار: دارای قدرتی همچون جمشید - ۱۱- برهان: حجت و دلیل / کان‌یمین: آن که دست راستش مانند معدن بی دریغ می‌بخشد - دریا یسار: آن که دست چپش مانند دریا توانگر و ثروتمند است - ۱۲- رای انور: فکر و اندیشه تابناک / کواکب: ستاره‌ها - ۱۳- مردم روی زمین مروهون دادگری و عدالت او هستند / برکشیده: برافراشته، مرتفع، بالا برده شده - گنبد نیلی: آسمان آبی - نیلی حصار: باحصار نیلگون - ۱۴- سبک عنان: سریع، تیزرو، حمله‌کننده / پایدار مرکز عالی مدار: منظور زمین است که به عقیده قدما ساکن می‌باشد و مرکز عالم است و دیگر کرات در مدار آن می‌چرخند - ۱۵- طور: حالت، چگونگی - طور دور: چگونگی گردش - ۱۶- گل عذار: گلچهره، گلرؤ.

۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۱۶	-	۱۵	-	۱۳	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، خرم
۱۶	۱۵	-	۱۲	۱۳	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	پژمان
۱۶	۱۵	۱۲	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۲	۳	۲	۱	قتی
-	-	-	-	-	-	۱۰	۷	۹	۸	۴	۶	۲	۲	۵	۱	شاملو
-	-	-	-	-	-	۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
-	-	-	-	-	-	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۱۶	۱۵	۱۲	۱۲	۱۳	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، خال، جلان، سایه
۱۶	۱۵	-	-	-	-	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۲	۱۳	۱۶	۱۵	۱۳	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پهروض
۱۶	۱۵	-	۱۲	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل
-	-	-	-	-	-	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۱۰	۱۶	۱۵	۱۲	۱۳	۱۲	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، فرزاد، قریب، بهروض: از بخت خود بشکرم = افشار: وز روزگار هم
- ۲ - افشار: ساقی بیا که طالع اگر
- ۳ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، سایه، خرم: به مستی و رندی نمی‌کنیم
- ۴ / قریب: از می جهان پر است
محیط: از وی جهان پر است
- ۵ - محیط: نگران بود از کمین
- ۶ / عدل، خرم: مجموعه‌ای بخوان
- ۷ - عدل، خرم: بر خاکیان عرش = پژمان (۱)، شاملو، محیط، ادیب: فشان جرعه لب
- ۸ / شاملو، انجو: سایه زمن بر مدار هم
- ۹ - افشار: فیض فصل تست
- ۱۰ - افشار، جذیر: اهل نظر اسیر تواند از خدا بترس
- ۱۱ - فرزاد: زکک وزارتش
- ۱۲ - پژمان (۱): آسمان بطبع
جذیر: آسمان و صبح
بهروض: آسمان به صنع
- ۱۳ - فرزاد، بهروض: چوگان عدل توست / بهروض، نی: وین برکشیده قبه نیلی
فرخ: چوگان عدل توست جذیر: وین سرکشیده گنبد نیلی
فرخ: این برکشیده گنبد نیلی
- ۱۴ - نی، سایه: عزم سبک عتاش به جنبش درآورد / فرخ: وین نامدار کوکب عالی مدار هم
- ۱۵ - فرخ: فلک ودور او بود / عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، ادیب، خرم، رضی: تبدیل ماه و سال
- ۱۶ - جذیر، جلان: خالی مباد بزم تواز جمع سروران
فرزاد: خالی مباد کاخ جلالت زسروران

کلمات: خال، رضی.

ابیات العاقی:

- ۱: نقش خالاش خون چشمم بارها / آشکارا خورد و پنهان نیز هم
2: خون ما آن نرگس مستانه ریخت / وان سر زلف پریشان نیز هم
3: بر جهان پیر ما هم بگذریم / چون گدا بگذشت سلطان نیز هم

اختلاف متن‌ها

۲ - افشار: ای که می‌گویند = انجو، فرزاد، فرخ: آن بهتر زحسن / محیط: دلیرم این دارد او آن نیز هم
محیط: آنکه می‌گویند / محیط: کان بهتر زحسن

۳ - قریب: یک فروغ روی تست

۴ - عدل، قنی، خرم: دوستان در پرده می‌گویم سخن

شاملو: داستان در پرده می‌گویم ولیک

محیط: دوستان در پرده می‌گویم ولی

۵ - انجو: یار باز اکنون - شاملو: انجو: به تمد جان ما / عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، یهروض، سهیل، فرخ، خرم: عهد: بشکست و

افشار: زلف بشکست و

قریب: عهد: بشکستی و

محیط: عهدها بشکست و

۶ / افشار: بگذرد شبهای هجران نیز هم

۷ - جذیر: اعتمادی نیست بر نقش جهان / افشار: بلکه بر گردون خون گردان نیز هم

۸ / عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، محیط، نی، سایه، خرم: یرغوی دیوان نیز هم

۹ - پژمان، انجو، سهیل: که حافظ می‌خورد

+ - فرخ: خون ز چشمم بارها / آشکارا برد و پنهان نیز هم

2 - جذیر، جلان: خال او حالم پریشان می‌کند / محیط: با سر زلف پریشان نیز هم

فرخ: خون ما او نرگس مستانه ریخت

- ۱ بُشِّرْنِي إِذَا السَّلَامَةُ خَلَّتْ بِذِي سَلَمٍ لَهُ خَاصَّةٌ مُعْتَرِفٌ ضَائِعَةٌ النَّعَمِ
 ۲ آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد تا جان فشانش چو زر و سیم در قدم
 ۳ از بازگشت شاه در این طرفه منزل است آهنگ خصم او به سرپرده عدم
 ۴ پیمان شکن هر آینه کرده شکسته حال إِنَّ الْقَهْوَةَ بِيْنَدَ مُلْكِيكَ الْتَهْنِ ذِمَمِ
 ۵ می جست از سحاب اقل رحمتی ولی جز دیده اش معاینه بیرون نداد تم
 ۶ در نیل غم فتاد و سپهرش به طنز گفت أَلَا نَقَسِدَ نَصِيحَتَ وَ مَسَا يَنْفَعُ الْقَدَمِ
 ۷ ساقی چو یار مه رخ و از اهل راز بود حافظ بسخورد پیاده و شیخ و فقیه هم



۱- ذی سلم: نام محلی در حجاز که منزلگاه یکی از مشوقگان عرب بنام سلمی نیز در آنجا بوده است، کنایه از منزلگاه و شهر و دیار و مکان مشوق و در اینجا منظور شهر شیراز می باشد = مژده باد که آسایش به ذی سلم باز آمد. سپاس خدای را. سپاس کسی که معترف نعمتهای بزرگ است. ۲- طرفه: نو، تازه و جدید. طرفه منزل: سرای جدید / آهنگ: تصمیم، قصد. خصم: دشمن. سرپرده: شبستان. عدم: نیستی. ۳- شکسته حال: پریشان و بی توا / = پیمالها نزد صاحب خرد تمهد یافته است. ۴- سحاب: ابر. امل: آرزو / معاینه: آشکارا. ۵- نیل: رود نیل. سپهر: فلک. طعنه: سرزنش / = اکنون پشیمان شده ای ولی این پشیمانی سودی ندارد. ۶ / شیخ: حافظ. فقیه: عالم به احکام شرعی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶
انبجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶+ ۷
فرزاد، فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶+ ۳ ۲
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶
جدیر، بهروض	۱	۲	۳	۴	۵	۶
نی (پ)	۱	۲	۳	۴	۵	۶+ ۳ ۵
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶+ ۵ ۷

ترتیب ابیات: عدل، قتی، قریب، خال، سهیل، ادیب، جلان، خرم، رضی.
کلمات: ادیب.

فاقد این غزل: شاملو، محیط.

ابیات الحاقی:

- ۴: ساقی بیا که دور گل است و زمان عیش پر کن پیاله و مخور اندوه بیش و کم
۲: حافظ تو ملک جم مطلب جام می بخواه کاین بود قول بلبل دستانسرای جم
۳: بشنو ز جام باده که این زال نوعروس بسیار گشت شوهر چون کیقباد و جم
۴: چون خون خصم همچو صراحی بریختی با دوستان ہمیش و طرب گیر جام جم
۵: حافظ به کنج میکده دارد قرارگاه الطیر فی الحديقة و اللیث فی الاجم

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر، فرخ: بشری لنا السلامة - عدل، فرخ: حلت به الندم

۲- فرزاد، افشار، نی: کزین فتح مژده داد

۳- جذیر، بهروض، نی، سایه: درین طرفه نوبت است

انجو: چه خوش طرفه نقش بست

فرزاد: بدین طرفه منزل است

افشار: درین طرفه نوبتیست

فرخ: از این طرفه ترکه هست

۴- افشار: گردد شکسته دل / سهیل: النهی دمم

۵- عدل، فرخ، خرم: می‌جستم از سحاب = فرخ: کرم رحمتی ولی / عدل، خرم: جز دیده‌ام معاینه = فرزاد: چیزی ندانم

۶- عدل، پژمان، قتی، قریب، بهروض، خال، جلان، خرم: در نیل غم فتاد سپهرش

جذیر، رضی: در نیل غم فتاده سپهرش

افشار: در بند غم فتاد و سپهرش = فرزاد: به طعنه گفت / فرخ: ولا یبغ الندم

فرخ: در نیل غم فتاد و سپهرش

۴- فرزاد، سایه: ساقی بیا که موسم عیش است و وقت گل / پیش آر جام و هیچ مخور غم زبیش و کم

۲- انجو: ای دل تو جام بطلب ملک جم مخواه / انجو: کاین بود قول مطرب = فرزاد: بستانسرای جم

فرخ: حافظ تو ملک جم مطلب جام جم بخواه

۵- سایه: حافظ بکوی میکده

فاقد این غزل: بهر و ش.

ابیات الحاقی:

- + : بنهاده‌ایم بار جهان بر دل ضعیف
2 : هشمار و عاقلیم که بر دست و پای دل
3 : فرما اشارتی که دو چشم امیدوار
4 : حافظ به عیش کوش که ما نقد عقل و هوش
وین کار و بار بسته به یک مو نهاده‌ایم
زنجیر و بند از خم گیسو نهاده‌ایم
بر گوشه‌های آن خم ابرو نهاده‌ایم
از بهر یار سلسله گیسو نهاده‌ایم

اختلاف متن‌ها

- ۱ - سهیل، محیط، فرخ: به راه غمش رو نهاده‌ایم / افشار: روی و زبان خلق
محیط: رو و رای خلق
۲ - افشار، جذیر، قریب، خال، محیط، نی، فرخ، جلان: ناموس چند ساله اجداد نیکنام
ادیب، رضی: طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فضل
شاملو: طاق و رواق مدرسه و قیل و قال علم
فرزاد: طاق و رواق مدرسه و قیل و قال بحث
۳ - خرم: نرگس جادو نهاده‌ایم / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، سایه: هم دل بر آن دو سنبلی
۴ - قنی، پژمان (۲)، سهیل: بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال
جذیر، نی، جلان: بی وصل زلف تو سر سودایی از ملال
فرزاد، قریب: بی وصل روی تو سر سودایی از ملال
پژمان (۱): بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال
افشار: بی وصف زلف تو سر سودایی از ملال
فرخ: بی ناز سرکشش سر سودایی از خمار
۵ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، ادیب: عمری گذشت و ما به امید اشارتی
خال: عمریست تا که ما به امید اشارتی
/ قنی، پژمان (۲)، جذیر، خال، ادیب، نی، جلان: چشمی بدان دو گوشه
۶ - عدل: به لشکر گرفته‌ام
۷ - قریب، رضی: چه بازی کند که کار
محیط: چه بازی کند که ما
۸ - قریب: بر بوی وصل عید چو / قریب: چشم امل بر آن خم ابرو نهاده‌ایم
رضی: بر بوی وصل چو / فرخ: همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
۹ - ادیب: گویند حافظا = پژمان (۱): دل گمگشتنات کجاست
/ عدل، پژمان، انجو، جذیر، قریب: در حلقه‌ای = شاملو، فرزاد: آن سر گیسو نهاده‌ایم
+ - ادیب، فرخ: بنهاده‌ایم بار گران
فرزاد: نهاده‌ایم بار جهان / فرزاد، قریب، محیط: به یک سو نهاده‌ایم
محیط: نهاده‌ایم بار گران
2 / فرخ: زنجیر و بند حلقه آن مو نهاده‌ایم

۱. ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم / روی و ریای خلق به یک سو نهاده‌ایم
۲. نهاده‌ایم بار جهان بر دل ضعیف / و این کار و بار بسته به یک سو نهاده‌ایم
۳. طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فطیل / در راه جام و ساقی مکرر نهاده‌ایم
۴. هم جان بدان دو لرگس جادو سپرده‌ایم / هم دل بدان دو سنبلی هندو نهاده‌ایم
۵. ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم / ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم
۶. تا بحر چشم یار چه بازی کند که باز / بنیاد بر کرشمه جادو نهاده‌ایم
۷. بی‌ناز لرگش سر سودایی از ملال / همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم
۸. در گوشه امسید چو نظارگان ماه / چشم طلب بر آن غم ابرو نهاده‌ایم
۹. گفتمی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست / در حلقه‌های آن غم گیسو نهاده‌ایم

* * *

۱ / روی و ریا: ریاکاری، دورویی، نفاق. ۲ - بار جهان: تعلقات دنیوی / - آن را با موی میان دلداری بسته و در کناری گذاشته‌ایم، به خاطر تعلق به کمر دلداری این کار و بار را بسته و در کناری نهاده‌ایم. ۳ - رواق: پیشگاه خانه، ایوان، پیشخانه - قال و قیل: بحث و گفتگو، مجادله - فضل: حکمت و دانش. ۴ - لرگس جادو: چشم سحرکننده مشوق / سنبلی هندو: زلفان سیاه که مانند دنباله دراز و سیاه و خوشبوی سنبلی هندی است. هندو: سیاه. ۵ - ملک: کشور - عافیت: سلامت خواهی - ملک عافیت: سرزمین سلامتی، کشور امن / نه به بازو نهاده‌ایم: بازو بازو مستقر نکرده‌ایم. ۶ - سحر: جادو / کرشمه: تاز و هشوه با اشاره چشم و لبرو / جادو: جادوگر، چشم مشوق. ۷ - سودایی: دیوانه، مایه‌خولایی - ملال: دل‌تنگی / بنفشه: گل بنفشه که گلبرگهایش چنان بر روی شاخه خود خم شده که انگار سر بر زانو نهاده است. ۸ - نظارگان ماه: بینندگان و طلب‌کنندگان ماه نو / چشم طلب: دیده خواهنده و جستجوگر.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۶	۷	۵	-	۳	-	۱	عدل، فرزاد، خرم
-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۹	۷	۸	۶	-	-	۳	۲	۱	جذیر
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	خال
۹	-	۵	+	۷	۴	۳	-	۱	محیط
۹	۲	۵	-	۷	+	۴	۳	-	فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، نی.

کلمات: نی.

فاقد این غزل: پژمان، قنی، شاملو، انجوا، قریب، سهیل، ادیب، جلان، سایه، رضی.

ابیات الحاقی:

۱: فرما اشارتی که دو چشم امیدوار بر گوشه‌های آن خم ابرو نهاده‌ایم

۲: عمری گذشت ما بامید اشارتی چشمی براه گوشه ابرو نهاده‌ایم

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، فرزاد، افشار، خرم: ماپیش خاک راه تو / محیط: روی ریای خلق

۲- افشار: بنهاده‌ایم بار غمت / افشار: به یک سو نهاده‌ایم

جذیر: بنهاده‌ایم بار جهان جذیر: به بازو نهاده‌ایم

۳- عدل، فرزاد، خرم: طاق و رواق مدرسه و قال و قیل بحث

افشار: ما قال و قیل مدرسه و درس و در فضل

جذیر: طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم

فرخ: طاق و رواق مدرسه و قیل و قال فضل

۴- فرخ: هم جان بدو دو نرگس جادو سپرده‌ایم / بهروض: هم دل بر آن دو سنبل

۶- افشار، جذیر: تا سحر چشم یار چه بازی کند که کار

بهروض: تا موج بحر چشم چه بازی کند که کار

خال: تا سحر چشم یار چه بازی کند که ما

۷- عدل، فرزاد، خرم: بی‌زلف سرکشش

محیط، فرخ: بی‌وصل زلف تو

افشار: بی‌نرگس خوش = عدل: سر و سودایی از ملال

جذیر: بی‌یار سرکشم

۸- جذیر، بهروض، خال: بر بوی عید وصل چو نگارگان ماه / افشار، جذیر، بهروض: چشم امل بر آن

۹- بهروض، خال: گویند حافظا = عدل، خرم: دل گمگشته‌ات کجاست / عدل، جذیر: در حلقهای آن خم

- ۱ ما بی‌غمان مست دل از دست داده‌ایم همراز عشق و هم‌نفس جام داده‌ایم
 ۲ بر ما بسی گمان ملامت کشیده‌اند تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم
 ۳ ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
 ۴ پیر مغان ز توبه ما گریه ملول شد گو باده صاف کن که به عنبر ایستاده‌ایم
 ۵ کار از تو می‌رود مددی ای دلیلی راه کسانصاف می‌دهیم و ز راه افتاده‌ایم
 ۶ چون لاله من مبین و قدح در میان کار این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم
 ۷ گفتمی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست نقش غلط معوان که همان لوح ساده‌ایم



۱- دل از دست داده: عشق / هم‌نفس: همدم، مصاحب. ۲- ملامت: سرزنش. گمان ملامت کشیدن: کسی را آماج حمله و انتقاد و اعتراض قرار دادن / = از زمانی که مشکلات خود را با دیدن ابروی دلدار حل کرده‌ایم. ۳- داغ: مصیبت. صبوحی: شرابی که در بامداد نوشند / شقایق: نوعی از گل لاله که بسیار سرخ می‌باشد. داغ شقایق: کله سیاهی که در بین گلبرگهای شقایق است = ای گل تو شب گذشته داغ محرومیت از یاد صبحگاهی را تحمل کرده‌ای. من آن شقایقی هستم که از زمان تولد داغ محرومیت بر دل دارم. ۴- پیر مغان: پیر میفروش، صاحب زردشتی می‌کند، پیر طریقت، مرشد و راهنما / = بگو که باده را از لرد و فُرد پاکیزه کن که آماده عنبر خواهی هستیم. ۵- کار از تو می‌رود: کار از دست تو برمی‌آید. دلیل: راهنما / = از روی انصاف اقرار می‌کنیم که راه را گم کرده‌ایم. ۶- به ظاهر ما منگر که مانند لاله جام می‌بردست داریم بلکه به دلیلی که بر دل پریشان خود نهاده‌ایم پنگر. ۷- گفتمی که حافظ این همه خیالهای و رنگ آمیزیهای شاعرانه چیست؟ اشتباه مکن که ما همچون صفحه‌ای نلغزیده هستیم.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۲	۴	۵	۶	۳	۷
شاملو	۱	۲	۶	۲	۲	۵	۷
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	+
معیت	۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷
فرخ	۱	۲	۳	۴	-	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

بیت الحاقی:

+ حافظ پراه عشق وی از جان بشوی دست دل در هوای یسار چو بر باد داده‌ایم

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو، انجو، ادیب: ما سر خوشان مست / جذیر: همدرس عشق و

محیط: ما بیدلان مست محیط: همراه عشق و

۳- شاملو، فرزاد: داغ محبت چشیده‌ای

۵- افشار: جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: نظری ای دلیل راه / شاملو، انجو، سهیل، ادیب: کائنات می‌دهم وز راه افتاده‌ایم

فرزاد: محیط: انصاف می‌دهم که از ره افتاده‌ایم

افشار: کائنات می‌دهم که ز راه افتاده‌ایم

قریب: انصاف می‌دهم وز راه افتاده‌ایم

سایه: کائنات می‌دهم که از ره افتاده‌ایم

۶ / شاملو، فرزاد، قریب، محیط، نی، فروغ: این داغ بین که بر دل پر خون نهاده‌ایم

جذیر، بهروض: این داغ بین که بر دل ویران نهاده‌ایم

افشار: نقش غلط مخوان که همین نقش ساده‌ایم

۷ / عدل، پژمان، قنی، جذیر، سهیل، ادیب، خرم: نقش غلط مبین = جذیر: که همین لوح ساده‌ایم

- ۱ ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از پی حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
- ۲ رهرو منزل عشقیم و سرحدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
- ۳ سبزه خطّ تو دیدیم و زیستان بهشت به طلب کاری این مهر گیاه آمده‌ایم
- ۴ با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
- ۵ لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
- ۶ آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش بهار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
- ۷ حافظ این خرقه پشمینه بیانداز که ما از پی قافله پسا آتش آه آمده‌ایم

* * *

۱ - حشمت: جاه و جلال / از بد حادثه: در اثر پیش‌آمد ناگوار. ۲ - سرحدّ: مرز / اقلیم: سرزمین. ۳ - سبزه خط: موی نورسته یا سبیل نورسته جوانان / طلبکاری: طلب، خواستاری - مهر گیاه: گویند گیاهی است که با هر کس باشد محبوب دل‌های مردم گردد. ۴ - خازن: نگهبان - روح امین: روح الامین، جبرئیل - با در سینه داشتن قرآن کریم که جبرئیل امین حامل آن بوده است به درگاه حضرت باری آمده‌ایم. ۵ - حلم: بردباری، شکیبایی = ای کشتی توفیق لنگر بردباری و صبوری تو کجاست / بحر کرم: دریای وجود و بزرگواری. ۶ - ابر خطاپوش: ابریارنده / دیوان عمل: عدالتخانه نه، مرکزی که به کارهای انسان رسیدگی می‌کنند، دستگاه عدل الهی - نامه سیاه: گناهکار. ۷ - خرقه: لباس درویشی / قافله: کاروان = ای حافظ خرقه ریاکاری را از خود دور کن که ما از پس کاروان ریاکاران آمده‌ایم و با آه آتشین خود آن را خواهیم سوخت.

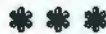
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	-	۳	۲	۱	شاملو
۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: بجز متن شاملو و افشار با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: قتی، پژمان (۲)، انجو، سهیل.

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار، محیط: ما بدین در زهی = قریب: منصب و جاه آمدنیم
/ افشار، محیط، فرخ: وز بد حادثه
شاملو: کز بد حادثه = خرم: آنجا به پناه آمدنیم
- ۲- افشار: رهبر منزل عشقیم
- ۳- جذیر: دیدیم و زیستان نعیم / قریب، محیط: آن مهر گیاه آمدنیم
محیط: دیدیم زیستان بهشت
- ۴- افشار، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: خازن آن روح امین
- ۵- عدل، جذیر، خرم: لنگر حکم تو
- ۶- شاملو، فرزاد، ادیب، نی، سایه: ای ابر خطا شوی بهار
پژمان (۱): ای ابر خطای شوی بهار
جذیر: ای بحر خطاپوش بیا
- ۷- بهروض: بینداز و برو / افشار: در پی قافله با = افشار، بهروض، فرخ: آتش و آه آمدنیم

۱. غیز تا از در میخانه گشادی طلبیم بر ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم
۲. زاد راه خرم وصل نداریم مگر به گشادی ز در میبکده زادی طلبیم
۳. اشک آلوده ما گرچه روان است ولی به رسالت سویی او پاک نهادهای طلبیم
۴. لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
۵. نقطه خالی تو بر لوح بصر نتوان زد مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم
۶. عشوهای از لب شیرین تو دل خواست به جان به شکر خنده لب گفت مرزادی طلبیم
۷. تا بود نسخه عطری دل سودازده را از خط غالیه سای تو سوادی طلبیم
۸. چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم
۹. بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ غیز تا از در میخانه گشادی طلبیم



۱- گشاد: گشایش، رهایی، نجات / مراد آرزو. ۲- زاد راه: توشه راه. مگر: از قضا، اتفاقاً / زاد: توشه، ذخیره سفر. ۳- اشک آلوده: اشک خونین، اشک ریاکارانه / پاک نهاد: پاک سرشت، پاک طهرت = اگر چه اشک خون آلود و ناپاک ما جاری است ولی بهتر است که برای رفتن نزد دوست وساطت و شفاعت پاک سرشتی را بخواهیم. ۴- لذت داغ غمت: لذت داغ غم عشق تو / جور: ظلم و ستم - داد: انصاف. ۵- لوح بصر: صفحه دیدگان / مداد: مرکب سیاه. ۶- عشوه لب: اشاره و دستور کوتاه صادر شده توسط لب به نشانه موافقت / مراد: افزون، اضافی = دل خواست که تو جان را بگیری و در برابرش اظهار موافقتی کنی اما لب با نسیم گفت که قیمت بیشتری را در برابر آن می خواهی. ۷- نسخه عطر: نسخهای که طرز ساختن عطر را بیان می کند. سودا زده: عاشق / خط: موی صورت و پشت لب - غالیه سای: عطر فروش - سواد: رونوشت، سیاهی = از موی عطر آگین تو و محاسن خوشبوی تو اندکی می خواهم.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۵	۷	-	۸	۹
اشار	۱	۲	-	۴	۵	-	۷	۸
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	-	-	۸
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۶	۸

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ،
سایه، خرم، رضی.
کلمات: خال، نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان، قنی، جذیر، ادیب، جلان، سایه، خرم: به ره دوست نشینیم
شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ: بر در دوست نشینیم
- ۲ - انجو: زاد راه حرم دوست / بهروض، محیط: ز در مصطبه زادی طلبیم
افشار: زدر مدرسه زادی طلبیم
فرخ: بدر مصطبه زادی طلبیم
- ۵ - جذیر: بر لوح بصر نتوان دید / جذیر، محیط، فرخ: دیده سوادى طلبیم
- ۶ / عدل، پژمان (۱)، محیط: گفت مرادی طلبیم
- ۸ - شاملو، جذیر: چون غمت می نتوان یافت = جذیر، قریب: مگر در دل تنگ / شاملو: به امید غم تو خاطر شادی طلبیم
- ۹ - قریب: به در مدرسه تا چند

۱. ما ز یاران چشم یاری داشتیم / خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم
 ۲. تا درخت دوستی کی بر دهد / حالیا رفتیم و تغمی کاشتیم
 ۳. گفت و گو آیین درویشی نبود / و نه با تو ماجراها داشتیم
 ۴. شیوه چشمت فریب جنگ داشت / ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم
 ۵. گلین خسنت نه خود شد دل‌فروز / ما دم همت بر او بگماشتیم
 ۶. نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد / جیبانپ خورفت فرو نگذاشتیم
 ۷. گفت خود دادی به ما دل حافظا / ما محصل بر کسی نگماشتیم



۱ - چشم یاری داشتیم: توقع کمک و یاری داشتیم / غلط بود: نادرست بود. ۲ - بر: میوه، ثمر / حالیا: اکنون - تغمی کاشتیم: پلر دوستی کاشتیم. ۳ - گفت و گو: بحث و جدل - آیین: رسم - درویشی: قلندری و وارستگی / ماجراها: جنگ و جدال بسیار. ۴ - شیوه چشم: ناز و غمزه چشم - فریب: مکر و حيله. ۵ - گلین: شاخه گل، بوته گل، درخت گل - نه خود شد دل‌فروز: خود به خود دل‌فروز و باعث البساط خاطر نشد / = ما با بیان گرم و گیرای خود و توجه قلب به درگاه حق برای حسن تو استمنا کمال کردیم. ۶ - نکته‌ها رفت: لاف و گزاف‌هایی گفته شد / = ترک احترام نکردیم. ۷ - دادی به ما دل: به ما دل سپردی، به ما دل پستی / محصل: بدست آورنده، مأمور.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۲)، سهیل، ادیب، خرم
۷	۵	۳	۴	۶	۳	۱	پژمان (۱)
۷	۲ +	۵	۳	۶	۴	۱	شاملو
۷	۵ +	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۷	-	۳	۴	۳ ۲	۲	۱	افشار
۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱	محیط
۷	۴	۳	۶	۵	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: قنی، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: خال، ادیب، جلان، سایه.

ابیات العاقی:

- ۱: چون نهادی دل به مهر دیگران ما امید از وصل تو برداشتیم
۲: نور چشم و آب روی خویش را دیده از خاک رخت انباشتیم
۳: کوس عشقت بر فلک خواهم زدن چون ملک ایسک علم افراشتیم

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، نی، فرخ، خرم: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
محیط: آن غلط بوده که ما پنداشتیم

۲ - قنی، خرم: دوستی برگی دهد

عدل: دوستی برگی دهد

۳ - افشار، قریب، بهروض: آئین درویشان نبود

۴ - محیط: نرگست با ما عتاب و جنگ داشت / نی: ما ندانستیم و صلح انگاشتیم

رضی: شیوه چشمت فریب چنگ داشت

۵ - محیط، فرخ: نه خود شد دلفریب / جذیر، محیط: مادم و همت = جذیر: بر آن نگماشتیم

جذیر: به خود شد دل فروز

۶ - جذیر، قریب، بهروض: حکایت کس نکرد

۱. صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را صلا گفتیم به دور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم
 ۲. در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود گرت باور بُود و نه سخن این بود و ما گفتیم
 ۳. من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن بلایی کز حبیب آید هزارش مرحبا گفتیم
 ۴. قدت گفتیم که شمشاد است بس خجلت به‌بار آورد که این نسبت چرا کردیم و این بُهتان چرا گفتیم
 ۵. اگر بر من نبخشایی پشیمانی خوری آخر به خاطر دار این معنی که در خدمت کجا گفتیم
 ۶. جگر چون نافه‌ام خون گشت و کم زاینم نمی‌باید جزای آن که با زلفت سخن از چین خطا گفتیم
 ۷. تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار در نگرفت ز بد عهدی ثل گویی حکایت با صبا گفتیم



۱- صلاح: اهلیت، نیک شدن - صلا گفتن: آواز دادن کسی یا کسای را برای خوردن یا نوشیدن / نرگس مست: چشم خمار - سلامت را دعا گفتیم: با سلامت خدا حافظی کردیم - در زمان ترک‌تازی چشم خمار تو سلامت را وداع کرده‌ایم. ۲- خانقه: خانقاه، محل ذکر و سماع صوفیان. ۳- خراب: مست مست، مست لایمقل، سیاه مست / حبیب: محبوب، دوست، معشوق - مرحبا: آفرین، خیر مقدم. ۴ / بهتان: دروغ. ۵- پشیمانی خوردن: پشیمان شدن / خدمت: حضور - در خدمت کجا گفتیم: کجا در حضورت گفتیم. ۶- نافه: کیسه‌ای که در زیر شکم آهوی نر نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد که ماده‌ای چرب و قهوه‌ای رنگ موسوم به مشک در آن وجود دارد. این آهو در سرزمین ختا یا خطا از ترکستان چین وجود دارد - جگر من مثل نافه که درونش پر از خون است شد و شایسته و لایق کمتر از این هم نیستم / جزا: پاداش - در حالی که زلف تو پر از چین است از اینکه با او سخن از چین به میان آوردم اشتباه کردم. ۷- با یار در نگرفت: در یار اثر نکرد / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷
۱	۴	۵	۲	۳	-	۷
۱	۲	۳	-	۵	۶	۷

عدل، پژمان، قنی، افشار، قریب، خرم
 شاملو
 محیط

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.
کلمات: قریب، سایه.

اختلاف متن ها

* محیط: در این متن ردیف غزل «گفتم» می باشد.

۱- عدل: صلاح از ما چه می خواهی = افشار: که رندان را صلاح گفتیم

محیط: صلاح از من چه می جویی محیط: که رندان را صلاح گفتم

۲- انجو، جذیر، بهروض، جلان: در میخانه را بگشا / جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: گرت باور کندورنی

نی، فرخ: گرت باور کندور نه

شاملو: گرت باور بود یا نه = انجو، سهیل: سخن این بود ما گفتیم

محیط: گرت باور کنی ورنی محیط: سخن این بود که واگفتم

ادیب: گرت باور بود ورنی

۳- انجو: من از چشم خوش ساقی / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد: بلای کز حبیب آمد = افشار: هزارش مرجبا گفتم

محیط: هزاران مرجبا گفتم

۴- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: قددت گفتم که شمشاد است و بس

شاملو، ادیب، نی، فرخ: قددت گفتم شمشادست و بس

فرزاد: قددت گفتم شمشادست بس

۵- فرخ: پشیمان کنشی آخر / جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: که با خدمت کجا گفتم

۶- عدل، قنی، خرم: خون گشت کم زینم نمی باید

فرزاد، محیط: خون گشت و کم زینم نمی بایست / جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی: جزای آنکه با زلفش

فرزاد: سزای آنکه با زلفت

فرخ: خون گشت به زینم نمی بایست

۱. ما درین سحر در سر میخانه نهادیم محصول دعا در ره جانانه نهادیم
۲. در خرقه صد زاهد عاقل زُند آتش این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم
۳. سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
۴. در دل ندم ره پس از این مهر بتان را مهر لب او بر در این خانه نهادیم
۵. در خرقه از این بیش منافق نتوان بود بنیادش از این شیوه زندانه نهادیم
۶. چون می‌رود این گشتی سرگشته که آخر جان در سر آن گوهر یکدانه نهادیم
۷. آئینه‌ای که چو ما بی‌دل و دین بود آن را که یزد پرور و فرزانه نهادیم
۸. قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ یا رب چه گدا همت و بیگانه نهادیم



۱- درس سحر: درسی که در سحرگاهان بعد از نماز صبح خوانده می‌شد / محصول دعا: آنچه از دعا به دست آمده بود - جانانه: جانان. ۲- زاهد عاقل: زاهدی که عشق را نشناخته به راه عقل رفته به عبادت پرداخته و ثواب اندوخته است = ما بر زخم دل دیوانه خود چنان داغ پرسوزی گذاشته‌ایم که حرارت آن نتیجه اعمال و عبادات صد زاهد عاقل را تباه می‌سازد. ۳- سلطان ازل: خداوند / منزل ویرانه: جهان مادی. ۴- بتان: زیبارویان، محبوبان / خانه: دل. ۵- خرقه: لباس درویشی - منافق: دورو، ریاکار / زندانه: زیرکانه. ۶- گشتی سرگشته: وجود و جسم، گشتی حیات / = جان خود را در راه آن محبوب بی‌همتا از دست دادیم. ۷- آئینه‌ای: سیاسی خدا را / نهادیم: انگاشتیم، خیال کردیم. ۸ / گدا همت: آن که خواست و آرزویش و همتش چون گدایان اندک است - بیگانه نهاد: آن که دارای خوی بیگانگان باشد.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، افشار، سهیل، خرم
۸	۷	-	۳	۲	۴	۵	۱	پژمان (۱)
۸	۴	۳	۷	۵	۲	+	۶	شاملو
۸	۵	۷	۶	۴	۲	۳	۱	انجو
۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	فرزاد، قریب
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	جذیر
۸	۶	۷	۴	۵	۳	۲	۱	محیط
۸	۶	۷	۴	+	۵	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: قنی، پژمان (۲)، بهروز، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: نی

بیت الحاقی:

+ آن بوسه که زاهد زپیش دست فرا داشت / از روی صفا بر لب پیمانه نهادیم

اختلاف متن ها

۱ - عدل، پژمان، قنی، محیط، ادیب، خرم: ما درس سحر در ره میخانه نهادیم

افشار، جذیر، بهروز، خال، جلان، رضی: ما حاصل خود در سر خمخانه نهادیم

انجو، سهیل: ما ورد سحر بر سر میخانه نهادیم / قریب: اوقات دعا در ره

شاملو: ما حاصل خود در سر میخانه نهادیم

قریب: ما درس سحر در سر خمخانه نهادیم

۲ - فرخ: در خرقة صد = افشار: عالم عاقل زند آتش / فرزاد: این داغ که بر ما بردل دیوانه نهادیم

۳ - جذیر، قریب: غم خویش بما داد / افشار، بهروز: تا روی بدین منزل

۴ / بهروز، محیط: بر در بتخانه نهادیم

جذیر: بر در میخانه نهادیم

فرخ: بر در خمخانه نهادیم

۵ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: بنیاد ازین شیوه

شاملو: بنیاد بر این شیوه

۶ - شاملو، محیط، فرخ: کشتی سرگشته به آخر / جذیر، بهروز، خال، ادیب، فرخ، جلان، رضی: جان در سر این گوهر

شاملو: جان در ره آن گوهر

۷ / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، خرم: آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم

۸ - جذیر، محیط، جلان: قانع به خیال تو دوریم چو حافظ

افشار: قانع به خیالی ز تو دوریم چو حافظ

/ جذیر، محیط: یا رب که چه کم همت و = پژمان، شاملو، انجو، سهیل: شاهانه نهادیم

+ - قریب: آن بوسه که زاهد زپیش دست به ما داشت

فرخ: این بوسه که زاهد زپیش دست به ما داشت

۱. خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم
۲. سوی زندان قلندر به ره آورد سفر
۳. تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند
۴. با تو آن عهد که در وادی اَیْمَن بستیم
۵. کوسن ناموس تو بر کنگره عرش ز نیم
۶. خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا
۷. و ز نه در ره ما خار ملامت زاهد
۸. شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش
۹. قدر وقت از نشناسد دل و کساری نکنند
۱۰. فتنه می بارد از این سقف مَقْرَنس بر خیز
۱۱. در بیابان فنا گم شدن آخر تا چند
۱۲. حافظ آب رخ خود بر در هر سِفله مریز
- شطح و طامات به بازار خرافات بریم
- دلق بسطامی و سجاده طامات بریم
- چنگ صبحی به در پیر مناجات بریم
- همچو موسی، ارنی گوی، به میقات بریم
- عَلَم عشق تو بر بام سماوات بریم
- همه بر فرق سر از بهر مباحات بریم
- از گلستانش به زندان مکافات بریم
- گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم
- بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم
- تا به میخانه پناه از همه اوقات بریم
- ره بهر سیم مگر پی به مهمات بریم
- حاجت آن پنه که بر قاضی حاجات بریم



۱ - خرقة: لباس درویشی - خرابات: محل عیش و عشرت / شطح: سخنی که ظاهر و باطنش مخالف شرع باشد و از غلبه وجد و شور گفته شود و بوی خودپسندی دهد - طامات: لاف و گزاف و ادعای صوفیان، معارفی که در اول سلوک بر زبان سالک گذر کند - خرافات: سخنان بیهوده. ۲ - زندان: افراد لالایی و بی قید نسبت به امور دنیوی و اخروی، زیرکان - قلندر: درویش بی قید در خوراک و پوشاک و طاعات و عبادات که تنها کوشش او در صفای دل است - ره آورد سفر: سوغات سفر / دلق: لباس پشمی درویشان - بسطامی: اهل بسطام، با یزید بسطامی - سجاده: جانماز. ۳ - خلوتیان: گوشه نشینان - صبوحی: شرابی که در بامداد نوشند / چنگ صبحی: چنگی که همراه شراب بامدادی می نوازند - پیر مناجات: پیر راهنما، مرشد. ۴ - وادی اَیْمَن: بیابان سمت راست، محلی که حضرت موسی در آنجا به پیامبری مبعوث شد / ارنی: خود را به من بنمای و نشان بده - میقات: وعده گاه، جایگاه دیدار. ۵ - کوس: طبل بزرگ - ناموس: آوازه، راز، سز، عزت و نیکنامی - کنگره: بالاترین نقطه قصر - عرش: چرخ برین، فلک الافلاک / علم: پرچم - تو را مشهور خاص و علم می کنیم و عشق بازی با تو را به حد کمال خواهیم رساند. ۶ - مباحات: فخر، افتخار. ۷ - ملامت: سرزنش / گلستان: کنایه از باغ بهشت - مکافات: جزای عمل بد. ۸ - فضل و هنر: کمال و فرهنگ - کرامات: بزرگیاها، جوانمردیها. ۹ - فتنه: عذاب و بلا - مقرنس: برآمدگی و تزیین سطح داخلی اتاق یا سقف - سقف مقرنس: آسمان. ۱۱ - مهمات: امور مهم. ۱۲ - سِفله: پست و فرومایه / قاضی حاجات: برآورنده نیازها، خداوند.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	۱۱	۱۰	-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پُژمان (۱)، خرم
۱۲	۱۱	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پُژمان (۲)
۱۲	۵	۶	۴	۱۰	۹	۱۱	۸	۷	۳	-	۱	شاملو
۱۲	۱۱	۱۰	۵	۴	۶	۲	۹	۸	۷	۳	۱	انجو
۱۲	-	۶	۵	۱۰	۴	۲	۹	۸	۷	۳	۱	فرزاد
۱۲	+	۶	۵	-	-	۱۱	۱۰	۴	۳	-	۱	افشار
۱۲	2. +	۶	۵	۹	۱۱	۴	۸	۷	۳	۲	۱	چذیر
۱۲	۶	۵	۱۱	۱۰	۴	۲	۹	۸	۷	۳	۱	قریب
۱۲	۷	۱۱	۸	۱۰	۹	+	۶	۵	۴	۳	۱	بهروش
۱۲	۱۱	۶	-	۵	۱۰	۲	۴	۸	۷	۳	۱	سهیل
۱۲	-	۶	۵	۱۰	۹	۸	۷	-	۳	-	۱	محیط
۱۲	۱۱	۶	۵	۱۰	۴	۲	۹	۸	۷	۳	۱	ادیب
۱۲	۶	۵	۴	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۳	-	۱	نی
۱۲	۶	۵	۱۱	۲	۱۰	۹	۸	-	۷	۳	۱	فرخ
۱۲	2. +	۷	۱۱	۴	۸	۹	۶	۵	۳	۲	۱	جلان
۱۲	۷	۱۱	۸	۱۰	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: قنی، خال، سایه.

کلمات: انجو

ابیات الحاقی:

- + : بگذری و بگفتاری نه نشان کرمست این میانجی بر ارباب کرامات بریم
2 : ای دل این کار مهمست به همت بگشای ور نه بس جور زاصحاب خرابات بریم

اختلاف متن‌ها

۱ - افشار: خیز تا جامه صوفی / فرزاد، افشار، قریب، محیط: دلق طامات به بازار

جذیر، جلان: دفتر و عظ به بازار

بهروض: دلق و طامات به بازار

فرخ: دفتر زرق به بازار

۲ / جذیر، فرخ، جلان: دلق و سجاده و شطاحی و طامات بریم

فرزاد، رضی: دلق و شطاحی و سجاده طامات بریم

قریب: دلق پشمینه و سجاده طامات بریم

بهروض: دلق سلطانی و سجاده طامات بریم

۴ - بهروض: وادی ایمن بستم

۵ - فرزاد، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، فرخ، رضی: از کنگره عرش زنیم

۸ - شاملو: شرممان بادهم از خرقة الوده خویش / پژمان (۱)، فرزاد، قریب، خال، ادیب، رضی: گریدین فضل و کرم

بهروض، نی: گره به این فضل و کرم

محیط: که به این فضل و کرم

فرخ: که بدین فضل و هنر

۹ - محیط: نقد وقت از نشانسد

۱۰ - شاملو: طاق مقرنس برخیز

فرخ: چرخ مقرنس برخیز

۱۱ - پژمان (۱) شاملو، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: در بیابان هوا

جذیر، جلان: در بیابان طلب - عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: گم شدن آخر تاکی

افشار: در بیابان نتوان

/ جذیر: مگر ره به مهمات بریم

۱۲ - جذیر: خود را بدر سفله مریز

بهروض: خود در پی هر سفله مریز

+ - افشار: بگذری و نگذاری تو نشان کرمست

۱. بگذار تا زشار میخانه بگذریم / کز بهر جرعه‌ای همه محتاج این دریم
 ۲. روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق / شرط آن بُود که جز ره این شیوه نسیریم
 ۳. جایی که تخت و مسند جسم می‌رود به باد / گر غم خوریم خوش نبُود پنه که تن خوریم
 ۴. تا بسو که دست در کمر او توان زدن / در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم
 ۵. واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما / با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
 ۶. چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا / ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم
 ۷. از جرعه تو خاک زمین دَر و لعل یافت / بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم
 ۸. حافظ چو ره به کنگره کاخ وصل نیست / با خاک آستانه این در به سر بریم



۱ - شارع: راه، شاهراه. ۲ - رندی: لالابگیری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / شیوه: طریقه، راه و روش. ۳ - مسند: تکیه گاه - جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان پیشدادی، در اینجا مقصود حضرت سلیمان است - می‌رود به باد: نابود می‌شود، بر باد حرکت می‌کند. ۴ - تابو که: تا باشد که، برای اینکه بتوان / یاقوت احمر: یاقوت سرخ. ۵ - واعظ: نصیحتگر، وعظ‌کننده - شوریدگان: عاشقان / فردوس: بهشت، یکی از باغهای بهشت. ۶ - حالت: وضع، خوشی و سرمستی - مقتدا: پیشوا، سرمشق / شعبده: از سر نیرنگ و فریب. ۷ - از قطرات جرعه نیم خورده‌ای که از نوشیدن شراب تو باقی مانده بود و بر خاک افشاندی خاک زمین را بدل به دَر و لعل کرد. ۸ - کنگره: دندانهای سر دیوار حصار و قلعه / آستانه: درگاه.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۷	۵	۴	۲	۳	۱	پژمان (۱)
۸	۴	۷	۵	۶	۲	۳	۱	شاملو
۸	۷	۶	+	۵	۴	۲	۳	انجو، فرزند، ادیب
۸	-	۳	۵	۶	۴	۲	۱	افشار
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	پهروزی، نی
+	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	محیط
۸	+	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فوخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، قریب، خال، سهیل، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قریب، خال، جلان

بیت الحاقی:

+ : زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد بگذارد تا مقابل روی تو بگذریم

اختلاف متن‌ها

۱- پژمان (۲)، شاملو، انجمن، فرزاد، افشار، سهیل، محیط، سایه: به شاعر میخانه بگذریم / شاملو، افشار: محتاج آن دریم

۲- شاملو: دررندی زدیم و عشق / عدل، قنی، خرم: ره آن شیوه نسپریم

۴- شاملو، افشار: تاکی به کام دل زلب لعل او رسیم

فرخ: تا بوی که دست در کمر آن توان زدن

۵- افشار: نصیحت بیگانگان که ما

۶- شاملو، انجمن: به حالت و رقصد در سماع

۷- پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، بهروض، سهیل، محیط، رضی: قدر لعل یافت

۸- افشار: کنگره شاخ وصل نیست / شاملو: آن در به سر بریم

۱. بیا تاگل برافشانیم و سنی در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
۲. اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم تازیم و بنیادش بر اندازیم
۳. شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم / نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم
۴. چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش / که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
۵. صبا خاک وجود ما پدان عالی جناب انداز / بؤدگان شاء خوبان را نظر بر منظر اندازیم
۶. یکی از عقل می لافد یکی طامات می یافد / بیا کاین داوری ها را به پیشی داور اندازیم
۷. بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه / که از پای نعمت روزی به حوضی کوثر اندازیم
۸. سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز / بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم



۱- گل برافشاندن: گل تار کردن، گل ریختن - ساغر: قدح، جام شراب / فلک را سقف: سقف فلک را - فلک: آسمان - طرح نو در انداختن: شالوده جدیدی برای عالم هستی بر پای کردن. ۲- لشکر انگیزد: لشکری مهیا کند / به هم تازیم: با هم حمله می کنیم. ۳- شراب ارغوانی: شراب سرخ آتشگون - گلاب اندر قدح ریختن: در شراب مواد معطر مانند گلاب می ریخته اند تا خوش طعم و عطر آگین شود / عطر گردان: آنچه که عطر را پراکنده می سازد و بوی خوش آن را منتشر می کند - مجمر: منقل، عود سوز - شکر در مجمر انداختن: در مجمر به همراه عود شکر می ریخته اند تا دود عود بیشتر بماند. ۴- رود: بر به، عود، نوعی ساز زهی - مطرب: نوازنده، موسیقی دان / دست افشان: در حال رقص و پای کوبیدن - سرانداختن: غزل خواندن: با آهنگ غزل شعر خواندن، آواز خواندن - پاکوبان: در حال رقصیدن و پای کوبیدن - سرانداختن: در حال رقصیدن به شدت سر تکان دادن، از فرط شور و نشاط به جای دستار سر خود را در پای مشوق انداختن، به نهایت سرمستی و شور و نشاط رسیدن. ۵- صبا باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - خاک وجود: بدن تبدیل شده به خاک پس از مرگ - عالی جناب: درگاه و پیشگاه متعالی و رفیع، شخص بزرگ / بود: شاید - شاه خوبان: زیباترین زیبارویان - منظر: ظاهر شخص، چهره، پنجره - نظر بر منظر اندازیم: نگاهی به شکل و شمایل دوست اندازیم. ۶- می لافد: به خود می یالد - طامات می یافد: ادعای کشف و کرامات و اعمال خارق العاده دارد / داوری ها: دعواها، قضایا، ستیزه گریها، دشمنی ها - داور: قاضی، خداوند. ۷- عدن: جاویدان، اقامتگاه همیشگی، نام یکی از باغهای بهشت / حوضی کوثر: نام حوضی یا چشمه یا جویی در بهشت. ۸- سخن دانی: سخن شناسی، شعر شناسی، ادب - خوش خوانی: آواز خوانی یا صدای خوش - نمی ورزند: انجام نمی دهند، قدر نمی شناسند / ملک: سرزمین.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۵	۶	۴	۷	۲	۳	۱	پژمان (۱)
۸	۵	۴	۶	۷	۲	۳	۱	پژمان (۲)
۸	۶	۷	-	۴	۲	۳	۱	شاملو
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	انجو
۸	۶	۷	۵	۴	۲	۳	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قتی، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی،
جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قتی، پژمان (۲)، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، انجو، فرزاد، افشار، جذیر، سهیل، محیط، فرخ، جلان: طرح نو دراندازیم

۲ - جذیر، محیط: و گر خم لشکر انگیزد / انجو، سهیل، محیط، ادیب، نی: من و ساقی بهم سازیم

افشار، بهروض، جلان، سایه، رضی: من و ساقی بدو تازیم

شاملو، فرزاد، جذیر: من و ساقی بر او تازیم

فرخ: من و ساقی بهم باشیم

۳ - جذیر: با گلاب اندر قدح ریزیم

۴ - فرزاد: چو در دستت رود خوش = قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: بگو مطرب سرودی خوش

فرزاد: بگو مطرب سرود خوش

۵ - محیط، نی: به آن عالی جناب انداز / افشار: بود کان ماه خوبان را

۶ - ادیب: یکی از زهد می‌لافتد

فرخ: یکی از حسن می‌لافتد

۷ / شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، سایه: یکسر به حوض کوثر اندازیم

قریب: ناگه به حوض کوثر اندازیم

۸ - عدل، پژمان (۱): سخنرانی و خوشخوانی

/ فرزاد: بیا حافظ که ما خود را = عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، محیط: به ملک دیگر اندازیم

فرخ: به شهر دیگر اندازیم

۱. صوفی بیا که خرقه سالوس برکشیم / واین نقش زرق را خط بطلان به سرکشیم
۲. نذر و فتوح صومعه در وجه من نهیم / دلق ریا به آب خرابیات برکشیم
۳. سر قضا که در تفتی غیب منزویست / مستانه‌اش نقاب زرخسار برکشیم
۴. بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان / غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم
۵. عشرت کنیم ورنه به حسرت کشندمان / روزی که زحمت جان به جهانی دگرکشیم
۶. کو عشوهای ز ابروی او تا چو ماه نو / گوی سهر در خم چوگان زرکشیم
۷. فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند / غلمان زعفره، حور زحمت به درکشیم
۸. حافض نه حد ماست چنین لافها زدن / پای از گلیم خویش چرا بیشترکشیم



۱ - خرقه: لباس درویشی - خرقه سالوس: پشمینه ریا و تزویر - برکشیم: از تن به درآوریم / زرق: کبودی، دورنگی - نقش زرق: خرقه سالوس. ۲ - نذر: آنچه برای مرشد و مردمان صاحب نفس هدیه آورند و آنچه که از نقد و جنس برای اماکن مشرفه فرستند - فتوح: پول، خوردنی یا پوشیدنی که به اهل خانقاه از طرف مردم می‌رسیده است - صومعه: عبادتگاه راهبان در بالای کوه، خانقاه - در وجه می‌نهادن: صرف و خرج می‌کردن / دلق: لباس پشمی صوفیان - آب خرابیات: آب میخانه شراب - به آب خرابیات برکشیم: با شراب آب بکشیم. ۳ - تفتی: پرده، سرپرده، چادر - منزوی: پنهان، گوشه گیر / مستانه: چون مستان - نقاب: حجاب. ۴ - سرخوش: شادمان و مست / شاهد: محبوب، معشوق، زیبارو. ۵ - عشرت: خوش گذرانی - به حسرت کشیدن: به تأسف و دریغ واداشتن. ۶ - عشوه: ناز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو / چوگان زر: کنایه از رنگ زرد ماه نو که مانند سرخمیده چوگانی طلایی است. ۷ - روضه رضوان: باغ بهشت / غلمان: پسران جوان خوبروی در بهشت که در خدمت اهل جنت خواهد بود - خرقه: اتاق، غرفه‌های بهشت - حور: زن سیاه چشم سپید پوست بهشتی - جنت: بهشت، باغ بهشت. ۸ - حد: صلاحیت، اندازه - لاف زدن: گزافه‌گویی کردن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۳	۵	۲	۷	۲	۱	عدل، قنی، قریب، خرم
۸	۵	۲	۷	۶	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۸	۳	۶	۵	۴	۷	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۶	۵	۳	۲	۲	۱	شاملو، جذیر، فرخ، جلان
۸	-	۴	۶	۵	۳	۲	۱	افشار
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	ادیب

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، نی، سایه، رضی.

کلمات: سایه.

فاقد این غزل: محیط.

* : افشار: این غزل در این متن در دو جا آمده است. ابتدا در غزلی به شماره [۲۵۴] دو بیت اول و مصرع اول بیت چهارم و در جای دیگر به شماره غزل [۲۲۷] از بیت سوم به بعد آمده است. ولی برای گزارش آن در این متن به تقدم و تأخر صفحات توجه نشده و به ترتیب ابیات غزل توجه شده است.

اختلاف متن ها

۱ - جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: جامه سالوس برکشیم

۳ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، خرم: سز خدا که در تنق / فرزاد، فرخ: زرخساره برکشیم

۴ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، نی، افشار: از بزم مدعی

افشار (*): جذیر، بهروض: از بزم عارفان / بهروض، فرخ، نی، افشار: شاهد به در کشیم

فرخ: در بزم عارفان

۵ - فرزاد، بهروض، ادیب، نی: کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه

جذیر، جلان: کاری کنیم ورنه خجالت برآورد / شاملو، انجو، فرزاد، فرخ: به جهان دگر کشیم

افشار: کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه / عدل، پژمان (۱): بهسرای دگر کشیم

فرخ: کاری کنیم ور نه ندامت برآورد

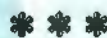
۶ - عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، خرم: کو جلوه‌ای زابروی او

۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، خرم: غلمان زروضه

۸ - جذیر: حافظ نه حد تست / شاملو: پا از گلیم خویش چرا پیش تر کشیم

فرخ: پا از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

۱. دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم سخن پیر مغان است و به جان بنیوشیم
۲. نیست در کس کزَم و وقت طرب می‌گذرد چاره آن است که سجاده به من بفروشیم
۳. خوش هوایی ست فرح بخش خدایا بفرست نازنینی که به رویش می‌گلگون نوشیم
۴. ارغنون ساز فلک ره زن اهل هنراست چون از این غصه نناهم و چرا نخروشیم
۵. گل به جوش آمد و از من نزدیکش آبی لاجرم ز آتش حرمان و هوس می‌جوشیم
۶. می‌کشیم از قدح لاله شرابی موهوم چشم بد دور که بی‌مطرب و من مدهوشیم
۷. حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم



۱- عشرت: خوش گذرانی / پیر مغان: پیر می‌فروش زردشتی، پیر می‌کده، مرشد و راهنما - بنیوشیم: گوش کنیم، بشنویم.
 ۲- کرم: بخشش، بزرگواری - طرب: شادی و خوشی / سجاده: جامه‌از. ۳- فرح‌بخش: شادی بخش، شادی‌آور / نازنین: معشوق ظریف و لطیف. ۴- ارغنون: نوعی ساز بادی - ارغنون ساز: نوازنده ارغنون - ارغنون ساز فلک: ستاره زهره که آن را الهه موسیقی و شعر و عشق می‌دانستند - ستاره زهره که خود الهام بخش هنرمندان است اینک راهن آنان شده و مایه بدبختی است. پس چگونه از این غصه شکایت نکنیم و قریاد بر نیاوریم. ۵- گل شکوفا شد و فصل بهار و گلابگیری تمام شد و ما گلاب را با شراب مخلوط نکردیم که شرابی خوشبو و خوش طعم بنوشیم ناگزیر از آتش محرومیت و هوس شراب در جوش و خروشیم. ۶- قدح: پیاله شراب، جام شراب - قدح لاله: شکل گل لاله که مانند جام شراب است - موهوم: خیالی / مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی‌دان - مدهوش: بیهوش. ۷- حال عجب: وضع عجیب و شگفت‌انگیز / موسم گل: فصل بهار.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
پژمان	۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷
شاملو	۱	۳	۵	۶	۲	۴	۷
افشار	۱	۲	-	-	-	-	-
فرخ	۱	۲	۴	۲	۵	۶	۷

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: انجو، فرزاد، ادیب

اختلاف متن‌ها

۱ / قنی، پژمان (۲)، افشار، قریب، بهروض، خال، نی، رضی: سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم

عدل، پژمان (۱)، شاملو، سهیل، محیط، سایه: سخن پیرمغان است به جان بنیوشیم

خرم: سخن اهل دل این است و به جان بنیوشیم

۲ / افشار: وقت آنست که سجاده

۳ / فرخ: ماهرویی که به رویش

۵ - شاملو: دل به جوش آمد و / شاملو، فرخ: حرمان و هوس در جوشیم

۶ - فرخ: می‌کشم از قدح باده = فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: شراب موهوم

- ۱ ما برآریم شبی دست و دعایی بکنیم غم هجران تو را چاره رجایی بکنیم
- ۲ دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی تا طیبیش به سر آریم و دوائی بکنیم
- ۳ آنکه بی جرم برنجید و به تیغ زد و رفت بازش آرید خدا را که صفایی بکنیم
- ۴ خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم
- ۵ در ره نفس کز او سینه ما پتکده شد تیر آهی بکشاییم و فزایسی بکنیم
- ۶ مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه کار صعب است مبادا که خطایی بکنیم
- ۷ سایه طایر کم حوصله کاری نکنند طلب سایه میمون همایی بکنیم
- ۸ دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست تا به قول و غزلش ساز نوایی بکنیم

۱ - دست برآوردن: دست بلند کردن - دعا: تضرع، درخواست حاجت از خدا / هجران: دوری. ۲ - دل بیمار: دل عاشق - شد: رفت - مدد: کمک، یاری - مددی: کمکی کنید / طیب: معشوق، جانان. ۳ - بی جرم برنجید: بدون اینکه من مرتکب گناهی شده باشم رنجیده خاطر شد / خدا را: به خاطر خدا - صفا کردن: آشتی کردن. ۴ - بیخ: ریشه - طرب: شادی، شادمانی - خرابات: میکده، محل عیش و عشرت. ۵ - نفس: تن، جسم، تمایلات حیوانی - پتکده شد: از عقاید کفرآمیز پُر شد / غزا: جنگ با دشمنان دینی. ۶ - رندان: افراد لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرگان، آنان که باطن پاک و مالا مال از عشق خدا دارند / صعب: سخت. ۷ - طایر: پرنده - حوصله: چینه دل، ظرفیت / طلب: خواهش، کمک - میمون: میلرک - هما: پرندهای که خوراک او استخوان است و به عقیده گذشتگان بر سر هر کس سایه بیندازد برای وی سعادت و نیکیبختی خواهد داشت. ۸ - از پرده شد: بی تاب شد - خوش لهجه: خوش بیان، خوش صدا / قول و غزل: گفتار و شعر عاشقانه، آواز بدون ساز و آهنگ موسیقی که قدامت معتقد بودند قول را با شعر عربی خوانند و غزل را با شعر پارسی - ساز نوا: لذت و تفریح، صوت و آهنگ خود را سازگار و هم آهنگ کردن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، افشار، قریب، خرم
۸	۶	۲	-	۲	۴	۷	۱	پژمان (۱)
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	شاملو، جذیر
۸	۵	۷	۶	۳	۴	۲	۱	انجو، سهیل
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	فرزاد، بهروض، خال، نی، سایه، رضی
۸	۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	محیط، فرخ
۸	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	ادیب

ترتیب ابیات: جلان.

کلمات: شاملو، نی.

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، قریب، سهیل، ادیب، سایه، خرم: ماشبی دست برآریم و

۲- محیط: دل که بیمار شد از دست رقیبان مددی

۳ / بهروض: تا بدان آب و هوا

۵- فرزاد، محیط: سینه ما بتکده بود / پژمان (۲): تیراهی بگشایم

جذیر: تیراهی بچشانیم

۶- جذیر، بهروض، خال، محیط، فرخ، جلان، رفسی: طلب ای دل ورنی / بهروض: کار سخت است

۷ / عدل، پژمان (۱)، قنی، قریب، سایه، خرم: طلب از سایه میمون

۸- عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم: حافظ خوش گوی کجاست

/ افشار، بهروض، رفسی: تابه قول غزلش = جذیر، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان: ساز و نوایی بکنیم

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه، رضی.

کلمات: قتی، پژمان (۲)، انجو، قریب، نی، سایه.

بیت الحاقی:

+ زاهد ار منع من از باده کند آن بهتر کالتفاتش به می صاف مروق نکنیم

اختلاف متن‌ها

۱ / بهروض، فرخ: خانه کس سیه و

محیط: جامه خود سیه و = عدل، محیط، خرم: دلق کس ازرق نکنیم

۲ - شاملو، فرزاد، افشار، بهروض: دفتر دانش نکشیم / پژمان (۱)، فرزاد، سهیل، ادیب: سز حق باورق

۳ - فرخ: به کم و بیش مکن

۴ / محیط: زین معرق نکنیم

۶ - شاملو، افشار: شاه اگر دردی رندان نه به حرمت نوشد / محیط: کالتفاتش به می

محیط: زاهد ار منع من از باده کند آن بهتر

۷ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: هجو اگر گفت حسودی

افشار: عیب اگر گفت حسودی

۸ - فرخ: حافظ ار خصم بدی گفت = عدل، افشار، فرخ، خرم: نگیریم بدو

۱. بارها گرفته‌ام و بارِ دگر می‌گویم که من دلشده این ره نه به خود می‌بویم
۲. در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
۳. من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم
۴. دوستان عیب من بی‌دل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم
۵. گرچه با دلق ملّاح می‌گلگون عیب است مکنم عیب کسز او رنگِ ریا می‌شویم
۶. خنده و گریه عشاق زجایی دگر است می‌سرایم به شب و وقتِ سحر می‌بویم
۷. حافظم گفت که خاکِ در میخانه مجوی گو مکن عیب که من مُشکِ ختن می‌بویم



۱ / دلشده: دلدادۀ عاشق. ۲ - طوطی صفت: برای آنکه به طوطی سخن گفتن یاد دهند او را جلو آینه قرار می‌دهند و آموزش دهنده طوطی پشت آینه پنهان می‌شود و الفاظی را بر زبان می‌آورد و طوطی به گمان اینکه آن اصوات از طوطی درون آینه است اصوات را تقلید می‌کند / استاد ازل: خداوند. ۳ - خار: انسان بدوگناهکار - چمن آرا: خداوند / از آن دست: از آن جهت. ۴ - بیدل: واله و عاشق - حیران: سرگشته / گوهر: استعاره از اشعار نفی یا عشق - صاحب نظر: سخن شناس، استعاره از ممشوق. ۵ - دلق ملّاح: لباس پشمینه صوفیان که از پاره‌های به هم وصله شده پارچه‌های مختلف و رنگارنگ ساخته شده است - می‌گلگون: می‌سرخ رنگ. ۶ - عشاق: عاشقان / می‌بویم: گریه و زاری می‌کنم. ۷ / مُشکِ ختن: ماده‌ای قهوه‌ای رنگ و چرب و خوشبو که از نوعی آهوی نر متعلق به سرزمین ختن از توابع چین به دست می‌آید.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱

شاملو

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو با بقیه متن‌ها مطابق است.

کلمات: پژمان (۱)، قنی، قریب، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: که من گم شده این ره

۲ / افشار: وایع استاد ازل گفت

۳ - شاملو، انجو، بهروض، سهیل، محیط: من اگر خارم اگر گل

افشار: من اگر خارم وار گل

/ پژمان (۲)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ: می پروردم می‌رویم

۴ - فرخ: بیدل حیران نکنید

۵ - جذیر: می رنگین عیبت / محیط: مکنش عیب = عدل: کزو رنگ و ریا می‌شویم

فرخ: کازان رنگ ریا می‌شویم

۶ - افشار: خنده بر گریه عشاق نباشد انصاف

محیط: گریه و خنده عشاق زجای دگرست

فرخ: گریه و خنده عشاق زجانی دگر است

۷ - شاملو، محیط: حافظ ار گفت که خاک در میخانه مبیوی

جذیر، جلان: واعظم گفت که حافظ در میخانه مبیوی / شاملو، فرزاد، افشار، محیط، نی، فرخ: گو مکن سهو که من

افشار: زاهدی گفت که حافظ ره میخانه مبیوی

۱. سَرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم
۲. عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مَرید خرقه دُردی گشای خوش‌جویم
۳. گَرم نه پیرمغان در به روی بگشاید کدام در برزنم چاره از کجا جویم
۴. مکن در این چمنم سرزنش به خودرویی چنان که پرورش می‌دهند می‌رویم
۵. تو خانقاه و خرابات در میانه مبین خدا گواه که هر جا که هست با اویم
۶. غبار راه طلب گیمای بهروزی‌ست غلام دولت آن خاک عنبرین بویم
۷. زشوق نرگس مست بلند بالایی چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم
۸. شدم فسانه به سرگشتگی و ابروی دوست کشید در غم چوگان خویش چون گویم
۹. بیار منی که به فتوای حافظ از دل پاک غبار زرق به فیض قدح فرو شویم



۱ - سرم خوش است: شادمانم، سرمست / نسیم: بوی خوش - نسیم حیات: بوی خوش زندگی. ۲ - عبوس: اخمو، ترشرو - عبوس: اخمویی، ترشرویی و تکبر - به وجه: به روش، به طرز - خمار: ملالت و دوسری که از نرسیدن و نخوردن شراب ایجاد می‌شود / مرید: پیرو - خرقه: لباس درویشی - دُردی: که مانده شراب در خم - دردی کش: بسیار می‌خواره که حتی دُرد شراب را نیز می‌نوشد - حالت اخم و ترشرویی بر اثر زهد با پولی که به شخص خمار می‌دهند تا دفع خمار می‌کند فرو نمی‌نشیند، من مرید می‌خوارگان دردی کش هستم که خوش خلق و خوش خوی‌اند. ۳ - پیرمغان: صاحب زردستی میخانه، پیر می‌فروش، مرشد و راهنما. ۵ - خرابات: میکده، محل عیش و عشرت. ۶ - غبار راه طلب: رنج و مشقتی که سالک در راه مراد تحمل می‌کند - کیمیا: آنچه زر را به طلا تبدیل کند - کیمای مهرورزی: آنچه مایه سمادت است، مایه نیکیبختی / دولت: بخت و اقبال، ثروت، توانگری - عنبرین: منسوب به عنبر، عنبر ماده‌ای است خوشبو که از معده یا روده نوعی ماهی موسوم به ماهی عنبر به دست می‌آید - خاک عنبرین بو: خاک خوشبو. ۷ - شوق: آرزومندی - نرگس مست: چشم خمار آلود / قدح: پیاله شراب. ۸ - شدم فسانه: مشهور شدم - سرگشتگی: در به دری، سرگردانی / چوگان: استعاره از ابرو که در مصرع اول گفته شده - گرفتار زیبایی و جاذبه ابروی دوست شدم. ۹ - فتوی: رای و نظر / زرق: تزویر و دو رنگی، ریا - به فیض: به لطف - فرو شویم: محو گنم، پاک گنم.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۶	۵	۴	۳	۸	۲	۱	عدل، قنی، قویب، خرم
۹	۶	۵	۴	۳	۸	۷	۲	۱	پژمان
۹	۸	۷	۶	+	۴	۵	۳	۲	شاملو
۹	+	۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	انجو
۹	۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۹	۳	۸	۷	۶	۵	۴	۲	۱	جذیر
۹	۶	۸	۷	۵	۴	۲	۳	۱	سهیل، ادیب

ترتیب ابیات: بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: قنی، نی، خرم، رضی.

بیت الحاقی:

+ نصیحتم چه کنی ناصحا تو می دانی که من نه معتقدم درد عافیت جویم

اختلاف متن ها

۲ - خال، سهیل، سایه: به وجه خمار بنشیند / شاملو، خال، ادیب: مرید فرقه دردی کشان خوشخویم

انجو: مرید همت دردی کشان خوشخویم

فرزاد: مرید زمره دردی کشان خوشخویم

سهیل: مرید حلقه دردی کشان خوشخویم

محیط: غلام خرقة دردی کشان خوشخویم

۴ - افشار: مکن درین سخنم سرزنش

۵ / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، قریب، سهیل، محیط، ادیب، سایه: خدا گواست که هرجا

۶ - محیط: کیمیای بهر دوریست / افشار، جذیو، فرخ: غلام همت = افشار، بهروض، محیط، جلان: این خاک عنبرین بویم

۷ / عدل: چو لاله قدح

۸ - بهروض، محیط: شدم نشانه = پژمان (۲)، شاملو، انجو، خال، سهیل، ادیب: به سرگشتگی چو گیسوی دوست

محیط: به سرگشتگی ابروی دوست

افشار: شدم نسانه ز - چو ابروی دوست

فرخ: به سرگشتگی آخر کار

/ محیط، فرخ: کشیده در خم چوگان

۹ / افشار: غبار زرق به نقل اله می شویم

محیط: غبار زرق به آب قدح فرو شویم

+ - انجو: نصیحتم چه کنی ناصحا چو می دانی

- ۱ گرچه ما بندگان پادشهم پادشاهان ملک صبح گهیم
- ۲ گنج در آستین و کیسه تهمی جام گیتی نما و خاک رهیم
- ۳ هوشیار حضور و مست فرور بسحر توحید و غرقه گنهم
- ۴ شاهد بخت چون کمرشعه کند ماسا آیینۀ رخ چو مهم
- ۵ شاه بیدار بخت را هر شب مانگ بهیان اسیر و کلهم
- ۶ گو غنیمت شمار محبت ما که تو در خواب و ما به دیده گهیم
- ۷ شاه منصور واقف است که ما روی همت به هر کجا که نهیم
- ۸ دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبا ی فتح دهیم
- ۹ رنگ تزویر همیشه ما نبود شیر سرخیم و افعی سیهیم
- ۱۰ وام حافظ بگو که باز دهند کسردای اعتراف و ما گوهیم

* * *

۱ / ملک صبحگاه: کشور صبح، زمانی است مقارن طلوع آفتاب که عارفان با صفای دل به راز و نیاز می‌پردازند. ۲ - گنج در آستین: در قدیم آستینها دارای جیب بوده است و زر و سیم را در آن پنهان می‌کردند. گنج در آستین داشتن: از فرهنگ و هنر برخوردار بودن / جام گیتی نما: آیینۀ ای که اسرار عالم غیب در آن منعکس می‌شود، جام جهان نما. خاک ره: افتاده، متواضع. ۳ - هوشیار حضور: بیدار عندالحق، حضور قلب با خدا = هوشیارانه نسبت به خلق حضور قلب داریم اما در عین حال دستخوش غرور و خودبینی هستیم / بحر توحید: عمیقاً معتقد به یگانگی خداوند بودن. ۴ - شاهد: خویر، زیبارو = وقتی بخت و اقبال من به طنازی و عشوه برخیزد ما آیینۀ رخ چو ماهش هستیم. ۵ / اسیر: تاج. ۶ / دیده‌گه: دیدگاه، محلی که دیده‌بان از آنجا به مراقبت و نگهبانی مشغول است. ۷ - شاه منصور: آخرین پادشاه سلسله آل مظفر - واقف: آگاه / همت: عزم و قصد. ۸ / قبا ی فتح: لباس فتح. ۹ - تزویر: حیله، دورویی کردن / شیر سرخ: شیر قرمز رنگ - افعی سیه: مار سیاه، اشاره به رنگ یکدست پوست شیر و افعی. ۱۰ - وام: قرض و دین / اعتراف: اقرار - گواه: گواه، شاهد.

	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
جذیر	۱۰	-	-	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱
محیط	۹	۸	۱۰	-	۶	-	۴	۳	۲	۱

تو قییب اییات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، فرخ،
جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۱)، قنی، انجو، قریب، سهیل، فرخ، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

۲ / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: جام گیتی نمای و

۶ - بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی: گو غنیمت شمار همت ما / پژمان (۲)، سایه: ما بدینکیم

محیط: گو غنیمت شمار همت ما

۷ / عدل: روی رحمت به هر کجا

۹ / محیط: افمی سهیم

۱۰ - محیط: بگو که باز دهد

۱. فتویٰ پیرمغان دارم و قولیست قدیم که حرام است منی آنجا که نه یار است ندیم
 ۲ چاک خواهم زدن این دلقی ریایی چه کنم روح را صحبتِ ناجنس عذابست الیم
 ۳ تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من سالها شد که منم بر در میخانه مقیم
 ۴ مگرش خدمتِ دیرین من از یاد برفت ای نسیم سخری یلک دَھَشِ عہدِ قدیم
 ۵ بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری سر برآرد ز کلم رقص کنان عظیم زمیم
 ۶ دلبر از ما به صد امید بستد اول دل ظاهراً عهد فراموش نکند خلقِ کریم
 ۷ غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش کیمز دم صبح مددیایی وانفاسِ نسیم
 ۸ فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر کن درد عاشق نشود پنه به مداوای حکیم
 ۹ گوهر معرفت اندوز که با خود ببری که نصیبِ دگران است نصاب زر و سیم
 ۱۰ دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم تَبَرّدِ صرفه زشیطانِ رجیم
 ۱۱ حافظ از سیم و وزّت نیست چه شد شاکر باش چه به از دولتِ لطفِ سخن و طبعِ سلیم



۱- فتوی: فتوی، رای نظر فقیه - پیرمغان: پیر میفروش، صاحب زردشتی میکند، پیرو مرشد و راهنما / ندیم: همنشین و مصاحب، هم پیاله. ۲- دلق: خرقه، لباس درویشی / ناجنس: بدذات، ناباب - الیم: دردناک. ۳- جرعه فشاندن: ریختن شراب بر روی زمین به نشانه بهره‌مند ساختن زمین و آرمندگان در آن / مقیم: ساکن. ۴ / یاددهش: به یادش بیاور. ۵ / عظم: استخوان - رمیم: پوسیده - عظم رمیم: استخوان پوسیده. ۶ / خلق کریم: خلق و خوی بزرگوارانته، خوی انسان آزاده. ۷ / دم صبح: طلوع صبح، نسیم سحرگاهی - انفاس: نفسها، وزشها. ۹- معرفت: شناسایی، شناخت / نصاب: سرمایه، آن سرمایه که زکات بر آن تعلق می‌گیرد. ۱۰ / صرفه بردن: نفع بردن، سبقت جستن، پیشی گرفتن. شیطان رجیم: شیطان رانده شده، شیطان مطرود و ملمون. ۱۱- شاکر: شکرگزار / دولت: ثروت، مکنّت - لطف سخن: لطافت سخن، ظرافت و نکته ستی کلام - طبع سلیم: ذوق و استعداد سالم و بدون عیب، قریحه و سرشت شاعرانه درست.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

شاملو ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

انجو، سهیل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

فرزاد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

جدیر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

فروخ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: عهدی است قدیم / افشار، جذیر، محیط، جلان: که حرامست می آنجا که نه یارست و ندیم

انجو، سهیل: که حرامست می آنرا که نه یارست ندیم

شاملو: که حرامست می آن را که نه یاری است ندیم

۳ / فرزاد، قریب، محیط، ادیب، نی: سالها شد که شدم بر در میخانه مقیم

افشار، جذیر، خال، فرخ، جلان: سالها تا شده‌ام بر در میخانه مقیم

۴ - انجو، افشار: مگرش صحبت دیرین

۵ - افشار: اگر بوی تو در خاک وزد

جذیر: اگر باد تو بر خاک وزد

بهروض: اگر باد تو بر جان وزدم / فرزاد: سر برآرد زلحد

محیط: اگر بوی تو بر خاک وزد / فرخ: سر بر آرد زکفن

فرخ: گرم بوی تو بر خاک وزد

۶ - قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: ستد دل اول / عدل: فراموش نکند خلق کریم

بهروض: فرامش نکند حق قدیم

۷ / جذیر، محیط: مدد یابد و انفاس نسیم

۸ - انجو فرزاد، فرخ: زدر دیگر کن / انجو: به زمداوای حکیم

محیط: زدر دیگر پرس

۹ - عدل، قنی، خرم: گوهر معرفت آموز

۱۰ - محیط، فرخ: کار صعب است = افشار، محیط: مگر لطف خدا یار شود

۱۱ - انجو، سهیل، محیط: حافظ از سیم و زرت نیست برو شاکر باش / افشار: چه به از چهره و اشکست ترا خود زرو سیم

افشار: حافظ از سیم و زرت کیسه اگر هست تهی / جذیر: چه به از گوهر نظم سخن و طبع سلیم

۱. چندان که گفتم غم با طبیبان درمان نکردند مسکین غریبان
۲. درج محبت بر شهر خود نیست یسا رب مسابا کام رقیبان
۳. آن گل که هر دم در دست بادیست گسو شرم بادت از عندلیبان
۴. ما درد پنهان با یسار گفتیم نستوان نهفتن درد از طبیبان
۵. یسا رب امان ده تا باز بپند چشمم معبان روی حبیبان
۶. ای منعم آخر بر غوان جودت تسا چند پاشیم از بی نصیبان
۷. حافظ نگشتی شیدای گیتی گسر می شنیدی پسند ادیبان

۱ - چندان که: هر چه قدر / - فریبان بیچاره را درمان نکردند. ۲ - درج: صندوقچه کوچک جواهر، طبله - درج محبت: ممشوق - مهر و مومی که بر در جمیع جواهرات می زدند / کام: آرزو - دشمنان = خدایا این ثروت به کام و آرزوی دشمنان نباشد. ۳ - بادی: هوا، باد، استعاره از لایالی و ناکس / عندلیبان: بلبلان، عاشقان. ۵ / محبان: دوستان - حبیبان: دوستان، محبوبان. ۶ - منعم: توانگر، غنی، احسان کننده - خوان: سفره - جود: بخشش / بی نصیب: بی بهره. ۷ - شیدا: عاشق، مجنون - حافظ اگر پند ادب آموزان و ناصحان و معلمان را می شنید در دنیا به شیدایی و دیوانگی مشهور نمی شد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۲	-	۵	۳	۱	عدل، پژمان، قنی، خرم
۷	۵	۶	۳	۲	۴	۱	شاملو
۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	انجو، فرزاد، سهیل
۷	۶	۴	۵	۲	۳	۱	افشار
۷	۲	۶	۴	۳	۵	۱	جدیر
۷	۳	۲	۶	۴	۵	۱	قریب
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	محیط، نی (پ)
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.
کلمات: خال، ادیب، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- پژمان، شاملو، انجو، سهیل، سایه: چندانکه گفتیم

فرخ: هر چند گفتم

۲- پژمان، افشار، فرخ: در دست خاریست

قریب: بر دست خاریست / عدل‌خنی، پژمان (۲) شاملو، فرزاد، سهیل، محیط، سایه، خرم: گوشم بادش

سهیل: در دست بادست

۴ / محیط: رنج از طبیبان

۵- افشار، قریب، محیط: تا باز بینند

فرخ: تا باز ببیند

۶- افشار، قریب، فرخ: برخوان وصلت

بهروض: برخوان لطف

۷- پژمان (۲)، انجو، فرزاد، افشار، سهیل: حافظ نگشتی رسوای گیتی

شاملو: حافظ نبودی رسوای عالم / جدیر: گرمی شنیدی پند ازادیان

قریب: حافظ نگشتی رسوله گیتی / سهیل: گرمی شنیدی پند حکیمان

محیط: حافظ نگشتی شیدای خوبان

- ۱ می‌سوزم از فراق روی از جفا بگردان هجران بلای ما شد یا رب بلا بگردان
- ۲ مه جلوه می‌نماید بر سبز خنگ گردون تا او به سر درآید بر زخشی پا بگردان
- ۳ یغمای عقل و دین را بیرون غرام سرمست بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان
- ۴ مرغول را برافشان یعنی به رغم سنبل گرد چمن بغوری همچون صبا بگردان
- ۵ ای نور چشم مستان درعین انتظارم چنگی حزمین و جسمی بنواز یا بگردان
- ۶ توران همی نویسد بر عارضش خطی خوش یا رب نوشته بد از یار ما بگردان
- ۷ حافظ زخوب‌رویان بخت جز این قدر نیست گر نیست رضایی حکم قضا بگردان



۱ - فراق: دوری - جفا: بی‌وفایی کردن، بی‌مهری کردن / هجران: دوری - بلا بگردان: بلا را دفع کن. ۲ - جلوه می‌نماید: خودنمایی می‌کند - خنگ: اسب - سبز خنگ گردون: اسب سبز فلک، آسمان / زخشی: اسب، اسب رستم = ماه بر اسب سبز آسمان خودنمایی می‌کند تو هم سوار اسب شو تا ماه از شرمساری سرنگون شود. ۳ - یغما: غارت - یغمای عقل و دین را: برای غارت عقل و دین - خرامیدن: با وقار و زیبایی راه رفتن - سرمست: خوشحال و سرخوش / کلاه شکستن: کج گذاشتن کلاه بر سر، یک گوشه کلاه را شکستن یا تو کردن - قبا گرداندن: مرتب و منظم کردن قبا. ۴ - مرغول: زلف مجعد، موی پیچیده - برافشان: افشان کن - سنبل: سنبل هندی که دارای دنباله سیاه و خوشبو و بلند است - به رغم سنبل: برخلاف سنبل / بخور: هر ماده خوشبویی که در آتش بریزند و بوی خوش دهد - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان = برای رقابت با بوی سنبل زلف پیچیده‌ها را افشان کن تا برخلاف سنبل عطر آن را مثل باد صبا که بوی خوش را می‌گرداند برگرد چمن پراکنده سازی. ۵ - چنگ: از سازهای سیمی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود - حزمین: ضمیمه. ۶ - عارض: چهره، رخسار - خط: موی روییده برگرد صورت = روزگار موی زیبا بر چهره‌اش می‌رویاند / نوشته: سرنوشت، تقدیر = خداوند سرنوشت شوم را از یار ما دور بگردان. ۷ / حکم قضا: فرمان و دستور سرنوشت.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنّی، خرم
۷	۶	۲	۲	۳	۵	۱	شاملو
۷	۶	۵	۲	۳	-	۱	محیط

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فی، فرخ، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / پژمان (۱)، سهیل: هجران بلای من شد
شاملو، فرزاد: هجران بلای جان شد
محیط: هجران بلای باشد
- ۲ - افشار: بر سرخ خنگ گردون / افشار، جذیر: تا او به سر بگردد = فرخ: بر رخسار ما بگردان
- ۳ - بهروض، محیط: بیرون خرام یک‌شب / عدل، پژمان، قنی، فرخ، سایه، خرم: در سر کلاه بشکن
افشار: طرف کلام‌بشکن
قریب: بیرون خرام یک ره
- ۴ - عدل، پژمان (۱)، خرم: مرغول را بگردان
شاملو: مرغوله را بر افشان = جذیر، قریب: یعنی برسم سنبل / فی، فرخ: گرد بخور عنبر گرد صبا بگردان
افشار: گردچمن بخوری همچون صبا بگردان
قریب: گردسمن بخوری همچون صبا بگردان
محیط: گرد بخور و عنبر گرد صبا بگردان
- ۵ - شاملو: ای نور چشم عشاق در عین انتظاریم
فرزاد: ای نور چشم مستان در عین انتظاریم / عدل، قنی، انجو، افشار، سهیل، خرم: چنگ حزین و جامی
جذیر: در عین انتظارم ای نور چشم مستان
- ۶ - فرزاد، جذیر، خال، محیط، ادیب، فی، فرخ، جلان: دوران چو می‌نویسد = جذیر، قریب، بهروض، خال، فی، جلان، رضی: بر عارضت خطی خوش
عدل، پژمان، فرزاد: بر عارضش خط خوش
محیط: بر عارضت خط خوش
فرخ: بر عارضت خطی خوب
- ۷ - فرخ: حافظ زماه‌رویان = شاملو، انجو، فرزاد، سهیل: قسمت جز این قدر نیست / فرزاد: گر نیست رضایی

۱. یا رب آن آهوی مشکین به ختن بازرسان / وان سہی سرو خرامان به چمن بازرسان
۲. دل آزرده ما را به نسیمی بنواز / یعنی آن جان زتن رفته به تن بازرسان
۳. ماه و خورشید به منزل چو به آسیر تورسند / یار که روی مرا نیز به من بازرسان
۴. دیده‌ها در طلب لعل یحالی خون شد / یا رب آن کوکب رخشان به یمن بازرسان
۵. بسروای طایر میمون همایون آثار / پیش غنقا سخن زاغ و زغن بازرسان
۶. سخن این است که ما پی تو نخواهیم حیات / بشنوی ای پیک، خبر گیر و سخن بازرسان
۷. آن که بودی وطنش دیده حافظ یا رب / به مرادش ز غریبی به وطن بازرسان



۱- آهوی مشکین: آهوئی از جنس نر که مشک را از آن تهیه می‌کنند، محبوب و جاثان - ختن: از سرزمینهای چین که آهوئی مشک در آن فراوان است، وطن، شیراز / سہی سرو: سرو راست و بلند بالا - خرامان: باناز رونده - ۲- آزرده: رنجیده - نسیم: بوی خوش / جان زتن رفته: محبوب - ۳- شهر و زیبا - ۴- لعل یحالی: لعل یمنی، لعلی که به کشور یمن تعلق دارد، لب معشوق / کوکب رخشان: ستاره درخشان، معشوق - ۵- طایر: پرنده - میمون: خوش یمن - همایون آثار: خوش قدم، مبارک پی / غنقا: سیمرغ - زاغ و زغن: کلاغ سیاه و پرنده موش گیر، کنایه از پرندگان حقیر - ۶- سخن این است: پیام این است، آخرین حرف ما این است - حیات: زندگی - ۷- به مرادش: آن گونه که مطابق میل اوست.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	-	-	۳	۲	۱	شاملو
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	انجو، سهیل، ادیب
-	۵	۴	۶	۳	۲	۱	فرزاد
۷	۶	+	۲	۴	۳	۱	چذیر
۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	قریب
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	نی، فروغ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، بهروض، خال، جلان، سایه، خرم، رضی.
 کلمات: انجو، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، رضی.
 فاقد این غزل: افشار
 بیت العاقی:

+ سنگ و گل گشت عقیق از گذرگریه من یا رب آن کوکب میمون به یمن بازرسان

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد، قریب، محیط، نی، فرخ: وان سهی سرو روان را

جذیر: وان سهی سرو قد من

بهروض: وان سهی سرو قدم را

۲ - بهروض، محیط، نی، فرخ: بخت پژمرده ما را به نسیمی بنواز

قریب: بخت پژمرده ما را به نسیمی دریاب

۳ - شاملو: ماه و خورشید به امر تو به هم چون که رسند / قریب: باز به من بازرسان

۴ - پژمان، قنی، جذیر: دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد

قریب: سنگ و گل گشت عقیق و گهر از گریه من / جذیر: یا رب آن گوهر رخشان

بهروض: سنگ و گل گشت عقیق از گذرگریه من بهروض: یا رب آن کوکب میمون

۵ - عدل، پژمان (۱)، خرم: دیدی آن طایر میمون همایون آثار

فرزاد: دیدی آن طایر میمون همایون طلعت

قریب: دیدی آن مرغ همایون که برون رفت زدست

بهروض: دیدی آن طایر میمون که همای آیین است

نی: دیدی ای طایر میمون که همای آزرده‌اند

فرخ: دیدی آن طایر میمون که برون رفت زدست

۶ - بهروض: بی تو نخواهیم نشست / فرخ: خبر گیر سخن بازرسان

۷ - بهروض: سینۀ حافظ یا رب

۱. خدا را کم نشین با خرقه پوشان رخ از رنـدای بی سامان مپوشان
 ۲ در این خرقه بسی آلودگی هست خـوشا وقت قـیای مـی فروشان
 ۳ تو نازک طبعی و طاقت نیاری گسـراتـی های مـشـتی دلق پوشان
 ۴ بیا واز غـین این سالوسیان بین صـراحتی خـون دل و بربط خروشان
 ۵ چو مستم کرده ای مستور منشین چو نوشم داده ای زهرم منوشان
 ۶ در این صوفی و شان دزدی ندیدم که صافی بـاد عیش دزدنوشان
 ۷ زدل گرمی حافظ بر حذر باش که دارد سینه ای چون دیگ جوشان



۱- خدا را به خاطر خدا - خرقه پوشان: پشمینه پوشان، صوفیان ریاکار / رندان: افراد لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان. ۲ / خوشا وقت: آفرین بر، خوش به حال = آفرین بر قیای می فروشان. ۳ - نازک طبع: حساس، زود رنج / گرانی: کراهت، خشونت - دلق: لباس پشمین درویشی. ۴ - غـین: دریغ و اقسوس، غم و اندوه - سالوس: تیرنگ / صراحتی: شیشه شراب - بر بط: عود، رود. ۵ - مستور: پنهان و پوشیده، معجوب و نجیب، در پرده / نوش: عسل، شربت گوارا، وصل و دیدار و بوسه. ۶ - صوفی وش: آن که تظاهر به تصوف می کند / صافی باد: خالص و بی غش از آلودگی باد - درد نوش: نوشنده شراب آمیخته با درد و لرد. ۷ - دلگرمی: خشم، قهر و غضب، سوز دل.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۵	۳	۶	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۷	۴	۵	۶	۲	۳	۱	پژمان
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	شاملو، محیط
۷	۵	۴	۶	۲	۳	۱	انبجو
۷	+	۴	۶	۳	۵	۲	فرزاد
-	-	-	-	-	۲	۱	افشار
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	جدیر، قریب
۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	سهیل، ادیب
۷	+	۵	۴	۳	۲	۶	فرخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، نی (پ)، جلان، سایه، رضی.
کلمات: عدل، قتی، پژمان (۲)، شاملو، خال، جلان، سایه، خرم، رضی.
بیت الحاقی:

+ لب میگون و چشم مست بگشای که از شوق می لعل است جوشان

اختلاف متن‌ها

۲- افشار، قریب: هزار آلودگی هست / افشار، بهروض: که خوش وقت = جذیر، محیط، فرخ: قهای باده نوشان

محیط: بسی آلودگی‌هاست

۳- قریب، فرخ: طاقت نداری

۴- انجو، سهیل: بیا و زرق این سالوسیان بین

پژمان (۱): بیا وز زرق این سالوسیان بین

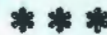
محیط: بیا وز عین این سالوسیان بین

ادیب: بیاوز درد این سالوسیان بین

۷- نی: زسوز سینۀ حافظ حذر کن

+ - فرخ: چشم مست بگشا

۱. شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که به مزگان شکند قلب همه صف شکنان
۲. مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
۳. تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود بنده من شو و بر خور زهمه سیم تنان
۴. کمتر از ذره نهای هست مشو مهر پورز تا به خلوت گیه خورشید رمسی چراغ زنان
۵. بر جهان تکیه مکن و ر قدحی من داری شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان
۶. پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
۷. با صبا در چمن لاله منخر می گفتم که شهیدان که اند این همه خونین کفنان
۸. گفت حافظ من و تو محرم این راز نهایم از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان
۹. دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمتان



۱- شاه شمشاد قدان: سر آمد بلند بالایان - خسرو: پادشاه، همسر شیرین - شیرین دهنان: شیرین لب، زیبا، خوش سخن - خسرو شیرین دهنان: زیبایی زیبایان / قلب: دل، مرکز سپاه - صف شکنان: دلیران، شجاعان، پهلوانانی که به قلب سپاه دشمن حمله می کنند. ۲- درویش: فقیر / چشم و چراغ: محبوب ترین، عزیزترین - شیرین سخن: خوش صحبت، بذله گو. ۳- سیم و زر: نقره و طلا / پر خور: پر خوردار شو، بهره مند شو - سیم تنان: دلبران سیمین بدن، سپید پوستان. ۴- ذره: غبار - هست مشو: فرو منشین، روی زمین منشین - مهر پورز: عشق پورز، دوست داشته باش / خلوت گیه: جای آسایش - خورشید: معبود، معشوق. ۵- تکیه مکن: اعتماد مکن - قدح: پیاله شراب / شادی زهره جبینان خور: به سلامتی زیبارویان بنوش. ۶- پیر پیمانه کش: پیر شرابخوار و پاده نوش، پیر و مرشد و راهنمای عشق و سیر و سلوک عاشقانه / صحبت: معاشرت و همصحبتی. ۷- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، بیک عاشقان / خونین کفنان: گلهای لاله. ۸ / می لعل: شراب سرخ رنگ. ۹- بگسل: دور شو، جدا شو، بپر، قطع رابطه کن / اهرمتان: شیطانها.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قنی، نی، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، جلان، رضی.
کلمات: سهیل، نی، سایه.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۲- فروخ: برمن مسکین انداخت / شاملو، انجو، بهروض، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی: گفت کای چشم و چراغ
جذیر: گفت آن چشم و چراغ
- ۳- پژمان (۱): تهی خواهد ماند / شاملو، انجو: بنده ما شو و برخور = فروخ: ز همه سیم بران
- ۴- بهروض: پست شو و مهر بورز / قریب، فروخ: تا به عشرتگه خورشید
- ۵- جذیر: در قدح ارمی داری / عدل، خرم: شیرین دهقان
- ۶- انجو، فرزاد: پیر پیمانه گش ما
- ۷- بهروض: با صبا درد دل لاله سحر می‌گفتم
- ۸- فروخ: محرم اسرار نمایم / فرزاد، قریب: حکایت کن و سیمین ذقنان
- ۹ / بهروض: ره یزدان شو و = عدل، پژمان، قنی، شاملو، قریب، خرم: فارغ گذر از اهرمنان
محیط: ره یزدان رو و

۱. فاتحهای چو آمدی بر سر خستهای بغوان لب بگشاکه می دهد لعل لببت به مرده جان
 ۲ آن که به پرسش آمد و فاتحه خواند و می رود گو نفسی که روح را می کنم از پشاش روان
 ۳ ای که طبیب خستهای روی زبانی من ببین کاین دم و دود سینهام بار دل است بر زبان
 ۴ گر چه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت همجو تبم نمی رود آتش میهر از استخوان
 ۵ حال دلم ز خال تو هست در آتش وطن چشمم از آن دو چشم تو خسته شده است و ناتوان
 ۶ باز نشان حرارت ز آب دو دیده و ببین نجفی مرا که می دهد هیچ ز زندگی نشان
 ۷ آن که مدام شیشهام از پی عیش داده است شیشهام از چه می برد پیش طبیب هر زمان
 ۸ حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتیم ترکی طبیب کن بیا نسخه شربتیم بغوان



۱ - فاتحه: سوره حمد - خسته: بیمار = رسم است که چون به عیادت بیمار روند سوره حمد را برای شفاعت او خوانند / لعل لب: لب سرخ. ۲ - پرسش: عیادت، احوالپرسی / = بگو لحظهای توقف کن تا روح خود را به بدرقه او روانه کنم. ۳ / = زیرا این غم و اندوه دل است که بر روی زبان نشسته است. ۴ - مهر: محبت / آتش مهر: آتش عشق. ۵ = دلم از تب و تاب خال و ملاحظی که به تو داده است انگار که درون آتش است. ۶ = با دیدار خود حرارت اشک چشمم را فرو بنشان و نبضم را بگیر و ببین از حیات آیا آثاری در من هست. ۷ = مدام: همیشه، شراب - شیشه: بطری شراب / شیشه: شیشهای که انداز بیمار را در آن برای تشخیص بیماری نزد طبیب می بردند. ۸ = شربت: مایه شیرین مخلوط با مواد معطر یا ترش.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۸	۷	۳	۶	۵	۴	۲	۱	افشار
۸	۴	۷	۵	۶	۳	۲	۱	قریب
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزند، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، جلان، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، جذیر

اختلاف متن‌ها

۱ - قریب: فاتحه ای چو بگذری = بهروض، سایه: بر سر کشته‌ای بخوان

/ افشار، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، رضی: لعل لبث به خسته جان

۲ - قریب، ادیب: فاتحه‌ای نخواند و رفت / عدل، فرزند: کو نفسی که روح را

۳ - انجو: روی و زبان من بین / افشار، قریب، نی، فرخ: کین دم و دود سینه را

فرزند: کز دم و دود سینه‌ام = افشار: باز دست بر زبان

محیط: این دم و درد سینه را

۴ / فرخ: آتش مهر زاستخوان

۵ - قریب، نی، سایه: حال دلم چو خال تو

ادیب، فرخ: جان و دلم زخال تو

فرزند: مرغ دلم چو خال تو = افشار، قریب، بهروض، محیط، نی: هست بر آتشش وطن

فرخ: هست در آتش فتن

محیط: جان و دلم چو خال تو

رضی: خال دلم زخال تو

/ پژمان (۱)، انجو، فرزند، قریب، خال، سهیل، ادیب: جسم از آن دو چشم تو = افشار: خسته سرست و ناتوان

نی، سایه: جسم از آن چو چشم تو

۷ - قریب: از می عشق داده است / فرخ: نزد طبیب هر زمان

سهیل: از می عیش داده است سایه: پیش طبیب این زمان

۸ - سهیل: طبع تو داد شربت

- خوشترا از فکر می و جام چه خواهد بودن تا بسپیم که سرانجام چه خواهد بودن
 ۲ غم دل چند توان خورد که ایام نماند گو نه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن
 ۳ مرغ کم حوصله را گو غم خود غور که بر او رحم آن کس که نهد دام چه خواهد بودن
 ۴ باده خور غم مغرور و پند مقلد مینوش اعتبار سخنی عام چه خواهد بودن
 ۵ دسترنج تو همان پنه که شود صرف به کام دانسی آخر که به ناکام چه خواهد بودن
 ۶ پیر میخانه همی خواند معنایی دوش از خط جام که فرجام چه خواهد بودن
 ۷ بردم از ره دل حافظ به دف و چنگ و غزل تا جبرای من بدنام چه خواهد بودن

* * *

۱ / سرانجام: عاقبت. ۲ / = فرض کن نه دل باشد نه ایام مگر چه می شود. ۳ - کم حوصله: ناشکیبا = به مرغ ناشکیبا که تحمل گرسنگی را ندارد بگو در اندیشه کار خود باشد زیرا انتظار ترحم از دامگذار داشتن بی معنی است. ۴ - مقلد: کسی که پیرو و تابع رای و عقیده دیگران است. مینوش: گوش مکن / اعتبار: ارزش = پند و نصیحت عوام چه ارزشی می تواند داشته باشد. ۵ - به کام: مطابق میل، برای معشوق، برای مطلوب / به ناکام: نامردانه، محرومانه، ناگزیر، ناچار = می داند نامردانه مردن و همه مال و منال را گذاشتن و رفتن یعنی چه. ۶ - پیر میخانه: مرشد و راهنما / خط جام: خطوط هفت گانه‌ای که بر جام جم نوشته بوده است و جام شراب را به هفت قسمت تقسیم می کردند بدین ترتیب: جور، بغداد، بصره، ازرق یا خط سیاه و شب، اشک، کاسه گر، فرودینه - فرجام: پایان = مرشد و راهنما شب گذشته از خط جام رازی را خواند و گفت که پایان کار چگونه خواهد بود. ۷ - بردم از ره: از راه به در بردم - دایره - چنگ: سازی سیمی و قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود. غزل: شعر، آواز.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۵	۳	۲	۴	۶	۱	شاملو، انجو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	جدیر، بهروزی، جلان، رخی
۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	قریب
۷	۶	۵	۴	۳	-	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، سایه، خرم.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، سهیل، جلان، خرم.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، انجوا، ادیب، سایه: تا ببینم سرانجام چه خواهد بودن
- ۲ / جذیر، بهروض، خال، رضی: گو مه دل باش و مه ایام
- ۳ - قریب: غم خود خور که بره
- ۴ - شاملو، فرزاد، فرخ: پند مقلد مشنو
- ۵ / شاملو: ورنه دانی که به ناکام
- ۶ - فرزاد، قریب، ادیب: پیر میخانه چه خوش خواند
- ۷ - جذیر، قریب، بهروض، فرخ: بردم از ره سر حافظ = فرزاد، محیط‌نی، فرخ: بدی و چنگ و غزل
- / فرخ: تا سزای من بدنام

۱. دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
 ۲. از جان طمع بُریدن آسان بُود ولیکن از دوستان جانی مشکل توان بُریدن
 ۳. خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
 ۴. گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گه سر عشق بازی از بلبلان شنیدن
 ۵. بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
 ۶. فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن
 ۷. گویی برفت حافظ از یاد شاه منصور یا رب به یادش آور درویش پروریدن



۱ - دولت: خوشبختی - دیدار: چهره، رخ / خسروی: پادشاهی، سلطنت. ۲ / جانی: گرمی، عزیز. ۳ - خواهم شدن: می‌خواهم بروم / پیراهن دریدن: سرشوق آمدن. ۵ / ملول: افسرده - دست و لب گزیدن: تأسف خوردن، پشیمان شدن. ۶ - صحبت: همنشینی - دو راه منزل: دنیا به اعتبار تولد و مرگ. ۷ - شاه منصور: آخرین پادشاه سلسله آل مظفر / درویش: فقیر.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۲	۵	۶	۲	۱	شاملو
-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر

ترتیب ابیات: به جز متن شاملو و جذیر با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: انجو، فرزاد، بهروض، خال، فی، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قنی: در گوی او گدایی
- ۲ / پژمان (۱)، شاملو، ادیب: مشکل بود بریدن
- ۳ - جذیر: خواهم شدن بکویش چون غنچه با دلی تنگ
- ۵ / قریب، محیط: از دست لب گزیدن
- ۶ - قریب، فرخ: کز این دو راه منزل جذیر: چون بگذریم نتوان دیگر بهم رسیدن
جذیر: کز آن دو راه منزل / سهیل: چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن
محیط: کز این دو روزه منزل فرخ: چون بگذریم از هم نتوان بهم رسیدن
- ۷ - قریب: گویی که رفت حافظ = عدل، پژمان، قنی، شاملو، سهیل، سایه، خرم: از یاد شاه یحیی

- ۱ منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
 ۲ وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن
 ۳ به من پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 ۴ به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات به‌خواست جام منی و گفت راز پوشیدن
 ۵ عنان به می‌کده خواهیم تافت زاین مجلس که وعظ بی‌عنان واجب است نشنیدن
 ۶ مراد دل ز تعاشای باغ عالم چیست به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 ۷ به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن
 ۸ ز غلط یار بیاموز بهر بار رخ خوب که بگرد عارض خوبان خوش است گردیدن
 ۹ ملبوس جز لب معشوق و جام منی حافظ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن



۱ - شهره: مشهور، نامدار / بد دیدن: نگاه حرام کردن. ۲ - ملامت کشیدن: تحمل سرزنش کردن / طریقت: راه، سیر و سلوک. ۳ - نقش بر آب زدن: کنایه از کار بیهوده کردن = از آن جهت بامی پرستی به بیهوده کاری و بطلات می‌پردازم که خود پرستی و تکبر و غرور را که نتیجه خود پرستی است از میان ببرم. ۴ - پیر می‌کده: پیر طریقت، مرشد و راهنما. ۵ - عنان به می‌کده خواهیم تافت: به می‌کده خواهیم رفت. عنان اسب را به سوی می‌کده خواهیم گرداند / وعظ: نصیحت، اندرز و اعظان. ۶ - مراد دل: آرزوی دل - باغ عالم: جهان / مردم چشم: مردمک چشم - گل چیدن: لذت بردن. ۷ - رحمت: شفقت ورزیدن، محبت کردن، مهربانی کردن - واثقم: مطمئنم، امیدوارم / وقتی که از سوی معشوق یعنی ذات باری اراده‌ای بر رستگاری عاشق و هدایت او در سیر به سوی کمال تعلق نگرفته باشد کوشش سالک به جایی نمی‌رسد. ۸ - خط یار: موی روییده بر گرد صورت یار - مهر: عشق ورزی، محبت و مهرورزی به چهره زیبا را از موی گرد صورت یار یاد بگیر / عارض: چهره - خوبان: زیبارویان.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عبد، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان (۱)	۱	۳	۵	۲	۴	۶	۷	۸
پژمان (۲)	۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۶	۷	۸	۵
جدیر	۱	۳	۲	۴	۶	۵	-	۸
پهروضی	۱	۳	۷	۲	۴	۶	۸	۵
خال، جلان، سایه	۱	۳	۲	۴	۸	۶	۵	۷
محیط	۱	۲	۴	۶	۳	۸	۵	۷
نی، رخی	۱	۳	۲	۴	۸	۶	۷	۵
فروخ	۱	۳	۲	۴	۶	۷	۸	۵

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب.
کلمات: انجو، خال، ادیب، جلان، سایه، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

۲ / پژمان: که در شریعت ما

۳ - عدل، قنی، شاملو، قریب، فرخ، خرم: نقش خود زدم بر آب / جذیو: رنگ خود پرستیدن
محیط: نقش خود بر آب زدم

۴ / عدل، قنی، قریب، محیط، فرخ، خرم: گفت عیب پوشیدن
شاملو: گفت باده نوشیدن

۵ - بهروض: به طوف می‌کده خواهیم رفت ازین مجلس

محیط: روان به می‌کده خواهیم تاخت زین مجلس

۶ - عدل، جذیر، قریب، بهروض، خرم: مراد دل ز تمنای باغ

شاملو، فرزاد، سهیل، محیط، نی، فرخ: مراد ما ز تماشای باغ

۷ - قریب، محیط: واقفم ورنی

فرخ: واقفم ورنی

۸ - محیط: مهر با رخ دوست

۹ - عدل، پژمان، قنی، خرم: مپوس جز لب ساقی و

۱. ای روی ماه منظر تو نویبارِ حُسن خال و خط تو مرکزِ لطف و مدارِ حُسن
 ۲. در چشمِ پُر خمار تو پنهانِ فسونِ سحر در زلفِ بسی قرارِ تو پیدا قرارِ حسن
 ۳. ماهیِ نتافت همچو تو از برجِ نیکویی سرویِ نخاست چون قدت از جویبارِ حسن
 ۴. خرم شد از ملاحیِ تو عهدِ دلبری فرخ شد از لطافتِ تو روزگارِ حسن
 ۵. از دامِ زلف و دانسته خالِ تو در جهان یک مرغِ دل نمائد نگشته شکارِ حسن
 ۶. دایم به لطف، دایه طبع از میانِ جان می‌پرورد به ناز تو را در کنارِ حسن
 ۷. گیرد لبِ بنفشه از آن تازه و تر است کاپِ حیات می‌غوزد از چشمه سارِ حسن
 ۸. حافظ طمع بُرید که بپند نظیرِ تو دیار نیست جز زُخت اندر دیارِ حسن



۱ - ماه منظر: مانند ماه، ماه چهر، ماه رخ - نویبار: فصل بهار / خط: موی گرد صورت - مدار: محیط دایره، محور، مرکز، مقصود، منزل - ۲ - فسون سحر: نسخه جادو، ورد جادو / قرار: آرامش، محل آرامش - ۳ - نتافت: نتابید - برج: هر یک از دوازده قسمت گردش سیارگان که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت / نخاست: نروید، ۴ - ملاحی: نمکین بودن، خوربو بودن - عهد: دوران، روزگار / فرخ: مبارک، زیبا، تابان - لطافت: نیکویی، لطف - ۵ - دایه: مادر - از میان جان: از دل و جان / کنار: آغوش - ۷ - بنفشه: سیلت، موهای نورسته پر پشت لب - تر: شاداب - ۸ - طمع پریدن: قطع امید کردن / دیار: کس، کسی، هیچ کس - دیار: سرزمین.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-
فرزاد، بهروش							
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ							

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، قریب.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، جلان، خرم: مرکز حسن و مدار حسن
- ۲ - بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، سایه، رضی: پنهان فتنون سحر
- ۳ - پژمان (۱)، انجو فرزاد، سهیل، محیط: مامی نتافت چون رخت «فرخ: دربرج نیکویی / فرخ: از شاخسار حسن
- ۴ - بهروض: عهد دلبران
- ۵ / بهروض، فرخ: مرغ دلی نماند
- ۶ - بهروض، خال: دایم به لطف طبع فلک از میان جان
فرزاد: دایم به لطف و طوع فلک از میان جان
فرخ: دایم به لطف دایه حسن از میان جان
- ۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرخ، جلان، خرم: می خورد از جویبار حسن
- ۸ / انجو، سهیل، محیط: دیار نیست غیر تو اندر دیار حسن
نی: دیار نیست جز تو خود اندر دیار حسن

- ۱ صبح است ساقیا قدحی پُر شراب کن / دُور فلک درنگ ندارد شستاب کن
- ۲ زان پیشتر که عالم فانی شود خراب / ما را زجام باده گلگون خراب کن
- ۳ غورشید منی زمشرقی ساغر طلوع کرد / گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن
- ۴ روزی که چرخ از گِلِ ما کوزه‌ها کند / زسهار کاسه سرِ ما پُر شراب کن
- ۵ ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم / با ما به جام باده صافی خطاب کن
- ۶ کار صواب باده‌پرستی‌ست حافظا / برخیز و روی عزم به کارِ صواب کن



۱- قدح: پیاله شراب / دور فلک: گردش روزگار، گردش چرخ و زمان - درنگ: توقف، دیر کرد. ۲- طاقی: نابود شونده / باده گلگون: شراب سرخ - خراب: مست، مست لایمقل، سیاه مست. ۳ / برگ: توشه، دستگاه - اگر ساز و برگ عیش و نوش و شادمانی می‌خواهی باید رنج ببری. ۴- کوزه‌ها کنند: کوزه‌ها بسازد / زسهار: هوشیار و آگاه باش. ۵- مرد: لایق و سزاوار - زهد: پارسایی - طامات: سخنان گزاف، ادعای کرامات کردن / باده صافی: شراب صاف و زلال. ۶- صواب: درست.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۴	+	۳	۵	۲	۱
۶	۴		۵	۳	۲	۱
۶	۲		۴	۳	۲	۱

پژمان (۱)

شاملو

انجو

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: فرزاد، جذیر، قریب، خال، ادیب، جلان.

فاقد این غزل: افشار، محیط.

ابیات الحاقی:

- ۴: همچون حباب دیده بروی قدح گشای وین خانه را قیاس اساس از حباب کن
۲: ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد ساقی به دور باده گلگون شتاب کن

اختلاف متن‌ها

۲ / شاملو: ما را به جام باده

۵ / بهروض، نی، رضی: با ما به جام پر دل صافی خطاب کن

فرخ: ما را به جام باده گلگون خطاب کن

۶ - فرخ: کار ثواب / پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

عدل: برخیز عزم جزم به کار صواب کن

شاملو: برخیز و عزم روی به کار صواب کن

فرخ: برخیز و روی عزم به کار ثواب کن

- ۱ گلبرگ را زسنبل مشکین نقاب کن یعنی که رخ بهوش و جهانی خراب کن
 ۲ بگشا به شیوه نرگس پُر خوابِ مست را واز رشک چشمِ نرگس رعنا به خواب کن
 ۳ بفشان عرق زچهره و اطرافِ باغ را چون شیشه‌های دیده‌ما پُر گلاب کن
 ۴ ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد ساقی به دور بادۀ گلگون شتاب کن
 ۵ بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن
 ۶ زآنجا که رسم و عادت عاشق کُشیِ توست با دشمنان قدح کش و با ما عتاب کن
 ۷ همچون حباب دیده به روی قدح گشای وایسن خانه را قیاس اساس از حباب کن
 ۸ حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

۱ - گلبرگ: گونه‌ها، چهره - سنبل: زلف - از زلف سیاه همچو سنبل برای چهره همانند برگ گل خود نقاب درست کن. ۲ - شیوه: عشو، ناز - نرگس: چشم - پُر خواب: خمار / رشک: حسد، غیرت - نرگس رعنا: گلی زیبا و دورنگ که از درون سرخ و از بیرون زرد می‌باشد - به خواب کن: ببند. ۳ - عرق فشاندن: عرق ریختن - باغ: چهره - عرق از چهره پاک کن و اطراف گونه‌هایت را همچون چشمان پر از اشک ما به گلاب ممطر کن. ۴ - ایام گل: فصل بهار / دور باده: گرداندن جام شراب در مجلس - گلگون: سرخ ۵ - نگار: محبوب. ۶ / قدح کش: پیالۀ شراب را سربکش - عتاب: تندی. ۷ - مثل حباب روی شراب چشم باز کن / وین خانه: دنیا، جهان - اساس این جهان را با حباب مقایسه کن. ۸ - از ره دعا: از طریق دعا / خسته دلان: آزرده دلان، غم دیدگان - مستجاب: قبول کردن، پذیرفتن.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	-	۵	۴	۶	۲	۳	۱	پژمان (۱)
۸	۷	۵	۴	۶	۲	۳	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۴	-	۶	-	۲	۱	شاملو
۸	۶	۷	۵	-	۳	۲	۱	انجو
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، قریب، محیط، ادیب
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱	بهروضی
۸	۶	۷	۵	۴	۲	۳	۱	نی
۸	+	۶	۷	۵	۴	۲	۱	فروخ
۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	رضی

ترتیب ابیات: خال، سهیل، جلان، سایه.

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار.

بیت العاقی:

+ : ما بخت خویش و خوی تو را آزموده‌ایم / شمشیر کین به خون دل ما خضاب کن

اختلاف متن‌ها

۱ / نی، فرخ: وانگه نقاب درکش و عالم خراب کن

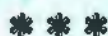
۲ - شاملو، انجو: بگشا به عشوه - قریب، بهروض: نرگس پر خواب خویش را / شاملو، فرزاد: نرگس رعنا پر آب کن

۶ - شاملو، بهروض: ما بخت خویش و خوی تو را آزموده‌ایم / شاملو: با دیگران قدح کش و با ما عتاب کن

فرزاد: شمشیر کین به خون دل ما خضاب کن

۷ - محیط، فرخ: دیده بروی قدح گشا / بهروض: قیاس خراب از حباب کن

۱. زدر درآی و شبستان ما منور کن
۲. به چشم و ابروی جهان سپرده‌ام دل و جان
۳. ستاره شب هجران نمی‌فشاند نور
۴. بگو به خازن جنت که خاک این مجلس
۵. حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال
۶. وگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز
۷. چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
۸. فضولی نفس حکایت بسی کند ساقی
۹. از این مزوجه و خرقه نیک در تنگم
۱۰. طمع به قند وصال تو حد ما نبود
۱۱. لب پیاله ببوس آنگهی به مستان ده
۱۲. پس از ملازمت عیش و عشق مه رویان



۱ - درآ: داخل شو - شبستان: خوابگاه، خانه - منور: نورانی، روشن / هوا: فضا - روحانیان: پارسیان - معطر: خوشبو. ۲ / طاق: محراب - منظر: پنجره، چشم. ۳ - هجران: دوری / چراغ مه برکن: ماه را روشن کن. ۴ - خازن جنت: نگهبان و خزانه دار بهشت / تحفه: هدیه - فردوس: یکی از باغهای بهشت - عود: چوبی سیاه رنگ که جهت بخور و معطر کردن فضا می‌سوزانند - مجمر: منتقل، عود سوز، آتشدان. ۵ - حجاب: مانع - ادراک: دریافت، فهم - شعاع جمال: پرتو و زیبایی / خرگه: سرابرده - خرگه خورشید: فلک خورشید، وجود و قلب شاعر. ۶ - فقیه: عالم به احکام دینی / دماغ: کام - دماغ تر کن: کام را تر کن، لبی تر کن. ۷ - شاهدان: زبهارویان - زیر دست: پایین تر / کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - سمن: یاسمن، گلی سفید رنگ - جلوه: نمود، خودنمایی - صنوبر: درختی که همیشه سبز است، یکی از گونه‌های درخت سدر. ۸ - فضولی: زیاده‌گو و کسی که به افعال غیر ضرور پردازد - فضولی نفس: وجود و ذاتی که درباره کارهای انسان فضولی و یاوه‌گویی می‌کند. ۹ - مزوجه: کلاه صوفیان - خرقه: لباس درویشی / قلندر: کسی که همه آداب و طاعات و عادات را به کناری نهاده و تنها به صفای دل می‌اندیشد. ۱۰ - قند وصال: شیرینی وصل - حد: اندازه / لب لعل: لب سرخ. ۱۱ - پیاله را به مستان بده، به مستان بوسه بده / دقیقه: نکته باریک، کار ظریف، شیرینکاری - دماغ: کام، گلو - معاشران: دوستان. ۱۲ - ملازمت: همراهی، اشتغال.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۶	۲	۴	۹	۷	۸	۵	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۲	۵	۳	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۳	۵	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۴	۵	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۵	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۶	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۷	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۸	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۹	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۱۰	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۱۱	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۱۲	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳
۱۳	۴	۲	۷	۱۰	۱۱	۸	۴	۹	۶	۱۲	۱۳

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، جذیر، قریب، سهیل، محیط، فرخ، خرم، زدر دراو / جذیر، قریب: دماغ مجلس روحانیان

۲- محیط: بچشم وابروی ساقی = قریب: سپردمام دل و دین / شاملو، فرزاد، جذیر: درآندراو تماشای

بهروض: بیا شهاو تماشای

۳- محیط: سترهای شب هجران / عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، جذیر، قریب، سهیل، فرخ، خرم: به بام قصر برآو = عدل: چراغ ره برکن

۴- فرزاد، محیط: زخاک مجلس ما ای نسیم باغ بهشت / فرخ: به بر شمامه به فردوس و = قریب: عطر مجمر کن

فرخ: زخاک مجلس ما ای نسیم کوی بهشت

۵ / شاملو: بیار خرگه خورشید

۶- عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، خرم: اگر فقیه نصیحت کند

۷ / انجو: کرشمه بر سمن و ناز بر صنوبر کن

جذیر: کرشمه کن و صد جلوه بر صنوبر کن

بهروض: کرشمه در سمن و جلوه در صنوبر کن

محیط: حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن

۸- شاملو، فرخ، سایه: فضول عقل حکایت / شاملو: توکار خودمنه از دست و = جذیر: رو بساغر کن

۹- عدل، پژمان (۱)، سهیل: ازین مزوجه خرقة / عدل، قنی، سهیل، محیط، فرخ، خرم: صوفی و شم قلندر کن

۱۰- شاملو، انجو، فرزاد، بهروض، جلان، رضی: طمع به نقد وصال

فرخ: طمع به قدر وصال

/ بهروض، فرخ، رضی: حوالمایم بدان لعل = فرخ: همچو شکر شکن

انجو: حوالتیم بدان لعل

۱۱- شاملو: آنگهش به مستان ده / شاملو، فرزاد، محیط: دماغ خرد معتبر کن

انجو: دماغ خرد معطر کن

بهروض: مشام خرد معطر کن

رضی: مشام خرد معتبر کن

- ۱- کرشمه‌ای کن و بازاری ساحری بشکن به غمزه رونق ناموس سامری بشکن
- ۲ به باد ده سر و دستار عالمی یعنی کلاه گوشه به آیین دلبری بشکن
- ۳ به زلف گوی که آیین سرگشی بگذار به غمزه گوی که قلب ستمگری بشکن
- ۴ برون غرام و پیر گوی خوبی از همه کس سزای حور بده رونق پیری بشکن
- ۵ به آهوان نظر شیر آفتاب بگیر به ابروان دو تا قوس مشتری بشکن
- ۶ جو عطرسای شود زلف سنبل از دم باد تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن
- ۷ جو عندلیب فصاحت فرو شد ای حافظ تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن



۱- کرشمه: ناز و غمزه با اشاره چشم و ابرو - ساحری: جادوگری / غمزه: ناز و عشو به اشاره چشم و ابرو - رونق: رواج - ناموس: آبرو، عزت - سامری: وقتی که حضرت موسی برای گرفتن تورات مدت چهل روز به کوه طور رفت شخصی بنام سامری از این غیبت استفاده کرد و گوساله‌ای از طلا ساخت که در آن لوله‌هایی تعبیه نمود که چون باد از آن لوله‌ها می‌گذشت بانگی شبیه صدای گاو تولید می‌شد و بدین وسیله مردم را فریب داده و به پرستش آن واداشت. ۲- دستار: پارچه‌ای که به دور سر می‌پیچند، عمامه - سرو دستار: هم سرو هم دستار - به باد دادن: نابود کردن / گوشه کلاه شکستن: گوشه کلاه را خم دادن، رسم شیک‌پوشی و ناز و تفاخر در قدیم - آیین سروری: شیوه شاهانه. ۳- سرکشی: نافرمانی، یافگی‌گری. ۴- برون خرامیدن: جلوه کردن و خود را نشان دادن - گوی: توپ گردی که در بازی چوگان به کار می‌رود - گوی خوبی: خوبی به گوی تشبیه شده تا بتوان آن را برد / حوز: زنان سیاه چشم و زیبای بهشتی - سزای حور بده: حورا تنبیه و مجازات کن - پری: موجودی افسانه‌ای که مانند زن بسیار زیبا یا پال که می‌تواند پرواز کند. ۵- آهوان: چشمان - نظر: نگاه - آهوان نظر: چشمان مانند چشم آهو - شیر آفتاب: شیری که آفتاب بر آن سوار است و این موقعیت آفتاب را در برج اسد نشان می‌دهد که در این موقع یازمین نزدیک‌ترین فاصله را دارد - طبعی است که شیر آهو را شکار می‌کند اما تو آنچنان لمبیتی هستی که با آهوان نگاه می‌توانی شیر را شکار کنی / قوس: انحنا - مشتری: نورانی‌ترین ستاره بعد از زهره در منظومه شمسی - قوس مشتری: زمانی که مشتری در اوج خویش است - با ابروانت گمان مشتری را از رونق ببنداز. ۶- عطرسای: معطرکننده - سنبل: سنبل هندی که دنباله دراز و سیاه و خوشبو دارد - دم باد: نفس باد / عنبری: خوشبوی، عنبر ماده خوشبو که از روده نوعی ماهی بنام عنبر به دست می‌آید. ۷- عندلیب: لیل - فصاحت: روانی سخن و کلام - فصاحت فروختن: زبان آوری و روانی سخن را به رخ دیگران کشیدن / دری: فارسی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---

شاملو، محیط ۷ ۶ ۴ ۵ ۳ ۲ ۱

تقریب ابیات: به جز متن شاملو و محیط با بقیه متن‌هایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۱- ادیب: ناموس ساحری بشکن / عدل، پژمان (۱) قنی، شاملو، انجو، فرزادنی، خرم: به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن
جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان: به غمزه رونق بازار سامری بشکن

پژمان (۲): به غمزه رونق و ناموس ساحری بشکن

قریب: به غمزه رونق خوبان سامری بشکن

۲- فرزاد: به باده سرو دستار / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: به آیین سروری بشکن

۳- عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: به زلف گوی که آیین دلبری بگذار / محیط: به طره گو که سپاه ستمگری بشکن

محیط، فی: به زلف گو که ره و رسم سرکشی بگذار فی: به غمزه گو که سپاه ستمگری بشکن

فروخ: به زلف گو که ره و رسم دلبری بگذار فروخ: به طره گوی که قلب ستم‌گری بشکن

۴- انجو: گوی خوبی ار همه کس / پژمان (۱): سزای حور ده و رونق پری بشکن

محیط: سزای حور بده و رونق پری بشکن

۵- عدل، خرم: به آهویان نظر / جذیر: قوس و مشتری بشکن

۷ / جذیر، قریب، بهروض، جلان: تو رونقش به سخن گفتن دری بشکن

۱. ای نور چشم من سغنی هست گوش کن چون ساغر ت پُر است بنوشان و نوش کن
۲. پیران سغن ز تجربه گویند گفتمت هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
۳. بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
۴. تسبیح و خرقه لذت مستی نبغشت همت در این عمل، طلب از تن فروش کن
۵. با دوستان مضایقه در غم و مال نیست صد جان فدای یار نصیحت نبوش کن
۶. در راه عشق و سوسه اهرمن بسی است پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۷. برگ نوا تبه شد و ساز طرب نمائند ای چنگ ناله برگش و ای دف غروش کن
۸. ساقی که جامت از می صافی تهی مباد چشم عنایتی به من دُر نبوش کن
۹. سرمست در قبای زرافشان چو بگذری یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن



۱ - نور چشم: فرزند / ساغر: جام شراب. ۲ - پیران: سالخوردهگان، مرشدان - تجربه: از روی تجربه / هان: آگاه باش - پیر شوی: عمر دراز یابی. ۳ - هوشمند: عاقل - سلسله: زنجیر / زلف یار کشیدن: دست در زلف معشوق زدن - هوش: عقل. ۴ - تسبیح: ذکر خدا و مناجات کردن - خرقه: لباس درویشی / همت: قصد و اراده، عزم قوی - طلب: خواستن. ۵ - مضایقه: دروغ کردن / نصیحت نبوش: پند گوش نکنده. ۶ - اهرمن: شیطان / سروش: فرشته پیام آور که با انسان صحبت می کند اما خود دیده نمی شود. ۷ - برگ نوا: وسایل زندگی - ساز: وسیله - ساز طرب: وسیله شادی / چنگ: نوعی ساز سیمی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود - دف: دایره. ۸ - می صافی: شراب خالص و بدون اِرد و دُرَد / عنایت: توجه - درد نوش: آن که شراب آمیخته با اِرد و دُرَد می نوشد و ارزانتر نیز می باشد، باده نوش فقیر. ۹ - سرمست: خوشحال، مفرور و متکبر - زرافشان: با زر و سیم بافته شده، زربفت / نذر: آنچه که شخص را در راه خدا یا غیر آن به دیگران بدهد.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۵	۳	۲	۲	۷	۶	۱	عدل، قنی، غرم
۹	۸	۵	۷	۳	۲	۲	۶	۱	پژمان
۹	۸	۷	۳	-	۲	۶	۲	۱	شاملو
۹	-	۲	۳	-	۷	۶	۲	۱	افشار
۹	۵	-	۳	۸	۲	۶	۲	۱	جذیر
۹	۳	۸	۷	۵	۲	۶	۲	۱	قریب
۹	۶	۷	۸	-	۲	۳	۲	۱	بهروش، رخی
۹	۸	۶	۷	-	۲	۳	۲	۱	خال، ادیب
۹	۸	۷	۶	-	۲	۳	۲	۱	سهیل
۹	۸	۷	۶	۲	۵	۳	۲	۱	محیط
۹	۵	۶	۸	۷	۲	۳	۲	۱	جلان
۹	۸	۵	۶	۷	۲	۳	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، نی، فرخ.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: سخنی هست و گوش کن / شاملو، انجو، ادیب: تا ساغر ت پر است

۲- جذیر، بهروض، خال، معیط، ادیب، نی، جلان، رضی: پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت

شاملو، انجو، قریب، سهیل: پیران سخن بتجربه گویند گفتمت

۳- افشار: بنهاد دست عشق

۴- فرزاد: لذت مستی نبخشد / افشار: همت در این محل طلب

۶ / انجو، فرزاد، نی، فرخ: هش دار و گوش دل

پژمان (۱): پیش ای گوش دل

۷- قریب: برگ و نوازه شد و = عدل: ساز و طرب نماند / افشار: آهنگ صوت چنگ بد می نیم جوش کن

معیط: زاد و طرب نماند

- بالا بلند عشوه گر نقش باز من کوتاه کرد قلمه زهد راز من
 دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه باز من
 گفتم به دلّی زرق بپوشم نشان عشق غماز بود اشک و عیان کرد راز من
 مست است یار و یار حریفان نمی‌کند ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من
 یا رب کی آن صبا بپژد کز نسیم او گردد شمامه گزمش کلاساز من
 نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت مجاز من
 می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌پزد محراب ابروی تو حضور نماز من
 بر خود چو شمع خنده زنان گریه می‌کنم تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من
 زاهد چو از نماز تو کلری نمی‌رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من
 حافظ زغنه سوخت بگو حالش ای صبا بسا شاه دوست پرور دشمن گذار من



۱- بالا بلند: بلند اندام - عشوه گر: طنز، پُرناز - نقش باز: حيله گر، فريبكار / زهد: پارسایی - زهد راز: زهد دیرینه. ۲ / دیده: معشوقه باز: دیده محبوب دوست، چشم زیبا پسند. ۳ - دلّی: لباس کبود موفیان - زرق: کبودی، دورنگی، ریاکاری - دلّی زرق: خرقه ریا / غماز: سخن چین، خبرچین. ۴ - حریفان: همسایگان، دوستان / مسکین نواز: فقیر نواز. ۵ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح و از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان - نسیم: بوی خوش / شمامه: عطردان. ۶ - نقش بر آب زدن: کار بیهوده کردن - حالیا: اکنون / قرین: همنشین - مجاز: غیر واقع، غیر حقیقی - تا ببینم این کار بیهوده من چه موقع به واقفیت مبدل خواهد شد. ۷ - خرابی ایمان: زایل و نابود شدن ایمان / محراب: محل اقامه نماز امام جماعت در مسجد - محراب ابرو: کمان ابرو - حضور: حاضر بودن در پیشگاه حضرت حق. ۸ - خنده شمع: لرزش شعله شمع / سوز و ساز: سوختن و ساختن. ۹ / مستی: حالت سکر و بی خودی عارف - باز هم ارزش مستی و راز و نیازهای ما بیشتر است. ۱۰ / دوست پرور: حمایت‌کننده دوست - دشمن گذار: از میان برنده دشمن.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۲	۱	عدل، قنّی، خرم
۱۰	۹	۵	۴	۷	۸	۶	۳	۲	۱	پژمان
۱۰	۶	۹	۵	۴	۸	۳	۷	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۳	۶	۸	۵	۴	۷	۲	۱	انجو
۱۰	-	۶	۸	۵	۳	۴	۷	۲	۱	فرزاد
۱۰	-	-	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۱	افشار
۱۰	-	۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	قریب
۸	۱۰	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض
۱۰	۹	۶	۸	۵	۳	۴	۷	۲	۱	سهیل، ادیب
۱۰	-	۴	۸	۷	-	۶	۳	۲	۱	محیط
۱۰	۹	+	۴	۵	۸	۶	۷	۳	۲	فرخ

ترتیب ابیات: خال، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: خال، ادیب، جلان

ابیات العاقی:

+ : از آن دیده بر سر آتش نشستام کلو فاش کرد در همه آفاق راز من
2 : یاران به ناز و نعمت و ما غرق محنتیم یارب بساز کار من ای کارساز من

اختلاف متن ها

۱ / افشار: قصه زلف دراز من

۲ - افشار: آخر پیری و درس علم / شاملو، قریب: دیده معشوق باز من

فرخ: آخر رندی و زهد و علم افشار: دلبر معشوقه باز من

۳ - عدل: گفتم به داغ زرق

۴ / شاملو، انجو: یادش به خیر ساقی

۵ - عدل، پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب، خرم: یارب که صبا بیزد - عدل، قنی، سهیل، خرم: کز نسیم آن افروغ کردد شماعه کریمت

۶ - شاملو: می زنم از دیده حالیا

۷ / بهروض: حضور از نماز من

۸ - قریب، فرخ: بر خود چو شمع گریه کنان خنده می کنم

شاملو: بر خود چو شمع گریه کنان خنده می زنم

محیط: بر خود چو شمع خنده زنان گریه می زنم

۹ / قریب، بهروض، نی، سایه: هم مستی شبانه و سوز و نیاز من

فرخ: هم مستی زمانه و سوز و گداز من

۱۰ - عدل، پژمان، قنی، افشار، خرم، رضی: حافظ زگریه سوخت / افشار: با پادشاه دوست پرور

+ - فرخ: از آب دیده بر آتش نشستام

- چون شوم خاک رهش دامن بپوشاند زمین / و بر بگویم دل بگردان رو بگرداند ز من
- ۲ روی رنگین را به هر کس می نماید همچو گل / و بر بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من
- ۳ چشم خود را گفتم آخر یک نظر سیرش ببین / گفت می خواهی مگر تا جوی خون راند ز من
- ۴ او به خونم تشنه و من بر لبش تا چشون شود / کام بستانم از او پساداد بستاند ز من
- ۵ گر چو شمعش پیش میرم بر غم خندد چو صبح / و بر بگویم خاطر نازک بر نجاتد ز من
- ۶ گر چو فرهادم به تلخی جان بر آید پاک نیست / بس حکایت های شیرین باز می ماند ز من
- ۷ دوستان جان داده ام بهر دهانش بنگرید / کلو به چیزی مختصر چون باز می ماند ز من
- ۸ ختم کن حافظ که گر زاین دست باشد درین عشق / عشق در هر گوشه ای افسانه ای خواند ز من



۱- دامن افشاندن: خاک و گرد و غبار دامن را تکاندن / دل گرداندن: تغییر رای دادن، مهربانی کردن. ۲- رنگین: سرخ، با طراوت و شاداب و زیبا / باز پوشاندن: پنهان کردن. ۳/ کام بستادن: مراد دل طلبیدن، با معشوق آرمیدن - داد بستادن: انتقام گرفتن، حق خود را گرفتن. ۵- اگر مانند شمع که پیش صبح می میرد پیش او بمیرم بر غم من مانند خنده صبح یعنی طلوع صبح می خندد. ۶- فرهاد: کوهکن معروف که عشق پاک او به شیرین همسر خسرو پرویز پادشاه ساسانی در خمسة نظامی گنجوی بیان شده است. ۷- بهر دهانش: برای بوسیدن دهانش / باز ماندن: مضایقه کردن، دریغ کردن. ۸- زمین دست: از این نوع.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۸	۶	۳	۷	۴	۲	۵	۱	پژمان
۸	-	۶	۳	۴	۲	۵	۱	شاملو
۸	۶	۷	۳	۴	۲	۵	۱	انجو
۸	۳	-	۷	۴	۵	۲	۱	فرزاد
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، نی
۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پهروض
۸	۶	۳	۷	۴	۵	۲	۱	سهیل، ادیب
۸	-	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط
۸	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: خال، جلان، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- قریب، فرخ: دامن بر افشاند زمن / رخ بگرداند زمن
- ۲- شاملو، فرزاد، سهیل، محیط: عارض و نگین به هر کس / قریب: گر بگویم بازپوشان
- ۳- محیط: دیده را گفتم که آخر
- ۴- بهروض، محیط، فرخ: جان فدایی وار خواهم بر سر زلفش فشاند
- ۵- قریب: گر چو شمعش بیش گیرم = عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم: بر غمم خندان شود
انجو: در غمم خندد چو صبح
- ۶- انجو، بهروض، محیط: جان برآید حیف نیست / فرخ: چون حکایت‌های شیرین
- ۷- جذیر، قریب، نی، فرخ: دوستان جان دادم از بهر دهانش بنگرید
فرزاد: دوستان خون خوردم از بهر دهانش بنگرید
- ۸- عدل، قنی، پژمان (۲)، سهیل، خرم: صبر کن حافظ که گر = عدل، قنی، جذیر، سهیل، جلان، سایه، خرم: زین دست باشد درس غم
شاملو، فرزاد، قریب، محیط: زین دست خوانی درس عشق
بهروض، خال، ادیب، رضی: زین دست باشد درس شوق
- / پژمان (۳)، شاملو: خلق در هر گوشه‌ای = عدل، پژمان (۱)، خرم: افسانه‌ای راند زمن

- ۱ افسر سلطان گل پیدا شد از طُزف چمن
 ۲ خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی
 ۳ خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت
 ۴ تا ابد معمور باد این خانه گز خاک دُزَش
 ۵ شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
 ۶ خنک چوگانی چرخ رام شد در زیر زین
 ۷ جویبار مُلک را آب روان شمشیر توس
 ۸ بعد از این نشگفت اگر با نکبت خُلقِ غُشت
 ۹ گوشه گیران انتظار جلوه‌ای خوش می‌کنند
 ۱۰ مشورت با عقل کردم گفت حافظ مَن بنوش
 ۱۱ ای صبا بر ساقی بزم آتابک عرضه دار



۱ افسر: تاج - طُزف: گوشه و کنار، جانب، سو / سمن: گل یاسمن. ۲ خوش به جای خویشتن بود: بسیار مناسب و به جا بود - نشست: جلوس - خسروی: شاهانه / تا هر گردنگشی اکنون به جای خود بنشیند. ۳ خاتم جم: انگشتری حضرت سلیمان، مهر سلیمان - حسن خاتمت: عاقبت نیکو داشتن، پایان نیک کار / اسم اعظم: در افسانه‌های حضرت سلیمان آمده که آن حضرت انگشتری داشت که بر روی آن اسم اعظم خدا نقش بود و آن همه قدرت و توانایی خارق‌العاده و سلطنت وسیع و فرمانروایی بر انسان و جن و پرنده‌گان و حیوانات را از آن انگشتر داشته هر گاه که به طهارت گاه می‌رفت آن را از انگشت بیرون می‌کرد و به خادم خود می‌داد. روزی خادم غایب بود و دیوی پلید خود را به صورت آن خادم درآورد و انگشتری را گرفت و به انگشت خود کرد و مدتی به جای سلیمان فرمانروایی کرد و پس از مدتی سرانجام انگشتری از چنگ او خارج شد و سلطنت به سلیمان بازگشت - اهرمن: دیو. ۴ معمور: آباد، آبادان / رحمان: بخشنده، از ناامای خداوند. باد یمن: اشاره به داستان اویس قرنی است که از اهالی یمن بود و بدون اینکه پیامبر اسلام را ببیند ایمان آورد و به ایشان عشق می‌ورزید و رابطه محبت میان این دو به گونه‌ای بود که حضرت رسول گهگاه رو به سوی یمن کرده و می‌فرمود نسیم خدای رحمت از جانب یمن می‌یابم. ۵ شوکت: شکوه، جاه و جلال - پورپشنگ: پسر پشنگ، افراسیاب پادشاه توران از قهرمانان شاهنامه، اشاره به آتابک پشنگ پسر سلفر شاه فرزند آتابک احمد که از سوی امیر مبارزالدین حکومت کردستان و لرستان را یافت / شهنامه‌ها: کتابهایی مانند شاهنامه. ۶ خنک: اسب - خنک چوگانی: اسب مخصوص بازی چوگان - خنک چوگانی چرخ: آسمان، فلک / شهباز: ای سوار کار ماهر - گویی بزن: با چوگان به گوی بزن، خودی بنما. ۷ ملک: پشاهی و سلطنت - همان گونه که آب روان باعث آبادانی ملک است شمشیر تو نیز باعث آبادی و امنیت کشور است. ۸ نشگفت: جای شگفتی نیست - نکبت: بوی خوش - خلق: اخلاق / ایذج: پایتخت سلسله آتابکان لرستان در زمان سلاطین آل مظفر که امروزه مالمیر نام دارد - نافه مشک ختن: کیسه‌ای که در زیر شکم نزدیک به آلت تناسلی آهوی نرختنی از سرزمینهای چین قرار دارد که در آن ماده‌های قهوه‌ای رنگ و چرب و بسیار خوشبو وجود دارد که موسوم است به مشک این ماده از خون آهو که در آن کیسه جمع می‌شود درست می‌شود. ۹ گوشه گیران: گوشه نشینان - گوشه‌نشینان در انتظار تجلی حضرت حق هستند / طرف کلاه شکستن: گوشه کلاه را تو کردن، شکستن کنار کلاه به علامت غرور و آراستگی - برقع: نقاب، روی بند. ۱۰ مستشار مؤتمن: مشاور مورد اطمینان. ۱۱ صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان. آتابک: لقب پادشاهان فارس / جام زرافشان: جامی که روی آن طلاکوبی شده باشد.

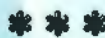
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

ترتیب ابیات: قنی، پژمان (۲)، جذیر، بهروض، خال، نی (ق)، فرخ (فط)، جلان، سایه، رضی.
 کلمات: قنی، پژمان (۲)
 فاقد این غزل: شاملو، محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - جذیر، بهروض، خال، سهیل، نی، جلان، رضی: رایت سلطان گل
- ۲ - قریب: بس بجای خویشتن بود
- ۳ - افشار: خاتم جم را اشارت ده
- ۴ / خال، ادیب، جلان، رضی: هر نفس با بوی رحمت می‌وزد
 جذیر، بهروض: هر نفس با بوی رحمت می‌رود
 عدل: هر زمان با بوی رحمان می‌وزد = فرزاد، قریب، ادیب: باد از یمن
 افشار: هر نفس با بوی رحمن میدهد
- ۶ - عدل، خرم: خنگ چوگانی چو بختت = افشار: رام شد در زیر ران
 / انجو، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: شهسوارا خوش به میدان
- ۷ - فرزاد، قریب، ادیب: آب از سر شمشیر توست / افشار، سایه: بیخ بدکاران بکن
- ۸ - افشار: بعد ازین نشکفت = فرخ: گر بانگهت خلق خوشت / عدل، افشار: صحرای ایرج
 فرزاد، خرم: صحرای ایزج
 جذیر: صحراء ایزج
- ۹ - قنی، خال، ادیب، فرخ، جلان: جلوه خوش می‌کنند
 پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل: جلوه خوش می‌کشند
- ۱۰ - افشار، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: گفت حافظ باده نوش

۱. بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن به شادی رخ گل پیچ غم زدل بر کن
 ۲. رسید باد صبا غنچه در هواداری زخود برون شد و برخود درید پیراهن
 ۳. طریق صدق پیاموز از آب صافی دل به راستی طلب آزادگی ز سرو چمن
 ۴. دستبرد صبا گرد گل کلاه نگر شکنج گیسوی سنبل بهین به روی سمن
 ۵. عروس غنچه رسید از حرم به طالع سعد بعینه دل و دین می‌بزد به وجه حسن
 ۶. صغیر بلبل شوریده و نفیر هزار برای وصلی گل آمد برون ز بیت حزن
 ۷. حدیث صحبت خوبان و جام باده بگو به قول حافظ و فتوای پیر صاحب فن



۱ - طرب انگیز: شادی آور / به شادی رخ گل: به سلامتی چهره گل - پیچ غم: ریشه و اساس غم. ۲ - باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - هواداری: طرفداری، میل و اشتیاق / - از حالت و وضع غنچه بودن به درآمد و شکوفا شد. ۳ - طریق صدق: راه و روش درستی و راستی - آب صافی: آب زلال - از آب صافی دل: ای دل از آب زلال / به راستی: حقیقت، در واقع - آزادگی: وارستگی. ۴ - دستبرد: بازی کردن، هنرنمایی - کلاه: کاکل - کاکل را بنگر که در اثر بازی یا هنرنمایی بر اطراف چهره گل ریخته است / شکنج: پیچ و خم، پیچ و تاب - سنبل: سنبلیله هندی که دنباله سیاه و دراز و خوشبو دارد - سمن: گل یاسمن. ۵ - عروس غنچه: غنچه آماده شکفتن - حرم: حرمسرا - طالع سعد: پخت و اقبال خجسته / بعینه: کاملاً به درستی - به وجه حسن: با روشی پسندیده و نیکو. ۶ - صغیر: فریاد - شوریده: عاشق - نفیر: ناله و افغان - هزار: بلبل / بیت حزن: هر محنتکده‌ای که در آن به نوحه و زاری پردازند، دل غمگین بلبل و هزار. ۷ - حدیث: داستان و قصه - صحبت: همنشینی و مجالست / قول: گفتار آهنگین، آواز - فتوا: رای و نظر - پیر: مراد، مرشد و راهنما - صاحب فن: هنرمند.

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ انجمن

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، خال (ل)، سهیل، نی (ز)، فرخ، سایه (ش)، خرم.
کلمات: قنی، خال، سایه.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل، خرم: گشت و باده شکن
- ۲- پژمان (۲)، انجو: غنچه در وفاداری / پژمان (۱)، انجو، فرزاد: بر تن درید پیراهن
- ۳- پژمان (۱): از آب صافی ای دل / فرزاد: طلب آزادی چو سرو چمن
فرخ: ز آب صافی دل فرخ: طلب آزادی ز سرو چمن
- ۴- نی: گل کلاله ببین / نگر به روی سمن
- ۵- نی: عروس غنچه بدین زیور و تبسم خوش / پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ: معاینه دل و بدین
فرخ: عروس غنچه بدین زیور و تبسم گل
- ۶- پژمان، فرزاد، سهیل: بیوی وصل گل آمد برون = فرخ: ز قلب حزن
عدل، فرخ، خرم: برای نقد گل آمد برون
- ۷- نی: حدیث قصه دوران ز جام جو حافظ / نی، فرخ: به قول مطرب و فتوی پیر صاحب فن
فرخ: حدیث و قصه‌ی دوران ز حافظ پرس

- ۱ چو گُل هر دم به بويت جمله در تن كنم چاك از گريبان تا به دامن
 ۲ تنّت را ديد گُل گویی كه در باغ چو مستان جمله را بدريد بر تن
 ۳ من از دست غمت مشكل بـرم جان ولی دل را تو آسان بُردی از من
 ۴ به قول دشمنان برگشتی از دوست نگردهد هيچ كس بـا دوست دشمن
 ۵ تنّت در جمله چون در جام باده دلت در سینه چون در سيم آهن
 ۶ ببار ای شمع اشك از چشم خونين كه شد سوز دلت بر خلق روشن
 ۷ مكن كسز سینهام آه جگر سوز بسـر آید همـچو دود از راه روزن
 ۸ دلم را مشكـن و در پا میانداز كه دارد در سر زلف تو مسكن
 ۹ چو دل در زلف تو بستهست حافظ بدین سان كار او در پا میفكن



۱ - به بويت: به امید تو، به آرزوی تو، یا یوی تو. ۲ - گویی: پنداری، مثل اینکه. ۳ - غمت: غم عشق تو. ۴ - به قول: به گفته
 ۵ - تن تو در زیر پیراهن مثل پادمای است که از پشت جام شیشه‌ای هویدا باشد / سیم: نقره. دل تو در درون سینه مانند
 آهنی است که در میان نقره کار گذاشته‌اند. ۷ - روزن: منفذ، دریچه. ۹ - بسته‌ست: تعلق پیدا کرده است / کار او در پا
 میفکن: کار او را زیر پا مگذار، کار او را بی‌ارزش شمار، به او بی‌اعتنایی مکن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۵	۳	۴	۷	۶	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
۱	۲	۳	۴	۵	-	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۷	۵	۶	۸	۹

پژمان

افشار

جذیر

محیط، فروخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، جلان، سایه، خرم، رضی.
 کلمات: عدل، قنی، خرم.
 فاقد این غزل: شاملو.

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، سهیل، فرخ، سایه، رضی: جامه بر تن / فرزاد، قریب، بهروض: زخم چاک از گریبان
 فروخ: بدزم از گریبان
- ۲- جذیر: تنت را دید گویی گل که در باغ / افشار، جذیر، بهروض: بدرید در تن
 فروخ: رخت را دید گل گویی که در باغ
- ۴- فروخ: برگشتی ایدوست
- ۵ / جذیر: چون در سنگ آهن
 محیط: چون در شیشه آهن
 فرخ: چون در سیم باده
- ۶- قریب، محیط، فروخ: بیار ای شمع اشک از دیده چون ما
 افشار: بیار ای شمع جمع از دیده خونی
 بهروض: برانی سرخ اشک از دیده چون خون / فرزاد، بهروض، خال، جلان، رضی: که سوزدل شود بر خلق روشن
 ادیب: بیار ای شمع اشک از چشم خونبار
 نی: بیار ای شمع اشک از دیده چون من
- ۷- قریب، ادیب: مروکز سینهام / محیط: برآمد همچو دود
 افشار: حذرکز سینهام
- ۸ / جذیر: که دارد با سر زلف تو مسکن
- ۹- قریب، محیط: چو دل در زلف پستت بست حافظ
 بهروض، فرخ: اگر دل بست در زلف تو حافظ

۱. می‌فکن بر صف رندان نظری بهتر از این بر در می‌کنده می‌کن گذری بهتر از این
- ۲ در حق من لبث این لطف که می‌فرماید سخت خوب است ولیکن قدری بهتر از این
- ۳ آن که فکرش گره از کار جهان بگشاید گو در این نکته بفرما نظری بهتر از این
- ۴ دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم مادر دهر ندارد پسری بهتر از این
- ۵ ناصح گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این
- ۶ من چو گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس بشنو از من که نگوید گبری بهتر از این
- ۷ کلک حافظ شکرین میوه نباتیست بچین که در این باغ نبینی ثمری بهتر از این



۱- می‌فکن: ببنداز - رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و آخروی، زیرکان. ۲ / سخت: بسیار - ولیکن: اما، ولی. ۳ - رود گرامی: فرزند گرامی، فرزند عزیز / دهر: گیتی، جهان. ۵ - ناصح: نصیحت‌کننده، خیرخواه / خواجه: سرور، آقا - هنر: ارزش، فایده، کمال. ۶ - قدح: پیاله شراب. ۷ - کلک: قلم نی - نبات: درخت، گیاه، رستنی - شکرین: شیرین / ثمر: میوه.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، خرم
۷	۳	۵	-	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	جدیر
۷	۳	۶	-	۵	۲	۱	نی
۷	+	۶	۵	۴	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

بیت الحاقی:

+ گر گشادی طلبی از در میخانه مرو که به رویت نگشایند دری بهتر ازین

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: مصرعها جابجا می‌باشد

جذیر: فکن اندر صف رندان

۲ / قریب: نیک خوبست ولیکن

فرخ: سخت خوبست ولکن

۳- بهروض: آن که سحرش گره از / عدل، پژمان، قنی، جذیر، ادیب، خرم: گو در این کار بفرما

۴- پژمان (۲): دل بدین رود گرامی

۵- جذیر: ناصح گفت بجز غم - قریب: هنری دار دمشق / پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل: گفتم ای خواجه عاقل

۶- شاملو، انجو، جذیر، بهروض، نی، سایه: من گویم

محیط، فرخ، خرم: من چه گویم = انجو، فرزاد، محیط، نی، فرخ، سایه: که قدح گیر و لب ساقی بوس

جذیر، بهروض، قریب، جلان: که قدح گیر و لب ساقی بوس

سهیل، ادیب: گر بگویم

قریب: من بگویم

/ فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، فرخ، رضی: بشنو ای جان که نگوید

شاملو، انجو، نی، سایه: بشنو از زانکه بگوید

۷- جذیر، بهروض: کلک حافظ مگرش - بهروض: میوه نباتت بجز / شاملو، فرزاد، قریب، فرخ: نیایی نمری بهتر ازین

جذیر: نهی نمری بهتر ازین

جذیر: میوه نباتت بچین

محیط: طرّفه نباتت بچین

۱. نکته‌ای دلکش بگویم خالی آن مهر و بین عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو بین
۲. عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرایی مباحث گفت چشم شیر گیر و غنچ آن آهو بین
۳. حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست جان صد صاحب دل آنجا بسته یک مو بین
۴. صابدان آفتاب از دلبر ما غافلند ای ملامت گو خدا را رو مبین و، رو بین
۵. زلف دل دزدش صبا را بند بر گردن نهاد با هواداران رهرو حیلست هندو بین
۶. این که من در جست و جوی او زخود بیرون شدم کس ندیده‌ست و نبیند مثلش، از هر مو بین
۷. حافظ او در گوشه محراب می‌نالد رواست ای نصیحت گو خدا را آن خم ابرو بین
۸. از مراد شاه منصور ای فلک سر بر متاب تیزی شمشیر بنگر قوت بازو بین

* * *

۱ - نکته‌ای دلکش: مضمون دلپذیر و دلبر، سخن لطیف و نفی - خال: همان نکته دلکش است - مهر: زیباروی، ماه چهر. ۲ - عیب کردن: خطا و گناه کسی را ظاهر کردن - وحشی وضع: وحشی صفت، ناهل / شیرگیر: شکارکننده شیر، مست، صفت چشم - غنچ: ناز و کرشمه. ۳ - باد صبا: بادخنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد / صاحب‌دل: عارف، سالک، دلبر. ۴ - صابدان آفتاب: آفتاب پرستان غافل: بی خبر / ملامت: سرزنش - خدا را: به خاطر خدا - رو مبین: طرفداری مکن، جانب‌داری مکن (جانب‌داری از آفتاب پرستان) - رو بین: دلدار را بین. ۵ - زلف دل دزد: زلف دلربا، رهن دل / هواداران رهرو: عاشقان سالک، باد صبا در مصرع اول - حیل: حيله - هندو: راهزن، دزد - زلف دلربایش باد صبا را که حامی من عاشق بود یا حيله به بند کشید تا نتواند پیام آور من باشد. بین که این دزد و راهزن یا مکر و حيله با عاشقان چه می‌کند. ۷ - محراب: جایی در مسجد که امام در آنجا نماز می‌گزارد، ابروی دلدار. ۸ - مراد: آرزو، میل و اراده - شاه منصور: منصور بن مظفر بن مبارزالدین آخرین پادشاه سلسله آل مظفر که در جنگ با تیمور گورگانی کشته شد - سر بر تابیدن: سرپیچی کردن.

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
پژمان	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
شاملو	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	+
انجو	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
فرزاد	+	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
سهیل	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ادیب	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
نی	-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
فرخ	۸	۷	۶	۵	+	۴	۳	۲	۱

ترتیب اییات: عدل، قنی، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

بیت الحاقی:

+ لرزه بر اعضای مهر از رشک آن مهر و نگر / نافه را خون در جگر زان زلف عنبر بوبیین

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرزاد، فرخ: نکته دلکش بگویم
۲- عدل، پژمان، قنی، قریب، سهیل، سایه، خرم: عیب دل کردم که وحشی وضع و هر جایی مباحش
انجو: عیب دل کردم که وحشی طبع و هر جایی مباحش
فرزاد: عیب دل کردم که وحشی طبع و سودایی مباحش
محیط: عیب دل کردیم وضعی وضع و هر جایی مباحش

/ جذیر، بهروض: گفت چشم مست و روی و غنچ آن آهو بین
شاملو: گفت چشم شیرگیر مست آن آهو بین
محیط: گفت چشم نیم مست و غنچ آن آهو بین
فرخ: گفت چشم شیر مست و غنچ آن آهو بین

- ۳ / جذیر، بهروض: جان صاحب دل در آنجا = فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، نی، فرخ: بستۀ هرمو بین
۴ - فرخ: عابدان از آفتاب دلبر ما غافلند
/ بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: ای ملائکه خدا را عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، ادیب، جلان، خرم: رو مبین آن رو بین
فرخ: رو مبین و او به بین

- ۵ - جذیر، بهروض، فرخ: زلف دلدوزش صبا را = جذیر، بهروض: بند در گردن برد
قریب: دست در گردن برد
محیط: بند در گردن ببرد
فرخ: بند در گردن به بند

/ جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، رضی، باهو، اخوان، هر و قنی، پژمان (۲)، انجو، فرزاد، سهیل، سایه، خرم: حیلۀ هندو بین
عدل، پژمان (۱): حیلۀ جادو بین

- ۶- پژمان، قریب، سهیل، محیط، ادیب، نی، سایه: آنکه من در جستجوی او عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: زخود فارغ شدم
شاملو، انجو، فرزاد: آنکه من در جستجوی او قریب، نی، فرخ، سایه: زخود یکسو شدم
بهروض: ای که من در جستجوی او شاملو، انجو: از خرد بیرون شدم
فرزاد: از خرد یکسو شدم
محیط: شدم بیرون زخود

/ عدل: حسنش از هر سو بین

- ۷- محیط، فرخ: حافظ اندر گوشه = انجو: محراب اوتالد رواست / عدل، پژمان (۱)، جذیر، قریب، خرم: ای ملائکه خدا را
بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: ای ملائکه خدا را

- ۸ - جذیر، جلان: ای فلک رو بر متاب
+ فرخ: از غیرت آن رو نگر / از حسرت آن بوبه بین

- ۱- شراب لعل کش و روی مه جبینان بین خلاف مذهب آنان جمال اینان بین
 ۲- به زیر دلق مَلَمَع گمندها دارند درازدستی این کوه آستینان بین
 ۳- به خرمن دو جهان سر فرو نمی آرند دماغ و کبر گدایان و خوشه چینان بین
 ۴- گره ز ابروی مشکین نمی گشاید یار نیاز اهل دل و نیاز نازنینان بین
 ۵- حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم وفای صحبت یاران و همنشینان بین
 ۶- اسیر عشق شدن چاره خلاص من است ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین
 ۷- غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق صفای نیت پاکان و پاکدینان بین



۱- شراب لعل کش: شراب سرخ رنگ بنوش - مه جبین: ماه چهره، زیباروی / آنان: کسانی که نظر بازی را گناه می دانند - جمال: زیبایی - اینان: مه جبینان - ۲- دلق مَلَمَع: خرقه پشمین و صله دار رنگارنگ - گمندها: وسیله به دام انداختن / دراز دستی: تجاوز، تعدی، دست به مال و ناموس مردم دراز کردن - کوه آستین: صوفی که خرقه ای با آستین فراخ و کوتاه تا آرنج می پوشید - ۳ / دماغ: تکبر - کبر: فرور، تکبر - خوشه چینان: کسانی که پس از درو شدن و جمع آوری محصول بوسیله کشاورزان خوشه های باقی مانده را برای خود جمع می کنند، فقیران - ۴- مشکین: معطر شده بوسیله مشک / ناز: تفاخر، بزرگ منشی - نازنین: ناز کننده گرامی، معشوق - ۵- حدیث: داستان، سرگذشت - عهد محبت: پیمان دوستی و عشق / وفای محبت: پیمان دوستی و همنشینی - ۶- خلاص: نجات / ضمیر: باطن، اندیشه - عاقبت اندیش: آینده نگر، پیش بینی کننده - ۷- غبار: کدورت و ظلمت و جهالت - خاطر: دل - صیقل: جلادهنده، زداینده / صفا: پاکیزگی.

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۷ - ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ جذیر

ترتیب ابیات: به جز متن جذیر با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: خال، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن ها

- ۱- ادیب: شراب لعل خور و روی
- ۲- بهروض: به زیر دلق مرقع / جذیر: آن کوتاه آستینان بین
- ۳ / عدل، پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، معیط: دماغ کبر گدایان
- ۴- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند
فرزاد، قریب: گره زابروی پرخم نمی گشاید یار
- ۵- پژمان، قنی، سهیل، ادیب، خرم: حقوق صحبت ما را به باد داد و برفت
عدل: معشوق صحبت ما را به باد داد و برفت
انجو: حدیث عهد محبت زکس نمی شنوند
فرزاد: حدیث عهد مودت زکس نمی شنوم
- ۶ / عدل، پژمان، شاملو، انجو، قریب، سهیل، فرخ، سایه، خرم: ضمیر عافیت اندیش
- ۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: صفای همت پاکان و
شاملو، معیط، نی: صفای آئینه پاک = عدل، جذیر: پاک بینان بین
قریب: صفای آئینه پاکان و

- ۱ به جان پیر خرابات و حق صحبت او که نیست در سر من جز هوای خدمت او
- ۲ بهشت اگر چه نه جای گناه کاران است بیار باده که مستظهرم به همت او
- ۳ چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد که زد به خرمن ما آتش محبت او
- ۴ بر آستانه میخانه گر سری بینی مزن به پای که معلوم نیست نیت او
- ۵ بیار باده که دوشم سروش عالم غیب نوید داد که عام است فیض رحمت او
- ۶ مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
- ۷ نمی کند دل من میل زهد و توبه ولی به نام خواجه بکوشیم و فر دولت او
- ۸ مدام خرقه حافظ به باده در گرو است مگر زخاک خرابات بود طینت او

۱ - به جان: قسم به جان - پیر خرابات: پیر میفروش، صاحب میکده، سالک و عاشق، مرشد و راهنما - صحبت: مجالست و همنشینی / هوا: آرزو. ۲ - اگرچه: با وجود اینکه / مستظهر: متکی و پشتگرم - همت: توجه، دعا. ۳ - صاعقه: برق و آتشی که از آسمان بدرخشد - سحاب: ابر، صفت زلف. ۴ - گر سری بینی: گر افتاده ای دیدی / - او را تحقیر مکن و با پا مزن زیرا که نیتش از رفتن به میخانه مشخص نیست. ۵ - دوش: دیشب - سروش: فرشته ای که صدای آن را انسان بشنود - عالم غیب: دنیای ناپیدا / نوید: مرده = مرده داد که باران لطف الهی فراگیر است. ۶ - معصیت: گناه، نافرمانی - مشیت: اراده، خواست، اراده الهی. ۷ - زهد: پارسایی / خواجه: شخص بزرگ، سرور، آقا - قز: شکوه و جلال - دولت: بخت و اقبال، دستگاه حکومت. ۸ - مدام: همیشه - خرقه: لباس زهد و درویشی - به باده: به خاطر باده / طینت: طبیعت، سرشت.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷		۴ ۶	۴	۵	۲	۱	پژمان
۸	+		۵ ۲	-	۶	۳	۱	شاملو
۷	۸		۶ ۵	۴	۳	۲	۱	فروزاد، سهیل
۸	+	2	۵ ۶	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	-		۶ ۴	۵	۴	۳	۱	قریب، نی
۷	۸		۶ ۴	۵	۳	۲	۱	بهروش، خال، سایه، رضی
۸	-		۶ ۴	۵	2	۲	۱	محیط
۸	۷		۶ ۵ 2	۴	-	۲	۱	فرخ
۸	۷		۶ ۴	۵	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، ادیب، خرم.

فاقد این غزل: افشار

ابیات الحاقی:

- + دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست که هست مشتمل حال فیض رحمت او
2: صد آفرین خدا بر بنای آن طوفان که زد به خرمن ما آتش محبت او

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، سایه، رضی: حق‌نعمت او / بهروض، خال، محیط، رضی: که نیست در سر ما
۲ / انجو، فرزاد، قریب، سهیل، ادیب، فرخ: مستظهرم به رحمت او
۳ / شاملو، انجو، جذیر، بهروض، جلان: که زد به خرمن من
۵- عدل، پژمان، قنی، شاملو، خرم: بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب
۶- قریب: نگاه بر من مست / قریب: که هست معصیت و زهد در مشیت او
محیط: که نیست معصیت و جرم بی‌مشیت او
۷- پژمان، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، رضی: نمی‌کند دل ما میل / فرخ: بنام خواجه بنوشیم
عدل: همی‌کند دل من میل
۸- جذیر: زیاده در گروست / فرخ: مکر ز خاک خرابات = عدل، پژمان (۱)، قنی، جذیر، قریب، بهروض، سهیل، نی، فرخ، خرم: بود فطرت او
+ / شاملو: که می‌رسد همه را لطف بی‌نهایت او
2 / جذیر: که زد به خرمن من

- ۱ خط عذار یار که بگرفت ماه از او خوش حلقه‌ایست لیکن به در نیست راه از او
- ۲ ابروی دوست گوشه محراب دولت است آنجا بمال چهره و حاجت بخواه از او
- ۳ ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار کایینه‌ایست جام جهان‌بین که آه از او
- ۴ سلطان ضم هر آنچه تواند، بگو بکن من برده‌ام به پاده فروشان پناه از او
- ۵ گردن اهل صومعه‌ام کرد من پرست این دود بین که نامه من شد سیاه از او
- ۶ ساقی چراغ من به ره آفتاب دلو گسو بر فروز مشعله صبحگاه از او
- ۷ آبی به روزنامه اعمال ما فشان بتوان مگر سترد حروف گشته از او
- ۸ حافظ، که ساز مجلس عشاق راست کرد؟ خالی مباد عرصه این بزمگاه از او
- ۹ آیا در این خیال که دارد گدای شهر روزی بسود که یاد کنند پادشاه از او

* * *

۱ - خط عذار: موهایی تازه روییده برگرد صورت = خط عذار یار چنان زیباست که ماه از رشک و حسد دچار خسوف شد و خود را پنهان کرد. این حلقه به گرد صورت یار زیباست اما پس از گرفتار شدن خروج از آن غیرممکن است. ۲ - محراب: محل نمازگزاردن امام در مسجد. دولت: بخت و اقبال. دستگاه حکومت. ۳ - جرعه نوش: مست، میخواره. مجلس جم: مجلس شاه. سینه پاکداشتن: منزّه بودن، بی‌غرضی و کینه بودن = ای کسی که در مجلس شاه پادشاهی می‌کنی دلت را صاف کن زیرا که قلب پادشاه که همچون جام جهان‌بین است آینه‌ای بسیار شگفت‌آور است. ۴ - صومعه: محل عبادت راهبان، خانقاه. اهل صومعه: صوفیه، خانقاه نشین‌ها / دود: گناه ناشی از می پرستی. نامه: نامه اعمال، نامه‌ای که فرشتگان اعمال نیک و بد انسانها را در آن می‌نویسند. ۵ - ای ساقی چراغ من را سر راه آفتاب قرار بده و یگو نور روزانه خود را از این چراغ روشن کن. ۶ - روزنامه اعمال: نامه اعمال / ستردن: زدودن، پاک کردن. ۷ - حافظ چه کسی ساز مجلس عاشقان را آماده و کوک کرد / عرصه: پهنه، میدان، فضا.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۹	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	عدل، پژمان، فرخ، خرم
۹	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	قنی، خال، سایه
-	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو، نی
۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	-	۱	جدیر
۹	۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	قریب
-	۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروض، سهیل، ادیب، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۲ / شاملو، انجو، سهیل: آنجا بسای چهره
۴ - شاملو، انجو، فرزاد، قریب، خال، سهیل، نی، سایه: شیطان غم = قریب: هر آنچه که خواهد بگو بکن
فرخ: بر آنچه تواند بگو بکن
۵ - بهروض، خال: صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق
جذیر: صوفی مرا به میکده برد از طریق عقل / ادیب، جلان، سایه، رضی: این دوده بین
محیط: کردار اهل صومعه‌ام میبرد ز راه
۷ / عدل، قنی، قریب، فرخ، خرم: باشد توان سترد
سهیل: شاید توان سترد
۸ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، قریب، سهیل، محیط: مجلس عشاق ساز کرد / پژمان (۱): عرصه آن بزمگاه ازو
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: مطرب عشاق ساز کرد
۹ - قریب: آیا ازین خیال که دارد

- ۱ ای آفتاب آینه‌دار جمالِ تسو / مشک سیاه مجمره گردانِ خیالِ تو
 ۲ صحنِ سرای دیده بشستم ولی چه سود / کاین گوشه نیست در خورِ خیلِ خیالِ تو
 ۳ در اوجِ ناز و نعمتی ای آفتابِ حسن / یا رب مباد تا به قیامت زوالِ تو
 ۴ مطبوع‌تر ز نقشِ تو صورتِ نیست باز / طُغرانویسِ ابروی مشکین مثالِ تو
 ۵ در چین زلفش ای دلی مسکین چگونگی / کاشفته گفت بادی صبا شرح حالِ تو
 ۶ برخاست بوی گلِ زدر آشتی در آ / ای نسوهارِ ما رخ فرخنده فالِ تو
 ۷ تا آسمان ز حلقه‌به‌گوشانِ ما شود / گو عشوهای ز ابروی همچون هلالِ تو
 ۸ تا پیش بخت باز رومِ تهنیت کنان / کسو مژدهای ز مقدمِ عید وصالِ تو
 ۹ این نقطه سیاه که آمد مدارِ نور / عکسیست در حدیقه بینش ز خیالِ تو
 ۱۰ در صدرِ خواجه عریض کدامین جفا کنم / شرح نیازمندیِ خود یا ملالِ تو
 ۱۱ حافظ در این کمند سرِ سرکشان بسی است / سودایِ کج میزد که نباشد مجالِ تو



۱- آینه‌دار: کنیز یا ندیمه‌ای که آینه در پیش عروس نگه می‌داشته تا عروس خود را در آن ببیند. جمال: زیبایی / مشک سیاه: نوعی مشک خشک شده - مجمره: آتش‌دان، منقل، عودسوز - مجمره گردان: کسی که ظرف آتشی را که در آن مواد خوشبو مانند عود می‌سوخت به دور مجلس می‌گرداند - مشک سیاه با آن همه عطر در برابر خال سیاه تو گدایی بیش نیست. ۲- صحن سرا: حیاط خانه / خیل: لشکر، سپاه. ۳- حسن: زیبایی، نیکویی / زوال: نابودی، از بین رفتن. ۴- صورت بستن: ترسیم کردن، کشیدن / طغرا: خطی نوشتاری مرکب از متنتهای تو در تو و موازی زبها - طغرانویس: دبیری که هنر درست نوشتن خطوط قوسی طغرا را نیکو می‌دانست بطوری که نام و القاب سلطان وقت را می‌بایست بطوری بر هم سوار کند که از مجموع آن تیر و کمانی حاصل آید - خالقی که طغرای ابروی سیاه تو را خلق کرده است دلپذیرتر از چهره تو دیگر نیافریده است. ۵ / یاد صبا: یاد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان. ۶ / فرخنده فال: چیزی که به فال نیک گرفته شود. ۷ / عشو: ناز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو. ۸- تهنیت کنان: شادباش گویان / مقدم: وقت آمدن - عید وصال: جشن و شادی دیدار و وصل. ۹- نقطه سیاه: مردمک چشم - مدار: مرکز، کانون / حدیقه: باغ، بوستان - بییش: بینایی - مردمک سیاه چشم که کانون دریافت نور است فقط عکسی از خال توست. ۱۰- صدر: پیشگاه - خواجه: صاحب منصب، سرور، آقا / ملال: دل تنگی، گدورت دل. ۱۱- کمند: وسیله به دام انداختن - سرکشان: گردنکشان، گردن فرازان / سودای کج پختن: خیال خام کردن، آرزوی باطل کردن - مجال: فرصت، جولانگاه، محل جولان

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
شامو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
انیمو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
فرزاد، سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
چذیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
پهروضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، سایه، خرم.
کلمات: رضی.

فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

۲ / فرخ: کاین خانه نیست در خور

۳ - عدل، قنی، خرم: ای پادشاه حسن

۴ - محیط: مطبوع تر ز روی تو صورت نبست عشق / عدل، پژمان (۱)، خرم: طغرا نویس ابروی همچون هلال تو
فرخ: مطبوع تر ز روی تو صورت نبست یار

۵ - جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان: ای دل غمگین چگونه‌ای

۶ - فرخ: برخواست بوی گل / شاملو: ای نوبهار من

قریب: ای نوبهار جان

۸ - شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب: تا پیشباز بخت روم

فرخ: تا پیشگاه بخت روم

۹ - جذیر، قریب: آن نقطه سیاه که آمد

۱۰ - عدل، پژمان، قنی، خرم: در پیش شاه عرض کدامین جفا کنم

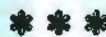
بهروض، سهیل، جلان: در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم

فرخ، سایه: بر عدل خواجه عرض کدامین جفا کنم

محیط: در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنیم

۱۱ - جذیر: سرسرکشان به بین

- ۱- ای خونبهای نافه چین خاک راه تو خورشید سایه پرور طرف کلاه تو
 ۲- نرگس کرشمه می‌برد از حد برون خرام ای جان فدای شیوه چشم سیاه تو
 ۳- خونم بخور که هیچ ملک با چنان جمال از دل نیایدش که نویسد گناه تو
 ۴- آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو
 ۵- با هر ستاره‌ای سر و کاریست هر شبم از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو
 ۶- یاران همنشین همه از هم جدا شدند ماییم و آستانه دولت پناه تو
 ۷- حافظ طمع نبر زعنایت که عاقبت آتش زئسد به خرمن غم دود آه تو



۱- خونبها: دیه، بهای خون - نافه چین: مشک چین، ماده‌ای چرب و قهوه‌ای رنگ که جمع شدن خون نوعی آهوی نر متعلق به شهر ختن از سرزمین چین در کیمه‌ای که در زیر شکم و نزدیک به آلت تناسلی حیوان قرار دارد به دست می‌آید - خونبهای نافه چین: بهای مشک چین / طرف کلاه: گوشه کلاه = ای کسی که خاک راه تو می‌تواند با نافه چین برابری کند - خورشید با آن همه اوج‌نشینی پرورش یافته تو می‌باشد ۲- نرگس: چشم - کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو - می‌برد از حد برون: افراط می‌کند / شیوه: فریب، ناز و کرشمه ۳- خونم بخور: خون مرا بریز، مرا بگش - ملک: فرشته - جمال: زیبایی / از دل نیایدش: از مصمم قلب راضی نیست ۴- به همین علت است که همیشه در مد نظر هستی و در قلبها جای داری ۵- حسرت: افسوس و دریغ، تأسف خوردن - فروغ: درخشش، روشنائی ۶- آستانه دولت پناه: پناهگاه سعادت و اقبال، خانه و جایگاه خوشبختی ۷- طمع بریدن: قطع امید کردن، ناامید شدن - عنایت: توجه، احسان، لطف و نظر توجه خداوند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	شاملو
۷	۲	۶	۵	۴	۳	۲	انجو

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قریب، خال، جلان.

فاقد این غزل: افشار

ابیات العاقی:

۱: + فردا به روز حشر که عرض خلاق است باشد در آن میان به من افتد نگاه تو

۲: ۲: یار بدان مباش که مانند بخت نیک یار تو باد هر که بود نیکخواه تو

اختلاف متن‌ها

۲ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، خرم، رضی: ای من فدای شیوه

۳ - شاملو، انجو، فرزاد، محیط، نی، فرخ، سایه: با چنین جمال

۴ - پژمان (۲): آرام و خواب و خلق جهان / فرخ: زان شد میان دیده و دل

۵ - عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، سهیل، سایه، خرم: سر و کارست هر شیم

۶ / پژمان (۲): آستانه در دولت پناه تو

بهروض: آستانه عالم پناه تو

۱. ای قباي پادشاهی راست بسر بالاي تو زیست تاج و نگین از گوهر والای تو
۲. آفتاب فتح را هر دم طلوعی می دهد از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو
۳. جلوه گاه طایر اقبال گردد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون ساي تو
۴. در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو
۵. آب حیوانش زمینقار بلاغت می چکد طوطی خوش لهجه یعنی کَلک شکر خای تو
۶. گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالم است روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو
۷. آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار جرعه ای بود از زلال جام جان افزای تو
۸. عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست راز کس مسخفی نماند با فروغ رای تو
۹. خسروا پیرانه سر حافظ جوانی می کند بر امید عفو جان بخش گنه بخشای تو

۱ - راست: پرازنده، متناسب، خوش نما - بالا: اندام، قد / گوهر: نژاد، نسب - ارزش تاج و انگشتری شاهانه مرهون سرشت نجیب و گرمی توست. ۲ - آفتاب فتح: درخشش پیروزی / کلاه خسروی: تاج شاهی - چهره زیبای تو زیر تاج پادشاهی به هر جaro می کند پیروزی نصیب تو می شود. ۳ - طایر: پرنده - اقبال: پخت، خوشبختی / همای: پرندهای که به عقیده گذشتگان هر جا سایه اندازد پخت و اقبال بدانجا روی می کند - چتر: سایه پانی که بر سر پادشاهان نگاه می داشتند، چادر شاهی - گردون سا: آنچه از بلندی سر به آسمان می ساید - هر جا چتر تو سایه بیندازد مانند همای جلوه گاه اقبال می گردد. ۴ - رسوم شرع: قواعد و قوانین دین - حکمت: عدل و داد، پند و اندرز، دانش، فلسفه / فوت: فراموش. ۵ - آب حیوان: آب حیات، آب زندگانی، آبی که هر کس از آن بنوشد زندگی جاویدان می یابد - بلاغت: رسایی سخن، شیوایی کلام / خوش لهجه: خوش بیان - کَلک: قلم نی، قلم - شکرخا: چونده شکر، شیرین گفتار. ۶ - چشم و چراغ: محبوب و عزیزالوجود. ۷ - اسکندر: اسکندر مقدونی یا ذوالقرنین که در پی آب حیات رفت ولی بدان دست نیافت / جرعه: اندک آب آشامیدنی - زلال: آب صاف و گوارا - جان افزا: شادی آور. ۸ - عرض حاجت: بیان نیاز - حضرت: جناب / فروغ: روشنایی، درخشش. ۹ - پیرانه سر: به هنگام پیری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان، بهروزی	۱	۲	۶	۷	۳	۴	۵	۸
جدیر	۱	۲	۶	۳	-	۴	-	۸
قریب، خال، سایه، رخی	۱	۲	۶	۳	۴	۵	۷	۸
جلان	۱	۲	۶	۳	۴	۵	۷	۹

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب، نی (ق)، فرخ، خرم.
کلمات: سهیل.

فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو
فرزاد: رتبت تاج و نگین از گوهر والای تو

جلان: تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو

۲ - قریب، محیط: هر دم فروغی میدهد / قریب: با کلاه خسروی

محیط: در کلاه سروری

فرخ: در کلاه خسروی

۳ - عدل، قنی، پژمان (۴)، خرم: اقبال باشد هر کجا

۴ - عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، خرم: از رسوم شرع و حکمت

۵ - بهروض: زمنقار ملاحمت می چکد

۶ / محیط: روشنایی بخش آب اوست

۷ / فرزاد، محیط: جام عمر افزای تو

فرخ: جام غم فرسای تو

۸ - فرخ: در حریم حرمتت محتاج نیست / قریب: رای کس مخفی نباشد

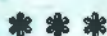
۹ - جذیر، بهروض، خال: حافظ اندر حضرتت لاف غلامی می‌زند

فرخ: خسروا پیرانه سرحافظ گدایی می‌کند

/ جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی: جهان بخشای تو

عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، ادیب، خرم: گنه فرسای تو

۱. تاب بنفشه می دهد طَرّه مُشکسای تو
 ۲. ای گلِ خوش نسیم من بلبلِ خویش را مسوز
 ۳. من که ملول گشتمی از نفسِ فرشتگان
 ۴. مهر و رخت سرشت من خاکِ درت بهشت من
 ۵. خرقه زهد و جام من گرچه نه در خور هم آند
 ۶. دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار
 ۷. شور شراب عشق تو آن نفسم رُود ز سر
 ۸. دلِ گدای عشق را گنج بُود در آستین
 ۹. شاه نشین چشم من تکیه گه خیالی توست
 ۱۰. خوش چمنی ست عارضت خاصه که در بهارِ حسن



۱- تاب خشم، رنج، تاب بنفشه می دهد بنفشه را رنج می دهد، بنفشه را خشمگین می کند - طَرّه: زلف، مو - مشکسای: خوشبو مانند مشک سیاه / پرده غنچه می درد، غنچه را شرمند و رسوا می کند - دلگشا: شادی آور، شادی بخش. ۲- خوش نسیم: خوشبو - بلبل خویش را مسوز: دل بلبل خود را مسوز / از سر صدق: از صمیم قلب - شب همه شب: سراسر شب. ۳- ملول گشتمی: افسرده می گشتم - نفس فرشتگان: هم صحبتی فرشتگان / قال و مقال: قیل و قال، بگو مگو، هیاهو، جنجال و مزاحمت - می کشم: تحمل می کنم. ۴- مهر: عشق و علاقه، محبت - سرشت: خوی، عادت. ۵- خرقه: لباس زهد و درویشی - نه در خور هم آند: با یکدیگر تناسبی ندارند / نقش می زنم: فریکاری می کنم، حيله می کنم. ۶- دولت عشق: شکوه عشق - فقر: نیاز - از سر فقر و افتخار: از شدت فقر و مباحثات / می شکنند: روی بر می گرداند - گدای تراز دم و دستگاه سلطنت روی بر می گرداند و به آن شکوه و عظمت بی توجه است. ۷- شور: هیجان، غوغا و فغان، حال مستی - آن نفس: آن لحظه. ۸- دلای: لباس پشیمین صوفیان و فقیران - گنج بود در آستین: در قدیم آستینها گشاد و دارای جیب بود. ۹- شاهنشین: محل نشستن بزرگان در بالای اطاق که سطح آن را از قسمتهای دیگر بلندتر می ساختند - تکیه گه خیال توست: جایگاه تصویر خیال توست / جای دعاست: جای آن دارد که دعا کنیم. ۱۰- خوش چمن: چمن زیبا - عارض: چهره - خاصه: به خصوص، بویژه - بهار حسن: آغاز جوانی، بهار جوانی / مرغ سخن سرا: مانند مرغی خوش آواز.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، خرم
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فتی
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۷	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	چدیر
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروز
۵	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سپید
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	معیط
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سایه
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	رفی

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو: تاب بنفشه می‌برد

۳ - شاملو: من که ملول بودمی

۴ - پژمان، محیط، فرخ: عشق تو سرنوشت من خاک درت بهشت من

/ قریب، بهروض، خال: عشق تو سرنیشت من

پژمان، فرخ: مهر رخت سرشت من = پژمان (۱): راحت من جفای تو

محیط: مهر تو همسرشت من

۵ - شاملو، فرزاد، جذیر، ادیب، جلان: نه در خور هم است

/ فرخ: این همه نقش می‌کشم = فرزاد، ادیب، نی: در طلب هوای تو

جذیر، محیط، جلان: از جهت جفای تو

انجو، سهیل: در طلب رضای تو

شاملو: در طلب وفای تو

۶ - شاملو، فرزاد: از سر فخر و احتشام

ادیب: از سر فقر و احتشام

۷ - شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض: شور شراب و سوز عشق

رضی: شور و شرار و سوز عشق = فرخ، ادیب: آن نسیم ز سررود

۸ / جذیر: زود رسد بهسلطنت

۱۰ / شاملو: مرغ غزل‌سرای تو

- ۱- مراچشمی ست خون افشان ز دست آن کمان ابرو جهان پُرفتنه خواهد شد از آن چشم و از آن ابرو
- ۲- غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی نگارین گلشنش روی است و مشکین سایه بان ابرو
- ۳- هلالی شد تنم زاین غم که با طُغرای مشکینش که باشد مه که بنماید ز طاقی آسمان ابرو
- ۴- رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو
- ۵- روان گوشه گیران را جبینش طُرفه گلزاری است که بر طرف سمن زارش همی گردد چمان ابرو
- ۶- دگر حور و پری را کس نگوید با چنین خُسنی که این را اینچنین چشم است و آن را آنچنان ابرو
- ۷- تو کافردل، نمی بندی نقاب زلف و می ترسم که محرابم بگرداند غم آن دل ستان ابرو
- ۸- اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو



۱- کمان ابرو: دلبری که ابروی کمانی دارد / فتنه: آشوب. ۲- غلام: بنده. ترک: معشوق، محبوب زیبا، به دلیل قسی القلب بودن معشوق را ترک می‌نماید / نگار گلشن: باغ پر نقش و نگار - مشکین سایبان: ابرو. ۳- هلالی: خمیده. طغرا: خطی یا نوشته‌ای که به صورت منحنیهایی تو در تو و متوازی و زیبا نوشته می‌شود ابروی دلدلر، از آن روی که دبیر طغرا نویس می‌بایست نام و القاب شاه را به گونه‌ای بنویسد که از آن تیر و کمان حاصل آید و چه شبه در این اضافه کماتی بودن ابرو و خط طغراست / = ماه که باشد که از آسمان بتواند ابرو نشان دهد. ۴- رقیبان: نگاربانان - جبین: پیشانی / حاجب: پرده دار. ۵- روان: جان و روح - طُرفه: شگفت / طرف: جانب، کنار - سمن زار: استعاره از صورتی که تازه موی بر آن روییده باشد - چمان: رونده به ناز، خرامان، در حال حرکت با ناز و عشوه. ۶- حور و پری: زن سیاه چشم و زیبا - حسن: زیبایی، نیکویی. ۷- کافر دل: بی رحم، سنگدل - نقاب: رویند - زلف: زلف به نقاب تشبیه شده است / محراب گردانیدن: روی به جانب محراب دیگری کردن، کافر شدن - تو سنگدل چهره‌ات را با زلف نمی‌پوشانی و از آن می‌ترسم که خم ابرویت مرا از محراب نماز متصرف و به سوی خود متمایل کند. ۸- هواداری: در هوا پرواز کردن، محبت، جانب داری و عاشق پیشگی / غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	انچو
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد (ش)
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	قریب، محیط، نی (پ)
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	بهروض
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	ادیب
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، فرخ (فط)، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: شاملو، افشار.

بیت العاقلی:

+ همیشه چشم‌مستت را کمان حسن درزه‌باد / که از پشتی تیر او کشد بر سر کمان ابرو

اختلاف متن‌ها

۱- پژمان (۱): ز چشم آن کمان ابرو

/ عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، فرخ، سایه، خرم: جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو

جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان: جهان پر فتنه خواهد شد ازین چشم و از آن ابرو

آنجو: جهان پر فتنه می‌بینم ازین چشم و از آن ابرو

رضی: جهان بس فتنه خواهد دید ازین چشم و از آن ابرو

۲- عدل، خرم: در خواب خوش و مستی

۳- عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ، خرم: که با طغرای ابرویش

۴- جذیر، بهروض: رفیقان غافل و ما را

۵- قریب: ز حسنش طرفه گلزار است / جذیر، بهروض، رضی: که بر طرف چمن سارش

فرزاد: که بر طرف چمنزارش

۶- فرخ: دگر حور و پری کس را = فرزاد، جذیر، بهروض: نگوید با چنان حسنی

رضی: دگر حوری و پری را کس / معیط: نجوید با چنین حسنی

/ جذیر، قریب، بهروض: که این را اینچنین حسنست و آن را آنچنان ابرو

معیط: که آنرا اینچنین چشم است و اینرا آنچنان ابرو

۷- بهروض: نقاب حسن و می‌ترسم

۸- معیط: حافظ در وفاداری / عدل، خرم: تیر آن کمان ابرو

۱. گلبن عیش می‌دمد ساقی گل عذار کو باد بهار می‌وزد باده خوش گوار کو
 ۲. هر گل نو ز گل‌رخی یاد همی کند ولی گوشتی سخن شنو کجا دیده اعتبار کو
 ۳. مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست ای دم صبح خوش نفس ناله زلف یار کو
 ۴. حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا دست زدم به خون دل بهر خدا نگار کو
 ۵. شمع شکر به خیرگی لاف ز عارض تو زد خصم زبان دراز شد غنجر آب‌دار کو
 ۶. گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو مُردم از این هوس ولی قدرت و اختیار کو
 ۷. حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو



۱- گلبن: درخت گل، بوته گل - عیش: شادی و شادمانی - گلبن عیش می‌دمد: بهار فرا می‌رسد - گل‌نزار: گلچهره، زیباروی / خوشگوار: خوش طعم. ۲- گلرخ: گلچهره، گلروی / اعتبار: عبرت، پند گرفتن - دیده اعتبار: چشمی که از دیده‌ها عبرت بگیرد. ۳- غالیه: بوی خوشی مرکب از مشک و عنبر - مراد: آرزو - غالیه مراد: بوی خوش آرزو / دم صبح: نسیم صبحگاهی - خوش نفس: عطرآگین، دارای وزش معطر و خوشبو - ناله: کیسه‌ای که زیر شکم آهوی نو نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد و در آن مشک جمع می‌شود - ناله زلف: بوی خوش زلف. ۴- حسن فروشی: زیبایی خود را به رخ دیگران کشیدن - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می‌وزد، پیک عاشقان / دست به خون دل زدن: بی‌تاب شدن تا حد خودکشی - نگار: معشوق. ۵- لاف زدن: ادعا کردن - عارض: چهره / خصم: دشمن - زبان دراز: گستاخ: جسور. ۶- لعل: لب سرخ معشوق. ۷- خازن: خزانهدار / دون: پست، فرومایه - طبع سخن گزار: طبع سخن‌گوی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان، شاملو
۶	۷	۵	-	۳	۲	۱	محیط
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرخ

تو قیام ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه،
خرم، رضی.
کلمات: نی
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۲- شاملو، فرزاد، فرخ، سایه: یاد همی دهد ولی
- ۳- جذیر: مجلس بزم عشق را = جذیر، بهروض: غالیه از هوای تست
فرخ: غالیه مراد کو
- / بهروض: ای دم خوش نفس صبا = شاملو، سهیل: نکبت زلف یار کو
- ۴ / بهروض: دست زدم به خون خود
- ۵- شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: خیز که شمع صبحدم لاف زعارض تو زد
عدل، پژمان، قنی، ادیب، خرم: شمع سرگهی اگر لاف زعارض تو زد
انجو، سهیل: شمع سحر زخیرگی لاف زعارض تو زد
- / شاملو: خصم زبانگزار شد = فرخ: خنجر آیدار کو
- ۶ / فرخ: مردم ازین هوس بسی = محیط، فرخ: قدرت اختیار کو
قریب: قوت اختیار کو
- ۷- فرخ: حافظ اگر در این سخن / عدل، فرخ: طبع سخن گذار کو

- ۱- ای پیکِ راستان خبرِ سروِ ما بگو
- ۲- بر این فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان
- ۳- ما محرمانِ خلوتِ انسیم غم مغور
- ۴- برهم چو می‌زد آن سر زلفینِ مُشک بار
- ۵- هر کس که گفت خاکِ درِ دوست توتیاست
- ۶- آن کس که منعِ ما ز خرابیات می‌کند
- ۷- گر دیگرت بر آن درِ دولت گذر بُود
- ۸- دل‌ها ز دامِ زلف چو بر خاک می‌فشانند
- ۹- جانِ پرور است قصهٔ اربابِ معرفت
- ۱۰- آن مَنی که در سبویِ دلِ صوفی به عشوه بُرد
- ۱۱- حافظِ گسرت به مجلسِ او راه می‌دهند
- احوالِ گل به بُلبُلِ دستانِ سرا بگو
- با این گدا حکایتِ آن پادشا بگو
- بسا یسارِ آشنا سخنِ آشنا بگو
- با ما سرِ چه داشت ز بهرِ خدا بگو
- گو این سخنِ معاینه در چشمِ ما بگو
- گو در حضورِ پیرِ مَن این ماجرا بگو
- بعد از ادایِ خدمت و عرضِ دعا بگو
- بر آن غریبِ ما چه گذشت ای صبا بگو
- رمزی بُرو بهرسِ حدیثی بیا بگو
- کسی در قدحِ کرشمه کند ساقیا بگو
- مَن نوش و ترکِ زرق ز بهرِ خدا بگو



۱- پیکِ راستان: قاصدِ دوستانِ درست و صدیق و صمیمی، بادِ صبا / گل: محبوب - بلبلِ دستانِ سرا: لبلِ نغمه سرا، حافظ، عاشق. ۲- فقیر: نیازمند حق - محتشم: بزرگوار، دولتمند. ۳- محرمانِ خلوتِ انس: آشنایانِ بزمِ محبت / یار آشنا: یار عزیز و گرامی - سخن آشنا: سخن موافق. ۴- زلفین: زلفان، گیسوان = دلداریِ آنگاه که گیسوانِ خوشبویِ خود را می‌افشانند چه تصمیمی دربارهٔ دل‌ما که در لابلایِ گیسوانِ گرفتار بود، گرفته بود. ۵- توتیا: سرمه، یکی از داروهای چشم که در قدیم به صورت گرد به دیدگان می‌کشیدند / معاینه: حضوری، روبرو. ۶- خرابیات: میکده، محلِ عیش و عشرت و خوشگذرانی / پیر: مرشد و راهنما. ۷- در دولت: دولتمرا، خانه خوشبختی. ۸- صبا: باد خنک و خوشبویِ بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیکِ عاشقان. ۹- جان پرور: روح‌بخش - اربابِ معرفت: عارفان و مردانِ راهِ حق / رمز: سز - حدیث: قصه و داستان. ۱۰- سبوی: جام شراب، قدح - عشوه: ناز و غمزه با اشارهٔ چشم و ابرو / قدح: پیالهٔ شراب - کرشمه: ناز و عشوه با اشارهٔ چشم و ابرو. ۱۱/ زرق: ریا و تزویر.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۱	-	۹	۸	۲ +	۷	۶	۵	۴	۳	۱	عدل، قنی، خرم
۱۱	-	۶	۵	۴	۸ +	۷	۹	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۱۱	+	۷	۶	۵	۴	۸	۹	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۱۱	۶	۱۰	۹ +	۷	۴	۸	۵	۳	۲	۱	شاملو
۱۱	۹	۶	۱۰	۲ +	۷	۵	۴	۸	۳	۱	انجو
۱۱	۲	۹	۴	۶	۱۰	۳, ۲	۵	۷	۸	۳	فرزاد
۱۱	۱۰	-	۳	۷	۲	۵	-	۳	۲	۱	جذیر
۱۱	۸	۱۰	۶	۷	۹	۵	۲	۳	-	۱	قریب
۱۱	۱۰	۶	۳	۷	۲	۹	۵	۴	۳	۲	بهروض، خال، رضی
۱۱	-	۴	۹	۳	۶	۵	۷	۸	۳	-	سهیل
۱۱	-	۶	۵	۷	۸	۲ +	۹	۴	۳	۱	محیط
۱۱	۲	۹	-	۶	۱۰	۲	۵	۳	۷	۳	ادیب
۱۱	۶	۱۰	۹	۲, ۳	۷	۵	۸	-	۳	۲	نی
۱۱	+	۹	۱۰	-	۴	۶	۵	۷	۳	۲	فرخ
۱۱	۱۰	۶	-	۹	۳	۷	۲	۵	۴	۳	جلان
۱۱	-	۹	+	۷	۶	۵	۸	-	۳	۲	سایه

فاقد این غزل: افشار.

ابیات العاقی:

- ۱: هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
۲: مرغ چمن به مویه من دوش می‌گیرست آخر نه واقفی که چه رفت ای صبا بگو
۳: در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

اختلاف متن‌ها

- ۱ - عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، خرم: خبر یار یار ما بگو
۲ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، جلان: قصه آن محتشم بخوان
۳ - جذیر، بهروض: ما محرمان صوت السیم غم مخور
۴ / شاملو، فرزاد: بگو ای صبا بگو
محیط، فرخ: بیا ای صبا بگو
۵ - جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: هر کس که گفت خاک ره او نه توتیاست
شاملو، فرزاد: هر کس که گفت خاک در او نه توتیاست
سهیل: هر کس که گفت خاک ره دوست توتیاست
فرخ: آنکس که گفت خاک در دوست کیمیاست
۶ - شاملو، فرزاد، قریب، محیط، ادیب، فرخ: صوفی که منع ما
۷ - انجو: در دولت گذر فتد / عدل: بعد از ادای خدمت عرض دعا بگو
قریب: بعد از دعا و خدمت خود عجز ما بگو
۸ - شاملو، انجو، فرزاد، محیط، نی: دلها زدام طره
عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: جانها زدام زلف
قریب: دلدار دام زلف
/ شاملو، فرزاد: با آن غریب ما چه گذشت = فرزاد، قریب، محیط، نی: از هوا بگو
شاملو: از جفا بگو
۹ - بهروض، خال: هان بر در است قصه
شاملو: جان پرور است صحبت
/ محیط: رمزی ازو = پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، بهروض، ادیب، فرخ، جلان، رضی، پیرس و حدیثی بیا بگو
۱۰ - فرخ: زان می که در سبو = جذیر: دل صوفی نبرده بود / فرخ: گر در قدح کرشمه کند
۱۱ - فرخ: به مجلس او راه میدهد / شاملو، انجو، سهیل: برای خدا بگو
+ - فرخ: تو ما را بدان مدار
۲ / فرزاد، قریب، ادیب، نی: آخر تو واقفی

- ۱ گفتا بُرون شدی به تماشای ماهِ نو؟ از ماهِ ابروانِ مَنّت شرم باد، زو
 ۲ عمری ست تا دلت ز اسیرانِ زلفِ ماست غافل ز حفظِ جنابِ یارانِ خود مشو
 ۳ مفروشِ عطرِ عقل به هندویِ زلفِ ما کآنجا هزار نافه مُشکین به نیم جو
 ۴ تخمِ وفا و مهر در این کهنه کشته زار آن گه عیان شود که رسد موسمِ درو
 ۵ ساقی بیار باده که رمزی بگویمت از سِرِّ اخترانِ کسین سیر و ماهِ نو
 ۶ شکلِ هلالِ هر سرِ مه می دهد نشان از افسسِ سیامک و ترکِ کلاهِ زو
 ۷ حافظِ جنابِ پیرِ مغانِ مامنِ وفاست درین حدیثِ عشق بر او خوان و زاو شنو



۱ = از ابروان من که مانند ماه نو کمائی شکل است خجالت بکش و برو. ۲ / غافل: بی خبر = نسبت به نگهداری یارانت سهل انگاری و غفلت مکن. ۳ = هندو: سیاه، غلام سیاه - هندوی زلف: غلام سیاه = عقل خود را به رخ زلف سیاه ما مکش / نافه مُشکین: کیسه پر از مُشک، کیسه‌ای که در زیر شکم و نزدیک آلت تناسلی آهوی تر قرار دارد و ماده‌ای قهوه‌ای رنگ و چرب و خوشبو موسم به مُشک در آن جمع می‌شود = در برابر زلف سیاه ما هزاران نافه مُشک ارزش حتی نیم جو هم ندارد. ۴ = کشته‌زار: مزرعه، کشتزار - کهنه کشته‌زار: دنیا / موسم درو: فصل برداشت محصول، موقع درو کردن محصول کشاورزی. ۵ = رمز: راز نهفته / سِر: راز - اختران: ستارگان - کهن سیر: آنچه از دیرباز در حرکت است. ۶ = هلال: ماه نو - سِرِ مه: اول ماه / افسر: تاج - سیامک: پسر کیومرث که به دست دیو کشته شد و پسرش هوشنگ انتقام او را گرفت - ترک کلاه: قطعه‌ای از کلاه، گوشه تاج - زو: پسر تهماسب پادشاه پیشدادی از شاهان افسانه‌ای شاهنامه. ۷ = جناب: درگاه - پیر مغان: پیر میفروش، صاحب زردشتی میخانه، پیر طریقت، مرشد و راهنما - مامن: جای امن، پناهگاه / حدیث عشق: قصه عشق.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷
پژمان (۱)						
۱	۲	-	۴	۵	۶	۷
قریب						

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان (۱) و قریب با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: خال، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار.

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروض: گفتم برون شدی
- ۲- سهیل، محیط، فرخ: عمریست تا دلم زاسیران زلف تست
- ۳- سهیل، فرخ: به هندوی زلف یار / شاملو: کاینجا هزار نافه
پژمان (۲): بگیسوی زلف ما
- ۴- پژمان، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، نی، فرخ: کهنه کشتزار
/ جذیر، محیط، فرخ: آنکه شود عیان = عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، سایه، خرم: که بود موسم درو
۵ / فرزاد، جذیر، قریب، محیط، نی، فرخ: از سیراخران = فرزاد، قریب، محیط: کهن سال و ماه نو
پژمان (۱): کهن سیر ماه نو
ادیب: کهن و سیر ماه نو
فرخ: فلک سیر و ماه نو
- ۶- محیط: شکل رخ تو = جذیر: بر سر مه می دهد نشان / عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، فرخ: طرف کلاه زو
بهروض: پژ کلاه زو
- ۷- محیط: مامن رضاست / پژمان (۱)، سهیل: درس و حدیث مهر
انجو: درس حدیث مهر

- ۱ - مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام پرو
- ۲ - گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید / گفتم با این همه از سابقه نومید مشو
- ۳ - گر زوی پاک و مجرّد جو مسیحا به فلک / از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو
- ۴ - تکیه بر اختر شهبگرد مکن کاین عیار / تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو
- ۵ - آسمان گو مفروش این عظمت کاندلر عشق / خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو
- ۶ - گوشواره زر و لعل از چه گران دارد گوش / نور خوبی گذران است نصیحت پشنو
- ۷ - چشم بد دور زخالی تو که در عرصه حسن / بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
- ۸ - آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت / حافظ این خرقه پشمینه بیانداز و برو



۱ - فلک: آسمان - مزرع سبز فلک: آسمان که مانند مزرعه سبز رنگی است - داس مه نو: هلال ماه نو که مانند داسی است / کشته: آنچه که در مزرعه کاشته شده، اعمال دنیایی - هنگام پرو: فصل درو کردن، زمان استفاده - ۲ - بخسبیدی: خوابیدی - خورشید دمید: وقت نماز و دعا گذشت / سابقه: رحمت خداوند، لطف و رحمت ازلی خداوند - ۳ - مجرّد: آن که از علایق دنیوی پریده است - اگر پاک و بی آرایش و بدون تعلقات دنیوی مانند عیسی مسیح به آسمان بروی حتی خورشید هم از درخشان نور تو اقتیاس نور خواهد کرد - طبق روایات حضرت عیسی به آسمان چهارم برده شده است و نیز طبق اعتقاد منجمان قدیم خورشید در فلک چهارم است - ۴ - تکیه: اعتماد، اتکا - اختر: ستاره - دزد، راهزن، فریبکار، چالاک، تردست / کاووس: کیکاووس پسر کیقباد دومین پادشاه سلسله کیانیان در شاهنامه - کمر: کمر بند - کیخسرو: سومین پادشاه سلسله کیانیان و پسر سیاوش و نوه کاووس که پادشاهی پارسا و پرهیزکار بود - ۵ - مفروش این عظمت: عظمت خود را اینقدر به رخ نکش - اندر عشق: در مقام عشق، در دنیای عاشقی / خرمن مه: هاله ماه، دایره ای که بعضی شبها به سبب بخارات زمین بر دور ماه دیده می شود و زیبایی خاصی در آسمان به وجود می آورد - خوشه پروین: شش ستاره کوچک کنار هم که شبیه خوشه انگور است، ثریا = در مقام عشق هاله ماه یک جو و خوشه پروین دو جو بیشتر نمی آرد - ۶ - گوشواره ساخته شده از طلا و لعل اگر چه گوش را سنگین می کند و ارزشش را بالا می برد / دور خوبی: دوران خوشی، مدت زیبایی - ۷ - عرصه: صفحه شطرنج، میدان - عرصه حسن: بساط و میدان زیبایی / بیدقی: پیاده شطرنج - بیدقی راند: به گونه ای بازی کرد، پیاده ای را حرکت داد - بردگرو: شرط بازی را برد، حریف را مات کرد - ۸ - زهد و ریا: پارسایی همراه با ریا و نیرنگ / خرقه: لباس زهد و درویشی - پشمینه: پشمی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱ عدل، قنی، خال، سایه، خرمن، رضی
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱ پژمان
۸	۲	۵	۷	۳	۴	۶	۱ شاملو
۸	۲، ۷	۶	۵	۳	۲	۲	۱ انجو
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱ فرزاد، سهیل، ادیب
۸	-	-	۵	۳	۴	۲	۱ جذیر
۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱ قریب
۸	۷	۶	۵	۳	۲	۴	۱ بهروزی، جلان
۸	۷	۶	-	-	۳	۲	۱ محیط

ترتیب ابیات: نی، فرخ.

کلمات: سهیل، نی.

فاقد این غزل: افشار.

ابیات الحاقی:

- + که آن که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد زرد رویی کشد از حاصل خود وقت درو
2: اندرین دایره می‌باش چو دلف حلقه بگوش ورق‌فائی خوری از دایره خویش مرو

اختلاف متن‌ها

۲- عدل، پژمان، قنی، جذیر، سایه، خرم: گفتم ای بخت بختییدی

۳- جذیر، بهروض، خال، جلان: آنچنان روشب رحلت چو سیحابه فلک / جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان: کز چراغ تو به خورشید

پژمان (۱): گر روی و پاگ و مجرد چو سیحابه فلک انجو، ادیب: از فروغ تو به خورشید

محیط: از شمع تو به خورشید

۴- عدل، قنی، جذیر، قریب، خال، فرخ، خرم، رضی: تکیه بر اختر شب دزد

/ شاملو، انجو، فرزاد، ادیب، فرخ: تاج کاووس ربود و

بهروض: تخت کاووس ببرد و

۶- بهروض: گوشوار از زر و لعل

ادیب: گوشوار دژ و لعل / بهروض: دور خوبان گذران است

۷- محیط: زروی تو که در عرصه حسن / پژمان، قریب: بیذقی راند

۸- قریب، خال، جلان، خرم: آتش زهد ریا

شاملو، فرزاد: آتش زرق و ریا

+ - انجو: هر که در مزرع دل / حاصل خود گاه درو

- خُنک نسیم معنبر شَمامه دلخواه که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
 ۲ دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا که دیده آب شد از شوقی خاک آن درگاه
 ۳ به یاد شخصی نزارم که غرقِ خوبی دل است هلال را زکنارِ شفق کنیید نگاه
 ۴ منم که بی تو نفس می‌زنم زهی خجلت مگر تو عفو کنی و نه چیست عذر گناه
 ۵ زدوستان تو آموخت در طریقت مهر سپیده دم که هوا چاک زد شمارِ سپاه
 ۶ به عشق روی تو روزی که از جهان بروم زتربتم بدمدم سرخ گل به جای گیاه
 ۷ سده به خاطر نازک ملالت از من زود که حافظ تو خود این لحظه گفت پشم‌الله



۱ - خنک: آفرین پر، خوش، چه خوش است - معنبر: معطر، خوشبو - شمامه: عطردان، دستنبو - دلخواه: مطلوب / در هوای: در آرزوی - بامداد پگاه: صبح زود - آفرین پر نسیم خوشبوی مطلوبی که سحرگهان در آرزوی تو وزیدن گرفت. ۲ - دلیل راه: راهنما - طایر خجسته لقا: پرنده مبارک دیدار، دهد / دیده آب شدن: نابینا شدن - شوق: آرزو، اشتیاق. ۳ - شخص: جسم و تن - نزار: لاغر و ضعیف، رنجور و ناتوان - خون دل: رنج و مشقت / هلال: ماه نو - شفق: سرخی افق به هنگام غروب خورشید. ۴ - زهی خجلت: کمال شرمندگی است / چیست عذر گناه: چگونه اثبات کنم که بی گناهم. ۵ - طریقت مهر: روش مهر ورزیدن، راه و رسم دوستی و محبت / چاک: پاره، سپیده صبح - شمار: پرده، لباس، جامه - سپاه: ساه: جامه سیاه کنایه از شهید. ۶ / تربت: خاک - گیاه: هلف. ۷ - خاطر نازک: دل ظریف و لطیف - ملالت: اندوه / پشم‌الله گفتن: آغاز کردن، شروع کردن - زیرا حافظ هم اکنون مصاحبت با تو را آغاز کرده است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	انبجو
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	محیط

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

۲- بهروض: طالب خجسته لقا / جذیر، بهروض، فرخ: خاک این درگاه

۲ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، فرخ، خرم: هلال را کنار آفت

بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: هلال را به کنار شفق - فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ: کنند نگاه

فرزاد: هلال را به کنار آفت

۴- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، سایه، خرم: منم که بی تو نفس می‌کشم / جذیر، بهروض، خال، جلان: و نه نیست غم‌گناه

فرخ: و نه چیست جرم‌گناه

۵- عدل، پژمان (۱)، خرم: زآستان تو آموخت = نی: در طریقه مهر

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: صبا چاک زد شمار سیاه

قریب: هوا چاک کرد شعر سیاه

۶- فرزاد، محیط، نی: زشوق روی تو

فرخ: بیاد روی تو

۷- عدل، خرم: ملامت از من دور

پژمان، فرخ: ملامت از من زود

انجو، نی: ملامت از من راه

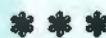
فرزاد: ملامت از من مست / پژمان (۱)، انجو، فرخ: که حافظ تو همین لحظه گفت بسم‌الله

قریب: ملامت از من ره

ادیب: ملامت از من روند

محیط: ملالی از من زود

- عیشم مدام است از لعلِ دلخواه کـازم بـه کـام است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
- ۲ ای بختِ سرکش تنگش به برگش گـه جـام ز رگش گـه لعلِ دلخواه
- ۳ ما را به رندی افسانه کردند پـیرانِ جـاهل شیخانِ گمراه
- ۴ از دستِ زاهد کـردیم تـوبه وَلَا فـعلی عـابد اَسْتَغْفِرُ اللّٰه
- ۵ جانا چه گویم شرحِ فراق چـشمی و مـد نـم جـانی و مـد آه
- ۶ کافر مبیناد این غم که دیده‌ست از قـامت سـر و از عـارضت ماه
- ۷ شوقِ لبِت بُرد از یادِ حافظ در سـبـانـه وِردِ سـحـرگاه



۱ - مدام: همیشه، شراب - لعل: لب سرخ معشوق - دلخواه: مطلوب / کام: آرزو. مراد - الحمد لله: ستایش خدای را. ۲ - سرکش: نافرمان - تنگ: سخت و محکم / گاه با جام طلایی شراب بنوش گاه از لب معشوق پادۀ سرخ رنگ دلخواه بنوش. ۳ - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی - افسانه: مثل، مشهور / پیران: مرشدان - جاهل: نادان - شیخان: واعظان. ۴ - زاهد: شیخ پرهیزکار / فعل: کار - استغفرالله: از خدا آمرزش می‌طلبیم. ۵ - فراق: دوری / چشمی برای گریستن و جانی برای آه و ناله. ۶ - کافر: بی‌دین، ظالم / عارضت: چهره‌ها. ۷ - شوق: آرزومندی، رغبت / وِرد: بارهای از قرآن یا دعا که خوانند.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۳	۲	۶	-	۵	۲+	۱	شاملو
۷	۴	۳۰	۶	۵	۲	۴	جدیر

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، خال، جلان، خرم، رضی.

فاقد این غزل: افشار، محیط

ابیات الحاقی:

- ۱: رخ بر نیتام از راه خدمت سر بر ندارم از خاک درگاه
۲: گمر زهر نوشم باری از آن دست ور خاک گسردم باری در آن راه
۳: حافظ نبودى شیدای عالم گر مى شنودی پند نکو خواه
۴: دی شب برویش خوش بود و قتم ای وصل جانان صد لوحش الله

اختلاف متن ها

۲ / عدل: گه جام سرکش

شاملو: گه جام درکش = پژمان (۱)، فرزاد، نی، سایه: گه کام دل خواه

قریب: یا جام زرکش قریب: یا قصه کوتاه

بهروض: گه جام می کش

۳ - شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، سهیل، نی، فرخ: ما را به مستی افسانه کردند

بهروض: ما را به تشنیه افسانه کردند

۴ - پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، نی، فرخ: از قول زاهد کردیم توبه / فرزاد: وز فعل واعظ استغفرالله

قریب: وز قول عابد استغفرالله

۵ / بهروض: چشمی و صد غم

۶ - شاملو، نی: آن غم که دیده است

۷ - جذیر: ذوق لبت برد / قریب، بهروض: ورد شبانه درس سحرگاه

نی: شوق رخت برد

- ۱ گسر تیغ باارد در کوی آن ماه گسردن نهادهیم اَلْحَکَمُ لِلَّهِ
- ۲ آیین تقوا ما نیز دانسیم لیکن چه چاره با بخت گمراه
- ۳ من رند و عاشق و آنگاه توبه اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
- ۴ ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام باده یا قصه کوتاه
- ۵ مهر تو عکسی بر ما نیفکند آیینه رویا آه از دلت آه
- ۶ اَلْقَسْبُ مَرٌّ وَالْعَفْزُ فَنان یسا لَیْسَتْ شِشْغَرِی خَتَامَ آقا
- ۷ حافظ چه نالی گروصل خواهی غصه بایدت خورد در گاه و بیگاه



۱ / گردن نهادن: پذیرفتن، مطیع شدن - الحکم لله: فرمان خدای راست. ۳ - رند: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک / استغفرالله: از خدا آمرزش می طلبم. ۴ - شیخ: رهبر دسته مذهبی - واعظ: نصیحت کننده، وعظ کننده / = یا جام شراب بده یا اینکه از شیخ و واعظ مطلقاً چیزی مگوی. ۵ - مهر: خورشید، محبت، دوستی = خورشید وجود تو بر ما نتابید / آینه رویا: ای آینه روی. ۶ - صبر و شکیبایی تلخ است و عمر فانی است ای کاش می دانستم کی او را می بینم.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۴	۲	۱	عدل، قنی، قریب، غرم
۷	۶	۵	۲	۴	۳	۱	پژمان
4	-	۴	۲ 3	۳	2, + ۵	۱	شاملو
۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	انجو، ادیب
5	۶	۵	۴	۲	۳	۱	فرزاد
4	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
-	۵	۶	۴	۳	۲	۱	بهروض
4	۵	۶	۴	۳	۲	۱	خال
4	۶	۵	۴	۲	۳	۱	سهیل
5	۶	۵	۳	۴	۲	۱	نی (پ)
۷	6, 3, + ۶	۵	۳	۴	۲	۱	فوخ
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	جلان، سایه، رضی

کلمات: ادیب.

فاقد این غزل: افشار، محیط.

ابیات الحاقی:

- + : از صبر عاشق خوش تر نباشد صبر از خدا جوی اجر از خدا خواه
2 : در خاک پایت گسر نیست بارم باری بمیرم بر خاک درگاه
3 : دلق مالمع ز نثار راه است صوفی ندانند این رسم و این راه
4 : عشق لبث برد از یاد حافظ درس شبانه ورد سحرگاه
5 : حافظ نبودى شیدا بدینسان گسر می شنودی پند نکو خواه
6 : وقتی برویش خوش بود و قتم از وصل جانان صد لوحش الله

اختلاف متن ها

- ۲ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: من نیز دانم / شاملو: با بخت بیراه
۳ - پژمان (۲)، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، فرخ، سایه: من رند و عاشق آنگاه توبه
عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم: من رند و عاشق در موسم گل
/ عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم: آنگاه تو به استغفرالله
شاملو: در موسم گل استغفرالله

- ۴ - فرخ: ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم
۵ - نی، فرخ: عکسی ز رویت بر ما نیفتاد
جذیر: عکسی زمهرت بر ما نیفتاد
سهیل: مهر تو عکسی بر ما بیفگند
+ / فرخ: صبر از خدا خواه، صبر از خدا خواه
3 / فرخ: عارف نداند
4 - شاملو: شوق لبث برد
5 - فرزاد: حافظ نبودى شیدای گیتی

۱. وصال او ز غم جلودان پند خداوند مرا آن ده که آن به
 ۲. به شمشیرم زد و با کس نگفتم که رای دوست از دشمن نهان به
 ۳. دلا دایم گدای کوی او باش به حکم آن که دولت جلودان به
 ۴. گلی کمان پایمال سرو ما گشت بُود خاکش زخسون لرغوان به
 ۵. به خلدم دعوت ای زاهد مفرمای که این سیب زنج زان بوستان به
 ۶. به داغ بستگی مردن بر این در به جان او که از ملک جهان به
 ۷. خدا را از طبیب من بپرسید که آخر کی شود این ناتوان به
 ۸. جوانا سرمتاب از پند پیران که رای پیر از سخت جوان به
 ۹. شبی می گفت چشم کس ندیدم ز سرورارید گوشم در جهان به
 ۱۰. سخن اندر دهان دوست گوهر ولیکن گفت حافظ از آن به

۱- وصال: رسیدن به معشوق، دینار محبوب. ۲ / به حکم: به دلیل. دولت: بخت و اقبال، خوشبختی. ۳ - سرودنایه از معشوق خوش قد و قامت / لرغوان: گلی یا پرگهای لرغوانی که نماد سرخی رنگ است. ۵ - خلد: بهشت، جاودانگی. زاهد: پارسا / سیب زنج: گودی چانه خوبرویان. بوستان: باغ بهشت. ۶ - داغ بندگی: نشان بندگی، علامتی که با آهن گذاخته بر اعضای بدن بندگان می گذاشتند تا مشخص باشند / به جان او: قسم به جان او. ۷ - خدا را: به خاطر خدا، محض رضای خدا. ۸ - جوانا: ای جوان. پند: نصیحت / رای: فکر و تدبیر. ۱۰ - سخن در دهان محبوب مانند جواهر و مروارید است.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۱۰	+	۶	۹	۸	۳	۵	۴	۷	۲	۱	مدل، حرم
۱۰		۹	۸	+	۵	۳	۷	۲	۶	۱	پژمان (۱)
۱۰	+	۹	۸		۳	۵	۲	۷	۶	۱	قنی
۱۰	+	۹	۸		۵	۳	۷	۲	۶	۱	پژمان (۲)
۱۰	-	-	-	۲	۶	۵	۳	-	-	۱	شاملو
۱۰	+	۸	۷	۴	۶	۵	۳	۹	۲	۱	انجو
+		۸	۶	۲	۵	۳	۹	۷	۲	۱	فرزاد
۱۰		۹	۸	۷	-	۲	۵	۳	۲	۱	افشار
۱۰		۲	۸	۶	۳	۵	۷	۹	۲	۱	جدیر
۱۰		۹	۶	۸	۷	۲	۵	۳	۲	۱	قریب
۱۰		۸	۷	۲	۶	۵	۳	۹	۲	۱	بهروض، خال
۱۰	+	۸	۶	۲	۵	۳	۹	۷	۲	۱	سهیل
۱۰		۹	۸	۷	۲	۶	۵	۳	۲	۱	محیط، فروغ، رفس
۱۰	+	۷	۸	۶	۲	۵	۳	۹	۲	۱	ادیب
۱۰		۹	۸	۷	-	۲	۵	۳	۲	۱	نی
۱۰	+	۸	۷	۲	۶	۵	۳	۹	۲	۱	جلان
۱۰		۹	+	۸	۷	۲	۶	۵	۳	۲	سایه

+ اگر چه زنده رود آب حیاتست ولی شیراز ما از اصفهان به

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: وصال تو ز عمر

۲ / فرخ: که راز دوست با دشمن نهان به

۴- جذیر، فرخ: گلی کو پایمال = شاملو، فرزاد، افشار، قریب، بهروض، جلان: سرو ما شد

محیط: سرو گشتست

فرخ: سرو باشد

۵- عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، نی، فرخ، خرم: به خلدم دعوت ای زاهد مفرما

شاملو، انجو: به خلدم زاهدا دعوت مفرمای

۶- بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: مردن درین در

انجو، جذیر، قریب: مردم بدین در / فرزاد، فرخ: بجان تو که از

محیط: مردن بر آن در محیط: بجان آنکه از

۷- قریب، بهروض: خدا را از طیب ما پیرسید / قریب: شود آن ناتوان به

۸- فرزاد: جوانا سر مپیچ / فرخ: با بخت جوان به

۱۰- عدل، پژمان، قنی، سهیل، سایه، خرم: سخن اندر دهان دوست شکر

ادیب: سخن اندر دهان یار گوهر

+ / فرزاد: بود شیراز ما از اصفهان به

۱. ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه مست از خانه بسرون تاخته‌ای یعنی چه
۲. زلف در دست مبالغوش به فرمان رقیب این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه
۳. شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه
۴. نه سر زلف خود اول تو به دستم دادی؟ بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه
۵. سخت رمز دهان گفت و کمر سر میان واز میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه
۶. هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول عاقبت با همه گنج باخته‌ای یعنی چه
۷. حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار غمناک از غمیر نهرداخته‌ای یعنی چه

* * *

۱- پرده برانداختن: نقاب از روی برداشتن، بی حجاب شدن. ۲- صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، بیک عاشقان - رقیب: دشمن، نگهبان، مراقب، رقیب عشقی / در ساختن: متحد شدن و پیمان بستن. ۳- شاه خوبان: عروس زیبارویان - منظور: مقصود، مراد، مورد نظر / مرتبه: مقام و منزلت، رتبه. ۴ / از پای درانداختن: از پای درآوردن. ۵- رمز: راز نهفته - کمر: کمر بند - میان: کمر / تیغ آختن: شمشیر برکشیدن. ۶- مهره: قطعه‌ای چوبی و استخوانی که در بازی نرد با آن بازی می‌کنند - به نقش مشغول بودن: به بازی مشغول بودن / گنج باختن: در بازی فریب دادن و مکر و دغل بازی کردن. ۷ / پرداختن: خالی کردن، زدودن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	
۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷	پژمان، انجو
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	شاملو
-	۲	۳	۴	۵	۶	۷	افشار

تو تیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، نی، فرخ، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۲- انجو: گوش به پیام رقیب

۴- بهروض: چو سر زلف خود اول / افشار: باز دریای در انداختهای

۵- شاملو: فرزاد سخنتراز دهان گفت و کمر مرز میان / شاملو، جذیر، قریب، جلان، رضی: زین میان

خال، محیط: در میان = محیط: تیغ به من آختای یمنی چه

۶- جذیر، جلان: هر کس از چهره و زلف تو / افشار، محیط: اینچنین با همه کز باختهای

قریب: هر کسی از رخ و زلف تو

۷- افشار، بهروض: حافظا در دل تنگ تو

کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ هلال تا که مگر نعل مرکبش گردد زبام عرش صدش بوسه بر تراب زده

اختلاف متن‌ها

۲ / محیط، فرخ: گوشه بر محاب زده

۳ - شاملو، فرزاد، محیط، نی، فرخ: فروغ جام و قدح

عدل: شعاع جام قدح

۴ / شاملو، سهیل: شکسته کسمه و بر زلف مشک ناب زده

فرزاد، ادیب: کشیده وسمه و بر زلف مشک ناب زده

قریب: شکسته کسمه و بر برگ گل خضاب زده

محیط: شکسته کسمه و گل ریخته رباب زده

فرخ: شکر شکسته و بر برگ گل گلاب زده

۶ - فرخ: زناز و عربده / قریب: قدح شکسته و گل ریخته رباب زده

فرخ: شکر شکسته و گل ریخته گلاب زده

۷ - جذیر: مرا به جرعه خود شاد کرد و آنکه گفت

۸ - ادیب: که کرد اینکه تو کردی = فرخ: ضعف همت و رای

/ محیط: زکنج خانه شد = جذیر، فرخ: خیمه در خراب زده

۹ - فرزاد، جذیر: ترسمت ندهد / بهروض، خال: چه خفتای تو

۱۰ - محیط: نصرت دین است / فرزاد، سهیل، خرم: بیا ببین فلکش

عدل: بیا ببین فلکش = جلان: دست بر رکاب زده

۱۱ / شاملو، فرزاد: زروی عجز صدش بوسه = بهروض، محیط، فرخ: بر رکاب زده

پژمان (۱): زروی صدق صدش بوسه

۱۲ - شاملو: بر تو عرضه دهم

محیط: بر تو عرض کنم

- ۱ دوش رفتم به در می‌کده خواب آلوده خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده
 ۲ آمد افسوس کنان مغیبه باده فروش گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده
 ۳ شست و شویی کن و آن گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
 ۴ در هوای لب شیرین پسران چند کنی جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده
 ۵ به طهارت گذران منزل پیری و مکن خلعت شیب چو تشریف شیب آلوده
 ۶ آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
 ۷ پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درای که صفایی ندهد آب تراب آلوده
 ۸ گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده
 ۹ گفت حافظ نگر و نکته به یاران فروش آه از این لطف به انواع عتاب آلوده



۱ - دوش: دیشب - خواب آلوده: ناهشیار / خرقه: لباس زهد و درویشی - تردامن: دامن خرقه خیس بود، خرقه گناه آلود بود - سجاده: جامه‌ای - ۲ - افسوس کنان: در حال تمسخر کردن، سرزنش کردن - مغیبه: پسر نوجوان و زیبارویی که در میخانه خدمت می‌کرده / رهرو: سالک - ۳ - خرابات: می‌کده، محل عیش و عشرت و خوش گذرانی - خرام: بیا، وارد شو / دیر: عبادتگاه - دیر خراب: خرابات - ۴ - در هوای: در آرزوی / جوهر روح: گوهر روح و روان آدمی - یاقوت مذاب: کنایه از شراب = در هوس و آرزوی زیبارویان و پوسیدن آنان تا کی می‌خواهی گوهر روح را به شراب آلوده کنی - ۵ - طهارت: پاکی - منزل: مرحله، دوره / خلعت: لباسی که به عنوان هدیه و افتخار از پادشاهان و بزرگان گرفته می‌شد - شیب: پیری - تشریف: خلعت - شیب: جوانی = دوران پیری را مانند دوران جوانی آلوده مکن - ۶ - آشنا: واقف و آشنا به رموز عشق و عرفان، شناکننده - بحر عمیق: استعاره از مراحل سخت سیر و سلوک / = در دریای عشق غرق شدند ولی خود را آلوده لذات دنیوی نکردند - ۷ - صافی: پاکیزه، بی‌غش - طبیعت: سرشت - چاه طبیعت: غرایز جسمانی و هوی و هوس / صفا: طراوت، خلوص - تراب آلوده: آلوده به خاک - ۸ - جان جهان: معشوق، کسی که به اندازه جان و جهان ارزش دارد و عزیز و گرامی است - دفتر گل: گل سرخ به مناسبت داشتن گلبرگهای فراوان / می ناب: شراب خالص - ۹ - لفظ: ممات، چیستان - نکته فروختن: ایراد گرفتن / عتاب: سرزنش، خشم و تندی همراه با ناز و ادا. مصرع دوم گفته حافظ در برابر گفته معشوق است در مصرع اول آمد

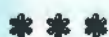
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۶	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۱	عدل قنی شاملونی، سایه، غرم
۹	۸	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	پژمان
۹	۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	محیط، فروخ

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، رضی.
فاقد این غزل: افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب: دامن سجاده شراب آلوده
- ۲ - بهروض: مہجۃ بادہ پرست
- ۳ - خال، رضی: شست و شویی بکن آنگہ = فرزاد: بہ خرابات درای
- ۴ - عدل، پژمان (۱)، سهیل، ادیب، خرم: بہ ہوای لب شیرین پسران
قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، قریب: بہ ہوای لب شیرین دھنان
فرزاد، جذیر، نی، جلان، سایہ: در ہوای لب شیرین دھنان
- ۵ / قریب، فرخ: بہ تشریف شہاب آلودہ
- ۶ - محیط: آشنایان غم عشق / فرزاد، بهروض، محیط، فرخ: غرقہ گردند و نگردند
- ۷ - بهروض: پاک و صافی و خوش از چاہ / عدل: آب شراب آلودہ
- ۸ - نی، سایہ، رضی: گفتم ای جان و جہان = ادیب، فرخ: دفتر گل باکی نیست
جذیر: دفتر گل عیبی هست
- 9 / جذیر، قریب، محیط، نی: گر شود فصل بہار
فرزاد: کہ شود وقت بہار
- ۹ - شاملو، انجو: گفت حافظ برو و نکتہ بہ یاران مفروش / محیط: بہ عنوان عتاب آلودہ
جذیر: گفت خامش لغز و نکتہ بحافظ مفروش

۱. ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده مانند چشم مست چشم جهان ندیده
۲. همچون تو نازنینی سر تا به پا لطافت گیتی نشان نداده ایزد نیافریده
۳. بر قعد خون عشاق ابرو و چشم شوخش گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده
۴. تا کی کبوتر دل باشد چو مرغ پستل از زخم تیر هجرت در خاک و خون طهیده
۵. از سوز سینه هر دم دودم به سر برآید چون عود چند باشم در آتش آرمیده
۶. گر دست من نگیری با خواجه باز گویم کز عشوه چون زحافظ دل برده‌ای به دیده



۱ - فروغ: روشنائی، درخشش. ۲ / گیتی: جهان، هستی. ۳ - عشاق: عشقان - شوخ: دلیر، بی‌پاک، گستاخ، بی‌حیا، افسونگر. ۴ - مرغ بسمل: مرغی که آن را ذبح کرده باشند و سرش را بریده باشند / هجر: دوری. ۵ / عود: چوبی است که به جهت بوی خوش آن و برای بخور در آتش می‌سوزانند، نام یکی از سازهای زهی در موسیقی، بریط، رود. ۶ - خواجه: آقا، سرور، بزرگ / عشوه: ناز و غمزه با اشاره چشم و ابرو.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶
عدل (سر)	۱	۲	۳	۴	۵	3.2.+
شاملو	۱	۲	6.5	۳	۴	+3.8.7
انجو	۱	۲	6	۳	۴	۵
جدیر، جلان	۱	۲	5.6	۳	۴	3.2.+
فرخ	۱	۲	۳	6	۴	۵

ترتیب ابیات: فرزاد (ش)، بهروض، خال (ل)، نی (ز)
 فاقد این غزل: پژمان، قنی، افشار، قریب، سهیل، محیط، ادیب، سایه، خرم، رضی.
 ابیات العاقی:

- ۱: گم زانکه رام گردد بخت رمیده با من هم زان دهن بر آرم کام دل رمیده
- ۲: میلی اگر ندارد بر عارض تو ابرو پنیوسته از چه باشد چو قد من خمیده
- ۳: گم بر لبم نهی لب یا بم حیات باقی آن دم که جان شیرین باشد به لب رسیده
- ۴: ما را بضاعت این است گر در مذاقت افتد دُرهای شعر حافظ بنویس بر جریده
- ۵: بر چهره بخت نیکت تعویذ چشم شوخش هر دم وان یکادی زاخلای بر دمیده
- ۶: هر زاهدی که دیده یاقوت می فروشت سجاده ترک کرده پیمانه در کشیده
- ۷: تاکی فرو گذاری چون زلف خود دلم را سرگشته و پریشان ای نور هر دو دیده
- ۸: در خار خار هجران افتاده در کشاکش وز گلبن وصال هرگز گلی نچیده

اختلاف متن‌ها

۱ / شاملو، فرزاد، جذیر، جلان: خوش تر ز چشم مست

بهروض، خال: روشن ز چشم مست

۲ - شاملو، جذیر، جلان: سر تا قدم لطافت

۳ - شاملو، نی: در قصد خون عاشق = عدل، شاملو، فرخ: ابرو و چشم مست

انجو: در قصد خون عشاق انجو: ابرو و چشم شوخت

جذیر: بر قصد چشم عشاق فرزاد: ابروی و چشم مست

نی: ابروی و چشم و شوخت

۱ / نی، فرخ: که این کمین گشاده که آن کمان کشیده

۴ - عدل، انجو، نی، فرخ: تاکی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل / عدل، انجو، نی، فرخ: باشد ز تیر هجرت

شاملو، فرزاد: از زخم تیر چشمت

بهروض، جلان: از زخم تیر جزعت

جذیر: از زخم تیر چرخت

۵ - جذیر، نی، فرخ، جلان: دو دم بسر درآید / فرخ: چون عود چند باشیم

۶ / شاملو، انجو: کز عشوہ دل زحافظ چون برده‌ای به دیده

بهروض، خال: کز عاشقان مسکین دل برده و دو دیده

فرزاد: کز عاشقان بیدل دلبرده‌ای به دیده

فرخ: کاز این کمینه حافظ دل برده‌ای بدیده

۴ / عدل: بنویس در جریده

۵ - شاملو: تعویذ چشم بد را

۶ - شاملو: هر زاهدی که دیده‌ست = جذیر، جلان: یاقوت جان فزایش / شاملو: سجاده ترک گفته

انجو: هر زاهدی که دیدی انجو: سجاده ترک داده

- ۱ دامن گشان همی شد در شرب زَر کشیده صد ماهر و ز زشکش جیب قَصَب دریده
- ۲ از تاپ آتش منی بر گیرد عارضش خوی چون قطره های شبنم بر برگ گل چکیده
- ۳ یاقوت جهان فرایش از آب لطف زاده شمشاد خوش خرامش در نیاز پروریده
- ۴ لفظی فصیح شیرین قندی بلند چابک روی لطیف دلکش چشمی خوش کشیده
- ۵ آن اهل دلکش بین و آن خنده دل آشوب و آن رفتن خوش بین و آن گام آرمیده
- ۶ آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد یاران چه چاره سازیم با این دل ریمده
- ۷ زنهار تا توانی اهل نظر میازار دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
- ۸ تاکی کشم عتیبت از چشم دلفریبت روزی گر شمعهای کسب ای یار برگزیده
- ۹ بس شکر باز گویم در بندگی خواجه گر او فتد به دستم آن میوه رسیده
- ۱۰ گر خاطر شریف رنجیده شد زحافظ باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده

* * *

۱- دامن گشان: با ناز و کبر و غرور حرکت کردن، کشیدن دامن لباس بر زمین در حال راه رفتن - شد: رفت - شرب: پارچه کتانی بسیار نازک و گرانبها برای لباس زنانه - شرب زر کشیده: پارچه کتانی زربافت / رشک: عظمت - جیب: گریبان، یقه - قصب: پیراهنی که از نوعی پارچه ابریشمی قیمتی دوخته می شده است - ۲ - تاپ: گرما، حرارت - عارض: چهره - خوی: بر وزن منی یعنی عرق - ۳ - یاقوت: کتایه از لب - جانفزا: روحبخش - آب لطف: عطر مهربانی و زیبایی، قدما را نظر بر این بود که یاقوت از دو عنصر آب و آتش تشکیل شده است - شمشاد: کتایه از قد و بالای معشوق - خوش خرام: به ناز رونده - پروریده: پرورش یافته - ۴ - لفظ: کلام، سخن - فصیح: روان، شیوا - چابک: رعنا و ظریف / خوش: زیبا - کشیده: بادامی، خمار - ۵ - لعل: لب سرخ معشوق - دلکش: دلربا، جذاب - دل آشوب: فتنه انگیز، دلبر / آرمیده: آرام، مطمئن - گام آرمیده: قدم مطمئن و با وقار - ۶ - آهوی سیه چشم: محبوب، دلدار / دل ریمده: دل فراری - ۷ - زنهار: آشکار، آگاه باش - اهل نظر: نظریات، کسی که به روی زیبا نگاه کند و لذت ببرد - ۸ - عتیبت: ناز، خشم، عتاب، قهر و ملامت / کرشمه: ناز و عشو با اشاره چشم و ابرو - برگزیده: پسندیده - ۹ - خواجه: سرور، آقا، بزرگوار / میوه رسیده: محبوب کامل - ۱۰ - خاطر شریف: دل و قلب بزرگوار.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
عدل، پژمان (۱)، فرخ، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
قنی، پژمان (۲)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۸	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۱۰
فرزاد، سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷	۹
جذیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۸
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	-	۱۰
بهروزی، جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
خال، نی، سایه، رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۷	۹
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

کلمات: ادیب

فاقد این غزل: افشار

بیت العاقی:

+ هر بد که گفت دشمن در حق ما شنیدی یا رب که مدعی را بادا زبان بریده

اختلاف متن‌ها

۱- جذیر، بهروض: دامن کشان همی رفت / عدل، پژمان (۱)، خرم: صد ماهر و زعشقش

۲- محیط: برگرد عارضش خون

۳- فرزاد: از لطف آب داده / جذیر: شمشاد دلربایش از ناز پروریده

۴- عدل، پژمان (۱)، سهیل، فرخ، خرم: لفظی فصیح و شیرین قدی بلند و چابک

شاملو، فرزاد: لفظ فصیح شیرین قد بلند چابک

جذیر: رویی لطیف نازک قدی بلند چابک

محیط: لفظی فصیح و شیرین قد بلند چابک

/ عدل، پژمان (۲)، قنی، انجو، خرم: رویی لطیف زیبا

شاملو، فرزاد، فرخ: روی لطیف دلکش

پژمان (۱)، سهیل: رویی لطیف و زیبا = عدل، شاملو، فرزاد، محیط، فرخ: چشم خوش کشیده

جذیر: لفظی فصیح شیرین پژمان (۱)، سهیل: چشمی خوش و کشیده

محیط: روی لطیف شیرین

۵- شاملو، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، فرخ: دامن خنده پراشوب / پژمان، شاملو، فرزاد، سهیل، فرخ: دامن خوش بین

۶- فرزاد: از دام من برون شد / عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سایه، خرم: یاران چه چاره سازم

قریب، محیط: یا رب چه چاره سازم

۷ / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: ای یار برگزیده

۸- فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، نی، جلان: تاکی کشم عتاب - پژمان (۱)، بهروض، سهیل، نی، فرخ، جلان: زان چشم دل‌فریت

/ شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: ای نور هر دو دیده

۱۰ / محیط: باز که توبه کردم

- ۱ از خون دل نوشتم نزدیکِ دوستِ نامه
إِنِّي رَأَيْتُ دُمُوسِرًا مِنْ هَجْرِكَ الْفِيَانَةِ
- ۲ دارم من از فراقش در دیده صد علامت
لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْفَلَاكَةِ
- ۳ هر چند گازمودم از وی نبود سودم
مَنْ جَرَّبَ الْفَجْزُوبَ خَلَّتْ بِهِ الْفُلْدَانَةِ
- ۴ پرسیدم از طبیبی احوالِ دوستِ گفتا
فِي بُغْيِهَا عَذَابٌ فِي قَسْرِهَا السَّلَامَةِ
- ۵ گفتم ملامت آید گر گردد دوستِ گردم
وَاللَّهِ مَا زَأَيْنَا خَبَا بِمَا مَلَامَتِهِ
- ۶ حافظ چو طالب آمد جامی به جانِ شیرین
خَتَّى يَنْزُوقَ مِنْهُ كَلَسًا مِنَ الْكِرَامَةِ



۱ / = از دوری تو روزگاری همچون قیامت دیدم. ۲ = فریق: دوری / = آیا این لشکهای چشم من برای ما گواه و نشانه‌ای کافی نیست. ۳ / = هر که آزموده را بیازماید پشیمانی بر او رواست. ۴ / = دوری‌اش رنج و عذاب است و در نزدیکی‌اش سلامت. ۵ = ملامت: سرزنش / = به خدا سوگند که ما عشقی بدون ملامت ندیدیم. ۶ = حافظ در برابر جام شیرینش خواستار جام شرابی از لبان شما است تا از آن جام شرابی از کرامت و بزرگواری بنوشد.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۵	۴	۲	۳	۱	انجو، جدیر
۶	۲	۵	۴	۳	۱	فرزاد
۶	+	۵	۴	۲	۱	قریب
+	۶	۵	۲	۴	۳	بهروض
۶	+	۵	۴	۲	۳	فوخ
۶	۵	۲	۴	۳	۱	جلان

تو تیب اییات: عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، ادیب، سایه

فاقد این غزل: شاملو، افشار، محیط.

بیت الحاقی:

+ باد صبا ز ما هم ناگه نقاب برداشت کاشمس فی ضحاء تطلع من الغمامه

اختلاف متن‌ها

۱- خال، سهیل: از سوز دل نوشتم = قریب، بهروض: نزدیک یار نامه

بهروض: از خون دل نیستم

۲- پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، بهروض، نی، فرخ، رضی: دارم من از فراق = عدل: در دیده صد قیامت

بهروض: بر دیده صد علامت

۳- عدل، پژمان (۱)، قریب، سهیل: هر چند آزمودم

فرزاد: چند لکه آزمودم = جذیر، جلان: هیچم نبود سودم / فرخ: حلت بها اندامه

نی: صد بارت آزمودم نی: یک ره وفا نکردی

۴- بهروض: پرسیدم از چه بینی = قریب، نی: از حال دوست گفتا

فرزاد: احوال عشق گفتا / فرزاد، نی، فرخ: فی قربها عذاب فی بعدها السلامه

بهروض: انکار دوست گفتا عدل، خرم: فی بعدها عذاب من قربها السلامه

فرخ: احوال خویش گفتا قریب، بهروض: فی قربها عذاب من بعدها السلامه

۵- قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، رضی: گفتم ملامت آید گر گرد کوت گردم

انجو، جذیر: گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم / جذیر: حالا بلاملامه

فرزاد: گفتم ز عشق رویت اندر ملامتم گفت

۶- بهروض: حافظ چو طالبی تو / عدل: حتی یذوق منی

+ قریب: ناگه حجاب برداشت / قریب: کاشمس فی الضحیها

فرخ: ناگه نقاب بگشود فرخ: کاشمس فی الضحایا

۱. چراغِ رویِ تو را شمع گشت پروانه
۲. خیزد که قیدِ مجانینِ عشق می‌فرمود
۳. به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی
۴. به بوی زلفِ توگر جان به باد رفت چه شد
۵. بر آتشِ رخِ زیبایِ او به جای سپند
۶. منِ رمیده زغیرت زپا فتادم دوش
۷. چه نقش‌ها که برانگیختیم و سود نداشت
۸. مرا به دورِ لبِ دوست هست پیمانی
۹. حدیثِ مدرسه و خاتمه مگوی که باز



۱ = شمع نور خود را از درخششِ چهره تو می‌گیرد، شمع پروانه روی تو شد / پروا: رغبت، توجه، التفات، میل - پروا: نه: توجهی نیست = از عشق تو توجهی به خودم ندارم. ۲ - خرد: عقل - قید: مقید کردن، زندانی کردن - مجانین عشق: دیوانگان عشق = عقل که دستور می‌داد دیوانگان عشق را به زنجیر کشند / به بوی: با رایحه، به آرزوی. ۳ - به مژده: به عنوان مژدگانی - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، بیک عاشقان - در نفسی: در یک نفس / پروانه: اجازه نامه، فرمان پادشاه. ۴ / جانانه: معشوق. ۵ - آتش رخ: سرخ‌گونگی چهره - سپند: اسپند / به، دانه: دانه بهتری. ۶ - رمیده: گریزان، مفقود، آزاده، آشفته - غیرت: رشک، حمیت / نگار: محبوب و دلدار. ۷ - نقش برانگیختن: حيله ساختن / فسون: حيله، نیرنگ، مکر، جادو - افسانه: بیهوده، دروغ و سخن ناراست. ۸ - دور: دوران، زمان، پیرامون / حدیث: سخن. ۹ - خاتمه: خاتمه، محل ذکر و عبادت صوفیان / هوا: آرزو، هوس.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
۱	۲	۴	۶	۷	۵	۳	۸	۹	عدل، قنی، غرم
۱	۴	۲	۳	۸	۶	۷	۵	۹	پژمان
۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۶	۹	انجو
۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷	۸	۹	قریب
۱	۲	۳	۵	۴	۶	۷	۸	۹	محیط
۱	۲	۴	۵	۶	۷	۳	۸	۹	فوخ

ترتیب ابیات: فرزاد، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: خال، سایه.
فاقد این غزل: شاملو، افشار

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرزاد، فرخ: شمع چرخ پروانه
قریب: شمع روز پروانه / قنی، انجو، قریب، بهروض، محیط، فرخ: مرا ز حال تو
خرم: شمع گشته پروانه
- ۲ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: به بوی سنبل زلف تو = فرخ: گشت به دانه
۳- عدل، خرم: به مژده جان به صبادان شمع هرنفسی / جذیر: که شمع روی تو اش = فرزاد، بهروض: چون رساند پروانه
قریب: به مژده جان به صبادان صبح شمع صفت
جذیر: می رساند پروانه
- ۴- قریب: بیوی زلفش اگر جان
- ۵- بهروض، نی، فرخ، جلان، رضی: بر آتش رخ زیبای تو = جذیر، بهروض: برای سپند
- ۶- انجو: من غریب ز غیرت = انجو، فرزاد، ادیب، فرخ: فتادم از پادوش
- ۷- قریب، فرخ: چه فتنه ها که برانگیختیم / بهروض، فرخ: فسون او بر ما گشته است افسانه
فرزاد: فسون ما بر او گشته بود افسانه
- ۸- جذیر: مرا بدولت آن دوست
- ۹ / پژمان (۱)، انجو، سهیل: فتاده در سر حافظ

- ۱- سحرگاهان که مخمور شبانه گرفتیم پاده با چنگ و چغانه
 ۲- نهادم عقل را ره توشه از من زشسهر هستی آش کردم روانه
 ۳- نگار من فروشم عشوه‌ای داد که ایمن گشتم از مگر زمانه
 ۴- زساقی کمان ابرو شنیدم که ای تیر سلامت را نشانه
 ۵- نبندی زان میان طبری کمر وار اگر خنود را بسینی در میانه
 ۶- برو این دام بر مرغی دگر نه که عینقا را بلند است آشیانه
 ۷- که بندد طرف وصل از حسن شاهی که با خود عشق بازد جلودانه
 ۸- نسدیم و مطرب و ساقی همه اوست خیال آب و گل در ره بهانه
 ۹- بده گشتی من تا خوش برآیم از ایمن دریای ناپیدا کرانه
 ۱۰- وجود ما معنایی است حافظ که تحقیق فسون است و فسانه



۱- سحرگاهان: هنگام سحر - مخمور شبانه: کسی که شب پیش شراب نوشیده و سحرگاه حالت خماری و ناخوشی دارد / چنگ: سازی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود - چغانه: سازی ضربی که ساختمان نوع ابتدایی آن عبارت است از کدوی کوچک خشک شده که در داخل آن سنگریزه می‌ریزند و دسته‌ای بر آن تعبیه می‌کنند. ۲- عقل را: برای عقل - ره توشه: توشه راه / هستی: وجود. ۳- نگار: دلدار - عشوه‌ای: تاز و کرشمه با اشاره چشم و ابرو / ایمن: آسوده خاطر. ۴ / ملامت: سرزنش. ۵- طرف بستن: سود بردن - میان: ناحیه‌ای از بالاتنه، کمر - کمروار: مانند کمر بند = اگر خودبین باشی و خود را هست بینگاری از آن کمر پهره‌ای نمی‌پری و نمی‌توانی دست در کمر معشوق بکشی. ۶- عینقا: سیم‌خ که آشیانه‌اش در بالای درخت یا کوه قاف می‌باشد و در اینجا کنایه از ذات اقدس الهی است که دور از دسترس فکر و شناخت است. ۷- شاه: نمادی از خداوند است = که می‌تواند از زیبایی شاهی لذت ببرد / = عارفان بر این عقیده‌اند که خداوند عاشق خویش است و جهان و هستی را آفرید تا خود را در جلوه خود ببیند یعنی او همیشه عاشق خویش است و به خویش عشق می‌ورزد و عشق و عاشق و معشوق خود اوست. ۸- ندیم: همنشین - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی‌دان / آب و گل: اشاره است به انسان که از آب و گل آفریده شده است. ۹- کشتی می: پیاله شرابخوری که آن را به شکل کشتی می‌ساخته‌اند - خوش برآیم: به سلامت بیرون بیایم، با توجه به کشتی می منظور این است که از دریا به سلامت بیرون بیایم / دریای ناپیدا کرانه: دریایی که انتهای آن ناپیدا است. ۱۰- ممنا: مسأله لاینحل، مشکل / تحقیق: بررسی، پژوهش - فسون: جادو - فسانه: قصه و سرگذشت = هر گونه تحقیق در باب معنای وجود جز قصه‌پردازی حاصلی نخواهد داشت.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۱۰	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، سایه
۱۰	۸	۹	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۶	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۰	+	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	پهروض
۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال، محیط، نی
۱۰	۶	۹	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱	فروخ
۱۰	۷	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲)، جلان، سایه، رضی.

فاقد این غزل: افشار

بیت الحاقی:

+ : سرا خالی ست از بیگانه می نوش که جز تو نیست ای مرد یگانه

اختلاف متن ها

۱- عدل، ادیب، خرم: سحرگاهی که مخمور شبانه

۲- انجو: نهادم عقل را زاده از می / قریب، بهروض: زملک هستیش

جذیر: به شهر هستیش

فی: به شهر مستیش

۳- عدل، پژمان (۱)، سهیل: جرعه ای داد

۵- شاملو، قریب: نبندی زین میان

۶- شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، محیط، فرخ: بر مرغ دگر نه

۷- عدل، پژمان (۱)، خرم: از عشق شاهی / شاملو، انجو، بهروض: که با خود عشق ورزد جاودانه

۸- بهروض: ندیم و ساقی و معطر همه اوست / قریب: در وی بهانه

۹- عدل، پژمان (۱)، قنی، محیط: تا خوش برانیم

- ۱ ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای / فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای
- ۲ ساعتی ناز مفرمای و بگردان عادت / چون به پرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای
- ۳ پیش بالایی تو میرم چه به صلح و چه به جنگ / که به هر حال برازنده ناز آمده‌ای
- ۴ آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل / چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای
- ۵ آفرین بر دلی نرم تو که از بهر ثواب / گشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای
- ۶ زهد من با تو چه ستجد که به یغمای دلم / مست و آشفته به خلوت گه راز آمده‌ای
- ۷ گفت حافظ دگر خرقه شراب آلوده‌ست / مگر از مذهب این طایفه باز آمده‌ای



۱ - سلسله: زنجیر / فرصت باد: عمرت دراز یاد - دیوانه نواز: عاشق نواز. ۲ - ساعتی: لحظه‌ای - بگردان عادت: عادت را عوض کن / پرسیدن ارباب نیاز: احوالپرسی نیازمندان. ۳ - پیش بالایی تو میرم: فدای قد و بالایی تو شوم / برازنده: در خور و لایق. ۴ - لب لعل: لب سرخ معشوق / شعبده باز: نیرنگ باز. ۵ - ثواب: پاداش / غمزه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو. نماز: مقصود نماز میت است. ۶ - زهد: پارسایی - چه ستجد: چگونه قابل قیاس است - یغما: غارت، دزدی / خلوت گه راز: دل، قلب. ۷ - خرقه: لباس زهد و درویشی - دگر خرقه: باز خرقه‌ها / مذهب: طریقه و روش - طایفه: منظور طایفه صوفیان و زاهدان است - الف: مگر از راهی که خرقه‌پوشان ریایی رفت‌اند آمده‌ای که خرقه‌ها شراب آلوده است. ب: مگر از طریقه خرقه‌پوشان برگشته‌ای.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۲	۳	۶	۵	۴	۱	پژمان
۷	۳	۲	۶	۵	۴	۱	شاملو
۷	۳	۶	۵	۲	۴	۱	انجو
۷	۶	۵	۲	۴	۳	۱	فرزاد، افشار، سهیل
۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	ادیب
۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، سایه خرم، رضی.
کلمات: ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزند: بیگانه نواز آمده‌ای

۲ - عدل، پژمان، قنی، انجوقریب، سهیل، محیط، فرخ، خرم: ساعتی ناز مفرما / جذیر: که به هر حال پرازنده ناز آمده‌ای

۳ - جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: پیش بالای تو نازم

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: چون به هر حال پرازنده ناز آمده‌ای

جذیر: چون به خلوت گه ارباب نیاز آمده‌ای

۴ - انجوقریب: آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب و رخ

شاملو: آب و آتش به هم آمیخته‌ای در لب لعل / افشار، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: که خوش شمعده باز آمده‌ای

فرزند: آب و آتش به هم آمیخته‌ای از رخ و لب

افشار: آتش و آب برآمیخته‌ای از لب و لعل

۵ - فرزند: آفرین بر دل بیرحم تو کز بهر ثواب

۷ - افشار: خرقة همی در گروست / شاملو، افشار، قریب: آن طایفه باز آمده‌ای

۱. از من جدا مشو که توأم نور دیده‌ای آرام جان و مونس قلب رمیده‌ای
 ۲. از دامن تو دست ندارند عاشقان پیراهن صبوری ایشان در دیده‌ای
 ۳. از چشم بخت خویش مبادت گزند از آنک در دلبری به غایت خوبی رسیده‌ای
 ۴. منعم گنی ز عشق وی ای مفتی زمان معذور دارم که تو او را ندیده‌ای
 ۵. آن سرزنش که کرد تو را دوست حافظا بوش از گلیم خویش مگر پاکشیده‌ای



۱ - توأم نور دیده‌ای: تو نور دیده‌ام هستی / آرام: آسایش - مونس: همدم، یار - قلب رمیده: قلب مضطرب، مغموم و آزرده.
 ۲ - دست از دامن داشتن: قطع امید کردن / پیراهن صبوری دریدن: ناشکیبایی کردن. ۳ = امیدوارم همیشه بختت بیدار باشد / غایت: نهایت. ۴ - مفتی: فتوا دهنده / معذور دارم: ایرادی بر تو نمی‌گیرم. ۵ = گویا که از حد خود تجاوز کرده‌ای.

۵	۴	۳	۲	۱	
۵	۳	۲	۲	۳	۱ شاملو
۵	۲	۳	۲	۲	۱ افشار
۵	۲	۲	۳	۱	۱ محیط

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)،
فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: پژمان (۲).

ابیات العاقی:

- ۱: داری خیال پرسش عشاق بینوا گویا که بوی صدق از ایشان شنیده‌ای
۲: دل بر مدار هان که رسی هم به روز وصل شب‌ها چو زهر فرقت جانان چشیده‌ای
۳: آب حیات و مرتبت خضر یافتی یک بار اگر تو خود لب دلبر مکیده‌ای

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: که مرا نور دیده‌ای / جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: محبوب جان و مونس قلب ریمده‌ای

۳- پژمان (۱)، انجو، سهیل: از چشم زخم دهر مبادت گزند از آنک

محیط، نی، سایه: از چشم زخم خویش مبادت گزند از آنک

فرزاد، ادیب: از چشم زخم خلق مبادت گزند از آنک

افشار: از چشم بخت هیچ مبادت گزند از آن

قریب: از چشم بدسگال گزندت مباد از آنک

۴- عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزاد، سهیل، محیط، ادیب، فرخ، خرم، منعم مکن ز عشق وی / محیط، فرخ: تو آن را ندیده‌ای

شاملو: منعم ز عشق اگر کنی

۵- شاملو، فرزاد، قریب، فرخ: این سرزنش که کرد

پژمان (۱): زان سرزنش که کرد = افشار: ترا یار حافظ

محیط: زین سرزنش که کرد رضی: تو را دوست حافظ

۲- افشار: که ز جانان رسی بوصل / ای آنک زهر فرقت

- ۱- به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی منی / علاج کسی کنم آخر الذواء الکی
 ۲- ذخیره‌ای بیه از رنگ و بسوی فصل بهار / که می‌رسند زپسی ره زنان بهمن و دی
 ۳- چو گل نقاب بر افکند و مرغ زد هوو / منه زدست پیاله چسه می‌کنی می‌هی
 ۴- شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت / زتخت جم سخنی مانده است و افسرگی
 ۵- خزینه داری میراث خوارگان کفر است / به قبول مطرب و ساقی به فتوی دف و نی
 ۶- چو هست آب حیات به دست تشنه ممیر / فلا تمنت و من الماء کل شیء غنی
 ۷- زمانه هیچ نبخشد که باز نستانند / معجو زبفله مروّت که شینّه لا شنی
 ۸- نوشته‌اند بر ایوان جنت المآوی / که هر که عشوه دنیا خرید وای به وی
 ۹- سخا نمافند، سخن طی کنم شراب کجاست / بده به شادی روح و روان حاتم طی
 ۱۰- بخیل بسوی خدا نشنود بیا حافظ / پیاله گیر و گزم وز و القمان علی



۱- قمری: پرندمای از راسته کیوتران و به اندازه یک کیوتر متوسط است / علاج: درمان - آخر الذواء الکی: آخرین دارو یا درمان داغ کردن است. ۲ / رهزنان بهمن و دی: ماههای بهمن و دی به علت سرمای زمستانی به راهزن تشبیه شده‌اند.
 ۳- نقاب برافکندن گل: شکفته شدن گل - هوو: صدایی که از گلوئی مرغ موقع خواندن بیرون می‌آید، فغان و فریاد / می
 می: آی یا تو هستم، وای بر تو. ۴- شکوه: جلال و عظمت - ثبات داشتن: پایدار ماندن / جم: بزرگترین پادشاه سلسله
 پیشدادی، جمشید - افسر: تاج - کی: لقب پادشاهان کیانی. ۵- خزینه‌داری: گنجینه‌داری، حفاظت از مال و اموال -
 میراث خوار: وارث / قول: گفته، سخن، در موسیقی آواز معنی می‌دهد - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی‌دان
 - فتوا: نظر و عقیده. ۶- آب حیات: آب زندگانی، گنایه از شراب / پس نمیر که از آب هر چیزی زنده است. ۷ / سفله:
 پست، فرومایه - مروّت: جوانمردی - شینه لاشی: چیز او ناچیز است - از دنیای دنی انتظار جوانمردی نداشته باش زیرا
 چیزی هم که می‌دهد در واقع هیچ چیز نیست. ۸- جنت المآوی: پناهی که محل آرامش است، یکی از بهشت‌های هشتگانه
 / عشوه خریدن: فریب خوردن، گول خوردن. ۹- سخا: کرم و بخشش - طی کردن: پایان دادن، جمع کردن، تمام کردن /
 به شادی: برای شادی و آمرزش - حاتم طی: حاتم طائی که کنیه او ابوسنان بود از قبیله طی در دوره جاهلیت که مردی
 جوانمرد و بخشنده بود و در بین اعراب به سخاوت مشهور بود. ۱۰- بخیل: خسیس، تنگ چشم / پیاله گرفتن: شراب
 نوشیدن - کرم ورزیدن: بخشیدن - الضمان علی: پاداش و جزایر عهده من، ضمانت بر عهده من، گناه بر گردن من.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، فنی، خرم
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	پژمان (۲)
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، سهیل
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	بهری، رضی
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	جلان، خال، بهروضی
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	چذیر
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	محیط
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	نی
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	فوخ
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	-	۲	۱	سایه

اختلاف متن‌ها

۲ / بهروض: که در پی‌اند دگر ره زنان

۳ / عدل، پژمان (۱)، سهیل، جلان: مده زدست پیاله

۴ - پژمان، قنی، سهیل، خرم: شکوه سلطنت و حسن که ثباتی داد

عدل: شکوه سلطنت و حسن کی پباتی داد

قریب: شکوه سلطنت و حکم کی ثبات نداشت

ادیب: شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داشت

۵ - فرخ: خزانه‌داری میراث / افشار، بهروض: بقول مطرب و ساقی و فتوی دَف و نی

پژمان (۲): بقول ساقی و مطرب بفتوی دَف و نی

۶ / بهروض: نگفتمت و من الماء

۸ - افشار: نبشته‌اند بر اوراق

بهروض: نوشته‌اند در ایوان

۹ - شاملو، افشار، بهروض، محیط، نی: سخن طی کنم بیا ساقی / شاملو: بیار باده به شادی به یاد حاتم طی

جذیر: سخن طی کنم بده باده / جذیر: بشاد کامی روح و روان حاتم طی

نی: بیار باده بشادی روح حاتم طی

۱۰ - جذیر، قریب: نشنود برو حافظ / عدل: پیاله گیر کرم ورز

شاملو: پیاله نوش و کرم ورز

جذیر: بعیش کوش و کرم ورز

- ۱ ساقی بیا که شد قدح لاله پُر زَمَن
- ۲ بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار
- ۳ هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
- ۴ خوش نازگانه می‌جمی ای شاخ نوبهار
- ۵ بر بهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
- ۶ فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
- ۷ باد صبا ز عهد صبی یاد می‌دهد
- ۸ حشمت مبین و سلطنت گل که بسپزد
- ۹ در ده به یاد حاتم طی جام یک منی
- ۱۰ زان منی که داد حُسن و لطافت به ارغوان
- ۱۱ مسند به باغ بر که به خدمت چو بندگان
- ۱۲ حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید
- طامات تا به چند و خرافات تا به کی
- چنین قباي قیصر و طرف کلاه کی
- بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
- کاشف‌تنگی مسبات از آشوب یاد دی
- ای وای بر کسی که شد ایمن زمکر وی
- و امروز نیز ساقی مه روی و جام منی
- جان‌دارویی که غم بتزد در ده ای صَبْثی
- فسر آشی باد هر ورقش را به زیر پی
- تا ناله سیاه بسخیلان کنیم طی
- بیرون فکند لطیف مزاج از زُخْش به خوی
- استاده است سرو و کمر بسته است نی
- تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری



۱ - قدح لاله: بخاطر شباهت لاله به قدح تشبیه شده است / طامات: گزافه‌های صوفیانه، گفتار بیهوده - خرافات: عقاید و باورهای نادرست. ۲ - کبر: نخوت و تکبر، خود بزرگ‌بینی / چین قبا: حالتی در قبا که علامت تفلخر و شیک‌پوشی بوده است. قیصر: عنوان و لقب عمومی امپراطوران روم - طرف کلاه: آویزهای از پارچه که به شکل چتر کوچکی از یک جانب یا دو جانب کلاه آویزان می‌شده و علامت تفلخر و شیک‌پوشی بوده است. کی: لقب پادشاهان کیانی. ۳ - مرغ چمن: بلبل / خواب عدم: مرگ. هی: آهای با تو هستم. ۴ - نازگانه: ظریفانه - چمیدن: خرامیدن، به ناز راه رفتن - شاخ نوبهار: شاخه نورسته و جوان، محبوب و دلدار / آشفتگی: پریشانی، اضطراب - آشوب: فساد، تباهی. ۵ - مهر چرخ: مسعدت چرخ و فلک - شیوه: عادت، طریقه / ایمن: خاطر جمع. ۶ - فردا: روز رستاخیز - شراب کوثر: آب شیرین و گوارایی که در چشمه‌ای در بهشت به نام کوثر جاری است - حور: زنان چشم سیاه و سپیدپوست و زیبا / مهروی: ماهروی، زیباروی. ۷ - باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - عهد صبی: دوران کودکی / جان دارو: شراب صبی: کودک، پسر بچه، مفیچه، شاهد. ۸ - حشمت: شکوه و جلال / فراش: کسی که فرش پهن می‌کند، خدمتکار - زیر پی: زیر پا. ۹ - حاتم طی: حاتم طائی از قبیله طی در دوره جاهلیت که مردی جوانمرد و بخشنده بود و در بین اعراب به سخاوت شهرت داشت / نامه سیاه: دفتر احوال نادرست - یخیلان: خسیسان، تنگ چشمان - طی کردن: در هم پیچیدن. ۱۰ - حُسن: زیبایی و نیکویی - ارغوان: گل سرخ مایل به بنفش / مزاج: سرشت و طبیعت - خوی: پر وزن منی به معنی عرق. ۱۱ - مسند: تخت، تکیه‌گاه، پالش / کمر بستن نی: اشاره است به بندهای میانه‌ئی که به صورت کمربند در نی وجود دارد و کنایه از آمادگی هم هست. ۱۲ - حدیث: سخن و شعر - سحر فریب: فریبنده مانند سحر و جادو / روم: روم شرقی، آسیای صغیر کنونی.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	۶	۸	۵	۲	۳	۴	۷	۹	۱۰	۱۱	۱	پژمان (۱)
۱۲	۶	۸	۵	۲	۳	۴	۷	۱۰	۹	۱۱	۱	پژمان (۲)
۱۲	۹	۱۰	۵	۸	۴	۷	۱۱	+	۳	۲	۶	شاملو
۱۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱۱	۱	انبجو
۱۲	۱۱	+	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	فرزاد، جذیر، جلان
۱۲	-	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۱۲	۸	+	۱۱	۹	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	قریب
۱۲	۱۱	+	۱۰	۹	۸	۷	-	۵	-	۳	۲	فرخ
۱۲	۱۱	+	۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	رضی

ترتیب ابیات: عدل، قنی، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم.

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، نی، سایه، خرم.

فاقد این غزل: محیط.

بیت الحاقی:

+ بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند آهنگ چنگ و بر بط و مرغول نای و نی

اختلاف متن‌ها

۱- شاملو: صوفی بیا که شد = فرزاد، فرخ: قدح باده پر زمی

۲- فرخ: بگنار کبر و ناز = شاملو: که بسیار دیده چرخ / افشار: حسن قهای قیصر و = شاملو: ترک کلاه کی

۳- انجو: هشیار شو که مرغ سحر گشت مست هان

افشار: هشیار گرد مرغ جهان مست گشت هان / افشار: بیدار گرد که خواب عدم

۴- قریب: خوش ناز کنه می‌روی = افشار: ای باد نوبهار / افشار، بهروض: از آشوب ماه دی

قریب: از آسیب باد دی

۵- فرزاد، جذیر، جلان: بر مهر چرخ و عشوه او / شاملو، افشار: ای وای آن کسی که

۶ / قریب: امروز نیز = افشار، بهروض، سهیل: ساقی مه رو و جام می

۷- جذیر، قریب: زعهد صبا یاد می‌کند / پژمان (۱): در ده ای بئی

بهروض، جلان: زعهد صبی یاد می‌کند

۸- جذیر: حشمت مبین و سلطنت آن گل = شاملو، فرزاد، جذیر، جلان: که گسترده / افشار: فراش باد بر در رخسار برآند بی

جذیر: فراش باد هر ورقش بر سر بر کی

فرخ: فراش باد هر ورقی رابه زیری

۱۰- فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، فرخ، جلان: آن می‌که داد = شاملو، ادیب، فرخ: رنگ و لطافت به ارغوان

جذیر، جلان: رنگ طبیعت به ارغوان

/ جذیر، فرخ، جلان: لطف ازل از رخسار به خوی

۱۱ / فرزاد، فرخ: سرو ایستاده است و = فرزاد، بهروض: کمر بسته همچونی

۱۲ / انجو: تا حد چین و شام و = شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب: به اقصای روم و ری

فرخ: به اطراف رم و ری

قریب: تا حد چین و مصر و

فرخ: تا حد مصر و شام و

+ - قریب: بشنو که بلبلان چمن / شاملو: طنبور و عود و نی

فرزاد: مرغول عود و نی

۱. لبش می‌بوسم و در می‌کشم منی به آب زندگانی برده‌ام بی
- ۲ نه رازش می‌توانم گفت با کسی نه کسی را می‌توانم دید با وی
- ۳ لبش می‌بوسد و خون می‌خورد جام زخمش می‌بیند و گل می‌کند خوی
- ۴ بده جام منی و از جم مکن یاد که می‌داند که جم کی بود و کی کی
- ۵ بزن در پرده چنگ ای ماء مطرب رگش بسخراش تا بخروشم از وی
- ۶ گل از خلوت به باغ آورد مسند بساط زهد همچون غنچه کن طی
- ۷ چو چشمش مست را مخمور مگذار به یاد لعلش ای ساقی بده منی
- ۸ نجوید جان از آن قالب جدایی که بنشد خون جامش در رگ و پی
- ۹ زیانت درکش ای حافظ زمانی حسدیت بسی‌زبان بشنو از نی



۱- در کشیدن: به سر کشیدن نوشیدنی / آب زندگانی: آب حیات که عمر جاویدان می‌بخشد و در اینجا منظور لب یار و منی می‌باشد. ۲- آنگاه که جام به لب او می‌رسد چون لبان او را سرخ‌تر و سکر آورتر از شراب می‌بیند جام از این حسادت خون می‌خورد / خوی: بر وزن منی به معنی عرق «گل رخسار او را می‌بیند و از حسادت عرق بر جبینش می‌نشیند. ۳- جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان / کی کی: اولین کی لقب عمومی پادشاهان کیانی است و کی دوم به معنی چه وقت می‌باشد. ۴- پرده: مقام، گوشه، دستگاه. ماه مطرب: نوازنده زیبارو مانند ماه / رشته‌های چنگ را با انگشت بخرایش تا بتوانی که از آن برمی‌خیزد به فریاد و شادی درآیم. ۵- خلوت: جای خالی از غیر، انزوا، نیستی. مسند: تخت / بساط: گسترده. زهد: پارسایی. طی کردن: برچیدن، درهم پیچیدن. ۶- مخمور: خمار از نرسیدن شراب / لعل: لب سرخ یار. ۸ / خون جام: شراب سرخ فام. ۹- زبان در کشیدن: خاموش گشتن / حدیث: ماجرا، داستان.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۵	۸	۲	۷	۶	۳	۲	۱	شاملو
۹	۳	۸	۷	۵	۴	۶	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۵	۳	۴	۶	۲	۱	فرزاد، سهیل، ادیب
۹	-	۵	-	۴	۷	۳	۲	۱	افشار
۹	-	-	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر، بهروضی، خال، رضی
۹	-	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	نی
۹	۲	۸	۴	+	۷	۶	۵	۳	فرخ
۹	۳	۶	۸	۵	۴	۷	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جلان، خرم.

کلمات: پژمان، قنی، انجو، سایه، خرم

فاقد این غزل: محیط.

ابیات العاقی:

۱: چو مرغ باغ میگوید که هو هو مننه از دست جام باده می می

۲: تو با سلطان گل می نوش و خوش باش غنیمت دان وصال بهمن و دی

اختلاف متن ها

۳- شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، فرخ، جلان: لبش می بوسم و خون می خورد جام

/ شاملو، افشار، جذیر، قریب، فرخ، جلان: رخس می بینم و

۴- شاملو، فرزاد: بده جامی مرا وز جم

افشار، بهروض: بده جام جم و از جم

جذیر: بده جام جمم وز جم

فرخ: بده خام جم و وز جم

۵- شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، نی، فرخ، جلان: بزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب / بهروض: دلش بغراش

۶ / شاملو، فرزاد، قریب، ادیب، نی: بساط زهد را چو غنچه کن طی

۷- افشار: چو چشمست مست را

۸- سهیل: بجوید جان از آن قالب جدایی / عدل: که باشد خون و جامش

۹- شاملو، فرزاد، سهیل، ادیب: زبان را درکش ای حافظ زمانی / افشار، قریب: زبان بی زبانان بشنو از نی

بهروض: زبان درکش تو ای حافظ زمانی

۱. مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی / پُر کن قدح که بی من مجلس ندارد آبی
۲. وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید / مطرب بزن نوایمی ساقی بده شرابی
۳. شد حلقه قامت من تا بعد از این رقیبت / زاین در گهر نراند ما را به هیچ بایی
۴. در انتظار رویت ما و امیدواری / در عشوه وصال ما و خیال و خوابی
۵. مخمور آن دو چشم آیا کجاست جامی / بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی
۶. حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان / کسی تشنه سیر گردد از لعلم سرابی



۱- مخمور: حالت کسالت و سردرد ناشی از نرسیدن شراب به شرابخوار، خمار آلود - جام عشق: جام می، می غلبات عشق است / قدح: پیاله شراب - ندارد آبی: رونقی ندارد. ۲- در پرده: در لافه، با ایهام و اشاره - زلفت ناید: درست و موافق در نمی‌آید / مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی‌دان - نوازی: گوشه‌ای از موسیقی، پرده‌ای از موسیقی. ۳- حلقه شدن قامت: خمیده شدن، دو تا شدن - رقیب: نگهبان و مراقب، دربان / به هیچ بایی: به هیچ دری، به هیچ عنوانی. ۴- ما و امیدواری: چاره‌ای جز امیدواری نداریم / عشوه: فریب و دروغ - وصال: وصل و دیدار - ما و خیال و خوابی: خواب و خیال مخصوص ما خواهد بود. ۵ / لعل: لب سرخ معشوق - آخر کم از جوابی: آخر دست کم جوابی بده. ۶- دل نهادن: دلبستگی پیدا کردن / لعل: پرتو، روشنی - سراب: قطعه زمین خشکی که از دور به صورت آب در نظر آید - لعلم سراب: درخشش و روشنی سراب.

۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۴	۳	۲	۵	۱	پژمان (۱)
۶	۴	۳	۵	۲	۱	پژمان (۳)
۶	۴	۳	۲	۵	۱	شاملو
۶	۴	۵	۳	۲	۱	انجو، فرخ
۶	۵	۳	۴	۲	۱	فرزاد، سهیل
۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
-	۵	۴	-	۲	۱	جدیر
۶	۳	۵	۴	۲	۱	جلان

تر تیب ابیات: عدل، قنی، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، قریب، سهیل.

ابیات العاقی:

+ : چون آفتاب رویش در دیده می‌نگنجد ای دل چه سود دارد در دیده اضطرابی
2 : آن کس که در هوایت دل داده بود بر باد در آتش غم عشق ای جان نداشت تابی

اختلاف متن‌ها

۲ - فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، نی، فرخ، جلان: عشق رخ چو ماهش در پرده راست ناید
افشار: حسن رخ چو ماهش در وصف می نیاید

۳ - شاملو، انجو: شد حلقه قامت ما = شاملو: تا بعد ازین رقیبان

بهروض: تا بعد ازین رقیب

/ افشار، بهروض، رضی: هر دم زدر نراند ما را به هیچ بایی

عدل، خرم: هر دم زدر نراند دیگر به هیچ بایی

شاملو: زین در دگر نراند ما را به هیچ بایی

محیط: از در دگر نراند ما را به هیچ بایی

فرخ: ما را زدر نراند هر دم به هیچ بایی

۴ - شاملو، فرزاد، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: ما و امید روزی

جذیر: ما را امید روزی

/ شاملو: وز چشمه لبانت

انجو: وز عشوه لبانت = پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: ما و خیال خوابی

افشار: ما و امید و خواری

افشار: بر وعده وصال

جذیر: در عشوه خیالت

۵ - شاملو، انجو: ساقی کجاست جامی

جذیر، بهروض: آخر کجاست جامی / افشار: آخر بده جوابی

افشار: ساقی بیار جامی

۶ - شاملو، افشار: حافظ چه می‌نهی تو دل بر خیال جانان

فرزاد، نی: حافظ چه می‌نهی تو دل بر خیال خوبان

بهروض، سایه: حافظ چو می‌نهی تو دل در خیال خوبان

محیط: حافظ چه می‌نهی دل تو بر خیال خوبان

فرخ: حافظ چه می‌نهی دل تو بر وصال خوبان

اختلاف متن‌ها

۲ - عدل، جذیر، خال، محیط، جلان، خرم: با ما تاب و رنگ عارضت: قنی، پژمان (۲)، شاملو، فروزاد، افشار، نی، سایه: حالیا بیرنگ نقش خوش برآب انداختی

خال، ادیب: حالیا بیرنگ نقش خود بر آب انداختی

افشار، قریب: بر ما رنگ و آب عارضت

سهیل: حالیا بیرنگ نقش خود بر آب انداختی

بهروض: بر ما تاب و رنگ عارضت

محیط: حالیا بیرنگ نقش خوش برآب انداختی

محیط: با ما تاب رنگ عارضت

۳ - محیط: از خوبان عالم شاد باش

۴ / شاملو، انجو: زین میان پروانه را

محیط: زان سبب پروانه را

۵ - فروغ: گنج حسن خود نهادی «جذیر: در دل ویران او / محیط، فروغ: سایه رحمت = افشار: درین کنج خراب انداختی

جذیر: بر آن کنج خراب انداختی

قریب: بر دل ویران ما

قریب: بدین کنج خراب انداختی

۶ - افشار، جذیر، قریب، محیط، نی: گرچه سرمست و خرابم رد مکن

۷ - پژمان (۲)، انجو، خال، جلان، خرم: زیندل از آب آن عارض / افشار، سهیل، نی، سایه: تشنه لب کشتی و گردان را

فروزاد: تشنه لب کشتی و گردان را

بهروض: تشنه لب کشتی و گردن = بهروض: در خلاب انداختی

فروغ: تشنه لب کردی و انگاهش

۸ - قریب: وانگه از نقش و خیال

محیط: وانگه از روی خیال

فروغ: وانگه از نقش مراد

۹ - جذیر: پرده از رخ برگرفتی / وز ضیا حورو پری

۱۰ - پژمان (۱): وز برای صید دل در گردنم

جذیر: از برای صید دل بر گردنم

بهروض: از برای صید دل در گردنم

۱۱ - جذیر، بهروض، فروغ: از فروغ نرگس مخمور و لعل می پرست

عدل: از قریب نرگس مخمور لعل می پرست

محیط: از فروغ لعل میگون و دو چشم می پرست

۱۲ - فروزاد، ادیب، نی، فروغ: ای که خصم ملک را / فروزاد، ادیب: از تف شمشیر

جذیر، نی: از لب شمشیر = فروغ: تیزت در عذاب انداختی

فروغ: از سر شمشیر

۱۳ - جذیر، جلان: خسرو دارا شکوه / فروغ: از ره عزت بخاک آن جناب انداختی

۱۴ - فروغ: چو بر اورنگ جم

- ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی و آن گه بُرو که رستی از نیستی و هستی
- ۲ گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خود پرستی
- ۳ با ضعف و ناتوانی همچون نسیم باش بیماری اندر این ره بهتر ز تن درستی
- ۴ در مذهب طریقت خامی نشان کفر است آری طریقی دولت چالاکی است و چستی
- ۵ تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین گه رستی
- ۶ در آستانِ جانان از آسمان میندیش کز اوچ سربلندی افشتی به خاک پستی
- ۷ خار آرزو چه جان بکاهد گل عذیر آن بخواهد سهل است تلخی منی در جنب ذوق مستی
- ۸ صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرهیز ای کسوته آستینان تا کی دراز دستی



۱ / رستی: رهایی‌یابی - نیستی: مردن - هستی: وجود. ۲ = اگر تجلیات حق را در خود احساس کردی مادام که جان در بدن داری به کار معشوق و عشق بپرداز / قبله: عبادتگاه، طرف توجه - خود پرستی: تکبر و خودخواهی = هر قبله‌ای که باشد از خود پرستی بهتر است. ۳ = بیماری نسیم: حالت حرکت افتان و خیزان و شدت و ضعف نسیم به بیماری تشبیه شده است. ۴ = مذهب طریقت: راه و روش سالکان حق - خامی: ناآزمودگی، ناپختگی - کفر: بی‌دینی، العاد ورزیدن / طریقی دولت: راه نیکبختی و عنایت ازلی - چالاکی و چستی: زیرکی و زرنگی و چابکی. ۵ = فضل: دانش = تا زمانی که متکی به عقل و دانش خود باشی بدون شناخت خواهی بود / نکته: مسأله دقیق، رمز. ۶ = آستان جانان: درگاه محبوب - از آسمان میندیش: از گردش آسمان و کجروی آن بیم به خود راه مده. ۷ = بکاهد: ضعیف گرداند / سهل: قابل تحمل - جنب: کنار - ذوق مستی: نشاط و خوشی مستی. ۸ = صوفی: زاهد ریاکار - پیاله پیما: پیاله نوش، شرابخوار - قرابه: شیشه بزرگ شراب - قرابه پرهیز: پرهیز کننده از نوشیدن با شیشه بزرگ شراب، ترک‌کننده شرابخواری / کسوته آستین: صوفیان خرقة با آستین گشاد و کوتاه تا آرنج می‌پوشیدند - دراز دستی: تجاوز، تعدی، دست به مال و ناموس مردم دراز کردن.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان	۱	۴	۳	۵	۲	۶	۷	۸
انجو	۱	۲	۴	۵	۳	۶	۷	۸
فرزاد (ر)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
نی (پ)	۱	۲	۳	۴	۲	۳	۴	۵

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرخ (فط)، سایه، خرم، رضی.

کلمات: عدل، قنی، خرم.

فاقد این غزل: شاملو، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، جلان

ابیات الحاقی:

- + : از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت با جمله سر بلندی شد پایمال پستی
2 : دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم با کافران چه کارت گریبت نمی پرستی
3 : سلطان من خدا را زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی
4 : در گوشه سلامت مستور چون توان بود تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی
5 : حافظ ندید اول وین غم گرفت مهمل کز اوج سر بلندی افتد به چاه پستی

اختلاف متن ها

۲ - انجو، فرخ: گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود باش

سایه، رضی: گر خود بتی بینی مشغول کار او شو / نی: هر قبله ای که باشد

نی: گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود شو

۳ / پژمان، نی، سایه، رضی: خوشتر ز تندرستی

۴ / نی: آری طریق رندی

۵ / سایه، رضی: خود را مبین و رستی

۸ - پژمان (۲)، انجو: حافظ قرا به پرداز

- ۱ با مژمی مگویند اسرار عشق و مستی
 ۲ عاشق شو آر نه روزی کار جهان سرآید
 ۳ با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
 ۴ دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم
 ۵ در آستان جانان از آسمان میندیش
 ۶ سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
 ۷ در گوشه سلامت مستور چون توان بود
 ۸ آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست
 ۹ غار آر چه جان بکاهد گل عذیر آن بخواهد
 ۱۰ تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
 ۱۱ صوفی پیاله پیما حافظ قریبه پرهیز
 ۱۲ عشقت به دست طوفان خواهد سپرد حافظ
- تا بسی خبر بمیرد در درد خودپرستی
 ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
 بیماری اندر این ره خوش تر زتن درستی
 با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی
 کز لوح سربلندی افستی به خاک هستی
 تا کی گزند سیاهی چندین دراز دستی
 تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی
 کز سرگشی زمانی با ما نمی‌نشستی
 سهل است تلخی من در جنب ذوق مستی
 یک نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی
 ای کسوته آستینان تا کی دراز دستی
 چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی



۱ - مدعی: مخالف، ادعاکننده، حقه‌باز. ۲ / نقش مقصود: نوشته مطلوب، عشق. کارگاه: کارخانه، محل بافتن پارچه، دنیا.
 ۳ - بیماری نسیم: حالت حرکت ملایم و شدت و ضعف نسیم را به بیماری نسیم تعبیر می‌کنند. ۴ - صنم: بخت، محبوب
 زیباروی - مغان: زردشتیان - مجلس مغان: میخانه، یزم آتش‌پرستان / کافران: بی‌دینان، ملحدان. ۵ - آستان جانان:
 درگاه محبوب - از آسمان میندیش: از گردش آسمان بزم به خویش راه مده. ۶ - خدا را: به خاطر خدا - زلفت شکست ما
 را: زلف، خم اندر خمت پشت ما را خمیده کرد / سیاه: غلام سیاه، زلف سیاه - دراز دستی: ظلم و تعدی - چندین دراز
 دستی: این همه ظلم و ستم. ۷ - گوشه سلامت: مقام امن - مستور: پنهان، پوشیده، زاهد / نرگس: کنایه از چشم معشوق.
 ۸ - فتنه: آشوب / سرگشی: تکبر و فرور - زمانی: لحظه‌ای. ۹ - بکاهد: ضعیف گرداند / سهل: قابل تحمل - جنب: کنار -
 ذوق مستی: نشاط و خوشی مستی. ۱۰ - فضل: دانش - تا زمانی که به عقل و دانش خود متکی باشی بدون شناخت
 خواهی ماند / نکته: مسأله دقیق، رمز - خود را مبین که رستی: خودخواه مشو تا رستگار شوی. ۱۱ - صوفی: زاهد، ریاکار -
 پیاله پیما: نوش، شراب‌خوار - قریبه: شیشه بزرگ شراب - قریبه پرهیز: پرهیز کننده از قریبه شراب، ترک کننده شراب
 / کسوته آستین: صوفی، صوفیان خرقه‌ای یا آستین گشاد و کوتاه تا آرنج می‌پوشیدند. ۱۲ - طوفان: طغیان آب، سیل عظیم،
 باد شدید به همراه باران فراوان و رعد و برق / برق: روشنی ناگهانی هوا در اثر برخورد ابرها با یکدیگر، مظهر سرعت -
 کشاکش: ماجرا، گیر و دار، از هر سو کشیدن - پنداشتی: تصور کن - جستی: رهایی خواهی یافت، خواهی رست.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	-	-	-	۸	۷	۶	-	۴	-	۲	۱	عدل، پرمغان، فنی، سایه، خرم، رخی
۱۲	-	-	-	۸	۷	-	۵	۴	۲	۱	۱	شاملو
۱۲	-	-	-	۷	۶	۴	-	۳	-	۲	۱	انجو
۲	+	۱۱	۱۰	۸	۶	۹	۵	۷	۴	۲	۱	فرزاد
-	-	۱۱	-	-	۸	۶	۷	+	۴	-	۲	افشار
۲	-	۱۱	۹	۵	۱۰	۸	-	۲	-	۷	+	چندیر
-	-	۱۱	۸	۷	۹	۱۰	-	۵	-	۳	+	قریب
۱۱	۲	۹	۸	۱۲	۷	+	۲	۵	۱۰	۶	۴	بهروش
-	-	۱۱	۹	۸	۷	+	۲	-	۵	-	۳	خال
-	-	۱۱	۱۰	۵	۹	۸	-	۷	-	۳	۲	سهیل
-	-	۱۱	۱۰	+	۷	۸	۹	-	۵	-	۳	محیط
۱۲	+	۱۱	۱۰	۸	۳	۹	-	۵	۷	۴	۲	ادیب
۱۱	-	۱۲	۸	۹	۵	-	-	۱۰	-	-	۲	نی
۱۱	-	۱۰	۱۲	+	۴	۸	۶	۷	۹	۵	۳	فرخ
۲	-	۱۱	۹	۸	۷	+	۵	-	۱۰	-	۳	جلان

ابیات الحاقی:

- + در مذهب طریقت خامی نشان کفر است آری طریق دولت چالاکی است و چستی
2: از راه دیده حافظ تا دید زلف پست با جمله سربلندی شد پایمال پستی

اختلاف متن‌ها

- ۱- قریب، فرخ: احوال عشق و مستی / افشار: تاب‌ی خبر بماند = شاملو: با درد خودپرستی
فرخ: از درد و خودپرستی
- ۲- فرزاد: بر تو جهان سرآید
- ۳ / جذیر، محیط: بیماری اندرین غم = شاملو: خوشتر که تندرستی
شاملو: بیماری اندر این راه فرخ: بهتر زتن درستی
- ۴- شاملو: غرزد افشار ادیب: در مجلس مقام دوش آن صنم چه خوش گفت / بهروز: با کلفتی چه کثرت = افشار، بهروز: چون بت نمی‌پرستی
انجو، فرخ: در حلقه مقام دوش آن صنم چه خوش گفت
- ۵- قریب، محیط، نی، فرخ: بر آستان جانان
فرزاد: با آستان جانان
- ۶- افشار، فرخ: سلطان ما خدا را / عدل: تا که کند سیاهی = افشار: چندین غریب جستی
- ۷ / جذیر، محیط، ادیب، فرخ، جلان: تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی
فرزاد: تا نرگس تو با ما گوید حدیث مستی
افشار: تا نرگس تو با ما گوید شهود مستی
- ۸- افشار، بهروز، خال: آن فتنه‌ها که برخاست
جذیر: آن نقش‌ها که برخاست
- ۹ / محیط: در جنب می‌پرستی
فرخ: دریاب ذوق مستی
- ۱۰- فرزاد، محیط، ادیب: تا علم و عقل بینی / قریب، سهیل، ادیب، فرخ: خود را مبین که رستی
قریب: تا علم و فضل بینی
- ۱۱- جذیر، جلان: صوفی پیاله پیما عابد قرا به پرهیز
سهیل، محیط: صوفی پیاله پیما حافظ قرا به پرداز
ادیب: صوفی پیاله پیما عابد قرا به پرداز
فرخ: ساقی پیاله پیما حافظ قرا به کش شد
- ۱۲- بهروز، نی: خواهد سپردن ای جان
فرخ: خواهد سپرد ای جان
- + - فرخ: خامی طریق کفر است / افشار: آری طریق عاشق
محیط: آری نشان دولت
- 2- فرزاد: در آب دیده حافظ

- ۱ آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی گردون ورق هستی ما در نوشتی
 ۲ هر چند که هجران ثمر وصل برآرد دهقان جهان کاش که این تخم نکشتی
 ۳ آموزش نقد است کسی را که در اینجا یاریست چو خوری و سرایی چو بهشتی
 ۴ تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده در هر قدمی صومعه‌ای هست و گنشتی
 ۵ در مصطفی عشق تنم نتوان کرد چون بالشی زو نیست بسازیم به غشتی
 ۶ مفروش به باغ ازم و نخوت شاد یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی
 ۷ تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا حیف است ز خوبی که شود عاشقی رشتی
 ۸ آلودگی خرقه خرابی جهان است کسو راهروی اهل دلی پاک سرشتی
 ۹ از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی

* * *

۱ - غالیه: نوعی عطر سیاه‌رنگ که از مشک و عنبر و کافور درست شده باشد. - غالیه خط: آن که موی چهره‌اش مانند غالیه سیاه و معطر باشد. - نوشتی: می‌نوشت / گردون: فلک، چرخ گردنده. - در نوشتن: درهم پیچیدن، لوله کردن، هلاک کردن. ۲ - هجران: دوری / دهقان جهان: جهان به دهقان تشبیه شده است. ۳ - آموزش: بخشایش. - نقد: حاضر و مهیا. - کسی را: برای کسی. - اینجا: دنیا / خوری: زن بهشتی. - سرای: خانه. ۴ / صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی. - گنشت: عبادتگاه بت‌پرستان، عبادتگاه یهودیان. ۵ - مصطفی: سکو، شاه‌نشین، سکویی که بر آن نشینند. - تنم کردن: شاد خواری، با ناز و نعمت زندگی کردن / بالشی زر: بالشی زربفته، شمش یا سکه طلا. ۶ - باغ ارم و شاد: شاد یکی از دو پسر رعاد پادشاه عربستان بود که در جایی از عدن شهری بنا کرد که سنگهای آن از زر و سیم و دیوارهای آن با سنگهای زیبا و قیمتی ساخته شده بود این شهر را باو صفهایی که درباره بهشت آمده است ساخت و نام آن را ارم نهاد و از انواع نعمتها و ثروتها در آن قرار داد ولی چون خواست بدان وارد شود مرگش رسید و قمر ناپدید شد. - نخوت: غرور و تکبر / نوش لب: شیرین لب. - لب کشت: کنار سبز هزار، لب کشتزار. ۷ - دنی: پست، دون. ۸ - خرقه لباس زهد و درویشی. - جهان: کنایه از مردم / راهرو: سلک. - اهل دل: رازدار حق. ۹ - هشت: نهاد، رها کرد.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱
۹	۸	۷	۳	۶	-	۵	۲	۱
۹	۸	۷	۳	۶	-	۵	۲	۱
۹	-	-	۲	۳	۵	-	۲	۱
۹	۸	۷	۵	۴	۳	۶	۲	۱
۹	-	۶	۴	۵	۷	-	۲	۱
۹	۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱
۹	۵	۸	۷	۶	۴	۳	۲	۱
۹	۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سهیل، ادیب، نی، سایه.

ابیات الحاقی:

- ۱: جهل من و علم تو فلکرا چه تفاوت آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی
۲: کلاکت که میریزد زبان شکرینش مهر از تو ندیدار نه سلامی بنوشتی
۳: معمار وجود از نزدی رنگ تو بر عشق در آب محبت گل آدم نسرشتی

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروض: گر بر ما نامه نوشتی / محیط: دوران ورق هستی
۲- بهروض، محیط: ثمروصل برآورد / افشار، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: دهقان جهان کاج
شاملو، انجو، محیط: دهقان ازل کاش
۳- فرخ: کسی را که در این دور
۴ / فرخ: بتکده‌نی هست و گنشتی
۶- قریب: جنت شداد / افشار: یک شیشه می نوش و لبی و لب کشتی
۷ / فرزاد، جذیر، فرخ: که بود عاشق زشتی
افشار: که شود مایل زشتی
۸ / انجو: اهل دلی خوب سرشتی
۹- عدل: از دست چرا داد / خال: تقدیر چنین است = عدل: چه کردی و نهشتی
جذیر: از دست فراهشت
۳- انجو: رنگ تو از عشق

۱. ای قصه بهشت زکویت حکایتی شرح جسمالی حور زرویت روایتی
 ۲. انفاس عیسی از لب لعل لطیفهای وآب غصیر ز نوش دهانت کنایتی
 ۳. هر پاره از دل من و از غصه قصهای هر سطری از خصال تو واز رحمت آیتی
 ۴. کی عطرسای مجلس روحانیان شدی گل را اگر نه بوی تو کردی رهائی
 ۵. در آرزوی خاک در یار سوختیم یادآور ای صبا که نکردی حمایتی
 ۶. ای دل به هرزه دانش و عمرت ز دست رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
 ۷. بسوی دل کباب من آفاق را گرفت این آتش درون بکنند هم سزایتی
 ۸. در آتش از خیالی زخمش دست می دهد ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی
 ۹. دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست از تو کرشمای و ز خسرو عنایتی



۱ = ای محبوبی که داستان بهشت یکی از هزاران افسانه های کوی توست. تأویل و توضیح زیبایی زنان بهشتی روایتی از روی توست. ۲ = انفاس عیسی: دم مسیحایی که مردگان را زنده می کرد. لب لعل: لب سرخ منشوق / آب خضر: آب حیاتی که خضر پیامبر نوشید و زندگانی جاوید یافت. نوش: گوارا، شیرین، جاوید. کنایت: پوشیده سخن گفتن چنانکه معنی آن صریح نباشد. ۳ = هر پاره از دل من مخصوص قسمای از ماجراهای اندوهبار است و هر نوشته و کلمه ای از خوی و عادات تو نوشته شود نشانه ای خواهد بود از مهریانی و بخشایش. ۴ = عطرسای: خوشبوکننده، معطر کننده. روحانیان: نیکان، پسندیدگان، عرفا، اهل معنی. شدی: می شد / اگر بوی تو گل را استعانت و دستگیری نمی کرد. ۵ = صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان. حمایت: کمک. ۶ = به هرزه: از روی بیهودگی و عیاشی / مایه: کنایه از دانش و عمر. نکردی کفایتی: شایستگی نشان ندادی. ۷ = آفاق: جهان / سزایت کردن: اثر کردن، تأثیر گذاشتن = این آتش درونی هم به زودی جهان را فرا خواهد گرفت. ۸ = اگر در آتش بتوان تصویر او را مجسم کرد. ۹ = مراد: آرزو / کرشمه: ناز و عشوه با اشاره چشم و ابرو. خسرو: پادشاه. عنایت: توجه، احسان، انعام کردن.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	پژمان
۹	۶	-	۸	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو، نی
۹	۳	۶	۷	۸	۵	۴	۲	۱	انجو
۹	۶	۷	۸	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	۷	۸	-	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
۹	-	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر، قریب
۹	۶	۵	۷	۸	۴	۳	۲	۱	بهروض
۹	۸	۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	سهیل
۹	۶	۷	۸	۵	۴	۳	۲	۱	محیط
۹	۶	۷	۵	۸	۴	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: سایه.

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر: از لب لعل و طیفه

/ عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، خرم: آب خضر ز نوش - عدل، قنی، انجو، سهیل، ادیب، جلان، خرم: لبانت کنایتی
پژمان (۲)، جذیر: لبانت حکایتی

۳- عدل: هر باره از دل من / بهروض، خال، جلان، رضی: هر شطری از خصال تو

شاملو، فرزاد: هر سطر از خصال تو = پژمان (۴): وز زحمت آیتی

افشار: هر سطری از خیال تو افشار: وز زحمت آیتی

محیط: هر حرفی از خصال من محیط: از عشق آیتی

۴ / محیط: تو کردی حمایتی

۵- شاملو، فرزاد، افشار، فرخ: خاک ره یار سوختیم

پژمان: خاک در یار سوختم

انجو: خاک در دوست سوختیم / قریب، فی: یاد آر ای صبا = قریب، محیط: که نکردی رعایتی

قریب: خاک ره یار سوختم

۶- عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: دلش و عمرت به باد رفت

شاملو، قریب، فرخ: دانش و دینت به باد رفت

انجو: دانش و دینت ز دست رفت / فرخ: سرمایه داشتی و

فرزاد: دلش و عقلت به باد رفت

۷- افشار: بوی دل گلاب که آفاق را گرفت / فرزاد، افشار، محیط: این سوز اندورن بکند

محیط: بوی دل کباب من آفاق در گرفت بهروض: این ریش اندورن بکند

فرخ: وین ریش اندورن بکند

۸- عدل: در آتش از خیال رخس

افشار: در آتش از خیال رخت

۹- شاملو، فرزاد، افشار، بهروض، فرخ: از این درس غصه چیست / شاملو: از بخت یلوری و ز خسرو عنایتی

۱. مَبْتَسَلَمْنِي بِمَدِّ غَنِيهَا فُسَوْدَى وَ زَوْحَى ثَلْ يَوْمَ لِي يَنَادِي
 ۲. خُدا را بِر مَن بیدل ببخشای وَ وَايَسَلْنِي عَلَن زَغَمِ الْأَعَادِي
 ۳. اَمَنْ اَنْكَزَ ثَنِي عَنْ عِشْقِي سَلَمِي تَسْرَأُولُ اَنْ رَوِي بِهَكَو بُوَادِي
 ۴. كِه هَمچون مَت بِبَوْتَن دَل وَای زِه غَرِيقُ الْعِشْقِ فُسی بِخَرِ الْوُدَادِي
 ۵. بِهَن مَاجَانِ غِرَافَتِ بِسَهَرِ يَسَن غَمِثَ يَكِ وَی زَوْشَتِي اَزِ اِمَادِي
 ۶. غَمِ اَمِن دَل بِوَاتَتِ خُورِدِ نَاجَار وَ غَمِ مِرَنه اَوِ بِسَنِي اَنْسَجَتِ نَشَادِي
 ۷. نَگَارَا در غَمِ سُوْدَايِ عَشَقَتِ تَسُوْكَتُنَا عَلَن زَبِ الْوُبَادِي
 ۸. دَلِ حَافِظِ شَدِ اَنَدَرِ چِن زَلَفَتِ بِسَبْغَلِي قَسَمِ اِلَهِي وَ اِلَهِي هَادِي

* * *

توضیح: این غزل به لهجه شیرازی و زبان عربی و فارسی سروده شده.

۱ = سلمی: نام زنی از معشوقان عرب = سلمی با دو زلفش دل مرا ربود و اسیر گرد و روح من هر روز مرا ندا می دهد. ۲ - خدا را: به خاطر خدا. بیدل: عاشق / = و مرا به رضم میل دشمنان به وصال خویش برسان. ۳ = ای کسی که عشق سلمی را بر من انکار می کنی تو از اول کاش آن روی نیکو را می دیدی. ۴ = تا همچون من دل تو هم یکباره غرق دریای محبت می بود. ۵ = پای ماچان: در اصطلاح صوفیه به معنی کفش کن است و رشم آنان چنین بود که اگر یکی از ایشان مرتکب گناه و خطایی می شد در کفشکن می ایستاد و آنقدر منتظر می ماند که پیر و مرشد عذر او را بپذیرد و از گناهش درگذرد = به پای ماچان غرامت خواهیم سپرد اگر تو یک گناهی یا تقصیری از ما دیدی. ۶ = تو را ناچار غم این دل بپاید خورد و گرنه می بینی آنچه را که شایسته تو نیست. ۷ = نگارا: ای معشوق - سودا: خیال / بر پروردگار پندگان توکل کردیم. ۸ = شد: رفت / = دل حافظ در لایلای چمن زلف تو گم شد در شب تاریک و خداوند است که راهنماست.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۲	-	-	۲	۷	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، خرم
۸	۶	۵	۴	۳	۷	۲	۱	قنی، قریب
۸	۴	۶	۵	۲	۷	۲	۱	پژمان (۲)، انجو
۴	۲	۸	۷	۲	۵	۶	۱	افشار
۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۵	۸	۷	۴	۳	۲	۶	۱	بهروض
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	خال، جلان، سایه
۸	۴	۶	۵	۷	۳	۲	۱	سهیل
۸	۷	+	۶	۵	۴	۳	۱	فرخ
۸	۷		۵	۶	۴	۳	۱	رضی

ترتیب ابیات: فرزاد، ادیب، نی (پ)

کلمات: ادیب، خال

فاقد این غزل: شاملو، محیط.

بیت الحاقی:

+ : عزت جنگن ب سرم اشتی وراکن اغر جه دشمنان شان این نشادی

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: سقمت سلمی مصدعها فوادی / و روحی ظلمت لی قولی ینادی

۲- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، قریب، سهیل، فرخ، خرم: نگارا بر من بیدل بیخشای

۳- جذیر، بهروض، جلان: امن انکرتنی عن عشق لیلی عدل: تزاوّل آن روی نهکو نوادی

افشار: و فی عن الکرس عن عشق سلمی / افشار: وز اول روی نیکوتر بوادی

فرخ: امن انکر تنی عن حب سلمی جذیر: تزاوّل تان روی نهکو بوادی

بهروض: تزاوّل روی نکوه لولی بوادی

نی: تو زاوّل آن رو نهکو بوادی

فرخ: تزاوّل روی بت لولی بوادی

رضی: تزاوّل آن زی نهکو بوادی

۴- افشار: که همچون مست وین دل بوی ده / افشار: غریق البحر فی عشق الودادی

بهروض: اعز چون مُت بیوتن دل و ایره

۵- بهروض، رضی: و پی ماچان

افشار: و پی ماچان / فرزاد: غرت یک وی روشنی از امادی

فرخ: وتی تاچان افشار: عزت یک بی روشتی از امادی

۶- بهروض، نی: که غمت دل یواتن خورد ناچار

افشار: که غمت را بر تن خورد ناچار / پژمان (۳)، انجو، سهیل، سایه: و غرنه و ابنی آنچه نشادی

فرخ: غم دل تت بوا خوردن و ناچار افشار: و عبرته روی الخب نوادی

فرخ: و غرنه او بنی آنچه نوادی

۷- عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، خرم: حبیباً در غم = بهروض: سودای رویت

جذیر: نگارا از غم

۸- افشار: دلم گم گشت در چین دو زلفت

- ۱ دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی کسز عکس روی او شب هجران سر آمدی
 ۲ تعبیر رفت یار سفر کرده می رسد ای کاج هر چه زودتر از در در آمدی
 ۳ ذکرش به خیر ساقی فرخنده فال من کسز در مدام با قدح و ساغر آمدی
 ۴ خوش بودی از به خواب بدیدی دیار خویش تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی
 ۵ فیض ازل به زور و زر از آمدی به دست آپ خضر نصیب اسکندر آمدی
 ۶ آن عهد یاد باد که از بام و در سرا هر دم پیام یار و خط دلبر آمدی
 ۷ کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم مظلومی از شیبی به در داور آمدی
 ۸ خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریا دلی بجوی دلبری سر آمدی
 ۹ آن کاه تو را به سنگدلی کرد رهنمون ای کاشکی که پاش به سنگی بر آمدی
 ۱۰ گر دیگری به شیوه حافظ زدی رقم مقبول طبع شاه هنر پرور آمدی



۱- دوش: دیشب - ماهی: زیبارویی - برآمدی: طلوع می کرد / عکس: تابش - هجران: دوری - سرآمدی: به پایان رسید. ۲- تمبر رفت: تمبر شد، به واقمیت پیوست / کاج: کاش - از در در آمدی: از در وارد می شد. ۳- ذکرش به خیر: یادش به خیر - فرخنده فال: خوشبخت، کسی که دیدارش را به فال نیک بگیرند / مدام: همیشه - قدح: پیاله شراب - ساغر: جام شراب. ۴- دیار: سرزمین / صحبت: همنشینی و مصاحبت - تا یاد و خاطره همنشینی با ما او را به سوی ما راهنماییش می کرد. ۵- فیض ازل: عنایت ازلی، عطا و بخشش مقدر، لطف الهی / آب خضر: آب حیات که نوشیدن آن هر جاودان می بخشد و خضر پیامبر هم از آن آب نوشید و زندگی جاودانه یافت - نصیب: بهره، قسمت، نصیب - اسکندر: اسکندر مقدونی یا ذوالقرنین که به همراه خضر به جست و جوی آب حیات رفت ولی موفق به یافتن آن نشد. ۷- رقیب: نگهبان، مراقب، مدعی و بدخواه، کسی که عاشقان را از معشوق باز می دارد - مجال: فرصت - چندین: این همه / داور: قاضی، خداوند، محبوب. ۸- خامان راه نرفته: نالز مودگان راه حق نرفته - چه دانند: نمی دانند - ذوق عشق: نشاط و مستی عشق / دریا: دل بسیار بغشده - سرآمد: انسان کامل و تمام. ۱۰- شیوه: سبک و روش - زدی رقم: رقم می زدی می نوشت / مقبول: مطلوب، مورد پسند.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۵	۸	۷	۹	۲	۴	۶	+	۲	۱ شاملو
۱۰	۸	۷	۹	۴	۶	۵	۳		۲	۱ انجو
۱۰	۸	۷	۶	۵	۹	+	۴	۳	۲	۱ فرزاد
۱۰	-	-	-	-	۵	۲	۳		۲	۱ جدیر
۱۰	۵	۸	۷	۹	۶	۴	۳		۲	۱ قریب
۱۰	۸	۷	۶	۵	۹	+	۳		۲	۱ سهیل
۸	۷	۶	۱۰	۵	۹	۴	۳		۲	۱ محیط
۱۰	۸	۷	۶	۵	۹	۴	۳		۲	۱ ادیب، فروخ
۱۰	۵	۸	۷	۶	۹	۴	۳		۲	۱ نی
۱۰	۵	۹	۸	۷	۶	۴	۳		۲	۱ رضی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، بهروض، خال، جلان، سایه، خرم.
کلمات: قنی، خرم.

بیت الحاقی:

+ :جانش نثار کرد می آن دلنواز اگر . چون روح محض جلوه کنان در بر آمدی

اختلاف متن ها

۱ / افشار: غم هجران سرآمدی

جذیر: شب هجرم سرآمدی

۲ - افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، جلان، رضی: تعبیر چیست یار سفر کرده می رسد

شاملو، فرزاد: تعبیر رفت و یار سفر کرده می رسد

/ عدل، شاملو، انجو، فرزاد، قریب، ادیب، نی، فرخ: ای کاش هر چه زودتر

۳ - فرزاد: ساقی مسکین نواز من

۴ - افشار: بدیدی دیار خود

محیط: بدیدی دیار دوست / محیط: یا باد صبحدم = جذیر: دل ما رهبر آمدی

فرخ: بدیدی خیال خویش

۶ - پژمان (۱): زان عهد یاد باد که / محیط، فرخ: دایم پیام یار و خط

۸ - افشار: چه دانند سوز عشق / فرزاد، قریب، ادیب: دانا دلی بجوی دلیری

محیط: چه دانند قدر عشق فرخ: دریا دلی بجوی و دلیری

۹ - پژمان، انجو، فرزاد، افشار، بهروض، سهیل، محیط، نی، سایه: گشت رهنمون

۱۰ - شاملو، قریب، محیط، نی، فرخ، رضی: وردیگری به شیوه حافظ = جذیر، محیط: زدی قلم

بهروض، فرخ: رقم زدی

/ قریب، ادیب: مطبوع طبع = محیط، فرخ: شاه سخن پرور آمدی

+ - سهیل: آن دلستان اگر

ترتیب ابیات: خال.

ابیات العاقی:

- + دل اندر زلف لیلی بند و کار عشق مجنون کن که عاشق رازیان دارد مقالات خردمندی
2: به سحر غمزه فتان دوابخشی و درد انگیز بجین زلف مشک افشان دلارامی و دلبنندی

اختلاف متن ها

- ۱ / قریب: بوصلم مؤدگانی داد و الطاف خداوندی
۲ / شاملو: به این راه و روش می رو = جذیر، بهروض، خال، معیط، جلان، رضی: که در دلدنار پیوندی
سهیل: تو از این راه روشن رو
۳ / افشار: تقریرست و شرح آرزومندی
۴ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، سایه، خرم: که کردت سلطنت مغرور
۵ / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: ز مهر او چه می پرسی = ادیب: دل اندروی چمی بندی
افشار، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: ز عشق او چه می جوئی
۶ - افشار، جذیر، قریب، بهروض، رضی: همایی چو تو عالیقدر = شاملو، فرزاد، بهروض، خال، نی، جلان: حرص استخوان حیف است
عدل، جذیر، خرم: حرص استخوان سهیلست
/ پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، افشار، سهیل، معیط، ادیب، نی، جلان: دریغ آن سایه دولت
۷ - جذیر، سهیل، فرخ: در این بازار اگر سودست
۸ - جذیر: این بی وفائیها
۹ - شاملو: می خوانند و می رقصدند / عدل، پژمان (۱)، خرم: سیه چشمان شیرازی و ترکان سمرقندی
فرزاد: می رقصدند در مجلس فرزاد: سیه چشمان کشمیری سمن رویان دربندی
+ - ادیب: دل اندر بند لیلی بندو = فرزاد، قریب، بهروض، معیط: کار از عقل مجنون کن
افشار: کار از عشق مجنون کن
2 / فرزاد: دلاویزی و دلبنندی

۱. به جان او که گزوم دسترس به جان بودی / کمینه پیش کش بستگانش آن بودی
۲. اگر دلم نشدی پسایند طُور او / کی‌ام قرار در این تیره خاکدان بودی
۳. به رخ چو مهر فلک بی‌نظیر آفاق است / به دل دریغ که یک ذره مهربان بودی
۴. بگفتمی که بها چیست خاکِ پایش را / اگر حیاتِ گران مایه جاودان بودی
۵. درآمدی ز گزوم کاشکی چو لَمعه نور / که بر دو دیده ما حکم او روان بودی
۶. به بستگی قدمش سرو معترف گشتی / گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی
۷. زهرده ناله حافظ بُرون کی افتادی / اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

* * *

۱- به جان او: قسم به جان او / کمینه: کمترین - پیشکش: هدیه. ۲- طره: سرزلف / تیره خاکدان: دنیای ظلمانی. ۳- مهر: خورشید - فلک: آسمان - آفاق: دنیا / دریغ: کاش = کاش در دلش اندکی مهر و محبت می‌بود. ۴- اگر زندگی همیشه و جاودان بود نیز آن را در برابر خاک پایش می‌دادم. ۵- درآمدی: وارد می‌شد - لَمعه نور: پرتو و درخشش نور. ۶ / سوسن آزاده: نوعی از گل سوسن که در همه سال سبز است و گلبرگهای آن نوک تیز و شبیه به زبان انسان است. ۷- زهرده برون افتادن: در موسیقی از کوک یا دستگاه خارج خواندن یا خارج زدن است.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۴	۶	۲	۲	۵	۷
۱	۴	۲	۴	۵	-	۷
۱	۴	۶	۳	۲	۵	۷
۱	۳	۲	-	۵	۶	۷
۱	۲	۲	۴	۲	-	۷
۱	۲	-	۴	۵	۶	۷
۱	۲	-	-	-	۶	۷
۱	۴	۳	۲	۵	۶	۷
۱	۲	-	-	۵	۶	۷
۱	۲	۲	-	۵	۶	۷
۱	۴	۲	۵	۳	۶	۷

ترتیب ابیات: بهروز، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: سایه.

ابیات الحاقی:

- + : به خواب نیز نمی‌بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی
2: بگفتمی که چه ارزد نسیم طره دوست
گرم به هر سر موئی هزار جان بودی
3: خیال اگر نشدی سدا به دیده من
هزار چشمه به هر گوشه‌ی روان بودی
4: گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاک آستان بودی
5: برات خوشدلی ما چه کم شدی یا رب
گرش نشان امان از بد زمان بودی

اختلاف متن‌ها

۱ - محیط: به جان آن که گرم دسترس

فرخ: به جان دوست گرم دسترس

۲ - شاملو: وگر دلم نشدی پایبند = قریب: طره دوست / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، ادیب، خرم: کی‌اش قرار درین

ادیب: طره یار

۴ - شاملو، نی: عیان شدی که بهاچيست

۵ - جذیر، بهروز، خال، جلان، رضی: کاجکی چو لمعه نور / فرزاد: که تا دو چشم مرا روشنی از آن بودی

ادیب: که بر دو دیده او حکم ما روان بودی

۶ / جذیر، بهروز، فرخ: اگر چو سوسن آزاده‌اش زبان بودی

قریب، محیط، نی: اگر چو سوسن آزاده ده زبان بودی

+ - عدل، خرم: چه جای خیال

قریب: چه جای وصول

- ۱ چه بودی از دل آن ماه مهربان بودی که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی
 ۲ گزم زمانه سرافراز داشتی و عزیز سریر عزتم آن خاک آستان بودی
 ۳ به خواب نیز نمی بینمش چه جای وصال چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی
 ۴ بگفتمی که چه اوزد نسیم طرّه دوست گزم به هر سر مویی هزار جان بودی
 ۵ برات خوشدلی ما چه کم شدی یا رب گرش نشان امان از بد زمان بودی
 ۶ زپرده کاش برون آمدی چو قطره اشک که بر دو دیده ما حکم او روان بودی
 ۷ اگر نه دایره عشق راه بر بستی چو نقطه حافظ بی دل نه در میان بودی

* * *

۱ - چه بودی: چه می شد - ماه: محبوب / - زیرا اگر چنان می شد حال ما چنین نمی شد. ۲ - سرافراز: سر بلند / سریر: تخت شاهی، مسند - سریر عزت: تخت عزیزی و سرافرازی - آستان: درگاه. ۳ - وصال: دیدار - کسی را که حتی در خواب هم نمی توان دید چگونه وصالش مقدور است. دیدار که میسر نشد کاشکی در خواب می دیدمش. ۴ - بگفتمی: می گفتم - نسیم: بوی، رایحه - طره: گیسو، سر زلف - نسیم طره: عطر و بوی زلف. ۵ - برات: حواله / نشان امان: نشانه ایمنی و حفاظت، خط و نوشته امان - بد زمان: گزند زمانه و روزگار. ۶ - ای کاش دلبر از پرده بیرون می آمد که دستورهای او را روی چشم می گذاشتیم و عمل می کردیم. ۷ - اگر عشق راه نفوذی باقی می گذاشت حافظ مثل نقطه مرکز دایره می توانست در مرکز عشق قرار بگیرد.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۲	۳	۵	۴	۱	مدل، خرم
۷	۳	۶	۲	۴	۵	۱	پژمان (۱)
۷	۶	۲	۵	-	۴	۱	فتی
۷	۶	۲	۴	-	۵	۱	پژمان (۲)
۷	۴.۳	-	-	۶	۲	۱	شاملو
۷	۶	۳.۵	۵	-	۴	۱	انجو
۷	۵	۶	۴	-	۲	۱	فرزاد
۷	۶	۲	۵	+	۴	۱	افشار
۷	۳	۲	۴	۳	۲	۱	جذیر
۷	۵	۶	۲+۴	-	۲	۱	قریب، معیط
۷	۵	۶	۴	-	۲	۱	سهیل، ادیب
۷	۳	۵	۶	+	۲	۱	فروغ
۷	۶	۵	۲	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: بهروض، خال، نی، سایه، رضی.

کلمات: نی، سایه.

ابیات الحاقی:

- + : عیان شدی که بها چیست خاک پایش
2 : به رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاق است
3 : کسی به کوی ویم کاشکی نشان دادی
4 : به بندگی قدش سرو معترف گشتی
5 : خیال اگر نشدی سد آب دیده من
6 : در آمدی زدم کاشکی چو لمعه نور
- اگر حیات گرانمایه جاودان بودی
به دل دریغ که یک ذره مهربان بودی
که تا فراغتم از باغ و بوستان بودی
گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی
هزار چشمه بهر گوشه منی روان بودی
که تا دو چشم مراروشنی از آن بودی

اختلاف متن ها

۱ - فرزند: چه بوی ارذل = جذیر، خال، جلان: آن یار مهربان بودی / افشار، محیط: که کارمانه چنین بودی

۳ - عدل، خرم: چه جای خیال / شاملو: کاش آن بودی

۴ / فرخ: دو صد زبان بودی

۵ - افشار، بهروض: برای خوشدلی ما / افشار، بهروض: گرش تفقد این زار ناتوان بودی

۶ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: ز پرده کاج برون آمدی = فرخ: چو قطره آب

۷ - افشار: اگر نه دایره راه عشق برگشتی / عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، خال، سهیل، خرم، رضی: چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی

جذیر، بهروض، جلان: چو نقطه حافظ مسکین نه در میان بودی

افشار، فرخ: چو نقطه حافظ بیدل در آن میان بودی

2 / عدل، پژمان (۱)، خرم: به دل چه بودی اگر نیز مهربان بودی

محیط: به دل چه بود که یک ذره مهربان بودی

3 - شاملو، انجو: نشان می داد / انجو: که تا فراغتی از باغ

۱. تو را که هر چه مراد است در جهان داری چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری
 ۲. بخواه جهان و دل از بنده و روان بستان که حکم بر سر آزادگان روان داری
 ۳. میان نداری و دارم عجب که هر ساعت میان مجمع خوبان کنی میان داری
 ۴. بیاض روی تو را نیست نقشی در خور از آنک سواد از خط مشکین بر ارغوان داری
 ۵. بنوش فن که سبک روحی و لطیف مدام علی‌الخصوص در این دم که سرگران داری
 ۶. مکن عتاب از این بیش و جور بر دل ما بکن هر آنچه توانی که جای آن داری
 ۷. به اختیارات اگر صد هزار تیر جفاست به قصد جان من غسته در کمان داری
 ۸. بکشی جفای رقیبان مدام و جور حسود که سهل باشد اگر یار مهربان داری
 ۹. به وصل دوست گرت دست می‌دهد یک دم برو که هر چه مراد است در جهان داری
 ۱۰. چون گل به دامن از این باغ می‌بری حافظ چه غم ز لاله و فریاد باغبان داری



۱ - مراد: خواسته، آرزو - ۲ - بنده: چاکر، خدمتگزار - روان: فوری، سریع / حکم: فرمان - روان: جاری، ۴ - میان: کمر / مجمع خوبان: مجلس زیارویان - میان داری: رهبری، اداره کردن جمع - ۴ - بیاض: سفیدی، دفتر سفید ناتواسته - نقش: طرح و تصویر، نوشته - درخور: شایسته، لایق / سواد: نوشته، سیاهی، رونوشت - خط مشکین: موی سیاه گرد صورت، ریش، محاسن - ارغوان: چهره سرخ معشوق - خط مشکین بر چهره چون ارغوان تو نقشی خوش کشیده است و تو احتیاج به آرایش دیگری نداری - ۵ - سبک روح: شاد و خندان - لطیف: خوش معاشرت - مدام: همیشه، شراب / علی‌الخصوص: خصوصاً - سرگران داشتند: ناخشنود بودن، سر سنگین بودن، مست بودن از شراب یا سر سنگین شدن از خواب یا خماری - ۶ - عتاب: خشم گرفتن، ناز کردن، ملامت کردن - جور: ستم / جای آن داری: ارزش آن را داری - ۷ - جفا: ستم - ۸ - رقیبان: مدعیان، حسودان، نگهبانان و مراقبان معشوق / سهل: آسان، قابل تحمل - ۹ - دست دادن: میسر شدن - ۱۰ - باغبان: مراقب و نگهبان محبوب.

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ پیمان

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ انجو

+ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ افشار

+ ۱۰ ۹ ۷ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ بهرخی

۱۰ - ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ محیط

۱۰ - ۷ ۸ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ فرخ

+ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ جلان

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، جذیر، خال، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: شاملو، قریب.

بیت العاقی:

+ چو ذکر لعل لبش می‌کنی چه می‌شنوی حدیث یا شکر است این که در دهان داری

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: چه غم ز حال پریشان عاشقان داری

فرخ: چه غم ز حال غریبان و بی‌کسان داری

۲ - پژمان (۱)، سهیل: از بندگان روان بستان

۴ - عدل، خرم: نقش در خور زانک / افشار: سواد از خط مشکین ارغوان داری

افشار، محیط: نقش در خور لیک محیط: سواد از خط مشکین بر ارغوان داری

۵ - بهروض، ادیب، فرخ، رضی: سبک روحی و لطیف اندام

جذیر، محیط، نی: سبک روحی ای ظریف مدام

فرزاد: سبک‌رویی ای ظریف اندام

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، بهروض، ادیب، فرخ، سایه، خرم: در آن دم که سرگران داری

۶ - فرزاد، جذیر، بهروض، محیط، جلان: جور بر دل من

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: مکن هر آنچه توانی = فرزاد: که جابه جان داری

۷ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سهیل: به اختیار اگر تیر صد هزار تیر جفاست

ادیب، جلان: به اختیار گرت صد هزار تیر جفاست

جذیر: به اختیار گرت صد هزار تیر دعاست

افشار: به امتحان اگر تیر صد هزار تیر بلاست

محیط: به اختیارت اگر صد هزار تیر بود

/ فرزاد، جذیر، خال، محیط، فرخ، جلان، رضی: به قصد خون من خسته

۸ - فرزاد، جذیر، محیط، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه: بکش جفای رقیبان مدام و خوش دل باش

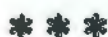
بهروض: بکش جفای حسودان بسی و جور رقیب

۹ - پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، نی، سایه: وصال دوست گرت

۱۰ - بهروض: می‌برد حافظ / فرخ: فریاد بلبلان داری

+ / جلان: حدیث ما شکر است = بهروض، جلان: آن که در دهان داری

۱. صبا تو نکست آن زلف مشکبو داری به یسندگان بهمانی که بوی او داری
 ۲. دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست توان به دست تو دادن گرش نکو داری
 ۳. در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت جز این قدر که رقیبان تندخو داری
 ۴. نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
 ۵. به جرعه تو سرم مست گشت نوش باد خود از کدام خم است این که در سبو داری
 ۶. به سرکشی خود ای سرو جویبار مناز که گر به او رسی از شرم سر فرو داری
 ۷. دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن تو را رسد که غلامان ماهر و داری
 ۸. قباي حسن فروشی تو را برآزد و بس که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری
 ۹. زکنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق قدم برون نه اگر میل جست و جو داری



۱ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - نکست: بوی خوش - مشکبو: چیزی که بوی مشک می‌دهد، هر چیز خوشبو و مطهر - ۲ - گوهر: جواهر، مروارید - حسن: نیکی، کمالات ذات احدیت.
 ۳ - شمایل: خوبها، صورت و چهره - مطبوع: پسندیده / رقیبان: مراقبان - نگاهبان - تندخو: خشمگین، بد اخلاق. ۴ - نوا: ناله - بلبلت: بلبل تو، کنایه از خود شاعر یعنی حافظ - گل: محبوب و مقصود / هوش: عقل، شعور - هرزه گو: بیهوده گو - مرغان هرزه گو: منظور رقیبان حافظ است. ۵ - جرعه: اندک آشامه - نوش: گوارا / سبو: پیاله شراب. ۶ - سرکشی: بلندی قامت، گردنکشی، نافرمانی، غرور و سرتاقتن. ۷ - دم زدن: سخن گفتن / تو را رسد: شایسته تو است. ۸ - حسن فروشی: زیبایی خود را به رخ دیگران کشیدن - برآزیدن: زبنده بودن / - که مانند گل تمام اسباب و امکانات جاه و جلال را داری.
 ۹ - صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی، خانقاه.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۵	۸	۷	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۹	۴	-	۳	۵	۲	۸	۶	۱	شاملو
۹	۶	۵	۳	۴	۸	۲	۷	۱	فرزاد، قریب، سهیل، ادیب
۹	۶	۵	۴	۳	۷	۸	۲	۱	افشار، نی، رضی
۹	-	-	۶	۴	۵	۳	۲	۱	جدیر
۹	۶	+	۵	۴	۷	۸	۳	۱	بهروض
۹	۶	+	۵	۴	۳	۷	۸	۱	محیط
۹	۶		۵	۳	۲	۷	۸	۱	فروغ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، جلان، سایه، خرم.
کلمات: نی.

ابیات الحاقی:

۴: زمانه گر همه مشک ختن دهد بر باد فدای تو که خط و خال مشک بو داری
۲: دعاش گفتم و خندان به زیر لب می گفت که کیستی تو و با ما چه گفتگو داری

اختلاف متن ها

۱ - افشار: صبا چو نکبت آن زلف

۲ - فرزاد، قریب، ادیب، فرخ: اسرار عشق و حسن در اوست

افشار: اسرار و گنج عشق در اوست

۳ / افشار: رقیبان تنگ خود داری

۴ - افشار، فرخ: نوای بلبل مستت = قریب، محیط: کجا پسند آید

افشار: کجا زهوش برد

/ جذیر، بهروض، خال، سهیل، فرخ، جلان، رضی: چو گوش هوش

عدل، پژمان، قنی: که گوش و هوش = فرزاد: به مرغان بزنه گوداری

۵ - قریب: سرم مست گشت شکر خدا

ادیب: سرم گرم گشت نوشت باد

۶ / عدل، پژمان (۱)، قنی، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ، سایه، خرم: که گرد و رسی = فرخ: از شرم سر فرو داری

جلان: از شرم سر فرو آری

۷ / انجو: ترا سزد که غلامان

۸ - افشار: قباى حسن فروزی / بهروض: آیین و رنگ و بو داری

۹ - انجو: زکنج مدرسه حافظ مجوی گوهر عشق

افشار: زسر قدم کن و این شاه ره طلب حافظ / شاملو: قدم برون نه اگر عزم جست و جو داری

فرخ: زکنج صومعه حافظ مجوی نقد حضور افشار: اگر هوای دل و جان و جست و جو داری

۱. بیا با ما موز این کینه داری که حق صحبت دیرینه داری
 ۲. نصیحت گوش کن کاین در بسی به از آن گوهر که در گنجینه داری
 ۳. به فریادِ خمارِ مفلسان رس خدا را اگر کسی دوشینه داری
 ۴. ولیکن کی نسایی رخ به رندان تو کز خورشید و مه آینه داری
 ۵. بد رندان مگو ای شیخ و هُش دار که با حکمِ خدایی کینه داری
 ۶. نمی ترسی ز آه آتشیمن تو دانسی خرقه پشمینه داری
 ۷. نسیدم خوش تر از شهر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری



۱- کینه داری: کینه ورزی، دشمنی کردن / صحبت: هم نشینی و معاشرت - دیرینه: قدیم. ۲- در: مروارید / گوهر: جواهر - گنجینه: خزانه. ۳- خمار: ملالت و کسالت و در دسر پس از شرابخواری - مفلس: تهیدست / خدا را: به خاطر خدا - دوشینه: شب گذشته. ۴- نمایاندن: نشان دادن - رندان: افراد لایهالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی / تو که ماه و خورشید آینه دار روی زیبای تو هستند. ۵- شیخ: واعظ، زاهد - هُش دار: آگاه باش / حکم: فرمان. ۶- خرقه: لباس زهد و درویشی. ۷- به قرآنی: سوگند به قرآنی - اندر سینه دلشتن: حفظ بودن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۷	۳	۶	۵	۲	۲	۱
۷	۶	۲	۵	۲	۳	۱

عدل، پژمان، فنی، افشار، خرم
 فروغ

ترتیب ابیات: شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، محیط، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

کلمات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ - شاملو، انجو، افشار، جذیر، قریب، خال، سهیل، جلان: بتا بامورز

۲ / فروغ: از این گوهر که در

۵ - انجو، سهیل: مگو ای شیخ هشدار

افشار: مگو ای شیخ هشدار / جذیر، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، جلان، رضی: که بامهر خدایی کینه‌داری

فروغ: که بامهر و سپهرم کینه‌داری

محیط: مگو ای شیخ زنهار

۷ - شاملو: بسوزان خرقه تلخیص حافظ

- ۱ ای که در کوی خرابات مقامی داری / جم وقت خودی ار دست به جامی داری
 ۲ ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز / فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری
 ۳ ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند / گسر از آن یار سفر کرده پیامی داری
 ۴ خال سرسبز تو خوش دانه عیشی است ولی / بر کنار چمنش وه که چه دلمی داری
 ۵ بوی جان از لب خندان قدح می شنوم / بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری
 ۶ چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود / می کنم شکر که بر عبور دوامی داری
 ۷ نامی ار می طلبد از تو غریبی چه شود / تویی امروز در این شهر که نامی داری
 ۸ بس دعای شغرت مونس جان خواهد بود / تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری



۱ - خرابات: میخانه، محل عیش و عشرت - مقام: جایگاه، مقام و منصب، منزلت و مرتبت / جم: سلطان، جمشید از بزرگترین پادشاهان پیشدادی که پیدایش شراب به او منسوب است و دارای جام معروفی بوده که می توانست تمام جهان و اسرار را در آن ببیند. ۲ - گذاری: طی می کنی، می گذرانی، صرف می کنی / فرصت باد: امیدوارم همیشه از این فرصتها داشته باشی. ۳ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - سوختگان: عاشقان. ۴ - خال: دلپذیر و شاداب و تر و تازه تو دانه خوشدلی است / چمن: موی صورت، چهره - دام: کمند گیسو و زلف که در کنار چهره و خال قرار دارد. ۵ - بوی جان: بوی زندگی و حیات - قدح: پیاله شراب / خواجه: آقا، سرور، بزرگ - مشام: بینی، قوه بویایی. ۶ - ثبات: پایداری، ثابت قدمی / جور: ظلم و ستم. ۷ - چه عیبی دارد اگر غریبی از تو عمل خیر و نام نیک طلب کند و از شهرت و نام نیک تو حسن استفاده کند. ۸ - چه بسیار دعای سحری که همدم و یار تو خواهد بود / شبخیز: سحرخیز، شب زنده دار.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	پژمان (۲)، انجو، سایه
۸	-	۶	۳	-	۵	۲	۱	شاملو
۸	-	-	۵	۴	۲	۳	+	فرزاد، افشار
۸	۴	-	۷	۵	۳	۲	۱	جذیر، خال، رفسی
۸	-	۵	۴	۶	۳	۲	۱	قریب
۸	۷	-	۵	۲	۴	۳	۲	بهروض
۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	معیط، نی، فروغ
۸	۶	۵	۷	۴	۳	۲	۱	ادیب
۸	۴	۷	۵	۶	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم.
کلمات: پژمان (۲)، سایه.

ابیات الحاقی:

- + وی که با وصل دلارام گزیدی خلوت به غنیمت شمر این عیش که کامی داری
2: مهربان شد فلک و ترک جفاکاری کرد توفی ای جان که درین شیوه دوامی داری

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر: ای که در کنج خرابات / شاملو، افشار: تویی امروز جم وقت که جامی داری
فرزاد: جم وقت خود از دست به جامی داری
- ۲- شاملو، افشار، قریب: وای که با زلف و رخ یار
۳- قریب: ای صبا سوختها بر سر ره منتظرند
محیط: ای صبا بر سر ره سوختگان منتظرند / محیط: که از آن یار سفر کرده
- ۴- فرزاد: خال مشکین تو خوش
جذیر: خال شیرین تو خوش = بهروض: دانه عیش است ولی / افشار: وه که چه جامی داری
بهروض: خال سرسبز تو چون
- ۵- قریب، محیط، فرخ: از لب جانبخش قدح می‌شنوم / انجو: بشنو ای خواجه توگر
- ۶- شاملو: ای که هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
قریب: گر به هنگام وفا هیچ ثبات نبود
محیط: گو به هنگام وفا گرچه ثباتیت نبود
ادیب: چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
نی: گو به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
فرخ: گو به هنگام وفا گرچه ثباتیت نبود
- ۷- عدل، پژمان (۱)، قنی، بهروض، سهیل، ادیب، خرم: نام نیک از طلبد
خال، فرخ: نانی از می‌طلبد
انجو: کامی از می‌طلبد
- ۸- محیط: پس دعای سحر - فرزاد، افشار، قریب، خال، نی، فرخ، جلان: حارس جان خواهد بود
شاملو، ادیب: حافظ جان خواهد بود
+ افشار: وی که از لعل و لب یار شدش کام و مراد / گو غنیمت شمر این لحظه که کامی داری
2- بهروض: هر به عمری صنیی رسم جفایی بنهد

- ای که مهجوری عشاق روا می‌داری عاشقان را زبیر خویش جدا می‌داری
- ۲ تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب به امیدی که در این ره به خدا می‌داری
- ۳ دل زبودی و پهل کردمت ای جان لیکن پنه از این دار نگاهش که مرا می‌داری
- ۴ ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشند ما تحمل نکنیم از تو روا می‌داری
- ۵ ای مگس حضرت سیمرغ نه جولان گه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
- ۶ تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم از که می‌نالی و فسرید چرا می‌داری
- ۷ حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند کار نا کرده چه امید عطا می‌داری



۱ - مهجوری: دوری و جدایی - عشاق: عاشقان - روا داشتن: جایز دانستن / بر: کنار، پهلو، پیش، ۲ - بادیه: صحرا و بیابان - زلال: آب صاف و گوارا / = به خاطر امید و توقی که در این راه از خدا داری، ۳ - پهل کردن: بخشیدن، حلال کردن، لغاض کردن، ۴ - ساغر: جام شراب - حریفان: هم پیالگان، ۵ - حضرت سیمرغ: درگاه سیمرغ، پیشگاه سیمرغ، جایگاه سیمرغ که کوه قاف است - جولانگه: جای تاخت و تاز / عرض: آبرو - زحمت داشتن: مزاحم شدن، ۶ - به تقصیر: به علت سستی ورزیدن، به دلیل خطای عمدی، ۷ - پایه: مقام و منصب - به خدمت: در برابر خدمت، در ازای خدمت / عطا: بخشش.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان، محیط، نی
۶	۷	۵	۴	۲	۳	۱	شاملو
+	۶	۵	۴	۲	۳	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.

بیت العاقی:

+ : حافظا عادت خوبان همه جورست و جفا چند گویی نه که امید وفا می داری

اختلاف متن ها

۱ / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فی، جلان، سایه، رضی: بندگان را

محیط: مخلصان را = شاملو، فرزاد، افشار: زدر خویش جدا می داری

۳ - عدل، پژمان، قنی، فرزاد، افشار، سایه، خرم: دل ببردی و بعل

۴ / پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، قریب، سهیل: ما تحمل بکنیم

۵ - شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ: ای مگس عرصه سیمرخ

۶ - شاملو: از آن در محروم

۷ - شاملو، انجو: حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بنار / عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: سنی نابرده چه امید

محیط: حافظ ار پادشهان پایه به خدمت طلبند

- ۱ روزگاریست که ما را نگران می‌داری
 ۲ گوشه چشم رضایی به منت باز نشد
 ۳ ساعد آن به که بهوشی تو چو از بهر نگار
 ۴ نه گل از دست غمت رست و نه بلبل در باغ
 ۵ ای که در دلق مَنع طایبی ذوق حضور
 ۶ چون تویی نرگس باغ نظر ای چشم و چراغ
 ۷ گوهر جام جم از کای جهانی دگر است
 ۸ پدر تجربه ای دل تویی آخر زجه روی
 ۹ کیسه سیم و زرت پاک ببايد پرداخت
 ۱۰ گرچه رندی و خرابی گنه ماست ولی
 ۱۱ مگذران روز سلامت به ملامت حافظ



۱- نگران: منتظر، امیدوار / مخلصان: دوستان حقیقی - وضع: مثل، مانند. ۲- رضا: خشنودی - با نظر رضایت به من نگاه نکردی / عزت: ارج و قدر - صاحب نظران: عارفان. ۳- ساعد: بین مع دست و آرنج. نگار: مقصود نقش و نگاری است که با حنا بر روی ساعد می‌کشیدند / پرهیز: پر فضیلت. ۵- دلق: لباس وصله وصله صوفیان - ملمع: رنگارنگ - ذوق حضور: حضور قلب در پیشگاه خداوند / از بی خبران انتظار داری که سر عجبی را بدانند. ۶- نرگس: گل نرگس، چشم معشوق - باغ نظر: نظر به باغ تشبیه شده است / دلخسته: رنجور، دل آزرده - سرگران داشتن: ناخشنود و ناراضی شدن، خشمگین شدن، مغرور شدن. ۷- گوهر: جواهر، سرشت و ذات - جام جم: جام جهان نما، جامی که جمشید پادشاه پیشدادی آن را در اختیار داشت و در آن تمام اسرار جهان را می‌دید - کان: معدن / تمنا: انتظار و توقع، آرزو. ۸- پدر تجربه: استادکار آزموده و سرد و گرم چشیده روزگار. ۹- پاک پرداختن: تمام و کامل ادا کردن / سیمبر: سید بدن، جوان زیبا. ۱۰- رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / یک نفر عاشق گفت که تو هستی که مطلق و خدمتگزار خود را به چنین کاری وامی‌داری. ۱۱- روز سلامت: روزگار آسودگی - به ملامت: در حال سرزنش و نکوهش / توقع: انتظار.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۱	۹	۷	۸	۵	۱۰	۳	۲	۶	۴	۱	پژمان
۱۱	-	-	-	۷	۵	۳	+	۲	۶	۴	شاملو
۱۱	۳	۶	۵	۹	۷	۱۰	۸	۴	۲	۱	انجو
۱۱	۲	۶	۷	۵	+	۹	۸	۳	۴	۲	فرزاد
۱۱	-	-	-	۶	۷	۵	-	۳	۲	۱	افشار
۱۱	۷	-	۵	۶	۱۰	۲	۸	۳	۲	۱	جدیر
۹	۱۱	۴	۱۰	۷	۸	۵	۳	+	۶	۲	قریب
۱۱	۷	-	۵	۶	۱۰	۸	-	۳	۲	۱	بهری، رضی
۱۱	۱۰	-	۸	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	خال
۱۱	۷	۵	۱۰	+	۹	-	۸	۳	۴	۲	محیط
۱۱	۱۰	-	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	ادیب
۱۱	۹	۷	۵	۶	۱۰	۸	-	۳	۲	۱	نی
۱۱	۷	۵	۱۰	+	۹	-	۸	۳	۲	۴	فرخ
۱۱	۷	۵	۶	۹	۱۰	۸	-	۳	۲	۱	جلان
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: عدل، قنی، سهیل، خرم.
 کلمات: پژمان (۲)، سایه.
 ابیات الحاقی:

۴: دل و دین رفت ولی راست نمی یارم گفت که من سوخته دل را تو بران می داری
 ۲: تا صبا بر گل و بلبل ورق حسن تو خواند همه را نمره زنان جامه دران می داری

اختلاف متن ها

- ۱ / شاملو، فرزاد، افشار، قریب، محیط، فرخ: بندگان را نه به وضع
 ۳ - عدل، پژمان (۱)، سهیل، ادیب، خرم: بیوشی تو چو از بهر نگار
 انجو: بیوشی چو تو از بهر نگار
 افشار: بیوشی چو تو از بهر شکار / محیط: دل بیهران میداری
 محیط: بیوشی تو و از بهر نگار
 فرخ: بیوشی تو که از بهر نگار
- ۴ - شاملو، قریب: نه گل از داغ غمت رست نه بلبل در باغ
 جذیر، خال: تا صبا بر گل و بلبل ورق حسن تو خواند / فرخ: چشم بر ما و نظر بادگران می داری
 محیط، فرخ: نه گل از دست غمت رست نه بلبل در باغ
- ۵ - افشار، محیط: ای که در دلق مرقع طلبی = عدل، قنی، خرم: نقد حضور
 جذیر: ذوق و حضور
 / پژمان (۱)، شاملو، انجو: چشم سیری عجب = پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: از بی بصران می داری
 محیط: چشم خیری عجب
- ۶ - شاملو، جذیر، بهروز، خال، نی، جلان، رضی: ترگس باغ نظر چون توئی ای چشم و چراغ / شاملو: سر چرا بامن دلخسته
 افشار: سر چرا بر من سرگشته
- ۷ - فرزاد، محیط: گوهر جام جم از کان جهان دگر است
 افشار: جوهر جام جم از کام جهانی دگر است / فرخ: چه تمتا ز گل
 قریب: جوهر جام جم از کان جهانی دگر است
- ۸ - انجو، فرزاد: پدر تجربه آخر توئی ای دل زچه روی
 قریب: پدر تجربه ای دل توئی آخر زچه رو
 بهروز: پدر تجربه ای دل توئی از بهر چه روی
 فرخ: پدر تجربه ای دل اندر همه شهر
- ۹ - محیط: کیسه از سیم و زرت / عدل، قنی، قریب، سهیل، جلان، خرم: این طمعها که تو از
- ۱۰ - جذیر، بهروز، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: گنه ماست همه / فرخ: بیدلی گفت = انجو، سهیل: که ما را تو بران میداری
- ۱۱ - شاملو: مگذران دور سلامت / افشار: به جهان گذران می داری
 + - شاملو: راست نیارم گفت
- قریب: باز نمی یارم گفت / فرخ: تو بدان می داری
- ۲ / فرزاد: همه را شیفته و دل نگران می داری
 بهروز: همه را جامه دران نمره زنان می داری

۱. چو سسرو اگر بخرامی دمی به گلزاری غوزد زغیرت روی تو هر گلی خاری
 ۲. ز کفر زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی زبهر چشم تو هر گوشه‌ای و بیماری
 ۳. مرو چو بخت من ای چشم مست یار به خواب که در پی است ز هر سویت آه بیداری
 ۴. نثار خاکی رخت نقد جان من هر چند که نیست نقد روان را بر تو مقداری
 ۵. دلا همیشه مزن رای زلف دل‌بندان چو تیره رای شوی کی گشایدت کاری
 ۶. سرم برفت و زمانی به سر نرفت این کار دلم گرفت و نبود غم گرفتاری
 ۷. چو نقطه گفتمش اندر میان دایره‌ای به خنده گفت که ای حافظ این چه پرکاری

* * *

۱ - خرامیدن: با ناز راه رفتن / غیرت: رشک، حسادت. ۲ - کفر زلف: سیاهی زلف - حلقه: محفل، مجمع، شکنج / سحر: جادو. ۳ / آه بیدار: آه و سوز دل عاشق شب زنده‌دار. ۴ - نقد: سکه، پول رایج، موجودی - نقد جان: جان به نقد تشبیه شده است / نقد روان: سکه جان، پول رایج، نقد جان - بر تو: پیش تو - مقدار: ارزش. ۵ - رای زدن: اندیشه کردن، مشورت کردن - دلیند: ممشوق / تیره رای: سیاه فکر، تاریک اندیشه - کی گشایدت کاری: امکان ندارد در کارت گشایشی حاصل شود. ۷ - به دلدار گفتم مانند نقطه در وسط دایره عشق فرود آی - خنده زنان گفت این دیگر چگونه مکر و افسونی است.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۷	۵	۳	۶	۲	۲	۱	پژمان (۲)
۷	۶	۵	۳	۲	۲	۱	انجو

-تو قیب ایبات: به جز متن پژمان و انجو با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است
کلمات: سهیل.
فاقد این غزل: شاملو، محیط.

اختلاف متن ها

- ۲- افشار: زکفر و زلف تو هر حلقهای و سودایی
فرخ: زکفر زلف تو هر حلقهای و سودایی
- ۳ / جذیر، بهروض، جلان: زهر سوی آه بیداری
افشار: زهر سوت آه بیداری
- ۴- بهروض: نثار خاک رهش / افشار: پی تو مقداری
- ۵- عدل، پژمان، فنی، انجو، قریب، ادیب، خرم: مزن لاف زلف دلبدان / فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فنی، جلان، سایه، رضی: چو تیره رای شدی
جذیر، خال، جلان: مزن راه زلف دلبدان
- ۶ / جذیر، بهروض: دلم برفت و = جذیر، بهروض، رضی: نبودت دلی گرفتاری
خال، جلان: نبودت دل گرفتاری
افشار: نبودت سر گرفتاری
- ۷- افشار: آمد میان دایرهای
جذیر: اندر میان دایره / عدل، پژمان (۱)، سایه، خرم: که حافظ چه جای پرکاری
جذیر، بهروض: به حافظ که این چه پرکاری
فرزاد: که حافظ برو چه پرکاری
فنی: که حافظ تو در چه پرکاری
فرخ: که حافظ تو این چه پرکاری

- ۱ شهریست بُر ظریفان واز هر طرف نگاری یاران صلاي عشق است گر می‌کنید کاری
 ۲ چشم فلک نبیند زاین تازه‌تر جوانی در دست کس نیافتد زاین خوبتر نگاری
 ۳ جسمی که دیده باشد از روحش آفریده زاین خاکیان مبادا برداشنش غباری
 ۴ چون من شکستهای را از پیش خود چه رانی کیم غایت توقع بوسیست یا کناری
 ۵ می‌بی‌غش است بشتاب وقتی غوش است در یاب سال دگر که دارد امید نوبهاری
 ۶ در بوستان حریفان مانند لاله و گل هر یک گرفته جامی بر یاد روی یاری
 ۷ چون این گره گشایم واین راز چون نمایم؟ دزدی و سخت دزدی، کاری و صعب کاری
 ۸ هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی مشکل توان نشستن در این چنین دیاری



۱ - ظریفان: زیبارویان - نگار: زیبارو، دلدار، پری‌وش / صلا: بانگ دعوت، فراخوانی برای اطعام - صلاي عشق: دعوت به عشق و عشق‌ورزی. ۲ - فلک: آسمان. ۳ - هیچ کس ندیده است که جسمی از روح و جان آفریده و ساخته شده باشد / خاکیان: آدمیان - امید است که از آدمیان رنجی به او نرسد. ۴ - شکسته: ضعیف و ناتوان، خمیده، رنجور / کیم: که برایم، که مرا. غایت توقع: نهایت توقع و انتظار - کنار: بغل، آغوش. ۵ - بی‌غش: صاف، خالص. ۶ - حریفان: هم پیمانه‌ها، رفیقان. ۷ / صعب: سخت. ۸ - شوخ: گستاخ: بی‌پروا، جسور، زیبا - دیار: سرزمین.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۴	۳	۲	۶	۵	۱	پژمان
۸	۷	۴	۳	۲	۵	۶	۱	شاملو
۸	۴	۷	۶	۵	۲	۲	۱	فرزاد، سهیل، محیط
۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	قریب
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	فروغ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، افشار، جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، سایه، خرم، رضی.
بیت الحاقی:

+ ای روی خوبت از گل صد بار نازنین تر یارب که ره نیابد بر دامن تو خاری

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان (۱)، فرخ: شهریست پر حریفان / بهروض، رضی: ار می‌کنید کاری

۲ - جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، لی، جلان، رضی: چشم جهان نبیند

افشار: چشم فلک ندیده = عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: زین طرله‌تر جوانی

افشار: زین خوبتر جوانی

فرخ: چشم جهان ندیده

/ افشار: در دست کس نیفتاد

۳ - افشار، جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: جسمی که دیده باشد کز روحش آفریدند

عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: هرگز که دیده باشد جسمی ز جان مرکب

شاملو، فرزاد، قریب، نی، فرخ، سایه: جسمی که دیده باشد از روح آفریده

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم: بر دامنش مبادا زین خاکیان غباری

پژمان (۲)، انجو: بر دامنش مبادا زین خاکدان غباری

افشار، قریب: زین خاکدان مبادا بر دامنش غباری

فرخ: زین خاکدان مبادا بر دامنش غباری

۴ / جذیر، فرخ: کش غایت توقع

۵ - عدل، قنی، ادیب، فرخ، خرم: می‌بیش است دریاب وقتی خوش است بشتاب / عدل، قریب: سالی دگر که دارد

محیط: می‌بیش است بشتاب وقت خوش است دریاب

۶ / افشار: هر کس گرفته جامی = شاملو: بر یاد گل‌مزاری

۷ - فرخ: چون این گره گشایند = جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: وین ریش چون نمایم

قریب: وین راز وا نمایم

فرخ: وین راز چون نمایند

/ جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: دردی و صعب دردی کاری و سخت کاری

۸ - قریب، بهروض، خال، جلان، رضی: هر تاره موی حافظ = افشار، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: در دست زلف شوخست

جذیر: در دست یار شوخست

محیط: در دست دل‌رایی

فرخ: در دست شوخ چشمی است

/ جذیر، بهروض، خال، رضی: در این دیار باری

انجو: در یک چنین دیاری

۱. خوش کرد یاوری فلکت روزِ داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
۲. در کسوی عشق شوکتِ شاهی نمی‌خرند اقربا برِ بندگان کن و اظهارِ چاکری
۳. آن کس که اوفستاد و خدایش گرفت دست گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری
۴. ساقی به مزنگانی عیش از دَرمِ درای تا یک دم از دلم غم دنیا به در بری
۵. در شاهراهِ جاه و بزرگی خطر بسی است آن پنهان کز این گریه سبکبار بگذری
۶. سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج درویش و امنِ خاطر و گنج قلندری
۷. یک حرفِ صوفیانه بگویم اجازت است؟ ای نور دیده صلح پنهان از جنگ و داوری
۸. نیلِ مراد بر حسبِ فکر و همت است از شاه نذرِ غیر و زتوفیقِ یاوری
۹. حافظِ غبارِ فقر و قناعتِ زُخ مشوی کاین خاک بهتر از عملِ کیمیگری

* * *

۱- خوش: چه خوب، چه نیکو- یاوری: کمک- فلک: آسمان، چرخ، روزگار- داوری: دشمنی و خصومت، جنگ و جدل- روزِ داوری: روز جنگ / شکرانه آوردن: هدیه و تحفه برای ادای شکرگزاری آوردن- ۲- شوکت: جاه و جلال و جبروت / چاکری: بندگی- ۳- عیش: شادی و شادانی- از دَرمِ خُرای: بر من وارد شو- ۵- شاهراه: راه / گریه: راه دشوار، گردنه- ۶- سودا: خیال / قلندری: درویشی بدون تعلق به ظواهر دنیا، بی‌نیازی- ۷- حرف: سخن- صوفیانه: هار فانه / نور دیده: نور چشم- جنگ و داوری: جنگ و جدل- ۸- نیل: رسیدن، نایل شدن- نیل مراد: رسیدن به هدف و آرزو- بر حسب: به نسبت، به مقدار- همت: خواست، اراده، عزم / نذر: آنچه برای مرشد و مردمان صاحب نفس هدیه آورند- نذر خیر: نذر با برکت- توفیق: تأیید الهی، شایستگی- ۹ / کیمیگری: صنعت تبدیل فلزات ارزان قیمت به طلا و نقره.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
محل، پژمان، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
انجو، افشار، قریب، نی (پ)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
فوزاد، سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، ادیب، فرخ، جلان، سایه، رضی.

کلمات: فرزاد، خال، رضی.

بیت الحاقی:

+ گم بر حساب روز جزا مطلع شوی درویشی اختیار کنی بر توانگری

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر، بهروض، جلان: شوکت شاهان نمی‌خرند / قریب، فی، فرخ: اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

افشار: دعوی بندگی کن و اقرار چاکری

معیط: دعوی بندگی کن و اظهار چاکری

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، معیط، ادیب، فرخ، خرم: آنکس که اوفتاد خدایش گرفت دست / فرخ: غم آزادگان خوری

شاملو: آن را که افتاد و خدایش گرفت دست

۴ / افشار: غم عالم به در بری

۵ / شاملو، افشار: هان تا ازین گریوه

فرخ: آن به کازین گریوه

۶- عدل: سلطان فکر لشکر و سودای = عدل، پژمان، قنی، انجو، ادیب، سایه، خرم: تاج و گنج

قریب، فرخ: گنج و مال

۷- قریب: یک بیت صوفیانه بگویم = پژمان (۱)، افشار، فی: اجازه هست / عدل: به از جنگ داوری

۸- فرخ: رای و همت است / نذر خیر و توفیق و یاوری

۹ / فرخ: کاین سود بهتر از عمل کیمیاگری

۱ طفیل هستی عشقند آدمی و پری
 ۲ چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
 ۳ بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش
 ۴ می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند
 ۵ بیا و سلطنت از ما بخر به مایه حسن
 ۶ دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
 ۷ زمجر و وصلی تو در حیرت چه چاره کنم
 ۸ هزار جهان مقدس بسوخت زاین غیرت
 ۹ چو هر خبر که شنیدم رمی به حیرت داشت
 ۱۰ به بوی زلف و زخت می روند و می آیند
 ۱۱ بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم
 ۱۲ زمن به حضرت آصف که می یزد پیغام
 ۱۳ کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
 ۱۴ طریقی عشق طریقی عجب خطرناک است
 ۱۵ به یمن همت حافظ امید هست که باز

ارادت می بسنما تا سعادت می ببری
 که جام جم نکند سود وقت بی ببری
 که بنده را نخورد کس به عیب بی هنری
 به عذر نیم شبی کوش و گریه شغری
 و از این معامله غافل مشو که حیف خوری
 چرا به گوشه چشمی به ما نمی نگری
 نه در برابر چشمی نه غایب از نظری
 که هر صباح و مسا شمع مجلس نگری
 از این سپس من و مستی و وضع بی خبری
 صبا به غالیسمایی و گل به جلوه گری
 گر امتحان بگنی می خوری و غم نخوری
 که یادگیر دو مصرع زمن به نظم دری
 که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری
 نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری
 آری اُسَسایزُ لَسَلایَ لَیْلَةَ الْفَقْرِ



۱- طفیل: مهمان ناخوانده، انگل، طفیلی، مفت خوار - هستی: وجود - آدمی: انسان، پری: مؤنث جن - انسان و جن به برکت وجود عشق به وجود آمده اند / ارادت نمودن: توجه خاص نشان دادن - سعادت: خوشبختی. ۲ - مستعد: آماده، مهیا، لایق - نظر: تماشای، بهیрт، توجه الهی بر سالک - وصال: رسیدن به معشوق / جام جهان نما: دل پاک و روشن عارف. ۳ - خواجه: سرور، بزرگ، آقا / بنده: برده، قلام. ۴ - می صبح: شرابی که هنگام صبح نوشند - شکر خواب صبحدم: خواب شیرین صبحگاهی / عذر نیم شبی: استغفار و پوزش نیم شب به درگاه الهی. ۵ - مایه حسن: سرمایه نیکویی و زیبایی / حیف خوردن: افسوس خوردن. ۸ - جان مقدس: جان پاک - غیرت: رشک، حسد / صباح: بامداد - ملا: اول شب. ۱۰ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می رود - غالیسمایی: عطر سازی - جلوه گری: آرایش کردن. ۱۲ - آصف: وزیر مقتدر و توانای حضرت سلیمان، وزیر وقت / دو مصرع: یک بیت - نظم دری: شعر فارسی. ۱۳ - کلاه سروری: تاج، کلاه بزرگی / زیب: زینت و زیور. ۱۴ - نمود بالله: پناه می برم به خداوند - مقصد: هدف. ۱۵ - یمن: برکت و مبارکی - همت: سعی و کوشش / به مبارکی اراده مثبت حافظ ببینم که با لیلای خود در شب مهتاب هم صحبتی و شب نشینی کنم و افسانه بگویم.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۵	۱۴	۵	۶	۲	۱۰	-	۱۳	۱۱	۱۲	۸	۷	۴	۳	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم
۱۵	۱۳	۱۱	۱۲	۵	۶	-	۸	۱۰	۷	۲	۲	+	۱۴	۳	پژمان (۲)
۱۵	۱۱	۹	-	۵	۱۰	۱۳	-	۷	۶	۱۴	-	۲	۳	۱	شاملو
۱۵	۱۴	۵	۶	۲	۱۰	۱۳	۱۱	۱۲	۹	۸	۷	۴	۳	۱	انجو
۱۵	۱۱	-	۱۲	۱۰	+	۳	۹	۸	۷	۱۴	۶	۵	۲	۴	فرزاد
۱۵	۱۳	۱۱	۱۲	۹	+	۸	۷	۱۴	۶	۵	-	۲	۳	۱	افشار
۱۵	-	-	۱۱	۱۲	-	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۵	-	۸	۱۱	۱۲	۱۰	-	۷	۱۳	۶	۳	۵	۶	۲	۱	قریب
۱۵	۱۱	۹	-	۱۳	-	۸	۷	۶	۱۴	۵	۴	۳	۲	۱	بهروضی
۱۰	-	۱۳	۱۲	۱۵	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	خال
۱۵	۱۰	۱۳	۱۲	۱۱	۱۲	-	۸	۷	۱۴	۶	۵	۴	۳	۱	سهیل
۱۱	-	۱۲	۱۵	۱۳	۱۰	-	۷	۸	۶	۳	۵	۴	۲	۱	محیط
۱۵	۱۳	۱۱	۱۲	۱۰	۳	۹	۸	۷	۱۴	۶	۵	۴	۲	۱	ادیب
۱۵	-	-	-	-	۹	۱۰	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
۱۵	۱۱	۱۳	۱۲	۱۰	+	۹	۸	۷	۱۴	۶	۳	۵	۲	۴	فرخ
۱۴	۱۰	۱۳	۱۲	۱۵	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان
۱۵	۱۰	۱۳	۱۲	۱۱	۱۲	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سایه
۱۵	۱۳	۱۱	۱۲	۹	۸	۷	۱۴	۶	۱۰	۵	۴	۳	۲	۱	رضی

+ مرا درین ظلمات آنکه رهنمایی کرد نیاز نسیم شبی بود و گریه سحری

اختلاف متن‌ها

- ۱ - خال، ادیب: طفیل مستی عشقند آدمی و پری
فرخ: طفیل هستی عشق اندر آدمی و پری
- ۴ - بهروض: خواب با منادای چند / عدل: بعدر نیمه شبی کوش و = جذیر: ناله سحری
محیط: خواب صبحدم تاکی
- ۵ - شاملو، فرزاد: بیا و ملک دل از ما بخر به مایه حسن
- ۷ - عدل، پژمان (۱)، قنی، شاملو، سهیل، سایه، خرم: تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرینکار
افشار: تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده‌باز
قریب: ز وصل و هجر تو در حیرت چه چاره کنم
محیط: ز هجر و وصل تو در آتشم همی شب و روز
/ عدل، پژمان (۱)، قنی، شاملو، افشار، سهیل، سایه، خرم: که در برابر چشمی و غایب از نظری
۸ - فرزاد، افشار، محیط، نی، نی روی زدل مایرون و این عجب است / جذیر: که در صبح و مسامع مجلس دگری
بهروض، جلان: هزار جان مقدس بسوخت از غیرت / فرخ: که هر صبا و مسامع خلوت سحری
قریب: هزار جان مقدس بسوخت زین حیرت / سایه: که هر صبح و مسامع مجلسی دگری
۹ - بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: چو هر خبر که شنیدم دری به حیرت داشت اشملو، انجو: ازین سپس من و ساقی و شمع بی خبری
افشار: چو هر خبر که شنیدم سری به حیرت داشت / افشار: ازین سپس من و ساقی و جام بیخبری
جذیر: چو هر خبر که تو داری دری به غیب گشاد / فرخ: ازین سپس ره شادی و وصف بی خبری
- ۱۰ / فرزاد: مه به جلوه گری
- ۱۱ - ادیب، فرخ: چنانکه می بینم
شاملو: چنانکه من بینم / افشار: زبنده گر شنوی می خوری و غم نخوری
افشار: چنان نمی بینم
- ۱۲ - افشار: زمن به حضرت آصف که می برد تحفه / افشار: به یادگار دو مصراع ازین
جذیر: نمی روی زدل مایرون و این عجب است / جذیر: تو یادگیر دو مصرع زمن = فرزاد، قریب، فرخ: به لفظ دری
فرخ: که یادگیر مصرع زمن
- ۱۳ - افشار: کلاه سروریت کره مباد = قریب: از سر حسن
/ پژمان، سهیل، خرم، رضی: که زب تخت و = شاملو، انجو، افشار، قریب، بهروض، محیط، سایه: سزوار تخت و تاج سری
ادیب: که زب وقت و
- ۱۴ - بهروض: طریق عشق طریق عجب خطرناک است / فرخ: ره به مأمنی نبوی
فرخ: طریق عشق پر از فتنه و خطرناک است
- ۱۵ / افشار: اری اسامی لیلای
جذیر: ابیت سامر لیلای
- + - فرخ: مرا ازین کلمات = افشار: آنک رهنمونی کرد / فرزاد، فرخ: دعای نیم شبی بود و

- ۱ ای کسه دایم به خویش مغروری گر تو را عشق نیست معذوری
 ۲ میگرد دیوانگان عشق میگرد که به عقل عقیله مشهوری
 ۳ مستی عشق نیست در سر تو زو کسه مست آب انگوری
 ۴ روی زرد است و آه خردالود عاشقان را دواي رنجوری
 ۵ بگذر از نام و ننگ خود حافظ ساغر مَن طاب کسه مخموری



۱- دایم: همواره - به خویش مغرور بودن: از خود راضی بودن / معذور: معاف، آنکه عذرش پذیرفته است. ۲ / عقل عقیله: عقلی که پای بند و مایه گرفتاری است. ۳ / آب انگور: شراب. ۴ / رنجوری: بیماری، دردمندی. ۵ - نام و ننگ: آبرو و حیثیت، اعتبار / ساغر: جام شراب - مخمور: خمار، حالت کسالت و سردرد از نرسیدن شراب.

۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۵ ۲+ ۴ ۳ ۲ ۱ افشار

ترتیب ابیات: به جز متن افشار با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است. نی (پ)

کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان، خرم، رضی.

فاقد این غزل: شاملو

ابیات الحاقی:

۱: نبود بیاغ را چستان رونق بی می رواق و گل سوری

۲: مهر آن ماه بسایت ورزید ورچه چسبون آفتاب مشهوری

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد، فروخ: چون ترا عشق نیست معذوری

۳ / ادیب: رو که مست شراب انگوری

فروخ: زانکه تو مست آب انگوری

۴ / پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، محیط، نی، سایه: عاشقان را گواه رنجوری

۵ - افشار: بگذر از تنگ و نام = فرزاد، افشار: چون حافظ / افشار، سایه: ساغری می طلب که مخموری

۱. زکوی یار می آید نسیم بادِ نوروزی از این باد ار مددخواهی چراغ دل برافروزی
۲. چو گلِ گر خُرده‌ای داری خدا را صرفِ عشرت کن که قارون را غلظها داد سودای زران‌دوژی
۳. سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۴. می دارم چو جان صافی و صوفی می‌کند عیش خدا یا هیچ عاقل را مبادا بغتِ بدروزی
۵. طریقی کام بغشی چیست ترکِ کام خود کردن کلاهِ سروری آن است کز این ترکِ بدروزی
۶. ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی
۷. جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی
۸. به عجبِ علم نتوان شد زاسبابِ طرب محروم بیا ساقی که جاهل را هنی‌تر می‌رسد روزی
۹. به بستان شو که از بلبل رموزِ عشق گیری یاد به مجلسِ آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی



۱- نسیم: بوی خوش / مدد: یاری، کمک = اگر بخواهی می‌توانی با این نسیم دل را سر زنده و با نشاط کنی. ۲- خرده: گرده‌های زرد رنگ و ریزی که میان گلبرگهای گل جا دارد، پول خرده، مقداری زر و سیم- خدا را: به خاطر خدا- عشرت: خوش گذرانی / قارون: طبق روایات پسر عم حضرت موسی بود و ثروت و نعمت فراوان داشت ولی پشمار خسیس و لشم بود. وی به خاطر خودداری از پرداخت زکات به زنی روسپی مبلغی پرداخت کرد تا موسی را متهم به زنا کند ولی زن حقیقت را گفت و موسی قارون را نفرین کرد و او به قهر خداوند دچار شد. خود و گنج‌هایش به زمین فرو رفت- غلظها داد: به اشتباه و راه خطا انداخت- سودا: میل شدید. ۳- در پرده: پوشیده، سر بسته، پاكنايه / میر نوروزی: در ایران و در برخی از سرزمینهای دیگر از جمله مصر رسمی رایج بود که در نخستین روزهای سال برای تفریح مردم پادشاه یا حاکمی موقتی انتخاب می‌کردند و احکامی برای خنده و تفریح صادر می‌کرد، کنایه از حکومت موقت و ناپایدار. ۴- صافی: شفاف، زلال و بی‌غش. ۵- چگونه می‌توان دیگران را به آرزو رسانید؟ از این راه که آرزوها و خواست‌های خود را نادیده بگیریم / ترک: ترک کلاه، قسمتی از کلاه = با پهرمند ساختن و به آرزو رسانیدن دیگران می‌توان به سروری بزرگی رسید. ۶- قمری: از راسته کیوتران با طوق و خوش منظر و خوش‌آواز - طرف: کنار، جنب / شبانروزی: هم‌پسگی، دائمی. ۷- یار شیرین: معشوق زیبارو و خوش اطوار. ۸- عجب: خودپسندی، کبر و غرور، خودبینی = به خاطر تکبری که علم در ما به وجود آورده است نمی‌توانیم از وسایل عیش و خوشگذرانی خود را محروم کنیم / هنی‌تر: گوارتر، آسان‌تر. ۹- بستان: باغ، گلزار.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، خرم	۱	۲	۵	۳	۶	۲	۸	-
پژمان (۱)	۱	۲	۵	۳	۶	۲	۸	+
قنی	۱	۲	۵	۳	۶	۲	۸	7.6
پژمان (۲)	۱	۲	۵	۳	۶	۲	۸	-
شاملو	۱	۲	۷	۳	۴	۲	۵	۹
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۹
فرزاد	۱	۲	۵	۷	۶	۳	۲	-
افشار	۱	۲	۵	-	۶	۷	۸	۹
جذیر، خال، نی، جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹
سهیل	۱	۲	۵	۷	۶	۳	۲	-
محیط	۱	۲	۴	۵	۶	۷	۳	-
ادیب	۱	۲	۳	۵	۷	۶	۲	-
فرخ	۱	۲	۵	۴	۶	۷	۸	۹
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	7.659

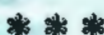
ترتیب ابیات: بهروض، رضی.
ابیات الحاقی:

- ۱: برو می نوش ورندی ورز ترک زرق کن ای دل
 - ۲: زجام گل دگر بلبل چنان مست می لعلست
 - ۳: به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
 - ۴: چو لنگان خلودای دل درین فیروزه ایوان نیست
 - ۵: می اندر مجلس آصف بنوروز جلای نوش
 - ۶: نه حافظ می کند تنهادعای خواجه تورانشاه
 - ۷: جنباش پارسایانراست محراب دل و دیده
- ازین بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی
که زد بر چرخ فیروزه صفر تخت فیروزی
به گلزار آی کز بلبل سخن گفتن بیاموزی
مجال عیش فرصت دان بغیروزی و بهروزی
که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی
زمدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی
جبینش صبح خیز انراست روز فتح و فیروزی

اختلاف متن ها

- ۱ / شاملو، افشار: از این باد ار مدد یابی
ادیب: ازین باد ار مدد جوئی
- ۲ - فرخ: سخن در پرده می گوین = شاملو، فرزاد، افشار، بهروض، محیط، نی، فرخ: زخود چون غنچه بیرون آی
جذیر: بهار و گل غنیمت دان
- ۴ - قریب: می کند منمش / عدل، پژمان (۱)، خرم: خدایا هیچ غافل را
قریب: خدا را هیچ عاقل را
- ۵ - محیط: طریق کام جستن چیست = شاملو، انجو، افشار، جذیر، قریب: ترک کام خود گفتن / جذیر، بهروض: کلاه سروری این دن کزین دو
فرخ: ترک جان خود گفتن محیط: کلاه سروری این است گزاین ترک
- ۶ - فرزاد، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، رضی: به طرف جویبار از چیست / شاملو، افشار: مگر کو نیز همچون من
- ۷ - افشار: کجا شد یار شیرینت کنون
جذیر: جدا شد یار شیرین و کنون / شاملو، فرزاد، فرخ: که حکم آسمان است این = افشار: اگر سازی اگر سوزی
بهروض: جدا شد یار شیرینم کنون
- ۸ - عدل، خرم: به عیب علم نتوان شد
قریب: به عجب عقل نتوان شد = بهروض: از اسباب طرب محروم
ادل، پژمان، خرم: بیا حافظ که جاهل را
- انجو: بیا زاهد که جاهل را = قریب: نکوتر می رسد روزی
فرخ: بیاور می که جاهل را فرخ: سبکتر می رسد روزی
- ۹ - شاملو، فرزاد، نی: به بستان رو که از بلبل زبور عشق گیری یاد
محیط، ادیب، فرخ: به بستان رو که از بلبل رموز عشق گیری یاد
انجو: به بستان رو که از بلبل طریق عشق گیری یاد
افشار: به بستان آی کز حافظ رموز عشق گیری یاد
قریب: به مجلس آی کز حافظ رموز عشق گیری یاد
افشار: به گلشن آی کز بلبل
- قریب: به بستان رو که از بلبل = انجو، افشار: سخن گفتن بیاموزی
فرخ: به مجلس آ که از حافظ فرزاد: غزلخوانی بیاموزی
- + شاملو: ورز و ترک زرق کن ای دل / کز این بهتر عجب دارم
- ۵ / سایه: که بخشد جرعه جامش

۱. عمر بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی
 ۲. چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند
 ۳. دوش در خلیل غلامان درش می‌رفتم
 ۴. با دل خون شده چون نافه خوشش باید بود
 ۵. لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الظُّمُورِ وَ أَتَتْ بِهِ
 ۶. کاروان رفت و تو در راه کمین گاه به خواب
 ۷. بال بگشای و صغیر از شجر طوبا زن
 ۸. تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم
 ۹. چند پوید به هوای تو زهر سو حافظ
- ای پسر جام می‌آم ده که به پیروی بوسی
 شاهبازان طریقت به مقام مگی
 گفت ای عاشق بیچاره تو باری چه کسی
 هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی
 فَلَقَلَى لَكَ آتٍ بِشَهَابٍ قَبِيصٍ
 وه که بس بی‌خبر از غُلُفِ چندین جرسی
 حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
 جان نهادیم بر آتش زهی خوش نفسی
 يَسْتَسْرِزُّ اللَّهَ طَرِيقاً بِكَ يَسَا مُلْتَقِی



۱- بی‌حاصلی، بی‌ثمری، بی‌نتیجگی - بوالهوسی: در پی هوا و هوس رفتن / پسر: مغبجه. ۲- شاهبازان طریقت: سالکان راه حق، پیشوایان و مشایخ بزرگ اهل طریقت تصوف - مقام: مرتبه و درجه. ۳- دوش: دیشب - خیل: سپاه، لشکر، جمع / تو باری چه کسی: تو دیگر چه کسی هستی. ۴- نافه: کیسه‌ای که زیر شکم آموی نو نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد و در آن خون جمع شده که تبدیل به مادمای قهوه‌ای رنگ و چرب و خوشبو موسوم به مشک می‌شود / مشکین نفسی: خوش بویی، دم گرم و بیان گیرا دلشستن. ۵- برق از کوه طوبر درخشید و من آن را دیدم شاید برای تو گل آتشی بیاورم. ۶- کاروان: کنایه از عمر / غلغل: فریاد. جرس: زنگ شتر، رنگ کاروان. ۷- صغیر: آواز پرند. شجر: درخت - طویی: درختی است در بهشت که گویند به هر خانه از اهل بهشت شاخه‌ای از آن رسد و میوه‌های گوناگون و خوشبو دارد. ۸- مجمر: آتشدان، عود سوز، منقل - نفسی: لحظه‌ای - تا مثل بوی خوش بتوانم به پای دلدار بیفتم. جان را در آتش عشق افکندیم و از روی پاک نهادی عشق را انتخاب کردیم. ۹- پویدن: رفتن، جستجو کردن - هوا: آرزو / ای محبوب و مطلوب من خداوند راه مرا به سوی تو هموار سازد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۶	-	۲	-	۴	-	۹
انجو	۱	۲	۶	۳	۸	۷	۵	۴
فرزاد	۱	۵	۲	۸	۶	۳	۲	۷
افشار	۱	۲	۵	-	۸	۶	۷	۳
جدیر	۱	۲	-	۵	۴	۷	۶	-
قریب	۱	۲	۴	۷	۵	۶	۸	۳
بهروض	۱	۲	-	۴	۷	۸	۶	۵
خال	۱	۲	-	۴	۷	۶	۵	۸
محیط	۱	۲	۸	-	-	۳	۶	۷
ادیب	۱	۲	-	۴	۵	۷	۶	۸
نی	۱	۲	-	۴	۷	۶	۵	-
فرخ	۱	۵	۲	۴	۷	۶	۸	۳
جلان	۱	۲	۴	۷	۶	۵	۳	۸
سایه	۱	۲	۳	۴	۸	۷	۶	۵
رضی	۱	۲	-	۴	۷	۶	۵	۸

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم.

اختلاف متن‌ها

۲ / فرخ: به شکار مگی

۳ - افشار: دوش‌باخیل غلامان زپیش می‌رفتم / قریب، محیط: گفت ای بیکس بیچاره تو باری چه کسی
انجو: گفت کای عاشق بیچاره تو باری چه کسی
فرزاد: گفت کای بیدل بیچاره تو باری چه کسی
افشار: گفت کای بیدل بیچاره تو تازه چه کسی
فرخ: گفت ای بی‌کس بی‌یار تو باری چه کسی

۵ - افشار: بلغ البرق من الطور و آنست له

/ افشار، جذیر: لک آتی بشهاب قبی

۶ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: تو در خواب و بیابان در پیش / یهروض، خال، جلان، رسی: بیخبر از این همه بانگ جرسی

پژمان (۲): بیخبر از غفل چندین جرسی

سهیل: بیخبر از غفل و بانگ جرسی

۷ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، محیط، فرخ، خرم: بال بگشا و صفیر

۸ - قریب، سهیل، محیط، ادیب، جلان، سایه، رسی: دامن جانان گیریم / محیط، فرخ: دل نهادیم بر آتش زبی خوش نفسی

انجو: دل بر آتش بنهادم زبی خوش نفسی

۹ - پژمان، سهیل: بهر سو حافظ

۱. نویهار است در آن کوش که خوش دل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
۲. من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
۳. چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی و عظمت آن گاه کند سود که قابل باشی
۴. در چمن هر ورقی دفترِ حالی دگر است حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
۵. گر چه راهی ست پُر از بیم زما تا بر دوست رفتن آسان بُود ار واقف منزل باشی
۶. نقدِ عمرت بپزد غصه دنیا به گزاف گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
۷. حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد مسید آن شاهدِ مطبوع شمعایل باشی



۱- خوشدل: شادمان، مسرور / بدمد: پروید. باز: دوباره. در گل بودن: در زیر خاک بودن. ۲- چنگ: سازی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود. در پرده: در خفا، در یکی از گوشه های موسیقی، آهنگ و نغمه، دستان / وعظ: پند و اندرز. قابل: پذیرنده. ۳- در چمن هر برگي همچون ورقهای کتابی است گویای چگونگی و کیفیت دیگر / غافل: بی خبر. ۴- بر دوست: پیش دوست / واقف: آگاه. منزل: مقصد، مراحل سیر و سلوک. ۵- نقد عمر: عمر به نقد تشبیه شده است. نقد: پول رایج. به گزاف: به بیهوشی / قصه: ماجرا، مسئله، موضوع. ۷- مدد: کمک و یاری / شاهد: محبوب زیبارو. مطبوع شمایل: آن که صورت و سهرت خوش آیند دارد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۴	۲	۳	۶	۵	۷
۱	۲	۳	-	۶	۵	۷
۱	۳	۲	۴	۵	۶	۷
۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷
۱	۳	۶	۴	۲	۵	۷
۱	۲	۴	۳	۶	۵	۷

عدل، قنی، خرم

پژمان

شاملو

انجو، بهروش، خال، محیط، ادیب، جلان، رضی

فرزاد

افشار

سهیل

ترتیب ابیات: جذیر، قریب، نی، فرخ، سایه.
کلمات: بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار: نو بهارست بر آن کوش
- ۲- فرزاد: من نگویم چه کن و با که نشین و
- ۳- محیط، فرخ: همی می‌دهدت پند ولی / افشار: وعظمت آنگاه دهد سود
- ۴- افشار، قریب، محیط: صورت حالی دگرست / عدل، پژمان، قنی، انجو، سایه، خرم: زکار همه غافل باشی
عدل: دفتر حال دگرست
- ۵- افشار، جذیر: زما تا در دوست / فرزاد: از واقف منزل باشی
- ۶- شاملو، قریب: غصه دوران به گزاف / فرزاد، افشار، محیط: فکرت باطل باشی
فرخ: صرفه دنیا به گزاف شاملو، انجو: قصه باطل باشی
- ۷ / فرخ: صید آن دلبر مطبوع

- ۱ هزار جهد بکردم که یار من باشی / مراد بخش دلی بی قرار من باشی
 ۲ چراغ دیده شب زنده دار من گردی / انیس خاطر امیدوار من باشی
 ۳ چو خسروان ملاحه به بندگان نازند / تو در میانه خداوندگار من باشی
 ۴ از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او / اگر کنم غمهای غم گسار من باشی
 ۵ در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند / گرت ز دست برآید نگار من باشی
 ۶ شبی به کلبه احزان عاشقان آیی / دمی انیس دلی سوگواری من باشی
 ۷ شود غزاله خورشید صید لاغر من / گر آهویی چو تو یک دم شکار من باشی
 ۸ سه بوسه کز دو لب کدهای وظیفه من / اگر ادا نکنی قرض دار من باشی
 ۹ من این مراد ببینم به خود که نیم شبی / به جای اشک روان در کنار من باشی
 ۱۰ من ار چه حافظ شهرم جوی نمی ارزم / مگر تو از گرم خویش یار من باشی

۱- جهد: کوشش / مراد بخش: آرزوده، برآورنده نیاز - بقرار: ناشکیبا. ۲- چراغ دیده: نور چشم - شب زنده دار: بیدار / انیس: همدم، دلارام. ۳- ملاحه: خوبروی، نمکین بودن - خسروان ملاحه: زیبارویان، شاهدان / خداوندگار: صاحب و سرور. ۴- عقیق: کنایه از لب معشوق - خونین دل: اندوهناک - عشوه: ناز و غمزه یا اشاره چشم و ابرو / غمگسار: غمخوار. ۵- بتان: زیبارویان / ز دست برآمدن: توانستن، امکان داشتن - نگار: معشوق. ۶- کلبه احزان: خانه غمها / سوگواری: مصیبت زده. ۷- غزاله: آهو بره ماده، خورشید. ۸- وظیفه: مقرری / ادا: پرداخت - قرض دار: مدیون. ۹- مراد: آرزو. ۱۰- حافظ شهر: از بردارنده قرآن، آوازه خوان و خوش صدا - جوی: یک جو / گرم: بزرگواری.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۷	۹	۸	۳	۴	۵	۶	۲	۱	شاملو
۱۰	۹	۸	۷	۴	۳	۲	۵	۶	۱	انجو
۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۳	۲	۶	۱	فرزاد
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۴	۳	۲	۱	افشار، خال
۱۰	-	۸	۷	-	۴	۳	۵	۲	۱	جدیر
۱۰	۹	۸	۷	۴	۶	۳	۵	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۷	-	۴	۵	۳	۲	۱	بهروز، رخی
۱۰	۹	۸	-	۵	۴	۳	۲	۶	۱	سهیل
۱۰	۹	۸	۷	۵	۳	۴	۶	۲	۱	محیط
۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	ادیب
۱۰	۹	۸	۷	۵	۳	۴	۲	۶	۱	نی
۱۰	۹	۶	۸	۷	۴	۵	۳	۲	۱	جلان
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، خرم.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، نی، سایه، خرم.
فاقد این غزل: فرخ.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب: قرار بخش دل
۲ - افشار: چراغ خلوت شب زنده‌دار
۳ / انجو: در آن میانه خداوندگار
۴ / شاملو: گرم بود گلمای = افشار، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: رازدار من باشی
۶ - فرزاد، قریب، محیط: دمی به کلبه احزان / فرزاد، قریب: شبی انیس دل سوگوار
شاملو: دمی ندیم دل سوگوار
محیط: شبی ندیم دل سوگوار
۷ / شاملو، افشار: یک شب شکار من باشی
۸ - قریب: کرده وظیفه را / شاملو، انجو: وامدار من باشی
۹ - بهروض، جلان: من این مراد نبینم = فرزاد، قریب: به عمر خود که شبی
قریب: کی این مراد ببینم

۱. ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی
۲. در مقامی که صدارت به فقیران بخشند چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی
۳. در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
۴. نقطه عشق نمودم به تو همان سهو مکن و نه چون بنگری از دایره بیرون باشی
۵. کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی زوی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی
۶. تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنمای و نه خود از گوهر جمشید و فریدون باشی
۷. سفری نوش کن و جرعه بر افلاکفشان چسند و چسند از غم ایام جگرخون باشی
۸. حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر این است هیچ خوش دل نپسندد که تو محزون باشی

* * *

۱- خراب: مست، مست لایمقل، سیاه مست. می گلگون: شراب قرمز به رنگ گل سرخ / حشمت: جلال و عظمت. قارون: طبق روایات پسرعم حضرت موسی بود و ثروت و نعمت فراوان داشت ولی بسیار خسیس و لثیم بود. برای اینکه زکات ندهد به یک زن روسپی میلانی داد که موسی را به زناکاری بدنام کند ولی آن زن حقیقت را گفت و موسی قارون را نفرین کرد و قارون مورد قهر خداوند قرار گرفت خود و گنج هایش به زمین فرو رفت. ۲- مقام: جا و مکان. صدارت: وزارت. صدراعظمی، نخست وزیری. فقیر: سالک راه حق / چشم دارم: توقع دارم. جاه: مرتبه و مقام. ۳- لیلی و مجنون: لیلی دختر سعد از قبیله بنی عامر عرب و پسرعمش قیس پسر مُلُوح معروف به مجنون از دلدادگان پراوازه عربند. آنان از کودکی به هم مهر می‌ورزیدند و چون پدر و مادر لیلی از دینار آن دو جلوگیری کردند، قیس دیوانه شد و سر به بیابان گذاشت لیلی نیز از دوری قیس بیمار شد و درگذشت و مجنون نیز پس از آگاهی یافتن از مرگ لیلی بر سر گوش رفت و چندان زاری کرد که همان جا ترد. ۴- راه و نقطه اصلی عشق را به تو نشان دادم هشیار باش که اشتباه نکنی / از دایره بیرون باشی: از دایره عشق بیرون باشی. ۵- گوهر ذاتی: سرشت و اصالت و شایستگی که در وجود خود انسان بوده باشد / گوهر: نژاد. جمشید: از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان در شاهنامه. فریدون: پسر آتین از نسل تهمورث دیویند بود که به هنگام شیرخوارگی ضحاک پدرش را گشت و مادرش فرانک فرزند را به مرغزاری برد و با شیر گاو او را پرورش داد. به هنگام قیام کاوه آهنگر بر علیه ضحاک جنگید و او را مغلوب کرد. او سه پسر بنامهای سلم و تور و ایرج داشت که مملکت وسیع خود را بین آنها تقسیم کرد. ۷- مسافر: جام شراب. جرعه بر افلاک فشاندن: به افلاک و کاینات بی‌احتیاج بودن، فلک را تحقیر کردن / چند و چند تاکی، تا چه اندازه، چقدر. جگر خون: اندوهگین. ۸ / خوشدل: شادمان، پاکدل. محزون: غمگین.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	پژمان
۸	۶	۳	۵	۴	۷	۲	۱	شاملو
۸	۷	۴	۵	۳	۶	۲	۱	انبو
۸	—	۴	۶	۵	۳	۲	۱	فرزاد
۸	۴	۶	۷	۵	۳	—	۱	افشار
۸	۴	۷	۶	۵	۳	۲	۱	سهیل، ادیب
۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	محیط

ترقیب اییات: عدل، قنی، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: پژمان (۲).

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر: ای دل آن به = افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: که خراب می‌گلگون باشی / افشار: بی زر و گنج و درم خواجه و قارون باشی
- ۲- محیط: به گدایان بخشند
- ۳- شاملو، انجو، سهیل: که خطر هاست بجان / عدل: چشم دارم که به جان از همه افزون باشی / افشار، فرخ: که خطر هاست در او
- ۴- افشار، محیط، فرخ: نکته عشق نمودم = افشار: به تو ای سهو مکن / شاملو، افشار: ورنه تا بنگری از فرزاد: نقطه عیش نمودم
- ۵- افشار: کاروان رفت و ز پس درد و بیابان در پیش
- ۶- ادیب: گوهر دانش بنمای / عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، سایه، خرم، ورنه خود از تخمه جمشید قریب: گر خود از گوهر جمشید
- ۷- محیط: قدحی نوش کن و = پژمان (۱)، شاملو، جذیر، قریب، جلان، رضی: جرعه بر افلاک افشان / شاملو: تا به کی از غم ایام محیط: چند چند از غم ایام فرخ: چند و چند از پی ایام
- ۸- شاملو: حافظ از بخت مکن ناله / شاملو، فرزاد، افشار: هیچ عاقل نپسندد افشار: حافظ از غصه مکن ناله قریب: هیچ دانا نپسندد

- ۱ زاین خوش رقم که بر گل رخسار می کشی خط بر صحیفه گل و گلزار می کشی
- ۲ اشک حرم نشین نهانخانه مرا زان سوی هفت پرده به بازار می کشی
- ۳ کاهل روی چو باد صبا را به بوی زلف هر دم به قید سلسله در کار می کشی
- ۴ هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست از خلوتم به خانه عمار می کشی
- ۵ گفتمی سر تو بسته فتراک ما شود سهل است اگر تو زحمت این بار می کشی
- ۶ با چشم و آبروی تو چه تدبیر دل کنم وه زاین کمان که بر من بیمار می کشی
- ۷ باز آکه چشم بد ز زخمت دفع می کنم ای تازه گل که دامن از این خار می کشی
- ۸ حافظ دگر چه می طلبی از نعیم دهر نمی می کشی و طرزه دلدار می کشی



۱ - رقم: خط، کنایه از موی صورت، آرایش - خوش رقم: خط خوش نما / صحیفه: ورق، صفحه، صحن، کتاب - با این آرایشی که می کنی خط بطلان بر هر چه گل و گلزار است می کشی. ۲ - حرم نشین: پرده نشین، محبوب، پوشیده - نهانخانه: خلوت خانه حرم، اندرون / هفت پرده: هفت پرده چشم عبارتند از ملتحمه، قرنیه، عنبیه، عنکبوتیه، شبکیه، مشیمه، صلبیه - به بازار کشیدن: بر ملا کردن، رسوای خاص و عام کردن. ۳ - کاهل رو: آهسته رو مانند یاد صبا - باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، بیک عاشقان - بوی زلف: رایحه گیسو، در آرزوی اشتیاق زلف / قید: بند - سلسله: زنجیر، کنایه از زلف و گیسو - در کار کشیدن: به کار وادار کردن. - با بوی خوش زلف خود گند روی بیمار، همچون باد صبا را پی در پی با بند زنجیر زلف در کار می کشی و به سوی زلف تو می آید و بوی خوش به همه جای عالم می برد. ۴ - میگون: مانند می، سرخ / خمار: یاده فروش. ۵ - فتراک: ترک بند، تسمای که به پشت زین اسب می بستند تا حیوان شکار شده را از آن بیاویزند - گفتمی که سر تو را خواهم برید و به ترک بند اسب خود خواهم بست. اگر تو زحمت این کار را تحمل می کنی از نظر من سردادن کار ساده ای است. ۶ - در قدیم برای پریدن تب بیمار به طوری که او متوجه نشود یک سینی نزدیک او نگاه می داشتند و گلوله ای یا تیری را در چله کمان کرده به سوی سینی پرتاب می کردند تا از برخورد تیر یا گلوله با سینی ناگهان صدایی برخیزد و به بیمار شوک دست دهد و تب او قطع شود. ۷ - چشم بد: چشم زخم، نگاه بد / تازه گل: دامن کشیدن: کناره گرفتن، دوری جستن، روی برگرداندن. ۸ - نعیم: نعمت - دهر: زمانه، دنیا / طرزه: سر زلف، چتر گیسوی آویزان بر پیشانی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۵	۷	۶	۳	۴	۲	۱	پژمان (۱)
۸	۵	۳	۷	۶	۴	۲	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۵	۲	۴	۶	۳	۱	شاملو
۸	۳	۷	۶	۵	۴	۲	۱	انجو، قریب
۸	۷	-	۵	۳	۴	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	جدیر

ترتیب ابیات: عدل، قنی، فرزاد، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: این خوش رقم / عدل، پژمان (۱): گل گلزار می‌کشی
بهروض، جلان: گل و گلنار می‌کشی
- ۳ / جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: شیرین به قید و سلسله
شاملو، نی: شیرین به قید سلسله
فرزاد: هر دم به قید و سلسله
افشار: هر دم ز قید سلسله
- ۴- جذیر: هر دم بیوی نرگس مخور خویشتن
- ۵- شاملو، انجو، فرزاد، افشار، ادیب، نی، فرخ: فتراک ما سزد / فرزاد: سهلست گر تو
- ۶ / شاملو، انجو: بر سر بیمار می‌کشی
ادیب: بر دل بیمار می‌کشی
- ۷- شاملو، فرزاد، افشار، جذیر، ادیب، نی، فرخ، جلان: زرخ دور می‌کنم
عدل، پژمان، قنی، سهیل، سایه، خرم: زرخ دفع می‌کند
انجو: زرخ دور می‌کند
- ۸ / عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، فرخ، سایه، خرم: می می خوری و = افشار، فرخ: طره طرار می‌کشی
افشار: می می‌کشی و

- ۱ شایمی مُنذُ خَلَّتْ بِالعِراقِ
 ۲ آلا ای سساربان مسحیل دوست
 ۳ خِزْد در زنده رود انداز و منوش
 ۴ زَبِیْعُ النَّمْرِ فِی مَرَعَا جِمَاکُم
 ۵ بیا ساقی بده زطلی گرانم
 ۶ جِسوانی باز می آرد به یادم
 ۷ مَیِ باقی بده تا مست و خوش دل
 ۸ درونم خسون شد از نادیدن دوست
 ۹ تَمَوَعِی بِغَدَکُم لَا تَخْجِرُوهَا
 ۱۰ دمی با نیک خواهان متفق باش
 ۱۱ بساز ای مطرب خوش خوان خوش گو
 ۱۲ عروسی بس خوشی ای دختر رز
 ۱۳ مسیحیهای مسجزد را برآزد
 ۱۴ وصالِ دوستان روزی ما نیست
- الْأَقْصَى مِنْ نَوَاهَا مَا الْأَقْصَى
 إِلَى رُكْسِ بَابِكُمْ طَالًا إشتیاقی
 بِهِ تَلْبَانِی جِسْوَانِ عِراقِ
 حَسْبَاکَ اللَّهُ یَا غَهْدَ التَّلَاقِ
 تَسْبَاکَ اللَّهُ مِنْ کَأْسِ دِهَاقِ
 سَمَاعِ چَنگ و دَست افشانِ ساقِ
 بِهِ یارانِ بَر فشانم عَمَرِ باقی
 أَلَا تَعْلَمُ لَا تَعْلَمُ الْفِرَاقِ
 فَکُنْ بِخَفِ عَمِیقِ مِنْ تَوَاقِ
 غَسَنِیمَتِ دَانِ اَمُورِ اتْفَاقِ
 بِهِ شَعْرِ فِارسی، صَوْتِ عِراقِ
 وَلِیْ گَه گَه سَراوَرِ طَلاقِ
 کَه با خورشید سازد هم و نَاقِ
 بگَمو حَافِظِ غَزَلِهایِ فِراقِ



۱ = از زمانی که شایمی در عراق منزل گزیده از دوری او می کشم آنچه می کشم. ۲ = محمل: کجاوه / = اشتیاقم به دیدار سواران شما افزون شده است. ۳ = خرد عقل - زنده رود: زاینده رود / گلبانگ: آواز خوش - عراقی: اصفهانی. ۴ = بهار عمر در چراگاه شمس است ای روزگار وصل در پناه خدا باشید. ۵ = رطل گران: پیاله بزرگ، پیمانه بزرگ / = خداوند تو را از جامی پر سیراب کند. ۶ / سماع: آواز، شنیدن - چنگ: سازی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود - دست افشان: رقص. ۷ = می باقی: باقی ماندۀ شراب، شراب جاودانی - خوشدل: شادمان / برفشاندن: پاشیدن و ریختن. ۸ / = نابود باد روزهای جدایی. ۹ = اشکهای من از دوری شمس آنها را کوچک و تحقیر شمارید چه بسا دریاهایی که از جویبارها درست می شود. ۱۰ = نیک خواه: عزیزخواه - متفق: متحد، یکی بودن / امور اتفاقی: کارهای غیر منتظره. ۱۱ = بساز: بخوان، بنواز - مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی دکن / صوت عراقی: نغمه و آهنگ عراق که مقام نهم از دوازده مقام اصلی بوده است. ۱۲ = بس خوشی: بسیار زیبا - دختر رز: شراب / = اما لازم است که گاه نوشیده شوی. ۱۳ = شایسته است حضرت مسیح که از دواج نکرده است با خورشید هم منزل شود / وثاق: اتاق، حجره، خیمه، خرگاه، اقامتگاه = در نجوم قدیم خورشید فلک چهارم است و عیسی در عروج به آسمان در فلک چهارم و در کنار خورشید مقام کرده است. ۱۴ = وصال: دیدار، ملاقات / غزلهای فراقی: غزلهایی که در مقوله جدایی است.

۱۲	۱۳	۱۲ ۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۳	۱۲ ۱۰	۵	-	-	۷	۶	۱۱	-	۳	۲	۱
۹	۱۲ +	۱۲ ۴	-	-	۸	۷	۶	۵	۳	۱۱	۲	۱
۹	-	۱۲ -	۱۰ +	۱۲	۴	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱
۹	-	۱۲ ۱۰ +	۱۲	۴	۸	۷	۶	۵	۳	۱۱	۲	۱
۹	-	-	۱۲	۱۰	۴	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱
۱۲	-	۹ -	۱۲	۴	-	۱۰	۵	۷	۶	۳	۲	۱
۱۲	۹	۱۳ ۱۲	۴	۱۰	۸	۱۱	۷	۶	۵	۳	۲	۱
۹	۱۲	۱۰ -	۱۳	۱۲	۴	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱
۱۲ ۲	۱۳	۱۲ ۷	۱۰	-	۱۱	۳	-	-	-	۸	۲	۱
۱۳	۱۱ +	۱۲ ۹	۱۳	۱۰	۴	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱
۱۲	۱۳	۱۲ ۴	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۱۱	۳	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، خرم.

کلمات: ادیب.

فاقد این غزل: شاملو، محیط

ابیات الحاقی:

۱: نهانی الشیب من وصل العذا را سسوی تقبیل وجه و اعتناقی

۲: امید وصل جانان خوش خیالیست بگو صوفی غزلهای فراقی

اختلاف متن‌ها

۱ / انجو، فرزاد، سهیل: الاقی هواها مالاقی

۲ - پژمان، قنی، افشار، قریب، سهیل، سایه، خرم: الا ای ساروان منزل دوست / عدل: الا رکیانکم

عدل: الی ای ساروان منزل دوست

۴ - نی: رعینا الفیث فی مرعی حماکم

۵ / عدل: کایس الدهاق

۷ - بهروض: مست و مدهوش

۹ / افشار، جذیر، بهروض، نی: فکم بحر جمعن من سواقی

۱۰ - فرزاد: دمی با نیک‌نامان متفق باش

جذیر: وصال دوستان روزی ما نیست

بهروض: دمی با نیک‌خواهان خوش به سر بر

۱۱ - بهروض: بیا ای مطرب = فرزاد، فرخ: خوشخوان خوشگوی

بهروض: خوش قول خوشگوی

خرم: خوشخوان و خوشگو

۱۲ - بهروض: عروس بس خوشی

۱۳ / فرخ: جوید هم وثاقی

۱۴ - افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی: مضت فرص الوصال و ما شعرنا

فرخ: وصال دوست چون روزی ما نیست

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، سایه، خرم: بخوان حافظ غزلهای فراقی

فرخ: بگو حافظ غزلهای عراقی

۱. كَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي وَمَدَمِّي بِاَكْبِي بیا که بی تو به جان آمدم زغمناکی
 ۲. بسا که گفتم از شوق با دو دیده خویش آیا منزلت سَلَمی فَاَیْن سَلْمَاکِ
 ۳. عجیب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای است آنَا اضْطَبَّزْتُ قَتِيلًا وَ قَاتِلِي شَاکِ
 ۴. که را رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی
 ۵. ز خاک پای تو داد آب روی لاله و گل چو کِلکِ صنع رقم زد بر آبی و خاکی
 ۶. صبا غبیر فشان گشت ساقیا برخیز وَفَسَلَتْ شَفْسَةً کَزَمِ مُطَبِّبِ زَاکِ
 ۷. دَعِ الْتَكَاثُلَ تَغْنَمُ فَقَدْ جَرَى مَقْلٌ که زاد راهروان چستی است و چالاکی
 ۸. اِنَّر نَمَانْدَ زَمَن بَسِ شَمَائِلَتِ اَرَى اَرَى مَا یَسُرُّ مَخْبِیَّاتِ مِنْ مُعْتَاکِ
 ۹. ز وصف حُسنِ تو حافظ چگونه نطق زَند که چون صفات الهی وِرایِ ادراکی



۱ = داستان عشق خود را در حالی نوشتم که دیده‌ام گریان بود. ۲ = بسا: چه بسیار. از شوق: از روی اشتیاق / سلمی: از معشوقگان عرب = ای منزلگاههای سلمی سلمای شما کجاست. ۳ = عجیب: شگفت‌آور. واقعه: حادثه، مرگ. غریب: عجیب و تازه / = من که کشته شده‌ام تحمل می‌کنم ولی آنکه کشته شده است شاکی من است. ۴ / قطره: چکد. ۵ = آب روی: اعتبار، طراوت و لطافت چهره / کلک: قلم. صنع: آفرینش. رقم زدن: نقاشی کردن. آبی و خاکی: آفریدگان دریایی و خشکی. ۶ = صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، بیک عاشقان. غبیر فشان: خوشبوی، عطرآگین / و شراب خوشبوی پاکیزه را بپاورد. ۷ = کاهلی و تنبلی را کنار بگذار تا سود ببری زیرا که در مثل آمده است / زادراه: توشه راه. ۸ = شمایل: چهره / مکارم و مفاخر زندگی خودم را از روی تو می‌بینم. ۹ = نطق زدن: سخن گفتن / وِرایِ ادراک: بالاتر از درک و فهم.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	+	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱	فرزاد

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (پ)، فرخ (فط)، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: بهروض، خال، نی، جلان، رضی.

فاقد این غزل: شاملو، محیط.

بیت الحاقی:

+ : به آب روی گل و خاک پای سرو که نیست چنان بدیع جمالی زایی و خاکی

اختلاف متن‌ها

۱ / انجو: بیا که بی * بجان امدم ز غمناکی: جای ستاره در متن انجو خالی است.

۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: باد دیده خود / عدل، پژمان (۱)، قریب، خرم: و این سلماکی

۳ - عدل، قنی، فرخ، خرم: غریب حادثهای / عدل، خرم: ان اضطربت

فرزاد، جذیر: ان اضطربت

پژمان (۱): لنا اضطربت

قریب: انی اضطربت

۵ - افشار: ز خاک پای تو وز آب روی لاله و گل / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: به آبی و خاکی

۶ - جذیر: عبیر فشانست ساقیا برخیز

۷ - افشار: فاغنم فقد جری مثل

۹ - فرزاد، ادیب: زو صف روی تو حافظ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، خرم: که همچو صنع خدایی و رای ادراکی

انجو: که همچو صنع الهی و رای ادراکی

افشار: که چون صفای الهی و رای ادراکی

جذیر: که سر صنع خدایی برون ز داراکی

۱. این خرقه که من دارم در رهن گرو-اولی: بهتر، سزاوارتر، صوابتر / دفتر: کتاب شعر- بی معنی: غرق می ناب اولی
 ۲. چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
 ۳. چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی
 ۴. من حال دل زاهد با خلق نخواهم گفت کاین قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی
 ۵. تا بی سر و پا باشد اوضاع فلک زاین دست در سرهوس ساقی در دست شراب اولی
 ۶. از همچو تو دلداری دل بر نکم آری چون تاب کشم باری زان زلف پتاب اولی
 ۷. چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی



۱- خرقه: لباس درویشی و زهد- رهن: گرو-اولی: بهتر، سزاوارتر، صوابتر / دفتر: کتاب شعر- بی معنی: بی هدف و مقصود.
 ۲ / خرابات: میخانه، محل عیش و عشرت و خوشگذرانی- کنج خرابات: گوشه میخانه- خراب: مست لایمقل، مست
 مست، سیاه مست- ۳- مصلحت اندیشی: خیر و صلاح خود را در نظر گرفتن- درویشی: قلندری، عرفان- ۴ / چنگ: نوعی
 ساز قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می شود- رباب: تنبور، عود، بربط- ۵- بی سر و پا: فرومایه، پست-
 زین دست: از این گونه- ۶ / تاب: رنج- باری: به هر حال، به هر جهت- پتاب: تابدار، پرچین و شکن- ۷ / رندی: لالاییگری و
 بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی- شباب: جوانی.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
شاملو	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱
فرزاد، سهیل، اذیب	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، محیط، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: ادیب، رضی.

اختلاف متن‌ها

۳ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی
افشار: هم سینه پر آتش، هم دیده پر آب اولی

۴ - عدل، پژمان، قنی، جذیر، سهیل، جلان، سایه، خرم: من حالت زاهد را با خلق
فرزاد: من حال دل ای زاهد با خلق
قریب: من حال دل خود را با خلق

/ عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، فرخ، سایه، خرم: این قصه اگر گویم
شاملو: وین قصه اگر گویم

۵ - افشار، محیط: تابی سرو پا باشد اوضاع فلک زینسان
جذیر: تابی سرو بی پایم مانند فلک زین دست / جذیر، قریب، بهروض: در سینه غم ساقی
بهروض: تابی سرو پا باشد احوال فلک زین سان

۶ - جذیر: از هجر تو دلناری / شاملو، انجو، فرزاد، محیط، نی، فرخ: گر تاب کشم باری
عدل، پژمان (۱)، سهیل، خرم: چون ناز کشم باری
افشار: کز تاب کشم باری

۷ - پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل، سایه، فرخ: از میکده بیرون شو
خال: از میکده بیرون آ / محیط، فرخ: رندی و طربناکی
محیط: از میکده بیرون رو شاملو: مستی و هوسناکی

- ۱ بگرفت کارِ خُسنت چون عشقِ من کمالی خوش باش زان که نبود این هر دو را زوالی
- ۲ در وهم می‌نگنجد کاندر تصوّر عقل آید به هیچ معنی زاین خوب تر مثالی
- ۳ شد حظّ عمر حاصل گر زان که با تو ما را هرگز به عمر روزی، روزی شود وصالی
- ۴ آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی و آن دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی
- ۵ چون من خیالی رویت جانا به خواب بینم کز خواب می‌بیند چشمم به جز خیالی
- ۶ رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی
- ۷ حافظ مکن شکایت گر وصلی دوست خواهی زاین بیشتر ببايد بر هجرت احتمالی



۱- بگرفت: پذیرفت. کار: شان و مقام. کمال: تمامیت. مقام زیبایی تو همچون عشق من کمال پذیرفت / زوال: نقصان.
 ۲- وهم: خیال و تصور. تصور: اندیشه / مثال: تصویر. به هیچ وجه در وهم نمی‌آید که عقل بتواند صورتی بهتر از این تصور کند.
 ۳- حظ: بهره، فایده، نتیجه. از سرم لذت می‌برم چنانچه وقتی در مدت زمان عمر در یک روز وصل تو روزی ما شود.
 ۵- چشم از خواب جز تصویری ندارد، هرگز به خواب نمی‌روم. / شخص: جسم، تن، بدن. هلال: ماه یک شبه، شب اول ماه. ۷- هجر: دوری. احتمال: تحمل و بردباری.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پژمان	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱
شاملو	۷	-	۴	۳	۵	۲	۱

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان و شاملو با بقیه متن‌ها مطابق است. متن نی (پ) می‌باشد.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، ادیب.

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، قریب، بهروز، رضی: خوش باش از آنکه نبود این حسن را زوالی

جذیر، خال، جلان: خوش باش زانکه نبود این حسن را زوالی

شاملو: یا رب مباد هرگز این هر دو را زوالی

نی: یا رب مباد هرگز این حسن را زوالی

فرخ: خوش بودی ار نبودی این حسن را زوالی

۲ - افشار: در وهم کس نگنجد یا در تصور عقل

قریب: در وهم می‌نگنجد کاندرا فصول عقلی / عدل، پژمان (۱)، خرم: آید به هیچ معنی زین خویر خیالی

محیط: در وهم می‌نگنجد و ندر تصور عقل

افشار: کاید به هیچ وجهی زین خویر مثالی

فرخ: در وهم می‌نگنجد کار ندر تصور عشق

۳ / افشار: روزی به کام خاطر روزی شود وصالی

قریب: در عمر خویش روزی شود وصالی

۴ - شاملو: یکسال نیست روزی / قریب، محیط: وان دم که بی تو باشم یک روز هست سالی

فرخ: آن سال هست روزی

افشار: وین دم که بی تو هستم روزی بود چو سالی

فرخ: وان دم که بی تو باشم آن روز هست سالی

۵ - سایه: من چون خیال رویت / افشار: وز خواب می‌بینم چشمم بجز خیالی

جذیر: کز خواب می‌نبندد چشمم بجز خیالی

قریب: کز خواب می‌نیاید در چشم من خیالی

۶ - افشار: کز روی همچو ماهت

۷ - شاملو، محیط، فرخ: گروصل یارخواهی / جذیر: زین بیشتر نباشد = فرزاد: بر جورث احتمالی

قریب: در هجرت احتمالی

اختلاف متین‌ها

۱ / انجو، سایه، رضی: وَجَاوَبَتِ المثنیٰ و المثنیٰ

افشار: و حاوینا المثنیٰ و المثنیٰ

۲ / افشار: علی و داد الاراک / و داد بالوی

۴ - بهروضی: در زنجیر زلفت

۶ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: که رو آورد خدا را

انجو: که رو آورد خدایا / بهروضی، خال، ادیب، جلان، رضی: نگهدارش به فضل لایزالی

جدیر، قریب، نگهدارش به حفظ لایزالی

فروخ: که ره آورد خدا را

۸ / قریب: زیان و مایه = پژمان (۱): جانی و مالی

۱۰ - عدل، پژمان (۱)، خرم: بدان نقاش قدرت آفرین باد

فرزاد: بر آن نقاش بی‌کلک آفرین باد

۱۱ - فرزاد، قریب: دل سودایی من تأقیامت / پژمان (۱)، جدیر، قریب، سهیل، ادیب، بی: مباد از شور سودای تو خالی

عدل، پژمان (۲)، انجو: مباد از شوق سودای تو خالی

فرزاد، افشار: مباد از سوز و سودای تو خالی

۱۲ / افشار: من بدنام و رند و لالایی

۱۳ - جدیر، بهروضی، خال، رضی: خدا واقف که حافظ را

ترتیب ابیات: خال، سایه.

کلمات: خال.

فاقد این غزل: محیط.

• در متن فرخ این غزل هم در بخش غزلیات و هم در بخش قصاید ثبت شده است. در بخش قصیده دارای هفده بیت می باشد.

ابیات الحاقی:

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| 4: دلبر به عشقبازی خونم حلال دانست | فتوای عشق چونست ای زمره موالی |
| 2: دل خون شدم زدستش و زناز چشم مستش | او ذیت بالرزایا ماللهوی و مالی |
| 3: خوی توگر نگرده هرگز دگر نگرده | عاشق درین جوانب عارف درین حوالی |
| 4: بی دل شدم زدستش وز یار چشم مستش | فی العشق معجبات تأتین بالتوالی |
| 5: العین ما تنامت شوقاً لارض نجد | والقلب ذات وجد فی دانه العضالی |
| 6: یار اکباً تجری عن موثق و هادی | ان تلق اهل نجد کلم بحسب حالی |
| 7: لله ذات رمل کان الحبيب فیها | طیار العقول طراً من نظرة الغزالی |

اختلاف متن ها

۱- عدل: یا مبسماً به حالی / افشار، جذیر، نی، سایه: گردت خط هلاکی

بهروض: گرد خطت هلاکی

۲- شاملو: حالی خیال وصلش = بهروض: خوش صورتی ست لیکن / جذیر: تا خود چه نقش سازد

قریب: تا خود چه نقش بندد

۳- فرزاد، افشار، نی: تن خست و جان زیون شد / افشار: اودیت بالرزایا ماللهوی امالی

نی: او ذیت بالرزایا ماللهوی و مالی

۴- افشار: می ده اگر چه گشتم

۵- فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، نی، جلان: وز خلوتم برون کن

۶- شاملو، فرزاد، افشار، قریب، فرخ: گر زیرکی و عاقل

۷- افشار: چون نیت حال دوران = شاملو، انجو، فرزاد، فرخ: بر هیچ حال ثابت / افشار: ما می خوریم حالی

۸- فرخ: صاف است جام خاطر در عهد آصف دهر

۹- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سهیل، نی، خرم: الملک قد ینباهی = افشار: عن جده وجده

۱۰- افشار: آن کس که فخر دارد بر جمله اهل عالم / شمس سماء دولت بونصر بوالمعالی

+ فرخ: دلبر به عشق بازان / جذیر، قریب، بهروض، جلان: فتوی قصه چونست

شاملو: فتوی شرع چون است

2 / نی: فی العشق معجبات یأتین بالتوالی

5- بهروض: فی شوق ارض نجد / افشار: وجداً فی داو انفصالی

بهروض: وجد فی ذات انفصال

- ۱ رفتم به باغ صبحدمی تا چنم گلی آمد به گوش ناگهم آواز بلبل
 ۲ مسکین چو من به عشق گلی گشته مبتلا و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
 ۳ می گشتم اندر آن چمن و باغ دم به دم می کردم اندر آن گل و بلبل تگلی
 ۴ گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق این را تفری نسه و آن را تَبْدلی
 ۵ چون کرد در دلم الر آواز عندلیب گشتم چنان که هیچ نماندم تعذلی
 ۶ بس گل شکفته می شود این باغ را ولی کس بسی بلای خار نچیده است از او گلی
 ۷ حافظ مدار امید قرح از مدار چرخ دلرد هزار عیب و ندارد تفضلی



۱- چنم: بچینم. ۲- مسکین: بیچاره، درمانده / غلغل: بانگ و همهمه و فریاد. ۳ / تأمل: اندیشه، نیک نگریستن. ۴- یار: همدم، دمساز. حسن: نیکویی، زیبایی. قرین: همنشین / تفری: دگرگونی. تبدل: دگرگون شدن، تبدیل شدن. ۵- عندلیب: بلبل / گشتم چنان: چنان حالی به حالی شدم. ۶- فرح شادی، شادمانی. مدار چرخ: گردش آسمان / تفضلی: لطف و مرحمت.

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۷ ۶ ۴ ۳ ۵ ۲ ۱ پُرمان

ترتیب ابیات: به جز متن پژمان با بقیه متنهایی که این غزل را دارند مطابق است.
کلمات: سهیل.

فاقد این غزل: شاملو، جذیر

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار، جلان: رفتم به باغ صبحدمی یافتم گلی
انجو: رفتم به باغ تا که بچینم سحر گلی / قریب: کامد به گوش ناگهم
فرخ: رفتم به باغ تا بچنم صبحدم گلی
- ۳- فرزاد: چمن و باغ و دمبدم
افشار: چمن باغ دمبدم
- ۴- فرزاد، قریب، فرخ: گل یار خار گشته و = محیط: بلبل قرین حزن
ادیب: بلبل قرین گل
- / عدل، سایه، خرم: این را تفضلی نه و آنرا تبدلی
پژمان، قنی، انجو: آن را تفضلی نه و اینرا تبدلی
۶ / انجو، ادیب: کس بی جفای خار
- ۷- افشار، نی، رضی: امید فرح زین مدار کو
بهروض، جلان: امید فرح زین مدار کون
خال، محیط: امید فرح زین مدار کون
فرزاد: امید بهی زین مدار کو
قریب: امید طرب زین مدار کو
فرخ: امید فرح زین مدار دون

۱. أَتَتْ زَوَائِجَ زَنْدِ الْجَمْعِ وَ زَادَ غِرَامِي فِدایِ خاکِ در دوست باد جانِ گرامی
 ۲. بِیامِ دوست شنیدنِ سعادت است و سلامت مَنِ الْمُبْلَغُ عَنِّي إِلَى سَعَادَتِ سَلامی
 ۳. بیا به شامِ غریبان و آبِ دیده‌ی من بین بسانِ باده‌ی صافی در آبگینه‌ی شامی
 ۴. إِذَا تَفَرَّدَ عَنِ ذِي الْأَرَاکِ طَائِرٌ غَیْرًا فَلَا تَفَرَّدَ عَنْ زَوْفِیْهَا أَنْیْنَ عَمَلِی
 ۵. بسی نماند که روزِ فراقِ یارِ سرآید زَأْنَتْ مِنْ هَضَبَاتِ الْجَمْعِ قِیَابَ غِیَامِ
 ۶. خوشا دمی که در آیتی و گویمت به سلامت قَسِیمَتِ حَمِیْزٍ قُلُومٍ نَزَلَتْ حَمِیْزُ مَقَامِ
 ۷. بَعِذْتُ مِنْكَ وَقَدْ صِرْتُ ذَائِبًا كَهَلَالٍ اگر چه روی چو ماهت ندیده‌ام به تعلمی
 ۸. وَإِنْ دَعِیْتُ بِعُلْدٍ وَ صِرْتُ نَاقِضَ عَهْدٍ فَمَا تَطْطِیْبُ نَفْسِی وَ مَا اسْتَطَابَ مَنَامِ
 ۹. امید هست که زودت به بختِ نیک ببینم تو شاد گشته به فرماندهی و من به غلامی
 ۱۰. چو بیلکِ دُرِ خوشاب است شعرِ نغمِ تو حافظ که گاه لطفِ سَبَقِ می‌بَرَد زَنظَمِ نَظَامِ

* * *

۱ = بوی خوشِ عود از منزلگاهِ معشوق به مشامم رسید و عشق و شیفگی مرا افزون ساخت / جانِ گرامی: جان عزیز. ۲ = کهست که سلام مرا به سعاد (از معشوقه‌های عرب) برساند. ۳ = شامِ غریبان: شبِ اول که در غربت گذرانند، شبِ غم و اندوه / صافی: زلال. آبگینه‌ی شامی: آیینی یا ظرفِ شیشهای ساختِ خَلَب در شام که به خوبی شهرت دارد. ۴ = هرگاه مرغ سعادت در ذی‌الاراک (ذی‌الاراک نام محلی در سامه) به تَرَنَم و آواز درآید ناله‌ی حَزینِ کبوتر من نیز از مرغزارهای آنجا دور مباد. ۵ = فراق: دوری / از کوههای منزلگاهِ معشوق از دور قبههای خیمههایی را دیدم. ۶ = آمدی و خوش آمدی و به بهترین منزلگاهِ فرود آمدی. ۷ = از تو دور شدم و مانند هلالِ گداخته شدم. ۸ = اگر به بهشت دعوت شوم به این شرط که عهدشکنی کنم نه خواب بر من گوارا باشد و نه جایگاهِ خوابم. ۹ = بختِ نیک: طالعِ خوش / فرماندهی: حکومت. ۱۰ = سلک: رشته. دُرِ خوشاب: مروارید درخشان. نغم: خوش و بدیع / سبق بردن: سبق گرفتن. پیشی گرفتن. نظامی: ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی گنجهای داستانسرای بزرگ ایرانی.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
۱۰	۸	۷	۹	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو	
۱۰	+	۹	-	-	۶	۵	-	۳	۲	۱	فرزاد
۱۰	۹	۵	-	۸	۶	۴	۲	۳	۱	المشار	
-	۷	+	۹	۶	۵	۸	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۰	۷	۹	۵	۶	۸	۴	۳	۲	۱	بهروضی	
۱۰	۸	۷	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	سهیل	
۱۰	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب	
۱۰	۷	۹	۶	۸	۵	۴	۳	۲	۱	نی (ق)	
۱۰	۹	+	۳	۸	۷	۵	-	۶	۲	۱	فرخ
۱۰	۹	۷	۶	۵	۸	۴	۳	۲	۱	جلان	
۱۰	۹	۶	۵	۸	۷	۴	۳	۲	۱	رمی	

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، قریب، خال، سایه، خرم.
 کلمات: قنی، پژمان (۲)، قریب، خال، ادیب.
 فاقد این غزل: شاملو، محیط.
 بیت الحاقی:

+ من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت شاهان زبهر کام ثوابم قبول کن به غلامی

اختلاف متن‌ها

۱ و ۲ / فرزاد: مصرع دوم بیتها جابجا می‌باشد.

۱- عدل، پژمان (۱): انت رواج زید الحمی = بهروض: فزاد غرامی / بهروض: فدای جان تو باد هزاران جان گرامی
 سهیل: انت رواج رند الحمی

۳- فرزاد، بهروض: آب دیده ما بین / افشار: میان باده صافی

۴- عدل، پژمان (۱)، افشار، خرم: انا تقرب عن = جذیر، قریب، ادیب: ذی الاراک طائر خیر / افشار: انیس همای
 جذیر، بهروض، جلان، رضی: انا تقرب عن افشار: ذی الاراک طائر غیر

۵- افشار، جذیر، بهروض، فرخ، سایه: روز فراق ملبس آید / عدل، پژمان (۱): رایت عن عصبات الحمی قباب خیامی
 افشار: رایت من حصبات الحمی مقام خیامی
 جذیر: رایت عن هضبات الحمی قباب خیامی

۷- عدل، پژمان (۱)، خرم: لقیث منک و قد صرت ذائباً کهلال

بهروض: نعبت منک و قد صرت رائئاً کهلال

فرخ: بعدت منک و قد صدت ذائباً کهلال

۸- عدل، پژمان (۱)، خرم: وان ودعت لنجد فصرت

جذیر، جلان: وان رغبت لنجد فصرت / عدل، پژمان (۱)، افشار، بهروض، نی، خرم، رضی: فما تطیب نومی

بهروض، نی: وان رغبت بخلد وصرت

افشار: وان دعت بلحد فصرت

رضی: وان رغبت بنجد وصرت

۹- بهروض: امید هست که رویت = انجو، فرزاد، جذیر، نی، جلان: به کام خویش ببینم

۱۰- پژمان (۱)، فرزاد: نظم کلک تو حافظ

افشار، خرم: نظم نغز تو حافظ

بهروض، رضی: نظم خوب تو حافظ

نی، فرخ: نظم پاک تو حافظ

عدل: نظم تو حافظ

+ / جذیر: زبهر تو آیم قبول کن به غلامی.

۱. زان مې عشق کز او پخته شود هر خامی / گرچه ماه رمضان است بیایور جامی
۲. روزها رفت که دست مین مسکین نگرفت / زلف شمشاد قدی ساعد سیم اندامی
۳. روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل / صحبتش موهبتی دان و شدن اندامی
۴. مرغ زیرک به در خانقه اکنون نبرد / که نهادهست به هر مجلسی و عقلی دلمی
۵. بگله از زاهد بدخو نکنم رسم این است / که چو صبحی بدمد در پی آش افتد شامی
۶. یار من چون بخرامد به تماشا می چمن / برسانش ز من ای پیک صبا پیغامی
۷. آن حریفی که شب و روز مین صاف کشد / بسود آساکه کند یاد ز درد آشامی
۸. حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد / کام دشوار به دست آوری از خودکامی

* * *

۲ - مسکین: بی چاره / شمشاد قد: بلند بالا - ساعد: ساق دست - سیم اندام: سپید اندام. ۳ / صحبت: همنشینی - موهبت: عطیه، بخشش - شدن: رفتن - انعام: احسان، لطف، بخشش. ۴ - مرغ زیرک: مرغ دانا، کنایه از انسان هوشمند - خانقه: خاتناه، محل ذکر و عبادت درویشان / مجلس وعظ: مجلس پند و نصیحت. ۵ - از زاهد ریاکار گله نمی کنم که چرا از من غیبت می کند زیرا راه و رسم روزگار این است که هر صبح صادقی شب سیاهی به دنبال دارد. ۶ - خرامیدن: با ناز راه رفتن / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان. ۷ - حریف: هم پاله، یار - صاف: شفاف، زلال - مین کشیدن: مین نوشیدن / دزد آشامی: کسی که شراب آمیخته با لرد و مواد اضافی بنوشد که ارزان تر است، پاده نوش فقیر. ۸ - داد: عدل، انصاف، فریاد، افغان - آصف: آصف بن برخیاوزیر قدرتمند و دانشمند حضرت سلیمان - آصف عهد: وزیر زمان / کام: آرزو - خودکامگی: خودمیری - به خاطر خودکامگی به مراد خویش دشوار خواهی رسید.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان، قریب
۸	۲	۷	-	۶	۴	۳	۱	شاملو
۸	۲	۷	۶	۵	۴	۳	۱	فرزاد، سهیل، ادیب
۸	-	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، افشار، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، پژمان، قنی، سهیل، سایه.
فاقد این غزل: محیط

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر: آن می عشق کز او / ادیب: بگردن جامی
- ۲ / شاملو، فرزاد، جذیر، قریب، خال، ادیب، جلان، رضی: ساق شمشاد قدی
- ۳- شاملو: مهمان و عزیزست ای دل / فرزاد، جذیر، فرخ: رفتنش موهبتی دان و شدن انعامی
فرخ: مهمان عزیزست ولی
افشار: صحبتش موهبتی دان شدنش انعامی
- ۴- افشار، بهروض: مرغ زیرک به ره خاتمه / جذیر: زبهر طلبش هر دمی
- ۵- انجو: گله از زاهد بدخو چکنم رسم اینست / جذیر: از پیش آید شامی
قریب: گله از جور رقیب چکنم رسم اینست
- ۶- جذیر، خال: یار من گر بخرامد
- ۷- شاملو، فرزاد، قریب، بهروض، نی، رضی: گو حریفی که شب و روز
افشار: گو حریفی که شب و روز
- ۸- خرم: کام دلت آصف عهد / افشار: آری از خودکامی

۱. که بَرَد به نزد شاهان زمین گدا پیامی که به کوی من فروشان دو هزار جم به جامی
 ۲. شدهام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم که به همت عزیزان برسم به نیک نامی
 ۳. تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکندهایم دایمی
 ۴. عجب از وفای جانان که تفقدی نفرمود نه به نامه‌ای پیامی نه به خامه‌ای سلامی
 ۵. سر خدمت تو دارم بغرم به لطف و مغروش که چو بنده کمتر افتد به مبارکی غلامی
 ۶. به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت که لبث حیات ما بود و نداشتی دوامی
 ۷. اگر این شراب خام است و گر آن حریف پخته به هزار بار بهتر زهزار پخته خامی
 ۸. ز زهم میفنک ای شیخ به دانه‌های تسبیح که چو مرغ، زیرک افتد نفدت به هیچ دایمی
 ۹. بگشای تیر مرغان و بریز خون حافظ که چنین گشنده‌ای را نکند کس انتقامی

* * *

۱ / جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ پیشدادیان که پیدایش شراب و جام جهان نما به او منسوب است = در کوی می فروشان دو هزار جمشید با آن همه عظمت و جلالش پیش از یک جام می ارزش ندارد. ۲ = خراب: مست، مست لایمقل، سیاه مست / همت: کوشش، بلند نظری. ۳ = کیمیا: از دانش‌های نهانی باستان که مردم بدان اعتقاد داشتند و آن را دانشی می دانستند که با آن می توان اجسام ناقص را به کمال رسانید مثلاً مس را به طلا تبدیل کنند / بضاعت: سرمایه = تو که کیمیا فروشی به سکهٔ قلبی ما نظری کن و آن را به طلا مبدل ساز زیرا که ما سرمایه‌ای نداریم و با سکهٔ قلبی دایمی گسترده‌ایم. ۴ = وفا: دوستی و صمیمیت - تفقد: دلجوئی / خامه: قلم. ۵ = بخرم: مرا بخر / بنده: غلام و چاکر - مبارک: خجسته، نامی مشهور برای غلامان. ۶ / حیات: زندگی و عمر، آب زندگانی. ۷ = شراب خام: شرابی که نجوشانده باشند و درجهٔ الکلی آن کم نشده باشد - حریف: مدعی، طرف مقابل، هم پیاله = اگر این شراب خام و گیرندگی بیشتر دارد و آن مدعی زهد و تقوی صاحب تجربه است در نظر من هزار بار همراهی این شراب خام از مجالست آن مدعی بهتر است. ۸ = شیخ: زاهد ریایی / زیرک افتادن: صاحب فراست بودن. ۹ / انتقام نکردن: انتقام نگرفتن.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، پژمان، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۷	-	۸	۲	۶	۴	۵
انجو	۱	۷	۲	۳	۶	۴	۸	۵
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	-	۹
جدیر	۱	۷	۸	۲	۳	۶	۴	-
قریب	۱	۲	۷	۸	۳	۶	۴	۵
بهروض، رفسی	۱	۷	۸	+	۲	۳	۶	۵
خال، جلان، سایه	۱	۷	۸	۲	۳	۶	۴	۵
محیط، نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-
فروغ	۱	۲	۷	۸	۳	۶	۴	۵

ترتیب ابیات: فرزاد، سهیل، ادیب.

کلمات: ادیب.

بیت الحاقی:

+ بروید پارسایان که برفت پارسایی می ناب در کشیدیم و نماند ننگ و نامی

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، بهروض، نی، رضی: که برد به بزم شاهان / شاملو، خال: که به بزم درد نوشان

بهروض: که به کوی باده نوشان

۲- فرخ: هنوز امید دارم / شاملو: که مگر خلاص یابم به دعای نیکنامی

فرزاد: که زبد خلاص یابم به دعای نیکنامی

جذیر: که به دولت عزیزان برسم بنیک نامی

۳- فرخ: نظری به حال ماکن / افشار: نهادمایم دمی

۴- عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، افشار، سهیل، سایه، خرم: که عنایتی نفرمود

/ شاملو، فرزاد: نه به نامه و پیامی نه به پرسش و سلامی

بهروض، فرخ: نه به نامه‌ای سلامی نه به خامه‌ای پیامی

انجو: نه به نامه‌ی پیامی به بخامه‌ی سلامی

محیط: نه به خامه‌ای سلامی نه به نامه‌ای پیامی

۵- شاملو، افشار: بخرم به هیچ و مفروش / فرزاد: که چون بنده کمتر

۶ / شاملو: که لبش حیات ما بود

۷- بهروض، خال، جلان، رضی: اگر آن شراب خام است = عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: اگر آن حریف پخته

فرزاد، جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: وگراین حریف پخته

پژمان (۲)، شاملو: اگر آن فقیه پخته

قریب: و رآن حریف پخته

محیط: و گران فقیه پخته

/ فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: به هزار باره بهتر

۸- فرزاد، جذیر، بهروض: زرهم میفکن ای پیر / فرزاد: که چو مرغ زیرافند

۹- قریب: بگشای تیغ مرغان / پژمان، قنی، شاملو، انجو، افشار، سهیل، محیط، خرم: که چنان کشنده‌ای را = محیط، فرخ: نکشد کس انتقامی

عدل: کی چنان کشنده‌ای را شاملو: نکشد انتقامی

+ شاملو: بروید پارسایان که نماند پارسایی

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزند: کجاست پیک صبا تا کند به ماکرمی

محیط: کجاست پیک صبا کوه می‌کند کرمی

۲ - افشار، فرخ: قیاس کردم تدبیر عقل / افشار: چو شبنم است = شاملو: که بزم موج می‌کشد رقی

جذیر: که در بحر می‌کشد رقی

۳ - افشار، قریب، بهروض، محیط، نی: بیا که خرقة من گرچه وقف می‌کده‌هاست / شاملو، افشار، محیط: نیای به نام من در می

جذیر: اگر چه خرقة من وقف کوی می‌کده‌هاست

۴ - فرزند، نی: درد سر دهد حافظ / فرخ: پیاله گیر و برآسا = شاملو: به عمر خویش دمی

۵ - جذیر، بهروض، فرخ: سرعشق نشناسد / خرم: این مرده دل مسیح دمی

۶ / جذیر، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: به آنکه بر در میخانه بر کنم علمی

شاملو: خوش آنکه بر در میخانه بر کنم علمی

افشار: خوشا که بر در میخانه بر کنم علمی

قریب: خوشا دمی که بمیخانه بر کشم علمی

سایه: خوش آن که بر در میخانه بر کشم علمی

۷ - عدل، پژمان (۱)، قریب، بهروض: دو کون نفروشد

۸ - افشار: ز شیوه عشقت / شاملو، فرزند، سهیل، ادیب، فرخ: بنوش جام غمی

۹ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم: نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست

جذیر، بهروض، محیط: نمی‌کنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست

شاملو: نمی‌کنم گله اما ستحاب رحمت دوست

/ عدل، قنی، افشار، جذیر، قریب، خرم: به کشته زار = افشار، جذیر: جگر سوختگان نداد نمی

قریب: جگر تشنها نداد نمی

فرخ: جگر خستگان نداد نمی

۱۰ - شاملو، افشار: نمی‌خرند آن را

۱۱ - سایه: به دست حافظ چیست / شاملو، انجو، فرخ: بجز نیاز شبی و دعای صبحدمی

فرزند، محیط، رضی: جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی

افشار: جز از نیاز شبی یا دعای صبحدمی

بهروض: جز از نماز شبی و دعای صبحدمی

سایه: نیاز نیمشب و دعای صبحدمی

- ۱- سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
 ۲- چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو ساقیا جامی به من ده تا بیاسیم دمی
 ۳- خیز تا خاطر بدان تُرک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
 ۴- زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت ضعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی
 ۵- سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل شاه تُرکان فارغ است از حال ما کو رستمی
 ۶- در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
 ۷- اهل کام و ناز را در کوی رفتی راه نیست رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی
 ۸- آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر بسباید ساخت واز نو آدمی
 ۹- گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق کاندر این طوفان نماید هفت دریا شبنمی



۱- مالامال: لبریز، پر از، مملو- ای دریغا: الفسوس- مرهم: دارویی که روی زخم می مالند / به جان آمدن: ناشکیبا شدن- خدا را: به خاطر خدا. ۲- چشم آسایش: انتظار و امید راحتی- سپهر: آسمان، چرخ، فلک- تیزرو: سریع السیر. ۳- خاطر: دل- ترک: زیار و ترک نژاد، در اینجا شاید منظور امیر تیمور گورگانی است که ترک و اهل سمرقند بوده است، رودکی- سمرقند: قدیمی ترین شهر آسیای مرکزی / نسیم: عطر و بوی خوش، باد ملایم- جوی مولیان: زمینی سرسبز و با صفا بوده است در بیرون شهر بخارا. ۴- احوال: وضع و امور روزگار / صعب روزی: روزگار سختی- بوالعجب: عجیب و شگفت انگیز- پریشان عالمی: دنیای آشفته ای است. ۵- چگل: از شهرهای معروف در ترکستان و جنوب قزاقستان- شمع چگل: زن زیبای چگلی / شاه ترکان: در بُد اساطیری افراسیاب و در بعد تاریخی امیر تیمور گورگانی- «این بیت اشاره دارد به دماستانی از شاهنامه مربوط به بیژن و منیره که بیژن به دستور افراسیاب در چاه زندانی شد و چون رستم با خبر گردید در جامه بازرگان به توران رفت و با تدبیر او را نجات داد. ۶- ریش: زخم، مجروح. ۷- اهل کام و ناز: کامروایان و صاحب منصبان و مرفهان- رندی: لالیالگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / رهرو: سالک- جهان سوز: دشمن کش، آن که جهان در نظر او ارزشی ندارد و از آتش زدن و سوزاندن آن باکی ندارد- بی غم: بدون غصه و اندوه. ۸- آدمی: آدمیت، انسانیت. ۹- چه سنجد: چه ارزشی دارد- استغنا: بی نیازی و قطع علاقه از جاه و مقام / طوفان: طغیان آب، سیل عظیم- هفت دریا شبنمی: قدا همه آبهای روی زمین را به هفت دریا تقسیم کرده بودند.

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۹ ۳ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۲ ۱ عدل، پژمان، قتی، انجو، سهیل، خرم

۹ ۷ ۶ ۳ ۲ ۴ ۸ ۵ ۱ شاملو

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۲ ۳ ۱ فرزاد، قریب، ادیب، نی

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ - ۲ ۱ افشار

۹ ۸ ۷ - ۵ ۴ ۲ ۳ ۱ جذیر

۹ - ۵ ۷ ۶ ۴ ۲ ۳ ۱ محیط

۹ ۴ ۷ ۸ ۶ ۵ ۳ ۲ ۱ فروخ

ترتیب ابیات: بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.
کلمات: خال، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- شاملو، افشار، بهروض، رضی: ای دریا محرمی / شاملو، فرخ: دل ز تنهایی به جان آمد خدایا همدمی
فرزاد: دل ز تنهایی به درد آمد خدا را همدمی
محیط: دل به جان آمد ز تنهایی خدا را همدمی
- ۲- شاملو: چشم آسایش ندارم = شاملو: زین سپهر گرم رو / قریب، بهروض، نی، فرخ: ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی
انجو: از سپهر گرم رو
شاملو: ساقیا جامی بهمن ده تادل بر آساید دمی
فرزاد: ساقیا جامی بده تا دل بیاساید دمی
قریب: زین سپهر تیزرو
جذیر: ساقیا جامی بده تا من بیاسایم دمی
فرخ: از سپهر واژگون
محیط: ساقیا جامی بیاور تا بر آسایم دمی
- ۳- جذیر: خیز تا خاطر به آن ترک سمرقندی می‌دهیم / عدل، شاملو: کز نسیمش بوی خون مولیان آید همی
بهروض: خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی نهیم
فرزاد: کز لبانش بوی خون مولیان آید همی
بهروض: کز نسیمش بوی خوی حوریان آید همی
محیط: کز نسیمش بوی جان مولیان آید همی
نی: کز لبانش بوی خون عاشقان آید همی
فرخ: کاز نسیمش بوی خوی حور می‌آید همی
- ۴- افشار: از احوال خود خندید و گفت / انجو، جذیر: صعب کاری بوالعجب روزی
شاملو: صعب روزی بوالعجب حالی
فرزاد: صعب حالی بوالعجب کاری
فرخ: صعب کاری بوالعجب حالی
- ۵ / فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، نی، فرخ، جلان: شاه ترکان غافلست
- ۶- شاملو، افشار: امن و آسایش خطاست / شاملو: با درد تو جوید مرهمی
- ۷- افشار، جذیر: اهل کام و آزار = جذیر، بهروض، جلان: در کوی رندان راه نیست
شاملو: که در کوی رندی راه نیست
- ۸- فرخ: نمی‌آید پدید / شاملو، افشار، بهروض: عالمی از نو نباید ساخت = فرزاد: وز نو عالمی
- ۹- بهروض: توبه حافظ چه سنجیدیش استغفار عشق / عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، سهیل، ادیب، خرم: کاندین دریا نماید
ادیب: گریه حافظ چه سنجیدیش استغای دوست
شاملو: اندرین توفان نماید

۱. نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی / گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی
 ۲. تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راحت / به مردمی، نه به فرمان چنان بران که تو دانی
 ۳. بگو که جان ضعیف ز دست رفت خدا را / ز لعل روح فزایش بسبغش آن که تو دانی
 ۴. من این دو حرف نوشتم چنان که غیر ندانست / تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
 ۵. خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آب است / اسیر خویش گرفتی بگش چنان که تو دانی
 ۶. امید در کمر زرگشت چگونه نهند / دقیقه‌ایست نگارا در آن میان که تو دانی
 ۷. یکی ست ترکی و تازی در این معامله حافظ / حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی



۱ - نسیم صبح سعادت: باد ملایم و مطهر صبحگاهی که اثرات سعادت‌آمیز دارد / فلان: محبوب: ۲ - پیک: قاصد - خلوت: راز: خلوتی که در آن اسرار هست، کنایه از قلب / به مردمی: از روی انسانیت، با مردم‌داری، با مروت، با ادب - نه به فرمان: نه با قدرتمندی، نه به خاطر اطاعت امر و فرمانبرداری. ۳ - ضعیف: ناتوان، رنجور - خدا را: به خاطر خدا / لعل: لب سرخ معشوق - روح فزا: جان بخش = از لب سرخ فام و جان بخش خود همان را که خودت می‌دانی (بوسه) به جان ضعیف ببخش. ۴ - دو حرف: اشعار پر رمز و راز خود شاعر - غیر: بیگانه، ناآشنا به عوالم سلوک و رندی / کرامت: جوانمردی و بزرگواری. ۵ - خیال: تصور - حدیث: مثل، داستان = همان گونه که تشنه به دنبال نوشیدن آب است ما نیز مشتاق شمشیر عشق تو هستیم. پس ما اسیر تو هستیم حال به هر طریق که می‌خواهی ما را بکش. ۶ - کمر: کمر بند، میان - کمر زرگشت: کمر بند زربفت / دقیقه: چیزی بسیار ظریف و دقیق، نکته باریک، در اینجا منظور کمر معشوق است - نگارا: ای محبوب - در آن میان: در میان آن کمر بند = چگونه می‌توانم امیدوار باشم که روزی دستم به آن کمر بند زربفت برسد چرا که ای معشوق من آن کمر بند کمر بسیار ظریف تو را در میان گرفته است. ۷ - ترکی: زبان ترکی - تازی: زبان عربی - معامله: عمل، خرید و فروش - عشق را به هر زبانی می‌توان بیان کرد / حدیث عشق: داستان عشق.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	شاطو
۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد، قریب
۷	۶	۳	۵	۴	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
فاقد این غزل: محیط.

اختلاف متن ها

- ۱- جذیر: بآن نشان که تودانی
- ۲- جذیر: تو پیک صورت رازی و دید بر سر راهش
بهروض: تو پیک صورت رازی و دیده بر سر راحت / فرخ: به مردمی نه به فرمانبری
- ۳- پژمان، قنی، انجو، بهروض، سهیل، ادیب، خرم: بگو که جان عزیزم
عدل: بگو که جام عزیزم = شاملو، فرزاد، سهیل: به لب رسید خنارا
فرخ: بیا که جان ضعیفم
- ۴- پژمان (۱)، شاملو، افشار، فرخ: زلمل روح فزایت = جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی: ببخش از آنکه تو دانی
عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، سایه، خرم: من این حروف نوشتم / سهیل: تو هم زروی ارادت
بهروض، خال، ادیب: من این دو حرف نبشتم فرخ: تو هم زروی مروت
- ۵- فرزاد، قریب: خیال تیغ تو ما را حدیث
- ۶- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، فرخ، سایه، خرم: چگونه بیندم / افشار: که هست پیش تو سزی در این میان
جلان: دقیقای است نگارا در این میان
- ۷ / جذیر: حدیث عشق چنان کن = شاملو، انجو، فرزاد، قریب، نی، فرخ: به هر زبان که تو دانی
جذیر، بهروض: به آن زبان که تو دانی

۱. أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَيَّ مَغْدَلَةُ السُّلْطَانِ احمد شیخ اویس حسینی ایلخانی
 ۲. غیاث بن غان و شهنشاه شهنشاه نژاد آنکه میزید اگر جان جهانش خوانی
 ۳. دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد مرحبا ای به چنین لطف خدا ارزانی
 ۴. ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند دولت احمدی و معجزه سبغانی
 ۵. جلوه بخت تو دل می بزد از شاه و گدا چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
 ۶. برشکن کاکلی ترکانه که در طالع دوست بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی
 ۷. گرچه دوریم، به یاد تو قدح می گیریم بُعد منزل نبود در سفر روحانی
 ۸. از گلی پارسیام غنچه عیشی نشکفت حجتا دجله بغداد و قی روحانی
 ۹. سر عاشق که نه خاک در معشوق بود کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
 ۱۰. ای نسیم سحری خاک در بار بهار تا کنند حافظ از او دیده دل نورانی



۱ = خداوند را به خاطر نادگری سلطان سپاسگزارم / احمد: سلطان احمد فرزند سلطان اویس جلایر معروف به سلطان احمد جلایر از پادشاهان سلسله ایلخانیان بغداد که در سال ۷۸۴ هـ برادر خود سلطان حسین را به قتل رسانده و به تخت نشست. وی به حافظ ازادتی تام داشت و بارها وی را به بغداد دعوت کرد. ۲ = خان بن خان: خان فرزند خان / میزید: شایسته می باشد. جان جهان: در مورد کسی به کار می رود که در حکم جان و روان عالم است. ۳ = اقبال: بخت، بهروزی / مرجع: آفرین بر تو. ارزانی: درخور، شایسته، مستحق. ۴ / دولت احمدی: قدرت حضرت محمد (ص). معجزه سبغانی: معجزه الهی = اشاره به دو نیم کردن ماه (شق القمر) دارد. ۵ = جلوه: زیب و زیور / جان: عزیز و گرامی. جانان: معشوق. ۶ = برشکن: چین و شکن بده. کاکل: موی میان سر. کاکل ترکانه: دسته موی وسط سر به رسم مغولان / کوشش: جنگ و جدال. خاقانی: عنوان پادشاهان چین و ترک. چنگیز خان: چنگیز خان از اجداد سلطان احمد جلایر. ۷ = قدح: پیاله شراب. قدح گرفتن: باده نوشیدن / بعد منزل: دوری راه. ۸ = گل پارسی: گل سرخ و خوش رنگ که آن را گل صد برگ و گلنار فارسی هم می گویند، کنایه از پادشاه ایران در آن زمان یعنی شاه شجاع / حجتا: چه نیکوست، خوشا. می روحانی: شراب رقیق و معطر و لطیف و سبز رنگ ۹ / محنت: رنج.

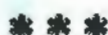
	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
انجو	۱۰	۹	۸	۷	۵	۴	۶	۳	۲	۱	
فرزاد	۱۰	۹	-	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	
سهیل، ادیب	۱۰	۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	

تو تیب اییات: عدل، پژمان، قنی، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی (ق)، فرخ، جلان، سایه،
 خرم، رضی.
 کلمات: نی، جلان.
 فاقد این غزل: شاملو، محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / پژمان (۱)، جذیر، خال، ادیب، رضی: حسن ایلکنی
 - ۲ - جذیر: خان بن خان شهنشاه = ادیب: شهنشاه نشان / افشار: جان و جهانش خوانی
 - ۳ / پژمان (۱): مرجبا ای به همه لطف خدا ارزانی
 - ۴ - جذیر: به دو نیمش بزند / فرزاد: معجزه سلطانی
 - ۵ - فرخ: جلوه‌ی حسن تو دل می‌برد
 - ۶ / پژمان، انجو، افشار، سهیل، سایه: قانی و چنگز خانی
 عدل: خاقانی و چنگر خانی
 فرخ: خاقانی و چنگیز خانی
 - ۷ - فرزاد: قدح می‌نوشیم
 - ۸ / جذیر، فرخ: می‌روحانی
 - ۹ - بهروض: خاک در معشوق شود
 - ۱۰ - قریب: خاک ره شاه بیار
- سهیل: خاک در دوست‌یار / عدل، پژمان، قنی، بهروض، خرم: که کند حافظ از و = افشار، فرخ: دیده و دل نورانی
 فرخ: خاک ره یار بیار

۱. گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی چون نیک بدیدم به حقیقت پنه از انی
 ۲ شیرین تر از انی به شکر خنده که گویم ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی
 ۳ تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی
 ۴ صدبار بگفتی که دهم زان دهنت کام چون سوسن آزاده چرا جمله زیانی
 ۵ گویی بدهم کامت و جانت بستالم ترسم ندهی کامم و جانم بستانی
 ۶ چشم تو خدنگ از سهر جان گذراند بیمار که دیدم دست بدین سخت کمائی
 ۷ چون اشک بیندازی آش از دیده مردم آن را که دمی از نظر خویش برانی



۱- خلایق: آفریدگان - یوسف: حضرت یوسف پسر یعقوب - یوسف ثانی: یوسف دوم از نظر زیبایی معشوق / نیک: خوب، با دقت. ۲- شکر خنده: تبسم، لبخند زیر لب / خسرو خوبان: زیبایان. ۳- تشبیه: مانند کردن. ۴- کام: آرزو، بوسه / سوسن آزاده: سوسن سفید که پنج گلبرگ و پنج گلبرگ دارد و برگهای آن نوک تیز و شبیه زبان انسان است. ۵- خدنگ: تیری که از چوب بسیار سخت درخت خدنگ می‌سازند، کنایه از مرغان معشوق / سخت کمان: کسی که کمان را به قوت می‌کشد و تیر را به هدف می‌زند. ۶- چه کسی دیده است که بیمار (چشم خمار معشوق) اینقدر بیرحم باشد. ۷- مردم: خلایق، مردمک چشم.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
شاملو	۱	۲	۶	+	۳	۲
انجو	۱	۲	۳	+	۴	۵
فرزاد (ش)، سهیل، ادیب، فرخ، سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶
افشار	۱	۲	۳	-	۵	۶
جذیر	۱	۲	-	۴	۵	۶
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶
محیط	۱	۲	۳	۴	-	۶

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، بهروض، خال، جلان، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، خال، جلان، رضی.

فاقد این غزل: نی.

ابیات الحاقی:

- ۴: خود سرو بماند از قد و رفتار تو بر جای بخرام که از سرو گذشتی به روانی
۲: در راه تو حافظ چو قلم کرد زسر پای چون نامه چرا یک دمش از لطف نخوانی
۳: گردد به دو گیتی به سعادت چو حافظ آن را که بر خویش به صد لطف بخوانی

اختلاف متن‌ها

۲- پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، قریب: خنده که گویند / افشار: ای خسرو شیرین که تو

جذیر، بهروض، معیط، فرخ: خنده چه گویم

۴- شاملو: صد بار نگفتی که دهم زاین دهنّت کام

فرزاد: صد بار نگفتی که دهم زان دهنّت کام

۵- فرزاد، افشار، قریب، ادیب: گفתי بدهم کامت

شاملو: گفתי که دهم کامت

فرخ: گوئی که دهم کامت

۶- افشار: از سپرجان گذرانید / افشار: بیمار ندیدیم بدین

بهروض: از سر جان می‌گذرانند

۷- عدل، پژمان (۱)، خرم: از دیده حافظ

۲- فرزاد: کرد زسر پا / فرخ: یک دمش ای ماه نخوانی

فرخ: کرد سر از پای

- ۱ وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
- ۲ کام بخشی گردون، عمر در عوض دارد
- ۳ پند عاشقان بشنو و از در طرب باز آی
- ۴ پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
- ۵ باغبان، چو من زاینجا بگذرم حرمت باد
- ۶ با دعای شب خیزان ای شکر دهان مستیز
- ۷ زاهد پشیمان را ذوق پاده خواهد گشت
- ۸ یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی
- ۹ خم شکن نمی داند این قدر که صوفی را
- ۱۰ می روی و مرغانت خون خلق می ریزد
- ۱۱ دل ز ناوک چشمت گوش داشتیم لیکن
- ۱۲ جمع کن به احسانی حافظ پریشان را



۱- وقت: در نظر صوفیه معانی مختلف دارد و حافظ نیز هم به معانی صوفیانه توجه دارد و هم به معنی لغوی آن. احوالی چون حب فی الله، توکل، تسلیم و رضا، قبض و بسط و حزن و سرور و خوف و رجا و یا حالی که ناگهان به دل سالک درمی آید و او را از حال خود می تاند و یا حال میان گذشته و آینده از زمان مراقبه و جز آنها / حیات: زندگی - جان: عزیز، گرامی - این دم: اشاره است به وقت در مصرع اول - تا: هر چه قدر بتوانی، آگاه باش. ۲- کام بخشی: به آرزو رساندن - گردون = فلک - عمر در عوض دارد: برابر است با از دست دادن عمر / جهد: سعی و تلاش، کوشش - دولت: بهره مندی، بخت و اقبال، موقعیت - داد عیش پستانی: حق آن را چنان که بایسته است ادا کردن، آن را تمام و کمال انجام دادن - روزگار تو را به آرزو می رساند اما در مقابل عمرت را می گیرد پس سعی کن از سعادتمند و توفیقی که به تو دست می دهد حداکثر لذت را ببری. ۳- طرب: شادی، شادمانی - از در طرب باز آی: به شادی بپرداز - شغل عالم فانی: کارها و گرفتاریهای دنیای زودگذر و ناپایدار. ۴- رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی - دم زدن: سخن گفتن / طبیب نامحرم: پزشک غیر قابل اعتماد، پزشک بیگانه. ۵- ای باغبان هنگامی که من از جهان رفتم بر سر گور من سروی پشان تاشانه آن باشد که ما با داغ معشوق سروقدی از جهان رفته ایم. ۶- شب خیزان: آنکه شب بیدار می ماند و به دعا و نیایش می پردازند. ۷- شکر دهان: شیرین سخن، خوش گفتار، آنکه دهانش زیبا باشد - خاتم سلیمانی: اسم انگشتری حضرت سلیمان که اسم اعظم بر آن نقش بود و به وسیله آن واسم اعظم آن قدرت عظیم را داشت - ای معشوق شیرین گفتار دعا و راز و نیاز شبانه شب زنده داران را بی ارزش شمار و با آن ستیزه مکن زیرا که دعای آنان حکم اسم اعظم را دارد. ۷- ذوق: لذت و نشاط - حسرت لذت و نشاط می زاهدی را که از خوردن آن توبه کرده است می کشد. ۸- یوسف عزیز: حضرت یوسف، کنایه از محبوب، جانان / پیر کنعانی: حضرت یعقوب پدر یوسف. ۹- خم شکن: شکننده خم شراب، کنایه از امیر مبارزالدین - صوفی را: برای صوفی / جنس خانگی: شرابی است که در خانه انداخته شده است. ۱۰- تیز: تند، سریع، شتابان - فرو ماندن: خسته شدن، ناتوان شدن. ۱۱- ناوک: تیر کوچک - ناوک چشم: مؤلف چشم - گوش داشتیم: محافظت می کردم / کمان دار: کمانگیر، کسی که در تیراندازی با کمان مهارت دارد - پیشانی: بی شرمی، گستاخی، بی باکی. ۱۲- جمع کن: خاطر جمع کن، آرامش بده - احسان: بخشش، نیکویی - پریشان: پریشان احوال، آشفته، فقیر / شکنج: چین و شکن و پیچ و تاب زلف - مجمع پریشانی: مرکز بی قراری و شور و زندگی.

	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
مدل، پژمان (۱)، خرم	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
قینی	+	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پژمان (۲)	۱۲	۱۰	۱۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
شاملو	۱۲	-	۶	-	۱۰	۸	۵	۷	۴	۳	۲	۱	
انجو	۱۲	۱۱	۵	۹	۷	۳	۱۰	۸	۲	۶	۴	۱	
فرزاد، سهیل	۱۲	۹	۳	۱۱	۱۰	۵	۷	۸	۶	۴	۲	۱	
افشار	۱۲	۹	۳	۱۱	۱۰	-	۸	-	۶	۴	۲	۱	
جدیر	۱۲	۱۱	۱۰	۸	۹	-	۴	-	۶	۳	۲	۱	
قریب	+	۱۲	۸	۱۱	۹	۱۰	-	۹	۵	۴	۳	۲	۱
پهروزی	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	
خال	+	۷	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱
محیط	+	۱۲	-	۷	۸	۶	۱۰	۹	-	۴	۳	۲	۱
ادیب	+	۱۲	۹	۳	۱۱	۱۰	۵	۷	۸	۶	۴	۲	۱
نی	۱۲	۱۱	۱۰	۸	۹	۷	۵	۴	۳	۲	۱		
فروغ	۱۲	+	۱۱	۸	-	۶	۷	۳	۵	۴	۲	۱	
جلان	۱۲	۷	۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
سایه	+	۱۲	۷	۱۱	۱۰	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱
رضی	+	۱۲	۱۱	۱۰	۸	۶	۹	۷	۵	۴	۳	۲	۱

بیت الحاقی:

+ گهر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل حال خود بخوایم گفت پیش آصف ثانی

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: اینقدر که بتوانی / بهروض: حاصل از حیات ای دل = انجو، جذیر، بهروض، جلان: یک دم است تا دانی

فرخ: آن دم است تا دانی

۲- شاملو، انجو: کام بخشی دوران = فرخ: عمر در عوض گیرد / شاملو: جهد کن که از دوران نقد عیش بستنی

افشار: جهد کن که از دولت کام عیش بستنی

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، افشار، سهیل، خرم: وز در طرب بازآ

قریب: از در طرب باز آی / فرخ: کاین همه نمی‌ماند

فرخ: وز در کرم باز آی

۴ / شاملو، جلان: راز درد پنهانی

۵- بهروض: باغبان چو من زانجا / فرزاد، قریب، بهروض، فی: گر نه برگلم سروی همچو دوست بنشانی

شاملو: گر به خاک من سروی غیر دوست بنشانی

۶- افشار: ای شکر دهن مستیز / در پناه یک اسمیست

۷- شاملو، فرزاد: زاهد پشیمان را شوق باده خواهد سوخت

بهروض: زاهد پشیمان را شوق باده خواهد کشت

محیط: زاهد پریشان را ذوق باده در جان است

۸- افشار: یوسف عزیزم شد / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: کز غمش عجب بینم

فرزاد، ادیب: کز غمش تبه دیدم

۹- عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، سایه، خرم: محتسب نمی‌داند / افشار: جنس خانگی دارد

۱۰- بهروض، محیط: خون خلق می‌ریزند / شاملو، انجو، فرزاد: تند می‌روی جلان = افشار: ترسمت که درمانی

۱۱ / فرخ: می‌زنند به پیشانی

+ - ادیب: گهر تو فارغی از من

۱. هوا خواه توأم جاننا و می دانم که می دانی که هم نادیده می بینی و هم ننوشته می خوانی
 ۲. ملامت گو چه در یابد میان عاشق و معشوق نسبند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی
 ۳. بیفشان زلف و صوفی را به پا بازی و رقص آور که از هر رُقعۀ دلش هزاران بت بیفشانی
 ۴. گشاد کار مشتاقان در آن ابروی دلبنده است خدا را یک نفس بنشین گره بگشا ز پشانی
 ۵. ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی
 ۶. چراغ افروز چشم ما نسیم زلف جانان است مباد این جمع را یا رب غم از باد پشانی
 ۷. دریغاعیش شبگیری که در خواب شعر بگذشت ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که درمانی
 ۸. ملول از همراهان بودن طریقی کاروانی نیست بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی
 ۹. خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ نگر تا حلقه اقبال ناممکن نهجانی

* * *

۱- هواخواه: مشتاق، عاشق- جاننا: ای معشوق، ای دلدار. ۲- ملامتگو: سرزنش کننده- چه در یابد: چیزی درک نمی کند / خصوص: مخصوصاً، بویژه. ۳- صوفی: پیرو تصوف، رهرو طریقت تصوف- پایازی: پای کوبی و رقص / رقصه: وصله و تکه هایی که صوفیان از آن دلق یا خرقة می دوختند- دلق: لباس تصوف و درویشی. ۴- گشاد: گشایش، فتوح- مشتاقان: عاشقان- دلبنده: دلکش، شکارکننده دل / خدا را: به خاطر خدا- یک نفس: یک لحظه- گره بگشا ز پشانی: لبخند بزن. ۵- ملک: فرشته- اشاره است به داستان آدم و سجده کردن فرشتگان بدو- وقتی که فرشته به آدم سجده کرد نیتش این بود که به خاک درگاه تو بوسه می زند زیرا می دانست که از نسل آدم موجودی به حسن و جمال تو که فراتر از حد انسانی است به وجود خواهد آمد. ۶- چراغ افروز: آنچه چراغ را روشن می کند- نسیم: بوی خوش، رایحه- جانان: محبوب / این جمع: منظور دو چشمان شعر است. ۷- دریغ: افسوس- عیش شبگیری: عیش و خوشگذرانی سحرگاهی / وقت: احوالی چون حب فی الله، توکل، تسلیم و رضایت که بر سالک وارد می شود- در ماندن: عاجز گشتن، فروماندن. ۸- ملول: اندوهگین، دلتنگ- طریقی: راه و روش- کاروانی: اهل کاروان- از همراهان دل آزرده بودن راه و روش اهل کاروان نیست- دشواریهای منزل های میان راه را تحمل کن به یاد زمانی که به مقصد می رسی و آسایش و آسودگی می یابی. ۹- چنبر: حلقه، قید و بند- چنبر زلف: گیسوان دارای پیچ و تاب و حلقه حلقه- مراقب باش که حلقه و کوبه چنین دری را که داخل شدن از آن ناممکن است حرکت ندهی و به صدا در نیاوری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
پژمان	۱	۲	۴	۳	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲ +	۵	۳	۲	-	۷	۸
انجو	۱	۲	-	۳	۵	۶	۷	۸
فرزاد، جذیر، سهیل	۱	۲	۳	-	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	-	۳	۵	۶	۲	۷	-
قریب	۱	۲	۳ +	۵	۴	۶	۸	۷
بهروز، نی	۱	۲	۳	۵	۶	۴	۷	۸
محیط	۱	۵	-	-	۶	۲	۸	۷
ادب	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۴
جلان	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۴

ترتیب ابیات: عدل، قنی، خال، فرخ (فط)، سایه، خرم، رضی.

کلمات: سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ خم زلفت بنامایزد کنون مجموعه دلهاست از آن باور نمی دارم که انگیزد پریشانی

اختلاف متن ها

۱ / محیط: که هم ناخوانده میدانی و هم ننوشته می خوانی

۲ - انجو: ملامتگر چه دریابد = پژمان (۱)، سهیل: زراز عاشق و معشوق

محیط: زخال عاشق و معشوق

۳ - پژمان (۱)، سهیل: ببازی و به رقص آور / افشار: که از هر حلقه زلفش

عدل: بیا بازی و رقص آور

۴ - عدل، پژمان (۱)، نی: گشاد کار مشتاقان از آن لبروی دلبندست / افشار، بهروض: خدا را ای فلک با ما گره بگشا

افشار، بهروض: امید از بخت می دارم که بگشایم کمر بندش قریب: خدایک زمان بشین گره بگشا

قریب: امید از بخت می دارم که بگشایم کمر بندت نی: خدا را یک نفس بیا گره بگشا

۵ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، خرم: لطفی دید بیش از حد انسانی

فرزاد: چیزی یافت بیش از حد انسانی

افشار: لطفی یافت بیش از طور انسانی

۶ - فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان: چراغ افروز چشم مانسیم زلف خوبان است

افشار: حضوری حاصل است امروز و جمله دوستان جمعند

محیط: خط جعدت بنامایزد کنون مجموعه دلهاست

۷ - شاملو، فرزاد: که چون باد سحر بگلشت / جذیر، بهروض، محیط، جلان: بدانی قدر وصل ای دل در آن وقتی که درمانی

شاملو، قریب: بدانی قدر وصل آندم که در هجران فرومانی

فرزاد: بدانی قدر وصل آنکه که در هجران فرومانی

افشار: بدانی قدر آن ای دل ولی وقتی که درمانی

نی: بدانی قدر وقت ای دل ولی وقتی که درمانی

۸ - عدل، پژمان، قنی، جذیر، قریب: طریق کاردانی نیست

۹ - عدل، خرم: خیال چنبر زلفش فریبم

پژمان (۱)، قریب: خیال حلقه زلفش فریب / بهروض: نگر تا چنبر اقبال

افشار: خیال چین زلف او فریبست

+ / قریب: از آن باد ایمنی بادت که انگیزد پریشانی

۱. ای که در گشتن ما هیچ مدارا نکنی سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی
 ۲. درمندان بلا زهر هلاهل دارند قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی
 ۳. رنج ما را که توان برد به یک گوشه چشم شرط انصاف نباشد که مدارا نکنی
 ۴. دیده ما چو به امید تو دریاست چرا به تفرج گزری بر لب دریا نکنی
 ۵. نقل هر جور که از خلق کریمت کردند قول صاحب غرضان است تو آنها نکنی
 ۶. بر توگر جلوه کند شاهد ما ای زاهد از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی
 ۷. حافظا سجده به ابروی چو محرابش بر که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی



۱- مدارا: نرمی و لطف و مهربانی / محابا: احتیاط، ملاحظه، پروا. ۲- هلاهل: نوعی گیاه که از ریشه آن زهری بسیار کشنده می‌سازند. زهر هلاهل: در اینجا منظور نفرین است / قصد کردن: سوء نیت داشتن. هان: آگاه باش. ۳- گوشه چشم: التفات و توجه. ۴- تفرج: گردش. ۵- نقل کردن: حکایت کردن. جور: ظلم و ستم. خلق کریم: خوی بخشنده، روش و اخلاقی جوانمردانه / قول: سخن. گفته. صاحب غرض: مفرض، فتنه‌انگیز. ۶- جلوه کردن: خود را نشان دادن. شاهد: محبوب زیبارو، معشوق / تمنا: درخواست، آرزو. ۷- سجده بردن: سجده کردن، تعظیم کردن / - زیرا تنها در برابر این محراب است که از سر صدق و راستی دعا و عبادت می‌کنی.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
---	---	---	---	---	---	---

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ - ۱ شاملو، محیط

تو تیب اییات: به جز متن شاملو و محیط با بقیه متنها مطابق است.
کلمات: خال، رضی.

اختلاف متن ها

۲- فرزاد، جذیر، قریب: زهر لال نوشند / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: قصد این قوم خطا باشد هان تا نکنی

فرزاد: قصد این طایفه سهل است نگر تا نکنی

جذیر: قصد این قوم خطا باشد و هان تا نکنی

قریب: قصد این قوم خطا باشد و هان تا نکنی

۳- شاملو، فرزاد، قریب، ادیب: درد ما را که توان برد = فروخ: به یک گوشه دل

۴- فرزاد، بهروض، ادیب: دیده ما که به امید تو دریاست چرا

۵ / محیط: تو اینها نکنی

۶- بهروض: بر تو ار جلوه کند = شاملو: شاهد بخت ای زاهد / شاملو، جذیر: از خدا جزمی و معشوقه تمنا نکنی

۷- افشار، جذیر، بهروض، محیط، بنی، جلان: حافظا سجده ابروی چو محرابش کن

فرزاد، قریب، فروخ: حافظا سجده بر ابروی چو محرابش کن

شاملو: حافظا سجده به محراب دو ابرویش بر / فروخ: که نمازی ز سر صدق

ادیب: حافظا سجده بر ابروی چو محرابش بر

۱. بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی / خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
۲. آخر آفرین گل کوزه گران خواهی شد / حالیا فکر سبو کن که پُر از باده کنی
۳. گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است / عیش با آدمی چسند پریزاده کنی
۴. تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف / مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
۵. اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان / گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی
۶. خاطرت کی ز قلم فیض پذیرد هیات / مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
۷. کار خود گر به گرم باز گذاری حافظ / ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی
۸. ای صبا بستگی خواجه جلال الدین کن / که جهان پُر سمن و سوسن آزاده کنی



۱ - نکته: مسئله دقیق - آزاده: فارغ، آسوده / روزی ننهاده: روزی نامقدر. ۲ - آخر الامر: سرانجام، در پایان کار / حالیا: اکنون - سبو: پیاله شراب. ۳ / پری: زیباروی مؤنث جن - پریزاده: از نسل پری، پری نژاد = باید با زیبارویان پریزاده عیش کنی. ۴ - به گزاف: بی سبب، بیهوده، بدون دلیل، بدون لیاقت و شایستگی / اسباب: مایه ها، لوازم. ۵ - اجر: پاداش، ثواب - خسرو شیرین دهنان: سرآمد خوش سخنان / فرهاد: فرهاد گوهکن معروف در داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی که دلباخته شیرین همسر خسرو پرویز پادشاه ساسانی گردید و با گوطنه خسرو جان باخت - دل افتاده: تنگ دل و دل شکسته، دل از دست رفته. ۶ - خاطر: قلب - رقم فیض پذیرفتن: اثر بخشش و لطف الهی را پذیرفتن - هیات: هرگز، افسوس / نقش پراکنده: نوشته پراکنده - ورق: صفحه، کاغذ، قلب، لوح سینه - ساده: بی نقش = مگر اینکه قلب را از نیازهای گوناگون بزدايي. ۷ - گرم: بزرگواری و جوانمردی، بخشش - باز گذارن: سپردن کاری به دیگری. ۸ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب مشرق می وزد، پیک عاشقان - جلال الدین: خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع و پسرش سلطان زین العابدین مظفری / سمن: گل یاسمن - سوسن آزاده: سوسن سفید که دارای ده گلبرگ و کاسبرگ است که شکل آن نوک تیز و شبیه به زبان انسان است.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	-
۱	۶	۲	۳	۴	۵	۸	۷
۱	۶	۲	۴	۳	۵	۷	-
۱	۲	۳	۶	۴	۵	۷	-
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۷
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	-
۱	۲	۳	۴	۶	۵	۷	۸
۱	۲	۵	۳	۴	۶	۷	-

عدل. پژمان (۱). انجو، فرزاد، نی. خرم

پژمان (۲)

شاملو

افشار

جدیر

قریب

معبط

فرخ

ترتیب ابیات: قنی، بهروض، خال، سهیل، ادیب، جلان، سایه، رضی.
کلمات: قنی، پژمان (۲)، جذیر، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۲- قریب: خواهی بود / فروخ: که در آن باده کنی
۵- شاملو: خسرو شیرین حرکات / ادیب: نظری گر سوی فرهاد
۷- انجو، افشار، سهیل، محیط، ادیب، فروخ: کار خود گر بخدا بازگذاری حافظ / قریب: از بخت خدا داده کنی

۱. ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی / اسباب، جسمع داری و کاری نمی کنی
 ۲. چوگان حکم در کف و گویی نمی زنی / باز ظفر به دست و شکاری نمی کنی
 ۳. این خون که موج می زند اندر جگر تو را / در کنار رنگ و بسوی نگاری نمی کنی
 ۴. در آستین جان تو صد نافه مُذَرَج است / وان را فدای طُورِ یاری نمی کنی
 ۵. ترسم کز این چمن نبری آستین گل / کز گلشنش تعقلِ خاری نمی کنی
 ۶. مُشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا / بر خفاک کوی دوست گذاری نمی کنی
 ۷. ساغر لطیف و پُر قی و می افکنی به خاک / و اندیشه از بسای خیماری نمی کنی
 ۸. حافظ بُرو که بندگی بارگاه دوست / گر جمله می کنند تو باری نمی کنی



۱ - گذار: عبور / اسباب جمع داشتن: ساز و برگ فراهم داشتن. ۲ - چوگان: چوب سرکچی که با آن چوگان بازی کنند - گوی: گلوله یا توبی که در بازی چوگان از آن استفاده می کنند / باز: پرندمای شکاری - ظفر: پیروزی - بازظفر: ظفر به باز تشبیه شده است. ۳ / در کار کردن: به کار بردن، صرف کردن - رنگ: لطافت و نیکویی، طرح و نقشه - نگار: منشوق زیبا. ۴ - نافه: کیسه ای که در زیر شکم آهوی نر نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد و ماده ای قهوه ای رنگ و چرب و خوشبو موسوم به مُشک در آن جمع می شود - منرج است: جای دارد، مندرج است، درج شده است / طره: سر زلف، موی ریخته بر پیشانی. ۵ - آستین گل: در قدیم آستینها فراخ و گشاد بوده که گل را پس از چیدن در آن می ریختند = از آن بیم دارم که از این چمن نتوانی سودی ببری / گلشن: گلزار، گلستان، باغ و بوستان. ۶ - مُشکین: خوشبو مانند مُشک - دم: نفس - خلق: اخلاق رفتار و منش - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، بیک عاشقان. ۷ - سافر: جام شراب - لطیف: پاکیزه / اندیشه کردن: تفکر کردن - خمار: حالت کسالت و سردرد از نرسیدن شراب. ۸ / باری: به هر حال، به هر جهت.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۴	۵	۶	۳	۲	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرخ (فط)، خرم
۸	۷	۲	۴	۵	۶	۳	۱	پژمان (۲)
۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	شاملو
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرزاد، ادیب
۸	۷	-	۴	۵	۳	۲	۱	افشار
۸	۶	۴	۷	۵	۳	۲	۱	جذیر
۸	۵	۳	۶	-	۷	۲	۱	قریب
۸	۵	۶	۳	۴	۷	۲	۱	بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی
۸	۷	۴	۶	۵	۳	۲	۱	سهیل

اختلاف متن‌ها

۲- فرزاد، افشار، خال، ادیب: چوگان کام در کف و گویی نمی‌زنی

جذیر، قریب، نی: میدان بکام خاطر و گویی نمی‌زنی

بهروض، جلان: میدانی این چنین خوش و گویی نمی‌زنی

/ افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان: بازی چنین به دست و

شاملو: باز نظر به دست و

۳- قریب: زین خون که موج = شاملو: می‌زندت در جگر چرا

افشار: می‌زند لندر جگر مرا

/ جذیر، بهروض، خال، سهیل، نی، وضی: در کار رنگ روی نگاری نمی‌کنی

فرزاد: در کار رنگ و روی نگاری نمی‌کنی

۴- افشار، جذیر، بهروض، خال: در آستین کام تو = شاملو: صدناقمندرج / افشار: آن رافدای طرّه

نی: در آستین به کام تو

۵ / شاملو، انجو، فرزاد: کز گلبنش تحمل

۷- عدل، پژمان (۱)، قنی، فرخ، سایه، خرم: ساغر لطیف و دلکش می‌افکنی به خاک / شاملو: کاندیشه از ملال خماری نمی‌کنی

شاملو: آری غرور مستیت از راه برده است افشار: اندیشه از بلای خماری نمی‌کنی

افشار: آری عروس مستیت از راه برده است

۸- عدل، پژمان، قنی، فرخ، خرم: بندگی پادشاه وقت

- ۱ دو یسار زیرک و از باده کهن دو منی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
 ۲ من این مقام به دنیا و آخرت ندمم اگر چه در پیام افتند هر دم انجمنی
 ۳ هر آنکه گنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
 ۴ بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
 ۵ بسبب در آینه جام نقش بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی
 ۶ زتسند بساد حوادث نمی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
 ۷ از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی
 ۸ به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی
 ۹ مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

۱- زیرک: هوشیار، نکته دان- باده کهن: شراب کهنه- دومی: به اندازه دومن / فراغت: آسایش- کتاب: دفتر یا کتاب شعر.
 ۲- مقام: منظور گوشه چمن در بیت قبل است / انجمن: گروه. ۳ / یوسف: حضرت یوسف فرزند یعقوب پیامبر که برادرانش او را به قیمت نازل فروختند- ثمن: بها، قیمت. ۴- رونق: ارزش و اعتبار- کارخانه: جهان، دستگاه آفرینش / تو: زاهد، ریاکار- فسق: گناه، ترک اوامر پروردگار. ۵- آینه جام: جام شراب آینه مانند- نقش بندی: صورت بندی و طراحی حوادث- غیب: عالمی که بر بشر مجهول و از پیش حس او غایب است / زمنی: زمانی. ۶- تندباد: طوفان- حوادث: پیشامدها / این چمن: این دنیا- گل: گل سرخ- گلی: کسی که مانند گل است- سمن: گل یاسمن- سمنی: کسی که مانند سمن است. ۷- سموم: باد گرم و کشنده، باد زهرآلود- طرف: کنار، سوی- بوستان: کنایه از شهر شیراز. ۸ / چنین عزیز نگینی: کنایه از سرزمین فارس یا شهر شیراز- اهرمنی: شیطان، کنایه از امیر تیمور گورکانی. ۹- مزاج: حالت، کیفیت، ترکیب- دهر: گیتی، روزگار / حکیم: دانا- رای: اندیشه، تدبیر- برهمن: پیشوای روحانی آیین برهمنایی، پیشوای مذهبی دین هندوان، خردمند، دانشمند- شدت بلا و مصیبت چنان است که مزاج روزگار تغییر یافته و فاسد شده است و به همین جهت در جستجوی یک حکیم و دانشمند می باشد.

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، قنی، خرم
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	شاملو
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	انجو
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	افشار
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	جدیر
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	قریب
۸	۹	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	سهیل
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	محیط
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	ادیب
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	فروغ
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	جلان
۹	۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	سایه

ترتیب ابیات: بهروز، خال، نی، رضی.

ابیات الحاقی:

- ۱: نگار خویش بدست کسان همی بینم چنین شناخت فلک حق خدمت چو منی
۲: بشد زفرقت یوسف دو دیده یعقوب بسیار باد فرح بخش بوی پیرهنی
۳: به روز حادثه غم با شراب باید گفت که اعتماد به کس نیست در چنین زمانی

اختلاف متن ها

۱- قریب: دور یار نارک و

۲ / انجو، محیط، فرخ: اگرچه در پی ام افتند خلق انجمنی

افشار: و گرچه در پی ام افتند هر دم انجمنی

۳- شاملو، خال، رضی: که هر که کنج قناعت

بهروز: که هر که کنج فراقت / شاملو، فرزاد: فروخت یوسف خود را به کمترین ثمنی

فرخ: کسی که کنج قناعت

۴- جذیر، بهروز، خال، محیط، نی، جلان، رضی: بیا که فحش این کار خانه / شاملو: یاز فسق همچو منی

افشار، قریب: بیا که قیمت این کارخانه فرخ: و فسق همچو منی

۵- قریب، محیط، فرخ: به گوشه های بنشین خوشدل و تماشا کن / شاملو: چنین عجب فتنی

بهروز: بخواه آینه جام و سز دور بین

۶- فرزاد: نمی توان دانست

۷ / عدل، پژمان، قنی، سهیل، ادیب، خرم: عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

قریب، بهروز، نی، جلان، رضی: عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی

شاملو: عجب که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی

انجو: عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی

فرزاد: عجب که بوی گلی مانده است و یاسمنی

جذیر: عجب که برگ گلی هست و رنگ یاسمنی

محیط: عجب که بوی گلی هست و بوی نسترنی

فرخ: عجب که رنگ گلی هست و بوی نسترنی

۸- قریب، محیط، فرخ: صبور باش تو ای دل / پژمان (۱)، جذیر، سهیل، محیط، فرخ، جلان: چنان عزیز نگینی

۹- قریب: درین هوا حافظ / بهروز: کجاست رای حکیمی و فکر برهنی

+ - شاملو، انجو، فرزاد، سهیل: بدست خسان همی بینم / فرزاد، فرخ: حق صحبت چو منی

شاملو: قدر خدمت چو منی

قریب: قدر صحبت چو منی

۳- فرزاد، فرخ: به روز واقعه غم / فرزاد، فرخ: در چنین فتنی

۱. صبح است و ژاله می‌چکد از ابر بهمنی برگ صبح ساز و بنده جام یک منی
 ۲. در بحر مایی و منی افتاده‌ام بیار منی تا خلاص بخشدم از مایی و منی
 ۳. خون پیاله خور که حلال است خون او در کار یار باش که کاریست کردنی
 ۴. ساقی به دست باش که غم در کمین هست مسطرب نگاه دار همین ره که می‌زنی
 ۵. منی ده که سر به گوش من آورد چنگ و گفت خوش بگذران و بشنو از این پیر منحنی
 ۶. ساقی به بی‌نیازی رندان که منی بده تا بشنوی زصوت منمنی هو الفنی



۱ - ژاله: باران - ابر بهمنی: ابر ماه بهمن / برگ: اسباب، توشه - صبح: شرابی که به هنگام صبح نوشند - برگ صبح ساختن: اسباب و لوازم شراب صبحگاهی را فراهم کردن. ۲ - بحر: دریا - مایی: امنیت، خودخواهی، خودپرستی - منی: اثبات، تکبر و خودبینی. ۳ - خون پیاله: شراب / درکار یار بودن: در فکر و ذکر دلداری بودن - کار کردنی: عملی که انجام دادن آن ضروری است. ۴ - به دست باش: آماده باش، غنیمت دان، آگاه باش / مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی‌دان - ره: آهنگ و لحن، راه. ۵ - چنگ: سازی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود / پیر منحنی: پیرخمیده پشت، چنگ خمیده قامت (شکل و حالت چنگ). ۶ - به: تو را سوگند به - رندان: افراد لایبالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان / صوت: آواز، صدا - منمنی: آوازه خوان، سرودگوی، نوازنده، موسیقی‌دان - هو الفنی: او (خداوند) بی‌نیاز است، خداوند غنی است.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶
شاملو	۱	۳	۶	۵	۲	۴
فرزاد	۱	۲	۴	۲	۵	۶
فروغ	۱	۲	۳	۲	۵	۶

تو تیب اییات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، ادیب، نی (ز)، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، ادیب، سایه، خرم.

فاقد این غزل: افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، جلان.

ابیات الحاقی:

۴: حافظ نهال قدّ تو درجویبار چشم خون خورد و بر نشاند تو خواهی که هرکنی

۲: گر صبحدم خمار تو را درد سر دهد پیشانی خمار همان به که بشکنی

اختلاف متن ها

۱ - فرخ: صبح است ژاله می چکد

۳ / شاملو، خال، نی، رضی: درکار باده باش

عدل، پژمان (۱): درکار خویش باش

۵ / شاملو: خوش باش و پند بشنو ازین پیر منحنی

۶ - فرزاد: ساقی به بی نیازی یزدان که می بده

فرخ: حافظ به بی نیازی یزدان که می بنوش

۱. نوش کن جام شراب یک منی تا پستان بیخ فم از دل برکنی
۲. دل گشاده دار چون جام شراب سرگرفته چندن چون خم دنی
۳. چون ز جام بیخودی زطلی کشی کسم زنی از خویشتن لای منی
۴. سنگسان شو در قدم نی همچو ابر جمله رنگ آمیزی و تردامنی
۵. دل به منی در بند تا مردانهوار گسردن سالوس و تقوا بشکنی
۶. خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر خویشتن در پهای معشوق افکنی



۱- جام شراب یک منی: جام یک منی شراب. ۲- دل گشاده دار: شاد و با نشاط بودن / سر گرفته: سر پوشیده، مبتلا به در دسر = سرخم را با خشت و گِل می‌پستند تا شراب هنگام جوش آمدن سر ریز نکند و هوا نیز در آن تأثیر نگذارد. اشاره به خم و دودسته آن که مانند کسی است که از فرط خم سر خود را گرفته باشد. دنی: خم دراز و قیر اندود و باریکتر از خم معمولی و درازتر از سیو که در بن آن پراآمدگی تیزی است شبیه به تیر که برای ایستادن این خمیره در زمین حفره‌ای می‌کنند. ۳- رطل: واحد وزنی معادل دوازده اوقیه و برابر با ۸۴ مثقال است، پیمانه‌ای برای وزن یا حجم مایعات. کشی: بنوشی / لاف زدن: خودستایی کردن. ۴- سنگ سان: مانند سنگ / رنگ آمیزی: حيله گری، رنگ پذیری و به رنگ ظرف خود درآمدن. تردامنی: آلودگی، گناهکاری = در مقام پایداری و استقامت مثل سنگ پابرجا باش و مانند سنگ افتاده راه باش نه مثل ابر باران به هر رنگی در آبی و آلوده هر چیزی شوی. ۵ / سالوس: فریبکار، ریاکار. ۶- جهد: کوشش، سعی و تلاش.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶
شاملو	۱	۲	۵	۳	۴	۶
انجو	۱	۲	۳	۵	۴	۶
افشار	۱	۲	۳	۴	+	۵
فرغ	۱	۲	۴	۳	۵	۶

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، فرزاد (ش)، بهروض، خال، سهیل، ادیب، نی (ز)، جلان، سایه، خرم، رضی.

کلمات: خال، سهیل، ادیب، نی، رضی.

فاقد این غزل: جذیر، قریب، محیط.

بیت الحاقی:

+ از دو چشم یسار هستی باده خواه وز رخ همچون گلشن درگلشنی

اختلاف متن ها

۱ / افشار: تا مگر بیخ غم از دل برکنی

۲ / افشار: سرگرفته چند آخر چون دنی

۳ - شاملو: چون زخم بیخودی رطلی کشی

فرزاد: چون ز رطل بیخودی جامی کشی / بهروض: کم زنی بر خویشتن

افشار: گر ز جام بیخودی رطلی کشی

بهروض: چون ز جام بیخودی جامی کشی

۴ - عدل، قنی، جلان، خرم: سنگ سان شو در قدم نی همچو آب

شاملو، انجو، فرزاد: خاکسان شو در قدم نی همچو ابر

افشار: کوه شو ثابت قدم نه همچو ابر

بهروض: سنگ سان سر در قدم نه همچو آب

۵ - عدل، پژمان (۱)، خرم: دل به مادر بند تا مردانه وار

افشار، سایه: گرد رندان گرد تا مردانه وار

فرخ: دل به امیتش بنه مردانه وار

۶ - عدل، خرم: خیز جهدی کن / پژمان: خویشترا در پای معشوق افکنی

- | | | |
|----|--------------------------------------|--|
| ۱ | تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی | ور نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی |
| ۲ | به خدایی که تویی بنده بگزیده او | که بر این چاکر دیرینه کسی نگزینی |
| ۳ | ادب و شرم، تو را خسروِ مبرویان کرد | آفرین بر تو که شایسته صد چندی |
| ۴ | صبر بر جورِ رقیبت چه کنم گر نکنم | عاشقان را نبُود چاره به جز مسکنی |
| ۵ | عجب از لطف تو ای گل که نشینی با خار | ظاهر ا مصلحت وقت در آن می بینی |
| ۶ | نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد | بهتر آن است که با مردم بد نشینی |
| ۷ | سخن بی غرض از بنده مخلص بشنو | ای که منظور بزرگانِ حقیقت بینی |
| ۸ | حیفم آید که خرامی به تماشا ی چمن | که تو خوش تر ز گل و تازه تر از نرینی |
| ۹ | گر امانت به سلامت ببرم باکی نیست | بسی دلی سهل بُوَد گر نبُود بی دینی |
| ۱۰ | شیشه بازی سر شکم نگری از چپ و راست | گر بر این منظرِ بهش نفسی بنشینی |
| ۱۱ | سمل این اشکِ روان صبرِ دلِ حافظ بُرد | بَسَلْجُ الطَّافَةِ یا مَقْلَّةَ عَیْنِی بَیْنِی |
| ۱۲ | تو بدین نازکی و سرکشی ای شمع چگل | لایق بزمگه خواجه جلال الدینی |



۱ = اگر می‌خواهی از ایستادن خود فتنه برپا نشود از روی هوس هم که شده بر لب آبی بشین و گر نه هر فتنه و آشوبی که برپا شود به گردن تو خواهد بود ۲ / دیرینه: قدیمی - نگزینی: ترجیح ندهی. ۳ - خسرو: مهرویان: زیبایی زیبايان / چندین: این همه، این اندازه. ۴ - جور: ظلم و ستم - رقیب: مراقب، نگهبان / مسکینی: بیچارگی. ۵ / مصلحت وقت دیدن: زمان را مناسب دیدن. ۶ - نازنین: لطیف و ظریف، دوست داشتنی. ۷ - بی‌غرض: بدون اشکال تراشی، بدون قصد سوء - مخلص: بی‌ریا / منظور: مقصود و مقبول، مورد نظر - حقیقت بین: اهل معنی. ۸ - خرامیدن: به ناز راه رفتن / گل: گل سرخ - تسرین: نام گلی است سفید و کوچک و صد برگه. ۹ - اگر عبادات و طاعات خود را صحیح انجام دهی و امانت عشق را به درستی به مقصد برسانی ترس ندارم. اگر العادویی دینی نباشد عاشقی آسان است. ۱۰ - شیشمبازی: شمشه بازی یا شیشه و پیالهٔ شراب بوسیلهٔ رقاصان - سرشک: اشک / منظر بینش: چشم = اگر لحظه‌ای در چشمان من توجه کنی بازی اشک را با شیشهٔ چشمه‌ام از چپ و راست خواهی دید ۱۱ / ای چشم توانایم از گزیرستن تمام شد از من دور شو. ۱۲ - چگل: از شهرهای ترکستان قدیم که مردمان آن به زیبایی مشهور بودند - شمع چگل: معشوق، زیباروی اهل چگل، خواجه جلال‌الدین: توانشاه وزیر شاه شجاع و پسرش زین‌العابدین مظفری.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
عبدل. غرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
فنی. پژمان (۲)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
شاملو	-	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
جذیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
بهری، خال. جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
مصطفی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
فوخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
رفعی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

اختلاف متن‌ها

- ۱- انجو: تو مگر بر لب جویی = پژمان (۱)، شاملو، فرزاد، نی، سایه: به هوس نشینی
 قریب: تو مگر بر سر آبی
- ۲ / قریب، فرخ: که بدین چاکر دیرینه
- ۳- افشار: ادب و شرم ترا ماه و پری بنده شده / قریب: آفرین باد که شایسته صد چندینی
- ۴- پژمان (۱)، افشار، محیط: بعد ازین ما و گدانی که بسر منزل عشق / پژمان (۱)، محیط: رهرو ترا نبود چاره
- ۵- عدل، قنی، پژمان (۳)، جذیر، بهروض، جلان، سایه، خرم: که نشست با خار
 قریب: که شوی همدم خار
- / قریب: گونیا مصلحت وقت = شاملو، فرزاد، افشار، محیط، سایه: در این می‌بینی
 فرخ: غالباً مصلحت وقت
- ۶- جذیر، بهروض، خال، رضی: پارسایی چو تو پاکیزه دل پاک نهاد
 شاملو، انجو: نازنینی چو تو پاکیزه رخ و پاک نهاد
 قریب: نازنینی چو تو پاکیزه دل پاک نهاد
 فرخ: نازنینی تو و پاکیزه دل و پاک نهاد
- ۷- عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، سهیل، محیط، سایه، خرم: سخنی بی‌غرض از
- ۸- عدل، قنی، پژمان (۲)، افشار، سایه، خرم: باد صبحی به هوایت ز گلستان برخاست / افشار: که تو بهتر ز گل و لاله و از نسربینی
 سهیل: حیفم آمد که خرامی به تماشای چمن
- ۹- محیط: نبرم باکی نیست / جذیر، بهروض، خال، نی، رضی: بیدلی سهل اگر از پی نبود بی‌دینی
- ۱۰ / قریب: گر بدین منظر بینش
- ۱۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، خرم: سیل این اشک روان صبر و دل حافظ برد
 افشار: سیل این اشک روان بین که دل حافظ برد
- / افشار: بلغ الطافه عن مقله عینی بینی
- ۱۲- پژمان (۱)، جذیر، بهروض، سهیل، محیط، فرخ: تو بدین نازکی و دلکشی ای شمع چگل
 خال، ادیب: تو بدین نازکی و دلکشی ای مایه ناز
 قریب: تو بدین دلکشی و نازکی ای ماه جبین
 / عدل، پژمان، قنی، افشار، سهیل، سایه، خرم: لایق بندگی خواجه = قریب: قوام‌الدینی

ترتیب ابیات: خال، جلان
فاقد این غزل: محیط، فرخ
بیت الحاقی:

+ :نسه همت را امید سربلندی / نسه نقش عشق بر لوح جبینی

اختلاف متنها

۲ / انجو: بماند ارمین

۴ - افشار: خدازین خرقه / پژمان، سهیل: که باشد صد بتش در آستینی

۵ / ادیب: نیازی عرصه کن

۶ / جذیر، قریب: اگر رحمت کنی بر خوشه چینی

۸ - عدل، پژمان، فرزاد، سهیل، ادیب، خرم: نمی بینم نشاط و عیش در کس

جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: نه همت را امید سربلندی

شاملو، سایه: نه می بینم نشاط عیش در کس

افشار: نه کس را در جهان رویی و رای

۹ - قریب: اگر چه رسم خوبان است شوخی / شاملو، انجو، فرزاد، ادیب، سایه: چه باشد گریساری با غمینی

افشار: نیازی عرضه کن بر نازنینی

قریب: چاشد گر بسازد با حزینی

۱۰ - افشار، قریب، بهروض، سهیل، فی: در میخانه بنمان تا برسم / انجو، خال، سهیل، ادیب، رضی: مال حال خود از پیش بینی

عدل: مثال خویش را از پیش بینی

فرزاد: در میخانه بگشا تا برسم

شاملو: مال کار خویش از پیش بینی

۱۱ - عدل، پژمان (۱)، فنی، افشار، بهروض، ادیب، سایه، خرم: حضور درس خلوت / جلان: نه دانشمند را حق ایقینی

+ / شاملو، انجو: نه دعوت را کلید آهنینی

۱. ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی تسا راهبرو نباشی کی راهبر شوی
۲. در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
۳. دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تسا کیمیای عشق بجای و زر شوی
۴. خواب و غورت زمربه خویش دور کرد آن که رمی به خویش که بی خواب و خور شوی
۵. گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد پالاه کز آفتاب فلک خوب تر شوی
۶. یک دم غریق بحر خدا شو گمان قیر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
۷. از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
۸. وجه خدا اگر شونت منظر نظر زاین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
۹. بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
۱۰. گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خای در گبه اهل هنر شوی



۱- صاحب خبر: عارف / راهبر: سالک - راهبر: پیرو مرشد، راهنما در طریق عشق و طریقت. ۲- مکتب حقایق: مکتبی که حقایق امور را می آموزانند - ادیب: معلم، ادب آموز - ادیب عشق: معلمی که درس عشق می دهد، عشق که خود همچون معلمی است / هان: آگاه باش. ۳- مس وجود: وجود به مس تشبیه شده است - مردان ره: سالکان طریقت / کیمیای صنعتی که قدما معتقد بودند که اجسام کم ارزش را تبدیل به احسن کنند یعنی مس را به طلا تبدیل کنند - کیمیای عشق: عشق کیمیا مانند - زر: طلا. ۴- مرتبه خویش: مرتبه انسان در فطرت اصلی / بی خواب و خورشوی: از صفات حیوانی دور شوی. ۵ / آفتاب فلک: خورشید. ۶- غریق: غرق شده - غریق بحر خدا: آن که عشق حق او را از همه رهاشد و به خود مشغول داشته است / هفت بحر: هفت دریا، قدما آب زمین را به هفت دریا تقسیم کرده بودند که عبارتند از: دریای اخضر، دریای عمان، دریای قلزم (احمر)، دریای بربر، دریای اقیانوس، دریای قسطنطنیه (بصرالروم) و دریای اسود. ۷ / ذوالجلال: صاحب و دارنده جلال، از صفات خداوند - بی‌پا و سرشوی: سر از پانشناسی. ۸- وجه خدا: خدا، انسان کامل، رضای خدا - منظر نظر: دیدگاه، نظرگاه، مورد نظر / صاحب نظر: عارف. ۹- وقتی که در راه عشق خداوند تغییر اساسی در توبه وجود آید ظواهر را رها می کنی و به باطن می رسی. بی‌می به دل راه نده از این که در بنیاد هستی واقعی تو تغییری به وجود آید. ۱۰- هوا: آرزو - وصال: دیدار / اهل هنر: دارندگان فضایل اخلاقی.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان
۶	-	-	-	۱۰	۳	۵	۲	-	۱	شاملو
۱۰	-	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد (ش)، سهیل
۴	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۲	۱	جذیر
۱۰	۸	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۴	۳	۲	۱	محیط، ادیب
۱۰	۹	۸	۶	۷	۵	۴	-	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، قنی، انجو، افشار، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، خرم، رضی.
کلمات: عدل، قنی، پژمان (۲)، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۲ - انجو، جذیر، ادیب: در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق
۴ - فرزاد، محیط: زمرتبه عشق دور کرد / فرزاد، فرخ: آنکه رسی به عشق
فرخ: زمرتبه عقل دور کرد افشار: آنکه شوی به خویش
۵ - شاملو: اگر نور عشق در دل و در جانت اوفتد / فرزاد، ادیب: حقا که آفتاب فلک
قریب: گر نور عشق او به دل و جانت اوفتد محیط: والله که آفتاب فلک
فرخ: بالله که آفتاب جهان
۶ / پژمان (۱): کز آب هفت بحر پیک
۷ / محیط: در شاهراه عشق چوبی پا
۸ - افشار: وجه خدای اگر شودت / فرزاد، افشار: زان پس شکی نماند
فرخ: وجه حبیب اگر شودت
۹ / افشار: در دل گمان منار = بهروض، خال، ادیب، رضی: که دیگر زیر شوی
جذیر: چو زیر و زیر شوی
۱۰ - فرزاد: حافظ گرت هواست که یابی طریق عشق / شاملو، جذیر، محیط: اهل نظر شوی
انجو، فرزاد، فرخ: اهل بصر شوی

ترتیب ابیات: پژمان، سهیل
 کلمات: پژمان (۱)، قنی، محیط، خرم
 ابیات الحاقی:

- ۱: می خور که در حساب و قیاس فراغ من یک پوریای فقر و صد اورنگ خسروی
 ۲: درویشم و گدا برابر نمی‌کنم پشمن کلاه خویش به صد تاج خسروی

اختلاف متنها

- ۱ / افشار: می‌گفت دوش درس
 ۲ - افشار: نموده گل
 ۳ / شاملو: تا خواجه می‌کشد به غزلهای پهلوی
 ۴ / افشار: ای خواجه دل‌مند = افشار، جذیر، بهروض، خال، سهیل، جلان، سایه، رضی: در اسباب دنیوی
 ۵ - پژمان (۲)، انجو، بهروض، خال، ادیب، نی، رضی: خوش وقت پوریای گدایی و خواب امن
 / پژمان (۲)، انجو، جذیر، قریب، بهروض، خال، جلان، سایه، رضی: کاین عیش نیست روزی اورنگ خسروی
 ۶ - شاملو، فرزاد: این نکته عجب شنو
 قریب: این قصه عجب نگر = جذیر: ای بخت واژگون
 ۷ - جذیر، قریب، خال، جلان: چشمت به عشو = افشار، قریب، بهروض، جلان: خانه مردم سیاه کرد
 ۸ - جذیر: دهقان سالخورده چنین گفت با پسر / افشار، فروخ: ای نور چشم من
 ۹ - عدل، پژمان (۲): زیاد داد / افشار، ادیب: طره و دستار مولوی

ترتیب ابیات: خال، ادیب، سایه

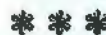
ابیات العاقی:

- + : پیشتر زانکه شوی خاک در میکرده‌ها یکدو روزی بسر اندر ره میخانه بهوی
2 : چار چیزست کزو مرد جوانبخت شود درم و گنج و می ناب و نگار خوش خوی

اختلاف متن‌ها

- ۱ - افشار: بهار لب جوی / افشار: من نگویم که چه کن زاهل دلی خود تو بگوی
محیط: من نگویم که چه کن اهل دلی خود تو بگوی
- ۲ - قریب: ازین وضع نمی‌آید خیز / شاملو: به می صاف بشوی
- ۳ / فرخ: ثبات از کرم سفله مجوی
- ۴ - افشار: گوش بگمار که بلبل / فرخ: کل توفیق بیوی
- ۵ - شاملو: دگر باره رسیدی به بهار / عدل، پژمان (۱)، شاملو، سایه، خرم: بیخ نیکی نشان و گل توفیق بیوی
انجو: دگر بار رسیدی به بهار
- ۶ - فرخ: آینه را قبل دار
/ شاملو، فرزاد، افشار، بهروز، خال، ادیب، جلان، رضی: زانکه هرگز گل و نسرين - قریب: ندم ز آهن روی
فرخ: ندم ز آهن و روی
- ۷ / عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، خرم: از در عیش درآو به ره عیب میوی
شاملو: ز در عیش درآی و به ره زهد میوی
فرزاد: از در عیش درآی و به ره زهد میوی

۱. ای در رخ تو پیدای انوار پادشاهی
 ۲. کلک تو بازگ الله بر ملک و دین گشاده
 ۳. بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
 ۴. در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید
 ۵. باز آر چه گاه گاهی بر سر نهد کلامی
 ۶. تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
 ۷. کلک تو خوش نویسد در شان یار و اغیار
 ۸. ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
 ۹. گر پرتوی ز تسبیح برکان و معدن افتد
 ۱۰. عمری ست پادشاه کز من تهی ست جامم
 ۱۱. دانم دلت ببخشد بر عجز شب نشینان
 ۱۲. ساقی بسیار آبی از چشمه خرابات
 ۱۳. جایی که برقی عصیان بر آدم صبی زد
 ۱۴. حافظ چو پادشاهت گاه می بزد نام
- در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
 صد چشمه آب حیوان از قطره ای سیاهی
 ملک آن توست و خاتم فرمای هر چه خواهی
 بر عقل و دانش او خنندند مرغ و ماهی
 مرغانی قاف دانستند آیین پادشاهی
 تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
 تعویذ جان فزایی، افسون عمر گاهی
 وای دولت تو ایمن از صدمه تباہی
 یاقوت سرخ رو را ببخشند رنگ گاهی
 اینک زبنده دعوی واز محتسب گواهی
 گر حال ما بپرسی از بای صبحگاهی
 تا غرقها بشویم از عجب خانقاهی
 ما را چگونه زبند دعوی بیگناهی
 رنجش زبخت منما بازآ به عذرخواهی



۱ - انوار پادشاهی: فره ایزدی یا فره کیانی / فکرت: اندیشه - حکمت: دانش و تدبیر. ۲ - کلک: قلم - بارک الله: خدا تو را برکت دهد، آفرین، احسن، ملک: سرزمین / آب حیوان: آب حیات، آب زندگانی - قطره سیاه: مرکب = آفرین بر قلم تو که با قطره های مرکب حیات تازه ای بروی مملکت و دین باز کرده است. ۳ - اهرمن: شیطان، دیو - اسم اعظم: بزرگترین اسم خدا که بر نگیان انگشتی حضرت سلیمان حک شده بود / خاتم: انگشتی. ۴ - حشمت: شوکت و جاه و جلال. ۵ = برای تربیت بازشکاری ابتدا حیوان را بسته و گرسنه و بی خواب نگاه می دارند و سرش را با کلاهی از چرم می پوشانند که از مردم و اسبها و سگهای شکاری نهراسد و بی موقع پرواز نکند / مرغان قاف: عنقاها یا سمرغها که جایگاه آنها کوه قاف است. ۶ - فیض: عطا و بخشش / بی منت سپاهی: بدون کمک لشکر و سپاه. ۷ - شان: کار و حال - اغیار: بیگانگان / تعویذ جان فزا: دعای جانبخش و یا دعای طول عمر = دعایی که بر طول عمر می افزاید (برای یار) و افسونی که از عمر کم می کند (اغیار). ۸ - عنصر: وجود، اصل - مخلوق: آفریده - کیمیای عزت: اکسیر بزرگی / دولت: اقبال - تباہی: فساد. ۹ - پرتو: انعکاس نور، تابش - کان: معدن / یاقوت سرخ رنگ (از سنگهای قیمتی و درخشان) از ترس رنگش مثل کاه زرد خواهد شد. ۱۰ - دعوی: ادعا - محتسب: مأمور امر به معروف و نهی از منکر و اجرای احکام شرع - گواهی: شهادت. ۱۱ - عجز: ناتوانی، مالیات - شب نشینان: شب زنده داران. ۱۲ - خرابات: میخانه، محل عشرت و خوشگذرانی / خرقه: لباس زهد و درویشی - عجب: خودخواهی. ۱۳ - عصیان: نافرمانی - آدم: حضرت آدم - صبی: برگزیده، ممتاز = اشاره به داستان حضرت آدم و نافرمانی او از عدم خوردن از درخت ممنوع.

۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۴	۱۳	۱۱	۹	۱۰	۱۲	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	عدل، فنی، خرم
۱۴	۱۳	۱۱	۹	۱۰	۱۲	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱)
۱۴ +	۱۱	۱۳	۹	۱۰	۱۲	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲)
۱۴	۱۱	۱۰	۱۲	۱۱	-	-	-	۵	۴	-	۶	-	۱	شاملو
۱۴ +	۱۳	۱۱	۹	۱۰	۱۲	۷	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	انجو
۱۴	۱۲	۹	۱۳	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، سهیل
-	۱۳	-	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	افشار
+	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۴	۳	۲	۱	جدیر
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۲	۸	۷	۶	۴	۳	۲	۱	بهروض (ق)
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۳	۴	۲	۱	محیط
۱۴	۱۲	۱۳	۹	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	فرخ
۱۴ +	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: قریب، خال، نی (ق)، سایه، رضی.

ابیات العاقی:

- + : یا ملجأ البرایا یا واهب العطا یا عطفاً علی مقل حلت به الدواهی
2: جور از فلک نیاید تا تو فلک سریری ظلم از جهان برون شد تا تو جهان پناهی
3: در دودمان آدم تا وضع سلطنت هست مثل تو کس ندانست این علم را کماهی

اختلاف متن‌ها

- ۱- محیط: ای از رخ تو پیدا
- ۲- محیط، خرم: بر ملک دین گشاده / پژمان (۲)، انجو، بهروض، سهیل، فرخ، جلان، خرم: از قطره سیاهی
فرخ: بر ملک دل گشاده
- ۳ / قریب: فرمان و هر چه خواهی
- ۴- عدل، پژمان، قنی، جذیر، ادیب، نی، سایه، خرم: در حکمت سلیمان
- ۷ / جذیر، بهروض، رضی: تعویذ جانفزایی و افسون عمرگاهی
- ۸- افشار، قریب، بهروض، خال، محیط، ادیب، نی، فرخ، رضی: از کبریای عزت
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ، سایه، خرم: وای دولت تو ایمن از وصمت تباهی
قریب، نی: وای دولت تو ایمن از صدمت تباهی
محیط: ای دولت تو ایمن از صدمت تباهی
- ۹- فرزاد، محیط: بر کوه و معدن افتد
جذیر: در کان و معدن افتد
- ۱۰- شاملو: دیریست پادشاه / فرخ: از محتسب گواهی
- ۱۱- شاملو، انجو: بر اشک شب نشینان / عدل، پژمان، قنی، خال، سهیل، خرم: گر حال بنده پرسى
محیط، نی، بهروض، قریب، جلان، رضی: گر حال من پرسى
- ۱۲- بهروض، فرخ: ساقی بیاور آبی / محیط، فرخ: تا جامه‌ها بشویم
- ۱۳ / افشار: حافظ ترا نزدیک = محیط: دعوای بیگناهی
- ۱۴- شاملو، انجو: حافظ چو دوست از تو = جذیر، فرخ: که گاه می‌نوازد / شاملو: رنجش زیخت منمای
محیط: گهگاه می‌کند یاد

- ۱ - شحرم هاتف میخانه به دولت خواهی
 ۲ - همچو جم جرعه ماکش که زسر دو جهان
 ۳ - بر در میکه رندان قلندر باشند
 ۴ - خشت زیر سر و بر تازک هفت اختر پای
 ۵ - سر ما و در میخانه که طرفی بامش
 ۶ - قطع این مرحله بی همی خضر مکن
 ۷ - اگرست سلطنت فقر بیخشدن ای دل
 ۸ - تو دم فقر ندانی زدن، از دست مده
 ۹ - حافظ خام طمع شرمی از این قضا بدار
- گفت باز آی که دیرینه این درگاهی
 پرتو جام جهان بین هدت آگاهی
 که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
 دست قدرت نگر و منصب صاحب جامی
 به فلک بر شد و دیوار بدین کوتاهی
 ظلمات است بسترش از خطر گمراهی
 کمترین ملک تو از ماه بُود تا ماهی
 مسند خواجگی و مجلس توران شاهی
 عملت چیست که مزدش دو جهان می خواهی



۱ - هاتف: فرشته‌ای که از عالم غیب ندا می‌دهد ولی دیده نمی‌شود. دولت‌خواهی: خیرخواهی، نیک خواهی / دیرینه: یار و دوست قدیم و ندیم. ۲ - جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان که پیدایش شراب و جام جهان نما به او منسوب است. جرعه ماکش: از باده ما بنوش. سر دو جهان: اسرار دو عالم / پرتو: نور، درخشش. جام جهان بین: جام جهان نما، دل پاک و روشن عارف. ۳ - رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکانه. قلندر: رند، درویش / افسر: تاج. ۴ - تارک: فرق سر، قله. هفت اختر: هفت سیاره که عبارتند از ماه، تیر، ناهید، خورشید، بهرام، برجیس و کیوان / منصب: مقام، رتبه. صاحب جامی: ارجمندی و بزرگی، بلند مقامی. ۵ - طرف: کنار / فلک: آسمان. پرشده: بالا رفته. سرنوشت سر ما برخورد پا در کوتاه میخانه‌ای است که گوشه بامش سر به فلک می‌ساید. ۶ - قطع: طای کردن، سپری کردن. مرحله: مسافتی که مسافر در یک روز طی کند. خضر: راهبر و راهنما / ظلمات: تاریکی‌ها، ناحیه‌ای در کره زمین که آب حیات در آنجاست. ۷ - فقر: نیازمندی به حق و بی‌نیاز از خلق / ملک: قلمرو سلطنت. ۸ - دم زدن: لاف زدن، صحبت کردن / مسند خواجگی: مقام آقایی و دولتمندی و وزارت. مجلس توران‌شاهی: مجلس منسوب به تورانشاه وزیر شاه شجاع و پسرش سلطان زین‌العابدین مظفری. ۹ - خام طمع: آنکه آرزوهای بیهوده در سر پیرواند / عمل: کارکرد، کار نیک.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عدل، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان (۲)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
افشار، بهروض	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
نن	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ترتیب ابیات: قتی، خال، رضی

کلمات: خال، جلان

ابیات الحاقی:

- ۱: گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی که درین مرحله بسیار بود گمراهی
۲: با گدایان در می‌کده ای سالک راه به ادب باش گراز سز خدا آگاهی

اختلاف متن‌ها

۱- افشار: زدولت‌خواهی

۲- انجو، جذیر، سهیل، محیط: جرعه می‌کش ز سر دو جهان
فرزاد: جرعه می‌کش که زاسرار جهان
فرخ: جرعه می‌کش که ز سر ملکوت

۳- فرخ: کاندرین می‌کده رندان

۴- بهروض: بر سر هفت اختر پای / بهروض: دست مسند نگرو = محیط، رضی: مسند صاحب جاهی

۵ / انجو، بهروض، سهیل، محیط، فی: به فلک بر شده دیوار بدین کوتاهی
فرخ: به فلک بر شده ایوان بدین کوتاهی

۶- محیط: قطع این بادیه = فرخ: بی‌رهروی خضر مکن

۷- افشار: اگر ت سلطنت عیش = محیط: ببخشد ای دل

۸- پژمان، انجو، فرزاد، سهیل، ادیب، فرخ: تو در فقر ندانی زدن

/ فرخ: منصب خواجگی و = عدل، پژمان (۱)، سایه، خرم: منصب تو را نشاهی

۹- افشار: حافظا خام‌طمع شرمی ازین قصه‌دار / عدل، پژمان (۱)، قنی، سهیل، خرم: که فردوس برین می‌خواهی

جذیر: حافظا شرمی از این قصه بیهوده بنار محیط: که بزد دو جهان می‌خواهی

فرخ: که مزد از دو جهان می‌خواهی

۱. ای دل گر از آن چاه زنخدان به در آیی هر جا که زوی زود پشیمان به در آیی
 ۲. هشدار که گر وسوسه نفس کنی گوش آدم صفت از روشنه رضوان به در آیی
 ۳. شاید که به آبی فلکت دست نگیرد گر تشنه لب از چشمه حیوان به در آیی
 ۴. جان می دهم از حسرت دیدار تو چون صبح باشد که چو خورشید درخشان به در آیی
 ۵. چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت کز غنچه چو گل خرم و خندان به در آیی
 ۶. در تیره شب هجر تو جانم به لب آمد وقت است که همچون مه تابان به در آیی
 ۷. بر خاک درت پستهام از دیده دو صد جوی تا بو که تو چون سرو خرامان به در آیی
 ۸. حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهر روی بساز آید و از کلبه احزان به در آیی

* * *

۱- چاه زنخدان: کودی کوچکی که در زیر چاه برخی خوبریان است و بر زیبایی آنان می افزاید. ۲- هشدار: به هوش باش. - وسوسه: اقواء، پند و نصیحت بی خیر / آدم صفت: مانند حضرت آدم - روشنه رضوان: باغ بهشت، بهشت. ۳- شاید: شایسته و لایق است. - به آبی: به جرعه آبی. - فلک: گردون، روزگار. - دست گرفتن: یاری کردن / چشمه حیوان: چشمه آب حیات که نوشیدن آن عمر جاودان می بخشد، کنایه از چاه زنخدان. ۴- حسرت: اشتیاق شدید، ناشکیبایی. - صبح: تاریک و روشن میان شب و روز / باشد: شاید، به این امید. ۵- چندان: آنقدر. - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان. - دم همت: نفس گرم و روحانی. ۶- هجر: دوری، فراق / مه تابان: ماه روشن و درخشان. ۷ / خرامان: راه رفتن از روی ناز. ۸- اندیشه: فکر و خیال. - یوسف مهرود: حضرت یوسف، جانان، معشوق / کلبه احزان: خانه یعقوب پیامبر در هنگام دوری یوسف، خانه حافظ.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۴	۵	۶	۲	۳	۱	شاملو
۸	۷	۳	۴	۶	۵	۲	۱	انجو
۸	۷	+	۶	۵	۴	۲	۱	فرزاد
۸	۷	۶	۵	۴	-	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	۵	۴	۲	۳	۱	قریب، سهیل، ادیب
۸	۷	۶	۵	۲	۴	۲	۱	بهروض
۸	۷	۶	۲	۵	۴	۳	۱	محیط
۸	۷	۶	۴	۵	۳	۲	۱	فرخ، جلان

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، جذیر، خال، نی، سایه، خرم، رضی.

کلمات: قریب، محیط، ادیب، نی

بیت الحاقی:

+ در خانه غم چند نشینی ز ملامت - وقت است که از دولت سلطان بدرائی

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: هر جا که روی بی دل و حیران به درایی

۲ - عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سهیل، خرم: وسوسه عقل کنی گوش

۳ / بهروض: کت تشنه لب از

۴ - شاملو، جذیر، فرخ: از دولت دیدار تو چون صبح

۵ - انجو، بهروض، خال، فرخ: جلان، رضی: ناکی چو صابر تو گمارم دم همت / فرخ: کار غنچه گل خرم و خندان

جذیر: ناکی چو صابر تو گمارم دم و همت

۶ - شاملو، جذیر: در تیره شب هجر توام جان به لب آمد

فرزاد: از تیره شب هجر تو جانم به لب آمد / فرزاد: امید که همچون = فرخ: مه خندان بدرایی

افشار: تیره شب هجران تو جانم به لب آورد

۷ - عدل، قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سهیل، سایه، خرم: برر هگذرت بستم / شاملو، افشار: باشد که تو چون

۸ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، خرم: که آن یوسف مهر و

شاملو، انجو: که آن یوسف مصری / افشار: باشد که تو چون سرو خرامان به درایی

بهروض، فرخ: که آن خسرو خوبان

فرزاد: که آن یوسف خوبان

- ۱ ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که بازایی
- ۲ مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاپ شکیبایی
- ۳ ای فرد توأم در میان در بستر ناکامی
وای یسای توأم مونس در گوشه تنهایی
- ۴ در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی
- ۵ فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
- ۶ یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
- ۷ ساقی، چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیاری
- ۸ صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند
این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
- ۹ دیشب گسله زلفش با باد همی کردم
گفتا غلطی بگذر زاین فکرت سودایی
- ۱۰ دایم غلی این بستان شاداب نمی ماند
در یسباب ضعیفان را در وقت توانایی
- ۱۱ زاین دایره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
- ۱۲ حافظ شب هجران شد بوی خوشی وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی



۱- پادشه خوبان: زیبای زیبایان / به جان آمدن: به تنگ آمدن. ۲- مشتاقی: عاشقی - مهجوری: دوری، جدایی / بخواهد شد: خواهد رفت - پایاپ: تاب و توان، مقاومت - شکیبایی: صبر و تحمل. ۳- ناکامی: نومیدی، یأس / مونس: همد - ۴- نقطه تسلیم: نقطه مرکز دایره که چارهای جز در مرکز بودن ندارد - مادر برابر سرنوشت گردن نهادنیم. ۵- رای: عقیده، نظر، فکر - رندی: لالاییگری و بی‌قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی / خودرایی: خودستایی. ۶- شاید گفت: می توان گفت / رخساره به کس ننمود: چهره به کسی نشان نداد - شاهد هر جایی: محبوب و معشوق زیبارویی که در همه جا هست، خداوند. ۷- ساقی: شراب دهنده، مرشد کامل - چمن: زمین سبز و خرم، گیتی، شهر شیراز - رنگ: صفا و جلا / شمشاد: قد و اندام محبوب - خرامان: با ناز راه رفتن - آراییدن: زینت دادن. ۸- باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - سلسله: زنجیر - باد صبا که به زنجیر کشیدن او مشکل و بلکه محال است در زنجیر زلف یار کشیده شده و می رقصد / حریف: همارد، یار - باد پیمودن: کار محال و بیهوده کردن، امید بیهوده بستن. ۹- غلطی: در اشتباه هستی - فکرت: اندیشه - سودایی: خیال فاسد، جنون آمیز. ۱۰- شاداب: تازه / ضعیفان: ناتوانان، فقیران. ۱۱- دایره مینا: آسمان و افلاک، کره شیشهای رنگ / ساغر مینایی: جام شیشهای شراب. ۱۲- هجران: دوری - شد: رفت - وصل: دیدار / شیدایی: شوریده حال.

۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۲	۱۱	۵	۴	۳	۷	۶	۲	۸	۹	۱۰	۱	عدل، قنی، غال، سایه، غرم
۱۲	۱۱	۵	۴	۳	۷	۶	۲	۸	۹	۱۰	۱	پژمان
۱۲	۱۱	۱۰	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	شاملو
۱۲	۱۱	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۱۰	۲	۳	۱	انجو
۱۲	۱۱	۱۰	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فروزان، سهیل، نی
۱۲	۱۱	-	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	الشار
۱۲	-	۸	۹	۱۰	-	-	-	-	-	-	-	حذیر
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	-	۶	۵	۴	-	-	۱	قریب
۱۲	۸	۹	۱۱	۷	۱۰	۶	۵	۴	۳	۲	۱	بهروض
۱۲	۸	۹	۱۱	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ادیب، جلان
۱۲	۱۱	۷	۶	۵	۴	۸	۱۰	۹	۳	۲	۱	فرخ
۱۲	۱۱	۷	۸	۹	۱۰	۶	۵	۴	۳	۲	۱	رشی

کلمات: قنی، پژمان (۲)، سایه، خرم.

فاقد این غزل: محیط

اختلاف متن‌ها

- ۲- افشار: دور از تو چنان کردم / افشار، فرخ: پایان شکیبایی
- ۳- پژمان (۱)، سهیل: ای درد توام درمان در بستر بیماری / افشار: در خلوت تنهایی
عدل: ای درد تو درمانم در بستر بیماری فرخ: در کلبه تنهایی
- ۴- افشار، قریب: در دایره فرمان = فرخ: ما نقطه پرگاریم
- ۵- فرخ: خودبینی و خودرایی = افشار: در مذهب رندی نیست
- ۶ / افشار: رخسار به من ننمود
- ۷- پژمان (۱): ساقی چمن و گل را
- ۸- افشار، قریب، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: صد باد صبا آنجا با سلسله می‌رقصند
شاملو: صد باد صبا آنجا در سلسله می‌رقصند
جذیر: صد باد صبا آنجا با سلسله می‌رقصد
- ۹- پژمان (۱)، جذیر، خال، ادیب، رضی: دیشب گله زلفت با باد همی کردم
افشار، قریب، بهروض، جلان: دیشب گله زلفت با باد همی گفتم
انجو، سهیل: دیشب گله زلفش با باد صبا کردم / افشار: گفتا غلطی بنگر
نی: دیشب گله زلفش با باد همی گفتم
فرخ: دیشب کله زلفش با باد می‌کردم
- ۱۰- عدل، قریب، بهروض: سیراب نمی‌ماند
جذیر: شاداب نمی‌باشد / قریب: هنگام توانایی
جلان: شاداب نخواهد ماند
- ۱۲- فرزاد، جذیر، بهروض، ادیب، فرخ، جلان: بوی خوش یار آمد / شاملو: این عاشق شیدایی
شاملو، افشار، قریب، نی: بوی خوش صبح آمد

- به چشم کردهام ابروی ماه سیمایی خیالی سبزه‌خطی نقش بستمای جای
- ۲ امید هست که منشور عشق بازی من از آن کمانچه ابرو رسد به طفرایی
- ۳ سرم ز دست بشد چشمم از انتظار بسوخت در آرزوی سر و چشم مجلس آرای
- ۴ مکدر است دل آتش به خرقه خواهم زد بسیا ببین که دگره می‌کند تماشای
- ۵ به روز واقعه تابوت ما زسرو کنید که می‌زویم به داغ بلند بالایی
- ۶ زمام دل به کسی داده‌ام من درویش که نیستش به کس از تاج و تخت پروای
- ۷ در آن مقام که خوبان زغمزه تیغ زنند عجب مدار سری اوفتاده در پای
- ۸ سرا که از رخ او ماه در شبستان است کجا بُود به فروغ ستاره پروای
- ۹ فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر او تمنای
- ۱۰ نذر زشوق برآرند ماهیان به نثار اگر سفینه حافظ رسد به دریای



۱- به چشم کردهام: نشان کردهام، انتخاب کردهام، در نظر گرفته‌ام - ماه سیمای: دارند چهره‌ای چون ماه، زیبارو / خیال: تصویر - سبز خط: آن که موه‌ای صورت یا کنار صورتش تازه رویده باشد - نقش بستمای: تصور کردهام، در خیال خود پرورده‌ام = ابروی زیبارویی را نشان کرده‌ام و تصویر نوجوانی را در خیال پرورده‌ام. ۲- منشور: فرمان یا نامه‌ای شاهانه که مهر کرده نباشد / کمانچه: کمان کوچک - طفرای: خطی قوسی شکل که در بالای فرمانها و منشورها می‌نوشتند و علامت امضای پادشاه بود. به طفرای رسیدن: به امضای رسیدن. ۳- سرم ز دست شد: عظم از دست رفت / مجلس آرا: زیبارویی که با جمال خود مجلس را آرایش می‌دهد. ۴- مکدر: غمگین و تنگدل، تیره - خرقه: لباس زهد و درویشی / کرا کردن: کرایه کردن، ارزیدن = از زهد ریایی مکدر شده‌ام به خرقه که نشانه ریا و تزویر است آتش خواهم زد. بیا که این خرقه‌سوزی ارزش یک بار تماشا کردن را دارد. ۵- روز واقعه: روز مرگ / داغ: حسرت و اندوه. ۶- زمام: اختیار / پروا: میل و رغبت، التفات، اعتنا، توجه. ۷- در آن مقام: در آن جا. غمزه: ناز و عشو به اشاره چشم و ابرو. ۸- شبستان: خوابگاه، اندرونی / فروغ: روشنائی، درخشش = وقتی که ماهرخی در خانه من است دیگر کی به زیبارویان دیگر توجه می‌کنم. ۹- فراق: دوری - وصل: دیدار / حیف بودن: جای دریغ و افسوس بودن / تمنا: آرزو. ۱۰- نذر: مرورایدها - نثار: پاشیدن نقد و جنس بر سر یا پای کسی / سفینه: کشتی، دفتر اشعار = اگر کشتی که حافظ با آن سفر می‌کند به دریایی برسد ماهیان از اشتیاق دیدار او و شنیدن شعرهایش مرورایدهای دریا را نثارش می‌کنند.

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۰	۵	۹	-	-	۲	۲	۲	۸	۱	شاملو
۱۰	۵	۹	-	۶	۸	۲	۳	۲	۱	فرزاد
۱۰	۹	۸	۷	-	۵	۲	۳	۲	۱	افشار
۱۰	۹	-	۷	۵	۲	-	۳	۶	۱	چذیر
۱۰	۹	۷	۴	۵۰	۲	۸	۳	۶	۱	قریب
۱۰	۹	-	۷	۵	۴	۲	۳	۶	۱	بهروض، نی، رفسی
۱۰	۸	۹	۷	۵	۴	۲	۳	۶	۱	خال، جلان، سایه
۱۰	۵	۷	۹	۶	۸	۴	۳	۲	۱	سهیل
۱۰	۵	۹	۶	۸	۷	۴	۳	۲	۱	محیط
۱۰	۵	۹	۶	۷	۸	۴	۳	۲	۱	ادیب
۱۰	۵	۹	۶	۳	۴	۷	۸	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خرم.

کلمات: قنی، سهیل، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

۱ / قریب، نی: خیال سر و قدی

۲ - شاملو، انجو، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: زهی خیال که منشور عشق‌بازی من

عدل: امید هست که منصور عشق‌بازی من

۳ - محیط، فرخ: سرم از دست شد و چشم

۴ / پژمان (۲)، انجو، فرخ: بیا بیا که کرامی کند تماشایی

پژمان (۱)، قریب: بیا ببین که کری می‌کند تماشایی

افشار: بیا بیا که ترامی کند تماشایی

محیط: بیا بیا که کری می‌کند تماشایی

۵ - جذیر، بهروض: تابوت من زسرو کنید / پژمان (۲): که می‌رویم بیاد

انجو: که مردمایم بداغ

۶ - فرزاد: عنان دل به کسی دادم

۷ - بهروض، خال، جلان، رضی: در آن مقام که خوبان زغمزه تیغ کشند

افشار: بر آن مقام که خوبان زغمزه تیغ زنند

فرخ: در آن محل که چو خوبان زغمزه تیر زنند

۹ - شاملو: نعیم خلد چه باشد رضای

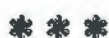
انجو: نعیم خلد چه باشد وصال / جذیر، بهروض، فرخ، رضی: غیر از و تمنایی

افشار: خیال وصل چه باشد رضای

۱۰ - شاملو، انجو، فرخ: گهر زشوق برآرند / فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: بری به دریایی

افشار: گهر زهر برآرند

- ۱- در همه دیر مفان نیست چو من شیدایی خسرقه جایی گرو باد و دفتر جایی
- ۲- دل که آیینه شاهی ست غباری دارد از خدا می طلبم صحبت روشن رایی
- ۳- کرده ام توبه به دست صنم باده فروش که گهر منی نخورم پی رخ بزم آرای
- ۴- جوی ها بسته ام از دیده به دامن که مگر در کنارم بنشانند سہی بالایی
- ۵- گشتی باده بیاور که مرا پی رخ دوست گشت هر گوشه چشم از غم دل دریایی
- ۶- سز این نکته مگر شمع برآرد به زبان ورنه پروانه ندارد به سخن پروایی
- ۷- نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج نروند اهل نظر از پی نابینایی
- ۸- سخن غیر مگو با من معشوقه پرست کز وی و جام منام نیست به کس پروایی
- ۹- این حدیث چه خوش آمد که سخرکه می گفت بر در می کدهای بادف و نی ترسایی
- ۱۰- گسر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز نبود فردایی



۱- دیر مفان: عبادتگاه زردشتیان، آتشکده میخانه- شیدا: شوریده حال، آشفته، مجنون، عاشق / خرقه: لباس زهد و درویشی- دفتر: کتاب، کتاب شعر. ۲- آیینه شاهی: آیینهای که جمال شاه (خدا) را می توان در آن دید، آیینه خدایی، دل سالک و عارف- غبار: کدورت، آزدگی، اندوه و ملال / صحبت: همنشینی، مصاحبت- روشن رای: دل آگاه، عارف، روشنفکر، روشن ضمیر. ۳- صنم: پت، زیبارو، معشوق، مفیجه / بزم آرا: محبوب، زیبارویی که مجلس شادی را با حضور خود می آراید. ۴- سہی بالا: آن که قدش مانند سرو سہی بلند و موزون است. ۵- گشتی پاده: پیاله شرابی که به شکل گشتی می ساختند. ۶- سز این نکته: راز این مسئله باریک و مهم یعنی غم دل، غم عشق و هجران / پروا: میل و علاقه، اعتنا، توجه. ۷- نرگس: گل نرگس که شبیه به چشم انسان است- لاف زدن: خودستایی کردن- شیوه: راه و روش، ناز و کرشمه / اهل نظر: نظر باز، شیفتگان روی زیبا- نابینا: منظور گل نرگس است. ۸- / از می و معشوق به کسی دیگر توجهی ندارم. ۹- حدیث: خبر، سخن / داف: دایره- ترما: نصرانی، مسیحی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
عدل، پژمان، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
قنی، قرخ (فط)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
جذیر، بهروزی، نی، رهی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

ترتیب ابیات: قریب، خال، جلان، سایه.

کلمات: فرزاد

اختلاف متن‌ها

۲ / افشار: از خدا می‌طلبید

۳ - انجو، افشار، جذیر، قریب، خال، محیط، ادیب، سایه: صنمی باده‌فروش

۴ - عدل، پژمان، قنی، شاملو، انجو، جذیر، سهیل، فرخ، سایه، خرم: به دامن که مگر / یهروضی، خال، جلان، وضی: بر کلام بنشاند

۵ / شاملو، قریب: گشته هر گوشه چشم

۶ - عدل، پژمان، قنی، سهیل، فرخ، سایه، خرم: شرح این قصه مگر شمع برآرد به زبان

قریب: سر این نکته مگر شمع بیارد بزبان

۸ - محیط: سخنی غیر مگو / قریب: کزنی و جام میم نیست

۱۰ / شاملو: وای اگر از پس امروز

افشار: آخ اگر از پی امروز

فرخ: وای اگر از پی امروز

- ۱ سلامی چو بوی خوش آشنایی بیدان مـردم دیده روشنایی
۲ درودی چو نور دل پارسایان بیدان شمع خلوتگه پارسایی
۳ نمی بینم از همدمان هیچ بر جای دلم خون شد از غصه، ساقی کجایی
۴ زکوی مغان رخ مگردان که آنجا فروشند مفتاح مشکل گشایی
۵ مـی صوفی افکن کجا می فروشد که در تـابم از دست زهد ریایی
۶ رفیقان چنان عهد صحبت شکستند که گویی نبوده است خود آشنایی
۷ عروس جهان گر چه در حد حسن است زحـد مـی بزد شیوه بی وفایی
۸ دل خسته من گزش همتی هست نـخـو نـفس ز سنگین دلان مومیایی
۹ مرا گر تو بگذاری ای نفس طماع بسـی پادشایی کنم در گدایی
۱۰ بسـی آموزمت کیمیای سعادت ز هم صحبت بد جـنـایی جدایی
۱۱ مکن حافظ از جور دوران شکایت چه دانی تو ای بنده کار خدایی



۱ = بو: رایحه، آرزو- آشنایی: دوستی، عشق / مردم: مردمک چشم، معشوق، محبوب- دیده: چشم = بر آن محبویی که در حکم روشنایی دیده من است. ۲ = پارسایان: عارفان / شمع: محبوب- خلوتگه پارسایی: خلوتسرای تقوا. ۳ = کوی مغان: میخانه، خرابات، جایی که پیر مریدان را ارشاد می کنند. ۴ = صوفی افکن: مست کننده و از پای درآورنده صوفی / در تاب بودن: خشمگین بودن، در رنج بودن. ۵ = صحبت: معاشرت، همنشینی- عهد صحبت: پیمان دوستی. ۶ = عروس جهان: جهان به عروس تشبیه شده است- در حد حسن بودن: در اوج زیبایی بودن / اگرچه جهان مانند عروس بسیار زیباست ولی بی وفایی را از حد بیرون برده است. ۷ = خسته: مجروح، شکسته- همت: اراده قوی، بلند نظری / سنگین دل: بی رحم، ظالم- مومیایی: حافظ الاجساد، مادامی شامل قبر و موم و غیره که برای معالجه شکستگی و کوفتگی استخوانها به کار می رفته است. ۸ = نفس طماع: جسم و روح حریص و طمعکار. ۹ = کیمیا: علم و صنعتی که قدما معتقد بودند می توان بوسیله آن اشیاء را به احسن تبدیل کنند یعنی مس را طلا کنند- کیمیای سعادت: اکسیر خوشبختی، نام کتابی اخلاقی از امام محمد غزالی. ۱۱ = جور: ظلم و ستم- دوران: روزگار / کار خدایی: کار و مشیت الهی.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
عدل، قنی، خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
پژمان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
شاملو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرزاد، سهیل، ادیب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
افشار	۱	۲	۳	۴	-	-	۷	۸	۹	۱۰
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
قریب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ترتیب ابیات: بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.
کلمات: پژمان، قنی، نی، سایه، خرم.
فاقد این غزل: محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / شاملو، فرزاد، جذیر بهروض، خال، ادیب، جلان، رضی: برآن مردم = افشار: دیده و روشنایی
- ۲ - شاملو: درودی چون نور دل پارسایان / بر آن شمع
- ۳ - قریب: نمی‌بینم از هم‌رهان = شاملو: هیچ بر جا
- ۴ - شاملو، افشار، فرخ: ره مگردان که آنجا
انجو، سهیل: رو مگردان که آنجا / عدل: فرشتد مفتاح
بهروض: رخ مگردان که اینجا
- ۷ - جذیر: شیوه دلربایی
- ۱۱ - شاملو، ادیب: از جور گردون شکایت

۱. من خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی / این گفت سحرگه گل بلبل تو چه می گویی
 ۲. مسند به گلستان برتا شاهد و ساقی را / لب گیری و رخ بوسی من نوشی و گل بویی
 ۳. شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن / تا سرو بیاموزد از قد تو دلجویی
 ۴. تا غنچه خندانت دولت به که خواهد داد / ای شاخ گل رعنا از بهر که می روی
 ۵. چون شمع نکورویی در رهگذر باد است / طرف هنری بر بند از شمع نکورویی
 ۶. امروز که بازاریت پُر جوش خریدار است / در سبب و پینه گنجی از سایه نیکویی
 ۷. آن طره که هر جعدش صد نافه چین ارزد / خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوشجویی
 ۸. هر مرغ به دستانی در گلشن شاه آمد / بلبل به نواسازی حافظ به دعاگویی



۱- گل افشان کردن: گل پاشیدن، گل ریختن، گل نثار کردن - دهر: روزگار، دنیا / - بلبل تو چه می گویی: بلبل تو که عاشق گل هستی نظرت در این پاره چیست. ۲- مسند: فرش و پستی - شاهد: معشوق زیباروی. ۳- شمشاد: کنایه از قد و قامت - خرامان: با ناز راه رفتن - آهنگ گلستان کن: به سوی گلستان عزیمت کن / دلجویی: پسندیدگی، دلبری. ۴- غنچه خندان: کنایه از لب معشوق - دولت: خوشبختی / گل رعنا: گل دو آتشی که یک طرف آن سرخ و طرف دیگر آن زرد باشد، کنایه از معشوق زیباروی خوش اندام. ۵- شمع نکورویی: زیبایی که مانند شمع است، زیبایی درخشان / طرف بر بستن: سود بردن - هنر: لیاقت، فضیلت - چون که شمع زیبایی و جمال در معرض نابودی و نیستی قرار دارد از سرمایه زیبایی خویش استفاده کن و بهره ای از فضیلت و هنر ببر. ۷- طره: سرزلف، موی پیچیده و آویزان بر پیشانی - جعد: پیچ و تاب - نافه چین: کسمای که در زیر شکم آهوی نر ختن از سرزمین چین نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد و در آن ماده ای چرب و قهوه ای رنگ موسوم به مشک جمع می شود / - چه خوب می شد اگر از خوی نیکو هم بهره ای می داشت. ۸- دستان: آهنگ موسیقی و آواز، حبله و تیرنگ - گلشن: گلستان / نواسازی: نغمه سرایی، تصنیف سازی.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۵	۶	۴	۳	۲	۱	عدل، پژمان، قنی، خرم
۸	۵	۷	۶	۴	۳	۲	۱	شاملو، انجو
۸	۶	۷	۵	۳	۴	۲	۱	فرزاد، سهیل، ادیب
۸	۷	-	+	۳	۴	۲	۱	افشار
۸	۷	۶	-	۳	۴	۲	۱	قریب، معیط، فرخ

ترتیب ابیات: جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی.

بیت الحاقی:

+ ای آنکه هوای دل افکنده به جانت آتش اندر ره عشق او باید که به سر پویی

اختلاف متن ها

۱ / افشار، سهیل، ادیب: این گفت سحر بلبل ای گل تو چه می گویی

۲ - جذیر، بهروض: زن به چه که در بستان معشوقه و ساقی را / شاملو: لب گیری و رخ بوسی و می نوشی و گل بویی

فروخ: لب گیری و می نوشی رخ بینی و گل بویی

۳ - فرزاد، افشار: شمشاد خرامان کن آهنگ

۵ - جذیر، بهروض، خال، نی، رضی: بر رهگذر بادست / جذیر، جلان: از مایه نیکویی

۶ - محیط: پر جوش و خریدارست / جذیر: از مایه خوش رویی

جلان: ز شمع نکورویی

۷ - پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، سهیل، فروخ، جلان: آن طره که هر جعدش صد نافه چین دارد

افشار: آن کس که خداری چون ماه و خورش داده

۸ - جذیر، خال، ادیب، نی، جلان، رضی: در گلشن شاه آید

افشار، قریب، محیط: در گلشن شاه آیتد

بهروض: در مجلس شاه آید

فروخ: در گلشن او گویا

/ عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، ادیب، نی، سایه، خرم: بلبل به نواسازی حافظ به غزل گویی

افشار، قریب، محیط: بلبل به غزلخواهی حافظ به دعا گویی



قصیدہ
قصیدہ
قصیدہ
قصیدہ
قصیدہ

در مدح شاه شیخ ابواسحاق

۱	سپیده دم که صبا بوی لطیف جان گیرد	چمن زلف هوا نکته بر چنان گیرد
۲	هوا ز نکبت گل در چمن نشق بندد	افسق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد
۳	نوا ی چنگ بدان سیان زند صلا صبح	که پیر صومعه راه در مغان گیرد
۴	ز گال شب که کند قدح در سیاهی مشک	در او شرار چرخ سحر گهان گیرد
۵	شه سپهر چو زرین سپر کشد در روی	به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد
۶	به رخم زاغ سیه شاهباز زرین بال	در این مقرنس رنگاری آشیان گیرد
۷	به بزمگاه چمن رو که خوش تماشایی ست	چو لاله کاسه نسرين و ارضوان گیرد
۸	چو شهسوار فلک بنگرد به جام صبح	که چون به شعله مهر خاوران گیرد
۹	محیط شمس گشت سوی خویش در خوشاب	که تا به قبضه شمشیر زرفشان گیرد
۱۰	صبا نگر که دما دم چو رند شاهد باز	گسپی لب گل و گه زلف ضیمران گیرد
۱۱	ز آسمان هیولا و اختلاف ضرور	خسره زهر گل نو نقش صد بیان گیرد



۱ - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عشقان = سحرگاه که صبا بوی خوش دلدار را به خود می‌گیرد / نکته بر چنان گرفتن: از بهشت ایراد گرفتن. ۲ - نکبت: بوی خوش - تنق پستن: پرده یا چادر بزرگ کشیدن / شفق: سرخی افق در هنگام غروب = افق تابش شفق را از رنگ گلستان می‌گیرد. ۳ - چنگ: سازی قدیمی که ۲۶ سیم دارد و با انگشتان دست نواخته می‌شود. - صلا: صبح: دعوت عام برای نوشیدن شراب صبحگاهی / صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی، خانقاه - پیر صومعه: پیر خانقاه - مغان: زردشتیان، می فروشان - راه در مغان گرفتن: راه می‌کند مغان را پیش گرفتن. ۴ - زغال: زغال، انگشت - قدح: عیجوبی، سرزنش کردن - مشک: ماده‌ای خوشبو که از آهوی نر چینی گرفته می‌شود / شرار: جرعه - شب که از سیاهی همچون زغال است و تیرگی آن به مشک سیاه‌رنگ طعنه می‌زند به هنگام سحر مانند زغالی که شراره آتش در آن پیفتد به تدریج از نور خورشید روشن (صبح) می‌شود. ۵ - شه سپهر: شاه آسمان - زرین سپر: کنایه از خورشید / عمود: گرز - عمود افق: صبح صادق. ۶ - به رخم: برخلاف - زاغ سیه: کنایه از شب - شاهباز زرین بال: کنایه از خورشید / مقرنس: بنای بلند و مدور و دارای زینت، آسمان - رنگاری: سبز رنگ به رنگ زنگار (زنگ مس). ۷ - / کنایه از این است که سرخی لاله نتیجه پادشاهی قراوان و گرفتن قدح از دست این و آن است. ۸ - شهسوار: سوارکار دلاور و چابک و ماهر - فلک: آسمان - شهسوار فلک: فلک به شهسوار تشبیه شده است / شمشعه: پراکنده شدن روشنائی - مهر: خورشید - خاوران: مشرق. ۹ - محیط شمس: اقیانوس خورشید - در خوشاب: مروارید آبدار، قطرات مروارید گونه شراب صبحی، شبنم / قبضه: دسته شمشیر - شمشیر زرفشان: شمشیر طلاکاری شده، کنایه از انوار طلایی خورشید که چون لبه‌های شمشیر است. ۸ و ۹ - وقتی فلک به جام صبح (کاسه نسرين و ارضوان در بهت هفت) نگاه می‌کند که چگونه تجلی انوار آنها در خورشید تاثیر می‌گذارد خورشید هم قطرات مروارید گونه شراب یا شبنم را به سوی خویش می‌کشد تا آنها را در دسته شمشیر طلاکوب فلک بنشانند. ۱۰ - روندن لایالی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - شاهد باز: آنکه با زیبارویان بیامیزد / ضیمران: ریحان. ۱۱ - هیولا: ماده اولیه جهان که به صورت‌های مختلف به وجود آید و موجودی بسیط و واحد می‌سازد - اختلاف صور: شکلهای گوناگون موجودات / هر گل تازه‌ای می‌تواند صدها زیباروی فرض شود...

...	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۱	۸	-	۱۰	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	۱	شمال (ص)
۱۱	۸	-	۱۰	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	۱	پژمان (۱)
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	پژمان (۲)
۱۱	۱۰	-	-	۷	۳	۶	-	۵	۲	۱	۱	فرزاد
۱۱	-	۷	۹	۸	۶	۵	-	۳	۲	۱	۱	افشار
-	۷	-	-	۳	۱۰	۶	-	۵	-	۱	۱	قریب (غ)
۱۱	۱۰	۷	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	بهروض
۱۱	۱۰	۷	۸	۹	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	بی
-	-	-	-	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	۱	فرخ (غ)
۱۱	۹	۸	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	سایه
-	-	-	-	۷	۶	۵	-	۳	۲	۱	۱	خرم (نب)
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	رفعی

ترتیب ابیات: قنی، انجو، خال، سهیل، جلان
فاقد این قصیده: شاملو، جذیر، محیط، ادیب
ابیات الحاقی:

- ۴: خیال شاهی اگر نیست در سر حافظ چرا به تیغ زبان عرصه جهان گیرد
۲: شهنشی که چو خورشید حصن گردون را به عکس آتش تیغ فلک رخان گیرد
* در متن فرخ این قصیده جزو غزلیات ثبت شده است و در (فقط) نیز به عنوان قصیده درج گردیده.
اما در این گزارش از متن اصلی که در غزلیات آمده استفاده شده است.

اختلاف متن ها

- ۱- بهروض: سپیده دم که هوا = عدل، پژمان (۱)، فرزاد، قریب، فرخ، سایه: بوی بوستان گیرد
فرخ: سفیده دم که صبا بهروض، جلان: بوی زلف جان گیرد
خرم: بوی دوستان گیرد
- ۲- خرم: هنوز نکبت گل در چمن نبودند / عدل، پژمان (۱): افق زعکس فلق
افشار، فرخ: افق زرنگ شفق
- ۳- قریب: نوای چنگ بر آن سان / پژمان (۱): که پیر میکند
- ۴- خال، نی: نکال شب که کند قدح سیاهی مشک
قنی: نکال شب که کند در قدح سیاهی مشک
پژمان (۲): نکال شب که کند در قدح سیاهی شب
بهروض: زغال شب که کند قدح سیاهی مشک
سهیل: زغال شب که کند در قدح سیاهی مشک
- ۵- عدل، پژمان (۱): سپر کشد بر سر / عدل: به تیغ صبح عمود افق
قریب، فرزاد: سپر کشد بر روی
- ۶- قنی، پژمان (۲): به رغم زال سیه
- ۷- پژمان (۲): به بزمگاه چمن شو / عدل، پژمان (۱): چو لاله کاسه زرین ارغوان گیرد
فرزاد: چو لاله کاسه زنسرین و ارغوان گیرد
خرم: که لاله کاسه نسرین و ارغوان گیرد
- ۸- عدل، پژمان (۱): که خود به شعله مهر خاوران گیرد
بهروض، رضی: که چون به شعله نور ملک جان گیرد
افشار: که چون به شعله نور کحل جان گیرد
نی: که همچو شعله نور کحل جان گیرد
جلان: که چون به شعله مهر ملک جان گیرد
- ۹- بهروض، رضی: به خیط شمس کشد
- ۱۱- عدل، پژمان (۱)، سایه: خرد زهر گل و هر نقش صد نشان گیرد
قنی، پژمان (۲)، خال: خرد زهر گل نو نقش صد بتان گیرد
انجو، سهیل: خرد زهر گل نقش رخ بتان گیرد
فرزاد: خرد زهر گل صد برگ صندشان گیرد
نی: خرد زهر گل او نقش صد بیان گیرد

...

- ۱۴ من اندر آن که دم کجست این مبارک دم / که وقت صبح در این تیره خاکدان گیرد
- ۱۳ چه حالت است که گل در سفر نماید روی / چه آتش است ک در مرغ صبح خوان گیرد
- ۱۲ چه پرتو است که نور چراغ صبح دهد / چه شعله است که در شمع آسمان گیرد
- ۱۵ چرا به صد غم و حسرت سپهر دایره شکل / مرا چو نقطه پرگار در میان گیرد
- ۱۶ ضمیر دل نگشایم به کس مرا آن به / که روزگار غیور است و ناگهان گیرد
- ۱۷ چو شمع هر که به افشای راز شد مشغول / بسش زمانه چو مقراض در زبان گیرد
- ۱۸ کجاست ساقی مه روی من که از سر بهر / چو چشم مست خودش ساغر گران گیرد
- ۱۹ پیامی آوژد از یار و در پی آتش جامی / به شادی رخ آن یار مهربان گیرد
- ۲۰ نوای مجلس ما را چو برگشد مطرب / گهی عراق زندگانی اصفهان گیرد
- ۲۱ فرشته‌ای به حقیقت سروش عالم غیب / که روضه گرمش نکته بر چنان گیرد
- ۲۲ سکندری که مقیم حریم او چون خضر / ز فیض خاک درش عمر جاودان گیرد



۱۲- من اندر آن: من در این فکرم- مبارک دم: خوش نفس / تیره خاکدان: کنایه از دنیا، عالم- در این تیره خاکدان گیرد: در این عالم اثر می‌گذارد. ۱۳- بنماید روی: شکوفا می‌شود / مرغ صبح خوان: بلیل. ۱۴ / شمع آسمان: کنایه از خورشید. ۱۵- سپهر: آسمان / در میان گرفتن: در تنگنا و مضيقه قرار دادن. ۱۶- ضمیر دل: راز دل / غیور: جسود = که روزگار جسود است و ناگهان شروع می‌کند به مواخذه کردن. ۱۷ / مقراض: قیچی = چه بسا روزگار مانند قیچی زبانش (منظور فتیله شمع) را خواهد برید. ۱۸ / سافرگران: پیاله بزرگ شراب. ۲۰- مطرب: خواننده و نوازنده موسیقی، موسیقی دان / عراق و اصفهان: از گوشه‌ها یا مقام‌های موسیقی = کجاست موسیقی‌دانی که چون تحت تاثیر آوای مجلس ما به هيجان آمدگاه عراق بنوازد و گاهی هم اصفهان را در تفنی بگیرد. ۲۱- سروش: فرشته پیام آور که دیده نمی‌شود / روضه: باغ- گرم: بخشش و بزرگواری- نکته گرفتن: ایراد گرفتن، سرزنش کردن- چنان: بهشت. ۲۲- سکندری: کسی که مثل اسکندر است- مقیم حریم او: درگاه نشین او- خضر: از انبیاء الهی که به آب حیات دست یافت و عمر جاودان پیدا کرد / فیض: برکت، بخشش ...

... ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲

۲۳	۲۲	۲۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	عدل
۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	پژمان (۱)
۲۲	۱۹	۲۱	۲۰	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	پژمان (۳)
۲۲	۲۱	-	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	فرزاد
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	افشار ۱۲
-	-	-	-	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	قریب
۲۲	۲۱	۲۰	-	۱۸	۱۷	۱۶	-	۱۴	۱۳	۱۲	بهروض
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	نی
-	-	-	-	-	-	-	-	۱۴	۱۳	۱۲	فوخ
۲۳	۲۲	۲۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	سایه
-	-	-	-	-	-	-	-	۱۴	۱۳	-	خرم
۲۳	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	رضی

۱۲ - عدل، پژمان (۱): کیست آن مبارک دم

۱۳ - بهروز: چه حالتی است که = بهروز، نی: فرخ، سایه، خرم: گل در سحر نماید رخ

عدل، پژمان (۱): گل در چمن نماید روی / بهروز: چه آتشی ست که

فرزاد، قریب: گل در چمن نماید رخ

۱۴ - فرزاد، قریب، بهروز، نی: چه پرتوی است = فرخ: که نور چراغ صبح دمد

/ فرزاد، قریب، بهروز، نی: چه شعله‌یی ست = عدل، پژمان (۱): که در ماه آسمان گیرد

۱۵ - نی: سپهر دایره گرد

۱۶ - بهروز، رضی: بیا که حال دل خود به غیر ننماییم

۱۷ / عدل، پژمان (۱)، سایه: لبش زمانه چو مقراض

قریب، بهروز، رضی: بسش زبانه چو مقراض = عدل، پژمان (۱): در دهان گیرد

جلان: لبش زبانه چو مقراض

۱۸ - فرزاد، قریب، بهروز، نی: که از سر تا ز / قریب، بهروز، نی، جلان، رضی: چو چشم خویشتنم ساغری گران گیرد

فرزاد چو چشم خویشتنم ساغر گران گیرد

۱۹ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد: از پیاپی اش جامی / عدل، پژمان (۱)، سایه: ماه مهربان گیرد

۲۰ - بهروز، خال، جلان، رضی: به یاد مجلس خسرو چو برکشد مطرب

عدل، پژمان (۱)، سایه: نوای مجلس او را چو برکشد مطرب / بهروز، نی: گاه اصفهان گیرد

...

- ۲۲ جمال چهرة اسلام شيخ ابواسحاق
 گهی که بر فلک سروری عروج کند
 ۲۵ چراغ دیدۀ محمود آن که دشمن را
 ز برقی تیغ وی آتش به دودمان گیرد
 ۲۶ به اوچ ماه رسد موج خون چو تیغ کشد
 به تیر چرخ بزد حمله چون گمان گیرد
 ۲۷ عروسی خاوری از شرم رای انور او
 به جای خود بسود از راه قیروان گیرد
 ۲۸ ایا عظیم وقاری که هر که بنده دوست
 ز رفیع قسدر کمر بند توامان گیرد
 ۲۹ رسد ز چرخ عطارد هزار تهنیتات
 چو فکر ت صفت نمز گن فکان گیرد
 ۳۰ مدام در پی طعن است بر حسود و عدوت
 سماک رایج از آن روز و شب سنان گیرد
 ۳۱ فلک چو جلوه کنان بنگرد سمند تو را
 کمینه پایگش لوچ کسکشان گیرد
 ۳۲ ملامتی که کشیدی سعادتی دهدت
 که مشتری نسق کار خود از آن گیرد
 ۳۳ از امتحان تو ایام را غرض آن است
 که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد

۲۳ - جمال: زیبایی - شيخ ابواسحاق: جلال الدین شاه شيخ ابواسحاق که از ۷۴۲ تا ۷۵۲ در فارس و اصفهان و نواحی دیگر سلطنت کرد / زیب: زیور و زینت، آرایش. ۲۴ - فلک: آسمان - عروج کردن: بالا رفتن / فرقدان: دو ستاره نزدیک قطب شمال که مظهر بلندی جایگاه هستند - فرق فرقدان گیرد: بالای فرقدان را انتخاب می کند. ۲۵ - محمود: شرف الدین محمود شاه اینجا پدر شاه شيخ ابواسحاق. ۲۶ / تیر چرخ: عطارد، سیاره تیر. ۲۷ - عروسی خاوری: خورشید - رای انور: فکر روشن تر / قیروان: شهر مروی در مملکت تونس یا شهری در طرف مغرب (مراکش). ۲۸ - عظیم: بزرگ - عظیم وقار: بسیار متین / رفیع قدر: بلندی مرتبه، اعتلای شأن و مقام - توامان: صورت چهار در جنوب برج سوم یعنی جوزا که دارای کمر بند بسیار زیبایی درخشانی است. ۲۹ - چرخ عطارد: سیاره تیر، ستاره ای که به عقیده قدما در فلک دوم قرار دارد و الهه سخنوری و نویسندگی و اندیشه است - تهنیت: شاد باش. مبارک باد / فکر: اندیشه - کن فکان: کن فیکون، بگو پشو پس می شود، موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد. ۳۰ - طعن: نیزه زنی، ضربه با نیزه - عدو: دشمن / سماک رایج: سماک نیزه، یکی از دو ستاره پای صورت فلکی اسد که به نظر می رسد نیزه دارد - سنان: نیزه. ۳۱ - سمند: اسب / کمینه: پایین ترین، کمترین. ۳۲ - ملالت: سختی و رنج / مشتری: در نظر قدما از کواکب قضا است و به علت سعد بودن کواکب سعادت نامیده شد - نسق: نظم و ترتیب - مشتری از آنجا که کواکب قضا و سعادت است پس از هر ملالتی سعادت و خوشبختی را به انسان هدیه می کند. ۳۳ - غرض: مقصود / صفای ریاضت: پاکي تهذیب اخلاق - نشان گیرد: اثر می پذیرد ...

۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
عدل	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
پژمان (۱)	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
پژمان (۲)	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
فرزاد	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
افشار	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
قویب	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
پهروض	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
نی	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
فروخ	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
سایه	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
خرم	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
رفی	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴

۲۳- بهروض، خال، جلان، رضی: جمال چهره تایید

نی: جمال چهره تلبنده

۲۴- نی: کسی که بر فلک سروری

۲۵- پژمان (۱)، فرزاد، بهروض، نی، رضی: محمود شه که دشمن را

۲۶- پژمان (۱): به اوج ماه زند / عدل: به شیر چرخ برد حمله

۲۷- عدل، پژمان (۱)، فرزاد: رای انور شاه / رضی: او راه قیروان گیرد

۲۹ / پژمان (۲): چو فطرت صفت

۳۲- عدل، پژمان (۱)، فرزاد: ملالتی چو کشیدی

۳۳- بهروض، رضی: غرض این است

...

۲۴. وگرنه پایه عزّت از آن بلندتر است / که روزگار بر او حرف امتحان گیرد
۲۵. مذاق جانش ز تلخی غم شود ایمن / کسی که شکر شکر تو در دهان گیرد
۲۶. ز عمر برخوردار آن کس که در جمیع صفات / نخست بنگرد آن گه طریقی آن گیرد
۲۷. چو جای جنگ نبیند به جام یازد دست / چو وقت کار بُود تیغ جان ستان گیرد
۲۸. ز لطف غیب به سختی رخ از امید متاب / که مغز نغز مقام اندر استخوان گیرد
۲۹. شکر کمالِ حلاوت پس از ریاضت یافت / نخست در شکنج تنگ از آن مکان گیرد
۳۰. در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست / چنان رسد که امان از میانِ کران گیرد
۳۱. چه غم بُود به همه حال کوه ثابت را / که موجهای چنان قلزمِ گران گیرد
۳۲. اگر چه خصم تو گستاخ می رود حالی / تو شاد باش که گستاخی اش چنان گیرد
۳۳. که هر چه در حق این خاندان دولت کرد / جزاش در زن و فرزند و خان و مان گیرد
۳۴. زمانی عمر تو پاینده باد کاین نعمت / عطیه ایست که در کار انس و جان گیرد

* * *

۲۴ - عزّت: ارجمندی، شرافت / حرف امتحان: ایراد گرفتن. ۲۵ - مذاق: کام، طبع. ۲۷ / کار: جنگ. ۲۸ - لطف غیب: عنایت و توجه الهی / نغز: نرم، لطیف و نیکو. مقام: جایگاه. ۲۹ - حلاوت: شیرینی - ریاضت: تحمل رنج و سختی، سعی و کوشش، ممارست / شکن: دهان - شکن تنگ: دهان تنگ زیباروی ۴۰ / امان از میان کران گیرد: امنیت از میان پرود. ۴۱ / قلزم: دریا - گران: عظیم، بزرگ. ۴۲ - خصم: دشمن - حالی: اکنون / خوشحال باش زیرا گستاخی و بی باکی او آنچنان بلایی به سرش می آورد. ۴۳ - دولت: سعادت، خوشبختی / خان و مان: سرای و خانه. ۴۴ / عطیه: بخشش، فیض الهی - انس و جان: انسان و جن، مردمان و پری.

۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

- عدل ۲۴ ۳۴ ۳۶ ۳۵ ۳۸ - ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- پژمان (۱) ۲۴ ۳۶ ۳۵ ۱۲ ۳۸ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- پژمان (۲) ۲۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- فرزاد ۲۴ ۳۶ ۳۷ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۸ ۳۹ ۲۵ ۲۴ +
- افشار - - - - - - - - - - - - -
- قریب - - - - - ۳۸ ۳۹ + - - - - -
- بهروض - ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- نی ۲۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- فرخ - - - - - - - - - - - - -
- سایه ۲۴ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۸ ۲۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +
- خرم - - - - - - - - - - - - -
- رضی ۲۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ +

۳۴- عدل، پژمان (۱)، فرزاد: وگر نه پایه مصحف / بر آن حرف امتحان گیرد

۳۵ / فرزاد، بهروض، نی، رضی: هر آنکه شکر شکر تو

۳۶- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: زغمر یزخورد آن کس که در همه کاری

بهروض، رضی: دلیر یزخورد آن کس بود که بر همه حال / بهروض: نخست آن نگردد پس طریق آن گیرد

نی: دلیر یزخورد آن کس بود که در همه حال رضی: نخست بنگردد آنکه طریق آن گیرد

۳۷- عدل، پژمان (۱)، سایه: به جام یازد چنگ

خال: به جام دست یازد

۳۸- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: رخ امید متاب

۴۱- بهروض: مباد درد و غم آن بفرکوه ثابت را / بهروض، نی: که حمله‌های چنان قلزم گران گیرد

نی: چه غم بود به چنان حال کوه ثابت را عدل: که حمله‌های چنان قلزمی جهان گیرد

پژمان (۱): که موجه‌های چنان قلزمی جهان گیرد

فرزاد: که جمله روی جهان قلزم گران گیرد

۴۲ / عدل، پژمان (۱)، نی: گستاخیش عنان گیرد

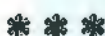
۴۳- عدل، پژمان (۱)، سایه: از آنچه در حق این / عدل، پژمان (۱): جزاش بر زن و فرزندان

۴۴- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: کاین دولت

+ / فرخ: چرا به تیغ سخن = سایه: عرصه بیان گیرد

در مدح شاه منصور

- ۱ جوڑا سحر نهاد حمایل برابرم
- ۲ ساقی بیا که از مدد بخت کارساز
- ۳ جسمی بده که باز به شادی روی شاه
- ۴ راهم مزن به وصف زلال خیر که من
- ۵ شاهان من از به عرش رسانم سریر فضل
- ۶ من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
- ۷ ور باورت نمی شود از بنده این حدیث
- ۸ گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
- ۹ منصور پس مظهر غازی ست جز من
- ۱۰ عهد آلت من همه با عشق شاه بود
- ۱۱ گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه
- ۱۲ شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه
- ۱۳ ای شاه شیر گیر چه کم گردد از شود
- یعنی غلام شاهم و سوگند می خورم
- کامی که خواستم ز خدا شد میسر
- پیرانه سر هواي جوانی ست در سرم
- از جام شاه جرعه کش آب کوثر
- مفلوک این جهانم و مسکین این درم
- کسی ترک آب خورد کند طبع خوگرم
- از گسسته کمال دلیلی بیلورم
- آن مهر بر که افکنم آن دل کجا بزم
- واز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
- واز شاهزاده هسمر بدین عهد بگذرم
- من نظم فر چرا نکنم از که کمتر
- کسی باشد التفات به صید کبوترم
- در سایه تو ملک فراغت میسر



۱ - جوڑا: یکی از صور منطقه البروج که به شکل دو توأم است. توأمان و دو پیکر که مخصوص صورت چهار است. چهار به صورت مردی ایستاده است که به دست عصایی یا حمایل یا کمر شمشیر دارد. حمایل: بند شمشیر که به شانه و پهلو آویزند. «سحرگاه جوڑا حمایل خود را به نهانۀ فرمانبرداری و تسلیم پیش من آورد. ۲ - مدد بخت کارساز: کمک و یاری بخت چاره جوی / کام: آرزو. ۳ - به شادی روی شاه: به سلامتی روی شاه / پیرانه سر: سر پیری. ۴ - راهم مزن: برایم سرود مخوان، مرا فریب نده. ۵ - زلال خضر: آب حیات، آب زندگی / جرعه کش: پادشاه نوش. کوثر: نام چشمه‌ای در بهشت. ۶ - هزار عرش: چرخ برین - سریر: تخت، مسند. فضل: دانش / مفلوک: بنده، غلام. جناب: درگاه، آستان. مسکین: فقیر. ۷ - حدیث: سال: گناهی از مدت طولانی / آبخور: آبشخور، محل خوردن آب. طبع: سرشت، طبیعت. خوگر: عادت کننده. ۸ - گفتار و بیان / کمال: کمال الدین اسماعیل معروف به خلاق المغانی فرزند جمال الدین عبدالرزاق متوفای ۶۲۵ از شاعران بزرگ قرن ششم و اوایل قرن هفتم. ۹ - مهر: محبت و دوستی. ۱۰ - منصور بن مظفر غازی: شاه منصور بن مظفر بن محمد آخرین پادشاه سلسله آل مظفر که به دست امیر تیمور کشته شد. ۱۱ - عهدهایی که برای دفع بلا می نوشتند و بر بازو و گردن می بستند - نام مبارک منصور برای من در حکم دعای دفع بلاست / خجسته: نیکو. اعدا: دشمنان. ۱۲ - مظفر: پیروز هستم. ۱۳ - عهد الست: روزی است که خداوند از آدم (ع) و فرزندان آدم پیمان بندگی گرفت. عهد و پیمان من از روز ازل با مهر و عشق شاه بسته شده / شاهزاده: طریق واقعی - عمرم را با چنین عهد و پیمانی خواهم گذرانم. ۱۴ - نظم ثریا: گردن بند ثریا، هفت ستاره درخشان که از زمین به شکل خوشه انگور دیده می شود - وقتی فلک ثریا را برای شاه به نظم کشید / نظم فر: به رشته کشیدن مروراید، شعر سرودن - من چرا شعر خودم را به نام شاه نکنم. ۱۵ - شاهین: پرنده‌ای شکاری که تربیت شده آن بر روی دست شاه جای داشت و از گوشت حیوان شکاری مورد نظر شاه هم می خورد / التفات: توجه. ۱۶ - شیرگیر: دلیر، نیرومند، شجاع / فراغت: آسایش، آسودگی. ...

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	(عدل، قنی، خرم) (غ)
۱۲	۹	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۱۴	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۱) (غ)
۱۳	۱۲	۹	۱۱	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	پژمان (۲) (غ)
۱۵	۱۳	۱۱	۹	۱۰	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد
۱۳	۱۲	-	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جذیر
۱۵	۱۲	۱۴	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	قریب (غ)
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	محیط (غ)
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	نی
۱۲	5,4,3	۱۱	۵	۱۳	۹	۱۰	۸	۷	۶	۴	۳	۲	فوخ
۱۳	۱۱	۱۲	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	جلان

ترتیب ابیات: انجو، افشار، بهروز، خال، سهیل، سایه، رضی
فاقد این قصیده: شاملو، ادیب

ابیات الحاقی:

- + حافظ زجان محب رسول است و آل او
2: دارم ولی امید که از یمن دولتش
3: شد سالها که از بر من رفته بود بخت
4: بیدار در زمانه ندیدی کسی مرا
5: من عمر در غم تو به پایان برم ولی
6: هر کس غلام شاهی و ملوک صاحبی است
- حقاً بر ایسن گواست خداوند داورم
بر همسران خویش کند بخت سرورم
از دولت وصال تو باز آمد از درم
در خواب اگر خیال تو گشتی مصورم
باور مکن که بی تو زمانی به سر برم
من بنده کمینۀ سلطان کشورم

اختلاف متن‌ها

۱ - افشار: هیاکل برابرم

۲ - افشار: کز آمدن بخت کارساز

۳ - قریب: جامی بده بمن که بشادی روی شاه / جذیر، بهروز، فرخ، جلان: جوانیست بر سرم

۴ - جذیر، بهروز: راهی بزن بوسف / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: جرعه کش حوض کوثرم

۵ - عدل، قنی، انجو، خال، جلان، خرم: شاها اگر به عرش رسانم

سهیل: شاها اگر به عرض رسانم

۶ / جذیر، بهروز: کی ترک آب خور کند این طبع خوگرم

۷ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: ور باورت نمی‌کند / فرزاد: مثالی بیاورم

۸ / فرخ: آن مهر برافکنم = افشار: و آن دل کجا برم

قریب: این دل کجا برم

۹ - عدل، جذیر، بهروز، فرخ، رضی: منصور بن محمد

۱۰ - انجو، سهیل، محیط، فرخ: همه با مهر شاه بود / افشار: بدین مهر بگذرم

محیط: بدین جهد بگذرم

فرخ: بدین عهد نگذرم

۱۱ / قریب: من خود چرا چنین نکنم

۱۲ - جلان: چشیدم به دست شاه / فرزاد: به صید محقرم

۱۳ - جذیر، بهروز: ای شاه شیرگیر چه گردد اگر شود / پژمان (۲)، فرزاد، قنی، سایه: در سایه تو ملک فراغت مسخرم

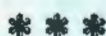
جذیر، بهروز: در سایه تو ملک فراغت مقررم

خرم: در سایه تو ملک میسر

...



- ۱۲ بال و پری ندارم و این طُرفه‌تر که نیست
 ۱۵ شرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد
 ۱۶ بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
 ۱۷ بوی تو می‌شنیدم و بر یاد روی تو
 ۱۸ مستی به آپ یک دو عنب وضع بنده نیست
 ۱۹ با سیر اختر و فلکم داوری بسیست
 ۲۰ شکر خدا که باز در این اوچ بارگاه
 ۲۱ نامم زکارخانه عشاق محو باد
 ۲۲ شیل الانند به مید دلم حمله کرد و من
 ۲۳ ای عاشقان روی تو از دژه بیشتر
 ۲۴ بنما به من که منکر حُسن رخ تو کیست
 ۲۵ بر من فتاد سایه خورشید سلطنت
 ۲۶ مقصود از این معامله بازار تیز نیست
- غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم
 گویی که تیغ توست زبان سخنورم
 نی عشق سرو بود و نه شوق صنوبرم
 دادند ساقیان طُرب یک دو ساغرم
 من سالخورده پیر خرابات پرورم
 انصاف شاه بساد در این قصه یاورم
 طاووس عرش می‌شنود صیبت شهرم
 گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
 گر لاغرم و گرنه شکار غضنفرم
 من یکی زشم به وصل تو کز دژه کمتر
 تا دیدهاش به گزلبک غیرت برآورم
 واکنون فراغت است زخورشید خاورم
 نی جلوه می فروشم و نی عشو می خرم



۱۴ - طرفه‌تر: شگفت‌انگیزتر، عجیب‌تر، جالب‌تر / هوا: آرزو - منزل: اقامتگاه - سیمرغ: پرنده‌ای افسانه‌ای که مظهر بی‌نشانی و لامکانی است، کنایه از محبوب متعالی. ۱۵ - به یمن: به برکت - مدح: ستایش - صد ملک دل گشاد: در دل‌های بسیاری تاثیر کرد و آنها را تسخیر کرد / گویی: مثل اینکه. ۱۶ - گلشن: گلستان / سرو و صنوبر: استماره است برای بالا بلندان. ۱۷ / طرب: شادی و شادمانی - سفر: جام شراب. ۱۸ - آب عنب: آب انگور، شراب - وضع بنده نیست: شایسته من نیست / خرابات پرور: تربیت شده میخانه. ۱۹ - با ستاره اقبالم در آسمان سر جدال دارم، امیدوارم عدل و دادگری شاه در این ماجرا پشتیبان من باشد. ۲۰ / طاووس عرش: جبرئیل امین - صیت: آوازه و شهرت، صدا و آواز - شهر: بزرگترین پر، بزرگترین قسمت بال. ۲۱ - کارخانه عشاق: دنیای عاشقان / شغل: کار. ۲۲ - شیل: اسد: شیرزاده، بچه شیر / غضنفر: شیر درنده، اشاره است به سلطان غضنفر پسر شاه منصور که در سال ۷۹۵ ه‍.ق با تمام افراد خانواده‌اش به دست امیر تیمور کشته شد. ۲۳ / وصل: دیدار. ۲۴ - بنما: نشان بده / گزلبک: گزلیک، چاقو، کارد کوچک - غیرت: حمیت و طرفداری. ۲۵ / فراغت: امن و آسایش - خورشید خاور: خورشید شرق. ۲۶ - بازار تیز: بازار گرمی، جلوه فروشی / جلوه فروشی: خودنمایی کردن - عشو: ناز و کرشمه با اشاره چشم و لبرو.

	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
عدل، قتی، خرم	-	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
پژمان (۱)	۱۳	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
پژمان (۲)	-	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
فرزاد	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۱۴	۱۲	۲۲	۲۳	۲۴	۲۱	۲۶	۲۰	۲۵
جدیر، جلان	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
قریب	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۱۱	۱۳	۲۴	۲۵	۲۶
محیط	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
نی	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
فروخ	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۲	۲۱	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
													2,6+



۱۴ / افشار: سیمرغ در خورم

۱۵ - جذیر، بهروض، محیط، نی، فرخ: شعرم زمین مدح تو / جذیر، بهروض: گویی که تیغ گشت

۱۶ / افشار، جذیر، بهروض، محیط، نی، جلان، سایه: نه عشق سرو بود و نه شوق صنوبرم

عدل: نی عشق سرو بود نه شوق صنوبرم

۱۸ - افشار: مستی به آب گرم عنب = جذیر: مرد بنده نیست

/ فرزاد، جذیر، بهروض، رضی: من سالخورده رند خرابات پرورم

محیط: من سال خورد و پیر خرابات پرورم

فرخ: من پیر سالخورده خرابات پرورم

۱۹ - عدل، پژمان، قنی، قریب، خرم: با سیراخر فلکم / جذیر، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: درین قصه داورم

۲۰ - عدل: که بار در این اوج بارگاه / جذیر، بهروض، رضی: می شنود صوت شهرم

۲۱ - فرزاد، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: نامم زکار نامه عشاق / افشار: بود کار دیگرم

۲۲ - فرزاد: شبیل الاسد به قصد دلم / محیط: گو لاغرم و گر نه

فرخ: پُر لاغرم و گر نه

۲۵ - محیط: بر من فتاده سایه = فرخ: خورشید طلعت / نی: اکنون فراغتی است

۲۶ - عدل، بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی، خرم: بازار تیزی است

/ جذیر، بهروض، محیط، نی، جلان، سایه، رضی: نه جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم

پژمان: نی جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم

+ / فرخ: بر این سخن گواست خداوند اکبرم

2 / فرخ: بر شاعران دهر کند سخت سرورم

در مدح شاه شجاع

- ۱ شد عرصه زمین چو بساط ازم جوان
- ۲ خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست
- ۳ خورشید ملک پرور و سلطان دادگر
- ۴ سلطان نشان عرصه اقلیم سلطنت
- ۵ اعظم جلال دولت و دین آن که رفعتش
- ۶ دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک
- ۷ ماهی که شد به طلعتش افروخته زمین
- ۸ سیمرخ و هم را نبؤد قوت عروج
- ۹ گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ او
- ۱۰ حکمش روان چو باد بر اطراف بر و بحر
- ۱۱ ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک
- ۱۲ تخت تو رشک مسند جمشید و کیمباد
- ۱۳ تو آفتاب ملکی و هر جا که می‌روی
- ۱۴ ارکان نهرورد چو تو گوهر به هیچ قرن



۱- عرصه زمین: گستره زمین، روی زمین - بساط ارم: روضه ارم، بقعی است که شداد در یمن در صحرای جنوبی جزیره العرب خواست که بهشتی در این دنیا بسازد از اینرو شهری بنا کرد که سنگهای آن از زر و سیم و دیوارهای آن به احجار کریمه زینت داده شده بود و پس از اتمام بنا چون دعوت هود پیامبر را نپذیرفته بود به هنگام ورود به باغ درگذشت و خود و باغش به زمین فرو رفته و ناپدید گشتند / پرتو: درخشش، روشنائی - جهانستان: جهانگیر. ۲- خاقان: لقب پادشاهان چین، پادشاه بزرگ / صاحب قران: پادشاه عظیم الشان و جهانگیری که دولتش دوام داشته باشد - خسرو: پادشاه - خدایگان: پادشاه بزرگ ۳ / دارا: دار پوش اول و دوم و سوم را دارا می‌گفتند، شاه - کسرا: عنوان پادشاهان ساسانی - کی: لقب پادشاهان سلسله کینان - کی‌نشان: دارای ویژگیهای کی - مانند دارای عادل و انوشیروان بزرگ. ۴- سلطان نشان: اعطاکننده مقام سلطنت - اقلیم: سرزمین / بالانشین: صدر نشین - مسند: تخت، فرش گرانبهای که بالای اتاق گسترده می‌شد و شاهان و بزرگان بر آن جلوس می‌کردند - ایوان لامکان: کنایه از کاخ رفیع. ۵- اعظم: بزرگترین - جلال: شکوه - رفعت والا، بلند قدری - دارای بزرگترین شکوه دنیایی و دین / توسن: اسب سرکش. ۶- دارای دهر: فرمانروای گیتی، صاحب دنیا - شاه شجاع: جلال‌الدین فرزند امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر که در سال ۷۶۸ هجری درگذشت. وی مردی فاضل و شعر دوست بود / کامگار: کامروا. ۷- طلعت: چهره / همت: بلند نظری، اراده قوی - افراخته: رفیع - افراخته زمان: روزگار رونق پیدا کرده است. ۸- سیمرخ: مرغ افسانهای و موهوم - وهم: خیال و گمان، تصور غلط - سیمرخ وهم: وهم به سیمرخ تشبیه شده است - عروج: بالا رفتن / باز: پرنده‌ای شکاری. ۹- توامان: دو همزاد، دو قرین، صورت توامان همچون دو کودک بر پای ایستاده هر یکی یک دست بر دیگر پیچیده دارد تا بازوی او بر گردن دیگر نهاده باشد. ۱۰- بر و بحر: خشکی و دریا / انس و جان: آدمیان و جنیان، آدمیان و پریان. ۱۱- ملک جمال: کشور زیبایی - جمال ملک: زیبایی کشور / جان جهان: آنچه که باعث حیات و زندگی مردم دنیا است - جهان جان: دنیای روح. ۱۲- رشک: حسادت - جمشید: از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان - کیمباد: نخستین پادشاه سلسله کینانی / غین: مورد حسادت - افسر: تاج - دارا: نام پادشاه مشهور که او را داراب نیز گویند و در زمان اسکندر کشته شد - اردوان: نام پادشاهی از نسل گشتاسپ. ۱۳- تو آفتاب ملکی و به هر جا که می‌روی دولت چون سایه‌ای به دنبال کشیده می‌شود. ۱۴- ارکان: عناصر اربعه که آب و خاک و باد و آتش باشند گوهر: مروارید / اختر: ستاره - قران: نزدیکی دو سیاره سعد مانند مشتری و زهره در یک برج یا نزدیک شدن دو سیاره نحس مانند زحل و مریخ در یک برج.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ...

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ عدل (سی)، پژمان (۱)

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ فرزاد (فی)

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ نی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ فرخ

ترتیب ابیات: قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، سهیل، جلان، سایه، رضی.
فاقد این قصیده: شاملو، افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، فرخ: شاه جهانیان
۲ - عدل، پژمان (۱): سلطان شرق و غرب که در غرب و شرق اوست
/ قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، خال، جلان، رضی: صاحب قران خسرو و شاه خدایگان
پژمان (۱)، فرزاد، سایه: صاحب قران و خسرو شاه و خدایگان
۳ - عدل، پژمان (۱): خاقان دادگر
فرزاد: جمشید دادگر
۵ - فرزاد: اعظم جلال دنی و دین
۶ - فرخ: ای شهریار شاه شجاع
۷ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد: زطلعتش افروخته زمین / عدل، پژمان (۲)، فرزاد: زهمتش افراخته زمان
۹ - فرخ: گر در جهان چرخ فتد / عدل، پژمان (۱)، فرخ: اجزای آسمان
۱۰ - قنی، انجو، خال، جلان، رضی: در اطراف بز و بحر / عدل، پژمان (۱)، فرزاد: مهرش روان چو روح
پژمان (۲): در اطراف بحر و بز
فرخ: مهرش روان چو روح
۱۲ - فرخ: تخت تو مسند جم و جمشید و کیقباد / عدل، پژمان (۱): تاج تو عین افسر
۱۳ / انجو، فرخ، سهیل، نی: دولت تو بود روان

...

۱۵. بی طلبی تو جان نگراید به کالبد / بی نعمت تو سفر نبندد در استخوان
۱۶. هر دانشی که در دل دفتر نیامده است / دارد چو آب خامه تو بر سر زبان
۱۷. دست تو را به ابر که یارد شبیه کرد / چون بندره بندره این دهد و قطره قطره آن
۱۸. بسا پایای جلال تو افلاک پایمال / واز دست بحر جود تو در زهر داستان
۱۹. بر چرخ علم ماهی و بر فرق ملک تاج / شرع از تو در حمایت و دین از تو در امان
۲۰. ای خسرو منیع جناب رفیع قدر / وای داور عظیم مسائل رفیع شان
۲۱. علم از تو در حمایت و عقل از تو باشکوه / در چشم فضل نوری و در جسم ملک جان
۲۲. ای آفتاب ملک که در جنب همت / چون نوره حقیر بود گنج شایگان
۲۳. در جنب بحر جود تو از نوره کمتر است / صد گنج شایگان که بیخشی به رایگان
۲۴. عصمت نهفته رخ به سراپردهات مقیم / دولت گشاده زحمت بسقا زیر کندلان
۲۵. گردون برای خیمه خورشید فلکات / از گهوه و ابر ساخته پازیر و سایه بان
۲۶. واین اطلس مقرنس زردوز زرنگار / جتری بلند بر سر خرگاه خویش دان
۲۷. بعد از کیان به ملک سلیمان نداد کسی / این ساز و این خزینه و این لشکر گران



۱۵ - گراییدن: تمایل - کالبد: جسم / نهند: بسته و تشکیل نمی شود. ۱۶ - دفتر: کتاب / خامه: قلم = قلم تو آن را حاضر و آماده بر سر زبان دارد و آماده نوشتن است. ۱۷ - یارد: توانستن، نیرو داشتن، یارستن / بندره: کیسه = زیرا که ابر قطره قطره می دهد ولی دست تو کوزه کیسه می بخشد. ۱۸ - پایه: مرتبه و مقام - پایمال: نابود / جود: سخا، بخشش. ۱۹ - بر چرخ علم ماهی: ماه آسمان علم هستی - فرق: سر. ۲۰ - منیع: رفیع - منیع جناب: بلند مرتبه، بلند آستان - رفیع قدر: بلند مرتبه / داور: پادشاه و حاکم عادل - عظیم مثال: کسی که فرمانهای بزرگ صادر می کند - رفیع شان: عالی مقام، عالی قدر. ۲۲ - جنب: کنار / حقیر: پست، کوچک، ناچیز - گنج شایگان: گنج بزرگ، گنج شاهانه، گنجی بزرگ که در جایی پیدا شود. ۲۳ - عصمت: پاکی و پاکدامنی - مقیم: ساکن / بقا: جاوید ماندن - کندلان: خیمه بزرگ که در پیش درگاه ملوک بر پای دارند = سعادت و خوشبختی و اقبال در سراپرده تو رحل اقامت افکنده است. ۲۵ - فلکه: چوبی که در راس چادر به منظور نگهداری تیر وسط چادر زده می شود که به آن ناف چادر گویند / پازیر: ستونی که زیر دیوار شکسته زند تا نیفتد، دیرک، شمعک. ۲۶ - اطلس: پرنبان، پارچه ابریشمی - مقرنس: بنای بلند مدور و لبوان آراسته و مزین - زرنگار: زربفت، طلاکوب - اطلس مقرنس زردوز زرنگار: کنایه از آسمان و فلک / خرگاه: سراپرده. ۲۷ - کیان: سلسله کیانی، کیانیان - ملک سلیمان: سرزمین فارس منظور است / ساز و خزینه: دستگاه و گنج - گران: عظیم، زیاد. ...

۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ...

عدل، پژمان (۱) ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۲۱ ۱۹ ۲۰ ۲۲ ۲۳ - - ۲۶ ۲۷

فرزاد ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۱ ۲۰ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷

نی ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۱ ۲۰ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷

فرخ ۱۵ - ۱۷ ۱۸ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷

۱۵ / فرزاد: بی‌همت تو = پژمان (۲): مغز نمائد در استخوان

۱۶ - عدل: در دل و دفتر نیامده‌ست

۱۸ / عدل: وز بحر دست جود تو

فرخ: در بحر دست جود تو

۱۹ - عدل، پژمان (۱)، فرخ، سایه: بر چرخ علم ماهی و بر فرق مهر تاج

فرزاد: بر چرخ علم ماهی و بر فرق عقل تاج

نی: بر چرخ علم مهری و بر فرق عقل باج

/ عدل، پژمان (۱)، سایه: در چشم عقل نوری و در جسم ملک جان

فرزاد: در چشم شرع نوری و در جسم ملک جان

نی: در چشم فضل نوری و در جسم ملک جان

فرخ: در چشم فضل نوری و در چشم ملک جان

۲۰ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، فرخ، سایه: ای خسرو رفیع جناب منیع قدر

/ عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، سایه: وی داور عدیم مثال عظیم‌شان

فرخ: وی داور عظیم مثال عدیم‌شان

۲۱ - عدل، پژمان (۱)، سایه: علم از تو با کرامت و عقل از تو با فروغ

فرزاد، نی: علم از تو با کرامت و عقل از تو باشکوه

فرخ: علم از تو با کرامت و فضل از تو باشکوه

/ عدل، پژمان (۱)، نی، سایه: شرع از تو در حمایت و دین از تو درمان

فرزاد: شرع از تو در حمایت و ملک از تو درمان

فرخ: شرع از تو با حمایت و دین از تو درمان

۲۲ - فرخ: در جنب دولّت / پژمان (۲): چون ذره‌یی حقیر

۲۳ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: از قطره کمتر است

۲۴ / فرزاد، نی: دولت نهاده رخت بقا

۲۵ / قنی، پژمان (۲): از کوه ساخته نازیرو پادیرو سایه‌بان

فرزاد: از کوه ساخته خرگاه و سایه‌بان

فرخ: از کوه ابر ساخته در زیر سایه‌بان

سایه: از کوه و ابر ساخته پا دیر و سایه‌بان

۲۶ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: این اطلس منقش نه توی زرنکار / عدل، فرزاد، فرخ: چتر بلند بر سر - پژمان (۲): درگاه خویش ران

قنی: بین اطلس مقنّس زر نیز و زرنکار سهیل: چتری بلند و بر سر

نی: وین اطلس منقش نه توی زرنکار

فرخ: وین اطلس منقش زرن توی آسمان

۲۷ - عدل، پژمان (۱)، سایه: نداشت کس

پژمان (۲): ندید کس / عدل، پژمان (۱)، فرخ: این قدر و این خزانه

فرزاد: کسی نداشت

رضی: نیافت کس

...

- بودی درونِ گلشن و از پردلای تو در هند بود غلغل و در زنگ بُد فغان
- ۲۹ در دشتِ روم خیمه زدئ و غریو کوس از دشتِ روم رفت به صحرائِ سیستان
- ۳۰ تا قصرِ زرد تاختی و لرزه اوفتاد در قصرهای قیصر و در خانه‌های خان
- ۳۱ آن کیست کاو به مُلک کند با تو همسری از مصر تا به روم و زچین تا به قیروان
- ۳۲ سالِ دگر زقیصرت از روم باچ سر واز چینت آورند به درگه خراج جان
- ۳۳ تو شاکری زخالق و خَلق از تو شاکرند تو شادمان به دولت و مُلک از تو شادمان
- ۳۴ اینک به طرفِ گلشن و بستان همی روی با بستگانِ سمنند سخادت به زیرِ ران
- ۳۵ ای مُلهمی که در صفِ کزوبیانِ قدس فیضی رسد به خاطرِ پاکتِ زمانِ زمان
- ۳۶ ای آشکارِ پیشِ دلت هر چه کردگار دارد همی به پردهٔ غیبِ اندرونِ نهان
- ۳۷ داده فلکِ عنایِ ارادت به دستِ تو یعنی که مرکبم به مُرادِ خودمِ بران
- ۳۸ گر کوششیت افتد پَر دادهام به تیر و بر بخششیت باید زَر دادهام به کان
- ۳۹ خصمت کجاست در کفِ پایِ خودش فکن یارِ تو کیست بر سرِ چشمِ منشِ نشان
- ۴۰ هم کامِ من به خدمتِ تو گشته منتظم هم نامِ من به مدحتِ تو گشته جاودان



۲۸ - گلشن: باغ - پردلان: دلاوران، شجاعان / غلغل: همهمه، هیاهو - زنگ: ولایت زنگبار - فغان: ناله و فریاد. ۲۹ - دشت روم: مرغزاری و قریه‌ای است در بلوک مسمی - غریو: فریاد، غرش، بانگ و غوغا - کوس: طبل بزرگ. ۳۰ - قصر زرد: کوشک زرد، قریه‌ای است از بلوک سرحد چهار دانگه از بلوکات سردسیر فارس / قیصر: عنوان و لقب امپراتوران روم شرقی - خان: عنوان امپراتوران چینی. ۳۱ - ملک: پادشاهی / روم: یکی از کشورهای وسیع جنوب اروپا که در سال ۳۹۵ میلادی به دو قسمت روم شرقی و روم غربی تقسیم شد - قیروان: شهری در تونس. ۳۲ - طرف: کنار، جانب / سمنند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد. ۳۳ - ملهم: کسی که به او الهام شده باشد - کزوبیان: فرشتگان - کزوبیانِ قدس: فرشتگان پاک و منزّه / فیض: بهره - خاطر: دل - زمانِ زمان: هر لحظه، هر دم. ۳۴ - پردهٔ غیب: عالم ناپیدا. ۳۵ - عنان: افسار، دهانه، لگام، زمام - ارادت: اراده، میل، قصد و آهنگ / مرکب: آن چه که بر آن سوار شوند - من مرکب تو هستم به میل خودت مرا بران. ۳۶ - پر دادهام به تیر: به تیر پر می‌بستمند تا درست به هدف اصابت کند - اگر جنگی برایت پیش بیاید آماده هستم / کان: معدن - و اگر برای بخشش نیازی به زر پیدا کردی به معدن زر دادهام. ۳۷ - خصم: دشمن - در کف پای خودش فکن: او را در کف پای خود بیفکن. ۴۰ - کام: آرزو / مدحت: مدح کردن.

۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

عدل، پژمان (۱) - ۲۹ ۳۰ ۳۱ - ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ - ۲۹ ۳۰

فرزاد - ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ - ۲۹ ۳۰

نی - ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

فرخ - ۲۸ ۲۹ - ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ - ۲۹ ۳۰

۲۸- فرخ: بودی میان گلشن / نی: غلغل و در روم بدفغان

فرخ: غلغله در جنگ بدفغان

۲۹- پژمان (۱): در دشت فارس خیمه زدی = فرخ: وز غریو کوس / عدل، سایه: تادشت سند رفت و بیابان سیستان

پژمان (۱): تادشت روم رفت و بیابان سیستان

فرزاد: از دشت سند رفت و بیابان سیستان

نی: در دشت چین فتاد و بیابان سیستان

فرخ: تادشت چین برفت و بیابان سیستان

۳۲- فرزاد، نی: زقیصرت آرند باج سر / فرخ: خراج خان

فرخ: زقیصرت از روم تاج سر

۳۳ / فرخ: تو شادمان زدولت

۳۴- فرزاد، نی: گلشن و ایوان همی روی

۳۵- فرزاد، نی، فرخ: که از صف کروبیان قدس

۳۶- فرخ: هر چه روزگار / عدل: دارد به زیر پرده غیب اندر و نهان

پژمان (۱): دارد به زیر پرده غیب اندرون نهان

نی: دارد همی به پرده غیب اندرون نهان

۳۷ / عدل، پژمان (۱): یعنی که مرکبم به مراد خودت بران

فرزاد: یعنی که من کی ام به مراد خودام بران

فرخ: یعنی که من کی ام به مراد خودم رسان

۳۹- عدل، پژمان (۱): در ته پای خودت فکن / فرزاد، نی: بر سر و چشم منش نشان

فرخ: در ته پای خودش فکن / فرخ: بر سر و چشم خودش نشان

۴۰- عدل: هم گام من به خدمت تو گشته منتظم / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سایه: مانده جاودان

نی: هم گام من به خدمت تو گشت منتظم / نی: گشت جاودان

فرخ: هم گام من به حشمت تو گشت منتظم / فرخ: بادا جاودان

در مدح قوام‌الدین محمد صاحب عیار

- ۱ - دلبری نستوان لاف زد به آسانی هزار نکته در این کار هست تا دانی
- ۲ - به جز شکردهنی مایه‌هاست خوبی را بسه خاتمی نستوان زد دم سلیمانی
- ۳ - هزار سلطنت دلبری پندان نرسد که در دلی به هنر خویش را بگنجانی
- ۴ - چه گردها که برانگیختی زهستی من مباد خسته سمندت که تیز می‌رانی
- ۵ - به هم‌نشینی رندان سری فرود آور که گنج‌هاست در این بی‌سری و سامانی
- ۶ - بیار باده رنگین که یک حکایت راست بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی
- ۷ - به خاک پای صبوحی کنان که تا من مست سستاده بر در میخانه‌ام به درباری
- ۸ - به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم که زیر خرقه نه زُتار داشت پنهانی
- ۹ - به نام طُزّه دل‌بند خویش خیبری کن که تا خداش نگه دارد از پریشانی
- ۱۰ - مگیر چشم عنایت ز حال حافظ باز و گرنه حال بگویم به آصف ثانی
- ۱۱ - وزیر شاه‌نشان خواجه زمین و زمان که خرم است بدو حال انسی و جانی
- ۱۲ - قوام دولت و دنیا محمد بن علی که می‌درخشید از چهره فرّ یزدانی
- ۱۳ - زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب تو را رسد که کنی دعوی جهانیانی
- ۱۴ - طراز دولت باقی تو را همی زیبد که همتت نبرد نام عالم فانی



۱- دلبری: دلربایی - لاف زدن: ادعا کردن / نکته: رمز و دلیل - تا دانی: برای اینکه بدانی. ۲- شکر دهنی: شیرین بیانی - مایه‌هاست خوبی را: برای زیبایی سرمایه‌هایی لازم است. / خاتم: انگشتر - دم سلیمانی: اشاره به داستان حضرت سلیمان است که دیوی انگشتری سلیمان که مایه قدرت و شوکت او بود بود و لاف سلیمانی می‌زد ولی بیش از چهل روز نتوانست ادامه دهد و دوام بیاورد. ۳ / هنر: طریقه اجرای امری طبق قوانین و قواعد یا ظرافت. وریزه کاری. ۴ / سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد. ۵- رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی. زیرکان. ۶ / رخنه: عیب و فساد. ۷- صبوحی: شرابی که هنگام صبح نوشتند - صبوحی کسان: صبوحی نوشتان / ستاده: ایستاده. ۸ / خرقه: لباس زهد و درویشی - زُتار: زنجیری متصل به صلیب که مسیحیان به گردن آویزند، کمربندی که زردشتیان به کمر بندند. ۹- طُزّه: زلف پیچیده و آویزان از پیشانی. ۱۰- عنایت: توجه، احسان / آصف ثانی: آصف بن برخیا وزیر مشهور و کارداران حضرت سلیمان آصف اول بود و آصف ثانی استعاره‌ای است برای قوام‌الدین محمد صاحب عیار. ۱۱- وزیر شاه‌نشان: وزیری که جلوس دهنده شاه بر تخت سلطنت است. خواجه: بزرگ / انسی و جانی: آدمی و پری. ۱۲- قوام‌الدین محمد بن علی معروف به صاحب عیار از مشاهیر رجال دولت آل مظفر بود که در سال ۷۵۰ ه‍.ق امیر مبارزالدین محمد پدر شاه شجاع او را به وزارت شاه شجاع منصوب گردانید ولی شاه شجاع پس از چند سال او را در سال ۷۶۴ با اذیت و آزار فراوان به قتل رسانید / فرّ یزدانی: شکوه خدایی. ۱۳- زهی: آفرین بر - حمیده خصال: پسندیده عادت - فکر صواب: فکر درست / دعوی جهانیانی: ادعای نگهبانی جهان. ۱۴- طراز: نگار جامه، زینت پارچه - دولت: سعادت و اقتدار / لباس فاخر اقتدار و سعادت شایسته تو است / همت: بلند نظری، سعه صدر - عالم فانی: دنیای ناپایدار ...

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	...
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	عدل (می)، پژمان (۱)
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	پژمان (۲)
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱۰	-	-	-	-	-	شاملو (غ)
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	فرزاد
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	نی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	سایه

ترتیب ابیات: قنی، انجو، خال، سهیل، فرخ، جلان، رضی.
فاقد این قصیده: افشار، جذیر، قریب، بهروض، محیط، ادیب، خرم

اختلاف متن‌ها

۲ / فرزاد، نی، شاملو: نتوان زد دم از سلیمانی

عدل، پژمان (۱): نتوان زد در سلیمانی

پژمان (۲): نتوان دم زد از سلیمانی

فرخ: نتوان دید هر سلیمانی

۳ - شاملو: هزار سلطنت و سروری بدان نرسد

فرزاد: هزار سلطنت و داوری بدان نرسد

۴ - فرخ: زهستی ما / تند می‌رانی

۶ - عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: که یک حکایت فاش / عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، سهیل: بگویم بکنم رخنه

فرخ: که صد حکایت فاش

۷ - عدل، پژمان (۱)، شاملو، انجو، فرزاد، سهیل، سایه: به خاک پای صبوحی کشان

/ عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، فرخ: بگوی می‌کده استادهام به دریانی

۸ - عدل، پژمان (۱)، فرخ: ظاهر پرست ننشستم

فرزاد: ظاهر فروش ننشستم

نی: ظاهر فروش نگذشتم

۹ - عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: به یاد طره دل‌بند

۱۱ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد: که خرم است به او

فرخ: که خرم است بر او

۱۲ - عدل، پژمان (۱): قوام دولت دنیا / عدل، پژمان (۲)، فرزاد، فرخ: نور یزدانی

۱۳ / عدل، پژمان (۱): دعوی سلیمانی

...



- ۱۵ - اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود
- ۱۶ - تو را که صورت جسم تو را هیولاییست
- ۱۷ - کدام پایه تعظیم نصب شاید کرد
- ۱۸ - درون خلوت گسروییان عالم قدس
- ۱۹ - تو را رسد شکر آویز خواجگی که جود
- ۲۰ - مواضعی شغف را چگونه شرح دهم
- ۲۱ - سوابق گزمت را بیان چگونه کنم
- ۲۲ - کنون که شاهد گل را به جلوه گاه چمن
- ۲۳ - شقایق از پی سلطان گل سپارد باز
- ۲۴ - بدان رسید ز سعی نسیم باد بهار
- ۲۵ - شمرگم چه خوش آمد که بلبل گلبنگ
- ۲۶ - که تنگدل چه نشینی زهرده بیرون آی
- ۲۷ - مکن که من نخوری بر جمال گل یک ماه
- همه بسط زمین رو نهد به ویرانی
- چسب جوهر قلکی در لباس انسانی
- که در مسالک فکرت نه برتر از آنی
- صریح کلک تو باشد سماع روحانی
- که آستین به کریمان عالم افشانی
- نمود پناه از آن فتنه های طوفانی
- تبارک الله از آن کار ساز ربانی
- به جز نسیم صبا نیست همدم جانی
- به بادبان صبا کلمه های نعمانی
- که لاف می زند از لطیف روح حیوانی
- به غنچه می زد و می گفت در سخن رانی
- که در غم است شرابی چو لعل زمانی
- کس باز مباد گسر می خوری پشیمانی



۱۵ - گنج عطا: عطا به گنج تشبیه شده است / بسط زمین: گستره زمین. ۱۶ - صورت: شکل ظاهری ماده - هیولا: ماده اولیه عالم علت کون و فساد است / جوهر: اصل و خلاصه هر چیز، اصل و نژاد - ملک: فرشته. ۱۷ - پایه: مقام - تعظیم: بزرگداشت - نصب کردن: بر پا کردن / مسالک: راه و روشها - فکرت: عقل، اندیشه - چگونه شان و مقامی می توان برای تو تصور کرد که در مکتب عقل بالاتر از آن نباشی. ۱۸ - گسروییان: فرشتگان - عالم قدس: دنیایی که موجودات غیر مادی در آن زندگی می کنند / صریح: صدای کشش قلم - کلک: قلم - سماع روحانی: آواز مطبوع. ۱۹ - شکر آویز: گوشه و سردستار که از پشت سر به میان دو کتف می آویختند - شکر آویز بزرگی در خور و شایسته توست / کریمان: بخشندگان، جوانمردان - آستین افشاندن: آستین را به نشانه بخشش و احسان به حرکت در آوردن. ۲۰ - مواضع: آذرخش ها - شغل: خشم و غضب کردن، کراهت داشتن / نمود پناه: پناه می بریم به خدا - فتنه های طوفانی: آشوبهای شدید، کنایه از خشم و غضب. ۲۱ - تبارک الله: پاک و منزّه است خدای، آفرین - کار ساز ربانی: کارگشای خداشناس. ۲۲ - شاهد گل: محبوب و معشوق - جلوه گاه چمن: صحن چمن / صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می وزد، پیک عاشقان - همدم جانی: هم نشین و مونس عزیز و گرامی. ۲۳ - شقایق: نوعی از گل لاله که شبیه گل خشخاش است - از پی: برای - باز سپاردن: سفارش دادن / بادبان: شخص سبکرویی که با مردم موااست دارد - بادبان صبا: سبکروح مونس - کلف: حجله عروس - کله های نعمانی: لاله های نعمانی، خیمه و حجله عروس. ۲۴ - با پوش بوی خوش کار باد بهار به جایی رسیده است / روح حیوانی: جان - که ادعای لطافت جان را دارد. ۲۵ - گلبنگ: زدن: آواز بلند بر آوردن. ۲۶ / لعل زمانی: لعل سرخ. ۲۷ - نکند که در این ماه شکوفا نشوی که اگر شکوفا نشوی ماه دیگر که پایان فصل گل است پشیمان خواهی شد....

۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	...
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	-	۲۱	۲۰	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	عدل، پژمان (۱)
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	-	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	پژمان (۲)
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	شاملو
۱۸	۱۹	۲۱	۲۰	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	-	۲۶	۲۷	۲۲	۲۳	فرزاد
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۱	۲۰	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	نی
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	سایه

- ۱۵- عدل، پژمان (۱): اگر نه فیض عطای تو
- ۱۶- عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، فروخ، سایه: تویی که صورت جسم / پژمان (۱)، فرزاد، نی: ز جوهر ملکی
- ۱۷- عدل، پژمان (۱)، فرزاد: کدام پایه ز تعظیم / عدل، پژمان (۱): که در ممالک فطرت نه برتر از آنی
فروخ: کدام مایه ز تعظیم فروخ: که در مسالک تقدیر بر توارزانی
- ۱۹- نی: ترا سزد شکر آویز / پژمان (۲): که آستین به گریبان عالم افشانی
- ۲۰- عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: صواعق سخطت را نمی توانم گفت
فرزاد: صواعق سخطت را بیان چگونه کنم / نی: از این فتنه‌های طوفانی
نی: صواعق سخطت را چگونه بیان کنم
- ۲۱- عدل: سواغ کرم‌ت را - عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، نی: چگونه شرح دهم
/ فرزاد، انجو، سهیل، نی، فروخ: از آن کارساز رحمانی
عدل، پژمان (۱): از این کارساز رحمانی
- ۲۲- عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، نی: به حجله گاه چمن
- ۲۳- عدل، پژمان (۱): سلطان گل سازد باز / عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: به بادهای صبا لاله‌های نعمانی
فروخ: سلطان گل بسازد ناز فروخ: به بادبان صبا غنچه‌های نعمانی
- ۲۴ / عدل، پژمان (۱)، انجو، سهیل: از روح راح ریحانی
فروخ: از لطف آب حیوانی
- ۲۵ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، فروخ: از سخندانی
- ۲۷- فروخ: مگو که می نخوری با جمال گل یک ماه

...

- ۲۸ به شکرِ تهمتِ تکفیر کز میان برخاست / بکوش کز گُل و مُل دادِ عیش بستانی
- ۲۹ جفا نه شیوه دین پروری بُود حاشا / همه کرامت و لطف است شرع یزدانی
- ۳۰ رموزِ سرِّ اَنَا الْحَقَّ چه داند آن غافل / که مُسْجَدِ نَشَد از جذبه‌های سبحانی
- ۳۱ درونِ پردهٔ گُل غنچه بین که می‌سازد / ز بهر دیدهٔ خصم تو لعلِ پیکانی
- ۳۲ طرب‌سرایِ وزیر است ساقیا مگذار / که غیر جامِ مَن آن جا کند گران جانی
- ۳۳ تو بودی آن دم صبح امید کز سرِ مهر / برآمدی و سرآمد شبانِ ظلمانی
- ۳۴ شنیده‌ام که ز من یاد می‌کنی که گه / ولی به مجلسِ خاصِ خودم نمی‌خوانی
- ۳۵ طلب نمی‌کنی از من سخن جفا این است / و گرنه با تو چه بحث است در سخن دانی
- ۳۶ زحافظانِ جهان کس چو بنده جمع نکرد / لطایفِ چگمی با نکاتِ قرآنی
- ۳۷ هزار سال بقا بخشدت مَدایحِ من / چنین نفیس متاعی به چون تو ارزانی
- ۳۸ سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست / که ذیلِ عفو بدین ماجرا بیوشانی
- ۳۹ همیشه تا به بهاران هوا به صفحهٔ باغ / هزار نقش نگارد زخبطِ ریحانی
- ۴۰ به باغِ مُلک ز شاخِ اَقل به عمرِ دراز / شکفته باد گُلِ دولت به آسانی



۲۸ - تهمت تکفیر: تهمت بی‌دینی و گناهکاری؛ اشاره است به رفع سخت‌گیری‌های امیر میازالدین در امر شراب خواری / مل: شراب-عیش: خوشگذرانی. ۲۹- جفا: ستم / شرع یزدانی: دین شریعت الهی. ۳۰- انا الحق: من حق هستم که سخن معروف منصور حلاج بود. غافل: ناآگاه / متجذب: جذب شده. جذبه‌های سبحانی: کششهای خداوندی. ۳۱ / خصم: دشمن. لعل پیکانی: نوعی از لعل که بر شکل و هیأت پیکان (تیر) واقع می‌شود. ۳۲ - طرب سرا: محل شادی، خانه شادی و شادمانی / گرانجانی: سالخورده‌گی. ۳۳- از سر مهر: از روی محبت و دوستی / ظلمانی: تاریکی، سیاهی. ۳۴ / = ولی به مجلس خاص خود مرا دعوت نمی‌کنی. ۳۶- حافظان جهان: کسانی که حافظ قرآن هستند / لطایف حکمی: سخنان مطبوع و پندآمیز. ۳۸ / = که دامن عفو به این ماجرا بکشی. ۳۹ / نگارد: تصویر کند - خط ریحانی: یکی از اقسام خطوط اسلامی، اثر هر گیاه خوشبوی = هزاران نقش زیبا از هر گیاه خوشبوی تصویر کند. ۴۰- امل: آرزو / دولت: سعادت و نیک بختی - گل دولت: دولت، به گل تشبیه شده است = در باغ سلطنت همیشه کامیاب باشی و عمرت طولانی گردد و گل دولت به آسانی شکفته شود.

۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

عدل، پژمان (۱) ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰

پژمان (۲) ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰

شاملو - - - - -

فرزاد ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

نی ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰

سایه ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۲۹ ۲۰

۲۸ - سایه: به شکر نعمت تکفیر / نی، فرخ: داد خویش بستانی

۲۹ - عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، نی: دین پروران بود حاشا

۳۰ - پژمان (۲): زسوز سرانا الحق = فرخ: چه داند آن عاقل

۳۱ - فرخ: درون پرده گل بین که غنچه می سازد

۳۲ - عدل: ساقیا بگزار / فرزاد: اینجا کند گرانجانی

۳۳ - فرخ: صبح مراد کاز سر مهر

۳۴ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، فرخ، سایه: یاد می کنی گه گاه

۳۶ / قنی، پژمان (۲)، خال، نی، فرخ، جلان: با کتاب قرآنی

۳۷ - فرزاد: هزار ساله بقا / عدل، پژمان (۱)، نی، فرخ: چنین متاع نفیسی به چون تو ارزانی

فرزاد: چنین متاع نفیس است بر تو ارزانی

سهیل: چنین نفیس متاعی بچون تو ارزانی

۳۸ / فرزاد: بر این ماجرا بهوشانی

۳۹ - عدل، پژمان (۱)، فرزاد، نی، فرخ: صبا به صفحه باغ / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، سهیل: به خط ریختی



مشق و تمرین

آهوی وحشی

- ۱ آلا ای آهوی وحشی کجایی مرا با توست بسهار آشنایی
- ۲ دو تنها و دو سرگردان دو بی‌کس دو دامت در کمین از پیش و از پس
- ۳ بیا تا حال یکدیگر بدانیم مُراد هم بجویم از توانیم
- ۴ که می‌بینم که این دشت مشوش چرا گاهی ندارد ایمن و خوش
- ۵ که خواهد شد بگویند ای حبیبان رفیقی بی‌کسان یسار غریبان
- ۶ مگر خضر مبارک پی درآید زبسمین همتش این ره سرآید
- ۷ مگر وقت وفا پروردن آمد که فاقم لا تُکْذِرُ نبي فزدا آمد
- ۸ که روزی ره‌روی در سرزمینی به لطفش گفتم رندی ره‌نشینی
- ۹ که ای سائیک چه در انبانه داری بیا دامسی پینه گر دانه داری



۱- آلا: بدان و آگاه باش، هان. آهوی وحشی: استعاره برای محبوب سرکش. ۲/ کمین: پنهان شدن به قصد دشمن یا صید و ناگاه پدر آمدن، محلی که در آن کمین کنند. ۳/ مراد هم بجویم: آرزوی یکدیگر را طلب کنیم. ۴- دشت مشوش: صحرای درهم ریخته و پریشان، کنایه از دنیا. ۵- ای دوستان بگویند چه کسی همدم و یار بیچارگان خواهد شد. ۶- خضر مبارک پی: خضر از انبیا یا اولیاست که گویند هر جا گام بگذارد آنجا سبز و خرم می‌شود. همچنین اعتقاد بر این است که وی پس از نوشیدن از آب حیات و یافتن عمر جاوید مأمور راهنمایی گمگشتگان شده است. عرفا و شمرای متصوفه خضر را راهنما و پیر طریقت می‌دانند / زمین همتش: به برکت کوشش او. ۷- گویا هنگام وفای به عهد دوست است / لا تذرنی فردا: مرا تنها مگذار. بخشی از آیه ۸۹ سوره انبیا. ۸- ره‌رو، رونده راه خدا، سائر الی الله / رند: لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - ره‌نشین: غریب و بی‌خانمان. ۹- سائیک: ره‌رو، رونده راه سیر و سلوک - انبانه: پوست خشک کرده بزغاله که قلندران در میان بندند و ذخیره درونگاه دارند...

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹...
عبدل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
پژمان (۱)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قنی، پژمان (۲)	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
انجو	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
افشار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جدیر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
قویب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
بهروز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
خال	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
سهیل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
محیط	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
نی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
فرخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جلان	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
سایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
خرم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
رضی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ابیات الحاقی:

- + : غریبانی که حال من بهینند زمانی بر سر خاکم نشینند
2 : چسرا با بخت خود چندین ستیزم چرا از طالع خود می‌گریزم
3 : چنینم هست ییاد از پسیر دانا فراموشم نشد هرگز همانا

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان (۱)، قنی، سایه، خرم: چندین آشنایی
۲ - انجو، فرزاد، قریب، سهیل، معیط، سایه: دو تنها رو دو سرگردان بی‌کس
افشار: تویی تنها و سرگردان و بی‌کس
نی: دو تنها و دو سرگردان و بی‌کس
/ عدل، پژمان، قنی، جلان، خرم: ددو دامت کمین از پیش و از پس
انجو، فرزاد، سهیل: دو راهست و کمین از پیش و از پس
قریب، نی: دو دام است از کمین از پیش و از پس
افشار: در و دام و ددست از پیش و از پس
معیط: دد و دام از کمین در پیش و در پس
فرخ: دو دام اندر کمین از پیش و از پس
سایه: دو راه اندر کمین از پیش و از پس
۳ / فرخ: مراد هم برانیم ار توانیم
۴ - عدل، پژمان (۱)، خرم: چو می‌بینی که این دشت مشوش
قریب: که می‌بینم کین دشت مشوش
فرخ: که می‌بینم که این دهر مشوش
/ عدل، پژمان، قنی، انجو، بهروض، سهیل، فرخ، خرم: خرم و خوش
۵ - عدل، پژمان، قنی، فرخ، خرم: بگوید ای رفیقان
۶ / عدل، پژمان، قنی، سایه، خرم: زمین همتش کاری گشاید
قریب، نی: زمین همتش کاری برآید
افشار: زمین صحبتش این ره سرآید
فرخ: به یمن همتش این ره سرآید
۷ - انجو، فرزاد، افشار، جذیر، بهروض، سهیل، معیط، فرخ: عطا پروردن آمد
۸ - فرخ: سحرکه رهروی درسز مینی / عدل، پژمان (۱)، انجو، فرزاد، سهیل، فرخ: به لطفش گفت رند رهنشینی
افشار، نی: به لطفش گفت رندی همتشینی
معیط: همی خواند این معما با قرینی

...

- ۱۰ جوابش داد گـفـتا دلم دارم ولی سـسـیـمـرغ مـیـبـاید شـکـارم
 ۱۱ بگفتا چون به دست آری نشانش که از ما بسی نشان است آشیانش
 ۱۲ چو آن سرو سهی شد کاروانی ز تاک سرو می کن دیده بانی
 ۱۳ مده جام می و پای گل از دست ولی غافل مباش از دهر بدمست
 ۱۴ لب سرچشمه ای و طرف جویی نم اشکی و با خود گفت و گویی
 ۱۵ برفت و طبع خوش باشم حزین کرد برادر با برادر کی چنین کرد
 ۱۶ نیاز من چه وزن آرد بدین ساز که خورشید غنی شد کیسه پرداز
 ۱۷ به یسار رفتگان و دوست داران مضافت کرد بسا ابر بهاران
 ۱۸ چنان بی رحم زد زخم جدایی که گویی خود نبوده است آشنایی
 ۱۹ چو نسلان آیدت آب روان پیش مدد بخشش ز آب دیده خویش



۱۰ / سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که مظهر بی‌نشانی و لامکانی است، کنایه از ذات خداوند. ۱۲ - سرو سهی: سرو راست روییده، کنایه از محبوب بلند بالا و خوش قد و قامت - کاروانی: همراه کاروان، مسافر / تاک: تک، تیزی بالای سرو، بالاترین نقطه درخت سرو. ۱۳ / دهر: روزگار، زمانه، دنیا - دهر سرمست: دنیای مغرور، روزگار شاد. ۱۴ - طرف: کنار. ۱۵ - طبع: خوی، سرشت - خوش باش: خوش گذران - حزین: غمگین، اندوهگین. ۱۶ - نیاز: تحفه درویش - وزن آوردن: ارزش دلستن - چه وزن آرد: ارزشی ندارد - ساز: تجمّل و دستگاه، شیوه و روش / کیسه پرداز: سخاوتمند، بخشنده - در حالیکه خورشید همه هستی خود را نثار می‌کند. ۱۷ / ابر بهاری را در گریستن همراهی کن. ۱۸ - گویی: مثل اینکه، پنداری. ۱۹ - نالان: خروشان - وقتی به آبی رسیدی که جریان خروشان دارد از آب چشم‌ت (اشک) به آن کمک کن ...

...	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
عدل	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	-	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
پژمان (۱)	۲۰	۱۸	۱۷	۱۶	۱۹	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
قنی، پژمان (۲)	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	-	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
انجو	۱۷	۱۴	۱۲	۱۶	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	
فرزاد	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۴	۱۳	۱۵	۲	۱۲	۱۱	
افشار	-	۱۸	۱۷	۱۶	-	۱۶	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
جدیر	-	۱۸	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	
قریب	۱۸	۲۰	۱۹	-	۱۷	۱۴	۱۳	-	۱۱	۱۰	
بهروض	۱۹	۱۸	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	
خال	۱۹	۱۸	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	
سهیل	۱۷	۱۴	۱۲	۱۶	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	
محیط	۱۸	۲۰	۱۹	-	۱۷	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
نی	۱۸	۲۰	۱۹	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
فروغ	۱۷	۱۹	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۲۰	۱۲	۱۱	۱۰	
جلان	-	۱۸	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	
سایه	3	۲۵	۲۴	۲۱	-	۱۵	۱۸	۲۰	۱۹	۱۷	۱۴
خرم	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	-	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	
رضی	۱۹	۱۸	۱۷	۱۴	۱۶	۱۳	۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	

۱۰ - فرزاد، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: جوابش داد و گفتا دام دارم / فرخ: می باشد شکارم
انجو، سهیل، فرخ: جوابش داد و گفتا دانه دارم

۱۱ / افشار: که ار با نشانست آشیانش

۱۲ - عدل، پژمان، قنی، فرزاد، محیط، نی، سایه، خرم: چو آن سرو روان شد کاروانی

/ قنی، پژمان (۲)، فرزاد، سایه: چو شاخ سرو می کن دیده بانی

انجو، سهیل: زبال سرو می کن پاسبانی

پژمان (۱): زتاک و سرو میکن دیده بانی

فرخ: زتاک سرو کردم دیده بانی

۱۳ - قریب، محیط، نی، فرخ، سایه: مده پای گل و جام می از دست / عدل، پژمان، قنی، افشار، خرم: ولی غافل مباش از دهر سرمست

محیط: ولی غافل مشو از چرخ سرمست

نی: ولی غافل مشو از چرخ بدمست

فرخ: ولی ایمن مباش از دهر بدمست

۱۴ - محیط: لب سرچشمه ای یا طرف جویی / بهروض، فرخ: غم اشکی و با خود

۱۵ - محیط: خوشباشم چنین کرد / فرزاد: کسی با دوست هرگز این چنین کرد

۱۶ - انجو، فرزاد، سهیل: نیاز ما چه وزن آرد بدین ساز

جذیر، بهروض، رضی: نثار من چه وزن آرد بدین ساز

افشار: نیاز من چه وجه آرد بدین ساز

نی: نثار من چه وزن آرد درین ساز

فرخ: نیاز من چو وزن آرد بدین ساز

۱۷ / جذیر، بهروض، خال، فرخ، رضی: موافق گشته با ابر بهاران

عدل: موافق کرد با ابر بهاران

۱۸ - عدل، پژمان، قنی، فرخ، خرم: زد تیغ جدایی / محیط: که پنداری = افشار: نبودت آشنایی

۱۹ - پژمان، قنی، بهروض، خال، خرم، رضی: چونالان آمدت / عدل، پژمان، قنی، خرم: مدد بخشش از آب دیده خویش

محیط: بدو بخشش ز آب دیده خویش

...

۲۰	نکرد آن همدم دیرین مدارا	مسلمانان مسلمانان خدا را
۲۱	مگر غمخیز مبارک پی تواند	که این تنها پدان تنها رساند
۲۲	تو گوهر بین و از خرمهره بگذر	ز طرزی گمان نگردد شهره بگذر
۲۳	چو من ماهی کلک آرم به تحریر	تو از کون و القلم می پرسی تفسیر
۲۴	رفیقان قدر یکدیگر بدانید	چو معلوم است شرح از بر بخوانید
۲۵	مقالات نصیحت گو همین است	که حکم انداز هجران در کعین است
۲۶	روان را بسا خسزد درهم سرشتم	و از آن تغمی که حاصل بسود گشتم
۲۷	فرح بخشی در این ترکیب پسیداست	که مغز شعر و مغز جان اجزاست
۲۸	بیا و از نکبت این طیب امتد	مشام جان معطر ساز جاوید
۲۹	که این نافه زچین جیب حور است	نه زان آهوک که از مردم نفور است



۲۰ / خدا را: به خاطر خدا. ۲۲ - خرمهره: نوعی مهره آبی که برگردن خر و اسب و استر آویزند / طرز: شیوه و روش - شهره: مشهور، نامدار. ۲۳ - کلک: قلم - ماهی کلک: کلک به ماهی تشبیه شده است - تحریر: نوشتن، نگارش / کون و القلم: سوره ۶۸ قرآن مجید سوره قلم آیه یک، کون: گروهی گویند: همان ماهی است که حضرت یونس را بلعید و نام آن ماهی خود کون بود. ۲۴ / شرح: پیدا و نمایان کردن - وقتی موضوعی روشن و آشکار است پنهان کردن آن ضرورتی ندارد. ۲۵ - مقالات: نوشته ها و گفته ها / حکم انداز: تیراندازی که تیر او خطا نمی رود - هجران: دوری. ۲۶ - روان: روح، جان - خرد: عقل. ۲۷ - فرح بخشی: شادی آور بودن - در این ترکیب در حقیقت شعر و ماهی و اصل هر چیزی است. ۲۸ - نکبت: بوی خوش - طیب: بوی خوش، بهترین چیز / مشام: قوه بویایی - معطر: عطر آگین. ۲۹ - نافه: کیسه ای کوچک که زیر شکم آهوی نر ختن در سرزمین چین نزدیک آلت تناسلی حیوان قرار دارد که ماده ای چرب و قهوه ای رنگ و خوشبو در آن جمع می شود که موسوم است به مشک - جیب: گریبان - حور: زن سیاه چشم، زن بهشتی / نفور: فراری، گریزان، رمندم.

۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۵
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۹
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۲۷	۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۲۸	۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۲۹	۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۲۵	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۸	۲۹
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹	۲۹
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۸	۲۹
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹	۲۹
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۹
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱

۲۱ / افشار: به آن تنها رساند

۲۲ / جذیر، بهروض، جلان: به طرزی کان نگردهد شهره بگذر

افشار: به طرزی کان نگردهد شهره یکسر

۲۳ - انجو، افشار، محیط: چو من ماهی کلک آرم به تقریر / افشار: می پرس تحریر

۲۴ / عدل، پژمان، قنی، خرم: چو معلوم است شرح از بر بخوانید

فرخ: مراد هم بجوید ار توانید

۲۵ - افشار: مقالات نصیحت گر / عدل، پژمان، قنی، خرم: که سنگ انداز هجران

۲۶ - جذیر، بهروض، جلان: روان را با سخن درهم سرشتیم / جذیر، بهروض، جلان: وز و تخی که حاصل گشت کشتیم

افشار: وز و تخی که حاصل بود کشتیم

محیط: روان را با خرد بر هم سرشتیم

خال: وز و تخی که حاصل گشت کشتیم

رضی: روان را با خرد درهم سرشتیم

فرخ: وز آن تخی که حاصل گشت کشتیم

رضی: از و تخی که حاصل گشت کشتیم

۲۷ / قنی، پژمان (۲)، فی: که نغز شعر و مغز جان

انجو، فرزاد، سهیل: که مغز شعر نغزش جان

خال، فرخ: که مغز شعر نغز و جان

سایه: که نغز شعر مغز جان

۲۸ - عدل، پژمان (۱)، جذیر، بهروض: بیاور نکبت

۲۹ - افشار: که این نافه زجیب چین حورست / عدل، قنی، پژمان (۳)، قریب، سایه، خرم: نه آن آهو که از

پژمان (۱): نه آن حوری که از

قریب: که این نافه زجین زلف حورست

۱. در این وادی به بانگ سیل بشنو که صد من خونِ مظلومان به یک جو
 ۲. پسر جبریل را اینجا بسوزند پسران تا کودکان آتش فروزند
 ۳. سخن گفتن که را یاراست اینجا تعالی الله چه استغناست اینجا



۱ - وادی: نهر، رود، صحرا و بیابان - بانگ: آواز، صدا - سیل: جریان آب زیاد از بارش پرف و باران بر روی زمین، جریان خون بسیار. ۲ - جبریل: جبرئیل امین از فرشتگان مقرب الهی / = تا کودکان با آن آتش بیفزایند. ۳ / تعالی الله: خدای منزّه - استغنا: بی‌نیازی.

	۳	۲	۱	
+	۳	۲	۱	عدل، پیمان (۱)، محیط، نی، سایه
	۳	۲	۱	فرخ

ترتیب ابیات: انجو، فرزاد، قریب، بهروض، خال، سهیل، جلان، رضی.
کلمات: انجو، فرزاد، سهیل.

فاقد این مثنوی: قنی، پژمان (۲)، شاملو، افشار، جذیر، ادیب، خرم.
ابیات الحاقی:

- ۴: بهرو حافظ درین معرض مزن دم سخن کوتاه کسن والله اعلم
۵: بهین حافظ در این دوران افلاک که گردان است دایم بر سر خاک

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرخ: در این ایوان به بلنگ موت بشنو / پژمان (۱)، فرخ، جلان، رضی: که صد من خون معصومان به یک جو
۲- بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: پر جبریل را آنجا بسوزند / فرخ: بدان با کودکان
قریب: پر جبریل اینجا که بسوزند
۳- بهروض، خال، فرخ، جلان، رضی: که را یاراست آنجا / چه استغناست آنجا

ساقی نامه

- ۱ بسیا ساقی آن منی که حال آورد
- ۲ به من ده که پس بی دل افتاده ام
- ۳ بسیا ساقی آن منی که عکسش ز جام
- ۴ بده تا بگویم به آواز نی
- ۵ بسیا ساقی آن کیمیای فتوح
- ۶ بده تا به رویت گشایند باز
- ۷ بسیا ساقی آن منی که ز او جام جم
- ۸ به من ده که گردم به تأیید جام
- ۹ دم از سیر این دیبر دیرینه زن
- ۱۰ همان منزل است این جهان خراب
- ۱۱ کجا رای پیران لشکر گش
- ۱۲ نه تنها شد ایوان و قصرش به باد
- ۱۳ همان مرحله است این بیابان دور
- ۱۴ چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
- ۱۵ بسیا ساقی آن آتش تابانک



۱- ساقی: آنکه می در سفر حریفان درافتند، پیر کامل و مرشد مکمل - می: پاده، غلیات عشق / کرامت: جوانمردی، بخشندگی - کمال: معرفت. ۲- بیدل: عاشق، شفته / وزین هر دو منظور کرامت و کمال. ۳- عکس: پرتو، انکاس نور / کیخسرو: از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانیان - جم: جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان که پیدایش شراب منسوب به اوست و جام جهان نما به او تعلق داشت ۴ / جمشید کی بود: جمشید در چه زمانی می زیست - کاووس: کی کاووس از پادشاهان سلسله کیانی - کی: لقب و عنوان پادشاهان کیانی - کاووس کی: کی کاووس، کاووس کیانی، کاووس در چه زمانی می زیست. ۵- کیمیا: ماده ای که فلزات ارزاقیمت را تبدیل به طلا و نقره می کند - فتوح: گشایش کار / گنج قارون: ثروت زیادی که شخصی بنام قارون در زمان حضرت موسی داشت ولی بسیار بد طبیعت و بد رفتار بود که پس از گناهان بسیار و مخالفت با موسی به امر خداوند خود و اموالش در زمین فرو رفتند - عمر نوح: حضرت نوح که در ۵۰ سالگی بر او وحی آمد و نهصد و پنجاه سال زندگی کرد، کنایه از عمر زیاد می باشد. ۷- جام جم: جام جهان نما، جامی که در اختیار جمشید بود و وسیله آن به همه اسرار و امور پنهانی عالم دست می یافت / لاف زدن: ادعا کردن - عدم: نیستی، عالم بی نشانی، عالم معانی. ۸- تأیید جام: کمک جام. ۹- سیر: حرکت، گذر - دیر دیرینه: کنایه از دنیای کهن / ملا زدن: صدا زدن، خبر کردن، آواز دادن. ۱۰- ایوان: کاخ - افراسیاب: پادشاه توران از قهرمانان شاهنامه. ۱۱- پیران: سپهسالار و مشاور خردمند افراسیاب / شیده: پسر افراسیاب. ۱۲- دخمه: گورستان. ۱۳- سلم و تور: سلم و تور و ایرج سه پسر فریدون هستند که فریدون جهان را میان آنان تقسیم کرد. ۱۴- سپنج: عاریت، موقت. سرای سپنج: کنایه از دنیا، خانه موقت. ۱۵- آتش تابانک: می، شراب / آتش در دین زردشت گرامی می باشد و به همین دلیل است که زردشت در زیر خاک در جستجوی آن است ...

...	۱۵۱۴	۱۳۱۲۱۱۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
عدل، فنی، خرم	۱۵۱۴	۱۳۱۲۱۱۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پژمان (۲)	۱۲۱۳	۱۰۹۱۶۲	۳	۱۸	۱۷	۲۵	۲۴	۲۰	۱۹	۲۱	۲
انجو	-	۲۳۶۵	۸	۷	۲۱	۵۲	۵۶	۵۵	۵۴	۵۴	۵۴
فرزاد	۱۱۱۰	۱۳۹۶	۳	۵	۲۱	۱۲	۵۲	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
افشار	۲۱۳۰	۲۸۲۷۲۶۲۵	۲۲	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۶	۱۵	۱۴
چذیر	۱۵۱۶	-	۹	-	۴	۶	۵	۷	-	۲	۱
قریب	۲۲۲۱	۱۸۱۷۲۰۱۹	۱۴	-	۱۶	۱۵	۶	۵	۲	۱	۲
پهروض	۱۵۱۶	۱۲۱۱۱۰۱۳	۹	-	۴	۶	۵	۷	۳	۲	۱
سپهیل	-	۴۳۶۵	۸	۷	۲۱	۵۲	۵۶	۵۵	۵۴	۵۴	۵۴
معیط	۲۳۲۲	۲۷۲۱۱۶۱۲	-	-	۱۱	۱۰	-	۱۳	۵۵	۵۴	۵۴
نی	۱۳۲۳۵	۳۴۳۱۲۳۲۲	۳۲۱۵	۴۹	۴۸	۴۵	۴۴	۴۳	۵۷	۵۱	۴۷
فرخ	۳۱۱۶	۱۲۱۱۱۰۱۳	۵۵	-	-	-	-	۵۲	۵۴	۵۴	۵۴
جلان	۱۵۱۶	۱۲۱۲۱۱۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
سایه	۹۸	۷۶۵۴	۳	۲	۱	۵۲	۵۵	۴۱	۵۴	۵۴	۵۴
رضی	۱۵۱۶	۱۳۱۲۱۱۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

ترتیب ابیات ساقی نامه: پژمان (۱)، خال
فاقد این مثنوی: شاملو، ادیب

اختلاف متن ها

۲ - افشار، بهروض: به من ده که من بیدل افتادهم

جذیر: به من ده که من بس دل افتادهم

۳ - افشار: بده ساقی آن می / سهیل: فرستد سلام

۳ - عدل، قنی، پژمان (۲)، خرم: تکراری است و «بده ساقی آن می» آغاز شده است.

۴ / فروخ: که جمشید کی بود کاووس کی

۶ - افشار: گشائیم راز

۷ - عدل، پژمان، قنی، فرزاد، خال، جلان، خرم: بده ساقی آن می - جذیر، بهروض: کزان جام جم

۹ / فروخ: به یاران دیرینه زن

۱۱ - انجو، سهیل: کجا رفت پیران / قریب، فروخ: کجا شیده ترک

افشار: کجا شد نگر ترک

بهروض: کجا شیده و ترک

محیط: کجا رفت ترکان

۱۲ - انجو، سهیل: نه تنها شد ایوان و کاکش به باد / عدل، قنی، پژمان (۲)، خال، خرم: که کس دخمه نیزش ندارد به یاد

بهروض، فروخ: نه تنها شد ایوان قصرش به یاد

محیط: به تنها شد ایوان و کاکش به یاد

افشار: که کس دخمه نیزش نیارد به یاد

محیط: که خاکش ندارد کسی هم به یاد

۱۴ - قریب: که خوش گفت جمشید

۱۵ - محیط: بیا ساقی آن بیفش تابناک

۱۶. به من ده که در کیش زندان مست
 ۱۷. بیا ساقی آن بگر مستور مست
 ۱۸. به من ده که بدنام خواهم شدن
 ۱۹. بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
 ۲۰. بده تا زوم بسر فلک شیر گیر
 ۲۱. بیا ساقی آن منی که حور بهشت
 ۲۲. بسده تا بخوری در آتش کنم
 ۲۳. بیا ساقی آن منی که شاهی دهد
 ۲۴. منی آم ده مگر گردم از عیب پاک
 ۲۵. چو شد باغ روحانیان مسکنم
 ۲۶. شمسرابم ده و روی دولت ببین
 ۲۷. من آنم که چون جام گیرم به دست
 ۲۸. به مستی دم پارسایی زخم
 ۲۹. به مستی توان دژ اسرار شفت
 ۳۰. که حافظ چو مستانه سازد سرود

چه آتش پرست و چه دنیا پرست
 که انسدر خرابات دارد نشست
 فرید منی و جام خواهم شدن
 که گر شیر نوشد شود پیشه سوز
 به هم برزنم دام این گرگ پیر
 عبیر ملایک در آن می سرشت
 مشام غرزد تا ابد غموش کنم
 به پاکتی او دل گواهی دهد
 برآرم به عشرت سرا زاین مفاک
 در اینجا چرا تخته بسند تنم
 خرابم کن و گنج حکمت ببین
 ببینم در آن آینه هر چه هست
 دم خسروی در گدایی زخم
 که در بیخودی راز نتوان نهفت
 زهرخش دهد رود زهره درود



۱۶- زندان: افراد لایبالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان - زندان مست: زندان می زده، زندان عاشق - کیش: آیین.
 ۱۷- مستور: پوشیده - بگر مستور مست: کنایه از دختر رز، شراب / خرابات: میکده، محل عیش و عشرت و خوشگذرانی.
 ۱۹- اندیشه سوز: از بین برنده عقل و فکر / پیشه: نیاز، نیستان، جنگل کوچک. ۲۰- فلک: آسمان - شیرگیر: گیرنده شیر
 فلک صورت پنجم از صورتهای فلکی که در میان سرطان و سنبله قرار دارد و آن را به صورت شیر می توهم کرده اند - روم بر
 فلک شیرگیر: کنایه است از تسخیر فلک / گرگ پیر: کنایه از دنیا و جهان. ۲۱- حور: زن سیاه چشم، زن زیباروی / عبیر:
 مادهای خوشبو مرکب از مشک و گلاب و غیره - عبیر ملایک: بوی خوش فرشتگان - می سرشت: خمیر می کرد. ۲۲- بخور:
 هر ماده خوشبویی که در آتش ریزند و بوی خوش دهد / مشام: بینی - خرد: عقل. ۲۳- مفاک: گودال عمیق، زمین پست،
 کنایه از دنیا. ۲۵- باغ روحانیان: بهشت، ملکوت اعلی، باغ فرشتگان / تخته بند: گرفتار، بسته، دربند. ۲۶- دولت:
 خوشبختی / حکمت: دانایی، راستی، عدل و داد. ۲۸- خسروی: پادشاهی. ۲۹- در: گوهر - سفتن: سوراخ کردن - در عالم
 مستی است که می توان به اسرار دست یافت / بیخودی: ناهشیاری. ۳۰- مستانه: مانند مستان / چرخش: فلک، آسمان -
 رود: یکی از آلات موسیقی - زهره: ناهید، ونوس، از سیاره های منظومه شمسی که در قدیم الهه شمع و موسیقی
 می دانستند و او را به صورت زنی نوازنده تصور می کردند...

...	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	
عدل، قن، غم	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	
پژمان (۲)	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
انجو	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
فرزاد	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
افشار	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
جذیر	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
قریب	-	۵۳	-	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
بهروض	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
سهیل	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
محیط	۳	۱۶	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
نی	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
فرخ	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
جلان	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
سایه	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
رضی	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵

۱۶ - افشار: رندان هست

۱۸ / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: خراب می و جام خواهم شدن

۲۰ - قریب: بده تا شوم بر فلک / انجو، فرزاد، افشار، سهیل، محیط: به هم بر درم

۲۱ / افشار: از آن می سرشت

بهروض: بدان می سرشت

فرخ: در او می سرشت

۲۲ - افشار: بر آتش کنم / انجو، فرزاد، محیط: دماغ خرد = افشار: را به آن خوش کنم

خال: را دمی خوش کنم

۲۳ - عدل، پژمان، قنی، خال، خرم: بده ساقی آن می که شامی دهد

۲۴ - انجو، فرزاد، سهیل، محیط، نی، فرخ، سایه: به من ده مگر کردم / محیط، نی، فرخ: خوام به عشرت سرا

۲۶ - نی: به دستم ده و روی دولت ببین

فرخ: به دستم بده روی دولت ببین

۲۷ - قریب: به من ده که چون جام گیرم به دست / نی: ببیند در آن آینه

نی: وگر همچو جم جام گیرم به دست

۲۸ - عدل، پژمان، قنی، خرم: به مستی دم پادشاهی زنم

انجو، سهیل: به مستی دم از پارسایی زنم

فرزاد، سایه: به مستی در پارسایی زنم / انجو، سهیل: در خسروی = نی، فرخ: در گدایی زند

افشار: به مستی در پادشاهی زنم فرزاد: دم از خسروی

نی: به مستی در پارسایی زند

فرخ: به مستی دم پارسایی زند

۳۰ - بهروض: که حافظ چو هشیار سازد سرود / عدل، پژمان، قنی، فرخ، جلان، خرم: زچرخش دهد زهره آواز رود

بهروض: زچرخش دهد زهره درود

سهیل: زچرخش دهد روی زهره درود

...

مغنی نامه

۳۱	مغنی کجایی به گلبانگ رود	به یادآور آن خسروانی سرود
۳۲	که تا وجد را کارسازی کنم	به رقص آیم و خرقه بازی کنم
۳۳	به اقبال دارای دیهیم و تخت	بهین میوه خسروانی درخت
۳۴	خدیو زمین پادشاه زمان	مسو برچ دولت شبه کامران
۳۵	که تمکین آورنگ شاهی از اوست	تن آسانی مرغ و ماهی از اوست
۳۶	فسرور دل و دیده مقبلان	ولی نعمت جوان صاحبان
۳۷	آای همای همایون نظر	خجسته سسروش مبارک خیر
۳۸	فلک را گهر در صدف چون تو نیست	فریدون و جم را خلف چون تو نیست
۳۹	به جای سکندر بمان سالها	به دانسادلی کشف کن حالها
۴۰	سر فتنه دارد دگر روزگار	من و مستی و فتنه چشم یار
۴۱	یکسی تیغ داند زدن روزگار	یکسی را قسمل زن کند روزگار
۴۲	مغنی بساز آن نو آیین سرود	بگو بسا حریفان به آواز رود
۴۳	مرا برعدو عاقبت فرصت است	که از آسمان مژده نصرت است



۳۱ - مغنی: آواز خوان، مطرب - گلبانگ: آواز - رود: برپا، عود - گلبانگ رود: نوای ساز، آواز ساز / خسروانی: لحن سی و یکم پارسی، گوشه‌ای در دستگاه‌های ماهور، راست پنجگاه و شور. ۳۲ - وجد: خوشی بسیار - تابرای سرور و شادمانی خود را آماده کنم / خرقه‌بازی: جامه دریدن صوفیان به هنگام سماع. ۳۳ - دارای دیهیم و تخت: پادشاه صاحب تاج و تخت / بهین: بهترین - خسروانی: شاهانه. ۳۴ - خدیو: پادشاه / برچ: هر یک از دوازده حصه منطقه البروج - دولت: بزرگی و عظمت - برج دولت: دولت به برج تشبیه شده است. ۳۵ - تمکین: احترام، توانایی - اورنگ: تخت پادشاهی / تن آسایش: راحتی و آسایش. ۳۶ - فروغ: روشنایی - مقبلان: نیکبختان / ولی نعمت: صاحب اختیار - صاحبان: سالک، عارف. ۳۷ - هما: مرغ خوب، فرخنده، مرغی که گویند سایه‌اش بر سر هر کس بیفتد به سعادت و کامرانی می‌رسد - همایون نظر: آنکه نظر خجسته و میمون دارد / سروش: فرشته پیام‌آور، جبرئیل - مبارک خبر: خوش خبر. ۳۸ / فریدون: یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان - خلف: فرزند، جانشین. ۳۹ - سکندر: منظور جمشید است / دانا دلی: آگاه بودن. ۴۰ - سرفتنه داشتن: خیال آشوب داشتن. ۴۱ - روزگار: روز جنگ. ۴۲ - نوآیین سرود: ترانه تازه و مبتکر / حریفان: هم پیاگان. ۴۳ - عدو: دشمن / نصرت: یاری، کمک.

۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
عدل، پژمان (۱)	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
پژمان (۲)	۲۴	۲۵	۵۱	۵۲	۳	۱۵	۱۶	۲۱	۲۲	۲۷	۵۵	۵۶
انجو	۲۶	۲۷	—	—	—	—	—	—	—	۲۸	۲۰	۴۲
فرزاد	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
افشار	۴۴	۴۷	۴۵	۴۸	۴۹	۵۱	۵۰	۱	۲	۷	۶	۴
جذیر	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
قریب	۵۷	۴۲	۴۳	—	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۱	۵۰	۳۱	۳۲
بهروض	۳۲	۲۹	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
خال	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۵۶	۵۵	۵۴	۵۲
سهیل	۲۶	۲۷	—	—	—	—	—	—	—	۲۸	۲۰	—
محیط	۴	۵	—	—	—	۶	۲	۱	۲	۱۹	۲۰	۱۷
نی	۲۴	۲۱	۲۲	۵	۱۷	۶	—	۱۸	۵۶	۲۵	۲۶	۳۰
فرخ	۳۹	۳۹	۵۶	۱۵	۱۶	۳	۲	۹	۱	۱۹	—	۲۰
جلان	۳۲	۲۹	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
سایه	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۴۷	۵۷	۴۵	۴۴	۵۱
رضی	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۲	۴۳	۴۵

اختلاف متن ها:

- ۳۱- انجو، فرزاد، قریب، خال، سهیل: مغنی کجایی به آواز رود / بهروض: به یاد آر آن خسرویه سرود
خال: به یاد آر از آن خسروانی سرود
- ۳۳ / بهروض، جلان: میسر شود خسروانی درخت
افشار: مبشر شود خسروانی درخت
- ۳۴- فرزاد، نی: پناه زمین پادشاه زمان
- ۳۵ / عدل، پژمان، قنی، افشار، خرم: تن آسایش مرغ و ماهی
فرخ، جلان، رضی: تن آسایی مرغ و ماهی
- ۳۶ - / محیط: مصرع ها جابجا می باشد
- ۳۶ / بهروض، جلان، رضی: ولی نعمت و جان صاحب دلان
محیط، نی، فرخ: ولینعمت جمله صاحب دلان
- ۳۷- فرزاد: همایون اثر / بهروض: خجسته شروش و مبارک خبر
فرخ: خجسته شروش مبارک سیر
- ۳۸ / نی، فرخ: منوچهر و جم را خلف
- ۳۹ / بهروض، جلان: تو را باد کشف چنین حالها
افشار: به دانا دلی گشته آن حالها
فرخ: به دانا دلی باد اقبال ها
- ۴۰ / بهروض: فتنه و چشم یار
- ۴۱- عدل: یکی تیغ داند زند روزگار
- ۴۲- عدل، پژمان، قنی، بهروض، جلان، خرم: مغنی بزن آن نو آیین سرود
محیط، نی: مغنی بساز این نو آیین سرود
افشار: مغنی بساز آن نوای سرود
- ۴۳ - / انجو، فرزاد، افشار، محیط، نی، فرخ: مصرع های بیت جابجا می باشد
- ۴۳- قنی، پژمان (۲): مرا با عدو عاقبت فرصت است
محیط، نی: مرا بر عدو عاقبت نصرت است / محیط، نی: که از آسمان مژده فرصت است
قریب: مرا وعده عافیت فرصت است

...

به قنول و غزل قصه آغاز کن
 به ضرب اصولم بر آور زجای
 بگویی و بزن خسروانی سرود
 زهر روی و از بسبارید یاد کن
 ببین تا چه گفت از درون پرده دار
 که ناهید چنگی به رقص آوری
 به مستی وصلش حوالت زود
 به آیین غموش نغمه آواز ده
 ببین تا چه زاید شب آبتن است
 به یکتایی او که تایی بزن
 ندانم که را خاک خواهد گرفت
 ندانم چراغی که بر می کند
 تو خون مرا عجب به سافر بریز
 به یاران رفته درودی فرست

مُغَنّی نوای طرب ساز کن
 که بار غم بر زمین دوخت پای
 مُغَنّی نوایی به گلبانگی رود
 روان بسزرگان زخبود شاد کن
 مُغَنّی از آن پرده نقشی بیار
 چنان برگش آهنگی این داوری
 رهسی زن که صوفی به حالت زود
 مُغَنّی دف و چنگ را ساز ده
 فریب جهان قصه روشن است
 مُغَنّی ملولم دو تایی بزن
 همی بینم از دور گردون شگفت
 و گر رنید مغ آتشی می زند
 در این خون فشان عرصه رستخیز
 به مستان نوید سرودی فرست

۴۴ - طرب: نشاط، شادی - ساز کردن: نواختن، آهنگ کاری کردن / قول: آواز یا تصنیف با شعر عربی - غزل: آواز یا تصنیف با شعر فارسی - قول و غزل: در موسیقی به نوعی خاص از تصنیف یا ترانه اطلاق می شد که قطعه اول یعنی قول با شعر عربی و قطعه دوم یعنی غزل با شعر فارسی اجرا شد. ۴۵ / ضرب اصول: رنگ یا آهنگی ریتمیک در دستگاه شور = آنچنان آندوهگیم که حال برخاستن ندارم مگر اینکه تو با آهنگ ضرب اصول مرا به هیجان بیاوری و به پایکوبیم وا داری. ۴۷ - پرویز: خسرو پرویز دوم پادشاه ساسانی پسر هرمز چهارم - یارید: نوازنده و موسیقی دان معروف دربار خسرو پرویز. ۴۸ - پرده: مقام یا دستگاه موسیقی - نقش: یک قطعه موسیقی توصیفی بدون کلام / پرده دار: شاه یا هر کسی که در پس پرده نشسته و به موسیقی گوش می کند - ای موسیقی دان ببین پرده دار چه گفت. اول تو خواست که در همان مقام که می نوازی نقشی بیافرینی. ۴۹ - برکشیدن: بلند کردن / ناهید چنگی: ستاره ناهید که در قدیم الهه شعر و موسیقی بود و به صورت زنی نوازنده تصور می شد. ۵۰ - رهی: نغمه ای، آهنگی - آهنگی بنواز که صوفی چنان حال وجدی پیدا کند و به عالم مستی رود و در عالم مستی به وصال جانشین برسد. ۵۳ - ای موسیقی دان به وحدانیت و یگانگی خداوند سوگند که دو تار بنواز که سخت ملولم. ۵۴ - گردون: فلک. ۵۵ - رند مغ: رند زردشتی، می فروش / - نمی دانم که با آتش زدن ما چراغ چه کسی را می خواهد روشن کن.

۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴
۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	-	۴۵	۴۴ (۱) پژمان
۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	-	۲۴ (۲) پژمان
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	انجو
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	فرزاد
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	افشار
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	چدیر
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	قریب
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	بهری
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	خال
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	سپید
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	محیط
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	نی
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	فرخ
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	جلان
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	سایه
۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	رضی

۴۴ / افشار: به قول و غزل فتنه آغاز کن

۴۸ / افشار، قریب، فرخ: ببین تا چه گفت از حرم پرده‌دار

بهروض: ببین تا چه گفته است آن شهریار

۴۹ - عدل، پژمان، قنی، خال، خرم: چنان برکش آواز خیناگری

بهروض، جلان: چنان برکش آهنگ آن داوری

۵۱ / افشار، قریب، نی، سایه: به یاران خویش نغمه آواز ده

انجو، فرزاد، سهیل: به یاران یکرنگ آواز ده

۵۲ - پژمان (۲)، رضی: قصه‌ی روشن است / انجو، فرزاد، سهیل: سحر تا چه زاید شب‌آبستن است

۵۳ / پژمان (۱): که نانی بزن

۵۴ - فرزاد، محیط، نی، فرخ: همی مانم از دور گردون شکفت / محیط، نی، فرخ: ولی نیست بروی مجال گرفت

انجو، سهیل: همی دارم از دور گردون شکفت

۵۵ - پژمان (۱)، رضی: وگر زند مغ آتشی می‌زند

قنی، سایه: دگر زند مغ آتشی می‌زند

نی، فرخ: دگر همچو زند آتشی می‌زند

پژمان (۲): اگر زند مغ آتشی می‌زند / محیط: ندانم چراغ که بر می‌کنند

بهروض: دگر زند چون آتشی می‌زند / فرخ: ندانم تا چراغ که بر می‌کند

خال: دگر زند خوان آتشی می‌زند

محیط: دگر همچو زند آتشی می‌زنند

۵۶ / پژمان، قنی، قریب، جلان، خرم، رضی: تو خون صراحی و ساغر بریز

محیط: تو هم خون جام و صراحی بریز

۵۷ - انجو، فرزاد، سهیل: نوید و سرودی فرست



قطر قطر قطر قطر

(۱)

- ۱ تونیک و بید خود هم از خود بهرس چهره را دیگری بایدت محتسب
- ۲ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ وَيَزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِب



۱ / محتسب: مأمور امر به معروف و نهی از منکر و اجرای احکام شرعی. ۲ = کسی که از خشم خدا بترسد راه خروج از دشواریها را برای وی پدید می آورد و روزی وی را از جایی که گمان نمی برد می رساند.

(۲)

- ۱ سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
- ۲ سرای قاضی یزد لر چه منبع فضل است خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست



۱ - رواق: پیشخانه، پیشگاه خانه. ۲ / علم نظر: نظر بازی، به روی زیبانگاه کردن و لذت بردن، شاهد بازی

(۳)

- ۱ آصف عهد زمان جانی جهان تورانشاه که در این مزرعه جز دانه خیرات نکشت
- ۲ ناسف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف که به گلشن شد و این گلشن پردود بهشت
- ۳ آن که قیلش سوی حق بینی و حق گویی بود سال تاریخ وفاتش طلب از قیل بهشت



۱ - آصف: نام وزیر دانشمند و توانای حضرت سلیمان - آصف عهد: وزیر زمان - تورانشاه: خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع و پسرش زین العابدین مظفری / مزرعه: کنایه از دنیا - خیرات: کارهای نیکو. ۲ - ناف هفته: وسط هفته یعنی سهشنبه - کاف و الف: به حساب حروف ابجد برابر است با ۲۱ / گلشن: باغ، کنایه از بهشت - گلشن: اجاق حمام، کنایه از دنیا - بهشت: رهاکرد، نهاد، گذاشت. ۳ / میل بهشت: به حروف ابجد سال ۷۸۷ هجری می باشد.

(۴)

- ۱ بهاء الحق و الدین طاب مقبواه امام سنت و شیخ جماعت
- ۲ چو میرفت از جهان این بیت می خواند بر اهل فضل و ارباب براعت
- ۳ به طاعت قرب ایزد می توان یافت قدم در راه گرت هست استطاعت
- ۴ بدین دستور تاریخ وفاتش بسرون آر از حروف قرب طاعت



۱ - بهاء الحق: بهاء الدین عثمان کوه گیلویی از بزرگان علمای شافعی که مسند قضا را در زمان شاه شجاع داشت - طاب مقبواه: پاکیزه باد جایگاه (قبر) او / امام سنت: پیشوای اهل سنت - شیخ جماعت: پیشوا و واعظ اهل سنت. ۲ / اهل فضل: اهل علم و دانش - ارباب براعت: عالمان بزرگوار. ۳ - قرب: نزدیکی / استطاعت: توانایی، یارایی. ۴ / قرب و طاعت: به حروف ابجد برابر است با ۷۸۲ هجری.

۴	۳	۲	۱
-	۳	۲	۱

فوخ

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است.
کلمات: فرزاد، بهروز، خال، سهیل، محیط، نی، جلان، رضی.
فاقد این قطعه: شاملو، افشار، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- قریب: از خود طلب / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: چرا بایدت دیگری محاسب
۲- جذیر: و من یتق الله یجعل له مخرجا

۲

ترتیب ابیات: تمام متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (فقط).
کلمات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، نی، خرم
فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- پژمان (۲): رواق و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
فرزاد: سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
قریب: سراو مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
سهیل: سرای مدرسه و بحث و علم و طاق و رواق
۲- جذیر، بهروز، خال، جلان، رضی: ارچه منبع علماست / قریب: خلاف هست که = نی: حکم نظر در آنجا نیست
فرخ: ار چه منبع فیض است

۳

ترتیب ابیات: تمام متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)، خرم (نب)
کلمات: قنی، فرزاد، جذیر، جلان.
فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروز، خال، سهیل، نی، خرم، رضی: آصف عهد و زمان = بهروز، رضی: جان و جهان تورانشاه
عدل، پژمان (۱)، فرخ: آصف دور زمان
۲- عدل، پژمان (۱)، قریب، نی، خرم: از ماه رجب کاف و الف / انجو: که به گلشن شد و این خانه پدرود بهشت
فرخ: که به جنت شد و این گلخن پردرد به هشت
۳- فرخ: حق بینی و حق گویی کرد

۴

ترتیب ابیات: به جز فرخ با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)
کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم.
فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۲- فرزاد: این نکته می‌گفت / فرزاد: به اهل فضل و = افشار، قریب، فرخ: آریاب بلاغت
فرخ: این بیت می‌گفت
۳ / جذیر: هست این بضاعت
۴- افشار، بهروز: باین دستور / افشار، جذیر، بهروز، خال، نی، جلان، رضی: حروف قرب و طاعت

(۵)

- ۱ قوت شاعره من شعر از فرط ملال
- ۲ نقش خوارزم و خیال لب جمیعون می‌بست
- ۳ می‌شد آن کس که جز او جان سخن کس نشناخت
- ۴ چون همی گفتمش ای مولس دیرینه من
- ۵ گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من
- ۶ لایه بسیار نمودم که مرو سود نداشت
- ۷ پادشاه ز سر لطف و کرم بازش خوان



۱ - از فرط ملال: از شدت اندوه، از بسیاری اندوه. ۲ - خوارزم: ناحیه‌ای از ایران قدیم که مهد قوم آریا بوده است - جیحون: نام رودی معروف در ترکستان / ملک سلیمان: لقب سرزمین فارسی و شهر شیراز. ۳ - می‌شد: می‌رفت. ۴ - جان سخن: روح کلام / کالبد: جسم. ۵ - سخت می‌گفت: سخن درشت می‌گفت. ۶ - شکر لایه: شیرین سخن - خوش الحان: خوش صدا. ۷ - لایه: التماس و زاری / - زیرا کید حل مشکل در دست سلطان بود. ۸ - از غایت حرمان رفتن: از شدت نومیدی و بی‌امیدی رفتن.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	یروغ، خال، رخی
۷	۶	-	۴	۳	۲	۱	قریب

(۶)

- ۱ زخمان لا یموت چو این پادشاه را
- ۲ جانش قرین رحمت خود کرد تا بود



۱ - رحمان لایموت: خداوند بخشنده که هرگز نمی‌میرد / عمل الخیر لایموت: کار نیک از او فوت نمی‌شود، کار نیکو فراموش نمی‌شود. ۲ - رحمان لایموت: برابر حساب ایجاد سال ۷۸۶ ه.ق می‌شود که ماده تاریخ فوت شاه شجاع می‌باشد.

(۷)

- ۱ خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد
- ۲ زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست
- ۳ ای که افشای عطارد صفت شوکت توست
- ۴ طیره جلوه طوبا قید چون سرو تو شد
- ۵ نه به تنها حیوانات و نباتات و جهاد



۱ - خسروا: ای خسرو - گوی فلک: فلک به اعتبار گردیدن به گوی بازی چوگان تشبیه شده است - خم چوگان: چوبی سر کج که با آن چوگان بازی می‌کنند / ساخت: فضا، میدان بازی، عرصه - کون و مکان: جهان و هر چه در آن است - ساخت کون و مکان: سراسر جهان - عرصه: فضای یک زمین. ۲ - خاتون: بانوی عالی نسب - ظفر: پیروزی - پرچم: کاکل؛ دسته‌ای مویا ریشه و منگله سیاه رنگ که بر نیزه و علم می‌آویزند یا به گردن اسب می‌بندند / - امیدوارم کوششهای تو قرین پیروزی جاوید باشد. ۳ - انشاء: نگارش - عطارد: دبیر - نویسنده فلک، سیاره تیر که قدما آن را ستاره حکیمان و نویسندگان می‌دانستند - ای کسی که نوشته عطارد در وصف عظمت و بزرگواری تو است / عقل کل: عقل تمام و کامل، عقل اول، آنچه نخستین بار از ذات حق صادر شده است، جبرئیل - طغرا: یکی از خطاه که به شکل قوسی تو در تو و موازی نوشته می‌شود - طغراکش: دبیری که در دیوان شغل او نوشتن خط طغرا بوده است - شایسته است که جبرئیل غلام و دبیر تو باشد ۴ - طیره: خشم و غضب، خجالت و شرمندگی - طوبا: درختی عظیم در بهشت / غیرت: خشم، رشک، حسد - خلد برین: بالاترین مرتبه بهشت - فضای باغ و بوستان تو مایه رشک و حسد بهشت برین است. ۵ - نباتات: گیاهان / عالم امر: عالم ملکوت، ملائکه.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۲	۵	۴	۳	+	۲	۱	پژمان (۱)
۲	۵	۴	۳		۲	+	انجو (غ)
	۵	۴	۳		۲	۱	فرزاد (غ)
۲	۵	۴	۳		۲	۱	سهیل (غ)

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، انجو، فرزاد، سهیل، نی، فرخ (فط)، سایه، خرم
 کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، فرخ
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، جذیر، محیط، ادیب، جلان

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروض، خال، رضی: قوه شاعره من / عدل، پژمان (۱)، فرزاد، خرم: متفرق شده از قریب: متغیر شده از
- ۳- قریب: شد آنکس که = بهروض، خال، رضی: چو او چاره من کس نشناخت
 نی، سایه: چو او جان سخن کس نشناخت
- ۴- نی: گفتمش صبر کن = فرزاد، قریب، بهروض، خال، رضی: ای مونس دیرینه مرو
- ۵ / بهروض، خال، رضی: خوش گوی سخندان می‌رفت
 فرزاد، نی: خوشخوان سخندان می‌رفت
- ۷ / پژمان (۱): کز غایت حرمان می‌رفت

ترتیب ابیات: با تمام متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۱) (ش)، پژمان (۲) (کش)،
 فرخ (فط)، خرم (نب)
 کلمات: پژمان (۱)، فرزاده، خرم.
 فاقد این قطعه: عدل، شاملو، محیط، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱- قنی، پژمان (۲)، انجو، افشار، فرخ، جلان: چو آن پادشاه را / بهروض، نی، فرخ، خرم: عمل خیر لایفوت
 قریب: خبر خیر لایفوت
- ۲- قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، فرخ: جانش فریق رحمت خود کرد تا بود
 افشار، خال، جلان، رضی: موتش قرین رحمت خود کرد تا بود
 جذیر: جایش قرین رحمت خود کرد تا کند
 قریب: جانش قرین رحمت حق کرد تا بود

ترتیب ابیات: عدل (غ)، قنی (غ)، پژمان (۲)، جذیر، قریب، بهروض، خال (غ)، ادیب (غ)،
 نی، فرخ (فط)، جلان، سایه، خرم (غ)، رضی.
 کلمات: عدل، فرزاد، قریب، خال، ادیب، نی، جلان، خرم، رضی.
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط
 ابیات الحاقی:

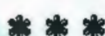
- ۱: همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو باد
 ۲: حافظ خسته با خلاص ثناخوان تو شد لطف عام تو شفابخش ثناخوان تو باد

اختلاف متن‌ها

- ۱- قنی، پژمان (۲)، خرم: در خم چوگان تو شد
- * قنی، فرخ، خرم: در بخش غزلیات مطابق این متن می‌باشد
- ۴- انجو: قد دلجوی تو شد / پژمان، انجو، فرخ، سایه: ساحت بستان تو باد
- ۵- جذیر، بهروض: نه به تنها حیوانات و جمادات و نبات

(۸)

- ۱ دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد دشمنی دل سیاه تو غرقه به خون چو لاله باد
- ۲ ذروه کاخ ز تبنت راست زفرط ارتفاع راهروان وهم را راه هزار ساله باد
- ۳ ای مبه چرخ معدلت چشم و چراغ عالمی باده صافی دایمت در قدح و پیاله باد
- ۴ چون به هوای مدحتت زهره شود ترانه ساز حسادت از سماع آن معرم آه و ناله باد
- ۵ نه طبع سپهر و آن قرصه ماه و غور که هست بر لب خوان قسمتت سهل ترین نواله باد
- ۶ دختر فکر بگر من معرم مدحت تو شد مهر چنان عروس را هم به گفت حواله باد



۱ - دادگرا: ای داددهنده، ای عادل - جرعه کش: باده نوش، آنکه می را تا آخرین قطره می نوشد = ای عادل دادگر فلک جرعه کش پیاله تو باشد / دل سیاه: بد ذات و پندهاد، کینه جو. ۲ - ذروه: نوک، غایت بلندی - راست: صفا، درست / وهم: پندار - راهروان وهم: وهم به راهروان تشبیه شده است. ۳ - برج: هر یک از دوازده حصه منطقه البروج - منزلت: مقام - برج منزلت: منزلت به برج تشبیه شده است تا پذیرای همه باشد. ۴ - به هوای: به آرزوی - مدحتت: ستایش تو - زهره: ناهید، ونوس، رب النوع موسیقی، درخشانترین سیاره منظومه شمسی که به عقیده قدما الهه شعر و موسیقی است و وی را به صورت زنی نوازنده تصور می کردند / جلست: حسود تو - سماع: شنیدن، رقص و پایکوبی همراه با آواز - معرم: همدم و همراه. ۵ - نه طبع سپهر: قدما آسمان را به نه طبقه تقسیم می کرده اند - قرصه: قرص، گرده - قرصه ماه: قرص ماه - معرم: خور: قرص خورشید / نواله: لقمه خوراکی برای گذاشتن در دهان، نصیب، بهره. ۶ - فکر بگر: اندیشه نو که به فکر کسی خطور نکرده باشد - دختر فکر بگر: فکر از نظر بگر بودن به دختر تشبیه شده است / مهر: کابین، مهریه، صله و جایزه

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	+	۲	۳	۴	۵
۱	-	۳	۴	۵	۶

پژمان (۲)، جلان (غ)
 انشار، خال، نی، سایه، رخی
 (جدیر، قریب، بهروخی) (غ)

(۹)

- ۱ به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق به پنج شخصی عجب ملک فارس بود آباد
- ۲ نخست پادشهی همجو او ولایت بخش که جان خویش سپرد و داد عیش بداد
- ۳ دگر مربی اسلام شیخ مجذالذین که قاضی بی از او آسمان ندارد یاد
- ۴ دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد
- ۵ دگر شهشیه دانش عفت که در تصنیف بسای کار مواقف به نام شاه نهاد
- ۶ دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل که نام نیک پیرد از جهان به بخشش و داد
- ۷ نظیر خویش به گذاشتند و نگذاشتند خدای عز و جل جمله را بیمار زاد



۱ - عهد: دوران، زمان - شاه شیخ ابواسحاق: جمال الدین بن محمد اینجو پادشاه فارس از خاندان اینجو در سال ۷۵۸ هـ ق در جنگ با امیر مبارالدین مغلوب شده و به قتل می رسد / عجب: عجیب. ۲ - ولایت بخش: پادشاهی که سرزمین یا جایی به کسی می بخشیده است. / داد عیش دادن: به نهایت شادمانی کردن. ۳ - شیخ مجذالذین: قاضی مجذالذین اسماعیل بن رکن الدین یحیی از قضات معروف شیراز که ۹۴ سال زندگی کرد. ۴ - ابدال: صلحا و مردان خدا که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد - شیخ امین الدین: شیخ امین الدین محمد گلزونی بلخی از مشاهیر مشایخ طریقت در خطه فارس در قرن هشتم و معاصر ملوک خاندان اینجو فارس یعنی شاه ابواسحاق و پدر و برادران او بود. وی در سال ۷۲۴ هـ ق در کازرون وفات یافت / یمن همت: برکت و سعی و کوشش. ۵ - عهد: عبدالرحمن بن احمد ابجی قاضی فارس و از فقهای مشهور شافعی بود - تصنیف: نگارش، نوشتن کتاب یا رساله / = موقوفه ها را به نام شاه ابواسحاق ضبط کرد. ۶ - حاجی قوام: حاجی قوام الدین حسن تمناجی مأمور مالیات و حسابدار دربار ابواسحاق - دریا دل: بسیار بخشنده، شجاع / داد: عدل، دادگتری، دادخواهی. ۷ - این پنج شخصی نظیر و مانند خود را در این دنیا نگذاشتند و رفتند خدای بزرگ آنها را رحمت کند و بیمارزد

ترتیب ابیات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، فرزاد (غ)، سهیل، فرخ (فط)، خرم
فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب
ابیات الحاقی:

+ زلف سیاه پرچمت چشم و چراغ عالم است جان نسیم دولتش در شکن کلاله باد

اختلاف متن‌ها

۱- پژمان، فرزاد: دادگرا فلک ترا / جذیر، بهروض، خال، نی، رضی: غرقه خون جولاله باد

۲- پژمان (۱)، نی: دروه کاخ رفعت

عدل: دروه کاخ رتبت

خرم: در ره کاخ رتبت

۳- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، سایه، خرم: ای مه برج منزلت

۴- فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، سایه، رضی: چون به نوای مدحت

/ قریب: حاسدت از سماع او = پژمان (۱)، فرزاد، نی، جلان، سایه: همدم آه و ناله باد

۵- پژمان (۱)، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: قرصه سیم و زر که هست

عدل: قرصه ماه خور که هست

/ جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: از لب خوان حشمت

نی: بر لب خوان حشمت

۶- فرزاد، قریب: محرم خلوت تو شد / فرزاد، قریب: مهر چنین عروس را = قریب: یک نفست حواله باد

+ نی: پشت و پناه عالم هست / جای نسیم دولتش

۹

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است

کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، سهیل، نی، جلان، خرم، رضی

فاقد این قطعه: شاملو، افشار، جذیر، بهروض، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

۱- فرخ: شاه دین ابواسحاق

۲ / عدل، پژمان (۱): که جان خویش نپرورد

۴- قریب: دگر بقیه اوتاد / پژمان (۱): از دست همت او

۵ / فرخ: بنای کار موافق

۶ / فرزاد: که نام و نیک ببرد = پژمان (۱): از جهان به ببخش و داد

قریب: از جهان به دانش و داد

۷- عدل: نبگذاشتند و بگذشتند

(۱۰)

- ۱ دل میند ای مرد پنهان بر سخای قمر و زید کس نمی‌داند که کارش از کجا خواهد گشاد
- ۲ زو توکل کن نمی‌دانی که سوک کینک من نقش هر صورت که زد رنگی دگر بیرون فتاد
- ۳ شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد
- ۴ کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج داور روزی رسان توفیق و نصرتشان دهاد



۱ - بفرد: خردمند، عاقل - سخا: بخشش، سخاوتمندی - ای مرد عاقل امید به بخشش و احسان کسی میند زیرا هیچ کس نمی‌داند که کارش از کجا گشایش خواهد یافت. ۲ - توکل کردن: کار خود را به خدا حواله کردن - کینک: قلم / نقش: تصویر. ۳ - شاه هرموز: تورانشاه بن قطب الدین تهمتن پادشاه جزیره هرمز / شاه یزد: شایحی مظفری که مدتی در یزد و نواحی اطراف آن سلطنت کرد. ۴ / داور روزی رسان: خداوند رزاق.

۲	۳	۲	۱
---	---	---	---

- - ۲ ۱ معیاد

(۱۱)

- ۱ به سمع خواجه رسان ای ندیم وقت‌شناس به خلوتی که در او اجنبی صبا باشد
- ۲ لطیفه‌ای به میان آر و خوش بخندانش به نکته‌ای که دلش را پندان رضا باشد
- ۳ پس آنکش ز گزم این قدر به لطف بهرس که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد



۱ - سمع: گوش - خواجه: شخص بزرگ، آقا، سرور - ندیم: همنشین / اجنبی: بیگانه - صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان - در جایی که جز باد صبا کسی نباشد. ۲ - لطیفه: بذله، شوخی - خوش: خوب / نکته: سخن نغز و لطیف - رضا: راضی، رضایت. ۳ - زگرم: از روی جوانمردی - به لطف: به مهربانی / وظیفه: مقرری، مستمری، وجه گذران معاش - روا: جایز.

(۱۲)

- ۱ رُوحُ الْقُدُسْ آن سرورِش فرخ بِسَرِّ قُبَّة طرازم زبَرِجَد
- ۲ می‌گفت سحرگهی که یارب در دولت و حشمت مغلد
- ۳ بسیر مسندِ خسروی بماناد منصور مظفر محمد



۱ - روح القدس: جبرئیل - سرور: فرشته پیام آور - فرخ: فرخنده و مبارک / قبة طرازم زبرجد: گنبد ایوان سبزرنگ، آسمان. ۲ / دولت: سعادت و نیک بختی، پخت و اقبال - حشمت: شکوه و جلال - مغلد: جاودان. ۳ - مسند خسروی: تخت شاهانه / منصور مظفر محمد: شاه منصور مظفری که آخرین پادشاه سلسله آل مظفر بود و در سال ۷۹۵ هجری در جنگ با تیمور کشته شد.

ترتیب ابیات: به جز متن محیط با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. خرم (نب)
کلمات: جدیر، خرم

فاقد این قطعه: قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، سهیل، ادیب، فرخ، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار، بهروض، خال، رضی: دل منه ای مرد بخرد بر سخای عمر و زید
عدل، پژمان (۱): دل مبدای مرد بخرد بر صفای عمر و زید
محیط: دل مبدای جان من در خواجه و شاه و امیر
- ۲- قریب: که نوک کلک تو / افشار، بهروض، خال، جلان، رضی: نقشی دگر بیرون فتاد
عدل، فرزاد: رنگ دگر بیرون فتاد
- ۳- عدل: ندیده بی سخن صد لطف کرد / فرزاد: چیزم نداد
- ۴ / افشار، نی: توفیق نصرشان دهاد

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است
کلمات: پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، خرم
فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب

اختلاف متن‌ها

- ۱- بهروض، فرخ: ای حریف وقت شناس / فرزاد، جدیر، بهروض، خال، نی، جلان، سایه، رضی: به خلوتی که در آن
- ۲- فرزاد: لطیف‌ای به میان آر و خاطرش بگشای / فرزاد، افشار، جدیر، نی، فرخ: در آن رضا باشد
- ۳- عدل: پس آنکش به کرم = عدل: این قدر زلف بپرس
جدیر: پس آنکه زگرمش فرخ: این قدر زلف بگوی
فرخ: پس آنکش به کرم

ترتیب ابیات: تمام متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (قط).
کلمات: پژمان، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم.
فاقد این قطعه: شاملو، جدیر، محیط، ادیب، جلان، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب، بهروض، نی: از قبه طارم زبرجد
- ۲- فرزاد، افشار، قریب، خال، نی، رضی: می‌گفت سحرگهان / عدل: در دولت حشمت مخلد

(۱۳)

- ۱ شتمای از داستان عشق شورانگیز ماست
- ۲ هیچ مرغان دراز و غمزۀ جادو نکرد
- ۳ ساقیا من ده که با حکم ازل تدبیر نیست
- ۴ در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید
- ۵ نکبت جان بخش دارد خاک کوی دلبران
- ۶ ساقیا دیوانه‌ای چون من کجا در برگشد
- ۷ خاکیان بی‌بهره‌اند از جرعه کائنات الکریم
- ۸ شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست
- ۹ آن حکایت‌ها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند
- ۱۰ آنچه آن زلف سیاه و خال مشکین کرده‌اند
- ۱۱ قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند
- ۱۲ کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند
- ۱۳ عارفان آنجا مشام عقل مشکین کرده‌اند
- ۱۴ دختری ز را که نقد عقل کابین کرده‌اند
- ۱۵ این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده‌اند
- ۱۶ این کرامت همزه شهباز و شاهین کرده‌اند



۱ - شتمه: اندک / فرهاد و شیرین: فرهاد سنگتراشی بود معاصر خسرو پرویز که داستان عشق او به شیرین مشهوره و همسر خسرو پرویز در کتاب نظامی گنجوی به نظم درآورده شده است. ۲ - غمزۀ ناز و عشو به اشاره چشم و ابرو - جادو: جادوگر، افسونگر. ۳ - با حکم ازل تدبیر نیست: برای صدور حکم مقدر ازلی امکان شور و مشورت وجود ندارد. ۴ - سفالین کاسه: کاسه سفالین، کاسه بدون لمب - رندان: افراد لالایی و بی‌قید به امور دنیوی و اخروی، زیرکان / حریفان: رقیقان، هم پیاله‌ها - جام جهان بین: جامی که گویند جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان در اختیار داشت و تمام اسرار عالم را در آن می‌دید، کنایه از دل پاک و روشن عارف است. ۵ - نکبت: بوی خوش / مشکین: معطر، خوشبو مانند مشک. ۶ - دختر رز: دختر انگور، شراب. نقد عقل: عقل به نقد (سهم و زر) تشبیه شده است - کابین: مهریه. ۷ - کاس الکریم: جام شراب بزرگواران و کریمان، رسم بوده است که برای شادی روح گذشتگان و دادن بهره خاکیان جرعه‌ای شراب یا آب یا دیگر نوشیدنی بر زمین می‌ریختند / تطاول: تعدی، ظلم، دست درازی - عشاق: عاشقان - مسکین: فقیر، بی چیز. ۸ - شهپر: بال بزرگ، بزرگترین قسمت پر بال - زغن: پرندۀ موشخوار که به همراه زاغ مظهر پستی و دون همتی است - زیبای صید و قید: شایسته شکار کردن و بستن / کرامت: بخشش، بزرگواری - شهباز و شاهین: پرندگان بزرگ شکاری.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۸	۷	۶	۴	۳	۵	۲	۱	پژمان (۱)
۴	۳	۶	۷	۴	۱	۵	۲	شاملو (غ)
۴,۳	۲	۴	۶	۳	۸	۷	۱	انجو (غ)
	۷	۶	۸	۵	۴	۳	۲	جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی
۴	۸	۷	۵	۴	۲	۶	۳	نی (غ) (پ)

(۱۴)

- ۱ اعظم قوام دولت و دین آن که بر درش
- ۲ با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت
- ۳ تماکس امید جود ندارد گگر زکس
- ۴ از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
- ۵ در نصیب ماؤ ذی قعد از عرصه وجود
- ۶ آمد حروف سال و فیاتش امید جود



۱ - اعظم: بزرگترین - قوام دولت و دین: مقصود خواجه قوام الدین محمد علی صاحب عیار از مشاهیر و متنفذان دولت آل مظفر است که از نزدیکان و وزیر شاه شجاع بوده است و سرانجام بر اثر بدگویی حاسدان به امر شاه شجاع به اتهام خیانت در سال ۷۶۴ هجری به قتل رسید / خاکبوس: خاکپوسی، خاک بوسیدن. ۲ ذی قعد: ذی قعدة، ماه یازدهم تقویم هجری قمری. ۳ - جود: بخشش، گرم، جوانمردی / امیدجود: به حساب حروف ابجد برابر است با سال ۷۶۴ هجری.

ترتیب ابیات: عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، قریب، سهیل، محیط، فرخ (فط)، سایه، خرم
فاقد این قطعه: افشار، ادیب
ابیات الحاقی:

- + نسبت رویت اگر با ماه و پروین کرده‌اند
۲: یک شکر انعام ما بود و لبت رخصت نداد
۳: شاهدان از آتش رخسار رنگین دمیدم
۴: شعرحافظ را که یکسر مدح احسان شماست
- صورت نادیده تشبیهی به تخمین کرده‌اند
خود تو انصافش بده شیرین لبان این کرده‌اند
زاهدان را رخنه‌ها اندر دل و دین کرده‌اند
هر کجا بشنیده‌اند از صدق تحسین کرده‌اند

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل، پژمان، قنی، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ، سایه، خرم: این حکایت‌ها که از
۲ - شاملو، انجو: تیر مژگان دراز و = عدل، قنی، قریب، فرخ، سایه، خرم: عشوه جادو نکرد
رضی: میج مژگانی درازو
عدل، قنی، پژمان (۲)، قنی، قریب، محیط، فرخ، خرم: آنچه آن زلف درازو = جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: بوی مشکین کرده‌اند
۳ - فرزاد: با حکم قضا تدبیر نیست
۴ / جلان: کان حریفان خدمت
۵ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: نکستی جان بخش دارد = پژمان (۱)، شاملو: خاک کوی گلرخان
محیط: خاک کوی دلستان
/ پژمان، شاملو، انجو، جذیر، بهروض، خال، رضی: عارفان زانجا مشام
نی: عارفان اینجا مشام
۶ - جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: ساقیا دیوانه‌ای چون من کی اندر بر کشد
شاملو، نی: از خرد بیگانه‌ای چون داند اندر بر کشید / محیط: اختر روز را که نقد عقل
انجو: از خرد بیگانه شو چون جانش اندر بر بکشد
فرزاد: از خرد بیگانه‌ای چون من کجا در بر کشد
۷ - شاملو: زاهدان بی بهرماند / شاملو: این کرامت هم‌ره عشاق مسکین کرده‌اند
محیط: ساقیان بی بهرماند
۸ - فرزاد: شهر زاغ و زغن کی لایق صد شماست / پژمان (۱)، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، محیط، جلان، رضی: کاین کرامت هم‌ره
+ / نی: صورتت نادیده الحاقی به تخمین کرده‌اند
۴ - نی: یکسر وصف اخوان الصفاست / انجو: از لطف تحسین کرده‌اند

ترتیب ابیات: تمام متن‌هایی که این قطعه را دارند مطابق است، پژمان (۲) (کش)، خرم (نپ).
کلمات: بهروض، خال، سهیل، رضی.
فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - قریب: اعظم قوام ملت و دین = فرخ: آنکه در پرش
۲ - عدل، پژمان (۱)، قریب، نی، فرخ، خرم: با آن جلال و آن عظمت زیر خاک شد
فرزاد: با آن وجود پاک چو در زیر خاک شد
جذیر: با آن وجود و آن عظمت رفت زیر خاک
/ عدل، پژمان (۱)، جذیر، جلان: در نصف ماه ذی القعدة
نی، خرم: در نصف ماه ذوالقعدة = فرزاد: از حضرت وجود
افشار: در نصف شهر ذی القعدة
۳ - عدل: ناکس امید جود ندارد = فرزاد: زکس دگر / پژمان، قنی، انجو، فرزاد، افشار: بسال وفاتش امید جود
فرخ: دگر به کس

(۱۵)

- | | |
|--|--|
| ۱ دل مَینه بر دنیایی و اسباب او
۲ کس مسل به نیش از این دگان لغورد
۳ هر به ایامی چراغی بر فروخت
۴ بی تکلف هر که دل بر وی نهاد
۵ شاه غازی خسرو گیتی ستان
۶ گه به یک حمله سپاهی می شکست
۷ سروران را بی سبب می کرد حبس
۸ از نهیبش پنجه می افکند شیر
۹ عاقبت ششیراز و تبریز و عراق
۱۰ آنکه روشن بُد جهان بینش پندو | ۱ زان کسه از وی کس وفاداری ندید
۲ کس رطب پی غار از این بستان نهید
۳ چون تمام فروخت پادش در دمید
۴ چون بدیدی، خصم خود می پرورید
۵ آن کسه از شمشیر او خون می چکید
۶ گه به سه هوئی قلبگاهی می درید
۷ گردان را بی سخن سر می بُرید
۸ در بیابان نام او چون می شنید
۹ چون مسخر کرد وقتش در رسید
۱۰ میل در چشم جهان بینش کشید |
|--|--|



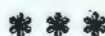
۱- دنیایی: دنیا- اسباب: وسیله ها. ۲- دگان: کنایه از دنیا / رطب: خرما. ۳- هر به ایامی: در هر زمانی / پادش در دمید: آن را خاموش کرد. ۴- بی تکلف: بدون چون و چرا / بدیدی: دقت می کرد- خصم: دشمن. ۵- شاه غازی: شاه جنگجو، شاهی که در راه دین می جنگد، اشاره است به امیر مبارزالدین پدشاه شجاع- خسرو: شاه. ۶ / هو: فریاد- قلبگاه: مرکز سپاه. ۸- نهیب: ترس- پنجه افکندن: تسلیم شدن. ۹ / مسخر کردن: تعزف کردن- وقتش در رسید: مرگش رسید. ۱۰- آنکسی که چشم امیر مبارزالدین به او روشن بود، منظور پسرش شاه شجاع / میل کشیدن: بوسیله میل داغ چشم کسی را کور کردن = امیر مبارزالدین سرانجام به دست فرزندش شاه شجاع دستگیر شده و به دستور او نابینا می شود.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، فروخ (قط)، سایه، خرم ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

(۱۶)

- | | |
|---|--|
| ۱ بر سر بازار جان بازان می زنند
۲ دختر ز چند روزی شد که از ما گم شده است
۳ جامه ای دارد ز لعل و نیم تاجی از حباب
۴ هر که آن تلخم دهد حلوا بها جانش دهم
۵ دختری شب گرد تند تلخ گلرنگ است و مست | ۱ بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید
۲ رفت تا گیرد سر خود هان و هان حاضر شوید
۳ عقل و دانش بُرد و شد تا ایمن از وی نغنوبد
۴ ور بُود پوشیده و پنهان به دوزخ در روید
۵ گر بیابیدش به سوی خانه حافظ بُرید |
|---|--|



۱- منادی: ندا و جار / رندی: لالاییگری و بی قیدی به امور دنیوی و اخروی، زیرکی. ۲- دختر رز: دختر انگور، شراب- شد: رفت / سر خود گرفتن: به دنبال کار خویش رفتن- هان: آگاه باشید ۳- لعل: سرخ- نیم تاج: تاج کوچک، جقه / غنودن: خوابیدن، غافل شدن. ۴- تلخ: صفت شراب- حلوا بها: شیرینی، مزدگانی /- ولو اینکه به جهنم رفته باشد به دنبالش بیروید. ۵- شبگرد: دزد، راهزن، آنکه شها می گردد و به هر جایی سر می زند- تند: مزه تیز و حاد- گلرنگ: سرخ رنگ.

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی
 کلمات: پژمان (۱)، سایه
 فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب

اختلاف متن ها

- ۲ / قریب: ازین خرما نچید
 ۳ - فرزاد: هر که بر بامی چراغی بر فروخت
 ۴ - افشار، جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: هر که دل در وی نهاد
 نی: هر که بر وی دل نهاد
 ۷ / افشار: سرکشان را = عدل، قنی، پژمان (۳)، انجو، سهیل، فروغ، خرم: بی خطر سر می برید
 قریب: بی جهت سر می برید
 نی: بی گنه سر می برید
 ۹ - قریب: عاقبت شیراز و کرمان و عراق / فرزاد، فروغ: کرد و وقتش در رسید

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)، افشار، جذیر (غ)،
 قط، فرخ (قط)
 کلمات: قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، سایه
 فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب

اختلاف متن ها

- ۱ - افشار: بر سر بازار جان یاران = عدل، پژمان (۱)، فرزاد: منادی می کنند / قریب: بشنود ای سالکان
 ۲ - افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: دختر روز چند روزی هست کز ما گم شد دست
 ۳ - عدل: جامه ای دارد ز لعل نیم تاجی از حجاب / پژمان (۱) فرزاد، افشار، نی، جلان: عقل و دانش می برد تا ایمن از وی نفنوی
 قریب: عقل و دانش می برد تا غلال از وی نفنوی
 فروغ: عقل و دانش هر دو شد تا ایمن از وی نفنوی
 ۴ - افشار، بهروض، نی: هر که این تلخم دهد = افشار: شیرین بهایش جان دهم
 ۵ - بهروض، خال، رضی: دختری شب گرد تیز و تلخ و گلرنگ است و مست
 عدل، خرم: دختری شب گرد تند تلخ گلرنگ است مست
 افشار، نی: دختری شب گرد تیز تلخ گلرنگ است و مست
 جذیر، قریب: دختری شب گرد تیز گلرنگ است مست
 فرزاد: دختری شب گرد و تند و تلخ و گلرنگ است و مست

(۱۷)

- ۱ برادر خواجه عادل طاب متواہ پس از پنجاه و نُه سال از حیاتش
- ۲ به سوی روضه رضوان سفر کرد خدا راضی ز افعال و صفاتش
- ۳ خلیل عادلش پیوسته بر خوان و از آنجا فهم کن سال وفاتش

۱ - خواجه: بزرگوار، شخص بزرگ - طاب متواہ: پاکیزه باد جایگاهش (قبر) / حیات: زندگی. ۲ - روضه رضوان: بهشت، از باغهای بهشت. ۳ - خلیل عادل: دوست عادل، خواجه خلیل یا از دوستان حافظ بود، و یا برادر وی. به حساب حروف ابجد خلیل عادل معادل است با سال ۷۷۵ هـ.

(۱۸)

- ۱ بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیات در وفاسا و در بغش
- ۲ هر که به خراشیدت جگر به جفا همجوگان کریم زر بغش
- ۳ کم مباحش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بغش
- ۴ از صدف یادگیر نکته جلم هر که بُرد سرت گهر بغش

۱ / آیت: نشانه، جمله و عبادت. ۲ - خراشیدن: زخم کردن - جفا: ستم / کان کریم: معین بخشنده. ۳ / ثمر: میوه، بار. ۴ - نکته جلم: رمز بردباری / گهر: مروارید.

(۱۹)

- ۱ معبد دین سرور و سلطان قضات اسماعیل که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
- ۲ ناف هفته بُد و از ماه رجب کاف و الف که برون رفت از این خانه بی نظم و نسق
- ۳ گنبد رحمت حق منزلی او دان وانگه سالی تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

۱ - معبد دین: قاضی مجدالدین اسماعیل بن رکن الدین یحیی از خانواده معروف قضاة شیراز است که ۹۴ سال زندگی کرد - قضاة: قاضیان / کلک: قلم - کلک زبان آور: قلم نیکو بیان و سخنور - نطق: گفتار - زدی از شرع نطق: از دین سخن می گفت. ۲ - ناف هفته: وسط هفته، سه شنبه - کاف و الف: به حساب حروف ابجد برابر است با ۲۱ / بی نظم و نسق: بی نظم و ترتیب - خانه بی نظم و نسق: کنایه از دنیا. ۳ - گنبد: پناهگاه، حمایت - رحمت حق: به حساب حروف ابجد برابر است با ۷۵۶ هـ.

(۲۰)

- ۱ بُلبُل و سرو و سمن یاسمن و گل هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل
- ۲ خسرو روی زمین غوث زمان بواسحاق که به مه طلعت او نازد و غنجد بر گل
- ۳ جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول در پسین بود که پیوسته شد از جزو به گل

۱ / شه مشکین کاکل: شاهی که زلف سیاه خوشبو دارد. ۲ - خسرو شاه: غوث زمان: فریاد رس زمان - بواسحاق: جمال الدین بن محمود اینجو پادشاه فارس از خاندان اینجو که در جنگ با امیر مبارزالدین مغلوب و کشته شد / طلعت: چهره - نازد: فخر می کند - غنجد بر گل: برای گل ارزشی قائل نمی شود و او را مسخره می کند. ۳ - جمادی الاول: جمادی الاولی پنجمین ماه تقویم هجری قمری / جزو: بخشی از چیزی - گل: اطلاق بر ذات حق تعالی. عناصر تاریخ در این قطعه بلبل، سرو، سمن، یاسمن، لاله و گل می باشند که به حساب حروف ابجد سال ۷۵۷ هـ به دست می آید. اما با در نظر گرفتن تعبیر هنرمندانه حافظ در کلمه «پسین» در مصرع دوم بیت سوم تاریخ دقیق ۷۵۸ هـ می باشد.

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش).
کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، جلان، خرم، رضی.
فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرخ: از وفاتش
- ۲ - فرزاد، قریب، نی، فرخ: به سوی روضه رضوان روان شد
- ۳ - جذیر، بهروض: خلیل عادل پیوسته بر خوان
افشار: خلیل عادلش بنوشته بر خوان

ترتیب ابیات: به جز فرخ که بیت سوم را ندارد، با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است.
پژمان (۲) (کش)

کلمات: پژمان (۱)، قنی، فرزاد، قریب، بهروض، خال.
فاقد این قطعه: شاملو، انجو، سهیل، ادیب، نی، جلان، سایه، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / فرخ: آیتی از وفا و از بخشش
- ۲ / افشار: تو چون کان کریم
- ۳ / جذیر: از شجر شرط مردمی آموز
- ۴ - عدل، پژمان (۲)، خرم: از صدف یاد دار نکته حلم / جذیر، محیط: آنکه بزد سرت
فرخ: هر که سر بزدت

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)

کلمات: پژمان، قنی، انجو، سهیل.
فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، جلان، سایه.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - عدل، جذیر، خرم: مجد دین سرور سلطان قضاة اسمعیل
افشار: اصف عهد و زمان جان جهان تورانشاه
قریب: مجدالدین سرور قضاة جهان اسمعیل / فرخ: آورش از نطق نطق
نی: مجد دین سرور و سالار قضاة اسماعیل
فرخ: مجد دین و سرور و سلطان قضا اسمعیل
- ۲ - بهروض، خال، رضی: از ماه رجب ی ح روز
فرزاد، فرخ: از ماه رجب پنجم روز / بهروض، خال، رضی: ازین عالم بی وضع و نسق
افشار، جذیر: از ماه رجب شد پنج روز / افشار، جذیر: ازین خانه بی وضع و نسق
قریب، نی: ازین منزل بی ضبط و نسق / قریب، نی: ازین عالم بی نظم و نسق
فرزاد: ازین عالم بی نظم و نسق
- ۳ - قریب: سایه اودان وانگه

ترتیب ابیات: به جز فرخ که فقط بیت اول را دارد با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است.
پژمان (۱) (ش)، پژمان (۲) (کش)، فرزاد (ش)

کلمات: قنی، پژمان (۲)، جلان.
فاقد این قطعه: عدل، شاملو، افشار، جذیر، قریب، محیط، ادیب، سایه، خرم.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / پژمان (۱)، فرزاد، سهیل، نی، رضی: شه سنبل کا کل
- ۲ - پژمان (۱): شاه زمان بواسحاق / پژمان (۱): که به مه طلعت او نازد خندد بر گل
فرزاد: که بد از طلعت او تازه و خندان گل و مل
بهروض: که بدان طلعت او نازد و خندد گل و مل
- ۳ - بهروض، خال، رضی: جمعه بیست و دوم ماه ربیع الاول
پژمان (۱)، انجو: جمعه بیست و یک از ماه جمادی الاولی / فرزاد: از جزء به کل
فرزاد: جمعه بیست و دوم جمادی اول
سهیل: جمعه بیست و یک ماه جمادی الاولی

(۲۱)

- ۱ - صباح جمعة سادس ربیع اول بود که از دلم غم آن ماهروی شد زایل
- ۲ - به سال هفتصد و شصت و چار از هجرت چو آب گشت به من حل حکایت مشکل
- ۳ - در یخ و درد و تأسف کجا دهد سودی کنون که عمر به باز بچه رفت و بی حاصل

* * *

۱ - صباح: صبح - سادس: ششم / زایل: زدوده، نابود.

(۲۲)

- ۱ - سرور اهل غمام شمع جمع الجمع صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن
- ۲ - هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر یسر را جزوا مکان و ماه را خوشه وطن
- ۳ - سادس ماه ربیع الآخر اندر نیم روز روز آیدسنه به حکم گردگار ذوالعین
- ۴ - مرغ روحش کاو همای آشیان قدس بود شد سوی پای بهشت از دام این دلر یغن

* * *

۱ - اهل غمام: کسانی که عمامه بر سر می‌گذارند، علما و فقها / صاحب: وزیر - صاحبقران: خوشبخت، کسی که در عصر خود به جهتی از جهات بر هم مسلکان خویش برتری داشته باشد و در حرکه خود ممتاز شده باشد - خواجه قوام الدین حسن: حاجی قوام‌الدین حسن تمناچی از رجال و توانگران صاحب نفوذ فارس و وزیر مالیات شاه شیخ ابواسحاق اینجو که در سال ۷۵۲ درگذشت. ۲ - خیرالبشر: بهترین انسانها، صفت حضرت محمد (ص) / مهر: خورشید = آفتاب در برج جوزا و ماه در برج سنبله. یعنی در فصل تابستان بود. ۳ - سادس: ششم / آیدسنه: جمعه - ذوالعین: صاحب بخششها و لطفها و نعمتها. ۴ - همای: پرندهای بلند پرواز - قدس: بهشت، عالم مجردات / دارمجن: خانه رتبهها، کنایه از دنیا.

۲	۳	۲	۱	
۲	۲	۳	۱	عدل، پژمان (۱)، قنی، پژمان (۲) (کش)، الجو، سهیل، خرم
-	۳	۲	۱	فرخ

(۲۳)

- ۱ - دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر غم این طاقی رنگین
- ۲ - به جای لوح سیمین در کنارش فلک بر سر نهادهش لوح سنگین

* * *

۱ - فرزانه: هائل، دانشمند / طاقی رنگین: کنایه از آسمان و جهان. ۲ - لوح سیمین: صفحه‌ای فلزی که شاگردان در مکتب خانمهای قدیم به جای کاف از آن استفاده می‌کردند و بر روی آن می‌نوشتند / لوح سنگین: سنگ قبر، این قطعه را در فوت فرزند خردسال خود سروده است.

(۲۴)

- ۱ - در این ظلمت سرا تاکی به بوی دوست بنشینم گهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو
- ۲ - بسیا ای طایر دولت بیاور مؤده وصلی غسی الآیام آن یز یغن قنوما گالادی کانوا

* * *

۱ - ظلمت: سراسر کنایه از دنیا - به بوی: در آرزوی. ۲ - طایر دولت: پرندۀ خوشبختی / امید است روزگار آن قوم را (مثل کسانی که پیش از این بودند) بازگرداند.

۲	۱	
+	۲	۱
۲	+	۱

فرزاد
جذیر، نی، جلان، وطن

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. خرم (نب)
 کلمات: بهروض، خال، رضی.
 فاقد این قطعه: عدل، پژمان (۲)، قنی، شاملو، انجو، سهیل، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن ها

- ۱- پژمان (۱): فرزاد: صباح جمعه بدو سادس ربیع اول
 قریب، فرخ: صباح جمعه وسادس ربیع اول بود / فرزاد: که گشت فرقت آن مه به گشتنم عاجل
 فی، خرم: صباح جمعه بدو سادس ربیع نخست فرخ: که از دلم غم او ما هرویشد زایل
 جذیر: صباح جمعه سادس ربیع الاول بود
- ۲- پژمان (۱): فرزاد، افشار، جذیر، نی، جلان، خرم: چهار از هجرت / فرخ: به من جواب شده حل این حکایت مشکل
 فرخ: چار وز هجرت

ترتیب ابیات: فرزاد، افشار، جذیر، قریب، بهروض، خال، نی، فرخ، جلان، رضی.
 کلمات: انجو، سهیل
 فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن ها

- ۱- پژمان (۱): سرور اهل غلام
 فرزاد: سرور اهل معانی = پژمان (۱)، فرزاد، افشار، جذیر، قریب، نی، فرخ، جلان: شمع بزم انجمن
 فرخ: سرور خلیفان عالم
- / عدل، قنی، پژمان (۲)، فرزاد، افشار، خال، خرم، رضی: خواجه قوام الدین حسن
- ۲- افشار: هفتصد و پنجاه سال از
- ۳- عدل، پژمان (۱)، جذیر، خرم: سادس ماه ربیع الاول = پژمان (۲): اندر نیمه روز
 فرخ: سادس ماه ربیع آخر
- ۴- عدل، پژمان (۱)، خرم: کان همای آشیان قدس بود
 افشار، قریب، نی: کوهمای آسمان قدس بود / افشار: آرام ازین دار محن
 فرزاد: کز هوای آسمان قدس بود بهروض: آزاد ازین دار محن

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (فط)
 کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، سهیل، فرخ، نی، خرم.
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن ها

- ۱- جذیر، بهروض، خال، رضی: دلا دانی که این فرزانه فرزند
 جلان: دلا دیدی که این فرزانه فرزند
- ۲- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: سیمین بر کنارش

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، قریب، خال، سهیل، فرخ (فط)، خرم
 کلمات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، خال، سهیل، فرخ، خرم
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، بهروض، محیط، ادیب، سایه
 بیت الحاقی:

+ : تناهی الصبر مذحلت بماؤی الاسد سرحان و طسار العقل اذغنت بتوکرالورق غربان

اختلاف متن ها

- ۱- پژمان (۲): بیاد دوست بنشینم / قریب: گهی انگشت در دندان
- ۲- فرزاد، جذیر، نی، جلان، رضی: بیا ای طایر فرخ بیاور مژده دولت
 قریب: بیا ای طالع فرخ بیاور مژده دولت
- + / نی: وطار العقل اذغنت بمعنی الورق غربان

(۲۵)

- ۱ ای مُعْزَا اَصْلِ عَالِی جوهرت از حرص و آز وای مُسَبِّحَا ذاتِ میمون اخترت از زُرق و ریو
- ۲ در بزرگی کسی روا باشد که تشریفات را از فرشته بازگیری آنگهن بغشی به دیو



۱ - معزّا: بری، عاری، برهنه - اصل: نژاد، تبار - عالی جوهر: عالی گوهر، عالی سرشت، اصل، پاک نژاد - حرص و آز: طمع و ولع / میزّا: بری، بدور - میمون اختر: خوش اقبال، خوشبخت - زُرق: نفاق و دورویی، تزویر - ریو: مکر و حیله، فریب - ۲ - تشریفات: خلعتها، بخششها و عطایای شاهانه / دیو: شیطان.

(۲۶)

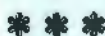
- ۱ ساقیا پیمانه پُر کن زان که صاحب مجلس است آرزو می‌بخشد و اسرار می‌دارد نگاه
- ۲ جَنّت نقد است اینجا عیش و عشرت تازه کن زان که در جَنّت خدا پیر بنده ننویسد گناه
- ۳ دوستداران دوستگامند و حریفان با ادب پیشکاران نیک نام و صف نشینان نیک خواه
- ۴ ساز چنگ آهنگ عشرت صحنِ مجلس جایی رقص خالی جانان دانه دل زلف ساقی دام راه
- ۵ دور از این بهتر نباشد ساقیا عشرت گزین حال از این خوش تر نباشد حافظا ساغر بخواه



۲ - جنت نقد: بهشت موجود، بهشت حاضر و آماده. ۳ - دوستگام: مهربان، مطابق میل دوستان - حریفان: همپایگان، رفیقان / پیشکاران: خدمتکاران، مباشران - صف نشینان: مهمانان، آنانکه در صف مجلسیان می‌نشینند. ۴ - چنگ: سازی قدیمی که ۴۶ سیم دارد و بانگشтан دست نواخته می‌شود - ساز چنگ: آهنگ و نغمه چنگ / دانه دل: میان دل، نقطه سیاهی که در قلب است، سیاهی دل، گناه اصلی. ۵ - دور: مجلسی که شراب را در آن می‌گردانند و به هر کس به نوبت می‌رسانند / ساغر: جام شراب.

(۲۷)

- ۱ به گوش جان زهی مَنهیی ندا در داد ز حضرت احدی لا اِلهَ اِلاَّ الله
- ۲ که ای عزیز کسی را که خواریست نصیب حقیقت آن که نیاید به زور منصب و جاه
- ۳ به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد گِلیم بسخنِ کسی را که یافتند سیاه



۱ - زهی: غلام، بنده و چاکر. معمولاً نویسنده یا شاعر با این کلمه از خود نام می‌برد / حضرت: پیشگاه - احد: یکتا - لا اله الا الله: جز الله خدایی نیست. ۲ / منصب و جاه: مقام و منزلت، قدرت و مقام. ۳ - زمزم: چاهی است در مکه واقع در جنوب شرقی کعبه به عمق ۲۴ متر که حاجیان از آن آب برای تبرک می‌نوشند - کوثر: چشمه‌ای در بهشت.

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (فط)
 کلمات: عدل، قنی، انجو، قریب، سهیل، فرخ، خرم
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- فرزند: ای منزّه اصل عالی = جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: جوهرت از جور و حرص
 فرزند، نی: جوهرت از حقد و حرص
 پژمان (۱): جوهرت از حرص و آز
- ۲- فرزند: از بزرگی کی روا باشد / پژمان، فرزند، نی، رضی: وانگهی بخشی به دیو

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (فط)
 کلمات: پژمان، قنی، انجو، قریب، سهیل، فرخ، سایه، خرم
 فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب

اختلاف متن‌ها

- ۱- عدل: ساقیا پیمانه بر کن زانکه = فرخ: صاحب مجلسست
- ۲- جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: عیش و عشرت کن به ذوق
 ۴ / نی: زلف دلبر دام راه
- ۵- فرزند، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، رضی: دور ازین بهتر نگردد
 / جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: جای ازین خوشتر نباشد
 نی: حال ازین بهتر نباشد

ترتیب ابیات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است
 کلمات: عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزند، قریب، سهیل، نی، خرم
 فاقد این قطعه: شاملو، جذیر، ادیب، جلان، سایه

اختلاف متن‌ها

- ۱- افشار، محیط، فرخ: به گوش هوش رمی = افشار: منتهی ندا در داد / فرخ: ز حضرت صمدی
- ۲ / بهروض، خال، رضی: نیاید مراد و منصب و جاه
- ۳- محیط: به آب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد

(۲۸)

- ۱ گدا اگر گهر پاک داشتی در اصل بر آب نقطه شرمش مدار بایستی
- ۲ ور آفتاب نکردی فسوس جام زرش چرا تهی ز می خوش گسوار بایستی
- ۳ و گر سرای جهان را سر خرابی نیست اساس او به از این استوار بایستی
- ۴ زمانه گر نه ز قلب داشتی کارش به دست آصف صاحب عیار بایستی
- ۵ چو روزگار جز این یک عزیز بیش نداشت به عمر مهلتی از روزگار بایستی



۱ - گهر پاک در اصل داشتن: اصیل بودن / = می بایست همیشه شرم و حیا می کرد. ۲ - فسوس کردن: ریشخند و استهزا کردن، تمسخر کردن = اگر آفتاب ستارگان را استهزا نمی کرد. ۳ - سر خرابی نداشتن: تصمیم به خرابی نداشتن. ۴ - زرق قلب: سکه طلای تقلبی / آصف: وزیر - صاحب عیار: خواجه قوام الدین حسن تمناچی معروف به محمد صاحب عیار وزیر توانا و دانشمند دربار شاه شیخ ابواسحاق.

	۱	۲	۳	۴	۵
فرزاد	۱	۲	۳	۴	۵
سهیل	۱	۲	۳	-	-
فرخ	۱	۲	-	۴	۵

(۲۹)

- ۱ آن میوه بهشتی گامد به دست ای جان در دل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی
- ۲ تاریخ این حکایت گر از تو باز پرسند سر جمله اش فرو خوان از میوه بهشتی



۱ - میوه بهشتی: احتمالاً فرزند خود حافظ و یا یکی از کسان نزدیکش باشد / = چرا مهرش را در دل جاناندای و او را از دست دادی. ۲ / میوه بهشتی: به حساب حروف ابجد برابر است با سال ۷۷۸ هج.

(۳۰)

- ۱ خسرو دادگرا شیر دلا بحر کفا ای جلال تو به انواع هنر ارزانی
- ۲ همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد مسیت مسعودی و آوازه شه سلطانی
- ۳ گفته باشد مگرت ملهم غیب احوالم این که شد روز منیرم چو شب ظلمانی
- ۴ در سه سال آنچه بیان دختم از شاه و وزیر همه پر بود به یک دم فلک چوگانی
- ۵ دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر گسذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی
- ۶ بسته بر آخور او استر من جو می خورد تیره افشاند به من گفت مرا می دانی
- ۷ هیچ تعبیر نمی دانمش این خواب که چیست تسو بفرمای که در فهم نداری ثانی



۱ - خسرو: ای پادشاه - دادگرا: ای عادل - شیر دلا: ای شجاع و دلیر - بحر کفا: ای کریم و بخشنده، ای کسی که دست تو مثل دریاست / جلال: عظمت و بزرگواری - هنر: فضیلت - ارزانی: لایق، سزاوار، درخور. ۲ - آفاق: افقها، سرزمینها، کشورها - اطراف: کناره ها، گوشه ها / مسیت: آوازه، شهرت - مسعودی: مسعود شاه اینجو فرزند امیر شرف الدین محمود شاه و برادر شاه شیخ ابواسحاق که حکومت فارس را بر عهده داشت - شه سلطانی: سلطان شاه برادر مسعود شاه، یا سلطان شاه چاندار یکی از سرداران معروف آل اینجو. ۳ - ملهم: الهام کننده / منیر: روشن - ظلمانی: تاریک. ۴ / فلک چوگانی: فلک چوگان یاز. ۵ - دوش: دیشب / اصطبل: طویله. ۶ - استر: قاطر / تیره: تو بره - مرا می دانی: مرا می شناسی. ۷ - تعبیر: خواب را تفسیر کردن / ثانی: دوم - گویا یکی از کسان مسعود شاه استری از حافظ دزدیده بود و حافظ بوسیله این قطعه به طور مجاپیه و طنزآمیز به او تذکر می دهد.

تر تیب ایبات: عدل، پژمان، قنی، افشار، قریب، بهروض، خال، نی، خرم، رضی

کلمات: قنی، خرم
فاقد این قطعه: شاملو، انجو، جذیر، محیط، ادیب، جلان، سایه

بیت الحاقی:
+ چو دستگیری از او بود بینوایان را همیشه دولت او پایدار بایستی
اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: جهان اگر گهر پاک

بهروض: زمانه اگر گهر پاک

۲- عدل، سهیل، فرخ: در آفتاب نکردی فسوس
پژمان (۲): مگر آفتاب نکردی فسوس = افشار، بهروض، خال، رضی: جام زری

افشار: در آفتاب نکردی فسوس
/ بهروض، خال، رضی: در او نمی زمی خوشگوار بایستی

افشار: چرا نمی زمی خوشگوار بایستی
۳- افشار، بهروض، خال، رضی: اگر سرای جهان / نی: بنای او به از این

۴- افشار، قریب، نی: زمانه گر نه سر قلب داشتی کارش
بهروض: زمانه گر سر قلب داشتی کارش

فرخ: زمانه گر سر قلبی نداشتی کارش
۵- فرزاد، قریب، فرخ: چو روزگار جز این یک کریم بیش نداشت

افشار: چو روزگار کریم این حسود بیش نداشت / افشار، بهروض: به عمر مهلت او روزگار بایستی

بهروض: چو روزگار حسود این کرم یقین که نداشت
پژمان: به عمر مهلتش از روزگار بایستی

نی: چو روزگار همین یک کریم بیش نداشت
+ / فرخ: همیشه دولت آن

تر تیب ایبات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)

کلمات: پژمان، فرزاد، نی

فاقد این قطعه: شاملو، افشار، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها
۱- جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: کآمد به دست ای جان / عدل، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: از دست چون بهشتی

۲ / قریب: بر جمله را فرو خوان

تر تیب ایبات: با همه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. پژمان (۲) (کش)، فرخ (قط)

فاقد این قطعه: شاملو، محیط، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها
۱- افشار، بهروض، خال، جلان، رضی: خسرو دادگرا بحر کفا شیر دلا / قریب، نی: ای جناب تو به انواع

قریب: خسرو شیر دلا دادگرا بحر کفا
۲- جذیر، قریب، نی: همه اطراف گرفت و همه آفاق گشاد / فرخ: آوازه شد سلطانی

افشار: همه آفاق گرفت و همه عالم گشاد

۳- عدل: گفته باشد مکرم = قریب: منهی غیب احوال / عدل، قنی، پژمان (۲)، انجو، سهیل، خرم: این که شد روز سفید

جذیر، بهروض، خال، جلان، رضی: وان که شد روز منیر
افشار: زانکه شد روز منیر

نی: وین که شد روز منیر
فرخ: این که شد روز سیاهم

۴- قریب، نی، فرخ: دو سه سال آنچه بیندو ختم از شاه و وزیر
بهروض، خال، رضی: در سه سال آنچه بیندو ختم از جاه و وزیر

جذیر: بر درت آنچه بیندو ختم از سیم و زر

۶- بهروض، جلان: بسته بر آخری / عدل، پژمان، قنی، فرخ: تیزه افشانند به من

نی: بسته بر آخر او / انجو، افشار، سهیل، نی: تو بره افشانند به من

قریب، خال، جلان، رضی: تیزه افشانند و به من
جذیر: تیزه افشانند و به من

۷- فرزاد: هیچ تعبیر نمی دانمش ای شاه جهان

افشار: هیچ تعبیر نمی دانمش آن خواب که چیست / قریب: در دهر نداری ثانی

جذیر: هیچ تعبیر از این خواب ندانستم چیست / بهروض: در عهد نداری ثانی

(۳۱)

- ۱ در یخا خلعت روز جوانی گسرس بسودی طسراژ جاودانی
- ۲ در یخا حسرتا درداگز این جوی بسخواهسد رفت آپ زندگانی
- ۳ همی باید برید از خویش و پیوند چنین رفتست حکسم آسمانی
- ۴ وَ تَحْسَبُ أَنَّ مَفَارِقَهُ أَخَوَةٌ لَّسَعَفَرُ أَبْسِيكَ إِلَّا السَّفَرُ قَدَانِ

۱- خلعت: جامه‌ای که شخص بزرگی به کسی بپوشد / طراز: کناره و حاشیه لباس که به رنگی متفاوت از متن است. ۴- به جان پدرت سوگند که هر برادری از برادرش جدا می‌شود.

۴	۳	۲	۱	
۴	۳	-	۱	پژمان (۱) (س)
-	۳	۲	۱	افشار، محیط، فرخ

(۳۲)

- ۱ ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار تا تنی خاکسین من عین بقا گردانی
- ۲ چشم بر ذور قدح دارم و جان بر کیف دست به سر خواجه که تا آن ندهی نستانی
- ۳ همچو غل بر چمن از باد میفشان دامن زان که در پای تو دارم سر جان افشانی
- ۴ بسر نشانی و مثالث بنواز ای مطرب و صلب آن ماه که در حسن ندارد ثانی

۱- اکسیر: ماده‌ای که ماهیت اجسام را تغییر داده و آنها را تبدیل به احسن می‌کند مثل تبدیل کردن مس به طلا / عین بقا: جاوید بودن معض. ۲ / به سر خواجه: قسم به سر خواجه - خواجه: شخص بزرگ، سرور، آقا. ۳- دامن افشاندن: خود را دور کردن و پرکنار داشتن / سر جان افشانی: تصمیم به جان فدا کردن. ۴- مثالی و مثالث: تارهای دوم و سوم ساز عود / حسن: زیبایی، نیکویی - ثانی: دوم.

۴	۳	۲	۱	
-	۳	۲	۱	یهروش

(۳۳)

- ۱ پادشاهان لشکر توفیق همراهِ توآوند خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی
- ۲ با چنین جاه و جلال از پیشگاه سلطنت آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی
- ۳ با فریب رنگ این نیلی خم زنگار قام کار بر وفق مراد صِبْغَةُ اللَّهِ می‌کنی
- ۴ آنکه ده با هفت و نیم آورد پس سودی نکرد فرصت بادا که هفت و نیم باده می‌کنی

۱- توفیق: تایید الهی، موفقیت / ره می‌کنی: طی طریق می‌کنی. ۲ / دل‌های آگه: هار فان. ۳- نیلی خم: گنبد کبود - زنگار قام: سبز رنگ، به رنگ زنگار (رنگ سبز رنگ مس) - نیلی خم زنگار قام: کنایه از آسمان و فلک / وفق: مطابق - مراد: آرزو، مقصود و منظور - صِبْغَةُ اللَّهِ: رنگ خدا - مطابق آنچه که خداوند در نهاد تو کار گذاشته عمل می‌کنی. ۴- سهم اهل فضل و هنر را کم کرده بودند و شاه شجاع آن را افزایش داد و حافظ می‌گوید: کسی که ده دینار را به هفت و نیم دینار کاهش داد فایده‌ای نبرد. امیدست تو که هفت و نیم را به ده دینار افزایش داده‌ای فرصت بیشتری برای حکومت و زندگی پیدا کنی.

۴	۳	۲	۱	
-	۳	۲	۱	افشار

ترتیب ابیات: عدل، فرزاد، جذیر، بهروض، خال، نی، جلان، خرم، رضی.
 کلمات: بهروض، خال، جلان، رضی.

فاقد این قطعه: قنی، پژمان (۲)، شاملو، انجو، قریب، سهیل، ادیب، سایه

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، افشار، محیط، نی، فرخ، خرم: درینا خلعت حسن و جوانی

۲- افشار: درداکزین جو / محیط: نخواهد رفت آب زندگانی

۳- عدل: همی باید برید از خویش پیوند

۴- فرزاد: وکل اخ یفارقه اخوه / جذیر: بعمر ابیک

ترتیب ابیات: به جز بهروض با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است

کلمات: عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، سهیل، خرم

فاقد این قطعه: شاملو، جذیر، محیط، ادیب، جلان

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار، بهروض، فرخ: تا تن خاکی ما

خال، رضی: تا تن فانی من

فرزاد: تاتن فانی ما

۲- افشار: چشم بد دور قدح دارم

۳- فرزاد، افشار، قریب، نی: همچو گل در چمن از باد

خال، سایه، رضی: همچو گل بر چمن از ناز

پژمان (۲): همچو گل بر چمن از باد

بهروض: همچو گل در چمن از یار

فرخ: همچو گل در چمن از ناز

۴- فرخ: بنوازی مطرب

ترتیب ابیات: به جز افشار با بقیه متنهایی که این قطعه را دارند مطابق است. فرخ (فط)

کلمات: قنی، خال، فرخ، خرم

فاقد این قطعه: شاملو، جذیر، محیط، ادیب، جلان، سایه

اختلاف متن‌ها

۱ / افشار: نخجیر جهان ره می‌کنی

۲- فرزاد، افشار، بهروض، نی: با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت

قریب: با چنین اوج جلال از پیشگاه مکتسب

۳- فرزاد، قریب: با فریب و رنگ این

۴- عدل: پس سودی نکرد / پژمان، انجو، سهیل، رضی: هفت و نیم راده می‌کنی

- ۱ به من پیام فرستاد دوستی دیروز که ای نتیجه کلکنت سواد بینایی
- ۲ پس از دو سال که بختت به خانه باز آورد چرا زخانه خوابه به در نمی آیی
- ۳ جواب دادم و گفتم بیدار معذورم که این طریقه نه خودکامی است و خودرایی
- ۴ وکیل قاضی ام اندر گذر کمین کرده است به کف قبالة دعوی چو مار شیدایی
- ۵ که گر برون نهم از آستان خوابه قدم بگیردم سوي زندان بزد به رسوایی
- ۶ جناب خوابه حصار من است گر اینجا کسی نفس زند از حجت تقاضایی
- ۷ به هون قوت بازوی بندگان وزیر به سیلی اش بشکافم دماغ سودایی
- ۸ همیشه باد جهانش به کام و زسر صدق کمر به بندگی اش بسته چرخ مینایی



۱ / کلک: قلم - نتیجه کلک: نتیجه کار قلمی، شعر - سواد بینایی: مردمک چشم. ۲ / خوابه: شخص بزرگ، سرور، آقا. ۳ / طریقه: روش - خودکامی و خودرایی: خودسری و هوس پرستی. ۴ - وکیل قاضی: مأمور جلب، نماینده مختار / به کف: به دست - قبالة دعوی: سند ادعا - مار شیدا: افعی. ۵ - آستان: درگاه، پیشگاه. ۶ - جناب: درگاه - حصار: پناهگاه / حجت تقاضا: دلیل درخواست. ۷ - به هون: به کمک / دماغ سودایی: منز خیالاتی، منز مالیخولیایی. ۸ - به کام: به آرزو، به میل - صدق: راستی و درستی / چرخ مینایی: آسمان آبی رنگ.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
-	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	فرزاد، افشار، قریب، فرخ
-	۷	۶	۵	۴	-	-	۱	بهروض

ترتیب ابیات: عدل، پژمان، قنی، انجو، خال، سهیل، نی، سایه، خرم، رضی.
فاقد این قطعه: شاملو، جذیر، محیط، ادیب، جلان

اختلاف متن‌ها

۱- عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، سایه، خرم: به من سلام فرستاد = عدل، پژمان، قنی، انجو، بهروض، سایه، خرم: دوستی امروز

/ قریب: زبان گویایی

فرخ: زبان بینایی

۳- نی: گفتم که دار معذورم

۴- افشار: ولیک قاضی ام = فرخ: اندر کمین نشسته به راه

/ بهروض: به کف قبالة شرعی = انجو، فرزاد، سهیل: چو مار شیوایی

نی: که من زشیدایی

۵- قریب: که گر برون بنهم = قریب: زآستان خواجه قدم

نی: اگر برون نهم

/ افشار، قریب، بهروض، خال، فرخ، رضی: معلمم سوی زندان برد

۶- پژمان (۲)، نی، فرخ: حصار من است و گر اینجا

افشار، بهروض: حصار من است اگر آنجا / فرزاد، قریب، فرخ: از زحمت تقاضایی

افشار: از محنت تقاضایی

قریب: حصار من است و گر زاینجا

۷- افشار: به عون و قوت / دماغ شیدایی

۸- پژمان (۱): همیشه باد جهانش به کام و از سر صدق

پژمان (۲): همیشه باد به کامش جهان و از سر صدق



روایاتی از امام علی

(۱)

- ۱ جز نقش تو در نظر نیامد ما را جز کوی تو رهگذر نیامد ما را
- ۲ خواب از چه خوش آمد همه را در عهدت حقا که به چشم در نیامد ما را

۱ - نقش: تصویر / رهگذر: گذرگاه، مسیر - نیامد ما را: پدیدار نشد، به نظر نرسید. ۲ - عهد: زمان، پیمان.

(۲)

- ۱ گفتم که لبث گفتم لبم آب حیات گفتم دهنت گفت زهی خب لبث
- ۲ گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا شادی همه لطیفه گویند ضلوات

۱ - آب حیات: آب زندگی بخش / زهی: لبث: به این حبه لبث. ۲ - شادی: برای سلامتی - ضلوات: درویدا.

(۳)

- ۱ ماهی که قدش به سرو می ماند راست آینه به دست و روی خود می آراست
- ۲ دستارچهای پیش کشش کردم گفت وصلم طلبی زهی خیالی که تو راست

۱ - ماه: معشوق زیباروی - راست: مانند سرو راست است، واقعا، عینا، درست. ۲ - دستارچه: دستمال / زهی: آفرین، آه، درپناه، الفسوس

(۴)

- ۱ هر روز دلم به زیر باری دگر است در دیده من ز هجر خاری دگر است
- ۲ من جهد همی کنم قضا می گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است

۱ - هر روز دلم زیر بار غم و غصه عشق دیگری است. هجران و دوری و انتظار مثل خاری است که در دیدگان من فرو رفته است. ۲ - جهد: سعی و کوشش / قضا: سرنوشت، حکم ازل - من کوشش می کنم که خار هجران را از دیدگانم در آورم ولی سرنوشت می گوید خارج از محدوده لیاقت و کاردانی تو خط و مشی دیگری هم هست.

(۵)

- ۱ من با کمر تو در میان کردم دست پنداشتمش که در میان چیزی هست
- ۲ پیداست از آن میان چه بر بست کمر تا من ز کمر چه طرف بر خواهم بست

۱ - من به کمر بندت دست زدم. تصور کردم که در میان کمربندت چیزی وجود دارد. ۲ - چه بر بست: چه بهرهای برد / طرف بستن: بهره بردن - تا ببینم من چه استفادهای از کمر خواهم برد.

وضعیت: پژمان (۲) (کش).

فاقد این رباعی: محیط، نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، فرخ: ردیف رباعی دنیا بد ما راه می‌باشد.

سهیل: مصرع‌ها جابجا می‌باشد.

۲- قریب: خواب ار چه خوش آید

وضعیت: فرزاد (ش)

فاقد این رباعی: انجو، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد، قریب: گفتم که لب‌ت گفت زهی آب حیات / خال: گفتم که لب‌ت گفت زهی آب حیات

خال: گفتم دهن‌ت گفت زهی آب حیات

۲- خال: گفتم سخت گفت که حافظ حقا

محیط: گفتم سخن تو گفت حافظ بفرست

فرخ: گفتم سخن تو گفت حافظ می‌گفت

وضعیت: پژمان (۲) (کش)

فاقد این رباعی: قریب، محیط، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / پژمان (۲)، فرزاد، نی، فرخ: آینه به دست روی خود می‌آراست

۲- فرخ: دستار چه را = جذیر: پیش کشش کردم و گفتم

فاقد این رباعی: محیط، نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱- فرزاد: زیر بار دگر است / خار دگر است

۲ / فرزاد: کار دگر است

وضعیت: پژمان (۲) (کش)، فرزاد (ش)

فاقد این رباعی: قریب، محیط، نی، فرخ، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲- جذیر، بهروض، جلان: پیداست کزین میان چه

پژمان (۱): پیداست که از میان چه

فرزاد: پیداست کزان میان چه

خال: پیداست که در میان چه

سهیل: پیداست از آن میان چو

(۶)

- ۱ امشب ز غمت میان خون خواهم خفت واز بستر عافیت برون خواهم خفت
۲ بساور نکنی خیالِ خود را بفروست تا در بگذرد که بی تو چون خواهم خفت

* * *

۱ / عافیت: صحت و سلامتی، راحتی.

(۷)

- ۱ ماهم که ز خش روشنی خور بگرفت گردِ خط او چشمه کوثر بگرفت
۲ دل ها همه در چاه زندان انداخت وان که سر چاه را به عنبر بگرفت

* * *

۱ - خور: خورشید / گرد: غبار - خط: موی نورسته، سیلت و ریش - چشمه کوثر: چشمه‌ای است در بهشت، کنایه از دهان محبوب - موی صورت محبوب من اطراف لب ماه خورشیدش مرا گرفته است. ۲ - چاه زندان: گودی کوچکی که در چاه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید / عنبر: ماده‌ی خوشبویی که از روده‌ی نوعی ماهی به نام عنبر به دست می‌آید، کنایه از موی صورت معشوق - آنگاه با رویدن ریش چاه زندان گرفته می‌شود.

(۸)

- ۱ نی قصه آن شمع چگل بتوان گفت نی حال دل سوخته دل بتوان گفت
۲ غم در دل تنگی من از آن است که نیست یک دوست که با او غم دل بتوان گفت

* * *

۱ - چگل: شهری از نواحی ترکستان که مردم آن به زیبایی مشهورند، زیبارو.

(۹)

- ۱ ازل به وفا می وصالم در داد چون مست شدم جام جفا را سر داد
۲ پُر آب دو دیده و پُر از آتش دل خاکِ ره او شدم به بادم بر داد

* * *

۱ - به وفا: از روی عهد و وفاداری - وصال: دیدار، وصل / جفا: بی‌وفایی، ظلم - جام جفا بر سر داد: مبادرت کرد به بی‌وفایی.

(۱۰)

- ۱ نسبی دولت دنیا به ستم می‌ارزد نسبی لذت مستی‌اش اَلَم می‌ارزد
۲ نه هفت هزار ساله شادی جهان این معنیت هفت روزه غم می‌ارزد

* * *

۱ - دولت دنیا: خوشبختی، ثروت، مال، فتح، زمان سلطنت، خوشحالی / توانایی / اَلَم: دردمندی، بیماری، کنایه از خماری بعد از نوشیدن شراب - لذت مستی به خارش نمی‌ارزد. ۲ - هفت هزار ساله: در قدیم پایان جهان را هفت هزار سال می‌دانستند / معنیت: سختی، رنج.

فاقد این رباعی: سهیل، نی، فرخ، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۲ - قریب: خیال رویت بفرست / محیط: تا درنگری که بی تو

۷.

وضعیت: پژمان (۲) (کش)، فرزاد، (ش).

فاقد این رباعی: جذیر، محیط، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ - پژمان (۱): ماهی که زخمش / بهروض، خال: گرد خط او دامن کوثر بگرفت

فرزاد: گرد لب او رشحه کوثر بگرفت

قریب: گرد رخ او رشحه کوثر بگرفت

فرخ: گرد لب او دامن کوثر بگرفت

۲ / فرزاد، بهروض: وانگاه سر چاه را

قریب: آنگه سر چاه را

۸

فاقد این رباعی: سهیل، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ - فرزاد، بهروض، محیط، فرخ: نه قصه آن شمع / فرزاد، بهروض: نه حال من سوخته دل

محیط، فرخ: نه حال دل سوخته دل

جذیر: نی حال خود سوخته دل

قریب: نی حال من سوخته دل

۲ - جذیر، بهروض، فرخ: غم بر دل تنگ من / خال: نی حال من خوار و خجل

۹

فاقد این رباعی: محیط

اختلاف متن‌ها

۱ - فرخ: اول به صفائی وصالم در داد / خال، فرخ، رضی: چون مست شدم جام جفا بر سر داد

جذیر، بهروض: چون مست شدم جام جفا با سر داد

فرزاد: و آخر به جفا جام ستم با سر داد

جلان: چون مست شدم جام غم بر سر داد

۲ - فرخ: دیده و پراتش دل من

۱۰

فاقد این رباعی: جذیر، بهروض، محیط، فرخ، جلان

اختلاف متن‌ها

۱ - فرزاد، قریب، نی: نه دولت دنیا / فرزاد، قریب، نی: نه لذت مستی‌اش

پژمان (۱): نی راحت هستیش

۲ / پژمان (۱): نی هفت هزار ساله

(۱۱)

- ۱ هر دوست که دم زد ز وفا دشمن شد هر پاک روی که بود تر دامن شد
۲ گویند شب آپستنی غیب است عجب چون مرد ندید از که آپستن شد

* * *

۱ / پاک روی: پارسا و عقیق - تر دامن: فاسق، گناهکار.

(۱۲)

- ۱ باقی به کنار جوی می باید بود و از غنچه کسناره جوی می باید بود
۲ این مدت عمر ما چو گل ده روز است غنندان لب و تازه روی می باید بود

* * *

۱ / کنار جوی: دوری کننده.

(۱۳)

- ۱ چون غنچه گل قرا به پرداز شود نرگس به هوای من قدح ساز شود
۲ فارغ دل آن کسی که مانند حباب هم در سر میخانه سرانداز شود

* * *

۱ - قرا به: شیشه شراب - قرا به پرداز: سازنده قرا به، آنکه جام باده بنوشد. کنایه از شکوفا شدن گل - وقتی غنچه شکوفا شود و گلبرگها شکل جام به خود بگیرند گل نرگس برای شرابخواری قدح فراهم می کند. یعنی گلبرگهایش پس از باز شدن به شکل جام در می آید. ۲ - فارغ: آسوده خاطر / در سر: سرانداز شود: خود را فدا کند

(۱۴)

- ۱ از چرخ به هر گونه همی دار امید و از گردش روزگار می لرز چو بید
۲ گفتمی که پس از سیاه رنگی نبود پس موی سیاه من چرا گشت سپید

* * *

۱ - از چرخ و گردش روزگار هم امید و هم ترس و خوف داشته باش

(۱۵)

- ۱ ایام شباب است شراب اولی تر با سبز عطان باده ناب اولی تر
۲ عالم همه سر به سر خراب است و بیاب در جای خراب هم خراب اولی تر

* * *

۱ - شباب: جوانی - اولی تر: سزاوارتر / سبز خط: نوجوانی که تازه موی بر چهره اش روییده باشد. ۲ - بیاب: زمین خراب و ویران / خراب اولی تر: مست لایعقل بهتر.

وضعیت: فرزاد (ش)

فاقد این رباعی: بهروض، محیط، فرخ.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - فرزاد، جذیر، خال، نی، رضی: دم زد از وفا.
- ۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: گویند شب آبستن و این است عجب / عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: کو مرد ندید از چه آبستن شد / فرزاد: خود مرد ندید از که آبستن شد

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط

اختلاف متن‌ها

- ۱ / عدل: کنار جوی یابد بود

اختلاف متن‌ها

- ۲ - قریب، محیط: خرم: خرم دل آن کسی / بهروض، نی، رضی: هم در سر می خانه برانداز شود محیط، فرخ: هم بر در میخانه سرانداز شود
- فرزاد: هم با سر می خانه سرانداز شود
- جذیر: هم در سر میخانه برانداز شود
- قریب: هم بر سر می خانه برانداز شود

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط، جلان.

اختلاف متن‌ها

- ۲ - خال: گفتند پس از سیاه
- فرخ: گویند پس از سیاه / خال: پس موی سیاه ما

وضعیت: پژمان (۲) (کش)

فاقد این رباعی: نی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ / قریب، خال، جلان: هم غمزده‌ای مست و خراب او لیتر جذیر: هم غمزده مست و شراب او لیتر بهروض: هم غمزده را مست و خراب او لیتر محیط: هم غمزده مست و خراب او لیتر فرخ: هر غمزده‌ی مست خراب اولی‌تر
- ۲ - عدل، پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم: عالم همه سر به سر باطلیست خراب جذیر: عالم همه سر به سر خراب است و بیاب / جلان: در خاک خراب هم خراب اولی‌تر فرخ: عالم همه سر به سر خراب است بیاب

﴿ ۱۶ ﴾

- ۱ خوبان جهان صید توان کرد به زر / خوش خوش بر از ایشان بتوان خورد به زر
- ۲ نرگس که گله دار جهان است ببین / کاو نیز چگونه سر در آورد به زر

* * *

۱ / خوش خوش: اندک اندک، به تدریج - بز: میوه، پستان. ۲ - کله دار: صاحب جاه و مقام، پادشاه / سر در آورد به زر: تسلیم زر شد.

﴿ ۱۷ ﴾

- ۱ عشق رخ یار بر من زار مگیر / برخسته دلان خورده به یکبار مگیر
- ۲ صوفی، چو تو رسم ره روان می دانی / بر مردم رند نکته بسیار مگیر

* * *

۱ - زار: افسرده - مگیر: عیب مگیر، خورده مگیر / خسته دل: غم دیده. ۲ - ره روان: راهروان، راه سیر و سلوک، سالکان / رند: لایبالی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - نکته گرفتن: ایراد گرفتن.

﴿ ۱۸ ﴾

- ۱ در سنبلیش آویختم از روی نیلزار / گفتم من سودازده را چاره بساز
- ۲ گفتم که لبم بگیر و زلفم بگذار / در عیش خوش آویز نه در عمر دراز

* * *

۱ - سنبلی: کنایه از زلف معشوق / سودازده: عاشق.

﴿ ۱۹ ﴾

- ۱ مردی زکننده در خنجر پیرس / اسرار گزم زخواجه قنبر پیرس
- ۲ گم تشنه فیض حق به صدقی حافظ / سرچشمه آن زساقی کوثر پیرس

* * *

۱ - مردی: مردانگی - زکننده در خنجر: منظور حضرت علی (ع) است که در قلمه خنجر را در جنگ خیبر از جا کند و بدین وسیله آن قلمه به تصرف مسلمانان درآمد / خواجه: سرور، آقا، مولا - قنبر: قلام حضرت امیر (ع). ۲ - فیض: عطا و بخشش الهی - صدق: راستی، درستی / ساقی کوثر: لقب حضرت علی (ع).

﴿ ۲۰ ﴾

- ۱ چشم تو که بحر بابل است استادش / یارب که فسونها برواد از یادش
- ۲ آن گوش که حلقه کرد در گوش جمال / آویز ز نظم حافظ بادش

* * *

۱ - بحر بابل: دو فرشته بنام هاروت و ماروت برای آموختن سحر و جادو به مردم به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان معذب شدند و شهر بابل شهری شد که برای آموختن سحر و جادو از سراسر جهان به آنجا می رفتند / فسون: جادو - برواد: برود. ۲ - آن گوش که زیبایی را در بست از آن خود کرده بود / آویزه: گوشواره - در: مروارید - نظم: شعر - باید گوشواره اش از مروارید نظم حافظ باشد.

وضعیت: پژمان (۲)، (کش)، فرزاد (ش).
فاقد این رباعی: محیط، نی، جلان، رضی.

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، بهروض، خال: خوش خوش بر ایشان
فرزاد: خوش خوش بروصلشان

۲ / فرزاد: کان نیز چگونه

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، آنجو، سهیل، خرم: برخسته دلان رند خمار مگیر
محیط، فرخ: برخسته دلان خرده بسیار مگیر

فرزاد: برخسته دلان تو خرده بسیار مگیر

جذیر: برخسته دلان خرده پیکار مگیر

۲ - بهروض، خال، جلان، رضی: صوفی تو چو رسم = قویب: بیدلان می‌دانی
محیط: بر مردم دهر = فرزاد: نکته زنهار مگیر

فاقد این رباعی: محیط، نی، فرخ.

اختلاف متن‌ها

۱ / عدل، پژمان، قنی، آنجو، سهیل، خرم: گفتم من سودازده را کار بساز
جذیر: می‌گفتش از وصل خودم کار بساز

۲ / عدل: در عیش خوش آمیز

وضعیت: فرزاد (رش)

اختلاف متن‌ها

۱ / جذیر، قریب، نی: و اسرار کرم زخواجه

خال، سهیل، رضی: اوصاف کرم زخواجه

۲ - عدل، قنی، پژمان (۲)، آنجو، سهیل، خرم: گر طالب فیض حق به صدقی حافظ

جذیر، جلان: گر تشنه فیض حق شدستی حافظ

بهروض: ار تشنه فیض حق به صدقی حافظ

محیط: ار تشنه فیض حق و صدقی حافظ

نی: گر تشنه فیض حق و صدقی حافظ

فاقد این رباعی: بهروض

اختلاف متن‌ها

۱ / فرزاد، قریب، محیط، فرخ، رضی: مرود از یادش

عدل: برود از یادش

۲ - فرزاد، نی، جلان، رضی: وان گوش که حلقه کرد در گوش جمال

جذیر: وان گوش که حلقه کرد در گوش جهان

قریب: وان گوش که کرد حلقه در گوش جمال / پژمان (۲)، خال، محیط: آویزه در نظم حافظ بادش

خال: زان دانه که حسن کرد در گوش وصال

محیط: وان گوش که حلقه کرد در گوش فلک

(۲۱)

- ۱ ای دوست دل از جفای دشمن درکش با روی نگو شراب روشن درکش
۲ با اهل هنر گوی گریبان بگشای و از نا اهلان تمام دامن درکش



۱- جفا: ستم. دل در کشیدن: دل را حفظ کردن / شراب در کشیدن: شراب نوشیدن. ۲- اهل هنر: اهل معرفت و کمال. گوی گریبان: تکه و حلقه‌ای که دو بخش پیراهن را به هم متصل می‌کند / نااهل: ناشایسته، ناتجیب. دامن در کشیدن: اجتناب و احتراز کردن.

(۲۲)

- ۱ چون جامه زتن برگشت آن مشکین خال ماهی که نظیر خود ندارد به جمال
۲ در سینه دلش ز نازکی بتوان دهد مانده سنگ خاره در آب زلال



۱- جامه برگشیدن: جامه از تن درآوردن. مشکین: مانند مشک سیاه و خوشبو / ماه: کنایه از معشوق زیباروی. جمال: زیبایی. ۲- نازکی: لطافت و ظرافت / سنگ خاره: سنگ سخت. زلال: صاف.

(۲۳)

- ۱ در باغ چو شد باد صبا دایه گل بر بخت مشاطه وار پیرایه گل
۲ از سایه به خورشید اگرت هست امان خورشید رخس طلب کن و سایه گل



۱- باد صبا: باد خنک و خوشبوی بهاری که هنگام صبح از جانب شرق می‌وزد، پیک عاشقان. دایه: پرستار، پرورش دهنده / مشاطه‌وار: مانند آرایشگر. پیرایه: زیور و زینت. ۲- اگر عمری هست و فرصتی داری / خورشید رخ: زیباروی.

(۲۴)

- ۱ در آرزوی بسوس و کنارت مُردم و از حسرت لعل آب‌دارت مُردم
۲ قضا نکندم دراز کوتاه کنم بازآ بازآ کز انتظارت مُردم



۱- کنار: آغوش، بغل / لعل آب‌دار: لب معشوق.

(۲۵)

- ۱ من حاصل عمر خود ندارم جز غم در عشق تو نیک و بد ندارم جز غم
۲ یک همدم دمساز ندارم نفسی یک مسوئیس نامزد ندارم جز غم



۲ / نامزد: مخصوص، معین.

فاقد این رباعی: جذیر، بهروض، خال، محیط، نی.
اختلاف متن‌ها

۲ - فرخ: روی گریبان بگشای

فاقد این رباعی: محیط.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - / عدل، قنی، قریب، سهیل، خرم: مصرعها جابجا می باشد.
- ۱ - بهروض: برکند آن مشکین خال / خال، رضی: ماهی که نظیر خود ندارد به کمال
فرزاد: ماهی است که مثل خود ندارد به جمال
بهروض: آن بت که نظیر خود ندارد به جمال
نی: حقا که نظیر خود ندارد به جمال
- ۲ - فرزاد، جذیر، خال، نی، جلان، رضی: در سینه زنازکی دلش بتوان دید
بهروض، فرخ: در سینه دلش به نازکی بتوان دید

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ.
کلمات: با همه متنهایی که این رباعی را دارند مطابق است.

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط، نی
اختلاف متن‌ها

- ۲ - فرزاد: قصه چه کنم دراز کوتاه کنم / عدل، پژمان (۱)، فرخ، خرم، رضی: باز آی که باز از انتظارات مردم
فرخ: قصه چه کنم دراز و کوتاه کنم

وضعیت: پژمان (۲) (کش)

فاقد این رباعی: قریب، محیط، نی، رضی.

اختلاف متن‌ها

- ۱ - پژمان (۱): من حاصل اینکار ندیدم جز غم / قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، سهیل، جلان: در عشق زنی که و بد ندارم جز غم
فرزاد: من حاصل اینکار ندارم جز غم
خرم: من حاصل عمر خود کار ندارم جز غم
پژمان (۱): در عشق تو خود یار ندیدم جز غم
- ۲ - قنی، پژمان (۲)، انجو، خال، سهیل: یک همدم با وفا ندیدم جز غم / عدل، خرم: یک مونس دمساز ندارم
عدل، پژمان (۱)، فرزاد، خرم: یک همدم همراز ندارم جز غم پژمان (۱): یک مونس غم خوار ندیدم
فرزاد: یک یار وفادار ندارم
بهروض: یک مونس همنشین ندارم
سهیل: یک مونس نامرد ندارم
فرخ: یک مونس غم خوار ندارم

(۲۶)

- ۱ چون باده زغم چه بایدت جوشیدن با لشکر غم نمی توان کوشیدن
- ۲ سبزه است لبث ساغر از او دور مدار نمی بر لب سبزه خوش بُود نوشیدن

* * *

۱ - باده جوشیدن: به جوش آمدن و کف کردن شراب در خمره / کوشیدن: جدال کردن. ۲ - سبزه بودن لب: کنایه از موی گرد لب، سیلت نورسته.

(۲۷)

- ۱ چشمت که فسون و رنگ می بارد از او افسوس که تیر جنگ می بارد از او
- ۲ بس زود ملول گشتی از هم نفسان آه از دل تسو که سنگ می بارد از او

* * *

۱ - فسون و رنگ: هیله و مکر / تیر جنگ: کنایه از مرگان. ۲ - ملول: دل تنگ. - همفس: همدم، مصاحب.

(۲۸)

- ۱ ای شررم زده غنچه مستور از تو حیران و خجل نرگس مخمور از تو
- ۲ گل با تو برابری کجا یارد کرد کاه نور زده دارد و مه نور از تو

* * *

۱ - شررم زده: شرمسار - مستور: پوشیده. غنچه: پوشیده در کاسبرگها / حیران: خیره. - نرگس مخمور: کنایه از چشم خمار آلود معشوق. ۲ - پارسن: توانستن.

(۲۹)

- ۱ ای بساد حدیث من نهانش می گو سر دل من به صد زبانش می گو
- ۲ می گو نه پنداسان که ملاش گیرد می گو سخنی و در میانش می گو

* * *

۱ - حدیث: سخن، پیغام / به صد زبان گفتن: بسیار گفتن. ۲ / در میان گفتن: پنهان گفتن.

(۳۰)

- ۱ گفتمی که تو را شوم: مدار اندیشه دل خوش کن و بر صبرگمار اندیشه
- ۲ کو صبر و چه دل گناچه دلش می خوانند یک قطره خون است و هزار اندیشه

* * *

۱ - تو را شوم: متملق به تو خواهم شد. - مدار اندیشه: فکرم مکن / بر صبرگمار اندیشه: شکمیا باش، صبور باش. ۲ - چه دل: چه دلی، دل نیست.

وضعیت: پژمان (۲) (کش)، فرزاد (ر).

فاقد این رباعی: محیط

اختلاف متن‌ها

- ۱- جلان: چون باده به خم چه بایست جوشیدن / عدل: پژمان، قنی، انجو، سهیل، خرم، رفسی: بالشکر غم چه بایست کوشیدن
- ۲- قریب: ساغر از او دور مباد
- فرخ: باده از دور باد

فاقد این رباعی: بهروض

اختلاف متن‌ها

- ۱ / جذیر، قریب، محیط، نی، فرخ: زنه‌ار که تیغ جنگ
- فرزاد: زنه‌ار که تیر جنگ
- ۲ / عدل: آه از دل من که سنگ

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط

اختلاف متن‌ها

- ۲- فرخ: گل بارخ تو برابری چون بکند

فاقد این رباعی: جذیر، بهروض، محیط، نی، جلان

اختلاف متن‌ها

- * فرزاد، قریب، خال: ردیف رباعی «می‌گوی، می‌باشد
- ۱ / قریب، خال، فرخ: سوز دل من به صد

فاقد این رباعی: نی، جلان، رفسی.

اختلاف متن‌ها

- ۱- جذیر، محیط: گفتم که ترا شوم
- بهروض، فرخ: گفتمی که شوم ترا
- ۲- بهروض، خال، فرخ: کو صبر و چه دل کانچه دلش می‌گویی
- فرزاد: کو صبر و چه دل کانچه دلش می‌خوانی
- جذیر: کو صبر و چه دل کانچه دلش می‌گویند
- قریب: کو صبر و چه دل آنکه دلش می‌خوانند
- محیط: گو صبر و چه دل کانچه دلش می‌گویی

(۳۱)

- ۱ قشام بهشت و دوزخ آن عقده گشای ما را نگذارد که در آییم زهای
۲ تاکی بُود این گرگ ربایی بنمای سر پنجه دشمن افکن ای شیر خدای

* * *

۱ - قشام: قسمت کننده - قشام بهشت و دوزخ: اشاره است به حضرت علی (ع) / از پای درآمدن: شکست خوردن. ۲ - گرگ ربایی: غارت و تاراج کردن / سر پنجه: قدرت، چنگ - شیر خدای: لقب حضرت امیر (ع).

(۳۲)

- ۱ ای کاش که بخت سازگاری کردی با جورِ زمانه یار یاری کردی
۲ از دستِ جوانی‌ام چو پر بود منان پسیری چو رکاب پایداری کردی

* * *

۱ - سازگاری: موافقت و همراهی / جور: ستم. ۲ - پر بود منان: سلب اختیار کرد / ای کاش پسیری همچون رکاب همیشه پای بر جای می ماند.

(۳۳)

- ۱ گر همچو من افتاده این دام شوی ای بس که خراب باده و جام شوی
۲ ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم با ما منشین و گر نه بدنام شوی

* * *

۱ - افتاده: از پا درآمده - دام: منظور عشق است / ای بس: چه بسیار - خراب: مست لایمقل. ۲ / رند: لالایی و بی قید به امور دنیوی و اخروی، زیرک - عالم سوز: شهر آشوب، جهانسوز

(۳۴)

- ۱ با شاهد شوخ و شنگ و با بریط و نی گسنجی و فراغتی و یک شیشه فی
۲ چون گرم شود زباده ما را را رگ و پی منت نبریم یک جو از حاتم طی

* * *

۱ - شاهد: زیباروی - شوخ: گستاخ، شاد و زنده دل، زیبا - شنگ: خوش حرکات، شیرین رفتار - بریط: عود، رود / فراغت: آرامش. ۲ / حاتم طی: حاتم طایی از بخشندهگان عرب که به سخاوت مشهور است.

فاقد این رباعی: محیط

اختلاف متن‌ها

۱ / پژمان (۲)، فرزاد: در آیم از پای

۲ - جذیر، قریب، بهروض، نی، فرخ، جلان، رضی: تاکی رود این = قریب: گرگ ربائی بگذار

بهروض: گرگ زمانی بنمای

جلان: گرگ نمایی بنمای

خرم: گرگ ربائی بنما

/ جذیر، جلان: سر پنجه دشمن شکن ای شیر خدای

فرزاد: سر پنجه شیر افکنت ای مرد خدای

قریب: سر پنجه شیر افکن ای مرد خدای

۳۲

فاقد این رباعی: جذیر، قریب، بهروض، محیط، فرخ، جلان.

اختلاف متن‌ها

۱ - خال، رضی: ای کاج که بخت

۳۳

فاقد این رباعی: نی، جلان

اختلاف متن‌ها

۱ - جذیر: افتاده آن دام شوی

۲ - بهروض، خال، فرخ، رضی: ما عاشق و مست و رند و عالم سوزیم

جذیر، محیط: ما مست و خراب و رند و عالم سوزیم

/ عدل، پژمان (۱)، قنی، قریب، خرم: اگر نه بدنام شوی

۳۴

وضعیت: پژمان (۲) (کش)، فرزاد (ش)

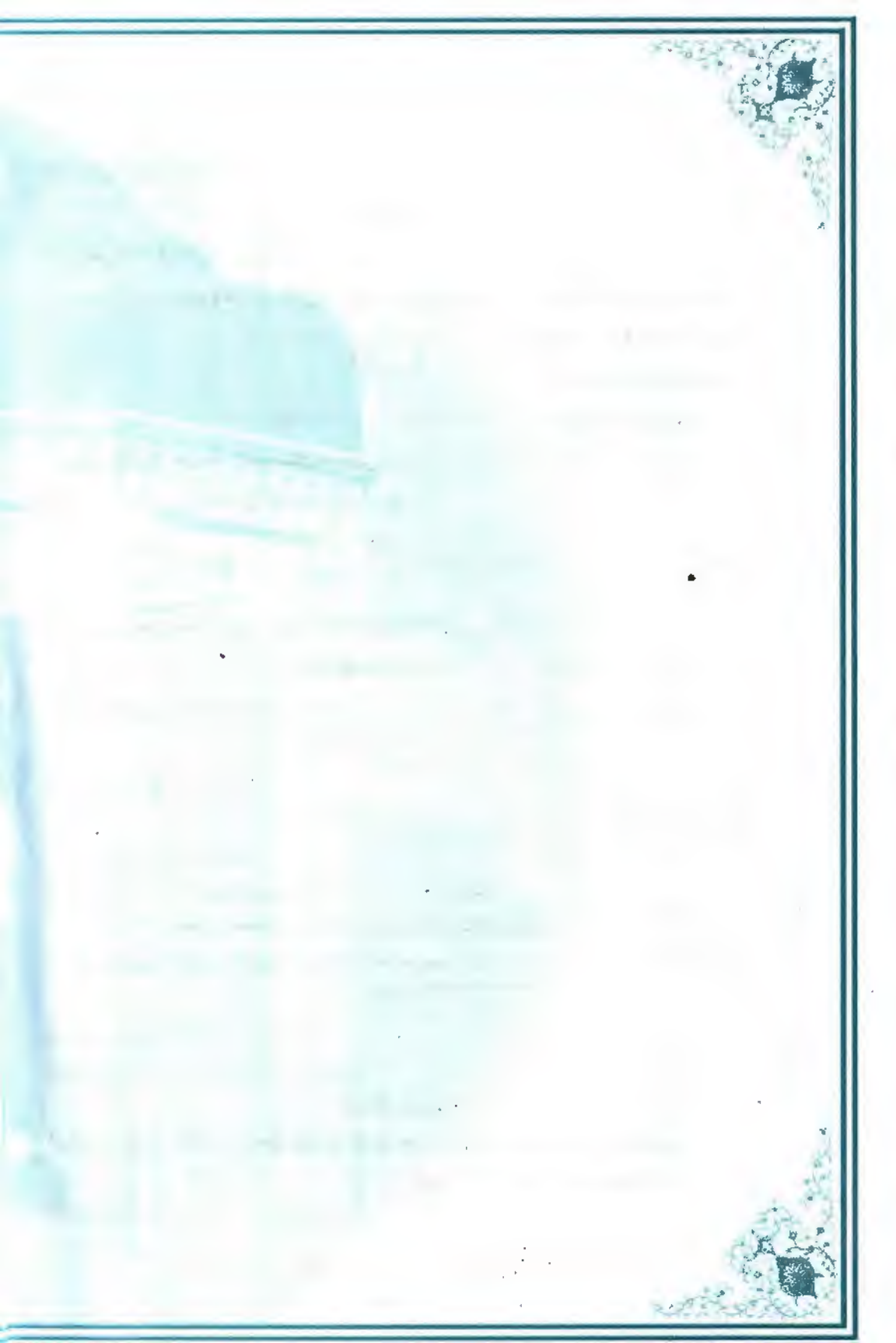
فاقد این رباعی: جذیر، قریب، محیط، جلان

اختلاف متن‌ها

۱ - عدل، پژمان (۱)، قنی، انجو، سهیل، فرخ، خرم: با شاهد شنگ و با بریط و نی

نی: با شاهد شنگ شوخ و با بریط و نی

۲ / بهروض: منت نبریم به یک جواز حاتم طی



- (فهرست مطلع غزلهایی که در این متن نمی‌باشند ولی در برخی از متون اساس ثبت شده‌اند)
- ۱ تا جمالت عاشقانه ز د بوصل خود صلا : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، فرزاد، شاملو، بهروض، خال (ل)، فرخ
 - ۲ ما برفتیم و تو دانی و دل غمخوار ما : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، فرزاد، شاملو، بهروض، خال (ل)، فرخ
 - ۳ زیبا وصل تو جوید ریاض رضوان آب : پژمان (۱) (ل)، انجو (س)، فرزاد (ر)، قریب، بهروض، خال (ل)، فرخ
 - ۴ اگر به لطف بخوانی مزید الطافست : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، انجو، فرزاد (ر)، خال (ل)، فرخ
 - ۵ امروز شاه انجمن دلبران یکیست : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، شاملو، انجو، فرزاد (ر)
 - ۶ برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد (ش)، خال (ل)، نی (ز)، فرخ
 - ۷ غمش تا در دلم ما و اگر رفتست : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، انجو (س)، فرزاد (ر)، بهروض، خال (ل)، فرخ
 - ۸ هر آن خجسته نظرکز پی سعادت رفت : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد
 - ۹ همچو جان از برم آن سرو خرامان می‌رفت : شاملو، فرخ، جلان
 - ۱۰ اگر زکوی تو بویی به من رساند باد : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، شاملو، فرزاد (ش)، فرخ
 - ۱۱ صورت خوبت نگارا خوش به آیین بسته‌اند : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، انجو، فرزاد (ش)، جذیر، بهروض، نی (پ)، جلان
 - ۱۲ مرا بوصل تو گر زانکه دسترس باشد : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد
 - ۱۳ نسبت رویت اگر با ماه و پروین کرده‌اند : شاملو، انجو، نی (پ)
 - ۱۴ هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود : عدل، پژمان، قنی، انجو، فرزاد، قریب، خال (ل)، فرخ، جلان، خرم
 - ۱۵ ای باد مشکبو بگذر سوی آن نگار : پژمان (۱) (س)، شاملو، فرزاد (ر)، فرخ
 - ۱۶ ساقیا مایه شراب بیار : پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد (ش)، خال (ل)، فرخ
 - ۱۷ صبا به مقدم گل راح روح بخشد باز : پژمان (۱) (ش)، انجو، فرزاد (ر)، خال (ل)، فرخ
 - ۱۸ بس خرابم زغم یار خراباتی خویش : عدل (س)، پژمان (۱) (س)، شاملو، انجو، فرزاد (ر)، جذیر، بهروض، نی (ز)، فرخ، جلان
 - ۱۹ به جد و جهد چو کاری نمی‌رود پیش : پژمان (۱) (ش)، شاملو، انجو، فرزاد (ش)

- ۲۰ نیست کس را ز کمند سر زلف تو خلاص : عدل (س)، پژمان (۱) (س)، فرزاد (ش)، افشار، بهروز، خال (ل)، محیط، فرخ، خرم (نپ)
- ۲۱ حسن و جمال توجہان جملہ گرفته طول و عرض : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، فرزاد (ر)، افشار، فرخ
- ۲۲ گرد عذار یار ما تا بنوشت دور خط : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، افشار، بهروز، خال (ل)، فرخ
- ۲۳ ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، فرزاد (ش)، افشار، بهروز، خال (ل)، فرخ
- ۲۴ رهروان را عشق باشد بس دلیل : عدل (س)، پژمان (۱) (س)، شاملو، فرزاد (ش)، افشار، بهروز، خال (ل)، بنی (پ)، فرخ، سایه (ش)
- ۲۵ مرو کہ در غم ہجر تو از چہان برویم : پژمان (۱) (س)، شاملو، انجو، فرزاد (ر)
- ۲۶ ای شام بہ کوی ما گذر کن : پژمان (۱) (س)، فرزاد (ش)، جذیر، جلان
- ۲۷ عیدست و موسم گل ساقی بیار بادہ : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، فرزاد، خال (ل)، نی (ز)، فرخ، خرم (نپ)
- ۲۸ نصیب من چو خرابات کردہ است اللہ : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد (ش)، فرخ
- ۲۹ اکنون کہ ز گل باز چمن شد چو بہشتی : پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرخ، خرم (نپ)
- ۳۰ ای باد نسیم یار داری : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، شاملو، فرزاد، قریب، نی (ز)، فرخ، خرم (نپ)
- ۳۱ ای ز شرم عارضت گل غرق خوی : عدل (س)، پژمان (۱) (ش)، فرزاد (ش)، جذیر، خال (ل)، نی (ز)، فرخ، جلان، خرم (نپ)
- ۳۲ برو زاهد بامیدی کہ داری : عدل (س)، فرزاد، قریب، نی (ز)
- ۳۳ بیار بادہ و بازم رہان ز مخموری : پژمان (۱) (س)، شاملو، فرزاد (ش)، خال (ل)، نی (ز)، فرخ، خرم (نپ)
- ۳۴ ساقی اگر تہوای ماہی : عدل (س)، افشار، جذیر، نی (پ)، خرم (نپ)
- ۳۵ نور خدا نمایندت آینہ مجردی : عدل (س)، پژمان (۱) (ل)، افشار، بهروز، خال (ل)، فرخ، خرم (نپ) (قط).

